فہرست مضامین جلد اول قرابادین کبیر فارسی

تمام شد

بعون و توفیق موفق انس و جان و بیمن فضل خلاق زمین و زمان

درین اوان فراخی توامان کتاب مستطاب که جمله کمالات طبیه را حاویست و جمیع ابواب و فصول کتب طب را کافی و وافیست مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب مقبول طبائع برنا و پیر عدیم المثل و بی‌نظیر

یعنی جلد اول

قرابادین کبیر

بار دوم

از تصانیف رازدان رموز حکمت یونانیان معرفت اندوز رسوم معالجهٔ ایمانیان شیرازهٔ قانون شفا دیباچهٔ دیوان دوا قدوة الاطباء والا دستگاه جناب حکیم سید محمد حسین خان طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

در مطبع مسیحائی مرضای جهان منشی نولکشور واقع کانپور طبع شد

الحمد لله الذی تتحیر دون ادراک کنه ذاته المقدسة العقول والاوهام وتتلاشی عند قرب ساحة جلاله وجماله العلوم والافهام ابدع المجردات والمادیات العلویات
والسفلیات الروحانیات والجسمانیات واخترع الاجسام والبسائط والمرکبات وجعل العناصر مادة الکائنات الفاسدات وصیر الکون والفساد سببا للمولدات
فخلق منها الانسان فی احسن تقویم وشرفه بتشریف لنفخت فیه من روحی الذی هو منشاء الوحی والالهام والتعلیم ونشکره شکر الشاکرین ونذکره ذکر الذاکرین بلسان
العجز والتقصیر انه هو السمیع البصیر والصلوة والسلام علی حبیب القلوب وطبیب النفوس الذی ارسله بالهدایة العظمی والشفاعة الکبری محمد المصطفی وآله الذین
اجتباهم الله تعالی وطهرهم تطهیرا وجعلهم شمسا وقمرا وسراجا منیرا اما بعد بعرض برادران ایمانی وخلان روحانی میرساند بندهٔ عاصی هیچ کم از هیچ ابن السید
السند الاستاد المرحوم محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمد هادی خان محمد حسین غفر الله ذنوبهما وستر عیوبهما که مدتی بود اشتیاق این
داشت که کتابی در طب جمع و تالیف نماید که حاوی وشامل باشد اکثر اغراض ومطالب هر پنج فن آن را ولیکن بسبب بی بضاعتی وفرومایگی و فقدان علم و عمل و
عدم تحصیل تجربه وغیرها از موانع وعوائق از قوه بفعل نمی آمد وبعرصهٔ شهود وظهور نمی یافت وچند جزوی از فن سوم در امراض راس نوشته بود که اتفاقا اجزاء چند
متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان بن حکیم محمد هادی العلوی قدس الله سرهما بترتیب هجی بدست آمد
وازان معلوم گردید که شروع بجمع وتالیف قرابادینی نموده بودند بدین نسق که ادویه لابعضی از ادویه مفرده مشهوره را ذکر نمایند ودر ذیل هر یک از انها مرکباتی که
آن دوا اصل وعمده است در آنها نیز بترتیب حروف مندرج سازند واستطرادا بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند وباتمام نرسیده بود که جناب
مستغنی الالقاب حضرت ارشاد مآبی پیر ومرشد حقیقی سمی حبیب الله ولیه مد الله ظلال افاضاته وافاداته که حسب ونسب صوری ومعنوی آن جناب بحضرت
سرور انبیا وسند اصفیا وحضرت سید اولیا ومقتدای اتقیا بالولایة الحسنیة صلوات الله علیهم میرسد امر نمودند که بهمین نسق این را جمع کن وباتمام رسان حیفست
است که منتشر وضائع گردد وشاید بکار بندهٔ از بندگان خدای تعالی آید وذخیره باشد برای عقبی امتثالا لامره الاشرف الاعلی درین اوان که مدت یکهزار ویکصد و
هشتاد وپنج از هجرت حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه وآله گذشته است باوجود کمال نادانی کالقلم فی ید الکاتب متوجه جمع وتالیف آن گردیده واکثر را از ما ثبت
از قرابادین کتاب موسوم بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مغفور و کتب دیگر از قرابادینات ومفردات واصول التراکیب وغیرها که تفصیل آنها طولی دارد انشاء
الله تعالی در فهرس علحده مذکور خواهد شد وتحقیقاتی که از جناب ارشاد مآبی دام ظله العالی مسموع گشت وشاید دولیشر دنسخه مجربه که بدست می آمد وسخن تحقیقی که شنیده ویا

در کتب و رسائل معتبره بنظر میرسید الحاق می نمود در ضمن مقدمه و بیست و هشت کتاب بعدد حروف تهجی و در هر کتابی چند باب و در هر بابی چند فصل و خاتمه و مسمی به قرابادین مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب گردانیده امید از توفیق موفق حقیقی تقدس و تعالی و امداد جناب حضرت رسول مختار و آله الاخیار الابرار الاطهار علیه و علیهم صلوة الملک الغفار و یمن برکات انفاس نفیسه متبرکه و همت عالیه آنجناب دام فیضه آنکه با حسن وجهی صورت اتمام و سمت اختتام پذیرد و توقع از کرم ناظران این اوراق منتشره و سخنان پراگنده و مجموعه متفرقه و تراکیب مختلفه و متوافقه غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی ببینند حمل بر جهل و نادانی این عاصی نموده بذیل عفو در پوشند و قلم اصلاح بران درکشند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص نگذارند و هرگونه فوائد دعوا مدیه را بعد از فضل او جلشانه و آن حضرات عم و مین دو دولت ما زمت و فیض خدمت و برکت بدایت و ارشاد جناب حضرت ارشاد مآبی مدظله العالی و روح مطهر آن هردو مغفور مبرور دانند و این عاصی را بدعای مغفرت یاد آرند و التوفیق من الله العلی الاعلی لاحول و لا قوة الا بالله منه المبدا و الیه المنتهی قطعه غرض نقشی ست کز ما یاد ماند + که هستی را نمی بینم بقاست + مگر صاحبدلی روزی برحمت + کند بر حال این مسکین دعائی + مقدمه در بیان امری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مقصود ضروریست در ضمن بیست فصل ذیل فصل اول در بیان غذا و دوا و ذو الخاصیة فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الجامعیة فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه فصل چهارم در بیان طرق و معرفت از جهاد ادویه و اغذیه فصل پنجم در بیان احتیاج ترکیب ادویه فصل ششم در بیان کیفیت ترکیب ادویه فصل هفتم در بیان معرفت درجات ادویه مرکبه و طریق استخراج آنها فصل هشتم در بیان طریق استخراج مقادیر شربات فصل نهم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و مرکبه و خواص آنها فصل دهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمار بعض ادویه مرکبه فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ آنها فصل سیزدهم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست فصل چهاردهم در بیان احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر و غسل آنها فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویه مفرده و خواص آنها فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه فصل هفدهم در بیان حدود امراض به ترتیب حروف تهجی فصل هیجدهم در بیان اوزان و مکاییل صغار و کبار شرعیه و طبیه و اهل ایران و هندوستان و تطبیق لغتی با بعضی ذیل در بیان تحویل بعض اوزان به بعض و معرفت آن فصل نوزدهم در بیان بعض امور متعلقه به نجوم و طبیعیات فصل بستم در بیان اسناد و طب خال والد ما جد والد مؤلف و مؤلف +

فصل اول - در بیان غذا و دوا و ذو الخاصیة

از غذا و زهر و سم و دوای مسهل و امین و اقسام مرکب ما آنکه چون مقرر است نزد کل طوائف اهل دانش و بینش که علت غائی و مقصود و اصلی از ایجاد کل آفرینش انسان است که فرد کامل و نسخه جامع و منتخب شامل کل عوالم است و او را بدنی و روحی است و روح او از عالم تجرد و تقدس و امر رب است تقدس و تعالی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر و اخلاط و ایضا او را روحی ست جسمانی حاصل از بخار رو م طبیعی جسمانی لطیف و متین و در تجویف ایسر قلب که روح طبی نامند مرتبط بان روح جهت ایصال فیض آن عالم بدین عالم و رسانیدن کمالات حاصله این عالم بدان عالم و بدن باعتبار ترکیب و تجسیم لامحاله دائم در تغیر و تبدل و تزاید و تناقص و نما و انحطاط و انحلال است و بدین سبب دائم محتاج به بدل ما یتحلل و مدد و معینی ست

از خارج تا آنکه زمانی چند بماند و کمالات لائقه بحال خود را که انسانیت و بقای او بدان ست تحصیل نماید و ما بالقوة او بالتمام بتدریج بفعل آید و نیز تولید مثل برای بقای نوع از وی حاصل گردد و روح دوم تابع بدن نیز بسبب تغیر بدن متغیر شود و آن روح اولی هرچند مجرد است اما تعلق و ارتباطی به بدن دارد بواسطه آن روح طبی و غذا و مدد از حواس و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبی و آن بدل ما یتحلل بغذا و طعام است و امر بکلوا و اشربوا و نهی از و لا تسرفوا و کریمه فلینظر الانسان الی طعامه بطریق عموم نازل و شامل هر دو است هرچند غذای حقیقی روح مجرد امری دیگر است که ادراکات کلیه و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که بدان الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان است و لیکن تحصیل آنها متوسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است

و بدون اینها نمی تواند حاصل شود زیرا که بدن حکم مطیه بار برداری دارد و آن روح را و غذا و طعام لا محاله از نباتات و حیوانات از مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذای انسان شوند و آشامیدن آب از برای ترقیق و بدرقه و رسانیدن غذا است با عضای ضیقه و اعماق بدن بزودی و آسانی و بجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که بسبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن بسبب عوارض و موانع چند از عدم مراعات قوانین کلیه حفظ صحت و قواعد ستة ضروریه و تجاوز از حد لائق و واجب از مزاج اصلی خود منحرف میگردد و که مسمی به مرض و داء ست محتاج گردد در رفع و نحو آن بحالت اصلی خود بمعاودت غذا و دوا و غیر هما از تدابیر و بیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا و ارواح و قوی و غیر ها حکم مدینه دارد و طبیعت سایقا

حاکم دران که جمیع اجزاء بدن را در قبضه تصرف خود مستحکم دارد و حافظ آنها است و یکسر موی از قبضه تصرف او بیرون نیست و آنچه وارد بدن میگردد از داخل و یا خارج بدان مطلع است و حتی المقدور در دفع آن می کوشد و آنرا دفع می نماید مگر آنکه عاجز آید بسبب ضعف خود و یا بغلبه و قوت وارد که درین هنگام محتاج میگردد بمعاون و مددے از خارج و معاون عبارت از طبیعت است خواه طبیعت خواه طبیب باشد بالهام و یا به تحصیل علم و عمل و کثرت تجربه یا دیگرے بدستور و مدد عبارت از غذا و دوا است با قسام خود ها که خواهند آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب حاذق است یعنی متصف بعلم و عمل و تجربه کار و صاحب ملکه است و هوا بر و غالب نیست و بی مرض غرض است مدد موافق و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت باو میرساند الاکثر و یا زیاده و یا مخالف معاند مضر و کمتر البته خلل میرساند و زیادت ضرر و فساد به تخصیص که مخالف و یا بسیار قوی و یا سمی و یا خود سم مطلق باشد که بالکلیه ید تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و معزول میدارد و خود در بدن تصرف با فساد و فنا و افنا مینماید و بدانکه غذا هم چنین دوا صاحبان ماده و کیفیت و صورت اند و ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید غذا از ماده است و تاثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال و گاه بصورت و گاه بهر دو است و خاصیت البته از صورت است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه تاثیر با یکی ازان امور ثلثه است به تنهائی و یا بدو ازانها و یا بهر سه بجهت ترکیب بالتساوی الشان باهم و یا بعدم تساوی مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت است و دوام دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت قوی و غالب و زائد است و برهمین نسبت در غذای دوائی و غذای ذوالخاصیه

و غیرها و بجهت اشارت بدین معنی آن را مصدر بذکر نموده غذاے دوائی و دواے غذائی و دواے فادزهری و دوای سمی و امثال اینها می نامند و ذوالخاصیه یا موافق و مقوی و منقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و تریاق و ثانی را سم میگویند و چون این مقدمات باجمال دانسته شد پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان گردد خالی ازان نیست که تاثیر آن یا ماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دوای مطلق و یا بماده و کیفیت هر دو و آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیه گویند و این یا موافق و دافع مضار است و مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک ازینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه موافق است پس تاثیر بصورت فقط است و آنرا فادزهر و یا بماده و صورت هر دو و آنرا غذاے فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آنرا دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوای فادزهری خوانند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز بمراتب است اگر در کمال قوت است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آنرا دوای مسهل ذوالخاصیه نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت و این را دوای ملین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آن است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت

و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه دران تصرف نموده بالقوه آنرا بالفعل آورده آنرا متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی سازد و مستعد اینکه بگردد جزو عضو برا قطار ثلثه آن بفزاید و فائض گردد بدان صورت عضوی از مبدا فیاض جل شانه باستعداد مانند آب گوشت لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت و و یا بالبعید مانند گندم و سائر حبوب بقول و غیرها و کیفیت حاصله ازان خلط منافی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد حرارت غریزی دران تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و امثال اینها و غذای دوائی آن است که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن تغیر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر خیار بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقا و اسفاناخ و بالونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیرها و دوای غذائی آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو با با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و تغیر مائی و ثانیا بدن دران تصرف نماید و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت عضوی داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر پیاز و توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور مانند خیار و خربزه و هندوانه و غیرها

و یا آنکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشد مانند تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و غیره هر یک از ادویه را منافعات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند تفتیح و تشدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصرست در چهار قسم بدین نحو که غذا گاه میباشد صالح الکیموس و یا فاسد الکیموس صالح اول آن است که متولد شود از آن خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر آنکه بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از آن هر دو منقسم میشود به سه قسم لطیف و کثیف و متوسط میانها و باز به سه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط میانها کثیر الغذا آن است که از آن خون بسیار تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط میانها پس اقسام اغذیه چهار میشود و بضرب سه در سه شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ است مانند پنیر و یا معتدل است مانند آبگوشت بزغاله و هر واحد از آن هر دو یا جید است مانند آبگوشت چوزه مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آبگوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیم برشت و یا معتدل بالغذا مانند مرق نخود و یا عسل و یا قلیل الغذا مانند سائر بقول
چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زرده تخم مرغ نیم برشته یا برشته و گوشت سلک و کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر و دسم الطلع
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زرده تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

و ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره چهار گانه باشد بلکه بمناسبتی طبیعیه و امری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را الطف وادق و خفی ست از تاثیر آن هر دو بلکه این نحو از ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه مر بعض دیگر را از محبت و عداوت ایشان بسبب مناسبت روحانیت نفوس و ارواح هر یک باهم و عدم مناسبت و منافرت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و جدا آنکه ذوالخاصیه اگر تاثیر آن بموافق است آنرا فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق

آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و ملائمت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است بجهت آنکه حافظ القوة است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردگان و مانند آنها که با وجود تغذیه احداث تفریح و رفع سمیت می نماید و دوای ذوالخاصیه آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند بادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار

که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن مینماید و غذای دوای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سرور می آورند و سم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن مخالف وضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی و بلا مهلت تفرق در بدن نموده تفرق طبیعت را مختل دارد و حرارت غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فعل و انفعال ندهد مانند بیش و شرب مرار افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور هلاک اند و دوای سمی آنست که تاثیر آن به کیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول سمیت

احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند
بخ سیاه و غذای دوای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت
هر دو باشد و بعد فعل و انفعال و حصول تغذیه مستور
مستور احداث سمیت نماید و امثال این در خارج کم
متحقق است زیرا که اشیای سمیه اکثر ازین قبیل کیفیات
می باشند و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اند و چنین نیست
و غذای دوای سمی آن است که تاثیر آن بماده و کیفیت
و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر باجمعه ل
غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیتی نماید مانند لحوم
افاعی و سائر لحوم سمیه و گیاهای سمی و دوای مسهل
ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت
هر دو باشد و با آن نیز قوت مسهل بود در کمال قوت
و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر
از تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن
و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در انفخیه و سطوح عروق
و اعماق بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات
رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را بتبخیر و ترقیق و
تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعض را بتحلیل
برد مانند سقمونیا که بکیفیت خود احداث حرارت و
بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر
ادویه مسهله قویه مانند مازریون و دند و خربق و غیرها
و دوای مسهل آنست که تاثیر آن تا این مشابه نباشد
بلکه در فعل ازان اندک ضعیف تر باشد و محتاج
باصلاح بسیار نباشد مانند سنای مکی و تربد و ملینات
و امثال اینها که باستعمال باد روا مثل پختن سنا مکی با
گل سرخ و چرب نمودن تربد بلعابات یا روغن بادام
کافیست و دوای ملین آنست که تاثیر آن ازان هم
ضعیف تر باشد و متشبث با فضلات و رطوبات موجوده
حاضره در معده و امعا و حوالی آنها گشته دفع گرداند
یا آن قوت نفاذ چندان نباشد مانند خلوص خیارشنبر
و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص
و امثال اینها و لیکن خالی از قوت مسهله نباشد و اینها
نیز بعض محتاج باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که
بامید و روغن بادام یا گل سرخ چرب نموده شود برای رفع
نسبت و چسپیدن به سطح امعا و احداث قرحه و پیچ و غیرها
و بعض نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و
سائر ملینات مذکوره در کتب و چنانکه چون هر فرد فرد از
اشخاص انسانیه را اطلاع و معرفت بر مزاج خود و از مزاج
دیگران و احوال طاریه بر آنها آنا فانا و کیفیات و
خواص و منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استعمالات
هر یک از ادویه مفرده و مرکبه در هر مرض مرض و شخص شخص
در اوقات و ازمان و اسنان و فصول و بلدان مختلفه
متضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضاء رئیسه
و قوی و ارواح نیست مگر معدودی قلیل که معروف و
موسوم باطبا اند ذکر ادویه مرکبه و مفرده و اغذیه و غیرها در
قرابادینات و غیرها برای تذکر و یادآوری ایشان است
نه دیگران و لهذا بر دیگران لازم است که عند الاحتیاج و
حدوث عارضه بحذاق آن طائفه رجوع آورند و بامر
و نهی ایشان از پرهیز و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها
عمل نمایند و از پیش خود خود را بهلاک نیندازند و هلاک
نسازند و بر اطبا نیز لازم است که با ایشان بکمال حسن خلق
محبت و شفقت نمایند و ایشان را بجای ذوی الحقوق
و برادران و فرزندان و عیال خود دانند و نظر بسیار به
عمل و مال و منال و ملک ایشان نیندازند و بر ایشان
منت ننهند بلکه بر خود منت دارند و ایشان را باعث
استکمال و آلات و موضوع صناعت خود دانند و نیز
باید که متوجه معالجه هر بیمار مایوس العلاج محض بشوق اطبا
و مجربین گشته نشوند و خود را بدنام و در محل خطر و هلاک
نیندازند و چون متوجه معالجه مریض گردند زمانی قلیل
و یا کثیر مداوا نمایند و او را بصحت نیاورد باید که از
کمال شفقت و مهربانی ازو عذر خواهند و بگویند که
بطبیب دیگر رجوع آرد شاید که شفا بدست او مقدر
باشد و ابرام بسیار در معالجه ننمایند و نیز باید که مغرور
بعلم و عمل خود نگردند و دائم مستمد فیض از درگاه جناب
شافی حقیقی عز شانه باشند و منقطع نباشند و در هر
حال خود را مقصر بینند و نیز در پی تحقیر و تکذیب و تعییر
اطبای دیگر نباشند و بر ایشان تفوق نجویند و خود را
بهتر نبینند و از افعال و اعمال ایشان متنبه گردند
بر منافع و مضار ادویه و اغذیه و تدابیر و بعد از امتحان
و بعد دگار خود دانند و الله اعلم

فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه

و تاثیر هر یک ازانها و بدانکه مراتب قوی ادویه مفرده
سه مرتبه و قوت عبارت از مبدا و منبع حصول افعال
است و ظهور آنها در مواضع لائقه مرتبه اول افعال محسوسه
ادویه است بسبب کیفیت متشابهه حاصله از مبدا قریبه
و حصول اسمه از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر
و این را مزاج اول نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی
اشیای صاحب مزاج ثانویه است و علاقه خود را و آن از
لوازم مرتبه اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند
از اجزائیکه هر یک را کیفیتی مزاجی خاص جداگانه است از اجزا
مانند تسخین بعض و تبرید بعض و از اجتماع آنها این کیفیات
اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار آن اجزا
است مانند ردع و قبض مثلا التسخین و تبرید و هر چه را از مزاج
ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه چنانچه باشد
اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او دست آن
مرکب را متوافقة القوی گویند و اگر مخالف آنها است مثلا
هم تسخین هم تبرید کند آنرا متضادة القوة گویند و طبیعت
باذن جلشانه هر یک را در مکان لائق استعمال مینماید اگر
او را عائقی و مانعی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اولی و
ثانیست بواسطه افعال صورت نوعیه یا نمیه عبارت
ازانست مانند حجرالیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت
مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و ما حقیقتا
اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج اوست
که تلطیف اخلاط خاصه دماغیه مینماید بقوت نوعیه خود
و مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی
و بواسطه صورت نوعیه خود و بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس
قدس سره و محققین حکما که قائل اند بنا بر حصول مزاج ثانوی
باید که مراتب قوتها چهار باشد چنانچه تصریح نموده اند که مرکب
مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متداعیه تا بیاید

و تاثیر اولی مرتبه ایست از مراتب و همچنین فراج تاری را
اثریست غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و
دهنیت و جبنیت و تاثیر او مرتبه دیگر است از مراتب و
برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار
مذکوره و تاثیر اجزای غیر منتفا علة مرکبات را مرتبه از مراتب
نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که تو تها بقدر فواعل
باشد و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر منتفا علة
غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست
در آنکه بعضی از مرکبات بی صورت نوعیه اند مانند خاک
مخلوط با آب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که
مؤلف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب است یا غیر آن و تفصیل این بعد ازین
خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالاجمال است اما مرکب
القوی دوای را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای
چند که هر یک را مناسب فراجی خاص باشد مباین دیگری
و بعد ترکیب در تحت واحد و پوشیدن لباس صورت و حدانیه
امتزاج تامی نیافته باشد که بعد ورود در بدن از هم
ممتاز تواند گشت و تاثیر واحد تواند نمود مانند اشیائیکه
از عناصر اربعه ترکیب یافته اند و بر مجموع آنها فراجی و صورتی
واحد فائض گشته و زمانی ممتد می تواند حفظ صورت
نوعیه خود نمایند و اینها را تام الترکیب نامند و آنرا
ناقص الترکیب یعنی بعد ورود در بدن اجزای از هم
جدا گشته هر یک تاثیری و احداث کیفیتی خاص نمایند
منشا آثار مختلفه متضاده میگردند بعضی بزودی و بعضی
بدیری بسبب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد
اجزای خود چنانچه بتفصیل انشاء الله خواهد آمد مانند حجر التیس
و جدوار و حب صینی و ذورد احمر و ماء الورد و اکثر ادویه
فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه با سیما مثل شقائق و بهمن
و بوزیدان و جوز بوا و زرآوند طویل و مدحرج و زنجبیل و
زرنباد و مانند اینها و دیگر چنین دوائی نباتی اکثر
رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن میباشد
و لهذا بزودی آنرا کرم میخورد و تباه میگردد و مراد که رطوبت
فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن

تنی کما ینبغی ممتزج نگشته باشد یا اندک زمانی بعضی از آن
بتحلیل رود و جرم آنرا مشتق سازد و بعضی بتعفن صورت
کرمی یابد جرم آنرا بخورد و رفته رفته تمام آنرا فانی
گرداند و اما ذو الخاصیة بدانکه خاصیت با صلاح افعال
و آثار قوی را نامند ورای کیفیات اولی از حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست که از شی ظاهر گردد مانند
لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و امثال و تحلیل
امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند
تقفیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و نوع یبوست
اگر موافقت و مناسبت فراج ارواح و حیات باشد
فادزهر و تریاق نامند و اگر مضادت و عدم مناسبت
باشد سم نامند و ضد آن افعال و آثار از آن ظاهر گردد
و بیان دیگر آنکه ذو الخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن
به کیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن چیز با تفوت
امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و
با جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن
نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیری ورای تاثیر
دیگری می نماید و اما اشخاص هر نوع نوع در اصل تاثیر
متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کاه ربا کاه را
چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیه
و جدوار و حب النار و تریاق فاروق و مثرودیطوس
و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه
در سموم حاره و بارده و امراض متضاده اگر موافقت
و مناسبت باشد آنرا فادزهر نامند و الا سم زیراکه ذو
الخاصیه بر دو نوع است و فی الحقیقت مرجع با الکیفیة
و مرکب القوی و ذو الخاصیه و ما بالطبع عند التحقیق
و التدقیق قریب بهم و یک امر است و آن نیست مگر
اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس الطباع ذو هر در
آلت و راجسام بمراتب الا آنکه تاثیر با الکیفیة ضعیف
و خفیف و تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و متکثر
تاثیر ذو الخاصیه از آن بیشتر و بالاجمال تاثیر با الطبع
از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و
ارفع و اعلی است زیراکه نفس از جسم مفارقت

و جدا است و مربوط نفس فعل است بعقل و عقل از فعل
است و الله اعلم و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس به حکم
تاثیر فادزهر از جهت مرکب القوی بودن آنست و هم
از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و
میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و
ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسبت و
مصادفت خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشد نیز
و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت
نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از نهان بهابن و
و چون اجزا و رطوبت و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل
و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و
نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل انها اقتناع و
لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن تمام بدن میرسد
چنانچه در حین ضعف و گرسنگی بسا بمجرد ورود دوا
مقوی و غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویت
حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را
دفعة واحدة بمجرد ورود و رسیدن دو وجه است یکی آنکه اجزا
لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح
و اتصال و اتحاد ایشان باهم دفعة تمام بدن میرسد
باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت
مدبره حامیه بدن از اجزاء غذای آماده ذخیره نگاه
داشته است که اندک صرف بدن نماید هنگام فقدان
آن پس چون غذای تازه وارد بدن شود مطمئن گردد
آنرا زیاده بمصرف می آورد و موجب تقویت بدن
میگردد و تاثیر تریاق و تریاقیات در سرعت نیز بدین
نحو است و الله اعلم - و اما در تریاق الافاعی لحوم
لحوم افاعی است شاید از این امور مذکوره امر دیگر نیز باشد
و آن جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از جهت
است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام ذبح
افعی در حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت با ذیت
زخمی داده نشود و در هنگام کمال قوت آنرا انقباض آید
تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و لسعت تمام
ضربت آن بر دو را ج نموده قطع نمایند که دفعة منفصل گردد

و صحت سده و بعد آن مرتبه ثانیه و رطوبات لزجه
جذب سمیت نیز مناسبت تام است بسبب آن مانند جندبیدستر
اجزای عفونات و رطوبات و اخلاط فاسده مرارت و اورا
را بزودی بسوی خود و این از بیست بیش و مخصوص و
لهذا فرموده اند که بعد از طبخ مطبوخات و ابیان اجرام
آنها بزودی بسان ثانیه و مخالف و جواهر با ترکیبات
و اجرام آنها جدا کنند و الا یا آنها را نجور میکشند و نیز بجهت
زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر
اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی را تخمیر میکنند
مینمایند تا به سرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده
سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اول
بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق آمده سم دفع میشود
و اکثر آن است که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبوی
میباشند نیز از جهت امور مذکوره استعمال فادزهرات
و تریاقات و سائر ادویه قویه را نزد عدم حاجت و
ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشد و عند الحاجت
نیز زیاده از مقدار مطلوب و قدر شربت معین الا نوع
از برای هر نوع سم و هر علت علت نیز فائده بدانکه
بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه
نوعیه که در جوف حیوانات مانند بیش گاو کوهی و میمون
و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه
نباتیه مفرده مانند جدوار و حب النار و بر ادویه مرکبه
مصنوعه مانند تریاق الافاعی و شرودیطوس و تریاق
ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته از اول
دانسته مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق
یکی بر دیگری جائز و مستعمل است والله اعلم و اما تاثیر
سم با امور مذکوره بمضادت و قهر و غلبه آن است بر طبیعت
و تصرف تام در بدن و افساد و ابطال و افناء حرارت
غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات دیگر آنها بر آنها
رجوع القهقری بسوی مبدأ و ینبوع خود که قلب است و
انجماد و خاموش شدن آنها در آن و انقباض مجاری
و اقتضیه و لهذا در آن حین رنگ بشره و ناخنها و زبان
در رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت
میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو
نوع اند حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن
بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و
وجه آنها مانند وجه زعفران است در آب که
در یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند و متغیر میسازد و
اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان
تجمید انجماد و خون و رطوبات و امتزاج لطیفه الصفا
که قوام حیات و صحت مزاج بدانست و وجه اینها
مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و
بسته سازد و در اندک زمانی و فعل و تاثیر بعد زهرات
و تریاقات بر عکس آنست و وجه اینها مانند رسیدن
مشمومات برنگ زعفران که بزودی آن را فاسد
میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا اما تاثیر سائر ادویه
از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام
آنهاست با خلاط فاسده و قریبه بعیده و امعا نیستند
و رسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها
با عضای بعیده و خمیرة المجاری و نیز بجذب اعضا
است آنها را بسوی خود رسیدن اثر آنها بزودی
تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات
است باهم جزء بجزء و رسیدن تا بعضوی مخصوص و
مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو
آن مرض باشد تاثیر بهر نوع که باشد از قبض و جمع و
ارخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و
نشف و تفریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات

آنها بدان که مزاج مصدر یعنی ممتزج باسم مفعول است
و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله
از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت است از کیفیت
تاثیریه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
امتزاج عناصر اربعه است چنانکه بسیار ریزه ریزه
شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل
و انفعال نمایند بحیثیتی که صورت هر واحد و وحدت
دیگری را بشکند و صورت وحدانی بهم رسانند که
از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان دیگر نفس اصل نیز
نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز
چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیفیت
از اینها که حرارت و برودت باشند فاعل اند و دو دیگر که
رطوبت و یبوست باشند منفعل و هر یک از ارکان را دو
کیفیت است یکی فاعله و دیگری منفعله مثلا آتش حار و
یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد
و یابس و هر واحد از اینها با یکدیگر هم نسبت با فوق خود
و هم نسبت با تحت مناسبت و مشابهت و از دو هم
ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت
حرارت خود مناسبت مشابهت دارد و باعتبار رطوبت
ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت و از
باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت
انقلاب و آمیزش آنهاست با یکدیگر و تاثیر و تاثر و ظهور
آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و آمیزش و غیرها
متصور نبودی و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است
یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این نه قسم صورت
دیگر متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان تعیین
علیه غیر معتدل است یعنی آن چه بسنجد انحراف امزجه از
معتدل فرضی طبی است که معنی آن تکافو و تساوی مقادیر
اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبت حقیقی
و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت
میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و تمانع و غلبه
و زیادتی هر یک مانع و تمام دیگر نیست و خارج از معتدل
یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه
در ممتزج از آنچه مراد است که در معتدل باشد و آن چهار
یا حرارت غالب است پس آن احر از ما ینبغی و یا برودت
و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی
و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی است و یا از جهت
دو کیفیت است و آن نیز چهار است یا حرارت و یبوست
غالب است پس آن احر و ایبس باشد و یا حرارت و رطوبت
و آن احر و ارطب باشد و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و
ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی

باشد و اتحاد اجزای واحد است و آن چنین است مثلا
اگر کسی گوید که شیئی مرکب از عناصر است اگر غالب
در شیئی مرکب ممتزج عنصر نار است باید که در آن شیء حرارت
و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا غالب است باید که
حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است
که میگویند فلان چیز احر مما ینبغی ست و یا ابرد و یا ارطب
و یا ایبس و احداث گرمی و یا سردی و یا تری و یا
خشکی بسیار می نماید جواب آنست که اینجا مرکب است
یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد
و ایبس و در هر یک از اینها یک عنصر غالب است
و کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله است
از آن بروز و ظهور مییابد مثلا اگر در آن ممتزج عنصر نار
غالب است پس آن احر و ایبس مما ینبغی ست و اگر عنصر
هوا غالب ست احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین
و آنچه در آن یک کیفیت غالب است که منفرد باشد یک
دو عنصر غالب ست مثلا در احر مما ینبغی دو عنصر غالب
است که نار و هوا باشند و کیفیت منفعله آن هر دو
که یبوست و رطوبت باشد با هم فعل و انفعال نموده بحکم
اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو مرتفع گردد پس
باقی نماند مگر دو جزو حار آن هر دو و پس آن شیء ممتزج
احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض
احداث مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود
و لیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است زیرا که آن بالعرض
است نه بالذات و بر همین قیاس نمایند ابرد و ارطب
و ابرد و ایبس مما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت
از هیئت مستقره و مجتمعة الاجزاء در جسم ست که تصور او در آن
آن موجب تصور و ادراک امری خارج از آن نباشد
و نیز اقتضای قسمت و نسبت اجزای حاصل و موضوع
خود نتواند یعنی قسمت پذیر نباشد و اما کیفیت معرفت
درجات ادویه و مراتب آنها پس آنکه آنچه وارد بدن انسان
معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس
باد راک گردد و حرارت غریزی او در آن تاثیر نماید و
کیفیت کامنه بالقوه آن را بروز و فعل آورد و کیفیت

حاصله اگر مماثل کیفیت بدن انسان است و تکرار استعمال
و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی غالب
ننماید بر مزاج اصلی آن نکند و اردی و قوی را متغیر
نسازد و به کیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و متحیل نماید
فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال
و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن
احداث کیفیتی متغالب ننماید و مقدار بسیار و تکرار
استعمال آن تغیری نماید یا ناقص و متحیل سازد فعلی
از افعال را آن را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث
کیفیتی غالب و زائد نماید و زیادتی مقدار و کثرت
استعمال آن بسر حد ضرر و فساد آن رسد آن را درجه ثانیه
گویند و اگر آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال
رسد و لیکن مهلک نباشد آن را درجه ثالثه نامند
و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید بسر حد هلاک
رساند و مهلک باشد آن را درجه رابعه نامند تیز مراتب اربعه
و تاثیر کیفیت غالب آنها را بدین نهج بیان نموده اند که
چون بدن مشتمل است بر اعضا مانند معده و بر مجاری
مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت
ثانیه محصوره در عروق و فورجات سواقی و بر اعضا
و روح که در جمیع اعضای مذکوره ساری ست پس
هر چه بمقدار خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد
بیرون از آن نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدن
تاثیر در هوای شاملی انفصل کرده مفقود الاثر میگردد
و یا اثری از آن باقی میماند اول معتدل ست
و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاوری و مجاوری ست
و تجاوز از آن نمی تواند نمود پس آن درجه اول ست
و اگر تاثیر در روح و اخلاط فقط نماید درجه دوم و اگر
در روح و اخلاط و رطوبت تاثیر نماید درجه سوم و اگر
تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد
درجه چهارم باشد که نهایت تاثیر ست و بدانکه هر یک
از درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول
و وسط و آخر و کیفیت غالبه در اول آن درجه
بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از آن

زیاد و در آخر از همه زیاده و در درجه رابعه مراتب اینها
کیفیات را در طول سمّ گفته اند و آن شیء را سمی مگر
آن که بسبب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه آن ادویه
و سمیت آن در اول آن درجه باشد قابل اصلاح ست
و آنچه در آخر آن بود اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و
مراتب و درجات چندان اصطلاحی نزار و کلی نیست
بلکه اکثری ست و نیز این تقسیم و تصور مراتب نظر کیفیت
استقرائی است نه تحقیقی فائده بیان که مقرر است نزد
حکما که شیء حار رطب تجاوز نمیکند حرارت آن از درجه اولی
جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود بدین مقدار فانی
میسازد رطوبت آن را پس برای آنست که نمیباشد دوای
گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار
در درجه سوم و چهارم باشد البته یابس ست در آن درجه
و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود ست که خاصیت
می نامند بدان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه
ذکر یافت و اکثر ادویه فادزهریه قویه گرم و خشک
و یا سرد و خشک میباشند و همچنین سموم حیوانات سمی
زیرا که تاثیر هر یک از فاعلتین که حرارت و برودت
باشند با یبوست بسیار قوی میباشد و با رطوبت
کم و ضعیف و لهذا حرارت نار در سنگ گرم کرده شده
اقوی میباشد از حرارت هوا و آب گرم کرده شده
و برودت ارض زیاده از برودت است مانند سنگ
سرد شده از آب سرد شده و نیز مزاج را بقسمت اولی
دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از
امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت
آن دیگر و دوم ثانوی صناعی حادث از ترکیب دوا
مفرده یا مرکبه در مرکبات مصنوعه و این ترکیب شامل
کیفیت و صورت هر دو ست یعنی همچنانکه کیفیت اولی
اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر
یافت و همچنین بسبب صورت نیز بر دو نوع ست یکی اصلی و
دوم صناعی و نیز هر یک بر دو نوع ست تام الترکیب
قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف زود غیر مستحکم
اما تام الترکیب آن ست که اجزای بسائط عنصری

ممتزج آن بسیار لطیف متصرف صافی باشند و با هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتوانند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحد دائم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سایر فلزات منطرقات و اما غیر تام الترکیب انقص ضعیف و غیر مستحکم نیز مراتب میباشد چه بعض از آن التفریق اجزا از هم بسیار سهل میباشد مانند گوگرد و ذک و بعضی چنین و به بیان دیگر آن که ناقص الترکیب یا ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون و عدس و امثال اینها نه از مرکه بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه و مفتحه آنها مفارقت نموده تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره و مسدد و مثقله کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزا از هم و باطل شدن افعال مختصه بآنها و مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها از ماده ارضی و کثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند مادهٔ ارضیه قابضه آنها لهذا آشامیدن مرقهٔ آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف داخل و از اینها قوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و مفرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تفریح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیکجا ساکن و مستقر میماند در رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کماینبغی مینماید

لهذا باعث انضاج و تفریح میگردد و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دائم در حرکت و تقلب و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و صورت آنرا بر قرار نمیدارد و لهذا نمی تواند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشد در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده محاط و آغشته ببلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم گشته و حرارت بورقیه در آن تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیر نمی تواند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث تهیج و تقرح میگردد و همچنین هر دوا و غذای حار و حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره صاحبان امزجه حاره حاده دمویه صفراویه تناول مینمایند از آن منتفع میگردند البته مخالف و مضرت است از تناول آنها را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تر بسیاری مینماید و نقیع آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز دارد خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن جزو لطیف محلل به تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا به تحلیل می برد اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آنکه از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نگردد و تحلیل نمی یابد و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب

آن سرد و یا خشک اند مانند بزر قطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد لین اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد آن تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری از آن ظاهر گردد و چون کوبیده و بیاشامند بلعق بطریق احشای باطنی گشته متفرق میگردانند لهذا از خارج چون کوبیده آن را بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها میگردد و نا کوبیده درست آن باعث عدم انضاج و خامی و الله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار خطائی و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی و غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیه ایمائی بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال بدلائل خود در تریاق الافاعی و بادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس

بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب یا دوائی که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سائر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه دوم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس که ادراک و باتخای شئی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول زمستان و تابستان نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت

در طوبت و یبوست حکم بآن کنند که آن دوا و یا آن غذا
شکیف ست بآن کیفیت که از آن ظاہر گشته سوم آنکه باید
قوت آن مقاومت با قوت علت توانند نمود یعنی مقدار
آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض
باشد نه کمتر نه زیاده از آن زیرا که بعضے از ادویہ گاه است
که عاجز می آیند از مقاومت با ضد خود و در آن تاثیر
تامی نمیتوانند نمود پس اولی آن ست که مجرب اگر خواہد
کار بر دشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی و مقدار
کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترجیح
نموده قوت آنرا معلوم نماید هم بتنهائی و هم با معین و
مبدرق آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و
اثر دوا و یا غذا در آن ظاہر میگردد مثلا اگر در اول
استعمال از آن فعلی و اثری ظاہر نگردد و در آخر ظاہر شود
آن دوا را قوی بدانند و مرکب القوی مانند چوب چینی و
اکثر ادویہ قویه و یا آنکه در اول استعمال از آن فعلی و اثری
خاص ظاہر گردد و در آخر فعلے و اثرے دیگر مانند
افیون و ادویہ مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام
احداث حرارت مینماید و در آخر احداث برودت و
اماتت قوی و ارواح با خماد حرارت غریزی و تجمید و تخفیف
رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند
و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن ست
که آنچه اولا از آن ظاہر شود بالذات بود و آنچه در آخر
بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محرقه که
اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی می نمایند
و ثانیا بسبب سوختن و بسر حد رمادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که
استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری ست آن را ذاتی و
بالذات دانند و الا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که
حکم کنند بر دوا القیاس با بدان نوعی که آن دوا را در آن
تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان
تخمین نماید حکم کنند که آن دوا گرم است در بدن انسان
و پس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننمایند زیرا که

بسیار است که دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد
و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلا
اگر فربین کیدا به بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی
بسیار در آن مینماید و عرق بسیار میکند و هم چنین اکثر
امثالش از ادویه سمیه حار و شدید الحرارة والبرودة
که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای
جانوریست که آنرا زرزور گویند و فربیون که غذای
جانوری ست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای
جانوریست که آنرا موش بیش نامند و یار که غذای
اکثر حیوانات مانند بزکوہی که در جوف آن پادزہر
تکون می یابد و طاؤس نیز و همچنین کل اینها نسبت ببدن
انسان مضر و سم قاتل و مہلک اند و بدانکه چون
در تجربه مخاطره بسیار است چنانچه حکیم کبیر بقراط
اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات
شرائط و یا غفلت موجب ہلاک میگردد و بجهت آنکه
میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد
استعمال اندک آن ہلاک گرداند لهذا اطبای ماتقدم
وصیت نموده اند که دوائیکه اراده تجربه آن داشته
باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم
آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوش و یا طعم کریه داشته
باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواہد بود و باحتیاط
تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن
طبیعت یابند البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه
باید که عند التجربه اولا بحیوانی که از جنس آنها ست قریب
بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها
ادویه سمیه از گیاه یا حیوانات سمی نباشد بخورانند و
تا سه روز نیز خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق
باو دهند و اگر چه مکرر چنین کنند بهتر است پس با انسان
بتدریج از مقدار کم به زیاده رسانند و اولا با شخص
قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون
و افیونیات و امثال آن دهند و یا اولا بر واجب القتل
بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران بدرجه
کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز

باید دانست که طریق معرفت افراد ادویه و اغذیه و خواص
و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر برانچه ذکر یافت نیست
بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل
و از انجمله یکے اتفاق ست مثلا شخصی صاحب مرض و
عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و
غذائی آورند و آورنده آن نداند کیفیت آن را
و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد و پس آن شخص خود
و یا آورنده و یا حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص
و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت
آنرا معلوم نمایند دوم آنکه میل و خواہش طبیعت بتناول
دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند بتقریب و یا بدون
تقریب شود آنرا باشتہا بخورد و باعث شفا و صحت او گردد
مانند میل و خواہش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن
ملخ جوشانیده ملاح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا
یافتن او از آن چنانچه در ملخ زریون انشاء الله مذکور خواہد شد
و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیرتی که در آن افعی و یا
شرابیکه مار در آن افتاده و مرده بی اطلاع و شفا یافتن
و بعد اطبا پی بدان بردن حکایت آن مشہور ست و در بیان
مبدء ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این خواہد آمد
انشاء الله تعالی سوم آنکه باکراه و یا اجبار شخصی
از راه عداوت باو چیزے بخورانند که مضر و مہلک باشد
بقصد ہلاک و آن شخص اتفاقا مرضی مزمن داشته
باشد و آن چیز رفع علت او گردد مانند خورانیدن نوع
سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه
و سوداویه محترقه ضیق النفس و سرفه کهنه و جذام و غیرها
چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها
اتفاقا دوائی و یا غذائی بخورد که گاہی ندیده و نخورده
باشد از قبیل اوراق گیاہها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث
شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت
اطلاع بر بیخ چینی و چای ختائی گفته اند و از این قبیل است
اطلاع بر مومیائی و پادزہر و انشاء الله تعالی هر یک
بجای خود مذکور خواہد شد و بعد از آن پی بکیفیت
و کیفیت و کمیت آن برند و اتفاق آن گردند تجربه از دو جوم

اوست آنچه باشد در وی نقش در هر دواء آنها بسیم و بسوی او
که روش به طعام و بدن او حق تو شاه فرموده با تن
یا مثالها و اعمال بتجربه و تقسیم و تحسین و ظن و
تشبیه و تنبیه و تجربه شش مرتبه الامر را العاده سبب
نزد اهتمین و اتباع و تجربه در شیئی بشخص دیگر
و مرض فرموده تجربه را به تدبیر کرده و تطبیق
و راند و غذا و دوا از آن حال در حالی دیگر
و فعل بیان مدد فلان فلان هذا الغرض
و دیگر بایدین نحو استعمال نمود چون بار دیگر آن دوا آنرا
چنانچه شده است کرد دوا آن کرد در همان حال
بخواب در خواب دید که از او چون بیدار شد عمل
آورد همان بود که دیده بود پس از تفحص دریافت آن
انتم چنانچه این را وصف نموده از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی
در ذکر اطبا در ترکیب تریاق فاروق بیان
او را هر یک ازین دو میانی مذکور است و درالهام
الله تعالی ذکر خواهد یافت نعم آنکه ارشاد بدو در
عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق ایشان
جل و عز در یابد مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از
آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه خواهد آمد و مشهور
است که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان
میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد
انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که
بر می آید رازیانه را میخورد و بر چشم خود میمالد
چشم او روشن و زایل میگردد و گویند که باز
چون در جوف خود دردی دریابد طایری را که
دلیقوس مانند صید کرده جگر آنرا میخورد و همچنین
امثال این از حیوانات نقل کرده اند که از انها حکما و
اطبا انتقال نموده به تکرار و تکمیل استعمال کیفیات
و خواص و منافع چند دریافت نموده و در کتب خود ضبط
کرده اند و اما طریق معرفت اثر جهار ادویه
و اغذیه بقیاس که از اثرهای دیگر بردن
علت و سبب اصل دیگر نمودن و حکم کردن
است که ازین قبیل است پس آن چند وجه است

اول آنکه سرعت استحاله و بطور آنست و سرعت جمود و بطور
آن دلیل و آنچه دلیل است بر یافت سرعت استحاله
آن بدین گوشت که آنچه وارد آتش گردد مثلا چون در
آتش اندازند اگر زود گرم و مستحیل بان گردد گرم
خواهد بود نسبت بانچه دیر تر گرم و مستحیل بان گردد بشرط
آنکه جرم آن هر دو مساوی باشد در تماثل و تجانس
در رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر متجانس باشد
حکم نتوان کرد بران زیرا که آنچه متخلخل یا خود یا رقیق
است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد اینها دوم بر این
قیاس سرعت جمود و بطور آنست یعنی باید که دوا
مذکوره باهم متساوی باشند در صورت تساوی آنچه
زودتر از برودت متأثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه
دیر تر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و ذوبان
و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و تقبض و تجمع
و تکثیف برودت و در آن تأثیر هر یک که قوی تر و باعث
شدت ظهور و بقا و ثبات آن باشد یابس است والا
رطب جهت آنکه اول انفعالیین را یا یبوست عمل قوی تر
است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارت و قوی
البرودت است و یا شدید الصلابت و متکاثف یابس است
مانند احجار و آنچه برخلاف اینهاست رطب است والله اعلم
بحقایق الامور سوم طعم که اقوای کل دلیل و جمیع آن طعوم
است پس کلیات آن که بحسب استقرا نه است حرافت و
مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و
دسومت و حلاوت و تفاهت که بیسع نیز نامند بفتح میم و
کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه
بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را
هشت گفته اند و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر
بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات آنها را حد
حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی
و امزجه و فواعل آنهاست زیرا که گفته اند خالی از آن نیست
که جوهر حامل هر طعم ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی
و یا متوسط میان آن هر دو و قوت و مزاج آن یا حار است
و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف

اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر
متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی
اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط است
در حرارت و برودت حلو و جوهر متوسط در کثافت و لطافت
اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است
تفه و شیخ در بیان وجه آنکه خالی از آن نیست که مواد که
عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف یا کثیف یا متوسط
میان و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدله
میانه و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت
قویه هرگاه که تأثیر در ماده لطیف احداث حرافت مینماید
و آنرا حریف میگرداند و در ماده کثیف احداث مرارت
و آنرا مر میسازد و در ماده لطیفه احداث حموضت مینماید
و آنرا حامض میگرداند و در ماده کثیفه عفوصت و آنرا
عفص میسازد و در ماده معتدله متوسطه قبوضت و آنرا
قابض میگرداند و حرارت معتدله چون تأثیر در ماده لطیفه
نماید احداث دسومت مینماید و شی را دسم میگرداند و در
ماده کثیفه احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در ماده
معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد و لیکن احر
طعوم مفرده اشیای حاره است و بعد از آن مر و بعد از آن
مالح و حامض ابرد انواع طعوم مفرده اشیای بارده است
بعد از آن عفص و بعد از آن قابض و دسم معتدل ترین انواع
اشیای معتدله است و بعد از آن حلو و بعد از آن تفه
و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب قوابل و مواد است

مواد / قوا	حرارت	برودت	قوت معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

و اکثر این مراتب و اکثر تمازجه نما طعم آنها مزین نمایند
اگر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند

وانبه وامثال این هر دو که در ابتدا عفص پس قابض میباشد باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در ان کماینبغی و بعد ازان که اندک لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت میکاهد و چون قریب باعتدال رسیده میل بحلاوت مینماید و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردد و اگر رطوبت در آنها بسیار وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه دران ها تاثیر نماید باز حامض میگردد و اگر ماده آنها چندان نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و یا مر و در انبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد که قوابل حرارت و برودت که فواعل اند و بتفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت و بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید در لطافت و رطوبت آنرا مر نیز میگرداند مانند ملح مر بخلاف مالح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز همان نسبت بمراتب میباشد والله اعلم اما حریف بکسر حا و رای مهملتین و دوم ازان هر دو مشدد و سکون یا و فا که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص نمودن دران و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیر و منع تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آنست مانند فلفل و خردل و هر چه تیز و دران چرپرے باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص دران نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را ازان کراهیت و نفرت بود و طبیعت را برهم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سایر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده ازانست بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند مر مکی و صبر و هر چه تلخ و دران تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سایر افعال قریب بمر است و ازان ضعیف تر مانند املاح و انچه دران ملوحت و شوری است نیز بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان اندک بگزد و نفوذ دران نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ماست و انچه دران ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و تقبیض و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و انچه دران عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را باهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میسازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و تقبیض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سایر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت بآن مانند فوفل و انچه دران قبوضت است نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملائم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آن است که سطح زبان را نرم و ملائم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا لذیذ گیرد و قوت جاذبه کبدیه آنرا بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و ازاله و استحاله بخلط غالب و منع و اسمان قلیل است بسبب اعتدال حرارت در لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و اشباه و بالجمله انچه دران شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوت شدید الاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعض انواع عسل حاد و کهنه و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بی مزه و بی مزگی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملائم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و دفع خشونت و حدت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بالجمله شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملائمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملائمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس نسبت از ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شی مرکب از دو چیز یکی بارد و طعم و دیگری حار بالطعم میباشد بارد بواسطه غلبه جوهر خود بر جوهر حار پس درین نوع میباشد طعم آن مرکب غالب بسبب جوهر حار و حال آن

برودت بسبب غلبهٔ جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن
از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است
و این چنین شی را مرکب القوی می نامند و امثال آن
بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را در بسیاری
از دوغ ترش حل نمایند البته آنرا تلخ میسازد و اما مزاج
آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد
که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آن متغیر نسازد
پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز
پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که گاهی است در بعضی
جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند دو طعم
در جرم شی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حنظل
و این را البشع و بشاعت می نامند و مانند مرارت و
ملوحت در اراضی سنجه و آب دریای شور و این را زعوقت
و زعاق می نامند و مانند مرارت و حرافت در عسل
مطبوخ از حد درگذشته و کهنه بجوش آمده و بعض اثمار
شیرین از حد درگذشته و مانند حموضت و مرارت و
قبوضت در بعضی میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت
در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال
این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی
و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقایق کلها
و اما رائحه که جمیع آن روائح است که استدلال کرده میشود
بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شی ذی الرائحه یعنی
به مجض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن
در مییابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر
حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملائم
بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر
است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رائحه چیزی
با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که
طعم آنرا خالی از تلخی و عفوصتی نباشد که کیفیت شان
ورای آن خواهد بود و بدانکه در کیفیت استشمام بدماغ
بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنهاست که جدا شده و
مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند که اجزای
لطیفه آنهاست که جدا شده و مختلط به هوا گشته بحس شامه
میرسد و فی الحقیقه شاید بعض اشیای ذی رائحه چنان
باشند و بعض چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم
آنها سخیف متخلخل باشد سزد بخور بود که هم اجزای صغیره
هم الجزء لطیفه از انها جدا گشته و مختلط بهوا القوت شامه
میرسند و مدرک میگردند و از بعضی اشیا که کثیفه و صلبه
نهایت کثافت و صلابت اکثر آنست که خالی از رائحه
میباشند مانند احجاریکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار
می برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق
استدلال برائحه در انها مسدود و مفقود است و بدانکه رائحه
منقسم میشوند به سه قسم اول باعتبار چیزهایکه مقارن آنهاست
از طعوم در اکثر امر و نام برده میشوند این روائح بنام آن
طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه
میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و میگویند که
فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارد و سرکه و
ماهیت و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر
طعوم و استدلال باینها مانند استدلال با آنهاست دوم
استدلال بملایمت و منافرت آنهاست چنانچه گفته میشود
که این رائحه ملائم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و
مرغوب است مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو آن
در و احمر و در چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها
کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آن
در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر
و مخالف طبیعت است مانند حلتیت منتن و ثوم و حنفیه
و مانند اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت
جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در اکثر امر سوم باعتبار
فعل و تاثیر آن است در حاسهٔ شامه چنانچه گفته میشود
که فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است
مانند نیلوفر تازه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج
حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و
جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از
اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده
کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحه
حاره حاده موافقه و ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست
کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریهه دلالت بر
حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحه ملائمه مسکنه
حرارت و نفس و مفرح قلب و روح و مرطبه دماغ و منوم
بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبهٔ رطوبت
و لطافت ماده میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت
والله اعلم و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه
استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر
از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف
میگردند و بالجمله وجه استدلال باینها آنست لون بیاض
اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت
سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده
میشود و لون سواد بر اکثر خود دلالت بر برودت و یبوست
میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه
مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام نارس
یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف
و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت دران هر دو بعکس
آنست یعنی میگرداند شی رطب را سیاه چنانچه میگرداند
هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه می گرداند فحم را
رماد و اطبا گفته اند هرگاه نوع واحد از دوای خاص
مثلا اگر مختلف شوند اصناف آن در رنگ که بعضی مائل
به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی
مائل بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع
آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود
است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی ازان کمتر
و مائل بصفرت نیز ازان کمتر و اما مائل بسواد از همه سردتر
و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد ازان
اصفر و بعد ازان احمر و بعد ازان از همه غالب تر و یابس
تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد
پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید در یخ و سبز
که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مائل بسفیدی با شد
گرمیش ازان سرد و کمتر و در بطیخ هندی و انبه و خربزه
حکم بالعکس است اکثر یعنی هندوانه و انبه و خربزه
زرد و گونبائی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و سایر

والوان مرکب از آن هردو اند و الوان دیگر چون مرکب اند
دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبهٔ بعض آنها است بر
بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر
الوان مرکب از آن هردو اند و بنا بر آنکه سواد را از علامت
حرارت دانسته اند و بیاض را علامت برودت و
سرخ را علامت اعتدال و سبز را علامت برودت و
یبوست و زرد را علامت حرارت و یبوست پس بدلیل
سواد و حدت رائحهٔ افیون می باید گرم باشد نه سرد
آنکه گفته شد که قانون استدلال بالوان ضعیف و
مشوش و مضطرب و دلالت آن اکثری است نه کلی
جهت آنست که اکثر شبهه واقع میشود مثلا چون خلط
کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال افیون باین حیثیت
که بگردند آن هردو شی واحد محسوس نگردد و اجزای افیون
جدا از شیر و مزاج قانونی صناعی بهم رسانند باوجود آنکه
رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و مخبث عقل و طعم
و رائحه نیز مانند افیون و کافور که باوجود آنکه بسیار بارد اند
تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آید بر اکثری از طعمها و بوها
قوی مانند فلفل و زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک
و غیرها لیکن در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد
غالب می آید طعم و رائحهٔ هر یک از آن هردو بر کل اجزای
همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود
و بطوء آن نیز کلی نیست پس استدلال بامور مذکوره تنهائی
بدون تائید تجربه و تکرار و تکثیر استعمال ناقص و نا تمام
است و حکم بالجزم نمیتوان نمود بغلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربع
و تعیین مبنی بر ظن غالب حاصل میگردد از آن زیرا که ممکن
بود که شی ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون
آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت
اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن
از اجزای مختلفه باشد و جزو ذی طعم و بارائحه و لون قوی
و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج آن ظاهر گردد چنانچه
در تراکیب افیونیه و یا قطرانیه و نیلیه و نحوها و کافوریه در معجون
افیون و کافور لون افیون و قطران که سواد است و بوی آن تند
کند و اوست مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین روائح والوان
دیگر و طعوم نیز مانند افیون و کافور که لون آن هردو دلالت
بر برودت دارند و حدت رائحه و طعم آن هردو دلالت بر
حرارت میکنند بحدیکه منشا توهم بعضی گشته که آن هردو را
حار دانسته اند و میتوان توفیق و جمع بین الرأیین بدین
طریق نمود که آن هردو از جملهٔ ادویه مرکب القوی اند
در اینها دو جزو است یکی لطیف حار حامل رائحه
و باعث حدت و انفعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی
بارد که موجب لون و صدور انفعال برودت شده و لهذا
و ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب تحلل و انفعال
با طبیعت اثر خود نموده و بزودی تحلیل میرود و زائل میگردد
و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال
برودت از آن صادر میگردد و ادلهٔ هر یک از امور مذکوره
بتفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطهٔ این فن مذکور است
و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود
و اما استدلال ماخوذ از افعال دوا چنان است که
آنچه در آن تفتیح و تقطیع باشد حار و یا قابض باشد بارد
یعنی مرکب القوی است با غلبهٔ حرارت و آنچه در آن
تحلیل و لزوجت بود در آن ناریت و رطوبت غالب
است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا
قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن
نباشد دلیل آن است که جزو حار ناری آن بسیار
قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بارد کثیف بسیار و بر
همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود والا تعلیم
حقایق الامور کما هی الا فی علمها و خالقها جل شانه

فصل پنجم در بیان احتیاج بترکیب ادویه اولا
باید دانست که چون یافته نمیشود دوای مفرد که امتنائی
مقابلت و مقاومت تواند نمود بهر مرض یعنی در
کیفیت و خاصیت خود متکافی باشد در دفع و رفع آن را
در اکثر مخصوص در امراض مرکبه و متضاده پس ناچار
است از ترکیب و مرکب هرچند قلیل الاجزا و خفیف باشد
بهتر است از کثیر الاجزا و ثقیل زیرا که دوای مفرد اخف
است بر طبیعت از مرکب و آنکه اثر مفرد و مقدار شربت
تام کامل در اکثر مستعمل میگردد و بخلاف مرکب فائده که
بر شربت تام کامل مترتب میگردد والبته بدست از غیر تام
کامل پس بالاجمال بنا بر آنکه علت ترکیب و کثرت اجزا یا
بجهت تقویت دواست و یا بجهت حفظ قوت آن و یا
بجهت دفع اذیت و نکایت آن و یا بجهت بدرقه شدن یا
و تنفیذ فرمودن آن و یا بجهت رفع کراهیت و بشاعت
طعم و رائحهٔ آن و یا اشتمال اینها از اعراض و اغراض
تو آمد و یا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود
اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه علت
کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد
متکافی است در دفع و رفع مرض مطلوب را و وجه اول
آنکه در آن کیفیتی و صفتی قوی و غالب و زائد باشد
از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف و ناقص بود و یا منافی
و منافی بعضی از اعضا و قوی و ارواح و یا بعضی امراض
داشته باشد دوم آنکه مرض و علت مرکب باشد از چند مرض
و آن دوا تنهائی مقابله و دفع آنها نتواند کرد پس در این
صورتها چاره است از ترکیب و سوم آنکه تا بالغذای دوائی
توان معالجه نمود بدوای غذائی نباید پرداخت و تا بدوای
غذائی اصلاح حال مزاج و رفع مرض توان نمود متوجه بدوا
نباید شد و تا از دوای ضعیف القوة مسهل الوصول رفع
احتیاج شود بدوای قوی و دشوار نباید رجوع نمود و
همچنین تا بمعرق و مدر رفع احتیاج و تنقیه شود ملین
نباید داد و تا بملین قضای حاجت و رفع غائله و تنقیه
شود بمسهل نباید پرداخت خصوص با دویه مسهله قویه و
بی منضج و نضج که اعتدال قوام مواد و قابلیت دفع است
مسهل نباید داد مگر نزد ضرورت و عدم فرصت زیرا که
طبیعت و جوهر دوا البته مضادت و مخالفت و منافات دارد
با طبیعت و جوهر بدن و ارواح و قوی و در صورت احتیاج
ادویه مرکبه مجربه مستند اولیا حکما و اطبای ما تقدم و ما حال
و آنچه تجربهٔ طبیب خود آمده و بکرات و مرات استعمال نموده
در اشخاص و امزجه و ازمان و اشان متنوعه متکثره بهتر از
مجهول و غیر مجرب است و بدانکه مراد از مرض مفرد آن
است که طبیب در معالجهٔ آن محتاج بیک امر بیش نباشد
مانند تبرید و یا تسخین و یا ترطیب و یا تیبیس و یا تحلیل

و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودای صرف و امثال اینها
و اگر بچند امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از
چند تن واحد باشد دران محتاج بچند نوع از معالجه
باشد مانند قروح لحمیه که از جمله تفرق اتصال است و
دران الحال آن محتاج بدوای منبت لحم و جالی قیح و دفع و
ناشف رطوبات زائده اند و اگر دران لحم عفن فاسد باشد
بدوای اکال نیز و همچنین اما اول یعنی از علل احتیاج
ترکیب دوائی است که دران کیفیتی و صفتی قوی و
غالب و زائد باشد پس آن شش قسم است اول از انها
آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض
باشد و یا ضعیف و ناقص از ان مثلا حاجت بدوائی
شود که کیفیت و حرارت آن سه جزو باشد و یافته شود
دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو باشد
پس ناچار آنرا ترکیب باید نمود با دوائیکه در و دو
جزو از حرارت باشد که بعد تکافو و فعل و انفعال در و
سه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب و امتزاج آب بسیار
گرم با آب نیم گرم و یا بدوائی که در و یک جزو از برودت
باشد مانند امتزاج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در
برودت و ترکیب بارد با بارد و یا بارد با حار و رطب
با رطب و یا یابس با یابس و یا با رطب دوم از انها آنکه
دران دوا صفتی و حالتی غالب باشد که مخالف و منافی
باشد غرض مطلوب را بدین نحو که مثلا بسیار شدید القوة
باشد مانند افیون و فرفیون و کافور و امثال اینها
و یا سریع النفوذ باشد و غرض بکمتر از ان حاصل
گردد مانند زنجار و کبار یت و زرانیخ و نوره و امثال
اینها که بسبب کمال قوت و حدت محتاج اند بخلط و
ترکیب با دویه مصلحه مغربه لزجه کاسره قوت و حدت
آنها مانند زعفران و جند بیدستر با افیون و زعفران
با کافور و کثیرا و صمغ با فرفیون و ادهان و موم و
سفیده تخم مرغ با زنجار و کبار یت و نوره و ازین قبیل است
امتزاج کثیرا با سد محرق و امثال آن و سفرجل و مصطگی
و طباشیر و عود هندی در امراض معده و کبد و عروق و
نواح آن هردو با سقمونیا و غاریقون تا آنکه هردو دوا را

بنگاه دارند در معده و کبد و عروق و نواح آن تا فعل خود
را کما ینبغی نمایند و آن جذب صفرا است و از ابلغم جهت
آنکه از خاصیت سقمونیا و غاریقون است سرعت نزول
با معا و بسوی خارج و نیز آن ادویه حافظ قوای ارواح
و اعضاء رئیسه شریفه و عامة المنافع اند که قلب و کبد
و دماغ و معده باشد از ضرر و غائله آن هردو یعنی
سقمونیا و غاریقون زیرا که ادویه مسهله قویه خالی از
ضرر و غائله نیستند چنانچه در صدر کتاب ذکر یافت
و نیز ازین قبیل است امتزاج و ترکیب ادویه مغریه مانعه
حدت و سرعت مرور و نفوذ مانند کثیرا و صمغ عربی و افیون
با دویه قویه حاده سریعة النفوذ و المرور مانند زرانیخ و
بورق و نوشادر و شوره و مانند اینها تا آنکه زمانی ممتد
در مثانه بمانند و فعل و اثر خود را بخشند و ضرر و غائله
بآن نرسانند و ایضا از انجمله است اختلاط ادویه مسهله
شدیده قویه با مصلحات و چرب نمودن بروغن بادام
و گاو مانند تربد و هلیله جات و مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی
و تشویه بعض آنها مانند حب السلاطین و حب الملوک
و ماذریون و سقمونیا و از روت و سایر ادویه مسهله
قویه و نیز از ان جمله است امتزاج سرکه با شکر و یا عسل
در سر کنگبین برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و
ثوران و هیجان صفرا و سودا را جهت آنکه ترشی حاد
محض مهیج صفرا و سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوجتی
که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند و طبیعت
و قوت کبدی بسبب کمال رغبت و میل بشیرینی آنرا
بزودی جذب مینماید و انفعال مطلوبه از ان از شکستن
حدت صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تفتیح سدد
و غیرها کما ینبغی صادر میگردد و نیز اختلاط دهن ورد با
سرکه جهت منافع و فوائد مذکوره است و ایضا امتزاج
شیرینی با زنجبیل و هلیله جات و الملح از ساختن مربا
آنها و غیره با شکر و یا عسل از نجهت است و نیز ازین قبیل
است ترکیب ادویه لطیفة النفوذ با دویه سریعة النفوذ
مانند تخم رازیانه و کرفس و انیسون و کشوث و دهن
بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذه خود قرار

در کبد و عروق و مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از انها کما
ینبغی صادر گردد و از تفتیح سدد و تحلیل مواد و غیرها پس
ناچار است از ترکیب آنها با دوائیکه جاذب آنها باشد
بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند و لطف
دیگر نفوذ نمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است
و امثال اینها از ادویه جاذبه ساده سریعة النفوذ مانند دهن
بلسان که محتاج بسوی ترکیب با دویه ملائمه لطیفة النفوذ نا
قمع اند سوم از انها آنکه آن دوا بطئ النفوذ و یا ضعیف القوة
و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضو مطلوب قوت و فعل آن
باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن دوا
بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب بعد مسافت عضو
معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بآن عضو در بین راه
متفرق و منتشر گردد و تمامی قوت آن بعضو مخصوص نرسد
و یا آنکه اختصاص آن بآن عضو داشته باشد و لیکن بتنهائی
نتواند رسید پس درین صور محتاج است بترکیب با دوای سریع
النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع
انتشار او گشته بزودی قوت و آثار آنرا بعضو مخصوص
برساند مانند ادخال زعفران در اقراص کافور و ادویه قلبیه
و همچنین کافور را با نها تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران
و کافور بقلب دارند بزودی اثر برودت کافور و سایر
ادویه را بقلب رسانند بدون کسر و انکسار بسیار و نیز از
خاصیت زعفران است که بعد رسانیدن اثر دوا بقلب
هم بقوت حرارت خود و هم بالخاصیة و فعل و انفعال دوا
بالطبیعت خاصیته و اثر آن زائل و باطل میگردد و باقی
میماند اثر و قوت دوا و ازینجهت است که مقدار زعفران
را در اقراص کافوری کمتر از وزن کافور و کافور را در
ادویه قلبیه کمتر از اوزان ادویه دیگر مینمایند تا غالب
بر انها نیایند و معین و مبدرق آنها باشد و نیز ازین
جمله است ادخال سرکه در ادویه مختصه بطحال و الضر
ازینجهت داخل کرده میشود زعفران و ابارون با سقمونیا
و غاریقون تا آنکه آن هردو قوت این هردو را بدماغ
و عروق آن برسانند و این هردو کما ینبغی فعل خود نمایند
و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه مقویه عطره

قابضه و مفتحه و منقیه فضول در ادویه مختصه با ورام کبد و دماغ و معده و گرده و مثانه و انثیین مانند عود هندی و سطوخودوس و افتیمون در مسهلات سوداوی و مصطکی در مسهلات کبد و زراوند در مسهلات دماغ و سنبل الطیب در مسهلات انثیین کمون و همچنین از این قبیل است ادخال ذراریح جهت اختصاص آن بگرده و مثانه با ادویه مدره نافعه امراض گرده و مثانه تا آنکه قوت آنها رسانیده بلا نقصان و ضعف بآن هردو عضو برساند و نیز از آن قبیل است ادخال سرکه در دهن از ضماد و طلا و بابونه نیز در ضماد و ادویه مشروبه جهت آنکه در بابونه دو قوت است یکی محلله و دوم قابضه که بقوت محلله اثر در نفس عضو مینماید و بقوت قابضه منع درب مجاری و مسام و منع انصباب مواد بران عضو میکند و همچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه دوم نافذه و سوم قابضه و در دهن ورد نیز سه قوت است یکی مفتحه دوم محلله و سوم ملینه مرخیه بلکه اندک قوت قبضی نیز دارد و ایضا از این قبیل است امتزاج زنجبیل با تربد جهت آنکه تربد بصرافت خود تقطیع و ترقیق و دفع مواد بلغمیه غلیظه کما ینبغی بدون اعانت با زنجبیل نمی تواند نمود و مصطکی برای تقویت معده و کبد است و همچنین است ترکیب بعض ادویه مسهله با بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قلع مواد و ترکیب و امتزاج شراب ریحانی صافی رقیق با مارالحم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کا توز با ماءالشعیر برای مدقوق جهت آنکه ماءاللحم بسبب لزوجتیکه دارد بمجاری و مسالک نمی رسید و زود به بعضو مقصود و اعماق بدن نمیرسد و شراب بسبب شدت نفوذ خود زود آنرا میرساند و خود نیز غذائیت دارد و کافور نیز زود و نیز ماءالشعیر را بقلب میرساند جهت اختصاصیکه بقلب دارد و نیز تبرید قوی مینماید و از این جمله است ترکیب مرخیات محلله با رادع نزد تزاید اورام زیرا که طبیعت مدبره بدن باذن خالق ما جل اسمه فعل و خاصیت هر یک را بجای لائق خود میرساند و از این امور غریب و بعید نیست امور دقیقه خفیه عالیه نامضبوط بسیار از آن جهات

سیگردد زیرا که خلیفه عقل و نفس است در عالم اجسام و اما از ان آنکه منافات و مضادت داشته باشند بارواح و قوی و بعضی اجزا مانند افیون و سائر ادویه مخدره سمیه و غیر سمیه مسهله و غیر مسهله که محتاج بحافظ و مصلح اند مثل افیون که در ادویه معین بدون زعفران و دارچینی و ترنجبیل یا زعفران و جند و مشاک و هم چنین در ادویه قلبیه بدون آنها بتنهائی استعمال آن کما ینبغی نیست برای آنکه مضنی ارواح و قوی و مطفی حرارت غریزی است و هم چنین ادویه قویه و مسهلات سمیه که بدون مصلحات و حافظات قوی و ارواح و اعضا خصوصا اعضا رئیسه و عامة النفع مثل قلب و کبد و دماغ و معده و گرده و مثانه مانند سقمونیا و غاریقون و امثال آن هردو با صمغ و کثیرا و غیرها از مغریات و مصلحات و نشاسته و تربد و ادویه حافظ ارواح و قوی جائز نیست و هم چنین زنجار و امثال آن بدون صموغ و موم و ادهان چنانچه ذکر یافت و هم از آنها آنکه آن دوا کریهة الرائحه و یا بشیع الطعم باشد که طبیعت آنرا قبول نماید مانند حلتیت و صبر و خیارشنبر که محتاج اند آن هردو باختلاط و امتزاج با دوای خوشبو نیکو طعم از قبیل زعفران و عسل و خیارشنبر با گلاب تا باعث قبول طبیعت و عدم نفرت و کسر سورت و رفع غائله و غثیان آنها گردد و دیگر از آنها آنکه عضو بسبب شرافت و لطافت و شدت ذکای حس خود برداشت ادویه قویه حاده لذاعه که او را مضرت باشد مانند قلب و دماغ و عین و فم معده نمی تواند بجهت کثرت حدت آنها محتاج اند بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها و یا تبلید عضو باشند مانند کثیرا و العاب و افیون و بزرالبنج و ادویه مقویه حافظ آنها در ادویه ماکوله و مشروبه و صموغ و ادهان و موم و سفیده بیضه مرغ و افیون در اطلیه و اضمده و قیروطیات و مراهم مانند مرهم زنگار و سفیداب و توتیا و نوره و امثال اینها که بسبب لزوجت و ارخا و تخدیر و غیرها مانع آیند از شدت تاثیر دواء و اک بالم اللذع و نفوذ و کاوش و تقطیع و احراق و غیرها دارند از این قبیل است امتزاج شیر تنهای بمقویه

قلب و کبد و فم معده طیبة الرائحه مانند گلقند و شربت سیب و جوارش عود و دواءالمسک و امثال اینها با ادویه حاده کریهة الرائحه بدطعم مانند حلتیت و مرمکی و صبر و امثال اینها و الثالث از امور باهم مشارک اند و اما دوم از علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد و آن سه امر است اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد و دوای مفرد بتنهائی نتواند دفع آن هردو نمود مانند شطرالغب که تب غیر خالص نیز نامند که ماده آن مرکب از صفرا و بلغم است محتاج میشوند به ادویه آن ترکیب مسهل صفرا با بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا و اگر مرکب از سودا باشد با حجر ارمنی و یا لاجورد و امثال اینها مثلا و نیز ترکیب کرده میشود دوای که کاسر حدت و قامع و دافع ماده صفرا باشد با دوا محلل و منضج و مقطع و دافع بلغم مانند سرکه و شکر و بزور مناسبه در سکنجبین بزوری و شراب بزور و امثال آن هردو مانند مداوای قروح متعفنه که محتاج اند دران بتنقیه و سحج و جرک و قطع لحم زائد و انبات لحم صالح و فقدان دوا مفرد چنینی پس ناچار ترکیب باید نمود آنرا با دوائیکه جرک و وسخ را دور نماید و دوائیکه گوشت برویاند مانند زنجبیل با زنجار در مرهم زنجار و در اورام بارده صلبه حادثه در کبد محتاج اند در علاج آنها بدوائیکه دارای انضاج و تحلیل و تفتیح و قبض باشد و دوا مفرد چنینی یافت نمیشود پس ناچار باید ترکیب و خلط حلبه برای انضاج و افسنتین برای تفتیح و زعفران برای تحلیل و ورد احمر برای قبض و حفظ قوت زیرا که بسبب انضاج و تفتیح و تحلیل مواد آنها بسهولت دفع میشوند و بسبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بران منصب نمیگردد مگر آنکه اگر قبل از انضاج محللات استعمال کرده شود لطیف ماده به تحلیل میرود و کثیف آن متحجر میگردد و بطول می انجامد و اگر در اورام بارده صلبه کبد که از غیر انتقال از ورم حار و یا بسبب انسداد طریق مسالک کبد و طحال باشد و مجتمع گردد در کبد اخلاط غلیظه سوداویه که طحال جذب میکرد آنها را در حال بسبب انسداد نمیتواند جذب نمود پس محتاج اند بترکیب با ادویه مفتحه مجاری نیز و در ورم حاره سوداوی و یا صفراوی نیز که مرکب از سوء مزاج و تفرق

انفصال و مرض ترکیب است محتاج اند بسوے ترکیب
دوای بارد برای زوال سوء مزاج حار و بسوی رادع
برای منع و باز داشتن ماده تازه از انصباب و نزول
بدان عضو و بسوی محلل برای تحلیل ماده منصبه حاصله
دران عضو و بسوی مقوی قابض مانند ترکیب جراده
قرع با صندل و بابونه و اقاقیا هر یک برای فائده و
غرضی بترتیب مذکور و بر همین قیاس سائر تراکیب آورده
آنکه یافته شود دوای مفرد یکه دران دو قوت باشد
یکی ازان هر دو قوی تر و دیگرے ضعیف تر برای مرض مرکب
از دو علت و آن دوا بآن هر دو علت بمصارفت خود
نتواند مقابلت و مقاومت نماید زیرا که بیک قوت
خود قوی و غالب می آید بر یک مرض و بقوت دیگر ضعیف
و ناقص از مرض دیگر پس ناچار اند بترکیب آن بدوائی
که تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل
آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه مقصود قبض شدید
باشد باید ترکیب نمود آنرا بدوای قابض تا مقصود حاصل
گردد امر سوم آنکه یکے از دو جزو مرض قوی از دیگری
باشد و دوای مفرد یکه هر دو قوت آن متکافی و متساوی
آن هر دو جزو مرض باشد در شدت و ضعف یافت نشود
پس درینصورت نیز محتاجند بترکیب آن بدوائی که بر
تقویت یکی ازان دو قوت بیفزاید و از دیگرے بکاهد
تا وفا بمقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه
باید افزود تا قوت تحلیل آنرا کم نماید و چیزیکه قوت قبض
و ردع آنرا بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض و ردع باشد
والا چیزیکه اعانت بر قوت تحلیل آن نماید تا معادل و
مساوی مرض گردد مانند ماء الشعیر در قرحه ریه و دق
که به برودت خود بتنهائی وفا به اطفای حرارت نمیتواند نمود
واما بقوت جلای خود متکافی ست قرحه ریه را واما در
تعزیه ناقص ست قدری کتیرا و طین مختوم در قرحه ریه
بالضروره و کافور در دق اضافه باید نمود تا مقوی
قوت تعزیه و برودت آن شده وفا بقرحه و دفع حرارت
دقیه نماید و اضافه یک دوا در صورتی ست که مرض
مفرد باشد و مستحکم نباشد اما در صورت ترکیب و استحکام

پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویه متعدده و هر چند
ترکیب مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باشد تا
آنکه مدعا حاصل آید و از جمله آنها مزاجی و صورت نوعیه
خاصی که مقاومت تواند نمود بر دفع مرض و مشتمل باشد بر
فوائد کثیره که یافته نشود در دوای مفرد بهم رسد تا بتواند
کرد دفع امراض و غوائل بسیاری از ینها نماید مانند تریاق
فاروق و امثال آن از معاجین کبار و صغار و غیرها از
ادویه مرکبه فائده بدانکه مقدار شربت را بعضی نسبت
با مزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و طائفه قدرے
را مشروط داشته اند که کمتر ازان موثر نباشد و گروهی
مقدارے را اعتبار نموده اند که زیاده ازان نتوان استعمال
نمود و اکثری نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق
قوی المزاج قدرے معاجین ساخته اند و اولے
مراعات حد وسط و احتیاط است والله اعلم۔

فصل ششم

در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج
مقدار شربت آنها۔ بدانکه ضابطه درین چنان ست
که چون ترکیب کنند ادویه چند را که برای هر واحد ازان
غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار
شربت هر یک ازانها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت
غرض مطلوب از هر یک باشد مثلاً اگر اغراض متساوی
باشند اعم ازانکه مقادیر شربات آنها متساوی باشند
یا مختلف باید که بگیرند از هر یک ازانها جزو از مقدار
شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
عدد ادویه یعنی جزو مخرج آنرا مانند خمس از خمس و ربع از
اربع و ثلث از ثلاث و نصف از اثنین و بر همین قیاس
پس هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی از برای دفع
و قلع و قمع بلاغم و حب القرع و سائر دیدان از
کابلی و تربد سفید و قنبیل و لسان العصافیر و شیح
ارمنی و درمنه ترکی ست و عدد ادویه پنج باشد باید
خمس مقدار شربت تام کامل از هر واحد واحد گرفت
و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و یا آنکه شربات
تام هر واحد را گرفت و ترکیب کرد و به پنج قسمت به پنج
شربت تام نمود بدین قسم که از هلیله کابلی و قنبیل و

شیح که مقدار شربت از هر واحد دو درهم است و از تربد و
لسان العصافیر که از هر یک سه درهم است جمع و ترکیب نمود و
به پنج شربت تقسیم کرد و یا آنکه خمس هر واحد واحد گرفته
یک شربت کامل نمود بدانکه اصح آن است که معینات
و مبدرقات و مصلحات مانند زنجبیل و کتیرا و روغن بادام
و عسل و شیرهٔ نبات و قند و غیرها محسوب در تقسیم مستقیم
و اکثر می محسوب داشته اند و چون اراده کرده شود ترکیب
دوای از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و غاریقون و
شحم حنظل و سقمونیا که چهار دوا است و مقدار شربت تام از
غاریقون دو درم و از صبر و شحم هر یک دو ثلث درهم
و از سقمونیا نیم درم و مجموع سه درهم و پنج سدس درهم
است ربع آنکه بالتخمین یک سدس کم یک درهم میشود مقدار
یک شربت تام آن باشد و اگر اغراض متساوی نباشد
بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت از وزن
آن بعض بیفزایند و از بعض دیگر بکاهند مثلاً اگر غرض
اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر و سقمونیا را
زیاده از غاریقون و شحم حنظل نمود و ازین هر دو کاست
و یا بالعکس و بر همین قیاس در ترکیب باید ترتیب نمود
و مقدار شربت آنرا معلوم کرد مثلاً اگر هفت دوا باشند
هر یک سبع گرفته باشند آن یک مقدار شربت ست و اگر
تام گرفته باشند هفت شربت و همچنین و اما در صورت
تفاوت و زیادتی و کمی اجزا اولی آنست که بر سبیل حساب
کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل و آسان گردد
فائده بباید دانست که آنچه بوده باشد از مفردات آن
مرکب اصل و عمود در ترکیب باید که آنرا بدل و خیرت و
زیاده و کم نمایند تا اینکه ناقص و باطل و ضعیف نگردد
و فائده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت
افعی در تریاق فاروق و حب الغار در تریاق اربعه و صبر
در ایارج فیقرا و خربق در ایارج لوغاذیا و همچنین بلکه بالمره
که حتی المقدور اجزا سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغیر
و تبدیل و کم و زیاده نمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت
نگردد و اما مصلحات و مبدرقات و امثال آنها از لواحق
متممات یعنی اشیائیکه داخل کرده میشوند با قتضای تا نوی

پس در زیادتی وکمی آنها مختار اند بلکه در حذف بعضی آنها
نیز نزد عدم شدت حاجت وضرورت بسیار ویا عدم وجدان
آنها ونیز باید که ادویه مفسده وباطل کننده ومضعف قوی
وخواص آنها بالخصوص جزو اعظم واصل عمود را داخل ننمایند
مانند بلادر که مفسد لحوم وضعف اکثر ادویه تریاقیه است
در تریاق فاروق وترکیبی که در آنها لحوم ویا ادویه تریاقیه
فادزهریه داخل است نکنند ودر ترکیب افیونیه ومخدره
وحشیشیه نیز در ادویه تریاقیه فادزهریه مانند فادزهر حیوانی
ومعدنی وجدوار وادویه مضعفه ومبطله فعل آنها مانند
افیون ومیش داخل ننمایند اصلا ویا مقداری کمی برای
کسر حدت وضرر ونکایه آنها داخل نمایند وهمچنین در ترکیب
مسهله مفتحه ادویه قابضه مسدده حابسه وبالعکس بالجمله
باید که طبیب مرکب مراعات این امور کما ینبغی کرده ترکیب را
بحسب هر علت علت ومزاج مزاج وفصل فصل وصنف
صنف ومراتب اسنان واخلاط واعضا وقوت وضعف و
شدت حاجت وعدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد
ونیز باید که عارف وشناسای ادویه یعنی جید وردی تریاقی
وسمی وخالص وغیر خالص آنها باشد تا خطا در کار وی
واقع نشود مانند غاریقون سیاه وجندبیدستر کهنه و
ازرق وسورنجان سیاه وزرد ومیش مجهول ومشتبه که دوا
ومانند اینها که استعمال آنها جائز نیست مضر باشد ونیز دانا
بمزاج وکیفیات وخواص ومنافع ومضار ادویه وطرق
استعمال آنها باشد وتفصیل که در کتب مبسوطه مسطور است
زیرا که علم بقوانین ترکیب وغیره از اجل علوم واشرف
صنائع این فن است واولی است از نقل وجمع نسخ حشو
ولی فائده دور از قوانین در قرابادینات والله اعلم
بحقائق المفردات والمرکبات والامتزاجات۔

فصل هفتم. در بیان معرفت درجات از جهت ادویه
مرکبه وطرق استخراج آنها۔ چون خواهند که درجات
ادویه مرکبه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات
اربعه حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست ویا معتدل
است طریقه آن است که بنگرند آیا مقادیر شربات اجزای
آنها متساوی اند یا نه در صورت اول اگر همه حار یا یبوست

ویا همه حار اند با رطوبت ویا همه بارد اند با یبوست ویا همه
بارد اند با رطوبت ویا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره
وبارده ورطبه ویابسه را وتقسیم بر عدد ادویه نمایند که معروف
بسمی عدد ادویه است پس خارج قسمت را اخذ نمایند که
همان درجه مزاج آن مرکب است ودر صورت تضاد
اسقاط نمایند اقل را از اکثر وباقی را بر عدد ادویه تقسیم نمایند
ودیگر هر جز را مسمی عدد ادویه را یعنی مخرج آنرا که درجه کیفیت
ومزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقادیر
شربات متحد در کیفیت حرارت ویبوست مختلف در درجات
آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخه
اصل که حب الغار وجنطیانا ومر مکی وزراوند طویل است
همه متساوی در مقدار اما حب الغار ومر گرم وخشک در
دوم وجنطیانا وزراوند طویل گرم در سوم خشک در دوم
اند پس درجات حرارت ده ویبوست هشت شد مر ده
را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو ونیم میشود وهشت را
که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو میشود پس آن مرکب
در دو درجه ونیم گرم ودر دو درجه خشک باشد ومانند
تریاق ثمانیه که مرکب از حب الغار وجنطیانا ومر مکی وصافی
وزراوند طویل وریوند چینی وپوست بیخ کبر وقسط تلخ و
عروق الصفر است اجزای همه متساوی در مقدار و
زراوند وجنطیانا وقسط هر سه گرم در سوم وخشک در دوم
وپوست بیخ کبر وعروق الصفر هر یک گرم وخشک در
سوم وحب الغار ومر مکی هر دو حار یابس در دوم وزراوند
گرم در اول وخشک در دوم اند پس اجزای حاره بیست
واجزای یابسه هژده شدند وخارج قسمت بیست بر هشت
دو ونیم وهژده بر هشت دو وربع میشود پس این مرکب
گرم در دو درجه ونیم وخشک در دو درجه وربع درجه باشد
ومثال متحد الوزن مختلف الکیفیت قلیل الاجزا تریاق
الطین است که مرکب از حب الغار وطین مختوم هر دو متساوی
الوزن وحب الغار گرم وخشک در دوم وطین مختوم بارد
در اول ویابس در دوم پس اجزای حاره آن دو وبارده
یک ویابسه چهار باشد وچون یک بارد را از دو حار
ساقط نمایند یک جزو حار بماند ویک را که بر دو که عدد

ادویه است قسمت نمایند خارج قسمت نیم درجه میشود وچهار را
یابس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه میشود
پس آن مرکب گرم در نیم درجه وخشک در دو درجه باشد
واما اگر اجزای مرکب هم در مقادیر شربات وهم در کیفیات
مختلف ومتفاوت باشند پس طریق اسهل واقرب بصواب
ویقین یعنی ظن غالب طریقه ایست که منسوب است
بحذاق الاطبا وآن چنان است که هر دوائی که چند
مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شربت
ویا سه شربت ویا چهار شربت وهم چنین هر یک از آنها را
بهمان نسبت مذکوره ادویه متعدده فرض نمایند مانند
آنکه آنچه دو شربت باشد دو دوا وآنچه سه شربت باشد
سه دوا وهمچنین به همان دستور ونسق حساب کنند واقل
را از اکثر اسقاط نمایند اگر متساوی نباشند در درجات
مزاج آنها دریابند واگر متساوی باشند آن مرکب معتدل
باشد یعنی اگر درجات کیفیات حرارت یا برودت
وهمچنین رطوبت یا یبوست متساوی نباشند ودرجات
حرارت مثلا پنج باشند وبرودت سه ویا بالعکس اقل را
که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند ودو تتمه
که دو است بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان
درجه مزاج آن مرکب باشد واگر متساوی باشند معتدل
خواه فاعلتین باشند که حرارت وبرودت است وخواه
منفعلتین که رطوبت ویبوست چنانچه ذکر یافت مانند
برشعثا بنسخه شیخ الرئیس که مرکب از افیون وبزر البنج و
سنبل الطیب وفلفل سفید وعاقرقرحا وفرفیون وزعفران
است که هفت دوا باشند ووزن هر یک از بزر البنج و
فلفل سفید بیست مثقال وافیون ده مثقال وزعفران
پنج مثقال وفرفیون وسنبل الطیب وعاقرقرحا هر یک
یک مثقال است ومقدار شربت بزر البنج دو دانگ است
که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد وفلفل
که یک مثقال است بیست شربت بود وافیون یک
دانگ که سدس مثقال است شصت شربت باشد و
زعفران که یک مثقال است پنج شربت که فرفیون که
نیم دانگ است دوازده شربت وسنبل الطیب

کہ نیم مثقال است دو شربت و عاقرقرحا نیز ہر سہ تو ر دو شربت
باشد پس مقادیر شربات کل اجزا کہ ہر شربتی را دو دانگ تخمین
فرض کردہ شود یکصد و شصت و یک میشود اما کیفیت مفرح
بزر البنج بارد و یابس در سوم و افیون بارد و یابس در چہارم و فلفل
سفید و عاقرقرحا ہر واحد حار و یابس در سوم و فرفیون حار
و یابس در چہارم و سنبل الطیب حار و یابس در دوم و زعفران
حار در دوم و یابس در اول است پس کل کیفیات باردہ
چہار صد و بیست و حارہ یکصد و بیست و ہشت و یابسہ
یالفصد و چہل و سہ و چون اجزای حارہ کہ اقل است
از باردہ کہ اکثر است اسقاط نمایند باقی اجزای باردہ
دو صد و نود و دو میماند و این را کہ بر سی عدد ادویہ یکصد
و شصت و یک است تقسیم نمایند سہ درجہ و ربع و ثمن میشود
بالتقریب پس این مرکب در دو درجہ الا نصف عشر و ربع
عشر بارد و یابس در سہ درجہ و ربع و ثمن و خمس ثمن باشد
بالتخمین و مانند این مفرح بارد مؤلف از گل سرخ و نیلوفر
از ہر یک دہ درم و مروارید و لب و کہربا و لسان الثور و
طباشیر و صندل سرخ و سفید و خشب الکدر از ہر یک سہ
درہم بہمن سفید و بہمن سرخ و تخم فرنجمشک و تخم کاسنی و تخم
خیار بادرنگ و تخم خیارزہ از ہر یک دو درم و کافور نیم
مثقال ست کہ جملہ ہفدہ دوا باشند و اما از جہۃ آنہا پس
گل نیلوفر و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزہ ہر یک بارد
رطب در دوم و مروارید بارد و یابس در دوم و صندل سفید
بارد سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ ہر یک
بارد در دوم و یابس در سوم و لب بارد در اول و یابس در
دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ و خشب الکدر
ہر یک گرم در اول و خشک در دوم و بہمنین و فرنجمشک
ہر یک گرم و خشک در دوم و لسان الثور حار و رطب در
اول و تخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم و کہربا
معتدل و یابس در دوم و بقولی بارد در اول ست و اما
مقادیر شربات آنہا پس از گل سرخ پنجدرہم است و دو
درہم آن دو شربت باشد و از گل نیلوفر سہ درہم است
پس سہ شربت و ثلثی باشد و از مروارید نیم مثقال ست
پس تقریبا چہار شربت باشد و از لب یکدرہم است

پس سہ شربت باشد و از لسان الثور دو درہم یک و نیم شربت و از
کہربا نیم مثقال تقریبا چہار شربت و از طباشیر یکدرہم سہ
شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سہ درہم آن
دو شربت باشد و از صندل سرخ نیم مثقال است تقریبا
چہار شربت باشد و از خشب الکدر یک مثقال است تقریبا
دو شربت باشد و از بہمن سفید و بہمن سرخ ہر یک یک درہم
است پس ہر یک دو شربت باشد و از فرنجمشک دو درہم است
یک شربت باشد و از تخم کاسنی دو درہم یک شربت باشد
و از خیار بادرنگ و خیارزہ ہر یک پنجدرہم است تخمینا
ثلث شربت باشد و از کافور یکدانگ است سہ شربت
باشد پس اجزای حارہ چہاردہ و نیم و باردہ چہل و نہ و رطبہ
نہ و یک سدس سدس و یابسہ ہفتاد و نہ شد و عدد
شربات سی و ہشت و نیم و چون اجزای حارہ را کہ اقل است
از باردہ کہ اکثر است وضع نمودہ شود باقی سی و چہار و نیم
باردہ میماند و ہم چنین اجزای رطبہ کہ اقل است از یابسہ
کہ اکثر است چون وضع نمودہ شود ہفتاد یابسہ باقی
می ماند و چون اجزای باردہ باقیہ را بر عدد شربات تقسیم
نمودہ شود خارج قسمت بالتخمین یک درجہ الا یک عشر میشود
و ہم چنین اجزای یابسہ باقیہ را کہ بر سی عدد ادویہ قسمت
کردہ شود خارج قسمت دو درجہ الا یک عشر درجہ میشود بالتخمین
پس این مفرح بارد در یک درجہ الا یک عشر درجہ
و یابس در دو درجہ الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و برہمین
قیاس ترتیب ہر مرکبی را کہ خواہند درجات کیفیات آنرا
معلوم نمایند و بدانکہ چون امر مقادیر شربات ادویہ اکثر
تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب افراد اشخاص در قوت و
ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف میباشد لہذا
شیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمہ اللہ تعالی در مفردات
قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجہ تقیید و ذکر آنہا
نشدہ اند و ہم چنین تحقیق درجات کیفیات آنہا نیز
واللہ اعلم بحقائق الامور۔

فصل ہشتم۔ در بیان طریق استخراج مقادیر شربات
مرکبات۔ بدانکہ ہر مرکبی را کہ خواہند مقدار شربت
آنرا معلوم نمایند باید کہ اولا تحقیق و تشخیص اوزان و عدد
شربات آن نمایند و جزوی از وزن مرکب اخذ نمایند کہ نسبت
آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد
شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد و عدد
شربات شش دہ پس واحد را اخذ نمایند زیرا کہ نسبت آن
بدہ کہ عدد شربات ست چون نسبت سہ ست بسی کہ وزن
ادویہ است یعنی نسبت عشری ہست پس مقدار شربت
آن سہ درہم باشد و اگر بالعکس مثلا باشد یعنی عدد شربات
سی باشد و وزن مرکب دہ مقدار شربت آن ثلث درہم
زیرا کہ دہ را با سی نسبت ثلثی است و بہ بیان دیگر آنکہ
مقادیر اوزان دراہم ادویہ مرکب را بر عدد شربات
آن تقسیم نمایند خارج قسمت از آن مقدار شربت آن باشد
مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل از چہل و
نیم باشد و اوزان ادویہ پنجاہ و ہفت درہم بالتقریب
و خارج قسمت پنجاہ و ہفت بر چہل و نیم یکدرہم و ربع و ثمن
درہم و ربع عشر میشود بالتخمین پس مقدار شربت آن
مفرح مذکور ہمان یکدرہم و ربع و ثمن درہم و ربع عشر
باشد و اگر اوزان ادویہ چہل باشد مثلا و عدد شربات
پانزدہ پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت
آن دو درجہ و دو ثلث درجہ باشد و بالعکس یعنی اگر
اوزان ادویہ پانزدہ و مقادیر شربات چہل باشد خارج
قسمت کہ مقدار شربت مرکبست یکربع درجہ و ثمنی میباشد
جہت آنکہ نسبت دو و دو ثلث۔ پانزدہ کہ عدد شربات ست
ہمچون نسبت پانزدہ است بچہل کہ اوزان ادویہ است
و برہمین قیاس و ترتیب مقدار شربت ہر مرکبی را کہ
خواہند استخراج نمایند واللہ اعلم بحقائق الامور۔

فصل نہم۔ در بیان اعمار بعضی ادویہ مفردہ بالاجمال
و الاختصار۔ بدانکہ ادویہ مفردہ از سہ جنس بیرون
نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مختلف
میشود عمرہای انواع و اصناف آنہا بحسب شرافت و
خست و تمام الترکیب و متلذذ الاجزا و لطیف بودن اجرام
و جواہر آن و عدم آن مانند ذہب و حجر الماس و یاقوت
و زمرد و امثال اینہا از معدنیات کہ مدتی مدید باقی
میمانند و فاسد نمیگردد و اما نقرہ و معدنیاتیکہ بدان مشابہ

نباشد یعنی ناقص اگر ترکیب یابد مانند مس و آهن و قلعی و سرب
و غیرها بسیار باقی نمی ماند و بزودی فاسد و فانی میگردد
خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی دران بماند و
از مانی پس ناقص میشود و قوت آن تا یکسال الح رفته رفته
باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند
و مرتک که مرداسنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی
می ماند و هم چنین اقلیمیا و قشیشا و توتیا و اما حجر فادزهر
یعنی پادزهر معدنی خطائی و تنکار سماری و انواع خرزنگ
و خوشبوی الماس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند
اما لولو مدت بقای آن ازان کمتر است و اما اطیان
طیبة الروائح مانند طین داغستانی و مختوم و انچه برآن
هردو مانند بقا و قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار
و اطیان را چون بسایند و مدتی برآنها بگذرد قوت آنها
ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان
دیگر میشود بحسب مراتب خود ها و انچه صاحب رائحه است
ما دام که رائحه با آن باقی است قوت است پس بتدریج ضعیف
و باطل میگردد و مثل سائر احجار و اطیان میشود والله
اعلم - فائده بدانکه اکثری برانند که ماده و بسائط متطرقه
زیبق و کبریت است پس هرگاه هر دو در نهایت خوبی جوهر
و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد
صورت ذهبی بران مرکب از مبدا فیاض جل ذکره فائض
میگردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد
با قوت بارده صورت فضی می یابد و نقره تکون میگردد
و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر و با قوت
مائیه باشد صورت قلعی می پذیرد و هرگاه رداءت جوهر
آن بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید
الجوهر بود و کبریت ردی الجوهر که مانع ظهور اسباب صابغه
باشد بالتمام هرچند آن اسباب وافر باشد صورت نحاسی
می یابد و چون با اشتعال اگر بوست شدیده بران
غالب باشد صورت ردی توتیا که فارصینی نامند می
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با
عدم اسباب صبغ صورت حدیدی براو فائض میگردد
و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب یعنی

سیفی با اعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی آن
هر یک شود ممکن است اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد
زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار نفیسه
غیر متطرقه مانند یاقوت والماس و زمرد و غیرها نیز اصل
و ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است باختلاف
مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و هم چنین اگر
زیبق بها جید و نیکو باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد
ترکیب محکم و حافظ صورت نوعیه خود مدت مدیدی تواند
بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد و
حافظ صورت خود مدت مدید میتوانند بود و اما ادویه نباتیه
پس آنها از قبیل صموغ و عصارات و یا ازهار و فقاح
و یا البان و تیوعات و یا ادهان و یا اوراق و یا بزور و
یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینها اند پس
صموغ مدت بقای آنها تا سه سال است و عصارات
ازانها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شگوفها باشند و
اوراق بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال
قوت آنها قوی باشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان
و تیوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال
اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال می ماند و بعد
ازان ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون
تا چهار سال و افیون پنجاه سال قوت آن باقی میماند
و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب
ده سال باقی میماند و اما ادهان پس بیشترها رد و آنها بزودی
فاسد میگردد خصوص رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع
و جامده رطبه و یابسه آنها بمراتب یکسال تا دو سال
پس فاسد و متشنج میگردد و اما دهن بلسان پس آن
از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید باقی میماند
و گفته اند هرچند کهنه تر شود جید و قوی تر می گردد
و هم چنین دهن کافور و دهن اذخر تا دو سال و اما بزور
پس آنها مختلف می باشند انچه ازانها کثیر الدهن اند مانند
مغز گردگان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و
کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال
اینها است تا یکسال و انچه قلیل الدهن مانند حلبه

و حرف و خردل و درازیانج و امثال اینها است تا دو سال
تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیره
باقی میماند و اما اغصان و لحا و اصول و قشور پس مختلف
میباشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و
رخاوت و ضعف پس انچه مانند قسط و زراوند مدحرج
و وج و زرنباد و جوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال
اینها است قوت آنها تا ده سال باقی میماند و خربق اینها
زیاده مگر انچه در اینها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی
و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و
شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و
فاسد میگردند و اما انچه از لحا و عروق مسهله باشند تا سه
سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و
اما ادویه حیوانیه باشد شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر
و ظلف و زبل و لعوق و دم و اما شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند
و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند لیکن
مستعمل در مراهم و بعض تراکیب دیگر و بعض اغراض مختلفه
بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای
قوت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و
نیکو محافظت نمایند سالها میماند و اما انفحه که پنیر مایه
نامند یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن
یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و غیرها که
عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها
باقی میماند و اما زبل و لعوق و دم که عبارت از سرگین و لعاب
و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و
بز و ضب تا یکسال و هم چنین خون آن و اما جندبیدستر
پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم -

فصل دهم در بیان زمان ادراک و مدت اعمال ادویه
مرکبه و اما زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت مزاج
نوعی ترکیبی آنها پس تریاق فاروق بعد شش سال و
در سال هفتم استعمال میتوان نمود و اما بعض متاخرین
استعمال آن را بعد از شش ماه جائز داشته اند و اما سائر
مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه میگردد
طبقه اولی معاجین کبار مانند تلو تریاق فاروق اند مدت

ادراک آنها شش ماه باشد و در ماه ششم یا هفتم استعمال
توان نمود مانند اسانا سیا کبری و عنبر ملی و ایارجات کبار
و اصفر سلیم و بادمهرج و برشعثا و برشها هی دیگر و تریاق
الطین و شیا دریطوس اصغر و اکبر و دحمرثا که در ان مرجان
داخل نباشد و راهران و شلیثا و خرزیا درس و قفطا بها
اصغر و اکبر و معجون عنبر و معجون قباد الملک و معجون کبریت
و معجون هرمس و ارسطون و اثلونیا فارسیه بقول صاحب
کامل الصناعة و بالجمله هر ترکیبی که در ان افیون باشد
و صاحب کفایه تریاق اربعه و دحمرثا بالورلوبوا و اقراص
الکوکب و دار الکرکم کبیر و صغیر و دار الملک کبیر و صغیر
را از طبقه اولی شمرده اند و در کناش یوحنا بن ماسویه
از طبقه ثالثه شمرده اند طبقه ثانیه مرکباتی اند که نهایت
زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند معجون تینیر و معجون
اصطمخیقون و اقراص لک و اثیقیل و سایر معاجین متوسطه
مدر بول و مانند اینها طبقه ثالثه مرکباتی اند که زمان
ادراک آنها دو ماه باشد مانند امروسیا و تریاق عزره و
و دار المسک حاد و مر و خنجموش و معجون خطاطیف و
امثال اینها طبقه رابعه مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند
در روز اول و دوم ترکیب مانند حبوب و ادهان و سفوفات
و ذرورات و اشربه و ضمادات و اطلیه ادویه مسهله و
اقراص خفیفه و اکحال و شیافات و فتائل و مراهم و امثال
اینها و اما مدت اعمار ادویه مرکبه پس بدانکه اینها نیز بحسب
مراتب خود منقسم به چهار طبقه اند اما تریاق فاروق پس
تا سی سال قوی میباشد و بعد از ان ضعیف میگردد چنانچه
بتفصیل انشاء الله تعالی در تریاق فاروق خواهد آمد
طبقه اولی مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنجسال تا ده
سال باشد و بعد از ان ضعیف گردند مانند مثرودیطوس
و ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس
و اثلونیا فارسیه و راهیه و برشعثا و سایر برشها و شلیثا
و امثال اینها طبقه ثانیه ادویه مرکبه ایست که مدت عمر و
بقای قوت آنها سه سال تا چهار سال باشد مانند
امروسیا و ارسطون و انقردیا و ایارجات و تریاق الطین
و تریاق عزره و راهران و دار الملک و دار الکرکم
و شجرنیا و سوطیرا و معجون اصطمخیقون و معجون و معجون قیصر و
امثال اینها طبقه ثالثه ادویه مرکبه ایست که مدت عمر و
بقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه لطیف القوام
و جوارشات و اقراص مانند قرص کوکب و قرص اشقیل
و کلکلانج و ربوب و معاجین صغار اما بقول جالینوس
رب و شراب به مادام که طعم و رائحه آن باقی باشد و
متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی باشد
طبقه رابعه مرکباتی است که قوت اینها از دو ماه
تا شش ماه بنهایت تا یکسال باقی ماند مانند
حبوب و ادهان و ذرورات و سفوفات و ضمادات
و مراهم و اما سفوف مقلیاثا و سفوف حب الرمان
و امثال اینها و هم چنین سفوفاتیکه با آب گرم یا سرد
اخذ نمایند پس از وقت ساختن آنها تا دو ماه بدستور
قوت آنها باقی میمانند اما اکحال و شیافات پس قوت
آنها زیاده میشود از ذرورات خصوصا باسلیقون و
مانند آن و بدانکه هر چند حفظ و حراست آنها بقوانین مقرره
بهتر و بیشتر نمایند یعنی از حرارت و عفونت و بسیاری
برودت و رطوبت و نداوت نیز محفوظ دارند و همچنین
از کل آفات و ادویه آنها جید غیر کهنه فاسد و همچنین
عسل یا قند و یا نبات و یا انچه بدانها سرشته میشوند
تازه و بهتر باشند و ترکیب کننده دیرینه آنها
صاحب وقوف تر باشد مدت بقای قوت و عمر آنها
زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر والله اعلم

فصل یازدهم - در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا
در ماهیت و خواص ادویه - مخفی نماند که چون اکثر ادویه
بسبب اماکن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و
کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلفة الصور
و الماهیة میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی دون
بلدی و یا در فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و
در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسیدگی و یا در هنگام
پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوای را مشاهده نماید
و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و رائحه و
غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال
مذکوره ملاحظه نماید و بیان ماهیت آنرا موافق محسوس
خود ذکر نماید و هم چنین پس احوال مذکوره هر یک
لامحاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال
و مراتب هر چیز مقدور شخصی واحد نیست و هم چنین
هر یک خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر
خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در ان نیست
و بحسب اوضاع فلکی و ارضی تغیرات و اختلافات در ترکیب
و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت
و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است

فصل دوازدهم - در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ
و صیانت آنها - اما بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آن
است که ادویه قویه و مشهوره هر جا که در انجا قوی تر و بهتر
میشود از جاهای دیگر از همانجا و در زمان و فصل لائق
و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن
اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطیان را در بلاد جسم
نسترن اول از نا و رومی و مختوم یا از جبل انطاکیه و
بالجمله اگر بقول استاد القراط که عالجوا کل مرض بعقاقیر
ارضه و بلده عمل نموده معالجه با دویه مختصه بهمان بلد
و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت النفع اتم
در جانب فائده و صحت از برای اهل آن بلد و مملکت از
ادویه ممالک دیگر و بالتفصیل بدانکه انچه معدنی است مثل
احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهوره
آن و اوائل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت
و هر کان که بهتر میشوند از غیر آن مانند فیقندیس از بربر
و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور
و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلون و مانند اینها و هر چه
رنگین تر و صاف تر و شفاف تر و آبدار تر و خالص تر
و بزرگ تر و بی غش تر باشند و ریزه و شکسته و آمیخته
بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشد بهتر است و نیز باید
که رنگ و طعم و رائحه مختصه هر یک مانند فادزهر و
اطیان برقرار و در کمال خوبی باشند ماء الزجاج و درد
آنچه از آن آنست که بگیرند زجاج صافی و قلعی یا السوده
و در بوته گداخته سرد کنند و انچه مانند کف بر روی آن باشد

بردارند که تا راز نضاج است و اما آنچه نباتیست بدستور فی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهریک و فصل و زمان و وقت لائق بهر یک و بعد رسیدن بکمال نمو و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیئت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و معرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشند واجب است که بگیرند آنرا بعد بستن و محکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و زردی و پژمردگی آوردن اوراق آن و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفة الکیفیة دارا صلبیه بهتر یافت میشوند و همیشه دواها در ان بلدان و اراضی اقوی می باشند و لهذا ادویه جبلی و دریائی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدیدتر و قوی تر میباشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان رطبه پس اجود آنها از ان بلدان و اراضی اولی اند چه آنهاست و آنچه از قبیل قضبان و قشور است بدستور باید که بعد از رسیدن بکمال لائق بحال آن پیش از زردی و پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمره هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود باید که در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و هنگام حاجت تا مصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس و آنچه را از آنها درست و با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا و

باید نمود و پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا بآفتاب کمی باحتیاط تمام خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و قبل و پیش از زردی و خشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویه بریه صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه قوی اند از بریه و از شگوفها و گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از تمامی شگفتن بهتر است و بدستور بستانی آن و هم چنین از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگ و فربه تر و چوب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف آنها و اما لبن شبرم هرگاه تازه آن بهم رسد بطریق مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر یتوعات پوست تازه آن را بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش یا که افیون است از خشخاش مصری یا کازرونی در مصر یا کازرون بشرطیکه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و هم چنین لبن لبان و سائر البان را در اماکن مختصه و از اماکن لائقه و بالجمله هر جا که خوب و قوی القوة گردند اخذ نمایند نه از جائی که ضعیف القوة باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شگوفه روز اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد

و پیش از خشک شدن بحدیکه متفرک و متفتت گردد و پیش از خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصارات باید از ادویه جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و باتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیاء غریبه کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارة الهلیلج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست و اما ادویه حیوانیه پس واجب است که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضا و در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از زردی و لاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن ذبح و ذکوة آنها الا انکه خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان بهار ساده است که بسبب تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه بسوم بیدالله گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آنرا ذبح نمایند و خون اول آنرا بگذارند که بریزد و خون وسط را در دیگ یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس یا کتان پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بران بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت مقدار یک مثقال آنرا با آب کرفس جبلی و یا شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند باید محل قطع و مجرای آنرا بخیط محکم بسته در شیشه که عسل در ان آن مقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و لیکن این در جائی است که حرارت و رطوبت در هوای آن بلد غالب نباشند و الا زودتر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل را خوب بقوام آورده باشند دستور حفظ پیه و مغز حیوانات که متعفن نگردند باید که در عسل چند روز بنهند بعد از ان شسته خشک کرده در رشته کتانی کشیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد و دستور حفظ سایر ادویه بعضی را باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد

مشک کافور یا فلفل در برادهٔ آهن رباد تخم مرغ را با نمک سا
سافوج را با زنجبیل واما معدنی را با غیر جنس آن نباید جمع
نمودو عصارات وسموغ را در ظرف قلعی ونقره نگاه
دارند وعرقها ومیاه وحاره را در شیشه ضبط کنند بعد سرد
شدن وبیاد در ظرف مس ویا روی وتوتیا وعرق بهار در ظرف
مس بهتر میماند وعرق قرنفل در شیشه وعنبر در ظرف
رصاصی اسربی ومجموع اوراق وحبها وگلها را از جای
نمناک وآفتاب تند دور باید داشت وظرف قلعی جهت
روغنها واکثر ادویه مرکبه ومفرده بهتر است والله اعلم

فصل سیزدهم - در بیان آداب طعام خوردن

وآب نوشیدن واطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست
بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز در هنگام
گرسنگی وتشنگی طعام وشراب نخورد ونیاشامد وآنهم بقدر
ضرور واحتیاج که بسر حد امتلاء وتخمه نرسد که مکروه ومضر
است ودر هنگام امتلاء وسیری وسیرابی طعام نخورد وآب
ننوشد ودر هنگام گرسنگی بسیار وعطش مفرط ایکدفعه
طعام وشراب بسیار وسیر نیز نخورد ونیاشامد وهم چنین
بعد از ریاضت وحرکت شدیده مفرطه واستیلاء کمی
بسیار بر مزاج مگر بتدریج ودفعات اندک خصوص
آنکه طعام ثقیل ویا غیر عادی ومعتاد ویا بسیار گرم و
یا بسیار سرد باشد وهم چنین آب غلیظ ثقیل ویا بسیار گرم
ویا بسیار سرد در حدیث جناب حضرت امام ثامن امام رضا
علیه وعلی آبائه واولاده الثناء والسلام سیر باید اعلم یعنی
بدان در ستیکه جسد بمنزله زمین طیب پاک است هرگاه تعهد
نمایند آنرا بالعمارت وآب دادن بمقداریکه زیاده نباشد
بحدیکه غرق گردد دران ونه کم باشد بحدیکه ناقص وتشنه
ماند وخشک گردد بلکه بحد اعتدال وقدر حاجت بود همیشه
سبز وخرم وآبادمی ماند ودر روز بروز زیاد تر مزاید واگر غافل
مانند ازان فاسد گردد ونمیروید مگر گیاه های ناکاره
پس جسد بتدبیر اغذیه واشربه سالم وصحیح ونیکو می باشد پس
باید که ملاحظه نمائی در چیزیکه موافقت ببدن ومعده تو
داشته باشد وتقویت بدن وهضم ودوام طعام نماید پس
اندازه آن غذا را بگیر وبگردان همان مقدار را غذای

خود ونیز میفرمایند که اعلم یعنی بدان در ستیکه هر واحد
از طبائع دوست میدارد چیزی را که مشاکل طبائع جسد
شان باشد پس باید که بخوری چیزیرا که مشاکل آنست
وهرکه زیاده از قدر حاجت تناول نماید فائده نمیدهد
بآن وهرکه بمقداریکه نه زیاده ونه کمتر از حد لایق باشد
تناول نماید نفع می بخشد او را پس طریق صاحب حفظ
صحت آنست که صرف نماید طعام را بقدر کفایت وصحت
بدن خود در شبانه روز وهنوز قدری میل وخواهش او
بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه
این اصلح است برای معده وبدن تو وتذکیه عقل تو وسبکتر
است بری جسد تو وشخصی که خواهد که صحیح وسالم وسبک باشد
بدن او باید که شب طعام را اکثر نخورد وتقلیل نماید وپیران را
شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشد بسیار مضر
است زیرا که فوت میشود از ایشان قوتی که تدارک آن
ممکن نیست وخطاب بمامون کرده فرمودند بخور غذای
سرد در تابستان وگرم در زمستان ومعتدل در دو فصل
دیگر که بهار وپائیز باشند بقدر برداشت قوت وخواهش خود
وابتدا کن بطعام سبکترین اغذیه که میخوری آنرا بقدر
عادت وحسب طاقت ونشاط بدن خود ووقتیکه واجب و
ضرور باشد باید که خوردن تو در هر روز هنگام گذشتن هشت
ساعت از روز باشد یکدفعه ویا آنکه در هر دو شبانه روز
سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح وشب بعد عشاء وروز دیگر
بعد هشت ساعت از روز گذشته وباز شب بچیزی
نخوری ودر روز دیگر صبح بدستور اول تناول نمائی وهم چنین
امر نمود جد من حضرت محمد رسول الله صلعم حضرت علی بن
ابی طالب عم را در هر یک روز یک مرتبه ودر روز دیگر دو مرتبه
نیز بقدر حاجت وباید که شراب تو از عقب طعام شراب
صافی کهنه که حلال باشد وبپرهیز از آنکه جمع کنی میان
خوردن تخم مرغ وماهی باهم در یک وقت زیرا که مولد
نقرس وقولنج وبواسیر ودرد اضراس است وشیر با نبید
کسانیکه آشامند نبید را جهت آنکه مولد نقرس و
برص است ومداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف در
صورت وطحال ولدر یاح در سر ومعده ودیر خوردن

بیضه جوش داده مورث ربو وبهر یعنی تنگی نفس وگرفتن و
انقطاع آن است وخوردن چیزهای شور وگوشتهای
قدید وماهی نمک سود خور بعد فصد وحجامت عارض
میگردد از آن بهق وجرب وخوردن گرده گوسفند باعث
کثافت مثانه میشود وخوردن گوشت خام باعث تولد
کرم است در شکم وبسیار خوردن گوشت حیوان وحشی وگاو
مورث تغییر عقل وحیرت فهم وتبلد ذهن وفراموشی بسیار
ومداومت بران باعث تولد پیسی میشود در بدن و
خوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مضر است
بدندان وباعث افتادن آنهاست انتهی کلامه صلوة الله
علیه وبدانکه شراب حلال مذکور را مولف در زبیب ذکر
خواهد نمود ان شاء الله تعالی وواجبست که ظرف طعام برابر و
باشد که بمحاذات تناول شود ونه بطرف راست وچپ
که منحرف باید بشود ونیز لقمه باید کوچک بردارد ونیکو مضغ
نماید ودر تابستان اول روز ودر زمستان اول شب
آن ودر شبانه روزی دو مرتبه یا یک مرتبه اگر در دو روز
سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمه حدیث شریف
ذکر یافت وباید که بسیار طول ندهد زمان اکل را ودخل
نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و
مادام که ثقل در معده وسینه دشتا یعنی آروغ طعام آید
طعام تناول نکند وبالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود وتشنه
گردد باید که طعام بخورد وآب بیاشامد وتعیین وقت
بمراتب آن اکثر شیخ وبرای متوسطین است واطفال
وجوانان محرور المزاج وقوی الهضم وپیران وضعیف
وبارد المزاجان هریک بنوعی خاص یکباره حکم وا
بر همه جاری نمیتواند بود واجتناب نماید از خوردن نان
گرم وآشامیدن آب سرد بلافاصله بران بجهت آنکه
احداث عفونت وتبخیر می نماید ومضرت بدندان میرساند
وازاجتماع طعام لطیف وشیرین وازشیرینی بالای طعام
کثیف مانند خربزه وگوشت وهم چنین سریع الهضم صالح
الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس ویا شیرینی و
امثال آنها زیرا که طبیعت غذای لطیف وشیرین سریع الهضم
را زودی استحاله میدهد وهضم مینماید وباقی میماند

آنها باعث گرانی و مرض میگردد و هم چنین جمع نباید نمود میان
دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد و یا مسهل یا بالقوه
و یا هر دو مزلق و یا هر دو منفخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ
و یا هر دو مرخی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با
ترب یا بعد از ترب و از گوشت مرغ با ماست و ماهی و از
شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور
با کله گوسپند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه
با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از
آب گرم بعد از طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص
میوه تر و حلوه و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع
حمام و هر حرکت مفرطه و مضعف و ریاضت بسیار و ترک
خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است
جمع میان اطعمه و میوه‌ها که بعض آنها اصلاح بعض دیگر
نمایند مانند طعام شیرین با طعام شیرین و ترش و چرب با شور
و تیز و قابض با محلل و شیرین و قابض را گمان رفت که
جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته
آن هر دو متشابه اند یا متضاد و اگر متشابه اند پس گویا که یک
نوع طعام خورده شده و اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یکی دفع
مضرت دیگری مینماید و تعدیل حاصل میشود و کل بودن
این ارخود و هم غلط و باطل است چه میتواند بود که آن هر دو
غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد
و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه
عضو شخصی بآتش سوخته باشد و بران موضع یخ و برف
گذارند البته تاذی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو غذا
متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد
مثلا یکی لطیف غلیظ و دیگرے کثیف غلیظ و یکے تقویت
دیگری نماید و هم چنین نیز میتواند بود که دو شی متشابه ضرر
کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم
اجتماع و ترکیب است و اصل آنست که آنها بعادت و
قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج میگردد والله اعلم

فصل چهاردهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر و غسل و احکام آنها بدانکه احراق
ادویه و احتیاج بدان از برای چند فائده است یا از برای
انتقال طبیعت آنست بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت
و کسر حدت آنست مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص
در ادویه عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت
و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنهاست بمزاج دیگر مانند
حجر نوره و سرب و حدث و برگ ترب و تنباکو و امثال
اینها از املاح مصنوعه در مادات و جواهر ادویه مثل حجر
حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنهاست
مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای غریبه آنها
است مانند اثمد و بوره و مرطانات و شاخ ایل و امثال
اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن مانند توتیا
و طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آن که
باطل گردد رائحت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند
عقرب جهت استعمال در تفتیت حصاة و حیه و افعی و
اسود سالخ برای جذام زیرا که ادویه یا حاد لطیف الجوهر
یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف
و حدت و حرارت آنها کم میگردد و بسبب تحلیل جوهر حاری
حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حاد و حار
اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند
هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه
صلب اند و یا در اجزاء رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب
احراق رطوبت ماسکه منقشعه و لزجه آنها کم و فانی میگردد
پس بسهولت و آسانی و بزودی سائیده میگردند مانند
احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها رائحت و خباثت مادو
و جوهر باشد و بسبب احراق کم و زائل گردد مانند عقرب
و حیه و یا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردند مانند [illegible]
و بدانکه جسم اگر بر نهجے باشد که اعراض مرکبه بعد از اصلاح
ترک نکند هر آئینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و
ترک کنند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق
میل به برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت
رسد با نکایه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل
باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق
اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند
مثل نمک و نوره و در احراق اجا ریبالغه نمایند بخلاف
نباتات و حیوانات و آنها مرید و صمغ و مانند اینها یا اولی
احراقی کافیست و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد
احراق آنرا باید شست و الا بدون تفصیل استعمال نمود
و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند
و آن مرح السحق باشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد
و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس نامند اما اشیای
که قابل احراق اند و بدون احراق استعمال آنها جائز
نیست پس از انجملة است ابریشم و اثمد و حب الآس و ارنب
و سرب و رصاص که آبار است و ذهب اسود سالخ و سرطان
و طلق و عقرب و عود و کهربا و یاقوت و هر یک از اینها
در رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی
در ینجا مذکور میگردد و احراق بورق که بوره باشد آنست
که ظرف سفال را بر اخگر گذارند و آنرا در ان انداخته
بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه تا شش آتش را گرم
نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در ان اندازند و حرکت
دهند و هم چنین چند مرتبه تا شش را گرم نمایند تجدید نمایند
تا آنکه سوخته شود و بگردد مانند خاکستر احراق خبث
و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی به تکلیس است آن
است که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و با آب و
نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه گلین بطین
حکمت کرده در کوزه آجر پزے و یا طون حمام و یا
تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و
سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر این
عمل باید نمود احراق حیه که مار باشد آنست که بگیرند
مار خانگی را درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا البته و
بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب
بگذارند پس برآورند که خشک شده خواهد بود و سحق
نموده با زیت خمیر کرده بر ختا زیر ضماد نمایند احراق
خطاطیف که خفافیش بفارسی پرستوک نامند آن است
که بگیرند بچه خطاف را ذبح نموده و پر آنرا کنده و شکم
آنرا چاک کرده و آنچه در جوف آن است بر آورده دور
نمایند و پاک شسته نمک بران پاشیده در کوزه کرده
سر آنرا بگل حکمت لبسته در تنور یا در اوجاغ بر اخگر گذارند

تا عرق گردد احراق زجاج که آنرا بفارسی آبگینه و شیشه نامند
آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص یا کبود
از رنگ ریزه ریزه ساخته و خیار نرم سائیده و در کوزه مطین یا بوطه
کرده سرآنرا محکم بسته در تنور حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه
سرخ گردد. رماد زجاج و خاکستر آن بهتر آن است که زجاج
را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلی اندازند و
آنچه از آن منکلس شده باشد جدا نمایند و باز تمام را گرم
نموده در آب قلی اندازند همچنین تا آنکه تمام منکلس گردد
پس مثل سحق نمایند که مانند هباء و غبار گردد و شربتی از آن
مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت
حصاة قوی الفعل است احراق زرنیخ آنست که بگیرند
زرنیخ اصلی خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و یا بالا
نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده سرآنرا محکم بسته
و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر
انگشت گذارند و دائم که از آن بخار سیاه بر می آید تا بعضی
و چون بخار آن سفید بر آید سوخته و کامل خواهد بود احراق
سلحفاة آنست که سلحفاة یعنی سنگ پشت را شکافته
احشا را افگنده و با گوشت در کوزه مطین کرده سرآنرا
بسته در تنور یا در راوباغ آن مقدار بگذارند که سوخته
و سفید گردد احراق قشر بیضه آنست که قشر بیضه
سفید را مع ریزه بطین حکمت بگیرند و در تنور گرم بگذارند
تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد و
اگر سیاه و غیر سوخته گردد مجدداً بطین مذکور گرفته در
تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز
برین طریق احراق نمایند احراق عقیق و یشب و یاقوت
و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد
اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و
منشق و قابل سحق گردد احراق نقره آنست که بگذارند
نقره خالص را در بوطه که از گچ قلعی در آن باشد یعنی بوطه
را در سفید آب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند تا قابل
سحق گردد. و تدبیر دیگر آن است که نقره را براده نموده و
آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب
سوخته نشود قدرے گوگرد بران بپاشند و بسوزانند

تا سوخته گردد و اما تکلیس آن بطریق حکماء هندوستان آن
است که چند مرتبه آنرا بمشایخ رقیقه نموده گوگرد و سرکه آلوده
آتش بتابند و چند بار دیگر در بوطه سفید آب قلعی
آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب
و نمک یا لیمو بسوزانند تا نمک آب تحلیل رود پس گوگرد
بران بپاشند و برهم زنند منکلس گردد احراق قطران
جهت سنونات آن است که بگیرند قدحی مطین بطین
حکمت و دران قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد
و بجوش رسد پس بگیرند چوبی یا میخی از آهن و دران
فرو برند که بدان آغشته گردد پس بر آورند و در هوا
بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا
باز بر آتش گذارند تا بران چوب و یا میخ منعقد گردد
آنگاه فرود آورند و بکار برند احراق ابریشم و موی آدمی
آن است که پاک شسته از صابون و غیر آن شانه
کرده بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی یا آهن
کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل
سحق گردد و اما تشویه و تحمیص و تقلیه هر چند که این هر سه
لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است
و بالتفصیل آنکه تشویه آن است که آنچه را بریان باید
نمود در جوف چیزے دیگر از قبیل خمیر یا گل و یا سیب
و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش
و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته و تشویه باید مانند
اسقیل و انزروت و سقمونیا و حب السلاطین و افسنتین
و امثال اینها و هر یک از اینها انشاء الله تعالی در اماکن
خود ذکر خواهد یافت و یا آنکه کوبیده با عسل سرشته
در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند
پس بر آورده بکار برند مانند انیسون و بشرة الطرفا
و امثال اینها جهت سنونات و غیرها و تحمیص آن است
که ظرفے را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را
خواهند دران بریزند و حرکت دهند بسرعت تا تمام
که آن همه مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد
مانند تخم بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک
و ریزه و بزر قطونا و بالجمله هر چیزی از بزور که خواهند

و بهترین ظروف از برای این امر سنگے و یا سفالی است
و در وسط تحمیص آنست که از آن چیز بوی بر آید و اندک
سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن بریان نمایند
بحدیکه بو بر دارد و سرخ گردد مانند بزر و رید یا بقدر آنکه
لنگ شود و تر گردد مانند بادیان و حنظل و یا بحدیکه تخمین داشته
که بریان شده مانند خبث الحدید و امثال اینها و اما تدبیر
که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن
بعضی ادویه است که در اثنا حدت و یا رداءت رفع مانند
باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند انزروت که بشیر الاغ
باید سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود
یک مرتبه اگر بریان زیاده بهتر خواهند دو مرتبه که در هر
مرتبه بشیر خر سرشته بریان نمایند بهتر است که حب الملوک
که در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز باید خیسانید
و دانه که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدفون
و تربد که خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و حریف
کوبیده با زنجبیل استعمال باید نمود و تخم شیرج که در لته
بسته در سرگین الاغ جوش باید داد و مازریون که
دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند تدبیر یک نیز
تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد تدبیر ذراریح که ترکی
الاکلانک و قسمی از سمی است بلغت اصفهانی آن است
که باید چند عدد آنرا از نیمه در کوزه کرده و سر کوزه را
کتانی بسته معکوس بر بالاے بخار سرکه که با آتش بجوشد
بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد و آنگاه سائیده استعمال
نمایند تدبیر سلاجه که عبارت از بول بز کوهی است که در
مسکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف نو کرده در آن
آب خار خسک و بول گاو آنقدر بریزند که او را بپوشاند
و در آفتاب یا با آتش گرم کرده بدست بمالند و صاف آنرا
در ظرفی کنند و بست دیگر و در آفتاب بگذارند تا مانند
عسل غلیظ گردد و اصلاح شبرم آن است که آنرا بگویند
یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را
تغییر دهند پس خشک نمایند هرگاه جهت ادرار سدد و خنازیر
و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از کوبیدن
بشیر سه روز و دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب [illegible]

بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوا البتن مرزا استعمال
آن جائز است اصلاح ادویه جهت لطافت مانند بیخ شبیه
و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت سمیت
باشند آن است که یکو فنه بشبانروز در شیر گاو
بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده و در روغن
بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یک هفته پرورده نگاه
برند و اگر این چیز حار باشد در روغنهای بارده و یا در روغن
روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط
نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول است
در این زمانه مثلا جدوار و آن است که ادویه یک شبانروز بعد
از آنکه درشته روز بند در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده
باشند بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند
تا بقوام آید و دیگر آن معجون را با آن [illegible] و هرگاه در حبوب
استعمال کنند باید با بعض از ادویه آن حب کرده از جوش
دادن رفع قوت آن نگردد و بجوشانند تا همه آب آنها را جذب
بخود کنند آنگاه و با سائر ادویه حب سازند و با آنکه مغز و
از شیر در این مواضع شیر تازه دوشیده با شیر گاو تازه
دوشیده است و اولی شیر بز است اصلاح دلق آن است
که بعد آنکه دانه آنرا برآورده باشند در ادن با تجدید
روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند تا برند با سائر
ادویه که با آن مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح
جمیع ادویه شیر دار حسینده و هرگاه دلق را با دوائی که
در آن ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج مدخل
کردن روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح
دلق مغز بادام است اما آنچه را باید تغسیل نمود که
تفصیل عبارت از آن است پس مراد آنکه فائده غسل یا برای
و یا تلطیف اجزای غریبه و جرمیه و یا التعدیل و یا رفع
حرارت ادویه یا محترز از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان
است هر یک بالانفراد و یا مجموع مانند آهک و سنگهای
یواقیت و شادنج و لسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه
با حجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و
سفیداب و اطلیان و کات و دیم و زرنیخ و صبر و ادهان و
سویق و شیرنج و امثال اینها و طریق آن است که آنچه
احجار و اشباه آنها باشد بسیار نرم سائیده در هاون و
امثال آن کرده آب باران ریخته تا سنگی بهم زنند تا آنچه
مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد و پس آنرا با آهستگی در ظرف
دیگر ریخته و درد آن را باز سائیده و به ستور آب داخل
نرم آنرا بگیرند و درد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته
با آب ممزوج شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن روی
آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد و پس
آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند
و غسل سویق و صبر و لاجورد و لک و مرداسنگ و موم و
نوره هر یک در اماکن معروفه انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت
اما غسل اطلیان آن است هر گلی که خواهند بشویند و بمقدار
مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه چهار انگشت بالای
آن ایستد بخیسانند پس از یک چند ساعتی بگذارند
و نگهدارند تا تلفین شود و ته نشین را خشک نموده بکار برند
و غسل ادهان که لطافت بسانند به آنکه روغنی که تشنیج دهند
و طعم آن تند شده باشد خواهند که زائل گردانند کنند
آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ یا
برف در آن ریزند و بر هم زنند تا یخ و یا برف آب شود
پس از روی آب بردارند و اگر یخ و یا برف نباشد
با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر یک دفعه باصلاح
نیاید در سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر
دارد و در روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش
دادن و در حین جوش آرد بیده گندم بریان پاشیدن
تا دوغ سوخته گردد اما روغن لنوز و [illegible]
غسل شیرج که روغن کنجد باشد آن است که با آب
نمک بسیار بر هم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب
نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار بر هم زنند و
بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند غسل
زرنیخ و امثال آن مانند موم و مومیائی و عنبر آن است
که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن
ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و
عند الحاجت بکار برند۔

فصل یازدهم۔ در بیان معرفت افعال ادویه مفرده
و خواص آنها و بعض اصطلاحات طبیه۔ بدانکه ادویه را افعالی
چند کلیه و جزئیه و افعال چند شبیه بکلیات است و افعال کلیه
مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و افعال اشباه افعال
جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص
منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و استسقا
گرده و مثانه و امثال اینها و افعالی است که مشارک افعال
کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس امثال اینها
و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون امور یست اثر که
نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است
لهذا مشابه کلیه آمده و نیز افعال کلیه بعض آنها اولیه و بعض
ثانویه و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها
و ثانویه بعضی از آنها همان افعال اند بعینه و لیکن مقدار
بقیاس هر یکی بطرف زیادتی و یا نقصان مانند
احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و
تبریدات اند و لیکن مقدار بقیاس هر یکی و نیز افعال کیفیه
صادر میگردد و از آنها مانند تحذیر و ختم و جذب و ازلاق
تفتیح و تلزیج و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده مشهوره
افعال مشهوره و آن را بالبعض اصطلاحات این فن و منافع
بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت و در مراتب خواص
و افعال بعض ادویه نیز خواهد آمد اما خواص ادویه و افعال
آنها۔ الف۔ اکال یعنی خورنده عفنه و آن دوائی را نامند
که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد تفریق اجزاء
جوهر عضو نماید مانند زنجار۔ جالی یعنی پاک کننده
و آن دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه
جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات
مانند زروت و ماء العسل و بهروزای جالی المبن جلیج است لکن
هر چند در آن قوت مسهله نباشد جاذب یعنی کشنده و آن
دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوبتی را
که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید
آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جند بیدستر و قنا سیا
و آنچه شدید الجذب باشد بمکان دخان را از عمق بدن بکشد و
بر آورد مانند کوفت حلزون جابر یعنی بسته کننده و آن
دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سیاله را

منجمد و بسته گرداند مانند موم - ح - حالق و حلاق یعنی تیز کننده
موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را سست گرداند و بر
رفع سازد و یا آنکه سست کند که بآسانی کنده شود مانند
زرنیخ و نوره و سفیداب - حکاک یعنی خارش آورنده
و آن دوائی را نامند که بسبب گرمی و حدت خود جذب
کند بسوی مسام اخلاط گزنده و خارش کند و ماده نبات
آن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج - خ - خاتم یعنی تمام
کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه
خود بر سطح ظاهر جراحت تشفی و رطوبتی نگذارد و خشک
کند آنرا و خشکریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه
گوشت و پوست صالح بروید - د - دابق دوائی را نامند
که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسپد مانند دبق
- ر - رادع یعنی مانع و برگرداننده ماده بعضو و آن
دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود
احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گردد مسام آن و
بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران و غلیظ
و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سائله را و نگذارد که بعضو بریزند و
عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب و اورام رادع
در مقابل جاذب است - ع - عاصر یعنی فشارنده و آن دوائی
را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را
بفشارد تا اینکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آن است
منضغط و جدا گردانند و از سر منفذیکه بیابند برآیند مانند
حماض و پوست تمر هندی و رویل - غ - غسال یعنی شست و شو
دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منقطعه خود که
رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و
سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو
مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم و گرم - ق -
قاتل یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت
خود روح حیوانی و قوی را هلاک سازد مانند افربیون و
افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که
زهر هر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مخصوص
بقاتل - قاشر یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن
دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلا دهد

و بر پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و بر جدید نفع و
نماند و نجشید بهق و کلف را مانند این هر دو - ک - کاوی
یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی ست که
جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم در آورد و مجاری
اخلاط را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را گرداند
مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار
کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن
دوائی را نامند که تمام ریاح غلیظه محتقنه را بقوت حرارت
و تلطیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا تحلیل برد مانند
تخم سداب - ل - لاذع یعنی گزنده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود در عضو فرو برود و
تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که
اجزای آن بانفرادها محسوس نگردند مانند استعمال
خردل با سرکه و یا سرکه بتنهائی - لزج یعنی چسپنده و آن
دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه و در حین تاثیر حرارت
فراخی دران قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع
نگردند مانند خبازی - م - مبرد و آن دوائی را نامند
که بقوت مبرده خود احداث برودت نماید مانند کافور
مبهی یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده
آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح
منفخه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود
در مجاری اعصاب و عضلات اعضای تناسل و محرک
او شود مثل بهمنین و لوزیدان و زردک و مانند اینها
مجفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
آن را تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس - مجمد
یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و آن دوائی را
گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند
اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج - محرق یعنی سوزنده و
آن دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بود و بسبب شدت
قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را
تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون
و زرنیخ - محکک یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند

که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه
را بسوی مسامات جلد و بحد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره
محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت
خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعیکه چسپیده
و قرار یافته اند دران و جدا گرداند اجزای آن را از هم و
بخار و دفع کند جزو بجزو تا آنکه باقی نماند از ان چیزی مانند
جندبیدستر - محمر یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند
که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه
ملاقی و متصل است بدان از خون و جذب کند بسوی آن
عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل
این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج
مخدر یعنی بحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت
و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات
عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی دران و از ک
بحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا آنکه روح نفسانی حساس
متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد و
مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند - م
مخشن یعنی درشت کننده سطح عضو و آن دوائی را
نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود درشت گرداند سطح عضو
را مختلف الاجزا اعم از آنکه تکثیف نماید اجزای رطب
مملسه آنرا و یا تفریق و جدا اجزای آنرا از یکدیگر و یا بسبب
شدت جلا و تحلیل خود تحلیل نماید اجزای رطبه مملسه آنرا
مانند اکلیل الملک و خردل - مدر یعنی ادرار آورنده
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف اخراج
و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سائله را بول و حیض و عرق
و شیر - مدمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح کننده جروح و
قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی
را که در خلل و فرج و میان اجزای جراحت که مجاور یکدیگر
اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه
بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کثیرا و صمغ عربی
و امثال اینها - مرخی یعنی سست کننده و آن دوائی
را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای
کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسهولت

آسانی مندفع گردد وازانها فضول مجتمعه محتبسه درآنها مانند
ضماد شبت و بزرکتان . مرطب یعنی رطوبت افزاینده
وآن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود
احداث رطوبت نماید مانند العنب بارده . مرقق یعنی رقیق
کننده اخلاط واین در برابر مغلظات است و با قوت مانند
وحرارت و رطوبت میباشد مانند العنب حار . مزلق یعنی
لغزاننده فضول واخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت
ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحیثیکه
بلغزاند آنچه را دران محتبس است و تحریک آن نموده دفع
نماید مانند آلو بخارا . مسدد یعنی آنچه باعث سده
گردد وآن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت
خود و یا بسبب تغریه احداث سده نماید مانند کثیرا .
مسکن یعنی ساکن کننده وآن دوائی را نامند که اخلاط
وارواح را از حرکات غیر طبیعیه باز دارد مانند شیره تخم
هندوانه و کاهو و کدو . مسهل یعنی اسهال کننده وآن
دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و
ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و منافذ بدن اخلاط
و فضول معدیه را اخراج و دفع نماید بطریق اسهال . مشهی یعنی
اشتها آورنده طعام وآن دوائی را نامند که تحریک طبیعت
نماید بخواستن غذا . مصلح یعنی اصلاح کننده وآن دوائی
را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید و دفع ضرر
آن نماید و یا مساعدت عمل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر
حدت آن نماید و یا مبعّد آن شود بجهت وصول آن با عضای
ضیقه بعیده . مصلّب دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد
صلب و سخت گرداند بسبب برودت و مسدد قوت جمع و
تکثیف خود واین در مقابل مرخی است . مطفی یعنی نشاننده
سوران و حدت اخلاط وآن دوائی را نامند که بقوت
برودت و یا اعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط
حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را . معرق یعنی
عرق آورنده وآن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف
و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای قریبه آنرا
بعرق دفع سازد و اخراج نماید . معطش یعنی عطش آورنده
وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک

مواد و مائی نماید بجانب تحلیل و تعطیش دفع سازد . معطش یعنی
عطش آورنده وآن [illegible] را نامند که طبیعت را
مشتاق ترویح سازد و اعم از آنکه ترویح بآب شود و مانند
آن و دیگر و یا بهوای بارد مثل دل دریه و مراد از عطش
صادق است نه کاذب . مغری یعنی تغریه کننده وآن
دوائی را نامند که دران رطوبت لزجه باشد که بسبب
بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد
مانند ایکشته و هر دوای لزج سیال مزلق چون جراحت
دران تا آنها یدمیگرداند آن را مغری سازد . جالس
معفن بدبو گرداننده وآن دوائی را نامند که بحرارت
غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات وارواح
آینده بسوی آن متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برده و تجفیف
را قابل آنکه بگردد جزو عضو گرداند و نیز بسر حد احراق
و تآکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت
غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و تافسیا . مغلظ یعنی
غلیظ کننده واین مخالف ملطف است . مفتت یعنی
شکننده و پاره پاره کننده سنگریزه وآن دوائی را نامند
که در وی قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط رجه
متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آنرا مانند
حجر الیهود و سنگ سرماهی دریا و کرم دریا و عقرب
و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة . مفتح یعنی کشاینده سده
وآن دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که در تجاویف
مجاری و منافذ تجاویف اعضا مانده باشد بسوی
خارج تا آنکه مفتح گردد مانند فراسیون و فعل لطافت
اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این تلطیف
و تحلیل است و [illegible] تلطیف و [illegible] پس هر چیز حریف
مفتح است و هر چیز مر لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح
اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و هر لطیف
حامض مفتح . مفج یعنی خام کننده وآن دوائی را
نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند فعل حرارت
غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص
سازد واین در مقابل منضج و هاضم است . مفرح یعنی
فرح آورنده وآن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و

تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد
آنها را و خون را نائل سازد و دماغ را قوت دهد و حواس
را ذکی گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند
مانند شراب . مفشی یعنی پراگنده کننده وآن دوائی را
نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد ریاح
مجتمعه را و قابل دفع گرداند . مقطع یعنی جدا کننده وآن
دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ
خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و
دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن بتلطیف و تغلیظ .
مقی یعنی قی آورنده وآن دوائی را نامند که به قوت
حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا
و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب . مقرح یعنی زخم کننده
و جرک آورنده وآن دوائی را نامند که بقوت حرارت
نفوذ و جذب خود تحلیل برد و فانی سازد رطوباتی که میان
اجزای جلد است و تفریق دهد اجزای آنرا و جذب کند
مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر .
مقوی یعنی قوت بخشنده وآن دوائی را نامند که تعدیل
قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه
بسوی آن و از آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و
تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بخاصیت مقوی است
که در ان است مانند طین مختوم . ملطف یعنی لطیف کننده
وآن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند
قوام غلیظ را مانند حاشا . ملین نرم کننده بطن وآن
دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج
نماید آنچه در معده و امعاست واین اعم از منضج و مزلق است
مانند مغز فلوس خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت . منضج
یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد وآن دوائی را
نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد
آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و لعاب
که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم و سیال
گرداند مانند حامه . منفخ یعنی نفخ آورنده وآن دوائی
را نامند که در وی جزو ای رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون
فعل نماید دران حرارت غریبه تحلیل نماید بسبب

بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا و بدانکه هرچه دران نفخ است منضج و مضر لبعین است و از اغذیه واو و بیا آنچه تحلیل امی رطوبت آن در هضم اول در یاح و نفخ آن در معده بجا انحلال آن نیز در همان جا باشد و باد را اسماء آنچه رطوبت فضلیه دران باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود و نفخ آن در معده و امعاء به تحلیل عسیر و د بالتمام بلکه باقی شیء زود چیزی ازان در عروق اعضاء تناسل گیر و د مانند زنجبیل و زر جر جیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان زیست توسیخ قروح یعنی چرک آورنده و در زخم ها و آن دوائی مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و جاق شدن آنها آید مانند موم روغن منبت که ملحم نیز نامند یعنی رویانده گوشت و آن دوائی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود و در آنجا گوشت جدید صالح

فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات حرف الالف

آجام بمعنی نی زار است - ابکم گنگ جمع آن بکم - ابهر بروزن احمر نام رگ گردن است که شاه رگ نامند و از قلب روئیده و از هر دو جانب گردن گذشته و بسر رفت که از قطع آن حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن مسلک روح حیوانی است بسوی جمیع بدن و صاحب قاموس ظهر را نیز ابهر گفته آجبع بریده بینی - اجرد شخصیکه بر بدن او مو نباشد و نزد اطبا عبارت از انطفای حرارت غریزی ست بسبب انطفای رطوبت و آنرا موت اخترامی یعنی استیصالی و انقطاعی نامند - اجوف بفتح اول و سکون جیم و فتح واو و سکون فا در آخر نام رگی است که از محدب کبد روئیده و دو شاخ گشته یکی بطرف بالا رفته و دیگر بطرف پائین و منشعب بشعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن و آنرا اجوف از انجهت نامند که جوف آن کشاده تر از رگهای دیگر است و نیز نام بطن و فرج و دو عصب مجوفیکه بسوی هر دو چشم آمده اند و در بدن سوای آن عصبی روئیده از دماغ نیست - اجهر شخصیکه بروز نه بیند - استنشاق بمعنی کشیدن چیزی

مائع بود که به بینی رسانیده باشد - اصل یعنی بیخ و آن اعم است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه - اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد آن غصن - اقرمالی چیزیست که دران عسل داخل کنند و گمدارند تا جوش دهند آنرا - اکتحال یعنی کشیدن چیزی بود در چشم - السکنجبین سکنجبین از سرکه و عسل است و بعضی زیاده میکنند دران آب دریا شور یا نمک دریا - اکلیل بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چیزی در پیچ بودن شگوفه و بار نباتات است و اکلیل الملک و اکالیل جمع آن آمده - انکباب مراد از آن نگاه داشتن عضو است بر بخار ادویه که در آب جوشانیده باشد و یا گرم کرده باشند - اودیه جمع وادی است و بمعنی کناره رودخانها - آدزرومالی عسل و آب باران بالمناصفه در خم ممزوج نموده و در آفتاب گذاشته است - آدکسائی سرکه مخلوط با آب و نمک است - حرف الباء - بادزهر اسم اسمی ترياق ست و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع و مرکب نباشد مخصوص باین است - باقور جمع بقر است - باکورة نخستین میوه که برسد - تبر بریدن - بخور هرچه دود یا بخار آنرا استعمال نمایند - بربور بفارسی بلغور نامند - بزاق و لعاب آب دهن - بزر انچه بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش - بشع بمعنی بدمزه و هرچه که طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند - بصیص نورانی و درخشنده - بطائح زمینهائیکه آب در آنها جمع شده باشد و بفارسی گرداب نامند - بقر بفتح اول و سکون ثانی گاو نر جوان و بکسر اول دوشیزه - بنک شجر یک گرهها که در ساق اشجار مشکون شود - حرف التاء - ترياق بفارسی ترياک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجا کند که رفع ضرر نماید باین اسم نامند و گویند ترياق مخصوص بصناعی ست و آنکه افیون را ترياک می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با ترياق اشتراک دارد - تصفیق آمیختن شراب با آب - تصعید آنچه با آتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند

بلی نزه مراد طعمی ست که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی پادر گویند و آن متغیر شدن طعم ست یا لون یا هر دو - تکلیس بمعنی چارو ج کردن و سوختن چیزی و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و مراد از ان مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع گرد نقل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر - حرف الثاء - ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سریع الزوال نباشد - ثمر بار نباتات مثل خوشه میوه و امثال آن - ثمنش لغت یونانی است و مراد از ان هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد - حرف الجیم - جبر کسر عضو شکسته را بستن - جرله برای مهمله زمین سنگ لاخ - جریش نیم کوفته که بلغوز نامند - جفاف خشک و خشکی - جمد بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و جزو چیزیست - حرف الحاء - حامض یعنی ترش - حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آتش است - حب انچه در ثمر باز روی غلاف بود و مثل گندم و جو - حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرود رفته بیار بگردد و تفریق اجزای آن نماید - حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده را گویند مخصوص نباتی ست که بر روی زمین نبوده با ساق باشد و بعد نمش نرسد - حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود و جلاق شرنده - حلو یعنی شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت دران احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند - حلیب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است - حمل بار نباتات اعم از ثمر و مشابه ثمر - حرف الخاء - خاثر انچه اجزای خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند - خرد سرگین طیور و غیرها - خفیف بمعنی سبک و انچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد - خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود - خلع اسم ضبع است - خلیج ست خمل بمعنی پرزاست و در ادویه هرچه شبیه پرز بر سطح

ذابق انچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسپد مثل دبق ودم
هرچه زبان را نرم سازد واجزای آنرا منبسط سازد بی احداث
حرارت وبفارسی لحرب نامند ونوک لفتح بالیدن است
ومراد ازان انچه از سنونات از انگشت بر دندان بمالند
دوای غذائی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کیفیت و
ماده آن باشد دوای سمی آنکه کیفیت تاثیر آن منافی مزاج
بوده بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون. دوای مطلق
آنکه تاثیر بکیفیت کند وجزو بدن نشود یعنی آنکه در جسم او
جزئی نبود یا جبه باعث اشتعال او گردد مثل مغز باتجها
وچوب صندل آنچه خوشبو بود پودار عود هندی ومانند اینها
حرف الذال. ذرور انچه سائیده بی آمیختن بعضو بپاشند
یا پاشند ودر هرابوی. ذوالخاصیت انچه تاثیر بصورت
نوعیه خود کند اعم از انکه تریاق باشد یا زهر. حرف الراء
رادع انچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل
ورود آن نسازد ورادع مقابل جاذب است رجیع فضله
بضم اول انسان. رقص بفتح اول وثانی رها زدن
ومراد وبه هرچه نازک وزود شکن باشد رخو ضد سخت
ردی الکیموس انچه از آن اخلاط غیر متشاکل القوام
والکیفیت متکون شود. رزوین آن سپید وبرد تا ردو
ادویه انچه در متانت وخورش جوهری تام باشد. رب
بضمتین مائعات انچه در مائعات اهراز نمد وبرروی
نبات آن را است منعقد زمینی رطوبت محلیلی را نامند
که در اطراف بیک چشم جمع شده چسپنده باشد. روث
سرگین حیوانات. روز نوائی شراب تمیز از عسل وتیپی
است بالکسر حرف الزاء. زعوته کم بسیار کرده ضرب
از مرارت ولوجت است. زغب اول موئی که بر بدن
حیوانات برآید واسم گیاهیست که با غری باشد زرور
ادویه انچه بر سطح او چیزی شبیه موی تاره برآمده یا
زغب نامند نیز شاکو به وگل باشد. حرف السین سائل
کنار قدیا سائل انچه اجزای آن در همه جهات حرکت
کند اعم از انکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود
مثل آب در وغنها سباخ شوره زار بسیط کرده سحق
انچه لیسا زوم سائیده باشد بالفتح سودن وکشته میم انچه

فارسی سیر نامند بسبب ضدیت کیفیت وخاصیت خود
مزاج را فاسد سازد مانند بیش. سنون انچه بر دندان بپاشند
ویا بمالند ومقوی جوهر آن. سهک بو خندن گوشت
وبد بوی عرق که از بدن آید که بفارسی شمیت نامند.
سهل زمین نرم. حرف الشین شامخ کوه بلند شبر بفتح
اول وکسر ثانی دو بردن بیک زیرین چشم شجر نباتی که
با شاخ خشبی باشد وکامل و آنکه باجزای کشیده نباتیه
باشد و آن ثمر ودیق ولیف وصمغ وبزر وقشر در وقت
اعصاره وجب آسیت مثل درخت خرما شاخ شکستن
وفراحی وسفیدی ردی است شرح عضل یعنی از هم باز شدن
وسیمین عضل است شدق بالفتح اول وسکون ثانی
فراخی گوشه دهان تحرف بضم اول وفتح ثانی کنگرها
دوراد وبه انچه دراطراف اوزائده برآمد گیها داشته
باشد مشرف نامند یا خندر منا شطب بضم اول وثانی
ودر قانون الادب حدید شمشیر وفتح اول وسکون ثانی
از قاموس اللغة جدا گردیدن ودور شدن ودست
بازکردن ودراد وبه هرچه باین صفات باشد شلغت
گویند پیشتر انچه برکنیه. حرف الصاد. صالح الکیموس
انچه از وخون متولد گردد در همه جهات آنکه اعتدال
داشته یا بسیار اخلاط مخلوط بآن لقدر طبیعی باشد
ضبط جدا از دیگر نرسید. صخره زمین سنگستان صفق
بالفتح اول وثانی آبی که برادیم یا مشابه تو بر تو بزند
پس زند وگرد روی یعنی طرف وکناره دوز نبات آنچه
چنین وارد باز روی ومیل بطرفی داشته مستقیم
نباشد متقی نامند صفق پوست درشت مستحکم
یافته شده حرف الضاد. ضماد انچه غلیظ القوام
مانع ونرم باشد بر عضو بالنسبه یا بر وبسند اعم
ازان که موم در روغن داشته باشد یا نداشته
حرف الطاء. طافی انچه بر روی آب ایستد طبیخ انچه
جوشانیده آب آنرا استعمال کنند. طحن خوردن
وانطاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری
تازه است. طلاء انچه از رقیق القوام باشد بر عضو
بمالند ونام نوعی از شراب است. طیب بالکسر ثانی

خوشبو وبه تشدید آن پاکیزه. حرف العین عجب بضم
اول وسکون ثانی گیاه است عصاره یعنی عصیر است
اما دراینجا باتش ویا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال
نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که منعقد نشده باشد
عطر بالفتح بوی خوش وبکسر خوشبوی عفص بکسر فا
طعم زمخت که زبان را درشت سازد واجزای آن بسبب
برودت بهم آورد وفعل آن تبرید وتکثیف وتصلیب
وتخشین وردع است عنقود خوشه نباتات وعناقید جمع
آن است. حرف الغین. غرغره یعنی آواز مختلفه است
که از حلق برآید ومراد از وحرکت دادن مائعات است
در حلق وفرو بردن آن ویا فرو نبردن وریختن آن
تحت بیضا ومیجه نارسیل از نباتات غلیظ بسبب کثیف است
ودر اغذیه بیشتر متداول است واستعمال لفظ کثیف
در ادویه. حرف الفاء. فاتر آب نیم گرم فتیله بمعنی بتی
که مخصوص بدبر باشد. فرزجه شافه که قبل ورحم را
مخصوص باشد. فرفیری یعنی رنگ بنفش است فسخ
از هم جدا شدن. حرف القاف. قابض طعم گیرنده
رانامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد
وفعل آن تبرید وتکثیف وتغلیظ وتقویت اشتها است
ودر غیر طعم مراد ازان شی حابس است که بسبب بهم آوردن
اجزای عضو حبس وتمساک نماید قصبان شاخهای
گیاه وبساق است وقصب واحد آن است. قطور
انچه در گوش ودر اعضا چکانند. قبیعه بضم اول وثانی
وسکون ثالث قبهای خوشه گشت. حرف الکاف
کثیر الغذاء انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود وکثیف بخلاف
لطیف وآن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول
انفعال از کیفیت بدنی کند ونفوذ در اجزاء بدن بسهولت
نماید. کماد انچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید
سبوس گندم. کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست
کیلوس کشکابیست که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشکاب
محلول در آب. حرف اللام. لخلخه انچه بانباتات معطر
ظرفی کرده بر هم زنند وبو کنند لحاء پوشا باریک نبات
لزاق ولصوق انچه بر عضو بچسپانند باچسپندگی

تلطیف بمعنی اندرون حرارت بر عضو که اخلاط غلیظ تر
را منحل و رقیق تر باشد. لطیف آنچه از شأن او باشد
که بعد از آنکه در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ
در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران. لعابی
آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت
شده چیزی لزج بهم رسد چون برشته کنند الا آنکه نفع
شود. لعوق بمعنی انگشت لیسیدنی است که از معجون رقیق تر
باشد. لیف آنچه از اصول و تحتهای نباتات روید و بانکته
از لحای باشد. حرف المیم. مائی غسل است. مائی قراطن
دار القراطن ماء العسل است. مائع آنچه ضد جامد باشد
و سیلان کند و رقیق القوام باشد. مبرد آنچه بسوی
خود کرده باشند. متقرح یعنی تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ
کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند.
مثل آن لسیمین و جلا و منع تعفن است. مخرج مالیدن
چیزی را بر اعضا. مزادت پراگنده. مسبت آنچه خواب
آورد یا منوم مرادف است. مسکر هرچه مستی آورد اعم
از آنکه با تفریح باشد یا نباشد. مسوح آنچه در مالیدن آن بر
بدن مبالغه در دلک عضو نکنند. مسیخ بی مزه و با لفظ
مرادف است. مصعول آنچه در سوختن بدرجه رمادیت رسد.
مفنج خائیدن چیزیست. مضمضه مرالتی کنند در دهن حرکت
دهند. مصفف خمیده و کج شده. مغسول آنچه در شستن آن
مبالغه کرده باشند. مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک
سر و در اشعار دکلما هرچه سر آن هموار نبوده زداید دا
باشد. مغرق گویند. منتن بدبو. منخول آنچه بخته باشند.
حرف النون. ناشف آنچه جذب رطوبات اشیاء کند
اعم از آنکه منافذ مرئی باشد مثل آهک آب ندیده
یا مرئی نباشد. چون اسفنج و ناشف را مخفف نیز نامند.
نبطی در لغات مراد از لغت قومی است در راه دیر عراق.
نبات خودرو است که کشته باشد. نجم نباتات
بی ساق است که بر زمین پهن شود که بپارسی بپاره گویند.
نخاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد. نشوق
آنچه به بینی کشند. نقوع بکاف مهمله و کنایه معجمه نیز آمده و جمع
آن نقوعات آبی و آبهای خوشبو نامند که بر بدن پاشند

و اسم خوشبوئی است مرکب که زنان حرمین شریفین مستعمل
دارند و در مرکبات در حرف النون انشاء الله تعالی
خواهد آمد. منقول هرچه را جوشانیده و آب آنرا بر اعضا
بریزند و باشویه قسمی از آن است. منفخ هرچه در آن
رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته
مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا شل بود خواه
در عروق مانند سبز باد اکثر تخمها و قسم ثانی را نعل
تقویت باه است. منعوط آنچه از ادویه یابسه سائیده
بی آنکه در بینی دمند. منقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون
جوش صاف نموده استعمال کنند. حرف الواو.
وثب جستن از جای. وقی گزنده. وغره بغین معجمه
زمین سخت و تودها فروختن آتش و آهن سستی.
حرف الهاء. هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گوارش
غذا و اخلاط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل سکنگبین.
هتاک پاره شدن. هش آنچه جرم آن سست ریزنده
باشد و با اندک فشردن ریزه شود مثل صبر خوب
غاریقون. حرف الیاء. یافوخ پیش سر.

فصل هفتدهم - در بیان حدود امراض بترتیب حروف تهجی -
آدر بمد الف و ضم دال و سکون راء مهمله
و آدره بضم الف و سکون دال و فتح راء و هاء خصیه و ورم
ریحی آن است که خصیه بزرگ شود از حد طبیعی و علماء گفته
اگر در ریطا منشق شود و فرود آید در آن چیزی از امعاء و ثرب
آن بسوی یکی از دو خصیه آنرا آدره و قیله و فتق نامند
و آدره مائی که در آن نامند و همچنین رطوبات بسیار را
بعروق خصیتین و شیخ گفته اگر انصباب بجدی بود
که مسالک گذشته بخصیتین آید آدره و قیله نامند.
ماسوای آنرا فتق باسم عام و صاحب نهایه گفته که
ادره بضم لغة خصیه است و بفتح قیله که بفارسی دبه خوانند.
آخذه بمد الف و کسر خاء و فتح ذال هردو معجمه با مرادف
تخمه است. آکله بمد الف و کسر کاف و فتح لام و هاء تعفن
و آکلی است که در اعضا بهم رسد و زود سرایت کند اما
فساد آن زیاده از انتشار آن باشد و نظائر بصورت
قرحه باشد و به فارسی آنرا خوره نامند. آکلة الفم

بثریست که در صورت شبیه بقروح است و در اندک
زمانی سرایت کند و بسیاری از دهان را فرو گیرد و بدبو
باشد بسبب عفونت. آمه بالف ممدوده و فتح میم مشدده
و هاء تفرق اتصالی است که در سر واقع شود و تا دماغ
رسد. آبر قلسا بفتح الف و بای موحده و سکون راء
مهمله و فتح قاف و سکون لام و فتح سین و الف بلغت
یونانی اسم نوعی از صرع است. ابرده بکسر اول و سکون
بای موحده و کسر راء و فتح دال هردو مهمله و هاء فتور
در جماع که مردان را حادث گردد و از غلبه برودت
رطوبت بسبب کثرت جماع بهم رسد و آن در اصل زائد است.
ابرش بفتح اول و سکون بای موحده و فتح راء مهمله و سکون
شین معجمه نقطهای سفید است که در صورت و بدن بهم
میرسد. ابریه حزاز است. ابلطریطاوس بفتح اول و سکون
بای موحده و فتح طاء و کسر راء هردو مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و فتح طاء مهمله و الف و ضم واو و سکون
سین مهمله بلغت یونانی شطر الغب را نامند و آن تب
صفراوی و بلغمی متمیز از یکدیگر اند که یکروز نوبه صفرا
یکروز نوبه بلغم باشد. آبنه بضم همزه و سکون بای موحده
و فتح نون و هاء مرضیست که حادث میگردد در مردان
خصوصاً کسانی که در مزاج ایشان انوثت غالب
عادت کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت و
که مجامع را ما بین ورکین خود ببینند ایشان را منی و
بسیار است اما غیر متحرک خود بخود و بدان سبب بجو
در می آید و دو نوع میباشد یکی جبلی خلقی طبیعی
حادث اما جبلی یا از قبیل ابوین است که پدر او یا
بوده و یا آنکه با مادر او بسیار مقاربت پدر در حین خصو
حال و یا اوضاع میکرده که سرایت بدان کرده
جهت حصول مزاج انوثیست در خلقت او و
آلت تناسل این مابون نسبت بدیگران صغیر
و کوچک میباشد و در هنگام وفور زیادتی منی
در ان پیدا میدارد بصورت اگرچه مرد است اما
از زن بدتر است و اما حادثی اگر بسبب عنیا
است و احوال ایشان مخالف میباشد بلفظ مجعفر

لذت میبا بود بعضی بانزال منی و برود بر وا سامی ایشان و تسکین حدت آن از وصول منی و بعضی خود نیز در ان حال انزال میکنند و ازین قبیل حالات دیگر آوریسا بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو و فتح را و سکون سین مهمله و فتح میم و الف و نون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است بمعنی سیلان و باصطلاح اطبا دریست حادث از خون دریع آبلقیبا بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو و فتح بای موحده و سکون لام و کسر قاف و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف خارجی است که شامل تمام بدن یا شق بدن باشد سوای صورت آبلیبیا بفتح اول و کسر بای و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه والف بعضی گفته اند نوع از صرع است و بعضی گفته اند تشنجی است که مانع حس و حرکت باشد آتشک بمد الف و فتح تای مثناة فوقانیه و شین معجمه و کاف مرضیست که حادث میگردد از سودای محترق یا بلغم شور بواسطه غلیان و انفصال اجزای آن از هم طبیعت آنرا دفع نماید بجلد و یا باطن بسوی عضوی از اعضا که خسیس و یا ضعیف قریب و یا بعید باشد نماید و یا بسوی اکثر اعضا بسبب قلت و کثرت ماده حتی باستخوان و اعصاب نیز خود عضو متورم گردد و یا متقرح و یا نگردد و انواع آن بسیار میباشد یک نوع زبون آن میتوبه عضو را می اندازد و آنرا اگر زود معالجه نمایند و بعد معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی را مدتی و بعضی را مدة العمر میماند و با آن [illegible] با متورم میباشد و از حرکت باز میدارد و تنگی در عروق بهم میرسد با حرارتی و لهیبی و بعضی نوع آن با سوزش بسیار میباشد که گویا اخگر آتش بران گذاشته اند و سوزد لهذا آتشک نامند و آبله فرنگ نیز نامند جهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از نواح آن برای آنکه مدار او شان بیشتر بر اغذیه غلیظ کریه سوداویه است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم متوجه تنظیف بدن میشوند بغسل و غیر آن و از جنا

و آنرا نیز گویند جهت آنکه اولا از بلاد روم ظاهر شده و اگر حدت آن اولا باعالی بدن مانند صورت و سر میباشد باعتبار غلیان مذکور و صعود ابخره آن و یا باسافل خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت ثقل ماده آن که سوداست باسفل و چون بسیار باشد ماده آن و یا کهنه شود در جلد و لحم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در احشای باطنیه نیز بخلاف امراض جلدیه دیگر از اقسام جرب و جذام و جدری و غیر آنها و ابتدای آن در ابتدا کوکب و سرخ نیز مرآب بدون آنکه بسیار سرخ و یا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار و برابر میباشد با بدن و با حدت و سوزش بسیار برمی آید و چون متقرح گردد و چرک و رطوبت آن بر عضوی که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار حدت ماده سمی رو نفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت سری و بعضی از جهت لطیفه را مضرتست حتی پوشیدن جامه مصاب آن و نوعی ازان از مباشرت با زنان فواحش بتقریب اولا بهم میرسد و این نیز اصناف باشد بعضی ازان بر بشره روی است که بزودی منقلب و اگر خبرگیری نشود و معالجه آن نیز دراز مدت ساقط میگرداند و تفصیل در رساله آتشک حکیم میر عمادالدین محمود قدس سره مذکور است الاتساع بکسر اول و تای مثناة فوقانیه مشدده و فتح سین مهمله والف و عین مهمله مرضیست که گشاده میگردد در آن ثقبه مجوفه چشم و حدقه نیز بقول صاحب اسباب و علامات زیاده از حد طبیعی و بعضی گفته اند اتساع ثقبه عنبیه است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده اند اطبا در آن و در انتشار بعضی مخصوص گفته اند اتساع را باتساع عدسیه مجوفه و انتشار را باتساع ثقبه عنبیه بعضی بعکس این گفته اند و در کلام متقدمین مترادف هر دو با هم ظاهر میگردد و تحقیق آنست که اتساع در بروزه عنبیه و یا در ثقبه میباشد و انتشار نور لازم آنست و اتساع مرض است و انتشار عرض و فرق میان هر دو آنست که در اتساع ظاهر میگردد و نور منتشر در اجزای عین در انتشار و کسانیکه عارف بآن نیستند می پندارند که گویا چشم او سیاه شده است اختصاص احتقان و اجتماع

مواد است در بدن و لازم و متعدی بر دو می آید و اختصاص خفقان ازان قبیل است احتواء الرطوبة علی القلب و بعضی است که انسان در میابد که گویا دل او در آب شنا میکند بجهت آنکه در میابد سردی و رطوبتی را که فرا گرفته است دل او و دل حرکت میکند برای دفع آنها از خود و لیس گویا شنا میکند دران و این مرضی نمیباشد مگر بکثرت معده الاختلاج بکسر همزه و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که حیاتی حرکت انبساطی باشد بسرعت و دور بی اراده برای دفع ماده ریحی محتبس در آن عضو بزودی ساکن شدن آن اگر ماده آن اندک و رقیق باشد و الا بانکه اگر ماده دورا مجتمع گردد و آن حرکت نیز عود نماید و همچنین اگر غلیظ و بسیار باشد امتداد میباید و کثرت امتداد آن منذر بمرض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج و رعشه و استرخاست و اگر در وجه باشد منذر بلقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در سقف [illegible] باشد منذر ربو و ورم صدر و اختلاج قلب منذر بغشی و اختلاج لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمه آنست و فرق میان آن و رعشه آنست که رعشه در اعضای آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بی اراده و مائل باسفل میباشد و حرکت حرکت تسکین نمیباید و بزودی باز عود میکند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم اختصاص بجهتی مائل بفوق است و دیگر آنکه اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مخ دماغ و در اعضای بسیار صلب نیز مانند استخوان نمیباشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت مانند میگردد اختلاج القلب حرکت ناخوش آینده دل است بسبب [illegible] اختلاج المعده حرکت شبیه بخفقان که در معده حادث میگردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلانی بهم میرسد نیست اختلاج العقل آفتی است که در افعال عقل بهم میرسد که در آنها تغیر و تشویشی رو میدهد اما بسرحد بطلان و زوال نمیرسد و الا جنون نامند الاختلاف بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهالی ... و اسهال دوری را نیز نامند که

بمعنی اختلاف الدم نیز آمده - اختلاف الدم گاه مراد از سحج امعا است وگاه اسهال کبدی و فرق میان آن هردو از چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار مزمن میباشد بسبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف امعای دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار میباشد بسبب بسیاری خون و در اینجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی اولا براز دفع میشود و بعد از آن خون بسبب دوری کبد بخلاف معوی که محض و یا با خون میباشد چهارم آنکه کبدی بی وجع میباشد بسبب عدم احساس کبد بقول جمهور و کمی وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی الوجع است بسبب قوت احساس آن - اختناق بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح نون و الف و قاف در لغت بمعنی خفته شدن و باصطلاح اطبا عبارت از نرسیدن نفس است بسوی ریه و قلب و یا رسیدن آن اندک اندک و بدشواری و جمیع اصناف خوانیق با تنگی نفس و عسر بلع میباشد و اگر سبب در حنجره باشد نفس تنگ میباشد و اگر در مری باشد بالعکس اختناق الرحم مرضی است شبیه بصرع و غشی که ابتدای آن از رحم و انتهای آن بدماغ و دل بواسطه حجب و عروق و اوتار شرکت میباشد اما مشابهت آن بصرع از جهت ادوار و سقوط و تشنج بعضی اعضا مانند ساق و غیر آن است و اما مشابهت آن بغشی از جهت آنست که صاحب آن میشود و فریاد و آواز غیر را و از بر و اطراف و زردی رنگ رخسار و همچنین نفس را اکثر احوال دگاه و دران نفس عظیم میباشد و بعد از افاقه زیاده و اشتدا دمیباید بسبب انصباب ماده و دران یعنی و اما مشابهت آن بالاشتراک بصرع و غشی از جهت تعلیل اکثر قوای محرکه و حساسه است و رحم دران کشیده میشود بجانب فوق وگاه مائل بیکی از دو جانب است و یا سبب میباشد بسبب احتباس طمث و منی - اخیلوس بفتح اول و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورمی است که در موق العین حادث هم میرسد - اولاع اللسان بکسر اول و سکون دال مهمله و فتح لام و الف و عین مهمله بزرگ شدن زبان است بمرتبه که در دهان نگنجد و بیرون آید و شیخ الرئیس از جمله اورام ذکر نموده

و بعضی از غیر جنس اورام گفته آرمیان بضم اول و تحتانیه و الف است و بفتح اریبان که نوعی از ماهیت آرتعاش مرضی است شبیه بتشنج که حادث میگردد در اعضای آلیه یعنی مرکبه متحرک بارده اند و فرق میان این و اختلاج بدان است که اختلاج دفعة حادث میشود و نیز دفعة زائل میگردد بخلاف ارتعاش و در ارتعاش عضو میل بطرف پائین میکند بخلاف اختلاج که متوجه بجمیع جهات و ببالا مائل میباشد وگاه در قصبه ریه بهم میرسد و کلام مرتعش میاید دائم تا سبب آن باقی است و رعشه که عارض پیران گردد بسبب ضعف قوت ایشان زائل نگردد - ارتباق انغلاق رحم و ربوع آرقان در لغت بمعنی یرقان است و مابوق و میروق شخصی است که او را یرقان باشد - ارتفاع الخصیه بالا رفتن یکی از آن هردو است و یا هردو از کیس خود بسبب مانع آید از کثرت حرکات و بول بدشواری و قطره قطره آید و سبب آن استیلای برودت و ضعف است بران اگر ضعف باشد کوچک و کشیده شود ففس خود چنانچه در حال خوف بسیار و فرو رفتن در آب سرد بهم میرسد و اگر سبب آن قوی باشد خصیه تمامی بالا رود و بعروق و غائب شود وگاه باب باب مذکوره قضیب نیز تمامی بالا میرود - استرخا مرضیست عصبانی که ضعیف و سست میگردد دران عضلات اعصاب حرکت دقاع ... آید از تحریک عضو و بدان سبب اعضا سست و افتاده میباشند و مطاوعت در حرکت انقباضی نمی نمایند و مخصوص بعضوی نیست و اکثر لازم فالج است و نزد قدما مرادف فالج است و اما نزد متاخرین پس فالج عبارت از استرخا حادث در یک شق بدن است و استرخا مخصوص بعضویت - استرخا الجفن بفتح جیم و سکون فا و نون سستی است که در مدلا بهم میرسد در پلک بالا حتی بسبب سستی عضله کشنده آن بسوی بالا از غلبه رطوبت بران - استرخا ریح بفتح شین معجمه و رای مهمله و جیم در آخر مرضیست که براند ریاح از مقعده بیرون می آیند بسبب آنکه ...

عضلات مطبقه ممسکه آن بهم میرسد و یا بسبب پرین سردی بدان و یا تشرب آن رطوبات را - استسقا در لغت بمعنی طلب آب است و اجتماع مای اصفر را در شکم نیز گفته اند و باصطلاح اطبا مرضی است که اکثر حادث میگردد از ماده بارد غریب که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را آماس دارد و آن یا مفرد میباشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که ماده آن یا رقیق است یا غلیظ قوام دار و رقیق دو نوع است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده آنها را آماس دارد و اکثر ابتدا از قدمین و ساقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از آن بر پشت دستها و رخسارها پس بسایر اعضا و این را لحمی نامند دوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیه نواحی اعضای مدبره غذا و احتلاط مانند فضای بطن که عبارت از معده و کبد و امعا است مابین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا ماده متحلل گشته شکم را بر آمده و منتفخ دارد و این را طبلی نامند و غلیظ یک نوعست و ماده آن نیز در مابین صفاق و ثرب و یا مابین ثرب و امعا در آمده شکم را بزرگ دارد و این را زقی نامند و وجه تسمیه هر یک بسبب مشابهت است بدن زیرا که لحمی مشابه بلفربهی و چاقی بدن بسبب یادتی گوشت است و طبلی بسبب مشابهت شکم با آلت طبل که چون دست بران زنند مانند طبل از آن آواز آید و زقی بسبب مشابهت آن بمشک پر آب است که چون حرکت دهند آواز آب از آن آید و این را بدترین انواع گفته اند و استسقا مرکب چهار نوعست زیرا که مرکب یا از دو نوعست مانند مرکب از لحمی و زقی و یا از لحمی و طبلی و یا از زقی و طبلی و یا از هر سه - اسر البول بضم الف مراد از آن احتباس بول است - استاط انزلاق جنین است از رحم و برآمدن آن غیر تمام - اسنان الفار اسم نوعی از مرض تشقق اظفار است - اسهال مرضی را نامند که حادث شود در مواد مدبره و حرکت کند معای مستقیم و دفع گردد از آن فضول زیاده از مقدار طبیعی و بالاجمال آنکه برآمدن مواد بر سبیل بطریق معای مستقیم زیاده از مقدار طبیعی از هر عضو که باشد

منسوب بران میدانند مانند معوی و معدی و کبدی و مراری و دماغی و طحالی و ماساریقی و بدنی و همچنین از جهت خلط که باشد موسوم بدان مانند دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آنرا ادوار و اوقات معین باشد آنرا دوری نامند و اسهال معوی گاه با سحج و گاه بدون سحج میباشد و بی سحج را زلق نامند و لهذا مراد از مطلق معوی همین است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی میباشد و فرق میان کبدی و ماساریقی آنست که کبدی شبیه میباشد بآن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان آن هر دو و معوی آن است که خلط مندفع از کبدی بسیار میباشد و غیر مخلوط ببراز بلکه خلط بعد از براز دفع میگردد و بدون مغص و سحج و مرارت آن کم بخلاف معوی که با مغص و سحج و درد و اندک اندک و متصل هم. اسهال الدموی اگر از انفتاح عروق باشد از عروق ماساریقا اولاً تا انکه دفع گردد پس خون رقیق آید با رایح و قروح بعد اگر از اسهال غایط باشد اول غایط با خون برآید پس خون و بآن علامت بواسیر نباشد و اکثر بسبب سحج اخلاط و ماده حریفه و با اسهال بسیار باشد که خراشیده شود سطح امعا و این با مغص بسیار مخلوط بظاهر غایط باشد. آبسن بفتح الف و صاد مهمله و نون مشدده بدبوئے زیر بغل و مغابن نیز نامند. اطروفیا بفتح الف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لاغری بدن است بسبب نیافتن غذا. اعتقال عند الاطلاق مراد بسته شدن زبان است باین حیثیت که قادر بر تکلم نباشد و عند التقیید بالطبیعت و بالبطن بسته شدن شکم است. اعوجاج الذکر تشنج و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه بیک طرف. اعیا بکسر همزه کلال و ماندگی بسیار است که عارض مفاصل و عضلات گردد و بعربی آنرا لغب نامند و انچه از غیر حرکت باشد و سبب آن معلوم نباشد مقدمه مرض است و بعضی گفته اند اعیا چون اشتداد یابد قشعریره بهم رسد و چون زیاده گردد و نافض و حمی عارض گردد و هر چند نوع است انچه بتوسط حرکت عارض گردد آنرا اعیای ریاضی نامند و انچه بواسطه قروح آنرا قروحی و آن آنست که سر و بدن درد نماید نزد دست گذاشتن بران و انچه بواسطه کشیدگی اعضا آنرا تمددی و انچه بواسطه ورم بعض اعضا آنرا ورمی و انچه بواسطه یبوست و خشکی اعضا باشد آنرا تقشفی نامند. اغما بکسر الف و سکون غین معجمه و فتح میم و الف ممدوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بیهوشی حادث از آن و صرع خفیف را نیز نامند. اقطیوس بالف مکسوره و قاف ساکنه و کسر طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و واو ساکنه و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی حمی دقی. انطیوس و اقطیقس و انطیوس بکسر الف و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم عین مهمله و سکون واو و سین مهمله و بلغت دیگر بدل عین قاف و حذف واو و بلغت دیگر نون بجای قاف اول هر سه بمعنی حمی دقی است. اقتوما بفتح اول و سکون قاف و ضم عین مهمله و سکون واو و فتح میم و الف ورمی است که با خشک ریشه باشد و در تعقیبان مخاطره بود و اغشیه را بجو رود چشم را فاسد سازد. التوا بکسر الف و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح واو و الف ممدوده زوال و برآمدن فقرات است بطرف راست یا چپ. التصاق الجفن چسپیدن جفن بمقله است و یا چسپیدن جفن اعلی باسفل. الس بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته میشود که تحقیق الس الرجل یعنی مرد بالس است یعنی مجنون است. الم بفتح همزه و لام گفته اند مراد وجع است قرشی گفته انچه بر من ظاهر شده آن است که الم اعم از وجع است بجهت آنکه الم ادراک منافی است بر فرقی از قوتی که باشد و وجع ادراک حس لمس است و مولانا نفیس گفته هر چند تفحص کردم در کلام متقدمین و متاخرین فرق میان الم و وجع نیافتم در سوار و استعمال شان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسیحی نیز فرق میان الم و وجع نموده و مولف گوید که اگر با الم ضربان و شدت و ضعف باشد وجع است و بدون آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که برآمدن از حال طبیعی است بسوی حال غیر طبیعی. الامتلا عبارت از پری بدن است از اخلاط و مشرف بودن بر مرض و گاه اطلاق می نمایند بر وارت اخلاط بحسب کیفیت و این را امتلا بحسب کیفیت می نامند و گاه اطلاق مے نمایند بر کثرت کمیت اخلاط و ارواح بحدیکه پر کنند اوعیه و امکنه خود را و بکشند عضو را هر چند بحسب کیفیت صالح باشند و این را امتلا بحسب اوعیه نامند زیرا که هرگاه از مکان چیزے پر شود البته عرض آن می افزاید و از طول آن میکاهد همین باعث کشیدگی در طول و انقباض اطراف خود است و در مرض گاه گاه بر پری معده از طعام و شراب نیز اطلاق مے نمایند. امتلاے غلاف القلب عبارت از پر شدن غلاف قلب از رطوبات شده و از پر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غذای قلب رسیده باز ماند و با آن عظم نبض و سوء تنفس و انضغاط و امتلاء منخرین و مانند اینها و در دموی عظم نبض و فراخی و اختلاف آن پدید میباشد. ام الدم تفرق اتصالی است که در شریان بهم رسد و سدیدی گفته تفرق اتصال اگر در شریان واقع شود و ملتحم نگردد و خون از آن جاری شود بفضائیکه که در اطراف آنست بریزد و پر کند آنرا و چون بفشارند آن فضا را بر گردد آن خون باز بسوی شریان این را ام الدم نامند و قوم اطبا هر انتفاخ شریانی را ام الدم میگویند. ام الصبیان صرعے است که عارض اطفال میگردد از حین ولادت تا چهار سال بیچارگی و این اکثر صفراوی و با تپ حاد محرق خشک قشفی میباشد و چون اطفال را بیشتر عارض میگردد لهذا آنرا ام الصبیان نامند و بعضی ریح الصبیان را نیز همین میدانند و کسے آنرا ام الشیطان و فزع الشیطان نیز نامند. امغاریقوس بفتح الف و سکون میم و کسر غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله حمی بلغمیه دائره است بلغت یونانی. املدم بکسر میم ثانی و سکون لام و فتح دال مهمله و میم بمعنی حمی است. امورید وس بفتح الف و ضم میم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله بیونانی بمعنی جریان خون

از بواسیر است۔ آبدسیا بالف مفتوح ونون ساکن وبای
مضموم وواو ساکن وسین مکسور ویای مثناة تحتانیه
ومیم مفتوح والف بیونانی بمعنے سلاق است آنتشار
الاہدب بتای رنقطه بعد تای مثناة فوقانیه ریختن
مژگان ست بسبب جمع شدن رطوبت درآنها ویا فاسد
شدن غذای آن ومیل نمودن بسوی حدت وحرارت
انتشار بکسر ہمزه وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه
وفتح شین معجمه والف ورای مهمله مرضیست که کشاده میگردد
دران سوراخ بردهٔ عنبی چشم زیاده از مقدار طبیعی وبران
سبب نور باصره بخط مستقیم برنمے آید ومنتشر میگردد
وبمرئی نمی رسد۔ انتصاب النفس مرضیست که دران
قادر نمیباشد انسان که نفس کشد مگر آنکه راست بنشیند
وگردن را راست بدارد وسر را بالا کند۔ انتفاخ بکسر ہمزه
وسکون نون وکسر تای مثناة فوقانیه وفتح فا والف
وخای معجمه زیادتی ست که در عضو بہم رسد بسبب درآمدن
مادهٔ ریحی دران با خارش ہرگاه مطلق ذکر نمایند
ومقید با نتفاخ بطن ویا غیر آن مراد زیادتی حاصل از
مادهٔ رخو ریحی وغیر آن است که دران عضو بہم رسد انتفاخ
العین زیادتی است که از مادهٔ بارد خلطی ویا ریحی عارض
چشم گردد با خارش۔ انطباق المری مرضیست که حادث
میگردد در مری از استرخا وسستی عضله ممسکهٔ آن وگویند
از سستی عضله منبسطه آنست که صاحب آن نمیتواند چیزیرا
فرو برد از آب وغیر آن از اشیای رقیقه سائله ولیکن لقمه
بزرگ واشیای غلیظه ثقیله را فرو میبرد ببردن بمشقت
انفجار الدم من الاذن جاری شدن خون است از
گوش بسبب بحران ویا بریده شدن رگی از رگهای آن
ویا امتلائیکه مودی بانشقاق وانفتاح گردد ویا برسیدن
ضربه وصدمه بران انقلاع الاذن برآمدن گوش است
از جای خود بسبب جذب قوی از آفتی که بدان رسد
ویا ورمے وریحے که نفتاره آنرا از جای خود برآورد
وسست کند از جانب دیگر انقلاب الجفن مرضیست
که میل میکند دران مژگان بسوی اندرون حدقه را کج
میدارد انقلاب المعده مرضیست که انسان طعامی که میخورد

بعد هضم شدن آنرا قی مینماید ووجه تسمیه آن بدان جهت
منقلب شدن وبرگشتن اسفل آن باعلای آنست ویا
از جهت انقلاب فعل ماده وانعکاس آن ست از مقتضا
طبیعت خود وفرق میان آن وایلاوس بدان است
که آنچه در انقلاب معده دفع میگردد متعفن نیست وور قے
قشور رقیقه میباشد ونزد خوردن حموضات وجمع شدن
مینماید بخلاف ایلاوس۔ انقیماریوس بفتح ہمزه وسکون
نون وکسر قاف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح میم و
الف وکسر رای مهمله وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو
وسین مهمله تپ بلغمی نائبه الست که ہرروز آید انقیالوس
بفتح ہمزه وسکون نون وکسر قاف وفتح یای مثناة
تحتانیه والف وضم لام وسکون واو وسین مهمله حمی
یومی ست که آن برودت در باطن وحرارت در ظاهر باشد
انکسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته
شدن غضروف گوش ست بحدیکه در حس ظاهر گردد
وبعضے گفته اند انکسار را برتفرق اتصال غضروف اطلاق
نمی نمایند برائے آنکه غضاریف نرم وقابل انعطاف
وانحنا اند وقبول انکسار نمیکنند بلکه قابل رض وکوفته
شدن اند۔ آذیما بالضم اول وسکون واو وکسر ذال معجمه
وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح میم والف ورمی بلغمی
است که چون دست بران گذارند فرو رود ودیر بحال
اصلی آید وبلند شود ورنگ آن سفید باشد وبآن حرارت
والم نباشد وبندرت با آن اندک وجعی باشد اوراطیس
بضم الف وسکون واو وفتح رای مهمله والف وکسر
طای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله بلغت
یونانی بمعنے شریان است اورام الاذن ورمی ست که
در بنا گوش از بیرون صماخ بہم رسد واین در اکثر خطرناک
است ولهذا رد کردن آن ممنوعست جهت آنکه جای
ریختن فضول ردیهٔ دماغیه است مانند ورم زیر بغل که
جائے ریختن فضول ردیه قلبیه است وورم کنج ران
که جائے ریختن فضول کبدیه است وانہا را اورام
مغابن نامند۔ آوفیلوس بالف مضمومه وواو ساکنه
وفای مکسوره ویای مثناة تحتانیه ساکنه ولام مضمومه

ووا و ساکنه وسین مهمله ورمی است که در موق انسی چشم
بہم رسد ومنفجر نگردد وچون منفجر گردد آنرا اغرب نامند
ایلاوس بکسر الف وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام
والف وضم واو وسین مهمله علامه گفته اند که وجعی ست
در امعای علیه که دقیق است بہم رسد ومنع کند نفوذ ثقل را
بسوی امعای سفلی که غلیظ است بحدیکه ناچار از دہن برآید
وتفسیر آنرا جالینوس در انجاد قن بر ارحم ولقراط
بالمستعاذ منه کرده ودر فصول خود گفته که چون حادث
شود در قولنج مستعاذ منه قی وفواق واختلاط ذہن سبب
آن دلیل بدی حال مریض است ونیز دران فصول گفته
که شخص را حادث شود تقطیر البول در قولنج معروف
بایلاوس میرد آن شخص در ہفت روز میرد جرف البا
الموحده۔ آلبادشام بفتح با والف ودال مهمله وسکون شین
معجمه ونون والف ومیم سرخی بر آمده است شبیه با بتدای
جذام که در صورت ودست ویا بہم میرسد خصوص در ہنگام
سردی ہوا از زمستان وگاه با آن قروح میباشد البثور
بضم با وثای مثلثه وسکون واو ورای مهمله زنہای کوچک
است که در ظاہر بدن بہم میرسد واحد آن بثره وبثراست
البثور فی الحلق وانہا ایست حار سوزنده که گاه در حلق
بر می آید وبیشتر بر مری جهت آنکه قابل مواد زیاده است
از حلق وگاه بر قصبه ریه بثرات السعال مرفته که بسبب آن
برآمدن بثور باشد در ریه بثور الانف وانہا ایست صلب
در بینی بہم رسد شبیه بثالیل میباشد البثور الغریبه وانہای
کوچک سفید است که بندرت وشذوذ در بدن بر می آید
ودو نوع میباشد انچه بیخ آنها صلب نمیشد وو دران کم و
سر آنها براق میباشد بسبب چرک آنرا ذات الاکل نامند
وآن یا منقلب میشود وبزرگ میگردد مانند ثیل و
یا بر صلابت وکوچکے خود میماند واین بسبب برودت مادهٔ آن
است وبعضی وانہای صلب کوچک سرخ رنگ میباشد
که بلی درد ووجعی در موضعی از بدن ظاہر میشود پس مخفی
میگردد ودر موضع دیگر بر می آید وچند نوع دیگر نیز میباشد
یکے را شب کم ودیگرے را غور اضراع ودیگری را
بثور القفار مینامند بثور اللبنیه قرد حی ست با وانہا که

در بدن ظاهر میشود و ازان چرک آب بر می آید و بران
خشک ریشه بسیار می بندد و با آن خفقان و غشی میباشد
از جنس سعفه ردیه است و باعتبار آنان جبت نامند که
بلده بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر اینها از جمله امراض مسریه
است که به دیگرے سرایت میکند. بثور اللبنیه بفتح لام و با
موحده و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه و دانهای
سفید ریزه است که بر صورت و بینی بر می آید شبیه بقطرهای
شیر چکیده بر عضو و چون آنرا بفشارند ازان چیزی شبیه
بشیر منجمد و روغن غلیظ بر می آید. البحران بضم با موحده
و سکون حا و فتح راء مهمله و الف و نون لغت یونانی
است بمعنی فصل الخطاب و آن روز محاربه طبیعت با مرض است
و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعةً حادث میشود
یا بسوی صحت یا بسوی مرض یا بسوی ناخوشی حال و
هلاک و بحران یا تام جید است و یا تام ردی و یا ناقص جید
و یا ناقص ردی و تشبیه کرده اند مرض را بدشمن باغی بر
مدینه بدن و طبیعت را بپادشاه حافظ آن مدینه و بحران را
بروز قتال فیما بین پس اگر پادشاه طبیعت بر مرض عدو
غالب آید و او را از مدینه بدن بیرون کند آنرا بحران تام
جید نامند و بالعکس بحران تام ردی و اگر یکی غلبه یک
بر دیگرے غلبه تام نیابد و محتاج اقتتال دیگر باشند آنرا
بحران ناقص گویند و درین صورت اگر غلبه از طبیعت باشد
آنرا بحران ناقص جید نامند و الا ناقص ردی. بحوحة الصوت
بضم اول و دو حای مهمله اول مضموم دوم مفتوح و میان
آن هر دو واو ساکنه و تا غلظت و سنگینی و گرفتگی آواز
است بسبب ریختن مواد غلیظه در مجاری آن خواه حمی
باشد و خواه غیر حمی. البخر بفتح اول و سکون خاء معجمه و راء
مهمله بدبوئی و گندگی دهان است و بدبوئی دهان و
دندانها یا بسبب رطوبت معده. بخر الانف بدبوئی بینی
و آن یا بسبب بواسیر منتنه در انف و یا برسیدن بخار
ردی بدبوئی از جانب معده. البرده بتحریک با و را و دال
مهمله و ها رطوبت غلیظه است که منجمد و متحجر گردد در
پلک چشم و رنگ آن مائل بسفیدی باشد شبیه بدانه تگرگ و
حب غمام که بفارسی ژاله نامند. البرسام بفتح اول و سکون را

و فتح سین مهمله و الف و میم لفظی مرکب از فارسی و یونانی
است و آن ورمی ست که عارض میگردد در دیافراغما که
حجابی ست میان کبد و معده و حائل است میان آن هر دو
و متصل است بحجابی که میان قلب و معده است و اتصالی
بیکی از دو پرده دماغ که [illegible] است و از [illegible]
و رجع آن حجاب بدماغ میرسد و ازان اعراض سرسام ظاهر
میگردد و این بنا بر قول شیخ نجیب الدین است و اما بنا بر
قول مولانا نفیس ورمی ست که در نفس حجاب حاجز بهم میرسد
و آن حجابی ست که فاصل است میان قلب و معده
البرش بفتح با و رای مهمله و شین معجمه نقطهای زرد و سیاه
بقدر دانه کنجد که بر صورت بهم میرسد و گاه مائل بسرخی و
کبودت نیز میباشد و بفارسی کنجدک نامند. بشم بفتح بای
موحده و سکون شین معجمه و میم بمعنی تخمه است. البرص بتحریک
تحریک با و را و صاد مهمله و آنرا برص خشن نامند
بزیادتی الف مفتوح در اول و اینها سفید با عمق است
که در ظاهر بدن بهم میرسد و روز بروز بیشتر میشود و سرایت
بباطن نیز میکند گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن تا بحدی
باین حیثیت که تمام بدن را فرا گیرد و سفید میگردد و این را
برص منتشر نامند و در ابتدا بدشواری زائل میشود و در انتشار
و شمول تمام بدن معالجات آن از قبیل معجزات و
خوارق عادات است و از جمله امراض مسریه است
و دشوار تر نیز. برص الاسود داغهای سیاه است که در ظاهر
جلد بهم میرسد و با عمق میباشد در بعض مواضع بدن در تمامی
آن و این نیز روز بروز در سرایت مینماید بتعمق بدن و پهن
میگردد و پوست بدن خشن و مانند فلس ماهی ازان خشک
ریشها جدا میگردد و بسبب آنکه ماده آن سودای غلیظ محترق
است و از جمله امراض مسریه است و دشوار تر نیز و این را
قوبای متقشر نیز نامند. برص العین تغیر یافتن پرده
عنبیه است و میل نمودن بسوی سفیدی بسبب غلبه
رطوبت بران. برص الاظفار نقطهای سفید کوچک
است که بر ناخنها ظاهر میگردد. بطلان الذوق و فساد
بفتح ذال معجمه و سکون واو و قاف بر طرف شدن حس
ذوق است که محل آن زبان است بحدیکه صاحب آن

در نیابد و تفرقه و تمیز نتواند نمود میان چیزی گرم و سرد. البطم
بضم اول و سکون طای مهمله و میم دانهای بزرگ سیاه
رنگ است که در ساق پا بهم میرسد و ازان چرک آب سیاه
بر می آید بر کار ریه و با بطیر است. بکم بضم با موحده
و سکون کاف و میم عدم قدرت بر تکلم است و صاحب
آنرا ابکم و بکیم نامند. بنات اللیل دانهای کوچک خشن است
که در سردی هوا و شبها بر می آید و خارش میکند و تسکین
نمی یابد و با شدت میکند. البواسیر زیادتی و دانه ایست
که بر دهان رگهای مقعده از خون سوداوی غلیظ بهم
میرسد و انواع آن بسیار است گاه مخفی میباشد و گاه ظاهر
و گاه ازان خون جاری میگردد و گاه بند میباشد و گاه
یکبار نمیباشد و گاه چند از قبیل پستان و گاه ازان
رطوبتی سفید لزج ترواش مینماید و هنگام حبس خون آن
در طبیعت قبض و نفخ و قراقر بسیار در شکم میباشد و آنچه
ازان خون جاری میباشد آنرا دامی و آنچه غیر دامی است
عمیا نامند و واحد آن باسور است و از جمله امراض مسریه است.
بواسیر الریحی عبارت از ریح غلیظ عسر التحلیل است
که احداث وجع نماید در امعا مانند قولنج و گاه بطرف پشت
و شرسیف و تا شانه بالا رود و گاه فرود آید بقطن و گرده
و انثیین و قضیب و حوالی مقعده و قراقر در شکم پیدا نماید
و گاه میل بمفاصل دست و پا نماید و قعقعه آواز در [illegible]
مفاصل در هنگام قیام و قعود پیدا شود و گاه [illegible] بالالم
و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بواسیر غیر ریحی جمع میگردد
و با بواسیر ریحی زیادتی میباشد. بواسیر الانف لحمی ست
زائد که در اندرون بینی میروید و منفذ آنرا تنگ میسازد
و گاه سفید و نرم بی وجع میباشد و این سهل العلاج است
و گاه سرخ رنگ با کمودت و وجع بسیار و علاج این دشوار
بواسیر الشفه زیادتی و سلعه با کمودت بقدر دانه انگور
است که در لب پایین بهم میرسد و منشق میگردد و اندر سطح آن
[illegible] وجع میکند و شبیه توت شامی میباشد و لیکن وجع و گاه
تجاوز ازان بلب بالا میکند و آن را نیز فرا میگیرد و گاه
تا نصف صورت نیز میرسد. بواسیر الرحم زیادتی است
که در عنق رحم از خلط سوداوی بهم میرسد و بحس لمس دریافت میشود

توان دریافت وازان رطوبتی شبیه بزردی می آید
البوالین مرضیست که می آید از چشم در اندک زمانی چند قطره
آب یا دمی ایستد البهر بضم اول وسکون ها و رای مهمله علتی
است که در نفس بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند در هنگام
سکون میان دو نفس ساکن ماند بلکه بی اختیار در پی
نفس میکند و بعضی ربو این را یک مرض دانسته اند و بعضی
غیر و علامه گفته که فرق میان بهر و ربو بدین نحو بیان کرده اند
که ماده ربو در داخل عروق محتبس میباشد. وآلات سینه خشن
و ماده بهر در شرائین وسینه نرم میباشد و در وقت سرفه
رنگ روی سرخ میگردد زیاده از ربو بسبب احتباس ابخره
دخانیه در شرائین وجوهری گفته که بهر تتابع یعنی پی در پی
کشیدن نفس است. بول الدم برآمدن خون است از مجری
بول اگر اندک اندک آید از انفتاح دهن عروقی باشد و
اگر دفعةً بسیار آید از انشقاق رگی باشد و خون صرف تازه
باشد و بسبب ضربه یا سقطه و یا تناول ادویه حاده حریفه
و یا سمیه و یا متآکل شدن عرقی حادث میگردد و بول الدم
آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد
البول فی الفراش بول کردن انسان است در خواب و بیشتر
اطفال و مرطوبین را عارض میگردد. البولیموس بضم بای موحده
وسکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
میم و سکون واو و سین مهمله یونانی بمعنی جوع بقری ست
البهق بتحریک لکهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق
است که در ظاهر بدن بهم میرسد و بتدریج پهن گردد و در
سیاه آن پوست بدن خشن میباشد. و فرق میان این و
برص آنست که برص با غوص و نفوذ و غور در عمق جلد و
لحم و تا عظم نیز میباشد و بطئ الزوال بخلاف بهق و سبب
حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول و خوردن اغذیه
غلیظه کثیفه است. البهت بضم بای موحده و فتح ها و تای
مثناة فوقانیه باقی ماندن انسان است مبهوت ساکت
لا یعقل. البیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه چشم بهم میرسد
از ان ابخره رقیق و بر ظاهر قرنیه است آنرا اثر و غمام و سحاب
و اگر در باطن آنست آنرا بیاض مطلق نامند و اسمی
دیگر ندارد و بیشتر از قرحه و رمد و آبله بهم میرسد

البیضة بفتح با و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه
و ها دردسری است شدید مزمن دائمی که تمام سر را فرا میگیرد
که در هیچ وقت تسکین نمیابد و روشنی آفتاب و چراغ
خوش نمی آید و بدشواری زائل میگردد و ماخوذ است
از بیضه سلاح که در وقت جنگ بر سر میگذارند برای
محافظت و تمام سر را فرا میگیرد و شیخ الرئیس گفته آن
صداعی است لازم ثابت مزمن که بهیجان می آید
صعوبت آن هر ساعت باندک سببی و صاحب آن خوش
نمیدارد صدا و روشنی و مخالطه با مردم را و دوست میدارد
تنهائی و تاریکی و بر پشت خوابیدن را و در می یابد هر
ساعت که گویا سر او را بمطرقه میکوبند و میکشند آنرا
دش میکنند. حرف التاء المثناة الفوقانیه. التآکل
بفتح تای مثناة فوقانیه و همزه و کاف مشدده مضمومه
و لام فانی کردن و خوردن اجزای عضو است بسبب
ریختن ماده حاده اکال بدان عضو که باشد مانند لثه
و دندان و غیر این هر دو. التثاوب بفتح اول و ثای
مثلثه والف و ضم واو و بای موحده و اصح تثاؤب
بفتح تا و ثای مثلثه و همزه مشدده و باریک نقطه است
که بدون واو و حالتی است که مضطر میگردد انسان که
دهان خود را بگشاید بسبب صعود ابخره ریاحیه غیر منهضمه
سریعة التحلیل از معده بسوی سر و عضلات دهان و
از جنس تشنجی است که در عضلات فک عارض میگردد
و بزودی زائل میشود و در حدیث وارد است که عطسه از
رحمن و تثاوب از شیطان است. التحجر بفتح تا و حای
مهمله و تشدید جیم و رای مهمله زیادتی غیر طبیعی است
که در بدن ظاهر میشود و صلب میگردد و نیز اطلاق مینمایند
خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظ
در پلک چشم و منجمد و متحجر شود. التخمة بضم تا و فتح خاء معجمه
و میم و ها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده
و ماندن آن در ان غیر منهضم بحال خود و یا مستحیل بجوهر
غریب و کیفیت غیر صالح گردیدن و ختا های بد بو زدن
و گاه بسوی طعام از ان آمدن و تمدد و ثقل و سوزش
معده و یا باطلاق بطریق اسهال دفع شدن. التخیلات

الشاذة والنادرة و آن تخیل نمودن انسان ناظر است
مثلا اشکال و الوان مختلفه را در هوا مثل اینکه ستونی از دود
پیش چشم او بلند میشود و بالا میرود یا منتشر میگردد و سبب
آن مقدمه نزول آب است در چشم و علامت آن آنست
که با کدورت باشد و اندک اندک هر روز زیاده گردد و سوال
و هنگام گرسنگی نیز کم شود. الترهل بفتح تا و رای مهمله و ضم
های مشدده و سکون لام انتفاخی است که عارض اطراف
بدن یعنی دست و پا و غیر آن میگردد بسبب تکثیر بلغم رقیق
حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقا و اواخر بعض حمیات
و اسهالات عارض میگردد و گفته میشود زمین مترهل شد
یعنی سبز گشت و بران گیاه روئید بعد خشکی و زن مترهل گشت
یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد. الترهل بفتح
تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و ضم های مشدده و سکون
لام نرمی و سستی گوشت بدن است و آملی گفته که انتفاخی
است که حاصل میشود در اطراف و اعضای قلیلة الدم
بسبب غلبه بلغم رقیق و ضعف هضم آن. التزحر بفتح تا و زای
معجمه و ضم حای مشدده و رای مهمله حرکتی است که در معای
مستقیم بجهت دفع فضله عارض گردد و با تقاضای اندک
چیزی دفع گردد و گاه با آن اندک خونی نیز باشد و سبب آن
انصباب خلط مراری و یا رطوبتی که مالح باشد که با معا رسد
و آنرا بگزد و دغدغه نماید و یا ثفلی در ان محتبس گردد که دفع
آن دشوار بود و یا سرمائی بود که بمقعده رسد آنرا قبض
و جمع نماید. تزعزع الدماغ بفتح تا و زای معجمه اول مفتوح
و دوم مضموم و دو عین مهمله یکی در میان و دوم در آخر حالتی
است که در میابد انسان در دماغ خود که گویا دور میکند
با وجع و آن است صداع تزعزعی. تزید الاسنان
بزرگ شدن دندانها است بسبب ریختن مواد غلیظه بسوی
آنها زیرا که بحیوان که دندان ها قبول مواد صالحه میکنند
و بزرگ میشوند همچنین قبول مواد فاسده غلیظه میکنند
و بزرگ میشود و گاه باقی میماند یک دندان در طول زیاده
از دندانهای دیگر بسبب علامت حجم آن ز ناقص کوتاه
میگردد دندانهای مجاوران بطول زمان این زیادتی
غیر حقیقی است بخلاف اول. التشنج مرض عصبانی است که

حرکت میکند و بر میگردد و متصل دران بسوی مبادی خود و
کشیده میماند بیک جانب و لهذا انبساط نمیگردد اندر اعضا
خواه بسبب آن امتلای عروق و اعصاب باشد و یا
استفراغ و لیس تشنج المعدة و آن کشیدگی است که در
اجزای عصبانیه معده و یا رباطات آن عارض گردد پس
اگر در نفس معده باشد محتوی نمیگردد معده بر طعام و بر
می آید طعام هضم نا یافته اگر اندک احتوا یابد بر طعام قدر کمی
هضم نا یافته و اگر در رباطات آن باشد پس اگر در رباط مربوط
میان معده و پشت است درین هنگام طعام در معده
نمی ماند و مجرد ورود منحدر باسفل میگردد و یا آنکه مریض
مائل به یمین و یسار باشد و اگر در رباط رابطه میان معده
و ترقوتین باشد این هنگام مریض منحنی و منقطع میباشد
و قادر بر راست کردن سینه نمیباشد. تعقد المفاصل
یعنی سخت و بسته شدن مفاصل است که از صدور افعال
طبیعیه عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد. تقلب القلب
مرضی است که در مییابد انسان که گویا دل او را می ترشد
و حالتی قریب بغشی او را طاری میگردد و باز بر وی
با فاقه می آید. تقطیر البول حالتی است میان عسر البول
و جریان آن بی اراده و قطره قطره بیامدن بشدت
و دشواری. تعلق العلق فی الحلق اگر اتفاق افتد که
انسان آب زلو دار بیاشامد و در گلوی او زلو بچسبد اگر
در بیرون حلق باشد در نظر آید و اگر درون داخل شده باشد یا در
باطن قصبه ریه خواهد بود و بندرت واقع میشود که در دران
جزئی سوای نفس داخل میشود و این هنگام سرفه
بسیار میکند تا زلو جدا نگردد و بر جای خود آرام نمی یابد
و با مری بچسپد و این هنگام غشی و تهوع لازم آن است
و گاه خون رقیق یا بلغم از حلق بر می آید بدون سبب
دیگر و چون زلو بزرگ شود عوارض اشتداد یابد و در مری
یابد تجسم آنرا و گاه اتفاق می افتد که زلو بالا میرود
از حلق بطرف اصل بینی و مقدم دماغ را ثقیل میگرداند
و مجرای آنرا تنگ میسازد. تعقف الاظفار بفتح تا و عین
مهمله و قاف مشدده و فا انعطاف و اجتماع ناخن است
خصوص کج آن که صلب و بالیده مانند عظام نخره گردد

و هنگام خارش از ان اجزای صغار جدا شود و آنرا عظام
الشعار نیز نامند. تقلب النفس غثیان و دل بر هم زدگی
لازم را گویند و گاه برطرف شدن شهوت طعام را نیز
نامند. التمدد شیخ نجیب الدین گفته کشیدگی است
از هر دو جانب یعنی هم از مبدا و هم از مقابل آن و لهذا
دران عضو ایستاده میماند و میل بیکجانب نمی کند و
ضد تشنج است و شیخ الرئیس گفته مرضیست آلی که
منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضائی که از شان
آنهاست منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایراد است
حیث آنکه تمدد و بنابران ترکیب از دو تشنج میشود پس ضد
تشنج نمیباشد و بنا بر تعریف شیخ ضد تشنج میشود و تمدد
آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج مانع انبساط است. التمطی
بفتح تا و میم و طای مهمله و یا حالتی است که انسان
مضطر میگردد که خود را دراز میکشد و دستها را بالا کند و
کشد بسبب رسیدن ابخره آنها نیز منضم و با اعصاب
فضول و یا رسیدن ابخره آنها بعضلات بدن و کثرت
آن دلیل امتلای بدن و مقدمه مرضی است. التململ بفتح
اول و میم و سکون لام و ضم میم و لام و تململ بحذف
میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت
خواب بسبب درد و غیر آن که گویا بسبب درد استقرار
نمی یابد و بر خاکستر گرم خوابیده. تناثر الشعر افتادن
موی است بسبب ضعف روئیدن و یا قلت ماده آن و
آن اکثر در عقب امراض متداوله میباشد. و فرق میان آن
و تمرط آن است که درین موی اندک اندک و متفرق میریزد
و در تمرط بسیار و از یک جا و کشاده مانند داء الثعلب
و داء الحیه. التنفس دو حرکت ارادی اند که میان آنها
دو سکون باشد برای جذب نسیم سرد از بیرون و رسانیدن
بدل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار دخانی از ان.
تنفس الصعداء بفتح صاد و سکون عین و فتح دال مهمله
مهمله و الف ممدوده نفس کشیده ممدود طولانی است.
التنفط بفتح تا و نون و ضم فای مشدده و طای مولفه
مهمله جراحتهاست حبابی آبدار است که در بدن هم رسد
مانند حبابی که از سوختن آتش هم میرسد بسبب جوش آمدن

خون رقیق مائی. تمرط بتحریک وضم رای مشدده و طای
مهمله بمعنی تناثر و بخش موی است. توته بضم تا
و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و شیخ نجیب الدین
گفته بثره متقرح است که در عمق صورت و پیشانی بر می آید
و علامه گفته غدد بسیار است و گفته اند غدهٔ بزرگ است
مفروش در اجزای علیای عنق. الثوثة بضم تا و سکون
واو و فتح تای مثلثه گوشت پاره سرخ مائل بسیاهی و کجیه
و شبیه بتوت است که از خون فاسد در رباط باطن چشم
هم رسد و گاه در رباط بالا و گاه در ملتحمه و ابتدای آن
از موق الاکبر مثال ظفره و گاه دامی میباشد که خون سرخ
و سیاه از ان جاری میشود و گاه عمیا و گاه در عین خیاة
و پیشانی و گاه در فرج و مقعده نیز بر می آید. تهبج الاجفان
بفتح تا و ها و ضم بای موحده و جیم درمی ریختی و بر آمدگی
پلکهای چشم است بسبب داخل شدن ریاح در آنها و
فرق میان آن و نفخ و ورم آنست که تهبج رخو و نرم میباشد
و چون دست بر ان گذارند مغرور میرود و بآسانی بخلاف
ورم. التهوع بفتح تا و ها و ضم واو مشدده و عین مهمله
حرکت کردن معده است برای دفع چیزیکه در طبقات آن
وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای
دفع و از غیر دفع شدن چیزی. تینی بکسر تای مثناة
فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یای عربی
است که در اجفان عارض میگردد و شبیه بدانه انجیر در
صورت یا در شق و آنرا بیونانی طاسو قوشیس نامند
و نیز نام نوعی از بواسیر است. حرف الثاء المثلثه
الثالیل بفتح ثای مثلثه و الف و کسر لام و سکون یای
مثناة تحتانیه و لام و اینها بسیار کوچک سخت بلند
مدور است مانند دانه نخود و کوچکتر از ان که بر ظاهر
جلد بر می آید خصوص در اندامیکه پوست آنها صلب و
متکاثف باشد و آن بر چند نوعست بعضی از آنها منعکس است
یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا فرو رفته و نشانیده
در گوشت و گفته اند ثولول است که بیخ و صاحب ریشه
باشد و بعضی از آنها بزرگ و مدور و متشقق باشکلها
و بعضی از آنها آویخته و بعضی مسماریه یعنی سر آنها بزرگ

شبیه بمیخ و بیخ آنها باریک اندرون عضو فرو رفته
یعنی طولانی برگشته و این را قرون نامند و بمعنی تحتیح
و چرک زیر آنها میباشد و این را طرسوس بلغت یونانی نامند
حرف الجیم - الجاورسیه دانهای کوچک شبیه بجاورس
و آبلهای متفرق است که بر بدن بر می آید و بیخ آنها
سرخ و سر آنها سفید و گاه با آنها وجع و لذع شدید و
ورم و سیلان چرک آب میباشد و گاه نه و از اصناف
نمله است - جحوظ العین بضم جیم و حای مهمله و سکون واو
و ظای معجمه بزرگ شدن چشم در حجم و برآمدن آن است
از حدقه - جحام بضم جیم و فتح حای مهمله و الف و میم
مرضیست که در ان چشم ورم میکند - الجدری بضم جیم و
فتح دال و کسر را هر دو مهمله و یا دانهای ریزه و بزرگ
بقدر عدس و مروارید است که با تپ و حدت و خارش
بر می آید و هنگام برآمدن سرخ رنگ و بسیار ریزه مانند
نشتر گزیده میباشد و بعد از نضج سفید میگردد و پس
خشکریشه می آورد و انواع آن بسیار میباشد از جید و ردی
و مختص بعضوی دون عضوی نیست و ماده آن فضولی
طمثی ست که در بدن مانده است هر وقت که استعداد یابد
دفع میگردد و از امراض مسریه است بسرعت و در رساله
جدری احقر بتفصیل مذکور است - جذب القلب بفتح جیم
و سکون ذال معجمه و بای موحده مرضیست که در می یابد
در ان مریض که گویا دل او را بطرف پائین میکشند
الجذام بضم جیم و فتح ذال معجمه و الف و میم مشتق از جذم
بمعنی قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته
و منقطع و از هم جدا میگردند بسبب آنکه حادث از سودای
فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در همه آنها و در
ابتدا داغهای سرخ تیره میباشد در بدن و رفته رفته تیره
تر و سیاه میگردد و از ان چرک آب و رطوبات لزج دفع
میگردد و در انتها اعضا را فاسد میگرداند و می ریزد
و لهذا آنرا بفارسی خوره نامند و اگر عفونت پیدا کند و
بخار آن بقلب رسد موجب تپ میگردد و اگر بسوی جلد
میریزد یرقان بهم میرسد و از امراض مسریه است و نیز در
بدیگری سرایت میکند و از امراض متوارثه نیز است - الجراحة

بکسر جیم تفرقه اتصالی را نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد
که در چرک نیامده باشد - الجرب بفتح جیم و رای مهمله و بای فارسی
گر بکاف عجمی و خارش نامند دانه های کوچک است
که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ میباشد و خارش
بسیار میکند بسبب آنکه ماده آن اخلاط عفنه فاسده
بورقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع مینماید
و آن دو نوع است یابس و رطب یابس آن است که
دانه های آن بسیار ریزه پیوسته بپوست بدن باشد
و خارش بسیار کند و چرک نیاورد و رطب آنست که چرک
آورد و از ان رطوبات لزج و چرک آب رقیق دفع گردد اگر
در ان چندان خباثت و رداءت نباشد بزودی باصلاح
آید و الا از ان خون سیاه و چرک غلیظ آید و احیانا در ان
کرم ریزه سفید مدور بسیار کوچک شبیه بتسبان که بفارسی
تخم شپش نامند تولد یابد و در اعضای داخلی مانند
گرده و مثانه نیز جرب بهم میرسد و در چشم نیز و انواع
آن چهار است یکی آنکه در اندرون چشم خشونتی اندک
بهم رسد با سرخی و خارش و این را جرب منبسط نامند
دوم آنکه در اندرون چشم دانه کوچک بقدر حب خفیف
که سر آن سفید باشد و از ان قشور نازک جدا گردد و
سوم آنکه بصورت ثمر انجیر بعضی آن چسپیده بعضی و بیخ
آنها است پس آنها تیز و از جهت این را تینی نامند
و چهارم آنکه سیاه و با خشکریشه باشد و این ردی ترین
همه است و دیر و دشواری علاج می یابد و از جمله
امراض مسریه است - جرب العین خشونتی است که عارض
اندرون پلک چشم میگردد با خارش بسیار و چهار نوع
میباشد و از همه آنها چرک از چشم می آید - جرب الکلیه
منفجر شدن دانه های کوچک است که در گرده از
اخلاط مرارے بورقی بهم رسیده باشد - جسا الاجفان
بضم جیم و فتح سین مهمله و الف ممدوده مرضیست که
در اجفان بهم میرسد که بدشواری حرکت نتوان کرد چشم
را با وجع و سرخی بلا رطوبت و بلا دمعه - جسارة المعدة
و الکبد و الطحال بضم جیم و سکون سین مهمله و فتح همزه
و تا غلظت و سختی است که بسبب رکین و یا داخل شدن

اخلاط غلیظ سوداوی در جرم کبد و یا معده و یا طحال و یا در
عضلات معده بهم رسد بدون تورم و عضلات و ارتباط
و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جسارة نفس
معده و عضلات موضوعه آن آن است که جسارة و سختی
معده مستدیر میباشد و ضعف در افعال آن ظاهر
میگردد و گاه ورمی یا بثلیل دردی در معده
هنگام فرو بردن لقمه بخلاف جسارة عضلات که مستطیل
و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق مانند دم موش
میباشد و افعال معده در ابتدا سالم و گاه جسارة در جانب
ترب طحال میباشد و این بسبب جسارة طحال مردی فراخ
آن جانب و ثخن موضعی است که بر ان تکیه میکند - الجشاء
بضم جیم و فتح شین معجمه و الف ممدوده بفارسی آروغ
نامند و آن حالتی است که بسبب دفع کردن معده
ریاح را از راه دهان بهم میرسد - جفاف الانف بضم جیم و
فتح فا و الف و فا خشکی بینی است - الجمرة بفتح جیم و رای
مهمله و سکون میم در میان و ها دانهای سرخ است یک جا
و یا متفرق که بر بدن میگردد و با حدت و سوزش بسیار که
گویا اخگر آتش بر ان گذاشته اند و روز بروز منتشر و پهن
میگردد و اطراف خود را فرا میگیرد و گود میکند عضو را بسبب
آنکه ماده آن خون سوداوی فاسد ردی است و بعضی
نار فارسی را و بعضی آتشک را نیز با آن شسته اند و تحقیق آنکه
هر یک جدا اند - الجمود بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله
علتی ست که دفعته عارض میگردد و انسان بحالتی که هست
بهمان حال میماند از قیام و قعود و نوم و غیرها و آنرا اخذه
و شخوص مدرکه و قاطوخس نیز نامند و در ان حس بر طرف میشود
خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد ابتدا بر
طرف میگردد و بعد از ان حواس دیگر و این مرض در اکثر امور
مشابه سکته است فرق میان این و سکته آن است که چیزی
در حلق صاحب جمود داخل نمیشود بخلاف صاحب سکته که
اندک چیزے رقیق داخل میشود و مسکوت مینماید طبیعت سکتے
بر پشت بخلاف مجمود که گاه جالس و قائم و یا نائم و غیرها
میباشد و نیز جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است
و فرق میان این و آن بدانست که صاحب سبات ممکن است

که انفجار بسیار و عنف و دشواری کلم نماید و مالی التنفس
نیست و تدریج عادت میگردد و توهم لزوم از قبیل مخلات
جمود و بهبود که عاقبت آن محمود است با مدرک مدتے
منقضی میگردد خصوصا اگر اتفاق افتد و راتمه بر نکوت
جمود الصدر بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله بسته
شدن و انجماد یافتن عضلات سینه و حجاب و ریه است که
منبسط و منقبض میگردند برای جذب هوای سرد و دفع
هوای دخانی و درینصورت از حرکت میمانند بر حرارت
طبیعیه نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیه بجمود و بند شدن
آب در گلو و انتصاب نفس بهم میرسد و گاهی است که بسبب
کمال انجماد و سرد شدن دل و نارسیدن هوا مطلقا
دفعة هلاک میگرداند جمود الدم و اللبن فی المعدة والامعاء
انجماد آن هر دو بسبب برودت موضع است و یا استعمال
شی مجمد یا آن و علامت انجماد آن غشی و عرق سرد و گاه
با تشنج قوی را در اعضا جمود و لبن بسیار اطفال را عارض
میگردد و الجنون بضم جیم و نون و سکون واو و نون در
آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرضیست که از احتراق
اخلاط فاسده هر خلطی که باشد بهم میرسد و حواس مختل
میدارد و عقل را از تدابیر طریق باز میدارد و اختلال بسیار
جنون السبعی جنونی است که صاحب آن را مانند سبع درندگی
با خود و با غیر و حرکات ردیه فاسده بهم رسد جوع البقر
گرسنگی اعضاست با سیری معده و صاحب آن مانند
گاو میخواهد که بسیار بخورد و بدین نام این را البقری نامند
و سبب آن حدوث برودت مفرط است لفم معده که قوت
جاذبه آن فوت شود و بدن بسیار محتاج غذا باشد جوع
الکلبی مقابل جوع البقر یعنی گرسنگی معده است
با سیری اعضا بسبب آن سوء مزاج بارد که تشهی است که عارض
فم معده گردد و الجهر بفتح جیم و سکون ها و رای مهمله علتے
است که صاحب آن روز نمی بیند و شب می بیند بسبب آن
رقت و یا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در نور
آفتاب منتشر و متلاشی میگردد و بمرئی نمیرسد و در شب بسبب
سردی هوا انجماد و اجتماعی یافته بمرئی میرسد مانند خفاش
حرف الحاء المهملة و غیرها الحدبه بضم حا و سکون دال مهمله و

فتح با و موحده و آن برآمدن فقرات پشت است بطرف قدام
و یا خلف و یا بجانب یمین و یسار حترقة العین بضم
اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و آن سوزش چشم است
بسبب ریختن اخلاط حاده بران و یا از ارتفاع بخارات
الحصبة بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح بای موحده و ها
در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانهای سرخ متفرق
شبیه بجاورس است که در بدن بهم میرسد از صفرای
مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند نیش گزیده
میباشد یا خارش بسیار و سوزش نفس بقدر جاورس
بزرگ شده و باز بتدریج فرو می نشیند و بر طرف میگردد
بدون آنکه پخته گردد و خشکریشه آورد الحصف بفتح
حا و سکون صاد مهمله و فتح فا و ها و آنها دانهای کوچک
تیز است که بر ظاهر بدن بر می آید و مفترش میگردد و الحفر
بتحریک حالتیست زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا سبز
رنگ که در بیخ دندان مجتمع میگردد و متحجر میشود و بیخ
متعفن و زرد و شکن میباشد حکاک المری بکسر اول
مرضیست که دران مریض صبر نمیتواند کرد که بخارد گلوی
خود را بتنخ و یا بتنحنح و یا سر و گردن را کج نمودن بسبب
آن انصباب خلط غلیظ و لذاع است بمری و حکة
الانف مرضیست که صاحب آن دمبدم در بینی خود
هنگام استنشاق هوای سرد سوزشی و لذعی تا بدماغ
او میرسد و از چشم او آب جاری میگردد و گاه در بینی
سوزش بدون استنشاق هوای سرد نیز حکة الرحم
مرضیست رحم را که زنان از جماع سیر نگردد و هر چند با او
مجامعت کنند شوق و خواهش او زیاده گردد بسبب
انصباب خلط حار بورقی دران ۰ الحمرة بضم حا و سکون
میم و فتح رای مهمله و بفارسی سرخ باد نامند و رم
حار صفراوی است که از آن بسیار بلند نشود و سرخ
شکفته روشن براق باشد و چون دست بران گذارند
سرخی آن برود و چون دست بردارند باز عود کند
الحمق بضم حا و سکون میم و قاف رادف رعونت و در
حرف الرا انشاء الله تعالی خواهد آمد الحمی بضم حا و
فتح میم مشدده و بفارسی تپ نامند حرارتی غریب است

که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از آنجا بواسطه
شرائین بسائر اعضا پراگنده شود و جمیع بدن را گرم نماید
و با فعال طبیعیه ضرر رساند و اجناس عالیه آن سه است
حمی دق و حمی یوم و حمی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب هر
انسانی سه اند اعضا و ارواح و اخلاط پس اگر اولا حرارت
تعلق بجوهر اعضا گیرد و آنها را گرم گرداند مانند قلب مثلا
پس ارواح را و بواسطه شرائین منتشر بسائر اعضا گشته گرم
گرداند آنرا حمی دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن را دقیق
و لاغر و خشک میگرداند و اگر اولا حرارت تعلق بارواح
گیرد و آنها را گرم گرداند و بواسطه شرائین بقلب رسد
و قلب را گرم سازد و ثانیا بواسطه شرائین باطراف
منتشر گردد و همه بدن را گرم سازد آنرا حمی یوم نامند
جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز
و نهایت مکث آن تا هفت روز میباشد چون از هفت
روز بگذرد البته انقلاب بتپ دیگر مینماید و اگر اولا
تعلق با خلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح
را و بواسطه شرائین بقلب رسد و از قلب بسائر اعضا
آنرا حمی عفنی خلطی نامند خواه آن تعفن داخل عروق
باشد و خواه در خارج یعنی در فضیه حوالی قلب و یا کبد و یا
معده و یا اعضا دیگر و از آنجا بواسطه شرائین بقلب رسد
و آنچه داخل عروق است همیشه میباشد و از جهت آنرا
حمی لازمه نامند یعنی دائم که خلط متعفن در عروق
باقیست که حمی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق
است با نوبت میباشد و آنرا حمی نائبه میخوانند و نوبت
اجتماع هر خلطے از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم
و سودا در مستوقد و مکان و فضای اجتماع و هنگام تور آن
عود مینماید و باشتداد او آن اشتداد و با انتقاص آن
انتقاص و با تمام آن منقضی میگردد و هم چنین با تمام
آن مندفع و زائل گردد و هر خلطی را نوبه خاص است
مثلا نوبه خون بسبب کثرت مقدار هر روزه شبیه
بدائمی است و نوبه صفرا یکروز در میان و نوبت سودا
بسبب غلظت ثلث و ربع اقل آن دو روز در میان
و یا سه روز در میان و یا چهار روز و هم چنین و هر یک

نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضے از انہا منسوب باحوال نفسانی اند وبعضے به بدنی وبعضے بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار است از انجمله سهریست که از بیداری بسیار بهم میرسد و غضبے که از غضب و طیش بسیار و هم چنین غمے و فرحے و فزعے و فکرے و نوبے و راحتے و تعبے که از بسیاری از هر یک اینها بهم میرسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است از انجمله استفراغے و تخمے و نقضے و جوعے و راحتے و سدے و شدے و عطشے و غذائے و غشے و تقشفے و دبیلے و ورمی ست که از هر یک از اینها و یا مانند اینها بهم میرسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس است و یا از قرب آتش و استعمالی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب بسیار سرد یا بسیار گرم و استحمام بآبهای قابض مانند شبے و زاجے و امثال اینها خواه هر یک بتنهائی و یا بترکیب بعضے بالبعضے باشد و اما حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبعی است باعضاء اصلیه خصوصا دل و گرم نمودن آنرا اولا و رطوبات بدنیه را ثانیا تجفیف فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه الیست که در بدن حادث شود بواسطه حدوث آن در اعضاء اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی اما حمی دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تپ دموی است که تعفن ماده آن داخل عروق باشد و مادام که مندفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تپ دائم و لازم شبانروزی باشد و فتوری نیابد و این سه نوع باشد یکے متزاید یعنے روز بروز در زیادتی بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت نماید و سبب این یا آن ست که آنچه تعفن می یابد زیاده ست از آنچه تحلیل میرود و یا آنست که ماده آن بسیار است تعفن یکجزو سرایت باجزای دیگر میکند روز بروز و یا آنست که کثیر الرطوبت است و انتشار آن غالب پس بزودی سرایت میکند عفونت آن بسائر اجزاء آن و یا بسبب ضعف قوت مدبره به نسبت از حفظ آن از عفونت و دوم متناقص

است یعنے روز بروز کم میشود و این مقابل متزاید است و اسباب این نیز بضد آن و سوم متساویه است یعنے برابر بسبب تساوی اسباب مذکوره و بدترین همه متزاید است و نوع دوم از حمی دموی سونوخس است و آن تپ دموی ست که بسبب گرم شدن و بجوش آمدن خون باشد بدون تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است یکے حمی محرقه و آن تپ صفراویست که تعفن ماده آن داخل عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب آن بحدی باشد که گویا صاحب آن میسوزد و آرام ندارد و لهذا محرقه نامند و دائمی است بدوام تعفن و بقای ماده آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی غب است و این تپ صفراویست که ماده در خارج عروق یعنی در افضیه داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از انجا بواسطه شرائین بقلب رسیده و از انجا بسائر اعضا دیگر روز در میان آید یعنے یکروز که روز نوبه و اقلاع و ثوران آنست تپ آید و روز دیگر که سکون آنست نیاید و هم چنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائر هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آنست که از عفونت صفراوی محض باشد و مخالطه خلط دیگر در خارج عروق یعنے در افضیه حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و قشعریره و سردی بسیار آید و بعرق دفع گردد بسبب رقت ماده و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نباشد بحران این در چهارم نهایت منتهی باشد و هر دوره این بمنزله یکروزی است پس در چهارده دوره یا هفت دوره منقضی گردد و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدیست که از همدیگر جدا نمیگردند آن را غب غیر خالص نامند یعنے همیشه تپ باشد ولیکن یکروز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن تام نیست بلکه از هم جدا شده دیگر دیگر ند. نوبه صفرا دیک روز و نوبه بلغم است نوبه نمدار شد. متد و نوبه بلغم خفیف تر آنرا شطر الغب و یونانی طرطیاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این

تپ گاه طول میکشد تا شش ماه و گاه منجر بترهل بدن و بزرگی سپرز میگردد. و سوم از صفراوی حمی ناقص حمی ناقصه ست و آن تپی ست صفراوی که با آن بدن میلرزد و تحید و حرکات غیر ارادی مینماید و دیگر حمی بلغمی ست و آن نیز انواع است و ماده آن نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق از انجمله آنچه داخل عروق است یعنے تعفن در جوف عروق یافته دائمی ست و آنرا حمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این بدن بسبب آنکه ماده آن بلغم رطب بلی است مشتق از لثق بکسر بمعنے تری و بسیار شبیه بحمی دقی است بعلامت و آنچه خارج عروق ست یعنی تعفن آن در بیرون عروق و تجاویف بهم میرسد آنرا حمی دائره نامند و مواظبه نیز و ازان جهت آنکه نوبت آنکه بیست و چهار ساعت است دور مینماید یعنے بعد انقضای یک نوبه نوبه دیگر می آید بلا انفصال و مواظبه نیز از جهت مینامند و بجهت آنکه هر روز بطریق مقرر می آید و مدت دوره این بیست و چهار ساعت است و تفتیر آن شش ساعت و قریب بدان میباشد بحسب کثرت و لزوجت و غلظت ماده و نوع دیگر از آن بلغمی حمی لیلی ست یعنی تپی که بشب آید و نوبه آن شب باشد و روز وا گذارد و نیاید و دیگر حمی نهاری یعنی تپی که بروز آید و بشب رها کند و ماده این هر دو بلغم متعفن در خارج عروق است ولیکن نهاری زبون تر از لیلی باشد و دیگر حمی اقیالوس است بزبان یونانی یعنے تپی ست که در آن برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر ملمس باشد بسبب احتباس بلغم عفن زجاجی در خلل عروق و قعر بدن و اعماق آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب نباشد و دیگر حمی لیفوریاست بزبان یونانی یعنی تپی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و ماده این نیز بلغم غلیظی که تعفن در باطن یافته باشد و گاه از صفرای بسیار غلیظ نیز میباشد. و دیگر حمی غشیه است و آن تپی ست که با آن غشی عارض میگردد و لازم آن باشد و آن دو نوع است غشیه غلیظیه غلیظه و غشیه غلیظه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن حاصل از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفراویه ردیه سمیه باشد و این تپ بسیار گرم و دی

وخطرناک ست ولهذا انبضی قوت درین در نوبهٔ اول یا دوم
ساقط میگردد و بسیار است که تا چهارم نوبت وفا نمیکند و
میکشد و دیگر از حمیات عفنیه حمی سوداویست وآن نیز
انواعست وتعفن آن نیز یا داخل عروق ست و یا خارج آن
آنچه داخل عروق ست حمی ربع دائمه است وآن حمیست
که تعفن مادهٔ آن در داخل عروق بود و دائمی باشد در
چهارم یعنی دو روز در میان اشتداد نماید جهت آنکه نوبهٔ
اجتماع و ثوران سودا از چهار روز کمتر نمی باشد آنچه تعفن
آن بیرون عروق باشد انواعست از آنجمله حمی ربع دائره
است که یونانی طرطیاوس نامند و آن تپ سوداویست
که تعفن مادهٔ آن در خارج عروق باشد و در روز چهارم
آید و حمی ربع دائره از آنجهت نامند که ابتدای نوبهٔ دوم
آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبهٔ اول در اوائل با
نافض اندک آید بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاده
گردد و بسبب رقت مادهٔ آن یعنی هر چند که رقیق تر گردد
نافض آن زیاده شود و زیادتی آن از علامات جیده است
و بالعکس علامات رویه و با اعضا شکنی و سردی بسیار
حالتی که گویا اعضای او را میکوبند و چیز بسیار سنگینی
بر استخوان و مفاصل او افتاده و این بیشتر در خریف آید
و گفته اند مدت نوبهٔ آن بست و چهار ساعت و دورهٔ
آن هفتاد و دو ساعت و دیگر حمی خمس بکسر خای معجمه و
سکون میم یعنی تپ سوداویست که نوبهٔ آن سه روز در میان
باشد در روز پنجم روز ثوران آن باشد و عوارض آن
در آن روزها شدید باشد و هم چنین حمی سدس که چهار روز
در میان آید و در روز ششم نوبهٔ ثوران آن باشد و حمی سبع
و حمی ثمن و امثال اینها سبب هر چند بدستور بالا رود و دورهٔ
اینها همه خارج عروق ست حمی بسیطه تپی ست که مادهٔ آن
یک خلط باشد و لیس حمیات حادهٔ تپهائی اند که مادهٔ آنها
همه حدت و تندی داشته باشد و عوارض آنها شدید و
مدت بقای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی گردند و
بسیار نمایند حمی صالبه تپ گرمی ست که در آن لرزه و
سرما نباشد حمی متبادله تپی ست که نوبهٔ یکی بدل بنوبهٔ
دیگری شود یعنی نوبهٔ یک تپ چون باخر رسد نوبهٔ تپ دیگر
برسد و آثار آن ظاهر گردد حمی متداخله تپی ست که هنوز
نوبهٔ آن باخر نرسیده و که نوبهٔ تپ دیگر آید و علامات
آن ظاهر گردد حمی تشارکه تپی ست که با تپ دیگر
بطریق اشتراک ظاهر شود مانند آنکه حمی جدری با
غب دائره یا بلغمی دائره جمع شود حمی شلثهٔ غب
است و مذکور شد حمی مختلفه تپی ست که با فترات و
هیجانات غیر منتظمه آید و نوبهٔ آنرا مقرر نباشد حمی وبائیه
تپی مختلفه متشبث بارواح ست پس باختلاط بسبب
فساد هوا بهر سببی از اسباب که باشد حمیقی بضم حای
مهمله و فتح میم و سکون یای تحتانیه و فتح قاف
والف مقصوره بفارسی باد آبله نامند تپی ست
که با آن دانهای بزرگ سفید آبدار بر بدن بر آمد
بزرگ تر از دانهای جدری در روز اول تپ یا
دوم نهایت تا سوم و این ما بین جدری و حصبه باشد
و عوارض این از آن هر دو کمتر حنطیه نوع از جدری
است که بر پیشانی بشکل دانهٔ گندم بر می آید لهذا بحنطی
منسوب بدان گشته حول بفتح حای مهمله و واو و
لام کج شدن چشم است و آن خلقی ست یا عارضی
بسبب تشنج اغشیهٔ دماغ و جذب آن جذب عضلهٔ یا
و یا یبوست و یا حرارت مفرط و یا مقاسات امراض
حادهٔ حاره و یا بسیار نظر کردن بیک طرف و یا بهم رسید
ام الصبیان و این مرض بهر دو سبب اطفال را
بیشتر عارض میگردد حرف الخاء المعجمه خبث النفس
بضم خای معجمه و سکون بای موحده و ثای مثلثه
و فتح نون و سکون فا و سین مهمله بهم رسیدن ضجر و غم
و اندوه بی سبب ظاهر است الخبط و التخباط بفتح خا و
سکون بای موحده و فتح طای مهمله و بکسر خا و فتح با
والف و طا حالتی ست مانند حیرت و هیمان و از آنست
صداع خبطی و بمعنی زکام نیز آمده و گفته می شود
فلان را خبط عارض گردید یعنی زکام الخجل بتحریک
بمعنی تحیر و دهشت و حیا کردن است و آن کیفیتی
نفسانی است که بسبب آن روح و حرارت غریزی
میل بداخل نماید اولا پس بخارج و از این جهت
زرد میگردد و رنگ بدن صاحب آن اولا پس سرخ میگردد
خدر بتحریک خا و دال و سکون دال مهمله هر دو علتی ست
آلی که در حس لمس بهم میرسد و یا آن بر طرف می گردد یا نقص
میشود حس لمس و یا عسر میباشد اگر ضعیف باشد
با استرخا اگر مستحکم باشد و اگر در پا باشد صاحب آن
در آن حین نمیتواند که بخوبی راه رود و اگر در دست
باشد نمیتواند چیزی را در دست گیرد و بفارسی آنرا
خامیدگی و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو
مخدر درد میباید که گویا مورچه راه میرود و یا سوزن
فرو میبرد بدون آنکه ادراک درد می نماید گاه خدر
بدون عسر حرکت بهم میرسد و سبب آن سده باشد که
در عصب واقع شود از اخلاط غلیظ که مانع نفوذ روح نفسانی
گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر بدوام باید در عضوی و
باستفراغ زائل نگردد و از عقب آن ذوالرجم رسد منذر
بسکته است خراج بضم اول و فتح را مهمله والف و جیم
باصطلاح جمهور اطبا هر ورمیست که بزرگ و پخته شود و کم
آید خواه گرم باشد و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج
مخصوص باورام حاره است چون ریم جمع و چرک آورد
بخلاف بارد و مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی
است که در اندرون آن موضعی یعنی کیسه باشد که برای
ریختن مواد در آن و پیچک آید خراط بضم اول و فتح
رای مهمله والف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی ست
که از جرم امعا جدا گردد و دفع شود و آن رطوبت چنان
باشد که چون منعقد شود جوهر امعا گردد خزب بتحریک خا
و زای هر دو معجمه و بای موحده مهیجی است که در صورت
و جلد بدن بهیأت ورم بهم رسد و با آن درد نباشد
خشم بفتح اول و سکون شین معجمه و میم بر طرف شدن
قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود
خفش بفتح اول و سکون فا و شین معجمه ضعفیست که در چشم
قرنیه و عنبیه بهم که صاحب آن صورت مرئی را خوب
و تمامی نمی بیند چنانچه هست و میباید جهت آنکه در آن
مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک و ضعیف میگردد
که شعاع آفتاب در آن هر دو نفوذ میکند و پراگنده میسازد

نور باصره را که تمامی برئی نمیرسد واما در هنگام غروب
آفتاب در نظر بصورت درست بنظر می آید بسبب
تلألؤ آن در آن هنگام و باصطلاح این را ضعف
جلیه نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن تر میباشد.
خفقان بفتح خا و فا و قاف و الف و نون حرکت اختلاجی
است که عارض قلب گردد جهت دفع موذی که بدان ایذا
رساند از مواد ردیه عفنه فاسده و یا رسیدن بخارات
آنها بدل و مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی ست
که عارض اعضا میگردد و نزد نافض حرکت عضلاتی
که حادث از احتباس ریح میگردد چنانکه اعضا حرکت
میکنند نزد ریختن ماده ردیه عفنیه بسوی آنها چنین قلب
حرکت میکند نزد رسیدن موذی بسوی آن حرکت
ارتعادی پس در خفقان چون مفرط گردد غشی آید و
چون بافراط نماید موجب موت گردد خفقه القلب
بفتح خا و سکون فا و فتح قاف و یا اضطراب حرکت
اختلاجی جگر است که صاحب آن در می یابد که گویا منقار
بر جگر او میزند و یک لحظه ثابت میماند پس برطرف
میگردد و گاه می یابد و روی از قبیل تمدد و نزد الی ک
آن بخاری گرم که بالا میرود و بسوی سر او و گاه بلعرق
می آید در آن حین و این مرضی غریب و نادر الوقوع
است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کبیر از عروق آن
و بدان سبب سوء القنیه که مقدمه استسقاست بهم میرسد
خلع بفتح خا و سکون لام و عین مهمله بر آمدن استخوان و
بیجا شدن اندام آنست از جای خود و نیز استحاله
جوهریت و تبدیل آن از صورتی بصورتی دیگر را نامند
نیز فالجی را که شامل یک شق از بدن و صورت هر دو باشد
گویند. خلع الشانه زوال آنست از مکان خود بسبب
ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه و هر یک از اینها بواسطه
استرخا و یا پاره شدن رباطی ست از رباطاتی که
به پشت متصل گشته خلفا بکسر خا و سکون لام و فتح فا و الف
مرضیست که طعام در شکم بقدر بعضا و مقرری نماند
بلکه دفع گردد یکدفعه بزودی و یکدفعه بدیری و یکمرتبه
اندک اندک بدفعات و کم کم و یکمرتبه منهضم و یکمرتبه

غیر منهضم فاسد و این از اسهال معدی ست و بعضی
فرق میان این دو ذرب نکرده اند و از این جهت نزد
بعضی خلفه مرادف اختلاف ست ولیکن جمهور تخصیص
نموده اند اختلاف را باسهال معدی دوری و خلفه را
باسهالیکه بالوان مختلف باشد. خمار بضم خا و فتح میم
والف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب
است بالتمام بلکه از آن فضله در معده بماند و چون
مخالط برطوبت معده گردد ثقل سر و صداع احداث
نماید و چون مخلوط بصفرا گردد تهوع و قی آورد. خمول
بصر عبارت از ضعف و سقوط آنست. خنازیر ورمی
است شبیه بسلعه که با گوشت پیوسته و صلب و متعدد باشد
و بیشتر در گردن و بیخ ران بهم رسد و به بیان دیگر آنکه
اورام صغار صلبی ست که در موضع خود متمکن باشند
و در اکثر احوال حرکت نکند و برنگ بدن باشد و از
موضع خود حرکت نکند و زایل نگردد مانند سلعه و اول
امر و بیشتر در لحم رخو خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر چند
عدد مجتمع و پیوسته بهم میباشند در یک کیسه و گاه
هر یک در کیسه علحده مانند سلعه و این را خنازیر از آن
جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم میرسد و گردن صاحب
آن مانند گردن خنزیر میگردد و گاه میل بپایین و گاه میل
به بالا میکند. خناق بضم خا و فتح نون و الف و قاف
نفوذ نکردن نفس و آب و غذاست بریه و دل و مری
بسبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره
و مری خواه صفراوی باشد و خواه دموی و خفه شدن
بآخرا. خناق الکلبی عرضی از آن حالت ست بسبب ورم
عضلات داخلی و نیز خناقی را نامند که از بر آمدن
فقرات گردن بهم رسد. و بلی اختیار صاحب آن دائم
دهن را گشاده و زبان را برآورده دارد چنانچه عادت
سگ است و از این جهت مسمی بدان گشته و متاخرین
هر خناق ردی را خناق کلبی نامند. خیالات بکسر خا و
اشکال رنگارنگ ست که صاحب آن در هوا بیند
بسبب ضعف قوت بصر و یا صعود ابخره غذائیه بدان
خیلان بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف

و نون جمع خال ست و آن داغهای سیاه مائل بزردی
و یا بسرخی و یا کبود و یا حجم بر آمده مدور است که بر بدن
بهم میرسد آیه حرف الدال المهملة. داء الاسد جذام ست و در
جیم مذکور شد و در وجه تسمیه آن گفته اند که بنا بر آن است
که بر صاحب آن مرض هجوم می آورد مانند هجوم اسد بر
انسان و گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر منقبض
میگردد و چشمهای او مانند چشم شیر مدور و نیز گفته اند
که چون این مرض شیر را بسیار بهم میرسد لهذا داء الاسد
نامیده اند و از امراض مسریه است. داء الثعلب
افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آنست اکثر
مدور شکل بسبب ریختن مواد صفراوی و یا سوداوی
مخلوط ببلغم فرا و یا رسیدن ابخره آن بدان و داء الثعلب
از آن جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد
که موی آن بریزد و بدن آن متقرح میگردد. داء الحیه
مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویه محترقه
و یا از بلغم شور و می افتد موی آن جدا میگردد و پوست
آن مانند جدا شدن پوست مار و از این جهت آن را
داء الحیه نامند و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار
بهم رسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است
که موی افتاده از داء الحیه کج و پیچیده میباشد و چون
راست کنند شبیه بمار میباشد در پیچ و خم و طول بخلاف
داء الثعلب و شیخ نجیب الدین گفته که داء الثعلب داء الحیه
هر دو افتادن موی است در تمام بدن بهم میرسد و در
و ریش و ابرو و بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل
میباشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است
داء الفیل تبارشی فیل پا نامند و آن زیادتی است
که در قدم و ساق و یا و زانو و بیخ ران نیز بهم میرسد چنانکه
قرشی گفته که عروض آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق
نیز بهم میرسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میگردد
و جامع اوراق در بنگاله انچه مشاهده کرده آنست که
در یک یا اکثر در هر دو یا بندرت در کف حوالی آن
غددهای بدهیات بر می آید و بعضی را بلی غدد نیز در
دست نیز بهم میرسد تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن در

است صلب که در ابتدا بعضی را اندک ورم و تپی عارض
میگردد و در اوقات هیجان و اشتداد تپ ترتیب با لرزه هم
میرسد و ماده آن بیشتر خون سوداوی ست و یا خون غلیظ
و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آنرا داء الفیل از جهت مشابهت
پای صاحب آن بپای فیل نامند و یا از جهت آنکه این
مرض فیل را اغلب بهم میرسد. داء الکلب جنونی است
سبعی و صاحب آن از ضحک مخلوط بلعب بازی با سد
و غضب و اذیت مخلوط بمهربانی و اضطراب و جستن و حمله
کردن بر مردم میباشد چنانچه خصلت سگ است و از جهت
سمی بآن گشت و چون صاحب داء الکلب کسی را گزد
هلاک میگردد و آنکس را مانند سگ دیوانه گزیده. دبیله
بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح لام و ها اکثر این مرض بعد از ورم حادث میگردد و
مریض بر پشت نمیتواند خوابید. داحس بفتح دال و الف
و کسر خای معجمه و سکون سین مهمله ورم گرمیست که قریب
بناخن بهم میرسد با وجع شدید و ضربان قوی و ناخن گاه
گاه ساقط میگردد و در ان انگشتان و لباسات کراحدث
تپ نمیاید و بفارسی آنرا کژدم نامند. دابه بفتح اول و
دو بای موحده در میان الف و آخر ها اسم نوعی از قلاع
ردیست. دبیله بضم دال و فتح بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها خیره ورمیست بزرگ که از
دل و مرور که در بدن هم میرسد بر رنگ آن دو رجوع
موضعی یعنی کیسی میباشد که در ان ماده آن میریزد و تحلیل
بچرک میگردد و گاه در ان چیزی مانند و ردی ریت و
خاک و تخم دج سفید و زرنیخ و جیده و ناخن و موی و
امثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند خزف و سنگ
و ریگ و ریزهای چوب نیز بر مے آید و بعضی گفته اند که
دبیله دمل بزرگیست که آنرا دنباله ها بسیار می باشد و
بفارسی کفگیرک نامند و بعضی گفته اند که دبیله معرب
دوبیله فارسی ست یعنی دو کیسه وار یکی در جوف
دیگرے و در میان کیسه بیرونی چرک رقیق و در اندرونی
چرک غلیظ منجمد میباشد و این مخصوص بعضوی نیست
بلکه باعضای ظاهری و باطنی نیز مانند معده و کبد و

گرده و غیرها هم میرسد و انچه قریب باعضای رئیسه باشد
زبون است و نوعی از ان معروف بدبیله منا و مراست
و آن دبیله است که فرو رفته و عمیق میباشد از جلد و این
در اکثر قتال است. درد و رمی و شر بسیار می جریان است
دشبه بضم دال مهمله و سکون شین معجمه و ضم بای موحده و
سکون دال مهمله و بکسر دال و با نیز آمده چیزیست شبیه
بغضروف که بر غضروف و بر استخوان نیز میروید هنگام
شکستن آنها و گاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت
میروید و از جوهر عضو نیست. دق الشیخوخه یبوست و
خشکی پیرانست که عارض بدن میگردد و صاحب
آن بصورت مدقوق مینماید و ظاهر میشود از ان احوال
مشایخ مثل رسیدن آوان آن و ازین جهت و یا
از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را
بیشتر از صبیان بهم میرسد مسمی بدان گشته. دلع بفتح
دال و سکون لام و فتح عین مهمله بر آمدن زبانست
و بر آوردن آن لازم و متعدی هر دو آمده است.
دمعه بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهمله و ها مرضیست
از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن تر میباشد خواه
از ان رطوبتی تقاطر نماید یا نه پس اگر بسبب مرض دیگر
باشد مانند حرکات و خشونت و فرو رفتن شعر منقلب
پس آن عرض است نه مرض و اگر بدون اینها است مرض.
دمل بضم دال و فتح میم مشدده و لام و انها ی بزرگ
صنوبری شکل سرخ رنگ از جنس خراجات ست که
بر بدن بر می آید و در ابتدا درد میکند و منفجر میشود بعد
پخته شدن. دوار بضم دال و فتح واو و الف و رای
مهمله مرضی ست که با آن گردش سر لازم است و خیال
میکند صاحب آنکه گویا تمامی اشیا بدور او میگردند و
بدن و دماغ او نیز می گردند و قدرت بر آنکه خود را
ثابت دارد ندارد و از قبیل التسمیه باسم لازم است.
دوالی بفتح دال و واو و الف و کسر لام و یا مرضیست
که کشاده میگردد در ان رگهای ساق و قدم بسبب
بسیاری ریختن خون سوداوی و یا خون غلیظ و یا
بلغم لزج در آنها و فرق میان این و داء الفیل بدانست

که ماده دوالی غلیظ محتبس در عروق میباشد و ماده
داء الفیل رقیق و از عروق انتشار بلحم میکند و لحم آنرا
تشرب مینماید مانند تشرب غذا. دوی بفتح دال و کسر واو
و یا در لغت بمعنی صدائیست که مفهوم نشود از ان چیزی
بلکه مانند صدای مگس و زنبور عسل باشد و باصطلاح
اطبا صدائی ست نرم و غلیظ که صاحب آن بشنود و در
بیرون نباشد بلکه ابخره و ریاح باشد که در اندرون گوش
او حرکت نمایند. دیدان بکسر دال و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون جمع دوده است
آن کرمهائی اند که در امعا تولد یابند بسبب طوبت فضلے
که در انها ماند و متعفن گردد بطول مکث و تاثیر حرارت
در ان و بر سه قسم میباشد انچه طولانی ست بقدر یک شبر
و زیاده بران در امعای علیا که باریک اند بهم میرسد
و با آن مغص و ضعف نبض و برودت اطراف و سرفه
خشک و کسالت اعضا و انتفاخ شکم و غیرها میباشد
در وقت خواب صاحب آن دندان بهم میساید و آب
دهن او بر می آید که بالش او تر میگردد و در وقت
خلای معده بحرکت می آیند و گاه بسبب حرکات شان
و ارتفاع بخارات عفنه اعراض ردیه شبیه بصرع و سقوط
و تشنج و التوا و مانند اینها عارض میگردد و انچه بشکل
حب القرع باشد در معای غلاظ که قولون و اعور اند
تولد میابد و انچه باریک و کوچک مانند کرم خیره که آنرا
دود الخل نامند در روده ای پائین قریب بمخرج بهم میرسد
و صاحب آن خارش در مقعده و غدغه در ان میباید
و در سطح آن لب صاحب آن در روز خشک و شب
تر میباشد و بیشتر اطفال و مرطوبین و کسانیکه مبالغه
در طهارت بآب نمی نمایند بهم میرسد. حرف الذال المعجمه
ذات الاصل نوع شوصیست که در طبقه قرنیه بهم میرسد
ذات الجنب بفتح جیم و سکون نون و بای موحده ورم
حار دردناکی ست که در نواح سینه بهم رسد پس اگر در
عضل سینه خصوصا عضل داخلی آن و یا در حجاب
اضلاع طرف داخل باشد آنرا شوصه نامند و اگر در
غشای مستبطن سینه باشد آنرا برسام و اگر در حجاب حاجز

میان قلب و معده باشد آنرا ذات الجنب خالص و ذات الجنب
باسم عام نامند و این در هر دو جانب بهم میرسد اکثر در
جانب راست باشد بهتر از جانب چپ است و با آن تپ
دائم و ضیق النفس متواتر باشد + ذات الریه ورمی ست
دموی و یا صفراوی که در ریه بهم رسد + ذات الصدر
ورمی ست که در حجاب قسمت کننده سینه بدو نصف
از طرفیکه موضوع بر قص ست بهم میرسد اگر بطرفیکه موضوع
بر فقار است باشد آنرا ذات الجنب باسم عام نامند
صاحب آن از فم معده خود تا ثقبه منخر نیزار درد کشیدن
فرو میبرند و نتوانند که سر بالا و یا پائین کنند و بر پشت و پهلو
بخوابند + صاحب ذخیره گفته که ذات الصدر ریح
آمدن چرک ست در فضای سینه + ذات العرض ورمی
است که در حجاب قاسم صدر که از جانب قص واقع است
از جانب فقرات تنها حادث گردد و صاحب آن وجعی
در میان شانها دریابد و بر پشت نتواند خوابید + ذات
الکبد عبارت از ورم کبد است خواه از ماده حار باشد
یا بارد + ذبابی بالضم بر آمدن طبقه عنبیه ست نزد شگافته
شدن قرنیه بسبب قرحه و یا بثره و یا خراجیکه در آن
بهم رسد اگر زیاده از سر مورچه و تنگ بهم مگس باشد ذبابی
نامند جهت مشابهت در شکل بسر مگس + ذبحه بالضم ذال
و فتح بای موحده و حای مهمله و بار و عامه بسکون با
میخوانند ورمیست گرم که در عضلات هر دو جانب حلقوم
که بآن بلع میباشد بهم میرسد بسبب غلبه خون و امتلای
عروق آن و بعضی گفته اند که ورم لوزتین و بعضی گفته اند
که ورم عضل موضوع بر فم مری و حلقوم و بطانه آن
است و گاه اطلاق ذبحه بر اختناق نیز می نمایند و
شیخ الرئیس فرق میان ورم عضلات هر دو جانب
حلقوم اختناق نگذاشته + ذرب بفتح ذال و رای
مهمله و بای موحده اسهال معدی ست بسبب سستی و
نرمی معده از سوء مزاج رطب آن و یا کثرت رطوبات
مجتمعه در معده و یا انصباب مواد نزلی بمعده و از
معده بامعا یا انزلاق فضول و این را اسهال دماغی
نامند و یا بسبب فساد قوت جاذبه کبد که غذا را از
معده نتواند جذب نمود و درین مدفوع مختلف الالوان
سبز و زرد و سفید باشد و یا بر طرف شدن خمل معده
بسبب اورام و یا غیر آن و درین طعام منهضم نایافته
دفع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم ذرب ری
متصل بهم است و بعضی دیگر گفته اند منهضم نایافتن
طعام در معده و امعاست و نرسیدن و نفوذ ناکردن
در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع شدن بعینه و تخمه
متصل بهم است و بعضی مرادف خلفه دانسته اند
ذوبان بفتح ذال و واو و بای موحده و الف و نون
گداختن و لاغر شدن بدن ست و ایلاقی گفته که اسهالی
است که از ضعف کبد بهم رسد و آنرا ذوسنطاریا بالضم
ذال معجمه و سکون واو و فتح سین مهمله و سکون نون و
فتح طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه
و الف نامند + ذوسنطاریا کبدی اسهالی است که از
ضعف کبد بهم رسد و اگر خون صرف باشد از امتلاء خون
بود و یا تفرق اتصالی که در کبد و یا بسبب قطع دست و یا
پا بهم رسد اگر صدید و یا شبیه بدردی آید از احتراق دم
و صفرا باشد و اگر قیح و چرک آید از انفجار دبیله باشد
و اگر غسالی یعنی شبیه بآب گوشت شسته بود نیز از انفجار
دبیله کبد باشد + ذوسنطاریا معوی اسهال دموی ست
که از انفتاح رگی از رگهای داخلی امعا بهم رسد و آقسرائی
گفته که لفظ ذوسنطاریا معوی را بر اسهال ناتج اطلاق
مینماید و اعم از آنکه خون برآید یا چرک یا خراط و مولانا
نفیس گفته که لفظ ذوسنطاریا در لغت یونانی بمعنی قرحه
امعاست و علمای اطبا اطلاق مینمایند آنرا بر آن معنی
فقط و بعضی اطلاق مینمایند بر لازم آن که اسهال خون
باشد مطلقا مگر آنکه از زحیر باشد + ذهاب ماء الاسنان
مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن نمیتواند
که چیز صلب را بدندان بشکند و نجاید و تحمل آب سرد و گرم
ندارد + ذیابیطس بفتح ذال معجمه و یای مثناة تحتانیه و الف
و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای
سین هر دو مهمله مرضیست که صاحب آن همیشه تشنه میباشد
و چون آب بیاشامد و را اسهال حاصل نشود که در وقت
صحت میشد و نزد وقتی از اراده بول کند و آن آب بعینه
خود و بی تغیر و یا باندک تغیر کی دفع گردد که با آب خالص
مخالفت بسیاری نداشته باشد و ذیابیطس به یونانی بمعنی
دولاب ست و بجهت مشابهت آنکه از یکطرف آب میکشند
و از یکطرف دفع میکنند بدان نام مسمی کرده اند و مولانا
نفیس گفته که آنرا سلس البول نیز گویند و صاحب
بحر الجواهر گفته که این غلط است بجهت آنکه خروج آب
در سلس البول بلا اراده میباشد و در ذیابیطس با اراده
و تحقیق آنست که کلام مولانا نفیس بلا اصل نیست بلکه
باعتبار مایؤل و اواخر امر و هنگام کمال ضعف و بردت
آلات بول ست که حبس و امساک نمیتوانند کرد + حرف
الراء المهمله + ربع بکسر را و سکون بای موحده و عین مهمله
تب سوداویست که در روز در میان آید یعنی نوبه آن
آن یکروز و نوبه ترک آن دو روز باشد + ربو بفتح را و
بای موحده و واو و شیخ نجیب الدین گفته مرضیست
مختص بریه که صاحب آن چون حرکت کند و یا پیاده رود
و نفس او تنگ و متواتر گردد و در هنگام سکون میان دو
حرکت نتواند که ساکن ماند و نفس کشد بلکه بی اختیار
پی در پی نفس کشد و آنرا نیز بهر نامند و صاحب بحر الجواهر
نغیر بهر دانسته است و فرقی که در میان هر دو کرده در بهر
مذکور شد + رتق بفتح را و سکون تای مثناة فوقانیه و
قاف علتی ست که در فم فرج یا رحم عارض گردد و مانع می آید
جماع و بر آمدن خون حیض و سبب آن یا عدم منفذ است
بالخلقه و یا بهم رسیدن چیزی زاید شبیه بلحم و یا غشای غلیظ
بر فم آن که پاره نگردد با فتضاض و یا التیام یافتن قرحه
و صاحب آنرا رتقا نامند + رجا بفتح را و جیم و الف احوالی
است که بعض زنانرا بهم میرسد شبیه بآبستنی از تغیر رنگ و
احتباس طمث و انضمام فم رحم و گاه سختی و احساس بحرکتی
مانند حرکت جنین در یمین و یسار و حجمی مانند حجم آن نیز
در می یابد و آنرا آبستنی نامند و صاحب آن خواهش دارد که
او را آبستنی صادق بهم رسد و سبب آن ماده بلغمی لزج ست که در
رحم او ریزد و چون در آن حرارت بسیار ست آنرا منعقد نماید
بصورت قطعه لحمی مدور و از آن آثار آبستنی ظاهر گردد

وگفته‌اند که قلقطار لغتی ست که یونانی مولی نامند و مولی
اسم رومی است نهایت جهل پس بنا بر این اسم رومی است
بجای غین معجمه و وجه تسمیه آن یا بجهت سرد بودن آن
یا بجهت ثقل آن است مانند حجر که سنگ آسیا است
رَض بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته شدن عضو وقت
درمیان الف ازان قبیل است اطلاق کسر بر تفرق
اتصال عضو وقت بدون قطع بر سبیل مجاز است رُعاف
بضم اول و فتح عین مهمله و الف و فا خون آمدن از بینی
نامند بسبب انفتاح عرقی از حدت خون و یا از کثرت
و یا از بریدگی عرق و یا از بحران در روز باحوراو یا از غیر
اینها از اسباب داخلیه و یا خارجیه رعده بکسر را و سکون
عین و فتح دال مهملتین و با اسم رعشه است یعنی اضطراب
و لرزه و مقدمه رعشه است رعشه بکسر را و سکون عین
مهمله و فتح شین معجمه و ها مرضی ست آلی که حادث
میگردد از عجز قوت محرکه از تحریک عضو بر سبیل اتصال
و یا ساکن و ثابت نگاه داشتن آن نیز بر سبیل
اتصال از جهت مقاومت کردن ثقلی و مانعی که
داخل عضو شده است و میل میدهد آنرا بسوی سفل
بحرکت غیرارادی پس مختلط میگردند حرکات ارادی
با حرکات غیرارادی یا ثبات ارادی و با تحریک غیرارادی
و فرق میان رعشه و اختلاج آنست که حرکت اختلاج
ظاهر میگردد خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن بخلاف
رعشه که موقوف بحرکت عضو است و سبب این سوء
مزاج بارد مادی بود و یا ساده که عارض عصب گردد
و بیشتر اتراک کسانیکه همیشه شراب می آشامند و یا کسانی
را که آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه
بسیاری آشامند بهم میرسد رعونت بضم را و عین مهمله
و سکون واو و فتح نون و تا بمعنی حمق است رَمَد بتحریک
را و میم و دال مهمله نزد متاخرین ورم گرم ملتحمه است که
در ملتحمه بهم رسد و گاه باردی بلغمی نیز میباشد و متقدمین
غیر حار و موی را رمد نمی نامند بلکه تکدر میگویند رمص
بتحریک صاد مهمله چرکی است منجمد که در گوشه چشم بهم
میرسد ریلح لللافرسته بفتح الف و سکون فا و کسر را

و فتح سین مهمله و ها قوسی از صدر است و آن مهره‌ای
نقره است از فقرات پشت از موضع خود بسبب احتباس
ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آنرا و بر آورد و فرسه در لغت
نام رمیح است که در عنق در آید و آنرا با یک گرداند
و اطلاق اطبا افرسه را بعینه جمع مغالطات زیرا که
جمع آن فرسات آمده نه افرسه ریح البواسیر ریحی است
غلیظ که بدشواری تحلیل رود و صاحبان در روده
خود مانند وجع تو بیح وجعی دریابد و گاه بالا رود و بطرف
پشت و پهلوها و تا شانه رسد و گاه فرود آید بسوی
قطن و حوالی مقعده و خصیتین و قضیب ریح المثانه
انتفاخ المثانه است ریح الکلیه وجع و تمددی ست
که محسوس میگردد در حوالی ظهر و در محل گرده بدون ثقل و
بدون تحریک حصاة و هنگام افراط منتشر گردد و بطرف
امعا آید و آنرا ریح البواسیر نیز نامند و مذکور شد
ریح الرحم ماده نفاخه است که در رحم بسبب اجتماع رطوبات
از جهة بهم رسد ریح الشوکه بفتح شین معجمه و سکون واو و
فتح کاف و ها ماده حادی است که در استخوان رسد
و فاسد سازد و بشکند آنرا ریح الصبیان ریح غلیظی
است که در اندرون سر اطفال بهم میرسد و میکشد آنرا
بحدیکه گشاده میگردند شئون اکیاف آن و حالتی شبیه
بصرع عارض میگردد و او را ریح التلیظ ریحی ست که
مدتی طویل در جای لیف بدن بماند و غلیظ گردد مانند
غلیظ شدن هوائیکه مدتی در قنوات و چاهها و آب
انبارها محتبس ماند حرف الزا المعجمه زحیر بفتح زا و
کسر حای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله
حرکتی است در معای مستقیم برای دفع فضول لیکن در آن
محتبس شده و انزامیرساند بکیفیت و یا بکیف و یا ببرد و
مخصوص بمعای مستقیم است و در غیر آن نمیباشد زحیر
حق میباشد و با خون و بی خون و زحیر حق آن است
که بسبب ورم گرم روده مستقیم و یا ریختن خلط صفراوی
حاد بدان و یا بلغم شور بوره‌ئی و یا بسیار نشستن
بر زمین صلب و نمناک بهم رسد و باطل آن است که از
احتباس ثقل یابس خشک باشد و قبل ازان چیزهای

یابس قابض خورده باشد و فرق میان زحیر حق و
باطل آنست که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و
مغص میباشد و دفع نمیگردد و مگر به بیرون آمدن چیزی
و با آن خواهش طعام کم میباشد و چون بزه یا سینه
بنوشد و بر نیاید دلیل احتباس زحیر است زحیر ان
بسبب خراش روده و یا گشوده شدن رگی از رگهای
آنست بسبب مرور فضول یابس خشن بران و یا نمودن
زحیر از خون و یا اخراج رطوبت مخاطی باشد یا اندکی ریمی
و یا اخراج براز رقیق زرقه بضم زا و سکون رای مهمله
و قاف و تای مثناة فوقانیه میل نمودن سیاهی چشم
است بازرقی خواه بسبب بسیاری نور باصره و یا بسبب
صفا و نورانیت آن و یا بسبب بزرگی جلیدیه و یا بسبب
برآمدگی آن و خواه بسبب کمی رطوبت بیضیه و یا بسبب
صفائی آن و خواه بسبب قلت سیاهی عنبیه باشد
و خلقی آن لاعلاج له است زکام بضم زا و فتح کاف
و الف و میم ریختن فضول رطوبی ست از سر و بطن مقدم
دماغ بمنخرین و ازینجا دفع شدن و گاه زکام را بر خیطه
نیز اطلاق مینمایند زلق الامعا بفتح زا و سکون لام
و قاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی ست که در آن
طعام در امعا بلکه می لغزد و مندفع میگردد و بیرون می‌آید
ازان خواه بسبب رطوبت مزلقه باشد که واسطه آن
ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آمد و خواه بسبب آنکه
بثوری در سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون
بگزند آن اخلاط امعا را ناچار امعا دفع نماید چیزیرا که
در انهاست هضم نایافته و یا قلیل الهضم و گاه باندکی
حرکات رقیقی دفع گردد و در امعا زود گذرد و طعام زرک
محسوس شود و لهیبی که بالا رود بسوی سر و صورت
و چون آب سرد بیاشامد ساعتی تسکین یابد و بقول
قرشی بنقصان و یا بطلان هضم معدیست و آنرا
زلق ازان جهت نامند که لازم آنست حرف السین
المهمله سبات بضم اول و فتح بای موحده و الف و تای
مثناة فوقانیه در لغت بمعنی خواب است و اصل آن راحت
است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود میفرماید

و عبکنا توئم ست نام و باصطلاح اطبا خواب بسیار ثقیل
غرق طولانی ست که صاحب آن بدشواری بیدار شود و آنرا
بفارسی غنودگی نامند و سبات سهری خواب سنگینی ست که
با آن بیداری باشد سبب آن ورم بلغمی ست مخلوط با صفرا
که در دماغ بهم رسد. و مقابل این سهر سباتی ست یعنی
بیداری با خواب و سبب این ورم صفراوی ست مخلوط
با بلغم یعنی از اجتماع سهر و سبات باهم که نیز در دماغ بهم رسد
و این هردو علت سرسامی ست مرکب از سرسام بارد و حار
اول از بارد و حار و دوم بالعکس. سباط بکسر سین مهمله و
فتح بای موحده والف و طای مهمله حمی نائبه را نامند
سبل بتحریک سین و بای موحده و سکون لام شیخ الرئیس
گفته که عشاوه یعنی پرده است که در چشم بافته میشود
و از رگهای ظاهره بسطح ملتحمه و قرنیه شبیه بدخان علامات
این گرمی در ابروها و سرخی در هردو جانب رخسار و
جهنده گی بسیار در رگهای شقیقه ظاهر است و یا در
رگهای ظاهر که از داخل تحقق آمده اند و علامات این
با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان و درد دماغ است
و شیخ نجیب الدین بر تعریف شیخ افزوده که شبیه بغشای
سفید رقیقی است و مولانا نفیس گفته بر این قطر است
جهت آنکه سبل دو نوع است یکی آنکه در عروق ملتحمه
باطنه باشد پس دیده میشود درین پرده شبیه بپرده
عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر آن باشد پس
دیده میشود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است
آنرا و ظاهر است که پرده سیاه شبیه بدخان بعید
نمیباشد و بالجمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر
میگردد و بتدریج زیاده میشود بسبب امتلای عروق
آن از خون غلیظ. سبه بتحریک سین مهمله و بای موحده
و ها و دوال عقل است از پیری که خرافت نامند. سحج
بفتح سین و حای هردو مهمله و جیم خراشیده شدن جلد
است و بحقیقه نزد اطبا عبارت از تفرق اتصال سطح
در سطح عضو است که برطرف میشود چیزی از سطح آن
و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق
می نمایند و همین مشهور نزد اطبا است و عند الاطلاق

مراد این است مگر آنکه مقید دارند بسحج جلد و نحو آن
سدد بضم سین و فتح دال اول و سکون دال دوم
هردو مهمله بند شدن مجاری و عروق ضیقه بدن است
هر مجری و هر عرقی که باشد بسبب اخلاط لزجه یا غلیظه که
در مجاری عروق ضیقه بچسپد و منع کند خواه تام که مانع آید
نفوذ غذا و فضلات و اخلاط را بالتمام مانند قولنج و
یرقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را سد
نماید بدون رقیق مانند بول رقیق چنانچه سیاه بیاض
که دلالت بر سده میکند و علامه گفته که انسداد نزد
اطبا غیر سده است جهت آنکه انسداد را اطلاق
می نمایند بر انضمام افواه عروق و مسام جلد و گاه
اطلاق مینمایند سده را بر سختی که بر سر جراحت بهم رسد
و بمنزله پوست و خشک ریشه گردد. السدة فی
الخیشوم آن چیزیست که بند میشود در اندرون خیشوم
و منع میکند نفوذ چیزی را از حلق بسوی بینی و از
بینی بسوی حلق. سدر بتحریک سین و دال و را هرسه
مهمله حالی ست که صاحب آن مبهوت مینماید و در سر خود
سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در مییابد و گاه طنین
و آوازی در گوشهای خود در مییابد و گاه زائل
میگردد با آن عقل و بسبب صعود ابخره سوداویه
بدماغ است. سرسام بفتح سین و سکون را و فتح
سین هردو مهمله والف و میم و گویند بکسر سین اول
اصح است لفظی است مرکب از فارسی و یونانی
زیرا که سر بفارسی بمعنی راس ست و سام بیونانی
بمعنی مرض و ترکیب هردو بمعنی مرض سر است و
شیخ گفته که سام بمعنی ورم است یعنی ورم و باین معنی
مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی ست حقیقی ورمی
است حار که در یکی از دو حجاب دماغ یعنی رقیق
متصل بمغز یا غلیظ متصل بکاسه سر و یا بر دو
و یا در جوهر دماغ و یا در همه آنها بهم رسد و سه نوع
است دموی و آن را قرانیطس خوانند و صفراوی
و آنرا قرانیطس خالص و بلغمی و آنرا الثیرغس نامند
و سوداوی را اسم خاصی نیست و غیر حقیقی عبارت

از اختلاط عقل حاصل بدون ورم است مثل بسبب
صعود ابخره و ادخنه است بدماغ چنانچه در حمیات
حاده و اوجاع عصبه میباشد و اطبا اطلاق سرسام
را بر ورم حار مینمایند و لیس میگویند نفس دماغ متورم
نمیشود و این هردو قول باطل است لقول شیخ
الرئیس بادلة قاطعه. سرطان بفتح سین و را و طا
هر سه مهمله والف و نون ورمی ست سوداوی متولد
از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی
عضوی و پر کند عروق حوالی آنرا و این نوع متقرح میباشد
و یا بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این بیشتر
غیر متقرح میباشد و گاه متقرح نیز که عفونت و تباهی
و فسادی در آن بهم رسد و این را سرطان از آن جهت نامند
که ورم آن شبیه بوسط سرطان و عروق آن شبیه بدست
و پای آن است سرخ و سبز و شبیه در اندرون شبیه
بشکم سرطان مدور میدارد و بعضے گفته اند که سرطان
از آن جهت نامند که چسپیده میباشد بعضو مانند چسپیدن
سرطان. سرطان الرحم سرطانی است که در رحم
از اورام بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد بهم رسد و
متقرح شود. سعفه بفتح سین و سکون عین هردو مهمله و
فتح فا دانها قروحی است که در سر و صورت بهم میرسد
و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت مو میباشد و دو نوع
میباشد خشک و تر و خشک آن در ابتدا و انتهای
مستحکم سبک متفرق در مواضع بسیار سرخ رنگ میباشد
پس بحرکت می آید و خشک پشته مائل بسرخی می آورد و ماده
آن بلغم حاد مخلوط با خون است و نیز از آن حرکات
مے آید و آن را شیرنج که معرب شیرینک فارسی ست
و سعفه رطبه نیز نامند و سبب آن فضلات غلیظ عفن
فاسد و لذاعه سدیه است که بطرف جلد میدود
غلیظ آن در زیر جلد محتبس می ماند و ورم بهم میرساند
غلیظ آن در زیر جلد محتبس میماند و ورم بهم میرساند
و رقیق آن منتشر میگردد و جلد را مجروح و فاسد
متآکل میسازد و بسبب حدت و تآکل خود بس جاری
میشود و از آن حرکات لذاع و نیز اطفال را بهم میرسد

بسبب بسیاری رطوبت ابدان و دماغ های ایشان و
بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای
ایشان و ضعف اعضای ایشان از دفع فضلات و سعفه
بالسهر آن است که از آن چیزی جاری نگردد سعال
بضم سین و فتح عین مهمله و الف و لام حرکت قسریه
ریه و آلات سینه است برای دفع چیزی موذی و آن چیزی
که از آن رسد بریه و اعضای متصل بآن سقوط اللهاة
بفتح لام و ها و الف و تا افتادن لهاة است بسبب کلان
غلیظ مرخی بناکسی و لهاة خواه گرم باشد یا سرد سقیروس
بفتح سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
رای مهمله و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی
و یا بلغمی است پس اگر ماده آن سودای صرف خالص باشد
آنرا خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آنرا غیر
خالص نامند سکته بفتح سین و سکون کاف و فتح
تای مثناة فوقانیه وبا معطل و بازماندن اعضا است
از حس و حرکت بسبب سده تامی که در تمامی بطون دماغ
هم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ
و سائر اعضا و هم چنین روح نفسانی را نیز باعضا را
از حس و حرکت حسی از نفس باز دارد و دفعة عارض گردد
و مسمی گشته باسم لازم خود که سکوت است و فرق میان این
و جمود و جمود مذکور شد سکر بضم سین مهمله و سکون کاف
و رای مهمله حالتی است که عارض می گردد انسان را از
ممتلی شدن دماغ او از ابخره متصاعده و بسبب آن معطل
میگردد عقل او و تمیز میان امور حسنه و قبیحه نمیتواند نمود
و بعضی گفته اند که سروری است که غالب آید بر عقل
بمباشرت بعضی اسباب موجبه آن پس منع کند انسان را
از عمل کردن بموجب عقل خود از غیر آنکه عقل زائل گردد
سل بفتح سین مهمله و تشدید لام شکافتن پست بدست
بطول شریان و مکشوف کردن اطراف آن بریدن آنچه
حوالی آن است و انداختن قلابی بزیر آن و کشیدن
بیرون و بریدن آن بمقدار سه انگشت و بستن هر دو
آن و بران ذرورات تا قطع خون پاشیدن و مرهم
بآن رویانیدن گوشت گذاشتن و ملتحم ساختن و
بعضی گفته اند که بعد از مکشوف نمودن اطراف
شریان آلتی آهنی املس که سر آن مدور و وسط آن
مشبه بدائره و تیز باشد که باصطلاح سلاله نامند
بزیر آن کرده و شریان را بآن آلت بلند کرده و یکی
از ان دو دائره انداخته پیچ دهند تا بریده گردد و پس
ملتحم سازند و دستور سل شریان بتفصیل در کتب
مسطور است سل العین بفتح سین مهمله و ضم لام مشدده
کوچک شدن و برهم نشستن و کشیده شدن و فرو رفتن
چشم است بسبب کمی رطوبات و نشستن طبقات
آن برهم و برطرف شدن و یا کم شدن رطوبت بیضیه
بسیار و کم شدن نور که بر میگردد اندر فضای طبقات
را و قریب شدن بآنکه ثقب های چشم بهم افتند که گاه
بینائی برطرف میشود و چشم فرو می نشیند و انها را
اسباب داخلیه اند و خارجیه مانند چشم را از حدقه
برآوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آنرا کشیدن
و غیر آن سل بکسر سین و تشدید لام قرحه است که در
ریه هم رسد بسبب ریختن نزله حاره حاده بر آن و لازم آن
است تب دق و لاغری و در لغت سل بمعنی هزال
است از قبیل تسمیه شی باسم لازم سلاق
بضم سین و فتح لام و الف و قاف غلظت و سطبری
و سرخی است که در پلکهای چشم از ماده بورقی هم رسد
و گاه گاه بسیار میشود بقدری که اشفار و فسا و باصره
تیز میگردد و بعضی گفته اند که آن دانه است که در بیخ
زبان و یا در جلد هم میرسد سلس البول بفتح سین و
کسر لام برآمدن بول است بی اراده و بعضی بر ذیابیطس
نیز اطلاق مینمایند باعتبار آنکه در اول و آخر ذیابیطس
منجر بسلس البول میگردد سلع بضم سین مهمله و لام
و عین مهمله شقاق هارا نامند و چهار نوع میباشد لحمیه و
عسلیه و ارده و الیه و شیرازیه و وجه تسمیه آنها برای
احتوای آن است بر مانند این اشیا و لحمی و عسلی
معروف است و اما ارده حلوای غلیظ است
که از آرد و روغن تازه متخذ از گوه ترتیب می دهند
و شیرازیه منسوب بشیراز است که نان خورشی
است که از ماست میسازند سلعه بفتح سین و سکون لام و
عین مهمله و ها و بکسر سین نیز آمده ورمی است که از ماده
غلیظ و غشائی مانند کیس هم میرسد و او بخته غیر چسپیده
بگوشت بدن از همه اطراف می باشد بلکه میتوان
آن را بدست گرفت و جنبانید و آن در اول بمقدار
نخودی میباشد و بتدریج تا نارنجی و بزرگتر از آن میشود
و گاه شبیه باستخوان چیزی در آن تکون میباید
سوء القنیه بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون و فتح
یای مثناة تحتانیه و ها نزد حکما بمعنی ملکه و آن
بودن شی است بحیثیتی که محیط بآن باشد و بانتقال آن
منتقل گردد و آنرا فساد مزاج نیز مینامند بسبب آنکه فساد
و تغییر مزاج و اخرابی است که از فساد و سوء مزاج کبد
هم میرسد در تمام بدن احیانا و این اسم باستسقا الیق
و اخص است و لیکن اطبا مخصوص باین مرض که مقدمه است
داشته اند سوء الهضم عبارت از عدم انهضام طعام را
بهضم تام و تغییر یافتن طعام است در معده بسوی
بعض کیفیات ردیه سوسی بضم سین مهمله و سکون واو و
و کسر های مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر
حای مهمله و یا وریست که در عضل داخل حلق یا مری هم
میرسد سوء مزاج عبارت از غلبه یکی از کیفیات اربعه
است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر و یا کل بدن
که تا در نباشد آن عضو که عمل نماید عملی که از آن صادر
میگشت در حالت اعتدال که داشت و آن یا مستوی
است و یا مختلف و اطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن
هر دو و بلفظ جالینوس و صاحب کامل گفته اند مستوی
سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه
مختص بعضوی خاص باشد و بن عضوی و ابو سهل مسیحی
و رازی گفته اند که سوء مزاج هرگاه مستوی باشد و
از آن اذیتی نرسد محتاج نیست قوت دافعه که آنرا دفع
نماید جهت آنکه در استوا بمنزله مستوی اصلی شده است
و شیخ الرئیس گفته مستوی آنست که استقرار دیده بهر
عضو نموده و حکم مزاج اصلی هم رسانیده باشد بحدیکه
طبیعت مدبره بدن احتیاج بمقاومت بآن نباشد و مختلف

آنکه چنین نباشد پس حمی عفن باین تفسیر سوء مزاج مختلف
است و بحسب مذهب صاحب کامل و آنچه از کلام جالینوس
مفهوم میگردد مستوی است و بر عکس بحسب تفسیر شیخ
مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه
در عضوی دون عضوی است و اکثر امر شیخ مستوی را
مستوی از آن جهت نامیده که مشابه مزاج اصلی است
در عدم ظهور الم و جالینوس و من تبع آن عام را مستوی
از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج
اصلی در ایجاب الم نامیده و جالینوس سوء مزاج کائن
در عضوی دون عضوی را مختلف نامیده از جهت
آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و
شمول و نیز گاه سوء مزاج خلقی باشد و گاه عارضی پس
خلقی چیزیست که در آن مزاج اصلی خلقی غیر معتدل باشد
و این مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در
اصل خلقت معتدل باشد لیکن متغیر گردد از اعتدال
بسبب سوء تدبیر و سوء مزاج متفق سوء مزاج مستوی
است و سونوخس حمی دموی غلیانی بدون تعفن است
سهر تحریک در لغت بمعنی بیداریست و در اصطلاح
اطبا بیداری بسیاری بیرون از مجرای طبیعی است
بسبب امر اختیاری از اشتغال بامور خارجیه یا غیر
آن و یا باسباب عرضی مرضی مانند هم و خوف و فزع
و فکر و یا سوء مزاج یابس و یا سوء مزاج حار یابس بماده
و یا سوء مزاج بارد یابس مادی سوداوی و یا حار یابس
مادی صفراوی و یا صعود ابخره غیر منهضمه حاره و یا غیر
اینها از اسباب و آنرا سهار بضم سین و فتح های مشدده
و الف و را نیز نامند. حرف الشین المعجمه شبق بفتح
شین و بای موحده و قاف شدت شهوت و مبالغه آن
است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز از هر چیز از حد
طبیعی و افراط آن البته مرضیست. شتره بفتح شین و
تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و های مجیدگی پلک
پائین چشم است بحدیکه خوب بهم نیاید بحدلائق طبیعی
ترسد بسبب بریده شدن پلک و یا بر آمدن غده در آن
و گاه جفن بالا منقاص میگردد بطرف پائین و خلقی

آنرا بر زنیست. شتره در لغت بمعنی انقسان جفن است
شخوص بضم شین و خای هر دو معجمه و سکون واو و صاد مهمله
مرضیست که دفعة عارض میگردد و صاحب آن بر حالتی
که باشد ایستاده و یا نشسته و یا خوابیده بهمان حالت
بماند و قدرت بر تمیز آن نداشته باشد و چشمهای او باز
ماند و نتواند که بر هم گذارد و آنرا جمود و اخذه نیز نامند
بهمان جهت و سبب آن سده است که از خلط غلیظ
در موخر دماغ که منبت اعصابست بهم رسد. شدخ بفتح
شین و سکون دال مهمله و خای معجمه تفرق اتصالیست
که در طول عصب و اعضو و ویر شکستگی که بر استخوان
واقع شود نیز اطلاق مینمایند. شرق بفتح شین و سکون
رای مهمله و قاف نزول چیزی در حنجره و قصبه ریه
و بیشتر در چیزهای سیال میباشد و میگویند که آب در
گلوی صاحب آن بند شود و سرفه پی در پی میکند
تا آنکه بر گردد و بر آید چیزیکه در آن هر دو رفته است
جهت آنکه حنجره و قصبه ریه هر دو از آلات تنفس اند نمی
گذارند که چیزی غریب در آن داخل شود و فرق میان
این و غصه آن است که غصه ماندن چیز است در گلو
اعم از آنکه غلیظ باشد یا سیال و شرق غیر آن چنانچه
ذکر یافت و غصه مفرد است جمع آن غصص آمده.
شرقة الکبد عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا
هنگامیکه کبد گرم شده باشد از ریاضت عنیف و یا
کدی و تعبی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام و یا
خواب و یا بین آن و یا بعد از رفتن به بلندی و امثال
اینها و این مرض سریع الزوال است اگر تدبیر و تدارک
آن بزودی بحسب لائق نمایند و از علامات این بهم
رسیدن وجع شدید است در کبد که صاحب آنرا مبتلا
سازد و اگر خطا کرده شود در تدبیر منجر باستسقا و یا ورم
کبد گردد. شرناق بکسر شین و سکون رای مهمله و فتح نون
و الف و قاف جسم زائد شحمی است که در پلک بالای
چشم بهم میرسد و آنرا سنگین و مسترخی میدارد و مانند
سلعه متحرک نمیباشد بلکه چسبیده میباشد و فرق
همینست میان این و سلعه و سبب این رطوبت غلیظی

است که میریزد در پلک و از جهت اطفال و مرطوبین
را هم میرسد. شری بفتح شین و رای مهمله و یای مشهوره
و انمائیست لیفی کوچک و بعضی بزرگ بهمین نائل
بسرخی یا خارش و کرب بسیار که دفعة ظاهر میگردد در تمام
بدن و یا در اکثر اعضا بسبب بخار دم صفراوی و گاه
با خارش بسیار میباشد و از آن رطوبت لزجی می آید
سبب این ابخره بورقیه رطبه است. شطر الغب بفتح
اول و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله تب مرکب از صفرا
و بلغم است چنانچه در حرف الحا ذکر یافته. شعر المنقلب
بفتح شین و سکون عین و ضم رای هر دو مهمله موئیست
که برگشته بر پلک چشم میروید و سر آن باندرون میل
و در چشم میخلد و سبب آن رطوبت عفن باشد و اختلاف
و انتشار. شعیره بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها ورمی صلب طولانی
است که بر طرف چشم نزدیک مژگان شبیه بجو دشکل بهم
میرسد بر پلک بسبب ماده فضلیه غلیظه مختلفه و نوعی
و نوع دیگر بهم میرسد سرخ رنگ از ماده دموی و آنرا
عروس نامند. شقاف بضم شین و فتح غین هر دو
معجمه و الف و فا مرضیست که در زیر شراسیف بهم میرسد
شقاق بضم شین و دو قاف در میان هر دو الف مرضی
است که در آن موی میریزد و نیز بر تشقق جلد بدن و دست
و پا و صورت و غیرها از سردی و یا غیره اطلاق مینمایند.
و بعضی گفته اند عبارت از تشقق شرح است. شقاقلیا
بفتح شین و قاف و الف و فتح قاف و ضم لام و سکون واو
و سین مهمله ورمیست از خون غلیظ که در غالص تجاویف
شرائین دماغ بهم میرسد و حبس و منع مینماید روح حیوانی
را از رسیدن بدماغ پس فاسد میگردد مزاج آن و فاسد
میگرداند عضو را و می میرانند آنرا در آخر امر و گفته میشود
شقاقلوس بر موت عضو و باطل شدن حس آن و غالبا
مقدمه آنست. شقیقه بفتح شین و کسر قاف و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح قاف دیگر و ها وجعی است که در یکی
از دو جانب سر بهم میرسد تا بحد وسط آن یعنی شئون سهمی
بسبب صعود بخارات و یا اخلاط حاره حاده یا بارده رطبه

بدماغ + شوصه بفتح شین وسکون واو وصاد مهمله وجع ضربانی
است + شوصه بفتح اول ورمی است که در حجاب کننده اضلاع
پشت است زیر حجاب حاجز بهم میرسد بسبب در آمدن
ریاح در اضلاع و این بسیار شدید میباشد و صاحب آن
نمیتواند بهیچ وجه که بخواهد حرکت نماید + شوکه سرخی است
که بر صورت و جبهه بهم رسد و شدت آن مرض است + شیرینج
و شد بر سعفه رطب است و از امراض سر است و مذکور شد
شهوة الکلبی زیادتی شهوت طعام و اشتداد آن است
بحدیکه صاحب آن از اغذیه کثیره ممتلی نمیگردد و حرص
او بر ماکولات و مکالبه او مر آنها باشد مانند سگان و
سبب آن سوء مزاج بارد و تکثّفی است که عارض فم معده گردد
خصوصا هنگامی که مزاج سائر اعضا گرم باشد + شیرنجه
بمعنی از سلعه است + شیلم نوعی از شور لغز ... است
حرف الصاد المهمله + صالبه بفتح صاد والف وکسر لام
وفتح بای موحده و ها حمی حاره بغیر نافض است + صبار یکی
بضم صاد وفتح بای موحده والف وفتح رای مهمله و یا
لغت سریانی است و معنی آن جنون مفرطی است که با سرسام
صفراوی بهم رسد گویا مرکب از مانیا و قرانیطس
است + صداع دردی است که در اعضای سر بهم رسد
از اسباب بسیار و بفارسی درد سر نامند + صداع الکوکبه
ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوزن
فرو می برند و یا می فشارند و ضربان آن همیشه باشد
و گاه در وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سر و این را
عین نیز نامند + صدید بر وزن امیر رطوبتی است
سیال که مستحیل میگردد بدان خون فاسد و آن را
بفارسی زرداب نامند + صرع بفتح صاد وسکون را و
عین مهمله در لغت بمعنی افتادن است و در اصطلاح
اطبا سده غیر تامی است که در بطون دماغ و مجاری
اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانیه را
از افعال طبیعیه خود منع غیر تام و صاحب آن بیفتد
و کف بر دهن آورد و دستهای آن پیچیده گردد بسبب
تشنج اعصاب و فرق میان این و اختناق رحم مذکور
شد و آن مرکب از صرع و غشی است بجهت ظهور علامات

آن هردو در آن بخلاف اختناق رحم + صریر الاسنان بفتح
صاد وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه و رای
مهمله آواز سائیدن دندان است بهم در وقت خواب
این اکثر صبیان و زنان و مشایخ را بهم میرسد بسبب
رطوبات غلیظ فضلیه سمیه و یا ریاح غلیظه در آن و
یا دیدان + صغر الانثیین کوچک شدن آنهاست و
سبب آن ضد سبب عظم آن است و انشاء الله تعالی
مذکور میشود + الصفر بصاد و فا هردو مفتوح و رای مهمله
صفار بضم صاد وفتح فا والف و رای مهمله مرضی است
که در کبد و شراسیف اضلاع بهم میرسد و بسبب آن
بدن انسان بسیار زرد میگردد و گاه است که میکشد آن را
و گاه اطلاق مینمایند بر جمع شدن آب در شکم چنانچه
مستسقی را عارض میگردد + صلابة الاجفان سختی است
که در پلکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن
و پوشیدن آن + صلع بفتح صاد و لام و عین مهمله
بر طرف شدن موی پیش سر است فقط و صاحب
آن را اصلع نامند و شیخ در شفا گفته که زنان و صبیان
را صلع بهم نمیرسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان
صمم بتحریک بمعنی کری است و باصطلاح اطبا فقدان
تجویف صماخ است + صنان بضم صاد وفتح نون والف
و نون بدبوئی زیر بغل و کش ران و شکنج شکم و غیرهاست
و این عام است و زفر خاص + صوره بفتح صاد حکه و
خارش سر است + صیبان بکسر صاد وسکون یای مثناة
تحتانیه وفتح بای موحده والف و نون دانهای سفید
مدور بسیار چسپیده به بیخ موی است و ماده آن قریب
بماده قمل است و بفارسی رشک و تخم شپش نامند
حرف الضاد المعجمه + ضاغوطا کابوس است + ضجر بتحریک
قلق و اضطراب حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده
ضربان بتحریک حرکت شدید شریان است + ضرس
بفتح ضاد و را و سکون سین هردو مهمله کند شدن
دندان است از اسباب خارجیه مانند خائیدن اشیای
حامضه و قابضه و عفصه و نگاه داشتن آنها در دهان
و یا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا

بدندان از نواح آنها و یا از معده + ضعف البصر
علتی است که صاحب آن اشیا را بمقداری و هیئتی
و صفتی که هستند تمامه نتواند دید خواه از ترکیب چشم
از دور و یا از نزدیک هر دو خواه از غلبه خون باشد و یا
غیر آن + ضعف الاسنان گاه بمعنی ذهاب آنها را لازم
است که ذکر یافت و گاه بمعنی بودن آنها است
قابل ضرر و آفات و گاه بمعنی ضعف بیخ آنها و عدم
استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده + ضعف المعده
مولانا نفیس گفته که مفهوم از لفظ آن است که مختص
بقوت خاص نیست ولیکن عادت اطبا چنین جاری
شده که اطلاق ضعف معده را بر خلل هضمی نمایند
و هنگامی دیگر عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه فعل آن
آفتی بهم رسد و فعل معروف آن بجز هضم نیست مگر هضم
پس ضعف آن ضعف هضم است + ضعف الهضم عدم
استحاله غذا است بقوام و مزاجیکه سزاوار است که بر آن
باشد که قوت مغیره در آن بر مجرای طبیعی تصرف نماید
انتهی و بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم
انحدار و گذشتن طعام است از معده بزودی بلکه مدتی
در آن ماندن زیاده از عادت و این از لوازم معنی اول
است که عبارت از ضعف معده باشد + ضعف الشهوة
بی رغبتی و عدم میل بسوی طعام است + ضعف الکبد عبارت
از ضعف قوت آن است بالتمام یا ببعضی و این در
الحقیقه تابع جمیع امراض کبد است و هم چنین است ضعف
گرده و مثانه و سائر اعضا + ضغطة القلب بفتح ضاد و
سکون غین هر دو معجمه و ضم طای مهمله مرضی است
سوداوی که عارض قلب میگردد و بسبب ترشح نمودن اخلاط
اخلاط سوداوی بدل و اجتماع و انضغاط آن در آن و لهذا
صاحب آن دریابد که گویا دل او را میفشارند و در عقب
آن او را اندک غشی عارض میگردد و از دهن او لعاب
برمی آید + ضغطة العین بفتح ضاد مرضی است که می یابد علیل
در وسط چشم خود وجعی که گویا میفشارد و منع مینماید آن را
از حرکت و رمص و دمع و محل این رطوبت جلیدیه است
ضفدع اللسان بفتح ضاد وسکون فا وفتح دال و عین

هرد و معجمه غده ایست که در زیر زبان مشابه بضفدع بهم میرسد و گاه دماغ بسبب آن متحجر و صلب میگردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در رساله عمده الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود و او را این مرض بهم رسیده و از هیچ دوا منتفع نمیشد تا آنکه من آنرا بشگافتم ازان سنگ سخت صلب طولانی خشن بوزن سه درم برآمد. ضمخت قطع متحجر یک درمین مهمله با شوخارج خلقی انا مند. ضمور بضم ضاد و میم و سکون واو و رای مهمله زوال و ضعف را نامند. ضیق بکسر ضاد و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف تنگ شدن ثقبه عنبی است زیاده از قدر معتاد و صحیح شدن نور باصره و ضعف آنست بان سبب و اگر جبلی و خلقی است چندان رواقی ندارد و اگر عرضی ست ردیست جهت آنکه ضعف بصر می آورد خصوصا کاز نقصان رطوبت بیضیه باشد. ضیق النفس بکسر ضاد و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف تنگ شدن مجاری نفس ست و نرسیدن هوای مستنشق تا بیرون و همچنین در وقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات بلغمیه مسترخیه باشد و خواه از حرارت مجففه قابضه و این گاه سرایت بدیگری باعتبار استنشاق نفس میکند و این مرادف بهراست. حرف الطاء المهملة. طابع حمی حاد را نامند. طامر طادس حمی ربع را نامند. طاسو قوبس جرب جفن ست که ملتصق گردد و سوقوس نیز نامند. طاعون بفتح طا و الف و ضم عین مهمله و سکون واو و نون ورمیست بزرگ بقدر جوزی و بزرگتر ازان و یا دانه کوچکی است بقدر باقلا و کوچکتر ازان که بالتهیب و سوزش بسیار در اعضای غددی مانند حساسها مانند خصیه و پستان و بغل و بیخ زبان و بن ران و یا غیر حساس بهم میرسد و اطراف خود را سیاه میگرداند اگر ماده سمی باشد عضو را فاسد گرداند و برسد کیفیت ردیه سمیه آن بقلب از راه شرائین و موجب هلاک گردد و گاه اطلاق مینمایند بر ورم حار حادث دران مواضع و بر ورم قتال نیز. طحال بکسر طا و فتح حای مهمله و الف و لام ورمی ست که در سپرز بهم رسد. طخار بفتح طا و خای معجمه و الف ممدوده عبارت از ثقل و غشی است و در حدیث وارد ست که هرگاه کسی [illegible] در دل خود طخائی یابد که سفرجل بخورد. طراخوما. طیس بفتح طا و رای مهمله و الف و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله عبارت از جربیست با خشونت ست که در باطن جفن چشم میرسد و آنرا طاسو قوسین نیز نامند. طرفه بفتح طا و سکون را هر دو مهمله و فتح فا و ها نقطه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه مرده خاکی رنگ و یا سیاه که بسبب انفتاح بعض عروق چشم برآمده در ملتحمه یا قرنیه باشد از هر سببی که باشد خواه ضربه یا سقطه و خواه پری عروق و خواه بجوش آمدن خون خواه متحجر شدن ورمی پیش از نضج و خواه نعره و فریاد بسیار زدن و خواه حرکات عنیفه و مانند اینها و این اسم مشتق از طرفه ای لطمه یعنی سیلی که بر چشم واقع شود و سرخی در ملتحمه بهم رساند از قبیل تسمیه شی باسم لازم. طرش بفتح طا و را هر دو مهمله و شین معجمه نقصان قوت سامعه ست و گاه اطلاق مینمایند بر آفتیکه بدان رسد و بر بطلان آن و بر فقدان تجویف صماخ بر سبیل مجاز و برین تقدیر طرش و وقر و صمم مترادف بهم اند و واضح آنست که وقر بطلان سمع است و طرش نقصان آن و صمم فقدان تجویف صماخ و بعض اختصاص نموده اند وقر را بانچه طویل العهد و مزمن باشد و طرش را بقریب العهد حدیث. طنین بفتح طا و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و نون آوازیست بسیار باریک تند که میشنود صاحب آن در گوش خود بسبب حرکت ابخره غلیظه و یا انصباب فضول دران و فرق میان این و دوی آن است که آواز این باریک و حاد است و آواز دوی نرم و مانند و غلیظ. طوخیس بطای مفتوحه و واو و نون و خای مهمله و دو سین مهمله در میان هر دو یای مثناه تحتانیه جرب سیاهی ست که بالای خشک ریشه باشد و آن اخبث انواع جرب و صعب ترین آن است. حرف الظاء المعجمة. ظبظاب بفتح دو ظای معجمه در میان آن هر دو بای موحده و بعد ظای دوم الف و بای موحده بثره ایست که در جفن بهم رسد و بعضی گفته اند سلعه است یعنی ورمی است و بعضی گفته اند بثره است که در جلد بهم رسد. ظفره بفتح ظا و فا و رای مهمله و ها و مشهور بضم ظا و سکون فا است زیادتی عصبانی است شبیه بناخن سفید صلب از موق اکبر یعنی کنج چشم جهر دیه از ماده بلغم غلیظ لزج و میکشد تا آنکه سیاهی آن را می پوشد و مانع دیدن میشود و آنرا بفارسی ناخنه نامند و گاه از هر دو موق ابتدا میکند و نوعی است که غشائی است رقیق سفید غیر مانع بصر و ابتدای آن مختص بموق نیست و این مشابه سبل ست در بهبا و ابتدا و فرق میان هر دو بدان است که سبل در جمیع جوانب چشم است مستدیر حوالی قرنیه و ظفره ابتدا از جانب موق میکند از یمین یا یسار یا از هر دو جانب یا از فوق یا از تحت و بر آنکه ظفره گاه ابتدا از سواد مینماید و حمرة را می پوشد و در اکثر احوال تجاوز از اکلیل می نماید و گاه مضاعف و با طبقات میباشد یعنی با طاره و بطانه ای ابره و آستر و این بدترین اصناف آنست. ظلمت بضم ظا و سکون لام و فتح میم و تا تاریکی و نقصان باصره. حرف العین المهملة. عاصور بفتح عین و الف و ضم صاد مهمله و سکون واو و رای مهمله ثقل و گرانی است در میابد انسان در سینه خود در بیداری چنانکه در میابد در کابوس هنگام خواب. عاقونا بفتح عین و الف و ضم قاف و سکون واو و فتح نون و الف اختلاج ذکر و حمره است که عارض او عیان میگردد در حال و در زنان عارض فم رحم. عجره بضم عین و سکون جیم و فتح رای مهمله و ها چیزیست که در جسد مجتمع گردد مانند سلعه و عقده و گفته اند که عجره نوعی از سلعه است. عدسیه بثره ایست شبیه بعدس که در موضعی از بدن بر آید از جنس طاعون میکشد صاحب خود را اکثر و گاه اطلاق بر تحجر عین مینمایند. عذره بضم عین و سکون ذال معجمه و فتح رای مهمله و ها وجعی ست که در حلق بهم رسد از غلبه خون و تسمیه مرض باسم موضع علت ست جهت آنکه عذره اسم آن موضع است. عذیوط بفتح عین و سکون ذال معجمه و فتح یای مثناه تحتانیه و سکون واو و طای مهمله مرضیست

گردد وقت مجامعت از صاحب آن بی اختیار باز دفع
گردد و قادر بر ضبط خود نباشد بسبب استرخاء عضله
ماسکه مقعده و آنرا بفارسی در جماع حدث کردن نامند
و گاه زنان را عارض میگردد و این مرض بیشتر کسانی را
که شبق بر ایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت
یابند و منی ایشان بسیار تند و رقیق باشد و مقعده
ایشان رخو و عضلات آن سست باشد بهم میرسد
عرج بتحریک عین و رای مهمله و جیم ظاهر شدن عجز و
نقصان در قوت پاست که عاجز آید صاحب آن از رفتار
که بفارسی لنگی نامند و صاحب آنرا اعرج و لنگ
عرق الدم بتحریک مرضیست که بجای عرق خون از مسام
برآید و هم چنین گاه برآید از چشم بجای اشک خون بسبب
کمال نامیه و رقت و لطافت و حدت خون عرق المدینی
بکسر عین و سکون رای مهمله و قاف و بفتح میم و دال مهمله
و کسر نون و یای مثناة تحتانیه مرضیست که در بدن هم
میرسد بسبب آشامیدن آبهای بسیار غلیظ که با مانده
و اغذیه غلیظه و آن مختص بعضوی دون عضوی نیست
و اولا در بدن دانه حبابی بهم میرسد و بحرک می آید پس
شگافته میشود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه
بعرق سفید رنگ بر می آید و در جوف آن تار باریکی مانند
موی اسپ میباشد و میان پوست آن عرق و آن تار
یعنی جوف آن رطوبت لزج میباشد که اگر آن گسیخته گردد
و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه تفصیل در کتب
مرقوم و در رساله عرق مدنی که از مولف ست مذکور شده
و اگر در اعضا رگمی ظاهر گردد بآسانی برآید بخلاف آنکه
بر مفاصل و اعضا قلیلة اللحم باشد و آن احیانا در زیر
پوست مانند کرم نیز حرکت مینماید و آنرا بفارسی رشته
پیومی نامند عرق النسا بفتح نون و سین مهمله و الف
وجعی ست که در عرق وریدی که آنرا عرق النسا نامند
بهم میرسد و ابتدا از مفصل ورک گرده پایین می آید از
طرف وحشی و بر ران کشیده تا زانو و کعب و انگشت خنصر
میرسد و سبب آن امتلای آن رگ ست از خون غلیظ
فاسد سیاه و یا رطوبات خامی که از خون جدا گشته
و یا رطوبات بلغمی خام و گاه میباشد که آن اخلاط بسبب
محتبس بودن کیفیت ردیه بهم میرساند عشا بفتح عین
و شین معجمه و الف مقصوره مرضیست که بسبب قوت
باصره ضعیف و باطل گردد بحدیکه چیزی دیده نشود و
صاحب آن شب چیزی نبیند و آنرا بفارسی شبکوری
نامند و سبب آن صعود ابخره غلیظه است بدماغ و چشم و
گردانیدن نور باصره را غلیظ عشق بکسر عین و سکون
شین معجمه و قاف بعضی گفته اند مرضی نفسانی است و
ارسطو گفته که عدم ادراک حس و کوری چشم محب است از
دیدن عیوب محبوب و اطبا از جمله مالیخولیا و مرض سوداوی
دانسته اند و میگویند وسواسی است که بوسوسه خود
بر شکل صورت خوب و شمایل نیکو میدارد و دائم او مستغرق
او و افکار دیگر باز میدارد حتی از خورد و خواب و لهذا بجهت
سوداویت و برودت و یبوست ماده روز بروز او را ضعیف
و لاغر می گرداند و عشق ماخوذ است از عشقه که گیاهی
است بر هر درختی که می پیچد آنرا خشک می گرداند عصاب
بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف و فتح بای موحده
و آن وجعی است که در ابروها و گاه در یک ابرو و متصل
بمفصل پیشانی و استخوان گوشه چشم در موضعی که عصابه
می بندند بهم میرسد و بدین جهت مسمی گشته و سبب آن
ریحی است غلیظ محتبس میان اعضا عطاس بضم عین و
فتح طای مهمله و الف و سین مهمله حرکتی ست خاص در
دماغ برای دفع خلطی و یا موذی دیگر که میان رسد
از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق از راه بینی
و دهان عطسه برای دماغ مانند سرفه است برای ریه
عطاش بهمان وزن با شین معجمه مرضی ست که صاحب
آن هر چند آب بیاشامد سیرابی او را حاصل نگردد
عطش بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه شدت احتیاج طبیعت
است بآشامیدن آب و چیز سرد و تر عظم الخصیتین بکسر عین
و فتح ظای معجمه و میم بزرگ شدن خصیتین است نه بسبیل ورم
بلکه بسبیل خلقی و طبعی مانند بزرگ شدن پستان و
در آن هنگام نظر نیست آن کوچک و تنگ میگردد و لهذا
منی بسیار و کما ینبغی تولید نمی یابد عفل بتحریک عین و فا
و لام چیزیست که بر می آید در فرج زن شبیه باد ره که در خصیه
مرد بهم میرسد و آن زن را عفلا نامند و تفصیل معالجه آن از
عقف بفتح عین و قاف و فا زوائد عظمیست که بر مفاصل
اطراف میروید و طولانی برگشته میباشد عقده بضم عین
و سکون قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و گرفتگی
زبان است عقر بضم عین و سکون قاف و رای مهمله از
امراض ارحام است و آن حالتی ست عارض میگردد رحم را
قبول آبستنی نمی نماید و نطفه در آن بستگی بهم نمیرساند
و اگر بدشواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط میگردد
بسبب سوء مزاج بارد مکثف بهم آورنده افواه عروق
آن و یا سوء مزاج گرم مفسد سوزنده منی و یا سوء مزاج
بارد رطب مرخی علة الدخانیه بضم دال مهمله و فتح خای
معجمه و الف و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده
و ها مرضیست که میابد در دل خود صاحب آن که گویا
دخانی از آن بر می خیزد و مرتفع میگردد و سبب آن
احتراق اخلاط است و تفتیک بسیار گردد این مرض موجب
غشی و افکار فاسده است عمش بتحریک عین و میم و شین
معجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم
علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب آنرا اعمش نامند
عمی بفتح عین و میم و یای مقصوره باطل شدن فعل
حاسه بصر است بالکل بحدیکه صاحب آن چیزی را نبیند و
بفارسی کوری نامند عنبی بکسر عین و فتح نون و کسر بای
موحده و برآمدن طبقه عنبیه است نزد پاره شدن و ترکیدن
شدن قرنیه بسبب قرحه و بثور بقدر دانه عنب و مشهور
بموریسرج است حرف الغین المعجمة غانغرایا بفتح دو غین
در میان آن هر دو الف و نون و فتح رای مهمله و الف و
یای مثناة تحتانیه و الف مقدمه شقاقلوس ست که ذکر
یافت و آن ورمیست که از نشان آن باشد که فاسد سازد
عضو را اما با آن حس باقی باشد و چون استحکام یابد در عضو
حس را نیز بر طرف سازد بسبب عفونت اخلاط ردیه فاسده
که ماده آنست غثیان بفتح غین و ثای مثلثه و یای مثناة
تحتانیه و الف و نون حالتی ست که معده را عارض میگردد
بسبب انصباب خلطی لذاع بر آن که گویا آنرا میفشارد

برای دفع چیزیکه در آن است و آن حالت اگر دائمی است سبب
آن در نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انصباب
اتحالات از عارض میگردد. غده بضم غین و فتح دال مهمله ها
زیادتی لحمی ست صلب که در بین گوشت پوست بهم میرسد
و نیز اطلاق می نمایند بر زیادتی لحمی که در گوشه چشم که موق
اکبر نامند بهم میرسد زیاده از مقدار طبیعی و چون بزرگ
شود مانع اندفاع فضلات چشم بمنخرین و یا مانع تحلیل آنها
بوسیله دمع گردد و چون بسیار بزرگ شود مانع ابصار
گردد و سبب آن انصباب فضول رطبه دمویه است بدان
عضو و مقدمه مرغرب است. غرب بفتح عین و سکون
رای مهمله و بای موحده ناصوریست که در موق انسی
بهم رسد و بی اختیار اشک از چشم برآید لاینقطع و غرب
در لغت بمعنی سیلان دمع است و تسمیه مرض باسم
لازم است و بعضی گفته اند آن خراج کوچکیست که در لحاظ
بکسر لام و فتح حای مهمله و الف و ظای معجمه که بفارسی
گوشه چشم نامند بهم میرسد چون نضیج یابد و در اکثر ناصور
میگردد غشی بفتح غین و سکون شین معجمه و یا حالتیست
که عارض میگردد بسبب وصول ابخره و ادخنه و اخلاط
فاسده مخالفه و غیر آن و یا ضعف قلب و یا نقصان
روح حیوانی قلبی باستفراغ و یا تحلیل بحدیکه بسبب گریز از
موذی و یا قلت آن در دل که معدن و منبع آن است
مجتمع گردد و قبول تقسیم و نفوذ بسوی اعضا نکند مانند آنکه
در ابتدای بعض حمیات و یا بعد استفراغ تام و اعراض
نفسانیه از غضب و طیش و غم و خون بسیار عارض میگردد
غشاوه بکسر غین و فتح شین معجمه و الف و فتح واو و ها
پرده ایست که بالای ملتحمه بهم میرسد و ظلمت بصر را نیز نامند
غصه بضم غین و فتح صاد مهمله و ها عبارت از ایستادن
طعام و شراب است در حلق و یا مری و فرق میان این
و شرق آنست که مذکور شد در شرق و غصه را اکثر اول
از اشیای متماسکه میباشد و نیز اطلاق مینمایند غصه را
بر حزنی که حلق را بگیرد و جمع آن غصص آمده. غضب بتحریک
غین و ضاد معجمه و بای موحده کیفیت نفسانی
است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از

جهت طلب انتقام از خصم و بتبعیت آن خون نیز بحرکت
آید و بحد اعتدال آنرا منافع بسیار است از برای بدن و
افراط آن ردی ترین امراض نفسانی ست. غلظ الاجفان
بکسر غین و فتح لام و ظای معجمه و الف و لام و فتح الف و
سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلظتی ست که در جفن اعلی
بهم رسد بحدیکه متوهم شود که جرب بهم رسانیده و چون
جفن را برگردانند صاف دیده شود و مخصوص بجفن اعلی
است بخلاف صلابت که هم در جفن اعلی و هم اسفل و در
هر دو نیز بهم میرسد و نیز لازمه آن صلابت و وجع و
سرخی چشم است. غمام عبارت از بیاض رقیق ست
که در چشم بهم رسد. غم بفتح غین و میم مشدده کیفیت نفسانی
است که بمصاحبت آن روح حرکت کند بسوی داخل بدن
از جهت خوف موذی که واقع شده باشد و جمع آن غموم
آمده و فرق میان این و هم در حرف الها ان شاء الله تعالی
خواهد آمد. حرف الفاء. فالج بفتح فا و الف و کسر لام
جیم استرخائی است عام شامل یک شق بدن از سر
تا قدم در طول بسبب انصباب مواد بارده رطبه بالنسبت
بنسبت اعصاب آن شق و این معنی موافق لغت ست
زیرا که میگویند فلجت الشئ فلجا ای شققته آنرا بدو نصف
و بعضی گفته اند استرخای یکی از دو شق بدن ست سوای
سر و صاحب کامل بر این ست و قدما فرق نگذاشته اند
میان آن و میان استرخا و چون فالج را بمعنی استرخای
مطلق بگیرند پس گاه میباشد از آن نوعی که عام و شامل
هر دو شق از بدن است سوای اعضای راس که آنرا نیز
عام و شامل باشد سکته خواهد بود و چنانچه نوعی از آن
استرخائی است که مختص بیک انگشت باشد. فتق بفتح
فا و سکون تای مثناة فوقانیه و قاف در لغت بمعنی
تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد اطبا
عبارت از شگافته شدن صفاق یا سلامت مراق
است و برآمدن جسمی که محتبس بود در داخل آن پیش از
انشقاق و یا عبارت از کشاده شدن دو مجرائی ست
که بالای انثیین ست هر دو معا یا یکی دون دیگری و فرود
آمدن در کیس چیزی از جوف و آن انواع ست آنچه بسبب

کشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن و آمدن معا
یا ثرب یا حجاب در کیس و یا ریح نماید یا اسیری و یا غیر آن
است آنرا قیله نامند و فتق علی الاطلاق و بعضی مخصوص
دانسته اند قیله را بآنچه بسبب اتساع مجرئین اخیر حادث باشد
جهت آنکه قیله را از امراض اتساع مجاری شمرده اند و فتق
رفتق را از امراض تفرق اتصال فقط و آنچه ذکر یافت
ارجح اقوال ست و آنچه بسبب انصباب رطوبات مائی
و یا دموی و یا غیر آنست آنرا ادره نامند و آنچه بسبب
شگافته شدن صفاق و آمدن ثرب و یا امعاست
در آنجا آنرا ثربی و امعائی لیکن اگر ثرب برآمده است فتق
ثربی و اگر امعاست امعائی نامند و هم چنین قیله ثربی
و امعائی و مائی و برآمدگی بالای مانه و یا مائل بطرف کشاله ران
در زیر پوست معلوم میگردد و ثربی قرار میباشد و سبب
این بیشتر جستن و فریاد زدن و حرکات عنیفه است و قیله
که سبب آن ماده غلیظ باشد آنرا قرو لحمی نامند و نزد جمهور
اطبا ادره و قیله مترادف اند و بعضی اختصاص داده اند
ادره را بالقیله که نازل ثرب و یا امعا و یا ریح باشد و قیله را
اگر نازل رطوبت مائی و یا دموی و یا غیر آن باشد و فرق
از آنجمله است و ظاهر شد ازین بیان که فتق عام ست و قیله
خاص بنابر مذهب اصح و ادره یا مرادف قیله است و یا
شامل آن و یا قسمی از آن و قیله اکثر امعائی که بسبب اتساع
مجری باشد اطفال را بسیار بهم میرسد بسبب بسیاری گریه
از جهت نرمی و نازکی اغشیه و ضعف اعضا و بسیاری حرکات
عنیفه و جست و خیز ایشان و از اسباب فتق و قیله امساک
نمودن منی ست وقت جماع و صعود زنان بر مرد در جماع و امتلای
معده و جستن و فریاد و بسیار قوی زدن و بر داشتن چیز سنگین
و یا بعلتی بر چیز اذیت لشقاق رساند و بدترین اصناف فتق
فتقی ست که در حوالی سره واقع شود و اساره و تماق برای کم
جهت آنکه بیشتر موجب اعراض ایلاوس نعوذ بالله. و فتق
مراق البطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد و چون شناخت
و ادراک این مراتب موقوف بمعرفت و ادراک تشریح
بطن بود لهذا دو کلمه در تشریح آن بیان نمایند تا آسان تر
گردد بر طالبان. بدانکه اجتنار معده و امعا و آنچه در حکم آن

دوم پوشیده و در سه حجاب و عضلات و جلد است برای
محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشاست آنرا ثرب
بفتح ثای مثلثه و سکون رای مهمله و بای موحده و بیونانی
ابلیس بفتح الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و ضم لام و سین مهمله نامند و ترجمه آن ثانی و حاوی است
و حجاب دوم بالای ثرب است و آنرا صفاق نامند بکسر
صاد مهمله و فتح فا و الف و قاف و بیونانی باریطارون
بفتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح طای مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون
و ترجمه آن ممتد کشیده شده است و گاه الف و یا بعد میم
را حذف میکنند و باریطون میگویند و این پرده کشیده
شده است از بالای شکم تا خاصره و اربیه و در آن موضع
دو مجرا است تنگ قرار داده شده است و قریه و آمده است
مانند کیسه پس هرگاه کشاده شود یکی از آن دو مجری در
پایین و صفن البته در کیس آید چنانچه ذکر آن بیاید و آن
مجری را قریطارنا نامند و عضلات آن بالای صفاق است
و چهار زوج میباشد یکی از آن منادر طول و دوم در عرض و
اثنین متقاطع صلیبی و مورب متقاطع بود و آمده و حجاب سوم
بالای عضلات زیر جلد است و آنرا مولانا نفیس مراق
نامیده و او اشتراک لفظی و از آن پوست شکم حاوی بر همه است
و آنرا نیز مراق نامند و شیخ الرئیس گفته مراق پوست
شکم است با عضا و عضلات و بعضی گفته که مراق عبارت
از صفاق است و اصح آنست که مولانا نفیس گفته و بعضی
گفته اند هر موضع رقیق جلد بطن مسمی بمراق است. فرنگ
بفتح فا و را مهمله و سکون نون و کاف بثور خبیثه است
و مشهور بآبله فرنگ است و قدما آنرا ذکر نکرده اند و شاید
از جمله بثور غریبه باشد و بدانکه حدوث امراض بسبب حصول
اخلاط ردیه فاسده است و حصول اخلاط از اغذیه مرکبه
کثیره و متعفنه است و در قدیم الایام اینهمه ترکیب و تفنن
اغذیه و اختلاط آنها باهم نبوده که درین زمان است و لهذا
اکثر امراضیکه حال بهم رسیده و سابق نبوده والله اعلم
قریسوس بفتح قاف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون واو و سین مهمله ضربیست

که بآن نعوظ بسیار باشد یعنی ذکر دائم ایستاده میباشد با
شهوت و بدون شهوت و بعد جماع نیز خوابیده نمیشود
بر آید و یا قلیل و بسا است که قضیب در آن بالیده طولانی
میگردد و سبب این غیر منی و ریح است و آن بلغت
یونانی بمعنی صورتی است که به شکل انسان که یک
ایستاده ذکر میباشد و بجهت مشابهت مسمی بآن
نموده اند و نیز مجازا بر شدت خواهش زن و رغبت آن
بر جماع اطلاق مینمایند و قریاسموس نیز آمده بزیادی
یای مثناة تحتانیه و الف بعد از را. فزع بتحریک فا
و زای معجمه و عین مهمله کیفیت نفسانی است که بصاحب
آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از موذی در واقع و یا تخیل موذی و بفارسی
آنرا ترس و ترسیدن نامند. فزع الصبیان ریح
الصبیان است و بعضی ام الصبیان دانسته اند +
فساد الشم علتی است که عارض قوت شامه میگردد که
بدان سبب صاحب آن جمیع بوهای را یک بوی میشنود
و تفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت. فساد الشهوت
عبارت از بهم رسیدن خواهشهای ردیه فاسده است
در معده مانند خواهش گل خوردن و زغال و گچ و
اشیای حریفه و حامضه و امثال اینها و بیشتر زنان
حامله را بهم میرسد بسبب اجتماع مواد فاسده و تخمه در
در معده ایشان و آن اعم از تخمه است جهت آنکه
تخمه شهوت و رغبت در اطعمه ردیه الکیفیت نیست فقط
و بعضی میان آن هر دو فرق نگذاشته اند. فساد الهضم
تغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعض کیفیات ردیه
و فرق میان آن و تخمه آنست که درین هضمی است
هر چند فاسد است بخلاف تخمه که دران هضم نیست اصلا
فکر بکسر فا و سکون کاف و رای مهمله ترتیب امور معلوم
است برای تادی بسوی امر مجهول و کثرت فکر مرض
است خصوصا در امور دنیویه + فلغمونی بفتح فا و
سکون لام و فتح غین معجمه و ضم میم و سکون واو و
کسر نون ورمی دمویست حار بزرگ بمقدار یا میل
مائل بکمودت و تمدد و ضربان و التهاب و تب و تشنگی

است که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاهی اطلاق بر سام
کرم و ورم جوهر دماغ گشت نیز مینمایند. فلق بتحریک شق
وسط دهان را نامند. فلکی بضم فا و سکون لام و کسر
کاف و یا بر آمدن طبقه بیضیه است که نزد شکافته شدن
قرنیه بزرگتر و زیاده از عنبیه گردید از احسان و رگندم
و انتشار رسانیده و شود و مانع انطباق گردد و آنرا
مسماری و نوالی نیز نامند و فلکی از آن جهت نامند
که شبیه بقطعه جرم مدوری است که در میل مغزل که بفارسی
چرخه نامند مے کنند برای آنکه آن میل بر نیاید بر آن
ریسمان رسیده. فواق بضم فا و واو و الف و قاف
حرکت طلبه داخله معده است و تمدد و انبساطی آن
مرکب از تشنج القباضی برای دفع موذی از خود بسبب
آن رسیدن اخلاط و ریاح فاسده موذیه یا خلطها
حریف است بدان و یا طعامی حریف. فوجشا البلغم
و سکون واو و کسر جیم و سکون شین معجمه و لام و الف
ورمی است که در عموم غددی بهم میرسد و او تحلیل
طواعین نیست. فوبجی بضم فا و سکون واو و کسر با
موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر حای مهمله
دیا ورمے است که در عضل حلق و مری بهم میرسد. فوفل
بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام نقطه سفید است که
بر ناخن ظاهر گردد و جمع آن فوفات و مع الجمع افوافات
آمده. فونوس بضم فا و سکون واو و ضم نون و سکون
واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی عدیم الحس است.
حرف القاف. قادوس بقاف و الف و دال مهمله
و واو و سین مهمله دو میان هر دو پا و حمی محرقه را نامند
قارت بقاف و را مهمله و تا مثناة فوقانیه عبارت
از مردن خون است زیر جلد. قاشیره بقاف و الف
و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله و ها
عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را. قاطوخوس
و قاطوخس عبارت از جمود است. قتام بفتح قاف و تای
مثناة فوقانیه و الف و میم تورمیست شبیه بدخان منتشر
در سیاهی چشم. قذف الدم بفتح قاف و سکون ذال معجمه
و فا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده و سینه

انفتاح دہن عرقے وشگافته شدن ویاگسیخته شدن آن
میباشد + قذف القلب حالتی ست که درمیباید صاحب
آن که گویا دل او از سینه برمی آید لقی بسبب حصول الخرۃ
ردیه واخلاط فاسده بدان + قرانیطس بفتح قاف ورای مہملہ
والف وکسر نون وسکون یای مثناه تحتانیه وضم طا ر موقوفه
وسین مہملہ یونانی بمعنے ہذیان وباصطلاح اطبا ورم
حارے ست که در حجاب دماغ خواه رقیق وخواه غلیظ
ویا در ہر دو بہم رسد وآنرا سرسام نیز نامند یعنے ورم سر
زیراکه سرسام یونانی بمعنے ورم سر بفارسی بمعنے راس ست
ودموی آنرا قرانیطس وصفراوی را قرانیطس خالص یعنے
ورم حادث از خالص صفرا ودران ذہن ورای وحواس ہم
متضرر میگردند خصوصا در صفراوی زیراکه ضرر ونکایت
آن ہم بجہت حرارت ست ویبوست صفرا که منافی جوہر
دماغ واعصاب وحجب است وتمدد آن زیاده بخلاف
دموی که بجہت حرارت ست درین باب اقوال بسیار
است ووجه تسمیه آن بقرانیطس جہت آنست که
مفسر تقرنیطس است که ذہن ورای ست وگفته اند فقط
وتسمیه آن باسم لازم آن است که ہذیان باشد + قروه
بفتح قاف وسکون رای مہملہ وواو بزرگ شدن یوت
خصیتین ست بسبب ریاح ویا نزول آب ویا ماده غلیظ
که مقدار آنرا بزرگ وجرم آن را فربه گرداند ویا فرود
آمدن امعا ویا ثرب وہر یک مسمی باسم آنند مانند
ریحی ومائی ولحمی ومعائی وثربی وصاحب کامل گفته
که قروه لحمی روئیدن گوشت ست در غشای محیط بانثیین
ودران حال ورم بلند وبرآمده وگاه متحجر دبان اوجاع
ردیه میباشد واما غلظت وسختی وفربہی اعظم خصیه
نامند ومذکور شد + قروح جمع قرحه است بفتح قاف
قرحه گفته تفرق اتصالی است که در لحم واعضای لحمیه
بہم رسد مادام که تازه است آنرا جراحت وکلم نامند
وچون کہنه گردد وزان چرک جمع گردد آنرا قرحه نامند
وقرح بضم درد وجمع جراحت را گویند واضافت بہر
عضوی کنند بآن واقع شود مینامند ومیگویند قرحه معده
وگرده ومثانه وامعا ورحم وغیرہا + قروح العفنه قروحی
است که دران حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریزیه
استیلا یابد وماده آنرا متعفن گرداند + قروح البلخیه
قروحی ست که با آن بثور وخشک ریشها باشد و
خوناب از ان جاری گردد واز جنس سعفه ردیه است
وبلخی از ان گفت نامند که در بلخ بسیار میشود + قروح الوضره
بفتح واو وکسر ضاد معجمه وفتح رای مہملہ وہا قروحی است
که دران انواع چرکہا باشد + قروح الخیرزنیه قروحی
است که بدشواری مندمل گردد بسبب خباثت و
رداءت ماده ولیکن متآکل وناصور نگردد + قروح
الساعیه قروحی ست که روز بروز زیاده گردد و
حوالی خود را فرا گیرد وآن را بفارسی کفکیر
بہندی کهرکهره نامند + قروح السالفه قروح کہنه است
که آثار آن مدتی مانده وصلب گشته وسامسام موجود
باشد + قرقس بفتح دو قاف درمیان ہر دو رای
ساکنه ودر آخر سین مہملہ وبفا بجای قاف
دوم نیز آمده کرمی است که بفم رحم مانند قنیب روید
ودر تابستان طولانی گردد ودر زمستان کوتاه
قرن بفتح قاف وسکون رای مہملہ ونون خریست که
در فرج زن مانند دندان میروید ومانع وطی ست
وصاحب آنرا قرنا نامند + قشعریره حالتی ست که
میباید انسان دران اختلاف در سر وتخس در جلد
وعضل خود وپیش از ان تکسری واعضاشکنی + قطرب
بضم قاف وسکون طای مہملہ وضم رای مہملہ وبای
موحده مرضی ست سوداوی از جمله مالیخولیا وصاحب
آن میگریزد از جماعت وکثرت وصحبت با دوستان
ودوست میدارد بودن در خلوت ووحدت و
مقابر را وبا وجود این قرار وآرام در موضعی بیش از
یکساعت ندارد بلکه ہمیشه تردد مینماید مختلف الوضع
ونمیداند که کجا میرود ومانند حیوانی کوچک که بر روی
آب حرکت میکند حرکات سریعه مختلف غیر منتظم وہر
ساعت در آب فرو میرود وبر می آید وقرار وآرام
ندارد وآنرا قطرب مینامند + قلاع بضم قاف وانہای
است که اندرون دہان بہم میرسد انجبا ان متعفن و
متقرح گردد وآنرا اکله وقروح خبیثه نامند + قلاع الاذن
شقاقی ست که در بیخ گوش بہم میرسد واز ان زرداب
وچرکاب ترشح میکند واطفال را بیشتر بہم میرسد باعتبار
کثرت فضول رطبیه که در دماغ ایشان میباشد + قلح
بفتح قاف ولام وحای مہملہ زردی وچرکی ست که
بر بالای دندان مجتمع گردد + قلق بتحریک حالتی ست
که موجب سرعت انتقال انسان از ہیاتی بہیاتی
گردد + قمل بضم قاف وتشدید میم ولام وقمقام بفتح
دو قاف ومیم ساکن درمیان والف ومیم نوعی از قمل
است که چسپیده بجفن ومسام وفرو رفته دران میباشد
بحدیکه چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ موئیست که
از ان ورم کرده بسبب عدم حرکت آن ولیکن چون گرم
شود ویا آب نیمگرم بران ریزند سرخود را برآورد وماده این
غلیظ تر وسرد تر از ماده قمل ست وفرق میان این ہر دو
آنست که قمقام را پاہای بسیار میباشد بخلاف قمل
القمل فی البدن بفتح قاف وسکون میم ولام حیوانیست
سفید کوچک وبعضی سیاه رنگ که بفارسی سپس نامند
که در بدن بسبب کثافات خارجیه وبدن را نا شستن و
لطیف نگاه نداشتن ویا ماده بلغمیه عفنه نضیجه است
که طبیعت از داخل آنرا دفع بطرف جلد ومسام مینماید
حرارت غیر طبیعیه آنہا را بصورت سپس میگرداند + قمل
الاجفان پیدا شدن سپس ست در پلکہای چشم بسبب
ماده بلغمیه عفنه نضیجه که طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند
وحرارت غیر طبیعیه آنہارا بصورت سپس میگرداند + قموره
بضم قاف ومیم وسکون واو ورای مہملہ کلال وماندگی
است که در بصر بہم میرسد بسبب مداومت نظر برف
وبیخ وچیزہای سفید وروشنیہای بسیار براق وصاحب
آن چیزہا را نمیتواند دید ویا از نزدیک نمی بیند بسبب ضعف
روح باصره وچون نظر کند بسوی الوان خیال میکند
که گویا بران بیاضی ست بسبب استقرار ورسوخ بیاض
در قوت متخیله آن بہمان جہت مذکوره + قوبا بضم قاف
وسکون واو وفتح بای موحده والف واصل دران
تحریک واو است صاحب قاموس گفته فعلا بضم فا وسکون

بمن نیامده مگر توبار وخشا، وصلها توباره وخشا رست
وآن خشونت ودرشتی است که و ظاهر پوست بدن هم
میرسد با خارش بسیار وار آن تتور وا کم جدا میگردد وتا
صحت یابد و در ابتدا دانه اندک مثلیه پیدا میشود و یا
داغی و خارش بسیار میکند و بعد خارش تب یار اندک
آب لزجی از آن تراوش میکند روز بروز منتشر و زیاده
میگردد و از امراض مسریه است و دو نوع میباشد سرخ
و سیاه سرخ آن نازکتر و خارش آن کمتر و سیاه آن
ضخیم تر و خارش آن بیشتر و ماده سرخ خون فاسد
رقیق مائی بورقی ست و ماده سیاه سودای غیر طبیعی نا
ردی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای
سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه
در عمق بدن هم میرسد و بدستور خارش بسیار میکند و از آن
جدا میگردد و روز بروز منتشر میشود و لبیا آن خصوصا
سیاه ضخیم و آنچه از آن رطوبت صدیدی لزج عفن لذاع
تراوش نماید و زود منتشر و اطراف خود را متقرح
و فاسد سازد بسیار ردی و مقدمه جذام و منذر بدان
است و در توبای منتشر را برص اسود اطلاق مینماید
و گاه توبا در دماغ ظاهر میشود و علامت و سبب آن
قریب بعلامت و سبب حمره دماغ است و لازم آن
حکه دماغ است. قولنج بضم قاف و سکون واو و فتح
لام و سکون نون و جیم مرضی است آلی که در معای
غلیظ هم میرسد با وجع و در وی بیرونه دشوار گردد و برآمدن
فضولی که با کلیه برمی آید دفع میگشت و گاه است
که بسبب شدت وجع هلاک میگرداند بخلاف صداع که شدت
آن مهلک نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است و از این
جهت شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آنست که در
قولون تولد یابد و گفته شده که در معای غلاظ نیز پیدا
بجهت کثرت وقوع آن در آن و آنچه در معای دقاق تولد
نماید آنرا ایلاوس مینامند و مذکور شد سبب قولنج
یا مانم غلیظ زجاجی و یا بسیاری ثفل لزج محلول یا اعمال و
یا ریح غلیظ محتبس محتقن در میان دو تا و ده و یا ورم
جوف آن و یا بجهت تنگی فضیق معده و گاه بشدت

از ورم بلغمی و گاه بسبب التوای روده و گاه بسبب بسیاری
ادرار بول و گاه بسبب خشکی امعا و گاه از حرکات
عنیفه و کثرت جماع خصوص بر پری معده هم میرسد
و یا غیر این اسباب و گاه مشتبه بمغص میگردد و فرق
میان هر دو بدان است که وجع مغص اکال و لذاع
است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد مغص و لذع
طبیعت اجابت میکند خصوص که آب بسیار گرم نوشند
و وجع قولنج سنگین میل بثقل دارد و بسبب ماده محتبسه
موجبه و گاه مشتبه بوجع گرده میگردد و فرق میان
بدان است که صاحب آن در مییابد که گویا سنگ ریزه
برو دارند در قطن و با آن بول گاه بند میگردد و یا
اندک اندک می آید و چون قی نماید تسکین بدرد وجع
قولنج نمی گیرد و بالا میرود و بطرف راست و
چپ میگردد برسیکه روده قولون از طرف بالا
آمده و میل بسیاری بطرف راست کرده پس برگشته بطرف
چپ رفته و پایین پس برگشته بطرف راست رفته
بسوی پشت و از قطن و قطن گذشته و جالینوس گفته
که معای قولون رسیده است بهر چهار جهت بطن یعنی
بطرف راست و چپ و بالا و پایین و از جهت اوجاع
آن فرا میگیرد همه جهات شکم را و در وی احتباس بول
نمیباشد مگر از اشتداد آن تشنجی و عرق سرد عارض
میگردد و دلیل قی تسکین نمی یابد بلکه زیاده شدت
می نماید بسبب تحریک مواد و گاه مشتبه بوجع رحم و کبد
و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت است
قی بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزیکه
در آن است از راه دهان با حرکت مندفع بسبب حرکت
معده و لا آنرا تهوع نامند و شی خارج و مندفع مضاف
بسوی آن است مانند قی الدم و غیر آن قی الدم
آمدن خون است از معده و نوع آن قی بسبب کشوده
شدن دهن رگی از رگهای معده و یا شگافته و یا
بریده شدن آن بسبب امتلا یا ضربه و یا صدمه و غیرها
قیام الکبدی بکسر قاف ذو سنطاریا کبدیست و قیام بمعنی
برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که برخیزد

و میدارا باشد لهذا اسمی بدان گشته از قبیل تسمیه شی باسم
لازم و اسهال کبدی انواع است غسالی مانند آب گوشت
شسته و آن دمی است و یا دموی و یا صفراوی یا صدیدی
و انواع مذکوره دموی را ذو سنطاریا کبدی نامند
و فرق میان اسهال کبدی و غیر آن در کتب تو مذکور
است بتفصیل و عدم وجع لازمه این اسهال است و گاه ثقل
و وجعی در نواحی کبد محسوس میگردد. قیح بفتح قاف
و سکون یای مثناه تحتانیه و حای مهمله چرکیست غلیظ
سیال که از قرحه برآید و مخلوط بخون نباشد. قیلة بکسر
قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام و ها و بدون
ها نیز آمده نزول آب و یا جسم غریب دیگر در کیس بیضه
است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی
از فتق است و در فتق مذکور شد. حرف الکاف
کآبه بفتح کاف و فتح همزه و سکون آن و بای موحده
و ها تغیر نفس است بانکسار و افتادگی از شدت هم و
حزن. کابوس بفتح کاف و الف و ضم بای موحده
و سکون واو و سین مهمله مرضی است که ادراک میکند
صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده
باشد خیالی بصورت سنگین که برو می افتد و می فشارد
او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع میگردد
و از حرکت باز میماند و هر چند خواهد که حرکت و فریاد
برآورد نمیتواند و چون منقضی گردد و یا حرکت کند
و یا نفس کشد دفعة بیدار گردد و با فاقه آید اما ماندگی
تا مدتی بهم رسد و سبب آن بخارات غلیظ غیر منهضمه است
که بمقدم دماغ که محل خیال است صعود نماید و در آنجا
باز غلظت یافته محتبس گردد و لهذا آنرا کابوس نامند
مشتق از کبس بمعنی حبس و از جهت آنکه میفشارد جوهر
دماغ را آنرا اضغاث نامند و اعصاب حس و حرکت را
از اشتغال خود باز میدارد. کباد بکسر کاف و بای موحده
و الف و دال مهمله در عرف گفته میشود بر جمیع اعلال کبد
و نزد اطبا عبارت از تلبیج رطوبت است در عروق کبد
بحدیکه منع کند آشامیدن آب را و لب را کم میگردد و در آن
عطش و علامت آن قلت عطش و سنگینی و وجع کبد است آخر معظم

وبودن تار در وسفید مع غلیظ و بلاءی آن کثرت بسیار کثرۃ الشہوت بسیاری خواہش بہ جہت و سبب آن استلاء بدن و بسیاری خون و منی و یا بسیاری منی لذت آن و یا بسیاری رطوبات متمیہ و مشتلیہ یعنی بخارش بتوراست کہ در اوعیۂ منے بہم رسد و یا بسیار نفخ و ریاح منعظہ + کرب بفتح کاف و سکون راے مہملہ و سو حدہ و بتحریک را نیز آمدہ + و کرب بضم کاف و سکون را و فتح باغمی است کہ نفس را عارض گردد و بفارسی آن را اندوہ نامند + کرب و کربہ معدی حالتی ست کہ عارض معدہ گردد و صاحب آن در خود غمی دریابد و خواہد کہ تنہا نماید از تنگلے و ازہیاتے بہیاتے و گاہ با آن غثیان نیز مے باشد + کراز و کرازہ بضم کاف و دو زای معجمہ و درمیان ہر دو الف تشنج را نامند کہ ابتدا از عضلات ترقوہ نماید و بکشد تا بطرف سینہ و یا پشت و یا ہر دو جہت و گاہ بطریق تعمیم بر ہر تمددے اطلاق می نمایند و گاہ مختص بہ تمدد حادث از سردی منجمد کنندہ رطوبت از داخل مانند آشامیدن افیون و آب بسیار سرد و یا از خارج مانند رسیدن سردی بسیار بہ بدن از برف و یخ و یا ہواے سرد و فرو رفتن در آب بسیار سرد از یک جانب و یا از ہر دو جانب میدارند و تسمیہ مرض باسم لازم آنست زیرا کہ کراز در لغت بمعنے انقباض و یبس ست و آنرا بفارسی کزک نامند + کسل بتحریک ثقل داعیات کہ محسوس گردد در اعضا پس اگر بے سبب ظاہری باشد منذر بہ نس ست خصوصاً تمطی و غلبہ خون یا بلغم + کشح بہ فتح کاف و شین معجمہ و حاے مہملہ و جمع جنب بے ورم ست + کلال بفتح کاف و لام و الف و لام بمعنے اعیا و آفت است + کلف بفتح کاف و لام و فا تغیر یافتن رنگ صورت است بسیاہی و بہم رسیدن آثار کمودت و گاہ در غیر صورت نیز میباشد و فرق میان آن و بہق اسود آنست کہ کلف املس میباشد بخلاف بہق کہ با اندک خشونت میباشد و کلف در ہیئت مانند دانہ کنجد است + کمنہ بضم کاف و سکون میم و فتح نون و ہا آنرا اطبا باشتراک لفظ بہ چند معنے اطلاق مینمایند گاہ بر حالتے کہ در چشم بہم میرسد

کہ منیت میگردد قوت باصرہ و متغیر میگردد رنگ طبقات آن و مانند بلید و بطی الحرکت میشود و میاید صاحب آن کہ گویا چشم او بزرگ شدہ است از مقدار لائق طبیعی و می بیند اشیا را گویا غبار آلود و درد و خارش آمدہ آنرا خارش بسیار بہم رسد و تسکین نمیابد مگر بشستن آب گرم و سبب آن ابخرہ غلیظہ سوداویہ حارہ است کہ در زیر طبقات محتبس گشتہ و اطبا این را از امراض طبقہ ملتحمہ شمردہ اند و نیز گاہ بر ثقل و سنگینی اجفان حادث از ریح غلیظ و بد فتن اجفان ہنگام برخاستن از خواب کہ گویا رمل یا خاک درہا ریختہ شدہ و این از امراض جفن است و گاہ بہ کمنہ، عفنہ خلف قرنیہ و این از امراض قرنیہ است و گاہ بر نفخی کہ در چشم بعد از رفتن رمد میماند نیز اطلاق مے نمایند + کمنۃ الدم بضم کاف و سکون میم و فتح نون و تای مثناۃ فوقانیہ غبرت و تیرگی است کہ در چشم و رخسارہ و غیر آن از ضربہ و یا سقطہ و یا غیر آن بہم رسد و مولانا نفیس گفتہ کہ سیاہی است کہ در زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بہم رسد + خرف اللام + لقوہ بفتح لام نیز آمدہ علتے است کہ در وجہ استرخی میگردد و میل میکند جانبے از صورت بسوے جانب دیگر و کشیدہ میشود جانبے بجانب دیگر و متغیر میگردد ہیأت آن از ہیئت اصلی بسبب ریختن مواد بلغمی و رطوبت اعصاب جانب مسترخی و یا متشنج شدن + تشنج الوجہی و یا بی و دہان و لبہا کج میگردد کہ نفخ از ان سمت بیرون نمی آید و چراغ را بنفس نمیتواند خاموش نمود آب دہن را نیز درست نمیتواند انداخت و کلمہا ہم نمی آید خصوصاً از جانب مسترخی و این علت اکثر عارض نمیگردد مگر بندرت کہ آفت جمیع شعبہای اعصاب ہر دو جانب رو را فراگیرد مگر سدار آنہا و ظاہر نمیگردد در صورت کجی و بدانکہ لقوہ یا تشنجی ست یا استرخائی و فرق میان ہر دو آن است کہ در تشنجی آب دہن کم میباشد و حواس سالم و جلد صورت متشنج و در استرخائی آب دہن بسیار و حواس مکدر و ثقیل و جلد خشک آدن مسترخی و این قلیل الوقوع است و اسم عقاب ست

و وجہ تسمیہ این مرض بدان یا از جہت مشابہت اشداق صاحب آن در سعت باشداق عقاب ست و یا از برای مشابہت کجی آن بہ کجی منقار عقاب + لیثرغس بکسر لام و سکون یای مثناۃ تحتانیہ و فتح ثاے مثلثہ و سکون رای مہملہ و ضم غین معجمہ و سکون سین مہملہ برسام بلغمی ست یعنے ورم بلغمی نفے ست کہ در مجاری روح دماغی بہم رسد و گاہ در عصب آن و گاہ در جرم آن و بلغم بجہت لزوجت جوہر نفوذ در حجب بسبب صلابت نمیتواند نمود و در جرم دماغ برای لزوجت آن و صلابت این منحرف ک و بعنوان ترقیع و لہذا گفتہ شدہ کہ گاہ عارض میشود دران ہر دو زیرا چون این مرض لازم دارد نسیان را و لیثرغس یونانی بمعنے نسیان است تسمیہ مرض باسم لازم آن نمودہ اند + حرف المیم + ماشری بفتح میم و الف و فتح شین معجمہ و راے مہملہ یا لسریانی اسم ورم موسے و صفراوی مرکب است کہ از جوش خون و صفرا در صورت و پیشانی ظاہر شود و گاہ سر را نیز فراگیرد و گاہ اطلاق می نمایند بر فلغمونے حادث در صورت و سر و گاہ بر فلغمونی حادث در وجہ بہر دماغ و تمام این وجہ در سر چنانچہ تصریح کردہ آن صاحب کامل و گاہ بر فلغمونی حادث در وجہ بہر دماغ و شیخ الرئیس بر ورم صفراوی حادث در کبد اطلاق نمودہ و لیکن در عرف طبے کہ اکثر متاخرین بر آنند بر ورم حادث از خون و صفرای مرکب در صورت اطلاق نمایند + مالیخولیا بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاے مثناۃ تحتانیہ و ضم خاے معجمہ و سکون واو و کسر لام و فتح یای مثناۃ تحتانیہ و الف لغت یونانی ست و بنون کہ از لام اول نیز آمدہ و آن تغیر یافتن ظنون و فکر است از مجراے طبیعی بغیر طبیعی و فساد و خوف بسبب آنکہ مزاج سوداى غیر طبیعی غلیظ تاریک موحش روح دماغی و کدر کنندہ آن است بخلاف جنون سبعی و تسمیہ آن باسم آن است جہت آنکہ معنے آن بیونانی خلط سیاہ ست کہ سودا باشد و نوعی از ان مالیخولیا مراقی نامند و مالیخولیائی ست کہ بشرکت مراق بہم رسد و سببی در فتق مذکور شد و مراد از ان

ممناق است. مانیا بفتح میم والف وکسر نون وفتح یای
مثناة تحتانیه والف بلغت یونانی بمعنی جنون سبعی ست
وداء الکلب که مذکور شد نوعی از آن است. ماسایمه
بفتح میم وسین مهمله والف وکسر میم وسکون یای
مثناة تحتانیه ورای مهمله دانهای کوچک بسیار صلب
که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک برآمده از اندرون عضو
مانند بیخ باشد و مادهٔ آن سودای غیر طبیعی غلیظ فاسد
است. مغص بفتح میم وسکون غین معجمه وصاد مهمله
پیچش و درد معاست بسبب احتباس ریح یا نزول
یابس خشک و یا تناول اطعمهٔ حاده حریفه و یا ریختن اخلاط
لذاع بدان و بعضی گفته اند وجع معاست مطلقاً خواه
با قبض و یا اسهال در معای دقاق باشد و یا غلاظ
واگر با زحیر و یا قولنج و یا تجنج نباشد پس آن مرض است
واگر باشد عرض لازم آنهاست. مفیض بفتح میم وکسر ضاد
معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وضاد معجمه حبی ست
که در لثه بهم میرسد. باندک خارشی. ملیلیه بفتح میم ولام
اول مکسوره و دوم مفتوح در میان هر دو یای مثناة تحتانیه
بروزن کیفیه. حرق حمی را نامند و باصطلاح طب
حالتی ست شامل حمی و آیلاقی گفته حالتی ست که ضابط
آن حرارت ست ولیکن بحد حمی نرسد و با آن اعیا که
کسل بسیاری و اعراض مختلفه باشد. مورسرج بضم میم و
سکون واو ورای مهمله وفتح سین ورای مهمله وجیم
برآمدن طبقه عنبی است نزد شگافته شدن قرنیه بسبب
بثره و یا قرحه و یا خراجی که در آن واقع شود پس اگر
اندک برآید مانند سر مورچه آنرا مورسرج نامند که معرب
سر مور است واگر زیاده برآید بقدر سر ذباب آنرا ذبابی
نامند واگر بیشتر از آن برآید بقدر دانهٔ انگور که رنگی آنرا
عنبی نامند واگر زیاده برآید که از اجفان بگذرد و سائیده
شود بمژگان و مانع بهم برآمدن چشم باشد آنرا تفاحی گویند
و چون تفاحی فرسن گردد و بر آن گوشت بروید شگافته
قرنیه را مسمار نامند و فرق میان مورسرج
و میان بثورات چشم آن است که رنگ مورسرج عنبی
میباشد در سیاهی وشباهت ورقت و بر اطراف بیخ آن

چیزی سفید برآمده که اقطار قرنیه باشد که شگافته شده
است بخلاف بثور که چنین نیست. موتان بضم میم و
سکون واو وفتح تای مثناة فوقانیه والف ونون
نزد اطبا عبارت از امراض است که عارض گردد بسبب
فساد هوا وقتیکه هوا قتال باشد و نزد اهل لغت مولی
است که در مواشی واقع شود. موم بضم میم وسکون واو
و میم نوعی از جدری ست که دانهای آن بصورت و سینه
وشکم زیاده از ساق وقدم برآید. حرف النون. نار
الفارسی بفتح نون والف ورای مهمله و بعضی گفته اند
که حمره است بجای مهمله و مذکور شد و بعضی گفته اند که
ضد آن ست یعنی مادهٔ این صفرای قلیل التعفن مخلوط
با اندک سوداست و آن دانه ایست برآمده از جنس نمله
رسمی میکند یعنی سرایت باطراف خود مینماید تا آنکه
شکریشه می بندد بالسبب بسیار رود و در اول خطوط سرخ
یا طاوسی رنگ میباشد مانند زبانهٔ آتش هنگامیکه
بلند شود و از جهت آنرا نار نامند بخلاف حمره که
مادهٔ آن سودای غلیظ غائص در بدن ست و بسیار
برآمده ولیکن نمیباشد از عضو و سیاه میگرداند عضو را
و بعضی گفته اند که آتشک ست و حق آنست که غیر آن
است چنانچه ذکر یافت و فارسی از آن جهت نامند که
اولاً آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد
فارس بهم میرسد. ناسور بفتح نون والف وضم سین مهمله
وسکون واو ورای مهمله وناصور بصاد مهمله قرحه
مزمنه است که آنرا غور و عمق باشد و از آن قیح و صدید
همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه
اطلاق نمی نمایند مگر آنکه کهنه شده و مدتی بران گذشته
باشد از هنگام انفجار آن و اقل آن چهل روز است
نتوء بضم نون و تای مثناة فوقانیه و واو ساکنه و
همزه ارتفاع عضو است از مکان خود و برآمدن آن
و تورم جراحت. نتوء الرحم بضم نون وتای مثناة
فوقانیه و واو مشدده برآمدن رحم است از فرج
و یا برگشتن آن از هیأت طبیعی که بر گردد و باطن آن
بتمامی بظاهر و ثقبهٔ آن بهم آید و این را انقلاب رحم

نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب و درین هنگام
تقعیر آن باقی میماند و نتوء رحم را بالعقل و قرن نیز نامند و
صاحب رمز اعقلا و قرنا. نتوء السره بضم سین وفتح رای مشدده
و ها عبارت از بلند شدن آنست و آن یا از سوء تدبیر
قابله است و یا پاره شدن صفاق آن موضع و این را
فتق مراق البطن نامند و یا بسبب رطوبت مائی که در آنجا
جمع گردد چنانچه در استسقای زقی میباشد و یا بسبب ریحی
که در آن بهم رسد چنانچه در طبلی میباشد و یا بسبب روئیدن
گوشت زیر پوست آن و یا بسبب شگافته شدن شریانی
در آن پس خون از آن برآید و در آن موضع مجتمع گردد
نزف الدم بفتح نون وسکون زای معجمه و فا جاری شدن
خون از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از داخلی
یا خارجی. نزله بفتح نون وسکون زای معجمه وفتح لام
و ها ریختن فضول رطبه است از دو بطن مقدم دماغ
بحلق. بعضی مخصوص بریه و یا سینه و بعضی عام دانسته اند
بهر عضوی که بریزد و این حق ست. نزول الماء بضم نون و
زای معجمه و واو ولام وفتح میم والف ممدوده مرضی است
عینی ست و آن عبارت از ایستاده شدن رطوبت
غریبه است در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت بیضیه و صفاق
قرنیه و متکرج شدن آن مانند تکرج مرق و آب غوره
پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر
و یا برآمدن نور را از بصر بسوی مبصرات بنا بر اختلاف
مذهبین انطباع و خروج الشعاع و امتناع آن یا تام است
بحیثیتی که تمام ثقبه را میپوشد و یا ناقص که بعض آنرا
خواه اطراف آنرا و خواه وسط آنرا و باقی مکشوف باشد
و بهمان مقدار دیده شود و جالینوس گفته عبارت از
غلظت رطوبت بیضیه است و اطبا اختلاف نموده اند
در تفسیر آن پس جماعه بظاهر آن در رفته و گفته اند عبارت
از غلظت جوهر آنست و محققین اطبا گفته اند عبارت
از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه از آن
اندک اندک ترشح نماید و از ثقبهٔ عنبیه در آید و بالای
ثقبه زیر قرنیه بایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که
جوهر بیضیه بالتمام غلیظ و منجمد میگردد و بسبب برودت

و نوست اتان را مای رقیق منتشر مانند ماء آن
می بیند و شبی بار بسیار سیال واجسام براق را لسبب
رقت آن و گفته اند ما رسته نمی باشد یکی آنکه فرود می آید
در میان عنبیه و عنکبوتیه می ایستد و لهذا است ابطال
میگرداند در حدقه کدورت ظاهر میگردد و رنگ
آن آب مانند شام میباشد و این معالجه پذیر نیست
دوم آنکه می ایستد میان قرنیه و عنبیه و این بیان است
که ذکر یافت سوم آنکه در ثقبه عنبیه می ایستد و این
هنگام ظاهر نمیگردد و کدورتی و تغییر نمیگردد حدقه
مگر بسیار اندک و بندرت و این را ماء راسو دنی نامند
و قائل این قول فرق میان ماء و سده عنبیه نکرده
مگر بر سبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق نمی نمایند ماء را
مگر بر سده عنبیه و هر آنکه ماء گاه بود و ثقبه عنبیه میباشد
و گاه بر سده و فرق میان هر دو دشوار است و آنچه
گفته اند فرق آن است که اگر گشاده گردد ثقبه از هر
حدقه هنگام بر هم گذاشتن یک چشم دلالت بر عدم
سده و ماء در ثقبه عنبیه صحیح است و لیکن کلی نیست
جهت آنکه هرگاه ماء بسیار غلیظ باشد هر چند سده
نباشد حدقه دران گشاده نمیگردد بسبب بر هم گذاشتن
یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس ماء و میان
سده مفرده ظاهر است جهت آنکه بطلان ابصار
با صفای حدقه و یا باندک تغیری لازم سده است و
کدورت حدقه واجب است در ماء و بطلان ابصار شرط
آن نیست بلکه حال ابصار صاحب ماء مختلف میباشد
بحسب وقوع صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور
شد و اقسام ماء بسیار است مانند غمامی و زیبقی و جصی
و آسمانجونی و منتشر رقیق و زجاجی و ابیض و روی و اخضر
و اصفر و احمر و ذهبی و ازرق و اسود و نزول ماء در عقب
عبارت از ریختن خلط حاد سیال است در عقب وجع
و ورم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط در آنجا
نسیان بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة
تحتانیه و الف و نون بمعنی فراموش کردن است آنچه را
یاد داشته و یا دگیرد و این بسبب فاسد شدن قوت ذکر

و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر باطل شدن قوت
حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل
خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد
و یا دیدن امور حسیه است که در خارج وجود نداشته باشند
و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور تخیلات که تخیل
امری کما ینبغی نتواند نمود و خواب و احلام می بیند
مگر اندک و آنرا فراموش کند و هم فراموش کند
صور محسوسات را و نتواند که تخیل کند آنها را چنانچه
فراموش کرده . نفاس بکسر نون و فتح فا و الف و سین
مهمله خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد
ازان دفع میگردد . نفاطات بفتح نون و فا و الف
و طای مهمله مشاله و الف و تای مثناة فوقانیه و آنها
حبابی است که از ماده رطوبی مائی محتبس در زیر جلد
در بدن حادث شود . نفاخات بفتح نون و فا و الف
و فتح خای معجمه و تای مثناة فوقانیه بثور حبابی است که
از ماده ریحی غلیظ محتبس در زیر جلد در ظاهر بدن هم
بر سده گاه اطلاق می نمایند بر بثور مائی نیز بسبب
مشابهت آن بان در رنگ و هیئت . نفخ بفتح و ضمه عبارت
از انتفاخ بطن است و اطبا گاه اطلاق می نمایند بر
ورم ریحی نیز و اضافت بعضوی که دران واقع شود نمود
میشود مانند نفخ کبد و رحم . نفث الدم بفتح نون و سکون
فا و ثای مثلثه بر آمدن خون است از راه دهان اگر
با بزاق دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنخع
از حلق و نواح آن و اگر با تنخع از قصبه ریه است و اگر
بطریق سرفه دفع گردد از ریه و نواح و سینه و اگر بطریق
قی باشد از فم معده و یا کبد است . نفث المده بکسر میم
و فتح دال مهمله مشدده و ها بر آمدن چرک است از دهان
اگر با سرفه باشد از نواح صدر و حجب و ریه است و
اگر با قی باشد از انفجار دبیله معده و یا کبد . نفس
الانتصاب بتحریک را و انتصاب بکسر همزه و سکون
نون و کسر تا فوقانیه و فتح صاد مهمله و الف و با عبارت
از حالتی است که صاحب آن نمیتواند که نفس کشد
مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد

دمه را بالا کند تا آنکه عروق آن گشاده گردد و نفس
بر آید سبب آن یا ازدحام غلیظ است که جذب کند ریه از اطراف
صدر و احشا بجهت تخلخل و سخافت و ضعف خود و
بر آمده گردد و مجاری را تنگ نماید و یا از دماغ بران ریزد
و مجاری مواضع هوا را که باصطلاح عروق خشنه نامند
پر نماید و بعضی این نوع را انتصاب نفس و ربو و بهر را به
امتلای عروق ضوارب که در ریه اند بدون افتقار
و بعضی ربو را بر امتلاء عروق خشنه و بهر را بر امتلای
شرائین اطلاق می نمایند و یا سبب آن امتلای ریه و
سینه است از بخارات قلب و احتقان آن دران
و یا سبب آن استرخاء عضلات صدر و عجز آنها از انبساط
و یا ضعف حرارت غریزیه است . نفض بفتح نون و سکون
فا و ضاد معجمه لرزه و فشاندن تپ است و ازین است
نافض . نقرس بکسر نون و سکون قاف و کسر را و
سین مهمله وجعی است که در مفصل و قدم قدم خصوصا ابهام
و انگشتان هم میرسد و از رگ بطرف بالای ابهام شروع
میشود تا مفصل قدم میرسد و وجع آن شدید میباشد
خصوص که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری
حس آن و عدم تحلیل ماده آن از جهت صلابت آن و آن گاه
زود تسکین میباشد و گاه در و امتداد میکشد و اکثر بسبب
جماع بر امتلاء و سیری و تناول اغذیه غلیظه و نفاخه رطبه
و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این میباشد و گاه از
اسفل قدم ابتدا میکند و یا از هر دو جانب آن و نیز شامل
جمیع اجزای قدم میگردد و گاه بالا میرود بسوی ساق
و زانو باعث ورم آن میگردد و گاه بسوی ران اما ابن سهل گفته
که مفصل ابهام را نقرس و غیر آن مانند لیس تسمیه این مرض بان از
قبیل تسمیه حال باسم محل است و بعضی گفته اند وجعی که در
مفصل رسغ و اصابع دست هم میرسد آنرا نیز نقرس نامند
و ماده آن در رباطات و اجسام محیطه بمفاصل کون میباشد
و لهذا اصحاب آنرا تشنج هم میرسد بدانکه نقرس خصیان
و اطفال و زنان را هم نمیرسد مگر وقتیکه حیض زنان بسته گردد
نمش بفتح نون و میم و شین معجمه قطعه سیاه و رنگ مائل بسرخی
مدور است که در پوست بدن ظاهر میگردد گاه مانند کلف

میباشد و بیشتر در صورت بهم میرسد از مادهٔ دموی سوداوی و نمش بکسر نون لغتی از انان است و شیخ الرئیس گفته که انان آنچه مائل بسرخی است نمش نامند و آنچه بسیاهی برشش، نمله بفتح نون و سکون میم و فتح لام و ها دانه است و یا دانهای بسیار که با لهیب و سوزش بسیار در بدن ظاهر گردد از مادهٔ لطیف حریف صفراوی و موضع آن اندک ورم کند و سرایت نماید باطراف و بر دو مانند مورچه و دو نوع میباشد یکی آنکه مادهٔ آن در کمال رداءت و خباثت میباشد و آن اکاله است که پوست بدن را میخورد و متقرح میسازد و دوم آنکه رداءت و خباثت آن بآن مرتبه نمیباشد بلکه لطیف میباشد و آنرا ساعیه می نامند جهت آنکه میدود باطراف اما متقرح نمیسازد و در ساعیه در ظاهر جلد میدود و در اکاله در ظاهر و باطن هر دو، نواصیر بکسر صاد مهمله و نواسیر بسین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قرحه ایست غائر که در مقعده و نزدیک بطرف امعاء مستقیم و خصیه بهم میرسد و از آن چرکاب می آید و هر زخمیکه کهنه گشود و در گود افتد و از آن چرکاب آید نیز ناصور نامند در هر عضو که باشد، حرف الواو، وافده بفتح واو و الف و کسر فا و بفتح دال مهمله و ها علتی است که مختص بقلب و نواحی آن است، وبار بفتح واو و بای موحده و الف ممدوده و بمقصوره نیز آمده عفونت عام که از فساد جوهر هوا بسبب اسباب سماوی و یا ارضی حادث گردد و تب وبائی و طاعون بهم رسد، وبش بتحریک واو و بای موحده و شین معجمه سفیدیست که بر ناخنها بهم رسد و جمع آن اوباش است، وثی بفتح واو و سکون ثای مثلثه و یا لغزش یافتن و بر آمدن استخوان است از موضع خود و بیرون بر آمدن تمامی آن، وجاء بکسر واو و فتح جیم و الف ممدوده کوبیدن خصیه حیوان است بحدیکه شهوت جماع آن برطرف گردد، وجع بفتح واو و جیم و عین مهمله ادراک و احساس منافی است از آن حیثیت که منافی است و مرادف الم است و قرشی اعم از آن دانسته و مراد که وجع بر دو قسم است یکی آنکه او را نامی

مخصوص است و مشهور از آنان پانزده نام است و وجه تسمیه هر یک بصفت و هیأت وجع آن است، وخشن بفتح خا و شین معجمه و نون، ولاذع بفتح لام و الف و کسر ذال معجمه و عین مهمله، ومخدری بفتح خا معجمه و دال مهمله و کسر رای مهمله و یای، ومعیائی بکسر الف و سکون عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و همزه و یای، وحکاک بفتح حای مهمله و تشدید کاف و الف و کاف، وناخس بفتح نون و الف و کسر خای معجمه و سین مهمله، ومرخی بضم میم و سکون رای مهمله و کسر خای معجمه و یاء، وکاسر بفتح کاف و الف و کسر سین و رای هر دو مهمله، وضاغط بفتح ضاد معجمه و الف و کسر غین معجمه و سکون طاء مهمله، ومتفسخ بضم میم و فتح فا و کسر سین مهمله و خای معجمه، واضربانی بفتح ضاد معجمه و فتح بای موحده و الف و کسر نون و یای مثناة، وثقیل بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و سکون یای مثناة و لام، وثاقب بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و بای موحده، ومسلی بکسر میم و فتح سین مهمله و لام مشدد و یای مثناة تحتانیه ۱۵ ومحدد بضم میم و فتح حای مهمله و کسر دال مهمله مشدد و دال مهمله و قسم دوم آنرا نامی مخصوص نیست و اختصاص بمحل و موضع و عضویکه در آن بهم رسد پیدا باشد وجع خاصره و ظهر و فواد و غیرها، وجع الخاصره بفتح خا معجمه و الف و کسر صاد و فتح را هر دو مهمله و ها وجعی است که در تهیگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد، وجع الظهر وجعی است که در فقرات پشت از سوء مزاج بارد ساذج و یا مادی بلغم خام یا از تعب حرکات بسیار و یا از بسیاری جماع و یا از ضعف گرده و امراض آن بهم میرسد، وجع الفواد بضم فا و فتح واو و الف و دال مهمله وجعی است که در فم معده بهم میرسد بسبب سوء مزاج آن و بجهت قرب فم معده بقلب که فواد است مجازاً اسمی بدان گشته، وجع المفاصل علامه گفته اطبا هر وجعی که در مفصل بدن در کتفین باشد آنرا وجع مفاصل نامند و وجع مفصل ورک را وجع الورک هر چند آن نیز وجع مفاصل است و مقدمهٔ عرق النساء، و شیخ

نجیب الدین گفته که وجع مفاصل ورمی است که در مفاصل اعضا بهم میرسد از مادهٔ غلیظه مخاطی بسبب ضعف مفاصل خواه آن ماده صفرا باشد و یا خون و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقل و بندرت و یا ترکیب از اینها و آن وجع اگر در مفصل قدمین باشد مانند مفصل کعب انگشتان خصوصاً ابهام آنرا نقرس نامند و از روم پاسانج، وجع الورک بفتح واو و کسر را و کاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر در ورک که منتقل بعرق النسا نگردد و ایلاقی گفته که سبب آن مادهٔ فاضله مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفاصل پا باشد آنرا نقرس و آنچه در مفصل ورک باشد و پائین نیاید بر ران مگر اندکی آنرا وجع ورک و آنچه پائین آید از طرف بیرون ران و ز ساق تا کعب انگشتان پا آنرا عرق النسا و آنچه در مفصل دستها و ناخنها باشد آنرا وجع مفاصل نامند، وحم بفتح واو و حای مهمله و میم شهوت الحوامل کثیفه ردیه او ست و تنبیه الطعم، وخم دو خا اول بفتح واو خای معجمه و دوم بکسر واو و فتح خا معجمه و الف و میم فساد هضم طعام را نامند و تخم همینست و با نیز آمده از جهت آنکه هیچنانکه گفته شود با عام و ظاهر آن شامل تمام بدنست این مرض نیز چنان است، ودقه بفتح واو و دال مهمله و قاف و ها ورمیست که در ملتحمه شبیه بدانهٔ سفیدیکه گویا پارچه پیه است بهم میرسد از مادهٔ بلغمی و رقیق مائی و دموی و گاه سرخ رنگ میباشد اگر مادهٔ آن دموی باشد و بمواضع بروز و ظهور آن مختلف میباشد گاه قریب بموق اصغر و گاه زیر جفن و گاه حوالی اکلیل و گاه دانهای بسیار ریزه مانند مروارید بر رشته کشیده، و فرق میان این و مورسرج این است که مورسرج در قرنیه بهم میرسد و این در ملتحمه، وردینج بفتح واو و سکون را و کسر دال هر دو مهمله و سکون یا و فتح نون و سکون جیم ورمی است که در چشم در پرده ملتحمه بهم میرسد بحدیکه قرنیه را میپوشد و شیخ نجیب الدین گفته رمدیست عظیم که ورم میکند و در آن سفیدی چشم بحدیکه مانع بند کردن چشم میشود و صاحب تذکرة الکحالین گفته که آن ورم دموی و یا صفراوی است

کرد در چشم بهم رسد و شیخ الرئیس فرموده که آماس طبقه ملتحمه
است و سبب آن کشوده شدن رگیست باریک متصل
به ملتحمه و ریختن ماده دران و یا بایک چشم و ورم کردن آن
+ ورم بتحریک واو و رای مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است
که در عضو بهم رسد بسبب داخل شدن ماده دران و اقسام
آن شش است چهار بحسب هر چهار خلط و پنجم مائی و ششم
ریحی و گاه مرکب از اخلاط نیز میباشد و بدانکه ریح
حادث از بخار لطیف اگر مادیت آن مفارقت نکرده
داخل جوهر اعضا گردد آنرا ورم ریحی نامند و اگر مفارقت
کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نگردد بلکه در
یکجا مجتمع گردد آنرا نفخه و انتفاخ نامند نه ورم و نیز
بدانکه ورم یا حار است و یا بارد و اکثر اطبا ورم حار را
بالذات از ماده حار پیدا شده مانند ورم صفراوی و
دموی و آما شیخ الرئیس اطلاق می نماید ورم را برانچه
ماده آن عفن باشد خواه حار را بالذات باشد و یا
بالعرض حاصل از عفونت ماده بارده + ورم رخو ورم
سفید نرمیست که حرارت و وجع با آن نباشد و گاه اندک
درد می کند و لیکن نه آن است که مطلقا دران درد نیست
زیراکه بلغم نیز بسبب برودت و امتلا و تمدد یکه لازم آن است
مولم است هرچند نسبت با خلاط دیگر کمتر و ورم بلغمی را
یونانی اوذیما نامند + وشکین بفتح واو و سکون شین
معجمه و کسر کاف و سکون یای مثناة تحتانیه نوعی
از جدریست که سبز رنگ و دران خطوط سفید باشد
و ری خوردن چرک است عوف را + وضح بفتح واو
و ضاد معجمه و حای مهمله شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض
است + وهن بفتح واو و سکون ها و نون ذوهی
درد لیست که در استخوان و آنچه متصل بران است
بهم رسد بسبب ضربه و یا سقطه بدون آنکه تفرق اتصال
واقع شود + حرف الهاء + هاشمه بفتح ها و الف و کسر
شین معجمه و فتح میم و ها شکسته شدن استخوان سر را
نامند + هرب الاذن بسیار متاذی شدن است از
صداهای عظیم و بلند و الم یافتن از آن + هزال بکسر
ها و زای معجمه و الف و لام گداختن گوشت بدن و لاغر

شدن آنست و هزال کرده عبارت از لاغری و کمی
گوشت آن است + هلابن بضم ها و فتح لام و الف
و سین مهمله عبارت از تحلیل مضمحل عروقیست و بدن البته
غذائی یابد و لاغر میشود + هم بفتح ها و تشدید میم
کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح و حرارت
غریزی است بسوی داخل و خارج بحدوث امری
متصور خواه خیر متوقع باشد و یا شر منتظر پس آن
مرکب از خوف و رجاست و هر کدام که غلبه نماید بر فکر
نفس بسوی آن حرکت نماید در خیر بسوی خارج و در
شر بسوی باطن و ازینجهت گفته اند آن عبارت فکری
است و هم بکسر ها شیخ فانی را نامند + هواع بضم ها
و فتح واو و الف و عین مهمله مشتق از تهوع بمعنی قی
است و تهوع در قی ذکر یافت + هول بفتح ها و سکون
واو و لام بمعنی خوف دائم شدید و از آن است مرض
هائل یعنی شدید + هیضه بفتح ها و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ها حرکت کردن مواد فاسده
غیر منهضمه است برای جدا شدن و برآمدن از معده
و امعا بقی و اسهال با شدت و ضعف از قوت و انهضام
و سبب آن یا تغیر یافتن و یا فاسد شدن طعام است
بصفرا و یا بلغم بسبب رداءت کیفیت و قبول کردن
احتراق را و دفع طبیعت انچه با لطیف و طافی بر فم
معده است بقی و انچه غلیظ و سنگین در قعر معده است
باسهال و گاه بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم
و یا آشامیدن آب بسیار و یا خوردن میوه تر بالای
طعام غیر منهضم خصوصا که بسیار چرب باشد و یا بودن
خلط با شدت در معده و خوردن طعام بسیار بران و یا بودن
ریح بسیار در معده و غیر اینها از مفسدات و چون هیضه
محتبس گردد و ماده آن سمی باشد سمیت آن سرایت
بقلب و دماغ و سائر اعضا نموده هلاک میگرداند
+ حرف الیاء + یرقان بفتح یا و رای مهمله و قاف
و الف و نون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا
سفیدی چشم ها بزردی و یا بسیاهی و آن دو نوع
است اصفر و اسود و سبب اصفر یا دفع طبیعت است

صفرا را بسوی جلد و ظاهر بدن از قبیل بحران خصوصا
در روز باحور و لیکن اگر قبل از سابع باشد بد است
و خطرناک جهت آنکه آن از دفع طبیعت نیست بلکه از
غلبه و کثرت و ثوران خود است و ضعف طبیعت و یا بودن
سده در کبد و یا از سوء مزاج حار کبد و یا سوء مزاج
حار مراره و یا حرارت جمیع بدن و یا ورم کبد و یا ورم
مراره و یا سده میان مجرای مراره و رود ده و یا ضعف
مراره و یا استحاله یافتن بعضی اخلاط بمره صفرا یا قولنج
و یا کبسیاری گرمی هوا و یا گزیدن حیوان سمی و یا
آشامیدن دوای قتال است و بول درین بسیار رنگین
و براز سفید میباشد و سبب یرقان اسود یا بسیاری
گرمی کبد و یا ضعف جاذبه طحال و یا ضعف ماسکه آن
و یا ورم طحال و یا سده فیما بین کبد و طحال و یا میان
طحال و فم معده است و گاه بول و براز سبز و درین
سیاه میباشد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که
کبدی قلیل السواد و با آن سوء حال کبد میباشد و طحالی
شدید السواد + ینع بفتح یا و نون و عین مهمله دم عظیم
در ملتحمه یا اجفان است اگر در مردم کبار بهم رسد و اگر
در صغار بهم رسد بدریج نامند چنانچه در حرف الواو
مذکور شد + تمام شد حدود الامراض

فصل ششم — دربیان اوزان و مکائیل صغار و
کبار شرعیه و اهل ایران و هند و طبیه و تطبیق آنها باهم
بدانکه اوزان هر بلدی و زر مسکوک آن بحسب تفاوت
ازمان و تبدل دول و تجدید سلطنتها و سلاطین در معرض
تحویل و تبدیل و تغیر و مصطلح هر قومی چیزی و بنام
خاصی است و چون مقصود درین کتاب اوزان طبیه
است اوزان شرعیه را برای تیمن و تبرک و اوزان
هندوستان و ایران نیز چون در بعض جاها وارد شده
است در اکثر نسخ و برای تطبیق باهم نیز ایراد نموده شد
و از اینها انچه را جناب مستطاب مستغنی الالقاب پیر و مرشد
حقیقی مد ظله العالی در رساله که در اوزان شرعیه و اهل
ایران و هندوستان و تطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند
و محقق و جامع و شامل کل است از انجا انتخاب نموده و انچه را

یافت از قانون شیخ الرئیس و تحفة المؤمنین حکیم میر
محمد مؤمن و اصول الترکیب خجندی و قرابادین قلانسی
و غیر اینها از کتب معتبرهٔ معتمدهٔ دیگر و بالله التوفیق و الانعام
اما اوزان متعارفهٔ شرعیه قیراط عبارت از نصف عشر
مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود
و بوزن سه جو و سه ربع جو متوسط باشد دانق که بفارسی
دانگ نامند عبارت از سدس درهم شرعی که بوزن
هشت جو متوسط بحسب مثقال نصف و خمس مثقال شرعی
است و مثقال بیست قیراط است که بدرهم یکدرهم
و سه سبع درهم و بوزن شصت و هشت جو و چهار سبع
جو متوسط باشد و دینار یعنی مثقال شرعی است بلا اتفاق
رطل عراقی یکصد و سی درهم است که نود و یک مثقال
و بشعیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد
و آن دو ثلث رطل مدنی بود و رطل مدنی یکصد و نود
و پنج درهم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال
و دو ثلث مثقال و بشعیرات نه هزار و سه صد و شصت جو
متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود و رطل مکی
نصف یعنی دو چند رطل عراقی است که بدرهم دو صد و
شصت درهم شرعی و بمثقال یکصد و هشتاد و دو مثقال
باشد و مد ربع صاع است که بحسب درهم دو صد و نود
درهم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه
ربع مثقال است و آن دو رطل و ربع رطل عراقی است
که یک رطل و نصف مدنی باشد و صاع چهار مد است
که بدرهم یکهزار و یکصد و هفتاد درهم و بمثقال هشت صد
و نوزده مثقال و آن برطل عراقی نه رطل و برطل مدنی
شش رطل و بمکی چهار و نیم رطل بود و قنطار شصت
من است که بحسب ارطال یکهزار و دو صد رطل عراقی
و هشت صد رطل مدنی و ششصد رطل مکی است که بحسب
امداد پانصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع
یک صد و سی صاع و سه ثلث صاعی و بدرهم
یک صد و پنجاه و شش هزار درهم شرعی و بمثقال
یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد
اما اوزان متعارفهٔ مختصه ببلاد هند سرخ که

عین الدیک باشد و بهندی گهونگچی نامند سه جو
متوسط است و از قیراط سه سبع کمتر است و رتی که
تخم گل چاندنی باشد چهار جو متوسط است و ماشه
هشت رتی است و بحسب شعیرات سی و دو شعیره و دو
سبع شعیره شصت و چهار سبع و آن نیز پنج رتی است که شانزدهم
حصه روپیه هندی باشد و آن روپیه سکه یک سبع از
ده ماشه زیاده است که پنج رتی و یک بر سبع باشد
تانک چهار ماشه است و بقولی بیست و چهار سرخ
توله متعارفهٔ بنگاله دوازده ماشه است و بحسب رتی
نود و شش رتی و بدرهم شرعی نه درهم و بمثقال شرعی
شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال و توله
متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است و بدانکه روپیه
که نقره مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است
یکی ده ماشه متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند
و دیگر روپیه متعارف بنگاله و این ده ماشه و دو رتی
است و معروف بروپیه سکه است و مهر یعنی اشرفی
هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای مسکوک آن
بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن
کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از نه ماشه
و شش رتی و بحسب رتی هفتاد و هشت رتی و بحسب
درهم شرعی هفت درهم و یک ربع درهم و سه شعیره
و بحسب مثقال پنج مثقال و هشت شعیره و یک سبع
شعیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و
چهار رتی کمتر نمیباشد و سیر عالمگیری که از من متعارف
در زمان قدیم هند و بنگاله است یعنی توله بنگاله است
که دوازده ماشه باشد و سیر متعارف این زمان
ده ماشه و نیم است و آن پنج تانک است که بیست
ماشه باشد و سیر عالمگیری شصت و چهار توله است
بتوله بنگاله و بحسب درهم پانصد و هفتاد و شش درهم
شرعی و بحسب مثقال شرعی چهار صد و سه مثقال و یک
خمس مثقال و من عالمگیری چهل سیر است که بحسب توله
دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب ماشه سی هزار
و هفتصد و بیست ماشه باشد و بدرهم شرعی بیست

و سه هزار و چهل درهم و بمثقال شرعی هفده هزار و یکصد و
بیست و هشت مثقال و اما اوزان متعارفهٔ ایران
ارزن که بفارسی برنج نامند یعنی ارزن متوسط در بزرگی
و کوچکی بوزن دو خردل بری است و حبه از مثقال دو
شعیره است که چهار ارزن باشد و قیراط از مثقال چهار شعیره
و یک ربع شعیره است که هشت ارزن و نصف ارزن باشد
دانق که بفارسی دانگ گویند بیست و یک شعیره و یک
و یک ثلث که چهل و دو ارزن باشد و دو ثلث ارزن مثقال
صیرفی گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند
یکصد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شرعی و نود
جو و ربع جو متوسط و یک مثقال و شش سبع مثقال
شرعی باشد بدانکه در مثقال صیرفی اختلاف بسیار
است حکیم میر محمد مؤمن در رسم تام جدید گفته که سه ماشه
میشود و مولف گوید که مقرر است که دو غازی چهار
مثقال است و روپیه ده ماشه هندی دو مثقال و نیم
چنانچه غازی را با روپیه سکه بنگاله وزن نموده شد که روپیه
و نیم آنرا کامل شد که یکصد و بیست و هشت رتی که شانزده
ماشه باشد و رتی هم مقرر است که چهار جو متوسط است
پس برین تقدیر باید که مثقال صیرفی یکصد و بیست و
هشت جو متوسط باشد نه یک صد و چهل و هشت جو
پس مثقال صیرفی سی و دو رتی باشد که چهار ماشه
است که دو درهم و دو ثلث درهم شرعی و دو مثقال الا ثمن
مثقال شرعی است تخمینا و غازی یکی دو مثقال صیرفی
است که هشت ماشه باشد و دو غازی چهار مثقال است
که شانزده ماشه باشد یعنی یک توله و چهار ماشه و استیر نزد
اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج توله باشد
و ده نارسی و هفت مثقال و نیم است که دوازده توله
و نیم باشد و پنج نار بیجه مثقال و سه ربع مثقال
است که شش توله و سه ماشه باشد و ده و نیم نار
نصف آن است که نه مثقال و سه ثمن مثقال باشد
که سه توله و یک نیم ماشه است و من تبریزی ششصد
مثقال است که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که دو صد
توله که سه آثار و هشت توله که ثمن آثار است میشود

درم درهم شرعی یکهزار و هفتصد و نود و نه و بمثقال شرعی
یکهزار و دو صد و شصت مثقال است و نیم من تبریزی
سه صد مثقال است که یکصد توله باشد که یک آثار و نیم
و چهار توله است + یک چهاریک ربع من تبریزی است
پنجاه و عبارت از هشتم حصه یک من است که نیم چهاریک
باشد + تسیه عبارت از شانزدهم حصه یک من است
پانزده و نصف سیر است و آثار در اصفهان دو نار و نیم
من شاهی یکهزار و دو صد مثقال است که سه صد و
نادری باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی
شش آثار و شانزده توله که یک ربع آثار است میشود
و آنا اوزان متعارفه طبیه صغار و کبار آنها آنها صغار آنها
بترتیب حروف ابجد ایراد میابد + آبولوس و ابولس نزد بعضے
یکدانگ مثقال و نزد بعضے یک دانگ درهم و نزد
جن سراپیون گوید سه قیراط است + آدویه و ابولیتوس
یک اوقیه است + استار چهار مثقال و نیم است بوزن
ذهب و بوزن فضه شش درهم و سه سبع درهم +
شیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش درهم گفته و حذاق
اطبا آنرا چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار
مثقال و نیم که هر مثقالی بقول خجندی یک صد و بست
شعیره باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه و
شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه
و هفت رتی بود که یک توله و پنج ماشه و هفت رتی باشد
و بمثقال شرعی هشت و چهار شعیره و بصیرفی چهار
مثقال و ربع الاثمن ربع مثقال بود + اسکوفامن
بحسب کیل هشت درهم و بحسب وزن هشت قیراط است
زیرا که مستعمل در هر دواست و بقول شیخ الرئیس رحمه الله
تعالی هژده درهمی است + اوقیه که وقیه نیز نامند بوزن
ده درم و پنج سبع درهم و بوزن ذهب هفت مثقال و
نیم است بمثقالی که ذکر یافت در استار که سه ماشه و سه
رتی باشد و توله و سه ماشه و شش رتی و بمثقال شرعی
سیزده مثقال و نیم و بمثقال صیرفی هفت مثقال الا
هشت شعیره که دو رتی باشد که ربع ربع مثقال میشود
و بولات نه قیراط است + آونقوش یک اوقیه

باقلا مراد از مطلق آن و از باقلای یونانیه شعیره و نیم و
بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است + باقلا
اسکندریه نه قیراط باقلا مصریه چهل و هشت جو متوسط است
که یک درهم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه
و نیم هندی باشد که دوازده رتی است + بردار صغیر
یکدرهم + بردار کبیر مانند ملعقه است و آن از عسل و
نبی مانند چهار مثقال و از معجون و دوا و دیه خشک دو
مثقال است و بقولے یک مثقال + برسه دو قیراط
است + بندقه یکدرهم و نزد بعضے یک مثقال است
ترمسه دو قیراط مثقال است + جرجر و جرجیر بجیم و رائے
مهمله هر یک دو ثلث مثقال اند + جوبونه شامیه یک
قیراط + جوج چهار مثقال + جوزه از مطلق آن مراد نه
درخمی و نزد شیخ الرئیس چهار ده شامون و نزد بعضی
چهار مثقال است + جوزه نبطیه یک مثقال + جوزه
ملکیه شش درخمی است + حاماهی صغیر دو مثقال
حاماهی کبیر سه مثقال + حبه از درهم دو و نیم ارز است
تخمیناً و از مثقال چهار ارز است که دو شعیره باشد +
خرمه بجاے مهمله و زاے معجمه بحسب وزن قریب شش
مثقال است و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند
آن مقدار است که کف دست را مملو سازد و بگنجد میان
ابهام و سبابه که سر آنها بر هم گذارند و از حشائش یک
قبضه است که یک دسته نامند که بقبضه در آید + حمصه
چهار جو و یک ربع جو باشد و مساوی قیراط بود +
خرنایک دانگ و نیم است + خرنوب از مطلق آن
مراد یک قیراط است + خرنوب شامیه چهار حبه و بعضی
بیست حبه ذهبی است + دانق که بفارسی دانگ
نامند از درهم دو قیراط و چهار طسوج و هشت حبه شانزده
ارز است و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهار
طسوج بحبه ده حبه و بارز چهار ارز باشد که مثقال طبی
موافق هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بصیرفی پنج رتی
و یک ربع رتی و بشرعی چهار رتی و سه ربع به پنج دانگ از
درهم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی و از شرعی
دو رتی تخمیناً میشود + درخمی یکدرهم است و شیخ الرئیس

یک مثقال گفته که شش ابولات که نیم و چهار قیراط است
باشد + درهم گویند معرب درخمی است بهندی گویه کهن
نامی دار و دوناتکسی + درهم که در قدیم الایام متعارف
بود و هشت دانگ و ناقص آنکه جدید مشهور شده است
شش دانگ است که دوازده قیراط نفسی باشد و بطسوج
بست و چهار طسوج و بحبه چهل و هشت حبه پس آن نود و
شش شعیره میشود که سه ماشه هندی باشد + درهم
ناقص چهار دانگ و نیم است و از درهم طبی مراد این است
که دو ماشه و دو رتی هندی باشد زیرا که آن هفتاد و
دو شعیره است که هژده رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس که
فرموده والمن یکون اربعین استارا والرطل عشرین
استارا والاستار ستة دراهم و دانقا و هو اربعة مثاقیل
پس مثقال هفتاد و دو شعیره میشود و بقول ایشان چنانچه
ان شاء الله تعالی در بیان مثقال خواهم آمد و درهم
بدان حساب چهل و پنج شعیره و ثلث شعیره میشود
یازده رتی و یک شعیره و ثلثی که یک ماشه و سه رتی
و یک شعیره و ثلث شعیره باشد و دیگران هر یک
چیزے گفته اند و عمل بقول خجندی اولی مے نماید +
سامونا یک غرام و نیم است که دو مثقال و نیم باشد +
سکرجه از مطلق آن نزد شیخ الرئیس مراد شش استار
و ربع استار و نزد بعضے شش استار و چهار دانگ
استار است + سکرجه کبیره نه اوقیه + سکرجه صغیره سه
اوقیه است + شعیره دو ارز است که چهار خردله برهم
باشد + صدفه کبیره چهار ده سامون است + صدفه صغیره
هفت سامون است + صدفه بوزن سکرجه کبیره است
طسوج اندر درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دو ارزه
است + طول که شش مثقال و نیم و سه قیراط است + غرا ربع
مثقال تا یک مثقال و در مفتاح الطب ربع درهم تا دو
دانگ است + غرمی بعین مهمله هشت اوقیه است + غرا
بغین معجمه از یکدانگ و نیم تا دو دانگ و تا یک مثقال
است + فلنجار یک ملعقه + فلنجارین یک درخمی و نیم است
فوطیل هفتاد و دو مثقال است + قواتوس [illegible] شش
مثقال و از روغن دوازده درخمی است و از شراب یک

دو قیه و نیم • قوطولی هفت اوقیه • قیا ماهفت مثقال
است • قیراط از مثقال صیرفی چهار شعیره است و یک
ربع شعیره • کرمیه شامیه ربع درهم تا ربع مثقال و نزد
بعضی یک نواة و نیم است • و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه
است کف شش مثقال است و آنرا قبضه نیز گویند کیلجه
شش درهم و نیم است • مثقال طبی خجندی گفته که
بعضی گفته اند مختلف نشده است آن در سابق و لاحق
زمان و بر یک قرار است و آن از طلا یک درهم و سه سبع
درهم است که نیم مثقال و خمس آن باشد زیرا که تجربه
دریافته اند که طلا از نقره این مقدار در حجم زیادت
پس آن بحسب دانگ شش دانگ و بحسب قیراط بیست
قیراط و بحسب طسوج بیست و چهار طسوج و بحسب حبه
شصت حبه و بحسب شعیره یکصد و بیست شعیره و بحسب
ارزه دو صد و چهل ارزه است و دانق آن مثقال سه
قیراط و یک حبه و چهار طسوج و ده حبه و بیست ارزه و
قیراط از آن سه حبه و دوازده ارزه و طسوج آن ده حبه و نصف
و عشر ارزه و حبه از آن چهار ارزه و ارزه دو خردل بری
و این مشهور است و نوشته که دیدیم در بعضی از کتب قدیم
عباراتی که دلالت میکرد برین که مثقال یونانی دو قیراط
از این مثقال مستعمل درین زمان کمتر و درهم آن نیز دو
دیاریه از درهم متعارف کمتر بود پس برین حساب مثقال
که یکصد و بیست شعیره باشد بوزن شرعی یک مثقال
و سه ربع مثقال و یک شعیره و بهندی سه ماشه و شش
رتی و بصیرفی سه ربع مثقال و سه ربع ربع مثقال میشود
و شیخ الرئیس مثقال را درخمی فرموده و گفته درخمی شش
اوبولوس است و هر اوبولوس سه قیراط و هر قیراطی چهار شعیره
پس برین حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد و دو شعیره
میشود و چنانچه سه قیراط و هر قیراطی چهار شعیره پس برین
حساب درخمی که مثقال باشد هفتاد و دو شعیره میشود و
چنانچه صاحب میزان الطبائع نیز دانسته و بوزن درخمی
یک مثقال و خمس مثقال الا دو خمس شعیره میشود و چهار
شعیره و از مثقال طبی کمتر بود و نیم مثقال و نصف ثمن
مثقال صیرفی و دو ماشه و دو رتی بهندی و مساوی درهم

ناقص است که درهم طبی نامند بقول خجندی و بقول نواب
غفران مآب بیست و یک رتی و سه خمس رتی میشود که سه
ماشه و یک رتی و سه خمس رتی باشد تخمیناً زیرا که نوشته
که چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است و اطبا دیگر
هر یک چیزی گفته اند و اکثری وزن مثقال را صریح
ذکر نموده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الی الحکم
عمل بقول نواب غفران مآب و یا خجندی اقرب
بصواب می نماید العلم عند الله • لمعقه از عسل چهار
مثقال و از ادویه خشک مراد یک مثقال و دو مثقال
نیز گفته اند مسطرون کبیر سه اوقیه مسطرون صغیر
بوزن جوزه ملکیه بود که شش درخمی است • من
اسکندرانی سه اوبولوس است • ناطل و نبیل دو استار
است و نزد خجندی دو اوقیه و در مفتاح الطب هفت
درهم نواة دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم
نقرئی است • دستیعون دو مثقال و نیم است یا مین
پنج استار و بیست درهم و چهار اوبولوس است • نیمینا
سه ربع اوقیه است • و اما اوزان کبار طبیه نیز
بترتیب حروف تهجی • آبریق دو من است و نزد
بعضی پنج رطل • اطالیقون یکصد و پنجاه رطل است
که هر رطلی دوازده اوقیه باشد • انطالیقی هشت
جوبین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد
ایاب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن
و نیم • جره از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نزد
اسرائیل چهل و چهار قسط • جره صغیر چهار قسط
جره انطالیقی چهل و هشت قسط • جوزق و جوسقا
هر یک سه رطل آمد • جوبین شش قسط القسط و کی
که نه صد مثقال باشد • رطل مراد از مطلق آن
نزد اطبا رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده
اوقیه باشد و نیز اساتیر بیست استار و بنا قیل نود
مثقال که بحساب خجندی بهندی بیست و هشت تولا
و چهار ماشه و نیم میشود و بدرهم یکصد و بیست و هشت
درهم و چهار سبع درهم • ابن سرابیون گفته
رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است

و نسبت بروغن بقدر نصف زیاده و رطل شراب نسبت
بروغن بقدر ربع زیاده است • زوزرق مطلق یک
کیلجه است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول
شیخ رئیس شش رطل و گفته اند بیست اوقیه است برای
آنکه هر اوقیه دوازده درهم باشد • زوزرق انطالیقی
شش قسط است باقساط رومیه و بقولی هشت
جوبین است • سطیس جره صغیر است که چهار قسط باشد
قناع چهار من است و آن بقول خجندی که ان شاء الله تعالی
در بیان من خواهد آمد و بهندی دو صد و بیست و پنج
تولا میشود که سه آثار و نیم و یک تولا باشد و بحساب نواب
مرحوم که نیز در همانجا خواهد آمد سه آثار و یک ربع و ربع
ربع آثار میشود و بقول شیخ رئیس که مثقال را درخمی گفته
که هفتاد و دو شعیره باشد دو آثار الا یک ثمن آثار
میشود و اگر مثقال را مثقال صیرفی گیرند مساوی
آنچه آن مرحوم فرموده اند میشود زیرا که ایشان نیز من
را یکصد و شصت مثقال فرموده اند که المن یکون
اربعین استاراً والاستار اربعة مثاقیل • طالیقون یک
صد و بیست و پنج رطل است قسط رومی • رطل و نصف
سدس رطل است که بیست اوقیه باشد • قسط انطالیقی
یک رطل است و نزد بعضی یک رطل و نیم و در کناش مها هر
دو رطل و نیم است و از روغن هژده اوقیه و از شراب
هشتاد رطل و از عسل بقول شیخ رئیس دو رطل و نیم
قفیز از کیل پیمانه ایست که بوزن بیست و پنج کیلجه باشد
و گویند بیست و چهار کیلجه است • قوطولی پیمانه ایست
که هفت اوقیه باشد و گویند از شراب دو اوقیه
و از زیت نه اوقیه و از عسل سیزده اوقیه • کیلجه
پیمانه ایست که یک من و هفت ثمن من باشد کیلجه
سه صد درهم و کسری است هشتر شش استار
و سه ربع استار است • مکوک سه کیلجه است • من از مطلق
آن مراد دو رطل است که چهل استار باشد و بوزن ذهب
یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن فضه دویست و پنجاه
و هفت درهم و سبع درهم و نواب مرحوم نوشته اند که
من طبی یکصد و شصت مثقال صیرفی است و هر چهار

مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است پس بحساب خجندی
پنجاه و شش تولہ و سہ ماشہ میشود و بحساب نواب
مرحوم پنجاه و سہ تولہ و چہار ماشہ اگر استار را چہار و نیم
مثقال اخذ نمایند و بحساب شیخ رئیس که درہم عشتا
در مثقال صیرفی اختیار کرده سی تولہ میشود و اگر مراد از
مثقال مذکور در استار فرموده اند و موافقہ مثاقیل
در آخر بیان مقدار من ہمان مثقال باشد و اگر مراد
مثقال صیرفی باشد پس مساوی آنست که قدیم
فرموده اند. و من مکی یکصد و شصت مثقال ست و من
رومی بست اوقیہ است که صد و پنجاه مثقال باشد و من
سنری و انطالیقی شانزده اوقیہ اند که یکصد و بست
مثقال باشد. و من اسکندرانی سی اوقیہ بود و من
قنطرے بست و دو اوقیہ و نزد شیخ رئیس رحمہ اللہ تعالی
یکصد و ہشتاد مثقال ست. ذیل در بیان تحویل بعض
اوزان ببعض و معرفت آنہا. تحویل درہم بمثقال آن
است که از دراہم نصف خمس را جمع نمایند که آن عدد
مثاقیل است مثالش خواستیم دانستہ شود که پنجاه درہم
چند مثقال ست از پنجاه نصف گرفتیم که بست و پنج
باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس
دانستہ شد که پنجاه درہم سی و پنج مثقال باشد
تحویل مثقال بدرہم آن ست که چون بر عدد دراہم
سہ سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم
دانستہ شود که چہل و دو مثقال چند درہم ست پس
افزودیم ہژده را که سہ سبع چہل و دو است بر عدد
مثاقیل مذکوره دانستیم که چہل و دو مثقال شصت درہم
است تحویل مادون درہم بمادون مثقال آن ست
که بحبہ در آورند و ثمن آنرا بیفزایند پس آنچہ بماند
حبات مثقال خواہد بود مثالش ہرگاه پرسند که چہار
دانگ درہم چہ قدر مثقال میشود باید بحبہ بحساب آورد
و آن سی و دو حبہ محسوب میگردد و چون ثمن را وضع
کنند بست و ہشت حبہ بوزن مثقال میماند و آن نہ
قیراط و یکحبہ از مثقال ست. تحویل مادون مثقال
بمادون درہم آن است که بدستور مذکور بحبہ آورند
و بران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درہم
خواہد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم
مثقال چہ مقدار از درہم است باید که آن را بحبہ
در آورند و آن سی و یک حبہ و نیم میشود و چون سبع
آن که چہار حبہ و نیم است بران افزایند سی و شش حبہ
درہمی خواہد بود و آن چہار دانگ و نیم درہم ست
تحویل اوزان دیگر باوزان ہندیہ. بدانکہ ہر وزنی را
که خواہند تطبیق باوزان ہندیہ دہند و معلوم نمایند
که چہ مقدار از آن است باید که اگر مادون درہم و یا
مثقال ست بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشہ
و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند
ماشہ است مثلا چون خواہند که بدانند درہم چند رتی
و یا چند ماشہ است و ہمچنین مثقال بدستوریکہ ترقیم
یافت دریابند و در ضمن درہم و مثقال نیز ذکر یافت
و اگر مافوق درہم و مثقال ست مقدار ہر یک از آن
ہر دو را بحساب ہندی دریافتہ حساب نمایند که چند
ماشہ است و ہر دوازده ماشہ را یک تولہ محسوب
دارند و ہر شصت و چہار تولہ را یک سیر و ہر چہل سیر را
یک من تا آسان و واضح گردد و امثلہ و تطبیق بعض
اینہا جا بجا بالطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و بالجملہ
آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشہ میبرند اینجا ماشہ
را بتولہ و تولہ را باثار و آثار را بمن برند۔

فصل نود و ہم در بیان بعض امور متعلقہ به نجوم
و طبیعات. بدانکہ مولدات ثلثہ که جماد و نبات
و حیوان موجودات این عالم باشند متکون و مترکب
از امتزاج عناصر اربعہ آتش و ہوا و آب و خاک اند
بتاثیر کواکب سبعہ سیاره زحل و مشتری و مریخ
و شمس و زہره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و
نظرات ہر یک با یک دیگر بتحریک افلاک دوار بامر
پروردگار زحل و غیره ہر یک از ارکان را دو طبیعت
است چنانچہ سبعہ سیاره خصوصا علویات و شمس را
دو قوت است یکے فاعلہ و دیگرے منفعلہ فاعلہ حرارت
و برودت و منفعلہ رطوبت و یبوست چنانچہ ذکر یافت
و در جدول منسوبات کواکب نیز خواہد آمد و ہر کوکب
دیگر تابع و مشارک علویات اند زہره مشارک مشتری
و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و ہمہ کواکب
و روحانیہ علویات و شمس بلسان شرع ہر یکے جبروتی
ملکے از ملائکہ عظام اند مثلا روحانیہ زحل را عزرائیل
ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیہ مشتری را
میکائیل مالک ارزاق و روحانیہ مریخ را اسرافیل نافخ
صور و روحانیہ شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الہام
و آنچہ درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانہ
از تاثیر آنہا است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل
باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات ست
باختلاف مراتب آنہا از لطافت و کثافت و صفا و کدورت
و استعداد بہره و یا قامت و کثرت یکدیگر چنانچہ در فصل
نہم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه مبنے توسط
بزر و تخم و نواة و اعمال آدمی یا دران دخل و تصرف
نباشد که گیاہا و اشجار خود رو است و یا دخل و تصرف
باشد که انواع زراعتہا و غرس اشجار و ترکیب بعضے
انواع بالبعضی است که نباتات باشند و آیہ کریمہ و انی
ہذا یہ و فی السماء رزقکم و ما توعدون بہمین معنی اشاره
بیان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب
و سائر کواکب براراضی انواع نباتات و حبوب و
اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان ست بہم نرسند
و نزول رحمت و برکت و فیض و بہشت و نعم موعوده
آن باعتبار رفعت و علو شان و منزلت تعبیر از سما
و در سما و فوق آنست یا بر روی زمین خواه در سوراخہا
زمین و جبال و خاکہا و زمینہاے نمناک و کوه والہا
و نیزارہا و امثال اینہا بی نتاج و جمع نر باده که از انواع
ہوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینہا و انعام
و دواب سہلی و جبلی و اہلی و وحشی باشند یا بتعمیل
و صنعت انسان که جفت نماید بعضے انواع را با بعضے
دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس ست و یا بز اہلی
یا بز وحشی باشند و گاو اہلی با گاو وحشی و ازین قبیل
و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند

باختلاف اصناف و یا در ہوا یعنے پرواز نمایند خواه
صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شگاف دیوارہا
و کوہہا آشیانه و خانه سازند که انواع طیور باشند
باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه
بطریق نتاج یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند
باختلاف اصناف خود مانند اصداف و حلزونات و
کرہا و سمک فلس دار و غیر مفلس و غیرہا از اصناف
حیوانات مائی و ہر یک این مولدات ثلثه را اعضا و قوای
است خاص بتوسط تاثیر کواکب و قوائی که حق جل و عز
ہر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت
عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و ہاضمه و دافعه و
غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوی بسبب در
جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند لهذا آنها
را صاحب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی
و تمیز تام ندارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه
گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه
و ترابیه مختلطه باہم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب
نموده نشو و نمائے یابد و بتدریج بوسطه عروق پوست
درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة
میرساند و ہر یک آنها آنرا غذای خود مے نمایند و
تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فصیل و شاخہای
اطراف بعضے اشجار که بمنزله تولید مثل ہست بدون
عضو و ارلعبه در ہر یک از مواضع متصور نیست
ولیکن چون در نباتات ضعیف ست و آنها چندان
اعتبار می نمی نمایند والا عند التحقیق نیز خالی ازان
نیستند و فضول که بیشتر اشجار و بیخ آنها ہم میرسد
فضول ہضم اول و ثانی است بر اتب و صموغ
و البان و تنوعات و آب جاری از تنه بعضے اشجار
و کفی که بر بیخ اوراق و بر اوراق بعضے نباتات
مجتمع میگردد و فضول ہضوم ثلثه آنها است چنانچه در
بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت
خون بر عارف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض
حمره و اورام و بثور و دوامیل و جرب و غیرہا دم فاسد
و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره و فضول و غیرہا
و سائر امراض مختصه و غیر مختصه دفع میگردد و ہمچنین
و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات
آدمی است و ہمچنان و در امراض نفسانی و روحانی
تصرف اوست و در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را
نیز دران دخل است و بدانکه ہر مرتبه از موالید ثلث
پیوسته بمرتبه دیگرے است یعنے افق جمادات
پیوسته بابتدای نباتات و جمادات مکونه آن مرتبه
از نباتیت نیز بہره دارند مانند حجر الیهود و مرجان
و سنگے دیده شد بعینه بشکل ماہی مفلس بقدر دو ثلث
شبری و در صلابت و ثقل و جوہر مانند حجر الیهود و سفید
رنگ و مرتبه اول نبات گیاه و اشجارے اند که از
جمادیت نیز نصیبے دارند مانند نباتیکه در سواحل بعض
دریاہا که کوہستان است میرویند و تمام آنها دائم
زیر آب و گاه قدرے بیرون بسبب جزر و مد و غیرہا
باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه بتدریج تا قویه تمام
اجزاے لشعه نباتیه رسند و افق نبات پیوسته
با اول حیوان است که بعض نباتات شبیه بشکل
حیوان و انسان میباشد بدون حس و حرکت مانند
یبروح الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در
بعض بیشه ہا و جنگلہاے ملک ہند و زیرباد ات
و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر
انسان تا گردن و بعضی بتمام ہیئت انسان میباشد
نر و ماده که بموی بشاخ درخت آویخته است و بعضی
موے سر یکے از آنها را بریده از درخت جدا نموده
و دو قطره شبیه آب خون از چشم آن برآید و نیز مرده
گردید و شکم آنرا اشگاف ست عدد و تخم ازان برآمد
که گویا میخواہد تکلم نماید ولیکن تکلم و حس و حرکتی
ندارد و چون بعضی اعضا آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه
بخون ازان برمے آید و در ملک ہند سنگے بہم میرسد
بشکل سر انسان و صورت آن و سیاه رنگ و در
دہان آن نقطه طلائی و ہنود ان آنرا می پرستند
و آنرا پارس ناتھ نامند و یا بخاصیت مانند نخل
و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر
نمیدہند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را با ماده که لقاح و
فحل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب نمیدہد و میل شاخہای
سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه نخل
اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع
و اصناف اند بعضی ازان قبیل اند که در یکروز میرویند
و در ہمان روز بر طرف میگردند و بعضے در چند روز
تکون می یابند و بکمال میرسند و چند روزی میمانند
مانند ریاحین و گلہا و بعضی بکمتر از سه ماه تکون نموده
و بشجرے آیند مانند خیار و بادرنگ بقول خضراوات
و بعضی زراعتہا و بعضی بعد از چہار ماه مانند ہندوانه
و خربزه و کدو و بلول و امثال آنها که پیاره دارند و
ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از شش ماه مانند اکثر
حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن
و امثال آنها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای
انسان ازین حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر
حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم که بسبب
ازدیاد مذکوره تکون و اتمام می یابند و بدانکه ہر یک
از اجزای نباتات و شجر بمنزله عضویت از اعضای
حیوان است و بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن
است و باعتبارے بمنزله کبد آن است و تنه درخت
بمنزله ظہر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست
و عروق حیوان و شاخہا و اوراق آن بمنزله دست و
پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و
خار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان
حیوانات ضعیفه اند مانند کرمہا و ہوام و حشرات که از
قوای دوازده گانه حیوانیکه پنج حس ظاہر و پنج باطن و
قوت شہوی و غضبی است بہره بسیار نمیدارند بلکه بعضے
صاحب سه قوت و بعضی چہار قوت و بعضی پنج قوت اند
و ہمچنین تا بتمام آنها با آن ہفت قوت نباتیه مذکوره
یعنے تا بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن
دوازده قوت رسد که مسوفات ثمانیه باشند اخرس و
میمون و فیل و غیرہا از انواع انواع حیوانات بعضی که

آنرا انسان جنگلی نامند یعنی النسناس که بهندی بن مانس نامند
بسیار با حس و ادراک و شعور میباشد الا آنکه نطق و تکلم
ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهماند و سیلیمان حیوانات
در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت
که انسان منبعث الجنة اند و از شرافت و فرمیت
انسانیت و خیشی که جناب اقدس الٰهی بر کل مخلوقات با و
عطا نموده که بمنزله عقل و مابه الامتیاز انست از حیوانات
و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار تعلیم و تفهیم ما فی
الضمیر خود بدیگرے و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر دیگری
است و معرفت صانع جل ذکره و بهره بسیار کم میدارند
و کاملین انسان بهره تام و وافر مانند انبیا و اولیا
صلوٰة الله علیهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را
بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده
معکوس سر بر زمین و پا ها برون و بالا و حیوانات را
بانسان مدهوش بچهار دست و پا روند و انسان را
با حیوان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره
بعضے سعد اکبر اند و بعضے سعد اصغر و بعضے نحس اکبر و
بعضے نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک
از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه نافع زهریه
نافعه غیر و قاتله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سمی مضر
مفسد مهلک بنحس آنها بمراتب و متوسطاینها بمتوسط
آنها انخصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت
و حظوظ خود ها باشند و یا نظرات سعود با آنها باشند
بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس
با آنها باشند بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات
که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها اگر
در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات
سعود با آنهاست در کمال سعادت اند الا در سعادت
کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات
آنها و بدانکه بعضی طبائع با بعض مناسبت و الفت
دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر
مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون باهم رسند حکم
عاشق و معشوق دارند که بعض ملاقی و مانع و جدا کنند

از هم جدا نگردد و بعضے قاهر بعضے اند مانند سنگ سنباده که بواسطه آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند
و مانند آهن آبدار که اکثر احجار و فلزات را می تراشند
و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را بآلت مسی می برند
و می تراشند و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند اما زیره
میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزها
است بسبب رطوبت بورقی ارزیز منجمد خود که بحرارت
آتش گداخته بهر چه میرسد بچسپد و آنرا با خود میسوزاند
و منکسر میسازد و طبیعتی معین طبیعتی ست مانند تنکار
که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین کلس
اکثر فلزات و احجار است و سیما و قلی معین گداز سنگ سبزه
و رمل ست که بواسطه آن گداخته شیشه صافی میسازند
و طبیعتی قرین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص
مینماید در اعماق اجساد و تنقیه او ساخ آنها نموده زینت
می بخشد آنها را و بوره و شب و زاجات و املاح مدبر و
که بدانها التصفیه و جلای فلزات مینمایند و طبیعتے
مفسد طبیعتی است مانند سرب که مشدد ذهب است
و زیبق مفسد کل فلزات و طبیعتی گریزنده طبیعتی ست
مانند حجر باغض الخل و طبیعتی بالطبیعتی ممتزج ست مانند
تاثیرات ادویه و اغذیه و اعضای عامیانه و غیرها در
حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص
بعلت خود و غذای لائق بکمال خود را بمناسبت
جذب مینماید باستعانت قوت مدبره جزئیه و قوت
ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت غاذیه
نامیه و مولده و همچنین سائر طبائع و چون این امور
بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام ماخذ و التقاط
هر یک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه
بدانها در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود
و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی
است و هم چنین در هنگام اعطا بدیگرے در توسعه
وقت و در هنگام ضیق و ضرورت تا بے نیست
عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و
یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب ست

با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات بر چهار قریب
باعتدال و در انسان باعتدال حقیقی حسی و بدانکه
بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب
بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ
و برطوبت بزهره منسوب ست و افیون ببرودت
بزحل و بیبوست هم مر و و هم بعطارد و لسان
که یک چیز بچند کیفیت مشترک است منسوب بچند کوکب
است مانند چوب چینی و جدوار و غار زهره و نیز دو
دوائے مرکب القوی و گاهی میباشد که یک جنس نه
یکنوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است
و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال بتغیر با کواکب
دیگر نیز و گاه میباشد اجزای بعض اشجار و نباتات
باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند
کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و
و برگ و گل و ثمر و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی
مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال آنها
و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر
کواکب مذکوره است بر ارضی و بخار انهار و صعود
ابخره و ادخنه آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میباشد
دارا ارضی مثلا آنچه در هوا قریب بزمین بسبب غلظت
هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم
یافته شده در سقوف و کنج دیوارها و در فرازها و بین
شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون
یابد آنرا نسج و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید
بالا رود اگر اندک و لطیف و بر آن رطوبت غالب است
بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها و خصوصا
سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول
نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این بحسب قلت
و کثرت ماده کم و زیاده میباشد و در اراضی قریب بدریا
و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا
بکره زمهریریه رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت غالب
است بسبب سردی آنجا منجمد گشته نقطه فرود آید از تحرک
فرود آمدن آن ریاح تموج و حرکت در آید این بحسب

مقدار رقات مادهٔ آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن موجب کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم انیست و یا آنکه بعض اجزای آن ابخره وابر مستحیل بهوا گردد و لهذا ابرهای خشک تنی بارد و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعة مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد و تموج و حرکت ازدیم و سبب جزر و مد دریاها نیز یکی وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت گفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف گویند و اگر دخانیت و بس بران غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریره رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت کامنه دران ادخنه در باطن آن هیجان و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدای آید و سطح ظاهر خود را شگافته برآید با آواز سخت آنرا رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت و کبریتیت در حین شگافتن محترق گردد و ازان روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند و اینها نیز بسبب کثرت و قلت ماده مختلف میباشند در زیادتی و کمی و اگر با آن ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آنرا محترق گردانند و ازان روشنی و صدای ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بهیئت تا بجاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشگافند و در زمین فرود رود و بجا تا آن بهر که برسد متغیر و مدهوش گردانند و احیاناً ہلاک سازد و آنرا در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوه و خفیفه چنانکه اگر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بگدازد و اگر در بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد و بسیار رو بالا صعود نموده و بتاثیر حرارت و تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد و بسبب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و نیز شهاب و ذوات الاذناب و ذو ذوابه و سیاره و دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دار و بزودی باتمام نرسد و بحرکت شبانروزی فلک الافلاک حرکت استتباعی نماید و طلوع و غروب کند و بدیر تکشد تا آنکه باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوسهای یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب دران و تفاوت محاذات هریک ازانها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در ایام ربیع و خریف که باران کم بارد و باشد اوائل و اواخر روز ظاهر میگردد و در کرهٔ زمهریریه بسبب اختلاف مناسبات اراضی مختلف باشد در قرب و بعد و ابخره متکونه مجتمعه در جوف زمین و ثقل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نماند لا محاله سطح زمین را بشگافد و بدر آید و از صدمه شگافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و قریها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و اینجا بدین مقدار بهریک از مطالب مقاصد متصرفه و نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل طبیه اشاره نمود

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم باعتدال	سرد و تر باعتدال	سرد و خشک و خشکی غالب و بهر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر ترے آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و اتم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و احلی اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
کیفیات مذوقہ	اشبع واقبض واعفن اشیاء	اطیب والس واحلا واسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشیاء گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	ہر شئے تفہ بے مزہ خام
قوی	قوت ماسکہ	قوت نفسانیہ وغاذیہ ونامیہ	قوت غضبیہ	قوت حیوانیہ	قوت شہوانیہ	قوت متفکرہ یعنی فکریہ	قوت طبیعیہ
الوان	سیاہ وصاحی	سفید بازردی وگندم گون درخشان	سرخ تیرہ	نارنجی درخشان براق وگفتہ اند رنگ آن برنگ صاحب ساخت است	زرد مائل سفیدی وسمرت گندم گون وخضرت برابر گفتہ اند	رنگ مرکب از سواد وزردے باہم، رنگ مرداسنگ وآسمان جونی	زرقت وبیاض غیر خالص از حمرت وصفرت وکدورت وکمودت
عناصر	خاک	ہوا	آتش	آتش قریب بہوا بتکیف بران	ہوا قریب بآب ممزوج بآن	خاک ممزوج بآب	آب وہرچہ برودت ورطوبت بران غالب باشد
اخلاط	سودا وبلغم خام	دم طبعی صافی ومنی ومغز	صفرائے حاد	صفرائے معتدل وحرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط بہ بلغم	بلغم وہرچہ بلغمیت بران غالب باشد
معادن	مرتک وخبث الحدید واحجار صلبہ سیاہ وسیاہ رنگ	مرقشیشا وتوتیا وکبار منیت وزرنیخ وحجر مرارة البقر وہر سنگ سفید وزرد	مقناطیس وشاذنج وزنجفر	لاجورد وسندروس درخام وکبار منیت وزجاج فرعونی وزفت	مغنیسا وکحل	لوزہ وزرنیخ وکہربا وزیبق	زجاج نبطی واحجار شفیفہ وہر سنگ سفید ودہنیہ
فلزات	اسرب	رصاص وشبہ فائق والماس	حدید ونحاس	یواقیت وبیجادق وہر سنگ گران بہا وذہب خالص ابریز	لولو وزبرجد جزع ونحاس	فیروزہ وصفر وروے	لولو وبلور وفضہ وہر سنگ سفید رخو
ذکور وانثی	مذکر وبعضے خنثی نیز گفتہ اند	مذکر	مذکر	مذکر وقطب وصاحب نوبت	مونث	مائل بذکورة	مونث وصاحب نوبت

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
نہاری ولیلے شمالی وجنوبی	لیلی	نہاری وعلوی وشمالی	لیلی وعلوی ومغربی	علوی وسفلی ونہاری	سفلی ولیلی وجنوبی	نہاری	لیلی
سعادت ونحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعادت بنظر ونحوست بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعادت بنظر وبذات مائل نحوست
مقدار	قیصر یابس صلب ثقیل	معتدل در امور مذکورہ وکیفیات	طویل املس درشت خشن خشک	متدبر بالمعان وتخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت وکثافت بارطوبت
امکنہ	جبال یابسہ کہ در آنہا چیزی نروید چاہہا	اراضی سہلہ کثیر المیاہ	اراضی صلبہ سبخہ	جبال معادن	اراضی کثیرۃ المیاہ	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
نباتات وزروع	ہر نبات وگیاہ وحب بارد یابس ضار	ہر شگوفہ وگل ریحان وگیاہ خوشبو طیب نافع	خردل وکراث وسیر وپیاز وترب وسداب وجرجیر وحرمل وبادنجان وہر چیز تند وتیز اندک آن نافع وکثیر آن مضر	نیشکر وتیز خشت وترنجبین وشکر وہر چیز لطیف شیرین نافع	ہر حب وتخم چرب روغندار وروغنہا وشیر سینا وہر گیاہ نافع از چند باخار رنگین	بقول وسبزیہا باقسام	عشب وحلفاء وبردی وقطن وکتان وہر چیز بر پا نایستد وبجسم باشد مانند خیار خیارزہ وخربزہ وہندوانہ وکدو وبلول وغیرہ
اشجار	ہر درخت عفص مانند بلوط ومازو وہلیلہ وبلیلہ وزیتون وفلفل وخروع وہر درخت کریہ الطعم بدبو ودرختے کہ پوست ثمر آن ضخیم وزمخت وصلب باشد مانند جوز ولوز ونارجیل وفوفل وپستہ وفندق	ہر درخت چرب وشیرین مانند انجیر وزرد آلو وشفتالو وآلو وآلو وآلو بالو وکنار وآن شمر یک نوع است در فواکہ	ہر درخت تلخ تیز حاد وخارناک کہ ثمر آن باتخم حریف باحموضت باشد مانند قراراک وکبر وبلادر وہر ثمری کہ باابن تیوعی باشد کہ زبان را بگزد عوسج شیشم	ہر درخت بلند کہ ثمر آن را بخورند وچرب باشد مانند نارجیل وچلغوزہ وبادام وہر چہ ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل وفوفل واشجار مذکورہ	ہر درخت نرم املس خوشبو وخوش منظر مانند سرو وساج وتفاح وسفرجل	ہر درخت قوی الرائحہ مانند سرو ودیودار وصندل وعود ہندی	ہر درخت کوتاہ ساق باشعب بسیار مانند انار شیرین وبادام شیرین

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد و زعرور و رمان مامش و کتان و عدس و ابلیلج و عفص و آنچہ بدنیا ماند	رمان حلوا سے و تفاح و درتو و حمص و سمسم	نوزمر و حبۃ الخضراء	اترج و تین و عنب و تمر و بلیلج و حنظل و سلت و شعیر حامہ	تین و تمر و عنب و شعیر و حامہ	باقلے و لوبیا و ماش و کرویا و کزبرہ	شعیر و دخن و قثا و خیار و ہندوانہ و کدو و ثمرہ درختیکہ بر زمین پہن شود
حیوانات	ہر حیوان سیاہ رنگ و ہر چہ زیر زمین خانہ سازد و باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفسار و ہوام و حشرات و براغیث و گاؤ و بز و سمور و گربہ و سنجاب	مردم و بہائم اہلی صاحب ظلف و خف مانند گاؤ و گوسفند و شتر و ہر حیوان خوشرنگ حلال گوشت و ہر حیوان معلم شکاری مانند سگ دیوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانہ و مار گزندہ و ہر سبع خبیث و مار افعی	غنم و نعجہ و کبش و فیل و تمساح و غراب ابقع	ہر حیوان صاحب سم سفید و زرد و وحشی	سگان شکاری و اشتر و روباہ و خرگوش و ہر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شاۃ و ہر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور لیلی و غراب و خطاف و نسور لثورہ	ہر مرغ مستوی المنقار کہ خوراک آن حب و دانہ باشد و سیاہ نباشد و کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاؤس	جوارح طیور کج منقار کہ خوراک آنہا گوشت باشد و ہر طائر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و دباسی و وراشین و یمام و ساق حر	فاختہ و عندلیب و دجاج و ہر مرغیکہ دانہ چیند و ہر مرغ آبی و بنفا و ہر مرغی کہ حکایت و تقلید انسان می نماید در گفتار و شارک و طوطی وغیرہا	ہر مرغ ابلق دو رنگ کہ بر آن نقش باشد	بط و کرکی و ہر مرغ آبی و ہر مرغ کوچک و طواط و صرد و صوام و شقراق
اعضاء بسیطہ	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	اوردہ و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمین و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن

	زحل شنبہ	مشتری پنجشنبہ	مریخ سہ شنبہ	شمس یکشنبہ	زہرہ جمعہ	عطارد چہارشنبہ	قمر دوشنبہ
اعضاء مرکبہ	طحال والیان و استخوان و اسافل اعضاء از زہرہ و مثانہ و بول و بواسیر	کبد و معدہ و امعا و اعضائے غذا و حلق و فخذین	ساقان و مرارہ و کلیتان و مثانہ و آلات بول	سر و سینہ و دل و شش و پہلو و دہان و دندانہا	رحم و مذاکیر و آلات مباضعہ	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پا
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفتہ اند	لمس و گوش چپ را نیز گفتہ اند	شم و منخر ایمن را نیز گفتہ اند	بصر و چشم راست را نیز گفتہ اند	آلات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفتہ اند	ذوق و لسان را نیز گفتہ اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفتہ اند
امراض	نقرس و علتہای باطنی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادہ حارہ صفراویہ و دمویہ و یرقان و بواسیر و رعاف و اورام حادہ و علل رحم و اسقاط جنین	امراض صفراویہ و دمویہ غیر حادہ	امراض باردہ رطبۂ غیر مفرط	امراض باردہ یابسہ نہ با فراط	امراض باردہ رطبۂ بلغمیہ

ادویۂ نباتیہ منسوبہ بزحل

الالف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابو قانس	ارون نوع من الحماحم	اثل
اجاص	اذخر	اراک	اسد العدس	افسنتین	اقاقیا	امروسیا
اسوخ	امغیلان	انبرباریس	ایذاریذا	البار	بردی	برسیاوشان
برطانیقی	بسبایج	بقس	بطم	بقلۂ حامضہ	بقلۂ یہودیہ	بلح
بلوط	بلیلج	بنج	بنتومہ	بنطافلن	بولا مونیون	بہی
بیسیم	الثار	ترہندی	الثار	ثمام	ثیل	الجمیم
جار النہر	جنار	جلبان	جوز البھر	جوشیصا	جیدار	الکما

حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب
حماض	حمضیض کہ تبلہ حامضہ است	حماحم	حنا	حی العالم	الخاء	خانق النمر
خانق الکلب	خرنوب	خمان کہ اقطی است	خمخم	خندریلے	خندروس	خیزران
خانق الذئب	الدال	دبق	دخن	دردار	دروفینون	دلب
دم الاخوین	الذال	ذرق	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس
الزاء	زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زنجار
السین	ساداوران	سامان گیاہ حصیر	سدر	سرو	سعد	سفرجل
سقولوقندریون	سک	سماق	سماق الدباغین	سندریطیس	سوسن	الشین
شاہ صینی	شاہ سفرم	شاہ بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضبر کہ جوز البراست	الطاء	طالیسفر	طباشیر	طرفا	طراثیث	طلع
طلع کہ موز است	الظاء	ظفر القط	العین	عدس	عذبہ	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غوشنہ
الفاء	فاغرہ	فطر	فقع	فوفل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقمان	قصب	قطلب	قطن	قنا	قنب
الکاف	کافور	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفری	کماۃ
کویل	اللام	لبلاب	لحیۃ التیس	لسان الحمل	لنجیطس	لوسیماخیوس
لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	مامیثا	ماش	مرسلس

مزمار الراعی	مشط الغول	مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج
الہاء	ہرطان	ہفت پہلو او ذو سبعۃ اضلاع	ہلیلج	الیاء	یبروح	ینبہ
وہرچہ بارد و یابس است منسوب بزحل است۔			÷	÷	÷	÷

ادویہ منسوبہ بمشتری

الالف	آلس	ابراز	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس	اسلیخ
اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	امدریان	انثلیس
انغرا	الف العجل	اندروصارون	ایارانوطالی	الباء	بابونج	بادرنجبویہ
بادآورد	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسر	بسفائج	بشنین
بطم	بطیخ	بقشوقرشن	بقلۃ الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکی
بنک	برلامزیون	بہار	التاء	تانبول	ترمس	ترنجبین
تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جزر	جنجل
جوزجندم	الحاء	حب السمنہ	حرمث	حزنبل	حلبہ کہ فاریقا و اعیون نیز نامند	حلفا
حمص	حنظلہ	خورکہ خورالبربر نیز گویند	الخاء	خصی الکلب	خنثی کہ برواق نیز گویند	خیارشنبر
الدال	دارشیشعان	دستنبویہ	دوسر	دمنیاقوس	الذال	ذنب القط
ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب	الزاء	زبیب
زفت	السین	سپستان	سکر	سکرالعشر	سلق	سلدانیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاہترہ	شجرۃ ابی مالک	مشمشریث

شلیبہ	شقاقستل	شلجم	شل	شابم الاحمر کہ نوعی از نفت است	الصاد	صاصلی
صمغ	الضاد	ضمابیں	الطار	طیلافیون	العین	عنب
عنب الثعلب	عناب	عود الحیہ	عیون البقر	الغین	غار	الغار
فستق	فضہ	القاف	قاطانیقی	قاقلے	قاوند	قرصعنہ
قصب السکر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کشیرا	کرنب
کرات	کرسنہ	کزوان	کسموقا	کثوث	کشمش	کف الضبع کہ کف السبع نیز نامند
کف آدم	کف الہر	کنزے	کلز	اللام	لبلاب	لسان الثور
لوز	لبیا	المیم	محلب	مخلصہ	مرو	مرماحوز
مزمار الراعی	مغاث	میں	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نفل	نوارس	الہاء	ہاسیمونا	ہلیون	الیاء	یاسمین

ادویۂ منسوبہ بہ مریخ

الالف	آطریلال	آذریون	آزاد درخت	ارید برید	ابوقانس	ارماک
ارمنین	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخیص	اشراس	اسنان
افتیمون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل	الوین	انجدان	انیسون
اناغالس	انزروت	ادنوماکہ نوعی از خس الحمار است	الباء	بلبون	بخور الاکراد	برنک
بشمہ	بصل	بقنو فرثن	بقلۃ البراری	بلخنتہ	بلادر	بوزیدان

بوتون	بیش	بیش موش بیشا	التار	تربد	الثار	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبل ہنگ	جمجسم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرملہ	حلتیت	حماما	حنظل	الخار
خانق الکلب	خاماسوقی	خردل	خرامقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا
خیرے	الدال	دارفلفل	دبیداریا	درونج	درونبطارس	دفلی
دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقتویداس	ذنب العقرب	الرار
رازیانج	رتم	رعی الابل	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزار	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفاے یابس	زوفرا	زوان	السین
سانج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخینس	سعد	سوط
سقمونیا	سکبینج	سایعہ	سنگبویہ	سولان	سیسنبر	الشین
شبرم	شربین	شقاقل	شل	شونیز	شیبہ	شیطرج
الصاد	صریمۃ الجدی	صعتر	الضاد	ضجاج	الطار	طباقی
طراغیون	طریفلن	طریقہ لیون	الظار	ظلفرہ	العین	عاقرقرحا
عشق	عرطنیثا	عنصل	عینون	الغین	غار	غالسینس
الفار	فاشرا	فاشرتین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فقشع
فلفل	فلفل مویہ	فلفل المار	فلفل السودان	فو	فودنج	القاف

قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطرون	قعبل	قلب	قاقونیا
قلی	قنطوریون	قیئوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج
کتم	کراث	کردیا	کف الضبع	کف الہر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغیہ	لامی	لبن السودان	لخنیس	لسان الابل
المیم	ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازریون	شنان	مرزنجوش	مرانیہ
مرماحوز	مریح	میعہ	النون	نانخواہ	نمام	الواو
ورج	وخشیزک	ولب	الہاء	ہاک	ہیوفاریقون	الیاء
یتوع	✢	✢	✢	✢	✢	✢

منسوبات نیرّ اعظم وکوکب معظم شمس صاحب ضیائی عالم

الالف	ابزار	اوخشر	ارقیطون	ارمالک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	افیقطس	النج	انجرہ	انتلہ	ایرسا	الباء
بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	برنوف	بسنائج	بطنم
بقلۃ الاوجاع	بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بہمن	التاء
تودری	الجیم	جنجات	جعدہ	جفت افرید	جل نسرین	جوزبوا
جوزالقئ	جوزالخس	جوزالشرک	جوزارستم	جوشیصا	الحاء	حب الکلے
حب السمنہ	حب المنشم	حرشف	حراۃ	حل	حلبہ	حلیب
حلیوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خانج	الدال	دارچینی

وارستیشان	وادی	وادم	دوایا اغریا	الذال	ذنب الخوف	الراء
راوند	الزار	زرنب	زرآوند	زہرہ یعنے مرارہ	السین	سنبل
سیسالی	سقاذیکس	سفیدلیمون	سنار	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان
سیساروں	الشین	شبت	شنبلید	الصاد	صامریوا	صبر
الضاد	ضرو	ضریح	الطار	طرخون	العین	عبیثران
عروق الصبر	عود	الغین	غاریقون	الفار	فقائل الرہبان	فراسیون
فستق	القاف	قاقلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ
قنہ	قیقہر	الکاف	کبابہ	کماذریوس	کندر	اللام
لسان العصافیر	المیم	محلب	مرودینہ	مستعجلہ	مو	النون
نعناع	الواو	ورس	الہار	ہرنوہ	ہرشفتہ	ہشت وہان
الیار	یاسمین	÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

منسوبات نیرزہرہ

الالف	انجرہ	البار	بصل الذیب	الثار	خصیۃ الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	نیلوفر	الواو	ورد ابیض	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

منسوبات لعطارد

الالف	اسقطے	البار	بابونہ	الجیم	جوزہ	الحار
حشیشۃ الزجاج	حندقوقا	الرار	زریق	العین	عرعر	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

منسوبات نیّر اصغر قمر

الالف	اسفاناج	اخمیدون	البار	باقلا	بزرقطونا	بقلة الحمقاء
بطیخ رومی	بنفسج	بوش بدربندی	الخیار	خبازی	خس	خشخاش
خلاف	خلال	خوخ	الرار	رمان	الطار	طحلب
القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون	نیلوفر
الهار	هندبا	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷	÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷

و هرچه سرد تراست منسوب بقمراست و هرانکه اکثر درین جلد اول نوشته شده و هم مخفی نیست محتاج بتأمل است در منسوبیت این ادویه بهر یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب معدوم بود بقراط پیدا آورد مرده بود جالینوس زنده کرده و متفرق بود محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود خواجه بوعلی سینا ره بتکمیل آن پرداخته۔

فصل ہشتم۔ دربیان اساتذ طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما مؤلف سمّی انکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید ما حکیم بوالدا و شان استاذ الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی العلوی و از او شان باستاذ الاطبا و اسوة الحکما میرزا مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا مسیح برسانطه باطبا خوز و طبرستان و از او شان باطبا حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از او شان بسقلیبیوس و از او بحضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما السلام میرسد و فقیر از والد ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تکی و حکیم میر محمد تقی تا از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مدظله العالی اخذ نموده و اتقانیا فته و با نجا رسانید مقدمه را پس شروع نموده ذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهلبیته الطیبین الطاهرین۔

کتاب الالف

باب الالف مع الالف

آبار اسم رصاص اسود محرق است و بیونانی اموليقون نامند و گویند که اموليقون اسم رومی آبار است و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود محرق سرد و خشک است و ذرور منخول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و جراحات خبیثه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و طلای آن با روغن گل سرخ جهت قروح متعدده و تحلیل صلابت دادرام و با سرکه و غیرها دان قسم که آن مقدار بسایند که غلیظه گردد و اگر در ظرف اسرب با آب کشنیز تازه و با بنات است و با سرکه بجهت تحلیل درمهای حاره نافع و مرهم آن با مرهم و خوردنش کشنده و اخشیان آبار از ادویه مقرره چشم است دستور العمل آبار یعنی رصاص اسود محرق که آنرا بفارسی سرب نامند بگیرند آنرا و هن کرده صفحهای باریک سازند و بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت بپاشند و قدر کبریت باید بازای هر صد مثقال نیم دانگ زیاده نباشد پس آتش کرده با پاره آهنی برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد و بعضی بجای کبریت سفیداب میکنند عمل آبار بنسخه دیگر بگیرند تا به آهن و بر روی آن جو بریزند و بپاشند بر بالای آن جو کبریت مسحوق و بگذارند بر بالای آن کبریت صفائح رصاص اسود و برافروزند در زیر تابه آتش تا مشتعل گردد کبریت و حرکت دهند باستطام از آهن صفائح رصاص را تا نیکو محرق شود و بگردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار را از زیاده و غیره و چند مرتبه آنرا شسته نگاهدارند و دیسقوریدس گفته که عمل آبار آنست که فراگیرند رصاص اسود را و هن کنند در تابه آهنی و برافروزند در زیر آن آتش تا محرق شود و بگردد مانند زرنیخ ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع آبار است عمل آبار بنسخه دیگر بگیرند تابه آهنی و بگذارند در آن صفائح رصاص اسود و بپاشند بر آن صفائح قدری کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سر تابه را بسر پوش سفالی که بر آن سوراخی باشد بپوشند

دتا بند کوره را تا بسوزد رصاص پس بر آورده نگاه دارند
و شسته بکار برند عمل آبار نسخه دیگر بگیرند دو درم
آبار را و ریزه ریزه کنند و تنگ سازند و در تابه آهنی
برروی هم چینند و قدری سفیداب مسحوق بر آن بپاشند
و دو قبضه جو نیم و زیر تابه آتش کنند و با آهن بر هم زنند
تا اسرب سوخته گردد و اگر اسرب تمام نسوزد باز قدری
جو زیاده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته گردد
پس شسته بکار برند نوع دیگر عمل آبار که راه و دیه معین
مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص را و با قدری
گوگرد بگدازند پس در بوته آهنی کرده در کوره حداد
گذاشته چندان بدمند که خوب خاکستر گردد بکار برند
نوع دیگر که عمل اسرب نامند بطور اهل هند بگیرند از
اسرب خوب مقدار شصت مثقال و تنکه ها سازند
پس شش مثقال گوگرد زرد و دو مثقال سیماب را هم
صلابه کنند بنوعیکه سیماب در گوگرد آمیخته شود و تنکه های
اسرب را بگوگرد و سیماب طلا کنند و در ظرف سفالے
گذاشته سر آنرا بظرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش
سرگین گاو صحرائی بگدازند و چندان آتش کنند که خوب
سوخته شود پس بر آورند و بار دیگر شش مثقال گوگرد
و دو مثقال سیماب را بطریق اول در هم صلابه نموده
با خاکستر اسرب در هم بیامیزند و باز بدستور اول
آتش دهند پس بر آورده سرد نمایند و برابر خاکستر اسرب
زرنیخ سرخ و ده مثقال گوگرد کوفته بیخته سه بخش کنند
و هر بار یک بخش را با خاکستر اسرب آمیخته با آب لیمو
صلابه نمایند و در آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان
دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول صلابه
نموده آتش دهند پس بخش سوم را نیز بطریق سابق
سائیده و این مرتبه آتش را قوی تر کنند که خوب خاکستر
گردد و بکار برند و باید دانست که طریق کلی در کشتن
و تکلیس فلزات و اجساد آنست که خوب خاکستر شوند
و آتش را زمانی و حدی و مقدارے معین نیست
چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مقتول
بر روی آب قرار گیرند و ته نشین بزودی نگردند بلکه
بدیری بسیار و از بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
که هر یک ازین اجساد و سبعه را خوب خاکستر سازند و در
عمل آورند باید که آنرا در بوته از گل حکمت ساخته یا در
شیشه محکم که بگل حکمت گرفته باشند کرده سر شیشه
را محکم نموده شیشه را در میان دیگ سفال بگذارند
و دیگ را از ریگ پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریگ
پنهان شود پس دیگ را بر دیگدان محکم نموده اول آتش
را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان
آتش را تند کنند که مثلاً آنچه در ده روز آتش باید کرد
در یک روز یا دو روز نهایت تا سه روز کشته شد تا
بزودی باتمام رسد و بدانکه اهل هند را اعتقاد چنان
است که خاکستر اسرب گرم است و میگویند هر که
بخوردن اسرب کشته مداومت کنند زور بسیار بهم
میرساند و فربه و قوی میشود و مقدار شربتی از اسرب
کشته تا یک قیراط است دستور غسل آبار بگیرند آبار
را و در پیاله آب ریخته بر هم زنند و آب بر هم زده را در
پیاله دیگر ریزند و آنچه در ته پیاله باشد باز بر سنگ صلا
با آب بسایند و در آب داخل کرده در پیاله بریزند و بر هم
زنند و در پیاله دیگر کرده و ته نشین آنرا باز صلابه نمایند
و آنچه در کاسه دوم است بگذارند تا ته نشین شود و آب
آنرا دور کرده خشک نموده بکار برند و باز دردی
این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آنرا بگیرند
و خشک نمایند و دردی آنرا در آخر دور نمایند۔
ذرور الرصاص نافع از برای دفع بواسیر و رفع ورم
و درد آن؛ صنعت آن بگیرند رصاص اسود یعنی
اسرب را و با آب کنند تا بسایند قدری ازو روغن گل سرخ
داخل کرده استعمال نمایند مکرر۔

فصل در بیان شیافات

شیاف نیله جهت رفع آثار و التیام قروح چشم مجرب است
صنعت آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمه اصفهانی
توتیای هندی یعنی توتیای کهپریه که غیر توتیای
اخضر است که بهندی نیله تهوتها نامند صمغ عربی
کتیرا از هر یک هشت مثقال اقلیمیا ذهبی سفیداب قلعی
از هر یک چهار مثقال افیون مرکی صافی از هر یک
نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته شیاف سازند و بکار
برند شیاف آبار مستعمل در ورم جلیه ملتحمه بعد از
فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیونی صنعت
آن سفیداب قلعی آبار سوخته مس سوخته اقلیمیای
ذهبی سرمه اصفهانی صمغ عربی کتیرا از هر یک هشت
درم مرکی صافی افیون از هر یک یکدرم کوفته بآب
باران سرشته شیاف سازند عدد ادویه نه است
شیاف آبار نافع است از برای قروح چشم و گوشت و
در قروح میرویاند و پاک میکند اثر قرحه را و دافع
بثور سرخ است صنعت آن آبار مغسول اقلیمیا ذهبی
مغسول توتیای کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر
سفید از هر یک دو درم مرکی صافی صبر سقوطری افیون
از هر یک یکدرم انزروت سفید مدبر یکدرم و نیم و در نسخه
دیگر یکدرم است دم الاخوین یکدرم و در نسخه دیگر
سه درم است کوفته و بیخته بآب سرشته شیاف سازند
شیاف آبار کندری صنعت آن اقلیمیای فضی مغسول
روسختج از هر یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار مثقال
اثمد اصفهانی بیست مثقال نشاسته صمغ عربی کتیرا
از هر یک یک اوقیه افیون کندر شلیج محرق مغسول
از هر یک پنج مثقال بدستور شیاف سازند شیاف
آبار دیگر قلعی محرق مس سوخته آبار سوخته سرمه
اصفهانی توتیای کرمانی صمغ عربی کتیرا از هر یک هشت
درم افیون نیم درم بدستور شیاف سازند عدد ادویه
است شیاف آبار نافع برای بثور سرخ و درد و عصب
که در چشم واقع شود صنعت آن اقلیمیا سیم مغسول
هشت درم سفیداب شسته هفت درم سرب محرق مغسول
چهار درم سرب محرق مغسول شش درم کتیرا توتیای
کرمانی مرکی گل کوکب از هر یک چهار درم افیون سه درم
ادویه کوفته بیخته بدستور مجموع را باهم آمیخته شیاف
سازند و گل کوکب را گل شاموس نیز گویند گلی است
سفید و سبک که بزبان بچسپد و در آب داخل میشود

ودر بلاد یونان از جزیرهٔ قبرس خیزد ودر خواص دیگر
است مثل مختوم —

طلای سرب جهت تحلیل خنازیر واورام صلبه
صنعت آن بگیرند مرسب با روغن گل بسایند که غلیظ و
سیاه گردد پس طلا نمایند + مرهم آبار به نسخهٔ ابن جزله
در منهاج البیان نافع از برای رویانیدن گوشت +
صنعت آن سرب سوخته بکبریت یعنی با کبریت ساخته
روسختج کندر ذکر سفیداب ارزیز مرداسنگ اقلیمیا
اصطک جاوشیر مصطکی از هر یک دو درم سه گردهٔ گاو
راتینج علک البطم روغن مورد موم سفید از هر یک دوازده
مثقال شنگرف گلنار فارسی از هر یک چهار درم انچه
کوفتنی است بکوبند وباقی ادویه را در سرکه گدازند
ودرهم آمیزند در نسخهٔ دیگر بجای اصطک وگلنار اشق
وصمغ عربی ست + فراهم الا بار دیگر سلعه را تحلیل دهد
صنعت آن خبث الرصاص را نرم سوده بروغن زیت
شامی کهنه بر آتش ممزوج نموده علک الانباط را دران
گداخته بکار برند + میل اسرب نافع از برای غبار چشم
صنعت آن بگیرند اسرب را وآب کرده درمیان آب
بهنگره که گیاهی هندی ست وآب زنجبیل تر وتازه
که ادرک گویند وبول گاو ماده وعسل وشیر گاو وشیر بز
که هلیله وبلیله وآمله وقرنفل وطباشیر سفید دران
خیسانیده باشند هفت مرتبه سرد نمایند وهر مرتبه
آبها را تجدید نمایند وباید که مقدار آبها آنقدر باشد
که اسرب دران غرق شود وکم نباشد پس از ان میلها
ساخته هر روز وهر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند —

فصل در بیان آبزنات ودستور فراگرفتن آنها

بدانکه آبزن باصطلاح اطبا عبارت از نشستن ونشانیدن
مریض ست در آب خالص یا در آب مطبوخ حشائش بارده
یا افشردهٔ آنها یا مطبوخ حشائش حاره آب مطبوخ
بعض حیوانات تمامه یا بعض اجزا ولحوم آنها ویا
مناسب یا بدون آنها نیمگرم یا گرم بقدر حاجت چنانکه
هر یک بتفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد ویا در
حوض سنگی ویا غیر آن ویا تغاری بقدر گنجایش مریض
کرده اول مریض دران بنشیند پس آن را نیمگرم یا گرم بقدر
برداشت وحاجت بر عضو مریض اگر علت در یک
عضو خاص باشد مانند قولنج وسنگ گرده ومثانه ویا
بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزند که تا بحد مطلوب برسد
مانند آنکه تا ناف ویا بالای آن یا تا سینه یا تا گردن
رسد وحتی المقدور در برداشت در آن آب نشیند و
آن عضو ویا اعضا را بملایمت بمالند وچون دریابند
ضعف وسستی در خود وخفگی دل از ان ظرف برآیند وبدن
را خشک نموده لباس بپوشند واز هوا بقدر احتیاج
احتیاط نمایند واگر احتیاج تکرار باشد بتدریج زمان
جلوس دران بیفزایند ومرتبهٔ اول چنان نکنند که ضعف
عارض گردد وگاه اطلاق آبزن را انجا بر آبزن یابس
که عبارت از تعریق باشد از برای امراض بارده
رطبه مانند فالج واسترخا واستسقا مینمایند چنانچه
مذکور میشود + آبزن یابس جهت استسقا وفالج واسترخا
وسائر امراض رطوبی + صنعت آن بگیرند تغاری
سرگشاده مثل تغار گازران که ته آن در گشادی مثل
سر آن باشد ودر میان آن کرسی ساخته که تواند نشیند
بران انسانی واز برای آن تغار سرپوشی سازند دو پارچه
ودر وسط هر دو نصف جائی که هر دو نصف چسپیده
ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش گردن
انسان پس در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن
اجانه یعنی تغار وعمق آن در عمق وگشادی پس بگذارند
در آن گو اجانه را ودوا گذارند از اطراف تغار بمقدار یک
ذراع از زمین پس بکنند در رو ودر آن حفره بمقدار
ذراعی از زمین در گشادی پس هرگاه احتیاج شود
بسوی این آبزن آتش برافروزند درین حفره که بر
گرداگرد اجانه است تا برسد گرمی آن تغار ونگردد
چنانچه بسوزاند پس داخل شود انسان در اجانه وبنشیند
بر کرسی که در تغار است وبپوشد سر آن را بسرپوش
مزبور ویا پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد
از اجانه ودر زنگ کنند تا عرق ریزد واز ان پس بتدریج
بیرون آید ومحافظت کنند خود را از هوای بارد وآشامیدن
آب خصوص آب سرد + آبزن رطب جهت امراض یبسی
صنعت آن فراگیرند حوضی از مس یا نقره یا غیر آن
ودور آن حوض عمیق باشد بمقدار قامت انسان وپر
کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب
حشائش بارده ویا از آب حشائش حاره بحسب احتیاج
وبنشیند علیل دران آب وسرش بیرون باشد واز ان
وبگذارند بر سرش طبقی باندام سر حوض ودر وسط آن
سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه دران نشیند
وسرپوش را بر سر آن گذارند سر آن از ان سوراخ بیرون
باشد ومدت احتیاج دران حوض مکث کرده پس بیرون
آید + آبزن حشائش بارده رطبه از برای تبرید وترطیب
بدن ودفع حرارت ویبوست در حمی وغیر آن + صنعت
آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو تخم خرفه
کوبیده برگ بید برگ کاهو تخم خیار جرادهٔ قرع تر
تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیم کوفته
برگ گل بستان افروز برگ بارتنگ گل خطمی سفید
شاهسفرم جو مقشر نیمکوفته همه را جوشانیده بریزند
در حوض مذکور وشیره خیار وروغن بنفشه دران داخل
کنند وباید که این آبزن نیمگرم باشد وبنشیند دران
علیل ودائم آب آنرا برگرفته بر سرش ریزند اگر حرارت
ویبس در دماغ داشته باشد والا نشستن تنها دران
کافی است احتیاج بر سر ریختن نیست + آبزن حشائش
بارده رطبه دیگر از برای تبرید وترطیب مزاج در
امراض مذکوره + صنعت آن برگ کدو وجرادهٔ کدو
جرادهٔ خیار جرادهٔ بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تخم
خشخاش برگ خشخاش تر پوست خشخاش شاهسفرم
گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرقطونا جو مقشر نیمکوفته
اطراف خلاف همه را جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه
روغن نیلوفر روغن تخم کدو دران داخل کرده علیل
دران نشیند واگر علت در سر باشد دائما آن آب
بر سر ریزند والا نشستن تنها کافی ست + آبزن
حشائش حاره که از برای امراض بارده بسبب اسخان

وتحلیل مواد نافع است صنعت آن گل بابونه اکلیل الملک
شاهترج نوشش اسطوخودوس برنجاسف زوفای خشک
سبوس گندم بورۀ شیح ارمنی جوشانیده صافی نموده
روغن قسط داخل کرده علیل دران نشیند واگر علت
در سر نیز باشد ازان آب گرم دائم بر سر بریزد و دلا
نشستن تنها کافی است آبزن ازبرای مالیخولیای
مراقی نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و استفراغ
بمطبوخ افتیمون صنعت آن گل نیلوفر بنفشه برگ کاهو
جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بابونه گل سرخ
در آب بسیاری بپزند و در طشتی یا دیگ سرکشادی
که علیل دران تواند نشست ریخته که آن طشت در
حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل
کرده علیل دران نشیند و دائم ازان آب بر سر او
بریزند و چون ازان آبزن برآید بمالند سر و بدن او
بروغن نیلوفر و روغن کدو و آنچه مشاکل این دوا
باشد+ آبزن نافع ازبرای وجع مفاصل و نقرس بالخصوص
خدر و درد اعضا نشستن دران صنعت آن کبیکج تر
نرم و سا دوست و پای او را بسته در ترنجان آب جوشان
که دران آب قدری شبت داخل کرده باشند اندازه
و بجوشانند تا مهرا شود و مریض دران نشیند بعد
ازانکه حرارت آن شکسته فاتر گردیده باشد+ آبزن
نافع ازبرای تشنج حادث از یبس و جفاف صنعت
آن برگ بید جو مقشر گل بنفشه گل نیلوفر کدو تراشیده
خیارین تازه ورق کرده همراه در آب یا در گلاب یا
در عرق بید بجوشانند تا مهرا شود آب هندوانه و شیر
گاو و یا شیر بز تازه دوشیده قدری معتدبه داخل
کرده نیم گرم علیل دران نشیند و صبر کند تا سرد شود
و در روزی دو مرتبه صبح و شام+ آبزن مرطب دیگر که
همین منفعت دارد+ صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر
تراشه کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده و برگ
بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفه تر همراه در آب
بسیار بپزند تا مهرا شود و روغن بنفشه بسیاری دران
انداخته نیم گرم علیل دران نشیند تا سرد شود در روزی

دو مرتبه صبح و شام+ آبزن مرطب دیگر که همین منفعت
دارد و نافع است ازبرای تمدد و کزاز یابس -
صنعت آن تراشه کدوی شیرین تر هندوانه پاره پاره
کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری جوشانیده روغن
بنفشه مقداری بسیار داخل کرده علیل دران نشیند
لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخی گردد جلد و مسامات
وا شوند و تشرب کنند ازان اعضا رطوبت بسیاری
و چون سرد شود برآید+ آبزن مرطب دیگر ازبرای
تشنج یبسی صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته
برگ خطمی برگ بید تراشه کدوی شیرین تر گل نیلوفر
همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه
یا روغن کدو و شیر حلیب بسیاری داخل کرده علیل
دران نشیند وقتیکه نیم گرم باشد+ آبزن مرطب دیگر
صنعت آن بابونه گل بنفشه برگ کنجد گل نیلوفر برگ
کاهو در آب عذب بسیاری جوشانیده در طشت بزرگی
کرده که آن طشت عمیق باشد و روغن کنجد بسیاری
داخل کرده نیم گرم علیل دران نشیند آبزن مرطب دیگر
صنعت آن برگ کاهوی تازه برگ کدو تر گل بنفشه تر
گل نیلوفر خطمی سفید برگ خشخاش برگ چقندر خرفه
اسفناخ در آب بسیاری بپزند نیم گرم علیل دران
نشیند+ آبزن قلبی فرموده اند که از استنباط بنده
معتدی بهدایت رب رحمن علوی خان است و بیت
مثل این آبزن دوائی در ازاله تشنج یبسی که بوده
باشند اطبا از علاج آن مایوس و باین آبزن حکیم
قادر دور گرداند از صحت بخشد+ صنعت آن
پارچهای بزغاله سفید و سرهای ضان شش ماهه
جو مقشر نیم کوفته برگ کاهو خرفه تر برگ بید و
گل بنفشه گل نیلوفر اسفناخ و کدوی تراشیده و
خیارین عناب سپستان بزرقطونا حب السفرجل
بابونه و گل خطمی سفید در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا
شود و صافی نموده تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
هندوانه خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال در ده
رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسه بخور یعنی

شیره سابر داخته علیحده نگاهدارند و تتمه را در مطبوخ
مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل کرده
نیم گرم نموده علیل دران نشیند و متصل ازان ور گرفته
کرده بر سر او بریزند تا زمانیکه سرد شود و پس ازان برآمده
یک پیاله ازان دو پیاله را بنوشند و آبزن را نگاهدارند تا
آخر روز دیگر گرم کرده بدستور مزبور علیل دران نشیند و
بر سرش نطول نمایند بعد از سرد شدن برآمده کاسه
دوم را از شیرها بنوشند و آبهای آبزن را در دیگ
کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند صافی نموده
نگاهدارند و بآن تمریخ نمایند و اگر درین مطبوخ بجای
روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند بهتر است
آبزن نافع ازبرای تشنج یبسی صنعت آن جو مقشر
گل نیلوفر جراده کدوی تازه خیار تازه برگ خرفه تازه
هندوانه ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا فاتر شود
بلکه مائل بسردی پس روغن بادام شیرین روغن مغز
تخم کدو داخل کرده علیل دران نشیند آبزن نافع
ازبرای تشنج یبسی صنعت آن کله و پاچه حمل یا بزغاله
را در آب بپزند تا مهرا شود و بگذارند که فاتر شود و فتور
مائل بسردی و علیل دران نشیند+ آبزن دیگر که نافع
ازبرای رعشه حادث از یبس و جفاف قلبی فرموده
اند که این از استنباط احقر عباد الله محمد هاشم است
مجرب النفع+ صنعت آن پاچه بزغاله بیست عدد و کله
بره پنج عدد ماهی تازه سی عدد سرطان بیست عدد
جراده کدوی شیرین خیار شیرین خیار بادرنگ مغز
هندوانه از هر یک یکمن جو مقشر نیم کوفته دو من همه را
در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده روغن
بنفشه روغن مغز کدو و سیر کرده بزرگ اخته بسته
بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در طشتی کرده علیل
دران نشیند و چون سرد شود برآمده آب را بجوشانند
تا روغن بماند همین را بآن نمایند و نشوق کنند
یا ازین دهن نشوق نمایند+ صنعت آن آب کدوی
شیرین تازه آب خیار شیرین آب بادرنگ از هر یک
یک اوقیه آب نیلوفر و دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه

در قدر مضاعفت بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند
صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از برآمدن از
آبزن نشوق نمایند + آبزن مرطب دیگر نافع از برای
تمدد و کزاز یبسی اقوی در عمل صنعت آن جو مقشر
نیکوفته گل نیلوفر جراده کدوی شیرین خیار بادرنگ
پاره پاره کرده در گلاب و آب بسیاری بپزند و روغن
بنفشه بسیاری داخل کرده علیل دران نشیند و توقف
کند تا سرد شود یکمرتبه صبح یکمرتبه شام بعد از تغذی و
تعشی پس آنرا بجوشانند تا آب رفته روغن بماند هر وقت
بآن تمریخ نمایند + آبزن مرطب از استنباط آن مرحوم
قلمی فرموده اند که بی‌عدیل است در علاج تمدد و کزاز
یبسی و اگر این علت را زوال باشد باین آبزن است
والا دیگر علاجی ندارد + صنعت آن بگیرند جوجهای
مرغ کوچک و پاچهای بزغاله سفید و سرهای ضان
یعنی سر بچهای گوسفند نشاهه و جو مقشر و پستان و
دنبه ضان نشاهه جراده کدو و هندوانه خیار بادرنگ
همه پارچه پارچه نموده بابونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
سنبل اسفاناخ خرفه تر [illegible] برگ قطونا حب السفرجل
سیب شیرین مقطع گل باقلا از هریک مقداری معتد به
همه را در آب بسیار و عرق بید مشک و گلاب و آب
انار شیرین و آب به شیرین از هریک قدری وافر بجوشانند
آن مقدار که اجزا مهرا شود صافی نموده در آبزنی کرده
روغن بنفشه که پرورده باشند مغز تخم کدو مغز تخم
هندوانه مغز تخم بادام شیرین را در گل بنفشه و از آنها
روغن کشیده باشند مقداری بسیار دران داخل کرده
دو پیاله آنرا نگاه دارند و تتمه را نیمگرم در آبزنی کرده
یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام پیش از تغذی و تعشی علیل
دران نشیند و چون سرد شود از آن برآمده یک پیاله
بخورد و همچنین پیاله دوم را شام پس آن مرقه در روغن
را در قدر مضاعف چندان بجوشانند که آب رفته روغن
بماند و تمریخ و استنشاق بدان روغن نمایند و اگر محتاج
تکرار استعمال آبزن باشد بعوض روغن بنفشه ازین
روغن داخل نمایند + آبزن نافع از برای تمدد حادث

از یبس و جفاف نیز از استنباط آن مرحوم و مجرب النفع
و نوشته اند اگر بعد ازین خلاصی ازین علت باشد باین
آبزن خواهد بود و اگر ازین خلاصی نیافت ممکن البرء نیست
صنعت آن گل بنفشه گاوزبان گل نیلوفر گل خطمی گل [illegible]
جراده کدوی شیرین از هریک یکمن هندوانه تر تازه
پاره پاره کرده نیم من جو مقشر نیکوفته یکرطل سرطان
نهری [illegible] عدد پاچه بزغاله بیست عدد [illegible] کرده بز
چهل مثقال عناب سپستان از هریک چهل دانه گل
بابونه پنج مثقال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا
شوند صافی نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه روغن کدو
از هریک یکرطل داخل کرده نیمگرم نموده در آن نشیند
بقدر یکساعت و چند روز صبح و شام این فعل کنند
و از آبزنات نافعه از برای امراض مذکوره حادثه از
یبس و جفاف نشستن در شیر بز یا گاو خالص یا ممزوج
با زیت یا روغن کنجد یا هر دو هریک خالص یا ممزوج
باهم یا روغن زیت یا کنجد افشرده کدوی شیرین
یا خیار یا خیار بادرنگ دران جوشانیده باشند
که رمقی از رطوبت آنها دران باقی باشد و تمام
خشک و منجذب نشده باشد + آبزن دیگر از استنباط
آن مرحوم مسرور از برای کزاز و تمدد امتلائی صنعت
آن بچهای کفتار و بچهای ثعلب را زنده در آب بپزند
تا مهرا شوند پس زیت بسیاری دران داخل کرده علیل
دران نشیند وقتیکه گرم باشد و صبر کند تا سرد شود و
توقف بسیاری نکند بلکه هنوز قدری گرم باشد که برآید
و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرتبه را بجوشانند آن
مقدار که تمام آب رفته روغن بماند هر وقت تمریخ
بدان نمایند + آبزن متخذ از عقاقیر حاره نافع از برای
تشنج امتلائی بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
صنعت آن گل قیصوم برگ قیصوم سعد کوفی قصب
الذریره برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل دران
نشیند و مدامیکه طول مدت مقام دران آبزن صاحب
تشنج امتلائی را مضر است هرچند که باشد بسبب
ارخای اعصاب و ضعف قوت پس باید که گردانیده شود

بسیاری مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانیده و ا[illegible]
در آبزن روزی دو مرتبه + آبزن دیگر نافع از برای
تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بابونه سعتر شبت
اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری بپزند و روغن قسط
روغن بید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیمگرم باشد علیل
دران نشیند + آبزن دیگر از برای تشنج امتلائی بلغمی
صنعت آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل
شبت پودنه در آب بسیار جوشانیده در حالت گرمی
بقدر طاقت نشستن دران باشد علیل دران نشیند
و سر را فرو برد دران و طول ندهد مدت نشستن را
دران بلکه زود برآید + آبزن دیگر نافع برای تقسیم تشنج
صنعت آن قیصوم پودنه صحرائی حرمل برگ غار سعد
کوفی مرزنجوش شبت از هریک قدری وافر همه را در آب
بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و بنشیند علیل دران
روزی دو مرتبه و طول ندهد مقام را دران و این
آبزن تشنج امتلائی را نافع است لیکن درینوقت روزی
یکمرتبه کافیست + آبزن دیگر از استنباط آن مرحوم مجرب
النفع از برای تشنج امتلائی بلغمی صنعت حشیش برنجاسف
و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهارنارنج اکلیل الملک
بابونه مرزنجوش اسطوخودوس تمام چوب چینی ریزه کرده
انجدان صعتر فارسی شیح ارمنی حرمل عشبه مغز [illegible]
کرده از هریک سه کفگیر در آب بسیار بجوشانند پس بچه
کفتار یا ثعلب یا ارنب هرکدام که باشد زنده آنرا
بسته دران انداخته بپزند تا مهرا شود پس زیت و
روغن شبت از هریک مقدار کثیر دران انداخته در
آبزن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضای متشنجه را بجا[illegible]
آن مالند تا عرق آید پس علیل دران آب که گرم باشد
نشیند صبح و شام و ثفل آنرا کوفته گرم کرده بر اعضای
متشنجه ضماد نمایند و آب آنرا با روغنها که دران انداخته
اند بپزند تا آب رفته روغن بماند دائم تمریخ بآن نمایند
آبزن دیگر نافع از برای اصحاب فالج بلغمی صنعت آن
بگیرند کفتار نر را یا ارنب یا دلق را دست و پای آنرا
محکم بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب بثلث رسد

پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند تا مهرا شود
پس علیل دران نشیند و باید که آن حیوان زنده باشد
و دران آب بمیرد تا آنکه خونش نرود که حرارتش کم گردد
و همچنین است آبزن متخذ از ثعلب و حمار وحش و کلب و ضبع
و این آبزن تشنج بلغمی را نیز نافعست آبزن نافع ازبرای
فالج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم
صنعت آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل بابونه
گل خطمی سنبل و اکلیل الملک برگ اترج سداب شبت
شیح ارمنی قیصوم فنجنکشت اجزای متساوی چند سیر
بنصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که تا بنصف رسد
پس داخل کنند دران مثل آن زیت کهنه و علیل دران
نشیند حالانکه نیک گرم باشد آبزن دیگر که همین منفعت
دارد صنعت آن زیت را گرم کرده چند سیر و ادرکی
از چون دو تا پیلے از موم زرد دران داخل کرده بجایکه
گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد دران نشیند و
صبر کند تا سرد شود آبزن دیگر نافع ازبرای فالج و
تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا
حمار وحش و یا ضبع اعرج یا کلب رنجیح یا ورل هر کدام
که باشد دو دست و پای آنرا محکم بسته زنده در آب بسیار
که نمک بسیار و شبت داخل کرده باشند انداخته آن
مقدار بپزند که مهرا شود پس صافی نموده در آبزن کرده
علیل در آن نشیند آنقدر از زمان که آن آب سرد
گردد و این عمل را روز اول ماه و سه روز وسط ماه
و سه روز آخر ماه بجا آورد و در روزی دو مرتبه یکمرتبه صبح
و یکمرتبه شام و یک طبیخ را بیش از سه روز استعمال نکنند
و اگر صبح نیز باشد بهتر است و از آبزنهای مفیده ازبرای
اصحاب تشنج امتلائی نشستن است در زیت که ثعالب
و ضباع و حمار وحش و ورل و بچه سگ صنعت آن بگیرند
آب بسیار و بجوش آورند جوش قوی و هر کدام از حیوانات
که باشد زنده بسته دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود
و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک داخل نمایند
پس بعد از مهرا شدن صافی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث
آب دران اندازند و در آبزن کرده علیل دران نشیند

و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که
استعمال کرده شود این آبزن در اول ماه سه روز و در
وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه
صبح و شام و نباید که استعمال کرده شود این آبزن مگر
که تجدید میکنند زیاده بر سه روز و گفته شده که کفتاری
که در آبزن پخته میشود می باید که بوده باشد نر و آبزن
نافع جهت تشنج امتلائی بلغمی حادث مرضعات را
صنعت آن بابونه حلبه اکلیل الملک در آب پخته مدام
اعضای متشنجه ایشان را دران نهند آبزن دیگر
نافع ازبرای رعشه امتلائی بلغمی اما استنباط آن مرحوم
صنعت آن اذخر مکی اسطوخودوس فاوانیا از هر یک
یک اوقیه در آب بسیاری بجوشانند و صاف نموده
پس بگیرند یکعدد کفتار زنده و دست و پای آنرا بسته دران
اندازند در عین جوش و اگر بجای کفتار ارنب باشد
نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت
جوشانیدن دو سه دسته شبت تازه و قدری نمک
و برگ کلم داخل نمایند صافی نموده وقتیکه معتدل الحرارة
باشد علیل دران نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بقدر
ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع و تا یک هفته
استعمال این آبزن نمایند آبزن استنباط آن مرحوم
نافع ازبرای فالج و استرخا صنعت آن بگیرند آب کبریت
پنج من تبریزی و اگر نباشد آب ترامح و داخل
کنند دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار
اذخر مکی برگ نارنج اسطوخودوس بیخ سوسن بهار نارنج
اقاقیا گل یاسمین سفید شاه مرچ ترکی نوة الصباغین
پودنه بری پودنه جبلی لغاغ برگ صنوبر پوست بیخ
صنوبر عشبه شفرچیه برگ سداب چوبچینی اجزا متساوی
بجوشانند تا ثلث آب برود و ثلث بماند پس بوزن
ثلث آب زیت داخل کرده ارنب یا ثعلب یا قنفذ یا عرجا
یا ورل هر کدام که باشد زنده دران بپزند تا مهرا شود
پس صاف نموده دران نشیند گرم آنقدر از گرمی که
علیل را طاقت نشستن دران باشد آبزن محلل
رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضاست

و این آبزن بنهایت نافع است ازبرای فالج و استرخا
صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل اکلیل الملک بابونه
خطمی سفید برگ اترج سداب شبت قیصوم فنجنکشت
شیح ارمنی از هر یک جزوی چند سیر سه تر نیم در آب
بسیار تا بنصف رسد صافی نموده اضافه آن نمایند
بوزن ثلث آنچه باقیمانده زیت و بنشیند دران علیل
وقتیکه گرم باشد و چون سرد شود برآید آبزن دیگر که
همین منفعت دارد صنعت آن برگ اترج یا دو دسته شبت
تازه تمام مرزنجوش مجموع را در آب بپزند و علیل دران
نشیند و تمریخ جانب علیل بعد از برآمدن از آبزن مثل
روغن قسط و روغن ناردین و روغن مغز گردکان کهنه
نمایند آبزن نافع ازبرای ریاح غلیظ در تمام بدن و
قولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه اقحوان بجای
نیکوخته اکلیل الملک مرزنجوش گل خطمی بزر رازیانه
سبوس گندم پرسیاوشان چوب چینی گل بنفشه از هر یک
یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب
بماند روغن ناردین روغن اقحوان داخل کرده نیم گرم
علیل دران نشیند آبزن نافع ازبرای ورم بارد کلیه
بعد از تنقیه ماده بمطبوخ خیارشنبر صنعت آن بابونه
سبوس گندم برگ جوشانیده علیل دران نشیند آبزن
دیگر که زحیر بلغمی را مفید است صنعت آن شبت تخم
کتان حلبه خطمی در آب بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم
باشد بنشیند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نافع است
صنعت آن جامه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی در آب بسیار
بپزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن
نمایند آبزن نافع ازبرای احتباس بول در کلیه در قرحه
آن صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس گندم برگ
سرگین کبوتر اجزا متساوی جوشانیده علیل دران نشیند
و بغولهای ران را بروغنهای یاسمین چرب نماید
آبزن مستعمل در ادرار شافه صنعت آن تخم کتان
بابونه اذخر مکی سعد کوفی سنبل الطیب ماقر دوا ناخواه جوشانیده
صافی نموده دران نشیند آبزن نافع ازبرای حصاة
کلیه و مثانه صنعت آن حسک بابونه اکلیل الملک

مرزنجوش کرفس کرنب شبت برگ خطمی پرسیاوشان اجزا متساوی جوشانیده دران نشینند؛ آبزن نافع ازبرای عسر البول که عقب بول الدم و بول الدم پیدا آید؛ صنعت آن بابونه شیح نمام مرزنجوش اطراف کرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند. و درآب وی مریض را بنشانند و مدرات بول در همان وقت بنوشانند و ثفل ادویه را بر عانه او ضماد نمایند تا مدد خونی را که در مثانه بسته و موجب عسر شده بگدازد و بول بگشاید؛ آبزن نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه و منافع است؛ صنعت آن برگ کرنب مربی است رطبه فوتنج زرق الحمام مغز خساک دانه در آب بجوشانند و آبزن نمایند و مقیات ایا شامند و بدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح بهترین تدابیر است در امراض گرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نمایند. و اگر ادویه دیگر موجود نباشد آب گرم فقط کافیست جهت آبزن؛ آبزن قابض نافع از برای بول الدم؛ صنعت آن برگ مورد تر تازه وی سبز گلنار فارسی جوز السرو پوست انار گل سرخ جوشانیده صافی نموده دران نشینند؛ آبزن نافع ازبرای بول در فراش؛ صنعت آن برگ مورد عفصت بلوط کزمازج عدس مقشر پوست انار ماز و سبز نیمکوفته در آب جوشانیده مریض دران نشیند؛ آبزن نافع ازبرای سرعت انزال که بسبب آن تیزی و حدت منی باشد صنعت آن برگ مورد عوسج گلنار فارسی سماق منقی لحیة التیس ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیده در آب یعنی آبزن نمایند و ضمادهای خشک بر کمرگاه نهند و صندل و گلاب و کافور بویند و غذای ترش و ادویه بارده بخورند؛ آبزن مستعمل در سرعت انزال بسبب برودت و رطوبت هرگاه بکار برده شود بعد از استفراغ نقی متواتر و اسهال بحب شبیطرج و حب المنتن و حب اصطمخیقون و تنقیه بلحوم بریان و قلایا و مطبخات و حلوای عسلی نمایند؛ صنعت آن برگ مورد مرزنجوش سنبل الطیب پوست انار عفصت بلوط سعد کوفی قرنفل جوشانیده دران نشینند چنانکه تا کمر در آب آن باشد؛

آبزن نافع ازبرای ادرار حیض و این آبزن تحلیل ریاح رحم کند و معین ست بر حمل؛ صنعت آن برگ کلم برگ ریحان برگ چغندر اسفاناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم خبازی برگ بادرنگ برگ سداب برگ مرزنجوش برگ مورد زرشک پرسیاوشان عنب الثعلب مشکطرامشیع تخم خطمی تخم خربزه نیمکوفته قیصوم تخم کشوث تخم بلبون تخم کرفس تخم خیارین نیمکوفته عدس مقشر گل خطمی قنطوریون دقیق گل سرخ شبت گل نرگس گل زنبق جوشانیده صافی نموده زن در آب آن نشیند که بامر الله نافع است؛ آبزن که فرزند در شکم نگاه دارد تا ما قبل از ولادت بیرون نیاید؛ صنعت آن گل سرخ هفت درم گلنار فارسی مازو از هر یک پنج درم برگ حساک چهار درم شب یمانی پوست انار از هر یک سه درم همه را نیمکوفته در ده من آب بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند و در طشت ریزند و حامله را دران بنشانند؛ آبزن که خون بواسیر و خون طمث مفرط باز دارد؛ صنعت آن آب برگ بارتنگ بستانند و مریض را دران بنشانند و در طبیخ قوابض دیگر بدستور؛ آبزن نافع و معین بر حمل؛ صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش جوشانیده صاف نموده آبزن نمایند آبزن نافع جهت زنان حامله که حیض بینند و عادت ایشان نباشد صنعت آن عدس مقشر پوست انار گلنار عفصت بلوط مازو در آب پخته دران نشینند؛ آبزن که چون زن بعد از ازاله بکارت بلافاصله دران نشیند همیشه فرج او ضیق و گرم باشد؛ صنعت آن بگیرند شراب انگوری قابض و در آن بعض اشیای قابضه و عفصه و عطور مذکوره مناسبه جوشداده در طشتی کرده دران نشیند و شراب صرف هم خوب ست؛ آآجر بمد همزه و ضم جیم و بفتح همزه و ضم نیز آمده خشت را گرفته از طین حر است که پخته باشند و آن دو قسم ست یک قسم آجر سفید ست که در کوره آهک پزی آنرا می پزند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دوم آجر سرخ ست و آنرا در کوره آجرپزی باین طریق می پزند که خشت خام خشک کرده

ته بته چیده مابین هر دو ته تراشهای چوب یا چوب دیگر و یا سرگین گاو و غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب یا سرگین که مابین آجرهاست سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بخرج در می آورند و آجر گرم ست در دوم و خشک ست در چهارم؛ ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با نمک و بکره جهت جراز و با سرگین گاو جهت اورام و بثور رطبه و استسقاء لحمی و رقی و سوء القنیه و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و جاورس بر روی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ریحی مجرب خصوص که روغن گل بران ریخته باشند و نیز مسکن وجع بواسیر است و چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ کنند تا مثل انگشت شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و بخار آن بدارند معرق قوی ست و در تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر بیدیل و مجرب و چون خشت پخته و آب ندیده و یا قطعه از ان را خصوص آجر سفید با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده در نمدی یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضویکه وجع بارد یا ورم بارد داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید باشد کماد نمایند موجب عرق کردن آن عضو میشود و تسخین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم ست میکند و تحلیل میپذیرد وجع و ورم آن تسکین مییابد و اطبای هند را زعم آن ست که اگر آجر را ریزه کرده در روغن گاو اندازند و یک شب بگذارند صبح صافی نموده آن روغن را بنوشند قرحه مزمنه را نافع ست؛ دهن آجر آنرا دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مخترعات اهل یونان و بنهایت گرم ست و سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب و مدر بول و نافع ازبرای سائر امراض بارده مثانه و کشنده کرم امعا و معده است و بجهت مغص بارد و ریاح و نفخها باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخاء و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شراب وفا جهت ضیق النفس

و دفع فضلات ریه مفید است و اکتحال آن جهت تحلیل
آب نازل در چشم بی نظیر و حمول آن جهت گشودن
خون بواسیر و اسقاط دانه آن و دفع کرمهای مقعد
و فرزجه آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده
و مرده و شمیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان
مؤثر و دلوک آن کشنده کرم دندان و مسکن الم آن
و طلای آن جهت زخم آتشک بی بدیل و چون با نفته
آن بر موخر دماغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن
آن از برای صرع و بغدادی گفته که چون بچکانند از آن
چند قطره در بینی نافع ست مصروع را و استنشاق آن
نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است
از برای فالج کهنه با نفع زهرواری گفته که دهن جز
نافع است از برای لقوه و سعوط کردن با آب آشامیدن
در دهن با آن و قطور آن جهت ثقل سامعه و فشوق آن
جهت امراض بارده مبنی و دماغ و ضماد آن با اشق
جهت ورم سپرز بنهایت مفید است و قدر شربتش
از یک مثقال تا دو مثقال و مضر ست بمعده و مصلح
سرکه و مضر است بگرده و مصلح آن کثیرا صنعت آن
آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده بقدر
یکدرهم و اندک زیاده و کم در آتش سرخ نموده در روغن
زیتون اندازند پس آنرا در قرع معکوس روغن کشند
و در شیشه نگاه دارند + نسخه دیگر آجر سرخ آب ندیده
بقدر دو درهم یا هر قدر که خواهند ریزه ریزه کرده
در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن
را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در
قرع مطین پر کنند و گاوی قرع را بلیف خرما و امثال
آن بگیرند و کوزه در طبقه ترتیب دهند باین صورت
که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدر یکه گاوی
قرع معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقه
بالا نصب کرده قابله را در طبقه تحتانیه مدهن قرع
در آورده آتش بر اطراف قرع بر افروزند تا روغن از
قرع بقابله بچکد و این را استخراج بطریق تنکیس نامند
آارو تو صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون لام و

و فتح لام آشی باشد مانند کلیچه که از آرد برنج و شیر
مرد و درویش و فقیر بخورند و آنرا بعربی سخینه گویند
آزاد درخت درختی ست عظیم ثمرش شبیه بزعرور
زرد رنگ و با خوشه تخمش مثل تخم زعرور یک
عدد و دو و چهار و پنج بار ده و در آخر بهار میرسد و مدتها
تا زمستان در درخت میماند و برگش سبز مایل باندک
سیاهی و شرفه وار اندک طولانی و خزان نمیکند و
آنرا بهندی بکاین نامند و بلغت تنکابن جیلی دار
و بیونانی واردان و نیز رو باترس و بلغت جرجانی
زهر زمین و اهل مازندران آنرا سیسان و بعربی
شجرة الحره و ایضا حر لیطه بتشدید را گویند و بعضی مردم
را ظن آن است که آنرا بهندی نیب که نیم نیز
گویند نامند و این محض توهم ست زیرا که نیب در
غیر هند دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس
یک دو درختی و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران
و روم بسیار است و شیرازیان آنرا قوس نامند
و گلش سرخ و بنفش کم رنگ و بنهایت خوشبو است
طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک
است !! افعال و خواص آن گل آن مفتح سده های
دماغی و صالح ست از برای مشایخ و مبرودین ضماد
برگ آنرا ضماد کردن برکشنده قمل و درازگرداننده
موی است و عصاره برگ آن در بهار و پائیز مستعمل
با عسل و یا میپختج میخورند نافع از برای قولنج و مفتح و
مدر بول و حیض و نافع است از برای سموم بارده
و تحلیل خون منجمد در مثانه و عرق النسا و استسقای
انثیین و قدر شربت تا سه درهم است و عصاره
شاخهای آن با عسل یا میپختج مقاوم جمیع سموم و برگش
سم حیوانات و ثمر آن مضر جگر و معده و کرب و چون
اکثار کرده شود عارض میگردد صاحبش را غشی و قی
صفراوی و تنگی نفس و غشاوة بصر و دوار و علاج آن
مانند علاج کسی است که فربیون یا بلادر خورده باشد
و در بلادر و فربیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و
یکدرهم از تخم آن کشنده و عصاره آن مفتت حصات

دافع غثیان . ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و قیطول
آن مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متعفنه
و چون آب برگ تازه آنرا از ده مثقال تا بیست مثقال
با آب زنجبیل تازه مقشر که بهندی ادرک نامند از پنج
مثقال تا ده مثقال بجهت حاجت و بر داشت طبیعت
دیر و وقت مزاج زن و سه روز ناشتا بخورد و دفع رحم و
حبس طمث آنرا نافع است و زنیکه بار نگیرد یا بار دار نماند
باعث حمل ماندن او میگردد و اکثر بدگوهر و محرور المزاج
را چندان موافقت ندارد و قطور آب برگ تازه آن
در بینی رافع صداع بارد رطب است و در گوش دافع
رطوبات و دوی و طنین حادث از ریاح بارده و بدل
آن در درازکردن موی برگ شهدانج و برگ مورد برگ
کنار است و طبیخ پوست و قشر آن نافع ست برای
تبهای بلغمی صنعت آن بگیرند پوست ریشه درخت
آن و شاهتره از هر یک پنج درم و هلیله سیاه ده درم
و همه را نیکو و فتر بجوشانند و صاف نموده بنوشند
مرهم آزاد درخت نافع از برای کچلی و سعفه و دویدن
موی سر و قروح آن و دفع خمل صنعت آن بگیرند عصاره
برگ و ثمر آن را و مرداسنگ با آن بسایند و با روغن
گل سرخ مرهم سازند و چند روز متوالی بر سر بمالند و هر
روز یکبار تجدید کنند و هر سه روز بحمام رفته بشویند و
بعد از حمام بدستور نیز بمالند و سر را لباس خفیفی بپوشند
(آس) بمد الف و سکون سین مهمله بسریانی آسا بفارسی
مورد نامند و گویند آنرا بهندی اوهیره و حب آنرا
بکام نامند و تنگ آس را عما گویند و حب الآس را
فتیلس و نیز قطوس نامند و گویند که قطیس نبات آس
است و مرسیا یا مارس بیونانی اسم آس بستانی است
و منطرا اسم نبات آس ست درختش چون درخت انار
میشود و برگش سبز است و خزان نمیکند و ثمرش ابتدا
سبز است و چون رسید سیاه رنگ میشود و مرکب القوی
است و جزو بارد و دران غالب در اول سرد و جزو
حارش کمتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب
ارضیتی که دارد یابس و قابض ست و پوستش بارد و

است وتخفف قوی ست برگ وبیخ وثمر وگل وجرم آنرا
نسبت بیکدیگر در مراتب برودت وحرارت ویبوست
متفاوت ست وآس بسبب عطریت رائحه ملائم روح ست
وبسبب قبض وتلطیف نیز ملایم روح پس موجب تقویت
ومتانت واضاعت وانارت روح میگردد باسباب
مذکوره وبالخاصیت مقوی قلب ودافع خفقان ست
وثمرش باقوت تریاقیت ومتولد میگردد وازان غذای
اندک ازبرای بدن وآن سرد وخشک ومقوی معده
وحابس طبیعت لعفوصتی که آنرا میباشد وصالح ست
ازبرای نفث الدم ونافع باشد ازبرای سرفه شیری
که آنرا میباشد وهمچنین رب آن وشراب آن ودر شرابها
شربتی که حبس طبیعت کند ونافع باشد ازبرای سرفه
اگر شربت حب الآس وشربت خشخاش ولبوی مورد
مقوی دماغ ودافع است از دماغ ابخره حاره طیبه
را واما حب الآس پس برجرمش غالب ست برودت
یبوست واگرچه مرکب از قوتهای مختلفه ست واما اجزای
حامله رائحه آن پس نیست غالب برمزاج آنها برد پس اگرچه
میباشد نیز مرکب القوی وشناخته شده ترکیب قوتهای
آن بقیاس وتجربه اما قیاس پس باید دانست که میباشد
دران اجزای حاره که میرسد بخانه شم ولابد است که
بوده باشد آن اجزا الطف انچه در مشموم ست اما تجربه
پس آن حدت رائحه وکمی التذاذ نفس است وتسکین
نفس بسوی آن چنانچه مستلذ میگردد وشم ریاحین بارده
ورائحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشد
اجزای حامل رائحه مائل باعتدال واما سائر اجزا آن پس
قاطع خون ونفث الدم ومقوی دل واحشا ومعده
وحابس اسهالات وعرق گویند مسواک بچوب آس مهیج
جذام است وضماد برگش جهة ضربه بنهایت مفید خصوص
وقتیکه برگ آنرا کوفته بامغاث هندی که آنرا اسیده
لکرهی نامند سوده بزرده تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ
داخل نموده نیمگرم ضماد نمایند وضماد برگش بتنهائی
بجهت ورم خصیه وبواسیر ونمله وحمره وشری وضربه وسقطه
ووجع پاشنه پا وقدم وطلای آن جهت ورم حار وقروح

وضماد تخم آن جهت سیاه کردن موو با شراب جهت
قروح پا وکعب نافع است وچون فراگیر نمازبرگ آن
با عفص سبز وعدس وگل سرخ واقاقیا ضماد کنند
بر اعضای ضعیفه واعضائیکه وهن وسستی بآنها عارض
شده باشد بنهایت مفید است وچون ربع رطل از
آب برگ آنرا با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم
است وجلوس در طبیخ آن جهت قروح وبروز مقعد
ورحم وسیلان رحم وسستی اعضا نافع وشستن
موی باآب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و
قطور آب او جهت چرک گوش وخاکستر او در رفع باخنه
وسلاق ودمع مقوی تر از توتیا وجهت کلف وبخور
آن جهت رفع وبا ودفع هوام وسقوط دانه او جهت اسیر
مفید ودر ساق درخت مورد گرهی بهم میرسد شبیه
بکف دست وآنرا بناک آس می نامند در جمیع افعال
قوی تر از برگ وثمر آس ست وقدر شربتش تا سه درم
واز عصاره آن تا سه اوقیه وبدلش در احتباس بطن
اقاقیا ودر اورام حضض وگویند بدلش مطلقا برگ توت
است ومضر صاحب زکام ومصلح محرورین ومورث
بیخوابی ومصلحش بنفشه امراض الراس القصداع
ورق آن در نهایت نفع ازبرای صداع حادث از
ضربه وسقطه وازبرای قطع جلد سر وشجه آن وذرور
نمودن یا پس مسحوق آن وطلا کردن ولطوخ آن با شئی
موافق چون برگ مورد را با اندکی از اقاقیا ورامک
کوفته باآب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع
است ازبرای صداع وورم حادث در سر از ضربه و
سقطه واگر برگ مورد را کوفته بگلاب سرشته اندک
کافور داخل کرده خرقه کتانی را بآن آلوده کرده بر
معده ضماد نمایند میباشد نافع صداع بمشارکت
معده بسبب غلبه صفرا بر معده وچون بپزند مورد را
بشراب وبکوبند وضماد نمایند بر سر نافع ست ازبرای
صداع بلغمی وصفراوی واین هردو را زائل گرداند
وچون بگیرند آب برگ آس را وصندل سرخ سوده و
عرق بید وبهم نموده در بینی بچکانند نافع است صداع را

ادرام الراس دهن آن نافع است ازبرای ورم
حادث در سر السبات نافع است ازبرای سبات حادث
ازانجا ومتصاعد بسوی سر در تپ ودر غیر تپ چون تدهین
سر نمایند بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ ست و
مانع بخارات محلل آنچه جمع شده در دماغ ازبخار السهر
بوئیدن اوراق واغصان ومداومت بآن محدث سهر
است ومصلح آن سوسن وگل بنفشه تر است الدوار
والسدر برگ مورد مانع صعود ابخره است بسوی دماغ
وقبول دماغ مر ابخره را بوئیدن آن وحب الآس نیز
مانع صعود ابخره است بسوی سر دماغ واز حیثیت این
هردو میباشد نافع ازبرای دوار وسدر حادث از
ابخره متصاعده بسوی سر از بدن ومعده وچون بکوبند
برگ مورد را مخلوط بروغن گل وزرده تخم مرغ
نموده ضماد نمایند بر سر نافع است ازبرای دوار وسدر
عارض از ضربه وسقطه بر سر ابن زهر گفته که مورد نافع
است ازبرای دوار وسدر حار بوئیدن آن وضماد
آن بر سر صاحب زبده گفته که عرق نمودن سر بروغن مع
در ابتدای حدوث سدر ودوار حادث از ابخره متصاعده
از معده بسوی سر چند روز با ابتدای علت بعد از تنقیه لفی
واستعمال ایارجات میباشد نافع ازبرای آن نفع ظاهر
پس بعد از ابتدا باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه
وعرق کرده شود سر بآن امراض العین والاذن
والفم والصدر والقلب ضماد برگ آن مسکن رمد حار
ورافع برآمدگی چشم وطبیخ آن باجو ورم حار آنرا نافع
است وزرماد آن از ادویه ناخنه وسلاق ودمعه
قوی تر از توتیا است وقطور آب برگ آن قروح گوش و
آمدن چرک از آن نافع ست وشراب آن جهت استرخاء لثه
ومضمضه بآب برگ آن قروح واسترخاء آن وزبان را
نافع وثمر پخته آن سرفه را نافع ونفث الدم را مانع
وحابس شکم وهمچنین رب آن مقوی قلب وخفقان را
مفید است نفث الدم از فواکه نافعه ازبرای نفث الدم
حب الآس است المعده والامعاء والات البول
والمقعده والرحم وحب الآس مقوی معده حابس بطن

واسهال مراری ومانع سیلان فضول است خصوص
رب آن وضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید
وگاه حب الآس بسبب قوت قبض وحبس وامساک خروج
ادرار بول مینماید وثمر آن نافع است قرحهٔ مثانه وحرقة
البول ومدر بول ومانع جریان حیض وبواسیر وسیلان رحم
وخروج مقعده ورحم است شرب طبیخ آن الخ ونیز طبیخ
برگ وثمر آن مقوی بیخ مو ومانع افتادن آن وباعث
رویدن وبلند وسیاه شدن آنست ونیز مانع عرق
ومصلح ریح حادث از عرق اکل کرنفاسی کرنامند و
بجهای دیگر وهم چنین ضماد برگ آن وزرور برگ آن نافع
مدیلوئی زیر بغل وقرح ریان ورواحس وجراحات است و
فاکستر آن منقی وزائل کننده کلف ست السموم وثمر آن
دافع سموم است خصوصاً رتیلا وعقرب تخصیص با شراب

فصل در بیان جوارشاتے که اصل وعمود درآنها حب الآس است

جوارش حب الآس بنسخهٔ سمرقندی نافع از برای
ضعف استمرار واسهال حادث ازان وازرطوبت معده
صنعت آن حب الآس پوست بلیله کابلی پوست بلیله
شیر آمله منقی از هر یک بست درم فلفل دارفلفل زنجبیل
از هر یک ده درم قرنفل قرفة الطیب تخم واجب بلسان
از هر یک دوازده درم مصطکی قردمانا کرویا انیسون زیره
کرمانی سنبل الطیب تخم فاقله کبار قسط از هر یک شش
درم جوزبوا نانخواه تخم کرفس از هر یک پنج درم
سادج هندی حماما از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل
مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یکدرم بنسخهٔ
حکیم معصوم حب الآس نوزده درم است جوارش حب الآس
ایضاً بنسخهٔ سمرقندی در قرابادین در امراض معده نافع
ازبرای سوء استمرار واسهال با حرارت صنعت آن
حب زبیب مسحوق مانند سرمه دو رطل حب الآس مسحوق
نیم رطل خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر کرمانج
نانخواه از هر یک ده درم کوفته بیخته بشکر صافی یا بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم جوارش حب الآس
خوزی نافع ازبرای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد
با آن استرخای معده نیز چون استعمال کرده شود وبدلاً از
مفتیه جوارشات مسهلات مانند جوارش شهریاران
وجوارش نارمشک صنعت آن قسط تلخ سلیخه
قرفة الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم
جوزبوا پنج درم عود قماری خام قاقله کبار قرنفل انیسون
اکلیل الملک نارمشک شیطرج هندی از هر یک چهار
درم بسباسه برنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم
ودر نسخهٔ دیگر بجای برنگ کابلی پوست بیرون پسته
است زراوند مدحرج دارچینی اشنه از هر یک ده
درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده استار پوست بلیله
پانزده عدد وقصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل از
هر یک پنج درم پوست بلیله کابلی دو استار حب الآس
بوزن مجموع ادویه اجزا کوفته بیخته با سه وزن
مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصفی معجون سازند
شربتی سه درم وتا آنکه استار چهار مثقال طبی ست
سمرقندی در اصول التراکیب گفته که گاهی فراگرفته
میشود جوارش از ادویه حاره وقابضه وداخل کرده
میشود دران حب الآس وگردانیده میشود فراز غالب
بر اجزاء دیگر تا باشد اصل وعمود دران ترکیب
وسرشته میشود بشیرهٔ نبات واین جوارش را
جوارش خوزی کبیر گویند ومنسوب است باهل آنکه
این جوارش را فراگرفته واین جوارش صالح است
ازبرای اسهال معدی حادث از برودت مزاج
جوارش خوزی صغیر متخذ از عجم زبیب سفید حب الآس
خرنوب نبطی وگلنار فارسی ودوقاق کندر نانخواه
مربر به که معجون سازند بشیره ونبات یا شراب
بشیرین ازبرای اسهال معدی با حرارت فرق
دباید که گردانیده شود مقدار عجم زبیب درین
جوارش از جمیع اجزاے زیاده پس حب الآس
البسیتا سیاین هر دو در اعضای تغذا را لسبب
غذائیتی کرد درین هر دو بیا شد وبسبب بسیاری
منفعت این هر دو پس سائر ادویه باید که اقل از وزن
هر دو ومقدار دوقاق کندر ونانخواه از همه کمتر باشد
وبسا باشد که محتاج باشیم بگردانیدن این هر دو در اکثر
تا آنکه ملحق شوند بشیقهٔ که می باشد یکے این دو ده وزن
وقتیکه حرارت مزاج کم باشد جوارش حب الآس
خوزی از اطبای فارس نیکوست ازبرای نرمی طبیعت
وقی که بسبب بلغم ورطوبت وسوء هضم که از ضعف معده
باشد ومعده را قوت دهد صنعت آن حب الآس رسیده
جید خشک کرده یک من بلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی طالیسفر از هر یک بست درم فلفل تیاه دارفلفل
زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی رومی قردمانا کرویا
انیسون زیره کرمانی مر قسط قاقله سنبل الطیب تخم
از هر یک شش درم جوزبوا تخم کرفس نانخواه از هر یک
پنج درم سادج هندی حماما از هر یک چهار درم کوفته
بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی
یکدرم واین جوارش گرم است در اواسط درجهٔ اولی و
خشک در اوائل درجهٔ سوم ودر نسخهٔ حکیم معصوم حب الآس
نو مثقال است ونسخهٔ اولی اشهر است وجوارش
حب الآس دیگر از اطبا خوز صنعت آن حب الآس
رسیده جید خشک یک کیلجه ونیم سنبل الطیب سه
اوقیه جوزبوا پوست نیم رطل قرنفل قاقله انیسون
بوداده تخم کرفس بوداده دشنه از هر یک دو اوقیه
بسباسه یک اوقیه ونیم سانیجه چهار اوقیه پوست بلیله
کابلی پوست بلیله آمله از هر یک سه اوقیه ادویه را در شراب
ریحانی یک جوش داده در سایه خشک کرده کوفته بیخته
بعسل بسرشند شربتی سه مثقال بشراب سفرجل یا آب
جوارش معتدل ست در گرمی وسردی وخشک در اول
درجهٔ اول وبعضی اطبا گفته اگر اجزای این جوارش
با در ماء العسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است
آن مرحوم می فرمایند که اگر در سرکهٔ انگوری بدل
شراب جوشانند وبدل میبه رب سفرجل کنند
با قدرے گلاب بهتر است جوارش حب الآس
دیگر از اطباے خوزستان اطباے فارس نافع
ازبرائے ضعف معده وکبد وبرودت معده وکبد
واستطلاق بطن وسوء استمرار وازبرای سوء القنیه

وکسانیکه ایشان از خوف استسقا باشد و نیکوست از برای
طحال و ادرار بول صنعت آن قرنفل الطیب قسط سنبل
الطیب حب بلسان سلیخه سیاه از هر یک سه درم جوزبوا
پنج عدد قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملک
نارمشک از هر یک چهار درم بسباسه درم زرنگ کابلی
مقشر هشت درم و در نسخه دیگر بجای زرنگ کابلی درونج
عقربی سه درم داخل ست زراوند طویل ریوند چینی
اشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای زراوند طویل
زراوند مدحرج است و این اشهر است و هلیله سیاه و پوست
هلیله کابلی از هر یک ده استار بلیله ده عدد حب الآس
بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل و طبرزد
که بگلاب گداخته بقوام آورده باشند بسرشند شربتی
از آن بمقدار بازوی با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل
ده استار داخل است و در نسخه ناصر خسرو سعد کوفی سیزده
استار قصب الذریره فافل دار فلفل از هر یک پنج درم
حب الآس دوازده استار داخل ست گفته که این
جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سور
استمرار و ضعف معده و برودت معده صنعت آن
قسط تلخ قرنفل الطیب سنبل الطیب حب بلسان سلیخه
سیاه از هر یک ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل
انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی از هر یک چهار درم
بسباسه زرنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مدحرج
اشنه از هر یک دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر یک پنج درم
هلیله سیاه ده استار بلیله ده عدد حب الآس نصف
قفیز حنه شابور و در نسخه دیگر قاقون ناغیست یعنی
نارمشک چهار درم ریوند چینی دو درم داخل ست و این
نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر
مذکور است این دو جزو داخل ست سید اسمعیل در ذخیره
گفته که استاد احمد ابوالفرج در کفایة الطب که از مؤلفات
اوست بجای زرنگ کابلی پوست اترج آورده و مراین
صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش هلیله سیاه و بریان
کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بحرارت و خشکی
است در اول درجه دوم + صنعت جوارش حب الآس
خوزی بنسخه حکیم معصوم شیرازی نوشته که نافع است از
برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای امراض
بارده دماغی خصوصاً از برای لقوه که در وقت ضعف
معده و صعود بخار معده بدماغ حادث شود خصوص
وقتیکه با ضعف معده تابین طبیعت باشد قسط تلخ
سلیخه سیاه قرنفل الطیب سنبل الطیب حب بلسان از هر یک
ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله کبار قرنفل اکلیل الملک
انیسون شیطرج هندی نارمشک از هر یک چهار درم
بسباسه درونج عقربی از هر یک دو درم و در نسخه دیگر
از هر یک سه درم ریوند چینی زراوند مدحرج از هر یک
پنج درم هلیله سیاه و پوست بلیله کابلی بروغن زیتون
بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخه دیگر از هر یک
چهار درم قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک
پنج درم پوست بلیله سه درم حب الآس بوزن تمام ادویه
حب الآس را در گلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند
و با عسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند ادویه را
با آن بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنانید شربتی یک
مثقال و در نسخه دیگر جوزبوا زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره
فلفل دار فلفل داخل نیست و هلیله ده عدد است و
گفته که اجزا با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده
بقوام آورده بحسب مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی
از دو درم تا دو مثقال است بحسب ضعف و قوت مزاج
صنعت حب الآس بنسخه دیگر اکلیل الملک انیسون
قاقله صغار قرنفل شیطرج هندی نارمشک از هر یک
یک مثقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل یک مثقال
قسط بحری سنبل الطیب قرنفل الطیب حب بلسان
سلیخه سیاه سعد کوفی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از
هر یک چهار مثقال جوزبوا شش مثقال قصب الذریره
فلفل سیاه دار فلفل پوست بلیله از هر یک دو مثقال
بسباسه یک مثقال و نیم زرنگ کابلی مقشر سه مثقال
حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته بعسل بقوام
آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال
جوارش حب الآس خوزی بنسخه محمد بن زکریا که
که در کفایه منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده
و امعا و زلق معده و امعا و قراقر معده و امعا این جوارش
رطوبات معده را دور گرداند ضعف معده و ضعف هضم را
بنهایت نافع است و تجفیف رطوبات فضلیه کنند و بجهت
اسهال مزمن سودمند باشد + صنعت آن استه زبیب
مسحوق مانند کحل نیم رطل حب الآس مسحوق نیم رطل
خرنوب نبطی دانه بیرون کرده گلنار فارسی کندر کزمازج
نانخواه از هر یک ده درم ادویه را کوفته بیخته بشیره نبات
بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا
مرتبان سبز نگاهدارند شربتی چهار درم + جوارش
حب الآس بنسخه دیگر + صنعت آن دانه مویز بریان کرده
مسحوق مانند کحل نود مثقال حب الآس چهل و پنج
مثقال کزمازج خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر
نانخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور ترتیب نمایند + جوارش حب الآس بنسخه دیگر
صنعت آن استه مویز که در سرکه خیسانیده خشک
کرده نرم سائیده و چون سرمه سی درم حب الآس بریان کرده
شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی کزمازج از هر یک
پنج درم و در نسخه دیگر دو درم است کندر نانخواه مصطکی
سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته با
نبات سفید بقوام آورده با عسل سفید بسرشند شربتی
از سه درم تا چهار درم و این جوارش مائل به برودت
و خشک است در آخر درجه ثانیه و در نسخه حکیم مومن در تحفه
جوزبوا دو درم داخل است + جوارش حب الآس دیگر
از اطبای خوز منقول از ذخیره خوارزمشاهی + صنعت
آن حب الآس سه من سعد کوفی نیم من فلفل دار فلفل
زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار خولنجان ده استار
کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر
ترتیب نمایند + جوارش حب الآس بنسخه شفائی که نافع
و اسهال معدی را وقتیکه از بلغم و رطوبت باشد باز دارد
و نافع بود + صنعت آن حب الآس نود مثقال هلیله سیاه
پوست بلیله نشسته طباشیر از هر یک بیست درم مصطکی
قردمانا کردیا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سلیخه قاقله

قسط از هر یک شش درم جوزبوا تخم کرفس نانخواه از هر یک
نیم درم سانج هندی حنا از هر یک چهار درم کوفته بیخته
بعسل بسرشند و در نسخه دیگر فاقله و از فلفل و زنجبیل از
هر یک دو درم داخل است دوای حب الآس نافع از
برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن دندان +
صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید کندر ذکر
سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بیخته بازرده تخم
مرغ یا شربت حب الآس حب بندند۔

فصل در بیان ادهانیکه از حبل و عمود و برانها و ورق حب الآس است

دهن الآس قلمی فرموده اند که از اقراباذین حضرت
علامی والد ماجد حقیر قدس سره است نافع از برای ورم
حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چون ضماد کرده شود
بعد از فصد صنعت آن آب مورد چهل مثقال گلنار
و سرکه انگوری از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بست
مثقال مجموع را در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند و برگ مورد دو مثقال عود الصلیب سنبل ش
بغدادی کلفر که آن متاع هندیست و در هندی آنرا سیه
انکری نامند از هر یک یکمثقال کوفته بحریر بیخته مخلوط
بروغن مذکور نموده در بادن بسته بمالند تا نیکو ممزوج
گردد پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بر سر ضماد نمایند دهن
الآس دیگر از ابن ماسویه نافع در آخر تراخیر ورم و صداع
حادث از ضربه چون بر موضع ضماد کرده شود بآن بعد از فصد قیفال
صنعت آن آب برگ مورد دو جزو آب برگ سرو تر آب
برگ بید تر اجزا کوبیده آب آنرا برآورده نصف وزن
آنها روغن سوسن داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند
تا آبها سوخته روغن بماند پارچه نمدی را بآن تر کرده
بر سر ضماد نمایند دهن آس از یوسف سیاه صنعت
آن آب برگ مورد بست مثقال آب برگ سرو تر آب
برگ ابهل آب برگ بید از هر یک ده مثقال برگهارا
کوبیده فشرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن
از هر یک ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند
تا آبها سوخته روغن بماند برگ مورد ورق گل سرخ خشک

کرده قشار کنند از هر یک یک مثقال کوفته بحریر بیخته در آن
داخل کرده در بادن بسته بمالند و یکمیه وزرده تخم
مرغ خام داخل کنند و چندان بمالند که چون مرهم شود
بر نمدی مالیده بر سر ضماد نمایند دهن الآس مستعمل
در ضربه و سقطه سر و نسخه دیگر صنعت آن برگ مورد تر
برگ سرو تر از هر یک دو کف در سی مثقال روغن سوسن
بجوشانند پس صافی نموده لادن یک مثقال در آن
حل کرده و اکلیل الملک قصب الذریره گل ارمنی
شب یمانی از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند
و در بادن بسته بمالند تا چون مرهم شود بر پارچه
نمدی مالیده بر سر ضماد نمایند و اگر آب برگ مورد
و برگ سرو تر نباشد خشک آنرا از هر یک کفی گرفته
شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بجوشانند آن
مقدار که آب سوخته روغن بماند صافی نموده روغن را
در آن حل کرده ادویه را خشک سوده داخل نمایند
دهن الآس بنسخه حکیم صالح خان رحمه الله تعالی
صنعت آن برگ مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال
کندر ذکر سیاه و شان آمله منقی لادن از هر یک
سه مثقال روغن کنجد بست مثقال اجزا را سوای
کندر نیم کوفته شب در بستاد مثقال آب بخیسانند
و صبح بجوشانند تا بنصف رسد بمالایند و روغن را
داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر
را داخل کرده صبر کنند تا گداخته شود پس صافی نموده
در شیشه نگاه دارند دهن الآس نافع از برای
رویانیدن موی و سیاه کننده آن و سخت کننده
و مقوی اعصاب است صنعت آن آمله منقی در
آب برگ مورد یکهفته خیسانند و مساوی آن نقوع
روغن کنجد داخل کرده بجوشانند چندانکه آب رفته
روغن بماند دهن الآس بنسخه دیگر صنعت آن
بگیرند برگ مورد یا حب الآس هر کدام که باشد و با نیم
وزن آن آمله منقی یکهفته در آب برگ مورد بخیسانند پس
روغن کنجد بوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند

دکار برند دهن الآس دیگر سرد و خشک است و قابض
و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التحام زخمها و قروح
سر و بثور و شقاق و ریح و استرخای مفاصل و سوختگی
آتش و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع
سیلان عرق و منع بخار و ورم بواسیر نافع است
صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد آب
طبیخ برگ مورد خشک هر کدام که باشد بامثل آن روغن
زیتون بجوشانند تا آب برود و روغن بماند دهن الآس
دیگر که مانع ریختن موی در علت آتشک است و جهت
داء الثعلب مفید است چون موی سفید از موضع
داء الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند
حکیم میر محمد مومن گفته که این دهن مجرب حقیر است صنعت
آن برگ مورد پانزده مثقال برگ وسمه سیاه سه مثقال
در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی
نموده با یکصد و بست مثقال روغن زیتون بجوشانند
تا آب رفته روغن بماند لادن شش مثقال در آن حل کرده
استعمال نمایند دهن الآس بنسخه دیگر نافع از برای
صداع حادث از ضربه و سقطه زمانیکه فرسنده باشد
صنعت آن برگ مورد تر ده کف برگ سرو تر برگ خطمی تر
اکلیل الملک از هر یک کفی آب همه را بگیرند و اگر تر نباشد
خشک آنها را در آب جوشانیده بفشارند و آب آنها را
برآورند و باشد پس روغن سوسن بنصف وزن آنها
و شراب کهنه داخل کرده و جنه جوشی داده قصب الذریره
گل ارمنی شب یمانی کوفته در خرقه کتانی بسته بآن
بجوشانند و در دست بمالند و بفشارند تا آنچه در آن است
مخلوط بروغن شود پس کیسه را دور افگنند خرقه را باین
دهن تر کرده بر سر ضماد نمایند و بدانکه دهن الآس نافع
است از برای سبات حادث از بخارات متصاعده بسوی
دماغ در تپ و غیر تپ تدهین سر بآن بجهت آنکه مقوی
دماغ و مانع بخار و محلل انجره حاصله در سر است و نیز چون
آنرا مخلوط بگلاب و سرکه نمایند و غرق کنند سر را بآن
در صرع و ماننده که بوده باشد با آن علامات تمامیه خون
بعد از فصد و استفراغ طبیعت با نضج تقویت سر می کنند

دنافع است این نوع صرع را ونیز نافع ست صرعی را
که بوده باشد بسبب صعود ابخره بسوی سر بجهت آنکه مانع
ورادع و محلل ابخره است واگر در یوقت بجای گلاب
روغن گل سرخ فراگرفته از زیت انفاق باشد میباشد
اقوی والنفع + دهن الآس نافع از برای رعشه
حادث از کثرت شرب شراب بسبب آنکه مقوی دماغ
است دیوجانس کلبی گفته که تدهین سر بآن نافع ست
از برای رعشه حادث از بسیاری آشامیدن شراب
سید اسمعیل گفته که تغریق سر بدهن آس مضروب
با سرکه نافع ست از برای رعشه حادث از کثرت شرب
شراب آین نوع قمری گفته که تقویت دماغ بدهن آس
نافع است رعشه حادث را از ضعف بسبب کثرت
شرب شراب ابو سهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه
حادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده شود از
شرب شراب مطلقا و تقویت دماغ کرده شود بدهن آس
مضروب بقدر قلیلی از سرکه خمر و نیز تمریخ بدهن آس
نافع است از برای استرخا جیش گفته که تمریخ بدهن
آس نافع است از برای استرخای اعصاب و مقوی
اعصاب مسترخیه است صنعت آن بگیرند مورد تازه
تر و بکوبند و عصاره آنرا بگیرند و اضافه آن نمایند
روغن کنجد یا زیت انفاق در هر سه رطل از عصاره
دو رطل دهن و در نسخه دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل
دهن و بجوشانند در قدر مضاعف و تا چهل روز در
آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند نسخه دیگر
روغن کنجد تازه چهار رطل و بیست رطل مورد خشک
مورد را بکوبند و در شراب عنبی یا نبیذ زبیب و عسل
داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس روغن را داخل
کرده بپزند تا روغن بماند و کسیکه خواسته باشد قوت
وی زیاده شود آب معصور مورد تر داخل نمایند و نیز
پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند رب حب الآس
مسکن قی و دافع خمار و مانع صعود بخارات بدماغ و نافع
از برای خفقان و سرفه و اسهال مزمن دموی و ذرب
و سحج و نفث الدم صنعت آن آب حب الآس رطب بگیرند
و بپزند تا بقوام آید و اگر حب الآس رطب نباشد
حب الآس خشک را بپزند تا مهرا شود و بپالایند و پالوده
آنرا باز بپزند تا بقوام آید + رماد آس نافع از برای
ومعه و نفخه و سلاق و بجهت کاعن نیز مفید ست
صنعت آن بگیرند اغصان تازه آن و در کوزه نوی
کرده سر آنرا بگل حکمت محکم نموده در تنور تافته بگذارند
تا بسوزد و رماد گردد و آن رماد قوی تر ست از توتیا
در نفع از برای امراض مذکوره

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها حب الآس ست

سفوف حب الآس نافع از برای اسهال اسهال منقول
از قرابادین ایضاح صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط
تخم خشخاش خرنوب شامی از هر یک ده درم صمغ عربی
بریان پنج درم کوفته بیخته شربتی سه درم + سفوف حب
الآس نافع از برای اسهال اطفال و غیر اطفال را نیز
نافع است صنعت آن حب الآس بریان و انار دانه
بریان که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید
صمغ عربی بریان کتیرا گل ارمنی مصطکی رومی گل سرخ
بزر ورد الاحماض اجزا مساوی کوفته بیخته با طفال بزرگان
یکمثقال تا دو مثقال با رب به شیرین و یا رب سیب شیرین
بدهند + سفوف حب الآس نافع از برای بول در فراش
صنعت آن حب الآس زیره کرمانی مدبر هر دو مساوی
کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند سفوف حب الآس
نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده
باشد با خرخره در صورت و سرفه با حرارت شدیده
در صدر و لین بطن صنعت آن حب الآس شاه بلوط
خشخاش سفید بو داده خرنوب شامی مغز تخم خیارین
اجزا مساوی صمغ عربی نیم جزو کوفته بیخته سه درم آنرا
با آب بنوشند + سعوط آس نافع از برای صداع حادث
از ضربه و سقطه با سرسام صنعت آن آب برگ مورد و عرق
بید و صندل سرخ سوده در هم مخلوط کرده در بینی بچکانند
سویق الآس صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء طوبی
را نافع است چون خورده شود بالعص برب تفاح
صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را و خشک نموده
بسایند و بپزند و عند الحاجت بقدر ضرورت بکار برند

فصل در بیان شربتهائیکه اصل و عمود در آنها حب الآس ست

شراب حب الآس نافع است ضعف معده و لینت
طبع را و مقوی احشا را و قطع میکند سیلان رطوبات را
بسوی معده و امعا و حبس میکند حیض را و صالح ست از
برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از
رحم + صنعت آن بگیرند عصاره حب الآس باین قسم که
بجوشانند آنرا تا پخته شود پس صاف نموده عشر آن عسل
مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید بعضی میگیرند
عصاره آنرا بدین قسم که بکوبند تازه آنرا و فشرده آب
آنرا میگیرند و میجوشانند تا تغلیظ شود و ثلث رسد پس
عسل مصفی داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند
حب الآس را خشک میکنند و میکوبند و داخل میکنند در
آب و شراب کهنه از هر یک بست و یک وقیه و جوشانده
صاف میکنند و با عسل بقوام می آورند شراب بورق الآس
نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و بثور و نخالة الرأس
و استرخای لثه و وجع گوش که خارج میشود از آنها چرک
و قطع میکند عرق را + صنعت آن بگیرند اطراف ورق
آس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از آن دو من
و بنهند از نهران سه ارطال از آب انگور و بپزند تا
هر دو یک ثلث و دو ثلث بماند پس صاف کنند بجوشانند
با قدری از عسل مصفی با آتش ملایم تا بقوام آید و در
ظرف چینی نگاه دارند و استعمال نمایند + شراب ورق
الآس دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد + صنعت
آن برگ مورد خشک برگ شبت برگ خیار [illegible]
سماق کندر گلنار فارسی بلوط از هر یک جزوی با شراب
انگوری یا باب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار
یک وقیه بنوشند شراب حب الآس که در افعال قریب است
برب آن و نافع از برای تهلهل نسیج معده و [illegible]
بواسیر و اسهال خون از معده و امعا + صنعت آن
بگیرند حب الآس تازه یک من و در سه من آب بپزند [illegible]

تا مرهم شود پس بدست بمالند و بپالایند و پالوده آن را
با نیم من نبات سفید بقوام شراب آورند صنعت آن
شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الآس نیکوفته در چهار
مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد پس
آنرا مالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید
داخل کرده بقوام آورند شراب حب الآس دیگر زحیر
و نفث الدم را و نزف الدم از هر عضو که باشد نافع است
صنعت آن حب الآس نیکوفته بیست درم صندل سفید
بگلاب سوده ده درم تخم خشخاش سفید هفت درم میدا
نیکو شسته در دو رطل آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانید
چون ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم رطل بقوام
آورند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه شراب
حب الآس قابض باسهال و زلق الامعا مجرب است
خصوص وقتیکه با سفوف قابض متوقف نشود صنعت آن
آب به شیرین آب امرود و آب سیب شیرین آب انار شیرین
از هر یک یک رطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الآس
نیم کوفته در آن بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد
صافی نموده باز بجوشانند بآتش ملایم تا بقوام آید و
استعمال نمایند و اگر اسهال با تپ باشد اول وقتیکه آنرا
جوش میدهند در کیسهٔ کتانی مصطگی رومی عود هندی
سنبل الطیب سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته
داخل کرده سر کیسه را بسته دائم کیسه را بمالند تا قوت
بشراب باز دهد و چون آب بانتصف رسد کیسه را مالیده
شیره آنرا بر آورده بیفشارند و کیسه را دور کرده آنرا صاف
نموده بقوام آورند شراب حب الآس نسخهٔ شفائی صنعت
آن آمله مقشر یکمثقال حب الآس دو مثقال پوست
بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض بری از هر یک دو
درم رب به شیرین گلاب از هر یک بیست مثقال شراب
صندل سی مثقال بدستور مقرر شربت بپزند شراب
حب الآس موسوم بشربت مورد از ان اطفال از
مخترعات صاحب خلاصة التجارب تپ و سرفه و اسهال
که با هم عارض ایشان گردد عظیم النفع و مجرب است و
آزموده صنعت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده در درخت

دو جزو امرود نیم پخته یک جزو هر دو را نیمکوفته در آب
چندان بجوشانند که حل شود پس بدست بمالند و بپالایند
و با قدری قند سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب
اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت آن و نیز
در داخل نکردن گلاب اولی است۔

فصل در بیان ضمادات که اصل و عمود در انها حب الآس است

ضماد حب الآس نافع ازبرای اسهال معدی صنعت
آن سک اصلی زعفران از هر یک یکدرم سرشته دو درم
مصطگی هفت درم سعد کوفی پنجدرم قصب الذریره سه
درم را آب کشنیز سرشته تخم کرفس حب الآس
مازوی سبز از هر یک یک درم کوفته بیخته بشراب
قابض سرشته بر شکم ضماد نمایند ضماد ازبرای
صداع حادث از ضربه و سقطه و شجه صنعت آن
اطراف مورد تر کوبیده آرد جو گل ارمنی عصارهٔ مامیثا
عصارهٔ انجبار آرد عدس حضض کی یا اقاقیا صندلین
با آب برگ بادرنگ سوده باقی ادویه کوفته بیخته با
صندلین و اطراف مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند
ضماد دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ
مورد دو کف کبیر با اندک از اقاقیا و در آب کوفته
بیخته آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند ضماد دیگر
که همین نفع دارد صنعت آن برگ مورد دو کف کبیر
با اندکی گلنار فارسی و پوست انار نیمکوفته بسرکه شراب
انگوری و آب خالص بپزند تا مهرا شود پس قدری
سک اصلی عود هندی قصب الذریره مناث هندی
کوفته بیخته در آن داخل کرده در هاون سنگی با روغن
مورد بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند
ضماد دیگر تالیف فرموده اند که از حضرت استاذی و الد
ماجد فقیر است قدس سره ازبرای صداع دوم
حادث در سر بسبب ضربه و سقطه و شجه صنعت آن
آب برگ مورد گلاب از هر یک بیست مثقال روغن
مورد روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری
پنج مثقال آب برگ نارمشک پنج مثقال همه را در هم

بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آرد ماش مقشر
آرد میده از هر یک کف عود الصلیب منقاث بغدادی
مناث هندی که آنرا کلز و بهندی میده لکری نامند
از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با آن سرشته پارچه کتانی
را با آن آلوده کرده بر سر ضماد نمایند ضماد ساهر نافع
ازبرای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد از
فصد و تنقیه خون و تلیین طبیعت بشیافات و حقنه ها
و مسهلات لینه صنعت آن آب برگ مورد تر و آب
برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که اینهمه
را کوبیده فشرده آب گرفته باشند روغن گل سرخ روغن
سوسن روغن مورد داخل کرده در قدر مضاعف بپزند
تا آب رفته روغن بماند برگ مورد خشک برگ گلسرخ
قشار کندر کوفته بیخته با آن سرشته در هاون بدسته
بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند ضماد دیگر
قریب بضماد ساهر از ابن ماسویه نافع ازبرای صداع
حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد تر برگ
بید تر همه را کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند و روغن
سوسن در آن داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه بپزند
با قدری اکلیل الملک و مرکی صافی قصب الذریره
کوبیده پس چون نیکو پخته شود شب یمانی گل ارمنی
کوفته بیخته با آن مخلوط نموده در هاون سنگی بدسته
بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند۔

فصل در بیان طلاها که اصل و عمود در انها حب الآس است

طلای حب الآس کافوری نافع ازبرای فساد هضم
بسبب بثور معده صنعت آن حب الآس برگ سیب
برگ گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز صندل رامک سماق
اقماع رمان حماض از هر یک پنجدرم کافور قیصوری
نیم درم با رب برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر
یکدرم زعفران و دو درم عود هندی ازبرای تقویت
هاضمه داخل کنند بهتر است طلای نافع ازبرای
صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن هوسیائی بروغن
گل سرخ روغن قسط بحب و قت و زراج گرفته برگ مورد

کوفته داخل نموده بر سر ضماد نمایند و عصاره حب الآس نفث الدم و قرحهٔ مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات بسر و سرفهٔ رطوبی و قی و تشنگی و سرفهٔ حار و ذرب را نافع است صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را و افشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند مقدار شربت آن تا سه اوقیه است اگر شدید القبض خواهند از خام آن اخذ نمایند

فصل در بیان اقراص که اصل و عمود در آنها حب الآس است

قرص حب الآس مستعمل در هیضه که قی و اسهال بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الآس سماق کزمازج گل ارمنی بلوط نشاسته بریان مثل کل از هر یک ده درم پوست انار رمان دوی سبز از هر یک پنج درم کوفته بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو درم قرص حب الآس نافع از برای سعال با اسهال صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید بوداده از هر یک پنج مثقال پرسیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید نشاسته بوداده از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص را با ماء الشعیر یا شراب حب الآس بنوشند قرص حب الآس مطفی حرارت نافع برای اسهال حرارت و سعال صنعت آن حب الآس ده درم پرسیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم رب السوس صمغ عربی بوداده از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب به شیرین یا آب خالص سرشته اقراص سازند شربتی سه درم

فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها حب الآس است

معجون حب الآس خوزی به نسخهٔ محمد بن زکریا رازی در اسهال معدی زمانیکه قوت ماسکه بسبب رطوبت که در سطح اشود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود بعد از قی و دفع رطوبت بایارج فیقرا و جوارش نارمشک صنعت آن دانه انگور که آن انگور را در سرکه انداخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده و بریان نموده نرم کوبیده سی درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کندر ذکر ناخواه سعد کوفی مصطگی رومی سنبل الطیب از هر یک پنجدرم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و در نسخهٔ دیگر حب الآس بریان کرده است + معجون حب الآس خوزی به نسخهٔ عیسی بن صهار بخت + صنعت آن قسط قرفة الطیب حب بلسان سلیخه سنبل الطیب از هر یک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی از هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنه از هر یک دو درم بسباسه برنگ کابلی مقشر هشت درم نارمشک قصب الذریره فاقله دار فلفل از هر یک پنجدرم هلیله کابلی منقی از نوی ده استار بلیله و عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه و در نسخهٔ دیگر زنجبیل ده درم سعد کوفی ده استار است کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند + معجون حب الآس نافع از برای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت و ازلاق طعام چون استعمال کرده شود بعد از قی و اسهال بایارج فیقرا + صنعت آن حب الآس منقی از دانه ده استار مویز بریان نیم من خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر زرنباد از هر یک ده درم ناخواه دوازده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم + معجون حب الآس نافع از برای اسهال کبدی بسبب ضعف جاذبهٔ کبد و این معجون جاذبهٔ کبد را قوت دهد صنعت آن سلیخه سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره عود بلسان سعد کوفی تخم کرفس از هر یک پنجدرم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون نشاسته و در نسخهٔ دیگر بجای نشاسته بسباسه است و این اصح است کندر ذکر از هر یک دو درم اشنه لادن از هر یک دو درم و نیم قردمانا سه درم سک اصلی چهار درم دارشیشعان سه درم ناخواه چهار درم حب الآس بریان کرده منقی از دانه سی درم کوفته بیخته به سفرجل سرشته معجون سازند شربتی چهار درم + معجون حب الآس نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب الآس ده درم پوست هلیله کابلی آمله بریان کرده از هر یک هفت درم قشار کندر پنجدرم همه را با آب هنگام چند مرتبه بیزند و خشک نمایند پس نرم کوبیده و با رب مورد معجون سازند + معجون حب الآس که هم این منفعت دارد + صنعت آن حب الآس یک جزو لادن ربع جزوی کوفته بخرمای هیرونی منقی از نوی دو جزو سرشته معجون سازند شربتی شش مثقال

فصل در بیان نطولاتیکه اصل و عمود در آنها حب الآس است

نطول ورق الآس نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه و مقوی دماغ صنعت برگ مورد دو جزو پوست انار سماق گلنار فارسی عدس قاقیا گل سرخ خشک از هر یک جزوی کوفته با آب پخته صافی نموده ثفل آنرا بر سر ضماد نمایند و خرقه را با آب آن تر کرده بر سر کماد نمایند + نطول مقوی سر نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد گلنار فارسی عدس سماق منقی پوست انار ورق گل سرخ مغاث بغدادی کوفته کفی در آب جوشانیده آب آنرا بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد نمایند + آس بری آنرا اسمار و اسفرم نامند و بعربی زند گویند و ریحان القبور نیز نامند و بیونانی مرسیا اغریا گویند مورد و اسفرم اسم فارسی مورد بری ست و توهم کرده کسیکه گفته اذخر است بفارسی مورد بری گویند برگ زرد تر عریض تر از بستانی ست و طرف آن تیز شبیه بسنان و چوبش صلیب تر و قدش کمتر از ذرعی و ثمرش نهایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان برگ آن نمیریزد و بسیار قابض و بوئیدن آن نافع است از برای رطوبات دماغ و آشامیدن آن نافع ست از برای صرع و آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت حصاة مثانه و کجهة تقطیر بول رطوبی و یرقان و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شراب جهت اخراج کرم معده عموما و کجهة دفع

رطوبات دماغ وصداع بلغمی نافع است ابن ماسرجویه
قوت آنرا مثل بادآورد میداند وبعضے قوتش را مثل قوت
افسنتین دانسته اند وآن تلمیذ جهت ضربه وسقطه
که براعضا واقع شود بالخاصیت مفید دانسته عرق
آسو لغت هندی ست وباصطلاح اطبای متأخرین هند
عرق شکر مفوه را آسو نامند ونزد متقدمین ایشان نبیذ
سکری مفوه را آسو گویند ومزاج عرق سکری در اواخر
درجه دوم گرم است اما هرگاه آنرا با آن ادویه دوباره
عرق کشند میگردد گرم وتر با آنکه بسا باشد که برسد
حرارت آن بآخر درجه سوم آسو تالیف اطبای هند
بنهایت مقوی باه ومقوی جمیع قوتها وبدن است
نشاط آورد ومفرح ومحسن لون است صنعت آن زردک
یکمن قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر دارچینی نیم سیر
کبابه چینی نیم سیر زردک را پاک کرده استخوان آنرا دور
کرده نرم بکوبند وباقی ادویه را نیمکوفته با قند بلی آب
در خم نمایند وباید که خم کهنه ومستعمل باشد ودر زیر توده
خاک گل است ویکروز دفن نمایند پس برآورده ببالا انبیق
ودر شیشه نگاهدارند وهرچند کهنه شود بهتر است شربتی
نیم پیاله تا یک پیاله عرق آسو از ترکیب آن مرحوم
نافع است از برای معده وکبد بارده ومفید است
در امزجه بارده وامراض بارده مانند مالیخولیا ووجع
معده وضعف گرده ومثانه واختناق رحم واوجاع
مفاصل بارده مزمنه واستسقا وقاطع بلغم است ودافع
سودا واشتهای طعام آورد وضعف باه راکه از برودت
وبلغم باشد بنهایت نافع است حتی آنکه اعاده باه کسانی
راکه مایوس شده باشند از آن میکند ونشاط وسرور
می آورد ورنگ رو را نیکو میگرداند ومقوی بدن است
وبسط نفس میکند وتوحش را زائل میگرداند بسبب
ترقیق خون وروح ومرطوبی مزاج را موافق است و
گرم مزاجان را مضر است وبسا باشد که در امزجه ایشان
موجب احتراق خون وسائر اخلاط شود وموجب امراض
متولده از احتراق اخلاط وامراض سوداوی متولده از
سودای محترقه وتولید صفرا وحمیات صفراویه گردد و

مصلح آن گلاب وعرق بیدمشک وعرق گاوزبان و
عرق شاهتره وعرق نیلوفر وعرق کاسنی وعرق بید
است از برای منع تولید سودا وجنون وشربت ریباس
وشربت رمانین وشربت به ترش وسکنجبین سفرجلی وسکنجبین
بلیمونی وشربت فواکه ترش وشربت زعرور وامثال آنها
است از برای منع تولید صفرا صنعت آن قند سیاه
دوازده من تبریزی مویز سرخ سه من تبریزی پوست درخت
مغیلان سه من تبریزی پوست بلیله کابلی یک چهاریک
من تبریزی آمله منقی هفتاد وپنج مثقال برگ تنبول بر
تا پنج از هر یک بالصد عدد همه را یکجا کرده در خمی کرده
آن مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی ماند اگر
آب گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرگین اسب دفن
کنند اگر زمستان بسیار باشد چهارده روز تابستان دو
روز والا کمتر تا جوش خورد وکف بر سر آورد وکف آنرا
بگیرند وچون از جوش فرونشیند رسیده باشد پس
آنرا از خم برآورده عرق کشند ودمان عرق خولنجان و
دارچینی سیلانی انیسون از هر یک دوازده مثقال و
نیم پنج لفاخ بزرالبنج سفید پنج لفت یزدی که پنج
موشقه جنگلی است از هر یک پنج مثقال نانخواه بست
وپنج مثقال بادیان هفتاد وپنج مثقال تیبه که معمول
اطبای هند است ودر حرف با ذکر میشود هشتاد مثقال
ادویه را نیمکوفته عرق مذکور را بر روی آن کرده یکشبانه
روز بگذارند پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده
خواسته باشند همین را ده مثقال پیش از غذا ودو مثقال
بعد از غذا بنوشند واگر خواهند ادویه ذیل را داخل کرده
مرتبه ثالث عرق کشند وآن ادویه اینست گوشت بره
املک وبزغاله فربه که استخوان وچربی آنرا جدا کرده
باشند از هر یک نیم من تبریزی درشمه دیگر پاسی من بست
گوشت مرغ جوان پنج قطعه گوشت دراج گوشت کبک
از هر یک پنج قطعه گوشت قطاة که بفارسی سنگخوار
وبهندی لوه گویند پانزده قطعه گوشت کبوتر نخاف تازه
برآورده پنج قطعه گوشت کرواناک ده قطعه گوشت
کنجشک نر خانگی پنجاه قطعه مجموع را از چربی واستخوان

جدا کرده گوشت خالص را تنها ورق ورق کرده دارچینی
بسباسه کشنیز خشک صندل سفید قرنفل عود هندی
عود الصلیب گل سرخ صعتر فارسی زیره کرمانی جوزبوا
از هر یک ده مثقال کوفته بآن گوشتها بپاشند ودر
دیگ نقره یا مسی تازه قلعی بآتش ملایم اندکے بو
دهند که گوشتها شروع بپس دادن آب نمایند وآن
رطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده
بهمن سرخ وسفید شقاقل مصری عود هندی عود
الصلیب بهار نارنج زرنباد بسباسه شنه سنبل الطیب
سازج هندی سلیخه دانه هیل قرفة الطیب از هر یک
پنجمثقال گل سرخ گل سفید مسمی بعربی ورد صینی که
بفارسی گل مشکین وبهندی سیوتی نامند از هر یک
نیم من تبریزی داخل کرده عرق کشند عنبر اشهب زعفران
از هر یک دو مثقال ونیم در ته مشربه بگذارند تا عرق بر
روی آن بچکد عرق آسو تالیف آن مرحوم موافق
گرم مزاجان تفریح تام آورد ونشاط بخشد واصحاب
سودای محترقه ومالیخولیای مراقی را بنهایت نافع
است صنعت آن قند سیاه بست وچهار من تبریزی
پوست درخت مغیلان سه من تبریزی در خم کرده آب بر
روی آن کنند آنقدر که ثلث خم خالی ماند پس خم را
در سرگین اسب دفن کنند وبگذارند که جوش خورد و
از جوش فرونشیند ورسد پس آنرا برآورده از وعرق
کشند وآن عرق را در ظرف گرده صندل سفید سوده
کرده بست مثقال گل نیلوفر چهل مثقال گل گاوزبان
یکصد وبست مثقال تخم کاسنی نیمکوفته تخم خرفه مقشر
تخم خیارین از هر یک دو صد وچهل مثقال مغز تخم کدو
نیمکوفته دو صد مثقال کشنیز بید وبهار بیدمشک جلی
پوست بلیله کابلی از هر یک سه صد مثقال پوست بلیله
آمله منقی از هر یک یکصد مثقال تخم کاهو یکصد وبست
مثقال گل سرخ چهار من تبریزی کشنیز خشک بست مثقال
همه را در عرق مذکور یکشبانه روز بخیسانند وعرق کشند ودر
وقت عرق کشیدن دو مثقال عنبر اشهب در ته مشربه بگذارند
آطریلال بمد الف وسکون طای مهمله لغت بربری است

بمعنی رجل الغراب وحشیش آنرا بعربی حشیشة الارض نامند
و جزر الشیاطین نیز گویند حکیم میر محمد مومن گفته که خلال و
آن نوعی از اطریلال ست و خلال خلیل نبات اطریلال
است و این هر دو توهم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل
الزرزور و رجل العقعق و رجل العقاب و رجل الغراب
و رجل الزاغ اینها همه نبات اطریلال است و بترکی
نبات اطریلال را قاز ایاغی نامند و در کوهستان و
لرستان پای زاغان نامند و بهندی کاک جنگی یعنی
پای زاغ نامند و مسی نیز گویند و مستعمل تخم آن ست و
آن بسیار ریزه و تیره رنگ مائل بکبودی و طولانی و
بغایت تند و تلخ با حرافت و تندی بود خوب او تازه
سنگین آنست و گیاه او شبیه به شبت و گلش سفید و
برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز
تیره شبیه برازیانه است قسمی از دوقو است و تخم خلال
گویند و بهترین آن مصری ست گرم و خشک است در سوم
محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده
و مثانه و یکدرم آن با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس
مجربست و ضماد آن زائل کننده آثار جلد و برص و بهق و
و نشا فر آن مستاصل بلغم و طلاء آن مجفف قروح و قذر
شربتش از یکدرم تا سه درم با عسل یا شراب + معجون اطریلال
نافع از برای برص صنعت آن اطریلال یکدرم عاقرقرحا
ترید سفید زنجبیل از هر یک دانگی با سه وزن ادویه عسل
سرشته و بعد از تنقیه بیاشامند و در آفتاب نشینند و
و موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بران افتد و عرق
کند در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کرده
بعد از رفع زرد آب با لکه سیه بر طرف میشود و معجون اطریلال
ساده از برای برص صنعت آن بگیرند اطریلال حصل پنج
مثقال کوفته بیخته با عسل یکصد و سی و پنج مثقال سرشته
تا پانزده روز دوازده درم که شش مثقال نخیم دانگ
صیرفی ست تناول نمایند یقینا برص را زائل میگرداند
و طبی فرموده اند و آنچه بتجربه رسیده در بدل اطریلال یافته در
برص ضماد او طلا آن و شرب او دوای هندی ست که آنرا باوچی
گویند با طین مختوم + انس النفس نباتی ست ربیعی شبیه
بجرجیر و برگش بی تشریف و گلش مانند تره تیزک یعنی حرف و
و بر گیاهی سفید اما طلبه برگل آن دارد و با حرکت آفتاب
میل کند و مانند شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت می نماید
و ساقش مربع مائل بسیاهی و در مصر و اطراف شام بسیار
است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیردار از آن
بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث
نشاط و سرور میگردد و گرم ست در درجه دوم و در یبوست
معتدل و در افعال نائب مناب شراب ست و مدر فضلات
یعنی بول و شیر و حیض و عرق و مقوی حواس و طبیخ
آن در ازاله هموم و تفریح مثل شراب ست بدون مستی
و خمار و اندکی از گلش همین اثر دارد و خلل عقل میرساند
و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن جهت قلع
بیاض چشم مفید است و چهار درم از تخم آن با منجیج یا
با شیر گوسفند تنهاءا است حتی در شخص صد ساله
مفتح و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه سازد
و یرقان را زائل کند مضر گرده و مصلحش عسل و اکثار آن
مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درم ست و از عصاره
و طبیخش تا بیست درم و بدلش آب انگور مطبوخ با
دارچینی و زعفران + شراب انس النفس نافع جهت
مالیخولیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر
آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در یکمن آب آن نیم
من نبات سفید داخل کرده بقوام آورند۔

باب الالف مع الباء الموحده

ابازیر بر وزن افاعیل ادویه و مصالح طعام ست
و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح و توابل
و حوائج طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است
و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی
از پنج امر است یا تحصیل لطافت و نفاست طعام است
تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا
و میل کند بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که بلاد و مرکب
است از گوشت و برنج در روغن و این هر سه میباشند
تفه و بی رائحه اند پس چون ابازیر در ان اندازند طعم
و رائحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و رومی آورد
بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و یا سبب انداختن آن در
طعام زهومت و کراهت رائحه طعام ست تا آنکه بگرداند
رائحه آنرا طیب و بگرداند آنرا بکیفیتی که دوست دارد طبیعت
آنرا و یا برودت مزاج طعام ست پس داخل کرده میشود
دران ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن
و میل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری
هضم آن ست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان گردد
هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را الطف و ملطف و مفتح
مجاری و صالح ست از برای کسیکه جمع آمده باشند در بدن
او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب و اغراض
خمسه سزاوار آن ست که بسیار کرده نشوند در طعام
بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میگردند ملالات غذا را آن
آلاتیکه سرور میکنند غذا را آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث
میکنند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که
بگرداند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب
میباشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت
طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مقدار آن بزیادتی
کمیت پس اصلح آن است که در غذا داخل کرده شود
بقدر مقداری که حاصل گردد بآن مقدار اغراض
مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج است
چه کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به بیمار
از اصحا پس از جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض
میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد اما ابازیر
معروفه نزد اطبا و طباخین نمک ست و سرکه و آبکامه
و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره
کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاکم
و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و خشتر غار و زنجبیل
و قرنفل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و
مضار هر یک در موضعش ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی
و اما ابازیر و افاویه که بجهت ابزار در اغذیه داخل کرده
میشود پس آن جرجیر است و تخم شلغم و تخم کتان و
حب الرشاد و حرف بابلی و زعفران و زنجبیل و دارچینی
و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد

و زرنباد سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز
حب القلقل و میباشیم محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باین
زیرا که اورا منی و آبرا بهیه طعامی است مرکب مانند
زیرباج الا آنکه بعوض سرکه درین آب غوره می کنند یا
سرکه را مختلط نموده داخل مینمایند و صنعت آن چنین است که
گوشت بره را قطعه قطعه نموده با یکدیگر دمه و پیاز و نمک
بقدر حاجت در آب بجوشانند و کف آنرا التقاط گیرند پس
آنرا از آب بیرون آورده با روغن گاو یا گوسپند سرخ
کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب و نمک بقدر حاجت
داخل کرده بگذارند تا نیم پخته شود پس دارچینی و زنجبیل و کشنیز از هر یکی
قدری در پارچه کتانی بسته دران اندازند و بعد مرتب باین
آب غوره یا سرکه قطره و قدری قند سفید بقدر یکه چاشنی
آن لذیذ گردد و مغز بادام شیرین ریزه کرده دران داخل
کرده چند جوش دیگر داده کشیده با نان و یا با چلاو
بخورند و این غذای معتدل است مانند زیرباج و موافق
معده و کبد است و مقوی قلب و مفرح و بادویه حاره
این غذا اند که عود هندی داخل میکنند از برای زیادتی
تقویت معده و قلب و بعضی گفته اند که ابراهیمیه آشی
است که با آب غوره و قند و عود هندی وادویه حاره و
مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ یا بزغاله ترتیب دهند و
نزد اطبا این غذا مفرح و مقوی معده و دل و جگر است ابریشم
بکسر و فتح همزه و سکون با و سکون یای موحده و کسر را و مهمله و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح و ضم شین معجمه بلغت عربی حریر و قز
و بفارسی ابریشم و بترکی ایپک و بیونانی بربلی و بهندی ریشم
و بسریانی نشتاربا نامند و مراد ازان در ادویه پیله ایست
که کرم آنرا سوراخ نکرده باشد که بیرون رود و بهترین آن
پیله های کلان بزرگ بالیده زرد رنگ پر ابریشم است که در شکل
کوچک فربهی باشد و ... و آب بجوشانند و پخته سرخ ازان کشیده با
بعربی حریر گویند و قز قسم دیگر از ابریشم است که کرم آن
پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد و فی الحقیقت قز سو
رای این نیست بلکه نوعی دیگر است که کرم ابریشم و بعضی گفته
مانند کنا و قوت غذا بخورند و پیله سازند و آنرا بهم در آفتاب
گدازند تا کرم آن بمیرد و آنرا ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار و

و یابس است در درجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است در خشکی
و تری و مقوی قلب بنهایت و از مفرحات است و اکثر
بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن حرارت و یبوست
سند لأن که موجب تلطیف و تنشیف رطوبت روح است
پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازد و تقویت ابریشم
نیست مخصوص بروحی دون روحی و حالی دون حالی بلکه
در جمیع احوال ملایم جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح
کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است و روح دماغی
که عبارت از روح نفسانی است و روح قلبی که عبارت از
روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه و ذهن است و موجب
خفقان و ضعف معده و دریه و تسمین بدن نافع است و ارجح
حریر محض قرمزی را چون بکون رمان تر کرده خشک نموده
بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند رعاف باز دارد و
مجرب است و شراب آن که آنرا در آب پخته با شکر سفید
بقوام آورده باشند مفتح سدد و مقوی قلب و نیکو گرداننده
رنگ رخسار است و محرق آن ضعیف تر است از غیر محرق
آن در اشربه لیکن نافع است از برای قرحه و دمعه و
سلاق و جرب چشم و قدر شربتش از یک درم تا سه درم
و در کحلش مروارید محرق مغسول است و لباسهای بافته
ابریشم و حریر محض گرم و لطیف است و پوشیدن آن
ملایم و نرم و فربه میگرداند بدن را و موجب سمن است
لیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و صلاحش آن است
که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته ممزوج
با ریسمان را بعربی قطنی و بفارسی ... و بهندی سوسی نامند
و اکثر مشهور بمشروع است باقسام آن محمد بن زکریا گفته
که لباس ابریشمی گرم و تر از کتان است و موجب صلابت
بشره است و لباس کتان بر عکس آنست و ثیاب قز
آنرا گرم سوت نامند حار و لطیف است و پوشیدن آن
پیران را نافع است و مزاجهای سرد و زنان را در هواهای
سرد و خون را گرم میگرداند و اصلاحش آنست که با خیوط
پنبه بافته لباس ساخته بپوشند و از خاصیت لباس
ابریشمی آنست که مانع تولید شپش است در بدن کسیکه
آنرا پوشیده بیان طریق استعمال ابریشم در مشروبات

گفته اند که بهترین طریق استعمال آن آنست که آنرا بنهایت
نرمی مقرض نموده قرضی بلیغ و با جواهر مثل مروارید
و کهربا و بسد و سایر جواهر و ادویه مفرح قلب خشک بدون
سحق بالغی مانند آب و گلاب بر روی سنگ سماق سایند
بکار برند و گاهی استعمال کرده میشود در ادویه کوبیده محرق
آن یا آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا کرده باشند
گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه ندافی
کرده شده و با قند و قدری بریان نموده و در هاون نقره
یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف و دسته آن خشک شده
باشد که ریزه های برنج داخل ابریشم گردد و بکوبند و چون
در حین کوبیدن منجمد گردد باز قدری بریان نمایند و بکوبند
و چون باز منجمد گردد باز بریان نمایند و بکوبند تا تمام کوبیده
و نرم گردد و از پارچه تنکی گذرانیده با جواهر صلایه نمایند
زیرا که تفریق آن در نهایت ریزگی بسیار دشوار است و
اگر در وقت کوبیدن قدری نخود در آن بقدر داخل آن
نمایند زودی کوبیده و بسیار نرم میشود و بعد از آنکه قدری
کوبیده شود در پارچه تنکی کرده بحرکت دهند تا آنچه آرد
نخود ... آن است رفته ابریشم بجا ماند بعد از آن
آنرا نرم کوفته بیخته با جواهر بسایند و استعمال نمایند و طریق
احراق ابریشم آنست که بگیرند ابریشم خام را و ریزه ریزه
کرده در ظرف سفالی یا طبق آهنی پاکیزه کرده بر آتش نگاه
گدازند و دائم بکفچه آهنی یا بچوب صندل بر هم زنند تا قابل
سائیدن شود و بس آنرا سوده در معاجین و مفرحات و
خمیرها و اشربه بکار برند و دیگری گفته که احراق ابریشم مانند
احراق صوف است و احراق صوف را چنین بیان نموده اند
که بگیرند صوف نقی را و شانه کنند و بمقدار بند انگشت
بچینند و در دیگ مس سرخ یعنی قلعی ناکرده بر سر آن
طبق سفالی که سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته
اطراف آنرا بگل حکمت گرفته بگذارند بر آتش تا سوخته شود
و علامت بلوغ آن آنست که از سوراخ طبق دود سیاه
بیرون نیاید مخفی نماند که طریقه اول بهتر و انسب است
و محرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در ادویه چشم
نافع است و نیست غیر محرق آن مستعمل در ادویه چشم۔

فصل در بیان خمیرهائیکه اصل و عمود درانها ابریشم است

خمیرهٔ ابریشم که تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوی
نماید صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد و پنجاه مثقال
ابریشم مقرض پنجاه مثقال طباشیر سفید ده مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ورق
نقره یشب سبز تخم خرفه مقشر از هریک پنجمثقال ورق طلا
سه مثقال شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هریک صد
و پنجاه مثقال قند سفید یکمن تبریزی عنبر اشهب مثقال
بدستور مقرر مرتب نمایند یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم
را در گلاب و آب باران طلاتاب و نقره تاب دو شبانه
روز خیسانیده پس جوشانیده و نیکو مالیده صاف نموده
با شربتها و قند بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشت
خمیرهٔ ابریشم دیگر نافع از برای تقویت ارواح دماغی و
صنعت آن ابریشم رفیع سه صد مثقال گلاب عرق
بیدمشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هریک دو
مینا یا منی آب سیب شیرین آب انار شیرین از هریک
یکصد مثقال خولنجان قرنفل دارچینی ورق طلا محلول
از هریک یکمثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت
رمانی مروارید ناسفته از هریک دو مثقال قند سفید نیم
من تبریزی نبات سفید یکمن عسل مصفی نیم من بدستور
مرتب نمایند + خمیرهٔ ابریشم از اقراح آن مغفور که بجهت
محمد شاه ابن سلطان جهان شاه ابن شاه عالم اعظم بادشاه
بن بادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر گورکانی
ترتیب داده و مقوی قلب حار است و دافع وسواس و
خفقان حادث از اخلاط محترقه سوداویه و تفریح و نشاط
و سرور آورد و مقوی جمیع اعضاء رئیسه کامیه و معده است
و اصلاح حال نماید و گرمی کرده و عطش مفرط و [illegible]
را زائل گرداند مجرب و منافع بسیار دارد و هیچ ضرر
ندارد و صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده مقرض نکرده
یکصد مثقال در آب باران طلاتاب دو من و عرق
بیدمشک و گلاب از هریک یک مینای یکمنی تبریزی
عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هریک نیم مینا عرق
هیل عرق صندل عرق کیوڑی عرق کاه گل از هریک پنجاه
مثقال دو شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار
که وزن آب رفته بوزن عرقها بماند و بفشارند آن ثفل
آنرا دور کرده عرقها را صافی نموده نبات سفید نیم من تبریزی
عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت
سیب شیرین شربت ریباس امرود شربت انار شیرین
شربت به شیرین شربت اترج از هریک پنجاه مثقال
داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند
پس بگیرند یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز
بادزهر معدنی مرجان قرمزی کهربای شمعی از هریک
دو مثقال و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هریک یک
مثقال و یکدانگ و نیم احجار را با گلاب بر روی سنگ
سماق صلایه کرده تصویل(؟) نموده خشک ساخته وزن
نمایند ورق طلا و ورق نقره از هریک دو مثقال و
نیم هر دو را العسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض و گل
گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچه گل سرخ
بهمن سرخ و بهمن سفید طباشیر سفید نشاسته تخم خرفه
از هریک پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین
از هریک هفت مثقال و نیم عود قماری عرقی دو مثقال
زعفران یک مثقال بدستور خمیره مرتب نمایند و در
نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری ساییده
داخل نمایند نصف دیگر بغیر کافور باشد شربتی از دو
درم تا دو مثقال + خمیرهٔ ابریشم دیگر از اقراح آن مرحوم
بجهت نواب جهانبانی شاهزادهٔ والا قدر رضا
قلی میرزا بجهت رفع توحش و سوداء و وسواس ناشئ
در رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات
سوداویه و مانع تولید سوداء و احتراق خون و مقوی باه
صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پانزده سیر
شاهجهانی گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق
نیلوفر از هریک یکمن عرق صندل عرق هیل و عرق
زردک از هریک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی
شراب فواکه شیرین شراب سیب صفهانی شراب
امرود شراب انار شراب سفرجل از هریک شصت مثقال
صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان
قرمزی کهربای شمعی بادزهر معدنی ختائی از هریک سه
مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از هریک یک مثقال و نیم
ورق طلا ورق نقره محلول از هریک سه مثقال ابریشم
مقرض با جواهر صلایه کرده چنانچه در صدر بیان شد
گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید گلاب سرخ
بهمن سرخ و سفید شقاقل مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید
از هریک پنج مثقال خولنجان تودری گلگاوزبان تخم فرنجمشک
عود هندی خام بادرنجبویه پوست زرد ترنج از هریک
مثقال زعفران مشک ترکی عنبر اشهب از هریک یکمثقال
و نیم بدستور مقرر خمیره سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال
خمیرهٔ ابریشم دیگر از اقراح آن مغفور محرور المزاج را
موافق در تقویت قلب و کبد و دماغ بی نظیر است صنعت
آن ابریشم از پیله جدا کرده خام پنجاه مثقال گلاب عرق
بیدمشک و عرق گاوزبان از هریک دو صد مثقال آب
آهن تاب بقدر حاجت یکشبانروز در تابستان و در زمستان
دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار که وزن
عرقها باقیمانده بمالند و بفشارند پس صافی نموده و آب
شیرین آب به شیرین آب سیب شیرین آب امرود
از هریک سه اوقیه من تبریز که هر اوقیه ثمن من تبریز است
و من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرفی است آب نیشکر
قند سفید از هریک یکچهار یکمن تبریز عسل سفید خوشبوی
جید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند
و سفیدهٔ تخم مرغ بر آن زده کف آنرا بگیرند چون بجوش
کف نیاورد آنرا صافی نموده بقوام آورند یاقوت رمانی
مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک دو مثقال بادزهر
معدنی صافی دو مثقال و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر
یک یک مثقال صندل سفید گل گاوزبان غنچه گل سرخ
شقاقل مصری بهمن سرخ و سفید طباشیر سفید کشنیز خشک
مقشر از هریک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض پنج مثقال
عنبر اشهب ورق طلا محلول از هریک یک مثقال زعفران
یک مثقال و یکدانگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی
چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال بدستور مرتب نمایند

خمیرۂ ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط والد اعظم
سعز الیه حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ و قلمی نموده که
این نسخه معمول بنست صنعت آن ابریشم خام مقرض اعلی
یکمن عرق گاوزبان عرق بیدمشک عرق شاهترہ گلاب
از هر یک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب
امرود چینی آب بهی شیرین از هر یک دو صد مثقال ابریشم را
در عرقها بخیسانند شبانروز پس آب میوه‌ها را در پاتیل
نقره بجوشانند تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن ادویه
ذکر کرده میشود در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آن
کیسه را بتیر بیچون سازی که از چوب صندل باشد بمالند
تا قوت ادویه بآنها باز داده شود و ادویه اینست سنبل
الطیب مصطکی از هر یک نیم مثقال دارچیل بوا قرنفل از
هر یک یک مثقال دارچینی سلانجه مثقال عود قماری خام
زرنباد سادج هندی از هر یک یکمثقال جوزبوا بسباسه از
هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ مجموع را نیم کوفته در کیسه
کتانی کرده دران اندازند بعد ازانکه ثلث عرقها و آبها
بماند کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و همچنین ابریشم را نیک
هر دو را دور کنند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو
من عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش
برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یکمثقال ورق
نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یکمثقال مجموع را در آن
داخل کرده تیز بزنند تا خمیره شود و در ظرف چینی نگاه دارند و اگر
خواسته باشند در آخر مصطکی رومی زعفران درونج عقربی
بهمن سرخ و سفید قرنفل سک المسک عود قماری خام
دارچیل صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
داخل نمایند مناسب و اقوی است و خمیرۂ ابریشم دیگر از
قدمای اطبا نافع است از برای تقویت قلب و جمیع اعضای
رئیسه و از برای خفقان بارد و بواسیر و توحش سوداوی و
اقسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین بدن صنعت
آن ابریشم مقرض سه صد مثقال یکشبانروز در یکهزار و
سه صد مثقال آب بیکه آهن تافته چند بار دران سرد کرده
باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد ابریشم را فشرده
بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان بیست و پنج مثقال

بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد
پس آنرا بمالند و اضافه آب ابریشم نمایند و پانصد مثقال
قند مکرر بقوام آورند و بگیرند عنبر اشهب و ورق طلای محلول
از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته
صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال دران داخل
کرده بتیر بیچون سازی بر هم زنند تا خمیره شود و در ظرف
چینی نگاه دارند خمیرۂ ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج
و نسیان را نافع است صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال
گلاب و عرق بادرنجبویه از هر یک یک مینا آب بقدر حاجت
یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند
و بپالایند شربت فواکه شیرین نیم تبریزی نبات سفید عسل
مصفی از هر یک سه چهار یک من تبریزی همه را در آب ابریشم
داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند پس
بگیرند مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد بادزهر معدنی
از هر یک دو مثقال و نیم لعل بدخشی بادزهر حیوانی از هر
یک مثقال همه را بر روی سنگ سماق بگلاب صلایه نموده
کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری خام سادج
هندی زرنباد درونج عقربی زرنب غنچه گل سرخ عود
الصلیب بسباسه جوزبوا بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان
دارچیل اسطوخودوس وج ترکی بادرنجبویه اسارون
بزر سیالیوس از هر یک چهار مثقال ورق طلای محلول
پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال
زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه
نموده یک حصه را نیم مثقال جندبیدستر داخل نمایند
و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده معتاد
بنشطه بود حصه دوم را یک مثقال جندبیدستر و نیم مثقال
چرس اول داخل نمایند و حصه سوم را بغیر جندبیدستر
و چرس نگاه دارند شربتی از حصه که بغیر چرس و
جندبیدستر است دو درم و از آنچه با جند است یکدرم
و نیم و از آنچه با چرس است نیم درم تا یکدرم و خمیرۂ ابریشم
دیگر ابریشم خام از پیله جدا کرده یکصد و پنجاه مثقال
قند سفید نبات سفید از هر یک یکصد و پنجاه مثقال
عسل مصفی بیست مثقال گلاب عرق بیدمشک از هر یک

در مینا مصطکی قرنفل سادج هندی دارچینی درونج عقربی
از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده
مثقال عنبر اشهب پنج مثقال ورق طلا دو مثقال ورق
نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود
آب انار شیرین از هر یک پنجاه مثقال و اگر نباشد در عوض
بدل آن اشربه فواکه داخل نمایند و الا بغیر فواکه نیز میتوان
ساخت ابریشم را ریزه ریزه نموده در گلاب و بیدمشک
دو شبانروز بخیسانند پس با شربتها و یا نبات و یا قند
بوزن آنها بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر سازند
شربتی از یک مثقال تا دو درم و خمیرۂ ابریشم دیگر که در
تقویت قلب بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت
آن ابریشم خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بیدمشک
دو رطل ابریشم را در عرقها شبانروز بخیسانند و باتش
ملائم بجوشانند پس خوب بمالند و بفشارند و صاف نموده
با قند و عسل از هر یک پنجاه مثقال بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار
مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال در
حل کرده ابریشم گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ
عود قماری خام صندل سفید سوده از هر یک دو مثقال
مصطکی یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال مرجان قرمزی
کهربا از هر یک یکمثقال همه را بر سنگ سماق صلایه کرده مشک
خالص یکمثقال تمام ادویه را کوفته بیخته در قند و عسل بقوام
آورده مخلوط کرده بر هم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
یکمثقال و خمیرۂ ابریشم از کتاب خزین معده و دل و جگر را
قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زائل گرداند و نشاط
و سرور آورد و شکم ببندد و صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم
در آب آهن تاب یا طلا تاب بخیسانند پس بجوشانند و
بمالند و بفشارند و ابریشم را دور کرده پس بگیرند گاوزبان
بادرنجبویه گل گاوزبان قرنفل سنبل الطیب غنچه گل سرخ
اشنه از هر یک دو مثقال در گلاب بخیسانند و بجوشانند
و بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و در دیگ کنند
و نبات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام خمیره آورند
پس کهربای شمعی مروارید ناسفته یشب سبز از هر یک دو درم

یاقوت رمانی یکدرم همه را با گلاب صلایه نموده صندل سفید
بگلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین عنبر اشهب
مصطگی از هر یک یکدرم ابریشم مقرض چهار درم زعفران مشک
تبتی بگلاب سوده از هر یک نیم درم دران داخل کرده بهم
معجون سازی بر هم زنند تا نیکو ممزوج شود و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی دو مثقال ٭ خمیره ابریشم دیگر ٭ صنعت آن
ابریشم مقرض یک رطل ریوند عود قماری صندل سفید ورق
نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال الشنه سنبل الطیب
ورق طلا از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب
سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب امرود
شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان گلاب از هر یک
پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبریزی قند و آبها و عرقها را
بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیز زنند تا خمیر گردد و
در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
خمیره ابریشم منافع بسیار دارد و در تقویت قلب بی‌نظیر است
صنعت آن ابریشم مقرض خام پنجاه مثقال گلاب چهار
رطل عرق بید مشک دو رطل ابریشم را شبانروز بخیسانند
پس بآتش ملائم بجوشانند تا قوت ابریشم بعرقها باز داده
شود پس بمالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند و دو رطل قند
سفید و یک رطل عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کف آن را
بگیرند و بقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا
سه مثقال ورق نقره یک مثقال دران حل نمایند پس ابریشم
مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود هندی
خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطگی یک مثقال
مروارید ناسفته دو مثقال کهربای شمعی مرجان تبریزی از
هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ ساق صلایه نموده مشک
ترکی یکمثقال ادویه را کوفته بیخته در قند سفید و عسل بقوام
آورده بسرشند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی یکمثقال ٭ خمیره ابریشم دیگر که مقوی قلب و
دماغ و کبد است و منافع دیگر نیز دارد ٭ صنعت آن
ابریشم خام ده مثقال یکشبانروز در آب باران بخیسانند
و گاوزبان و برگ فرنجمشک و بادرنجبویه از هر یک یک
مثقال در سی مثقال گلاب و پانزده مثقال عرق بید مشک

تیز بخیسانند پس هر یک را بآتش ملایم جوش دهند تا بنصف
رسد مالیده صاف نمایند نبات سفید و عسل مصفی از
هر یک پنجاه مثقال دران آبها ریخته بآتش ملایم بقوام
آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند و از آتش برگرفته
چهار مثقال ابریشم مقرض و از هر یک گل گاوزبان
مروارید ناسفته بگلاب یا عرق بید مشک سوده عنبر اشهب
دو مثقال کهربای شمعی حجر الیشب برگ فرنجمشک مصطگی
از هر یک یک مثقال عود هندی غرقی خام صندل سفید
مشک تبتی خالص ورق نقره و ورق طلا محلول از هر یک
نیم مثقال با آن بسرشند سرشتنی نیکو و شربتی دو مثقال
با گلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر از برای
محرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال نمایند ٭ خمیره
ابریشم حکیم صالح ٭ صنعت آن ابریشم خام هشتاد و پنج
مثقال در پانصد مثقال گلاب بیست روز بخیسانند
و هر روز بدست بمالند تا لعاب ابریشم تمام برآید پس گلاب را
با ابریشمی که دران خیسانیده اند بجوشانند و بمالند
و بفشارند و صافی نموده با نبات سفید سه صد و بیست
و پنج مثقال بقوام آورند و بسواط نیکو بر هم زنند و گل
گاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هر یک دوازده
مثقال تخم فرنجمشک دانه هیل سنبل الطیب ابریشم عود قماری
خام از هر یک شش مثقال زرشک منقی دوازده مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال ورق طلا ورق
نقره محلولین از هر یک یک مثقال بدستور با آن بسرشند
و بسواط بر هم زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه دارند
خمیره ابریشم حکیم محمد رضا ٭ صنعت آن ابریشم خام
بیست و پنج مثقال در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آبی که
مکرر آهن را گرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز
بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد
پس چهار صد مثقال قند سفید داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید خولنجان درونج ترکی مصطگی رومی هر یک سه مثقال
زعفران یک مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند و بسواط
نیکو بر هم زنند تا خمیره شود و در وقت حاجت بکار برند
شربتی چهار مثقال ٭ خمیره ابریشم با مومیائی که آن مرحوم

بجهت رای خوشحال چند دیوان بنا النسه تحریر تالیف نموده
صنعت آن عود هندی عود الصلیب سنبل الطیب مصطگی
دارچینی تخم فرنجمشک جوز بوا کبابه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد
کوفی اذخر مکی پوست زرد اترج تخم بادرنجبویه تخم بادرنج
رازیانه مرزنجوش تمام زنجبیل دار فلفل از هر یک بیست
و پنج درم مروارید ناسفته کهربا از هر یک بیست و پنج درم
یاقوت رمانی هجده درم لعل بدخشی دوازده درم بهمن سفید
بهمن سرخ زرنباد ساذج هندی درونج از هر یک بیست
و چهار درم مشک خالص مومیائی دارابجردی عنبر اشهب
از هر یک سه درم ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک
دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در گلاب یکمن و
آب آهن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یکشبانروز
بخیسانند پس بجوشانند و بمالند تا یکمن آب برسد فرود
آورده سرد کرده بمالند و بفشارند و ثفل آن را دور کنند پس
عسل هلیله بر باسه وزن ادویه داخل کرده بقوام آورند
جواهر را بگلاب صلایه کرده عنبر اشهب مومیائی را در قدر مقتضی
چنانچه در عنبر و مومیائی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
با روغن پسته یا چلغوزه یا بادام گداخته و باقی ادویه را کوفته
بیخته یا آنکه مومیائی و عنبر را در روغن بلسان بیشتر گداخته
بدستور مقرر همه را با عسل مذکور ترکیب نمایند ٭ خمیره ابریشم
از اقتراح آن مغفور مبرور بجهت رضا قلی میرزا ولد ارشد
نادرشاه ٭ صنعت آن ابریشم خام از پایه جدا کرده پانزده
سیر من تبریز گلاب عرق صندل عرق نیل عرق بید مشک
عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک یک مینا یک منی
نبات سفید سه چهار من تبریزی عسل مصفی شراب خوارکه
شیرین شربت امرود شربت سیب شربت انار شیرین شربت
شیرین از هر یک شصت مثقال ابریشم را با آب باران سه
شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا تمام آب بالا ابریشم
را نیکو بمالند و بفشارند و آب صافی نموده عرقها و شربتها را
داخل کرده بقوام آورند پس تیز زنند تا قوام بسته گردد
شود عنبر اشهب مشک از هر یک یکمثقال نیم با نبات سفید
سوده داخل کرده بر هم زنند پس زعفران یکمثقال بگلاب
سوده داخل نمایند پس ورق طلا و نقره از هر یک مثقال

بعسل حل کردہ داخل نمایند پس مروارید ناسفتہ وفادزہر
معدنی یاقوت رمانی کہربای شمعی یشب کافوری مرجان قرمزی
لعل بدخشی زمرد از ہر یک یک مثقال و نیم ابریشم مقرض گل
گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید غنچہ گل سرخ بہمن سرخ
بہمن سفید شقاقل مصری خصیۃ الثعلب مصری طباشیر
از ہر یک پنج مثقال عود ہندی بادرنجبویہ از ہر یک دو
مثقال تا یشتر اعرابی یک مثقال کوفتہ بیختہ بآن بسرشند
شربتے دو مثقال و شیرہ ابریشم قرمزی و صنعت آن
ابریشم خام از پیلہ جدا کردہ پنجاہ درم آب سیب شیرین ہفتاد
و پنجہ درم نبات سفید یک صد درم اجزا را سوای نبات
بجوشانند تا بربع رسد پس بمالند و بپالایند و نبات
را کوبیدہ داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند مرجان
قرمزی مروارید ناسفتہ لاجورد مغسول از ہر یک دو مثقال
عنبر اشہب سہ درم عود ہندی قرفۃ الطیب از ہر یک
یک درم ورق طلا نیم درم مشک ربع درمی بدستور بآن
بسرشند شربتے یک مثقال تا دو مثقال۔

فصل در بیان سفوفاتیکہ اصل و عمود در آنہا ابریشم است

سفوف ابریشم لولوی از اقراح آن مرحوم مغفور کہ بجہتہ
بندگان نواب جہانبانی شاہزادہ والا گہر تالیف نمودہ
مفرح است و سودا را دفع کند و معدہ را قوت دہد و خون را
صافی گرداند و مانع تولید سودا و بلغم است و اعصاب را قوت
دہد و مقوی اعضاء رئیسہ و اعضاء تناسل است و مقوی باہ
صنعت آن ابریشم خام مقرض دو مثقال ورق گل سرخ
مروارید ناسفتہ صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان کشنیز
خشک تخم خرفہ حب الآس مرجان قرمزی از ہر یک یک مثقال
بادرنجبویہ یک مثقال و نیم گل مختوم عود قماری خام قرنفل
مشک ترکی کہربای شمعی عنبر اشہب از ہر یک نیم مثقال
جدوار خطائی زعفران ورق طلا ورق نقرہ دانہ فستق اعرابی از
ہر یک دو دانگ علی الرسم سفوف سازند شربتے دو درم
آنرا ممزوج با شیر شتر یا با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین
یا با شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان بنوشند سفوف دیگر
مقوی قلب و خفقان حار و توحش را نافع کند صنعت آن
صندل سفید صندل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر
مرجان قرمزی آملہ منقی از ہر یک یک مثقال مروارید
ناسفتہ دو مثقال زہر مہرہ خطائی سبز یشم کافوری لعل
بدخشی زمرد اعلی عقیق یمنی ورق نقرہ محلول از ہر یک
نیم مثقال و ورق طلا محلول طین مختوم ہر یک ربع مثقال
احجار را جدا جدا بر سنگ سماق با گلاب و بید مشک صلایہ
نمودہ سہ مثقال ابریشم مقرض در نہایت تقریض با
جواہرات خشک بدون مالیدن یکجا باز صلایہ نمودہ و در آخر
باقی ادویہ را بآن ضم کردہ قدرے صلایہ نمودہ در ظرف
چینی یا شیشہ نگاہ دارند شربتی یک مثقال با گلاب عرق
بید مشک و عرق کنب بید و عرق نیلوفر از ہر یک پنج
مثقال تخم بالنگو نیم مثقال بزرقطونا یک مثقال بران پاشیدہ
بنوشند سفوف ابریشم دیگر نافع از برای خفقان بارد
و توحش و ضعف قلب را نافع کند و دماغ را قوی گرداند
و منافع دیگر نیز دارد و صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت
کبود مرجان قرمزی لعل بدخشی عقیق یمنی کہربای شمعی
از ہر یک یک مثقال گل گاوزبان و ابریشم بادرنجبویہ از
ہر یک یک مثقال و نیم برگ گاوزبان دو مثقال قرنفل
مصطکی عود غرقی خام از ہر یک یک مثقال و ربع
مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشہب مشک تبتی ورق طلا
ورق نقرہ از ہر یک نیم مثقال ادویہ کوفتہ بیختہ جواہرات
را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایہ نمودہ و ورق طلا
ورق نقرہ داخل کردہ ابریشم مقرض در نہایت باریکی
چہار مثقال با جواہرات باز بر روی سنگ سماق خشک
سائیدہ در آخر باقی ادویہ را بآن ممزوج کردہ قدرے سحق
نمودہ در ظرف چینی نگاہ دارند شربتی یک مثقال با
گلاب و شربتہای مناسب تناول فرمایند۔

فصل در بیان شرابہائیکہ اصل و عمود در آنہا ابریشم است

شراب ابریشم جہت تقویت قلب و اعضای رئیسہ
و قوی و ارواح و معدہ نافع و صنعت آن ابریشم سفید
شفاف خام یکصد و پنجاہ مثقال گلاب عرق بید از ہر یک
دو مینا قند سفید نبات عسل مصفی از ہر یک صد و پنجاہ مثقال
مصطکی زعفران سادج ہندی قرنفل دارچینی درونج عقربی
از ہر یک نیم مثقال صندل سفید دہ مثقال عنبر اشہب پنج
مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقرہ محلول پنج
مثقال آب سیب شیرین آب بہ شیرین آب انار شیرین
آب امرود و اگر آب میوہا نباشد رب و یا افشرہ آنہا
را داخل نمایند و اگر آنہا نیز نباشند بعوض آنہا با نبات
و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
ریزہ ریزہ کردہ در گلاب و آب باران یک شب تر نمایند عرق
آب بجوشانند و ادویہ کوفتہ سوای مصطکی و زعفران
و عنبر و ورق طلا محلول و ورق نقرہ در پارچہ کتان بستہ
دران اندازند و یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
چون آب بہ دو وزن عرقہا بماند آنرا صاف کردہ شہدہا
داخل نمودہ کیسہ ادویہ را دران اندازند و بجوشانند تا
بقوام آید و متصل کیسہ را بکف مالیدہ فشردہ دور کنند
عنبر و مصطکی را دران داخل کردہ پس ورق نقرہ و طلا
و زعفران محلولین در گلاب داخل کردہ بر ہم زنند فرود
آوردہ تیز زنند تا نیکو برہم شود و سرد کردہ نگاہ دارند شراب
ابریشم سادہ از اقراح نواب غفران مآب یعنی حکیم سید
محمد ہاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان محمد ہاشم
نافع از برای جمیع امراض سوداوی و بلغمی و جمیع امراض قلب
و خفقان و امراضیکہ بمشارکت قلب باشد مانند وارد
سر و سائر امراض سوداوی قلب و دماغ و صنعت آن
ابریشم خام یک رطل در شش رطل گلاب و شبانروز بخیسانند
و بجوشانند تا بچہار رطل رسد پس ابریشم را نیکو بمالند و
بفشارند و دور کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزہ کردہ
دران اندازند و یک روز دیگر بخیسانند پس بجوشانند تا سہ
رطل باقی بماند بمالند و ابریشم را دور کردہ سہ رطل نبات سفید
داخل کردہ بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبر و نیم مثقال
مشک تبتی خالص سودہ داخل نمودہ بر ہم زنند تا نیکو مخلوط
شود و در مرتبان چینی کنند بعد سرد شدن نگاہ دارند شربتی
یک اوقیہ با عرق گاوزبان دہ مثقال تخم خرفہ مقشر خشک
یک مثقال بنوشند و بجہت دوار و سدر کشنیز خشک مقشر
را در عرق گاوزبان خیسانیدہ و کشیدہ دران شربت داخل کردہ بنوشند

شراب ابریشم دیگر که بسیار منافع دارد صنعت آن ابریشم خام بیست وهشت مثقال گلاب عرق بیدمشک از هر یک یکصد وبیست مثقال عرق گاوزبان عرق شاهتره از هر یک شصت مثقال ابریشم را سه شبانروز در عرقها بخیسانند و در روز آخر ابریشم را نیکو بجوشانند و بمالند و بفشارند پس یکصد وشصت مثقال قند سفید و سی وپنج مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در اثنای طبخ صندل سفید سوده ده مثقال قرنفل سنبل الطیب مصطگی دارچینی دانه هیل عود هندی خام سادج هندی زعفران از هر یک یکدرم نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و دائم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس فرود آرند زعفران سه مثقال مشک تبتی یک مثقال ورق نقره محلول دو مثقال داخل کرده تیز بزنند تا زعفران و مشک در آن مخلوط گردد شراب ابریشم دیگر تالیف متقدمین نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و بواسیر توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا صنعت آن ابریشم خام سه صد مثقال در یکهزار و سه صد مثقال آبیکه آهن تافته مکرر در آن سرد کرده باشند سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده فشرده بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان گیلانی بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب دیگر بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس در آخر عنبر اشهب و ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول مروارید ناسفته بگلاب صلایه کرده مصطگی رومی دو مثقال در آن داخل کرده بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شراب ابریشم منسوب با بن زهر دل و جگر و احشا و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و نافع است از برای سدها و ضعف باه و استسقا و ضعف کبد و بالجمله جمیع امراض بارده را سودمند صنعت آن بنسخه شیخ داود انطاکی بگیرند ابریشم خام اعلی ربع و دو اوقیه در ده رطل آب آهن تاب آهنگران یا آبیکه کمتر از ده مرتبه آهن تافته را در آن سرد کرده باشند یکهفته بخیسانند پس داخل کنند در آن مصطگی رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هر یک سه درم زعفران وج ترکی از هر یک دو درم و بجوشانند تا دو ثلث آب رفته ثلث بماند پس نیکو بمالند و بپالایند و با عسل مصفی یا نبات سفید بقوام آورند نافع باه صنعت این شراب بنسخه سید مظفر الدین شفائی ابریشم خام پنجاه درم در آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند تا به نیمه رسد پس بپالایند خولنجان وج ترکی مصطگی از هر یک سه درم زعفران یکدرم صلایه کرده داخل نمایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی چهار درم و بعضی از متاخرین درین شراب در آخر عنبر اشهب و مشک تبتی مناسب مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل میکنند شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله افیونیه منسوب الیه تقویت بدن کند و بدن را فربه گرداند و مقوی قلب و دماغ و کبد و احشا و معده است و تفریح آورد و توحش را زائل گرداند و وسواس سوداوی و مالیخولیا و جنون را نافع است و مفید صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا و اثر فرح قلب چون آشامیده شود با عرق گاوزبان بعد از تنقیه سودا بماء الجبن یا افتیمون و بنهایت مقوی باه است و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام [illegible] یکصد مثقال صندل سفید بگلاب سوده دو مثقال پوست درونج سنبل الطیب قرنفل مصطگی رومی دانه هیل بوا سادج هندی از هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته در کیسه کتان کنند ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین از هر یک چهار یک من تبریز نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریز عسل سفید خوشبو کف گرفته یک چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریز سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند پس گلاب و عرقها و آب میوه‌ها را در آن داخل کرده کیسه ادویه را در آن اندازند و بجوشانند تا یکمن وزن تمه آب برود و لحظه بلحظه کیسه را مالیده بفشارند که تمام قوت ادویه باز داده شود پس کیسه را بمالند و بفشارند بگلاب گلستان گلاب را در مطبوخ داخل نمایند و کیسه را دور کنند و قند و نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب مشک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و نقره المحلول نموده داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود در ظرف چینی یا نقره یا طلا که بعود هندی و کشته دخنی یافته دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو مثقال آنرا با گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و تخم فرنجمشک بنوشند شراب ابریشم حکیم جلال قزوینی صنعت آن ابریشم خام یکصد مثقال دو شبانروز در آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و بگیرند گل گاوزبان هفت‌ده درم بادرنجبویه پنج مثقال در نود مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند آن آب را با آب ابریشم یکجا نموده صد مثقال رب به شیرین داخل کرده بآتش ملائم بقوام آورند پس عنبر اشهب و ورق طلا المحلول یک مثقال مروارید ناسفته و ورق نقره محلول از هر یک یکمثقال اضافه نموده تیز بزنند تا نیکو مخلوط شود سرد کرده نگاه دارند و باید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم متقدمین است باندک تصرفی در اوزان بجای نبات رب به داخل است شراب ابریشم حکیم باقر قمی الاولاد هیبة الله داود حدائی تعلیم نموده که این مجرب است باکثر از مجربه و در دفع امراض سوداویه اقسام مالیخولیا و توحش و دفع هموم بنهایت موثر است و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه است و خفقان را نافع است و معده را قوت دهد بسیار باشد که گویا مانند این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم خام اعلی ربیع سه صد مثقال سه روز در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بیدمشک عرق شاهتره از هر یک یکمن تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب امرود و آب انار شیرین بر شیرین از هر یک دو صد مثقال بخیسانند بعد از آن بجوشانند

تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی رومی سنبل الطیب جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک یک مثقال هیل بوا قرنفل عود قماری خام سازج هندی از هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسه کتانی کرده دران انداخته بجوشانند بعد از آنکه آبها به ربع رسد ابریشم و کیسه ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و با قدری گلاب بشویند و در طبیخ داخل نمایند و ابریشم و کیسه ادویه را دور کنند و طبیخ را صاف نموده قند سفید کمین تبرزد عسل مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب ورق طلا از هر یک یک مثقال ورق نقره سه مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل عود هندی دارهیل صندل سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند و در نسخه دیگر نبات سفید و من تبرزد کرمین نباده باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را نجوشانند بلکه بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد و شراب ابریشم اطبای فارس که بجهت فرمانفرمای ممالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب داده اند تقویت قلب جمیع اعضاء رئیسه و تسمین بدن و تقویت باه آورد و تفریح و سرور و دفع وسواس مالیخولیا و سوداء و جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام ضعف قلب و خفقان را نافع است بنهایت صنعت آن ابریشم خام رفیع یکصد و پنجاه مثقال در گلاب و عرق گاوزبان عرق نیلوفر و عرق بید از هر یک دو مینا عرق شاهتره نیم مینا شبانروزی بخیسانند و قطعه صندل سفید بزرگی بر روی آن بگذارند و روز دیگر آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بمالند و بفشارند و با گلاب و عرق بیدمشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود و پس آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود از هر یک نیم من با هم بیامیزند و قند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبرزد عسل مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها داخل کرده و دیگ پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آنرا گیرند و صافی نموده ادویه که ذکر میشود نیکو کوفته در کیسه کتانی

کرده دران اندازند و دایم کیسه را بدست یا پشت کفچه بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه بشراب باز داده شود و ادویه اینست دارهیل بوا سنبل الطیب عود قماری خام سازج هندی قرنفل درونج عقربی دارچینی از هر یک نیم مثقال مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل سفید ده مثقال و چون بقوام آید کیسه را برآورده خوب بمالند و نیز ادویه را برآورده کیسه را بفشارند و بگلاب بشویند آن گلاب را در شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلول نیز از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نگاهدارند و در ساعت خوب این شراب مرتب نمایند چند روز تا اول ساختن این شراب بیست ساعت که ساعت خوب باشد سر ظرف را گشاده در زیر آسمان گذارند در پشت بام خانه تا قوت سماوی بر دو فائض شود و تا تغیر نپذیر شود شربتی دو مثقال با غذا این شراب نیز شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است شراب ابریشم میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی صنعت آن ابریشم خام شفاف مائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان از هر یک دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاهتره نیم مینا قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست مثقال سنبل الطیب عود هندی دارهیل مصطکی رومی سازج هندی قرنفل دارچینی درونج عقربی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب ورق نقره مشک تبتی از هر یک پنج مثقال ورق طلا دو مثقال آب سیب آب انار شیرین آب امرود آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کنند والا شربت خواکه میتوان داخل نمود و اگر اکتفا برب سیب شیرین و رب به شیرین نمایند نیز خوب است و اگر مطلق نکنند و نبات و عسل بدل آن کنند هم جائز است طریق ساختن آنکه ابریشم را مقرض نمایند بقدر نیم بند انگشتی و در گلاب و عرقها و آب جدا دادن و یا آب باران بجوشانند با آن ادویه که نیکو کوفته در کیسه کتانی کرده دران انداخته باشند در وقت طبخ تا قوت ادویه

بآبها باز داده شود و آنکه صافی نموده با قند و عسل بقوام آورند و ورق طلا و ورق نقره و عنبر و مشک را داخل نمایند

شراب ابریشم مقوی قلب و دماغ و معده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال گاوزبان و بادرنجبویه پوست بلیله از هر یک چهار مثقال آمله مقشر پنج مثقال دارچینی کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیسانند هفت شبانه روز و هر روز هفت نوبت آهن پاکی را با آتش سرخ کرده دران خاموش کنند پس بجوشانند تا ثلث باز آید مالیده صاف کنند اجزا را جدا جدا جوشانیده صاف کرده با قند سفید ده من تبریزی بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین از هر یک هفت مثقال زعفران دو مثقال طباشیر دو مثقال عنبر را بگلاب حل کرده مصطکی صندل طباشیر را نیکو صلایه کرده داخل نمایند ورق طلا دو صد عدد و ورق نقره یکصد عدد حل کرده اضافه نمایند و نیز معجون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف نقره و یا چینی نگاهدارند شربتی تا دو مثقال + شراب ابریشم با موسیائی از استنباط آن مرحوم مقوی دماغ است و حال و دماغ را نیکو گرداند و قتیکه بوده باشد مزاج آن مائل به برودت و رطوبت و ذهن و فکر و حافظه را قوت دهد و نافع بود از برای رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند صنعت آن ابریشم خام را از غلاف پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب جدا دادن ده شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند آن مقدار که نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش به آب باز داده شود پس بفشارند و ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوب صافی ده رطل دران داخل کرده پس بگیرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود قماری خام از هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم در زیر آن کنند و دایم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل باز آید و شیره اش کشیده شود و چون شراب بقوام آید پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و در آن داخل کرده

لیسه را دو کنند و یک لمحه دیگر از آتش نهند که رطوبت گلاب
شراب را ضایع نسازد پس بگیرند عنبر اشهب مومیائی دوا از
هر یک یک مثقال مصطگی رومی ملک الطلم را تیج از هر یک
دو مثقال در روغن بلسان حل کرده دران داخل نمایند پس
مشک ترکی جدوار خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض
چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال بان ممزوج کرده نیکو برهم زنند در شیشه نگاه
دارند شربتی سه مثقال * شراب ابریشم از استنباط آن مرحوم
میفرمایند که جمیع اشربه ابریشم میباشد نافع از برای مالیخولیا
و این نسخه اقوی از همه است درین فعل و نیز مجرب است
برای تقویت سرور و دماغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن
و باه * صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه
مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بیدمشک عرق
بادرنجبویه عرق دارچینی عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل سه
شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و ابریشم را
نیکو بمالند و بفشارند و عصاره را در شیشه نگاه دارند پس بگیرند
آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست زرد اترج زرشک منقی
فرنجمشک بادرنجبویه گاوزبان گل گاوزبان پوست بیخ
گاوزبان ورق گل سرخ گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال
زرنباد بهمن سرخ و سفید درونج عقربی خیار لوا قاقله کبار
صندل سفید بگلاب سوده عود هندی از هر یک سه مثقال
اجزا نیمکوفته با ابریشم فرو برد در دو من آب جدا دان بجوشانند
تا ثلث رسد صافی نموده قند سفید یک من عسل مصفی شراب
سیب شراب به شیرین شراب ریباس شراب لیمون شراب
گاوزبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هر یک نیم رطل
داخل کرده عصاره را نیز داخل نمایند و باتش ملایم بپزند تا
بقوام آید پس عنبر اشهب مشک ترکی زعفران از هر یک
یکمثقال دران داخل کرده در شیشه نگاه دارند شربتی شش درم
بدانکه در هر نسخه از نسخ خمیره ابریشم و شراب آنکه مسطور است
که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی بمقراض نمایند تا شاید
ابریشم جوهر شده او مسخ کرده بود و در جائی باشد که ابریشم
خام درست نباید زیرا که ابریشم خام سفید طولانی نمیباشد
بلکه پیله است چنانکه ذکر یافت * عرق ابریشم تالیف
آن مرحوم بنهایت مقوی قلب است و جهت تقویت باه و
سائر اعضاء رئیسه نیز مفید است * صنعت آن ابریشم خام
ریزه کرده پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک
صندل سفید از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان سازج هندی از هر یک پنج مثقال ورق گل سرخ
هفت مثقال لب پسته دارچینی دانه هیل از هر یک سه
مثقال نعناع خشک شش مثقال زعفران عنبر از هر یک
یکمثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود گلاب
عرق بیدمشک عرق دارچینی از هر یک نیم من تبریزی ورق
پان یعنی تانبول یکصد عدد و بدستور عرق کشند

فصل در بیان مفرحاتیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است

مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سوداویه و بلغم لزج و
تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی
سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و
زیادتی هضم نافع گرم در اول و در دویم است معتدل قوتش
تا سه سال باقیست و قدر شربتش تا دو درم و نیز این مفرح
نافع از برای خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن
و توحش و مالیخولیا و امراض کبد و تپهای بلغمی و این مفرح
خون را صافی گرداند و کسل و بلادت را زائل کند * صنعت
آن بگیرند افتیمون اقریطی اسطوخودوس حب بلسان
سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال مروارید ناسفته
نماطان بزرگ دانه زرنباد درونج عقربی کهربا شمعی مرجان
قرمزی بهمن سرخ بهمن سفید سازج هندی سنبل الطیب
قاقله کبار قرفة الطیب از هر یک سه درم ابریشم محرق
دو درم زنجبیل دار فلفل مشک ترکی از هر یک یکدرم تخم
ریحان تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم پادزهر معدنی
خطائی سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا یک
مثقال ورق نقره دو مثقال جواهر را صلایه کرده بگلاب
و ورق طلا و ورق نقره را بعسل حل کرده و عنبر را در
روغن بلسان یا روغن مغز پسته گداخته باقی ادویه را کوفته
بیخته پس بگیرند آب سیب شیرین بیست رطل و دو دران
آهن تافته و نقره تافته و طلا تافته بقدر مقدور سرد کرده
پس بگیرند قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از
هر یک چهار ده مثقال کوفته در پارچه کتانی بسته ابریشم مقرض
خام شصت مثقال دران داخل کرده ده روز بگذارند و هر
روز کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد
سیب باشد کمتر بگذارند و یا ادویه را در گلاب و عرق
بیدمشک بخیسانند و در روز آخر آب سیب را اضافه نمایند
پس بجوشانند و کیسه را دایم بمالند و بفشارند تا بربع رسد
صافی نموده عسل مصفی یک رطل و نیم داخل کرده بقوام آورده
ادویه مذکوره را بان سرشته معجون سازند * مفرح ابریشم
دیگر که قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع است و در حال
تقویت قلب و جمیع قوتها نمایه * صنعت آن ابریشم خام
مقرض جدید ده مثقال ورق بادرنجبویه گاوزبان فرنجمشک
از هر یک هفت مثقال بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال
مروارید ناسفته کهربا شمعی بسد محرق مغسول سنگ
پوست زرد اترج از هر یک شش مثقال سندروس مصطگی از
هر یک سه مثقال بادروج خشک نعناع خشک از هر یک ده
مثقال عود قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی زعفران بسباسه
از هر یک یکدرم بزرالبنج سفید در شیر خیسانیده خشک کرده
نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سیب شیرین بستادی سه وزن
ادویه بسرشند شربتی دو مثقال * مفرح ابریشم دیگر قدس
سره مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ
بیفزاید و خفقان و ضعف قلب و درد را بزودی زائل گرداند
صنعت آن ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله پوست
بلیله از هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر مکی اسارون بادرنجبویه
اسطوخودوس فرنجمشک بسباسه انجدان حب بلسان دارچینی
مصطگی زنجبیل صعتر از هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه
جوزبوا زعفران کندر از هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره
ورق طلا جند بیدستر جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب
از هر یک یکدرم و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر
مرتب نمایند شربتی یک مثقال * مفرح ابریشم دیگر این مفرح
سرور می آورد و تفتیح سده ها و تنقیه دماغ از ابخره و مقوی
قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و توحش
صنعت آن که بنظر رسیده اینست که بگیرند آمله سرد کرده

باشند و ران ذهب و نقره و حدید مقدار ده مثقال بسیار نرم
قرنفل افتیمون لسان ثور قاقله کبار صندل سرخ و سفید
و زرنباد از هر یک هفت درم کوفته در کیسه کتانی کرده با بیست
درم ابریشم جدا کرده از پیله خام در آب قرنفل و بهی نهاده در
بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا ربع بسوزد ابریشم کیسه را
بمالند تا شیره و قوت تمام ادویه که در آن است بیرون آید
پس کیسه و ابریشم را بقوت تمام فشار دهند و بگیرند و نبات
سفید و آب سیب اصفهانی با شراب کیسه اگر زبان چنین نباشد و
نبات ده من بزنند تا بقوام مطلوب آید پس جابت بران
تخم ریحان و تخم بالنگو از هر یک ده درم در کتان بسته بکار
برند و قلمی فرموده اند که اگر درین مفرح بجای تخم ریحان
و تخم بالنگو ادویه ذیل را داخل نمایند بسیار زود در افعال اسطوخ
القوی و ادویه این است بادرنجبویه پوست ترنج زرد اترج
اسطوخودوس ابریشم حب بلسان دهن بلسان روغن عقرب
زرنباد درونج ناسفته مرجان قرمزی کهربا زمرد بهمن سرخ
بهمن سفید قاقله کبار زعفران سنبل هندی قرنفل الطیب
جند بید ستر از هر یک شش درم زعفران گل گاو زبان افتیمون
اسارون سلیخه قرنفل از هر یک هشت درم ابریشم مقرض ده
درم فاذ زهر معدنی خطائی سه درم مشک ترکی جدوار خطائی
زنجبیل عنبر اشهب از هر یک دو درم ورق نقره سه درم ورق
طلا یکدرم جواهر را با گلاب و عرق بهار نارنج صلایه کرده
عنبر را در روغن بلسان حل کرده و رق طلا و رق نقره را
حل نموده باقی اجزا را کوفته بیخته بدستور بقوام آن
بسرشند شربتی یکمثقال + ابوخلسا بفتح همزه و ضم با موحده
و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله
الف اسم یونانی است و بعربی حنا الغول و حشیش الحمار و
رجل الحمامه نامند و شنجار نیز گویند که معرب شنگار بکاف
است که بسریانی بمعنی شعار و حمار نامند و کحلا و کیلا بعربی
هر یک نوعی از ابوخلسا است و هر قلوس نیز نامند و بی
فیاوس نیز گویند و بفارسی هوچوبه هندی رتن جوت گویند
و آن چهار قسم می باشد قسم اول نباتی است شبیه ببرگ کاهو
و با برگ تر و با خشونت و سیاه رنگ ملاصق زمین و ساقش
زغب و گلش اشقر و انتهای آن سیاه و بیخش بقدر انگشتی بسیار سرخ

و این قسم را عوام نبراد عرق فالونج و بعض لغات فیجوس
لبقا و نون و جیم و یای و ثناة تحتانیه و او و نون و بعربی
حمیر البیسیا بسبب سرخ بودن آن نامند و قوتش تا چهار
سال باقی می ماند گرم و خشک است در اول درجه دوم محلل
اخلاط مراری و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و بلغم
معده و مجفف و شرب عصاره آن یا از طبیخ آن جهت درد
سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و تپهای
کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات
و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ
گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و روغن کدو
و قدر شربتش تا دو درم است و حمول آن و بدستور حمول
بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن
قوی الاثر است قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن و برگشته
بسوی بیخ و ساقش دراز و خشن و پر شعبه و گلش مایل
بنفشی و ریزه و بیخش از قسم اول زیاده و ضماد بیخ جهت
حمره و منع عرق النخ و بسیار حابس طبع و قسم ثالث را
برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای آن ریزه و گلش
بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت گزیدن
افعی دو مثقال از بیخ آن با شراب بهترین ادویه است
و ضماد او بر موضع نهش افعی و تعلیق آن مانع گزیدن
هوام است قسم رابع شبیه بقسم ثالث و از آن گلش ریزه تر
و بغایت سرخ گرم و خشک است در آخر دوم و یکمثقال بیخ
او با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع
و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه
خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره آن
با عسل جهت قلاع و حمول و جاوس و طبیخ آن جهت ورم
صلب رحم و رفع آثار غلظت طبقات چشم و با سرکه نیز
ضماد او جهت سپرز مفید و گلش در جمیع افعال قوی تر
از برگ آن است و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن
بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین زنده
و مرده و ابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم است و صاحب
خلاصة التجارب ذم الاخوین را عصاره ابوخلسا نوشته
و بدستور اخذ دهن موجیه که شیره موجیه گویند آن است

که اجزا در روغن بگذارند و بآتش ملایم بجوشانند که شیره سرخ
از آن بیرون آید + دهن ابوخلسا جهت درد گوش و ثقل
سامعه بهترین دوا است و طلای او جهت چشم و محلل
دماست و صنعت آن بگیرند قسم رابع ابوخلسا ده درم
آب بجوشانند تا مهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بوقت
حاجت استعمال نمایند + قیروطی متخذ از بیخ قسم اول ابوخلسا
نافع از برای سوختگی آتش و صنعت آن بگیرند بیخ اجزا
و در آب بجوشانند تا مهرا شود در روغن داخل کرده بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند صاف نموده از آن روغن با موم
قیروطی ساخته استعمال نمایند + قیروطی دیگر که مالیدن
بر دست و پا جهت شقاق برد و خشکی دست و پا و سوختگی
آتش مفید است و صنعت آن بگیرند ابوخلسا با ساق
و بیخ و برگ و بجوشانند و صافی نموده در روغن کنجد
بیضه مرغ باز بجوشانند تا بیضه گداخته شود و صافی نموده قدری
موم کافوری داخل کرده بجوشانند تا آب برود و موم
و روغن بماند استعمال نمایند + مرهم موجیه زخمهای بد
خبیث و اورام و تشنج و تمدد و جراحات را نافع است
و صنعت آن موم زرد ده مثقال و در نسخه دیگر چهار مثقال
است و روغن کنجد تازه پنج مثقال گداخته ابوخلسا
یکمثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن از آتش در آن
حل کرده در هاون بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود نگاه
داشته بکار برند + مرهم سرشتنی که اجزا مرهم موجیه نامند و
این مرهم ابوخلساست و صنعت آن روغن کنجد هشت
مثقال موم صافی بقدر حاجت موجیه دو مثقال موجیه
را کوفته بیخته در روغن بجوشانند و صاف نموده موم
را در آن گداخته بکار برند + مرهم ابوخلسا نافع از برای
تشنج و تمدد و حادث از جراحات و صنعت آن موم غیر مغسول
چهار مثقال روغن کنجد پنجاه مثقال بدستور مقرر مرهم
سازند و استعمال نمایند + مرهم سرشتنی نافع از برای قروح
قرمزه و بواسیر و نواسیر و صنعت آن قیر موم سفید از هر یک
ده مثقال سرشتنی یعنی موجیه ده مثقال کثیرا ذهبیه اسفیداج
گداخته از هر یک بیست مثقال بدستور مرهم سازند مرهم

موجود به نمایاند و با صلاح آورده و گوشت برویاند صنعت
آن مومیایی دو درم از زروت سفیدآب از هر یک یکدرم
روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم اول در گرفته بسائید
و موم را در روغن کنجد بگدازند و مجموع را در هاون کرده بمالند
نرم و دیگر که هان نشخ دیگر صنعت آن دو درم مومیایی و پنج
مثقال موم و یازده مثقال روغن گل بجوشانند تا قوت آن
مومیایی در آن داخل شود و صاف کرده موم داخل کنند و بمالند
تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بران مداومت نمایند ابهل
بفتح اول و سکون ثانی و فتح ها و سکون لام و بعضی بکسر
اول و ثالث نیز آمده و قسمی از سرو کوهی ست که آنرا اطباء عرعر
و عرعر و به ترکی ارس و بفارسی اورس و اوبس و به یونانی
براثی دارقوس و بسریانی بروثا و برومی بروثون و بروثن
و بهندی موبیر نامند و نزد اطلاق مراد ثمر آن است که
آنرا ثمرة العرعر و حب العرعر نیز گویند و آن دو صنف است
صغیر الورق مثل برگ گز و کبیر الورق شبیه به برگ سرو
و با ثمره این صنف زیاده است و درختش بلند تر و بار کمتر
و صنف صغیر درختش عریض تر و کوتاه تر و برگش شبیه
به برگ گز و ثمر صنف صغیر آن اجل ست و بزرگتر از بار
عرعر که قسم از سرو کوهی ست و شبیه است به نبق
تازه آن سرخ رنگ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی
و قبض و حدت و عطریت و لبنایت لطیف و با قوت محلله
و تا الثلثه و لذاع و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و آکل
گوشت زائد و عفونت قروح خبیثه فرمنده و مسحوق آن با عسل
جهت ربو و بواسیر و مطبوخ آن جهت استسقا و ضماد
آن بدستور ضماد و برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی علیه
و حرک و آثار یکه از فصد و دل می رسد و مرهمی که بعد از به شدن
زخم در عضو بماند و ذرور آن جهت قروح ساعیه و آکله
و دملها و اندمال جراحات مفید و طلای آن با عسل جهت
داء الثعلب مجرب و بخار آن جهت محو داحتنا و با عسل
جهت جراحات بن دندان و تعفن و آکله آن و کرم و
خناق است و در سوم و لعوق آن جهت ربو و بواسیر نافع
و ضماد برگ کوبیده آن بر سر جهت سرسام نافع و آشامیدن
ابهل نافع است از برای فالج و استرخا و مفتح جگر و مجروحین

و معلمش خولنجان و نمامام و مشرب و حاق و معلمش عسل
د مصر و مه لش بوزنش جوز السرو و مثل آن سلیخه و زنجبیل
بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است —

فصل در ذکر جوارشات ابهل

جوارش ابهل نافع از برای ربو و بواسیر و حیض منقطع
را جاری سازد و صنعت آن بگیرند ابهل را و بکوبند نرم و
با عسل مقوم بسرشند شربتش از یکدرم تا سه درم هر روز ناشتا
بخورند و حب ابهل نافع از برای درد زادن چون استعمال
کرده شود و بعد از آنکه طبیخ خطمی و خبازی و لعاب حلبه و لعاب
تخم کتان در روغن کنجد نیم گرم بر پشت زهار و بنیه لها و رحم
بچکانید و دلشت و تهیگاه را بروغن شبت و روغن بابونه
مالیده باشند صنعت آن ابهل و دارچینی از هر یک یکدرم
سلیخه هفت درم قرفة الطیب مرصافی زراوند مدحرج قسط
تلخ از هر یک پنجدرم میعه سائله دو درم افیون یک درم
مشک یکدانگ و نیم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم
با دو اوقیه شراب کهنه حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد
صنعت آن ابهل ده درم سداب خشک پنجدرم تخم هزارا
سپند چهار درم حلتیت اشق قوة الصبغ از هر یک سه درم
کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل و
مشکطرامشیع و قوة الصبغ یا در طبیخ لوبیا سرخ یا در
عصارهٔ سداب تر حب ابهل دیگر که همین منفعت دارد
صنعت آن ابهل دو درم حلتیت نیم درم حجامه یک شربت
باشد حمول ابهل در حرف الحا در حمول انشاء الله تعالی
خواهد آمد دهن ابهل نافع از برای طرش صنعت
آن بگیرند شصت عدد ابهل را و در یک رطل روغن کنجد یا
روغن زنبق یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند
تا ابهلها سوخته شوند پس روغن را صافی نموده در وقت
حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آنرا گرم نموده
چند قطره در گوش چکانند دهن ابهل دیگر قطور آن
در گوش کری تازه و کهنه را نافع است صنعت آن
بگیرند ابهل را و نیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا
روغن سیاه شود دهن ابهل دیگر نافع ست از برای

تحلیل ریاح متولده از رطوبات بلغمیه چون بعد از
استفراغ ماده استعمال کرده شود و از برای اوجاع ظهر
و مثانه و ورکین و از برای عرق النسا و قولنج و استرخا
و امثال اینها از امراض بلغمی و ریحی صنعت آن ابهل
شیح ارمنی جوز السرو برگ مورد عاقرقرحا اکلیل الملک
مرزنجوش قردمانا اذخر مکی سلیخه اجزا متساوی نیم کوفته
یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
تا دو حصه آب برود و یک حصه بماند پس بمالند و صافی
نموده روغن سداب بوزن آب داخل کرده در پاتیل
بسته بمالند تا نیک مخلوط شود و در شیشه نگاه دارند
سفوف ابهل نافع از برای بواسیر و ریاح آن صنعت
آن ابهل منقی از نوی را گرفته در آب کنند تا خیسانند
در سایه خشک نمایند پس بگیرند از آن ده درم حرمل بحد یا
زیره کرمانی حرف سفید حلبه نانخواه از هر یک ده درم
کوفته بیخته سوای حرف و حرمل را که این هر دو را بروغن
بادام شیرین یا روغن مغز استه زردآلو بریان کرده همه را
یکجا نموده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال ضماد ابهل که جذب زهر افعی و مار از بدن
نماید صنعت آن ابهل حب الغار بابونه اسقیل مشوی
دقیق کرسنه از هر یک جزوی کوفته بیخته بشراب سرشته
ضماد کنند لعوق ابهل نافع از برای ربو و بواسیر
صنعت آن بگیرند یک اوقیه آنرا و کوفته آنرا با نیم
اوقیه روغن گاو چرب کرده با یک و نیم اوقیه عسل صاف
سرشته تا یک هفته بآن مداومت کنند جهت ربو مجرب
است مقدار شربتش تا سه درهم است معجون ابهل نافع
جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد آن و رفع
اقسام کرم امعا بغایت انفع صنعت آن بگیرند دو درم
ابهل را و دانه آن بیرون کرده بر روغن گاو داغ کنند که تا
روی آن برگرده بریان نمایند تا روغن را جذب نماید
پس از آتش برگرفته نرم سائید و با ده درم فانید سرشته
و هر صبح دو درم آنرا با آب گرم بارد المزاج بیاشامند
معجون ابهل دیگر نافع از برای فالج و استرخا و کزاز بلغمی
و محلل مواد بلغمیه جشا است صنعت آن ابهل نانخواه

کنند و ترکی و دارچینی مازیانه اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل
مصفی سرشته معجون سازند شربتی دو درم

باب الالف مع التاء المثناة الفوقانية

اترج بضم اول الف و سکون تاء مثناة فوقانیه و ضم رای
مهمله و سکون جیم فارسی بادرنگ و بالنگ و ترنج نامند
بسریانی اطرو نیاد و بهندی بجوره و بلغت دیگر آنرا ممقت
و نیز آنرا تفاح مائی نامند و بلغت مصر اترج را ریحان لنبع
و ببربری تتاک و بیونانی مالیسیقا نامند جمیع اجزای درخت
آن در طب مستعمل است اما آنچه اطلاق لفظ اترج نمایند
مراد میوه آنست و پوست زرد آن گرم است در اول و
خشک است در دوم و شحم آنکه در زیر پوست زرد است
و آنرا البست گویند و معروف به پوست بالنگ است در
دراول سرد و تر است و گویند معتدل در خشکی و تری و
حامض آن یعنی ترشی آن در آخر دوم سرد و خشک است
و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک و مجفف و
محلل و ملطف اند و اما پوست زرد آن مقوی قلب و دماغ
و معده و کبد و مسرو احشا و صالح از برای غثیان و خوشبو
کننده بوی دهان و ملطف و محلل ریاح و معین بر هضم است
مادام که اکثار در خوردن آن نشود پس اگر اکثار کرده شود
دیر هضم گردد و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن
معین بر خاصیت آنست و طبیخ پوست زرد خشک آن
مسکن قی صفراوی است و مضغ پوست آن خوشبو کننده
نکهت و محرور المزاج باید که بخورد قشر اترج را با چیزی از
شحم و حامض آن و عصاره پوست و گوشت آنکه با هم کوفته
باشند جهت گزیدن افعی نافع است و هم چنین ضماد آن
همین وارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص
مفید است و چون غیر محرق آنرا در جامه گذارند مانع کرم
زدن آنست و چون پوست یکمه و اترج را در شراب اندازند
در ساعت ترش کند و ضمر کرسنه و مضر جگر حار و دماغ
حار است و مصلحش عسل و اما شحم آن که بلغت مغربی
البست گویند و مراد گوشت آن است که مشهور به پوست
بالنگ است باشتراک لفظ و الاغیر البست و نیز شحم و غلیظ

است بسبب ملایمی که آنرا میباشد و محتمل میشود از آن
غذای بسیار از برای بدن اگر منهضم شود و مضر است بحرارت
غریزی معده و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج
و مصلحش عسل است و یا شکر و اگر آنرا در عسل و یا شکر مربی نموده
بخورند بهتر است و بیکر و خوش طعم و لذیذ و اما حامض آن
یعنی ترشی آن پس نیست در ترشی آن غذائیت و لیکن از
مقویات قلب حار المزاج است و قاطع صفرا و مانع از ریختن
صفرا با معاء معده و نافع از برای خفقان حار و تقویت
معده و جگر و مسکن حرارت احشا و نافع است از برای
یرقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تسکین
خمار و صداع خماری و شراب آن نافع از برای دوار و سدر
بخاری حادث از ابخره و صفرا و خون مرتفعه بسوی سر و
همچنین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع
و دوار حادث از بخار معده است و از خواص شراب آن
است منع صعود ابخره بسوی سر و منع آن بسبب قوت قبضی
که در آن است و نیز حامض اترج حابس طبیعت و مشهی
طعام است و در آن تقطیع و جلا میباشد و طلای آن
زائل میگرداند قوبا و کلف را و در قبل یرقان است ضماد
آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار و شا... نافع طلای
آن جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور
آن جهت یرقان که در چشم باقی باشد نافع و اکتحال آن و
غرغره بطبیخ آن در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده
باشد مفید و مضر است بسینه و عصب و مصلحش شراب
خشخاش است و شراب تین و بدلش آب نارنج و آب
لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب ترنج بگذارند
متحلل سازد و خوردن غذائیکه در آن آب اترج باشد
نافع است از برای مالیخولیا حادث از سودای محترق از صفرا
و خون و حزن حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا
و مالیخولیای مراقیه لیکن بسبب شدت حموضت مضر است
باصحاب سودا پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و اگر مفرد
استعمال نمایند شکر داخل کرده افشرده ساخته بنوشند
و اما تخم آن پس نیست صالح از برای خوردن بعلت و گرم
و خشک است در دوم محلل و مجفف است و مقاومت جمیع

سموم میکند خوردن و ضماد کردن آن و با قوت مسهله و
دو مثقال از مقشر آن قائم مقام تریاق فاروق در جمیع سموم
حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر است و گفته اند که دو مثقال
مقشر آن تریاق جمیع سموم طعام و غیره و مشروب است و یا با آب
و یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن
و ضماد کردن بآن و یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده
جنین و مخرج آنست و طلاء آن جهت تحلیل ورم ملتحمه
و سنون آن جهت تقویت لثه مفید است بانکه چون لحم یعنی
سفیدی اترج با لحم بالنگ در خواص برابر است چنانچه گفته
شده و شهرت یافته و الا قشر زرد اترج با بالنگ فی الجمله
تفاوتی است در خواص اترج که کوچکتر و مدور و طرفین آن باریک
مخروطی و مغز آن ترش میباشد بخلاف بالنگ که بزرگ
و میان هیئت نمیباشد بلکه یکطرف آن نسبت بطرف
دیگر باریکتر و مغز این شیرین میباشد اما چیزیکه از اترج گرفته
میشود از اجزای اترج بدانکه ترجبین چند لون است
لون اول مثل ابراهیمیست و صورتش آنکه بعوض آب غوره
آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته
استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است
و از آن در تسکین حدت صفرا و تقویت قلب اقوی است
و در روغنیکه از برای تقویت قلب ترتیب نمایند از مشک
زعفران داخل نمایند لون دوم ترتیب نموده میشود از برای
حمیات صفراویه حاده و صنعت آن برنج را بتنهائی و یا
با ماش بپزند چون نیکو پخته شود آب اترج و قند سفید
قدری که چاشنی آن موافق مزاج متحقق باشد و شیره
بادام شیرین مقشر داخل کرده و چند جوش دیگر داده بکشند
و اگر قبض در طبع باشد اسفناخ کدو و شیرین داخل نمایند
و اگر حرارت با شدت نباشد و ضعف غالب باشد
گوشت خروس بچه یا زغاله داخل نمایند باین طریق که
گوشت را قطعه قطعه نموده کمی پیاز و نمک بقدر حاجت
داخل کرده در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بپزند تا
مهرا شود پس برنج بتنهائی یا با ماش هم داخل کرده بپزند
و در آخر آب اترج و قند و شیره بادام داخل نموده چند
جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواهند باشند اسفاناخ

وکرده داخل نمایند و اگر نباشد اول مرغ فربه بچه گوشت
بزرگ بطر اقطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر حاجت
با چند برگ سیب بپزند و کف آنرا بگیرند پس گوشت را در
روغن گاو سرخ کرده و مسالح حار چون دارچینی و زیره
و هیل و کشنیز و قرنفل الطیب در پارچه کتانی بسته در آن
اندازند و آب و نمک و پیاز بقدر حاجت داخل کرده بپزند
تا مهرا شود پس در آن برنج داخل کرده بپزند و آخر آب
اترج و قند سفید داخل کرده دو سه جوش دیگر داده فرود
آورده باشند و استعمال نمایند و درین قلیه اگر خواهند برنج
داخل نکنند و تنها بی برنج پخته با چپاتی و یا نان بخورند و اگر
خواهند بجای برنج از لبوب و ارد یات و فواکه چون کدو
و اسفاناخ و چقندر و یا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان
یا سیب شیرین یا به شیرین داخل نمایند و هر یک علیحده
پخته با چپاتی و یا با نان بخورند و گاهی از آب اترج و قند
اترج پلاو و مطنجن پلاو ساخته استعمال نمایند استعمال
آن جهت و اترج پلاو و مطنجن پلاو و آب اترج و قند در وقت
گرمی و حرارت مزاج موافق است دستور حل نمودن لؤلؤ
در آب اترج بطریقیکه شیخ داؤد ذکر کرده بگیرند آب اترج
را در شیشه کرده مروارید ناسفته سوده در آن داخل
کرده در حمام بگذارند تا زمانیکه حل گردد مطلق در آن جرم
لؤلؤ نماند و این محلول نافع است از برای جمیع سموم و
امراض اعضاء رئیسه و جهت تاخیر مجرب است چون با شربت
مناسب بنوشند و اگر مروارید مفرحات را باین دستور
حل نمایند و هم چنین سائر جواهرات را بهتر است تریاق
کشف لسموم معتدل مائل بحرارت و قوتش تا بست
سال باقی میماند شربتش تا سه مثقال است منقی دماغ
و پادزهر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و صرع و
مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهت فالج
و لقوه امراض بارده دماغی و عسر البول و سنگ مثانه
با آب بزرکرفس و آب ترب و جهت ضیق النفس مع سرفه
و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با
آب کاسنی تازه و اگر برودت باشد با گلاب و جهت استسقا
و صلابت طحال و یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و

وجهت بواسیر و امراض معده با آب عناب و جهت مفاصل و
نقرس با آب مطبوخ بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام
شیر و شد قاده و جهت بهق و برص با ماء العسل بنوشند و لهذا
در امراض مذکوره و جهت ادرار نافع است صنعت آن پوست
زرد اترج تخم مقشر اترج برگ اترج از هر یک ده مثقال حب بلسان
حب الغار سنبل الطیب مرماخور کرفس ست عود هندی
از هر یک هشت مثقال زرنب درونج عقربی اطریلال بهمن
سرخ بهمن سفید انیسون از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته
چهار مثقال زمرد کهنه کهربا یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال
پادزهر معدنی ختائی دو مثقال و کیدا انک عود هندی را
بست و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را با آن صلایه
کرده هفت روز بگذارند تا حل شوند و بعد از حل شدن
در عود و پادزهر اندک اندک ریخته بر هم زنند و بعد از آن
با جمیع ادویه در عسل مصفی بقوام آورده که بر سر آتش با شد
داخل کنند و آتش آن مقدار باشد که بجوش نیاید پس فرود
آورده در ظرف نقره یا چینی نگاه دارند و شش ماه در
جو گذاشته پس استعمال نمایند تریاق حماض اترج جهت
سموم مشروبه و لدغ و غیره مشترک النفع است صنعت آن
تخم اترج مقشر ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انجیر کوبیده
آن مقدار که با آن بسرشند سرشته شربتی ده مثقال
اقراص ترباقی حماض اترج جهت صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی
و دفع سموم نافع است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی
آب داخل کرده بر آتش ملائم گذارند تا گداخته شود پس اندکی
آب ترنج تازه داخل نمایند تا چاشنی که خواسته باشند درست
شود و بقوام آید بر سنگ یا سینی مس تازه قلعی کرده بالفرض
بریزند تا بسته شود و بپزند و نگاه دارند و بکار برند و اگر
خواسته باشند در هر یک رطل از نبات سفید مقدار یکمثقال
مروارید ناسفته در آب ترنج بدستور رندکور حل کرده از آن
آب ترنج جوارش سازند و یکمثقال عنبر اشهب در روغن بلسان
گداخته داخل نمایند بسیار شد قوی و در تقویت و دفع سموم۔

فصل در بیان جوارشاتیکه اصل و عمود در آنها قشر زرد اترج است

جوارش اترج مقوی معده است و طعام را هضم کند و اشتهای
طعام آورد و ریاح را دفع کند و بوی دهان خوش سازد
و نافع است از برای لقوه صنعت آن پوست زرد اترج
خشک کرده سی درم قرنفل جوز بوا دار فلفل خیر بوا دارچینی
خولنجان زنجبیل از هر یک یکدرم مشک تبتی خالص یک دانگ
و در نسخه دیگر مشک دو دانگ است بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند این نسخه از شیخ الرئیس است و در نسخه دیگر
فلفل و دار فلفل داخل نیست و وزن مشک دو دانگ
و در نسخه ابن جزله وزن پوست اترج سه درم است و این
صحیح است شربتی دو درم مزاج نسخه شیخ رئیس گرم و خشک
است در اول درجه سوم جوارش پوست زرد اترج منقول از
قرابادین ترکی افندی صالح چلپی مقوی اضمه و اعضاء رئیسه
و معده و محلل ریاح است صنعت آن پوست زرد اترج
بست درم قرنفل عود هندی دارچینی بسباسه خولنجان
از هر یک دو درم زنجبیل قاقله از هر یک یکدرم پوست خربزه
مستے بر ستبوییه که بهندی کچری و بعوام کری نامند دو درم
مشک تبتی خالص نیم درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور
مقرر جوارش سازند جوارش اترج مقوی دل و معده
و دافع سودا و معین بر هضم کیموس است صنعت آن پوست
زرد اترج پوست بیرون پسته شیطرج هندی کبابه چینی عود
غرقی خام از هر یک دو درم قرنفل دارچینی سیلانی حب
قرنفل سلیخه سیاه دانه قاقله صغار دانه قاقله کبار عود بلسان
تخم فرنجمشک از هر یک یکدرم مشک تبتی خالص ورق نقره
محلول از هر یک یکمثقال زعفران یکدرم قند عسل سفید
سه وزن مجموع ادویه عسل را بقوام آورده ادویه کوفته بیخته
با آن سرشته معجون سازند شربتی تا دو درم جوارش
اترج قلمی فرموده اند که از استنباط بنده محتاج بفضل رب الغنی
محمد هاشم العلوی است مقوی اعصاب دماغ و معده
است و مجرب النفع است در جمیع امراض خصوصاً از برای
استرخا و فالج صنعت آن بگیرند شیر آلمه منقی سی مثقال و
یک شب در عرق بهار نارنج و عرق فرنجمشک از هر یک یکصد
و پنجاه مثقال خیسانند و روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و از
پالایش بگذارند و عسل مصفی سه صد مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد اترج ده مثقال اذخر مکی

ودهن را دران ظرف نگاه دارند واین روغن عطری
خوشبوی لذیذ نافع ازبرای دماغ و اعصاب ماغنیست
و قومے برے آورند دهن را از حب اترج همچنانکه برے
آورند روغن را از مغز بادام و مانند آن و بعضی شراح
قانون مثل صاحب نجیت و گیلی و شریف و تمیمی گفته اند
که دهن فراگرفته از قشر زرد رقیق اترج و همچنین دهن
فراگرفته از حب اترج نافع است ازبرای فالج و استرخا
شربا و ازبراے برودت اعصاب طلا کردن بر قفا و سر
و گردن و فقرات پشت میسر باید که دهن نقاح اترج
و دهن قشر اترج و دهن حب اترج نافع ازبرای فالج
و استرخا شربا و مردخا مفردا و مع ادویه اخری و دهن
فراگرفته از قشر زرد اترج نافع است ازبراے تقویه
آشامیدن آن و تمریخ بیان و چکانیدن آن در نبت
اعصاب و ازبرای ارتعاش و نیز نافع است آشامیدن
و تمریخ آن ازبرای اختلاج و برودت اعصاب رب
اترج در فعل قوی از رب حصرم است و جهت غلبه صفرا
و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و ازبرای ام الصبیان
و آن صرعی ست که حادث میگردد صبیان را با تپ
و حرارت صنعت آن اگرچه در رب شرط نموده اند که
آب خالص آنرا بجوشانند تا بربع رسد ولیکن گفته اند که
در بعضی میاه از انهار رب فراگرفته میشود قدری شیرینی
ضرور است داخل نمودن تا بقوام آید و رب اترج
از انجمله است باید که در آب اترج که بتغیر شیرینی بقوام نمی
آید بمقدار عشر آن یا قدرے زیاده نبات سفید داخل
نمایند و با آتش بسیار ملائم بجوشانند تا بربع برسد فرود
آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در
وقت حاجت بکار برند سکنجبین اترجی قاطع صفرا و مسکن
غلیان خون و غثیان و اکثر امراض صفراوی و دموی
را نافع صنعت آن بگیرند قند سفید یا شکر سلیمانی یا
عسل و دوشاب یا سیلان رطب هرکدام که خواسته باشند
و با ربع آن سرکه انگوری در دیگ سنگی یا نقره یا گلی
یا مسی تازه قلعی بقوام آورند و کف آنرا بگیرند پس آنرا
بر آتش انگر گذاشته آب اترج بقدریکه طبیب داند

که میباید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
سرد کرده نگاه دارند و سفوف اترج میسر باید که از تصنیفات
بنده محتاج لفضل و توفیق رب کریم محمد اعظم حکیم ست
مفید ازبرای فالج و استرخا چون آن آشامیده شود بعد
از تنقیه بایارجات صنعت آن پوست زرد اترج و
بادرنجبویه تفاح اذخر آمله منقے پوست هلیله کابلی از
هریک پنج مثقال اسارون بهمن سرخ و سفید سلیخه
دارچینی قردمانا از هریک سه مثقال جدوار خطائی مجرب
مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر از هریک نیم مثقال
ورق طلا کمازریوس از هریک چهار دانگ زراوند طویل
جوز بوا بسفایج فستقی رازیانه بادیان خطائی زنجبیل
تخم سداب کهربا سندروس عود قماری سنبل الطیب
قسط تلخ فاوانیا زرسیا لوس اسطوخودوس از هریک
یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک جبری یازده
مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را صبح با ده
مثقال عرق بادرنجبویه بنوشند۔

فصل در بیان اشربه حماض اترج و ورق آن

شراب اترج نافع ازبرای ضعف معده و خفقان
صنعت آن بگیرند برگ اترج پنجاه عدد و یک یک را
از غبار پاک کرده بخرقه کتان یا غیر آن و شراب
جمهوری هشت رطل دران داخل کرده یکهفته بگذارند
در جای گرم پس صافی نموده دو رطل عسل کف گرفته
دران اندازند و برهم زنند برهم زدنی نیکو و در شیشه
و یا در ظرف چینی نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند
شراب حماض اترج مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع
است ازبراے حمیات حاره دمویه و صفراویه و دافع
قی صفراوی و مسکن عطش و دافع سموم است و نافع
است ازبرای اصحاب صداع دموی و صفراوی هرگاه
ایشان را لینت طبع باشد و مقوی شهوت طعام و
نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و ریه
بسبب حموضتی که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار
و نافع است ازبرای صداع بمشارکت قلب و سوء مزاج
صفراوی قلب و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار

آن ندارد و صنعت آن بگیرند آب اترج و با دو ثلث آن
نبات سفید در دیگ نقره یا سنگی بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهند بجای عسل منقی یا دوشاب انگوری کنند
و بعضی اطبا آب اترج و شیرینی را بالمناصفه میکنند و گفته اند
که شراب اترج بهترین اشربه است ازبرای تسکین صداع
خماری خصوص وقتیکه با گلاب یا عرق کفری بنوشند
و شراب اترج که ازبرای صداع نوشته اند یک من قند
است و پنجاه مثقال آب اترج عرق کفری که این شراب
میخورند آن ست که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه
کرده بطریق گلاب عرق کشند و شیرینی درین شراب
اترج ازبرای اصحاب صداع یک اوقیه تا ده اوقیه است
با یک چهار یک من تبریزی عرق کفری یا گلاب نیز این شراب
نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب غلبه
مره صفره را بر مزاج و آشامیدن شراب حماض اترج بعد
از فصد نافع است ازبرای صداع دموی و نیز آشامیدن
آن نافع است ازبرای دوار حادث از ضعف قلب و
سقوط قوت چنانکه این قسم دوار عارض میگردد ناقهین
را قرشی گفته که شراب اترج نافع است ازبرای نزله
صفراوی بجهت آنکه حماض اترج حبس ابخره از سر میکند
بسبب عصر و جمع آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه
که آنرا میباشد نسخه دیگر آنکه مقوی قلب حار و نافع است
ازبرای خفقان حار و صفرا بشکند و ماده را قوت دهد
و منع دروع ابخره حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است
از صعود بسر میکند بسبب آنکه مقوی فم معده است و
شرابش منع تصاعد ابخره مرتبه بسر میکند صنعت آن
آب اترج پنجاه مثقال قند سفید یکمن بقوام آورند شربتی
تا ده اوقیه قرشی گفته که آشامیدن آن بلعاب بزرقطونا
نافع است ازبرای صداع چون با قبض طبیعت باشد
شراب ورق اترج یعنی خمر آن مقوی قلب و دماغ است
و نافع است ازبرای مالیخولیا مراقی که با برودت مراق
و معده و با آن ریاح بارده نافخه باشد صنعت برگ اترج
برگ تانبول از هریک پنجاه عدد برگها را تمام از غبار بخرقه
پاک کرده در شراب ریحانی یازده رطل تا یازده روز متوالی

بخیسانند پس صافی نموده چهار رطل عسل مصفی داخل کرده
در آفتاب گذارند و یا در زیر سرگین اسپ دفن کنند و این
بهتر است و یک هفته بگذارند پس در شیشه کرده نگاه دارند و
در وقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل شراب حماض
اترج مقوی قلب و دماغ است و نافع است از برای
مالیخولیای حادث از احتراق بلغم هرگاه آشامیده شود
با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم
میکند و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است
از برای این قسم مالیخولیا مصلح شراب اترج است و نیز
شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن
آب اترج یک رطل نبات سفید یک من باتش ملائم در دیگ
سنگی یا نقره بقوام آورند ـ شراب اترجی موافق نسخه قرابادین
جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع
است صنعت آن برگ اترج پنجاه عدد در شراب کهنه یا مویز
بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز
بخیسانند پس صافی نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف
گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست اترج بدستور اسطوخودوس
ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست اترج را در دویست
و پنجاه مثقال آب خیسانیده جوش داده صاف کرده
تا بثلث رسد و با یک رطل عسل مصفی بقوام آورند ـ

فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج

عرق پوست زرد اترج ساده که مقوی قلب است و معده
دران تریاقیت قویست و رطوبات فاسده را دفع کند
صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج یک من و چهار من آب
بقرع و انبیق عرق کشند و یا باین طریق که چنبره بر سر دیگ
بندند و طاسی دران بعد از آنکه آب و پوست اترج را در
دیگ کرده باشند و سرپوشی معکوس بر سر دیگ نهند که
چنبره و تکمه آن درون دیگ باشد و اطراف آن بخمیر
گیرند و در میان سرپوش آب سرد پر کنند و آتش ملائم
دهند چون آب گرم شود بردارند و آب سرد تازه داخل کنند
و چون دانند که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آنرا
بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز قوت باقیست
قدری آب داخل کرده مکرر عمل نمایند شربتی از این عرق
تا دو دانگ یا شربت سیب یا شربت گاوزبان یا قند سفید
بنوشند و نیز مانند چهنیکه بکسر جیم فارسی و های و یای
تحتانیه و نون لغت هندیست و آن عبارت از ریسمانیست
که مدور مانند حلقه بسته و از اطراف آن ریسمانها برآورده
سه یا چهار و آن حلقه را در وسط دیگ آویزان کرده
و ریسمانهای دیگر بر گردن دیگ بسته آن ریسمانهای
اطراف حلقه را بر اطراف ریسمانیکه بر گردن دیگ است
بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی
میگذارند محاذی تکمه سرپوش بلکه باید که تکمه آن درون
باشد تا دران عرق بچکد ـ عرق پوست زرد اترج
مرکب که در تقویت اعضای رئیسه و دفع امراض سوداوی
بی نظیر است صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه
گل گاوزبان فرنجمشک صندل سفید افتیمون شاهتره
بسفایج فستقی نعناع خشک از هر یک پنجاه مثقال
ورق پان یعنی تانبول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید
دانه هیل کبار دارچینی قرفة الطیب کولنجان
است صعتر فارسی ناخواه اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک
پنج مثقال قرنفل کبابه چینی عود هندی ساذج هندی
اذخر مکی از هر یک سه مثقال سرکه انگوری گاوزبان عرق
بادرنجبویه گلاب از هر یک دو من بر رویهم کرده
بدستور عرق کشند ـ عرق پوست اترج سکری که در نهایت
تفریح است صنعت آن پوست زرد اترج دوازده سیر
شکر سرخ یک من بقدر مقر آب بر رویهم کرده در خم
کرده در زیر سرگین اسپ خم را دفن کنند پس از رسیدن
یعنی جوش خوردن و از جوش فرونشستن آنرا از خم
برآورده چند روز بگذارند و بعد از آن با ده سیر دیگر پوست
زرد اترج عرق کشند و اگر ده سیر گل سرخ داخل نمایند
بهتر است ـ عرق بهار اترج قریب بعرق بهار نارنج است
و از آن ضعیف تر ـ

فصل در بیان اقراص قندی حماض اترج

قرص قندی حماض اترج نافع از برای اصحاب
یرقان صنعت آن بگیرند قند سفید و بقوام آورند و
آب اترج بقدریکه آنرا یعنی میخوش و چاشنی دار گرداند
داخل کرده در سینی بریزند و ببرند و استعمال نمایند
رنگ دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفیده تخم مرغ
بران زده تیز بزنند تا سفید گردد و آب حماض اترج بقدر
حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملائم
دهند و باز تیز بزنند چون نیکو سفید گردد بطریق قرص
بر روی کرباس رنگ زده بگذارند و چون سرد شود بردارند و
این را قندی ترش چاشنی دار نامند ـ

فصل در بیان مربیات اترج

مربای پوست زرد اترج مقوی قلب و دماغ و کبد
و مفرح است و مشتهی طعام صنعت آن پوست زرد اترج
را نازک تراشیده باریک و کوچک بریده در آب نمک
شیرین نمایند یا در کیسه تنگی کرده در آب و سبوس گندم یا
برنج یا در کاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا شیرین
شود پس در آب خالص جوش کمی داده شسته در آب یک
گذارند تا شکننده شود پس شسته در آب خالص طبخ داده
در شیره نبات یا قند سفید رقیق باتش ملائم طبخ نمایند تا
غلیظ شود و اگر در آخر قدری گلاب داخل کرده چند جوش
داده فرود آورند میگردد اقوی و خوشبو و اگر در شیره
جوش ندهند بلکه بعد از طبخ آب آنرا فشرده و از پارچه
صافی آنرا خوب خشک نموده در شیره نبات سفید یا قند
یا عسل بسیار غلیظ گرم بران ریزند و بگذارند تا شیره
دران منجذب گردد و رطوبت خود را دران شیره دهد
پس آن شیره را گرفته باز جوش داده گرم گرم بران ریزند
و یا شیره دیگر تازه بران ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت
پس ندهد و شیره را رقیق نکند بهتر است و شکننده و تر
و خوشبو تر خواهد بود ـ مربای کبت که عبارت از گوشت
اترج است بعبارت فارسی و شحم اترج بعبارت عربی چنانچه
ذکر یافت نافع است از برای تقویت معده و قلب
صنعت آن بگیرند گوشت بالنگ را یکمرتبه جوشی داده
آب آنرا بریزند تا تلخی که دارد دور شود پس در آب طبخ
دهند تا مهرا شود و از آب برآورده بفشارند که دران آب
باقی نماند و یا در پارچه پاکیزه خشک کنند و در شیره نبات سفید
یا عسل مصفی مربا سازند و اگر قدری گلاب در آخر داخل کرده

چند جوشی داده فرود آرند بهتر است مربای اترج کبیر نیم
اترج درست را به سنگ یا از نیکی بمالند که قدری از قشر زرد
آن سائیده گردد پس پارچه پارچه نموده دو سه ساعت
در آبی که دران قدری زاج سائیده حل کرده باشند بگذارند
تا تلخی آن زائل گردد پس برآورده با آب خالص بشویند
اگر شیرین شده باشد بهتر والا مرتبه دیگر در آب تازه چند
ساعت بگذارند پس در آب آهک بگذارند و برآورده با
شسته طبخ نمایند و مربا سازند و اگر پارچه های آنرا
خارهای بسیار زنند که از روی دیگر آن بگذرد و در آب
شیرین یک شبانروز بگذارند و هر دو سه ساعت آب را
تبدیل نمایند نیز شیرین میگردد و جوشش دادن در آب
شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن آب نیز تلخی آن
زائل گردد پس بطریق مسطور مربا به زنند و اگر اترج درست
را خواسته باشند شیرین کنند پوست زرد آنرا از سنگ یا
قدری سائیده و در آب زاج بخیسانند پس در آب خالص
یک جوش داده آن آب را بریزند و دو سه مرتبه چنین کنند
پس زمانی در آب آهک بگذارند تا شکسته گردد پس شسته
دیگر مربا ترتیب دهند و اگر در آب اترج گذشته و یک
جوش با آب گرم بشویند نیز کافیست ولیکن باید درین
قسم در شیرین کردن مبالغه نمایند در شستن آن تا اثر زاج
دران نماند مربای اترج به نسخه مسعود بن محمود سنجری صنعت
آن بگیرند اترج تازه را و چهار پاره کرده ترشی آنرا دور کنند
و در لعاب شانی لعاب دارد در آب عذب و نمک یک هفته
بخیسانند پس یک هفته دیگر در آب شیرین بغیر نمک بخیسانند تا
رنگش متغیر شده سفید گردد و ظاهرش برنگ باطنش شود
پس آنرا بشویند در آب شیرین تا شوری دران نماند و در
دیگ پاکیزه کنند و عسل نیکو بگیرند و از آب دو جزو بر سه
آن بقدر آنمقدار که از روی پوست اترج بر گردد و با برگ
پارچهای اترج را بخلال چوبی سوراخ نمایند تا شیرینی در جوف
آن نفوذ کند و بجوشانند مقدار دو سه ساعت نجومی پس
آن اترج را از آب و عسل برآورده و یک شب بر روی
کرباس نوی پهن کنند تا آبش خشک شود پس بریزند آنرا
در عسل کف گرفته و فرود آورند از آتش و بپاشند بر آن

افاویه سوده و مقدار افاویه باید که بازای هر یک اترج
زعفران و قاقله کبار و بسباسه از هر یک یک مثقال قرنفل دارچینی
از هر یک نیم مثقال مشک یک دانگ و نیم پس آنرا در مرتبان
چینی کرده سر آنرا محکم بندند و هر چند کهنه تر باشد
مربا بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب حل کرده
پوست اترج را دران انداخته و یخ دران داخل کرده
بیست روز بدارند پس از آب و نمک برآورده چهل روز
دیگر در آب یخ بگذارند و هر روز آب یخ را تازه کنند و
بشویند آنرا صبح و شام و از جمیع آنچه رسید و بال از عفن
و تاکل پس بعد از چهل روز برآورده بیفشارند تا یک شبانروز
بر کرباس نوی پهن کنند و بپزند آنرا بدستور یکه مقرر
کردیم و بکار برند مربای اترج درست اگر خواهند اترج
درست را مربا سازند صنعتش آنست که اترج را
اندکی بسنگ یا پوست بیرون آنرا سائیده خار زنند
آن مقدار که از جسم آن بگذرد و بطریق مذکور در آب و
نمک و ماست و یا سبوس و یا کاه جو و گندم و برنج و با آب
زاج شیرین نموده و شسته با آب خالص باز جوش داده
تا کیفیت نمک و زاج و آنچه که در سبوس است از آن زائل
گردد پس در آب آهک یکدو ساعت بگذارند پس شسته
بپزند و خارهای بلند بران زنند تا مغز آن برسد
و در شیره نبات یا قند رقیق یا عسل مصفی و اگر خواسته
باشند گلاب داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید
نوع دیگر صنعت آن اترج درست را بطریق مسطور
شیرین کرده در آب آهک گذاشته پس برآورده شسته
سر آنرا قدری بریده جوف آنرا خالی کرده باید جوف
آن مغز اترج که تنها در دلهای آنرا دور کرده باشند
پر کرده سر آنرا مسدود نموده از همان پارچه که
بریده اند و پخته در شیره نبات یا عسل اندازند
و بپزند تا بقوام آید و اگر حماض اترج نخواسته باشند
کدو یا ادرک یا به یا سیب و یا چیز دیگر ریشه کرده پخته
در جوف آن کرده بطریق مذکور بپزند مخلل قشر اترج
مقوی معده و مسکن صفراست صنعت آن بگیرند
پوست اترج از سفیدی آن را از دم کارد دور نمایند و

لوزهای باریک طولانی برند و در آب نمک یا سبوس گندم
شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس با آب خالص نیکو بشویند
و یکدو ساعت در آب آهک بگذارند پس برآورده و شسته
با آب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد و لیکن مهمل نشود
پس برآورده آب آنرا بکرباس نازکی نشف نموده در عرق
سرکه یا سرکه انگوری تنها اندازند و چند دانه قرنفل و
خرما خارک خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند
برگ نعناع تازه دران اندازند و در آفتاب گذارند تا فرا
گیرد و تناول نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود قدری
بقدر مطلوب کم و زیاده شیره نبات یا قند در سرکه اندازند
و پوست اترج را بعد از شیرین نمودن و پختن دران اندازند
و چند جوشی در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و ادویه
مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند مخلل اترج
نوع دیگر یعنی ترشی پرورده بسرکه صنعت آن اترج درست
را در نمک چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند پس
قدری آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون تلخی
آن دور شود از آب نمک برآورده چهار پارچه نموده در آب
خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرباس پاکیزه آنرا خشک
سازند و بگذارند تا خشک شود و در سرکه تند اندازند و
بگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول نمایند مقوی
معده و کبد حار و مسکن صفراست و اگر چند دانه قرنفل
دران اندازند و چند شاخه نعناع و ادویه که در نسخه قبل
ذکر یافت داخل نمایند میگردد و اقوی و اطیب

باب الالف مع التاء المثناة

اثل بفتح الف و سکون تای مثلثه و لام بفارسی شوره گز
گویند نوعی از طرفاست در کنار رودخانها بسیار میروید
و بهندی جهاو نامند نبات آن مابین شجر و گیاه و برگش
ریزه و خشن و ثمرش بی شگوفه بقدر نخودی و برنگ تیره
رنگ مائل بزردی و در جوف ثمرش دانهاست نرم حبیبه
و آنرا عذبه و بهندی تنهی مائین و چهوتی مائین نامند
و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک است و بقوت قابضه
اندک ملوحت و حرارت و جلای و منضج و مطبوخ بیخ و شاخ و
برگ آن جهت جذام و سنده و ورم سپرز و منع سفیدی مو

و درد سر و شراب آن مقوی جگر و ملین ورم آن و ضماد آن
جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و بخور آن تا
هفت دفعه جهت سقوط و انتهای جدری و بواسیر و بجهت شقاق
ریزه که آب از آن تراوش کند و خاکستر و آب طبیخ آن جهت
خروج مقعده و تقویت او نافع و در قطع خون همه اعضا
خاکستر آن مجرب است و قدر شربت از طبیخ آن تا چهل و
پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال و مضعف معده
شماعش صمغ عربی است و برگش جوز السرو و ثمرش سرد
است در دوم و خشک در سوم و توهم کرده کسی که گفته گرم
است در دوم قطع اسهال و سیلان خون و ردع مواد
مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن آن جهت
نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال مفرد که
در طوبی و ربو داده آن با کل خوردنی و بدستور با دو درم
و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع
اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ
یک اوقیه آن و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند
جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات
زخم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع و
چون لعیبی آنرا سه روز تا هفت روز بنوشند از عقب آن
دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و
خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده
آنست و چون در گلاب خیسانیده در چشم چکانند جهت
ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و ضماد ثمر
آن موجب تشدید اعصاب مسترخیه و سوزانیدن چوب
آن و گرفتن دود و بخار آن نافع است صاحب لقوه را
و خشک کننده و انتهای جدری ست در اواخر و ذرور آن
جهت قطع خون جراحت و بردن گوشت زیاده و حمول
آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ خساره و در رفع
حمل و حمول آن جهت رفع رطوبت رحم و فرج و سیلان با رحام
نافع و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت
لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت
ورم سپرز نافع و مضر است بسر و مصلحش ... و قوت و
قدر شربتش از سائیده آن دو درم تا چهار درم و بدلش

بوزنش عفص است یا شحم رمان ۰ جوارش غذیه که ثمر اثل است
مقوی معده و مهیج اشتهای طعام و دافع بخار که بسبب
بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و سرعت انزال
و ادرار مذی و ودی ست و مانع صعود بخار بدماغ و
صنعت آن غذیه بلوط مصطگی رومی از هر یک پنجدرم
دم الاخوین چهار درم پوست زرد اترج چهار درم کرویا
عود هندی غرقی از هر یک دو درم برگ مورد دوازده
درم اول برگ مورد را یک شب در آب بخیسانند و
صباح بآتش ملائم بجوشانند تا عصاره اش صاف نموده
با نیم سیر قند سفید بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته
با آن بسرشند و بر تخته سنگ مسطح یا سینی مس تازه قلعی
کرده قدری روغن بادام بالسته مالیده پهن کنند و
چون سرد شود لوزها بریده نگاهدارند شربتی از دو درم
تا چهار درم و اگر جهت سرد المزاجان یکدرم عنبر اشهب
و نیم درم مشک و یکدانگ ورق طلا و جهت محرور
المزاجان طباشیر سفید و مروارید سوده از هر یک
یکدرم و ورق نقره نیم درم اضافه نمایند اولی ست
تشویه ثمرة الاثل و الطرفا جهت سنونات و غیرها آن
است که کوبیده با عسل سرشته در لته لته را گل
گرفته یک شب در تنور بگذارند پس بر آورده استعمال
نمایند شراب ثمر اثل یعنی عذبه جهت تقویت اعضای
غذا و اعصاب و معده و سپرز بعدیل است و جهت مغص
نافع صنعت آن بگیرند ثمر اثل را و با صندل و افسنتین
از هر یک پنج مثقال و در دو رطل آب بجوشانند آن
مقدار که دو ثلث آب رفته ثلثی بماند صافی نموده با
شکر سفید یا قند یکرطل بقوام آورند شربتی یک اوقیه
طبیخ ثمر اثل قائم مقام حب زرنیخ ست در ازاله قروح
خبیثه و آتشک و نمله و اکله صنعت آن ثمر اثل با دو
سیر پوست انار در آب جوشانیده صافی نموده بنوشند
و آشامیدن آن هر روز بمقدار سه اوقیه مدت بیست
روز نافع است لقوه را ۰ قرص ثمر اثل که کزمازج است
سپرز را بگدازد و از تراکیب جالینوس ست گفته که
من این قرص را سه روز متوالی بخنزیری خورانیدم

پس روز چهارم شکم او را شگافتم طحال او را نیافتم
صنعت آن کزمازج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب
اسارون اشق از هر یک دو مثقال اشق را در سرکه
عنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ۰ قرص
ثمر اثل دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن کزمازج
ده درم فوة الصبغ پنجدرم اسقولوقندریون پوست
بیخ کبر از هر یک هفت درم حب البان حب الفقد جعده
زراوند طویل از هر یک ... درم ادویه کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری و قرص
ثمر اثل که همین منفعت بخشد بنسخه حکیم محمد باقر بن حکیم
عماد الدین محمود حسینی شیرازی جهت ازالت طحال
منقول از بیاض مجربات معزی الیه بخط ایشان ۔
صنعت آن کزمازج اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از
هر یک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند
طویل فوة الصبغ از هر یک پنج مثقال جعده حب الفقد از
هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
یکمثقال ۰ اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و
سکون دال مهمله لغت عربی ست و آنرا کحل و کحل صفهانی
و کحل سلیمانی و کحل جلا نیز نامند و بفارسی سرمه و بر...
کوهلن و بیونانی طمطادس و بلاطین نیز و بسریانی
صدیدا نامند و آنرا معادن بسیار ست از ان جمله در
اصفهان و مغرب و مصر و غیرها از بلدان و بهترین آن
اصفهانی ست که از نواحی قهپایه خیزد و بعد از آن مغربی در
دوم سرد و در سوم خشک قاطع نزف الدم کل اعضا و نفر...
و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره پیران
و حفظ صحت چشم و دفع حرارت و رطوبت چشم و اندمال آن
و با اندک مشک مقوی باصره و محرق آنکه با پیه سرشته
بر آتش گذاشته باشند که مشتعل و رخشنده باشد لطیف ست و
مغسول آن الطف از غیر مغسول و بادام و ارید و سرگین و
نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض جهت
دمعه و جرب مجرب است و چکانیدن سرمه سائیده مغسول
با آب کشنیز تازه و با آب برگ تازه رستام غیلان و با آب

اما درین خصوص ترش معصور با تخم در ابتدای حدوث
آبله در چشم و گوش مانع برآمدن دانه آبله است و آنها
و مالیدن آن بر پشت چشم و پلکها و پرده‌ها بمیل و بر گلو
و سینه نیز آن عمل دارد و لعاب بزر قطونا روانه آن در چشم
و محلول آن با آب کشنیز تازه یا اندک کافور و یا محلول
با گلاب مجامل آلنست و با آب سماق نیز مفید ست و بعضی
از اطبا اثمد قبل از سائیدن سیاه تیره براق اند که
مائل بسبزی و بعضی سیاه که رنگ و بعضی زردی رنگ
نیز دیده شده ولیکن ناچیز بهتر سیاه مائل بسبزی و بعد
از آن سیاه تیره براق و بعد از آن جوزی رنگ و بعد
از آن سیاه که رنگ آلنست و سفید و سرخ نیز دیده شده
و سنگ سفید آن براق شبیه بقطعات طلق و نمک سنگ
لاهوری در رنگ و رقت ست ولیکن باران صلب تر
و شاید در قوت ضعیف تر از کل اقسام اثمد و از برای
محرورین نافع باشد و سرخ آنرا از فرنگ می آورند و بعضی
گویند سفید آن زرنیخ سفید است و هندی آنرا کاو دنتا
نامند یعنی شبیه دندان گاو و پس گویند که چون بگیرند
از اثمد یک جزو و از اقلیمیا شل آن و هر دو را نرم سحق
نموده مخلوط نمایند پس کف گرم تر رقیق و اکتحال بآن
نمایند زائل میگرداند صداع را و گفته‌اند مراد از آن آنست
که شقیقه و شقیقه یکچشم از جانبی که صداع ست و قاطع نزف
خون ست از هر موضعی که باشد و منقی چرک زخمها و
گوشت زیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت
باصره بی نظیر و همچنین رفع گرمی چشم و رطوبت قروح
و اندمال آن و نافع است از برای قروح اعضا و حمول آن
جهت قطع جریان حیض و قروح مقعده و ضماد آن بر
پیشانی و لتوق سر جهت قطع رعاف از تجارب نافع مفید
خصوص با آب برگ ام غیلان تازه و سته و بستور و ثلل
او لازم است و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و طلا کردن
آن با گندنا بر بدن جهت تحلیل و بیس زرد و آن جهت
جراحت تازه و حبس خون آن و قروح ذکر و تصفیه و
طبقه قرنیه چشم بغایت مفید است و محرق آن لطیف و
مغسول آن الطف و بدل آن در امراض چشم آبار است

و اثمد را قوت سمیت ست و مضر است بنفس و شامین و خورد
گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلحش کتیرا و
سکر است و صنعت احراق اثمد آن است که بگیرند
اثمد را و قلمیات چون اسبغد و باقلا و بادام کرده و بر بیه
بزر نهند و بر آتش گذارند تا شعله برگردد و بیار
لنوز و پس در شراب یا گلاب یا شیر الاغ سرد کرده بسا
یا شیر بید و کار برند و بعضی گویند که فائده احراق اثمد تلطیف
و برطرف شدن اجزاء کبریتیه است که در بعضی از آن است
و صنعت احراق آن بنحوی که صاحب اختیارات بدیعی ذکر
کرده آن ست که اثمد را ریزه ریزه کرده چنانکه گرد شد
پس آنرا در آتش انگر انداخته اند که بسوزانند تا زائل
گردد آنچه دروی هست از لطافت سیاهی پس استعمال
نمایند بعد از غسل آن بنحوی که اقلیمیا را غسل میدهند و محرق
آن بصنعتی دیگر آنکه اثمد را نرم سحق نموده با پیه تازه خمیر
کرده در ظرفی بر روی انگشت چندان بگذارند که شعله دود
کرده و شعله دود و آن برطرف گردد و احراق آن و بنسخه
دیگر بگیرند اثمد را و بر روغن گاو چرب نموده بسوزانند تا آنکه
آنچه در آن بود زائل شود و آنچه میماند در جوهر آن از
لطافت سیاهی پس استعمال نمایند آنرا بعد شستن آن
چنانکه بیان کرده میشود و دستور تشویه اثمد بگیرند اثمد را نیم
ریزه نموده با پیه تر با دنبه گوسفند سرشته در خمیر گیرند
و بر آتش نهند تا سوخته گردد و پس برداشته خمیر از آن
جدا کرده در شیر زنیکه پسر زائیده باشد یا بول صبیان
یا شراب کهنه سرد نمایند و بعضی از اطبا را اعتقاد
آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد و دستور
غسل اثمد آن است که آنرا نرم صلایه کرده آب بر روی
آن کرده برهم زنند و بگذارند تا ته‌نشین شود و آب آنرا
که مخلوط است بآن اجزاء کبریتیه دور کنند مرتبه دوم
همچنین کنند و چون خاطر جمع شد که اجزاء کبریتیه
تمام دور شد پس آنرا مرتبه دیگر با آب بسایند و در پیاله
کرده برهم زنند و آنچه از اثمد مخلوط بآب ست در پیاله
دیگر کرده و آنچه ته‌نشین است مرتبه دوم سائیده بطریق
اول غسل نموده و ته‌نشین را باز از آب بر رویش کرده برهم

زنند و مخلوط آب را بر روی آبهای سابق کرده ته‌نشین را
باز آب داخل کرده بدستور مذکور بعمل آورند تا آنکه
باقی نماند در ته پیاله مگر اجزای حجریه و بعد از آن
دور کرده آبها را بگذارند تا ته‌نشین شود و آب آنرا ریخته و
یا بجر علتی گرفته ته‌نشین را در ظرفی کرده سر آنرا پوشیده
بگذارند تا خشک شود پس سائیده نگاهدارند و بعضی
متاخرین شسته آنرا در آب یخ و یا برف و یا در کیسه حریر
یا پارچه کرده در یخچال چند روز میگذارند تا اگر بقیه از
حرارت محترقه در آن باشد به برودت آب و هوای آن
موضع منطفی گردد و برود اثمد حافظ و دمعه و ظلمت و
خیالات و ابتدای نزول ما را نافع و مقوی بصر و
نشف رطوبات ست صنعت آن سرمه اصفهانی نشسته نرم
بوره یکدرم سافج هندی نیم درم نشاسته دو درم مانند
هبا سوده استعمال نمایند تبرید آنچه دیگر اکثر اوراقش
عین را مفید است و تقویت چشم بخشد منقول از کامل
الصناعه و صنعت آن سرمه اصفهانی نشسته نیم درم
خرمای محرق سافج هندی از هر یک یکدرم نشاسته دو
درم اجزا نرم سوده مانند هبا و غبار استعمال نمایند و سائر
نسخ مرودات در حرف الباء انشاء الله تعالی مذکور خواهند شد

فصل در بیان جواهر مهرها

جواهر سرمه الهی فرموده اند که از تالیف قدوة الحکما
و زبدة الاطبا میر محمد هادی والد ماجد حقیر قدس سره
صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد
چوب آبنوس محرق سافج هندی توتیای کرمانی مغسول فلفل
زبد البحر از هر یک یک مثقال ماميران چینی و مهند فرنگی
اقلیمیای فضی از هر یک یکمثقال توتیای هندی بریان
کرده نیم مثقال سرمه اصفهانی محرق ده مثقال بطریق
معمول کحل سازند و مراد از توتیای هندی حجر کبریتی است
که توتیای قلمی باشد نه توتیای خضر که هندی نیله تهوتها
نامند و اگر خواسته باشند از هر یکمثقال دو دانگ و در
که قلمی میگردد داخل کرده نیکو سحق نمایند که مخلوط شود و در
بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان با فتی موم سفید
کافوری زیت انفاق روغن بلسان روغن نرگس انگنج

نشاره آبنوس صندل سفید برگ مورد از هر یکی کوفته را
کوفته بیخته با روغن دموم و حضض لسان یکجا کرده باتش ملائم
بسیار بجوشانند تا نیکو مخلوط گردد پارچه کتانی را بآن پرورده
کرده فتیلها ساخته فتیلها را در روغن گداخته دفن
کرده دیده و دیگر نه برگ مورد پوست بلیله کابلی ده
در گلاب جوشانیده و آب انار شیرین آب رازیانه تازه
آب سماق آب آمله تازه و اگر نباشد آب مطبوخ آمله خشک
همه را یکجا کرده قطره قطره بر درد و بچکانند بسایند تا تمام
آبها تشفیه کرده شود و آبها خشک گردد و دود و چربی
نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخه
دیگر این جواهر سرمه آن است که پارچه کتانی را در
آب رازیانه و آب برگ مورد و گلاب که در آن پوست
بلیله جوشانیده باشند و آب انار شیرین و آب سماق
و آب آمله تازه تر کرده خشک کرده فتیله ساخته و موم
در روغن گداخته را بران ریخته دود کشند و چون کم شود
باز از آن روغنها بران ریزند و جواهر سرمه دیگر نوشتانه
که از حضرت علامی معزی الیه است صنعت آن لعل
بدخشی فیروزه نیشاپوری مرقشیشای ذهبی ورق ذهب
بگلاب محلول دهنه فرنگ صمغ عربی کثیرا مامیران چینی
عنبر اشهب از هر یک یکمثقال مروارید ناسفته یاقوت
رمانی از هر یک شش مثقال یاقوت زرد شادنج عدسی
مغسول توتیای کرمانی در آب غوره پرورده حضض مکی
اقاقیا مغسول حضض هندی که بهندی رسوت نامند پوست
بلیله زرد انزروت سفید مدبر بشیر خر از هر یک چهار
مثقال نبات سفید دو مثقال ثمر مر مغسول چهل مثقال
اثمد را بر سنگ سماق تا بست روز بگلاب بسایند پس
جواهر را بدستور مقرر جدا جدا کرده صلایه کرده باقی ادویه را
کوفته بحریر بیخته همه را مخلوط کرده در ربع مجموع از دوده
در کور و در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند
و در نسخه دیگر این جواهر سرمه مسطور است که چهار مثقال
تخم رنج را که بهندی چاکسو نامند در کیسه کتانی کرده و آنرا
دران سرگین حمار داخل کرده باشند بجوشانند آن
مقدار که پوست آن ملائم گردد سائیده داخل نمایند

جواهر سرمه تالیف خال آن قدس سره حکیم محمد رضا ولد میر
عنایت الله غفر الله لهما صنعت آن لعل بدخشی فیروزه
نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب
قلعی شسته و شسته از هر یک یک درم زر و ارزیز ناسفته
دو درم سرب محرق مغسول یک درم و نیم طباشیر سفید و هندی کمی
اقاقیا حضض مکی از هر یک یک درم و نیم انزروت مدبر
دو درم و نیم پوست بلیله زرد سه درم کافور قیصوری
یکدانگ اثمد اصفهانی با آب غوره پرورده ده مثقال بدستور
مقرر کحل سازند و جواهر دارو به نسخه حکیم عطاء الله از
بیاض مجربات استاذ خود میرزا محمد باقر ولد حکیم عماد الدین
محمود نقل نموده و آن قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل
نموده اند صنعت آن اثمد اصفهانی مدبر بیست مثقال
یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سه
مثقال لعل بدخشی چهار مثقال زمرد دو مثقال ورق طلا
محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک
نیم مثقال سرگین خطاطیف مرجان قرمزی مروارید ناسفته
روسختج از هر یک دو مثقال فیروزه نیشاپوری لاجورد مغسول
توتیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال بعر الضب
یک مثقال کوفته بیخته بدستور مقرر کحل سازند
حمول اثمد انشاء الله تعالی در حرف الحاء در حمولات
خواهد آمد و شیاف اثمد نافع از برای افراط آمدن حیض
بسبب کثرت خون استعمال کرده شود بعد از فصد صنعت
آن اثمد گلنار فارسی جفت بلوط کوفته بیخته با آب
برگ مورد سرشته شیاف سازند و بردارند قرص
اثمد به نسخه صاحب ذخیره نفث الدم را نافع است صنعت
آن سرمه اصفهانی شادنج عدسی مغسولین دم الاخوین
از هر یک سه درم گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم
شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیا مغسول از هر یک یک درم
لادن زعفران از هر یک نیم درم سیاوشان یک درم و نیم
کوفته بیخته با آب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو
درم و در نسخه دیگر سه درم کهربای شمعی درین قرص داخل
است و گفته که آب باران بجنبانند و یک شب بگذارند
و روز دیگر دو درم این قرص دران داخل کرده بیاشامند

قرص کحل نافع است از برای قروح امعاء و ذوسنطاریا و
نفث الدم از سینه و قی الدم و افراط طمث با بحال نفث الدم
از هر موضع که باشد و حفظ کند جنین را از اسقاط صنعت آن
به نسخه شیخ رئیس کحل اصفهانی شادنج مغسول دم الاخوین
از هر یک سه استار سیاوشان یک استار لادن زعفران
سک اصلی از هر یک ده درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ
و آب عصی الراعی سرشته اقراص سازند استعمال کنند بر
سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بقدر دو درم
از برای افراط طمث بردارد وزن آن از قبل با پارچه
پشمی و وجه سوم بیاشامند آنرا بعصاره تارنج و آب
عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب بقلة
الحمقا و از برای ذوسنطاریا با آب سفرجل ۔

فصل در بیان اکحالی که اصل و عمود در آنها اثمد است

کحل الجواهر که حافظ صحت چشم است و روشنائی چشم
بیفزاید صنعت آن اثمد اصفهانی مروارید ناسفته
مامیران چینی توتیای کرمانی مغسول از هر یک سه مثقال
لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال شادنج مغسول
دو مثقال زعفران یک مثقال نبات سفید پنج مثقال بدستور
مقرر کحل سازند ۔ کحل الجواهر دیگر که همان منفعت دارد
صنعت آن مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی
اقلیمیای فضی پوست بلیله زرد دهنه فرنگ اثمد اصفهانی
عقیق محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران
چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی
حضض مکی زعفران شادنج عدسی مغسول از هر یک یک
مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند کحل الجواهر دیگر که همان
نفع بخشد صنعت آن سرمه اصفهانی مغسول توتیای کرمانی
مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای توتیای
کرمانی توتیای هندیست و بدانکه مراد از آن نه توتیای هندی
معروف است باخضر که آنرا بهندی کھپریه نامند کردن
کمال حدت است بلکه مراد از آن قسمی از توتیاست که مثل
توتیای کرمانیست که آنرا بهندی توتیا کھپریا نامند و اینکه
بعضی این کحل را و سائر اکحالی که در آنها توتیای هندیست

ازان دوای حاد میازند انواع ضرر باچشم میرسانند
مرقشیشای ذهبی مرجان قرفزی دهنه فرنگی لاجورد مغسول
ورق طلا محاول ورق نقره محاول که هر دو را اول مرتبه
کلس نموده باشند مامیران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی
توبال نحاس از هر یک چهار مثقال سرطان بحری محرق مغسول
شش مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق یمانی مروارید
ناسفته دار فلفل زعفران از هر یک دو مثقال شادنج
مغسول شش مثقال + طریق داخل کردن زر و سیم یک قسم
آنست که تکلیس این هر دو را بدستوریکه شیخ رئیس یا قولی
خود ذکر کرده نموده داخل نمایند دوم آنست که بعضی عرب
بشند و بدست بمالند و یا بر روی سنگ سماق بسایند
چندانکه مکلس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن عماد الدین
شیرازی گفته که این طریق ثالث معمول منست صنعت
آن کحل + نسخه دیگر سرمهٔ اصفهانی پرورده بیخ یا برف
روح توتیای مغسول از هر یک ده مثقال مرقشیشای ذهبی
مامیران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی لاجورد مغسول
رد تنجیح دار فلفل از هر یک دو مثقال سرطان بحری محرق
مغسول دهنه فرنگی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی
مغسول سه مثقال یاقوت رمانی یک مثقال مروارید ناسفته
مرجان قرفزی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره پوست
تخم مرغ سوخته از هر یک دو مثقال و نیم بدستور مقرر
کحل سازند + کحل الجواهر که آن مرحوم در وقت مراجعت
از ایران و مکه معظمه بهند در مرشدآباد و برای نواب
شهامت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند
باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید حار المزاج
را بسیار نافع است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت
رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر از هر یک سه
مثقال مامیران چینی سادج هندی اقلیمیای فضی از هر یک
یک و نیم مثقال سرمهٔ اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه
پارچه کرده مثل نخود و باقلا در دنبهٔ میش تازه و رق کرده
باتش اخگر بسوزانند تا دنبه سوخته شود و سرمه بحد احتراق
نرسد پس در گلاب یا شیر خر سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز
بگلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب بیخ پرورده نمایند

واگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب بیخ برآورده خشک
کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند بعضی جواهرات را جدا جدا
بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نمود تا نیکو ممزوج
شود پس در هر دو جزو ازین جزو کاجلی که قلمی میگردد داخل
نموده بچشم کشند + بدانکه کاجل باصطلاح اهل هندیه
دوده را نامند خواه خالص و یا با روغنی سرشته در چشم کشند
نسخه کاجل موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه
گداخت سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک
مثقال که چهار و نیم مثقال دران کنند گداخته باشند
مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان دران گذاشته
بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده با گلابی که
دران برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی بمالند
و قطره قطره داخل نمایند تا تمام تسقیه کرده نیکو هموار
گردد پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند + کحل
الجواهر دیگر که مقوی باصره است صنعت آن سرمهٔ
اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیشای ذهبی شادنج
عدسی فلفل دار فلفل از هر یک دو مثقال لعل بدخشی
لاجورد مغسول از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ
توتیای کرمانی مغسول بعد الغسل از هر یک چهار مثقال
بدستور مقرر مرتب نمایند + صنعت این کحل بنسخه دیگر
یاقوت رمانی مرقشیشای ذهبی فلفل دار فلفل از هر یک
دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یکمثقال
توتیای کرمانی مغسول شادنج عدسی مغسول بعد الغسل
از هر یک چهار مثقال اثمد اصفهانی مدبر شش مثقال
مشک ترکی یکدانگ بدستور مقرر مرتب نمایند و این
نسخه اصح است + کحل الجواهر دیگر لعل بدخشی فیروزه
نیشاپوری مرقشیشا شادنج مغسول سفیداب قلعی مغسول
نشاسته از هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم
بسد سرخ انزروت سفید مدبر از هر یک یک درم و نیم
طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی حضض هندی
عصارهٔ مامیثا پوست هلیلهٔ زرد اقلیمیای ذهبی اقلیمیای
فضی سرطان بحری سوخته از هر یک نیم درم اثمد اصفهانی

با آب غوره پرورده ده درم کافور قیصوری دو دانگ
بدستور مقرر کحل سازند و در نسخه دیگر اقلیمیای فضی داخل
نیست و بجای آن زنجبیل است و در نسخه میرزا شفیع این
ادویه اضافه است یاقوت سرخ رمانی لاجورد مغسول از هر
یکدرم زبرجد نیم درم ورق نقره دو دانگ ورق طلا یک
دانگ مامیران چینی نیم درم + کحل مفید از برای انتشار اهداب
که سببش مواد غلیظه باشد + صنعت آن سرمهٔ اصفهانی
قلقطار زاج مساوی بعسل سرشته بسوزانند پس نرم
سائیده بچشم کشند + کحل دیگر که مژگان ریخته را برویاند و آنچه
مانده باشد قائم کند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن
اثمد اصفهانی قلعی سوخته از هر یک نیم درم توبال مس زعفران
کحل سرخ مرکی صافی سنبل هندی کندر ذکر دار فلفل از هر یک
یکدانگ و نیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در سفال
نو بسوزانند و با سائر ادویه یکجا بیخته و بقدری روغن بلسان چرب
نموده بکار برند + کحل نافع از برای دمعه بارد رطب + صنعت آن
فلفل سیاه زنجبیل هندی از هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا
نیم درم اثمد اصفهانی سه وزن مجموع ادویه بدستور کحل سازند
کحلی که چشم را سیاه و صاف کند و سفیدی اثر قرحه را بپوشد
صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید ناسفته یکدرم
مشک ترکی کافور قیصوری از هر یک دانگی دوده چراغ
زیت دو درم زعفران یکدرم بدستور کحل سازند و عدد ادویه
شش است + کحل حافظ صحت عین و نیز این کحل مانع است
از انکه چشم بزودی قبول نزلات کند + صنعت آن بگیرند اثمد
اصفهانی پس غسل دهند آنرا در هاون چند مرتبه پس بسایند
آنرا با آب باران و همین عمل را با توتیای کرمانی کنند پس بگیرند
ازان اثمد بست درم و ازان توتیا و اقلیمیای ذهبی مغسول
از هر یک دوازده درم و از مرقشیشای ذهبی مغسول هشت
درم مروارید ناسفته صلایه کرده بسد محرق مغسول از هر یک
دو درم سادج هندی زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری
ثلث درمی مشک ترکی یکدانگ احجار را جمع کرده بعد از
سحق سه روز با آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته بیخته
با احجار یکجا کرده همه را سحق نیکو نموده در ظرف چینی
نگاه دارند و صبح و شام در چشم کشند + کحل الجواهر حافظ صحت

چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل بدخشی
فیروزه نیشاپوری از هریک دو درم مروارید ناسفته سه درم
شادنج عدسی مغسول یک درم سرب محرق مغسول سه درم توتیای
کرمانی طباشیر سفید از هریک یک مثقال دهنه فرنگی یک مثقال
مرقشیثا دو درم اقاقیا حضض مکی شیاف ابیض مرجان بحری
محرق مغسول اقلیمیا از هریک یک درم عصاره حضض نیم درم
سفیداب قلعی شسته نشاسته از هریک دو درم انزروت
پرورده چهار درم سرما اصفهانی بیست درم پوست هلیله زرد
نیم درم کافور قیصوری یکدانگ طباشیر سفید نیم مثقال زنجبیل
یکدانگ بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر دیگر تالیف فرموده
اند که منقول از خط میر عطاء الله مغفور له است صنعت
آن اثمد اصفهانی سرب دو مثقال لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری
دهنه فرنگی زعفران از هریک یک مثقال عصاره ماميثا
رهبانی ماميران چینی مروارید ناسفته حضض هندی قرنفل
سادج هندی از هریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند
کحل الجواهر دیگر مقوی و جالی بصر و حافظ صحت عین است
صنعت آن اثمد اصفهانی شش درم یاقوت سرخ لاجورد
مغسول زعفران توبال نحاس از هریک ده درم توتیای
هندی دو درم عصاره ماميثا مرجان قرمزی دهنه فرنگی
عقیق یمانی ماميران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی
اقلیمیای فضی روسختج از هریک چهار درم سرطان بحری
محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی مغسول از هریک
شش درم مجموع را بدستور مقرر کحل سازند و در وقت
حاجت با میل طلا یا نقره بچشم کشند صنعت این کحل بنسخه
دیگر سرما اصفهانی توتیای کرمانی مغسول از هریک ده درم
مرقشیثا مرجان قرمزی دهنه فرنگی عقیق یمانی ورق طلا
ورق نقره ماميران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای
فضی اقلیمیای ذهبی روی سوخته از هریک چهار درم سرطان
بحری محرق مروارید شادنج عدسی مغسول از هریک شش
درم یاقوت رمانی لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس
از هریک دو درم جواهر را با گلاب برنگ سماق صلایه نموده
ورق طلا و ورق نقره داخل نموده باقی ادویه را کوفته
بحریر بیخته مخلوط نمایند + کحل الجواهر باصره را قوت دهد

و صحت چشم را نگاه دارد و مژگان برویاند صنعت آن اثمد
اصفهانی هشت درم مرقشیثا نیم درم اقلیمیای ذهبی مغسول
مروارید ناسفته از هریک سه درم زعفران سرب محرق مغسول
از هریک نیم درم سادج هندی یک درم مشک یک
قیراط مشک ترکی یک طسوج بدستور مقرر کحل سازند بنسخه
دیگر اقلیمیای ذهبی مغسول دوازده درم و در نسخه سیمیل
بیست درم است و سادج هندی دو درم و نیم درم مشک
تبتی داخل است بدستور مقرر کحل سازند + کحل الجواهر
بنسخه دیگر منقول از ابن الیاس اثمد اصفهانی شش درم
توتیای کرمانی چهار درم سرب محرق مغسول مرقشیثا از
هریک دو درم مروارید ناسفته هفت درم سادج هندی یک
درم مشک ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند و بمیل طلا
بچشم کشند + کحل الجواهر بنسخه دیگر سرما اصفهانی شش
درم مرقشیثا چهار درم زعفران نیم درم مشک یک
قیراط سادج هندی اقلیمیای ذهبی از هریک دو درم
مروارید ناسفته یکدانگ نیم درم سرب نیم درم بدستور مقرر کحل
سازند و بمیل طلا بچشم کشند + کحل الجواهر دیگر که روشنائی
چشم بیفزاید و صحت بصر را حفظ نماید صنعت آن سرما
اصفهانی توتیای هندی از هریک ده درم مرقشیثا
مرجان سرخ دهنه فرنگی عقیق سرخ ورق طلا ورق نقره
روی سوخته ماميران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای
طلا اقلیمیای نقره از هریک چهار درم سرطان بحری
مروارید ناسفته سادج هندی از هریک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال مس سوخته
از هریک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند + کحل الجواهر
بارد منقول از قرابادین کوتوالی حافظ صحت چشم
و افزاینده نور بصر است و بخارات ردیه را از چشم
رفع نماید و خیالات بسبب ابخره را از چشم باز دارد
و چشم را قوت دهد صنعت آن سرما اصفهانی محرق مغسول
ده درم مرقشیثای ذهبی اقلیمیا از هریک سه درم
کهربای شمعی مروارید ناسفته سرب محرق مغسول از
هریک یک مثقال لعل بدخشی نیم درم بدستور مقرر کحل سازند
و بمیل ذهبی بچشم کشند + کحل الجواهر که خواجگان طیب

خواجه ابو سعید و خواجه ابوبکر و خواجه ابوطاهر و خواجه اسمعیل
قدس الله تعالی اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده
اند روشنی چشم را بیفزاید و باصره را قوت دهد و حافظ
صحت چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند و خیرگی
و ظلمت چشم را ابر و بادهای چشم و بخارات چشم را منع کند
و خیالات که بسبب ابخره باشد زائل کند چشم را جلا دهد
صنعت آن سرما اصفهانی یازده درم مرقشیثای ذهبی
اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی کهربای شمعی سرب محرق
مغسول مروارید ناسفته توتیای هندی عصاره ماميثا
رهبانی سرطان بحری محرق مغسول نشاسته از هریک دو
درم پوست هلیله زرد دو درم و نیم توتیای بصری توتیای
کرمانی با آب غوره و آب انار ترش و شیرین و آب بادیان
تربیت کرده شادنج عدسی مغسول از هریک سه درم روسختج
سفیداب قلعی مغسول صمغ عربی کتیرا از هریک یک درم
و نیم ماميران چینی فیروزه نیشاپوری از هریک یک درم
آمله منقی سنبل الطیب صبر سقوطری از هریک نیم درم
قرنفل دو دانگ کافور قیصوری دو دانگ بدستور مقرر
کحل سازند کحل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد از آنجمله
حفظ قوت باصره نماید و تقویت بخشد آنرا و از آفات
نگاه دارد صنعت آن کحل اصفهانی شش مثقال
توتیای کرمانی مغسول پنج مثقال مرقشیثای ذهبی
دهنه قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمزی نقره مکلس
ذهب مکلس ماميران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای ذهبی
اقلیمیای فضی روسختج از هریک دو مثقال سرطان بحری
مغسول مروارید ناسفته شادنج مغسول از هریک سه
مثقال یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال
نحاس از هریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر
صغیر مقوی بصر است و روشنائی چشم را زیاده کند و حافظ
صحت عین است صنعت آن اثمد اصفهانی هفت درم
مرقشیثای ذهبی نیم درم اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی
محرق مغسول سرب محرق مغسول مروارید ناسفته از هریک
سه درم شادنج عدسی مغسول دو درم بدستور کحل سازند
کحل الجواهر که همان منافع دارد صنعت آن مروارید ناسفته

مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست بیضه
زرد از هر یک دو درم اثمد نیم درم مرجان سفید مامیران چینی
فیروزه نیشابوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض
مکی زعفران شادنج مغسول از هر یک یکدرم دهنه فرنگی
نیم درم پس دق تحریر کحل سازند و بمیل ذهبی بچشم کشند
کحل الجواهر منقول از عمادی صغیر حافظ صحت عین است
و مقوی قوت باصره و چشم را جلا دهد و قوت باصره را حدت
بخشد صنعت آن اثمد اصفهانی هشت درم مرقشیشا
نیم درم اقلیمیای ذهبی محرق مغسول از هر یک دو درم مروارید
ناسفته سه درم لعل بدخشی زعفران از هر یک نیم درم سادج
هندی دو درم مشک ترکی خالص نیم دانگ کوفته
بیخته نیکو سحق نمایند و بچشم کشند هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه
بحسب حاجت کحل الجواهر که مقوی باصره بود و جلا
تمام بخشد و صحت چشم را نگاه دارد صنعت آن سرمه
اصفهانی شش درم توتیای هندی دو درم دهنه فرنگی
ماميثا مرجان قرمزی عقیق یمنی مامیران چینی فلفل سفید
دارفلفل اقلیمیای ذهبی و فضی رسنج از هر یک چهار
درم سرطان بحری مروارید ناسفته سادج هندی از هر یک
شش درم یاقوت سرخ لاجورد شسته زعفران توبال
مس از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته احجار را بسنگ
سماق جدا جدا نرم صلایه نموده پس مجموع را یکجا کرده باز
صلایه نموده تا خوب ممزوج گردند وقت حاجت بمیل
طلا بچشم کشند کحل الجواهر بنسخه دیگر سرمه اصفهانی
شش درم توتیای هندی چهار درم لبد مرقشیشا از
دو درم مروارید ناسفته هفت درم سادج هندی یکدرم
مشک یک طسوج صلایه کرده چنانچه رسم است بمیل طلا
استعمال نمایند کحل الجواهر بار دیگر حفظ صحت عین نماید
و دمعه و حمرت چشم و ضعف بصر را نافع بود صنعت آن پوست
هلیله زرد سوخته اسپی جزو فلفل دو جزو مروارید ناسفته
صدف سوخته توتیای کرمانی سرمه اصفهانی لبد
از هر یک یکجزو مجموع را در آب بکر و زتمام متصل بسایند
نگهدارند و وقت حاجت بکار برند کحل منسوب بحضرت
امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام جهت بیاض چشم

صنعت آن توتیای هندی اقلیمیای ذهبی سرمه اصفهانی
پوست هلیله زرد نمک اندرانی از هر یک یکدرم مجموع را
صلایه نموده بچشم کشند کحل عجیب مجرب جهت بیاض
و دمعه و جلای غشاوه و حدت بصر و زوال غلظ اجفان
صنعت آن اثمد اصفهانی چهار درم توتیای هندی
مرقشیشا از هر یک دو درم و نیم نحاس محرق شیح محرق از
هر یک دو درم اقلیمیای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول
از هر یک یکدرم لبد مروارید ریزه دانه قشور نحاس از هر یک
دو دانگ مارانج زجاج فرعونی از هر یک نیم درم ادویه
ادویه را بسیار نرم سوده مانند غبار و یکدانگ کافور و یک
قیراط مشک خالص داخل کرده باز سحق نموده با آب
باران سرشته حبوب سازند و در سایه خشک نمایند و عند
الحاجت با آب در صدفه سائیده در چشم کشند و اثمد و
توتیا با آب رازیانه و آب مرزنجوش هر یک دو مرتبه بپالان
خاصیت دارد کحل عزیزی بارد مقوی چشم است صنعت
آن اثمد اصفهانی محرق در میزر مطفی بگلاب مغسول
بست درم مرقشیشای ذهبی اقلیمیای فضی از هر یک چهار
درم و نیم مروارید ناسفته لبد محرق مغسول کهربای شمعی
از هر یک سه درم توتیای بصری مغسول نیم درم شادنج عدسی
مغسول توتیای هندی پوست هلیله زرد حضض مکی
اقاقیا سفیداب قلعی شسته عصاره مامیثای ریحانی
از هر یک دو درم صمغ عربی یکمثقال سادج هندی رسنج
از هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری زرد مرمکی سنبل الطیب
زعفران طباشیر سفید سرطان بحری محرق مغسول شنجرف
رومی مغسول از هر یک یکدرم دهنه فرنگی چهار دانگ
کافور قیصوری دو دانگ مشک ترکی یکدانگ و نیم درم
نسخه دیگر توتیای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار
دانگ ست اجزا از هر یک علیحده کوفته بحریر بیخته
وزن نموده پس همه را یکجا کرده سحق نموده در سرمه دان
چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند کحل عزیزی بنسخه شفائی
بصر را تیز گرداند و تاریکی چشم ببرد و دمعه و سیلان را نافع
باشد صنعت آن سرمه اصفهانی سوخته نیم درم اقلیمیای
طلا و نقره شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل نشا و صبر

حضض مکی توتیای هندی زعفران سرطان بحری از
هر یک یکدرم زنجبیل نیم دانگ مشک سه حبه قرنفل دو دانگ
صلایه کرده در چشم کشند کحل الثعالبین و کحل ارباب
تیز گرداند بصر را و تقویت دهد آنرا و ظلمت را زائل گرداند
صنعت آن پوست هلیله کابلی ریزه ریزه کرده و آب
انار ترش فشرده با پوست بخیسانند آنقدر که از روی آن
بگذرد و بگذارند سه روز و خشک کنند در سایه زیر پوشی
که نرسد باد و غبار پس سحق نموده بگیرند از آن دو درم
و اضافه کنند بر آن سرمه اصفهانی و توتیای هندی
مغسول توبال نحاس مغسول از هر یک سه درم تخم
هلیله کابلی محرق یک مثقال حضض هندی صبر سقوطری
مامیران چینی از هر یک دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده
با آب انار ترش سرشته در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند
تا چون غبار گردد و نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند
کحلی که جلا دهد عین را صنعت آن سرمه اصفهانی یک
مثقال مروارید ناسفته یکدرم مشک خالص یک قیراط
کحل را سوخته سائیده مغسول نموده و مروارید را سائیده
شسته مشک را در آنها حل کرده خشک نمایند و باز
با آب رازیانه سائیده خشک نمایند پس بسایند تا چون غبار
شود و استعمال نمایند کحل جلا از دستور مسمی به بیمارستان
صنعت آن اثمد مغسول یک اوقیه فلفل دارفلفل نمک
اندرانی زبد البحر از هر یک یکدرم کوبیده بیخته پس سحق
نموده مانند غبار بر داشته استعمال نمایند کحلی دیگر که
در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما
الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملک
کسری پس منتقل شد بسوی سید ما و مولای ما علی بن
ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم و این
نادر و نا ماسرار است و این نسخه یافته نمیشود نزد اطبا و حکما
صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی یکدرم کحل اصفهانی دو
درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور
یکحبه پوست هلیله و بلیله نیم دانگ پس بخیسانند پوست هلیله
و بلیله را در آب آنقدر که بپوشد آنرا و بنهند از دوران
ادویه را در جوش دهند تا آنکه ربع آب باقی ماند صاف کنند

آنرا بخرقه درخسک کنند و بسایند سائیدنی نیکو تا آنکه
مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب
آفتاب چشم را کمال قوت بخشد اگرچه مدتها باشد که ضعف
ادراک عارض شده باشد بعون الله تعالی کحل منقول از
ارشاد معروف بدوا الکواکب جهت حفظ صحت چشم و
کشف ظلمات و تقویت بصر و صنعت آن سرمه اصفهانی
مربی بآب باران ده درم شیاف مامیثا بزرالورد از هر یک
یکدرم بلیله زرد نیم درم کافور دانگی باآب غوره سائیده
کحل سازند کحل دیگر جهت رفع بیاض و وسم (?) و حکه و
ضعف باصره که حکیم مهدی در رساله مجربات خود نوشته
که از تالیف استاد است صنعت آن گل مامیثا انزروت
سفید پرورده تمیز ج (?) مقشر مامیران چینی از هر یک نیم مثقال
مرمر (?) سنگ چهار مثقال اجزا کوفته بیخته مانند غبار
استعمال نمایند کحلی که نافع است ازبرای غشا و بیاض
عین صنعت آن اثمد محرق مغسول بمرالجود (?) نبات
سفید محکلات (?) صلایه نموده در چشم کشند + اثیرالملوک بفتح
همزه و کسر ثانی مثلثه و سکون یای مثناه تحتانیه و
ضم بای مهمله نافع است ازبرای ناخوشی بوی دهان و
ورم گلو و زفر و برآمدن ملازه و جوشش دهان و گلو
صنعت آن نشاسته نیم درم طباشیر سفید مازوی سبز سماق
از هر یک دو درم درونج (?) سه درم زعفران قاقله از هر یک
یکدرم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هر یک چهار درم
کافور قیصوری دو دانگ کوفته بیخته در مرهم آمیزند در دهان
بپاشند + اثیرالملوک دیگر نافع است ازبرای بخر
دادام (?) حلق و سقوط لهاة و قلاع صنعت آن حاشا (?)
نیم درم طباشیر سفید مازوی سبز عنبر مثقوب سماق سفید (?)
از هر یک دو درم زرورد سه درم قاقله یکدرم زعفران
یکدرم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه از هر یک چهار درم
کافور قیصوری دو دانگ اجزا را کوفته بیخته بر دهان
و حلق بپاشند و این مرکب یازده جزء است و وزن
مجموع اجزا بیست و هشت درم و دو دانگ است۔

باب الالف مع الجیم

اجاص بکسر همزه و فتح جیم مشدد و الف و صاد مهمله
بسریانی حاصا و را (?) و سکبنا و کوکا فیلون نامند و
بفارسی آلو و آن اقسام است آلوی زرد آلوی سیاه
که آنرا اهل مغرب عین البقر نامند و آلوچه که آنرا اورک
نامند و آلوچه جنگلی ترش و شاهباوچ (?) که آنرا آلوی سفید
گویند و آلوچه سلطانی و آلوی سرخ ولیکن چون مطلق
ذکر آن شود مراد از آن آلوی سیاه بخارائی و آلوی
بخارائی است و در اول سرد و در دوم تر است و خاصیت
آن تبرید و ترطیب معده و تلیین طبیعت است بسبب
لزوجت و رطوبتی که آنرا میباشد و بد است برای معده
و ساقط کننده شهوت طعام است خصوص شیرین آن
با غذائیت اندک و مزلق و ملین و مسهل صفرای رقیق
و مسکن حرارت دل و مطفی صفرا و قی صفراوی و تشنگی
و تبهای صفراوی و صداع حار و خارش بدن و تقویع (?)
آن مرطب معده و جهت قی و غثیان صفراوی نافع و
رطب آن الیق است در اطلاق خصوص شیرین نرم
رسیده آن الا آنکه اجاص مامقش (?) برودت آن زیاده
و تلیین آن کمتر باشد که اطلاق بطن کند بتقطیع و تلطیف
چون سایر چیزهائیکه میباشد ترش صرف هرگاه بمانند
در معده و در امعا فضلات اما اگر دریابند معده و امعا را
پاک پس آن بجانب حبس بطن اقرب است تا آنکه معده
پاک از فضول نادر است پس از جهت آلوی حامض
بسبب حموضت و لزوجت جوهر و رطوبت نیز میباشد
مسهل و اما آلوا سختر (?) که جاف و صلب بود و قابض باشد
آن بد است بجهت آنکه غیر لذیذ است و نیست مطلق
بطن و ماء العسل معین بر اطلاق و دفع ضرر آن از معده
سرد و آلوی خشک یا چون بپزند با آب و صافی نموده
بنوشند با شکر یا ترنجبین یا عسل میباشد ابلغ در تلیین
طبیعت و سزاوار آن است ازبرای مطبول (?) که تناول
نماید اجاص را پیش از طعام و مبادرت بخوردن طعام
نکنند تا زمانیکه آلو منحدر شود و آلوی سفید بطی الهضم است
و نیست مسهل مثل غیر آن و خورده میشود ازبرای تسکین
نیز ازبرای علاج + آلوی مرکب (?) ترش و شیرین
موافق است ازبرای تسکین التهاب قلب اما اجاص
بری رومی است ازبرای معده و موجب ثقل بطن است
و غرغره بطبیخ برگ و بیخ وی جهت ورم لهاة و منع
نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت لثه و آشامیدن
آن نافع ازبرای رفع کرم معده و امعا و برگ آن بسبب (?)
جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر است بدماغ و مصلحش
عناب و مضر است بمعده و مصلحش گلقند و مصلح دیگر
مصطگی و کندر و عسل و قند و شربتش تا نیم رطل و بدلش
تمرهندی و اما اجاص جنگلی پس آن مخفف است و طبیخ
آن در گلاب قابض و صمغ آلو که آنرا بفارسی صمغ کی (?)
نامند گرم و تر از صمغ عربی و سیوستش (?) کمتر از آن است
مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال آن جهت حده (?)
بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال
مفید و آجاصیه غذای موافق است ازبرای محرورین
و اصحاب صفراوی و قی صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی
و اصحاب صداع و خارش بدن و باید دانست که اجاصیه
اقسام است قسمی آنست که برنج را در آب بپزند و آلوی تر
یا آلوی خشک هرکدام که باشد بجوشانند و صافی نموده
آب آلو را با شیره بادام شیرین اضافه نموده چند جوش
دیگر داده بکار برند اگر اسفاناخ یا خرفه و یا کدو داخل
نمایند بهتر است و اگر ماش مقشر با برنج نیز باشد خوب
است و این فروره اجاصیه را در وقت حمی و شدت
حرارت استعمال باید نمود قسمی دیگر آن است که گوشت بره
یا بزغاله یا گوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس بچه و چون مرغ
و خروس جوان یا دراج و کبک و تیهو و امثال اینها
قطعات نموده در آب دمکاب (?) و پیاز بقدر حاجت بپزند و
کف آنرا گیرند پس آن گوشت را از آب برآورده با روغن گاو
و پیاز داغ کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و
زیره و هیل داخل نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت
داخل کرده دربار (?) چند قدری دارچینی و دانه هیل در خرقه
بسته دران انداخته بپزند چون گوشت قریب به پخته
شدن رسد آب آلو بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا
بقدر حاجت پخته شود فرود آورده با نان و یا با چلاو
بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود لیمو یا چاشنی دار

مقدار یکه چاشنی آن مطلوب باشد زند و آلوی خشک کرده
که آنرا قیصی نامند یا انجیر داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله
متانتی هم رساند کفیه برنج را کوبیده در اول طبخ داخل نمایند
و اگر اندکی زعفران داخل نمایند از برای آوردن تفریح
موافق است و اگر خواهند درین اجاصیه از بقول مثل
اسفاناخ و خرفه تازه و ترشه و برگ چغندر و بیخ چغندر
ورق کرده در وقت طبخ داخل نمایند مناسب و این غذا
موافق است از برای امزجه صفراویه و تلیین طبع ست
و تسکین مره میدهد محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی
گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و قوت در بدن
بسیار باشد بکمین تغذی با جاصیه یا گوشت دراج و
طیهوج و جوزه مرغ که دران سیب و به داخل کرده باشند
اجاصیه برنگ دیگر که ملین طبع ست و مطفی مره صفرا
و کاسر حدت خون و نافع برای حمیات حاره صنعت
آن بگیرند آلو خریف ترش و در آب بجوشانند و بمالند
و بپالایند بپالایش پس داخل کنند دران اماد دیر مقلو
بروغن بادام شیرین و کشنیز خشک کوفته بریان بیامیزند
و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بمشارکت
قلب را السبب سوء مزاج دموی قلب چون استعمال
کرده شود بعد از فصد + آش اجاص صنعت آن گوشت را
قطعات نموده با آب و نمک قدری نیاز بجوشانند و
کف آنرا بگیرند پس با قدری روغن گاو آنرا سرخ
نمایند و آب داخل کرده بریزند تا گوشت پخته شود و قدری
برنج که آنرا شسته و خیسانیده باشند نیز داخل نمایند
و چون برنج پخته شود آب آلوی تازه در آب پخته یا
آب آلوی خشک در آب پخته پالوده با قدری نعناع
تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده آنقدر بجوشانند
که ترشی آلو در جرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده
بخورند + آب اجاص سرد و تر و ملین طبع و مسکن حراره
و تشنگی و تبهای گرم صفراوی و التهاب مواد و در سایر
آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بگیرند آب آلوی
تر و با آتشی بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید و احتیاط کنند
بوقت طبخ که نسوزد و نگاه دارند و اگر قدری شکر سفید
یا قند یا نبات داخل نمایند عند الطبخ بنسبت و رعایت
در غایت قصوی نباشد در حدت که بحران آنها هفتم و
یازدهم است باید که بعوض غذا اشربه غذائیه و شبه
چون رب اجاص و مانند آن سکنجبین سفرجلی اجاصی
نافع است از برای صداع یابس دقیقه با حرارت
مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده
واجب است از برای تقویت هضم بجهت آنکه هضم قوی
باشد غذای بسیار از برای بدن متولد میشود و کثرت
غذا موجب ترطیب است پس ضرور است که در ادویه
ایشان چیزی مثل آب سفرجل یا رب آن پس اگر
باین قبض باشد ناچار است از تلیین پس ضرور است
که ادویه مثل اجاص یا تمر هندی باشد و ازین جهت
سکنجبین سفرجلی اجاصی نافع است ایشانرا صنعت
آن بگیرند آلوی سیاه نیم من و بشویند در دو رطل
آب و دو اوقیه گلاب یک شب بخیسانند پس بجوشانند
تا یک رطل آب بماند صاف نموده یک رطل شکر و یک رطل آب
شیرین داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس
باز صاف نمایند تا در خشک نمایند پس پنج استار من
تبریزی سرکه انگوری داخل کرده در دیگ سنگی
با آتش ملائم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو اوقیه

فصل در بیان شرابها که اصل و عمده درآنها اجاص است

شراب اجاص ساده سرد و تر و ملین طبع و مسکن
تشنگی و صداع صفراوی و دردهای حاره و سهال است
قرشی گفته که این شراب نافع است صداع حار را
لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب
بنفشه بجهت آنکه دماغ را ترشی آن متضرر شود و که موجب
زیادتی صداع شود پس لازم است که تدارک ضرر آن
بچیزی که دران تلیین و لزوجت و مسکن صداع
حار باشد کرده شود و نیز گفته که آشامیدن شراب اجاص
با لعاب بزر قطونا در حالت قبض طبیعت نافع است
صداع حار را و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن
شراب اجاص با گلاب یا نبات سفید مر صداع حار را بسا
باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشامیدن
شراب اجاص تنهائی یا با اندک سقمونیا و نحو دو باشد
محتاج بدوای دیگر صنعت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلو
بخارائی هر کدام که باشد شسته در آب بخیسانند بجوشانند
تا مهرا شود و صافی نموده قدری گلاب و بوزن آن قند سفید
داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاهدارند + شراب
اجاص تبهای حاره و درد سر و یرقان را نافع و ملین
طبع و مسهل صفراست صنعت آن آلوی بخارائی را در
آب بخیسانند و بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده نبات
سفید بقدریکه خوش طعم باشد داخل کرده بقوام آورند
و اگر قدری محموده مشوی داخل نمایند قوی العمل میشود
و محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که نافع
است اصحاب صداع حار نادی را باید که بگیرند و شربتی
از شراب اجاص ساده و حل کنند دران قیراطی تا دو نصفی
از سقمونیا و بیاشامند و نافع ست از برای اصحاب قولنج
حار آشامیدن شراب اجاص تازه + شراب اجاص
ملین طبع است صنعت آن بنسخه حکیم مظفر ابن شفائی
آلوی سیاه یکصد عدد تمر هندی منقی از رگ و لیف و
قشر خیار یک من تبریزی کوفته مرتبه از
هر یک بیست درم همه را در کیسه کتانی کرده در پنج من
آب بخیسانند پس بجوشانند تا یک من رسد پس
کیسه را بمالند و بفشارند و آب را صافی نموده یک من
ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک دران حل
کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و چون
دیگر کف نیاورد صافی نموده باز در پاتیل کرده بقوام
آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سقمونیا و نیم مثقال
زعفران دران حل کرده نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه
شراب اجاص مسهل بنسخه حکیم سدید که در شرح موجز
قرشی ذکر کرده مسهل صفرا و بلغم رقیق است و نافع است از
برای حمیات و امراض صفراوی و بلغمی صنعت آن
آلوی سیاه جید فربه یکصد عدد و عناب جرجانی فربه بزرگ
جید سی عدد و تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب ده درم

گل بنفشه خشک بست درم تربد سفید مجوف مدبر بست درم تربد را کوفته در کیسه کتانی کرده مجموع ادویه را در آب یک شب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند صافی نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم و یک رطل شکر سفید و این هر دو را با قدرے آب بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ بران زده کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیارد صافی نموده در مطبوخ مذکور داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش بر گرفته سقمونیا انطاکی مشوی یک مثقال زعفران نیم مثقال سقمونیا را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده و زعفران را بگلاب سوده هر دو را داخل کرده نیک برهم زنند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال و بعضی گفته اند تا بست درم استعمال نمایند شراب اجاص ساده مسکن صفرا و نافع است از برای صداع صفراوی و دموی بسبب آنکه مبرد است و ملین و مزلق لهذا نقیه تام هرگاه بوده باشد طبیعت قبض و نافع است از برای تسکین سوزش محلقت از صفرا و دم صنعت آن بگیرند آلوی سیاه و بشویند در آب تا بگردد و بگیرند در دیگ سنگی کرده بریزند بران آب بقدر یکه چهار انگشت مرتفع باشد از روی وی گذرد پس بجوشانند تا آب به نصف رسد پس صافی نموده باز در تهان دیگ کنند و بجوشانند تا به نصف رسد قند سفید بقدرے که مزهٔ آنرا خوش گرداند داخل کرده بقوام آورند شربتی ده دو اوقیه و گفته اند سزاوار آن است که بوده باشد وزن قند نصف وزن آلو اما هرگاه اراده کرده شود که تاثیر در فعل آن قوی در اسهال صفرا مزاد آن است که بدل کنند قند را به ترنجبین و یا شیرخشت هرکدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در وقت خوردن نیم دانگ سقمونیاے مشوی داخل نمایند و بعضی یک و دانگ گفته اند و اگر در وقت طبخ بقدر ربع آب گلاب داخل نمایند میگردد اقوی شراب اجاص مسهل بنسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن آلوی سیاه یکصد عدد عناب جرجانی سی عدد تمر هندی منقی سه اوقیه گل بنفشه خشک تربد سفید مجوف مدبر از هر یک دو اوقیه تربد را نیکو فته در کیسه کتانی کرده همه را در

پنج من آب بجوشانند و کیسه را متصل بمالند تا قوت آب بماند صافی نموده سی استار ترنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید دران افگنند و بجوشانند و سفیدهٔ تخم مرغ بران زنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیارد صافی نموده بقوام شربت آورند و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران بگلاب سوده بعد انفرود آوردن از آتش دران داخل نمایند شربتے از ده درم تا ده مثقال شراب اجاص مسهل صفرا و نافع مر صداع صفراوی را هرگاه که بوده باشد ازان تپ که مانع از استعمال مسهلات بعضر است اما وقتیکه با آن صداع اشتباه علم باشد استعمال نمایند صنعت آن آلوے سیاه که آنرا شسته و پاکیزه شده باشد یکصد عدد تمر هندی منقی از حب لیف نیم رطل تربد سفید مجوف مصمغ مدبر سه بنفشه از هر یک بست درم تربد را نیم کوفته با بنفشه در پارچه کتانی البسته مجموع را در دیگ سنگے کرده ده رطل آب بر روی وی کنند و بجوشانند تا دو رطل بماند پس کیسه را نیک بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را بگذارند تا تهنشین شود و آنرا صافی نموده با دیگ سنگے تا درد دران داخل نشود و باز در همان دیگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک مثقال سقمونیای مشوی سوده داخل کرده برهم زنند تا نیکو مخلوط شود در ظرف چینی نگاه دارند شربتے دو اوقیه و نیم شراب اجاص مستعمل در صداع خماری منقول از قرابادین قلانسی صنعت آن آلوی سیاه و تمر هندی منقی از حب لیف از هر یک دو رطل عناب خراسانی سمین پنجاه عدد در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافی نموده آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب اترج از هر یک نیم رطل نبات سفید یک رطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین خماری و صداع بمشارکت قلب بسبب سوزش صفراوی قلب صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارسے و پاک بشویند که غبار و خاکستر که در ان خشک کردن فته

دور کرده دو رطل و در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل و نیم بماند صاف نموده دو رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورده شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه دیگر نصف وزن باشد نبات گلاب داخل نمایند می گردد انفع و شراب اجاص نافع است جهت سرسام دموی مستعمل بعد از فصد صنعت آن آلوی سیاه و آلوی بخارائی از هر یک پنجاه عدد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف یک چهار یکم تبریزی همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یک من ترنجبین پاک کرده دران داخل کرده یک جوش داده و مالیده صافی نموده دو اوقیه گلاب داخل کرده به قوام آورند و تلیین بطن باین شراب نافع است از برای سهر حادث از صفرا و چون آشامیده شود بعد از فصد در درد وارد سوی نرم میگرداند طبع را و نافع است از برای آن و قومے گفته اند که هرگاه دلوره باشد در تب و وارد سدر صفرا غالب باشد آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است فزودی نشا تما بخره را و دفع نماید سهر تندی گفته که گاہے تپ نادر باشد صرع از صفرا و در حمیت که بوده باشد آن نوع از صرع که مسمی ست بام الصبیان و حادث میشود در این علت گرنا که با آن تپ باشد و علاجش به شراب اجاص یا تمر هندی ست از برای استفراغ صفرا به نسخه که در حسب نسخه اولی ذکر شد این شراب را باید با آب مرو بصاحب این علت بخورانند شراب اجاص نافع از برای قرانیطس صنعت آن آلوی سیاه آلوے بخارائی تمر هندی از هر یک ده استار شب بخیسانند و صبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده بمالند و صافی نمایند در دیگ سنگے به قوام آورند شربتے دو اوقیه با ما الفواکه و شراب اجاص صفرا برانند و تنهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود دارد صنعت آن آلوے بخارائی تمر هندی از هر یک بست درم ترنجبین شیرخشت از هر یک پانزده درم مجموع را شب بخیسانند و صبح صاف نموده بجوشانند تا بیک چهارم رسد من قند

به قوام آورند و در آخر دو دانگ سقمونیا سوده اضافه کنند
و بوقت حاجت مقدار بیست درم این شراب با آب دو درم گاو
زبان گرم بیاشامند. طبیخ اجاص ساده مسهلی بی اذیت است
و موافق سینه و شش سایر ترشیها مضر سینه و شش نیست
صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هر کدام که باشد
نیم رطل تر از در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند
صافی نموده قند سفید ده اوقیه داخل کرده بنوشند. طبیخ
اجاص مسهلی جیداست و بی اذیت و موافق سینه است و
شش سایر ترشیها مضر سینه نیست. صنعت آن آلو نیم رطل
عناب جرجانی بیست عدد در یک رطل آب بپزند تا بنصف
رسد صافی نموده گلقند آفتابی خمیره بنفشه از هر یک ده
مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند. قلیه آلو محرور
المزاجان و صفراوی و دموی را غذای نیکو و لذیذ و مسکن
حدت و فوران آن هر دو است صنعت آن بگیرند گوشت
بره یا بزغاله و قطعات نموده با پیاز و نمک در آب بجوشانند
و کف آن را بگیرند پس بیرون آورده با روغن گاو سرخ
نمایند و مصالح مانند دارچینی و دانه هیل و قرنفل و فلفل
داخل کرده باز بپزند چون خوب پخته شود آلوی تر یا
آلوی خشک را در آب بپزند و بمالانند و داخل کرده بپزند
و اگر مصالح را در پارچه کتانی بسته در آن اندازند بهتر است
و نمک بقدر حاجت و چند طاقه نعناع تازه داخل نمایند
و اگر چاشنی دار خواهند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار
شود پس تناول نمایند. مربای اجاص موافق امزجه حاره
و مفید از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج
صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارائی هر قدر که خواسته
باشند یک شب در آب کمی بخیسانند و صبح بجوشانند چون
قریب گردد بمهرا شدن شیره شکر یا نبات سفید داخل
کرده بقوام آورند و اگر خواهند ترش تر شود قدری آب
لیموی تازه در وقت طبخ داخل نمایند. مزوره اجاص
نافع از برای باشرا و حمره و ماش صنعت آن بگیرند اجاص
و عناب و سفرجل و بپزند در مرقه ماش که با قلا و کدو نیز
در آن داخل کرده باشند و چون خوب مهرا شود مطیب نمایند
آن را بروغن بادام شیرین فرود آورده در ظرفی کشیده

بخورند و گوشت داخل کرده میشود. اجاص در تسکین عطش و تطفئه
و تسکین ... و میگردد. و تسکین مطبوخ اجاص که صفرای
تند معده را دفع کند صنعت آن آلوی سیاه بیست عدد
تمرهندی منقی از حب و لیف و قشر بیست درم گل سرخ ده
درم تخم کاسنی پنج درم پودنه تر ده شاخ در گلاب
جوشانید و صافی نموده ترنجبین سی درم در آن حل کرده
صافی نموده ریوند چینی سوده دو دانگ بر آن پاشیده
بیاشامند. معجون اجاص منقول از تذکره انطاکی مسهل
جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و ماده حمیات و
عطش است صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی
مثل آن تمرهندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز
منقی سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث و افتیمون بنفشه از
هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی
رازیانه صندل زرد از هر یک چهار مثقال در آب پخته
صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یک وزن آن دو
شکر بقوام آورند و طباشیر کثیرا صمغ عربی نشاسته
سقمونیا از هر یک پنج مثقال اضافه نمایند و اگر خواهند
که در اسهال قوی تر شود ترنجبین دو وزن ادویه و
سقمونیا اضافه نمایند و قدر شربتش تا هفت مثقال است

فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عمود در آنها اجاص است

نقوع اجاص ساده مرطب معده است و جهت غثیان
و قی صفراوی مفید و مزلق و ملین و مسهل صفرای رقیق
و مسکن حرارت و تشنگی و جهت تبهای گرم و صداع حار
صفراوی و خارش بدن مفید است صنعت آن آلوی
سیاه یا آلوی بخارائی بیست عدد در یک پیاله آب
بمقدار خوراک بخیسانند یک شب و صبح صافی نموده آن را
دست بمالند و قدری شکر سفید یا ترنجبین یا شیرخشت
بقدر پانزده مثقال در آب حل کرده باز صافی نموده
بیاشامند و بسا باشد که کافی باشد در علاج صداع
صفراوی غیر مستحکم آشامیدن این نقوع خصوصا که
بعد از صافی نمودن آب آلو بگلاب شکری شیرین نموده
بیاشامند و محتاج بدوای دیگر نباشند نیز آب نقوع

با جلاب شکری یا شراب نافع است از برای صداع
بمشارکت معده بسبب غلبه صفرا بر فم آن. نقوع اجاص
که ملین طبع و نافع است از برای حرارت فرط و تب
صفراوی و صداع صنعت آن آلوی بخارائی بیست دانه
عناب ده دانه تمرهندی ده درم شب در آب بخیسانند
و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر از هر کدام
که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا ماش مزعفر با آب
تمرهندی و اشاخ و شیره بادام بخورند. نقوع اجاص دیگر
اقوی از اول در تلیین طبع صنعت آن آلوی بخارائی آلوی
سیاه از هر یک ده دانه تمرهندی ده درم عناب ده دانه شب
بخیسانند و صبح صافی نموده شیرخشت ترنجبین از هر یک
پانزده درم در آن حل کرده صافی نموده بنوشند. نقوع
اجاص نافع از برای صداع دموی و صفراوی و صداع
حادث از اورام حاره سر و صداع حادث از حمیات و از
برای سرسام حار چون بنوشند بعد از فصد قیفال و اگر فصد
را مانعی باشد بعد از حجامت نقره یا حجامت بین الکتفین
صنعت آن آلوی بخارائی آلوی سیاه عناب از هر یک
ده دانه در آب گرم یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده
فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده درم در آن حل
کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال در آن
داخل کرده بیاشامند و ظهر غذا کی ماش مزعفر بخورند

باب الالف مع الذال المعجمة

اذاراقی بفتح همزه و فتح ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله
و الف و قاف و یای آخر حروف لغت سریانی و بعربی
قاتل الکلب و حب الغراب نیز و بفارسی و هندی کچله
نامند و درخت آن بقامت درخت نارنج بزرگ و در
بیل هندی و ثمر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ
بی بو و در جوف آن دانه های کچله می باشد. و طعم چندانی
و برگ آن به برگ بیل و آن تخم بسیار تلخ و خشک و
بنهایت صلابت در آخر سوم گرم و خشک و سم حیوانات
ذو دم دار و بالخاصیت مبدل مزاج بسیار است بمزاج
طبیعی بدون احتراق اخلاط و جهت فالج و استرخا و سائر
امراض بارده و اعصاب و امراض عصبانی و درد کمر و جرب

دانسته اند و ضماد آن جهت کلف و جرب و توبا و عرق
النسا و مفاصل و امراض بارده مفید است و مسکر و
مشوش ذهن است و شماعش شنگرف و دیگر خوشبو است
و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک
مثقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیاری برای
آن ذکر کرده اند حب ازاراقی نافع از برای ذرب و
صنعت آن ازاراقی را پارچه کرده در آب بخیسانند آن
مقدار آب کرده انگشت بر بالای آن آید پس بجوشانند
آن مقدار که تمام آب سوخته شود و ازاراقی سیاه گردد
پس بکوبند و با افیون و فلفل و گل ارمنی از هر یک
شش ماشه سحق بلیغ نمایند حبوب بندند هر حبی بقدر
خردل شربتی یک حب تا سه حب و برای درد گوش نیز
نافع است که با آب برگ تانبول حل کرده قطور نمایند و
برای تپ بلغمی با شیره زیره سفید بخورند و برای درد
دندان نیز مفید است که در زیر دندان محکم گذارند معجون
ازاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف میر محمد مومن
در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت
مجرب است و در دفع استرخا و فالج و امراض بارده
در مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع
است صنعت آن سه مثقال ازاراقی که مجلا نامند در شیر
خیسانیده پوست آن را جدا کرده بسوهان ریزه نموده بعد
از آن نرم صلایه نمایند گل گاوزبان کتیرا زرنباد و مغز نارجیل
مقشر استوخودوس عنبر جلغوزه شقاقل از هر یک سه
مثقال هیل بوا عود هندی صندل سفید قرنفل از هر یک
یک مثقال آمله منقی پوست بلیله سیاه از هر یک
پنج مثقال اجزا کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل
مصفی سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا
دو مثقال مداومت نمایند معجون ازاراقی دیگر از
اطبای هند است و جهت تقویت باه و دفع درد کمر
و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و پیران و سرد
مزاجان بسیار موافق صنعت آن بگیرند ازاراقی را
هر قدر که خواهند و هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز
صبح و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز

مقشر نموده نیم کوب و آن را در پارچه بسته در دیگی که تخمیناً
در آن ده آثار شیر تازه دوشیده باشد و هر مقدار
ازاراقی مقشر زیاده باشد شیر را نیز بهمان مقدار
زیاده کنند و معلق در آن آویزان کرده با آتش ملایم
جوش دهند تا آنکه شیر غلیظ مانند [illegible] شود پس
برآورده با آب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده
نرم کوفته بیخته قرنفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا
بسباسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آمله منقی قاقله
سنبل الطیب عود قماری زنجبیل اجزا مساوی که مجموع
بوزن ازاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با سه چند
کل اجزا عسل مصفی مقوم سرشته بدین دستور که اول
ازاراقی را داخل نمایند و بعد از آن سایر ادویه را
شربتی نه درم وقت یوم تا چهل یوم بخورند و در آن
ایام و چند روز بعد از آن از ترشی و بادی و حرکات
نفسانی و برای اجتناب نمایند اذخر بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله آن دو
نوعست یک نوع اذخر بری است که آن را بعربی
تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سحونس و سخینوس
و سخنیس گویند و بعضی اطبا گفته اند که سخنیس یونانی
است و آن را بعربی طیب الغریب و بیخ اذخر سائیده را
عنصول نامند و بهندی اذخر را کندهیس و کندیل
نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی و
روسا بفارسی کورگیاه و کاه مکه و کرز مشتی برای
معجمه و نون گویند و تصحیف خوانده کسیکه آن را کرز مشتی
خوانده براء مهمله و بای موحده و آن نباتی است
بسیار شاخ و باریک و بیخش غلیظ و برگش ریزه تر از
گولان و انان در حجم و قد کوچک تر و مایل بسرخی و
زردی و ثقیل الرائحه و شگوفه آن بسیار و انبوه و سفید
و با عطریت و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن اذخر
اجامی ست و آن گیاهی ست که از بیخ آن در هند
اجامی است و آن گیاهی ست که از بیخ آن در هند
خس نامند و گیاهش در شکل شبیه باذخر بری ست
ولیکن گیاه آن نیست خوشبو چون اذخر بری و بیخش

خوشبو و باریک و بسیار دراز است قریب بزراعی و آن را
بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند که صنفی
از آن میباشد غلیظ و تخم آن مخدر است و اذخر بری که
معروف گرم و خشک است در درجه دوم و محلل و منضج
و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منقی و مفتت
حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مقاوم سموم و ضماد آن
جهت ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و دفع نفث
الدم و با و جهت استسقا و علل گرده و ریه و سده
عضل و با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین
جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن آن جهت
دفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خون نافع ست
و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و
ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم
درد مفاصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت درد
دندان و تقویت لثه و عموره و دفع رطوبات و مداومت
آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده نهایت مفید
با سکنجبین جهت ازاله تپهای بلغمی مجرب ست و خوردن
اذخر با مصطکی منقی فضول دماغی ست و خائیدن بیخ
آن نافع از برای فالج و همچنین خائیدن آن با مصطکی
و علک البطم و همچنین آشامیدن یک مثقال آن نافع است
از برای فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و منقی فضول
دماغ و رحم و چون آشامیده شود هر روز قدر ربع مثقال
از آن با فلفل [illegible] باشد نافع از برای تشنج رطب امتلائی
و تنطول به طبیخ اذخر و ضماد جرم آن نافع ست از برای
خدر و تضمید آن بر منبت اعصاب نافع است از
برای استرخا و فالج و فقاح اذخر یعنی شگوفه آن که
بهندی سندهیا گویند لطیف تر در افعال سایر اجزای
آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و
نیکو میگرداند حفظ را و منقی سر است از فضلات و
و رطوبات بلغمیه و مضر است بگرده و بسبب شدت
ادرار و مضر محرورین و مصلح [illegible] ست و شماعش گلاب
و عرق نیلوفر و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک
مثقال و بدلش اسارون و قسط و فقاح و قصب الذریره است

دهن نفاح اذخر در سوم گرم و خشک است و با قوت تلطیف و آشامیدن آن جهت تحلیل اورام بارده باطن و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و در رویانیدن موی و انواع خارش اعضا و دفع ماندگی و درد کوفتگی آن جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع ست و چون این دهن با سر بمالند نافع است از برای کابوس حادث از بخار شدید که بر سر برسد دفعةً در خواب شیخ رئیس گفته که مدهن با این دهن خصوص بر سر و اصول اعصاب نافع است از برای سکته بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جواهر اعصاب است و محلل فضول دماغ و فضول اعصاب از غیر تنقیه و خصوص وقتیکه فراگیرد قوتی تا زود فاسد و فودنج و حاشا و مانند اینها + صنعت آن بگیرند نفاح اذخر تر را در شیشه کرده زیت القدر سے که آنرا بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و در مدت سه چهار بار صافی نموده هر بار شگوفه تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زعفران و صبر و حاشا و فودنج میگردد اقوی آن ؛ دهن نفاح اذخر مرکب خواهد بود + دهن ثمر اذخر نافع از برای برص و انواع حکه عامه و گاه حافظ کرده میشود در ادویه که میسر نشود اعیان + صنعت آن بگیرند ثمر پخته اذخر را در دیگ ریزند با آب تا پخته شود و بعد از آن بروغن کنجد تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب رفته روغن بماند و احتیاط کنند که نسوزد و استعمال نمایند شراب اذخر نافع است از برای کبد و سدها و ریاح متولده در معده و خراسیف و جهت مغص و یرقان و ابتدای استسقا منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهاج الدکان نقل نموده صنعت آن اذخر مکی مصطکی رومی اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچینی پوست بیخ کبر زیره کرمانی کردمانا زوفای خشک رازیانه تخم کرفس از هر یک دو درم عود بلسان از هر یک سه درم قاقله کبار [illegible] از هر یک یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیمکوفته در چهار رطل آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده دو رطل شکر سفید و ملمنے دو رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه

عرق اذخر ساده مقوی معده و محلل و مشتّی ریاح و منفتح سدها و معدل ست از برای قولنج ریحی و بنهایت لطیف است و با قوت تریاقیت و مدر بول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن اوجاع بارده باطنی و جهت ورم جگر و استسقا و عمل کرده دفع معده و ریاح و تفتیت حصاة و تپهای بلغمی مفید و عرق نفاح اذخر الطف از عرق نبات آنست و مصدع محرورین و مصلحش گلاب صنعت آن بگیرند اذخر مکی یکمن و سه من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و اگر از نفاح اذخر عرق کشند نیز بهمین طریق است + قرص نفاح اذخر اسهال باز دارد و استسقای زقی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد + صنعت آن طباشیر سفید گل گلنار فارسی زرشک منقی سماق منقے ازحب کرانج تخم حماض بریان تخم کاسنی تخم فرنجمشک خرفه مقشر بریان از هر یک یکدرم سعد کوفی نفاح اذخر انیسون سنبل الطیب زرنباد چینی لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هر یک نیم درم کافور یک دانگ ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم + معجون اذخر نافع است کسی را که بواسطه درد معده طعام قے کند + صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفی از هر یک یکدرم اشنه فلفل هلیله کندر بنا بخواه از هر یک نیم درم مصطکی عود خام از هر یک دو دانگ قرنفل بسباسه اصلی از هر یک دانگے زنجبیل دارچینی سلیخه پودینه از هر یک ربع درمی مویز بادانه دو چند همه ادویه اولا دانه‌هاے مویز را برآورده بسیار نرم سائیده پس با لب مویز بسایند و آب داخل کرده بآتش ملائم طبخ نمایند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی مقدار بادامی و در نسخه دیگر مصطکی عود خام قرنفل بسباسه اصلی داخل نیست و بجاے ربع درم سدس درم است۔

باب الالف مع الراء المهمله

ارجوان بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی ست و آنرا ارغیدا گویند گرم مائل باعتدال ست و مخرج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کامیه و تصفیه لون و گل آنرا فارسیان می شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن ست که تفریح آورد و نیک میگرداند حلق را و طبیخ آن مقی و منقی آلات تنفس معده است و چوب سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکوست و زنان از آن خطاط میسازند و ریشه بیخ آن را چون بقدر دو درم بجوشانند طبیخ آن مقی قوی ست و مصلح برگ عناب و نمام و بدلش صندل و نصف آن گل سرخ و دو دانه ارجوان در ادویه عین قائم مقام چشمیزج است شراب زهر ارجوان مفرح و نافع ست از برای خمار صنعت آن بگیرند گل ارغوان تر را و کوبیده آبش را بگیرند و صافی نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه مربای زهر ارجوان مانع خمار است خوردن آن صنعت آن بگیرند گل ارغوان پاک کرده از سبزی دو یکمن از آن دو من قند کوبیده داخل کرده بمالند و در آفتاب گذارند تا بست و یکروز پس استعمال نمایند + ارز بضم همزه و رای مهمله و سکون زای معجمه معرب اورزای یونانی ست و بفارسی ایران برنج و توران گرنج و بهندی چاول و بسریانی روزی و بعربی بشن گویند و نوعی از ارز که در بندر سورت دلواج آن میشود بهندی کاکون گویند و حکماء هند متفق اند برآنکه برنج باعث طول عمر و صحت بدن است و برنج هندی الطف ست و لذیذتر و جهت اکثر دارند و برنج سرخ فارسی را قابض تر و سفید آن در تغذیه قوی‌تر و گفته اند که اقسام برنج قابض و مسدد است و تنهائی قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال دموی و انضمام رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی ست و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان صفراوی نافع و با شیر تازه دوشیده جهت زحیر و نافع گرده بزرد روغن گاو جهت نقص اکثار آن مصلح حال بدن و رنگ رخساره مولد خلط صالح و جهت

ویدن خوابهای خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون
ماء الشعیر طبخ دهند مسکن لذع حدت اخلاط مراری معده و
امعاست و با شیر تازه پخته بالمناصفه که تا ده روز خورده
شود جهت تولید منی مجرب ست و گفته اند از لیفی برنج حبسے
خفیف الغذا نیکو و حسن الاستمرار ست و صالح ست اکثر
طبائع را در جمیع اوقات غذائیت برنج از گندم کمتر ست
اما مزاج برنج پس بدانکه اطبا متفق اند در یبوست آن بعضی
گفته که یابس در درجه دوم و اختلاف ست میان ایشان
در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بارد ست در اولی
و دیگرے گفته که حار ست در اولی و دیگرے گفته که قریب
است باعتدال و هر سه قول صحیح ست زیرا که مرکب القوی
است از اجزای بارده و ارضیه میباشد که چون در آب بجوشانیم
و آب مطبوخ آنرا بگیرند میگردد جرم آن بارد در اولی و
آبیکه در ان از ان پخته شده باشد حار در اولی ست و چون
اند مرکب ست ازین دو جزو پس معتدل ست و تمیم قندی
در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی بارز میباشد مسخن
محرورین و این قول معقول ست بحسب تجربه و قیاس
بجهت آنکه یبوست و لزوجتی که برنج را میباشد هرگاه
عمل کند در ان حرارت قویه که در ابدان محرورین ست
موجب زیادتی یبوست و لزوجت آن میگردد و مزاج آن گرم
بجهت آنکه چیزهای لزج که رطوبت یابس دو دی قبول تسخین
و احتراق می کنند از حرارت قوی و مشاهده می کنیم احوال
چیزهای لزج یابس بر آتش مانند ناطف و نحو آن از اطعمه
لزجه غلیظ پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند
بسبب اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره و بسبب
احداث آن سده در عروق ماساریقیه بجهت لزوجت و
یبسے که دارد و سده در عروق بسیار تنگ و مانع رسیدن
آب میشود و بدینسبب گرم میگرداند مزاج محرورین را بالذات
و بالعرض و اما در مزاجهای مبرودین و مرطوبین پس کم میگردد
لزوجت و یبوست آن بسبب چسپیده شدن آن در رطوبات
پس میل میکند مزاج آن از اعتدال بجانب برودت و
میگردد اما آنچه میباشد هر یکے از دو رای پس تبرید میکند
و موافق ترین اوقات از برای خوردن برنج وقتی ست که

بوده باشد هوا رطب و بوده باشد در نهایت شدت
شهوت طعام و آن بطئ الهضم و حابس و مسدد ست و
مصلح آن مسکه تازه و شیرینی بسیار و نمک معتدل و
خیسانیدن آن در آب نخاله گندم یک شب و کفتن آن
با لب حب القرطم و آنچه میباشد معین بر امساک قوی
میگرداند قبض آنرا آن ست که بگیرند غیر مغسول آن را
و اختیار نمایند از اقسام آن برنج سرخے را که بهندے
ساٹھی گویند و آن اندک آنرا بود هند و مخلوط کنند با آن
جاورس مقشر و بپزند و بجای روغن پیه گرده بز داخل
کنند و اما هرگاه بوده باشد برنج سفید و بپزند آنرا
بعد از شستن نیکو بلیغ مفارقت کند از ان آنچه مخلوط
با آن است از قشور رقیق و روغن بادام شیرین تا تسمین
لقری داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه نیما باشد مر آنرا
فعلے در حبس طبیعت و چون آنرا با شیر تازه دوشیده
و آب می پزند گردد طعامی نیکو کثیر الغذا معتدل در
رطوبت و یبس بجهت آنکه رطوبت شیر میگردد مخلوط
به یبوست برنج پس میگرداند آنرا معتدل و درین حالت
مے افزاید منی را و فربه میگرداند بدن را و تازه و نیکو
میگرداند رنگ را خصوص آنکه آن شیر برنج با شکر
و روغن بادام شیرین خورده شود و برنج از برای کسی که
عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد ست و
همچنین از برای کسیکه معتاد بعروض سده باشد نافع
است از برای سحج صفراوی و قروح امعا و درین حال
لازم ست که آنرا اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود
و بگردد مانند کشک شعیر و مانند جو و خورده شود و گاهے
خورده میشود برنج مطبوخ با سماق و با کشک بریان بقصد
عقل بطن و گاهی میپزند آنرا با رایب از برای تلطیف
و تسکین عطش و حرارت مزاج بعض اطبا گفته که برنج
بالخاصیت محدث حرارت در محرور و برودت در مبرود
است و ازین سبب که قدمای اطبا فرو رده برنج را مرضی
نفرموده اند و اغذیه متخذه از برنج را مخصوص داشته اند
چه در مرضی احداث کیفیت ضد و در صحی احداث
کیفیت مثل مطلوب ست میفرمایند تحقیق درین امر

آنست که در یونان و روم برنج بسیار کم بوده و برنج خوب
پیدا نمی شد لهذا تجویز آن نفرموده اند و چون در بلاد
فارس و هند بسیار است و برنج خوب یافت میشود اطبای
فارس و هند تجویز مزورات برنج از برای مرضی کرده اند
و گفته اند چون از غذای مرکب القوی است و در هر
بدنی احداث کیفیتی موافق کیفیت آن بدن میکند
و بدان سبب متضرر نمیگردد پس طبیب را لازم ست
که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کند تا
کیفیت ضد آن مزاج در ان اثر کرده موجب اصلاح
آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک میگرداند قرحه را و
میرویاند گوشت را پس نافع ست از برای اصحاب سل
خصوص چون پخته شود از ان شیر برنج از شیر خر و خورده
شود وقتیکه نموده باشد تپ عفن و اغذیه لزجه تا قصب
مانند ارزبا پیه گرده بز و روغن بادام شیرین بوداده میباشد
نافع از برای سحج و انفع است ازین آنچه با فندق بو
داده ساخته باشند و همچنین انفع است ایشانرا برنج
بوداده که پخته باشند با کاکریج و نافع است از برای
اصحاب بول الدم عصیره فرا گرفته از آرد برنج هرگاه خورده
شود بعد از نقای قاروره از خون و لیکن پیش از نقای
قاروره از خون صالح ست ایشانرا اغذیه قابضه حامضه
مانند سماقیه و نافع است صاحب سحج و لاوت آشامیدن
ماء الارز شیرین کرده با ترنجبین و حقنه آب مغسول آن
جهت سحج و قرحه امعا نافع ست در طلا از دن خود جسم
خصوص مروارید سعید یل و آب نخاله آن و ران فعل قویتر
است و طلای آن با ترمس جهت کلف و آثار منغیه بهیر ر
طلای آرد برنج با آب خربزه و ضماد آن با میه جهت کشودن
دمل و ذرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد
برنج که بسیار پخته باشد با پیه گرده بز جهت افراط اسهال
مرضی و اسهال دوائی و سحج بنهایت نافع و گفته اند که
چون برنج را بریان کنند بمقدار که سرخ تیره شود و سیاه
نشود و نسوزد و مقدار پانزده مثقال آنرا در چهل مثقال
آب بهمان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا
بنوشند از برای دفع کرم معده و غثیان که از رطوبت

وحرارت باشد نافع است و گفته‌اند که چون برنج سفید را در آب
بخیسانند پس بمالند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت
حبس اسهال و هیضه مفید و سائیده آن با گیاهی که بهندی
پوزمه دوب نیز نامند که آن گیاه با برگ و رگهای باریک
در زمین مفروش میباشد و با آب و اندک نبات سرشته
کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است و با آب
مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم
صلایه کرده باشند از سموم است و گویند یک مثقال آن
کشنده است و سعوط کردن برنج که در حین کوبیدن بهم
میرسد قاطع رعاف ست و بدل برنج آرد جو مغسول است
برنج بریان انواع میباشد یکی آنست که برنج را بطریق
چلاو که بهندی خشکه نامند پخته خشک نموده در میان ریگ
بریان نمایند و درین قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری
آب نمک بران پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه میدارند
و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمره مینامند و نوع
دیگر آنست که شلتوک را اندک جوشی داده خشک نموده
با ریگ در ظرف سفالی بریان مینمایند و این را بهندی
کهوئی و کهیلین نیز گویند و این نوع بسیار سبک و
لطیف ست و از برای مرضی و اصحا همه نافع خشک
خوردن و یا در اندک شربت نبات مطیب بگلاب یا بید مشک
یا عرق بهار یا کاذی نوعی دیگر آنست که شلتوک را در
آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان
نموده گرما گرم بملایمت میکوبند تا دانهای یاهین و سبوس
آن جدا گردد و این را بفارسی کماک و بهندی چوره
نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ است خیسانیده
آن با آب که اندک گلاب بران زده و دانه هیل کوبیده و
با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن و لذیذ ست
و برنج بریان سفر مطبوخ لین است و ازین ست که اهل هند
در عمی بر ضعفی میدهند خصوص اطفال را + پلاو از اطعمه
جدیده است و آنرا اقسام بسیار است و نزد استعمال این
لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی ست و یخنی پلاو و قبولی
آن است که گوشت یا چیزی دیگر مانند ماش پخته و یا نخود
و یا کزر و یا امثال اینها را با پیاز حلقه کرده بر روغن گاو
سرخ نموده و مصالح حاره انچه درکار باشد داخل کرده برنج
شسته نیم پخته بر روی آن کرده دم دهند + و یخنی پلاو
آن است گوشت بره املک یا بزغاله یا مرغ جوان را
با آن قدری پیاز پاک کرده حلقه نموده یخنی کرده که آب کمی
دران بماند علحده این یخنی را نگاه دارند و گوشت غریب
را نیز بریزند تا جدا شود و مرقه آنرا بگیرند و برنج پاک شسته
خیسانیده را بر روی آن یخنی کرده و یا در جوف برنج
در دیگ گذاشته با ابازیر حاره مانند نمک و زیره
فلفل و افاویه مانند دارچینی و قرنفل و هیل و برگ
سازج هندی همه درست نا کوفته از هر یک بقدر حاجت
داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن دهند
و دم دهند و روغن بقدر مطلوب داغ کرده بران ریزند
و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده
بخورند و بعضی قدری زعفران را سوده با ماست
ممزوج کرده بران گوشت یخنی کرده می مالند و این یخنی
پلاو حافظ صحت و غذای موافق است از برای
اصحاب اعتدال مزاج و در پلاو معتدله پلاو لطیف و
مقوی قلب و دماغ است و نافع است اصحاب صداع
را بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون
استعمال کرده میشود بعد از تنقیه سودا + و اقسام پلاو
از زیره بریان و چاشنی پلاو از آب غوره و سرکه و آب لیمون
و اترج و کونله و توت شامی و سماق و زرشک و آلوبالو و آلوی
سیاه و بخارائی و تمر هندی و انار و فالسه و جامون و
امثال اینها چاشنی با شکر گرفته آنست که بعد طبخ
برنج هر یک از آبهای مذکوره را که خواهند بخوردن
آن میدهند بنحویکه دانه آنرا سخت و یا نرم نگردانند و هم چنین
کلم پلاو که کلم قمریست و یا غیر آن از اقسام کلم
و غیرها آن است که آنرا پوست کنده ورق کرده با
گوشت پخته و یا جدا ورقها را پخته با پیاز و اندک
روغن سرخ کرده آنرا با گوشت یخنی کرده در زیر برنج یا
در جوف آن میگذارند و دم میدهند و آن را کلم پلاو
و یا غیر آن بنام چیزی که دران داخل میکنند مینامند
و هم چنین لقمه پلاو که از انواع سبزیها از کلم و زردک
و پیاز تازه و سیر تازه خام با برگ و شبت و بابونه و امثال اینها
ترتیب میدهند و نیز شبت پلاو و بابونه پلاو که شبت یا
بابونه هر کدام که خواهند کوفته پاک کرده از خاک و غیره
شسته نیمه نموده در پارچه کرباس پاکیزه کرده اندکی شسته
وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نموده مرتب می نمایند
و اگر باقلا پلاو خواهند قدری باقلای مقشر را در آب
گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شبت یا بابونه
می آمیزند و دم دهند که باقلا بهم نمیرسد بدل باقلا سم یعنی انکره
و هم چنین به پلاو سیب پلاو و لیمو پلاو و نارنگی پلاو و دانه پلاو
و اناناس پلاو و زردک و بادنجان پلاو و امثال اینها
هر کدام که خواهند خام آنرا پوست و تخم جدا کرده قطعه قطعه
نموده پخته با اندک چاشنی ته طعام وقت دم دادن
بگذارند و لیمو و نارنگی و کونله هر کدام که خواهند درست
پوست آنها را اندک شیرین کرده بقسمی که در اترج ذکر یافت
و بعد شیرین شدن از میان دو پارچه یا زیاده از منقش
یا خلال چوبی تخمهای آنرا برآورده پخته با اندک
چاشنی وقت دم دادن ته طعام میگذارند و همچنین مرغ
پلاو که شکم مرغ را از زرشک منقی و آلو و کشمش و یا غوره
کشمش و یا آلوبالو و دانه بیرون آورده پر کرده ته طعام
گذارند و دم دهند و هم چنین شکم املاک را که بچه بره
یا بره تازه زائیده است یا آنکه از شکم مادر برآید بعد از
ذبح آن و طبخ نیز بدین قسم پر نموده زیر برنج گذاشته
دم دهند و ماهی تازه نیز بدستور + چلاو که بهندی
خشکه نامند بسیار سبک و لطیف و کثیر الغذا و زود هضم
است صنعتش آن است که بگیرند برنج را و نیک شسته
در آب بخیسانند بقدر دو سه ساعت و یا زیاده که اندک
بخیسد پس از آب برآورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند
آن مقدار که مغز برنج پخته شود پس آب آنرا از بالا آتش
مسی با کرباس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند یا چنین
و یا با یکی از نقلیات و یا با قلیا و یا با کبابها و تورمها
و امثال اینها و اگر اندکی روغن داغ کرده در زیر آن
چلاو بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند وقت
دم دادن میگردد الذ و بیان صنعت یخنی و اقسام دلها

ونشگویست در حرف المیم در بیان ماش ذکر خواهد یافت انشاء
الله تعالی * حلوای آرد برنج کثیر الغذاست صنعت آن بگیرند نیم
آرد برنج را در آب طبخ دهند و در آخر شکر سفید یا قند سفید
نیم وزن آرد برنج یا کمتر یا زیاده بقدر خواهش در آب حل
کرده اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد پس قدری
روغن گاو تازه داغ کرده یا روغن بادام شیرین یا پسته
دران ریخته بریان نمایند و در آخر قدری زعفران بگلاب
سوده دران ریخته ممزوج نموده در سینی تازه قلعی کرده
یا بروی تخته پهن کرده بطریق لوز بریده تناول نمایند
و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند میگردد اطیب
و اگر خواهند مغز بادام مقشر یا پسته مقشر یا قاشهای باریک
بریده قدری آن پهن کنند و دست کاری زند که بدان چسپید قبل از
بریدن لوز بهتر و الذ است * حلوای برنج مشهور بنجان محمدی
مقوی قلب است و بدن را فربه کند و اصحاب ضعف معده
را نافع بود صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک رطل
در آب بپزند تا مهرا شود پس قند سفید یک رطل بگلاب و
عرق گاوزبان و عرق صندل و عرق بیدمشک از هر یک
ده مثقال حل کرده روغن گاو داغ کرده نیم رطل هم دران
داخل کرده بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز بادام مقشر
مغز پسته از هر یک ده مثقال داخل کرده زعفران یک
مثقال بگلاب سوده نیز اضافه نمایند و بپزند تا زمانیکه
شروع به پس دادن روغن نماید دارچینی ده درم و دارفلفل
دو درم جوزبوا ده عدد و نیم کوفته اضافه نموده حلوا از آتش
برگیرند و در ظرف چینی برآورند و تناول نمایند و بعضی
در آخر زعفران بگلاب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
بگلاب حل کرده داخل مینمایند پس لبوب داخل نمیکنند
و بعضی در روغن کمی پخته در ظرف برآورده روغن پسته
و یا بادام شیرین بران ریخته تناول مینمایند و این را
پالوده مینامند * حلوای برنج مشهور به زرد بهشت بریان
لاثمد ار کثیر الغذا اللطیف الکیموس موافق اکثر امزجه است
و جهت ناتهین و ضعف الاحشا مفید و بهترین حلویات
است صنعت آن برنج کوبیده اندک بوداده را که سی و
هفت مثقال باشد در پاتیل کرده هفتاد و پنج مثقال

قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد مثقال از آب
و گلاب و عرق بیدمشک در پاتیل کرده با آتش نرم
بجوشانند تا بقوام پالوده شود * حسوا ارز نافع است اما
برای اصحاب سعال صنعت آن بگیرند برنج مغسول
و با مثلش تخم خشخاش سفید کوبیده بپزند با شیر گاو و بخورند
با شکر یا با اندک شکر سفید و گاهی در ین حلیب لبوب
مقویه دماغ و قلب چون شیره مغز بادام شیرین مقشر و مغز
پسته و مغز چلغوزه و مغز فندق داخل میکنند و این
غذا موافق است از برای اصحاب صداع بمشارکت قلب
بسبب غلبه سودا و فراج آن چون استعمال کرده شود جهت
تنقیه سودا * خبز ارز و نان برنج دیر هضم بطی الخروج است
نسبت بخبز حنطه و دو اتف گردیده مردم برین معنی تجربه
پس میخورند آنرا اگر با مصلحی اشیاء مثل نانخواه و نعناع
لحوم و سمبر و چیزهای چرب به روغن و یا شیر و یا قوم و این
بسبب آنست که هر گاه بخورند بی آنچه که مذکور شد می یابند
از ان ضرر عظیم و حادث میگردد از ان قولنج ثقلی و
ریحی و اگر کسی جرات کند بخوردن آن به آب غوره یا با
مشیره و مانند این دو بزودی تولید سده در کبد و
طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آن است با کلنج
کبر و کرفس و سداب و این ضرر مخصوص برنج سرخ
النضج لعابی است که طبخ نیکو نیافته باشد و برنج سفید
جیده که نیکو طبخ یافته باشد بدین قسم که آنرا اطلاء نموده شسته
نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده یکدو ساعت گذاشته
بعد از ان نان بپزند و یا آنکه چلاو پخته بر روی تخته صافی
یا سنگ صافی نرم سوده که مانند خمیر گردد و از ان نان بپزند
و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و قسم دیگر آنکه برنج را آرد
نموده در وقت طبخ اندک در آب جوشان بریزند و
برهم زنند تا طبخ تمام یابد و مانند خمیره گردد از ان نانها
نازک بپزند * محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از محمد
بن عیسی از یونس از ابی الحسن رضا عم روایت میکند
که در وقتیکه آنحضرت عم را مرضی داخل میشد دو درم مسلول
طعامی انفع مراد را از نان برنج در حدیث دیگر از حضرت
ابی عبدالله عم مروی است که بهترین طعامی مسلولان را

برنج جهت بدرستیکه آن برنج معده است و کشنده آزار است *
شوربای برنج بفارسی لبت بکسر با و فارسی و سکون بین مهمله و
و تلمحان نیز و ترکی تاوت و هندی جاول کاستو نامند
بارد و قابض و مسکن حرارت صنعت آن برنج را چیلا و که
بهندی خشکه نامند پخته خشک نموده اندک بریان کرده
نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب در آب ممزوج کرده
قلیلی نبات یا قند بقدریکه ذائقه آنرا شیرین گرداند داخل
نموده بنوشند و اگر خواهند بیدمشک و یا گلاب معطر نمایند
شوربای برنج غذائی موافق است از برای صداع بمشارکت
کلیه و مثانه هر گاه علامات حرارت ظاهر باشد مراد آنکه شوربای
برنج دو قسم است قسمی آنست که برنج و ماش را در هم بپزند و
مطیب بروغن بادام شیرین و قلیلی افاویه و فلفل و زیره
کرمانی نموده بخورند و این شوربا برنج و ماش مقشر ساده یا با
گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بموضات تا نیسه یا
ملینه مانند آب انار و آب غوره و آلو و تمر هندی نافع است
از برای اصحاب صداع با لبس ساذج و قسمیکه با حرارت باشد
و قسمی دیگر را قیمه شوربا گویند و شوربای برنج نیز نامند
و این قسم آن است که گوشت را ریزه ریزه کرده در آب
بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس با اندک پیاز سرخ کرده در
روغن مسکه گاو و نمک و مصالح آنچه ضرور باشد داخل کرده
در آب بپزند چون نیکو پخته شود برنج دران داخل کرده
نیکو رقیق بپزند و تناول نمایند و گاهی چغندر برگ اسفناج
دو دسته قاشقی از کمدی شیرین با برگ خرفه بحسب حاجت نیز
داخل مینمایند و هم چنین گاهی چند پارچه سیب میخوش
یا ترش یا به میخوش یا ترش با اندک شیرینی جهت چاشنی
نیز داخل میکنند * شیر برنج که آنرا بعربی ارز بلبن نامند
غذای معتدل است در رطوبت و یبوست و حرارت و برودت
و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد میگردد از آن
در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و کثیر منی و مقوی باه
است و شیر را زیاده گرداند و نمک موافق مزاج اصحاب سده
و سنگ گرده و مثانه را صنعت آن بگیرند برنج را و نیکو
با آب طبخ دهند چون نیکو پخته شد شیر داخل کرده طبخ نمایند
تا بهر قوامیکه خواهند آید و این در صورتیست که شیر کم خواهند

داخل نمایند والا برنج را نیکو شسته در شیر مقدار ربع یا ثلث
آن آب ریخته برنج را دران بآتش ملائم طبخ نمایند و مقدار شیر
مختلف ست بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که
خواهند و نزدیک فرود آوردن اگر قلیلی مشک یا گلاب
سوده صاف کرده داخل نموده یکدو جوش داده فرود آورند
میگردد اطیب و در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده
یا عسل بران پاشیده تناول نمایند و اگر خواهند شیرینی
را در آخر طبخ داخل نمایند + قلیه برنج باصطلاح قدما اطبا
اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آنرا با روغن و پیاز
سرخ کرده پس آب دران داخل کرده بپزند تا پخته شود و
آب دران بقدری باید که برنج دران پخته شود پس برنج
را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند
و بعضی برنج را اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب پخته
و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم میدهند و این
غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از
برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا
سوداوی قلب چون بعد از تنقیه خلط خورده شود و نیز
غذای موافق است از برای صداع حادث از ابخرهٔ
متصاعده از معده + ماء الارز که بهندی پیچ گویند آن است
که برنج را شسته بپزند در آب و آنرا صاف کرده چون ماء الشعیر
سرد نموده بخورند مسکن لذع و حدت اخلاط مراری معده
و امعا است + فرعفر کثیر الغذا است و مبهی و مسمن بدن و
مولد منی صنعت آن بگیرند برنج را در آب پخته و در آخر
قدری شکر و گلاب و زعفران در روغن مسکه گاو داخل
نمایند دم داده کشیده بخورند و اگر آنرا نرم بپزند شله فرعفر
و اگر مثل پلاو بپزند فرعفر پلاو گویند و هر قسم فرعفر نافع
است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا بر
مزاج قلب چون خورده شود بعد از تنقیه و شله فرعفر
نافع است از برای صداع یابس سافج وقتیکه با برودت
مزاج باشد و آنچه بهندی گلتھی گویند آن است که برنج را
مانند چلاو بپزند بغیر از آنکه آب آنرا نگیرند چنانچه چلاو را
آبکش میکنند بلکه آنرا در همان آب بپزند و دم دهند تا
چون پلاو بسیار نرم شود در روغن گاو داخل کرده بخورند

مغص را نافع باشد برنج ماچیان در آب پخته دوغ یا آب
زرشک یا آب سماق یا آب انار روانه و یا آب انار و یا غوره
و یا توت شامی و یا آلو بالو و یا جامون و یا فالسه و امثال
آن و یا سیب و یا به میخوش و یا ترش با اندک شیرینی جهت
چاشنی و گاهی در آب گوشت نیز پخته که پارچهای گوشت
نازک دران باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز دران
می اندازند و چقندر و سیب و یا به و یا یکی از میوه مذکوره
داخل نموده چاشنی دار ساخته تناول می نمایند و آنرا
شله دوغ و شله سماق و شله انار روانه و غیر آن بنام
آنچیز نامند مسکن حرارت ست و بی گوشت آن نافع
است از برای اسهال صفراوی و دموی و تشنگی مفرط

فصل در بیان نسخ ارگجه

ارگجه بدانکه ارگجه بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح کاف
عجمی و فتح جیم عربی و ها بلغت هندی بمعنی غالیه اعلی
است یعنی طیب اعلی ارگجه که از اغالی است نافع است از
برای تقویت قلب و دماغ صنعت آن عود قماری خام
زعفران از هر یک دو درم صندل سفید بگلاب سوده اظفار
الطیب حب المحلب از هر یک سه درم عنبر اشهب یکدرم مشک
ترکی نیم درم همه را بگلاب سوده روغن زنبق روغن یاسمین
سفید که آنرا بهندی تیل چنبیلی نامند یا روغن بان مطیب
هر کدام که باشد داخل کرده بر صلایه سنگی سحق نمایند تا نیکو
مخلوط شود و متاخرین درین ارگجه عطر عود هندی و عطر
صندل و عطر گلاب و عطر عنبر اشهب مجموع یا بعض آنها
داخل میکنند + ارگجه دیگر که از اغالی است صنعت آن
عود هندی حب المحلب از هر یک دو درم صندل سفید
مقاصری اظفار الطیب از هر یک سه درم زعفران عنبر اشهب
از هر یک یکدرم ادویه را بگلاب و عرق بهار نارنج سوده
روغن زنبق یا روغن بان داخل کرده بکار برند و اگر
درین غالیه مشک و عطر گلاب و عطر عود هندی و صندل
هر کدام که باشد داخل نمایند میگردد اجود و اقوی +
ارگجه دیگر از برای انبات شعر صنعت آن روغن بان
مطیب که نسخه آن در ادهان مرکبه مذکور میشود بگیرند
از ان هر قدر که خواهند پس داخل کنند دران عود قماری

آنقدر که آنرا غلیظ گرداند پس حل کنند دران مشک و عنبر
محلول و نیکو بهم زنند و بکار برند + ارگجه شاهجهانی بسیار
خوشبو و لذیذ است صنعت آن صندل سفید با گلاب
سائیده چهل و هشت مثقال عود غرقی خام سوده دو مثقال
بیخ بنفشه سه حبه کتور که کند بالنی نیز گویند و دوای هندی
خوشبو است اظفار الطیب بسباسه زعفران عنبر اشهب
مشک ترکی خالص دانه هیل از هر یک دو حبه کنجات سرخ
که بهندی گهونگچی گویند روغن یاسمین که بهندی چنبیلی گویند
سه مثقال چوده عود هندی ربع مثقال دوا الکه بهندی
اکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار نارنج گلاب صندل زرد
که بهندی ملاگیر گویند از هر یک دوازده مثقال درهم نموده
استعمال نمایند + ارگجه شاهجهانی دیگر صنعت آن عود
غرقی سه ماشه صندل سفید سوده یازده ماشه اکسیر که
اشنه سفید است مشک خالص عنبر اشهب چوه و اگر
غرقی از هر یک دو ماشه اظفار الطیب بریان کتول بیخ بنفشه
شاخ شسته از هر یک یکماشه بسباسه قاقله صغار از هر یک
سه سرخ کافور قیصوری نیم سرخ عرق بهار دو توله روغن
چنبیلی ربع دام گلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته بیخته
با گلاب و عرق بهار سائیده مرتب نمایند با استعمال آورند
ارگجه اکبرشاهی صنعت آن صندل بگلاب سوده شش
مثقال چوده اگر که عود هندی است سه مثقال بنفشه
کتور از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه گلاب چهل و
هشت مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند + ارگجه جهانگیری
صنعت آن صندل بسیار خوشبو اعلی سه توله مشک
چوده عود خاصه اگر غرقی خام از هر یک یکتوله عنبر اشهب
شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب کتول از هر یک
دو ماشه بیخ بنفشه چهار ماشه کافور چودانه یک ماشه
روغن چنبیلی دو دام اجزا را بگلاب و عرق بهار نرم سوده
از پارچه گذرانیده استعمال نمایند ارگجه دیگر خاصه
بادشاهزاده محمد اعظم شاه بسیار خوشبو و نیکو است
صنعت آن صندل سفید سائیده عود هندی خام
از هر یک یکتوله عنبر اشهب عنبر مایه زرد و از هر یک
یک ماشه مشک خالص بیخ بنفشه اکسیر چوده عود خالص

ازہر یک نیم ماشہ لباسہ تاقلہ صنبا از ہر یک سہ سرخ اظفار
الطیب بیخ سرخ کھیلہ دو سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن
چنبیلی شش ماشہ عرق بہار دو تولہ صندل را و لاادر گلاب
بجنبانند و بیخ بنفشہ را با گلاب رقیق بسایند و باز در
ہمان گلاب کھیلہ را باز تاقلہ را و صندل را و باز کافور را
و جوزہ و عود را داخل کردہ و عنبر را نیز با گلاب سائیدہ باز
اظفار الطیب و لباسہ و مشک و عود را و ہمہ را یک جا بمالند
بمالند و عنبر را باز در روغن چنبیلی و اندک گلاب گداختہ داخل
نمایند و ہمہ را در ہم نمودہ از پارچہ دولائی بگذرانند و عرق
بہار اندک اندک داخل کردہ بمالند تا تمام از پارچہ خوب
بگذرد و دو سہ ساعت نگاہداشتہ تا فی الجملہ مزاجی گردد
و استعمال نمایند و اگر عطر گلاب و عطر عود ہندی ضمنا
نمایند بہتر گردد والطیب ارگجہ سرکار پادشاہی خود دیگر صنعت
آن صندل سفید بگلاب سودہ نہ مثقال عود غرقی خام
دو درم عنبر اشہب بیخ بنفشہ از ہر یک نیم مثقال مشک
خالص ربع مثقال دوالمسک دو مثقال جوزہ عود ہندی
دو حبہ کافور یک حبہ روغن یاسمین یک مثقال گل ربع مثقال
بدستور مقرر مرتب نمایند ۔ ارگجہ خاصہ سرکار پادشاہی
صنعت آن صندل سفید بگلاب سودہ ہشت مثقال
اظفار الطیب بربان کھتولہ ایرسا از ہر یک ربع مثقالی
جوزہ عود ہندی دوالمسک مشک خالص عنبر اشہب از
ہر یک نیم مثقال کافور دو حبہ عود غرقی خام یک درم روغن
یاسمین دوازدہ مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند ۔ ارگجہ
پادشاہ دیگر صنعت آن صندل سفید بگلاب سودہ
چہل و ہشت مثقال روغن یاسمین خوشبو دوازدہ مثقال
عنبر اشہب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال بیخ بنفشہ
دوالمسک از ہر یک یک مثقال اظفار الطیب جوزہ عود اگر
خالص از ہر یک یک درم بگلاب بقدر احتیاج مرتب
نمایند ۔ ارگجہ خدابخش خانی ۔ صندل سفید بگلاب
سودہ عنبر اشہب مشک خالص جوزہ عود از ہر یک
نیم مثقال عود غرقی سہ مثقال بیخ بنفشہ دوالمسک از ہر یک
ربع مثقالی لباسہ دانہ ہیل زعفران از ہر یک ثمن
مثقالی عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو

یکدرم زردی گل ناگیسر و زردی گل سرخ از ہر یک قدرے
بدستور مرتب نمایند ۔ ارگجہ دلاور خانی صنعت عنبر اشہب
عود غرقی از ہر یک ربع مثقالی مشک خالص لباسہ
صندل زرد کہ بہندی ملاگیر گویند جوزہ عود خالص
کھتورا از ہر یک دو حبہ اظفار الطیب چہار حبہ اکسیر دو نیم
وزن صندل سفید دو وزن اجزا با گلاب چہل و ہشت
مثقال بدستور مرتب نمایند ارگجہ دلاور خانی بنسخہ دیگر
صنعت آن عنبر اشہب دوالمسک ہندی اکسیر نامند از
ہر یک چہار سرخ مشک خالص جوزہ اگر خالص اظفار
الطیب از ہر یک سرخ ایرسا کہ بیخ بنفشہ است
نرباز ہیل لوالنگ از ہر یک دو سرخ کافور یک سرخ
روغن یاسمین چہار تولہ عود غرقی خام یک وزن کل
ادویہ صندل دو وزن ادویہ علی الرسم مرتب نمایند
ارگجہ موسوی خانی کہ خوشبو و نیکوست صنعت آن
صندل سفید سودہ عود غرقی خام از ہر یک دہ ماشہ
مشک خالص نہ ماشہ جوزہ عود قسم اول تاقلہ صنبا
از ہر یک نہ سرخ عنبر اشہب یکماشہ گل کامہ یک نیم ماشہ
کھیلہ اظفار الطیب لباسہ از ہر یک چہار سرخ کافور
بھیم سینی نیم سرخ روغن چنبیلی بیخ بنفشہ از ہر یک شش
سرخ بدستور مرتب نمایند و گلاب و عرق بہار ہر قدر کہ
خواہند اضافہ نمایند ارگجہ قلاوز خانی صنعت آن
صندل دہ ماشہ اگر غرقی شش ماشہ مشک خالص
عنبر اشہب اکسیر گل کامہ از ہر یک یکماشہ اظفار الطیب
بیخ بنفشہ لباسہ قرنفل تاقلہ صنبا جوزہ عود ہندی
از ہر یک چہار سرخ روغن چنبیلی نیم درم کافور خالص نیم
سرخ گل کامہ یکماشہ عطر گلاب یکماشہ گلاب یک
شش عرق بہار و نیم سیر شاہی بدستور مقرر مرتب
نمایند ارگجہ محمد یار خانی کہ بسیار تحفہ میشود صنعت آن
صندل سفید عود ہندی از ہر یک یکتولہ صندل زرد
کہ ملاگیر گویند شش ماشہ عنبر اشہب عبیر تحفی مشک خالص
قرنفل از ہر یک دو ماشہ اکسیر بیخ بنفشہ دانہ ہیل کوچک
اظفار الطیب روغن چنبیلی عطر گلاب عطر فتنہ عطر
ناگیسر عطر عنبر از ہر یک ماشہ کافور خالص زعفران

خوشبوی خالص عطر گلاب عطر کرنہ از ہر یک نیم ماشہ گلاب
و عرق بہار از ہر یک بقدر حاجت داخل کردہ بدستور مقرر
مرتب نمایند ارگجہ دیگر بنسخہ عطاران ہند صنعت آن
ملاگیر شش ماشہ عود ہندی حب المحلب از ہر یک سہ ماشہ
اظفار الطیب بیخ بنفشہ از ہر یک دو ماشہ قرنفل چہار سرخ
اکسیر دانہ ہیل بوا ادچینی از ہر یک یک ماشہ کافور قیصوری
دو سرخ مجموع را بگلاب بصلایہ سودہ عطر فتنہ یکماشہ و نیم
جوزہ عود ہندی نیم ماشہ روغن زنبق یکتولہ با آن
مخلوط کردہ بکار برند ۔ ارگجہ دیگر کہ عطاران ہند آنرا
ارگجہ شاہی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری
نہ تولہ مشک ترکی خالص اکسیر از ہر یک یکتولہ روغن چنبیلی
دہ درم اظفار الطیب چہار ماشہ و نیم حب المحلب عنبر اشہب
جوزہ عود غرقی خام بیخ بنفشہ از ہر یک نہ ماشہ زباد
نشستہ چہار ماشہ و نیم عود غرقی یکتولہ و نیم کافور قیصوری
یکماشہ گلاب دو استار عرق بہار یک استار حصی لبان کہ
آنرا العربی صمغ ضرو نامند سہ تولہ عطر فتنہ یکتولہ بدستور
مقرر بمالند ارگجہ سازند و بطریق عطر بکار برند ارگجہ دیگر
کہ عطاران ہند آنرا ارگجہ قسم دوم نامند صنعت آن
صندل سفید مقاصری سودہ عطر گل مولسری سیر
از ہر یک سہ تولہ دانہ ہیل بوا چہار تولہ قرنفل دو تولہ عود
ہندی نیم تولہ است صمغ ضرو کہ جوہر حصی لبان و مسعد
النت لباسہ عطر گلاب خالص عطر مجموع از ہر یک یکتولہ
گلاب وزن مجموع ادویہ بدستور مرتب نمایند دست
ہندی جوہر ہر چیز و مقصد آنرا نامند ۔ ارگجہ دیگر بنسخہ
عطاران ہند صنعت آن طباشیر یک استار ملاگیر
یعنی صندل زرد سائیدہ نیم استار صندل سفید مقاصری
بگلاب سودہ سہ پاؤ استار کندر کپور کچری ناگرموتھہ از
ہر یک پاؤ استار بربری کھتولہ از ہر یک نیم پاؤ استار رنج
کرسیلہ است نیم استار نکمہ یعنی اظفار الطیب الاکی خرد
یعنی تاقلہ صنبا قرنفل صمغ ضرو سیہ سائلہ از ہر یک
دو دام عطر گلاب عطر فتنہ از ہر یک یکتولہ گلاب مقدار یکہ
ادویہ بآن ارگجہ توان ساخت بدستور مقرر مرتب نمایند
عبیر مایہ کہ اکسیر گویند صنعت آن آن است کہ بگیرند

نارنجهای کوچک سر آنرا ببرند و جوف آنرا تمام خالی کنند
بعده یک شیشه در آن نمانند و در هر چهار سیر بهارنارنج یک
سیر لادن عنبر و نیم سیر سنبل الطیب و پاو سیر دواله لادن
کوبیده و سائر اجزا را از خس و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه
کرده در ظرف چینی در گلاب آنقدر که بالای ادویه آید
بخیسانند و یکشب بگذارند پس در نارنجها پر کنند و سر آنها
را از همان قطعها که بریده اند مستحکم نموده در دیگ سنگی یا
نقره یا مس تازه قلعی کرده ته آن قدری خس ریخته باشند
ته برته چهار طبقه چیده گلاب بر روی آن ریخته سر آنرا بسته
اطراف با گل حکمت یا آرد ماش هندی مستحکم نمایند بنوعی که
بخار آن مطلقا بیرون نرود و با آتش ملائم طبخ دهند و
گوش بر آواز آن دارند چون آواز جوش کم گردد دانند
که گلاب کم مانده دیگ را فرود آورده بگذارند تا اندک
سرد گردد و بخار آن زائل شود سر آنرا باز نموده نارنجها را
بر آورده و آنچه در جوف آنهاست بر آورده در ظرف چینی
پهن نمایند تا خشک گردد و در هر سه سیر از آن یک سیر
صندل سفید خوشبو بگلاب سوده و دو توله مشک سوده
داخل نموده در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از یک ماه
استعمال نمایند، عبیر نایه دیگر از ان اقوی صنعت آن
اگر غرقی خام اشنه سنبل الطیب لادن عنبر صندل
بهارنارنج از هر یک یک آثار ربع بنفشه نیم آثار مشک
چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه
آنچه کوبیدنی ست جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند
ارنب بری معرب ارنبا سریانی ست و بعربی خزز بنون
و رای مهمله و بفارسی خرگوش و ترکی دوشان و بهندی
سسا و سهه و کهره و بیونانی قردیمون و نیز ارنب
را غروس و غرساوس و بسریانی لاغوسی نامند و
آن حیوان معروف ست بجثه گربه با موهای نرم و
مثل زنان حیض می بیند و گویند منقلب میگردد و نر آن
ماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یکسال نر آن بسیار
ست میگردد و یکسال ماده و آن دو سیاه و سفید بگر نگ
و ابلق میباشد و بهترین آن سفید است گویند چون آنرا
بسیار ترسانند و ذبح نمایند بسبب شدت خوف آن

از جمیع آن بر نمی آید و مدت حمل آن هشتاد روز ست و زیاده
هم گفته اند و ماول سوم گرم و در دوم رطب ست و بعضی
قوی سیاه آن یابس ست و سفید تر کی آن بسیار گرم و
خشکی آن کمتر میباشد پوشیدن پوست آن مسخن بدن و
معدل اخلاط بارده و ادمان اکل آن قاطع بواسیر و
مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن و غیر محرق
آن حابس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن
جهت اسهال و قرحه امعا و دفع سموم و طلای تازه گرم
آن جهت کلف و بهق و بثور ریکه آب سفید از ان ترشح
کند و جوشش خشکی که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه
است و مغز سر آنکه مشوی باشد جهت رعشه مرضی و
دلوک آن جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و ایام
بر رویدن دندان اطفال و طلای پیه آن مانع نشتن
مو و بر کندن آن است اختلاج و ارتعاش تناول نمودن
مغز سر خرگوش با ماء العسل نافع است ازبرای اختلاج
و ارتعاش حادث لعقب مرض و بریان کرده آن نافع
است ازبرای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن
شراب و رعشه مرضی خصوص وقتیکه با فلفل و خردل
خورده شود و مغز سر ارنب را چون با سرکه و روغن زیت
بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از شخص هرب
نمایند و نزدیک او نیایند و شیخ داود گفته که چون
هفت روز دو حبه مغز سر آنرا با دو اوقیه شیر تازه
بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر دماغ آن
با پیه خرس و با ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع
داء الثعلب و پنیر مایه آنرا چون بقدر یک قیراط تا نیم
مثقال با سرکه انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر
منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله
پادزهر جمیع سموم است و سه قیراط آن با شراب جهت
رفع تپ ربع مجرب شمرده اند و گویند که یکدرم پنیر مایه
آن تا یک مثقال چون با آب نخود بخورند نافع ست
ازبرای احتباس بول بسبب جمود خون در مثانه و اگر
یکدرم انفحه ارنب را با یکدرم شب سوخته یکجا کرده
پس بگیرند با لونه و سداب و در آب جوشانیده و صاف

نموده و این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور خون
بسته بگشاید، طلای آن جهت سرطان عسب الطفل و دشتاسل
آنرا چون بپوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم نیکو و
آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع
حمل زنان و زهره آنرا تاثیر بعکس پنیر مایه آن چون با زیت
خلط کرده شود و جلوس در طبیخ آن جهت تقرح منافس
و چون بیاشامند انفحه آنرا با سرکه و یا روغن گاو یا
سرکه انگوری و هم چنین سرکه آشامیده شود یا مسکه
یا روغن یا عسل مصفی محلول یا خمر نافع ست ازبرای
صرع و بعضی گفته اند چون قدر قلیلی از انفحه آنرا طفل
بیاشامند ایمن میگردد از حدوث صرع و چون انفحه
از انفحه ارنب را طفلی که فزع کند در خواب بدهند
دفع میگرداند فزع آنرا ولیکن باید که بسیار کم باشد و
شیر در معده او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده
میشود و خوردن گوشت آن مولد خون غلیظ و بهتر از
خونی که از گوشت گاو و بز و میش هم میرسد و جهت بول
در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده
نافع است و اصلاح آن پختن آن ست به بخار آب و
با روغن زیت و مضرات محرور المزاج و مصلح کاسنی و
سرکه و انار میخوش ست صرع گوشت آنرا چون بریان
نموده به بخار آب گرم با شبت پخته بخورند نافع است از
برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از
اغذیه جیده است ازبرای اصحاب صرع و فالج و لقوه
و استرخا قرشی گفته اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا
کباب و مشویات مزورها با زیره جاره و تقویه مانند تخم
شبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل که ترش کرده
باشند آنها را امری که نافع اند ازبرای اصحاب فالج و
استرخا و لقوه و امراض بارده و علل اعصاب و خوردن
گوشت بریان کرده آن نافع است ازبرای خدر اطراف
و چون بپزند گوشت ارنب را تا مهرا شود مانند حلوا
پس بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع ست ازبرای
لقوه و قلایای گوشت با مغز سر آن با مصالح
حاره و ابکامه غذای صالح ست ازبرای اصحاب فالج

و هرگاه بوده باشد با سعال نفث بسیار لمنی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب این مشویات و قلیه های از گوشت ارنب بری و آن محدث سهرات و مصلح آن ابازیراست و سمرقندی گفته که لحوم ارنب میباشد گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و موجب غثیان و تسکین نکام و مدر بول و موافق هرکسی راکه محتاج شد بتدبیر مجفف با موافق هرکسے راکه محتاج باشد بتدبیر ملطف و طب اصلاحش آن است که چرب سازند بروغن بسیار و بریان نمایند آنرا به بخار آب گرم و گفته شده که گوشت حیوانات وحشی تمامش بد است الا آهو بره که از جمله آنها بدیش کمتر است و بعد از آن در کمی بدی گوشت ارنب و واجب است اصحاب وجع مفاصل را هجرت از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت ارنب و امثال آن چون طیور جبلی و آهو بره و هر گوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده در علاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب بارد المزاج است پس چگونه میباشد غذا نافع از برای مفلوجین و اصحاب امراض بارده جواب که ازین سوال داده اند آن است که مزاج جمله ارنب بارد است لیکن گوشت آنها عار است از گوشت غزال و حق جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه ارنب مشهور است و سبب این شهرت اضعاف آنست که خوف و جبن باشد و سبب درین امر نیست برودت مزاج آن چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج از برای سرعت حرکات که آنرا میباشد بسیار گرم خلق شده و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب ست و آن جانور بی حرب است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غیره هلاک میشود باری تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا نسبت به بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردند و موجب جبن و خوف او میشود و هرچند در اصل حرارت غریزی او قویست و نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت عارضی از غضب یا تحجیج گشته

باعث انتشار و ضعف آن میگردد و چون بگیرند مرارهٔ آن را و لیس شوند با آن کندر و سداب و حب ساخته بیاشامند در وقت آشامیدن شراب خواب آورد و اگر زیاده کرده شود غلاصی از آن بیاشامند سرکه کهنه پس بدرستیکه موجب شفا میشود و بلیناس گفته که چون زهره آنرا بنوشند خواب بر تبه شارب آن غلبه کند که تا سرکه بر و نریزند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید لقوه مؤلف جامع الادویه گفته که چون خصیه آنرا با نمک تلخ و ورس نمک سود نموده و دو دانگ آنرا سعوط نمایند جهت لقوه مجربست و خوردن آنرا با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و گویند چون زن فرج آنرا پخته بخورد در حال آبستن گردد و هم چنین قمحول هر کمین آن درین باب بسیار موثر دانسته اند و گفتها و خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن بمقدار نیم درم تا یکدرم شر با جهت سلس البول و بول در فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفیدات و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی سر موثر است و دستور احراق ارنب جهت سنگ مثانه آن است که بگیرند ارنب بری را و بعد از ذبح از پوست و احشا پاک کرده در کوزهٔ سفال بطین نموده در تنور یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند دهن ارنب نافع است از برای مفاصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشستن دران و تدهین بدان صنعت آن بگیرند ارنب را زنده و دست و پای آنرا بسته در غالی از زیت یا روغن کنجد کرده بجوش آورند و ارنب را دران انداخته و بجوشانند تا مهرا شود پس فرود آورده مریض دران نشیند بعد از آنکه حرارت او کم شده باشد که توان دران نشیند و قدری را از برای تدهین نگاه دارند طبیخ ارنب نافع است از برای کسیکه دهن ارنب نافع است از برای آن و مذکور شد در آبزنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل بارد و رویانیدن موی سر و این نوع غذا معمول ترکان است

صنعت آن بگیرند ارنب را و ذبح نموده پاک کنند پس آنرا در آب و نمک و شبت و پیاز جوشانند و کف آنرا بگیرند پس آنرا از آب برآورده با آب سرد بشویند و بجای آب بریزند و در وقت پختن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویه مقویه داخل بر آن بپاشند تا زمانیکه خوب پخته شود پس آنرا فرود آورده بخورند و پوستین فراگرفته از پوست ارنب اهلی متوسط است در گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آنرا قلمه نامند و از پوست بره زیاده و از پوست سمور گرمیش کمتر است

باب الالف مع السین المهمله

اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف بضم راء مهمله و سکون واو و نون بلغت سریانی بیخ سنبل بریست که آنرا اسارون بری نیز نامند و بیونانی سرابیون و بهندی تگر نامند و آن بیخ گیاهی است پرگره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر و قوی تر بهم برآمده شده و با اندک عطریت و تندی و سفید مائل بزردی و بعضے مائل بزردی و با ریشهای بسیار باریک که از اطراف آن برآمده و نبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مائل باستداره و گلش بنفش و در زیر برگ تعبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم گاوچره که عبارت از قرطم و قسمی از آن را ساق بقدر ذرعی و هم و دو برگش مثل برگ تنظوریون و دقیق و اعلای ساق آن را شعبه بعضے بر بالاے بعضے و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف آن جرمے زغبی و تخمش بسطبری خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلب شاخهای آن پراگنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل خطمی و برا شجار می پیچد و بیخش ساری در تحت ارض و پرگره و قوی الرائحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص ست در رفع سموم و گزیدن مارها و قسمے را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بیگره و زرد و تلخ و با عطریت و نبت آن کوهها ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربع است

و مجموع آن در آخر درجهٔ دوم گرم و خشک و بهترین آن قسم اول
است ملطف و محلل ورم و ملین و منقی معده و جگر و سپرز
و گرده از اخلاط بارده و سه مثقال آن با ماء العسل مسهل
قوی بلغم غلیظ مجتمع در سر و باقی اعضاست و جهت
حصاة گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس
حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع
فصد حصاة که و ماده در آب انگور خیسانیده باشند و باید که
از ما بین سه مثقال آن آب انگور چهار رطل و نصف باشد
و با شیر شتر و گوسفند مسهل مقوی سپرز و مرطوب و مسخن و
مقوی معده و کبد و مخرج رطوبات فضلیه آن هر دو اعضا
است و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سدی
و ورم سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیهٔ آلات بول از رطوبات
لزجه و امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و
فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و مقوی دماغ و
اعصاب است آشامیدن آن و شربتی از آن سه مثقال
است با ماء العسل و داخل کرده میشود در ادویه صداع بشارکت
رحم از برای تقویت سر و دماغ و رحم و اورا فضول رحم آن
گرم میکند دماغ را و نافع است از برای نسیان خصوص
و تنقیه با ماء العسل میاشامند بجهت آنکه بسبب حرارت و بیوست
مجفف رطوبات دماغ است و آن رطوبت میباشد مضعف
دماغ و هم چنین بوئیدن روغن آن و اکثر نافع است نسیان را
و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه درد و آن جهت گزیدن
عقرب و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت
زبار جهت نعوظ بسیار مجرب است و مضر ریه و مصلحش میوزنج
و گفته اند مجفف اعصاب است و مصلحش موز استهٔ برای
گرده جوشانیدن بروغن بادام است و قدر شربتش از یک
مثقال تا سه مثقال و بدلش وج سنل و نان آن بادنجبیل
است یا النصف آن خولنجان و نصف آن وج حکمای هند را
اعتقاد آنست که چون قبل از آبله خوردن آن بابنید برنج
منوشند آبله بسیار کم بر می آید و مجرب میدانند جوارش
اسارون مقوی اعصاب و اعضای عصبانی و نافع است
از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن شامی فقاح
اذخر سنبل الطیب بلیلهٔ سیاه از هر یک دو درم قسط دارچینی

از هر یک یکدرم با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
یکمثقال شراب اسارون مدر بول و نافع از برای استسقا
و یرقان و علل کبد و وجع ورک و ریه و معده بارد صنعت
آن بگیرند اسارون دو مثقال جنبانند در دوازده رطل
از عصیر عنب و بگذارند ده ماه پس صاف نموده استعمال نمایند
عرق اسارون ساده مفرح و بخشندهٔ سرور و مقوی قلب
صنعت آن بگیرند یکمن اسارون و سه من آب داخل کرده
بطریق گلاب عرق کشند شربتی ده مثقال اسرار الاطبا
تالیف شمس الدین بن بلال ردیلی این ترکیب معجون
لبوبی است که باین اسم مسمی ساخته نهایت مقوی باه
است و دل و دماغ و رنگ رخساره را نیکو گرداند و قضیب را
محکم کند و مداومت کنندهٔ آن قبل از جماع و بعد از آن
امین باشد از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض
عصبانی و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است
صنعت شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید
وج ترکی تودری سرخ و سفید لسان العصافیر سرهٔ سقنقور
از هر یک سه درم حب بلسان حب البان و در نسخه دیگر
بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفید مغز تخم
خربزه مغز تخم خیارین تخم شلغم تخم پیاز تخم لوبیه
صحرائی خشخاش سفید دوقو مغز حب القرطم تخم تره تیزک
تخم زردک تخم شبت تخم گندنا تخم هلیون حسک مربا از
هر یک ده درم مغز پسته مغز نارجیل مغز بادام شیرین مقشر
مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب القلقل کنجد مقشر از هر یک
هفت درم دارچینی قرنفل اسارون سنبل الطیب کبابه چینی
بسباسه سعد کوفی قرفة الطیب دار فلفل جوز بوا مشک سا
عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک
ترکی یکدانگ نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم
درونج عقربی از هر یک دو درم عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند حکیم میر محمد مومن گفته که من
معتادین افیون را درین معجون زعفران سه مثقال عنبر مایه
نسترا عرابی پنج مثقال افیون ده مثقال بزر البنج سفید
ده مثقال داخل کردم و بدل سرهٔ سقنقور ماهی روبیان
بنهایت موافق یافتم قدر شربت از افیون دارا نیم مثقال

تا یکمثقال و در نسخه دیگر اجزائیکه افزوده شده زعفران سه
مثقال افیون هشت مثقال بزر البنج سفید یکمثقال است
و بعضی اطبا بعوض بزر البنج افتیمون ورق القنب ده
مثقال میکنند و بعضی بعوض ورق القنب چرس میکنند
و اگر سرهٔ سقنقور نباشد بدل آن ماهی روبیان پنج مثقال
کنند و اگر حسک مربی نباشد حسک غیر مربی داخل کنند
اسرار الاطبا بنسخه دیگر منافع بسیار دارد و در تسمین باب
بی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن نشاط و محکم
نمودن قضیب اگر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النسا
و مفاصل و نقرس و نقصان منی و از همه بیماریهای
عصبانی امین گرداند و این نسخه بجنس نسخهٔ قبل باندکی
تفاوتی در عدد ادویه و بجای درم مثقال است صنعت
آن خولنجان شقاقل خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید وج
ترکی تودری سرخ و سفید لسان العصافیر شاهتره از
هر یک سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم
خرفه مقشر تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم پیاز
تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انیسون تخم هلیون حسک مربا
از هر یک ده مثقال مغز نارجیل مغز چلغوزه مغز پسته مغز فندق
مقشر از هر یک هفت مثقال دارچینی قرنفل سنبل الطیب
اسارون بسباسه کبابه چینی قرفه سعد کوفی دار فلفل عود
قماری جوزبوا عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال
مشک تبتی یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین
مغز حب الزلم درونج عقربی از هر یک دو مثقال با سه
وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی
از دو مثقال تا سه مثقال است و اگر تکیف خواهند زعفران
را سه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و بزر البنج سفید
یک مثقال اضافه نمایند + اسرار الاطبا اکسیر گرده را گرم
و قوی گرداند و منی بیفزاید و پشت را محکم کند و نشاط
آورد و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن
را فربه گرداند و رنگ را نیکو سازد و اعصاب محکم کند و نعوظ
آورد و در امر مجامعت نظیر ندارد صنعت آن مغز پسته مغز
فندق مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز
حب البطم خولنجان ماهی روبیان شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید

قردمی زرد قردری سرخ کبابهٔ کبنی بقشر دار صینی از هر یک
نیم درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابهٔ چینی حب القلقل
تخم کرفس تخم شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم انیسون
تخم باذروج لسان العصافیر درونج عقربی زرنباد از هر یک
سه درم جوزبوا بسباسه دار فلفل از هر یک دو درم
خصیة الثعلب ناجیل تازه مغز سر گنجشک نر خشک شقاقل
هر یک ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان
نعناع خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی زعفران
مصطکی از هر یک نیم درم عود خام دو درم ورق طلای
محدود ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک خالص
از هر یک نیم مثقال عسل مصفی وزن ادویه بطریق معهود معجون
سازند آنرا امل الاطبا منی را زیاده کند و کاهیده را
را قوی گرداند و نسیان را نافع باشد و رنگ رو را
نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام
مغز گردگان مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز حب الزلم
مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل تازه مغز حب القلقل
خشخاش سفید تودری سفید کنجد مقشر تخم جرجیر تخم مایا
تخم شلغم سبست بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه
دار چینی شقاقل خولنجان تخم بلیون بسباسه
بعسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه رسم
است شربتی دو درم اسطوخودوس بضم همزه و سکون
سین مهمله و ضم طای مهمله و سکون واو و ضم خای معجمه
سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله
گفته شده که لغت یونانی ست و معنی آن حافظ الارواح
است و بعربی آنرا الیس نیز الف و ممسک الارواح و ضرم
بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و زبیر الضرم گویند و اهل
هند آنرا تردم و بسریانی سنادس نامند و آن نام جزیره است
که از آنجا می آورند و در بعض لغات آنرا کشته بهندی
ربابه نامند و آن گیاهیست ربیعی در
جاهای نمناک بسیار میروید و برگش شبیه برگ صعتر و
از آن درازتر و باریکتر و گلش مائل بسفیدی و کمیاهی
دارد و باریک میباشد و شاخها نیز دیده شده و بلندی
کمتر از شبری و بقدر ذرعی نیز دیده شده و تخم آن تر گم

مخروطی طولانی شبیه بجو و مائل بسرخی و بعضی مدور و با آنکه
و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه بارزن خرد
و اندک تیزی ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی ست
که چون بدست بمالند و بو نمایند بوی کافور از آن آید و طعم
آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم ست در اول و خشک در دوم
و مرکب ست از جوهر ارضی و ناری و بتقویت جوهر ناری خود
تفتیح سده و تلطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اعضای اندرونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته درست
است و چنین مشاهده شده و اسطوخودوس در بعضی بلاد
هند و بنگاله میشود و لیکن آنچه درین بلاد هم میرسد بعضی
سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید خشن پر زغب و بی
رائحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف الخاصیت و آنچه در بلاد
دیگر میشود و نرم با اندک زغب و متصف باوصاف مذکوره
گرم و خشک است در درجهٔ اول و گویند در اول درجهٔ
دوم و ابن تلمیذ گفته که یابس ست در دوم و گویند مرکب
القوی ست و اجزاء بارده آن اکثر و این قول بلکه
قول دوم اقرب بصواب ست محلل و ملطف و جالی و مفتح
سده ها با قوت قابضه و مقوی مردان و دل و احشا و جمیع
قوای ظاهری و باطنی و نافع است از برای عفونت
اخلاط و طبیخ آن تا سه درم در امراض سینه و سعال نزلات
از نزول مواد خشک قوی تر و مفرح و مسهل بلغم و سودای غلیظ
و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و خاصیت آن
انضاج و اسهال مره سوداست از قلب و دماغ و معین
درین از خصوص دماغ و بسبب تنقیه روح این دو عضو
تقویت این دو عضو میکند و نیز بقوت قابضه که آنرا
میباشد منع تحلیل جوهر ارواح میکند و مانع از تحلیل
آن میشود و شیخ رئیس میگوید که اعتقاد من آن ست که
بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج از این وجوه
در تقویت قلب و دماغ بسبب آنکه شدید النفع است در
تقویت قلب و تزکیه فکر و آشامیدن یکدرم از آن مثقالی
جهت رعشه دماغی و در جزو آن با یک جزو بیخ کبر بعسل
سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت
مفید است و ضماد پختهٔ آن جهت درد مفاصل و نقرس

و نقوع و طبیخ آن جهت سستی دو هر بار دیگر و مشیر
و طحال و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و درد تخمه
و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر است بصفراوی
مزاج و معطش و مغثی و کرب محرورین و مصلح سکنجبین
گویند مضر است بشش و مصلحش کتیرا و صمغ عربی ست و
قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش در آلات تنفس
فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون است و شیخ یوسف
بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از
دماغ ست و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و اصلاح آن
بکتیرا است و چون با سکنجبین خورده شود محتاج بمصلح دیگر
نیست و بعضی اطبا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ ست
و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی پاک
میگرداند سر را از جمیع فضول بلغمیه و سوداویه غلیظه محلل
و ملطف و منقی آنست و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و
سودا هر سه ست و مفتح سده های دماغی و مقوی قوای
دماغی ست و تزکیه ذهن و تشجیع دماغ نیکو میگرداند و هم
را موجب تزکیه آنست و آشامیدن یکدرم از آن با ماء العسل
جهت تشجیع دماغ از ضربه و سقطه نافع ست دوار و سدر
نافع است از برای دوار و سدر بارد و آشامیدن آن و نیز
از برای دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه قرشی گفته
که هرگاه بوده باشد دوار و سدر از بلغم در معده نافع است
آنرا آشامیدن شراب اسطوخودوس ساده و با شراب لیموی
ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و منقی ست حبس اکثر
و تقویت معده میکند صرع و مالیخولیا را دست آشامیدن
طبیخ آن و همچنین اسهال با آن نافع ست صرع و مالیخولیا را
نفعی بلیغ و زائل میگرداند آنرا بجهت استفراغ و تنقیه آن
مر فضول دماغی را و تقویت آن مر دماغ را بسبب ازاله
آن مر رطوبات مرخیه را و دافع سودا و بلغم و وسواس ست و آن
و موجب تفریح ست چون گل آنرا مربی سازند با شکر یا عسل
مصفی و میباشامند از آن هر شب مقدار یکه بوده باشد
در آن از گل اسطوخودوس مقدار یک مثقال و مداومت کرده شود
با آن فرو نزول سودا و بلغم و وسواس سوداوی است بالکلیه

و موجب تفریح است تفریح قوت جنون و نسیان و توحش
و شخوص و صرع آشامیدن آن نافع است از برای
جنون سوداوی و نسیان و شخوص آن بر مجرب است
از برای نسیان و جمود و شخوص آشامیده میشود بجهت
صرع با عاقرقرحا و سکنجبین و جوت صبر از خود و یرشش
قوابین از تصریح عنب بکمینا از اسطوخودوس و خرنوب کرده
بمقدار بیست شمار و گر آن شراب و سدیس بیاشامند صرع
ازان با عاقرقرحا و سکنجبین مستعمل میگردد ازان و گاهی
بعوض عنب سرکه میکنند و درین حالت کیمیا دکر
در سرکه آنرا تحلل نمایند استعمال میتوان کرد و بهتر باید که
اگر ازین سرکه سکنجبین سازند یعنی سازند ازان سکنجبین
یک اوقیه باید و اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال
نمایند بهتر است و جالینوس گفته که چون سحق نمایند
اسطوخودوس را اگر نیز و ناشتد غباره و دمن [illegible]
صرع نافع است او را و حب نافع میشود و گفته
شده که چون کبیر [illegible] ازان یکدرم وزن باشند و لیس
مملو کرده با آن سعوط نمایند تنقیه دماغ سازند تقویت
قوت و نافع است از برای صرع سوداوی بلغمی و شیخ
الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده
او نقی ادویه از برای استفراغ ایشان اسطوخودوس
و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آنرا در سالی چند مرتبه و
بعد از تنقیه متعهد تقویت معده ایشان شوند و نیز گفته
شده که هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس افراغ با اسطوخودوس
نافع است آنرا و همچنین هرگاه بوده باشد صرع سوداوی و
مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی
سنخ اعصاب [illegible] است و نافع است از برای خدر و رعشه

فصل در بیان حبوب بلکه اصل عمود در آنها اسطوخودوس است

حب اسطوخودوس با صبر بنسخه متقدمین نافع از برای
مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و دوار التقلب
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک
پنجدرم تربد [illegible] هفت درم و نیم و در نسخه دیگر هفت درم است
صبر سقوطری [illegible] شش درم اسطوخودوس غاریقون سفید
افتیمون بسفایج فستقی از هر یک [illegible] و در نسخه حنظل یکدرم
و نیم قرنفل فودنج جبلی از هر یک [illegible] درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین [illegible] مقدار [illegible] حب نموده حب سازند شربتی بقدر
نخود کوچک شربتی سه درم با آب نیمگرم حب اسطوخودوس
اسهال بلغم و سودا و صفرا کند و جمیع امراض بلغمی و سوداوی
و صفراوی را نافع باشد و صالح است از برای امراض
ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض
و گفته شده که این حب با مثال حب قوقایا است
بلکه ازان بهتر در عمل صنعت آن غاریقون شش سفید
شحم حنظل تربد سفید مجوف تراشیده مرضوض بروغن
بادام شیرین چرب نموده از هر یک پانزده مثقال پوست
هلیله زرد و هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از
هر یک هفت مثقال سکبینج اشق سقمونیا غاریقون مشبب
سفید حب النیل افتیمون ملح نفطی [illegible] ترکی اسطوخودوس
کثیرا از هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه
صموغ را در آب گرم حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته حبوب سازند شربتی دو مثقال و گاهی زیاده
میکنند درین حب قرنفل و فودنج و گاوزبان از هر یک
پنج مثقال صبر سقوطری پانزده مثقال تا بیست مثقال
لاجورد مغسول دو مثقال و در نسخه دیگر اسطوخودوس
سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و در نجال قوی
الفعل است در امراض سوداوی و امراض که تعلق به
دماغ داشته باشد حب اسطوخودوس شیخ الرئیس نافع از
برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یکدرم تا
دو درم ایارج فیقرا یکدرم حب ساخته فرو برند و بالای آن
ماء العسل بنوشند حب اسطوخودوس حکیم سید [illegible] زردی
منقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای
صرع و مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی از هر یک پنجدرم افتیمون اسطوخودوس بسفایج
فستقی از هر یک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم
خربق سیاه نمک نفطی از هر یک دو درم قرنفل و فودنج
کوهی شحم حنظل از هر یک یکدرم و نیم ایارج فیقرا ده درم
کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته و دست را بروغن بادام شیرین
چرب نموده حب سازند شربتی سه درم و در نسخه دیگر هلیله سیاه
پنجدرم [illegible] حب اسطوخودوس [illegible]
بدن و سر از سودا و نافع است از برای جمیع امراض
سوداوی خصوصا آنچه متعلق بسر باشد صنعت آن
پوست هلیله زرد هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج از هر یک
هفت درم اشق سکبینج سقمونیا [illegible] حب النیل افتیمون
ملح نفطی [illegible] ترکی کثیرا سفید اسطوخودوس از هر یک
پنجدرم قرنفل فودنج گاوزبان از هر یک پنجدرم صبر سقوطری
پانزده درم لاجورد مغسول دو درم و در نسخه دیگر سه درم
است خربق سیاه دو درم صموغ را با آب گرم حل کرده
باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حب
بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند
حب اسطوخودوس منقول از کامل الصناعه که همین
منافع دارد صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله کابلی
هلیله و هلیله سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک [illegible]
درم غاریقون شحم سفید چهار درم اسطوخودوس افتیمون
از هر یک پنجدرم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو
درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته با [illegible]
سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم
تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب اسطوخودوس نافع
از برای مالیخولیا و دوار الکلب صنعت آن اسطوخودوس
دو درم افتیمون مصری بسفایج فستقی از هر یک پنجدرم
حجر ارمنی پوست هلیله کابلی از هر یک یکدرم نمک هندی
شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست هلیله که منقی باشد
خربق سیاه از هر یک سه درم تربد سفید بیست درم کوفته
بیخته بسکنجبین عسلی سرشته حبوب سازند شربتی [illegible] درم
دهن اسطوخودوس جهت وجع گوش و ثقل سامعه
نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس نرم کوبیده با [illegible]
آن افسنتین یک مثقال بآب باران بخیسانند
پس باتش ملایم بجوشانند تا تمام قوت آن بآب
باز داده شود پس صاف نموده [illegible]
کرده با چهار وزن آن روغن گل باتش ملایم بجوشانند
تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط باید

کرده است وزیره در ظرف سنگ یا شیشه نگاه دارند عند الحاجت
نیم گرم نموده دو سه قطره در گوش بچکانند واگر نرم وبینا
آن در گوش نیز اضافه نمایند میگردد از قی شراب
اسطوخودوس ساده نافع است از برای مالیخولیا بجهت
آنکه تقویت وتنقیه فضول غلیظه واخلاط از جمله بلغمیه وسوداویه
وصفراویه میکند چنانکه شراب اسطوخودوس نافع است
از برای صداع بارد چون آشامیده شود با آب گرم
برای تعدیل مزاج بارد وبسبب حرارت عرضی وحرارت
بالقوه که این شراب را میباشد بسبب آنکه اطلاق طبیعت
میکند وبسبب ارخای معده وتر کردن ثقل وازاله
که آب را میباشد ونیز بسبب ارخا میباشد مسکن عطش
واگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس
باید که خورده شود با شراب لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد
حرارت آن ونیز سکنجبین تقطیع بلغم وتلطیف آن وحبس
ابخره وتقویت معده میکند ونیز شراب اسطوخودوس
نافع است از برای صداع سوداوی بیشتر از تنقیه اینست
برای نضج سودا وبعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج سر
منقیه بقیه ماده اذان وتقویت سر وقلب نیز نافع
است از برای صداع رطب بجهت آنکه منقیه دماغ
میکند از رطوبات مخاطیه ومحلل ومجفف آن است
ونیز چون شراب اسطوخودوس را با شراب لیمو تعدیل
نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال وشراب لیمو
سه مثقال باشد ونیز نافع است از برای دوار وسدر
بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه منقی وملطف است حبس ابخره
وتقویت معده میکند ونیز شراب اسطوخودوس نافع است
از برای صرع بجهات ومنافع مذکوره وتقویت آن
دماغ را ونیز نافع است صرع حادث بشارکت قدمین
وساقین را هرگاه آشامیده شود در غیر وقت نوبه آن
بجهت آنکه تنقیه بدن میکند از بلغم وفضول غلیظه ومواد
از جمله رسیده باشد بجوهر عروق وموجب ... دماغی
شده ونیز مقوی دماغ ومسخن آنست ومحلل ابخره در
میباشد از ابخره ورياح که موجب صرع است ونیز نافع
است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیه مواد

بلغمیه از دماغ بالطبع ووسواس سوداوی بالخاصیه النفع
خصوص که تعقیب با شراب ترنج یا شراب لیمو یا سکنجبین نموده
شود صنعت آن نیز تنها اسطوخودوس خشک ربع رطلی
در دو رطل آب وربع رطلی گلاب یک شب بخیسانند صبح
بجوشانند تا بنصف رسد یکرطل قند سفید یا عسل سفید
مصفی بجهت بهت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک
اوقیه واگر اسطوخودوس تر باشد آنرا کوبیده آب آنرا
گرفته صافی نموده در یکمن آب اسطوخودوس تریک من
قند سفید وربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی
یک اوقیه شراب اسطوخودوس نسخه قرابادین امان
تنه ربع من اسطوخودوس ... عسیر عشبی
داخل کرده در یکمن کرده شبانه یکبار ...
پس صافی نموده نگاه دارند مقدار آبها ودر وقت حاجت
... شراب اسطوخودوس ابن جمیل که در مختار
ذکر کرده وگفته که مجربست از برای صرع عامی وسدر
دماغی وصرع صنعت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج
فستقی پوست تراشیده گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
پنجدرم همه را در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نمایند ودو رطل شکر سفید در آن کنند وبجوشانند
تا بقوام آید سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی
یک اوقیه شراب اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح
موجز قرشی ذکر کرده وگفته که این شراب از من است
ومن ... این شراب منضج مواد سوداوی
وبلغمی ومسهل مواد سوداوی ... خصوص مواد دماغی
صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان از هر یک
ده درم عود الصلیب گاوزبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه
اصل السوس مقشر از هر یک پنجدرم گل بنفشه گل سرخ
منزوع الاقماع گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنجدرم
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند
وصاف نمایند وسه رطل شکر طبرزد یا عسل بحسب حال
داخل نمایند وبقوام آورند ونگاه دارند شربتی از
ده درم تا پانزده درم با آب گرم بیاشامند صنعت این
شراب بنسخه سید مظفرالدین شفائی مساوی نسخه مذکور است

مع اجزا الا آنکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است ودر او زیاد
آنها وجه وارد ونسخه آن که اینست اسطوخودوس پرسیاوشان
عودالصلیب از هر یک پنجدرم اصل السوس تخم کرفس گاوزبان
رازیانه تخم خطمی گل بنفشه غنچه گل سرخ از هر یک سه درم
مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند
وصاف نمایند وبا یک من قند سفید بقوام آورند صنعت
این شراب بنسخه حکیم معصوم مساوی نسخه شفائی است
الا آنکه مویز منقی وسپستان از هر یک پنجاه عدد
ودر نسخه دیگر سپستان هفتاد عدد است ومویز منقی
یکصد وپنجاه دانه ووزن قند یکرطل است باقی مساوی
نسخه شفائی است ودر قرابادین شفائی مسطور است
که این شراب نافع است از برای صرع وفالج ومالیخولیا
وصداع بارد وجمیع امراض بارده دماغی وسده های
دماغ شراب اسطوخودوس تالیف میرزا محمد باقر
ولد میرزا محمد حسین حکیم صنعت آن اسطوخودوس
پرسیاوشان اصل السوس از هر یک ده مثقال عود صلیب
گل گاوزبان بادرنجبویه تخم خطمی از هر یک
پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ از هر یک هفت مثقال مویز
منقی بیست دانه سپستان سی دانه با شکر وعسل از هر یک
پنجاه درم بدستور شربت سازند شراب اسطوخودوس
دیگر صنعت آن اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست
تراشیده افتیمون اقریطی گل بنفشه گل سرخ گاوزبان
بادرنجبویه از هر یک پنج مثقال عود صلیب سه درم
مثقال پرسیاوشان اصل السوس مقشر رازیانه بیخ رازیانه
از هر یک سه مثقال تخم خطمی دو مثقال سپستان سی
دانه مویز منقی چهل دانه با قند سفید یکصد وپنجاه مثقال
علی الرسم شربت سازند شراب اسطوخودوس تالیف
حکیم میر محمد مومن مقوی دماغ بارد ومعده بارده
وسده های دماغ گشاید وصرع وسبات وسکته وکابوس
را نافع باشد صنعت آن اسطوخودوس زوفای خشک
پرسیاوشان تخم سفید اصل السوس از هر یک ده درم
قنا وانیسون(?) عود قماری ... گل گاوزبان پوست بیخ رازیانه
تخم رازیانه تخم کرفس غنچه گل سرخ ابریشم از هر یک پنجدرم

بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب وقرنفل امیون قنطوریون
رقیق از هر یک سه درم مویز منقی صد عدد همه را در آب
بجوشانند چنانکه مقرر است و پالایند و داخل کنند دران
یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید مصفی و مثل آن گلقند شکری
و گلقند را نیکو بمالند پس بگیرند شاهسفرم هندی و قرنفل و اسیل و
سنبل الطیب از هر یک دو درم دارچینی زنجبیل فستین از
از هر یک سه درم مصطکی یکدرم همه را کوفته در پارچه بسته
دران اندازند و در آتش ملایم بپزند و لمحه بلمحه پارچه را
بمالند تا شیره آن بر آید و بفشارند و چون بقوام آید
پارچه را دوباره بر آورده بمالند و بفشارند پس آن را قدری
گلاب بشویند و باز دران گلاب بمالند و بفشارند تا تمام
شیره آن بر آید و آن گلاب را داخل کرده یک دو جوش دیگر
داده فرود آورند و بپالایند و بعد از سرد شدن در شیشه
یا مرتبان چینی نگاه دارند و قدر شربت بپز درم تا ده
مثقال تا پانزده مثقال است و باید دانست که عمده
منافع این شراب نفع از برای صرع است و تخم کرفس در
نهایت ضرر است از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس
دران داخل نباشد شراب اسطوخودوس دیگر منضج
و منقی اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از
مغز دماغ است لاسیما از برای لیثرغس و صرع و این شراب
نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن
صنعت آن اسطوخودوس سنا مکی بسفایج فستقی از هر یک
ده درم ورق گل سرخ بنفشه ترمد سفید پرسیاوشان
از هر یک پنجدرم همه را در سه من آب یک شب تر کنند
و صبح بجوشانند چون بیک من رسد بپالایند و یک رطل
قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم با آب گرم
یا گلاب حل نموده بنوشند و اگر طبع تعقل بسیار باشد
نیم مثقال تا یکدرم غاریقون سفید مویز نیز دران
داخل نمایند شراب اسطوخودوس قلمی نموده اند که
از اختراع احقر عباد الله کلستانی امیر المؤمنین سید
محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان
و مجرب است در نفع از برای نضج مواد سوداویه و بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای تنقیح سدهای دماغی و امراض

بارده اعصاب و از برای صرع و فالج و لقوه و از برای
امراض بارده دماغ و منافع بسیار دارد صنعت آن
اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقی پرسیاوشان
از هر یک ده درم گاوزبان زرنباد ابیوس وقوقنطوریون
دقیق غنچه گل سرخ هزار ورق الاقماع از هر یک هفت
درم اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ انجدان اسارون
فاوانیا از هر یک پنجدرم دارچینی اسارون عود هندی
از هر یک سه درم عود بلسان حب بلسان فقاح اذخر
بادیان خطائی از هر یک چهار درم قرنفل بسباسه از هر یک
یکدرم جزا انیکوفته مویز سرخ طائفی منقی از حب
درم الحجیر [illegible] بیست دانه مجموع را در سرکه عنصل که
لیمو در آن تحلیل نموده باشند دو رطل و آب خالص چهار
رطل یک شبانروز تر کنند و روز دیگر در دیگ سنگی
باتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند پس
بپالایند و در صافی نموده آن عسل مصفی و روغن چینی
یا قند از هر یک دو رطل داخل کرده یک شب بگذارند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بپالایند و
بجوشانند تا بقوام آید فرود آورده در شیشه نگاه
دارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه با عرق بادرنجبویه
عرق گاوزبان و گلاب بنوشند صنعت خل لیمو که تحلیل
لیمو در خل العنصل است صنعت آن بگیرند لیموی رسیده
خالی از داغ و فشار [illegible] در آب و نمک بگذارند
پس از آب نمک بیرون آورده بکوبند که شوری آن
دور گردد و پارچه کرباسی نیم آن را بگیرند و باقی
بگذارند که بقیه نمی که در خلل و فرج لیموها باقی است هوا
نشف کند و مطلق نم آب در لیموها نماند پس آن لیموها را
بکلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو
پنجاه سوراخ باشد پس لیموها را در مرتبان چینی یا ظرف
زجاجی کرده خل العنصل بصفتی که در باب عنصل ذکر میشود
بر روی آن لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها
بگذرد و چهل روز بگذارند و بعد از آن سرکه را جدا کرده
استعمال نمایند شراب اسطوخودوس دیگر منقول از مجربات
حکیم اشرف قمی اوحد [illegible] از اولاد حکیم ابو البرکات و حذاقه

نافع از برای امراض سوداویه و مالیخولیا صنعت آن
اسطوخودوس گاوزبان رازیانه بسفایج فستقی از هر یک
ده مثقال مویز منقی از عجم سی دانه صندل سفید سه
مثقال طباشیر سفید دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال
قند سفید یکصد و سی مثقال بدستور مقرر شربت سازند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال شراب اسطوخودوس
از استنباط آن مغفور نافع و مجرب از برای جذام صنعت آن
اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون ابریشم [illegible] بلسان
افتیمون جعده حاشا زرنباد از هر یک ده مثقال [illegible]
افتیمون اجزا بجوشانند در سه رطل آب تا یک رطل بماند
افتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن صافی نمایند
و کیسه را بمالند تا تمام شیره و قوتش بر آید [illegible]
را صافی نموده گلقند یک رطل دران حل کرده یک جوش
داده فرود آورند و بمالند تا شیره و قوت گلقند بر آید پس
بپالایند و یکصد مثقال گلاب داخل کرده باتش ملایم بقوام
آورند شربتی یک اوقیه عرق اسطوخودوس [illegible] مفتح سدد
و مقوی ارواح دماغی و نافع از برای تنقیه اخلاط منتنه
سوداویه نهایت نفع است از برای نزلات و بلغمی مزاج
و سوداوی را نافع و برای [illegible] موافق و رعشه را زائل گرداند
و درد مفاصل را مفید و بجهت صداع [illegible] نافع و از برای
صرع بی نظیر است صنعت اسطوخودوس [illegible] در سه چهار من
آب داخل کرده بدستوریکه گلاب میکشند عرق برآورند
مربای اسطوخودوس چون هر روز سه مثقال خورده شود
و مداومت بآن کرده شود تفریح می آورد و مانع سودا
است صنعت آن بگیرند گل تازه آن را و با وزن آن نبات
سفید یا عسل بدستور گلقند مربی سازند مطبوخ اسطوخودوس
جهت امراض دماغی و سوداوی از مالیخولیا و امثال آن
و تنقیه اخلاط محترقه سوداویه از دماغ نافع صنعت آن
بگیرند اسطوخودوس و افتیمون از هر یک پنجدرم
و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون
را در کتان بسته بگذارند و اسطوخودوس را
بجوشانند تا بنصف رسد فرود آورده صافی نمایند
و افتیمون را دران انداخته تمام شب بگذارند

و صبح گرم کرده و صبر را مالیده فشرده دو رکنند و قدری گرم
صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند
و اگر از برای نزلات باشد بجای افتیمون زوفای یابس
و بجای سکنجبین ترنجبین یا شراب منضج داخل نماید مطبوخ
اسطوخودوس منقول از تذکره شیخ داود انطاکی نافع
از برای اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و
وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و منضج و
صافی نمودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده
مجرب است صنعت آن بسفایج فستقی منقی حب القرطم
عناب منقی از نوی سپستان منقی از نوی از هر یک هفت
مثقال اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون
از هر یک چهار مثقال سورنجان دو مثقال با سه رطل و ده
آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی نموده بنوشند و اگر
با درد سر تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد
ده دانه مویز سیاه و نشان صعتر مرزنجوش کشنیز از هر یک سه
مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه مثقال
روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه
باشد یا ضعفی در مجاری بول هفت مثقال گلقند آفتابی
بیفزایند نافع باشد معجون اسطوخودوس نافع از برای صرع
بلغمی صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا
بسفایج اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز منقی آسسته بریان
آورده بسرشتند و تناول نمایند با نان هر روز یک مثقال چوزه
با شنایس هم رشتیکه در کیفیت رفع صرع میکند معجون
اسطوخودوس چون هر شب از ان خورده شود در وقت خواب
و مداومت بآن کرده شود و جهت دفع نزلات و درد در رگ
و ترهل و ثقل سامعه و ضعف باصره نافع است صنعت آن
اسطوخودوس نه مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش
دو مثقال و ربع مثقال مصطکی رومی پوست هلیله کابلی کندر
ذکر از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با نبات ده دو مثقال عسل
مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون اسطوخودوس
نافع از برای دلو اسیر بنهایت نفع صنعت اسطوخودوس
چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل
مصفی پانزده مثقال سرشته هر روز یک مثقال آزما با

و دو مثقال عرق اسطوخودوس با ده مثقال گلاب بنوشند
اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف
و فتح نون و الف و خای معجمه بفارسی سفاناخ و بیونانی
سپاناخیوس و نیز سوبان فوس خیوس نامند و برومی ترقیبا
و بهندی پالک و پالک هندی قسمیست که اسفاناخ
رومی باشد و آن بری و بستانی میباشد و بستانی معروف
و مستعمل ست و در آخر اولی سرد و تر و غذائیت آن نیکو
و محمود الکیموس و قامع صفرا و خون است و گویند که
معتدل ست در گرمی و سردی و از نجهت موافق است
محرورین و مبرودین را الا آنکه اوفق از برای محرورین
آنست که فراگرفته شود با کشک جو و روغن بادام شیرین
و درین حالت میباشد نافع از برای تپهای گرم و سرفه
یابس یا حبس بطن و اما مبرودین را اوفق از برای او آن
است که فراگرفته شود با گوشت فربه و برنج با افاویه پس
نیباشد مر آنرا آنچه میباشد اکثر بقول را از نفخ و کثرت
لینت در خون و تلیین طبع است بسبب قوت جالیه
و قوت غساله که آنرا میباشد و دیر الهضم تر و کم نفخ
تر از سائر بقول ست و جهت التهاب و تشنگی و تپهای
گرم نافع و عصاره آن با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر بول
و حرقت آن و درد کمر و لذع اخلاط مراری و ضماد پخته آن
جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که
از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن
زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ با سفیداب جهت بثور
مفید و مضر بارد المزاج و مصدع و مصلحش پختن آن
با روغن بادام یا مسکه گاو و دار چینی و ابکامه است
و قدر شربت از عصاره آن تا ده مثقال و بدلش خرفه
و قطف است و غرغره بآب آن نافع است از برای
درد گلو و لهاة و تحمل جهت وجع فواد و درد احشا و
تپهای حاره و شیره آن جهت تپ دق و سل مجرب و ضماد
پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه
بسیار مفید و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش
دو درم است صداع اسفاناخ پخته نافع است از برای
صداع حار هرگاه در صداع سانح طبیعت یابس باشد

نافع است صاحب آنرا خوردن از بقول پخته بوده باشد
تلیین طبع چون اسفاناخ که آب پخته مطیب و روغن بادام
شیرین نموده باشند و اگر خواسته باشد آب لیمو یا آب غوره
یا آب اجاص در ان داخل نماید و در وقت طبخ اگر سرفه
نباشد و بجهت آنکه این هر سه میباشد مسکن صداع و
اگر قدری شکر نیز اضافه نمایند تا چاشنی دار شود شاید
نباشد و بجهت آنکه ترشی صرف محرک صفرا و سودا است
و گاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت چوزه
مرغ یا گوشت بره و تنبیکه نموده باشد با صداع تپ و
بوده باشد خون ضعف یا ضعف موجود باشد و اگر تپ
باشد اسفاناخ پخته با مسکه گاو و روغن بادام مرخ کرده
بخورند و در زمان اختلاط گوشت تیهو داخل نمایند و نیز
گفته شده که غذای صالح است از برای صداع و هنگیکه
در طبیعت قبض باشد اسفاناخ پخته مطیب بمسکه و محض
با آب آلو یا بقرص مطبوخ آلو خواه آلوی تر باشد یا خشک
مزوره اسفاناخ که کشنیز تر در ان داخل کنند نافع ست از
برای اصحاب صداع حار از سوء مزاج مختلف و همه غذاها
اصحاب صداع خماری مزوره اسفاناخ ترش نموده است
بآب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ از اغذیه صالح
است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی
چون آنرا با آب پخته مطیب بمسکه گاو و یا روغن بادام نموده
بخورند فخر الدین سمرقندی در مبادی خود گفته که اسفاناخ پخته
در مرقه و جاج سمن که روغن بادام شیرین در ان انداخته
باشند غذای نافع ست از برای صداع و نیز گفته شده
که باید داخل کرده شود در غذاهای صاحب صداع حار
سلق و اسفاناخ و امثال آن از بقول و اگر بوده باشد
ایشانرا سهر بخورانند ایشانرا اسفیوش معمول از اسفناخ
و امثال آن مانند برگ کاهو و اورام حاره فی الراس گفته اند
که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن ایشان
منع است و در انتهای علت باید اسفاناخ بآب پخته
مطیب بروغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی گفته که
اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد
از سوم غذای ایشان اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیره

بادام شیرین باشد سدیدی و مسیحی نیز چنین گفته اند و گفته اند
که اغذیه صالحه از برای اصحاب سرسام صفراوی که اسفناخ
در آب بخته ترش کرده بسر که چاشنی آن باشد که شکر کرده
باشند یا ترش کرده با آب آلو یا آب تمر هندی و آنچه شبیه
باینها باشد مسیحی گفته که سزاوار آنست که بوده باشد غذای
اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزاید ماء الشعیر و در
زمان انتها اسفاناخ و امثال آن از بقول و در انحطاط
حبوب بارده چون ماش مقشر و جو مقشر که شیره بادام
دران داخل نموده باشند و در اواخر انحطاط و زوال
تب سمک صخری و جوزه مرغ درین داخل نمایند مولانا
نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام حار
برداشت باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن
نباشد پس لاعلاج اسفاناخ در آب بخته با شیره بادام
شیرین بخورانند و اما اصحاب سرسام سوداوی را لازم
است که بوده باشد غذای ایشان مرتب چون فرو د
فرا گرفته از اسفاناخ و ماش مقشر و جو مقشر با شیره
بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیره تخم خشخاش
و در انتهای علت و انحطاط خروس خصی یا مغز سر غاله
درین غذا داخل نمایند سهر چون اسفاناخ را با کدو و
برگ کاهو و مکید و برگ خشخاش با گوشت مرغ فربه و یا
مخلت کبوتر نو پر از آمده و گوشت بزغاله بپزند با شیره
تخم خشخاش و شیره بادام شیرین داخل کرده مطیب بمسکه
گاو نموده بخورند میباشد غذای مرطب دماغ نافع از برای
سهر حادث از یبوست دماغ و گفته شده که فرو د اسفناخ
با کدو و کشنیز تر با ماش مقشر میباشد نافع از برای سهر
حادث از حرارت و یبوست دماغ + مالیخولیا چون اسفناخ
را در آب بخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین یا مسکه
گاو و یا بلحوم جیده مانند گوشت بره بخته و بخورند نافع
است اصحاب مالیخولیا را سید اسمعیل گفته که استعمال
کرده میشود اسفاناخ در مالیخولیای حادث از سده از
کبد از اخلاط چون آنرا بخته بتنهائی یا با کرفس بخورند یا
یا آب آنرا گرفته بیاشامند شیخ الرئیس گفته که اسفناخ
از بقول غیر مضره است باصحاب وسواس الجنون

والقطرب والمانیا و داء الکلب + و چون نیز نیم اسفاناخ را
در آب مطیب و بریان به مسکه گاو یا روغن بادام نمایند
و بخورند میباشد غذای صالح از برای اصحاب جنون
و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی هرگاه
با حرارت شدید باشد و نیز چون آنرا در آب بخته پس
بریان کنند بمسکه گاو یا روغن کنجد تازه یا روغن بادام
شیرین و یا بریزند آنرا در گوشت بره پس قلیه کنند
با روغن گاو تازه و بخورند میباشد نافع از برای قطرب
و نیز چون اسفاناخ را با پاچه بره یا پاچه بزغاله بپزند
و بخورند میباشد نافع از برای اصحاب دوار و شدید
و تغذی بمزوره اسفاناخ نافع است از برای دوار
و سدر حار + تشنج چون اسفاناخ را در آب بخته مطیب
بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح
است از برای تشنج یبسی ابن الیاس شیرازی گفته که
اسفاناخ در آب بخته مطیب بشیره بادام غذای صالح
از برای تشنج یبسی آن زکام والنزله چون اسفاناخ را با
باقلا بخته بخورند بجهت زکام و نزلات حاره مفید است
و هرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون
حرارت آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آنرا
تغذی با اسفاناخ که در آب بخته مطیب نموده باشند بروغن
بادام یا مسکه گاو و غذای صالح جید است از برای اصحاب
صداع یابس حادث از کثرت غم و هم + خوانیق صاحب
خناق را بقول لینه چون اسفاناخ غذای موافق است
هرگاه آنرا در آب بخته بروغن بادام شیرین مطیب نموده
بخورند و اگر آنرا در مرقه عدس بخته بخورند بهتر است
ذات الجنب و امراض الصدر و الریه و السعال التغذیه بآن
نافع است از برای جمیع امراض سینه و امراض ریه و سل
و سرفه و از بقول موافقتر لینه مر اصحاب ذات الجنب را
در ابتدای مرض اسفاناخ است که در کشک شعیر و ماش
مقشر بخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و بگیرند محتاج
به نضج و تقویت قوت پس باید اسفاناخ را با جوزه بخته
بخورند بجهت آنکه این غذا تقویت قوت میکنند و نضج
میدهد ورم را + قولنج و حبس البول و حرقة البول قرحه

اسفاناخ با روغن بادام و روغن کنجد غذای نافع است
از برای اصحاب قولنج حار هرگاه با یبس ثقل باشد بسبب
تامین و از ملینات آنرا میباشد و هم چنین نافع است
اصحاب حبس البول و حرقت آنرا و حمیات تبهای حاره
که نموده باشد شدت و حدت آنهارا یا که در مرتبه دوم از
حدت باشد که بحران آنها در یازدهم تا چهاردهم میشود نافع
است ایشانرا التغذیه با اسفاناخ بخته که مطیب بروغن بادام
شیرین و امثال آن از بقول اسفاناخیه غذای نافع است
از برای عطش صادق و از اغذیه بالغه از برای کبد حار
اسفاناخیه است که با آب و روغن بادام شیرین بخته در
ابتدا و بعد از ابتدا اسفاناخ با جوزه مرغ فربه و شکر و
روغن بادام شیرین و یا مسکه گاو غذای جید امر ایشانرا
و از برای اصحاب حرقت بول + لون دیگر اسفاناخیه
صالح است از برای شوصه و وجع جوف و ضربه و دبیله
و وجع شانه صنعت آن بگیرند اسفاناخ را و پاک نمایند از
قضبان و بگیرند برگهای آنرا و ریزه کنند و پیاز را ورق
ورق کرده و با پیاز را کوبیده بریان کنند با روغن گاو
و یا روغن کنجد تازه پس بریزند بران آب بجوشانند تا وقتیکه
بخته شود پس داخل نمایند دران انجدان کرفس مقشور
پس بپاشند بران کشنیز خشک سوده و با انجدان کرفس از نمک
اندرانی آن مقدار که آنرا خوش طعم گرداند و اگر اراده تلیین
بطن باشد داخل کنند قدری آب چغندر ریزه کرده در
اول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان دران ریزه
کرده بخورند + لون دیگر اسفاناخیه ترش نموده با آب لیمو
یا سماق یا آب غوره یا انار یا گوشت دراج غذای نافع است
از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که اغذیه ایشان
باید که لطیف باشد که مسکن ابخره مسکر است و اسفاناخیه
با کشنیز صالح است مر ایشانرا + لون دیگر اسفاناخیه که غذای
صالح است از برای محرور و مبرود صنعت آن اسفاناخ را
در آب بخته با پیاز حلقه کرده بروغن گاو بریان نمایند و از چینی
و آبکامه داخل کرده فرود آورده بخورند و اسفاناخ با اجاص
یا آب انار ترش و شیرین معصور و تخم غذای صالح است
از برای اصحاب صداع حار صفراوی و دموی هرگاه

طبیعت قبض باشد اسفاناخیه با گوشت بزغاله یا گوشت دراج
یا جوزهٔ مرغ و طیور بری میباشد غذای صالح از برای صاحب
صداع حادث از بخارات متصاعده از معده و بسوی سر
و همچنین اسفاناخیه با لبهٔ رضراضی میباشد صالح از برای
این قسم صداع اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جملهٔ
اغذیه است و آن مرقی است که از گوشت مرغ و بزغاله و
غیر آن از گوشتهای خفیف لطیف و بقول و غیر آنکه طعمی
غالب نداشته باشد و ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند
و آن غذائیست لطیف مرطب صالح الکیموس مولد خون
صالح در دوم گرم و تر نافع از برای اکثر امراض مثل سرسام
حار و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی و جذام و جمعی
را بسیار موافق صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا مرغ بچه
یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد بسیار فربه یا چرب
پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آن را گیرند و طبخ دهند
پس دال از حبوب و بقول نخود مناسب با ریزه ریزه کرده
داخل کرده بپزند تا پخته گردد و پس چیزی از توابل حاره
مناسبه و گشنیز و مصطکی و در آن ریخته سرش را بند کنند
تا نضج یابد پس فرود آورده کشند و بخورند تنهائی و یا
با قدری چلاو و اگر قدری تکلیل برنج در وقت طبخ داخل
نمایند بهتر نیست گر نا گرم یا قاشق خوردن آن بخوبی گرما
آن به سر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار
نافع است امراض الراس سرسام حار باید که بوده باشد
غذای اصحاب حار در اوائل و انحطاط علت اسفیدباج
متخذ از ماش مقشر و حبوب بارده چون جو مقشر باید و دوغ
جو مقشر باید ده و چون برسد زمان اواخر و انحطاط و خروج
از سمو و علت فرخ چیزی کثیر در اسفیدباج ایشان لحوم
خفیفه داخل میتوان نمود و سائر از اغذیه نافعه از برای
اصحاب سبات اسفیدباج متخذ از گوشت گنجشک یا دراج
یا تیهو یا جوان مرغ است که بوده باشد متبل مفوه
بدارچینی و نانخواه و کرویا و زیره و قرنفل و قرفه و فلفل
و صعتر و ثوم و حلتیت + اختلاط الذهن و الرعونة و الحمق
و البلادة و البلاهة تغذی باسفیدباجات فرا گرفته از
گوشت مرغ و گوشت بره متوبله بتوابل حاره مانند دارچینی

و خولنجان و صعتر صالح است از برای رعونت و حمق
و بلادت و بلاهت حادث از برودت و رطوبت بسبب آنکه
متولد میگردد از این غذا خولی گرم و تر و میگرداند دماغ را
گرم و تر و بسبب آنکه بالخاصیة این غذا ذکا میگرداند
عقل را تصحیح خوردن اسفیدباج کم نمک متخذ از سماک
رضراضی و لحوم خفیفه لطیفه نافع است از برای سهر حادث
از اجتماع رطوبت بورقیه مالحه در دماغ جالینوس گفته که
اسفیدباج غذائی است نافع است از برای سهر حادث
از برای پیران چون بپزند در آن برگ کاهو بوده باشد
متوبل بدارچینی و گفته شده که اسفیدباج فرا گرفته از
گوشت دجاج فربه و کبوتران تازه بپرواز آمده و گوشت
بزغاله که پخته باشد در آن کدو و اسفاناخ و برگ کاهو
و شیره تخم خشخاش و شیره بادام در آن داخل کرده
و مطیب کرده باشد بمسکه گاو و از اغذیه نافع است
از برای سهر حادث از یبوست دماغ + مالیخولیا باید که
غذای اصحاب مالیخولیا بعد از فصد تا چند روز بوده
باشد اسفیدباج فرا گرفته از گوشت بره و ماکیان فربه
و دراج و سمک تازه رضراضی ابن نوح قمری گفت
غذای صاحبان مالیخولیا بعد از فصد تا چند روز باید که
بوده باشد اغذیه متوسطه معتدله جید الکیموس از برای
تقویت بدن و استراحت مانند اسفیدباجات با گوشت
بزغاله یا گوشت بره یا جوزهٔ مرغ یا ماهی تازه کوچک
ضمنی پس استعمال مسهلات سودا نماید جنون باید که
بوده باشد صاحب جنون متعاهد با شامیدن مرقه
معمول از خروس پیر که فرا گرفته باشند از آن اسفیدباج
با شبت و نمک و چغندر نیکو رفته و متعرجب القرطم
نسیان سید اسمعیل گفته که تغذی باسفیدباج متوبل
بدارچینی و دارفلفل و خولنجان و بادرنجبویه و حلتیت
نافع است از برای نسیان بارد سکته ابو سهل
مسیحی گفته میباید که بوده باشد غذای صاحب سکتهٔ
بلغمی هرگاه اول افاقه حاصل شود اسفیدباج فرا گرفته
از گوشت گنجشک نر و گوشت چکاوک و گوشت مخلف
کبوتر با نخود + کابوس ابن ماسویه گفته اسفیدباج فرا گرفته

از گوشت یا جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث
از اخلاط و ریاح بارده صرع تغذی باسفیدباج دسم فرا گرفته
از گوشت جوزهٔ مرغ یا ماکیان جوان فربه یا گوشت بره
نافع است از برای صرع سوداوی فالج و استرخا لقوه
از اغذیه صالحه از برای اصحاب فالج و استرخا و لقوه
و اسفیدباج فرا گرفته از گوشت مخالف کبوتر تازه بپرواز
آمده و گوشت گنجشک نر و گوشت چکاوک است تشنج
صاحب تقویم الادویه گفته تغذی باسفیدباج متخذ از
اکارع جداء و حملان که باسفاناخ و روغن بادام شیرین پخته
باشند صالح است اصحاب تشنج یبسی را مؤلف گوید
که اسفیدباج دسمه متخذ از گوشت بزغاله و گوشت بره
یا گوشت جوزهٔ مرغ و مسکه گاو میباشند از اغذیه مفیده
از برای اصحاب تشنج یابس اسفنج بکسر اول و سکون
سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بفارسی ابر مرده
و ابرکهن و نشکر دگا زبان و هندی کواد بادل و ترکی
بلوط و بعربی زبد الطری و سحاب البحر و غمامه و غیم و
نشافه و صوف الحجامین و هرشفه و میناکی صیفیه اسفنج
و آن خزیست که بر روی سنگهای کنار دریا تکون میشود
و قسمی از آنکه متخلخل و وسیع الثقبات و نرم میشود
پشمد و پر سوراخ ماده گویند و قسمی با صلابت و ثقبها
صغیر است نر و آن گرم است در اول و خشک است در
دوم محلل و مجفف قروح عمیقه و اورام بلغمیه و ریشها و
سوخته آن با قوت جاذبه است و چون تازه آن بسرکه
ممزوج یا آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر جراحات تازه
بگذارند مانع التیام و به بالخاصیت قطع نزف الدم کند و
مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها
و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و هم چنین گذاشتن
پارچه خشک درست آن اگرچه بقعر زخم نرسد جهت آنکه
اسفنج را با وجود قوت مجفف قوت جاذبه نیز هست و سوخته
آن جهت منع نزف الدم قوی تر است و جهت رمد یابس و
جلا باصره وقتیکه تازه آن را تنهائی و یا با بینه یا با زرشک
کمان سوخته باشند و مفتح افواه عروق منضم مدمل جراحات
یابسه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع است

وچون قطع آنرا بقدریکه توان فرو برد بخیاط ابریشمی لت
ملح نمایند و مرخیاط را باید بگیرند و لحظه صبر کنند جذب
رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از ان خیاط را بکشند تا از گلو
بیرون آید در اخراج زلو و خار که چسپیده باشد بعدیل است
و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت تر کرده
بگذارند تا موش بخورد میکشد او را و چون پاره اسفنج خشک
را که در ان مشاق تری نباشد لقمة الیهود یا بزیت آلوده کرده
یکسر آنرا باتش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع یا لطخ
خون از ان بند نشود بگذارند که حرارت آن بران موضع
نرسد و داغ کنند آنرا و خاکستر آن نیز بران ریخته شود
در ساعت بند میکند خون را بسبب چسپیدن و گرفتن
آن افواه عروق را و هم چنین خاکستر سوخته و مجرب
نموده آن بروغن زیت زرد را و شربا جهت نفث الدم
داخلی و خارجی مفید است و در معرکه زنان آنرا در آب
تر نهند و آب آنرا گرفته در جامه میالند و اسفنج مضر احشا
و مصلح آن آب غوره یا ریباس و سنگها که در جوف اسفنج
هم میرسد در تفتیت حصاة مجربست و چون خواهند
بیاشامند اسفنج را باید مقرض کرده بیاشامند و دستور
تقریض آن بدستور قرض ابریشم است که بنهایت ریزه
قرض نموده بکار برند زیرا که در بادن کوبیده نمیشود و دستور
احراق اسفنج آنست که آنرا مقرض نموده در کفچه آهنی
کرده بر آتش گذارند و بکفچه آهنی برهم زنند تا قابل سحق
شود پس سحق نموده استعمال نمایند و دستور غسل اسفنج محرق
آن است که محرق آن نرم سائیده در پیاله آب کرده برهم
زنند پس آنرا در پیاله دیگر کنند و آنچه ته نشین باشد باز سحق
نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن تتمه در سحق نیاید
خشک کرده باز اندکی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور
غسل نمایند و آبهای پیاله دوم را بگذارند تا ته نشین شود
و از غبار محافظت نمایند و چون ته نشین شد بحجر علقه آب
آنرا بگیرند و مغسول آنرا اقراص ساخته خشک نمایند و
در وقت حاجت بکار برند و دستور سفید کردن اسفنج
جهت زینت قسم ماده تازه آنرا با آب تر کرده و اگر آب
دریا یا آب ریاحی باشد بهتر است در دو زیها در آفتاب

و شبها در ماهتاب گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد
و برای غیر زینت با آب خالص باید شست با ملح خوب
نیست و آمراض الاذن چون فرا گرفته شود از اسفنج فتیله
و شب در گوش گذاشته صبح بیرون آورند می باشد
نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن آب در گوش
بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخود و چون گوزند
آنرا آب را نیز با خود بیرون می آورند و درد و رمیگردد
اسفندان شراب کثیر البنا نافع است صنعت آن
خیر بوا جوز بوا زنجبیل دارچینی لسباسه وج ترکی اشنه
سنبل الطیب سعد کوفی فلفل دار فلفل زرنباد قسط
تلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابه چینی درونج
عقربی قاقله شقاقل پوست زرد اترج حب بلسان از
هر یک سه درم کوفته در کیسه کتانی کرده در دو صد من
شراب یا زیاده آن اندازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند
اسفیداج معرب سفیداب فارسی است و بعربی
بارورق و بیونانی سموذیدن و ذهیمون گویند بعبرانی
بارودق و بسریانی اسقیطیقا و بهندی سفیده نامند
و بهترین اقسام سفیداب آن است که متخذ از رصاص
ابیض که قلعی است باشد و سبک و نرم باشد و بعد
از ان از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اتخاذ
سفیداب با نجاست و ذکر کرده خواهد شد انشاء الله
تعالی و دستور غسل آن نیز و اسفیداج سرد است
در درجه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در
درجه دوم و اغسل او کشر طاست تا لطیف و مجفف
و بی لذع شود و آن مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت
زیاده و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض
بیض که پارچه را بدان تر کرده بر موضع سوختگی اندازند
چون خشک گردد تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ
و بنفشه جهت درد سر و با شیر جهت ورم های حاره
مفاصل مجربست و جهت زخمها و شقاق مقعد و درد
چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر
دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب
در اورامات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم

حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آنرا مکرر بشویند
و تسقیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت ورد چشم
حار نافع است و در مراهم با اقلیمیا و آب یخ جهت منع
روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت دفع بوی زیر بغل
و کنج ران و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض
نافع و آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و چون
چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع می بخشد
آنرا و زنان بر پیشانی و جاهائیکه خواهند موی آن را
بکنند مالیده موی را نرم میکنند پس میکنند تا بسالی
بی درد و الم و زیاده از یکدرم آن کشنده است و بدلش
ابار و امر بخ ست و اسفیداج الجصاصین بفارسی
سفیدآب یزدی نامند آن سنگ براق صفائحی ست که
در یزد و نواحی اصفهان از معدن کچ و مثال آن حاصل
میشود و آن جالی و مغری و رادع آثار جرب و صافی کننده بشره
و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای با آب
جهت باد سرخ و اورام حاره نافع و خوردن آن کشنده است
دستور اتخاذ اسفیداج اقسام است قسمی لتعفین است و آن
چنانست که بگیرند صفائح قلعی و سرب را و انگور را با دانه
آن کوبیده بران مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک
بگذارند تا همه آن حل گردد و یا صفحه قلعی و سرب را سوراخ
کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را
محکم کنند که بخار سرکه بیرون نرود و هر چند روز آنچه از
سطح آن صفائح سفیداب گشته در سرکه داخل شده باشد
باید گرفت و باز انگور کوبیده بران صفحه مالیده گذاشته
تا همه آن سفیداب شود و باید که در تحت قطعات آن خم
سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از ان ریخته شود در آن ظرف
جمع گردد قسمی دیگر آنکه قلعی و سرب را در ظرف خشک
سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری
بسیار تند کرده باشند بگذارند و ظرف خشک را در
سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده
در آفتاب خشک کرده بسایند و هر چه سفیداب نشده و
سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود و طریق دیگر در اتخاذ
سفیداب بتعفین که آنرا اسفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند

آن است که بگیرند صفایح قلعی زاد یا انگور کوبیده بآسته
آغشته نموده بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفی که
سرکه داشته باشد نشنند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه
بیرون نرود و قلعی بپرد و ریا ایام از هم ریزد و سفیداب شود
پس از آن ظرف بیرون آورده خشک نمایند و بسایند آنچه
باقی ماند در آن همین عمل را مکرر کنند تا همه قلعی سفیداب
شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزاء
رسته انگور از آن دور شود و اما اتخاذ سفیداب بطریق
احراق مذکور میشود و اگر مبالغه در احراق آن شود قلع سرخ
میگردد و دستور یا اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آنست
که رصاص یا ابار را پهن کرده و صفحهای بسیار نازک ساخته
بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری کبریت سوده
پاشند و مقدار گوگرد باید باندازه بر صد مثقال
پنج دانگ زیاده نباشد پس بآتش ملتهب کرده با پارچه
آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب و قلعی
نماند و از بخارات آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت
میگردد و آنچه از رصاص اسود است ابار گویند و چون
بیشتر بسوزانند اسرنج میشود قسم دیگر قلعی یا اسرب را
در ظرف سفالی گداخته با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند
خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالی گل‌اندود کرده
یکروز آتش در زیر آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب
سفید نشود باید قدری سرکه انگوری کهنه بر آن پاشند
و کوفته بگدازند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق حرق
باید قلعی یا سرب را در ظرف سفالی صفایح کرده در تنور
و یا در تنور احراق نمایند و خوردن اسفیداج و اعراض ظاهره
بران بدانکه عارض میگردد و خشک شارب آزار او لاثقل در زیر
ناف و وجع معده و خدر و اعضا و قولنج قوی و خشکی
دهان و دلق و سقوط اشتها و سفیدی زبان و خشکی
دشه و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مستوی و ثقل
و استرخاء اعضا و سر فر خشک و کرب و فواق و خناق
در قرب موت و مداوای او لا خورانیدن مغزنان گرم
کنجد مقشر با طلا است که نوعی از شراب است پس قی رانیدن
مارالعسل مطبوخ با انجیر و خبازی و قی فرمودن آن تلیئن

بخاکستر چوب انگور یا شکوفه اقحوان یا شکوفه آسمانجونی
یا مغز شفتالو یا کوبیده یا طبیخ در روغن سوسن یا شراب کنند
یا شراب صمغ آلو یا رطوبت درخت بلوط یا آب گرم و بسا
است که انقلاع می یابد بخورانیدن عصاره ثافسیا
و لبن سقمونیا با مارالعسل و تکمید حقن لینه باروغن
پس نوشیدن طبیخ بزر کرفس و انیسون و درازیانه
افسنتین و قی فرمودن با آنها نیز با مارالعسل یا آب
خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام
شیرین و ربوب حاره و قند و صمغ عربی در روغنها و
شیر و کشور بلے چرب خورانیدن و در آب سرد
نشانیدن و هر لحظه روغن گل یا کافور و گلاب و ادهان
و اضمده بارده رطبه بر دل و جگر مالیدن و جدوار جدب
و تفاوزهر حیوانی و مانند اینها با دوغ تازه گاو آشامیدن
و سویق جو و سیب شیرین و انار شیرین خورانیدن
و اسهال نمودن بدردانک محموده یا جلاب و بسیار
مسهلات و هرگاه منجر به تشنج شود بعلاج آن مبادرت
نمایند بانچه در معالجه کامله سموم مذکور شد و صاحب
ذخیره خوارزم شاهی گفته که بعد از قی ربع درم سقمونیا
با مارالعسل بدهند و بعد از آن عصاره افسنتین و سایر
مدرات با مارالعسل و ضرر و کشتن اسفیداج بکیفیت
است بلکه تشدید و غوص در اعضا و این افعال
در مغسول از سرکه آن زیاده است و اعراض و احوال
و تدابیر آثار و اسرنج و زنجار خورده قریب بدین است
دستور غسل اسفیداج بدانکه اسفیداج را باید که مغسول
استعمال نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل
شود و آنچه با از سرکه ترتیب دهند دوم آنکه حرارتی
که از احراق در آن بهم رسیده از غسل زائل شود تا سرد
مجفف بی لذع شود و آنچه با احراق ترتیب داده اند
سوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف سریع الفعل میگردد
صنعت آن آنست که اسفیداج را نرم سائیده در
پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند و بر هم زنند و آب را
در پیاله دیگر کنند که آنچه ممتاز با آب باشد در پیاله
دوم رود و آنچه در ته پیاله اول بماند باز بسایند

و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی
نماند پس آنها را بگذارند تا ته نشین شود و آب آن را
بحاله بگیرند و سفیداب را اقراص ساخته در سایه
خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر بهمین طریق
بشویند بهتر است ذرور اسفیداج نخجبی مسکن حرارت
چشم است صنعت آن اسفیداج قلعی شسته پنج مثقال
نشاسته کتیرا صمغ عربی سانج هندی مروارید ناسفته از
هر یک سه مثقال روسختج چهار مثقال کافور قیصوری
نیم دانگ مشک ترکی نیم طسوج بدستور مقرر ترتیب نمایند
بدستور در چشم پاشند ذرور دیگر قرحه و موسرج را
نافع باشد صنعت آن سفیداب ارزیز پانزده درم
اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج مغسول بر
سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده
استعمال نمایند ذرور اسفیداج موسرج و بثره و قروح
رطبه را نافع است صنعت آن سفیداب قلعی سه درم
اقلیمیای نقره دو درم و دو دانگ صمغ عربی یکدرم
و دو دانگ شادنج عدسی مغسول چهار دانگ کوفته
بیخته استعمال نمایند ذرور با دیگر میچشم را نافع
صنعت آن اسفیداج رصاص شادنج مغسول مروارید
ناسفته از هر یک سه درم صمغ عربی دو درم روسختج
درم مشک کافور از هر یک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند

فصل در بیان شیافات که اصل و عمده در آنها اسفیداج است

شیاف ابیض که در ابتدای رمد با شیر دختران
سائیده استعمال میشود صنعت آن سفیداب قلعی شسته
هشت درم صمغ عربی چهار درم و نیم و در نسخه دیگر پنج درم
کتیرا افیون از هر یک یکدرم سائیده بسفیده تخم مرغ
سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده وقت
حاجت بکار برند و در بعضی نسخها اقلیمیای نقره یک
مثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون نیم درم است
شیاف ابیض که در انتهای رمد استعمال کرده میشود
صنعت آن سفیداب قلعی شسته هشت درم انزروت مربی
بشیر خر کتیرا افیون از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم

سوده بآب باران سرشته شیاف سازند شیاف ابیض انزروتی افیونی بنسخه سمرقندی نافع از برای رمد و حمرت در چشم و خارش و سوزش که از گرمی بهم رسیده و با شعله و قروح و خشکی که در چشم واقع شود زائل کند صنعت آن سفیداب قلعی شسته ده درم انزروت سفید جید مدبر سه درم نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر دختران سوده در چشم بچکانند شیاف ابیض کندری مستعمل در رمد و سبل و ملتحمه در زمان انحطاط بجهت پاک نمودن قروح اعضای مذکوره از ریم صنعت آن سفیداب قلعی که کاشغری گویند شسته هفت درم انزروت مدبر کثیرا افیون از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند عدد او دویست و شش است شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل در قرحه قرنیه بعد از فصد و تنقیه طبیعت جهت پاک نمودن قرحه از چرک صنعت آن سفیداب قلعی پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول افیون از هر یک یکدرم بدستور شیاف سازند عدد او دویست و شش است شیاف ابیض اقلیمیائی دیگر سفیداب قلعی شسته پنج درم افیون اقلیمیائی سیم از هر یک یکدرم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف ابیض نافع از برای رمد و مسکن اوجاع عین است بعد از تنقیه و از برای قروح عین و اذن قطور آن و از برای قروح مجرای احلیل با شیر دختر یا شیر خر سوده در زرقه کرده در احلیل بچکانند صنعت آن انزروت سفید سه درم نشا خمیر کرده بچوب گز بچسبانند و بآتش ملائم بریان کنند پس بگیرند از آن دو مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغری از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته شیاف سازند هر یک بقدر جوی و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند شیاف ابیض افیونی در همین شیاف مذکور یک مثقال افیون داخل نمایند شیاف ابیض اقلیمیائی که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر یکی دو درم

اقلیمیای فضه محرق مغسول از هر یک یکدرم افیون یکدرم اسفیداج شسته شش درم مجموع را نیکو ملایم کرده بسفیده تخم مرغ سرشته شیافها سازند و در وقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند شیاف ابیض وردی که بعد از تنقیه در قروح اعضای مذکوره بکار آید صنعت آن سفیداب قلعی شسته اقلیمیای ذهبی مغسول صبر زرد سقوطری مغسول از هر یک ده درم گل سفید تازه که آنرا بفارسی گل مشکی و بهندی گل سیوتی و بعربی ورد صینی گویند صنعت درم نشاسته سی درم افیون دو درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم سوده بآب باران سرشته شیافها سازند ضماد اسفیداج تبرید کند تبریدی بلیغ شیخ الرئیس قدس سره فرموده که این ضماد عجیب است در تبرید بحدی که واجب است تبرید آن صنعت آن بگیرند سفیداب قلعی و مخلوط کنند با آن سرکه و آب کاسنی تازه و ضماد نمایند بآن بر موضعی که تبرید آن مطلوب باشد طلای اسفیداج در اطلیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل دوم در بیان مراهمیکه اصل و عمود در آنها اسفیداج است

مرهم اسفیداج بنسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی آتش و جدا شدن پوست صنعت آن سفیداب پنج درم مرداسنگ یکدرم موم سفید هفت درم روغن گل دو اوقیه موم را در روغن گداخته و اسفیداج و مرداسنگ را نرم سوده دران داخل کرده بیش از آنکه سرد گردد در هاون سنگی کرده یکعدد سفیده تخم مرغ داخل کرده بدستور بمالند تا مستوی گردد مرهم اسفیداج دیگر بنسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه در سه اوقیه روغن گل گداخته پنج درم اسفیداج دو درم مرداسنگ و یک مثقال خبث فضه و یکدرم کثیرا نرم کوفته بحریر بیخته دران داخل کرده در هاون بدسته بمالند مرهم اسفیداج با سرکه بنسخه شیخ الرئیس صنعت آن اسفیداج محرق مغسول یک من در دو رطل زیت داخل نمایند و بر هم زنند و ده رطل سرکه انگوری خالص اندک اندک داخل نمایند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد

پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و استعمال نمایند مرهم اسفیداج دیگر قروح الفت و بثور و خشکریشه آن را و التهاب منشج و قرحه و مولمه را که از حرق نار و حرق آب گرم و حرق روغن گرم و آنکه بهم رسیده باشد مفید است صنعت آن موم سفید یک جزء روغن گل سرخ چهار جزء موم را در روغن بگدازند پس از آتش فرود آورده سفیداب قلعی شسته نیم جزء داخل کرده قدری سفیده تخم مرغ اضافه نموده سدس جزوی کافور قیصوری بران افزوده در هاون بدسته بمالند تا مستوی گردد پس در ظرف چینی نگاه داشته استعمال نمایند مرهم اسفیداج تابنده گوشت بر دیاند صنعت آن سفیداب ارزیز سه درم دم الاخوین انزروت صبر زرد مر کندر ذکر از هر یک دو درم سه درم موم را بروغن بگدازند و داروها را کوفته بیخته بآن ممزوج سازند و در هم بسایند تا مرهم شود مرهم اسفیداج کافوری دیگر صنعت آن موم سفید دو درم روغن گل سرخ چهار درم موم را در روغن بگدازند پس سفیداب قلعی شسته شش درم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت نیم مثقال کافور قیصوری بیفزایند مرهم اسفیداج دیگر صنعت آن موم سفید هفت مثقال روغن گل سرخ چهار ده مثقال گداخته سفیداب قلعی شسته مرداسنگ از هر یک پنج درم سحق نموده اضافه کرده بدستور مرهم سازند مرهم سفیداج کافوری دیگر بنسخه ابن جزله گفته که این مرهم حرارت را سود دارد و سرد کننده حرارت است و گوشت بر دیاند صنعت آن موم سفید سفیداب از هر یک دو درم روغن گل بقدر حاجت موم و روغن را در هم بگدازند و سفیداب را دران داخل کنند و بزنند و اگر حرارت زیاده باشد اندکی کافور زیاده کنند و از برای سوختگی آتش و زخم و حرارت مرداسنگ پنج درم زیاده کنند مرهم اسفیداج که صاحب ذخیره در قروح اذن برای تجفیف قروح ذکر کرده صنعت آن سفیداب ارزیز مرداسنگ مسحوق از هر یک پنج درم با یکمن زیت در هم آمیخته بر سر آتش نهند و پنج من سرکه انگوری اندک اندک داخل کنند و بجوشانند تا بقوام آید مرهم اسفیداج بنسخه حکیم مومن جهت قروح حار و رویانیدن

گوشت و زرع و بثور بلغمیه و امثال آن بغایت نافع صنعت
آن مرداسنگ هفت مثقال با سرکه بسایند و با روغن گل
تصفیه کنند تا غلیظ گردد و هفت مثقال سفیداب قلعی شسته
و اندکی کافور نرم سوده اضافه نمایند و بکار برند مرهم
اسفیداج کافوری بنسخه حکیم مؤمن تمامی قروح حاره و
سوختگی آتش و جمره و نمله را مجربست صنعت آن چهار
درم موم را در پانزده درم روغن گل گداخته با سفیداب
قلعی شسته ده درم کافور قیصوری یکدرم بسیار نرم سوده
نیکو ممزوج نمایند و بکار برند مرهم اسفیداج نافع از برای
قروح ورمی و آبلها که از سوختن آتش و آب گرم بهم رسد
صنعت آن موم سفید مصفی بروغن گل سرخ گداخته
سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرود آورده برهم
زنند و چون سرد شود سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده سحق
نمایند تا غلیظ شود و گاه گاه بیارند و گاهی اندک کافور داخل
کنند مرهم اسفیداج دیگر نافع از برای حرارت مفرطه و
احتراق و قروح در اعضای عصبانیه هرگاه بوده باشد
با حرارت صنعت آن سفیداب قلعی پنج درم مرداسنگ سفید
کرده پنج درم موم سفید یک اوقیه روغن گل سرخ خشش بسیر
بدستور مقرر از مجموع مرهم سازند مرهم اسفیداج مشهور
بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگی برای عالمگیر پادشاه آورده
جهت زخم شمشیر و کارد و خنجر و غیره بادوام مجربست
صنعت آن سفیداب قلعی چهل و چهار مثقال قنه
که بهندی گنده بروزه گویند هفده درم موم زرد پانزده
مثقال روغن کنجد تازه چهل و هشت مثقال اول روغن
کنجد را در ظرف مسی سرخ بی قلعی گرم کنند و در آن سفیداب
را داخل نمایند و بجوشانند تا خوب سیاه شود و بچوب
نیم حرکت میداده باشند و علامت خوبی سفیداب آنست
که با روغن خوب ممزوج گردد و ته نشین نشود و بعد از آن قنه
و موم را داخل نمایند و باتش ملائم طبخ دهند و برهم
زنند تا بقوام آید یعنی چون سرد شود منجمد و چسبنده
پس برداشته در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و عند
الحاجت قدری از آن بر پارچه صفحه پهن کنند و بر زخم
گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند

نیز خوبست لیکن باید که آنرا صاف کرده باشند از ریم
آلایش و گرم کرده بر موضع جراحت نهند و روز سوم البته
تبدیل باید نمود و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سریع الاثر
است و دمامیل را هم پخته و هم منفجر و هم ملتئم میگرداند
قروح و جروح را از ابتدا تا انتها نافع است مرهم اسفیداج
کافوری صنعت آن سفیداب کاشغری کات هندی
شسته مرداسنگ موم سفید از هر یک دوازده مثقال
روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخه
دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغنها گداخته
اجزا کوفته بیخته آن ممزوج نموده در هاون سنگی بدست
نیکو صلایه نمایند و در آخر کافور قیصوری یک مثقال سفیدهٔ
تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدست بمالند تا
یکسان گردد استعمال نمایند اسقیل لغت یونانیست
و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطون
و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر
آنرا عنصل و عنصلان نیز و بفارسی پیاز دشتی و پیاز
موش جهت آنکه کشنده موش است بهندی کندری نامند
و آن کثیر الوجود است و در اکثر بلاد و دیها جا است اکثر
لعاب آن را جهت استحکام بر ریسمان می مالند و آن
پیازیست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و
برگ آن شبیه ببرگ زنبق و سوسن و نرگس و
کندنا و ساقش بی تجویف و سبز مائل بزردی و گلش
مائل بسیاهی و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند
تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل
بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی
و کوچکی گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت فضلیه
بسیار و لذع و لهذا محرق و مقرح جلد لیکن بعد طبخ و تشویه
شدت حدت آن زائل میگردد و جاذب خون است
بظاهر جلد و جهت صرع و مالیخولیا و شقیقه و دردسر بارد
و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب
در چشم و درد گوش و رقت الدم و مقوی معده و هضم
طعام و دافع ایستادن طعام در معده و منقی عضلات
و جالی و مفتح و محلل و ملطف اخلاط لزجه غلیظه و جهت

یرقان و استسقا و صلابت طحال و عرق النسا و درد مفاصل
و وجع آن و تقویت بدن و حفظ صحت کهن و ضیق النفس
و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر
هوام و سنگ مثانه و عسر بول و اوجاع اعصاب و ادرار
حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظ
است خصوصاً مشوی آن که با شش مقدار آن نمک
و قدری روغن بریشته مقدار یک مثقال و نیم آنرا ناشتا
بخورند اسهال نیکو میشود و چون بر ثوالیل و شقاق
عارض از سردی هوا بمالند زائل میگرداند و آنرا و چون
با دو چندان عسل کف گرفته بپزند جهت ربو و گرفتگی
آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بسفیدهٔ مرغ را در
جوف یک عنصل و بگذارند تا فنج یابد پس بخورند آنرا
اسهال می آورد و زائل میگرداند زمن را یعنی زمین گیر
شدن از مرض را و چون غیر مشوی آنرا با قطران بقدر
ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را
با آن چندان بمالند که خون آلوده گردد موی بروید
و اگر محتاج تکرار عمل باشد بعد از رفع جراحت تکرار
عمل نمایند و تا لیدن عنصل غیر مشوی را بر بدن باعث
قرحه و اذیت اوست و اصلاح آن بمالیدن مرداسنگ
سائیده بآب نمایند و آشامیدن نه قیراط آنکه در عسل
پخته باشند در احتباس بول و درد معده و سوء هضم و
تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم
و نفث مده و رئه و مغص نافع و گفته اند که اگر نه قیراط
اسقیل مشوی را با ماء العسل بخورند جذام را نافع است و
آب برگ آنرا که با دو چندان عسل بقوام آورند جهت
ربو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه
بدستور تعلیق آن جهت طرد حشرات و هوام مؤثر است
و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا پیاز
خشک شود طلاء روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما
و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن و بهق
و باسور و تحلیل کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و
خنازیر و با زفت جهت ثبور رأس اطفال مفید
و دایت قیراط عنصل و ریشهای آن که با هم کوبیده باشند

مابین بانان و جریان خون سائل در آن نافع است
سر بعض بلکه به نشف رطوبات از آن و تطیب بجهت بد
جلای دندان شربا و مضمضه و امراض صدر و تصفیه ریه
را از کثرت تنگی آواز و سرفه بلغمی و ربو و ضیق النفس و تنقیه
اخلاط از جهه و نشف رطوبات از احشا و تریاق امراض کبد را
از یرقان و سوء القنیه و استسقا و جسارت طحال و تفتیت
سنگ مثانه و عرق النسا و اختناق رحم و تقویت اعضای
ضعیفه مسترخیه و حدت ذهن و بصر و تقویت هاضمه و
کسیکه طعام در معده او هضم نشود شربا و برای دفع سموم
شربا و طلا و تعیین مقدار شربت آن از قلیلی تا دو درم
ذیم است که بتدریج اضافه نمایند و در هر علت و مزاج
بقدر لایق آن و منها امراض الراس لیثرغس مسیحی گفته
سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس بحقنهای
حاده و چون پاک شود بلغم و فرود آید بلغم از سر بمالند
بر سر و دو ساق آن سرکه اسقیل و غرغره فرمایند صاحب منهاج
سکنجبین ذکر گرفته از سرکه اسقیل به تنهائی یا با ایارج
فیقرا ابن سرابیون گفته که طلا کردن سرکه اسقیل بر سر
صاحب لیثرغس در شب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
شیخ الرئیس گفته که چون ضماد کرده شود و مشتمل بر سر صاحب
لیثرغس خصوص بر آن منتفع میشود و آن بسیار و نیز گفته
اند که چون صاحب لیثرغس بنوشد از آن تا چهل روز بدین
قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا
بیست درم برساند از آن علت منماید و غرغره آب عسل
اسقیل نافع است از برای لیثرغس چون استعمال کرده شود
بر دوا نهایت مرض بعض اطبا گفته که چون اسقیل را جلا
تجربه صلابه کنند و ضماد نمایند بخل خمر یا بر شات و ضماد
کنند بر سر صاحب لیثرغس تحلیل ورم میدهد و اگر ضماد کنند
بان هر دو ساق او را جذب ماده بأسفل میکند سبات
دوار و سدر ابن نفیح گفته که چون اسقیل را سحق نموده
بسرکه سرشته ضماد نمایند بر هر دو پا و هر دو فخذ و هر دو ساق
صاحب سبات موجب تنبیه او است و نافع است صاحب
سبات را آشامیدن سرکه آن اندک اندک مانند قهوه و
غرغره نمودن بآن و مالیدن آن خصوص که حادث

از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است
آشامیدن و مالیدن آن مطلق سبات بلغمی را و نیز
نافع است از برای سبات بعد از تنقیه استعمال غرغره
سکنجبین عنصلی به تنهائی یا با ایارج فیقرا و بصل اسقیل
مشوی نافع است از برای دوار و سدر و خل آن نیز نافع
است دوار و آن هر دو را و سکنجبین سکنجبین و شراب آن
مالیخولیا و جنون خوردن اسقیل مشوی نافع است
برای مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تقویت معده
و دفع نمودن هضم و تحلیل فضول و ابخره است پس
بالضرورت نافع است از برای امراضیکه بوده باشد
بسبب آنها بسیاری فضول غلیظه و ابخره و ادخنه و
از جمله آنها مالیخولیا است و گفته شده که اسقیل نافع
است از برای مالیخولیای سوداوی و وسواس
حت و صاحب سرکه آن و سکنجبین متخذ از سرکه آن و چون
سرکه عنصل را اندک اندک بیاشامند بطریق قهوه بنوشند
نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق
از بلغم و سرکه آن نافع است از برای جنون عارض
از سودا و صرع چون اسقیل ملطف و محلل ابخره و مقوی
معده و قوت هاضمه است و ظاهر است که هرگاه هاضمه
قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید فضول و ابخره
و ادخنه کم میگردد پس بالضرورت میباشد نافع
از برای امراضیکه بوده باشد سبب آنها بسیاری
فضول و ابخره و ادخنه و صرع از آن جمله است ابن جزله
گفته که آشامیدن آن نافع است از برای صرع
و مقدار مأخوذ از آن یک مثقال است و ابن تلمیذ گفته
که چون اسقیل حار و یابس است در سوم نافع است
از برای صرع و آشامیدن خل آن نیز نافع است از
برای صرع و غرغره کردن به خل آن و همچنین از سکنجبین
آن به تنهائی و یا با ایارج فیقرا نافع است از برای
صرع و بیاز اسقیل مشوی معجون بعسل مصفی نافع
است از برای صرع کفعی بین و هرگاه گرفته شود دانه
اسقیل مشوی مقدار یک مثقال و نرم کوبیده بیاشامند
با شراب عسل نافع است از برای صرع کفعی بین و نیز

حسو نمودن بسرکه اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است
از برای صرع شیخ الرئیس گفته که از ادویه نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوص که بیاشامند در
زمستان هر روز مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با
با آب سرد و حکیم محمدی گفته که اگر بوده باشد صرع بمشارکت
قدمین یا ساقین یا هر دو دست از یکی یا دیگر مرتفع
گردد از این اعضا بسوی دماغ علاجش در حالت توب
بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع و دفع
گردد سردی آن اخلاط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه
تنقیه بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین آن
با آشامیدن سکنجبین اسقیلی و شراب اسطوخودوس و طری
و در کناش خود که موسوم است بمعالجات بقراطی گفته که
هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده
شود اول مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان
الوقت و میان صرع بعد زمانیکه ممکن باشد پس قی
بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص کسانیکه ممکن
باشد او را قی کردن و قوت نیز رخصت دهد قی کردن را
باین معنی که ذکر میکنیم که ابتدا کنند بخورانیدن ترب با نمک
و خردل پس بخورانند او را ماهی اسفیدباجی که پخته باشند
در آن خبث بسیار و ترب پس امر کنند او را به آشامیدن
سکنجبین با آب گرم تا غثیان حادث شود پس مریض را
بر دهن اسقیل چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده در حلق او
فرو برند و قی کنند بقیت تمام تا استفراغ او در قی حاصل
شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را روز اول بانچه
ذکر شد و روز دوم سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت
و آب ترب که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند
پس بعد از قی استراحت فرمایند او را چند روزی و دیگر
فرمایند او را از چیزهای مضر و کیفیت حکیم علی گفته
که اسقیل نافع است از برای صرع خصوص سرکه آن گفته
شده که آشامیدن سرکه عنصل نافع است از برای
صرع چون یک شامیده شود از آن چهل روز هرگز او را آن نشت
که ابتدا آورده شود با آشامیدن دو درم از آن تا برساند
به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده شود و طلا طلی

در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده میشود خل اسقیل
در مرضیکه آنرا بلیمیا گویند یعنی نسیان سرکه عنصل سکنجبین
آن بسیار فائده نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته که
هرگاه با نسیان حمی موضع و اندک صداعی باشد یقین کن
که علت آن مرکبست پس اگر بوده باشد با علت نسیان
ورم در دماغ امر کن اولاً بفصد و بعد از آن بیاشامان
او را سکنجبین اسقیلی ساده بجهت آنکه این سکنجبین ملطف و
محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را خاصیت در تحلیل
رطوبات غلیظه است بهر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه
اگر طلا کرده شود بآن و الزاق کرده شود موجب تحلیل آن رطوبات
محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از برای نسیان
حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن
آن سمرقندی گفته که خل اسقیل نافع است از برای نسیان
از استیلای برودت و رطوبت بر موخر دماغ و نیز نافع
است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکه عنصل
و سکنجبین آن نافع است از برای این علت بنهایت
نفع و گاهی ضماد کرده میشود بر سر صاحب نسیان اسقیل
نرم کوبیده با آتش باز داشته آنمقدار که لذع و حدت
آن زائل نگشته و کم شده باشد بتنهائی یا با چیزهای دیگر
مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم افسنتین و صبر و مرمکی
مصطکی که فرا گرفته میشود از این اجزا مساوی و یا ضماد
غیر اسقیل که واجبست که بوده باشد مثل جمیع اجزا
و این ضماد بسیار نافع است و خطائیست در فعل آن
و نیز امر کن صاحب این علت را خصوص آنکه بوده باشد
او را تیغ خشی که زنند بر ساقین و بچسبانند محجمه بر ساقین
و هر دو قدم او و یا لفحه در رکبه او بعد از استفراغ تام عنصل
کوبیده بتنهائی و یا با این ادویه بگیرند عنصل با آتش
باز داشته شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد
و نو داده باشند نیم کم یکرطل صعتر فارسی مویزج از
هر یک ده درم برگ خردل تر بکده پسته کوچکی اشنه سه
درم همه را جمع کرده بکوبند بکوبیدنی نرم تا اجزا نیکو مخلوط
گردند پس فرا گیرند موم روغنی از موم در روغن یاسمین
یا روغن سوسن یا روغن غار و دریا ون امراجه او دیگرا

با آن مخلوط کرده بر سر بمالند تا یکسان شود پس بر هر دو
قدم و هر دو ساق او ضماد نمایند و آنچه گفته اند قدمای
اطبا که تشدید ساقین با ادویه محلله موجب جذب اخلاط
از سر باسافل بدن بجهت آنست که هرگاه استفراغ کرده شود
از ساق و قدم جذب کرده میشود از دماغ آنچه حاصل است
در آن بسوی اسفل بضرورت خلا و زیاده کرده اند بر این
وجه نیمی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و
میان دماغ بطریق عصب پس بدرستیکه مشارکت میان
این دو قوی است بقراط گوید که ریختن آب سرد بر هر دو
قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه گویا شد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس از این
جهت امر کرده اند اوائل اطبا بضماد قدمین در امراض
دماغی و گفته اند که اسقیل مضر است بعصب سلیم مصلح
آن حماماست استرخاد فالج و لقوه و سکته آشامیدن
آن نافع است از برای استرخای مرضی خصوص سرکه
و سکنجبین آن و دهن عتیق آن میکنند فتائی که مرکز آن
حاصل میشود بازیادتی از غیر اضرار بعصب و چون بیاز
آنرا مشوی نموده بعسل معجون کرده بیاشامند نافع است
از برای فالج و سرکه آن نافع است از برای فالج و نیز گفته
شده که متخذ از بصل اسقیل مضر است بعصب سلیم و نافع
است از برای فالج و لقوه و استرخا و سکته و تقویت
اعضاء ضعیفه و مسترخیه و شراب عنصل نافع از برای
فالج و استرخا و آشامیدن سکنجبین ساده آن با مثلی
اسطوخودوس و بزر کرفس و رازیانه و اصل السوس
از منضجات جیده است از برای فالج و همچنین آشامیدن آن
با مثلی منضج و غرغره نمودن بسکنجبین عنصلی که مخلوط کرده
باشند بآن زنجبیل سوده نافع است از برای لقوه و همچنین
غرغره نمودن بسکنجبین عنصلی بتنهائی نافع است
از برای لقوه و فالج و استرخا امراض الاذن و الصدر
والریه والطحال والمثانه والرحم وعرق النسا و قطور
آن در گوش جهت رفع گرانی سامعه و درد گوش که بان
قرحه نباشد و آشامیدن آن جهت تنقیه سینه از بلغم
لزج و سرفه بلغمی و ربو و ضیق النفس و یرقان و طحال

و تفتیت سنگ مثانه و اختناق رحم و عرق النسا مفید
است اما صنعت خل اسقیل نافع جهت امراض مذکوره
قبل آن است که بگیرند اسقیل سفید را و برگ و بیخ و پوست
آنرا پاک کرده و بکارد چوبی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده
بریسمان کتان کشیده بنحویکه قطعهای آن ملصق بیکدیگر
نشوند چهل و دو روز در سایه بیاویزند تا خشک گردد
دیگر رطل آنرا در هفت رطل و نیم سرکه انگوری کهنه انداخته
سر ظرف را بغایت محکم نموده دو ماه در آفتاب گذارند
پس افشرده صافی نموده بکار برند خل اسقیل نحوی دیگر
صنعت آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون
آنکه خشک کنند در سرکه انگوری کهنه اندازند و سر آنرا
بگیرند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند قومی نیز
اسقیل را خشک نکرده آنرا بخلال چوبی سوراخ سوراخ نموده
می اندازند در ده من سرکه انگوری سکنجبین از آن را و سر ظرف
را نیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال نمایند این نوع
خل اسقیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از
خل اسقیل خشک کرده خل اسقیل نسخه دیگر بگیرند بصل اسقیل و
از کارد چوبی سر و بیخ آنرا جدا سازند و از پوست پاک
کرده در چهار چند اسقیل سرکه انگوری کهنه اندازند
و سر آنرا بگیرند و بعد از چهل روز بر آورند و صافی
نموده عنصل را خشک کرده در سرکه انگوری تازه اندازند
و تا چهل روز دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند اگر
مرتبه سوم باز در سرکه اندازند بهتر است نوعی دیگر
عند الضرورت اسقیل را ریزه ریزه کرده چند سرکه
انگوری بجوشانند آن مقدار که بنصف رسد صافی نموده
بکار برند حکم خل اسقیل دارد خل اسقیل لیموئی که از آن
سکنجبین اسقیلی از برای مالیخولیای مراقی سازند صنعت
آن بگیرند لیموی رسیده زرد بی داغ و ضماد را ده دوسه
روز در آب نمک بگذارند پس بیرون آورده بشویند و با
کرباس پاک خشک کرده دو سه روز بگذارند که هوا انشف
رطوبت آب از آن کنند پس آنرا در مرتبان کرده بهمه عنصل
آن مقدار که از روی آن چهار انگشت کم گردد و چهار
روز بگذارند پس از آن سرکه سکنجبین عنصلی سازند

خل اسقیل لیمویی محلل بصناعت آن مرحوم صنعت آن
بگیرند لیموی سپید و خالی از داغ و فساد و را در سبو ریزند
آب و نمک بگذارند پس از آن آب نمک بیرون آورده نیکو
بشویند که شوری آن دور گردد و بپارچه کرباس پاکی نم
آنرا بگیرند و یکروز بگذارند که بقیه نمی که در خلل و فرج
پوست دور گردد و مهما امکن آن کند و مطلق نم آب
در آنها باقی نماند پس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ
سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب به پنجاه سوراخ بهم رسد
پس لیموها را در قنانی سبزی کرده سرکه عنصل بعنصل که ذکر
شده بعمل آورده باشند بر روی لیموها کنند آنقدر که
از روی لیموها برگردد و چهل روز در آفتاب بگذارند
و سر آنرا پوشیده دارند پس سرکه را از لیمو جدا کرده نگاه
دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند خل اسقیل مستعمل
در سکنجبین عنصلی صنعت آن بگیرند اسقیل متوسط در
بزرگی و کوچکی و آنرا پاک کرده بکارد چوبی ورق ورق کرده
در ریسمان کتان کشیده و بنحویکه ملتصق بیکدیگر نشوند چهل
روز در سایه بیاویزند چنانکه بر زمین و دیوار ملتصق
نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود یکمن از آنرا
در قنانی کرده پنج رطل سرکه انگوری جید بر روی
آن کنند و در نسخه دیگر یکمن آنرا در بیست و هشت
رطل سرکه انگوری کهنه در هم کنند و شصت روز در
آفتاب بگذارند سر آن قنانی را محکم بسته که گرد و غبار
بآن نرسد پس برآورند اسقیل را و بیفشارند و بپالایند
سرکه را از اسقیل بپارچه کرباس صفیقی در شیشه یا ظرف
چینی نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و قومی در هر
یکمن اسقیل خشک کرده پنج رطل و نیم سرکه انگوری کهنه
و قومی هفت رطل و نیم شفائی گفته که بر دو یکمن اسقیل
خشک نه من سرکه کهنه کنند و محمود بن الیاس گفته
که در هر یکمن اسقیل خشک ده من سرکه انگوری کهنه
و قومی در یکمن عنصل سه و نیم من سرکه انگوری کهنه کنند

فصل در بیان دواهائیکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

دواء الاسقیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جالینوس
است و دوائیست که در نهایت نفع است از برای صرع صنعت
آن بگیرند اسقیل تازه و از پوست خشک و ریشه پاک کرده
در قنانی اخضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه بر روی
وی کرده سر آنرا بسرپوشی بسته پوست سطبری بر روی
سرپوش انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع شعری
باشد و تا بیست روز قنانی را در آفتاب بگذارند بطرف
جنوب و در هر زمان اندک آنرا بر هم زنند تا آنکه
حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد
باجزا آن پس آنرا بگیرند و در این حالت میگردد اسقیل
مانند مطبوخ مهرا پس اسقیلها را بمالند بقوت و بیفشارند
و ثفل را افشرده آنرا دور کنند و ثفل آنرا مخلوط کنند
با آن افشرده عسل مصفی و هر روز یک ملعقه آنرا تناول
نمایند و اگر زود خواسته باشند اسقیل را با آب و
سرکه بپزند تا مهرا شوند و بمالند و بپالایند و بعسل بقوام
آورند قوام سکنجبین و هر روز یک اوقیه آنرا صبح
ناشتا تناول نمایند و بدانکه دوا مال اسقیل از
شانش تلطیف مواد و تحلیل ابخره و تقویت معده و نیکو
نمودن هضم است و ظاهر است که هرگاه هضم نیکو شود
تولید فضول و ریاح و ابخره و ادخنه بالضرورت کم میباشد
پس بتحقیق میباشد نافع از برای امراضیکه سبب آنها
بسیاری ریاح و ابخره باشد و صرع از آن امراض است
پس دوای اسقیل میباشد بالغ النفع از برای صرع
صنعت آن دوا را اسقیل بنسخه طبری در کناش مسمی
معالجات بقراطیه بگیرند عنصل بزرگ تر و تازه و پوست
نازک خشک و ریشهای سفید آنرا دور کنند و پوست
و اجزای آنرا از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در پالایش
تازه قلعی کنند و اگر پالایش نقره باشد بهتر است
و پالایش را بر سر ظرفی گذارند که در آن ظرف سرکه
انگوری کهنه باشد بنحویکه فاصله میان سرکه و پالایش
زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر ظرف را بگیرند
و اطراف آن بخمیر و گل محکم کنند و ظرف را در مقام نمناک
در زمین دفن کنند و در سرگین اسب یا در گندم یا خاکستر
و از همه بهتر خاکستر است و بگذارند تا پانزده روز پس
بیرون آورند بنحویکه اسقیل تمامش گداخته و سیلان
کرده در سرکه داخل شده و باقی نمانده از آن مگر چیزی
اندک که نیست در آن تری و نداوت پس آن سرکه را
گرفته جوشی داده صاف نمایند و در آن شکر سفید مصفی
یا عسل سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام
سکنجبین آورند و مداومت بآشامیدن آن نمایند
اصحاب صرع هر روز و اقتصار نمایند از غذاها بالطف
آنچه ممکن باشد از اغذیه دوای جالینوس در حقیقت
این دوا دوا را اسقیل مرکبی است که از بیاز اسقیل جز
واده که اصل و عمود در آن مرکب اسقیل است و این
دوا نافع است از برای صرع و بسیاری از امراض
صنعت آن بگیرند پیاز اسقیل و پوست خشک و ریشهای
سفید آنرا دور کنند و آنرا بدست بغیر کارد حدیدی
ریزه ریزه کرده در قنانی سبز لعابدار یا چینی کرده سرکه
انگوری کهنه بر آن ریخته سر آنرا بگیرند و بگذارند در
آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند
در آن روزها شعری و رها کنند چهل روز پس جدا کنند
در آن اسارون شامی یکدرم و نیم فلفل پانزده درم
فطراسالیون جند بیدستر از هر یک یکدرم طین قیمولیا
درم نانخواه پنج درم روغن بلسان شش درم [illegible]
دو درم عسل مصفی دو رطل شراب بمقداریکه بگردد لعوق
دوای لحید از برای صرع صنعت آن جند بیدستر قرص
اسقیل از هر یک یکمثقال بزر سیالیوس سه مثقال
حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج اصل فاوانیا از
هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
بسرشند و هر روز یک مثقال با سکنجبین بخورند دوای
سید مسیح زمان والد ماجد آن مرحوم مجرب از برای صرع
صنعت آن قرص اسقیل تخم فلفل جوز بوا اسطوخودوس
عود صلیب بزر سیالیوس از هر یک نیم درم جند بیدستر
جدوار خطائی از هر یک دو قیراط کوفته بیخته سکنجبین عنصلی
و شراب اسطوخودوس از هر یک یک اوقیه بسرشته دو
حصه نمایند یک حصه را با صبح بعسل پنج مثقال در گلاب
و عرق شبتین حل کرده بنوشند و حصه دوم را افزود

باکوب سه مثقال نبات سفید دو درم و تخم فرنجمشک نیم
درم ای دیگر از آن تقدس سر و نافع ابراکی صرع فرمن
صنعت آن قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب تخم
ترکی زرنباد جند بیدستر فقط تمام اجزا متساوی کوفته بیخته
بسرکه عسل سرشته روغن ناردین داخل کرده آمدگی
ازا ذا گرفته فتوق نمایند و باقی را بر سر طلا نمایند

فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

دهن اسقیل که چون بر کف هر دو پا با مالند و کف پا را
تا صباح بر زمین نگذارند قوت تمام آورد و اگر تا یک هفته
این عمل کنند اعاده باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب
دانسته اند و بجهت وجع اطراف و سر و بازوگی و درد
مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن نیز نافع است
صنعت آن بگیرند اسقیل را و بکارد چوبی ورق کرده یک
اوقیه در چهار اوقیه زیت بجوشانند تا پخته شود پس آن
روغن را صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند
دهن اسقیل مرکب نافع از برای سکته بلغمی و سبات و
فالج و استرخا چون بر مهره های گردن و پشت بعد از
تنقیه بمالند و چون برعشه و استرخی و مبدا عصب از آن
بعد از تنقیه بمالند بنهایت نافع است و از برای درد
گوش بلغمی و عرق النسا نیز نافع است و طلا کردن آن
از برای عسر البول و وجع ریاح و معده و سوء استمرا و
جشای حامض نیز صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده
چهار اوقیه در یک من زیت السراج بپزند آن مقدار
که چون مرست بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند
ببالایند عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تخم فرفیون
از هر یک یک مثقال مشک ترکی نیم مثقال سائیده اضافه
نموده نیکو مخلوط نمایند و نگاه دارند دهن اسقیل تازه
بیخ راس بآن نافع است از برای سکته و دهن بابونج
دهن نافع است از برای فالج خصوص عتیق آن
صنعت آن بگیرند اسقیل تازه را ورق کرده در زیت
اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند ازان
بمقدار یکه سر آبان حرب گوان ساخت و در آن اندکی موم زرد
گداخته بر سر تمریخ نمایند و بنسخه دیگر بگیرند اسقیل تازه
و بکارد چوبی ورق کرده در آب زیت کهنه بپزند تا بعد آب تمام
و آب در زیت نمانده پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند
و بگیرند ازان هر روز بقدر یکه سر آبان حرب گوان نموده
و اندکی موم زرد در آن گداخته بر سر تمریخ نمایند

فصل در بیان سکنجبینات که اصل و عمود در آنها اسقیل است

خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس و غیر ایشان
از اطبا گفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی تنهائی یا
با ایارج فیقرا بعد از تنقیه نافع است از برای غش و سبات و
صرع را و نیز به تنهائی و یا با زنجبیل سوده ممزوج نموده
نافع است استرخا و فالج و لقوه را و آشامیدن آن
مالیخولیا و صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را
و شیخ الرئیس گفته از ادویه نافع از برای صرع سکنجبین
عنصلی است خصوصا آنکه بیاشامند در زمستان هر روز
ناشتا مقدار یک مثقال بآب گرم و در تابستان بآب سرد
و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع بمشارکت یدین
یا ساقین یا هر دو دست از ریحی بارد که مرتفع گردد
از این اعضا بسوی دماغ علاجش در حال نوبت بستن
فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع تا دفع
گردد سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیه
بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین و آشامیدن
سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس طبری که نزد ایشان
خود که موسوم است بمعالجات القراطی گفته هر گاه که
بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود
اول مرتبه بقیء صاف و ردی قیکه بوده باشد میان
آن و بعد و میان صرع البعد زمانیکه ممکن باشد پس قی
بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه
ممکن باشد او را قی کردن در وقت تیز رخصت دهیم
قی کردن را مانند باین معنی که ذکر میکنیم بدین نحو ابتدا
کنند بخوردن ترب با نمک و خردل و پس بخورد مرقه
اسفیدباجی که پخته باشند در آن شبت بسیار و ترب پس
امر کن او را باشامیدن سکنجبین بآب گرم تا غثیانش
شود پس پر مرغی را بر روغن اسقیل چرب کرده با ایارج
فیقرا آلوده در حلق فرو برد و قی کند بقیت تمام سکنجبین
در قی شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را روز اول
بر آنچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلی و آب گرم
و آب شبت و آب ترب که هر دو را با عسل و نمک آب
جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضره
یک هفته و نیز نافع است از برای امراض دهان چون
مضمضه کنند بآن و قطع میکند خون سائل از دهانرا
بجهت آنکه قبض و نشف رطوبت از اعضا میکند و مستحکم
میگرداند دندانها را که بحرکت آمده باشند و خوشبو میکند
دهان و نکهت را و نافع از برای بحه و آشامیدن آن
نافع است از برای سده و چون بیاشامند از آن جلا
میدهد قصبه ریه را و سستی و رخاوت آنرا زائل میکند
صاف میگرداند و صافی میگرداند صوت را و تقویت حلق
میکند و صالح است از برای کسیکه بوده باشد آنرا وجع معده
و از برای کسیکه طعام در معده او منهضم نشود و از برای
صرع و سدر و از برای کسیکه غالب باشد بر مزاج او مرة
سودا و از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا
و تقویت عضو مسترخیه لاغر شده و رنگ رو را نیکو میگرداند
و صالح است از برای آنچه مذکور شد هر گاه که بیاشامند
از آن هر روز ناشتا اندک اندک و بتدریج زیاده کنند
تا برسد بمقدار یک اوقیه و نیم و نیز صالح است از برای
استسقا و بیماریهای احشا که از سردی باشد و ربو
و تنگی نفس که از بلغم لزج باشد و سکنجبین اسقیلی مسهل
بنسخه شیخ الرئیس نافع از برای فالج و استرخا و جمیع
امراض بارده بلغمیه عصبیه صنعت آن معتبر باید عنصل
پاک کرده و رطل زنجبیل را از بادیان انیسون زیره کرمانی
بیخ انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر تودری خشک
پودنه صحرائی نعناع خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دارفلفل
تخم کرفس از هر یک دو اوقیه دوقو نانخواه کاشم سنبل هندی

از هر یک نیم اوقیه قردمانا دو درم برگ سداب شش درم و قیه
اجزا را نیم کوفته بیخته در شش قسط سرکه عنصل و
دو قسط عسل سفید جید مصفی و یک قسط شراب ثلث را در ظرف
رصین سبز لعابدار کرده یا در خم چینی یک هفته در آفتاب
بگذارند پس صافی نموده طبخ کرده در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند و جایز است استعمال این سکنجبین پیش از طعام
و بعد از طعام سکنجبین اسقیلی تالیف [illegible] مجرب است
برای فالج و استرخا و جمیع امراض بارده بلغمیه دماغ و عصب
و مجربست صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی
ورق کرده یک رطل بزر رازیانه بیخ انیسون تخم کشوث تخم
کرفس فقاح اذخر اسطوخودوس افتیمون [illegible] خشک
زرنباد زراوند مدحرج افسنتین رومی بادرنجبویه پوست زرد
اترج بودنه صحرائی عاقرقرحا زیره کرمانی [illegible] نعناع خشک
از هر یک پنج درم فلفل دار فلفل اسارون [illegible]
دارچینی [illegible] بزر [illegible] نانخواه [illegible]
شقاقل بهمن سفید پوست هلیله کابلی آمله مسقی قنطوریون
دقیق از هر یک ده درم شیطرج هندی صعتر فارسی قرنفل
[illegible] قردمانا قرنفل عود قماری جوزبوا کاشم
از هر یک یکدرم ادویه را سوای دو تو برگ غار برگ
سداب نانخواه هیل بوا قاقله کبار از هر یک شش درم
عنبر اشهب جدوار خطائی جندبیدستر زعفران از هر یک
یکدرم ادویه را سوای عنبر و جدوار و جند و زعفران نیکو
کوفته در سرکه عنصل دوازده رطل و عسل مصفی شش
رطل و سیلان خرما و ترنجبین از هر یک سه رطل و همه را در
خم سبز لعابدار یا چینی کرده سر آنرا بسته دو هفته در آفتاب
گذارند و هر روز دو مرتبه آنرا بهم زنند پس آنرا نیکو
بمالند و صافی نموده با آتش گذاشته و عنبر اشهب را
در قدری صاف عسل حل نموده و جدوار و جندبیدستر و
زعفران را سوده داخل کرده نیکو بهم زنند فرود آورده در
شیشه یا در مرتبان چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه
سکنجبین عنصلی ساده شیخ رئیس گفته که حمد کرده و ستوده
از برای اصحاب مالیخولیا آنکه بخورند هر شب قدری سرکه
خصوصاً سرکه عنصل و گفته که اما من می ترسم از [illegible]

سرکه درین مرض مگر آنکه بوده باشد وثوق اعتقاد بر آنکه
ماده آن متولد از صفرای محترق باشد بوده باشد ماده
حار پس میل باشد سرکه نافع از برای آن خصوص سرکه
اسقیل را با سکنجبین فرا گرفته از سرکه اسقیل پس آن
انفع است از سرکه خالص و از سرکه عنصل و نیز این
سکنجبین نافع است از برای نسیان بلغمی و آشامیدن
آن و گفته که هرگاه مخلوط کنند با این سکنجبین یک مثقال
جندبیدستر سوده و بریزند بحلق مسکوت نفع دهد او را
صنعت آن بگیرند سرکه عنصل نیم رطل و در نسخه دیگر یک
رطل و شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی هر کدام
که باشد یکمن و بپزند تا بقوام آید پس آنرا از آتش فرود
آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی
یک اوقیه ابن جزله گفته باید که بوده باشد وزن سرکه
عنصل مساوی وزن شکر یا عسل هر کدام که بوده با
بوده و در نسخه شیخ رئیس در هر یکمن صافی ده سیر سرکه عنصل
داخل است سکنجبین عنصلی مرکب از استنباط آن [illegible]
مجرب از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی خاصة و تنگی
نفس و سرفه و [illegible] طحال باشد صنعت آن افتیمون گاوزبان
جعده بادرنجبویه زراوند طویل قنطوریون دقیق بسفایج
فستقی ورق گل سرخ از هر یک شش مثقال فرنجمشک
نعناع خشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی
ایرسا از هر یک سه مثقال پوست بیخ کبر چهار مثقال
انجیر زرد بیست دانه اجزا را سوای افتیمون و بسفایج
و ریوند چینی [illegible] کوفته باشد نیکو کوفته بسفایج
را کوفته در کیسه کتانی کرده همه را در سرکه عنصل و
آب خالص از هر یک دو رطل یک شبانروز بخیسانند
و افتیمون را در کیسه کتانی کرده نگاه دارند پس خیسانیده
را بجوشانند آن مقدار که وزن آب برود پس فرود
آورده بمالیده صاف نمایند و کیسه افتیمون را در آن
اندازند و یک شب بگذارند و صبح کیسه را نیکو بمالند که
تمام شیره و قوتش برآید پس مطبوخ را گرم کرده کیسه
فشرده دور کنند و چهار رطل شکر سفید و عسل بتساوی
یعنی از هر یک دو رطل داخل کرده بقوام آورند و

از آتش فرود آورده ریوند چینی را کوفته بیخته آن مخلوط
کرده بر هم زنند و بگذارند تا سرد شود و در ظرف چینی یا
زجاجی نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه و نیم
سکنجبین عنصلی در جمیع افعال مذکوره از خل اسقیل
و شراب آن انفع است خصوص از برای مالیخولیا که
ماده آن سوداوی بلغمی باشد و غرغره نمودن آن بعد
از تنقیه نافع است از برای [illegible] صنعت آن بگیرند
سرکه عنصل مذکور را و یک رطل عسل سفید مصفی بقوام
آورند سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل در معدهای سرد
و در مشایخ و رطوبت لزجه را دفع کند صنعت آن بگیرند
پوست بیخ رازیانه ده سیر و در سرکه عنصل مذکور نیم
من و آب خالص نیم من بخیسانند پس با آتش ملایم
بپزند تا بنصف رسد صافی نموده عسل سفید مصفی نیم
من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با
مطبوخ مناسب سکنجبین اسقیلی ساده مستعمل در مالیخولیا
که سببش سوداوی محترق از بلغم خالص یا بلغم با سودا
مخلوط باشد و نیز این سکنجبین نافع است سبات بلغمی
را چون در آن ایارج حل کرده امر کنند علیل را بغرغره
کردن آن اگر قادر بغرغره کردن باشد صنعت آن
سرکه اسقیل یک چهار یک من عسل مصفی یکمن علی الرسم
بقوام آورند سکنجبین اسقیلی ساده چون در صداع بارد
مادی اراده تسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که
سبب صداع است باید که سکنجبین اسقیلی با آب گرم [illegible]
صاحب آنرا بگردد و موجب تلطیف آن خلط غلیظ و
نافع است از برای صداع آشامیدن آن و جالی قصبه
ریه است و سینه را صافی نماید و صالح است از برای
ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی و از برای [illegible] و از برای
اصلاح معده کسیکه معتاد باشد بوجع معده و کسیکه
هضم نشود غذا در معده او و از برای صرع و سدر و [illegible]
مره سوداوی و اختناق رحم و صلابت طحال و [illegible]
و نیکو گردانیدن رنگ بدن و قوت باصره صنعت
آن عسل سفید مصفی یکمن سرکه عنصل نیم یا ربع
بقوام آورند سرد کرده در شیشه نگاه دارند صاحب

اختیارات بدیعی گفته که اگر قند سفید و عسل سفید مصفی
بالمناصفه باهم کنند بهتر است سکنجبین اسقیلی بنسخه عیسی
ابن ماسویه نافع از برای استسقا و بیماریهای بارد احشا و
ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدهاست صنعت آن سرکه
عنصل و قند سفید متساوی بردارد و در دیگ سنگی به آتش
ملائم بجوشانند و کف آنرا بگیرند چون بقوام آید از آتش
برگیرند و بگذارند تا سرد شود و در شیشه نگاه دارند سکنجبین
اسقیلی بنسخه دیگر قلانسی نافع از برای فساد کبد و طحال
و تفتیح سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق
النفس و سعال عارض از رطوبت صنعت آن بگیرند
اسقیل سفید یک رطل و نیم و بکارد چوبی یا از قطعه زجاجی
حلقه کنند و منظم سازند بران از سرکه خمر کهنه صافی پانزده
رطل و نهند با آتش ملائم تا اسقیل مهرا شود پس بپالایند و
داخل کنند در سرکه مذکور از ان یک رطل و نیم شکر طبرزد و در
دیگ سنگی با آتش ملائم بپزند و کف آنرا بگیرند تا بقوام
آید پس از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی
نگاه دارند سکنجبین اسقیلی معروف به سکنجبین عنصلی مرکب
نافع از برای عسر البول و درد کلیه و درد معده و سوء
استمراء احشاء حامض و جمیع علل اعضای عصبانی و امراض
بارده مزمنه صنعت آن بگیرند اسقیل پاک کرده دو رطل
زنجبیل رازیانه انیسون بیخ انجدان عاقرقرحا نعناع اذخر
پودنه نهری نعناع خشک از هر یک یک اوقیه فلفل
دارفلفل تخم کرفس از هر یک یک اوقیه قردمانا دو درم
سداب شش اوقیه تخم کرفس بری نانخواه کاسم سانج چینی
از هر یک نیم اوقیه نیکو کوفته در شش قسط از سرکه عنصل
و دو قسط عسل مصفی و دو قسط مویز منقی در تغار سبز پاکیزه
کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ
سنگی کرده بپزند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند
شربتی یک اوقیه و این سکنجبین را پیش از طعام و بعد
از طعام باید خورد صنعت آن سکنجبین بنسخه ابن الهم و
که در جامع خود ذکر کرده بگیرند پیاز اسقیل پاک کرده
یک رطل و نیم و بکارد چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل
زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشک پودنه

نعناع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم کرفس
بری کاشم از هر یک ده مثقال نوخیم قردمانا دو مثقال
سداب شش مثقال سانج هندی سه مثقال اجزا را تمام
نیکو کوفته با عسل دو پانزده رطل سرکه انگوری بخیسانند
پس بجوشانند و بپالایند و از برای هر رطلی یک رطل و نیم
شکر سفید یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید سکنجبین اسقیلی مرکب بنسخه محمود بن الیاس شیرازی
نافع از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و
ضیق النفس و انتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و
تفتیح سدهای کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و مرده و
فالج و لقوه و سرسام بلغمی معروف به لیثرغس و از برای
نسیان بلغمی آشامیدن آن صنعت آن سرکه عنصل
ده من عسل مصفی سه من مثلث دو من این مجموع را
تخلیط کرده پس بگیرند اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه
ریزه کرده یک من زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا پودنه
بری از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی کردمانا از
هر یک پنج درم نیکو کوفته در سرکه عنصل مذکور اندازند
یک هفته در آفتاب گذارند پس بپالایند و در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند و در نسخه دیگر سداب خشک
فلفل سیاه از هر یک ده درم داخل است سکنجبین اسقیلی
مسهل بلغم بنسخه شیخ الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه
عنصل یک رطل آب خالص دو رطل پس بخیسانند در ان
پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس پوست بیخ کبر تربد سفید
مدبر از هر یک سه درم یک شبانروز پس بجوشانند
آنقدار که دو حصه برود و یک حصه بماند پس بپالایند
و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده بجوشانند در دیگ
سنگی تا نزدیک بقوام رسند پس بگیرند مغز حب السلاطین
و مغز خساب و اینه آن مقدار که دانند صالح است از
برای قوت شخص و هر دو را سائیده در کیسه کتان
تازی کرده در ان اندازند و کیسه را از ان دائم بر مالند
تا آنچه در ان است برآید و چیزی در ان نماند پس
چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی
یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند

یک اوقیه آنرا و در نسخه دیگر قانون بجای تربد حبی که حب
السلاطین است تربد حبی داخل است سکنجبین اسقیلی
مسهل بلغم بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند سرکه عنصل
یک رطل آب خالص دو رطل و بخیسانند در ان پوست
بیخ کرفس بیخ بادیان از هر یک ده درم تخم کرفس
تخم بادیان از هر یک دو درم و نیم یک شبانروز پس بجوشانند
و بپالایند پس بگیرند مغز حب القرطم مقدار پنج استار و
با یکدیگر در سرکه مذکور شیر کشیده و بوزن سرکه مذکور
عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و در وقت طبخ
مقدار بیست درم تربد سفید کوفته بیخته در کیسه کتان
بسته در ان دیگ سنگی اندازند و کیسه را بمالند
و بفشارند تا کیسه تهی گردد و بقوام آید شربتی از ده درم
تا پانزده درم سکنجبین اسقیلی مسهل تالیف حکیم سید
محمد مومن مرقوم که ربو و ضیق النفس و مواد بلغمی و سوداوی
و سده احشا را نافع است و تقویت معده کند و رطوبت
ابر المعن بازده اعضای عصبانی و دماغ نافع است و
تقویت دماغ کند صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده
بکارد چوبی ریزه ریزه کرده ده مثقال زوفای خشک
اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس
ثمار الیمون سفید از هر یک پنج مثقال رازیانه نعناع خشک
پرسیا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال سرکه
عنصل و چهار صد و پنجاه مثقال آب خالص شبانروز
بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بپالایند و
با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج
مثقال تا ده مثقال آنرا با آب مطبوخ پرسیاوشان
استعمال نمایند سکنجبین اسقیلی که گرده را از ریم
پاک گرداند صنعت آن پیاز اسقیل مشوی عنصل اسارون
رازیانه صمغ البطم قصب الذریره برگ علیق بیخ خشخاش
اجزا را متساوی در نیم من سرکه و یکمن آب بپزند تا به نیم من
رسد و بمالند و بپالایند با یکمن عسل مصفی بقوام
سکنجبین آورند شربتی بیست درم سکنجبین اسقیلی دیگر قانونی
نافع از برای صرع صنعت آن زوفای خشک صعتر فارسی
پرسیاوشان از هر یک سه مثقال شب در سرکه اسقیل

سکنجبین بیطلی بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده عسل
مصفی یک رطل داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه
ابن جانی و قمری گفته باید که بیاشامند حمام صرع را در
زمستان این سکنجبین بس بزرگ است که زائل گرداند صرع عصبی
کثیر الحدوث آنکه مقطع اخلاط لزجه غلیظه است و تسکین دارد و گر
ستو اگر گردد در معده و سینه خلطی غلیظ و این سبب است
که در این سکنجبین سه قوت میباشد که با آن قوتها منفعتها
رطوبات میکنند یکی آنکه منقی و جالی است دوم آنکه
ملین طبیعت است سوم آنکه مدر است و باید که آشامیده شود
این سکنجبین در فصل زمستان اما در فصل تابستان
باید که بیاشامند سکنجبین عنصلی ساده را با شراب افسنتین
و هرگاه لطیف شد خلط با این تدبیر پس قی دریں حال
آن خلط را نمایند مسهلات سودا اگر سوداوی خلط بود بعمل
مسیحی گفته که سکنجبین عنصلی عظیم النفع است از برای
صرع زوفائی آن در زمستان رسانید و آن با شراب
افسنتین در تابستان سکنجبین اسقیلی زوفائی مرکب نافع
از برای صرع صنعت آن زوفای خشک صعتر فارسی
افسنتین رومی اسطوخودوس از هریک پنج درم در آب
سرکه عنصل بجوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی
نموده بگیرند از این مطبوخ و از عسل مصفی و شکر سفید مصفی
از هریک یک رطل که مجموع سه رطل باشد و بجوشانند
تا بقوام سکنجبین آید شربتی یک اوقیه سکنجبین اسقیلی
زوفائی مرکب بنسخه دیگر صنعت آن زوفای یابس
اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس
غاریقون بیخ سفید از هریک پنج درم نعناع خشک انیسون
رازیانه از هریک سه درم همه را در یک رطل سرکه اسقیل و یک
رطل آب خالص بخیسانند در تابستان دو روز و در زمستان
سه روز پس بپزند تا ثلث بماند صافی نموده دو رطل
شکر سفید مصفی داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند و در
ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه سکنجبین اسقیلی
آشامیدن آن در ابتدای فالج خصوص بلعوق بادیان
مطلق لقوه است و مسیح گفته که مخاط را از برای دفع
و نیز نافع است از برای استرخا و سایر امراض بارده عصبی

صنعت آن بگیرند سرکه اسقیل ده رطل عسل مصفی سه
رطل مثلث و دو رطل همه را مخلوط نموده پس بگیرند پیاز
اسقیل پاک کرده دو رطل زنجبیل رازیانه عاقرقرحا
حلتیت فودنه بری از هریک پنج درم تخم کرفس بیخ کرفس
کرویا اسطوخودوس از هریک ده درم و نیم همه را کوفته در
سرکه و عسل مثلث مذکور داخل نمایند و تابستان یک هفته
در آفتاب گذارند و در زمستان دو هفته پس صافی نموده
در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یک اوقیه

فصل در بیان شرابهاییکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

شراب اسقیل تالیف آن مرحوم از برای سل نجح
صنعت آن حب بلسان حرمل اسارون خطمی یا پوست
بیخ دروار کرفس تخم آن بزر البنج گرد قسط فطوریون دقیق
سنبل الطیب صعتر فارسی شونیز بیخ ترکی عود صلیب
عود الصباغین از هریک دو مثقال همه را نیم کوفته
یک شب در نیمه آن در سرکه اسقیل دو من و نیم آب
بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد صافی
نموده مویز سرخ منقی خرنوب الصحرا بیست و پنج مثقال داخل
کرده باز بجوشانند تا ظاهر شود قوت آنها و از آتش
ببالایند پس حلتیت جاوشیر سکبینج لبان ذکر مصطکی
از هریک یک مثقال در نبیذ زبیب و عسل یا العسل رقیق
نیم گرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل کرده عسل
یکمن اضافه نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام شراب آید
فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند و هر روز
صبح ناشتا یک اوقیه آنرا با عرق بادرنجبویه بنوشند
شراب اسقیل منقول از کامل الصناعه نافع از برای
صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و تقطیع اخلاط غلیظه
و رفع ضیق النفس و سرفه کهنه که از بلغم و رطوبت باشد
صنعت آن بگیرند پیاز عنصل یکرطل و نیم و بکارد ریز
ریزه کرده با نه رطل سرکه انگوری بآتش ملایم
بجوشانند تا نصف شود پس صافی نموده و در هریک
رطل از آن یک رطل و نیم شکر سفید داخل کرده بقوام
آورند و امین الدوله و حبی از قند با این ادویه را اضافه

این شراب نموده از زنجبیل ریزه کرمانی زوفای خشک
عاقرقرحا بیخ انجدان بوزیدان نعناع خشک از هریک
پنج مثقال و فلفل دارفلفل سیاه و ده مثقال تخم جزر بری کاشم
از هریک دو مثقال و نیم قردمانا دو مثقال سداب شبت
مثقال نانخواه بیخ کرسنه مثقال با عسل در سرکه بخیسانند
و بجوشانند و در صورت حاجت علل عصبانی و امراض
بارده و مزمنه بنهایت نافع است شراب اسقیل منقول از
قرابادین معصومی سرفه کهنه و ضیق النفس سوداوی را
و طبیعت را نرم کند صنعت آن انجیر زرد شصت عدد اصل
السوس مقشر هفت و نیم درم مویز بیدانه پانزده درم انیسون
سه درم همه را در قدری آب و سرکه بخیسانند تا سه روز
بگذارند و پس از سه روز یکمن دیگر آب صاف داخل کرده
بجوشانند تا آنکه اجزا ظاهر شود و صاف نمایند و با رطل عسل
صاف بقوام آورند شراب اسقیل تالیف حکیم محمد مومن
نافع از برای سرفه کهنه و ضیق النفس مواد سوداوی و بلغمی
و سرفه و اختناق و تقویت معده و دماغ صنعت آن پیاز
عنصل زوفای خشک اصل السوس گل گاوزبان بیخ
سفید پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون از هریک
پنج مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا از
هریک سه مثقال مویز منقی پنجاه مثقال سرکه انگوری سه
چهارصد مثقال آب دو سه روز بخیسانند و بجوشانند تا
بنصف رسد پس صافی نموده با سه صد مثقال شکر بقوام
آورند هر روز از این شراب از پنج مثقال تا ده مثقال
با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند

فصل در بیان غرغره هاییکه اصل و عمود در آنها اسقیل است

غرغره نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صعتر
عاقرقرحا پوست بیخ کبر انارروانه حاماش زنجبیل نیم
کوفته جوشانیده صافی نموده سکنجبین عنصلی داخل
کرده غرغره نمایند غرغره دیگر نافع از برای لقوه-
صنعت آن مرزنجوش صعتر فارسی عاقرقرحا خردل
زوفای خشک مویز زنجبیل فلفل از هریک دو درم
حب الرمان حاماش بریان کرده ده درم کوفته

یا چنین عسل سرشته با آب نیم گرم حل کرده غرغره نمایند

فصل در بیان اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق

صنعت آن به نسخه شیخ رئیس گفته که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم و شگی باشد و نبوده باشد بسیار کوچک و نه بسیار عظیم بجهت آنکه آنچه بسیار خرد است در وی رطوبت نباشد و سخت خشک باشد و آنچه بسیار بزرگ است در وی رطوبت فضلی بسیار باشد و آنچه متوسط معتدل است و باید که ظاهر آن میل بسرخی داشته باشد یا به بنفشی پس آنرا گرفته سر و بن آنرا بکارد چوبی دور کرده خمیر بگیرند و نباید که آنرا بگل بگیرند و مشوی کنند آنرا در دیگچه یا در تنوری که گرم نا بیده و خاکستر آنرا بیرون آورده باشند بر روی خشتی بگذارند یا در تابه نان پزی تا نضج یابد پس بیرون آورند و بگیرند مغز آنرا که نرم است و پوست بالای آنرا که سخت است دور کنند و نرم بکوبند نحوی یکه بر هم گردد و مخلوط کنند با آن آرد کرسنه و غیر اندرو ماخس تا بی آرد کرسنه را مساوی اسقیل سکینه پس چون مخلوط کنند اسقیل مشوی را بدقیق کرسنه باید که بسازند از آن اقراص تازک و دست را بروغن گل سرخ چرب نمایند در حین اقراص ساختن بجهت آنکه تیزی اسقیل را باز دارد و خشک کنند آنرا و نگاه دارند و منفعت مخلوط کردن آرد کرسنه با آن آنست که رطوبت آنرا نشف کند و نگذارد که متعفن شود و شیخ داود گفته اقراص اسقیلی که داخل میشود در تریاق فاروق نیز نافع است از برای سموم و ربو و عسر نفس و جهت حبس و استسقا بسیار است و اندر روی قوتی است که گرمی که در رودها تولد کند پاک سازد و بکشد آنها را و مضرت زهرهای زیانکار را دفع کند صنعت آن به نسخه شیخ داود انطاکی عنصل مشوی در عجین بکوبند و مثل آن آرد کرسنه با آن مخلوط کرده بشراب بسرشند و اقراص سازند بعد از آنکه دست را بروغن گل چرب نموده باشند و بعضی گفته اند که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی میماند و بعضی بدل شراب مثلث کرده اند

فصل در بیان لعوقاتیکه اصل و عمود و رأس آنها اسقیل است

لعوق اسقیل جهت ربو و ضیق النفس بارد بلغمی و جهت بلغم غلیظ لزج لزوجت مفید است صنعت آن بیاز اسقیل مشوی فراسیون تخم سوسن که و بعسل مصفی لعوق سازند و با آب مطبوخ حاشا و فودنج و بر نجاعت استعمال نمایند نافع باشد و لعوق اسقیل که سید اسمعیل در ذخیره ذکر کرده سینه را از اخلاط غلیظه پاک سازد و ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن بگیرند اسقیل تر و سر و بن و پوست سخت آنرا بکارد چوبی دور کنند و در پاتیل سنگی یا نقرئی یا مسی تازه قلعی کرده با هم چندان عسل مصفی با آتش نرم چندان بپزند که اسقیل مهرا شود هر صبح یک کفچه از آن بخورند لعوق اسقیل قوی از اول صنعت آن اسقیل مشوی خشک کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته لعوق سازند هر صبح ناشتا شش درم لعوق نمایند لعوق عنصل منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث و ذبحه جنین و صدر صنعت آن عصاره عنصل و عسل کف گرفته برابر و بپزند و منعقد سازند و قبل از طعام و بعد از طعام هر وقت که خواهند لعق نمایند

فصل در بیان معاجینیکه اصل و عمود و رأس آنها اسقیل است

معجون اسقیل که مختص است لعلاج صرع صنعت آن بگیرند حج ترکی و اسطوخودوس از هر یک ینجدرم کوفته پس بگیرند اسقیل رطب و کوبیده آب آنرا بگیرند و داخل نمایند و در آن مثل وزن آن عسل سفید مصفی و باتش ملائم بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن وزن ادویه و معجون سازند با آن ادویه را و استعمال نمایند از آن هر روز مثل بندقه متوسط صنعت این معجون نسخه سمرقندی در قرابادین خود و بلیغ النفع از برای صرع نوشته بگیرند اسقیل را کوبیده آب آنرا بگیرند و داخل کنند در آن عسل سفید و باتش ملائم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزر سیسالیوس اسطوخودوس از هر یک ده درم غاریقون خربق سفید پنجدرم قردمانا تازه حرف بابلی حلتیت قلب زراوند مدحرج حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم حنظلی که بیخ آن سه ثلث است ده درم کوبیده و بیخته و در سه وزن مجموع ادویه عسل که سرشته استعمال نمایند معجون اسقیل عنصلی منقول از خط حکیم عماد الدین شیرازی صنعت اسارون سنبل الطیب اشنه دارچینی دانه هیل مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال مصطکی زعفران بوزیدان بادیه جستر اعرابی زنجبیل تودری یا زعنصل مشوی تخم ترب تخم بابونه تخم تره تیزک جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال بهمن سرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری خولنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل مغز گردکان از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی عجن نمایند هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو یا شیر گاومیش و نبات بخورند اسقنقور بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و راء مهمله آنرا اسقنقور و سقنقس نیز گویند بعربی و بلغت هندی پانی کی کوئی نامند و آن حیوانی است از بز مجه بزرگتر و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل بهم میرسد که صید کرده میشود در مصر و بعضی گمان کرده اند که از نتائج تمساح است و تمتیکه در خشکی تخم بگذارد و نشو و نما بیرون آب نماید ابو القاسم بیان نموده که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده از نیم ذرع و لون مائل بزردی و سیاهی و مؤلف شفاء الاسقام جعفر بن عیسی مصری مخصوص ببلد فیوم و دیار مصر دانسته بعد از آنها در قاهره نیز و گفته فرق میان آن و ورل بآن است که ورل در صحرا میباشد و اسقنقور در کنار دریاهای نیل قریب بآن و دیگر آنکه پوست ورل صلب خشن است اما پوست اسقنقور از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور هم از دریا

است از ماهیان و بهم از خشکی حیوانات و دیگر با منه اعضا یات
و امثال اینها و ابن مسیح گفته مشاهده کردم رود ها
آن بعد خشکانیدن شکم آن عضا یا تدویت استخدام
نا یافته بود و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و
قلزم و بلاد هند میباشد و آن مرحوم قدس سره حکمی
نموده اند غلامان آستان امیر المومنین علیه السلام خود در
بلاد هند در دریای گنگا صید آن نموده و ماده آن در
نیل سواحل تخم خود پنهان میکنند و زیاده از بیست بیضه
متکون میشود و آنچه احقر صید کرده بود در بطن آن
زیاده از سی تخم بود و گویند که ماده آن را فرج و نر
آن را ذکر و خصیه آن شبیه است بخصیه خروس و خواص
در جنس نر آن است پس باید که در وقت بهار و وقت
هیجان قوت قبل از جفت شدن ماده صید کنند
بلا توقف و تاخیر ذبح نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پیه و
گوشت آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد و قوت
آن و سر و قدری از دنباله آن ببرند و دنباله آنرا تمام
بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنباله آن بسیار
قوی الفعل میباشد و شکم آنرا از احشا سوای گرده و
خصیه و شحم پاک کرده و نمک انباشته و دوخته و در سایه
در مکان معتدل معکوس آویخته و از گرد و غبار محافظت
کرده خشک کنند و باید که در سبد بید یا نخل گذاشته
بیاویزند که موش را با تخم آن محبت بسیار است و اگر آنرا
آویزان نکنند موش را سائیده بهم آنرا میخورد و باید که آن
مکان سایه دار باشد که تا آفتاب قوت آنرا نیز تغییر میدهد
تازه غیر نمک سود آن گرم در دوم و تر در اول و نمک
سود آن در سوم گرم و در اول خشک و لنهایت مبهی است
خصوص گوشت سره و حوالی گرده و پیه آن و گفته بحکم
مقوی باه است لیکن بشدت تنوع دارد و شاید
بمرتبه هلاک رساند خصوص که با طبیخ عدس و عسل بسل
نمایند و اطفای آن بکافور و تخم کاهو میکنند جهت فالج
و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع و امراض
بارده اعصاب و تسمین بدن مفید و مضر محرورین و مصلح
ربوب حامضه و تخم کاهو و کافور است و سمین مثقل

آن طبیخ عدس و عسل و شراب و نبیذ زبیب و از جهت
گوشت غیر مملح تازه آن را با یکی از اینها میخورند و مملح
آنرا کوبیده و بزرده تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر سائیده
پاشیده میخورند و گفته اند که سقنقور انسان را تعاقب کرده
و طلب آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و
اگر نیافت بول میکند و در بول خود می غلطد پس هرگاه
که چنین کرد در ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان
سبقت کرده در آب فرو رفت قبل از فرو رفتن سقنقور
و یا در بول خود غلطیدن سقنقور می میرد و انسان صحت
می یابد و شربتش تا سه درم و بدلش سمکه صیدا و
قضیب خشک گاو کوهی است و تخم خصیة الثعلب
مصری را بدل آن دانسته اند و صاحب نوادر و قرابادین
گوید که طلای خون آن با سرکه و آمله تغیر رنگ و قبح
و برص میکند و چون نمک سقنقور را خصوص نمک
پیه و سره آنرا با دارچینی سوده بزرده تخم مرغ
نیمبرشت پاشیده بخورند تقویت باه میکند تقویتی
عجیب زیاده از گوشت و پیه آن نزد بعضی گفته که
خوردن گوشت آن مسمن بدن است و نافع است
از برای مفلوجین و ناقهین و مبرودین بعضی اطبا
گفته که نیم از گوشت آن نافع است از برای فالج
و بالجمله گوشت آن نافع است از برای امراض بارده
اعصاب و احسبابی خوردن آن —

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در آنها سقنقور است

جوارش سقنقور قوت باه میفزاید و برودت
گرده و مثانه را زائل کند صنعت آن سره سقنقور پنج درم
تخم لبلاب تخم پیاز تخم شلغم انیسون تخم گندنا تخم جرجیر
تخم انجره مغز حبة الخضرا لسان العصافیر کبابه کنجد مقشر
تخم ترب حب الصنوبر اسپندان از هر یک سه درم
شقاقل مصری زنجبیل خولنجان دار فلفل از هر یک
پنج درم دارچینی جوز بوا بهمن سفید بهمن سرخ قضیب گاو
کوهی خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم
خصیة الثعلب مصری ده درم اسقیل مشوی سه درم

فانید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته وزن نموده و بهم کرده
با سه وزن مجموع عسل مصفی بقوام آورده سرشته شربتی
دو درم با آب یا شلث یا با شیر و یا با شکر یا با ماء العسل
بخورند جوارش سقنقور دیگر از برای کسیکه شهوت
جماع او زائل شده باشد بی نظیر است و لنهایت مبهی بود
و لنعوظ تمام آرد صنعت آن سره سقنقور علک رومی
قسط شیرین از هر یک یک و نیم مثقال جند بیدستر شقاقل
مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز تخم کرفس خصیة
الثعلب از هر یک دو و نیم مثقال فلفل سفید کبابه دار فلفل
زنجبیل زعفران از هر یک یکمثقال مغز سر گنجشک مغز
سر بزغاله شیرخواره از هر یک پنج مثقال مغز فندق ذکر
گاو خشک کرده سوهان نموده از هر یک ده مثقال
اسقیل مشوی پنج مثقال و در بعضی نسخها اسقیل داخل نیست
بهتر آنست که اسقیل را داخل نکنند که لب را تلخ میشود و ادویه
کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته و نرم نموده همه را با سه چند
عسل صاف سرشته و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف
شیشه باشد بهتر بعد از چهل روز که در میان جو گذاشته
باشند مقدار دو درم تا چهل روز با شیر گاو یا گاومیش یا
ماء العسل یا شلث تناول کنند و غذا آنکه با نخود و پیاز
و توابل پخته باشد بخورند و از حموضات و بقولات بارده
ملاحظه کنند جوارش سقنقور دیگر صنعت آن سره سقنقور
تخم لبلاب شقاقل مصری بهمن سفید و سرخ لسان العصافیر
از هر یک پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم پیاز تخم ترب تخم
جرجیر تخم پیاز تخم گزر تخم گندنا خولنجان دارچینی
جوز بوا فلفل بوزیدان پیاز اسقیل از هر یک سه درم تخم
انجره ده درم فانید بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل
دو وزن ادویه سرشته شربتی دو درم تا سه درم —

فصل در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمود در آنها سقنقور است

معجون سقنقور منقول از اکلیل محمد بن زکریا جهت
تقویت باه صنعت آن سره سقنقور ده درم تخم پیاز تخم
جرجیر تخم شلغم تخم لبلاب شقاقل مصری زنجبیل بهمن سرخ
بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد تخم ترب لسان العصافیر

اسقیل مشوی ابریشم مقرض مغز حلغوزه از هر یک پنج درم
بیخ گرده استنقور ده درم زنجبیل نجر و هفت درم جوزبوا
کبابه قرنفل از هر یک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر
بست درم کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن
ادویه سرشته معجون سازند شربتی بقدر احتمال با عرق
جوزبوا. معجون استنقور نسخه معین الدین طبیب باه را
قوت دهد و نشا را زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را
قوت دهد و نعوظ تمام آورد صنعت آن سره استنقور پانزده
درم شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان کبابه قرنفل
قضیب گاو خشک سوهان نموده حب الزلم مغز حلغوزه
مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله
کبار فرنجمشک مندلین خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ
بادرنجبویه تخم بالنگ اسارون درونج عقربی دار فلفل
جوزبوا اشنه عود خام از هر یک چهار درم خصیة الثعلب زعفران
مصری از هر یک ده درم کبابه چینی سعد کوفی زنجبیل
زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطگی رومی تخم شبت
سانج هندی محرشیب کهربا بسد زر محلول سیم محلول
از هر یک سه درم مروارید ناسفته پنج درم عنبر اشهب دو
درم مشک ترکی یکدرم لعل دو درم یاقوت زرد یکدرم
[illegible] شکر که خوب سوده و بیخته باشند صد درم اجزا
کوفته جواهر را بر سنگ سماق نرم صلایه نموده بطریق
مشهور بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند معجون
استنقور نوع دیگر منی بیفزاید و گرده و پشت و کمر را محکم
سازد و مثانه را پاک و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را
قوت دهد صنعت آن سره استنقور پانزده درم مغز پسته
مغز فندق مغز حلغوزه مغز حب الزلم مغز گردگان مغز
حب القلقل کنجد مقشر دارچینی شقاقل بهمن سرخ تودری
سرخ و سفید مغز سر گنجشک نر بابونه حسک پرورده
مغز نارجیل مقشر از هر یک پنج درم خصیة الثعلب بهمن سفید
از هر یک ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفید زنجبیل
قرنفل کبابه تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم خولنجان
قضیب گاو خشک کرده سوهان نموده ورق نقره محلول
از هر یک دو درم عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی نیم درم

عود خام دو درم اجزا کوفته بیخته بدستور سابق باسه
چندان شهد عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت
مقدار دو درم استعمال نمایند و باید که نیم ساعت قبل از
مجامعت بخورند معجون استنقور نسخه دیگر در تقویت
باه عظیم النفع است و فعلی عجیب و غریب در نعوظ و تقویت
گرده و مجامعت از خوردن این معجون ظاهر میشود صنعت
آن سره استنقور پانزده درم بهمنین شقاقل قرفه بوزیدان
کبابه کبابه چینی خولنجان لسان العصافیر قاقله کبار
و صعتر سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل مصطگی رومی سلیخه
هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هر یک سه درم
خصیة الثعلب مصری ده درم قضیب گاو خشک سوهان
نموده پنج درم عود خام تخم بالنگ زعفران از هر یک
چهار درم سعد کوفی زنجبیل بسد کهربا از هر یک دو درم
مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم
زر محلول نقره محلول از هر یک نیم درم جدوار خطائی سوده و
نرم بیخته سی مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا کوفته
بیخته باسه چندان عسل و قند کف گرفته معجون سازند
مقدار شربتی از یک درم تا دو درم است اسود سالخ
نام مار سیاه است و بهند کالا ناگ نامند و تا آخر سوم
گرم و خشک است و در غایت تجفیف گفته اند پخته
هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن
صید نموده باشند نشاید استعمال نمود جهت شدت
قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریست و بسبب
آنها برج ملتهب می نامند و اعمالیکه دران کرده شود نیز
او را دران تاثیر بسیار است و در علت جذام قوی الاثر
و مالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند
روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت بواسیر کهنه
مؤثر دانسته اند قطور مطبوخ پوست آنکه در شراب
جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده
آن در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان آنکه
در حال حیات کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن
جهت رفع تپ ربع نافع و اکل گوشت وی بقراطیس
گویند که چون شکم مار را از سر تا دنباله شگافته احشای

آنرا بیرون آورده از شاهسفرم خشک که آب خیسانیده
نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند
تا پخته شود پس آن شاهسفرم را بر برص ضماد نمایند
از یک هفته تا روز کشاینده بالکلیه زائل کند و مجرب
و روغنی که دران دندان مار و سر و زهر آن جوشانیده
باشند طلای آن جهت جذام و ثآلیل مجرب الامراضست
و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکنند که استعمال
زهره مار در بیخ ابرص خوب نیست و از همه تر فائده است
و تعلیق شلخ مار شاخدار جهت رفع تپ غب مؤثرست
و تعلیق سلخ ساخته الحیه که عبارت از پوستی است که مار سالی
یکبار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است
و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را چون
با سرکه و بوره سائیده طلا نمایند جهت رفع برص تازه
مجرب دانسته اند و اکتحال پیه مار مانع نزول آب است
دهن اسود سالخ نافع جهت جذام و تحلیل خنازیر و روئیدن
مو و دراز کردن آن و دفع قوبا و استرخای مفاصل مجرب
دانسته اند طلای آنرا صنعت آن که بگیرند دو عدد
مار سیاه را و با چهار رطل روغن زیتون در دیگ
مس کرده سر آنرا مسدود کنند که بخار آن بیرون نرود
و بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده استعمال نمایند
و اسود سالخ طلای آن بر روغن زیتون جهت
تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه
و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است صنعت
آن بگیرند مار سیاه خانگی را زنده و در کوزه کرده
آنرا محکم نموده در تنور حمام گذارند تا محرق شود پس
بر آورده استعمال نمایند طبیخ اسود سالخ طلا کردن آن
بر بدن بجهت جذام مفید است صنعت آن آنکه بگیرند
اسود سالخ را و بکشند چنانچه افعی را می کشند و پاک کرده
در دیگ نهند و هشت اوقیه خل خمر و یک اوقیه آب در آن
کنند و شیطرج هندی و بیخ کرفس از هر یک ده اوقیه
در وی افگنند و باتش نرم بپزند تا مهرا شود پس بالا بیاید
و موی سر و روی را تراشیده و سه روز این طبیخ را طلا کنند
بعد از آنکه ادویه که دران گوشت افعی باشد خورده باشند

دفع این طلا آن است که پوست تباکو شده باشد و میکنند
و پوست و گوشت درست میرویاند

باب الالف مع الشین المعجمه

اشترغار معرب اشترخار فارسی است بیونانی اکاریونا
ثای مثلثه و فرافیون و اهل شام و بعربی زنجبیل العجم
و زنجبیل الفارس و شوکة الجمال که تا ذیل اشترخار است
و آن تخمی است شبیه بانجدان خراسانی و غیر انجدان است
و قریب بانجدان است در طبع گرم و خشک است و در آخر
درجه سوم جرم آن بطئ الهضم منفخ و لادغ دیر است
از برای معده و دیر میماند در دهان و بهترین آن سرکه
پرورده آن است و آن جالی معده از رطوبات است
و منقی آن و منبه اشتهای طعام و مفتح سدها و مدر
بول و با قوت تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم است
و چون در بنا در قریب بگل عسل میگردد در خاصیت
خوردن یکمثقال از جرم آن مدر بول و جهت تپ ربع که
از ماده بلغمی عفن باشد یا بلغم عفن مخلوط بسودا نافع
و مسخن معده و جالی رطوبات آن و دافع یرقان و
اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل
است و گفته اند که منبت آن خراسان و نهاوند و
کوهستان موصل و بغداد و آذربیجان است بهترین آن
خراسانی و بهترین خراسانی آن صافی باریک خالی
از زردی و سیاهی قلیل المراره معتدل الجرم کم گره
با اندک تیزی و بشاعت و مغشوش میباشد آنرا به پیچ
انجدان و چیزهای مشابه آن و چون زیاده از آن بشا
خورده شود قی می آورد و بسبب دیر هضم رایحه آن
بجشا ظاهر میشود و بعضی گفته که ظهور رایحه آن بجشا
نه مدتی بسبب بطوء هضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ
و غوص قوت آنست و جرم معده و شیخ داود گفته دو قسم
میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشابیران
است و این ردی است و فرق میان آن و میا
آذر دیگر است که تخم آن کوچک تعبیه ریزه بالعصفریه
ت و میخورند تر و تازه آنرا مانند خس و تخم آن درد
ید میباشد و آنرا خارهای طولانی دو دران تلخی و قبض

میباشد و بهترین آن آنست که از هرموز و جی آورند
طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده و تسکین درد
و عرق آن جهت قلع کنبه کرده و طلای آن جهت
شربت آن از جرم تا دو درهم و از سرکه آن تا نیم مثقال
و از عرق تا سه اوقیه و بدل جرم آن انجدان و بدل سرکه
آن سکنجبین و مضر است بگرده و مثنی و مصلح آن سکنجبین و
شراب نخوده و شراب ریباس است صنعت آن خل اشترغا
بگیرند اشترغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری نرم
و تعمل کنند و در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند و این
سرکه بهتر از سرکه عنصل است سکنجبین خل اشترغا
نافع است از برای برودت معده و جشاء دخانی طعام
و دفع ریاح و نفخ و تریاق سموم بارده و مدر طمث و
زائل کننده برودت رحم و صلابت طحال است و از
برای حمیات بارده بلغمیه و حمی ربع و بالجمله منافع بسیار
دارد صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبو فائق دو رطل
و چهار رطل و نیم آب در آن ریزند و بجوشانند و کف
آنرا بگیرند تا دیگر کف نیاورد و یک رطل خل خمر که اشترغار
در آن پرورده باشند بطریق مذکور در آن ریزند و
بآتش ملایم بقوام آورند پس سرد نموده در شیشه ها
کرده و سر آنرا بسته عند الحاجت بکار برند شربتی
ده درم عرق اشترغار جهت گرده و سپرز و جگر نافع
است صنعت آن دو قسم است قسم اول آنست که
اشترغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و
صبح بطریق گلاب عرق کشند قسم دوم آنکه اشترغار را
در سرکه پرورده پس از آن سرکه و جرم اشترغار بطریق
تصعید مقطر نمایند و این عرق سپرز را انجاعات نافع
است اشق معرب اشه و در شیخ به تشدید میم نیز آمده که
معرب باشد از اشه فارسی و بفارسی اوشه و کلیانی
نیز و بیونانی امانیقون بثای مثلثه بعد از همزه و نیز
امونیاقن و بعضی گفته برنقش و بلغت مصر وشق
و کلخ نامند شیخ رئیس گفته که آن صمغ طرثوث است
و لزاق الذهب مینامند گفته اند نرم میگردد و اندا آنرا
مانند کتیرا و بغدادی گفته که توهم و غلط کرده شخصی که

آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی کوچک است
منابت آن اکثر بلادی است که حرارت و برودت در آن
غالب باشد مانند شام و دیار مغرب انطاکی گفته درخت
آن مابین نبات و شجر و ساق آن باریک و بزغب مائل
بسفیدی است و گل آن مابین سرخی و زردی و در جبال
کرج میشود و در شام و بزدن تیغ حاصل میشود و بهترین آن
سفید صاف خالی از چوب و سنگریزه نرم سریع الانحلال
است و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ
مغشوش است و به علکیت نیز و فرق بوی آن
است و خالص آن دانه های بزرگ شکافته تلخ طعم
قریب ببوی جند میباشد و آن گرم در اول ثالث و خشک
در آخر اولی با قوت تحلیل و تجفیف قوی و لذع کمی تیز
بسیار بحدیکه جاری میکند خون را از افواه عروق و تحلیل
کرده میشود در مسهلات جهت اصلاح عمل آنها از تقویت
تلیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز
و افواه عروق است و استعمال آن تلیین خشونت اجفان
و جرب و جالی بیاض و شبکره و جالب رطوبات قروح
غائره و عین را تنقیه و خوردن یکمثقال آن با ماء الشعیر
بطریق لعوق با اندک و با عسل جهت ربو و عسر النفس
و نفس انتصاب و خناق بلغمی نافع و لعوق نمودن با انگبین
نیز منقی قروح حجاب و ریه سودمند است و نیز با عسل جهت
صرع و فالج و خدر و تنقیه رطوبات سینه و عسر البول نافع
ضماد و سفیدآب مسهله و خیسانیده و مقدار نیم درم تا یک درم آن
در مطبوخات مناسب یا در آب گرم تنهائی جهت درد
تهیگاه و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و
صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و با جعفر
تفتیت حصاة و اخراج جنین و کشتن کرم و اسهال حب القرع
و ادرار فضلات و رطوبات نافع و با سرکه جهت سپرز
و ضماد آن جهت تلیین صلابات مفاصل و با سرکه نطرون
جهت خنازیر و سلعه و تحلیل صلابات و با عسل و زیت
محلل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن جهت اعیاء
استسقای و عرق النسا حادث از مواد بارده و با سرکه جهته
شعیره پلک چشم و قوبا و با زیت جهت کلف و بهق و آثار علیه

و نیز با سرکه جهت ورم سپرز و جگر و استسقا و صلابت آن نافع
و شیخ الرئیس گفته که خوردن آن با طلا و مرکی با زهر سموم
است خصوص سمی که آنرا طیبون می نامند و غرغره آن
با آب گرم جهت تحلیل و جذب رطوبات و بلاغم از دماغ
و خناق و حنجره و خناق سوداوی و بلغمی و مرهم آن جهت
تحلیل اورام و نضج آن و خوردن گوشت زائد فاسد نافع
و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و اختناق رحم
نافع و بالجمله منافع بسیار دارد و هم مفرد و هم مرکبا با ادویه
مناسبه و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون و مضر
بمعده و مصلح آن انیسون و بگرده و مصلح آن زوفا و کم
استعمال نمودن آن و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و
بدل آن سکنجبین است یا جاوشیر یا برموم شیخ رئیس گفته
بهترین آن بطار و هوام است و چون خلط کرده شود بسعد
ذریت و قریب کرده شود بهوام میکشد آنها را امراض الراس
الدوار والسدر والصرع والفالج والاسترخاء واللقوه
والتشنج والخدر شیخ الرئیس و دیگران گفته اند غرغره با
اشق محلول در آب گرم فرود می آورد بلاغم بسیار از دماغ
و اعصاب دماغی بسوی دهان و تحلیل میدهد رطوبات
و بلغم را از دماغ لهذا نافع است امراض دماغی بارد رطب
را او از انجمله دوار و سدر و فالج و استرخاء و لقوه و آنچه جاری
مجرای اینهاست و آشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر و
محنه مدران و هم چنین با ماء العسل جهت صرع و با عسل جهت
فالج و فالجی که بآن میل میکند گردن بسوی پشت و همچنین
برای تشنج رطب و استلائی و خدر جهت آنکه اسهال بلغم
مینماید و مواد آنها را دفع میسازد و شیخ رئیس گفته که
مقدار آشامیدن از آن اقویا یکمثقال و متوسطین با یکدرم
و ضعفا با ربع درمی و قریب بآن بیاشامیده میشود از آن
مقدار کرسنه ز چهار و نیم اوقیه عسل و گاهی آشامیده میشود
در طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان پس نفع می بخشد تشنج رطب
استلائی را و مقدار شربت آن برای خدر و ورم است

فصل در نسخ مراهمی که اشق اصل در عمود است در انها

مرهم اشق جهت بردن گوشت زائد و رویانیدن گوشت
تازه بغایت مفیدات صنعت آن بگیرند اشق دو مثقال
و نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند در هاون سنگی
بدسته بمالند و صافی نمایند پس بگیرند موم زرد و مقل
و در روغن کنجد گداخته اشق را داخل کرده در هاون بدسته
بمالند تا هموار شود و استعمال نمایند مرهم اشق قروح
خبیثه را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و قروح گوشت را
بغایت مفید است صنعت آن اشق کندر از هر یکی شش درم
زنگار عراقی سه درم بوره ارمنی یکدرم با عسل مصفی
بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند و در قروح
گوش فتیله را بآن آلوده کرده در گوش گذارند و اگر فتیل
بر موضع زخم نرسد در ماء العسل حل کرده رقیق نموده
در گوش چکانند مرهم اشق تالیف قدوة الاطباء السید
السند والد ماجد آن مرحوم قدس سره جهت جراحات
حدیثه و قدیمه مزمنه نافع صنعت آن اشق کندر از
هر یک چهار درم و نیم کوفته بیخته بسرکه انگوری خیسانیده
در هاون بدسته بمالند تا هموار شود کافور قیصوری
دم الاخوین مرداسنگ گلنار فارسی اقاقیا حضض مکی
شنجرف توتیای کرمانی مغسول از هر یک یکمثقال
کوفته بیخته سه مثقال موم و غیر مغسول را در بست مثقال
روغن کدو گداخته ادویه بآن سرشته و بعده سفیده
تخم مرغ داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا هموار
شود بکار برند مرهم اشق دیگر فضول ردیه و لحم زائد بخورد
صنعت آن بگیرند اشق یک وقیه و نیم و در سرکه انگوری
بخیسانند تا حل شود پس در هاون سنگی بدسته بمالند تا
مثل لعوق گردد و زنجار مصنوع از سرکه نه از نوشادر را که
زنجار مصنوع از نوشادر مستقرح نرم سوده داخل نمایند تا
بگردد مثل قوام مسکه و استعمال نمایند مرهم اشق منقول
از مجربات حکیم علی گیلانی جهت انضاج دمامیل عسره و
خنازیر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت
زرد خالص تخم انجره زراوند طویل مقل ازرق اجزا متساوی
مقل و اشق را در روغن زیتون بگذارند یا قیروطی که
از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیامیزند و
ادویه را بآن ممزوج کرده نیکو بمالند تا مرهم شود و نوشته
که گاهی اشق و مقل را با عصاره برگ خطمی سرخ حل می کنیم و
ادویه را بآن خلط می کنیم در تحلیل صلابت رحم و امثال آن
بغایت نافع و قوی العمل و جهت اذابت و تحلیل ورم طحال
بجای عصاره برگ خطمی سرکه انگوری تند مینمائیم و مجملا
این مرهم نظیر خود ندارد جهت تحلیل ریاح محتبسه و اکثر
قروح و جروح مثل زخم گلوله و غنباره و شمشیر و امثال آنها
نیز مفید است اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و
ها لغت عربی است و بفارسی دوله و دوالک و دوالی و
بیونانی ابرولین و ابریون و هندی چهریلا و جلبیره و
اکسیر و گفته اند که بهندی سیخ و بعربی شیبة العجوز و سک
القرو نامند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای باریک
و پیچ باهم پیچیده و درهم بافته و بر شاخهای درخت بلوط
و صنوبر و سائر درختها متکون میشود و بهترین آن سفید
خوشبوی تازه و زبون ترین آن سیاه است شیخ رئیس
گفته در آن برودت کم غالب نیست و قبض با اعتدال و بعضی
گمان کرده اند که در اول گرم و خشک در دوم است
و جالینوس معتدل دانسته و آنچه از درخت بلوط جمع کرده
سود است و مجموع با قوت قابضه و محلله و ملینه است
خصوص صنوبری آن و مفتح سده رحم و مدر حیض مقوی
و مفرح و مقوی معده و دل و جگر ضعیف و جهت رفع
غثیان و خفقان و انالرا عیا و سنگ مثانه مفید بسبب
عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب
قبضی که دارد موجب متانت روح و بلطافتی که دارد در
نفوذ و تقلب میکنند پس باین اسباب و نیز مقوی
قلب و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور و تقویت روح
و متانت و حفظ آنست و زائل میگرداند خفقان را و
نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره
و وجع رحم و ادرار حیض نضا و مسحوق خیسانیده
آن در آب جهت تقویت اعضا ضعیف و لحوم لینه مانند
بنا گوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع آلام حاره
و تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت جگر و رفع درد
زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم است
و چون در روغنهای مناسبه اعضا حل نمایند یا بجوشانند

دبمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام و ذرور آن جهت
بدبوی زیر بغل و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور تفتیح
انچه از زخت بلوط باشد جهت حمرت و حرارت چشم مفید
و بخور آن جهت اختناق رحم بغایت نافع و مفرح بالسعا
و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
قردمانا بوزنش و داخل خوشبوئیها وارگجه و غالیه‌ها
امراض الراس الصداع والشقیقه والسهر والسکته
والصرع واختناق الرحم تجویر کردن بآن نافع است از
برای صداع و شقیقه و چون بخیسانند آنرا در شراب و
بیاشامند آن شراب را خواب عرق می آورد و بخور ا
گرفتن دود آن در بینی نافع از برای سکته و صرع و
رحم برای اختناق آن و بوئیدن و آشامیدن آن
نیز نافع است از برای صرع و دستور کوبیدن اشنه چون
اراده کرده شود کوبیدن آن سزاوار آنست که آنرا
باآب ترکرده پس بکوبند تا کوبیده شود والا خشک آن
کوبیده نمیشود جوارش اشنه منقول از حکیم جعفر نافع
ازبرای بواسیر و تقویت معده و ریاح و تقویت
باه و تفریح مزاج صنعت آن اشنه سنبل الطیب
بهمن سرخ و سفید قاقله کبار قاقله صغار زرنباد قرنفل
سلیخه هندی دارچینی از هر یک پنج درم کوفته بیخته باشند
وزن ادویه عسل سرشته معجون سازند شربتی از یک درم
تا دو درم اگر در فرج ضعف باشد دارچینی و جوز بخیلی از
هر یک دو ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند دهن اشنه
گرم است و جمیع امراض بارده و اعیا را نافع صنعت
آن اشنه تازه خوب هشت مثقال در نیم من آب
یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا یک ثلث آب
بماند بمالند و صاف نموده روغن چنبیلی خوشبوی تازه
چهار چند ادویه داخل کرده بجوشانند بآتش ملایم تا روغن
بماند و آب بسوزد پس این ادویه را نرم سوده داخل
نمایند مشک خالص زباد شسته عطر کرنا که بهار نارنج
است از هر یک سه مثقال عنبر اشهب کافور قیصوری از هر یک
یک مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبری شسته
شانزده مثقال در شیشه نگاهدارند و عندالحاجت بکار برند

دهن اشنه دیگر که همان منافع دارد صنعت آن اشنه نرم
اسارون قسط تلخ ده درم سلیخه قصب الذریره از هر یک سه
درم ترامشیر دو درم میعه سائله پنج درم روغن سوسن ساده
یک رطل و نیم و در نسخه دیگر بجای روغن سوسن روغن عجم
یا زیت انفاق است بوزن روغن سوسن ادویه نیمکوفته
در سرکه انگوری بخیسانند و سه روز متوالی بگذارند پس
صاف نمایند و روغن را در آن حل کرده بجوشانند تا سرکه
رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند قیروطی باین دهن نافع
است از برای فالج و استرخا عرق اشنه ساده مفرح
و مقوی قلب و باه و سریع النفوذ ملقب بموجب سرور
و مقوی روح حیوانی و مزیل خفقان است صنعت آن
بگیرند اشنه یک من و سه من آب داخل کرده عرق
بدستور دیگر که در اترج ذکر شد ده مثقال آنرا بنوشند

باب الالف مع الطاء المهمله

اطریه بفتح همزه و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و فتح
یای مثناة تحتانیه و بالفارسی آش آرد و آش رشته
نامند محمود سنجری گفته که اطریه طعامیست متخذ از
عجین که بریده باشند آنرا باریک و آنرا بفارسی رشته
نامند و اطریه از اغذیه معروفه است و شامل ماهیچه
و رشته و بغرا و غیرها از اقسام آن است و غذای صالح
است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج الغذای متین باشد
و نافع است از برای سعال هرگاه نه بوده باشد بسبب
اخلاط و آن انواع است اگر از آرد گندم خالص سازند
بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرورت در آب خمیر سخت
نموده بر روی تخته پهن کرده رشته‌های بسیار باریک
طولانی از دم کارد ببرند هر قدر که خواهند در آب گرم
جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب جینه شیان
بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن
زائل گردد و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل
کرده فرود آورند و تناول نمایند و آنرا بفارسی آش
رشته و ترکی اوباج نامند اگر آنرا مدور یا مربع و یا باشکال
دیگر بریده جهان قسم طبخ نمایند آنرا بفارسی آش برگ
و ماهیچه و بغرا و غیرها و بترکی ططماج گویند و اگر خمیر آنرا

از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند
بدین قسم که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی فشار
نمایند تا از سوراخهای قمع شکل خیاطه خمیر باریک شده
بیرون آید یا آنکه بکف هر دو دست مالیده شکل تارهای
خیاط باریک سازند و خشک نموده عندالحاجت بکار
برند و این را بعربی شعیره و بهندی سیویین نامند و این
عندالحاجت اولا بدون روغن در ظرفی بریان نمایند
تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل
کرده دم دهند تا پخته شود پس بر روغن گاو تازه برشته
نموده شیر تازه و شیره جو خدادده بران ریخته قند
بران پاشیده بخورند و گاهی از آرد جو نیز بقسم اول یا
دوم برای صاحبان حمیات حاده و دق بی گوشت
بآب خالص ترتیب میدهند و قسم اول گرم و تر اول
و با رطوبت بسیار است و با گوشت آنکه آنرا آش لوبیا
گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحا یعنی اما خفیف
که خوردن گوشت در آن مناسب باشد و ضرر نداشته باشد
مفید و لیکن بطی الهضم و الانحدار است جهت قطع بودن
خمیر آن و نزد بعضی از خمیر مایه آن سبکتر است و
نیست چنین و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم
تر آن است و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام
شیرین است و چون انضمام یابد غذا بسیار از آن هم میرسد
و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه
امعا و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده بارده
و چون در آن برگ خرفه یا اسفناج با روغن بادام پخته
باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن گشت
و آنچه آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار و از همه بطی الهضم
والانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی درد و قسم اول از برای
صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی از
حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست و یا سرکه و یا
آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال
اینها با اندکی شیرینی چاشنی گرفته ترتیب دهند و این قسم را
آش یا فاتق مینامند بطی الهضم تر و مسدد و مولد
بلغم غلیظ است و مصلحش قوم و ادویه حاره و بعضی

جہت منع اسہال و حبس طبیعت با ادویہ قابضہ مثل آب
سماق و بہ ترش و کشک بریان و امثال آنہا ترتیب دہند
و گفتہ اند کہ اطریہ متخذ از خمیر آرد گندم صالح ست از برای
حار المزاج و کسیکہ محتاج بغذای متین باشد و نافع است
از برای سعال ہرگاہ نبودہ باشد سبب آن از اخلاط و
آنچہ با گوشت باشد کثیر الغذا او مرتب و سمن بدن ست
و ہمچنین با شیر و شیر بیخ آن مولد خلط غلیظ و آنچہ از آرد
برنج سازند سبک و سریع الہضم و قابض و نوع دیگر را آنرا
بفارسی رشتہ قطائف و رشتہ خطائی نامند و آنرا از
آرد برنج یا نشاستہ سازند بدین نحو کہ آرد برنج یا نشاستہ
مخلوط با آب کردہ صاف نمودہ در قمقمی کہ سوراخہای باریک
داشتہ باشد کردہ و باتیل مسی یا مینی مسی را بر آتش
گذاشتہ کہ خوب گرم گردد پس آن قمقم را بیک دست گرفتہ بسر
تمام بران تابہ اصلہ یا بہ تیز یا کمتر بگردانند تا مانند رشتہای
باریک از ان بر آید و در دیگ بستہ شود و از دست دیگر
آنچہ بستہ شدہ است بردارد و اگر یک شخص باشد و اگر دو کس
باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکے بریزد و دیگرے بردارد
مادام کہ ہر مقدار کہ خواہند پس آنرا در ظرفے کردہ مغز
گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پستہ بریان کوفتہ
و جلاب شکرے و قدرے دانہ ہیل سودہ بر ریزد و ہی کردہ
بخورند و بعضی بجائے جلاب شکرے پالودہ شکرے رقیق
کہ آنرا بفارسی یاقوت رقیق گویند بر ریزد و ہی کردہ میخورند
و آنچہ از آرد ترتیب دہند سبک و سریع الہضم و قابض و
و آنچہ از آرد میدہ یا نشاستہ میسازند کثیر الغذا و بطئی الہضم
است و از نشاستہ ساختہ آن سبکتر و قابض تر و نیز دوا
اقرب صداع از اغذیہ نافعہ از برای اصحاب صداع خصوص
صفراوی و صداع یابس سافج خصوص وقتیکہ سبب آن
غم و ہم باشد اطریہ خفیفہ لطیفہ صالحۃ الغذا است و اطریہ
از الجملہ است مالیخولیا از اغذیہ صالحہ از برای اصحاب مالیخولیا
نزد جراحت و سیل اطریہ است بسبب آنکہ متولد میگردد
از خون بلغمی کہ مقاومت میکند با سودای احتراقیہ بسبب
تبرید و ترطیب و متولد نمیگردد از ان سودا و آنچہ دو منجمد
تیز نمیگردد و باید دانست کہ غذاہای لطیفہ گاہ باشد
کہ ضرر کند بجہت آنکہ زود محترق میگردد و نیز اطریہ و امثال
آنرا در مالیخولیا وقتی باید خورد کہ قوت ہاضمہ قادر بر ہضم
آن باشد بجہت آنکہ نزد ضعف قوت ہاضمہ فاسد میگردد و
امثال این اغذیہ در معدہ و غذا و غذا از اضر اشیا
است از برای اصحاب مالیخولیا و اکثر امراض الزکام
والنزلہ نافع است از برای زکام و نزلہ بارد تغذیہ
با اطریہ و با عسل نفث الدم نافع است از برای نفث
الدم ہر چیزے کہ بودہ باشد آنرا خاصیتے در حبس خون
از غذاہا مانند اطریہ خصوص وقتیکہ پختہ باشد در
عدس سل از اغذیہ مناسبہ از برای اصحاب سل اطریہ
است بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم
تغذیہ با اطریہ نسیان گفتہ اند کہ تغذی با آتش متبل
بدار چینی مانند دار فلفل و خولنجان و یا بادیان و
حلتیت نافع است از برای نسیان بارد سالج و گفتہ
اند کہ نیست از خوردن مربای زنجبیل و امثال آن و
شلث بالای آن برای ابدان و امزجہ باردہ رطبہ
و معدہای رطب و گاہی جہت اصحاب زیادتی لذت بخورد
درست و چقندر را ریزہ کردہ دران پختہ میخورند و گاہی
سیب و بہ و چقندر داخل میکنند و گاہی گوشت را
کوفتہ ساختہ داخل مینمایند و جملہ اشہای آرد و نیز اکثر
مستعمل اہل خراسان و ہرات و توران ست و بعد
از ان اہل ایران و سائر بلاد دیگر کمتر۔

باب الالف مع الغین المعجمہ

اغبر مرانکہ اغبر بفتح ہمزہ و سکون غین معجمہ و فتح بای
موحدہ و رای مہملہ دوائی مرکبی را نامند کہ نافع باشد
جرب عین را و از قبیل ذرور و برود است اغبر نافع
از برای درد چشم و برش چشم حتی بعد از استعمال الصنعہ کبیر
و برش باید کہ بچشم کشند صنعت آن توتیای کرمانی
مغسول مدبر صاف سوختہ مغسول از ہر یک دو درم
نبات سفید یکدرم بدستور سازند و این ذرور در جرب
و سبل را نیز نافع و در نسخہ کہ حکیم عطاء اللہ کہ از بیاض
مجربات نواب حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیرازی نقل نمودہ بجائے صدف سوختہ مدبر شیح محرق
مغسول است و وزن ہر دو دوائی اول دہ درم و وزن
نبات یکدرم است اغبر لولوی جرب و ضعف باصرہ
و سبل و ظفرہ را نافع است صنعت توتیای
کرمانی مغسول شیح محرق مغسول از ہر یک دو درم
مروارید ناسفتہ شش درم نبات یکدرم صلایہ کردہ استعمال
نمایند اغبر دیگر قرح چشم و سبل و جرب را سود دارد
صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح سوختہ مغسول
نبات سفید از ہر یک یکدرم انزروت پروردہ عصارہ
مامیثا از ہر یک یکدرم صلایہ کردہ استعمال نمایند

باب الالف مع الفاء

افاویہ اسم ادویہ خوشبو است کہ اطعمہ و اشربہ را بہ آن کنند
محمود سنجرے گفتہ کہ افاویہ عطرہ طیبۃ الرائحہ است مانند
قرنفل و دار چینی و ہیل و دیگر آنہا حب افاویہ سہل نافع
از برای ضعف معدہ حادث از بلغم و از برای کسیکہ کارہ
از نوشیدن ایارج باشد صنعت آن حب بلسان دار چینی
عود بلسان سلیخہ مصطگی سنبل الطیب اسارون لسان
زعفران قرنفل جوز بوا از ہر یک یکدرم و نیم غاریقون
دو مثقال تربد سفید دہ درم و در نسخہ دیگر دہ مثقال است
سقمونیا دو مثقال زنجبیل دو درم کوفتہ بیختہ بآب کرفس
حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سہ درم حب افاویہ
امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی را کہ در معدہ باشد
و غثی حادث از ان و از ناخوشی حال معدہ را نافع است
صنعت آن دار چینی قصب الذریرہ حب بلسان سلیخہ
تفاح اذخر قرفۃ الطیب از ہر یک دو اوقیہ کوفتہ در
شش من آب باران بپزند تا بنصف رسد پس بگیرند
صبر سقوطرے نیم من در ان ریزند و ہمہ را ان آب
بجوشانند و صاف کنند و دو بار سہ بار کہ ہیچ چیزے
از دردی دران نماند و بآفتاب نہند تا خشک شود
پس زعفران مرمکی مصطگی از ہر یک یک اوقیہ بیختہ
دران بیامیزند و حبہا سازند بر حبی بقدر نخودی و در
سایہ خشک کنند شربتے مثقال با آب نیمگرم فرو برند
و در نسخہ مسعودی تا قرفۃ الطیب از ہر یک ہفت درم و
نیم است و گفتہ در یکجا یک باب باران بجوشانند

تا بقصبت رسد و وزن صبر ده درم و زعفران و مصطکی و مر
از هر یک یکدرم شربتی یک مثقال حب افاویه دیگر کرد رحمی
یوم بسبب ناگوار بدن طعام بکار آید و بجهت تلیین طبع
زمانیکه ثقل از طعامهای غلیظ رسیده باشد بکار آید و
باد ها دفع کند و قولنج بکشاید صنعت آن فلفل دار فلفل
دارچینی قرنفل زنجبیل مصطکی نارمشک افراسیادی
کوفته بیخته از مجموع ده درم بگیرند ده درم سقمونیا و ده درم
نبات سفید و یکدرم کثیرا سود و با آب لیمو نه سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخود سے و اگر لیمو نه حاضر نباشد بگلاب
یا انار شیرین بسرشند هر گاه یک حب بخورند یک مجلس
اجابت کند و طعام بگوارد و بادها بشکند حب نافع باد ها
دفع کند و طبع را نرم سازد و قولنج بکشاید صنعت آن
زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دار فلفل نارمشک مصطکی
از هر یک یک مثقال سقمونیا هفت درم و در نسخه دیگر هفت
مثقال ست قند سفید هفت مثقال کوفته بیخته حب سازند
هر یک مقدار نخود هر حبی یک مجلس اجابت کند و در
نسخه دیگر از هر یک از کثیرا و صمغ عربی داخل است
یکدرم دهن افاویه مانند قرنفل و بسباسه و دارچینی
و جوز بوا و مانند اینها نافع است برای جمیع امراض بارده
بلغمیه و کسر و تحلیل ریاح و تقویت قولنج وارواح و معده
و قلب و کبد و دماغ صنعت آن بگیرند از هر یک از اینها
که خواهند چهار رطل و جوکوب نمایند و در هر یک رطل یک
اوقیه و نیم نمک داخل نمایند و در آب گرم بخیسانند و تا
پنج روز در جای سرد نگاه دارند پس بتقریع و انبیق مقطر
نمایند و در حین تقطیر دو قبضه نمک نیز داخل نمایند
پس دهن را از آب جدا نمایند صاحب طب کیمیائی
براکلوس که این نسخه منقول از آنست نوشته که از چهار
رطل افاویه هفت اوقیه دهن بر می آید و انشاء الله
تعالی دهن هر یک از افاویه جدا در جای خود مذکور
خواهد شد شراب افاویه نافع است از برای وجع صدر
و سعال و ربو و از برای حیض و نفاس و از برای مسافرین
در برف و سرما و از برای کیموس غلیظ و مصفی لون
و آورنده خواب و مسکن اوجاع و نائل کننده وجع

کرده و شانه است صنعت آن بگیرند قصب الذریره شش
مثقال سلیخه هشت مثقال سادوران چهار مثقال و در نسخه دیگر
سنبل الطیب شش مثقال عود هندی هفت مثقال زنجبیل ست
ادویه را نیکو فته میده نمود در یک پیمال از آب انگور دیگداز
تا بجوش آید و بگیرند بوی افاویه را و از جوش بنشیند پس
صاف نموده بکار برند و اگر بر آتش ملائم طبخ دهند تا آنکه
سه ربع برود و یک ربع بماند شاید بهتر باشد عرق افاویه
هر یک از افاویه را که خواهند عرق کشند مانند نعناع و
قرنفل و دارچینی و زنانخواه و هیل و بسباسه و سنبل الطیب
و جوز بوا و سانج هندی باید که چهار یا زیاده اگر یک خواهند
مثل وزن آن داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و
عرق هر یک علیحده علیحده و دوا را که خواهند ذکر خواهد یافت
قرص افاویه نافع از برای خلفه و قروح امعا و قاطع
اسهال و ریاح صنعت آن بگیرند زعفران انیسون
سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال مر صبر سقوطری زرد
عصاره لحیة التیس خشخاش هندی اقاقیا کهربا سماق
بازدی بسد کثیرا فلفل سفید از هر یک دو مثقال و بکوبند
نرم و بیزند و با شراب سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن
نیم مثقال شربتی یک قرص و در نسخه دیگر افیون خالص
دو مثقال نیز داخل است و کهربا داخل نیست افیتمون
بفتح اول و سکون فا و کسر تاء مثناة و سکون یاء تحتانیه
وضم میم دوم و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون
و شعر الشیخ نیز نامند و بسریانی سورمور و بهندی اکاس
بیل و امر بیل گویند و آن نباتی است سرخ رنگ و رشته
و تاصیف نیز میباید و فروع آن مانند خیاطه و برگهای
بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه تر رنگ
مائل بزردی و بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او باشند
می تند و تخمش شبیه است بزرد ک و تا مدتی زیر زمین میماند
و نصاری گویند که در حوالی اورشلیم میروید و طعمش
تلخ با اندک تندی و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش
زرد نخته تخم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات
آن مثل قوت حاشاست و بعضی گفته اند که او جنس
حاشا و بهترین آن سرخ اقریطی یا مقدسی است که از

جزیره مقدس و یا اقریطش آورند و هر چند سرخ تر و تند بو
و باریک تر باشد بهتر است جالینوس گرم و خشک در سوم
میداند و چنین دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اول و نزد
بعضی خشک در دوم است محلل و ملطف و مسهل سودا
و بلغم و با بنفشه مسهل صفرا نیز بجهت امراض دماغی و
عصبانی و اوجاع مفاصل و تشنج و صرع و مالیخولیا و جنون
و خدر و سرطان متقرح و با تحامیة جهت امراض سوداوی
و تنقیه سودا و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا بسیار نافع است
و چون کوفته هر روزه ده درم آنرا با نیم رطل شیر تازه دوشیده
بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع
خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب دانسته اند
و شیخ الرئیس گفته که چون چهار درم افتیمون را سائیده
با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم
می نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز درین ترکیب گفته و
چون افتیمون لطیف و ضعیف التر کیبات بسیار جوش
نباید داد بلکه بیکدو جوش اکتفا باید نمود زیرا که جوش
مبطل فعل آنست و افتیمون مضر صفراوی و شبان و
محرور المزاج و مورث کرب و غشی و عطش و مصلح آن عسل
و کثیرا ست و گویند مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و کثیرا
است و موافق مبرود المزاج و کهول و پیران است و
قدر شربتش از درم نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی
تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته اند و در مطبوخات
تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم
آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ تربد سفید مدبر
است و تخم آنرا نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب
باید نمود که مصلح آنست و رمخص اگر در غیر مطبوخ است
و الا بران باید چکانید و مقدار شربت آن تنها تا دو درم
و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون ده درم
تخم آنرا در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگور
یک شب بخیسانند و در زیر آسمان بگذارند و روز دیگر فشرده
صافی آنرا گرم کرده باد و اوقیه شربت بنفشه یک اوقیه
شربت در دو مگر و یک مثقال روغن بادام شیرین بنوشند
اسهال مره سودا در غایت قوت کند بدون تعنت

واحداث ضعف جهت مالیخولیا و وسواس سوداوی نیز نافع است واگر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر بر آن اضافه نمایند بهتر است اعتنا رالراس گفته اند چون افتیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ و نافع برای امراض حادثه ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از پنجدرم تا هفتدرم و از جرم آن از یکدرم تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم و مضر او آنست که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند بر روغن بادام شیرین باید که چرب نمایند مصلح چون شش درم افتیمون را در قدری از شیر گوسفند داخل کرده بیاشامند نافع است ازبرای صداع صفراوی و سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج منضجات مناسبه و شربتی از آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشارکت قلب را بسبب سوء مزاج سوداوی قلب مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و ترشی و شامل و غیر او از اطبا گفته اند که نافع است ازبرای مالیخولیا خصوص با شل افسنتین و چون بگیرند از افتیمون شش درم و با ده درم مویز منقی بجوشانند نافع است ازبرای مالیخولیا از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بر آن و اگر اضافه نمایند بسوی طبیخ آن سر بنفشه و اصل السوس میباشد انفع و چون اضافه نمایند بسوی همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و نافع است ازبرای وسواس سوداوی و همچنین با ماء الجبن نافع است مالیخولیا را و در موجز گفته که چون بگیرند از افتیمون وزن هشت درم و بیاشامند با شیر تازه و شکر سفید میباشد نافع ازبرای مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و شیخ الرئیس گفته استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون با شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده بسا باشد که موجب رستگاری شود و اگر این دوا موجب رستگاری نگردد باید که استعمال ایارجات نمایند با صبر و خربق باین نحو که فرا گرفته شود از ایجا بقدر حاجت و حب بسته فرو برند سید اسمعیل جرجانی گفته که چون افتیمون را کوبیده با مویز منقی سرشته

حب بسته فرو برند از آن پنجدرم تا ده درم نافع ازبرای مالیخولیای مراقی و چون هفتدرم افتیمون کوبیده را با سکنجبین سادج سرشته بیاشامند اسهال سودا القوت میکند و تنقیه طحال مینماید نیز نافع ازبرای مالیخولیای طحالی و مانیا و جنون نیز و رازی و غیره گفته اند که چون هر هفته یکمرتبه ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع ازبرای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض حادث از سودای محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مائل بر رطوبت و نوشیدن افتیمون با ماء الجبن متجبن بشیره قرطم نافع ازبرای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی و کابوس و مضر او آنست که بوده باشد شیر ده رطل و مغز حب القرطم کوبیده بست درم و آنرا در شیر نیمگرم بمالند و بگذارند تا بسته شود و بگیرند مغز پس آنرا بدستور مقرر بجکانند و آب آنرا با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بآنها داده شد پس زائل گردانید مالیخولیا و وسواس سوداوی ایشانرا و نیست دوائی انفع ازین دوا ازبرای اصحاب مالیخولیا و آزارهای سوداوی و چون هفتدرم تخم آنرا در شیر تازه داخل کرده بخورند میباشد نافع جنون و سوداوی و ابن ماسویه گفته که چون افتیمون را در آب یکدو جوشی داده آنرا بمالند و بفشارند و آب را صافی نموده گلقند دران حل کرده صافی نموده بیاشامند تنقیه معده میکند از اخلاط فاسده سوداویه نیز نافع است ازبرای کابوس حادث از ابخره سوداویه و تنقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن برای کابوس سوداوی و صرع و فالج و لقوه و تشنج و خدر آشامیدن افتیمون نافع است صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر را بجهت آنکه منقی دماغ ست و باید که بوده باشد مخلوط ببعض ادویه مخصوص بتنقیه دماغ مانند اسطوخودوس و ابن جزله گفته که آن منقی دماغ است از سودا و بلغم و نافع است ازبرای صرع و تشنج امتلائی و خدر و مقدار شربت از آن از یکدرم است تا دو درم که بر روغن بادام

شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشد در مطبوخ محتاج بر روغن بادام نیست بغدادی گفته که چون بگیرند از افتیمون شش درم تا ده درم و بجوشانند در مطبوخ و بمالند و بفشارند و بنوشند نافع ازبرای تشنج امتلائی و خدر و بعض اطبا گفته که چون بگیرند از آن هر روز ده درم و بخیسانند در ثمین شیر تازه دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین صادق الحموضة تا بریده شود و بجکانند و بیاشامند و این عمل را هشت روز متوالی بعمل آورند ازبرای تشنج و خدر نافع است

فصل در بیان حبوبے که اصل و عمود در آنها افتیمون است

حب افتیمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کند و نافع است ازبرای مالیخولیا حادث از سودای محترق از سودا عطبیه صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون هش سفید بسفایج فستقی بلیله سیاه از هر یک پنجدرم ایارج فیقرا هفتدرم نیم لاجورد سه درم و نیم سقمونیای انطاکی مشوی یکدرم و نیم کوفته بیخته بر روغن بادام شیرین پنجدرم چرب نموده بآب حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم حب افتیمون دیگر مسهل سودا است و نافع است ازبرای مالیخولیا صنعت آن افتیمون حجر ارمنی از هر یک سه درم نمک نفطی دو درم کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودے شربتے دو مثقال بآب گرم فرو برند حب افتیمون دیگر نافع ازبرای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم صنعت آن افتیمون دو درم بسفایج فستقی غاریقون هش سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه از هر یک نیم درم ایارج فیقرا یکدرم اسطوخودوس ثلث درمی کوفته بیخته بآب حب سازند جمله دو شربت کامل ست حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است ازبرای مالیخولیا صنعت آن افتیمون اقریطے بسفایج از هر یک سه درم حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک یکدرم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند شربتی دو درم بآب گرم فرو برند حب افتیمون دیگر که اسهال سودا

کنند و نافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده شود
بعد از آنکه تنقیه بکنند و ایارج جالینوس خورده باشند
صنعت آن افتیمون لاذریقون ایارج فیقرا شحم حنظل
سقمونیای مشوی از هریک مقداریکه اقتضا کند تحلیل
علیل و حال مریض در وقت و عادت و سن و بلد
موقوف برای طبیب است کوفته بیخته با آب حب سازند
و با آب گرم فرو برند حب افتیمون خفیف نافع است از
برای مالیخولیای حادث از سودای مائل به برودت
صنعت آن افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا حب سازند
و با آب گرم فرو برند و اگر این حب موجب تشنگی نشود
پس باید که زیاده کرده شود دران لاجورد و حجر ارمنی
از خوف غائله یا خربق سیاه با خوف غائله حب افتیمون که
تنقیه سودا کند و نافع است از برای نسیان سوداوی چون
استعمال کرده شود با مطبوخ افتیمون بعد از نضج منضجات
سودا مخصوص مثلی منقول از حضرت استاذ الاطبا سید السند
قدس سره که بجهت همین علت تالیف فرموده اند منضج
ابریشم گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه اسطوخودوس
گل بنفشه از هریک دو درم عود صلیب یکدرم سوس زرد کفنی
منقی از حب بسته دانه عناب خراسانی ده دانه افتیمون
در کتان بسته پنجدرم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف
نموده افتیمون را در کتان بسته شب دران انداخته
بگذارند و صبح گرم کرده بمالند و بفشارند و کپه را
دور کرده مطبوخ گرم را برروی ترنجبین پانزده مثقال
صاف نموده بنوشند پس چون نضج ظاهر شد استعمال سودا
نمایند حب افتیمون و مطبوخ افتیمون حب افتیمون چنین که
سودا از بدن پاک کند و تپ ربع را نافع باشد صنعت آن
افتیمون اقریطی ده درم شحم حنظل دو درم نمک نفطی
یکدرم قرنفل یکمثقال اجزا را کوفته بیخته حب سازند
شربتی دو درم و نیم با آب نیمگرم فرو برند حب افتیمون
دیگر نافع از برای حمی ربع صنعت آن افتیمون ایارج
کابلی از هریک چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین
از هریک دو درم صبر یکدرم با آب بادیان دران جوشانیده
صاف کرده باشند حبهای بزرگ بسازند قدر شربت

دو درم تا سه درم حب افتیمون دیگر که تنقیه سودا از بدن و سر
کند و جمیع امراض سوداوی خصوص مالیخولیا و سرسام
سوداوی و را نجابیت نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی
ده درم غاریقون هش سفید انار و بزر مومین گذرانیده
ششدرم هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد
آمله منقی پوست بلیله از هریک دو درم گل سرخ منزوع
الاقماع شاهی اسطوخودوس لاجورد مغسول از هریک
دو درم و نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
با آب رازیانه تر سرشته حب سازند شربتی چهار درم
تا هفت درم با جلاب ساده نیمگرم حب افتیمون نافع
از برای حمیات سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی
تربد سفید بسفایج فستقی از هریک دو مثقال غاریقون
سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی از هریک یکمثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی
دو مثقال با گلاب و عرق گاوزبان فرو برند حب افتیمون
مستعمل در مالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون است صنعت
آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی غاریقون هش
سفید از هریک یکدرم خربق سیاه نمک هندی از هریک
نیمدرم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یکدرم
و نیم بدستور مقرر حب نمایند جمله دو شربت تام است
بجهت اقویا و اگر مریض ضعیف یا صغیر باشد سه شربت
حب افتیمون مستعمل در سوء مزاج سوداوی قلب و
خفقان حادث از سودای متولد از بلغم صنعت آن
افتیمون تربد سفید مدبر از هریک یکدرم غاریقون سفید
شحم حنظل حجر ارمنی مغسول از هریک یکدانگ و نیم
سقمونیای مشوی نمک نفطی مقل ازرق از هریک
یکدانگ خربق سیاه نیمدانگ اسطوخودوس دو دانگ
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند
جمله یک شربت است حب افتیمون دیگر مستعمل در
غبات و تپیکه تولد سودا از صفرا باشد صنعت آن
افتیمون تربد سفید مدبر شاهتره از هریک یکجزو
پوست هلیله زرد یک جزو و دو دانگ صبر سقوطری زرد
دو دانگ لاجورد مغسول ثلث جزو مصطگی یک جزو

دو دانگ گل سرخ دو ثلث یکجزو کوفته بیخته حب سازند
شربتی چهار درم با آب شیرین حب افتیمون نافع از
برای صداع سوداوی و سائر امراض سوداوی صنعت
آن افتیمون پوست هلیله سیاه غاریقون هش سفید از
هریک دو دانگ نمک نفطی بسفایج حجر ارمنی مغسول خربق
سیاه از هریک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده با آب سرشته حب سازند جمله یک شربت
است صنعت این حب بنسخه دیگر افتیمون نیم درم
هلیله سیاه چهار دانگ غاریقون دو دانگ نمک نفطی
بسفایج حجر ارمنی خربق سیاه از هریک یکدانگ کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده با آب حب
سازند هر حبی بقدر نخودی جمله یک شربت است حب
افتیمون مسهل سودا و منقی بدن و مسرت از ماده سودا
بتمامه و مفید است از برای مالیخولیا و صداع سوداوی
صنعت آن افتیمون دو درم غاریقون سفید تربد سفید
اسطوخودوس بسفایج از هریک یکدرم کوفته بیخته
با آب رازیانه سرشته حب سازند جمله یک شربت است
حب افتیمون مسهل سودای خالص صنعت آن افتیمون
بسفایج از هریک سه درم خربق سیاه حجر ارمنی مغسول
از هریک یکدرم تربد سفید مدبر نیمدرم کوفته بیخته با آب حب
سازند شربتی دو درم حب افتیمون نافع از برای صداع
بشارکت معده بسبب اجتماع سودا در معده چون استعمال
کرده شود بعد از نضج ماده و این حب منقی بدن و معده و
دماغ است و نافع است دوار و سدر سوداوی را نیز
صنعت آن افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفایج هلیله
سیاه غاریقون هش سفید حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول
از هریک یکدانگ و نیم سقمونیای مشوی کثیرا از
هریک یکدانگ کوفته بیخته با آب بادرنجبویه حب سازند
جمله یک شربت است حب افتیمون مسهل سودا و نافع است
از برای سرسام سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی
تربد سفید مدبر از هریک ده درم غاریقون سفید ششدرم
هلیله سیاه و پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله
آمله منقی از هریک دو درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع

اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم نیم کوفته بیخته
بآب رازیانهٔ تازه سرشته حب سازند شربتی از چهار درم تا
هفت درم با جلاب بدهند یا بآب نیمگرم حب افتیمون دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی
غاریقون هر یک سفید سقمونیا مشوی شحم حنظل حجر لاجورد
مغسول حب بلسان از هر یک بقدر حاجت کوفته بیخته
بآب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال
صبح با عرق گاوزبان فرو برند و غذا طهر مار الشعیر با نخود
آب بخورند حب افتیمون که از ادویه مسهله است و نافع است
ازبرای مالیخولیا و بعضی اوقات بدل مطبوخ افتیمون
داده میشود وقتیکه مریض را کراهت باشد از آشامیدن
مطبوخ افتیمون و گفته شده که این حب نافع است
ازبرای مالیخولیای حادث از سودای محترق از سودای
طبیعیه و جذام صنعت آن افتیمون بست درم بسفایج
ده درم خربق سیاه نمک هندی از هر یک پنج درم اسطوخودوس
هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم و در نسخهٔ دیگر پنج درم است
و در نسخهٔ دیگر بجای ایارج فیقرا سه درم مقناطیس داخل
است و نسخهٔ مسیحی موافق نسخهٔ اصل است الا آنکه
غاریقون سفید ده درم داخل است اجزا را کوفته بیخته حب
سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب به نسخهٔ
ابن الیاس افتیمون بست درم ایارج فیقرا بسفایج
فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون
سفید پنج درم نمک هندی سه درم کوفته بیخته بآب
حب سازند شربتی سه درم بآب نیمگرم۔

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها افتیمون است

سفوف افتیمون مسمی بسفوف سوداء التعهد باستفراغ این
سفوف با ماء الجبن نافع است ازبرای مالیخولیا و
تنقیه سودا کند خصوص از سر صنعت آن افتیمون ده درم
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک یک درم و نیم
غاریقون خشخاش سفید یک ربع درمی خربق سیاه دو
دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
شربتی از دو درم تا سه درم سفوف افتیمون مسمی بسفوف
سودا منقول از قرشی گفته که لتعهد باستفراغ سودا این
سفوف با ماء الجبن در علاج مالیخولیا در هفته یکمرتبه مجرب
النفع است صنعت آن افتیمون اسطوخودوس هر یک سفید
غاریقون لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول سقمونیا مشوی
از هر یک مقداریکه رای طبیب و مرض اقتضا کند کوفته
بیخته نگاه دارند و هفته یکمرتبه سه درم آنرا با ماء الجبن بنوشند
سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در
قطع مالیخولیا و وسواس و وحشت و خبث نفس و حزن
و این سفوف مقوی سر و قلب و معده است صنعت آن
افتیمون اقریطی شش درم پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی انیسون تخم
ریحان ترید سفید عود برنگ ماهی پودینه از هر یک چهار درم
کهربای شمعی مرجان قرمزی تخم خرفه مقشر ابریشم
مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک گل ارمنی عود
قماری تمام درونج عقربی از هر یک سه درم مشک تبتی سه
قیراط کوفته بیخته نگاه دارند شربتی دو درم و نیم تا سه درم
و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه
نبات سفید بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام شیرین
چرب نموده باشند نیکو باشد در نفع اسرع و در نیکال شربتی
از آن پنج درم است با گلاب یا با آب زرشک شیرین
کرده یا شربت گاوزبان بنوشند و اگر در مزاج حرارت
باشد میفرمایند اگر درین سفوف بجای ترید سفید عدد
لاجورد مغسول یا حجر ارمنی بوزن ترید کرده شود بسیار
در مالیخولیا انفع و اقوی سفوف افتیمون روفس
نافع ازبرای قطرب مستعمل با ماء الجبن چون آشامیده
شود بعد از فصد و اخراج خون بمقداریکه قریب بغشی
رسد صنعت آن افتیمون هلیله سیاه هندی آمله منقی
بسفایج فستقی پوست تراشیده لاجورد مغسول از هر یک
مقداریکه رای طبیب بران قرار گیرد کوفته بیخته مقدار
دو درم از آن با ماء الجبن بنوشند سفوف افتیمون
مسهل سودا که چون با ماء الجبن خورده شود تنقیه سودا
کند خصوص از سر صنعت آن افتیمون ده درم هلیله
سیاه غاریقون سنای مکی ریوند چینی بسفایج از هر یک
دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و مقدار استعمال آن
از سه درم تا چهار درم است سفوف افتیمون سبعه تنقیه
تمام بدن از سودا کند و نافع است ازبرای مالیخولیا
وقتیکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی
حب النیل سنای مکی از هر یک سه درم ترید سفید نصف مجموع
ادویه کوفته بیخته قدر مستعمل از آن از چهار درم تا چهار
مثقال باشد سفوف افتیمون مسهل سودا این سفوف مسهل
خلط سودا کند و نافع ازبرای امراض حادثه از اخلاط غلیظه
صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هر یک جزو
شکر طبرزد دو جزو کوفته بیخته چهار درم آنرا لف کنند و
بعد از آن جلاب سکری بنوشند و چند نسخهٔ دیگر با ماء الجبن
در حرف اللام در البان مذکور میگردد انشاء الله تعالی

فصل در بیان سکنجبیناتی که اصل و عمود در آنها افتیمون است

سکنجبین افتیمون ساده به نسخهٔ حکیم محمد باقر موسوی
حکیم باشی شاه جمجاه سلیمان صفوی صنعت آن
افتیمون اقریطی پنجاه درم در کیسه کتانی کرده در دو من
آب بجوش آورده انداخته در سه جوش برنجد و یک
را از آتش فرود آورده چندان کیسه را بمالند که تمام قوت
افتیمون بآب باز داده شود پس کیسه را افشرده دور نمایند
و سرکه انگوری کهنه پنج سیر من تبریز و قند سفید یکمن
و نیم تبریز داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده
مثقال سکنجبین افتیمونی ساده به نسخهٔ دیگر نافع از
برای مالیخولیا و اصحاب وسواس و وحشت و جمیع امراض
سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون پنجاه درم و در ده
سیر سرکهٔ انگوری و آب بقدر حاجت بخیسانند پس داخل
نمایند دران قند سفید صافی و دو ده شبانه روز فرود آورند
و کیسهٔ افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بیرون آید و شیره
کشیده شود پس کیسه را افشرده دور نمایند و بقوام سکنجبین
آورده شربتی پانزده درم با ماء الجبن بیاشامند
سکنجبین افتیمون تالیف شیخ الرئیس رحمه الله منقول از
نخبهٔ ابن ابی صادق صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج

نسخۂ از ہر یک دہ مثقال خربق سیاہ یک مثقال غاریقون را نیم کوفتہ
یک شبانہ روز در سرکہ انگوری کہنہ یک رطل کہ یک رطل آب خالص در ان
داخل کردہ باشند بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند و بعد از ان
در ان خرقہ کہ بستہ باشند در ان بسفایج فستقی پوست تراشیدہ
نیم کوفتہ تا آنکہ بنصف رسد پس افتیمون را در خرقہ کتان بستہ
در ان انداز ند و دو جوش دیگر دادہ از آتش فرود آورند و
خرقۂ افتیمون را بمالند بسیار تا جمیع قوت افتیمون در آب باز
آید پس خرقۂ دیگر را نیز بمالند و بفشارند و ہر دو خرقہ را دور
کردہ سہ رطل شکر سفید صافی داخل نمودہ بآتش ملایم بپزند
تا بقوام آید پس از آتش فرود آوردہ سرد نمودہ در خنبۂ چینی نگاہ
دارند سکنجبین افتیمون مسہل سودا تالیف شیخ الرئیس رح
صنعت آن بگیرند عسل منقی یا شکر سفید و سرکہ بدستوریکہ
در سکنجبین سادہ ذکر میشود پس بگیرند افتیمون را آن
مقدار کہ خواستہ باشد و بسفایج و خربق اسود ہر دو را
نیم کوفتہ و ہر سہ را جدا جدا در صرۂ کتانی کردہ سر آنرا
محکم بستہ در دیگ انداز ند و بپزند چنانچہ در سکنجبین سقمونیائی
در سکنجبین سقمونیا ذکر میشود و این نسخہ با نسخۂ ابن ابی صادق
یکیست و تفاوت در صنعت است صنعت این نسخہ
سکنجبین بہ نسخۂ دیگر بسفایج فستقی پوست تراشیدہ
نیم کوفتہ سی درم خربق سیاہ نیم کوفتہ چہار درم افتیمون
اقریطی سی درم ہر یک را علیحدہ در صرۂ کتان متخلخل النسج
کردہ و باید کہ نیمہ ہر یک از صرہا خالی باشد پس بگیرند سرکۂ
انگوری یکصد درم آب خالص دو رطل در دیگ سنگی پاکیزہ
کردہ بجوشانند و در صرۂ بسفایج و خربق را در ان انداز ند و
نیکو بجوشانند و زمان بزمان صرہا را بمالند و چون بنضج
رسد افتیمون را در ان انداز ند و دو جوش دیگر دادہ از آتش
برگیرند و کیسہ را نیکو بمالند و بفشارند تا تمام قوتہای دوا
بآن باز دادہ شود پس کیسہ ہا را فشردہ دور کنند و دو
رطل شکر سفید داخل کردہ بقوام آرند و سرد کردہ در شیشہ
یا ظرف چینی نگاہ دارند شربتی بست درم در وقت حاجت
بکار برند سکنجبین افتیمونی دیگر منقول از شیخ الرئیس رح
نافع از برای اصحاب توحش سوداوی و صرع و مالیخولیا
و خفقان سوداوی و این سکنجبین منضج مواد سوداویست

و تنقیہ مادہ علت برفق کند و نیز بعد از استعمال این سکنجبین استفراغ
مواد امراض مزبورہ بمسہلات خفیفہ میتوان کرد صنعت آن
افتیمون اقریطی دہ مثقال گاوزبان پانزدہ مثقال تخم
کاسنی اصل السوس تراشیدہ مرضوض پوست بیخ کاسنی از
ہر یک دوازدہ مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیدہ نیم
کوفتہ تربد سفید پوست تراشیدہ مرضوض از ہر یک شش
مثقال حاشا زوفای خشک کمافیطوس از ہر یک چہار
مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادرنج تخم بادرنجبویہ تخم
فرنجمشک زرنباد درونج عقربی بہمن سرخ و سفید قاقلہ
کبار سنبل الطیب از ہر یک سہ مثقال و نیم تخم کشوث دوازدہ
مثقال قند سفید بقدر حاجت گلقند آفتابی بوزن جمیع دو
ادویہ را یک شبانروز در سرکہ کہنہ بخیسانند آنمقدار سرکہ کہ
از روی ادویہ برگردد و بعد از ان چہار رطل آب خالص
داخل نمایند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکہ
بماند گلقند آفتابی در ان حل کردہ صاف نمودہ قند سفید
داخل نمودہ بقوام آرند شربتی پانزدہ مثقال و بہتر
آنست کہ این سکنجبین را با ماء الجبن بنوشند سکنجبین افتیمونی
منقول از ادویہ قلبیہ شیخ الرئیس و این سکنجبین ہمان نسخہ
قبل است یا بالجملہ تفاوتی صنعت آن افتیمون اقریطی دہ
دہ درم بسفایج فستقی پوست تراشیدہ نیم کوفتہ شش درم
گاوزبان گیلانی پانزدہ درم حاشا زوفای خشک
کمافیطوس از ہر یک چہار درم پرسیاوشان پنج درم تخم
فرنجمشک تخم بادرنجبویہ تخم بادرنج زرنباد بہمن سرخ
و سفید درونج عقربی قاقلہ سازج ہندی سنبل الطیب از
ہر یک سہ درم و نیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیدہ
مرضوض پوست بیخ کاسنی از ہر یک دوازدہ درم گلقند
شکری بوزن تمام ادویہ ادویہ را نیم کوفتہ در پنج رطل آب
و دو رطل سرکۂ انگوری کہنہ بآتش ملایم در دیگ سنگی
بجوشانند تا نصف وزن سرکہ باقی ماند و اگر آب زیادہ
باشد بہتر است پس سرکہ را صافی نمودہ داخل کنند در ان
شکر سفید صافی مقداری کہ بگرداند طعم سکنجبین را فرا اگر
احتیاج باشد و گلقند کفایت نکند و بآتش ملایم بقوام
آورند و فرود آوردہ سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند شربتی

پانزدہ درم تا بست درم و دہ روز استعمال نمایند و تنقیۂ
مادہ سوداوی در ان بسیار باشد و در نسخۂ دیگر این سکنجبین
تربد سفید دو درم و نیم داخل است و تخم فرنجمشک زرنباد
و درونج داخل نیست و در نسخہ کہ بعد از این ذکر میشود تربد
و این ادویہ داخل است لکن با این ہر دو نسخہ اختلاف دارد
سکنجبین افتیمون مذکور بہ نسخۂ دیگر صنعت آن افتیمون پنج جزو
بسفایج پوست تراشیدہ نیم کوفتہ تربد سفید مجوف از ہر یک
شش جزو گاوزبان پرسیاوشان ایرسا تخم کاسنی
اسطوخودوس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از ہر یک
پنج جزو حاشا ورق گل سرخ کمافیطوس از ہر یک چہار جزو
تخم بادرنج تخم بادرنجبویہ تخم فرنجمشک بادرنجبویہ زرنباد
درونج عقربی بہمن سفید سازج ہندی سنبل الطیب قاقلہ
کبار از ہر یک سہ جزو مجموع را در آب و سرکہ بخیسانند
یک شبانروز پس بجوشانند آنمقدار کہ وزن سرکہ باقی ماند
گلقند آفتابی بوزن مجموع ادویہ در ان حل نمایند و صافی
نمودہ اگر احتیاج باشد قدری شکر سفید کہ طعم آنرا مزہ
گرداند داخل کردہ بقوام آورند و فرود آوردہ سرد کردہ
در شیشہ نگاہدارند سکنجبین افتیمون لہ قدس سرہ موسوم
بمنتا نافع از برای جمیع امراض سوداویہ خصوص در تنقیۂ
آشامیدہ شود با ماء الجبن صنعت آن افتیمون بسفایج
سنا مکی از ہر یک دہ درم گاوزبان شاہترہ بادرنجبویہ
گل گاوزبان اسطوخودوس تخم خیارین پوست بیخ
کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس مرضوض گل بنفشہ
گل نیلوفر قنطوریون دقیق از ہر یک پنجدرم عناب انجیر زرد
از ہر یک دو دانہ سپستان بست دانہ ادویہ را سوای
افتیمون در یکصد و نود درم سرکۂ انگوری و ہفتصد درم
آب بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار کہ دو صد درم از سرکہ
و آب باقی ماند پس افتیمون را در صرۂ کتان بستہ در ان
انداز ند و دو جوش دیگر دادہ فرود آورند و بعد از ان کیسہ را
بمالند و بفشارند و دور کنند و صافی نمودہ و بگیرند ترنجبین
خراسانی ہفتاد و پنجدرم شکر سفید دہ درم گلقند آفتابی
سکری پنجاہ درم در ان حل کردہ صافی نمودہ بقوام آرند
شربتی دو وقیہ با ماء الجبن بنوشند صنعت این نسخہ دو

قریب بہ نسخہ قبل گاؤزبان شاہترہ بسفائج فستقی گل گاؤزبان
گل بنفشہ گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس
بادرنجبویہ تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ و تخم کشوث تخم افتیمون
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کافیطوس
از ہر یک پنج درم سنای مکی افتیمون از ہر یک دہ درم انجیر زرد
عناب از ہر یک پانزدہ عدد مویز منقی سپستان از ہر یک
سی عدد آنچہ کوفتنی است نیم کوفتہ تمام ادویہ را سوائے
افتیمون در یک رطل سرکۂ انگوری دہ رطل آب بخیسانند
یک شبان روز و افتیمون را علیحدہ در خرقۂ کتان بستہ
نگاہ دارند پس ادویہ را بجوشانند تا ثلث آب و سرکہ
باقی ماند پس افتیمون را داخل کردہ یکدو جوش دیگر
دادہ فرود آوردہ کیسۂ افتیمون را دائم بدست بمالند تا
تمام قوت آن بآب باز دادہ شود پس فشردہ دور کنند و آب
را صافی نمودہ شیرخشت خراسانی ترنجبین از ہر یک صد مثقال
و پنجدرم شکر سلیمانی گلقند و لبست و پنجدرم گلقند آفتابی
لبست و پنجدرم دران حل کردہ صافی نمودہ بجوشانند
و کفش را گرفتہ دو مرتبہ دیگر صافی نمودہ بجوشانند تا بقوام
آید پس فرود آوردہ سرد کردہ در شیشہ نگاہ دارند
شربتی از دہ مثقال تا دو اوقیہ با ماء الجبن بنوشند سکنجبین
افتیمون دیگر نافع است از برای امراض سوداوی و
خصوص از برائے کلف چون با ماء الجبن بنوشند صنعت
آن گل گاؤزبان شاہترہ را زیانہ از ہر یک پنجدرم
افتیمون بسفائج فستقی سنای مکی ہلیلہ سیاہ از ہر یک
دہ درم اجزائے آنچہ کوفتنی است نیم کوفتہ در پنجاہ درم
سرکۂ انگوری کہنہ و دو صد درم آب خالص سوائے
افتیمون بخیسانند و افتیمون را در کیسۂ کتان بستہ ادویہ
را بجوشانند تا ثلث آب و سرکہ بماند پس کیسۂ افتیمون را
داخل کردہ دو جوش دیگر دادہ فرود آورند و کیسہ را
متصل بمالند تا تمام قوت افتیمون بآب باز دادہ شود پس
بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نمودہ با یک من
قند بقوام آورند و گاہے بجائے گل گاؤزبان اسطوخودوس
و بجائے ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ کابلی میکنند شربتی از
یک اوقیہ طبی تا دو اوقیہ و بہتر آن است کہ با ماء الجبن

خوردہ شود سکنجبین افتیمونی بنسخۂ حکیم صالح خان خال آن
مرحوم صنعت آن افتیمون اقریطی بسفائج فستقی از ہر یک
چہار مثقال غاریقون سیاہ نیم مثقال رازیانہ سہ مثقال تخم
کاسنی ہفت مثقال و نیم ہمہ را نیمکوفتہ علیحدہ علیحدہ در
کیسہای کتان کردہ و یکشبانہ روز در یکصد و پنجاہ مثقال
سرکہ و ہشتاد و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای
کیسہ افتیمون تا وزن آب برود پس کیسہا را نیکو مالیدہ
دور کنند و کیسہ افتیمون را دران انداختہ یکدو جوش دیگر
دہند و دائم بمالند تا تمام قوت آن بسرکہ باز دادہ شود
پس فرود آوردہ ہمہ کیسہا را بمالند و بفشارند و دور
کنند و سہ صد مثقال قند سفید داخل کردہ بقوام آورند
و سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند و بوقت حاجت بکار برند
شربتی تا دو اوقیہ سکنجبین افتیمونی بنسخۂ حکیم داؤد
مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن مغفور صنعت آن
افتیمون اقریطی پنج مثقال و نیم اسطوخودوس رازیانہ
شاہترہ از ہر یک پنج مثقال بسفائج فستقی پوست
تراشیدہ سنای مکی پوست ہلیلہ کابلی از ہر یک چہار
مثقال و نیم ادویہ نیمکوفتہ یک شب در سرکۂ انگوری ہفتاد
و پنج مثقال و آب خالص یکصد و دوازدہ مثقال بخیسانند
و صبح بجوشانند تا وزن آب برود و صافی نمودہ قند سفید
ہشتاد و پنج مثقال داخل کردہ بقوام آورند فرود آوردہ
سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند شربتی تا دو اوقیہ
سکنجبین افتیمونی دیگر نافع از برائے امراض سوداوی
صاحب اختیارات بدیعی گفتہ کہ این سکنجبین مستعمل من است
صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانہ افتیمون اقریطی
از ہر یک ہفت درم بغیر افتیمون ادویہ را نیمکوفتہ در
سرکۂ انگوری یکچہار یک من و آب بقدر حاجت یک
شبان روز بخیسانند پس بجوشانند و بدست بمالند
و در آخر افتیمون در کتان بستہ را دران اندازند و یک
دو جوش دادہ فرود آوردہ دائم بمالند تا تمام قوت
افتیمون باز دادہ شود پس کیسہ را بفشارند و دور کردہ
مطبوخ را صافی نمودہ قند سفید یکمن داخل کردہ بقوام
آوردہ فرود آوردہ سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند شربتی

تا دو اوقیہ نسخۂ دیگر این سکنجبین اقوی از نسخۂ قبل است صنعت
آن تخم کاسنی رازیانہ تخم کرفس انیسون رومی از ہر یک سہ
درم تخم خیارین نیمکوفتہ تخم خربزہ نیمکوفتہ از ہر یک پنج
مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانہ افتیمون از ہر
یک ہفت درم اجزا را سوای افتیمون در سرکہ و آب یک شب
بخیسانند و افتیمون را در کتان بستہ اول اجزا را بجوشانند
و در آخر افتیمون را دران اندازند و فرود آوردہ دائم
افتیمون را بمالند مالیدنی قوی و بفشارند و دور کنند
و مطبوخ را صافی نمودہ یکمن شکر سفید داخل کردہ بقوام آورند
شربتی پانزدہ درم سکنجبین افتیمونی دیگر بنسخۂ حکیم محمد مومن
نافع از برائے جمیع امراض سوداوی وقتیکہ در مزاج حرارت
باشد مستعمل با ماء الجبن صنعت آن افتیمون اقریطی بسفائج
فستقی تخم کاسنی از ہر یک ہفت مثقال تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ کاسنی از ہر یک دو مثقال تخم خیارین
نیمکوفتہ پنج مثقال ادویہ را سوائے افتیمون در نود
مثقال سرکۂ انگوری و نود مثقال آب بخیسانند پس
بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در کیسۂ کتانی بستہ
دران اندازند و دو جوش دیگر دادہ فرود آورند و کیسۂ
افتیمون را بدست بمالند تا تمام قوت افتیمون بیرون آید
پس کیسہ را فشردہ دور کنند و مطبوخ را صافی نمودہ دو صد
و پنجاہ مثقال قند سفید داخل کردہ بقوام آورند فرود آوردہ
سرد کردہ در شیشہ نگاہدارند شربتی از چہار مثقال تا
شش مثقال سکنجبین افتیمونی بنسخۂ سید اسمعیل در ذخیرہ
مستعمل در ماء الجبن در امراض سوداوی و حمی ربع صنعت
آن افتیمون اقریطی بسفائج از ہر یک دہ درم لسان الثور
پنجدرم بادرنجبویہ سہ درم خربق سیاہ دو درم افتیمون را
علیحدہ در پارچۂ کتانی بستہ و بسفائج پوست تراشیدہ
و خربق ہر یک علیحدہ نیمکوفتہ در خرقۂ کتانی بستہ و جملہ را
سوائے افتیمون در یکصد درم آب و یک صد درم سرکۂ
انگوری جید داخل کردہ بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون
را در آخر داخل کردہ یکدو جوش دیگر دادہ فرود آوردہ دائم
کیسہ را بمالند و بفشارند و دور کردہ پس مجموع ادویہ را مالیدہ
صافی نمودہ با یکمن قند سفید بقوام آورند سکنجبین افتیمونی

دیگر از سید اسمعیل در ذخیره گفته که این سکنجبین نافع ست
از برای مالیخولیا هرگاه استفراغ کرده شود بمارالجبن قند
ازین سکنجبین صنعت آن نمک هندی افتیمون هلیله سیاه
شکر سفید همه را در سرکه انگوری کهنه در آب بخیسانند و از آن
سکنجبین سازند پس از آن سکنجبین با ماء الجبن فرا گیرند سکنجبین
افتیمونی دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن
افتیمون اقریطی ده مثقال بسفائج پوست تراشیده نیم کوفته
اسطوخودوس از هر یک پنجدرم گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
سه درم افتیمون را علحده در پارچه کتانی سهل الفتح
بسته باقی ادویه را یکجا در دو ورچهار یک من سرکه و
یک من بخیسانند در روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد
بدست بمالند و بفشارند و بپالایند پس قند سفید رسید چهار
یکمن داخل کرده و بآتش ملائم بجوشانند تا قریب بقوام
رسد پس صره افتیمون را داخل کرده یک دو جوش دیگر
داده منفصل کیسه افتیمون را بدست بمالند و بفشارند و
دور کرده سکنجبین را در شیشه کرده نگاه دارند شربتی ده
مثقال و در نسخه دیگر این سکنجبین خربق سیاه یک مثقال داخل
است سکنجبین افتیمونی دیگر صنعت اسطوخودوس
بادرنجبویه تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال افتیمون اقریطی هلیله
کابلی بسفائج پوست هلیله زرد از هر یک ده مثقال ادویه را
سوای افتیمون نیم کوفته در سرکه انگوری پنجاه درم و دو صد
درم در آب یک روز و یک شب بخیسانند پس بجوشانند و صاف
نموده قند سفید یکمن تبریز داخل کرده بجوشانند چون قریب
بقوام رسد افتیمون را کوبیده در کیسه کتانی کرده سکنجبین
را فرود آورده کیسه را بمالند تا قوت و شیره آن تمام برآید
سکنجبین پس کیسه را بگلاب بشسته بفشارند و دور کنند و
سکنجبین را بآتش گذاشته بقوام آورده سرد کرده در شیشه
نگاه دارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدستور در آن بمانند
تا شیره آن برآید و چون تمام شیره آن برآید بفشارند و
کیسه را دور کرده سکنجبین را نگاه دارند صنعت آن
افتیمون بسفائج از هر یک ده درم لسان الثور پنجدرم
بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را در
کیسه کنند و خربق نیم کوفته و بسفائج نیم کوفته را در کیسه

دیگر و جمله را در یکصد درم سرکه انگوری و دو صد درم آب بجوشانند
تا نصف رسد و کیسه افتیمون را در آن وقت افگنند و
فرود آورده و ملائم کیسه افتیمون را بمالند تا سرد شود پس
صافی نموده با یکمن قند سفید سکنجبین سازند سکنجبین افتیمونی
مستعمل در مالیخولیا با ماء الجبن در قسم دموی بعد از
فصد البته و در قسم سوداوی بعد از فصد اگر استعداد تمام
باشد و الا پیش از فصد صنعت آن افتیمون بسفائج
پوست تراشیده از هر یک ده درم خربق سیاه نیم کوفته
یک مثقال هر یک را علحده در کیسه کتان کرده یکشبانروز
در سرکه انگوری نیم من بخیسانند در روز دیگر نیم من آب
داخل کنند و صره افتیمون را برآورده همه را با آتش
ملائم بجوشانند تا بنصف رسد پس صره افتیمون را داخل
کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش برگرفته صره ها را
بدست بسیار بمالند و بفشارند و دور کنند و یک من
و نیم شکر داخل کرده بقوام آورد سکنجبین افتیمونی دیگر
که تنقیه سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و دیگر
امراض سوداوی و از برای توحش و صرع سوداوی صنعت
آن افتیمون تخم کشوث تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس
از هر یک پانزده درم ترید سفید بسفائج از هر یک شش
درم سیاه دشان پنجدرم گاوزبان پانزده درم حاشا
زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار درم تخم
بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی سنبل
هندی بهمن سرخ و سفید سنبل الطیب قلیطیفا از هر یک
سه درم ادویه را آنچه کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک
شبانروز در سرکه انگوری کهنه مقدار هفت رطل بخیسانند
در روز دوم هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده با آتش
بجوشانند چون مقدار سرکه باقی ماند گلقند آفتابی
یکصد و بیست درم و همین مقدار شکر سفید در آن حل
کرده مکرر صافی نمایند و با آتش نرم بقوام آورند مقدار
مستعمل از وی شانزده درم و در روز نفع تمام کند
سکنجبین افتیمونی منقول از مجربات حکیم ابراهیم خلف
ابن حکیم اشرف حکیم محمد شاه سلیمان صنعت آن
افتیمون سنا کی بسفائج فستقی پوست هلیله زرد از هر یک

دو مثقال و نیم اسطوخودوس بادرنجبویه تخم شاهتره از هر یک پنج
مثقال و نیم کوفته یک شیشه سرکه انگوری یکچهار یکمن
تبریزی باشد بر ادویه ریخته یک شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند و صافی نموده یکچهار یکمن تبریز قند سفید داخل
کرده بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا سه اوقیه شراب
افتیمون یعنی خمر افتیمونی بر نسخه قدما نافع از برای مالیخولیا
و جمیع امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون یک
رطل در چند کیسه کتان کرده همه کیسها را در چهل رطل
عصیر عنبی کرده داخل کرده در خم کنند و دستشاه گذارند
تا برسد استعمال نمایند قرص افتیمون که شاه سیده مشهور
با ماء الاصول از برای استسقاء قولنج صنعت آن
افتیمون اقریطی ده درم ترید سفید مثل آن سکبینج پنجدرم
این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص با
ماء الاصول نوشند صنعت آن پوست بیخ کاسنی
نیم کوفته بیست درم تخم کاسنی پنجدرم تخم کشوث
شش درم عناب بیست عدد سپستان شانزده عدد
و در نسخه دیگر شانزده درم است ادویه را در چهار رطل آب
جوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و در سه روز بیاشامند

فصل در بیان مطبوخاتیکه اصل و عمود در آنها افتیمون ست

مطبوخ افتیمون مستعمل در صرع و نسیان سوداوی باید
بوده باشد حتی که امثال این ادویه صنعت آن افتیمون
اسطوخودوس شاهتره پوست هلیله کابلی ترید سفید بسفائج
لسان الثور حقوی مثل ایارج فیقرا اغاریقون حجر
ارمنی و حجر لاجورد و غذا در ایام نوشیدن این مطبوخ نخود
آب گوشت فربه متوبل و مکروه مثل زیره و دارچینی و
قرنفل باشد اما فلفل و خردل در غذا ها مراد باید کنابش
مطبوخ افتیمون نهار لقونی منقول از کامل الصناعة
مسهل بلغم و سودا و نافع از برای صرع و صداع حادث
بمشارکت رحم و معده و بسبب ریاح غلیظ خبیثه ناشی
که از آن عضو ترقی بدماغ کرده موجب سده شود و صرع بهم
رساند اگر در تحت غشا مخلل نفخت آید صداع حادث شود صنعت
آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کابلی

پنج مثقال هلیله سیاه و پوست هلیله آمله منقی از هر یک سه
مثقال مویز منقی بیست دانه آلوی بخارائی ده دانه گل
گاوزبان کبابه چینی غافث بادرنجبویه اسطوخودوس از
هر یک دو درم بسفایج فستقی یکدرم و نیم تربد و سورنجان
هر یکدرم بدستور در حل آب بجوشانند تا یک حل باند صاف
کنند و دو مثقال افتیمون اقریطی در صره بسته داخل کرده
دو جوش دیگر داده فرود آورده افتیمون را نیکو بمالند
بفشارند و دور کنند غاریقون یک مثقال در آن حل
کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که
غاریقون یک مثقال بعسل سرشته باشند و بجهت صاحب
جنون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم مثقال خربق سیاه دو
دانگ اضافه کنند و بجهت اخراج بلغم لزج غلیظه بجای
صبر و خربق تخم حنظل دو دو دانگ اضافه نمایند مطبوخ
افتیمون غاریقون منقول از جامع امین الدوله انوی از
نسخه کامل الصناعه صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال هلیله سیاه پنج مثقال
هلیله آمله منقی از هر یک سه مثقال آلوی بخارائی بیست
دانه تمر هندی منقی از حب و لیف هفت مثقال مویز
منقی بیست دانه سنای مکی چهار مثقال گل سرخ افسنتین
رومی گیاه غافث و اگر نباشد گل آن خوب است تخم
بادآورد از هر یک سه مثقال اسطوخودوس کمافیطوس
کمادریوس از هر یک دو مثقال گل گاوزبان یا بادرنجبویه
هر یک سه مثقال قرنفل ساذج هندی از هر یک یک مثقال
تخم فرنجمشک یا بادرنجبویه از هر یک یکدرم بادیانه انیسون
از هر یک یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم
مثقال تربد سفید بر یک مثقال در شش رطل آب بجوشانند
تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند
و دائم افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون هشت سفید
سقوطری از هر یک نیم مثقال نمک نفطی لاجورد مغسول حجر
از هر یک دو دو دانگ تخم حنظل یکدانگ و نیم شکر سفید
هفت مثقال مجموع را کوبیده در آن حل کنند و سه قسمت نمایند
و هر روز یک قسمت را نیمگرم بنوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کنند تمر هندی

مشرس دو دانگ نیز داخل نمایند مطبوخ افتیمون مسهل
سرسام سوداوی از برای استعمال سوداء صنعت آن افتیمون
اقریطی شش داشته سنای مکی ورق گل سرخ از هر یک چهار درم
بزر کشوث گل نیلوفر اسطوخودوس از هر یک شش درم تخم کشنیز
کاسنی اصل السوس پرسیاوشان از هر یک دو درم آلوی
سیاه عناب از هر یک ده دانه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه
تخم کشوث از هر یک یک مثقال بدستور مقرر در مطبوخات
بپزند و صاف نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم گداخته
افتیمون دو درم مالیده مالیدنی قوی و در مرتبه دیگر صاف نموده
بچکانند در آن روغن بادام شیرین بوزن دو درم و نیم
بنوشند و منزاد آن است که بیاشامند صاحب
این علت را در ایام منضج و مسهل آخر روز جلابی فراگرفته
از شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب و
عرق بیدمشک و تخم ریحان و تخم بالنگو یا اسپغول و تخم
فرنجمشک و بیاشامند در روز مسهل آخر روز جلابی
از نبات محلول در گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان
و تخم بالنگو مطبوخ افتیمون مسهل سوداء است و نافع
است از برای دوار و سدر سوداوی و چون آشامیده
شود بعد از نضج تمام و بغیر نافع است از برای
مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه کشنیز خشک از هر یک چهار درم
بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سه درم تربد سفید
مجرد دو درم مویز منقی از حب ده درم آلوی سیاه
ده عدد افتیمون پانزده درم افتیمون را در پارچه کتانی
بسته ادویه را بدستور مقرر طبخ نموده در آخر افتیمون
را در آن اندازند و دیگ را فرود آورده کیسه را دائم
بمالند تا تمام قوت افتیمون بر آید و چون مطبوخ سرد شود
کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری
زرد و یکدرم در آن حل کرده نیمگرم بنوشند مطبوخ
افتیمون فرنگی نافع از برای مالیخولیای حادث
از احتراق صفراء و مالیخولیای مراقی حادث از حرارت
صنعت آن عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه
آلوی سیاه فربه هفت دانه تمر هندی منقی از حب و لیف

دو درم گل نیلوفر سه درم گل بنفشه یکدرم سنای مکی پوست
هلیله زرد از هر یک یکدرم تخم کاسنی یک مثقال هلیله سیاه
بسفایج فستقی تخم خطمی سفید از هر یک چهار درم بسفایج فستقی
پوست تراشیده کوفته شش درم افتیمون از چهار درم تا هفت
درم بدستور مقرر طبخ نمایند و بپالایند بردی ترنجبین خراسانی
پاک کرده بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم و بپالایند
و بپالایند در روغن بادام شیرین در بوته منقی سوده از هر
یک یکدرم داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر که
زیاده است نقلش از برای مالیخولیای حادثه از سوداوی
محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد دو درم پوست
هلیله کابلی یکدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سه
درم اسطوخودوس گل بنفشه از هر یک چهار درم افتیمون خشک درم
پوست هلیله زرد و کابلی بسفایج را در شش رطل آب بپزند تا یک
و نیم رسد پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده بار جوش
دهند تا به یک حل رسد پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده
سر آن را بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده فرود
آورند و کیسه را خوب بمالند تا خیر آن قوتش بر آید بمالند پس
را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده اول
مرتبه غاریقون سفید دو ثلث درم صبر سقوطری یکدرم
نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بنجبه بجلاب
شکری سرشته حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را نیمگرم بنوشند و این مطبوخ و حب مستعمل پیش از
مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا و گفته که منزاد
آن است که آشامیده شود این مطبوخ و حب بعد از
نضج ماده و بعد از آشامیدن آن سه روز استراحت کرده
شود و در این سه روز مفرحات و مرطبات تناول نمایند بعد
از آن مطبوخ و حب استعمال نمایند و باز سه روز استراحت نموده
مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ و حب بکار برند
و همین دستور تا قلع ماده بکلی شود مطبوخ افتیمون دیگر نافع
از برای مالیخولیای حادث از غلبه سودای حقیقی مائل به
برودت یا حادث از سودای بلغمی صنعت آن هلیله سیاه
دو درم بسفایج فستقی پوست تراشیده و مرضوض یکدرم
سنای مکی یکدرم تربد سفید تراشیده و هر چهار درم اسطوخودوس نیم

مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یکده درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد پس افتیمون را در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را دایم بمالند که قوت تمام آن برآید و تر تا آنکه مطبوخ سرد شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده یک ساعت قبل از نوشیدن مطبوخ حب مذکور در نسخهٔ قبل با آب گرم بخورانند و بعد از سه ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر اسهال سودا کند * صنعت آن هلیلهٔ سیاه هندی کوفته هلیلهٔ زرد از هر یک ده درم شاهتره هفت درم سنا مکی شش درم افسنتین رومی بسفایج فستقی تربد سفید مدبر مقشر هشت هشت نانخواه برگ شاهسفرم تخم بادرنجبویه تخم کشوث تخم گاؤزبان کمافیطوس کمادریوس از هر یکده درم زرنب سیاه مصطکی نیم درم مویز منقی از حب بیست درم را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ربع رسد پس داخل کنند دران افتیمون کوبیده چهار درم و از آتش فرود آورده بنوشانند آن دو ثلث رطل پس اگر قی شود و تمام را بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ بدو ساعت فرزهره در نسخهٔ محمد بن زکریا فرو برند با اضافه لاجورد مغسول * مطبوخ افتیمون دیگر که نفع آن از برای مالیخولیاے حادث از احتراق صفرا زیاده است از سایر اقسام آن و صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم تربد سفید مدبر مغسول دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم آلوی سیاه تربهٔ فارسی ده دانه افتیمون اقریطی پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و اول مرتبه حب فرزهره در مطبوخ افتیمون محمد بن زکریا فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای جمیع اقسام مالیخولیا * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس افتیمون از هر یک دو درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته پنجدرم تربد سفید مدبر چهار درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم و در نسخهٔ این مطبوخ سنا مکی هفت درم داخل است بدستور مقرر طبخ نموده صافی

نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ به ساعت حب فرزهره در نسخهٔ محمد بن زکریا فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون مستعمل در مالیخولیا حادث از احتراق خون یا از احتباس خونیکه معتاد بود جریان آن چون حیض و خون بواسیر هرگاه آشامیده شود بعد از فصد اکحل یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون بواسیر * صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس منقی از هر یک ده درم بسفایج فستقی شاهتره سنا مکی از هر یک پنجدرم اجزا را سوای افتیمون سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسهٔ افتیمون را متصل بمالند تا شیره و قوت آن بیرون آید و چون مطبوخ سرد شود کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سردارو این مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ باشد و بوده باشد محترق از دم بلغمی یکدرم غاریقون سفید دو درم تربد سفید بروغن بادام شیرین چرب نموده و دو درم صبر سقوطری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزا سردارو را کوفته بجلاب شکری سرشته حب سازند اول مرتبه فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند * مطبوخ افتیمون مسمی نافع از برای مالیخولیاے وسوسے * صنعت آن افتیمون بنفشه پوست هلیلهٔ زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده بیاشامند * مطبوخ افتیمون که اخراج سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و نیز مفید است از برای قوبا و جرب و بهق اسود * صنعت آن هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس مویز طائفی استه بیرون آورده افتیمون اقریطی از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده و مغسول سنا مکی از هر یک سه درم تربد سفید مدبر چهار درم مجموع را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آب پس افتیمون را انداخته یکجوش دیگر داده فرود آورند و بمالند تا شیره و قوتش بیرون آید پس کیسهٔ افتیمون را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم

گرم کرده صافی نمایند پس بگیرند غاریقون سفید دو ثلث درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشامند و اگر خوف از غائلهٔ خربق باشد آنرا دور کرده عوض آن لاجورد و حجر ارمنی داخل نمایند * مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب و قوبا و بهق اسود و سعفه و جذام و آتشک و جنون * صنعت آن هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج فستقی پنجدرم سنا مکی اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گل سرخ چهار درم گاؤزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم ابریشم ریزه از هر یکدو درم تربد سفید مدبر یکدرم زنجبیل نیم درم بدستور مقرر جوشانیده در آخر افتیمون اقریطی هفت درم در کیسهٔ کتانی کرده سر آنرا بسته دران اندازند و فرود آورده کیسهٔ افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوت و شیرهٔ آنها بیرون آید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند خربق سیاه غاریقون مقشر سفید لاجورد مغسول نمک نفطی از هر یک دو دانگ و اگر خواسته باشند قوی باشد مقرر اضافه براین اجزا صبر سقوطری حنظل از هر یکدو دانگ اجزا را کوفته بیخته بجلاب شکری حب ساخته پیش از مطبوخ بدو ساعت فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند * مطبوخ افتیمون دیگر * صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی نیمکوفته اسطوخودوس مویز منقی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل یکدانگ افتیمون اقریطی چهار درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی کرده بنوشند * مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودا و بلغم و صفرای محترق و نافع است از برای وسواس سوداوی و مالیخولیا و جنون و سائر امراض سوداوی * صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم پوست هلیلهٔ آملهٔ منقی از هر یک پنجدرم مویز طائفی منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده دانه گاؤزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب باقی ماند پس بگیرند افتیمون پانزده درم در پارچهٔ کتانی بسته دران اندازند و فرود آورده کیسه را دایم بمالند تا

چون توتش برآید کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی
نموده اضافه آن نمایند یکدرم غاریقون منخول و بیاشامند
مطبوخ افتیمون دیگر اخراج سودای محترق از بلغم کند نافع
است از برای مالیخولیای حادث از آن و صنعت آن
رازیانه انیسون از هر یک یکدرم هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی از هر یک ده درم پوست هلیله آمله منقی از هر یک چهار
درم آلوی سیاه فربه بیست دانه تمر هندی منقی از حب
ولیف ده درم مویز طائفی منقی از تخم بیست درم ابریشم
رومی برگ سافت گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه
تخم فرنجمشک از هر یک چهار درم سنامکی هفت درم ورق
گل سرخ پنجدرم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج فستقی از
هر یک سه درم سادج هندی قرنفل از هر یک یکدرم اجزارا
آنچه کوفتنی است نیم کوفته در سه رطل آب بخیسانند پس
بجوشانند تا بیک رطل و نیم رسد پس شش درم افتیمون را در کیسه
کتانی کرده سر آنرا البته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده فرود
آورند و دایم کیسه را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود
پس برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده
غاریقون سفید صبر سقوطری لاجورد مغسول از هر یک دو
دانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم کوفته بیخته بگلاب
سرشته حب ساخته پیش از آشامیدن بدو ساعت فرو برند
و بعد مطبوخ را بشکر سفید دوا و تبه شیرین کرده بیاشامند
مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودای محترق از صفرا و بلغم
نافع است از برای امراض سوداویه خصوص مالیخولیا
و وسواس سوداوی صنعت آن گاوزبان بنفشه
گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس پرسیاوشان
از هر یک سه درم بسفایج فستقی اصل السوس پوست بیخ
رازیانه از هر یک دو درم ورق گل سرخ چهار درم سنامکی
هفت درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
هندی از هر یک پنجدرم مویز طائفی منقی از حب سپستان
از هر یک سی دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد پس بگیرند افتیمون پنجدرم در کیسه کتانی
کرده سر آنرا ببندند و در مطبوخ انداخته بعد از لمحه مطبوخ
گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند آفتابی

از هر یک پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند
و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ
افتیمون دیگر مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است
صنعت آن افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی از حب از هر یک چهار
درم بسفایج فستقی سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل
یکدانگ سنامکی پنجدرم مجموع سوای افتیمون در دو رطل
آب بجوشانند تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افتیمون
را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند
و صره افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده
شود پس فشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده نیم گرم
بنوشند مطبوخ افتیمون که سید اسمعیل در ذخیره در باب
مالیخولیا ذکر کرده صنعت افتیمون پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس مویز منقی از هر یک ده درم
بسفایج فستقی پنجدرم تربد سفید مدبر چهار درم و گاهی
از برای تقویت اسهال آن سنامکی هفت درم داخل کرده
میشود مجموع را در یک و نیم من آب بجوشانند تا نیم من
بماند صاف نموده مقدار شربت بتجربه معالج است
مطبوخ افتیمون و افسنتین نافع از برای مالیخولیای مراقی
صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی
از هر یک بقدر حاجت بپزند بدستور مقرر و بر روی
فلوس خیارشنبر مقدار بیست درم صافی نموده بمالند
بقوت و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین
داخل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ افسنتین بنسخه
دیگر اقوی از اول در نفع از برای مالیخولیای مراقیه
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
افسنتین رومی از هر یکدو درم تربد سفید مدبر پنجدرم آلوی
سیاه پانزده عدد تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم
همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد
پس بگیرند افتیمون دو درم در پارچه کتان بسته در آن
اندازند و جوشی دیگر داده فرود آورند و صره افتیمون را بمالند
تا تمام قوتش بمطبوخ آید پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ
را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین

پاک کرده پانزده مثقال صافی نموده بمالند بقوت و
بپالایند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون با غاریقون مسهل و در استفراغ ماده مالیخولیا
و تنقیه سبب آن سودای متمکن در سر باشد بعد از تنقیح ماده
آن صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی از هر یک هفت درم
مویز سرخ منقی از تخم ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان
بادرنجبویه برگ ثمافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم
بسفایج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و ثلث رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افتیمون
و در پارچه کتانی کرده در آن اندازند و فرود آورده
کیسه افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ برآید
پس کیسه را بفشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم نموده بپالایند
و صاف نمایند غاریقون سفید یکدرم داخل کرده نیم گرم
بیاشامند مطبوخ افتیمون فواکهی اسهال اخلاط سوخته کند
و نافع است از برای مالیخولیا از سودای محترق از صفرا و
خون صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک
سه درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه سپستان
منقی از عجم دو استار تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم شاهتره
چهار درم بسفایج فستقی مغز بنفشه افتیمون اسارون افسنتین
رومی سنامکی از هر یک دو درم بدستور مقرر جوشانیده بمالند
نموده و بر روی ترنجبین پاک کرده دو استار فلوس خیارشنبر
پانزده مثقال ریخته بمالند و بپالایند و بجا نهند بر آن
یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده
تقویت اسهال آن باشد باید که قبل از این مطبوخ بدو ساعت
حبی که فراگرفته باشند از غاریقون نیم درم تربد سفید
مدبر ایارج فیقرا از هر یک یکمثقال کثیرا یکدانگ فرو برند
و بعد از آن مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر
مسهل سودای محترق از بلغم است و در قطع مالیخولیای ماده
از آن صنعت آن پوست هلیله کابلی شاهتره مویز
منقی از حب بسفایج فستقی سنامکی افتیمون از هر یک بقدر حاجت
جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست درم در آن حل کرده
تربد سفید خراشیده بر روغن بادام شیرین چرب نموده

غاریقون منتن سفید از هر یک یکدرم کوفته بدان پاشیده
بنوشند و مطبوخ افتیمون بنسخهٔ سید مظفر الدین معالج
صنعاے سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض سوداوی
را نافع باشد صنعت آن سنای مکی هشت درم گل سرخ
چهار درم افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ
سیاه از هر یک پنجدرم بسفایج فستقی اصل السوس منقی
از هر یک دو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره
گاؤزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم مویز
سرخ منقی سپستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب
بجوشانند تا به نیمه آید و صاف کرده گلقند آفتابی ده
درم مغز خیارشنبر بروغن گاؤ چرب نموده ترنجبین از هر
یک پنجدرم دران حل کرده بنوشند و مطبوخ افتیمون نافع
از برای قطرب و مانیا و داء الکلب و جمیع اقسام جنون
و وسواس و جمیع امراض سوداویه چون در اقسام کلی
نوشیده شود بعد از فصد و این مطبوخ مسهل اخلاط
محترقه است صنعت آن سنای مکی هفت درم گل بنفشهٔ
خشک گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم
گاؤزبان بادرنجبویه از هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد
پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم پوست
هلیلهٔ آمله منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده همه را
نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک سه درم ترید سفید مدبر
دو درم اصل السوس پوست تراشیده و سه درم تخم کشوث
شاهتره از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از
هر یک هفت درم مویز منقے از حب ده درم مجموع را سواے افتیمون
در شش رطل آب بپزند تا به دو رطل برسد صافی نموده پس
افتیمون در کتان بسته را دران اندازند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس کیسهٔ
افتیمون را نیکو بمالند تا قوتش بالمره بیرون آید پس
آن را بقوت مالیده بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صاف
نموده گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر
هندی از هر یک بیست درم ریخته بمالند و بخبر ترفت
مسلسل النسخ بپالایند و بچکانند بران وزن یکمثقال روغن
بادام شیرین و نیمگرم بیاشامند مطبوخ افتیمون که مخرج سودا

است و نیکو است از برای مالیخولیا و توبا و جرب و بهق اسود
و سائر امراض سوداویه صنعت آن هلیلهٔ سیاه
اسطوخودوس مویز منقی از حب افتیمون از هر یک ده
درم بسفایج فستقی پنجدرم سنای مکی هفت درم ترید سفید
چهار درم مجموع را سواے افتیمون در سه رطل آب
بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صافی نموده بخیسانند
دران افتیمون را و یک شب بگذارند و روز دیگر صبح باز
و مرتبه دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند باین ادویه
غاریقون سفید دو ثلث درم صبر سقوطری نرو یکدرم نمک
هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم کوفته بجلاب شکری سرشته
بیش از مطبوخ به سه ساعت فرو برند و بعد از سه ساعت
یکجا مطبوخ را بنوشند و اگر خوف از غلبهٔ حرارت سودا باشد
آمده مطلق داخل نکنند یا قائم مقام آن مجراسی داخل
کنند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا حادث از
ملازمت شرب خمر صنعت آن افتیمون چهار مثقال گل
گاؤزبان گل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه غنچهٔ گل سرخ
سنای مکی از هر یک دو مثقال مویز منقی بیست دانه ادویه را
سواے افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صافی
نموده افتیمون را در کیسهٔ کتان بسته دران اندازند و یک
شب بگذارند و صبح گرم نمایند چنانچه بجوش نیاید و کیسه را
مالیده بفشارند و دور کرده ترنجبین با شکر سرخ هر کدام
پانزده مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر
از برای اسهال سوداے مستعمل در صداع سوداوی بعد از تنقیح
ماده صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس
بادرنجبویه شاهتره از هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه
جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک ده مثقال
دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکدرم
بران چکانند اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب
شکری سرشته حب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را
بنوشند مطبوخ افتیمون ذهبی التنقیح از برای اسهال بلغم
سوداے مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه سوداویه
صنعت آن افتیمون هفت درم مویز منقی بیست عدد در
یکمن آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایارج ارکاغانیس و یکدرم نمک طعام دران حل کرده بنوشند
مطبوخ افتیمون قلیس فرموده اند که از اختراعات سید الحکمای و جد
استاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد فقیر است قدس سره
مسهل و مخرج اخلاط ردیه محترقه و نافع از برای جمیع امراض
سوداویه مانند مالیخولیا و وسواس و جنون و صرع سوداوی
و غیر آنها صنعت آن افتیمون در کتان بسته سنای مکی از
هر یک هفت درم گاؤزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست
تراشیده نیم کوفته اسطوخودوس عود الصلیب قنطوریون دقیق
بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب پرسیاوشان
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی
تخم خیارین تخم خربزه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال عناب
ده دانه سپستان بیست دانه اجزا را آنچه کوفتنی است نیکوفته مویز
را سواے افتیمون در سه رطل آب بجوشانند آن مقدار که یک
صد درم آب باقی ماند صافی نموده صرهٔ افتیمون را
در حالیکه مطبوخ گرم باشد دران اندازند و یک شب بگذارند
و صبح صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را
نیمگرم نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک مقدار ده
مثقال شیرخشت خراسانی گلقند شکری آفتابی از هر یک
ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال بران چکانیده بنوشند و اگر خواهند که در
اسهال قوی باشد شب خواب حب لاجورد یک مثقال دو
بروغن بادام شیرین چرب نموده معجون سنای و دو مثقال
حب ملتة بورق نقره پیچیده و بآب گرم فرو برند
و صبح مطبوخ را بنوشند و غذا وقت ظهر نخود آب با قلیه شوربا
و شب قلیه پلاو باشد مطبوخ افتیمون که بعد از تنقیح ماده
اسهال بآن نافع است از برای صداع سوداوی صنعت
آن افتیمون اقریطی گاؤزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه
اسطوخودوس هلیلهٔ سیاه از هر یک یک مثقال سنای مکی
چهار مثقال مویز منقی بیست دانه افتیمون را در صرهٔ کتان
بسته نگاه دارند و باقی ادویه را در دو رطل و نیم آب بجوشانند
تا ثلث بماند صرهٔ افتیمون را دران انداخته بمالند که زور دارد
منفصل صره را بمالند تا سرد شود پس صره را فشرده دور کنند و مطبوخ

حار و تر ترین منها است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد و آب
و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و با ادویهٔ مناسب جهت
لقوه و قولنج و سردی گرده و استسقا و سپرز و عرق النسا
و مفاصل و دفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که از بلغم باشد
بغایت نافع و شرب آن مسقط جنین و فرزجهٔ آن با عسل
بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط جنین و اکتحال آن با عسل
جهت نزول آب مفید و حدت و حمرت و سوزش آن و
چشم مدت مدید سیاند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و
و حمرت چشم و تنقیهٔ دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر
آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و ضماد آن
دافع گوشت زیاده و زخمها و بزر قم سگ دیوانه گزیده و لدغ
هوام و دافع سمیت آن و با سعوطها فالج و لقوه و وجع درد اوراک
عصب و دبیله مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام
ضربان مفید و مقدار آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه و داء
حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل
رفع آن است و یک حبهٔ آن که با سنگ سائیده باشند فرزجه
آن و را اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع
بر... آن نافع و بد است از برای اصحاب مزاج گرم و کسیکه
مزاج او خون غالب باشد مضر و از نیست که تشنگی و سوزش
و مضر اعضای سفلی است و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس
افاویه مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه و کثیرا و صمغ عربی
و روغن بادام شیرین است و گویند مضر با شیرین است و مصلح
آن روغن گل و سفر... و بعضی آورده اند قسم آن ... ادویه
مسقط جنین نتوان اسقاط آن نمود و قدر شربتش دو قیراط و
بدلش در استسقا ماذریون است و در قولنج بوزن آن تا دو
چند جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال و این مولف گوید
اگر فرفیون و افیون را در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی
گرداند چنانکه از هیچ کدام اثری باقی نماند و بعضی گفته اند
که افربیون صمغ درخت ازربیون است و اصلی ندارد و درخت
آن تا سه درم کشنده است و گفته اند که چون افربیون را
با بلادر ... در هیچ وقت قوت آن زائل نمیگردد
امراض الرأس سکته ... با افربیون نافع است از برای
سکته و همچنین بوئیدن آن جهت آنکه باکثر آن ... دماغ

و ثلث بلغمیه و عرق و مسهل آن است. کابوس چون
بیاشامند از آن وزن ربع درمی با ادویهٔ مناسب نافع
است از برای کابوس + جمود و سکته علاج جمود و سکته
بلغمی مثل علاج سبات است الا آنکه باید که بریزند بر سر
ایشان روغن یاسمین که در هر یک رطل از آن یک اوقیه
افربیون حل کرده باشند و نیز نافع است اصحاب سکته و جمود را
طلا کردن بر سر ایشان افربیون و جند بیدستر سوده حل
کرده در روغن یاسمین. صرع چون نرم سائیده بدمند
در بینی ایشان میباشد نافع از برای صرع و چون حل
کنند آن را با آب گرم و غرغره نمایند بآن صاحب صرع
میباشد نافع مراد او را شیخ الرئیس گفته که افربیون نافع
است از برای صرع و دمیدن آن در بینی و تنهائی و یا
ادویهٔ دیگر و نیز گفته که در صرع بمشارکت اطراف بسبب صعود
ریاح منفجر از اطراف بسوی دماغ هرگاه طلا کرده شود
افربیون و ثافسیا و امثال اینها با ادویهٔ محمره طلا کرده
و مقرحه محتبس بر موضعی که میکنند از آن صعود و آنچه
در حال صرع نافع است آن را و لازم است که طلا کرده شود
با مثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که
صعود میکنند از آن موضع ریاح منفجره + فالج و استرخا
اکثار بوئیدن افربیون نافع است از برای فالج بجهت
آنکه تنقیهٔ دماغ میکنند و میل میدهد مواد را از جهت نخاع
بسمت جنبی و چون بگیرند از افربیون وزن یک شعیره
و حل کنند با آب مرزنجوش یا با آب افشرده چغندر یا
با آب افشرده سیر تر و سعوط کنند بآن تنقیهٔ دماغ میکند
و میل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی جنبی پس میباشد
نافع از برای فالج و آشامیدن آن نافع است از برای
فالج و استرخا و چون بگیرند از آن مقدار یک دانگ
و سائیده بیاشامند بر یک عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت
و بیاشامند نافع است از برای استرخای اعضا نفعی
بلیغ و چون بگیرند از آن ربع درمی و از هر یک از
سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو برند نافع
است از برای استرخا و جالینوس و ابن جزله و صاحب
منهاج و غیر آن گفته اند که چون افربیون داخل کنند در

روغن زیت و تمریخ بآن نمایند نافع است از برای فالج
و سائر امراض بارده عصب و سزاوار نیست بسیار نمودن
آن افربیون در مروخ بلکه باید که بوده باشد سه درهم آن
در شش روز مروخ و آتش سه روز است و چون خلط
نمایند آن را بقیر و طلی که شکسته باشند مدت افربیون را
بروغن و تمریخ بآن نمایند در فالج نافع است آن را جنبات
و سزاوار نیست اکثار در مروخ آن بلکه باید که بوده باشد
سه درهم از آن در شش روز مروخ تا هفت روز قبرسی گفته
که چون بگیرند از افربیون قلیلی و حل کنند بروغن قسط
یا روغن غار و گرم نموده تدهین بآن نمایند نافع از برای
فالج و استرخا گشت آنکه مسخن عجیب است و ملطف و محلل
بلغم ابو سهل مسیحی گفته که چون بگیرند از افربیون وزن
یک اوقیه و نرم سائیده نموده در یک رطل زیت که در آن
موم دو اوقیه گداخته باشند داخل کرده در هاون بدست
بمالند تا چون مرهم شود و مروخ کرده شود بچیزی از آن
میباشد نافع از برای فالج و استرخا لقوه
افربیون نافع است از برای لقوه آشامیدن آن
شیخ الرئیس و دیگران گفته اند که سعوط کردن بآن بمقدار
حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است از برای لقوه
ابن التلمیذ گفته که چون حل کنند آن را در روغن
حبة الخضرا و بمالند بر روی صاحب لقوه نافع است
و اسفیان اندلسی گفته که چون بگیرند از آن ربع
درمی و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم و فرو
برد صاحب لقوه زائل میگردد لقوهٔ آن بزودی + تشنج هرگاه
مخلوط کرده شود افربیون را بعضی از ادهان حاره مانند
روغن قسط و روغن سداب باشد نافع از برای تشنج بلغمی
تمریخ بآن شیخ الرئیس گفته که از چیزهائیکه بسیار نافع است
از برای تشنج امتلائی ضماد کردن با افربیون است بآن
طریق که زیت کهنه یک رطل موم سرخ دو اوقیه افربیون
تازه یک اوقیه موم و زیت را در هم گداخته افربیون
سوده با آن مخلوط کرده در هاون بدست بمالند تا یکسان
شود و استعمال نمایند و هرگاه بگیرند افربیون و مقل آن
از هر یک از جند بیدستر و عاقرقرحا و بسیار نرم سوده مخلوط

در روغن قسط یا روغن سداب یا هر دو و تدهین نمایند بآن
نافع است تشنج رطب امتلائی را + غدد بر ناده فراگرفته
شود از ان وزن یکدرم و مخلوط کرده شهد بوزن ده
درم زیت کهنه نافع از برای غدد تمریخ بآن و چون
مل کنند آنرا بر روغن دار صینی نافع است از برای غدد
آشامیدن آن و تمریخ بآن چون درم آن را باسی درم روغن
ممروج نموده شش روز بآن مروغ نمایند نافع است غدد را
و همچنین چون مخلوط نمایند بقیر وطلی دیگر هم بآن مروغ نمایند
نافع است غدد را بنهایت نفع و نیز چون مل کنند آنرا بر روغن
قثاء الحمار یا روغن حار دیگر نافع است از برای غدد تمریخ
بآن و آشامیدن آن + رعشه آشامیدن افربیون با ادویه
مناسبه نافع است از برای رعشه بلغمی + دوار و سدر
تعطیس بآن بعد از تنقیه نافع است از برای دوار و سدر
بلغمی و تشریق بآن با روغن مناسب نافع است از برای
دوار حادث از کیموس بارد و طبری گفته که بوئیدن آن
نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بارد :—

فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود در آنها افربیون است

حب افربیون اسکندری نافع از برای فالج و شهر خار
و لقوه و صرع و رعشه و خدر + صنعت آن شحم حنظل سقمونیای
مشوی خربق اسود مقل المذق از هر یک یکجزو افربیون قرنفل از
از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند
شربتی یکدرم + حب افربیون دیگر لکنت زبان زائل
گرداند چون در زیر زبان نگاهدارند و آب آن را بریزند
و فرو نبرند + صنعت آن دار شیشعان گل سرخ از هر یک
یک جزو و از خرمکی افربیون قرنفل از هر یک نیم جزو
بالادن یا عنبر یا مومیائی هر کدام که باشد سرشته حبوب
سازند + حب افربیون دیگر که درد نقرس را در ساعت
بنشاند + صنعت آن فرفیون زنجبیل از هر یک چهار درم
مصطگی شش درم سورنجان نه درم انیسون زیره کرمانی
فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم سکینه سیاه از هر یکدو درم
کوفته بیخته بآب رازیانه حبوب سازند شربتی دو درم + حب افربیون
دیگر نافع از برای فالج و رعشه و استرخا و لقوه + صنعت آن

افربیون مصطگی رومی انیسون از هر یک چهار درم سقمونیای
مشوی غاریقون سفید عصاره افسنتین از هر یک پنجدرم
شحم حنظل صبر سقوطری قنطوریون سنبل الطیب از هر یک ده درم
نمک هندی یکدرم و نیم دار فلفل دو درم کوفته بیخته بآب
کرنب سرشته حبوب سازند هر حب بقدر فلفلی شربت دوازده
حب تا پنجدرم پیش از غذا و بعد از غذا توان خورد و این
حب را بآب گرم فرو برند و گفته شده که سزاوار آن است
که بعد از آشامیدن این آب بنوشند و این نیز نافع است
از برای سوء القنیه و اخراج ماء اصفر و نافع است
از برای وجع ورک و وجع ظهر و نقرس بارد + حب افربیون
تالیف محمد بن زکریا رازی قلع بلغم خام از اعصاب کند و
نافع است از برای فالج + صنعت آن افربیون شحم حنظل بوزن
دقیق عصاره قثاء الحمار مد برا اجزا مساوی کوفته بروغن بادام
شیرین چرب نموده حبوب سازند شربتی یکدرم + حب افربیون
نافع است از برای رعشه و فالج و برص و هر مرضیکه از بلغم
بوده باشد + صنعت آن افربیون شحم حنظل غاریقون
سکبینج مقل ازرق از هر یک هشت مثقال صبر سقوطری دو
مثقال اجزا کوفته بیخته سکبینج و مقل را در آب کنند تا حل گردد
دواها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال
نظر بر قوت مریض + حب افربیون دیگر فالج و استرخا را
نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد براند + صنعت
آن افربیون سکبینج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هر یک
یکدرم صبر سقوطری زرد دو درم اجزا کوفته بآب کرنب
سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم بآب نیمگرم
حب افربیون مسهل جهت کسیکه نتواند مسهل مایع بخورد
و از خوردن آن عاجز باشد + صنعت آن زیبق گوگرد بیکار
افربیون اجزا مساوی گرفته اول گوگرد و سیماب را باهم
سحق نمایند بعد از ان که گداخته افربیون را داخل نموده سحق
نمایند که مثل غبار گردد و قدری آب صمغ داخل آن نموده
حبوب بقدر دانه فلفل بندند شربتی نه دانه یا بیشتر یا کمتر
بحسب قوت مزاج و منعقد آن در آب سرد بالای آن اگر احتیاج
یک فنجان بنوشند و اشتاب گرم و از هر چیز گرم احتیاط
نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم

بخورند که عمل آن برطرف گردد و هرگاه در عمل تعویق رو
دهد لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول سرد بخورند و اگر تشنج بسیار
معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزشی
نشتگاه و زیاده معلوم گردد بروغن گل یا غیر آن مکان مخصوص
را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود آب را خوب سرد کرده و اگر اثر
گرمی دران نمانده باشد بخورند و شام تر پلاو با آب قلیه کم
روغن یا چلاو بخورند و وقت خوردن حبوب چون اثر
سوزشی دارد باید که حبوب را در چند دانه مویز منقی یا کشمش
یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این حب نافع است
جهت امراض غریبه ردیه مثل عرق النسا و دمامیل و برص و
بهق و جذام و قروح خبیثه مانند آتشک و انواع جرب و تو بانود
کهنه و غیر اینها از امراض ردیه خبیثه بشرط آنکه بعد از منضج
احتیاط و تفاریق بدهند و باید که جرأت در دادن این حب
بهر کس و هر وقت و هر مرض ننمایند تا ضرورت بسیار داعی
مرکب آن نشود و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی
از غائله نیست و بعد از ان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل نکند
عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و العبه و روغن بادام

فصل در بیان ادهانیکه اصل و عمود در آنها افربیون است

دهن افربیون نافع است از برای صداع بلغمی بعد از تنقیه
چون بر سر بمالند + صنعت آن افربیون پودینه کوهی از هر
دو مثقال جند بید ستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کوفته
یک پیاله آبجوش آب برروی آن ریخته کرده بجوشانند
تا نصف سد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال
داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در
نگاهدارند + دهن افربیون دیگر مستعمل در صداع بلغمی و فالج
مادہ متمکن شده باشد در سر و کرویده باشد فرسن
صنعت آن قسط تلخ قصب الذریره عاقرقرحا از هر
یکده درم نیمکوفته در یکرطل آب یا در شراب یک شب
و صبح بایکرطل زیت یا روغن کنجد بجوشانند و رقت
صفا عصف تا آب برود و روغن بماند صاف نموده
افربیون سوده دران داخل کرده در هاون سنگی بدستهٔ
تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت بر سر

باشیدن بسر بسر ضماد نمایند اگر با وجود زیادتی حرارت
باشد سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرخ با آن یکے مرکب
داخل نمایند ضماد افربیون بنسخهٔ دیگر صنعت آن افربیون
یکدرم جند بیدستر دو درم هر دو را نرم سائیده و زیت کهنه
یک اوقیه داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود
استعمال نمایند طلای افربیون نافع جهت فالج و استرخا
صنعت آن افربیون دو درم عاقرقرحا مرزنجوش مویزج
از هر یک یکدرم خردل فلفل سیاه جوزبوا از هر یک یک و نیم
نیم درم حب الغار سه درم جند بیدستر دو نیم درم مشک
نیم درم اجزا را با گلاب بر سنگ صلایه نیکو سائیده گرم نموده
طلا نمایند و اگر قدرے روغن قسط داخل نمایند میگردد
اقوی طلای افربیون دیگر که همین منفعت دارد و تشنج
امتلائی را نیز مفید است صنعت آن افربیون جند بیدستر
میعه سائله قسط تخم زراوند طویل جدوار خطائی اجزا
مساوی بسیار نرم سائیده با گلاب یا عرق دارچینی گرم
نموده طلا نمایند و درین طلا اگر لختے از ادهان مثل دهن
سوسن یا قسط یا خیری یا امثال آنها داخل نمایند نیست

فصل در بیان قیروطیاتیکه اصل و عمود در آنها افربیون است

قیروطی افربیون مستعمل در صداع فرمن صنعت
آن افربیون دو درم کوفته موم زرد سی درم روغن شبت
یکصد و نه درم گداخته افربیون را داخل کرده قیروطی
ترتیب داده بسر بمالند قیروطی افربیون دیگر مستعمل
در فالج و استرخا صنعت آن نیم زرے روغن قسط یا روغن غار
یا هر دو گرم نموده بگدازند و در آن قدرے موم زرد که بگدازد
روغن را فی الجمله غلیظ پس در هاون انداخته قدرے افربیون
تازه را سحق نموده در آن داخل نمایند و بدسته بمالند
یکسان شود استعمال نمایند قیروطی افربیون بولس گفته که
نافع است از برائے فالج و استرخا حادث از تشنج و رض
عضل صنعت آن موم زرد یکدرم روغن سوسن و نرگس
از هر یک سه درم افربیون چهار درم موم را در روغنها بگدازند
و مخلوط کنند با آن افربیون سوده و بمالند بر موضع تشنج
و رض قیروطی افربیون مستعمل در فالج و لقوه و صداع
بارد فرمن صنعت آن افربیون سه درم جند بیدستر یکدرم
نرم کوفته بست و پنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن شبت
و سی درم روغن قسط و بست درم روغن گل گداخته در آن
آمیزند و قیروطی ترتیب دهند و بر سر و مهرهای گردن
بمالند و از هوا احتیاط نمایند۔

فصل در بیان معاجینے که اصل و عمود در آنها افربیون است

معجون افربیون جهت فالج و لقوه و استرخا و
رعشه و خدر و صرع بلغمی نافع صنعت آن افربیون تخم
حنظل سقمونیای مشوی غاریقون بش سفید صبر سقوطری
از هر یک دو درم مصطگی رومی یکدرم افتیمون سنبل الطیب
از هر یک سه درم تنکار هندی مقل از هر یک نیم درم دار فلفل
یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتے
یکدرم تا یکمثقال با آب گرم معجون افربیون مسهل که همان
نفع دارد صنعت آن افربیون مصطگی رومی افتیمون
از هر یک سه درم غاریقون بش عصاره افسنتین
سقمونیای مشوی از هر یک شش درم تخم حنظل چهار
درم صبر سقوطری افتیمون اقریطی سنبل الطیب از هر یک
هشت درم فلفل دار فلفل از هر یک دو درم مقل ازرق
یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده
با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند
شربتے یکدرم تا یکمثقال معجون افربیون مسهل دیگر اقوی
از وے نیکو فعل صنعت آن افربیون تخم حنظل قنطوریون
دقیق عصاره قثاء الحمار سقمونیای مشوی غاریقون بش
سفید ترید سفید مجوف خراشیده صبر سنبل الطیب مقل
ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا نیم درم ادویه
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
شربتے از یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم معجون
افربیون مسهل دیگر نافع جهت رعشه و فالج و لقوه و
برص و بهر امراضیکه از بلغم و رطوبت باشد صنعت آن
افربیون شحم حنظل غاریقون بیخ مقل ازرق ترید
سفید مجوف خراشیده سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال
صبر سقوطری یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب از
هر یک نیم درم صمغ را در آب کنند تا بگدازند و حل کرده حب
نمایند و باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
کرده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند
شربتے تا دو مثقال با آب گرم یا آنچه مناسب باشد معجون
افربیون که از مرض عرق النسا و اوجاع ظهر و مفاصل
نافع است صنعت آن افربیون ترید سفید صبر از هر یک
یکدرم سه درم مصطگی چهار درم سورنجان سفید هشت درم
انیسون فلفل دار فلفل سیاه زیره کرمانی از هر یک
یکدرم شونیز حب القرطم چهار درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده با عسل بقوام آورند و بسه وزن ادویه
بسرشند شربتے از دو درم تا سه درم با آب بادیان نیمگرم

فصل در بیان احوال طاریه بر کسیکه از مقدار معتبر افربیون زیاده بخورد خواه مفرد و خواه مرکبا

بدانکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده است بعد از
سه روز و از احوال طاریه و اعراض آن درد و لذع معده
و امعا و کرب و التهاب بسیار و فواق و اسهال مفرط و بعضے
را قئ با فراط تدارک و تسکین آن بخورانیدن مسکه و
روغن گاو تازه و پس ماء الشعیر و سویق جو و سیب
با برف و یخ سرد کرده و نشانیدن در آب سرد و خوردن
آب سرد جرعه جرعه و همین قسم خورانیدن آب فواکه رطب
بارده مانند آب ریچوش و سیب و ریباس و
لبنی کافور و دوغ و مانند اینها و شیر بز یا گوسفند یا گاو
تازه دوشیده و جدوار و فادزهر معدنی اسطیانا قی
با دوغ و شیر آشامیدن و تحقین بحقنهاے بارده لینه
نمودن و مانند این تدابیر است افسنتین بفتح همزه و
سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تاء مثناة فوقانیه
و سکون یاے مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است
و بعربی خترق بمانے مهمله و تای مثناة فوقانیه و راء مهمله
دحاف گویند و لغت مصر نوع زبون افسنتین را دسیس
و نوع جیدے افسنتین را ارل گویند برای دمله و گفته اند که
نوعی از برنجاسف است و گویند که افسنتین کاسنبه دون نامند
و آنرا کشوث رومی نیز گویند و افسنتین کا سیقی بحری

عالج بسبب شرب ادویه حاده لقوه و آشامیدن افسنتین و
غرغره بمطبوخ آن نافع است لقوه را، امراض العین صاحب
حاوی صغیر گفته اگر بگیرند حشیش افسنتین را و سائیده و
در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده و کمید بر چشم
که طرفه داشته باشد و مدتی طول کشیده نمایند نافع است
آنرا در ستیکه جذب میکند خون را و می آید خون در آن چره
بحدیکه اگر بیفشارند آنرا خون از آن بر می آید، امراض الاذن
چون افسنتین را در آب بپزند گوش را بخار آن بدارند نافع
است وجع آنرا و چکانیدن عصاره آن در گوش نافع
است وجع حادث در آن را بسبب دیدان و ریاح بجهت
آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح است شریف اندلسی گفته
قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با نخالهٔ زهره بز محلل
ریاح و مسکن جراحت و رافع کری آن است در ساعت
امراض الفم والحلق چون بکوبند افسنتین را و با نطرون
و عسل سرشته از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است
ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخلیه آنرا و
همچنین غرغره بمطبوخ آن یا بعصاره آن بتنهائی یا با ادویه
مناسبه نافع است آنرا، استسقا و طحال آشامیدن طبیخ
آن بتنهائی یا با عسل و ادویه مناسبه نافع است استسقا
را و با افیمون طحال را، ضماد کوبیده افسنتین و نطرون
و دقیق شیلم نافع است استسقا و طحال را، اعیا، شریف
اندلسی گفته تدهین و تمریخ به دهن متخذ از گل افسنتین
رافع اعیاست و صنعت آن مانند ادهان از ازهار دیگر است
دستور اخذ عصاره افسنتین بگیرند افسنتین تر را و بکوبند
و بفشارند و بگیرند آب آنرا و در آفتاب گذارند خشک
شود و پس برداشته بکار برند و عصاره آن در افعال
قوی تر از جرم آن است و مفتح سده های جگر است و
جهت تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و ادرار بول
و حیض و جهت امراض سپرز و ربو و تفتیح سده و برای تسکین
استسقا و تقویت هضم و ازاله کرم و نفخ باطن نافع است
حب افسنتین بجهت تپهای سرد کهنه و استسقا و تپهای مزمنه
را سود دارد و صنعت آن افسنتین رومی پوست هلیله زرد

منقی سنگی زعفران ریوند چینی اکث مغسول انیسون شاهتره
ایارج فیقرا اجزا متساوی با آب عنب الثعلب سرشته
حبوب سازند شربتی بوقت خواب یک مثقال۔

فصل در بیان ادهانی که اصل و عمود در آنها افسنتین است

دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی معده
و سیاه کننده آن و برودت اعضا را مفید است
صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار جزءا را
کوفته در کیسه کتانی کرده یک هفته در روغن مورد اندازند
و بدست بمالند تا شیره آن بر آید و بفشارند و نگاه دارند
دهن افسنتین دیگر به نسخه یحیی بن عیسی ابن جزله صنعت
آن افسنتین رومی لادن حب الغار از هر یک یک جزو
جوز السرو دو جزو اجزا را کوفته بیخته در صره کتانی کرده
در روغن آس انداخته یک هفته در آفتاب بگذارند پس
بمالند که تمام شیره آن بر آید و بفشارند و روغن را در شیشه
نگاه دارند۔ دهن افسنتین جهت وجع اذن و ثقل سامعه
نافع صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش
از هر یک سه مثقال یک شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند و صاف نموده با سی مثقال روغن گل یا
روغن زیت بجوشانند بآتش ملائم تا آب برود و روغن
بماند پس شبانروزی سه چهار مرتبه نیمگرم نموده هر مرتبه
چهار قطره در گوش بچکانند دهن افسنتین که در حمی یوم
که بسبب ناگواریدن طعام بهم رسد بعد از باز ایستادن
اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت
آن افسنتین رومی با زیت رکابی در قدری کنند و در
دیگ پر آب نهند و بجوشانند تا آب رفته روغن بماند
لته پاره با آن آلوده کرده بفشارند و نیمگرم نموده بر فم
معده بگذارند و دهن افسنتین معده و جگر و جمیع اعضا را
آشامیدن و مالیدن آن قوت دهد و در گوش چکانیدن
آن ثقل را زائل کند صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چندانکه
خواهند و بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
مرزنجوش و در شیشه کنند و روغن زیت یا روغن بادام
تلخ یا روغن کنجد تازه هر کدام که میسر آید بر روی آن

کرده در آفتاب گذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و
یا آنکه در چهار وزن آن آب بخیسانند و بجوشانند تا آب
رفته روغن بماند دهن افسنتین معده و جگر و جمیع اعضا را
قوت دهد صنعت آن بگیرند افسنتین تازه ده سیر و نیم
و در شیشه کنند و نیم من روغن زیت یا روغن بادام
تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زردآلوی تلخ بر روی آن
کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند دهن
افسنتین دیگر نافع از برای برودت ظاهر و باطن بدن
و آشامیدن یکدرم آن بجهت رفع یرقان و سده جگر
و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عنصلی و جهت تقویت
معده و دفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده
و خوردن آن قبل از شراب مانع سکر و مستی و بعد از آن
دافع خمار و قطور آن در گوش خصوص با زهره گاو جهت
کرم و ریاح آن و طلای آن جهت درد چشم و با قیروطی
جهت تقویت معده و درد آن صنعت آن بگیرند افسنتین
تازه ده درم و در هر یک رطل آن چهار رطل روغن زیتون یا
روغن کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب
گذارند و بعد از آن استعمال نمایند۔

فصل در بیان خواص و منافع شرابهائیکه اصل و عمود در آنها افسنتین است

شراب افسنتین نافع از برای صرع نافع از برای صرع
بشارکت معده شیخ رئیس گفته که از اشربه نافع برای
صرع شراب افسنتین که هر صبح ناشتا بیاشامند این نوع
قمری گفته که نافع است آشامیدن آن صرعیین را در
ایام زمستان با سکنجبین عنصلی بوسهل گفته که شراب افسنتین
هرگاه با زوفای یابس بیاشامند باشد نافع از برای
صرع در زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افسنتین نافع
از برای صرع معدی بجهت آنکه منقی و مقوی معده است
صنعت آن افسنتین ده درم ورق گل سرخ بست درم
ترمس سفید نیم چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار
رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده بیاشامند
از آن هر روز سی درم با یک وقیه شکر سفید یا سکنجبین عنصلی
یا یک اوقیه و گاهی زیاده کرده و میشود در اجزای این شراب

سفید مصطکی رومی از هر یکی سانج هندی صبر سقوطری از هر یک
دو درم فاریقون سفید چهار درم نزد حاجت بانجا شراب
افسنتین بنوشند دیگر صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق
گل سرخ بیست درم تربد سفید فاریقون سفید از هر یک
چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار صد درم آب
بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده مقدار یکصد و بیست درم
شکر سفید داخل کرده بپزند تا بقوام آید و اگر گردانند
وزن سنبل الطیب را چهار درم بسیار سود اقوی شراب
افسنتین یعنی خمر آن مدر بول و حیض و مفتح سدد و جاذب
جهت تجارب کهنه و مرکب و تقویت معده و جهت اورام
جگر و سپرز و در بود تفتیح سدد و بر انگیختن اشتها و تقویت
هضم و ازاله کرازه و نفخ باطن و رفع کرم شده و سموم
حیوانی مشروبه نافع و طاعون و بار حدوث اعراض آن
صنعت آن بگیرند نه مثقال افسنتین و در شش هزار
مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث
آب بماند پس در خم کرده سه ماه بگذارند پس صافی کرده
استعمال نمایند شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن صنعت
آن بگیرند افسنتین سی مثقال دار چینی سنبل الطیب سلیخه
از هر یک یازده مثقال نیکو کوفته در ده هزار و هشت صد
مثقال شراب مخلوط کرده در خم کرده سر آن را محکم نموده
بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب پسندیده
است شراب افسنتین گمان آنست که از جالینوس باشد
و بعضی را ظن آنست که از دیسقوریدوس است بالجمله این
شراب فساد مزاج را سود دارد و معده را قوت دهد و مقوی
شهوت طعام باد و سپرز و فساد کبد و طحال و فساد مزاج
کبد و طحال را نافع و سده ها بگشاید و اسهال بطن کند و
صفرا دفع نماید صنعت آن بنسخه شیخ رئیس که صحیح نسخه
این شرابست بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل مصفی
یک قسط و در نسخه دیگر دو قسط است پس بگیرند افسنتین
رومی هفت درم مصطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم اذخر
مکی سانج هندی غنچه گل سرخ سنبل الطیب فاریقون
سفید صبر زرد سقوطری از هر یک دو درم زعفران یک درم
ادویه را کوفته در پارچه کتانی بسته در شراب و عسل کرده

تغار لعاب بدارند یا در ظرف چینی کرده باشند اندازند و در تابستان
هفت روز در آفتاب گذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را
بمالند و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه
ناشتا بخورند و در نسخه حبیش بن حسن تفلیسی که در کفایة
الطب آورده بجای شراب کهنه میبختج است هفت
رطل و وزن عسل مصفی شش من است و وزن افسنتین
چهار درم و باقی موافق نسخه شیخ الرئیس است و گفته
که ادویه را کوفته در خرقه کتانی بندند و با میبختج و
عسل در قدح چینی کنند و سر آن را محکم بسته و یک هفته
در آفتاب گذارند و هر روز خرقه را بمالند تا آنکه گداخته
باشد از ادویه برآید پس در شیشه نگاه دارند و در نسخه
محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعوض میبختج
نبیذ زبیب یا نبیذ عسل هر کدام که باشد پنج رطل و
وزن عسل مصفی دو رطل است و باقی ادویه موافق
نسخه تفلیسی و در نسخه سید اسمعیل که در قرابادین ذخیره
آورده بعوض میبختج شراب کهنه سه من و وزن عسل
مصفی یکمن است و باقی موافق نسخه تفلیسی است و لیکن
گفته که اول مرتبه شراب و عسل را ممزوج کرده جوشی چند
بدهند و کف آن را بگیرند پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده
صره ادویه را در آن اندازند و بدستور فرموده مرتب نمایند
شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید و نسخه حکیم معصوم
مساوی نسخه سید اسمعیل است سوای آنکه وزن افسنتین
هفت درم است و نسخه حکیم سدید که در شرح موجز قرشی
آورده مساوی نسخه تفلیسی است سوای آنکه بعوض
میبختج شراب کهنه است بوزن هفت رطل و وزن عسل
سه رطل و نیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران
یک مثقال و گفته که بهتر آنست که این شراب در تابستان
ساخته شود و هفت روز در آفتاب بگذارند و هر روز خرقه
را چند مرتبه بمالند و بفشارند تا آنکه گداخته باشد برآید
و بعد از هفته در شیشه نگاه دارند و سید اسمعیل
در ذخیره در سوء مزاج بارد کبد این شراب را باین صفت
ذکر کرده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی رومی
قسط تلخ از هر یک چهار درم ورق گل سرخ هشت سفید

فاریقون صبر سقوطری سانج هندی سنبل الطیب از هر یک
دو درم زعفران یک درم و نیم مجموع را نیکو کوفته در کیسه کتانی
کرده و در ده من عسل و چهار من شراب انگوری که
بهم آمیخته باشند اندازند و هر روز چند مرتبه کیسه را
بمالند و بفشارند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند
و روز هفتم کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مرتبه
دیگر ادویه را تازه نمایند و در آن افگنند و هفت روز
دیگر در آفتاب گذارند و بدستور هر روز کیسه را بمالند و
بفشارند چون روز هفتم شود کیسه را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کیسه کتان
فراخ بدستور دو مرتبه فرموده نموده در آن اندازند و هفت
روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند
و بفشارند و در روز آخر کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند
و شراب را در قرابه زجاجی نگاه دارند شربتی چهل درم
و گفته که این شراب در سوء مزاج بارد معده و کبد بعد از
استفراغ و در سوء مزاج بارد ساذج آن بدون استفراغ
بکار دارند که باذن الله نافع است شراب افسنتین دیگر
که منسوبست بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوص
وقتیکه با حب ایارج بنوشند و چون صاحب مالیخولیا مراقی
را فصد کرده و مسهل خورانیده باشی و هفته بر آن گذشته
باشد باید که بیاشامانی او را شراب افسنتین بجهت آنکه
تنقیه معده میکند صنعت آن افسنتین رومی پنج درم غنچه
گل سرخ بیست درم در یک من آب بپزند تا بربع رسد پس
بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر
منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از پالودن
این مطبوخ را در شیشه کنند و نگاه دارند و هر روز چهل درم
آنرا با ده درم نبات سفید و یک درم ایارج فیقرا بنوشند و
در نسخه سید ظهیر الدین ده درم تربد سفید درین شراب
داخل است و گفته که با یک من قند سفید بقوام آورند شراب
افسنتین منسوب بجالینوس بنسخه سید اسمعیل در ذخیره که
در علاج غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که این شراب
درین علت بعد از نضج و تنقیه بکار آید و نیز این شراب معده
را از اخلاط پاک کند صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تربد سفید

پوست تراشیده ده درم سنبل الطیب یکدرم غنچه گل سرخ پانزده
درم در سه من آب بجوشانند تا بیک من برسد پس بپالایند و
هر روز صبح چهل درم از آن با ده درم شکر سفید بخورند و بعضی
اوقات یکدرم صبر سقوطری درین شراب داخل نمایند
شراب افسنتین کبیر دیگر که شیخ رئیس در قرابادین قانون
ذکر کرده مقوی معده و اعصاب و دماغ و جگر و مفتح
سده و مسهل صفرا است صنعت آن غنچه گل سرخ هشت
درم غاریقون هش سفید چهار درم صبر زرد سقوطری سه درم و
درم مصطگی رومی تخم کرفس اذخر مکی انیسون از هر یک یکدرم
نعناع خشک افسنتین رومی اصل السوس پوست بیخ
حاشا از هر یک سه درم پودنه باغی خشک یکدرم و نیم
زعفران بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک دو درم
مجموع را نیکوفته در شراب انگوری یکصد و هشت رطل
بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و با یک رطل و نیم
عسل منفی بقوام آورند و فرود آورده بگذارند تا سرد
شود و در شیشه نگاه دارند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه
شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره در علاج
سل غیر خالص ذکر کرده صنعت آن افسنتین رومی
هفت درم مصطگی رومی اذخر مکی ساذج هندی صبر زرد
سقوطری سنبل الطیب غاریقون هش سفید گل سرخ
از هر یک دو درم زعفران نیم درم همه را در ده من آب
بپزند تا بنصف رسد پس بپالایند و با یک من قند سفید
یا عسل سفید منفی یا ترنجبین خالی از خاشاک و تخم
بقوام آورند و بعضی درین شراب پودنه خشک بیخ رازیانه
و بیخ کرفس از هر یک یکدرم انیسون رازیانه اسارون
از هر یک نیم درم داخل نموده اند صنعت این شراب
بنسخه حکیم سید مومن که در قرابادین تحفة المومنین آورده
و گفته که موافق نسخه قدما است افسنتین رومی چهار
مثقال غاریقون هش سفید مثل آن غنچه گل سرخ هشت
مثقال صبر زرد بیخ کرفس حاشا بیخ رازیانه از هر یک
دو مثقال مصطگی رومی انیسون تخم کرفس اذخر مکی سنبل
الطیب اسارون شامی ساذج هندی از هر یک یک
مثقال و نیم نعناع خشک اصل السوس از هر یک سه مثقال

پودنه خشک زعفران از هر یک یک مثقال و نیم همه را در هشت رطل
شراب کهنه بجوشانند تا بنصف رسد و با یک رطل و نیم عسل منفی
بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند
روا باشد فقیر گوید که اگر عسل بحال باشد بجای شراب
سرکه ممزوج با آب ریحانی تازه کنند بهتر است و حرمت ندا
داد موافق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد شراب
افسنتین صغیر مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برد
باشد و ضعف کبد و سوء القنیه را نافع است و این شراب
تصفیه خون میکند و منقی معده است و نافع از برای
جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن افسنتین رومی دو مثقال
غنچه گل سرخ بست مثقال تربد سفید چهار مثقال هش
سفید چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال همه را نیکوفته
در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس یکصد
و بست مثقال شکر سفید صافی بعد از آنکه مطبوخ را صاف
نموده باشند داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و اگر
وزن تربد را هفت مثقال و سنبل الطیب را چهار
مثقال و افسنتین را بست مثقال کنند قوی تر میگردد
و گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای این شراب بحسب
حاجت مصطگی اذخر مکی ساذج هندی صبر سقوطری از
هر یک دو مثقال شراب افسنتین صغیر بنسخه دیگر صنعت
آن افسنتین رومی ده درم غنچه گل سرخ سی درم تربد
سفید مدبر هشت درم سنبل الطیب چهار درم همه را
نیکوفته در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند
صاف نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب
افسنتین ابن ماسویه معده و کبد و آلات غذا را
بغایت نافع است و امراض این اعضا را دفع کند
و ریاح تحلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید
و امراض معده را نفع عظیم دارد صنعت آن افسنتین
رومی پنجاه درم ورق گل سرخ هجده درم سنبل هندی
سه درم شراب ریحانی عصاره که بر شیرین از هر یک یکصد و
پنجاه درم ادویه را نیکوفته در شراب و عصاره مذکور
چهار ساعت بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده
شکر بقدر حاجت داخل کرده شراب رواق بپزند

شراب افسنتین بنسخه ابن جزله در منهاج فساد ذهن و ضعف
معده و فساد طحال و صلابت آنرا نافع است صنعت آن
مصطگی رومی سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی بسباسه
عود هندی از هر یک یکدرم افسنتین رومی ده درم اجزا را
نیکوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد صاف
نموده با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین بنسخه
دیگر ابن جزله صنعت آن مثلث با نبیذ زبیب چهار من
رطل عسل منفی سه من در ظرف زجاجی کرده مصطگی
رومی قسط تلخ افسنتین رومی از هر یک چهار درم اذخر
مکی ساذج هندی سنبل الطیب غنچه گل سرخ صبر سقوطری
غاریقون سفید از هر یک دو درم زعفران یکدرم ادویه را
نیکوفته در کیسه کتانی کرده در شراب و عسل اندازند
و سر ظرف را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند
پس آن کیسه را مالیده دور کنند و شراب را در شیشه
نگاه دارند شراب افسنتین منقول از قرابادین شفائی معده
ضعیف و جگر سرد و طحال را سود دارد و طبع را نرم کند
و بادهای رود را دفع کند صنعت آن افسنتین پنجاه درم
انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هر یک ده درم مصطگی
رومی سنبل الطیب از هر یک هفت درم اجزا را بغیر مصطگی در
دو من آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با یک من
و نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطگی را نرم سائیده
نموده بآن ممزوج کرده نگاه دارند شراب افسنتین منقول
از خط میرزا معز الدین طبیب برادر حکیم احمد موسوی تالی نموده
که این شراب مستعمل من است صنعت آن افسنتین رومی
سنبل الطیب از هر یک ده درم تربد سفید مدبر غاریقون سفید
از هر یک چهار درم ورق گل سرخ بست درم اجزا را یک
شبانروز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده یکصد و بست درم قند داخل کرده
بقوام آورند پس غاریقون را از پشت غربال بوئین بر
آورده در آن داخل کرده تیز بزنند تا نیکو ممزوج شود و در
شیشه نگاه دارند شربتی ده درم شراب افسنتین دیگر
معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع را
نرم گرداند و ریاح را دور گرداند و قولنج را مفید است

صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تخم کرفس سه درم سلیخه دو درم انیسون ورق گل سرخ اسارون نانخواه از هریک دو درم سنبل الطیب هفت درم همه را نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا آن مقدار که نیم من آب باند صافی نموده با یک من قند باتش ملائم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده داخل کرده نگاهدارند شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج ذکر کرده و گفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بکشاید و دردها ساکن گرداند صنعت آن افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس سی درم سلیخه بست درم و نیم کوفته در ده من آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب افسنتین دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید مدبر دو درم و نیم سنبل الطیب یکدرم ورق گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا بیکمن رسد صافی نموده هر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید و یکدرم صبر سقوطری بنوشند شراب افسنتین دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معده را پاک سازد از اخلاط فاسده و سوء مزاج گرم را زائل گرداند صنعت افسنتین رومی پنجدرم ورق گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی بخارائی آلوی سیاه از هریک بست دانه مویز منقی بست درم تمر هندی ده درم و در نسخه دیگر بست درم آمده مجموع را در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس بپالایند و با یکمن شکر سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخه دیگر شربتی ده درم است با یکدرم صبر زرد و در قرابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزا این شراب را بدون شکر در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بپالایند و نگاهدارند و هر صبح چهار اوقیه آنرا با یکدرم صبر سقوطری بیاشامند و این شراب مخصوص محرورین است شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این شراب از مجربات است ضعف معده و جگر را که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع و تنقیه ای صفراوی را در آخر مفید است صنعت آن افسنتین رومی

دو مثقال ورق گل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از قشر ولیف و حب ده مثقال ترنجبین خراسانی سی مثقال بجوشانند و بپالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است شراب افسنتینی تالیف شیخ رئیس مقوی معده و نافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سوء مزاج حار معده حادث شده باشد صنعت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب بجوشانند تا به سی استار رسد پس بپالایند و بپالایند و آن مقدار که ضرور باشد از شیرین در خمیر گیرند و در زیر آتش ملائم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و آن آب فشرده صافی نموده آن مقدار ده استار در آب افسنتین بیامیزند و ده استار عسل سفید مصفی و پانزده استار شراب ریحانی جید داخل کرده باتش ملائم بقوام آورند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع بخاری و منع خمار میکند اگر در وقتی که اراده آشامیدن شراب کند پیش از آن خورده شود شراب افسنتین که در علاج غب غیر خالص بعد از ظهور نضج بکار آید و معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم تربد سفید تراشیده مرضوض دو درم سنبل الطیب یکدرم غنچه گل سرخ پانزده درم در سه من آب بپزند تا بیک من رسد پس صافی نموده هر صبح مقدار چهل درم باده درم شکر سفید بخورند و بعضی اوقات یکدرم صبر سقوطری در یک شربت داخل میکنند شراب افسنتین بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر مکی ساذج هندی سنبل الطیب صبر سقوطری غاریقون گل سرخ از هریک دو درم زعفران نیمدرم مجموع را در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده با یکمن عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا ترنجبین مصفی داخل کرده بقوام آورند حکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صره بسته در سه من شراب کهنه و یک من ترنجبین مصفی بجوشانند و یکدرم زعفران در آن داخل کرده در قرابه کنند و بردارند و صره را مالیده فشرده دور کنند و شراب را

در شیشه نگاهدارند شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند و در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس بو و نانخواه هریک یکدرم انیسون رازیانه اسارون از هریک نیمدرم در مطبوخ این شراب داخل است و اصل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل است که در ذخیره در علاج غب خالص ذکر کرده و قبل ازین تحریر یافته شراب افسنتین مستعمل در مالیخولیا مراقی و غیره صنعت آن افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم تربد تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده چهار درم سنبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که بنصف رسد هر صبح سی درم آنرا با مقداری که طبیب تعیین نماید شکر طبرزد سوده بخورد و بعض اوقات بحسب تقاضای وقت مصطکی اذخر صبر سقوطری ساذج هندی از هریک دو درم غاریقون پوست هش سفید چهار درم اضافه کرده میشود شراب افسنتین مستعمل در ضعف معده بارد رطب صنعت آن افسنتین پنجدرم گل سرخ پانزده درم تربد سفید مدبر نیمکوفته دو درم سنبل الطیب ده درم در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صافی نمایند و هر صبح بست درم آنرا گرم کرده بنوشند نعناع کوهی بنوشند صنعت آن نعناع خشک کهربا بریان کرده بسد محرق شب یمانی محرق سعد کوفی از هریک سه درم زرآوند مدحرج درونج از هریک نیمدرم مشک ترکی یکدانگ سنبل الطیب مروارید ناسفته از هریک یکدرم شکر سفید بست درم شربتی سه درم با بست درم شراب افسنتین مذکور صنعت این سفوف بنسخه دیگر نعناع خشک کهربای بریان شب یمانی از هریک سه درم زرآوند مدحرج زرنباد درونج از هریک نیمدرم مروارید ناسفته یکدرم کوفته بیخته شربتی سه درم با شراب افسنتین مذکور شراب افسنتین بنسخه جالینوس که با حب ایارج جهت پاک کردن معده از صفرا داده میشود صنعت آن افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ بست درم در یک من آب بپزند تا ربع باند صافی نمایند بآن حب ایارج بنوشند و صنعت آن ایارج فیقرا یکدرم

پوست بلیلهٔ زرد غنچهٔ گل سرخ از هر یک نیم درم با آب کاسنی تازه حب سازند شراب افسنتین و شاهترج که صفرای منتشر در معده و جمیع اعضا را دفع کند صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هشت درم شاهتره ده درم آلوی سیاه بست عدد مویز منقی تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر از هر یک بست درم در سه من آب بپزند تا بمقدار دویست درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا باده درم شکر سفید و یکدرم صبر سقوطری زرد بنوشند و در نسخهٔ حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و افسنتین ده درم و شاهتره پانزده درم و باقی اجزا برابر است شراب افسنتین نافع از برای سوء مزاج بارد مادی کبد مستعمل بعد از استفراغ ماده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی از هر یک چهار درم گل سرخ دو درم غاریقون ابیض سفید صبر سقوطری سازج هندی سنبل الطیب از هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم با دو من عسل مصفی و چهار من شراب انگوری در هم آمیخته ادویه را در کیسهٔ فراخی کرده دران اندازند و هفت روز در آفتاب نهند و تا سه مرتبه تجدید ادویه و دادن آفتاب نمایند شربتی از سی درم تا چهل درم شراب افسنتین دیگر بیضی خمران صنعت آن بگیرند افسنتین رومی سی مثقال سنبل الطیب سلیخه دارچینی نیمکوفته از هر یک سه مثقال در دو هزار مثقال شراب محاول کرده سر ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه صاف نموده استعمال نمایند شراب افسنتین دیگر نافع از برای مالیخولیا و صرع بجهت آنکه تصفیهٔ خون میکند و منقی معده است صنعت آن افسنتین رومی ده درم گل سرخ نیم درم ترید سفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صافی نموده در صافی آن یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و در نسخهٔ غاریقون سفید چهار درم داخل است و گفته که اگر دران سنبل الطیب نیز چهار درم کنند مسکر و داروی قوی —

فصل در بیان ضماداتیکه اصل و عمود در آنها افسنتین است

ضماد افسنتین نافع از برای اسهال معدی از ناتیکه قوت ماسکه بسبب رطوبتیکه در واسطهٔ شود میان معده ضعیف شده باشد صنعت آن افسنتین رومی یک اوقیه در شراب قابض یک شبانروز بخیسانند روز دیگر آب برگ مورد تر اضافه آن شراب کنند ادویه را آنکه دران حل نمایند و خرقه را بآن تر ساخته نیمگرم بر معده نهند ضماد افسنتین نافع از برای ورم کبد و ما آخر آن صنعت آن بگیرند افسنتین را و بابونه و اکلیل الملک بکوبند و بجوشانند و در زیت ضماد بآن نمایند ضماد افسنتین نافع از برای دیدان معده صنعت آن افسنتین رومی صبر سقوطری تخم حنظل کوفته بیخته بقطران زهرهٔ گاو داخل کرده بر معده ضماد نمایند ضماد افسنتین نافع از برای اورام صلبهٔ معده صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک یک درم و نیم زعفران صبر سقوطری از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته گرم نموده ضماد نمایند عرق افسنتین بهترین مائعات و جمیع عرقیات از برای استسقاء صنعت آن افسنتین رومی یک من سه من یا چهار من آب داخل کرده عرق کشند بطریق گلاب و هرگاه بسیار تشنه شوند یک پیاله قهوه خوری ازان بنوشند غرغرهٔ افسنتین نافع از برای اسهال مراری و داغی صنعت آن افسنتین رومی با آب بجوشانیده صاف نموده سکنجبین سکری ساده داخل کرده غرغره نمایند —

فصل در بیان قرصهائیکه اصل و عمود در آنها افسنتین است

قرص افسنتین منقول از قرابادین قانون از برای کبد و طحال و معده و حب غیر خالص و تبهای مرکبهٔ کهنه صنعت آن افسنتین رومی اسارون ثنایی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک یکمثقال انیسون دو مثقال صبر سقوطری سازج هندی از هر یک یک مثقال و نیم عصارهٔ غافث یک مثقال کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه بترکیب چنین نافع از برای ضعف جگر صنعت آن افسنتین رومی انیسون اسارون از هر یک دو مثقال تخم کرفس یکمثقال صبر سقوطری عصارهٔ غافث از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ مصطکی سنبل الطیب سازج هندی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکدرم قرص افسنتین دیگر نافع از برای شخصیکه چون طعام خورد بعد از دو ساعت درد در معدهٔ او بهم رسد تا قی نکند و چیزی ترش بر نیاید آرام نیابد و این قرص را قرص ایلاوس نیز نامند صنعت آن افسنتین رومی ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنج درم سلیخه بست درم فلفل مر مکی صافی افتیمون از هر یک ده درم نیمکوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی بوزن درمی شربتی یک قرص با شراب بود نه و مانند آن قرص افسنتین منقول از منهاج ابن جزله نافع از برای تبهای کهنه و تلیین سدها تفتیح کثیر و مدر فضول و مشهی طعام و مفتح سدهای طحال و ماساریقا و کبد و مزیل سردی معده و جگر و عسر البول و مدر حیض صنعت آن افسنتین اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزای متساوی کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال و بعض زیاده نموده اند بر اجزای این قرص مصطکی سنبل الطیب جز و قرص افسنتین منقول از ذخیرهٔ سید اسمعیل نافع از برای حمی لثه و جمیع حمیات قطع مزمن و مفتح سدها و مزیل سردی معده جگر و مفتح سدهای کبد و طحال و ماساریقا است صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ شکاعی با ورد و عصارهٔ غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با گلقند آفتابی یا با سکنجبین عسلی یا با سکنجبین بزوری حار یا معتدل بحسب مزاج بنوشند قرص افسنتین منقول از قرابادین ذخیرهٔ سید اسمعیل امراض معده جگر و سپرز را سود دارد و تبها را ببرد صنعت آن انیسون دو مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب از هر یک یک مثقال صبر سقوطری سازج هندی

ز هر یک یک مثقال و نیم عصاره غافث یک مثقال
بدستور اقراص سازند + قرص افسنتین که همین منافع دارد
در سوء قولنج بارد بادی و کبد بعد از استفراغ مستعمل
مختصر منفعت آن افسنتین رومی انیسون از هر یک مغز
بادام تلخ مقشر اجزا مساوی کوفته بیخته با آب اقراص سازند
شربتی یک مثقال با ماء الاصول یا شراب الاصول یا
سکنجبین بزوری یا عسل بنوشند + قرص افسنتین نسخه
دیگر حمیات بلغمی و عسر البول و درد جگر را نافع با
و سده طحال و کبد را بگشاید + منفعت آن افسنتین تخم
کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با آب
غافث سرشته اقراص سازند + قرص افسنتین نسخه
دیگر ضعیف را نافع باشد + منفعت آن انیسون افسنتین مغز
بادام تلخ سنبل صبر از هر یک چهار درم عصاره غافث
ساذج هندی اسارون از هر یک سه درم مشکطرامشیر تخم
کرفس از هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص
سازند شربتی یکدرم + قرص افسنتین نسخه دیگر
منفعت آن افسنتین تخم کرفس انیسون از هر یک
پنجدرم سلیخه سیاه دو درم جند بیدستر و مصطکی صمغ عربی
افتیمون از هر یک درمی کوفته بیخته با آب صافی سرشته
اقراص سازند +

فصل در بیان مطبوخاتی که اصل و عمود در آنها افسنتین است

مطبوخ افسنتین شیخ الرئیس نافع در علاج صعب
غالباً کثرت استعمال آن بعد از نضج تام + منفعت آن
افسنتین رومی غافث پوست هلیله کابلی از هر یک
پنجدرم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ تخم خیار
تخم کرفس از هر یک دو درم تربد سفید تراشیده
و بند مکی یکدرم مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه
انجیر زرد ده دانه جوشانیده صافی کرده در یکصد درم
آن گلقند آفتابی پانزده درم فلوس خیارشنبر یک [illegible]
حل کرده باز صافی نموده [illegible] داخل
کرده بنوشند + مطبوخ افسنتین که صفراوی قعر معده را
دفع کند + منفعت آن افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ

بیست درم و در نسخه ای شش درم است تمر هندی منقی
از حب و لیف و قشر بیست درم همه را در چهار صد
درم آب بجوشانند تا ربع بماند پس صافی نموده مقدار سی
درم ترنجبین منقی از خاشاک و تخم در هفتاد درم در این
مطبوخ داخل کرده صافی نموده یکدرم صبر سقوطری زرد
یا ایارج فیقرا یکدرم در آن داخل کرده بنوشند + مطبوخ
افسنتین که شیخ الرئیس از جالینوس نقل کرده و گفته
که اگر بوده باشد در مالیخولیای مراقیه مراق را ریاح یا
نفخ و نبات شده و مراق ورم و اسهال پس باید که تنقیه آن
نموده شود با این مطبوخ و نیز گفته که این مطبوخ نافع است
از برای ریاح بارده و نافخه و از بلغمیه سوداویه در معده و در
طحال و سید اسمعیل گفته که تنقیه معده با این مطبوخ نافع است
از برای مالیخولیای معدی و نیز گفته که آشامیدن این
مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالی را
خصوص اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فیقرا پس بعد
از آن بیاشامند این مطبوخ را + منفعت آن بازیانه
انیسون تخم کرفس اسارون بیخ اذخر افسنتین رومی
از هر یک خرد کوب کرده و بشانند در آب و صافی نموده بنوشند
بقدر حاجت + مطبوخ افسنتین دیگر نافع از برای مالیخولیا
حادث بمشارکت طحال + منفعت آن افسنتین رومی
افتیمون انیسون اسارون حشیش غافث اذخر مکی
سنبل الطیب از هر یک سه درم شاهتره پنجدرم پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک هفت درم هلیله
سیاه نه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده تمر هندی
منقی از حب و لیف از هر یک ده درم عناب دانه
بقانون مقرر طبخ نموده صافی نمایند بجوشی مغز فلوس
خیارشنبر منقی از حب پانزده مثقال و مالند و بیالایند
و یک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند پس
بگیرند ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک یکدرم و
با سکنجبین حب سازند و فرو برند قبل از مطبوخ بدو ساعت
پس مطبوخ نیمگرم بیاشامند + معجون افسنتین جهت
درد معده و دوار که از صفرا و سوداویه باشد بنهایت
نافع است + منفعت آن انیسون تخم کرفس از هر یک

پنج مثقال افسنتین رومی هفت مثقال بسباسه جند بیدستر
افیون از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر سلیخه ده درم
است ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند + معجون
افسنتین دیگر که قریب النفع است بدان + منفعت آن افسنتین
رومی انیسون تخم کرفس سلیخه ابیض بیستر اجزا برابر با عسل مصفی
دو وزن مجموع ادویه را بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه
دیگر انیسون نیز داخل است + معجون افسنتین درد معده و جگر
که از سردی باشد و استسقا را نافع بود + منفعت آن افسنتین تخم
کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ اجزا متساوی کوفته
بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم + افشرج بفتح
اول و سکون فا و فتح شین معجمه و فتح رای مهمله و جیم و آن
معرب افشرده است که بعربی العصیر نامند و آن مخصوص
آب میوه ها است محمد زکریا گفته که افشرجات عصاره های آن
که از گرفته باشند از نباتات و اثمار یعنی میوه ها هیچکدام باشد
باشند در اصطلاح آنکه مالیده افشرده و یا کوبیده افشرده آب
آن را بگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و در این
زمان افشرج عبارت است از آب میوه های حامض یا ترش
انگوری که آب و قند داخل کرده با طعام خورند و یا جزها
ترش چون عرق نعناع و سرکه سفید مقطر با آنها مقطر کرده قند
داخل کرده با طعام بنوشند و بالجمله هر شربت ترشی که در
آب حل کرده با طعام بخورند افشرده نامند + و از افشرجات
رقیقه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت تام
و هاضم و گوارنده طعام است + منفعت آن گل برگ نعناع
خشک پوست ترنج بادرنجبویه تخم کشک ناخنوا [illegible]
هندی دارچینی قرنفل الطیب پودنه خشک از هر یک یک
سیر من تبریزی قرنفل بسباسه عود هندی بادیان کشنیز خشک
کبابه چینی بهار نارنج اشنه از هر یک سه مثقال سرکه انگوری
پنج من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق گلاب
عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید و آب سبق [illegible]
خوش طعم کرده داخل کرده با طعام بنوشند + عرق
سلطانی دیگر مقوی معده و اصلاح و مشهی و مفرح
است + منفعت آن سنبل الطیب جوز بوا بسباسه دارچینی سعد
کوفی قرنفل [illegible]

بہار سنجد از ہر یک شش مثقال سرکۂ انگوری تند یک من تبریزی لعاب تازہ بیست مثقال اجزا چہ کوب نمودہ در سرکہ شبانہ روز بخیسانند پس در دیگ گلی یا سنگی یا تانبہ قلعی کردہ عرق کشند و یک مثقال عنبر اشہب و نیم مثقال مشک خالص بر سر نیچہ بندند اگر مقدار سرکہ را دو من گردانند بہتر است و در نسخۂ عرق سلطانی در مرض خواہد آمد ان شاء اللہ تعالیٰ۔ افعی اسم عبرانی قسمے از حیات است و حیہ اسم جنس است و افعی را بیونانی اصیدا و اصادیا نامند و اقسام حیات را اسامی و الوان بسیار میباشد بزرگ و کوچک سیاہ مائل بزردی و مائل بسرخی و مائل بہ تیرگی و ابلق و غیر اینہا و بہترین افعی اشقر مائل بسرخی است و مادۂ آنرا چہار دندان می باشند و نر آن را دو دندان و باید کہ مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب مادۂ جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت ہمیشہ سر را بلند داشتن است و نیز باید کہ چشمش مائل بسرخی و سرش عریض و دہنش فراخ کشادہ و جسدش صلب و مائل بہ باریکی و از آب و عمارات و جنگل و شورہ زار دور باشد و در آخر بہار صید شود و بعد از صید بے امتداد زمانے سر و دنبالۂ آن را قطع کنند بدین قسم کہ سر و آنرا یکجا جمع کردہ بیک ضرب تبر و غیر آن از سر یک مقدار چہار انگشت ببرند و ہرچہ کم خون و بعد از قطع سر و دنبالہ بی حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع پا پوست و جوف آنرا انداخت و باآب نمک پاک و استعمال نمود بغدادی گفتہ کہ سر و دنبالۂ آنرا بسبب آنکہ در و گوشت نیست می اندازند و استعمال نمی نمایند بسبب عفونت کہ عوام فہمیدہ اند کہ در آن سمیت است و نیز باید کہ از اصناف ردیۂ آن اجتناب نمایند مانند مقرنہ کہ از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و دساسہ کہ فرو میرود و در ریگ شنا میکند و در ان مثل ماہی در آب و ملکیہ مکللۃ الراس کہ طول آن نہایت سہ شبر می باشد و سر آن تیز و گفتہ اند مبالغۃً کہ بنفس و صفیر خود می کشد و ہر کہ نظر او بر آن می میرد و کسیکہ نزدیک مے رود آن او نیز می میرد و افعی کہ کر او گندہ و گردن او باریک

و سر او پہن اغبر با نقطہ ہائے سیاہ و بلوطیہ کہ در بلوط بیماند و بد بو است و کسے را بگزد پوست آن کس جدا میگردد و معطشہ کہ عارض میگردد ملسوع آن را حرقت و التہاب و دائم آب مے نوشد و سیراب نمیگردد تا آنکہ بمیرد و براقہ کہ می کشد بآب دہن خود و بوے آن و سائر انواع ردیۂ آن و مزاج افعی بنہایت گرم و خشک و مجفف و محلل است و چون بآب و اندک نمک و شبت و در روغن زیتون بر آتش اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مہرا شود و گوشت آنرا پاک کنند تناول نمایند مواد غلیظہ را بطرف جلد دفع کردہ تحلیل و ہدر و در مجید و مر آید معنی تجربہ رسیدہ کہ بعد از خوردن آن بدن او متقشر شد و از ان مثل فلس ماہی جدا شد و از ان مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شد و مثل فلس ماہی پوست از ان میریزد و کم آن اخلاط متعفنہ لطیفہ را تحلیل نمود و کثیفہ را بہ تقشر جلد دفع میکند و نیز خوردن گوشت پختۂ آن بنحویکہ برائے تریاق فاروق می پزند جہت دفع سموم مشروبہ و ملدوغہ و ضعف بصر و در جذب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوت ہائی حیوانی و حواس و نیکو کنندۂ ذہن و فکر و جہت تقویت قوہ و در عشر و طول عمر موثر است ہرگاہ ہر سال یکمرتبہ تناول نمایند و بطور تقویت بدن و شروع بر روئیدن گوشت تازہ در بدن باید کہ اعانت نمایند بر روئیدن گوشت و جلد و حفظ نماید اعضا را بمالیدن مراہم و موم روغنہائے مناسب و بیسکہ تازہ و آشامیدن شراب ماء اللحم و لحوم لطیفہ مشویہ و امثال اینہا و ضماد گوشت تمام آن جہت رفع سمیت افعی گزیدہ و اقسام مارہا بنہایت نافع و جہت داء الثعلب و داء الحیہ و خنازیر و اوجاع مزمنہ باردہ نافع است و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر تازہ دوشیدہ و آب فواکہ است و چون ہفت عدد افعی را بریسمانی کہ از ابریشم سرخ ارغوانی خفہ کردہ و بازامی ہر یک گرہی بزنند بستن آن ریسمان بگردن صاحب خناق جہت رفع علت بالخاصیت مجرب دانستہ اند و افعی کہ چون جوف آن پر کردہ باشند در افعال ضعیف تر از

گوشت آن است و نخودے کہ در میان وشانیدہ گوشت افعی و ران پختہ باشند در افعال قریب ست بقرص افعی بود

فصل در بیان علامات افعی گزیدہ و تدارک سم آن

بدانکہ از جملۂ علامات گزیدن افعی آن است کہ از ان موضع اولا خون روان میگردد و بعد از ان خون آب صدیدی متعفن و زرد آب پس از ان برنگ زنگار و زنگاری متعفن پس بعد از ان تخدیر اعضا و زوال عقل و تورم اعضا و التہاب احشا و حمی ناقص و عرق سرد و فساد رنگ بشرہ مائل بسبزی و تواتر نفس و فواق و غشی پس ہلاکی و اکثر آن است کہ در ہمان روز ہلاک میشود و اگر مہلت سیوم یا پنجم داد اگر از پنجم گذشت احتمال برء است و تدبیر آن بدستوری است کہ در قواعد کلیہ مذکور است و بالجملہ بستن بالاے آن عضو است سخت و محکم و گذاشتن محجمہ بر ان موضع و مکیدن پی در پی بقوت تمام یکدو دفعہ بلا شرط و بعد از ان باشرط و مکیدن بدہن نیز خوب است بدین قسم کہ شخصے قوی القوۃ جوان کہ روزہ دار نباشد و دندانہاے آن کرم خوردہ باشند و علتے در لثہ و فم او نباشد دہن خود را پاک بشوید و روغن بالد بر لبہا و دہان خود و بقوت تمام بمکد و آب دہان را از سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از مکیدن محجمہ تا رسے بر آن موضع بگذارند و نیز دوغ کہنہ و خورانیدن تریاق فاروق و روغن کہنہ با عسل و نیز شراب کہنہ و تکرار قی دو مثقال حلتیت با شراب و شرب ساذج ہ مہرۂ مار و بستن آن بر موضع گزیدہ و نیز خرگوشش و غیر آن کہ تازہ باشد یا سرکہ ممزوج کردہ یا آب مطبوخ ورق لفاح و فاشرا و اسپند و تخم تو نیچہ و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند طویل و زراوند مدحرج و کرفس کوہی و فلفل و تغذیہ بسرطان نہری و زنجبیل با شیر لسان و الاغ مفید است و این دوا در سم افعی نیز مانند تریاق کبیر دانستہ اند صنعت آن انیسون دو درم فلفل سہ درم و نیم زراوند مدحرج جندبیدستر از ہر یک یک درم و نیم کوفتہ بیختہ با شہد سرشتہ بقدر جوزے بخورند و فائدہ برد

کنند قدری معتد و گفته اند ما دام که مدت فلفل محسوس
میگردد سم در بدن باقی است و چون دفع گردید محسوس
نمیگردد و درین علامت آن است که امتحان خوردن
آنچه تنبیل دران عمل کرده باشند بالقدر کم طلی و بستن
جرم آن بران موضع از مجربات است و کذا جستن هم
تخم ازو سکنجبین و جند بیدستر و حلتیت با کبریت زرد
و ذیل تمام دفع تیخ و شناط است جمیع اجزا متساوی کوفته
بیخته با زیت و زفت ... بر موضع لسع بگذارند و اتفاقا
جند بیدستر و سوختنا شده هم آن مانند زفت و فرفیون و بیستر
و قنه و پیاز نصوص پیاز عنصل و سرگین کبوتر و فوتنج و کبریت
و ثوم بری و قاکستر چوب انجیر با بول انسان و سبز
انگوری ... بران موضع و اطراف آن بالیدن نافع
است و آرد کرسنه و شرب آن در سمیت مانند بیش
و دوا اعراض مشترک از تواتر نفس و غشی و کرب والتهاب
و غیرها چنانچه در جنس ان شاء الله تعالی خواهد آمد و تدارک
آن نیز بدستور تدارک آفت و مکرر قی فرمودن با آب
گرم و روغن کنجد تازه و دو سکه با آب گرم و خوراندن
فادزهر فایق مشمن و تریاق فاروق اکلی و مشرود و دیگر
و دوا المسک و دارالمسک و گوشت مرغ با قدری
مشک خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاو تازه دوشیده
و مانند اینها و استعمال ادویه مشترکة النفع در جمیع سموم
نافع اند.

فصل در بیان تریاق الافاعی

بدانکه تریاق بکسر اول معرب از لغت یونانی که تریا
و قار ممدوده باشد و تریا در لغت یونانی بمعنی نافع
از برای گزیدن جانوران سمی و وقار در آن لغت بمعنی
نافع است از برای ادویه مشروبه سمی لیکن این هر دو
را مرکب کرده صورت ساخته تخفیف داده تریاق نامیده
باز اعراب دریاق و طریاقه و دراق بتشدید را
و درین لغت سوم بکسر اول بنابر اشهر و بفتح نیز
آمده است و دیگر گفته اند که مرکب و مخفف
است که تریا بمعنی سم است مطلقا و بوقی
... هر دو را مرکب و مخفف کرده اند بمعنی دافع سموم
سموم و تریاق و تریاقه و تریاقه بتشدید را در سموم نیز
گویند و گفته اند معرب از تریاک فارسی است که عبارت
از افیون است و اصطلاح کرده اند اطبا نام آنها برای
دوا که فادزهریت داشته باشد که بخاصیت مقاوم
سموم و دفع نکایت او کند و محافظت نماید روح را
از فساد و نقص خواه حدوث آن سمیت در بدن از گزیدن
جانوران باشد و یا از نوشیدن سموم آن چنان که متکفل
که بخاصیت و صورت نوعیه مفسد مزاج و روح حیوانی
قلب و حرارت غریزیه باشند و ادویه سمیه که بکیفیت ذاتی
این عمل کنند بدستیکه دوائی که بکشد بسبب کیفیت ذاتیه
و دوای سمی است نه سم و یا از فساد اخلاط و رطوبات
و فضول و ارواح بدن باشد بسوی کیفیتی غریب
سمی بسببی از اسباب و یا از فساد و عفونت هوا با
بسوی کیفیتی غریبه که محدث وبا و طاعون سائر
امراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از آنکه آن
دوائی که رفع سمیت میکند مفرد باشد یا مرکب و بعضی
اطبا تریاق را بخصوص مخصوص ساخته اند بمرکباتی که این عمل
کنند و اما مفرداتی که این عمل کنند پس آنرا فادزهر
زهر نامند و این وضع ثالث است و بعضی استعمال آن
با بهر دوائی کنند که آنرا بخاصیت نفع عظیم سریع قوی
باشد اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر
سموم از آنچه ضرر بافعال بدن رساند و جهت آنکه چون
اطلاق کرده شود لفظ تریاق میخواهند از ان تریاق
افاعی را که مرکب و مخترع آن اندروماخس اول است
بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکور شود میگردد منصرف
بسوی فرد کامل و کاملتر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نزدیک بآن
مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق اکبر و تریاق
کبیر نیز نامند بسبب بزرگی و بسیاری منفعت و فائده
این مرکب و تریاق فاروق نیز نامند بسبب آن که
میباشد این مرکب فارق میان موت و حیات
و یا آنکه فاروق است میان سم و طبیعت انسانیه وقتیکه
استعمال کرده شود بجهت سموم یا گزیدن جانوران سمی و یا آنکه
فاروق است میان صحت تام و مرض قوی بجا نیست و
صورت نامند آنرا هادی برای آنکه هدایت می کند
طبیعت را بسوی صحت و غالیس نیز نامند برای آنکه
مسکن هیجان سموم و امراض قتاله است و منقذ نیز نامند
برای آنکه رهاننده است از سموم مهلکه و نافع نامند آنرا
و کاهی نامند آنرا مخلص اکبر برای آنکه میرهاند بدن را
از آفات عظیم و بخشندۀ حیات و حافظ صحت است
آنکه چون دفع غائله سم کرد گویا حیات بخشید و حفظ نمود
صحت را، و صاحب قاموس گفته که مرکب این تریاق
مغنیس است و تمام کرد آنرا اندروماخس بزیاده کردن لحوم
افاعی بران و نامیدن آن را تریاق فاروق شیخ داود در
تذکره آورده که ترکیب آنرا اندروماخس قدیم و تکمیل
ترکیب آن نمود اندروماخس ثانی بعد از یکهزار و یکصد و پنجاه
سال اما آنچه ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما از بدو ترکیب
تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت ... ترتیب الفار
و گوشت افعی نوشته بدینوجه است که ذکر ... از عجائب
اتفاق آنچه در پیدا شدن تریاق فاروق اندروماخس
اول ارو نموده و همچنین آنچه در پیدا شدن لحوم
افاعی بر اندروماخس ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است
ظاهر شده و از کتب متقدمین اطبا ظاهر میشود آنست که
تریاق فاروق بسعی و اهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت
از اندروماخس اول و برافلیدس و فلاغورس و ... فراطیس
و دیوفناغورس و مارینوس و ماغنیس و اندروماخس ثانی
و جالینوس اندر مدت هزار و چهارصد و شصت و نه
سال باتمام رسید و هر یک از این حکما غیر از جالینوس
دران تصرفات بزیادتی یا نقصان کرده اند و جالینوس
اگرچه دران تصرف بزیادتی و نقصان نکرده است بواسطه
آنکه اندروماخس ثانی او را بمرتبه تمام و کمال رسانیده
بود اما اظهار منافع و مفاسد و تعیین مقادیر شربات آن در
مرض و مثال این امور که از قبیل مهمات بود نموده و ظاهر
و لهذا او را نیز در اتمام و اکمال آن داخل داشته اند و
مفصل این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بوده
که اندروماخس قدیم که با ... مشهور و ملقب است در زمین
... آنکه بسفری ... رفت و در اثنای راه بموضعی رسید

که درخت مار در آنجا بسیار بود و هنوز اران موضع نگذشته بود که نظرش بر پسرے افتاد که در بیخ دیوار کهنه نشسته بول میکرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای آن پسر را بگزید پسر فی الحال مار را بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدرے حب الغار ازان درخت برگرفت و در دندان اندراو بجا وید و فرو برد القصه پسر حب الغار را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب پسر توجه نمود و از روے پرسید که ای پسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید پسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم هلاک میشدم اما چون آنرا خوردم از زهر مار باکے ندارم اندروماخس گفت تو این را از روے چه میگوی و از که آموختی پسر گفت پدرم همیشه این کار میکند که حب الغار را کوفته بعسل معجون میسازد و هر کرا مارے یا عقربے گزیده باشد باو میدهد و ایشان از مضرت آن ایمن میشوند چون اندروماخس این حکایت ازان پسر بشنید و عدم مضرت او را ازان مار مشاهده نمود در مقام تجربه حب الغار شد و آنرا در دفع سموم ماربائے کوچک و عقارب و سائر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دواے دیگر که در دفع سموم آنها نافع باشد ضمیمه آن گردد تا معین و مقوی باشد و ترکیبے ساخته شود یقینکه قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس از جمیت سه دواے دیگر که عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد با آن ترکیب ساخته آنرا تریاق اربعه نام کرده و تخصیص این سه دوا بنا بران بود که جنطیانا ابلغ و اقوی ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع اکثر هوام و در دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و مر معتبرترین ادویه است در دفع مضرت لدغ عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع ترین دوا ها است در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی و ابراد آثار و فوائد مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است بر ذکر علل آن مناسب این مقام نیست کسے که اراده اطلاع

علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیه و بعد ازان تا مدتے مدید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندروماخس در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از دو صد و هشتاد سال در بلاد یونان براقلیدس اشتهار یافت و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او بر اجزاے تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که تا در گرداند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا و تنبیه نمایند سده ها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که تنویم احساس ابضر رسم کرده نشود و دوا اول ازان قبیل اند و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانیده و فوائد تریاق ثمانیه بیشتر از آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون براقلیدس بعد ازانکه هفتاد و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وے به چهل و هفت سال فلاغورس طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز از همان هشت دوا نمود بدل کرد قسط تلخ را بزرنب و بعد از ارتحال او بچهل و هفت سال فیثاغورس حکیم پیدا آمد و صیت دانائی او در بلاد انتشار یافت راے او بعد تامل و تدبیر در تریاق صغیر بران قرار گرفت که چند دواے غذائی برین ترکیب اضافه باید نمود تا بواسطه الفت غذائیت طبیعت باو اقبال نماید و اعضا در جذب او مبادرت نماید و اثرش بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز عنصل و تیق گرسنه را زیاده کرد و بعوض عسل اجزاے عشره را به شراب معجون ساخت چه پیاز عنصل با وجود غذائیت و کثرت منافع در لسع افاعی و لدغ هوام نفع تمام دارد و لهذا سم قاتل اکثر هوام است تا بحدیکه از دیسقوریدوس منقول است که اگر پیاز عنصل در رایرحد خانه بیاویزند هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها بآن خانه در نیاید و اگر باشند بگریزند و منفعے که توانند بیرون روند بواسطه ضدیتے که در طبیعت ایشان با

پیاز عنصل مرکوز است تا بخوردن و ضماد کردن چه رسد و همچنین تیق گرسنه با وجود غذائیت و فوائد بسیار که در کتب طب مسطور است اگر او را با شراب معجون ساخته بر موضع نهش افاعی یا عض کلب کلب یا عض آدمی ضماد نمایند نکایت سمیه را دفع میکند و شراب نیز تا ادویه سرعت نفوذ و قومی قواے ادویه را باقاصے بدن برسانند و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد و مدتی مدید این ترکیب شائع بود و منفعت بسیار ازو ظاهر میشد و چون فلاغورس حکیم بعد از انقضاے پنج سال که از عمرش گذشت در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود و بعد از فوت وے بصد و سال صیت فضیلت و حکمت فراقلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوه حکماے زمان خود شد و او بجودت فهم و حدس از سائر حکماے آن روزگار ممتاز بود و لهذا چون تامل و تدبر در تدبیر فلاغورس نمود حکم بنقصان آن کرد اما نقصان بواسطه استعمال عسل بود چه عسل بجهت لطافت و لزوجت خود ادویه را بایکدیگر امتزاج داده تمام سیده میشود بنوعیکه آن مرکب هیأت وحدانی پیدا میکند و بآن هیأت وحدانی مظهر آثار حمیده میگردد و قوت ادویه نگاهداشته و اشاعت طعم ادویه را نیز زائل میکند چنانچه طبیعت باو اقبال مینماید و با وجود آن منقی سینه و جگر است و در لسع هوام و عض کلب کلب و دفع نکایت ادویه سمیه بارده مثل خشخاش سیاه و بیخ سیاه و فطر نفع تمام دارد و اما فساد ازان جهت است که چون ادویه را با شراب معجون ساخته شود بسبب نامیتے که شراب را عیبا شد از عروض تغیر و تعفن ایمن نخواهد بود و لهذا جالینوس میفرماید که شراب باید که کهنه بود و اقلش باید که سه ساله باشد تا مائیت از و بالکلیه تحلیل رفته باشد و موجب تغیر و تعفین نشود و بنا برین امور مذکوره فراقلیس حکیم عسل را باز داخل نمود و پیاز عنصل و آرد گرسنه را با شراب کهنه ممزوج ساخته قرصے که استحال که بقرص اسقیل اشتهار دارد است کرده و آنرا بعد از بسیار تحقیق و تجربه و اعتبار و تدبر

داس کرد اتید و چون صد سال از عمر حکیم مذکور بگذشت
او نیز داعی حق را اجابت نموده و بعد از فوت وی ده سال
فوثاغورس طبیب ظاهر شد و آوازهٔ حکمت او در بلاد یونان
انتشار یافت و ریاست اهل علم آن زمان بدو تعلق گرفت
و او بعد از تامل و تدبیر تمام در تصرفات حکما اربعه نسخهٔ
اصل تریاق اربعه اندروماخس را پسندید اما چون قسط
و مر با طبیعت نزدیک بهم بودند بعوض قسط زراوند مدحرج
ساخت پس زراوند در سموم هوام و ادویهٔ قتاله نفع
تمام دارد و الا آن این تریاق اربعه متعارف و متداول
و چون فوثاغورس طبیب در سن هفتاد سالگی وفات
یافت بعد از وی بهفتاد سال دیگر ماریتوس حکیم پیدا
و بیست فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد
یونان اشتهار تمام یافت و بعد از تامل و تدبر بسیار
دوای دیگر که عبارت از سنبل الطیب و فراسیون و
فلفل سیاه و دار فلفل و نفاح اذخر و مقل ازرق و حرمل
و اسطوخودوس و شکطرامشیع باشد بر ترکیب قرابلیس اضافه
نمود و مجموع ادویهٔ مفرده هفده شد و با قرص اسقیل مراد
کرسنه چهده اگر آن هر دو را یک جزو اعتبار کنند و اگر
اجزای قرص را هر یک علحده اعتبار نمایند با شلیرب
بیست جزو میشود و با اصل بیست و یک جزو خصوصیات
هر یک ازین ادویه لسعه که ماریتوس حکیم اضافه کرد
بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و مفصلا
در کتب ادویه به تفصیل مسطور است اما سنبل الطیب پس
بسبب آنکه مفتح است و شکطرامشیع بجهت آنکه مدر
قوی حتی آنکه مخرج جنین و دافع سم و مقوی معده
است و اسطوخودوس منقی دماغ و دافع سم مقوی دماغ
و معده و قلب است و باقی ادویه بعضی مدر و بعضی مسهل
و نیز آنها را اثری در دفع سمیت و تقویت اعضای رئیسه
و نفط ارواح قوی است و چون از عمر ماریتوس صد سال
گذشت او نیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او
به دویست سال بیت حکمت و کمال دانایی ماغنیس مصری
عالم را فرا گرفت و رای وی بر اندیشهٔ او بعد از تامل و
تدبیر در تریاق ماریتون بر این قرار گرفت که قرص اندروخورون

که یکی از حکمای بلدهٔ اندروخورون که جهت دفع سموم
ساخت فلانان نفع بسیار یافته بود بر تریاق ماریتوس
اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویهٔ ما
ماریتوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص کم
کرد و آنچه در آن ترکیب نبود وزن آن را افزود در بهم
ادویهٔ مذکوره بیست دوای دیگر که آن تخم ترتیزک
و کمافیطوس و میعهٔ سائله و انیسون و حماما و اذخر و قلقطار
محرق و ابریسا و تخم شلجم و زراوند و فلفل یابس و درد یابس
و صمغ البطم و فطر اسالیون و زنجبیل و جعده و اشق
و سوسنجان و قرد مانا و جاوشیر و دوقو باشد اضافه
کرد که مجموع ادویه سی و هفت باشد. با قرص سقیل که
مرکب از دو جزو است سوای عسل و آنچه ظاهر شد که
و آنچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن جلجل که در منتخب
خود آورده که مبدع این تریاق ماغنیس است که او را
ماغنیوس نیز می نویسند و متمم و مکمل آن اندروماخس
و همچنین قول حنین بن اسحاق که از محققات بود و از
و حسن بن الحکم بن الحکیم است نیز ابداع این تریاق
به ماغنیس منسوب داشته سهو محض است منشای آن عدم
تتبع و تفحص تام است چنانچه ابن ابی صادق در شرح
مسائل حنین تصریح بآن نموده و چون از عمر ماغنیس نود
سال گذشت او نیز سفر آخرت اختیار کرده بیاران
سابق پیوست و بعد از و بعد بیست سال اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر
ذوالقرنین ظاهر شد و در بیست سالگی بیت کمال او عالم را
در گرفت و او بعد از تامل و تدبر تام در تریاق مذکور چنانکه
از کتب معتبرهٔ قدما چنین معلوم میشود که اندروماخس ثانی
مدت پانزده سال در باب تصرف در تریاق مذکور همیشه
متفکر می بود تا آنکه بعد از پانزده سال دیگر رایش بآن
قرار گرفت که گوشت افعی را بواسطهٔ تجربهٔ چند که در مدت
او را در باب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب
بتفصیل ذکر خواهد شد با سی و دو دوای دیگر که عبارت
از قنه و فوه و اسقولوقندریون و طین مختوم و رب السوس
و کندر و راتیانج و نانخواه و ورق ساذج هندی و صمغ عربی

و حب بلسان و دهن بلسان و بیخ کبر و هوفاریقون
و مصطکی و سیساليوس و کمادریوس و حرف بابلی و فودنهٔ کوهی
و فنجنکشت و هیوفاقسطیداس و ریوند و غاریقون و شیح
جبلی و سکبینج و اقاقیا و کندر و دارصینی و قیسوم و نوه و عصارهٔ لحیة التیس
و جند بیدستر و بقر الیهود و قنطوریون دقیق است اضافه
کرد و مجموع ادویهٔ مفرده هفتاد شد و بنابر این اقراص ثلثه
عبارت از قرص اسقیل و قرص اندروخورون و قرص افاعی
است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده و عسل و چون
اندروماخس ثانی به نود سالگی رسیده وفات شد بعد از دو
صد و پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هرچند خواست که
در تریاق فاروق تصرفی بزیادتی و یا نقصان کند از خوف
آنکه مبادا بعد از تصرف در آن آثار نیکو که احوال بیان مترتب
است مختل گردد نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او
جالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم که
منافع آن را نیز نسبت باستاد جالینوس الیاقوس حکیم سکندری
دمیگوید که در زمان الیاقوس استاد جالینوس مردم شهر
انطاکیه را طاعون عاید گشت و چون الیاقوس در آن
انطاکیه بود بسبب مردم را به تریاق فاروق از شر آن طاعون
خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورده بود
مطلقا آسیبی باو راه نیافت و آنها که بعد از مرض خورده
بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض بر ایشان استیلا
یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس در هشتاد و
هفت سالگی وفات یافت بعد از وی تا این زمان هیچ احدی
را مجال تصرف در تریاق فاروق نبود و باید دانست
که اندروماخس ثانی را در باب ادخال گوشت افعی در
تریاق تجربه حاصل شده بود که از آنجا بر وی تعیین
شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوی دارد
چنانچه هیچ دوای دیگر در آن باب باو نمیتواند رسید
یکی از آن تجربات خلاصه آن بود که برادر اندروماخس
مرد سیاح و شکاری بود اتفاقا روزی در اثنای سیر و شکار
خواب برو غلبه کرد و در پای درختی بخواب رفت
ناگاه افعی از سوراخی بر آمده دست او را بگزید و او از
هول هرچند تمام ترسید بیدار شده دانست که او را افعی گزیده

غشی و اضطراب و تغیر حال پس او شد و با وجود آن حالت
تشنگی بر وی غلبه کرد نگاه کرد دید که نزدیک آن درخت
گوی است که قدری آب صاف در آن جمع شده و از شدت
تشنگی قدری از آن آب نوشید بمجرد آب خوردن
قلق و اضطراب او تسکین یافت و بحالت اصلی باز
آمد چنانچه گویا هیچ ماری او را نگزیده بود و از آن حال
متعجب ماند با خود گفت آیا درین آب چه خاصیت بود
که بعد از دفع زهر اینچنین مار نمود بنابراین چون دید
و آن آب را بر هم زد دید که دو افعی باهم آویخته در آن آب
مرده اند و از شدت گرمای آفتاب مهرا شده اند چون
از آنجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندروماخس
نقل کرد اندروماخس مشتغل شد که گوشت افعی متفاوت
بسم خود میکند و او را از اعضای رئیسه آدمی دور مینماید
دوم از تجربات ثلاثه که اندروماخس را روی نمود آن بود
که اندروماخس از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعام
با یک سبوی شراب میفرستاد که ایشان در کار جلد باشند
و بسیار کار کنند اتفاقا روزی چون آن مزارعان طعام
خورده متوجه شراب شدند چون سبو را کشادند دیدند که
افعی در میان آن شراب افتاده و مهرا شده بنابرین ایشان
از آن شراب متنفر شده بایکدیگر گفتند که صلاح در آن است
که این شراب را با قدری از طعام از برای این مجذوم که
در بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون
کرده اند ببریم تا او ازین عذاب خلاص شود پس آن
شراب را با پاره طعام پیش صاحب جذام گذاشتند و او
بعد از تناول طعام از آن شراب بسیار بخورد و بعد از ساعتی او را
بیخودی و بیهوشی حاصل شد و چون بهوش آمد دید که تمامی
پوست او از وی جدا شده و آنمقدار آب عفن از سایر
او بیرون آمده که فوق آن متصور نیست و از آن مرض
بالکلیه خلاص یافت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست
که گوشت افعی در امثال این امراض نیز نفع تمام دارد
و تجربه سیوم که اندروماخس را روی نموده آن بود که
پادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی
موصوف بود و از جمیع مردم سعایت و غمازی میکرد و بواسطه
غمازی و اعلام اخبار پیش آن پادشاه کمال تقرب
بهم رسانیده بود و چون بواسطه غمز و سعایت او بمردم آزار
بسیار میرسید ارکان پادشاه بایکدیگر بقتل او متفق شده او را
بسم نبات مبلغ بر دو مقدار دو درهم افیون در شراب
داده اند چون ساعتی برو بگذشت آن غلام بیهوش
افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنابرین
باتفاق یکدیگر در آن خانه استقفل ساخته متوجه ملازمت
پادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت
بغتة بمرد و هنوز ایشان آنخبر بعرض پادشاه نرسانیده
بودند که نگاه باغبان آن خانه مقفل دیدند که افعی از باغ
برآمده متوجه آن خانه است و چون افعی بآن خانه درآمد بعد
از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد و در را
بگشائید که مرا افعی گزیده بنابرین مردمان دویده در را
شکستند آن غلام بیرون آمد و هیچ تشویش نداشت و
چون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت حرارت
سم افعی با برودت افیون مقاومت نموده دل او را
از نکایت آن نگاه داشت و برودت افیون بواسطه
تلطیف خون سم افعی را از سرایت در اعضا مانع آمد القصه
اندروماخس بعد از مشاهده این سه امر در مقام تحقیق
و تجربه گوشت افعی شده بعد از تامل و تدبر مدت
پانزده سال از گوشت افعی قرصی که بأقراص افعی
اشتهار دارد ساخت نسخه آن که در کتب مسطور است
و در هیاب می آید انشاء الله تعالی و داخل تریاق
فاروق ساخت و آن ترکیب بآن قرص مرتبه کمال
یافت و فوائد از حد و از وصف بظهور رسید تا اینجا نقل کلام
صاحب تاریخ الحکما بود با اضافه بعض فوائد از کتب
دیگر و بعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور به
ستلینوس و از اعاظم حکمای فلاسفه است و اول
کسی است که تکلم در تعلم طب و حکمای دیگر همه منسوب باو میدانند
مثل افلاطون و ارسطو و غیر اینها و آن ابتدا کرده است ترکیب
این تریاق بعد از آن که گذشت برین مدت سال [illegible]
مسافرت کرد و تجربه می آموخت بحب النار و معرفت
ادویه تریاقیت حب النار بدینوجه حاصل شد که در سفری
پسری با او بود گرسنه شد چنانچه دیوانه بود اول سیر [illegible]
بگردید گذشت ایام پای او را ماری گزید و آن پسر درخت بود
درخت نار دخورد و از حب النار مقداری پس سوال کرد
اندروماخس از آن پسر که چه چیز ترا برین داشت که بعد از
گزیدن مار رفته از حب این درخت خوردی جواب داد
که قبائل من استعمال میکنند این حب را از برای دفع ضرر
گزیدن مار و غیر آن از هوام زهردار و چه من آنرا کوفته
با هم وزن عسل سترده بمردم میدهند از برای دفع ضرر سموم
مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده
اضافه نمود حب النار را به جنطیانا بسبب نفع آن از
برای سموم و زراوند و قسط تلخ و باقی ماند این مرکب بر
همین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی شروع
شد باضافه نمودن برین چهار جزو او آنچه دور گرداند ضرر
سموم را از قلب و حمایت کنند آن را از ضرر سموم و تنقیح
سده ها کند و او را از فضلات نماید و اصلاح صدر کند
و تقویت آنچه در صدر است از اعضا نماید و مقابله کند
اختلاف انواع سموم را مانند سم افعی که حار است
و سم عقرب که بارد است و محافظت کند جسد از فساد
و تعفن چون استوره دیون که پاشیدن آن بر جسد میت
حفظ می کند آنرا از فساد و تعفن و همچنین است بجهت آن بس
فلفل و آنکه بوده باشد در جوهر دوا چیزی که مقابل حرکت
سم باشد مانند فردمانا و سلیخه و دارچینی و آن که علاج
کرده شود بعض از آن ادویه بعض دیگر مانند اسارون
خودوس که مضر است بصدر لیفار بقون و طین مختوم
که بطی النفوذ است بدوائیکه نفوذ بقر باید آنرا مانند
سلیخه و دوای اکال مار مانند قلقطار بیار و مانند
افیون و آنچه معدل چهار جزو اول باشد و بازگرداند
ضرر آنها کند مانند زراوند و از برای قسط پس باد کرد
بان چهار جزو + قلیدس طیب و فلفل سفید و دارچینی
و سلیخه سیاه و زعفران از برای آنکه دافع سموم اندرو
الفرلق عفونات میکنند و بسبب آنکه زعفران مفرح است
و مشموم که بسبب تنبیه نافع است از احساس بالم سم
او قلیدس این جمله با که چهار جزو اول باشد و چهار جزو

خوربران اضافه نموده که مجموع هشت جزو است و تریاق
صغیر نامیده که تریاق ثمانیه باشد و مستمر بود این تریاق تا
زمان فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق
ثلثه عنصل و کرسنه و عسل را بدل شراب کرد بدلیل آنکه
در شراب نمائیت است و بدن محتاج است در زمان
استعمال سمّ بچیزے که نمائیت داشته باشد اما عنصل
پس بسبب آنکه منع هوام میکند بمجرد گذاشتن در فنا
تا چه رسد بآشامیدن و ضماد کردن بآن و کرسنه منقّع
و مستمر بود این تریاق تا زمان اقراطیس طبیب پس زیاده
کرد بران عسل را از برائے رفع عفونت و حدت و حفظ قوت
و دفع سمیت سموم بارده با آنکه میباشد آنرا قوتی که دفع
جمیع سموم میکند و تخطیه کرد کسے را که حذف عسل کرد بجهت
آنکه شراب به تنهائی مفسد ترکیب است خصوص وقتیکه
زیاده بر یکسال نهایت سه سال بران مرکب بگذرد و در
گردانید عنصل و کرسنه را اقراص و مستمر ماند این مرکب
تا زمان نیثاغورس پس او اختیار هشت جزو اول کرد
مسمّی به تریاق صغیر است نموده الا آنکه بدل کرد و سلط
نزرنب و مستمر ماند این مرکب تا آمد زمان زرغوس پس
او افزود بران ادویه دو جزو دیگر را مشکطرامشیع و
سنبل الطیب و نانخواه و فراسیون و فلفل سیاه و
دار فلفل و نقاع اذخر و مقل انذرقی و حرمل و اسطوخودوس
پس گردید هجده جزو تا مشکطرامشیع پس بسبب آنکه
ادرار میباید ادرارے قوی حتی آنکه اخراج جنین میکند
و سنبل الطیب آنکه منقّح است و از خورها آنکه دفع
ازبرای سموم تقویت معده میکند و اسطوخودوس با
آنکه دفع سمیت میکند مقوی عصب است و مستمر ماند
این مرکب تا آنکه آمد ماغنیس حمصی پس او افزود بران
هجده جزو بیست و دو جزو دیگر که قبل ذکر یافت پس شد
اجزای آن چهل جزو با دو قرص که اقراص اندروخورون و
اقراص ... باشد بالا آنکه کم کرد از اجزاے تریاق
نهد آنچه دا اقراص است از عقاقیر و اقرار یافت
بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندروماخس ثانی پس او
زیاده کرد بران اقراص افاعی و سی و دو دوا دیگر چنانکه
ذکر یافت پس گردید اجزاے آن هفتاد جزو سوائے
اقراص و شراب و عسل هفتاد و پنج جزو و مستمر ماند
میان وے و مر از غیر تغییر و تبدیل تا آنکه رسید این نسخه
بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و ادغام
چنانچه ان شاء الله تعالی در بیان نسخ آن مذکور خواهد شد

فصل در بیان ترکیب نمودن این تریاق و نگاهداشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن میتوان استعمال نمود

اول باید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق
فاروق و همچنین کل ادویه خصوصاً کبار آنها مے کند
مهارت و شناخت هر یک از مفردات آنرا در جمیع عللہ
از اول روزی که میروید تا روز بلوغ آن بلکه تا نوع
فساد آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد و اطوار آنها
بسیار دیده شده و کسانی را که میشناختند گیاها را بگل
آنها فقط پس هرگاه موسم گل آنها میرفت زائل
میگردید معرفت ایشان و آن را دوا بارها باید که تهیه
کرده شود عقاقیر تازه و جید مختار هر یک را از مکانی
مخصوص که مختار است درین ترکیب چون برسے و دهن
بلسان و جبلی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرمکی
و جنطیانا رومی و ریوند چینی و گل سرخ فارسی
و سنبل هندی و ناردین اقلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفرده
تفاصیل مختار هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید
که نباشد ادویه این ترکیب بوسیده و فاسد شده
و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزاے
این مرکب بسوے قوامے محکم پس واجب است از تدقیق
نظر و تفریق میان دوائی که متحمل کوبیدن بسیار
باشد مانند زنجبیل و میان آنچه متحمل کوبیدن بسیار
نباشد مانند بزر و زر بسبب لطافت آنها و همچنین هر یک
از صموغ و کندر پس هر یک از ادویه را موافق حال آن
باید کوبید و نیز بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا خشت
یا نه در دواق دانه پاره فائده بدانکه در ادویه
مرکب بعضے از ادویه میباشند که آنها بمنزله عمود و اصل
اندازہ برائے آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل
میگردد و نفع و فائدهٔ آن مرکب و عمود و اصل درین تریاق
به نسخهٔ اندروماخس ثانی که با عمل متداول است میان
اطبا لحوم افاعی است و لهذا مسمّی به تریاق الافاعی گشته
و اما پیش از اندروماخس ثانی عمود و اصل در آن حب الغار
بوده چنانچه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس
ثانی لحوم افاعی را حذف کنیم مطلقاً و یا بدل کنیم بدوا
دیگر یا داخل کنیم در آن دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
چون جسل بلادر که مفسد جوهر است و بسبب فنای لحوم افاعی
که اصل و عمود است درین تریاق فاسد میگردد و جمیع اجزاء
این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد آید در اجزاے
صالحه همه را فاسد میگرداند و باطل میگردد عمل و فائدهٔ آن
و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند اگر حذف یا بدل کرده
شوند و زیاده کم گردانند آنها را ضرر بعمود و اصل نمیرسد
چنانکه مثلاً اگر زیاده کنیم درین تریاق جوز بوا را آنقدر ضرر
نیست چندان عظیم و اگرچه اولی و انسب درین تریاق آن
است که جمیع مقداران نه در عمود و نه در سائر اجزا و نه در اوزان
ادویه نیز زیادتی و نقصان نسخهٔ اندروماخس ثانی آنچه مقرر
کرده شود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته
ترتیب نمایند بدون آنکه مجموع را بهمان نسبت زیاده
یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبے که بران فائض با
است تابع همین اجزا بعینه باین اوزان مخصوصه باشد
چون خواص طلسمات بلکه در جمیع مرکبات کبار از قدماے
حکما که اکثر آنها بوحی و الهام ایشان را حاصل شده
تبیع نمود آنها تغیرے باید که راه نباید داگر چه بسیار باشد
که بعضے تصرفات بکشد بسوی فائده لیکن موقوف بر
تجربهٔ صحیح و قیاس مستقیم دا ما بدون تجربه آنرا آرسته حال
نمیتوان نمود و طریق کوبیدن آنها آن است که اجزا را
از هر یک جدا جدا در هاونے که باطن آن گردی باشد
و سر آن تنگ آمده قدرے که همین دسته در آن داخل تواند شد
و سطح ته دسته با سطح باطن هاون مماس باشد بکوبی دوا
را بکوبند که از اجزاے مسحوق در حین کوبیدن گرد بر نخیزد
و بر نیاورند دوا را از هاون تا گرد آن ساکن نشود پس
بیخند دوا را در منخلے که از موی بافته باشند و دوا در ...

منحل باشد که اگر جزوے ازان برخیزد باز در محل مستقر
نه آنکه بیرون رود و بریزد و اما آنچه گفته‌اند لطیف برود
نشود و معتبر نیست ازان ادویه که محتاج اند که بیدن و
بیختن مگر بعد از کوفتن و بیختن بسا باشد که محتاج نگذاشتن
دوا بعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم در جوش
که داشته باشد پس چون خشک شود آنرا نرم بکوبند و بیختند
بدستور مذکور و باید که محافظت جمیع این امور را بجد
امکان بکنند و چیزی ازینها را مهمل و معطل نگذارند
و اما هنگام بوده باشد آن اجزا عصارات در بید
نموخ پس با پس آنها را است روز قبل از ترکیب باید
که نیکو فته در شراب یا عسل منقی یا آنچه آنها در آن حل
شوند بخیسانند و روز چهارم که روز ترکیب است بمالند
که خشب و چیزی که مخلوط بآنها باشد جدا اگر دوا مانند
آنها را در روز ترکیب حل کرده بمالند فلقطار و عوق
را در روز ترکیب با شراب سحق نمایند که محلول گردد
و اما اجزای مائع آن که عسل و شراب و روغن بلسان
است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مس تازه قلعی
کرده بر روی آتش انگر ملایم گذارند در روز ترکیب
تا مخلوط شوند پس آنها را مانند پاتیل برآورده اجزای
مسحوقه را در آن پاتیل کنند بتنقیه آن نمایند با ادویه
محلوله و عسل مخلوط با شراب و روغن بلسان در آفتاب
و بسواطے که از چوب بید باشد و بروغن بلسان چرب
کرده باشند برهم زنند تا مستحکم شود اما نه در نهایت
استحکام و سطبری پس روی آنرا بوتی یا سندلی
بپوشند و بر بندند بران هر روز دو صد ضربه بعد از انکه در
آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضے
گفته اند که هر چهار روز و جالینوس گفته که هشت روز
یا چهل روز یا دو ماه پس آنرا نگاه دارند در ظرفی که
قوتهای ادویه ساقط نشود و نگردد خشک مانند سفالی
یا ظرف چوبی و فاسد نگردانند آنرا بسبب
حرارت چون ظرف زجاجی و چینی و بهترین ظرف از
برای نگاه داشتن آن ظرف طلا است پس ظرف
نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا کوزه سفالی بهتر لعابدار

باید که سر آنرا بچیزے که از برگ خرما یا از خیزران یا
باشد بپوشند و هر دو ماه یکروز سر آنرا بکشایند
تا از ریح نسیم بارد بآن برسد و حسن فواید و بسیاری
منافع آن وقتی بظهور میرسد که صبر کنند بران تا
اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند
دواها بعضے در بعضے و هر یک از اجزا قوت خود را
عطا کنند بدیگرے و هر یک از اجزا تا قبل کند و دیگر
پس هر معجونیکه حفظ اقیر آن زیاده باشد محتاج است
در پیدا شدن مزاج ثانوی دران بمدتے اکثر از دیگر
فعل و انفعال و تفاعل اجزا و شک نیست دران
که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر
سائر مرکبات بسبب کثرت اجزا و لهذا حکم کرده اند
اندروماخس ثانی استعمال آن پیش از ده سال
و شش ماه و بعضے از اطبا تجویز استعمال آن در سال
چهارم کرده اند و بعضے گفته اند که سال پنجم استعمال
آن جائز نیست و اما جالینوس و متاخرین تا این زمان
استقرار یافته رای ایشان بر آنکه جائز است
استعمال آن بعد از شش ماه و بعض متاخرین گفته
که آنرا بعد از شانزده ماه استعمال توان کرد و شیخ الرئیس
گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن
الیاس گفته که قومی استعمال میکنند این تریاق را
بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر آن است
که استعمال کرده شود بعد از دوازده سال بجهت آنکه
افعال و قوتهاے آن ظاهر میگردد و تمام میشود بعد از
گذشتن این زمان و لیکن سزاوار آن است که استعمال
کرده نشود پیش از گذشتن هفت سال بران بدرالدین
قلانسی گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب
کامل الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال
و اقلش بعد از هفت سال است و بعضی بعد از پنج سال
گفته و اما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت
ماه تجویز کرده اند و بدانکه گردانیده اند مزاج اصلی
اجزا را بعد از کوبیدن و حل کردن مانند هاضمه از برای
غذا نگاه داشتن آن در ظرف مذکور مانند قوت ماسکه

اعضا مر غذا را در جوف آن اعضا بدلے که تحلل یافت
متغیره دران تمام شود و بگردد مستعد از برای حصول صورت
عضوی دران و ترک دوا دران ظرف مدتی بجهت آن
است که تداخل نمایند اجزا در یکدیگر و فعل نمایند و منفعل
گردند از یکدیگر و حاصل گردد آنرا مزاجے دیگر غیر مزاج
اجزا که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیه ثانویه
شود که ازان صادر افعال و خواصیکه متوقع است
بظهور رسد و بدانکه مزاج ثانوی این معجون تا سی سال
بسیار گرم است مانند جوان پس میگردد مانند کهل تا
شصت سال پس میگردد قوت آن ضعیف مانند شیوخ
و درین حال مانند معاجین کبیر است شیخ الرئیس گفته
که از برای تریاق فاروق زمان طفولیت و ترعرع
و شباب و کهولت و شیخوخت و موت می باشد پس
می گردد طفل بعد از شش ماه تا یکسال پس شروع میشود
به ترعرع و تنزاید پس میرسد باول سن و قوت بعد از
ده سال در بلدان حاره و بعد از بیست سال در بلدان
بارده پس بانحطاط میرسد بعد از بیست سال یا بعد
از چهل سال پس حکم تریاق فاروق ازان منسلخ مے
گردد یا بعد از شصت سال پس میگردد مانند یکے
از معاجین کبار که درجه قوت آن از تریاق فاروق
پست است و واجب است که بباشد کسیکه آنرا افعی
گزیده باشد از تازه قوی آن و در سائر مواضع جائز است
استعمال غیر تازه قوی آن و محمود بن الیاس شیرازی
گفته که تریاق فاروق صحیح مانند شباب قوی است
در افعال خود تا سی سال و بعد ازان جید است در افعال
خود آن افعالیکه محتاج میباشیم بآنها تا شصت سال و
کوتاهی در افعال آن راه نمییابد درین مدت و بعد
شصت سال ضعیف میگردد و نمی آید ازان افعالیکه
مطلوب است ازان از دفع سموم و نحو آن و اگر عمل کنند
عملے ضعیف خواهد نمود و میگردد مثل معاجین کبار و نفع
میدهد از برای آنها معاجین کبار و هر چند کهنه تر شود
ضعیف تر میشود تا وقتیکه قریب بیک صد سال میرسد
و آن زمان هیچ افعال ازان نمی آید و میگردد مثل میت

واما حدیث قوی در استعمال کرده میشود از برای نهش افاعی و حیات و کلب کلب و گزیدن هوام و خوردن سموم و ادویهٔ قتاله بجهت آنکه مضرت حادث ازینها شدید است پس ازین جهت میباشد محتاج بدوای بسیار قوی در غایت قوت ٭

فصل در ذکر نسخ معتبر تریاق

بدانکه نسخهٔ این تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین قانون ذکر کرده و در قرابادین ارستان عسکری شاپور که تالیف بختیشوع است آورده که این نسخه را جالینوس از اندروماخس ثانی نقل کرده این است و صنعت آن اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی یعنی بیست و چهار مثقال اقراص اندروخوراون فلفل سیاه افیون جید از هر یک مثل وزن اقراص افاعی یعنی بیست و چهار مثقال دارچینی بیک نسخه دوازده مثقال و بنسخهٔ دیگر بیست و چهار مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع دوازده مثقال تخم شلغم بری اسقوردیون یعنی ثوم بری بیخ سوسن آسمانجونی یعنی ایرسا غاریقون هشل سفید انچی رب السوس روغن بلسان از هر یک بوزن گل سرخ یعنی دوازده مثقال مر صافی مکی زعفران زنجبیل بوزنه صینی سنبل الطیب و بیخ کوهی زراوند قطراسالیون اسطوخودوس تلخ فلفل سفید دارفلفل و نعنا مائی یعنی مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر صمغ البطم سلیخهٔ سیاه سنبل هر یک جعده از هر یک شش مثقال میعهٔ سائله تخم کرفس سیاه کبیر تخم سالتقیس که آنرا بعربی حرف ابیض گویند و بیابانی تخم سپندان سفید نانخواه کمازریوس کمافیطوس عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس سنبل رومی ساذج هندی موخبلیا نابزرراز یانج مختوم قلقطار محرق مجمح حماما وج ترکی حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی فوداناتا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال دوقو بازرد وتقر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جند بید ستر سکبینج از هر یک دو مثقال و بروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما جند بید ستر و سکبینج از هر یک بروایت دیگر چهار مثقال است عسل مصفی

دو رطل شراب عتیق ریحانی جاودو قسط جملهٔ ادویهٔ این نسخه شصت و چهار جزو است سوای عسل و شراب خستهٔ و مرکب کرده میشود سه نوع در آن میباشد و شصت و یک جزو مفرد و گفته شده که این نسخهٔ جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخهٔ اصلی اندروماخس ثانی سه جزو که آن حب الغار و مقل ازرق و عود بلسان و اما سوربنجان و حرمل و مصطکی و بیخ کبر و شیخ ارمنی است ظاهر است که جائز نباشد حذف چیزی از اخلاط طبی اطبا خبرت سوای سورنجان را جائز نداشته اند خصوص حب الغار چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل و عمود کل اجزای تریاق است و سائر اجزا بر حب الغار که اصل و عمود است افزوده شده و اما این سه جزو پس وزن حب الغار شش مثقال و مصطکی و شیخ ارمنی و مقل ازرق و عود بلسان از هر یک چهار مثقال و اشق و بزر حرمل و بیخ کبر از هر یک دو مثقال است اگر سورنجان داخل کنند وزن یک مثقال است اجماع قول در اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده و شده از قریب به پنجاه کتاب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخهای تریاق افاعی نسخه ای است که اصلی اندروماخس ثانی است که ذکر یافت و بسیاری از اطبا مثل جالینوس و غیرا و در یاد نمیها و کمیها بر نسخه اندروماخس کرده اند شاید از برای ضرورتی که واقع گردانیده باشد ایشان را ابدان و نه از برای حاجت قوی که محتاج ساخته باشد ایشان را ابدان امروکثیر داعی شد ایشان را بران آنکه ذکر نام ایشان بلند شود و از برای آنکه باقی ماند از ایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندروماخس پس گفته که اعتقاد من آنست که حرکت نباید داد چیزی را که بتجربه صحیح باشد بسبب آنکه شاید آن مزاج حادث از اوزان مقرره مقتضی خاصیتی باشد که تجربه از آن یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود و از وزنیکه آن وزن مقتضی مزاجی خاص بود که تابع آن مزاج بود خاصیتی خاص که تجربه از آن یافته شده هر آئینه آن خاصیت خاص که تابع آن

اوزان است نخواهد ماند کما لا یخفی ٭ اخلاط این تریاق به نسخهٔ دیگر که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده و اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخوروون فلفل سیاه و دارفلفل از هر یک بیست و چهار مثقال غنچهٔ گل سرخ خشک منزوع الاقماع اصل السوس بیخ سوسن آسمانجونی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری و اسقوردیون و دهنیون خالص جید دارچینی غاریقون هشل سفید انچی از هر یک دوازده مثقال عود بلسان روغن بلسان از هر یک دو مثقال فلفل سفید بوزنه صینی مر مکی صافی قسط تلخ زعفران سلیخهٔ سیاه فراسیون مشکطرامشیع سنبل الطیب اذخر فقاح فو و بیخ جبلی کندر ذکر جعده اسطوخودوس قطراسالیون و آن تخم کرفس کوهی ماقیدونی است صمغ البطم مصطکی رومی زنجبیل و حماما الاوراق از هر یک شش مثقال تخم کرفس کمافیطوس میعهٔ سائله و حما ناردین یعنی سنبل رومی طین مختوم کمازریوس ساذج هندی قلقطار محرق خنطیانا سے رومی انیسون عصارهٔ اوفاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس بزر الرازیانج حب بلسان اقاقیا صمغ عربی فودانانا سیسالیوس مرمکی جعدهٔ هیوفاریقون سکبینج نانخواه از هر یک چهار مثقال جند بید ستر زراوند طویل دوقو تقر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق بارزد یعنی قنه از هر یک دو مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن جند بید ستر چهار مثقال است بدستوری که ذکر یافت با عسل معجون سازند و این نسخه سوای عسل شصت و پنج جزو است سه از ان مرکب و شصت و دو جزو مفرد و اخلاط این تریاق به نسخهٔ سوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال توم بری تخم شلغم بری غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ایرسا غاریقون هشل سفید رب السوس روغن بلسان دارچینی از هر یک دوازده مثقال مر مکی صافی فراسیون زعفران دارفلفل زنجبیل بوزنه کوهی قطراسالیون فلنافلون و آن ذو ثمر الاوراق است زراوند صینی

قسط شیرین سفید بطرسالیون سنبل سفید مشکطرامشیع نقاح
اذخر حماما البطم لبان ذکر سلیخه اسارون سنبل الطیب
از هر یک شش مثقال مثقیانا نانالانیس یعنی حرف ابیض
یعنی دان منیه سائله است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن
نادین است نانخواه کما فیطوس کمازریوس هیوفا
قسعیداس سادج هندی انیسون تودری تخم کرفس الرازی
یانج لیس بحیره که آن طین مختوم است فلفلطارشوی نما
موفاریقون وج ترکی حب بلسان اقاقیا صمغ عربی
قردمانا از هر یک چهار مثقال زوفراتنه جاوشیر قنه
سکبینج قطوریون دقیق زراوند مدحرج جندبیدستر از
هر یک دو مثقال و گاهی زیاده کرده میشود بر این نسخه
ادویه که در نسخه ای تالیف شاپور ثبت است و آن این
است جبق بهری که آنرا بفارسی پودنه لب است جوکوب
کنبرا عود طلیتا مصطکی رومی زراوند طویل بزرالبنج سفید از هر
یک دو مثقال و این نسخه هفتاد جزو است سوای عسل و
وزن عسل ضعف ادویه است و میباشد جمله آنچه در این بابان
یکهزار و چهار صد و سی و چهار مثقال بدانکه یک دوا از
اصل نسخه متروک است و باید که مصموغ را کوفته یک
شب در شراب یا در طلای مطبوخ بخیسانند و زعفران
را علحده بسایند و نمک و قنه را در روغن بلسان بگذارند
و فلفطار را تنها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از
غربال موئین تنگ سوراخ یا ابریشمی تافته بخته و با
عسل مصفی مقوم در پاتیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعی
مسوا کرده چوب بید بقوت تمام بسرشند و بکوبند تا خوب
ممزوج و متحد گردد پس سرد کرده در ظرف طلا یا نقره
یا چینی که اندرون آن را روغن بلسان مالیده باشند بردارند
و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد و بعد از چهار
سال بکار برند شربتی کامل از آن مقدر یک درهم
با آب گرم و اگر بدستوری که در صدد ذکریافت
که هر چند روز یک مرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود
و به مسواک قدری بر هم زنند و بکوبند پس در ظرف نگاه
بنشانند مستور نگاه دارند بهتر است :— مو

فصل در ذکر اقراص مستعمله در تریاق افاعی

و شمه از منافع و خواص آنها

اقراص افاعی مستعمل در این تریاق بنسخه شیخ الرئیس
رحمه الله تعالی و صنعت آن باید که صید کنند افعی را
در اواخر فصل ربیع و در آوردن تابستان موافق سبب
اقبا و اگر ربیع شتائی باشد یعنی در سردی و یاد و باران
شبیه باشد به شتا توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ
یعنی گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که
سر آن عریض و بزرگ و بر حیات مثلث و قامه و آن
جانب گردن او میباشد و گردن آن بسیار باریک و دم
کوتاه گویا بریده شده و که بفارسی کله دم گویند و میباشد
فواده و کشاشه از تحجیح بفتح فا و سکون یای مثناه تحتانیه
در میان و دو حای مهمله اول از ایشان مکسور که بمعنی
آواز نفس افعی است و از کشیش بفتح کاف و سکون
یای مثناه تحتانیه در میان و دو شین معجمه اول از ایشان
مکسور که بمعنی آواز پوست اوست در وقت رفتار و
هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید دانست که
صلاحیت این قرص که واقع میشود در این تریاق همه
افاعی ندارد بلکه باید از برای کار این کار اختیار
کرده شود افعی ماده اشقر مائل بسرخی که رنگ چشم او
سرخ باشد و علامت ماده بودن افعی آنست که از
برای نر آن دو نیش است از هر جانبی یک نیش از فک بالا
یعنی دو نیش از هر طرف و ماده را زیاده از دو نیش است
یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب کرده
شود از افعی مقرن یعنی شاخدار و ارقم یعنی ابلق و ذرد
یعنی دو رنگ و ناجه و صاحب جثه الهادر و واجبست که
صید کرده نشده باشد از زمین شوره زار و از کنار
رودخانه ها و دریا ها و دشت ها و از جائیکه درختان بسیار
در آنجا باشند پس بدرستیکه در آنها افعی بلوطیه خبیثه
معتضه میباشد یعنی افعی که خوردن گوشت آن عطش
می آورد که هر چند آب خورده شود تسکین عطش او
نمیشود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم
و تری و باید که افعی را که صید میکنند از برای این
قرص نبوده باشد ضعیف الحرکه در وقت رفتار
سر خود را کشیده بر زمین ترد بلکه باید صید کرده شود توی
الحرکه در وقت رفتار سر فراشته برود و نیز واجب است
که چون صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس
قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار چهار انگشت
بیکضرب و هر دو یکجا جمع کنند پس اگر سیلان کند
از آن خون بسیار و بوده باشد حرکت آن و سیلان
قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر
خون کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم قلیل
باشد و زود بمیرد پس ردی و بد است و نیز از علامات
جودت آن آنست که حرکت آن سریع باشد و بدن
آن بطرف شخص و بدان بجرأت و اقدام باشد و بوده باشد
مخرج نسل آن و فرج آن تر و آخر دم آن و همچنین افعی
مختارے را بستور محزور ذبح یعنی سر و دم آنرا قطع
نمودن بعد از آن باید که برآورند پوست و تمام احشا
خصوصاً وارده آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بجا انده
دران بانگانه شود دران حال میگردانند تمام گوشت
که آنرا سم قاتل پس بعد از برآوردن احشا و وارده آن
غسل دهند بآب و نمک غسل بلیغ تا که خوب پاک شود
پس بپزند آنرا در آب آن مقدار که از روی افعی برگردد
و اگر قدری نمک و اندکے شبت دران آب باشد بهتر
پس بپزند آن مقدار که معلوم شود نضجیے که آسان گردد
جدا گردن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان دران گوشت
نماند پس آن گوشت خالی از استخوان را در هاون سنگ
کنند و بکوبند که خوب نرم شود و دست کرده انرا کسانی
را که متوجه طبخ و جدا ساختن گوشت از استخوان و کوبیدن
و اقراص ساختن آن میگردانند که استنشاق به روغن
بلسان نمایند و چرب کنند دست و انگشتان را بدان
حین توجه باین اعمال پس چون آنرا نیکو کوبیده با
مخلوط کنند با آن کعک بنا بر بعض نسخه های مختلف و
در نسخه اصل اند و جنس ثانی کعک دیده نشده پس
بسازند اقراص بوزن تا نک و در سایه خشک نمایند و
تجربه کنند آنها در بارهای که محل تجربه آن است واجب است

کر واقع نشود بسبب قرص آفتاب البته نه بیش که خشک
شدن آن و نه بلکه بجهت آنکه آفتاب می برد قوت
محلله و منضجه گوشت افاعی را که مقاوم سموم نشیه آدم
مشرد به است این بود سخن شیخ الرئیس که در قانون
آورده و فائده این قرص در تریاق اکبر که تریاق
فاروق است آن است که اخراج مینماید سمّ و فضول
اعضای داخلیه و اعضای خارجیه بدن را از داخل بسوی
خارج و نیز دفع میکند سُمّ و فضول العرق و از جهت
است که هرگاه تناول کند از گوشت افعی انسانی که
در بدن او فضول بسیار باشد متولد میشود در بدن او قمل
بسیار و اما آنکه باید که اختیار کرده شود افعی ماده پس
بسبب آن است که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی
نر چه ماده هر حیوانی که در افعال و قوتهای مخصوصه آن
حیوان اضعف تر از نر آن حیوان است و اختیار کرده
شده افعی اشقر یعنی مائل رنگ و بعضے گفته اند یعنی نه مایل
سیاهی و سفیدی یا مائل بسرخی بسبب آنکه این رنگ
افعی معتدل میباشد بخلاف افعی سیاه که قوی است
سمیت آن و به این سبب شایسته این کار نیست و افعی
سفید ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را نشاید
و آنکه میباید که قوی الحرکت باشد و در وقت رفتن سر
بر زمین نکشد بسبب آن است که افعی چنینے جوان تندرست
میباشد چه علامت جوانی افعی قوت و سرعت حرکت
آن است و نشان تندرستی آن آنست که در وقت
سر خود را افراشته دارد و آنکه می باشد که از پیشها و
کنار آبها و زمین نمناک اماکن بسیار رطوبت و از جهت
بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف کم قوت
میباشد و آنکه باید از زمین شوره و دریا باشد نگرفته
نیز نباشد بسبب آن است که افعی این اماکن سمیت آنها
قوی میباشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوه
یا از زمین پاک خالص خالی از نمو و تری و آبها و اشجار که
قدری آب دران زمین باشد نه آنکه بسیار باشد
یا مطلق آب دران نباشد و آنکه میباید که در اواخر فصل
ربیع یا اوائل صیف صید آن کنند بجهت آن است که

که دران فصل رطوبات فضلی که در شتا در بدن افعی
جمع شده بتحلیل رفته و چیزی از آن در بدن او نمانده
که قوت آن را ضعیف گرداند پس اگر پیش از آنها
ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری
رطوبات فضلیه ضعیف میباشد و اگر بعد از تابستان
صید کرده شود میباشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای
تابستان مر قوتهای آن را ضعیف و افعال مخصوصه آن
و آنکه میباید در حالیکه صید کرده ند بلا توقف سر و دُم
آنها قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب
خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام حبس عارض میشود
زهر یار در تمام بدن منتشر میگردد و آنکه میباید که سر و دنباله آنرا
بهم متصل سازند و بر بالای تخته مستطح گذارند و
آهسته آهسته بچیزی که بسیار تند و تیز باشد بیک ضرب سر و دنباله
آنرا جدا سازند بنحوی که مطلق چیزی وصل نماند برین
قسم که تیشه استخاری را موضع قطع نهند و دست تیشه را
بدست گیرند که الم پیش از قطع بافعی نرسد که خشم آلود
شود پس بطراق قوت تمام سر تیشه را بکوبند که
بیکدفعه سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط
تمام نمایند که سر و دنباله آن کسے نرسد که هلاک
میکند آنرا اگر کسیکه محاذی آن وارند که دران افتد
بهتر است پس پوست از وی بکشند و آنها پاکیزه نمایند
و ذبح و بهند بدستورے که ذکر شده و اقراص سازند و بعضی
گفته اند که بعد از آنکه پوست آنرا کشیدند و شکمش را پاک
نمودند و زهره اش را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب
تاک و نمک بشویند پس با آب شیرین نمک بشویند و
در دیگ سنگی یا سفالی با شبت تازه قلی کرده نمود و بعضی
گفته اند که قطعه قطعه باید نمود با آب خالص صافی
آن مقدار که آب بسیار نباید و کم هم نباشد که خام دیا
بسوزد و قدری نمک و چند شاخ شبت تازه با آتش ملایم
بجوشانند تا مهرا شود و اگر انگشت چوب بلوط باشد
بهتر است پس دیگ را از آتش برگرفته سر آن را
بپوشند و بگذارند تا سرد شود و آنگاه افعی را از دیگ
برآورده گوشت آنرا تمام از استخوانها جدا سازند و آنرا

آنرا خشک نمایند بنحویکه متعلق استخوان و قاب دسومت
و مان نماند پس ربع گوشت نان میده پاکیزه که خمیر آن
رسیده باشد و زرش نکشته بلکه قریب بفطیر باشد و
بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را با آن آمیخته
در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت
نان از هم ممتاز نشوند پس از جهان عرق گوشت قدری
و افکنده لبسر شنده و دست را بروغن بلسان چرب نموده
اقراص سازند هر قرصے بوزن یک مثقال و بر پشت
نو بال پهن کرده در سایه خشک نمایند و از غبار نگاه دارند
و تا هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو
بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد و نمو دران
باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت
حاجت استعمال نمایند و وجه آنکه در اقراص افاعی نان
مخلوط میکنند آن است که رطوبت آنرا تجفیف کند
گوشت را نگذارد که فاسد شود و مستعد تعفن و نحو غیره
گفته که میباید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه
صلابت نشان آن که در وی رطوبت فضلیه کمتر است
و آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال آن بیک
ضرب اندخت آن است که تولد زهر از جانب سر
آن میشود و تولد فضول از جانب دنبال آن پس هر دو
عضو را بیکضرب دور باید کرد تا سمیت و فضول ز جمیع
بدن آن منتشر نگردد و پس از قطع سر و دنباله باید که جوف
افعی جدا کرده احشا و مراره آنرا برآورده با آب
صافی و اندک نمک بسیار بشویند پس بدستور با اندک
نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شاخی چند از شبت
طبخ نمایند و اما شبت اندرختن از بهر آن است که
چون شبت تحلیل کننده است فضلهای بد که دران مانده
است تحلیل نماید حکیم میر محمد مؤمن گفته که اقراص افاعی
گرم و خشک است در اول درجه سوم و لطیف و بعضی
حرارت غریزیه و تریاق زهر سموم قتاله و از برای لقوه یا
جذام و دفع آن و تحلیل خلط محترق بدفع بطریق دفع بر
جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از شش ماه
استعمال باید نمود و شیخ داؤد گفته که اقراص افاعی نافع است

از برای سموم مطلقا و از برای اخلاط سوخته و بلغم
جذام و سعفه و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو
ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند منفعت
اقراص افاعی به نسخهٔ شیخ داؤد بگیرند افعی که بوده باشد
حرکت آن قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر
طرف دو عدد و بعد از دخول آفتاب به برج حمل یا برج
ثور لیکن در برج جوزا نشاید و بعد از صید آن بی فاصله قطع
کنند سر و دنبالهٔ آنرا از هر طرف مقدار چهار انگشت
و بعده پس پوست از تن آن جدا کنند و احشای
آنرا دور کرده نیکو بشویند پس بپزند آنرا با آب صافی و
اندک نمک و شبت و چون مهرا شود آنرا بعد از سرد
شدن از آب برآورده استخوانهای آنرا جدا کرده
ربع وزن گوشت آرد میده داخل کرده در هاون سنگی
بکوبند تا ممزوج شود و قرص سازند هر قرصی یک مثقال
بعد از آنکه دست را بروغن بلسان چرب نموده باشند
و اگر روغن بلسان نباشد گفته که روغن زیتون نیز خوب
است و اما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که با
و بعد از خشک شدن اقراص را در شیشه نگاه دارند و از
دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد در وقت حاجت
در تریاق فاروق بکار برند۔ اقراص اسقیل مستعمل در
تریاق الافاعی یعنی تریاق فاروق در بحث اسقیل در
بیان اقراص آن مذکور شد از انجا طلب نمایند۔

فصل در بیان اقراص اندروخورون

مستعمل در تریاق فاروق این اقراص جیّد باشد نافع از
برای گزیدن هوام و سموم مشروبه و ادویهٔ قتاله و تنقیهٔ
اعضای رئیسه میکند و سودمند است جهت ضعف
جگر و استسقا و تفتیح سده ها و نسخ آن مختلف است و شیخ الرئیس
در قانون نسخهٔ این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر
نسخه یک نسخه از این اقراص را آورده هر یک با دیگری
مغایرت دارد و منفعت آن به نسخهٔ اول پوست بیخ
دارشیشعان اقحوان سفید و مصطکی قصب الذریره قسط
تلخ عود بلسان اسارون حماما از هر یک شش مثقال فقاح
اذخر زراوند مدحرج دارچینی سلیخهٔ سیاه از هر یک

بیست مثقال مرمکی صافی بیست و چهار مثقال سنبل
الطیب سازج هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران [illegible]
مثقال مجموع را کوفته بیخته با شراب ریحانی کهنه که طعم
آن بشیرینی زند سرشته اقراص سازند و در سایه
خشک کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در
وقت حاجت بکار برند۔ اقراص اندروخورون بنسخهٔ دوم
که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده و منفعت آن
عیدان دارشیشعان قصب الذریره قسط تلخ سلیخه
اسارون عود بلسان حماما و مصطکی رومی اقحوان
سفید از هر یک هیجده مثقال زعفران سنبل الطیب
سازج هندی از هر یک دوازده مثقال مرمکی صافی
بیست و چهار مثقال مجموع را کوفته بیخته بشراب بسرشند
و بدستوریکه در نسخهٔ قبل ذکر یافت اقراص سازند
اقراص اندروخورون بنسخهٔ سوم که شیخ رئیس ذکر کرده
منفعت آن دارشیشعان سلیخه قصب الذریره قسط
اسارون عود بلسان مصطکی رومی جعده از هر یک
شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده مثقال
حماما دارچینی مرمکی صافی از هر یک بیست و چهار مثقال
اقحوان سفید بیست مثقال سنبل هندی شانزده مثقال
کوفته بیخته بشراب بسرشند و بدستوریکه ذکر شد اقراص
سازند و این نسخهٔ جمهور است و نسخهٔ بیمارستان جندیشاپور
سلیخه اسارون مصطکی و مرمکی صافی و اقحوان و سنبل
الطیب و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخهٔ سوم
شیخ الرئیس است و نسخهٔ اختیار حنین جعده و سنبل هندی
داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلسان چرب
کرده این اقراص سازند و صاحب کامل الصناعه از
حنین نسخهٔ ذکر کرده که مساوی است با نسخهٔ سوم شیخ
الرئیس الا آنکه وزن جعده در آن شش مثقال است و
گفته که با شراب یا نبیذ عسلی یا جمهوری اقراص سازند
و دیگری بر این نسخهٔ سوم شیخ الرئیس سنبل ازرق شش
مثقال افزوده است و سنبل هندی و جعده داخل
کرده و گفته که با شراب ریحانی یا ماء العسل سرشته
اقراص سازند و در نسخهٔ دیگر از جمله اجزای این هم

سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش مثقال
است هر یک دوازده مثقال آورده و سنبل هندی و
جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخهٔ شیخ رئیس است
و ابن جزله در منهاج الادویه این نسخه را ذکر کرده و با
جملهٔ اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماما و دارچینی و مرمکی
صافی و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی
نسخهٔ شیخ الرئیس است و گفته که بمثلث سرشته اقراص
سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و بوقت قرص ساختن
دست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص
سازند و خشک کرده در شیشه نگاه دارند و قوتش
تا دو سال باقی میماند۔

فصل در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض

بدانکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویهٔ کبار
یونان است از راه بسیاری منافع خصوصا از برای سموم
و گزیدن افاعی و سائر اقسام حیات ذوات السموم
و عقارب و رتیلا و سگ دیوانه و سموم مشروبهٔ قتاله
و بالجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است
خواه آشامیده شود از آن تا یک مثقال و خواه قدری
بر موضع گزیدن آنها بمالند و در حال درد را ساکن کند و
منفعتی عظیم بخشد و از برای جمیع هوا های سمی و وبا و
طاعون و تفتیح سده ها و تقویت ارواح و اعضا و منع
عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفنه و تنقیهٔ فضول
و رطوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فضول و
اصلاح مزاج بدن و تنویم و امراض بلغمیه و سوداویه و از
حمیات بلغمیه و سوداویه و دماغ خبیثه و استرخا و لقوه
و فالج و سکته و سبات و سدر و رعشه و صداع و تشنیج
و مالیخولیا و وسواس و فزع و جنون و دفع اخلاط از سینه
و ریه و ضیق النفس و ربو و بهر و خناق سوداوی و بلغمی
و سوء القنیه و استسقا و یرقان و خفقان و حبس نفث الدم و
تقویت معده و شهوت طعام و باه و محرک جمیع
شهوات و تزکیهٔ حواس و صمم و تاریکی چشم و درد مفاصل
که از بلغم و سودا باشد و از برای جمع القوی و قولنج و

وتفتیح سدہای جگر وطحال وسفید واستحال وشہوت کلبی وماننده حمیات بلغمیه وسوداویه وادجاع گرده ومثانه از هر سببی که باشد وتفتیت سنگ مثانه وقروح امعا واسہال الدم وصلابات باطنی خصوصا صلابت کبد ومعده وطحال ودفع مواد آنها بادرار وجذام وبرص وبهق وتشجیع گردانیدن دل وتقویت آن وادرار بول وحیض وعرق وشیر واخراج مشیمه وجنین بالجمله نافع است از برای جمیع امراض والا آنکه از برای بعضی امراض مشروط بشرط است واز برای بعضی بلا شرط چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب هر مرض و مقدار معین وور بعضی بعد از تنقیه یا یارجات مانند ایارج فیقرا ولوغاذیا وتنقیه مواد امراض ماده بلغمیه وسوداویه باستعمال بطریق مشروب یا طلا یا سعوط یا قطور بتنهائی یا با چیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال صحت ضرر نمیرساند با سموم وبرابری میکنند با ان آفات واکثر میشود دافع امراض وبائیه وطاعون وحمیات وبائیه ونزلات مائیه واین افعال را بخاصیت وصورت تابعه مر مزاج حادث از امتزاج اجزائش میکند وبسبب آنکه مقوی روح وحرارت غریزی است پس طبیعت بآن اعانت میجوید بر دفع مضادات بارده وحاره وجامع اوراق گوید که محرور المزاج دموی وصفراوی راکسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد بسیار مضر است در حال صحت وبرای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر سمی مرضی مهلک مانند جذام وامثال آن وبعد رفع سم وعلت اگر احتیاج تبرید شود تبرید نمایند رفع غائله آنرا چنانچه شخصی جوان برای حفظ صحت وتوانائی شروع کرد بخوردن آن وچند روزی بهم بخورد وآخر الامر تمام بدن او مجروح شد وهیچ تدبیری سودمند نیفتاد وهمان علت دائما مفادیه شربات آن پس بدانکه بسا باشد که محتاج شود کسیکه آنرا افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال از تازه وقوی آن تا یک مثقال وبزعم بعضی شربت کامل

از آن یکدرم است وبعضی گفته اند که شربت کامل از آن از برای سموم مقدار یک بندقه است وبعضی گفته اند که شربت کامل از آن از برای گزیدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب مثلث واز برای دوای سمی چون افیون وفربیون وزرنیخ وشوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه انگوری کهنه واز جهت گزیدن سگ دیوانه وامثال آن یک مثقال وزیاده از آن با خاکستر سرطان نهری واز جهت گزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با نبیذ زبیب واز جهت گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه وضماد کردن از آن بر موضع با سرکه انگوری امراض الراس المالیخولیا واختلاط عقل شیخ استعمال آن در مالیخولیا واختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده شود از آن مقدار بندقه تا نصف مثقال وگفته شده سزاوار آن است که آشامیده شود بعد از تنقیه تا چهل روز وسعوط کرده شود با آن هر روز وطلا کرده شود از آن بر سر ومعده مراق ابوسهل مسیحی گفته که سزاوار آن است که در مالیخولیا عمده توجه طبیب بعد از تنقیه بامر قلب باشد زیرا که تقویت قلب عظیم النفع است در امر قطع وسواس سوداوی واین باشامیدن تریاق فاروق میشود تا شرابی که خیسانیده باشند دران گاوزبان وبادرنجبویه سید اسمعیل گفته که تقویت مبادا با مالیخولیا بارد نمود بعد از فصد واستعمال مسهل شیخ رئیس گفته هرگاه مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج باشد کافی است در علاج آن استعمال تسخین قلب بمفرحات حاره وتریاق فاروق وبعضی اطبا گفته هرگاه فرا گرفته شود از تریاق اکبر مقدار یکدانگ آشامیده شود با خمر عنبی که خیسانیده یا جوشانیده باشند دران گاوزبان وبادرنجبویه یا آشامیده شود با خمر عنبی که داخل کرده باشند دران شراب گاوزبان با شراب بادرنجبویه یا شراب عنبی ممزوج بعصیر گاوزبان وعرق بادرنجبویه در علت مالیخولیا بعد

از تنقیه با یارجات اصلاح مزاج قلب ودماغ میکند نافع است آنها را قطرات شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که تقویت قلب اصحاب قطرب باین تریاق وآنچه جاری مجرای این باشد بعد از استفراغ ماده وترطیب مزاج از لوازم است ولیکن میباشیم محتاج بتسخین قلب ایشان بآنچه مقوی قلب باشد چون تریاق فاروق ومفرحات حاره وترطیب بدن وتنویم ایشان بغذاهای بارده رطبه ومخدره چون ماء الشعیر با شراب خشخاش تا زیاده نگردد احتراق بتسخین امثال این ادویه کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نوکه زیاده بر شش ماه تا یکسال بران نگذشته باشد چون آنرا خورند بهتر است از برای ایشان از متوسط آنکه اقوی است در حرارت وتنویمش ضعیف است روفس گفته که این تریاق انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته شود بر سر ایشان پارچه کتانی ترکرده بشیر دختران وروغن بنفشه در دماغ ایشان تری حاصل شود جنون واختلاط عقل ووسواس ونسیان وسکته ونیز این تریاق نافع است از برای جنون واختلاط عقل مقدار بندقه بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج فیقرا شیخ الرئیس گفته که از ادویه مرکبه نافعه از برای وسواس وجنون تریاق فاروق است ونیز نافع است از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمی باشامیدن ایارج لوغاذیا وسائر ایارجات پس بیاشامانند آن را که مزاجش برداشت داشته باشد ووقت نیز مانع نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق وامر فرمائی مشام آن را که اندکی از این تریاق بر جنک بمالد وبو بکند این تریاق را نیز ونیز نافع است از برای سکته وقتیکه ممکن باشد فرو بردن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آنرا در ماء العسل در گلوی وی ریزند محمد بن زکریا گفته که داده میشود از آن برای صاحب سکته از نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب ابن نوح قمری وابن الیاس ابن جرجس وابن مهران رازی وابن تلمان

وابوسهل مسیحی گفته اند که نافع است اصحاب سکته را خصوصا
بحلق ایشان با قمع بعد از فصد اگر واجب باشد و بعد از
حقنه و استعمال عطسات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم
مثقال و با یکدرم تا یک مثقال از تریاق فاروق و
یا مثرودیطوس محلول بماء العسل و اگر ماء العسل حاضر نباشد
بآب مطبوخ انیسون و مصطکی تنها و یا با زیرهٔ کرمانی
که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلی یا با سکنجبین اگر حاضر
نباشد بآب گرم قرشی گفته که هرگاه ممکن باشد
صاحب سکته را بلع بیاشامانند او را اندکی تریاق فاروق
یا تریاق اربعه محلول در ماء العسل سمرقندی گفته که از
معالجات جیده و از برای صاحب سکته بلغمی ایجاز تریاق
کبیر است یا مثرودیطوس یا مخلص اکبر در حلق صاحب
سکته بقمع یا بغیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل
هر یک از ینها مطبوخ انیسون و زیرهٔ کرمانی و مصطکی
است که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلی و صافی کرده
در حلق او ریزند شیخ رئیس گفته که چون ممکن باشد بعد از
استفراغ فرو رفتن چیزی بحلق صاحب سکته پس باید که
بریزند در او مقدار بندقه از تریاق اکبر یا مثرودیطوس
یا شلیثا یا انقردیا یا سجرنیا و آنچه شبیه بانها باشد
صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشامیده
شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا و لوغاذیا و ایارج جالینوس
و غرغره کرده شود بمحلول آن در سکنجبین عنصلی و سکنجبین
آشامیدن آن با سکنجبین عنصلی و لازم است که اولا بعد
از تنقیه غرغره کرده شود بآن پس نوشیده شود و از ان مقدار
ربع مثقالی تا نصف مثقالی با سکنجبین عنصلی محلول بآب
گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای
صرع مقدار ترمسی بآب گرم حکیم مؤمن در قرابادین
تحفة المؤمنین گفته که مقدار شربتش از ان از برای
صرع یک بندقه است تا نصف مثقال که حل در مرزنجوش
و سعوط کنند بآن نیز هر روز و طلا کنند بآن نیز بر سر
حکیم معصوم در قرابادین خود آورده که باید آشامید
ازین تریاق از برای صرع نیم درم تا یک درم با ماء العسل
رازی گفته که عطا کرده میشود ازین تریاق از برای صرع
مقدار نیم مثقال تا یک مثقال بآب مطبوخ سداب
شیخ رئیس گفته که ادویهٔ مرکبه نافعه از برای صرع این
تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بسبب
قوی پس علاجش بعد از استفراغ معجون سنجاده آشامیدن
تریاق اکبر است پس بدرستیکه نیست مدیلی مرآنرا
در نفع از برای علت خصوص از برای صرع بمشارکت
قدمین و ساقین و رحم و ثدیین بسبب مادهٔ باردهٔ
در ریاح غلیظه تا مرتفع از ان اعضا بسوی دماغ قرشی
گفته که بسا باشد که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج باشد
بسوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد بسوی مزاج ردی
باستعمال تریاق فاروق و در کافی طب فرلوبرت که
نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث
از نیش زدن عقرب بر عصب و فالج و استرخا و نیز
این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامیده
شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا یا اطریفل و سعوط کرده
باین تریاق با روغن شونیز بعد از تنقیه نافع است
از برای فالج و چون خورده شود ازین تریاق بعد از
تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بندقه چهل روز متوالی و
سعوط کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود بر اعضای
مسترخیه و قفای سر و فقرات نافع است از برای فالج
و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است
از برای فالج و استرخا هرگاه استعمال کرده شود بعد از
تنقیه و استفراغ تام بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج
جالینوس و ایارج شیا دریطوس و سزاوار آن است
که آشامیده شود این تریاق از برای فالج با مطبوخ
مرزبانه و تخم کرفس و انیسون و بسفایج یا روغن حب الخروع
و با آنکه داده شود انسان هر روز از نیم درم تا یکدرم
یا ماء الاصول شیخ الرئیس گفته که تدریج کرده شود بر صاحب
فالج بآشامیدن این تریاق از یکدانگ پس زیاد
کنند اندک اندک و زیاده نکنند از یکدرم و گاهی مخلوط میکنند
آنرا با کنجد مقشر و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای
اصحاب فالج و استرخا مانند این تریاق ابوسهل مسیحی گفته
که هرگاه برسد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق
بآبی که جوشانیده باشند دران فودنج نانخواه و تخم
سداب از برای تبدیل مزاج ابن نوح قمری نقل کرده از
ابی منصور که گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه در فالج
تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد نا سزاوار است بجهت
آنکه مسهل قوی می افزاید در علت بلکه باید استعمال کرده
شود حقنهای حاده و بیاشامانند او را ادویهٔ ملطفهٔ
غلیظ دائم مانند تریاق فاروق بآبیکه جوشانیده باشند
دران شبت و نانخواه و انیسون و فودنج و تخم سداب و
مصطکی و بعد از یک هفته بیاشامانند او را مسهلات و
مخفی نماند که قول خلاف قول جمهور اطبا است چه
ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه بمسهلات منع کرده اند
استعمال این تریاق را قرشی گفته نباید که استعمال کرده
شود این تریاق بعد از تنقیهٔ ماده مرض بجهت آنکه
قوی الحرارت است سیلان میدهد آنچه را در بدن است از
مواد پس اگر بوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف
حرکت مواد نباشد بهیجان بسبب و چون مواد غیر منقی و غیر
قابل دفع حرکت کند بالضرورت قبول کنند آن مواد را
اعضای ضعیفه و درین مرض اضعف اعضای اعصاب
است پس لازم می آید ازدیاد علت و نیز نزد عدم امتلای
بدن این تریاق بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف
ماده را و زیاده میگردد باقی غلظت پس ممکن قبول
نضج کما ینبغی و این قول مناقض قول ابی منصور است
و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است طبیب
را تعهد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیهٔ مواد هر
روز نیم درم تا آنکه مرض بکلی زائل شود و اما اگر سبب
فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یا خوردن ادویهٔ سمیه
بارده پس مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح کیفیت
آن ادویه است بتمریخ بروغنات حاره و استعمال این
تریاق و ارجیجانس گفته که نافع است این تریاق از برای
استرخای بلغمی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بآب
مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که آنچه نافع است فالج و
استرخا را نهایت و سرعت بعد از تنقیه خوردن این
تریاق است مقدار یکمثقال در شراب با درنجبویه ده درم

رازی گفته که دیدم در کتابی که مؤلف آن معلوم نبود علاجی از برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است و آن این است که بیاشامانند صاحب آنرا تریاق افاعی دهند و بخورانند آن را غذا تا روز بلند شود و پس بخورانند آن را نخل با عسل و نان بخورد تا عصر پس بخورد نان با زیره و شوربای سکباج که آنرا ترید نموده باشند و بیاشامانند بران بنشیند و غسل دست نهفته این تدبیر را تا مکمل گردد فالج آن و غرغره با این تریاق بالقط سفید بعد از تنقیه و استرخای بلغمی و در ابتدا در استرخای حادث از برودت و رطوبت ساذج نافع است آنرا لقوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوه استرخای چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و برای لقوه تشنجی چنانکه در تشنج ذکر کرده میشود و لهذا تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی ماسرجویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر کنار صحرائی نافع است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیاذریطوس و تشنج امتلائی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی آشامیدن آن با طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان یا طبیخی که از استنباط ماست نسخه و منقش این است ایرسا بادآورد و اصل بادآورد و اصل السوس زوفای خشک جنطیانا گل خطمی قنطوریون دقیق کمادریوس بادرنجبویه بیخ نبات فلفل انجدان از هر یک دو مثقال افسنتین اقریطی و سکتان بسته هلیله زرد ادویه را سوای افتیمون در آب جوشانیده و صافی نموده افتیمون را در آن انداخته یک شب بگذارند و صبح گرم کرده کیسه را بجای آن و بفشارند و دور کنند و در آن آب مطبوخ سکنجبین عسلی دو مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برده زند و از عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم بمثل ایارج فیقرا و ایارج ثیاذریطوس بعد از تنقیح تام و سعوط کنند با این تریاق محلول بروغن بنفشه نیز درین علت و گفته شده که چون این تریاق را هر روز مقدار بندقه تا نیم مثقال تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سعوط نمایند بآن هر روز و طلا نمایند بر اعضای متشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را و اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیاذریطوس و مقدار خوراک آن از برای این علت یک بندقه است و باید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبیکه جوشانیده باشند در آن زیره کرمانی و انیسون و خدر امتلائی و لسع حیوانات سمیه بارده و شراب ادویه بارده مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر حادث امتلائی آشامیدن آن و سعوط کردن بآن و طلا نمودن بر اعضای مخدره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث از سموم بارده و از لسع عقرب آخر گوید که این تریاق عام النفع است بالخاصیت از برای خدر حادث از جمیع سموم اجسام از آنکه بوده باشد بارد مانند افیون و بزرالبنج سفید و یا بوده باشند حار چون بیش و از جمیع نهوش افاعی از آنکه سم آنها بارد باشد چون عقرب یا حار باشد چون افعی و رعشه و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج ثیاذریطوس و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است که اول مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را با آب گرم پس بیاشامانند او را این تریاق مقدار بندقه با ماءالاصول ابن الیاس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث از گزیدن حیوانات سمی چون بیاشامانند با شراب بادرنجبویه و غذا نخود آب باشد حکیم میر محمد مؤمن گفته که مقدار شربتش تا سی سال در تداوی سموم از یک بندقه تا یک مثقال است و از سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است منفعت و قوت سموم و گفته تا دامی که از سی سال نگذشته باشد در او را استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شربتش تجاوز نکنند و از جهت نافض در تبهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال با آب گرم و از برای سعال مزمن و امراض حاد جامع صدر و ضیق النفس بادها و غلیظه و مواد بارده مقدار دو دانگ با ماءالعسل یا با جلاب سکری اگر تب بوده باشد و جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاط و صرع و دفع سموم و سایر سموم داوی بعد از تنقیه مقدار بندقه تا نیم مثقال دهند تا چهل روز هر روز و بآن سعوط نمایند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین میت یک باقلا را با مطبوخ سداب شکر طبرزد و امثال آن و جلاب داده شود و از جهت نفث الدم تا چهار دانگ بآب و قرص کاه و آب و برای تفتیت حصاة کلیه و مثانه چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنه و عسرالبول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت تسکین لون القدر باقلائی در طبیخ السپستان و از جهت کرم امعا تا نیم مثقال با عسل یا نیم مثقال گفته که از جهت گزیدن مار و افعی و سگ دیوانه در تیلا یک مثقال در شراب و از برای نافض حمیات بلغمی و سوداوی مقدار یک ترمس با آب گرم یا شراب و در قولنج و نفخ معده و مغص ریحی و سقوط شهوت طعام و در بهق و برص و انقطاع صوت مقدار یک ترمس با ماءالعسل و شراب و در صرع و صداع و شقیقه یک ترمس در آب گرم و خداوند سپیده را دو دانگ در شراب سیب شیرین و جمیع امراض اقل شربتش یک نخود است و اکثرش یک مثقال و حکیم محمد تقی در میزان الطبائع گفته که از برای مارگزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از آن تا یکدرم سرطان نهری محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و درد سینه و درد پهلو یکدرم در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافض تب که گرم نشوند یکدرم اندر آب گرم دهند و حکیم معصوم گفته که صاحب سم و سکته و فالج و لقوه را نیم درم تا یکدرم با ماءالاصول و مجذوم و مبرص و خداوند دوار و کسیکه داءالثعلب را مقدار دو دانگ تا یکدرم با ماءالجبن

و بجهت حب القرع و حیات یکدانگ تا نیم درم با آب
مطبوخ قیصوم و صاحب سینه را یکدانگ با آب سیب
شیرین یا رب سیب شیرین یا رب به شیرین و مستسقی را
دو دانگ در شراب بزوری و صاحب درد معده را نیم
دانگ با شراب صبر و یا شراب افسنتین و در درد قولنج
و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با ماء البزور و در
نقرس و اوجاع مفاصل از نیم درم تا یکدرم با طبیخ سورنجان
و در گزیدن مار و افعی و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه
و حشرات از دانگی تا یک مثقال با شراب و در زنبور
گزیده را نیم دانگ با سرکه بدهند و قدری بر آن
موضع بمالند و کسیکه ذراریح خورده باشد یک مثقال
با شراب و از برای رفع ضرر ادویه قتاله چون افیون
و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای
سرفه و زکام و درد سینه و ضیق النفس که مزمن شده
باشد مقدار دو دانگ در ماء العسل با سرکه عنصل و بعضی
نا گفته که از برای سعال مزمن و امراض صدر
مقدار باقلائی در طبیخ عناب و سپستان و اصل السوس
بیاشامند و از برای نافض و دائره و سرما دقی در ابتدای
دوره تب مقدار یک ترمس از آن با آب یا شراب
که اقل مقدار آن شراب سه اوقیه باشد و اکثرش
چهار اوقیه و نیم و از برای حمیات مقدار باقلای
با طبیخ حلبه و ماء الزیبق دهند و وقت استعمال آن
حمیات مزمن این تریاق را بعد از نضج است و از برای
قولنج و نفخ معده و مغص آشامیده میشود و از آن مقدار
یک ترمس با ماء العسل یا جلاب سکری و بعضی گفته اند
که بجهت نفخ معده و امعا مقدار دو دانگ با آب مطبوخ
زیره و از برای سقوط شهوت مقدار یک ترمس
در آب یا شراب که اقلش سه اوقیه و اکثرش چهار اوقیه
و نیم باشد و از برای یرقان سددی و سده طحال
مقدار ترمسی در طبیخ اسارون و از برای استسقاء
و امثال آن از امراض کبد پیش از طعام مقدار ترمسی
از آن فرو برند یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه ممزوج
با آب بیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استسقا
مقدار فندقی با سرکه ممزوج با آب و از برای نفث
الدم وقتیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یک
مثقال در سرکه ممزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد
مقدار یک مثقال در طبیخ سمقوطون از حی العالم
و بعضی گفته اند که سومقوطون لبلاب راسن است
و سومقوطون لبنا نوعی از فودنج است و از برای
انقطاع صوت مقدار باقلائی در ماء العسل یا آب
عنب الثعلب یا نگاه دارند آنرا در زیر زبان و
صبح باید که اولاً غرغره کرده شود بآن پس آشامیده
شود و از آن مقدار ربع مثقالی تا نیم مثقال در آب
گرم و سکنجبین عنصلی و همچنین در صداع و شقیقه و از برای
قروح امعا و اسهال تا نصف مثقال با آب سماق
و از برای تفتیت حصاة و حرقت بول مقدار باقلای
در طبیخ کرفس و در وجع کلی مقدار بندقه با شراب
ممزوج با آب و از برای ادرار و اسقاط جنین مقدار
ترمسی در طبیخ مشکطرامشیع یا در طبیخ سداب یا در طبیخ
انجبل و از برای عسر النفس تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی
و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار باقلای
با سکنجبین عنصلی و از برای کرم امعا تا ثلث مثقالی
با عسل و همچنین از برای هر مرض باردی و بالجمله این
تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از برای
هر مرضی که نبوده باشد محض از حرارت و یبوست لیکن
باید که فرا گرفته شود و در امراضی که شدیدة البرودت
باشد با مطبوخ های گرم و یا ماء العسل و در غیر امراض
شدیدة البرودت با آب خالص و یاری دهند
یا دوای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه
غیر مطبوخ و تجاوز نکنند حافظ صحت در استعمال آن
از مقدار یک مثقال و آن هم وقتیکه بوده باشد
حافظ صحت در سن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار
شربتی ازین تریاق در گزیدن افعی و حیات و کلب
کلب یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم
و در گزیدن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه و در خوردن سموم
از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه درد سینه داشته باشد
و سعال مزمن و در وجع معده و امعا و احشا و شهوت کلبی و
نافض بی تب دو دانگ و در قرحه و سکته و لقوه نیم
مثقال با آب مطبوخ سداب و در قولنج نیم درم و در
استسقا یک مثقال و در اسهال و قروح امعا نیم درم با
آب سماق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سکنجبین عنصلی و در
جذام یک مثقال با مطبوخ گاو زبان و افتیمون و در حصاة
کلیه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس و در سهیجه یکدانگ
و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام و شهوت کلبی
یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یک مثقال
با مطبوخ مشکطرامشیع و گفته که این تریاق تندرستی را
بر مردم نگاه میدارد و چون در هر ماهی یکدرم از وی
بکار برند و شربتی ازین تریاق یکدرم یا بیشتر یا کمتر
بقدر قوت علت و قوت علیل است مخفی نماند که باید
دانست که اگرچه مقدار شربات از برای تریاق افاعی
یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق واودیها
با آن ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون
را بکسی بدهد باید احتیاطاً فصل و بلد و سن و عادت
و سحنه و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کمیت و کیفیت
هر مرض مرض را و مریض را ملاحظه نموده پس بقدر حال
مقداری که مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار
کنند که اول شربت آن یک طسوج است کمتر نباشد
و از اکثر مقدار شربتی از آن که بقول اشهر یک مثقال
است و نزد بعضی دو مثقال زیاده نباشد و در چیزی که
موافق حال مرض و مریض باشد داخل ساخته بدهد
فائده بدانکه شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که
به تریاق فاروق یعنی تریاق الافاعی هیچ ترکیبی در
نفع نمیرسد سوای مثرودیطوس که قریب است بآن
در ملائمت مزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل
فانه لاتوحش و مقاومت بجمیع سموم و عقلای اهل نظر
که هدایت یافته اند بتالیف این دوا بامر الهی و عنایت
او سبحانه امری رسیده که وحی یا شبیه بوحی باشد و
منافع و خواص آن از صورت نوعی آن است که تابع
مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزا او والا آنچه

آن نرم و نحیف است و بعد از گزیدن شایسته آن نمی ماند
زمانی که تجربه صحیح گردد بلکه میگیرند و ششم از آن زردی
و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و تا آخر درس برت که
طبخ آن اصعب است و گوشت آن صلب پس قابل نمیگردد
و دمان کم زردی و غیر از امتحانات این تریاق آن است
که تجربه کنند آنرا بکسیکه چیزی از سموم خورده باشد
پس اگر دفع مضرت سم از و کرد و آن شخص زنده ماند جید است
و صحیح و الا فلا و شیخ رئیس گفته که گمان من آنست که باید که
امتحان کرده شود بر کسیکه افیون و شوکران و مانند آن
خورده باشد والا اگر بیش و امثال آن خورده باشد
پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است
لا نعافع موت کند مهلت وانی و مستفر یابند که
که دواء المسک انفع از جمیع تریاقات باشد از برای کسیکه
بیش خورده باشد و میسر یابند که انفع جمیع فادزهرات از
برای بیش خورده و از برای دفع مضرت آن جدوار است و
از امتحاناتی که ذکر شده از برای علم بحدیث قوی این
تریاق از قدیم ضعیف و کامل الترکیب آن آنست که
قدری از آن را در گلوی ماری اندازند پس اگر آن مار عزو آن
تریاق حدیث قوی جید کامل الترکیب است والا فلا و نیز
از امتحانات آن آنست که کسی را که مار و افعی و کلب
و عقرب و رتیلا و امثال اینها گزیده باشد بخورانند با و بعد
ازین تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک
از اینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد و آن شخص فلاح
یافت خوب است والا فلا و بعض اطبا گفته که باید امتحان
کرده شود در امراض مزمنه که بدوائی دیگر علاج پذیر نباشد
چون شهوت کلبی و سعال مزمن و درد معده و امثال
اینها مقدار یک مناسب حال آن شخص و آن مرض یا چیزی
که مقرر است که استعمال آن با آن چیز در آن مرض کرده شود
پس اگر او مریض از آن مرض شفا یافت خوب است
والا فلا و شنیده شده و امتحان آن که اگر شبرم نجین
گردانند چون با آن زنند خوب است والا فلا برین جهت
اعتمادی نیست زیرا که فعل عسل و بعض ادویه دیگر نیز این
است و باید دانست که تریاق فاروق را مادام که امتحان

تجربه کنند و قوت و ضعف آنرا ندانند و خوبی و بدی آنرا
تحقیق ننمایند باید که مرتکب استعمال آن نشوند و چون از
امتحان و تجربه آن جمع گردد در زمان احتیاج بقدر مقرر
از آن از برای هر مرض مقداری که مزاج آن شخص
بر داشته باشد بدهند که فائده و نفع تمام دهد لا کلام و نفع
عظیم باذن شافی حکیم جل اسمه می بخشد:-

فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی در نفع از برای جمله امراض یا چیزهای خاص و مقدار معین که شرط است در نفع از برای آنها

بدانکه سبق ذکر یافت که این تریاق جید و نافع است
از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه
میباشد بلا شرط و ذکر کرده شده منافع مطلقه بلا شرط
آنرا و گاه میباشد بشرطے خاص و با چیزی خاص و مقدار
معین پس بدانکه باید که استعمال کرده نشود در مثل جذام
و برص و اختلاط یا مثل و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و تشنج
و تمدد و صرع و خدر و اختلاج و سوء هضم مگر بعد از
تنقیه تام بمثل ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا و ثیادرلیطوس و باید که
مجتنب و محترز بعد از تنقیه تام در اول روز و آخر روز از آب
گرم میباشند تا اشتها تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کنند
آنرا بر جبین در شبها و سعوط کنند از آن در اوائل روزها و
هرگاه جذام مستحکم شده باید که سلوک این قوانین را تا
یکسال حرص دارد و اگر در سعوط که در هر پانزده روز یک
مرتبه با آن سعوط کنند و بعضی گفته باید که آشامیده شود از
برای جذام بمرقه افاعی یا با طبیخ لسان الثور بجهت آنکه
این مجرب است از برای نیکو شدن رنگ و رستن موی و
صاحب برص بخورد آنرا همچنانکه ذکر شد از برای جذام
و بخراشد موضع برص را و طلا کند از آن بر آن موضع و
صاحب فالج میباشامد با طبیخ مرزیانه و کرفس و بسفایج و قسط عسلی و
روغن حب الخروع و بسیار سعوط کند با آن با روغن قسط نیز
و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط به قسط سفید
کرده با آن تدهین نمایند و صاحبان مالیخولیا و اختلاط
عقل و وسواس و توحش بعد تنقیه با شرابیکه در آن گاوزبان
و بادرنجبویه خیسانیده باشند و صاحب الجزر استعمال آن کنند

مدت زیادتی نور قمر خواه بخورد و خواه طلا کنند و از برای
زرق امعا مقدم باید داشت بر استعمال آن استعمال حقنه های
مناسبه و در قولنج با سداب و زیره و در علت استسقای گرم
باید ممزوج نمود با آن مثل آن از هر یک از سکنجبین
و بعضی بجای سکنجبین شیرم گفته اند و در رعشه پیش از استعمال
آن باید که نطول کنند با اطراف آب گرم و در داء الفیل باید
که مقدم داشت بر استعمال آن نطول کردن با آب سرد و بعد
از فصد عرق کعب و از برای دیدان با پوست بیخ انار و
قصب الذریره و زیره و در سموم با طبیخ عسل و باید که
بکشد مخلوط این تریاق را در عسل بچشم و از برای درد دندان
نگاه دارند آنرا بر دندانی که درد دارد و درد بان
از برای درد گوش آنرا با روغن بادام تلخ حل کرده در
گوش بچکانند و بعضی گفته اند که با آب گرم حل کرده در گوش
بچکانند و این است در اوجاع بخور کنند با آن باد قولنج و
همچنین در مثانه با زیادتی مثل ازرق و همچنین در حمیات
مطلقا هرگاه دگر دیده باشد فرمن و شفائی گفته که زنبور
گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع لیع
بمالند و از جهت مضرت ادویه سمیه مثل افیون و شوکران
و فرفیون و ذراریح و امثال آنها در شراب دهند و از برای
فالج و استرخا و لقوه و رعشه در ماء الاصول دهند و از برای
جذام در ماء الجبن و خداوندان حب القرع و دیدان را
در طبیخ قیسوم و در ضیق النفس با سکنجبین عنصلی و از برای
احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا در
طبیخ مشکطرامشیع یا با طبیخ سداب حکیم محمد تقی در قرابادین
خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند و خداوند
شهوت کلبی را در مقدار ۳ اوقیه شراب ممزوج دهند
و خداوند صرع را اندر سکنجبین عنصلی دهند و هم در سکنجبین
عنصلی حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را اندر با
عسل و خداوند قولنج را در طبیخ بادیان و زیره کرمانی و خداوند
حب القرع و دیدان را در طبیخ زیره و خداوند درد گرده و
مثانه را در طبیخ کرفس و صاحب اسهال تولون را و صاحب قروح
امعا را با آب سماق بدهند شیخ الرئیس گفته باید که خورده
شود این تریاق از برای تفتیت حصاة گرده و مثانه با طبیخ کرفس

فصل در بیان اقراص الافاعی

حب اقراص افاعی نهایت مقوی باه و ممسک منی است و جمیع اعضای رئیسه را قوت دهد صنعت آن اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفه مقشر خشخاش از هر یک ده مثقال جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر بری اصطبا ناتی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دارچینی مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زنجبیل بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره یا ورق طلا پیچیده و ورق طلا بهتر است نگاه دارند شربتی دو حب صنعت این حب بنسخه دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارصینی قرنفل دانه هیل سنبل گل سرخ شقاقل مصری سعد کوفی ایرسا زعفران از هر یک دو مثقال فادزهر اصطبا ناتی حیوانی یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال مومیائی [illegible] صمغ عربی از هر یک یکدانگ و نیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب اقلیطی از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی صنعت این حب بنسخه دیگر قرص افعی بیست مثقال تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هر یک یکمثقال زرنباد دارصینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود قماری قرنفل دارفلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکمثقال

عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم فادزهر حیوانی مجرب یکدانگ کوفته بیخته بشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده و خشک کرده نگاه دارند شربتی پنج حب تا هفت حب نوع دیگر از افعی که قدس سره در تقویت باه و امساک و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط بی نظیر است صنعت آن جوز بوا پنج عدد میان آنها را خالی کرده از افیون کازرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده پس خمیر را از آنها جدا کرده و اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قماری غوفی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق گل سرخ ایرسا فلفل سیاه هیل بوا قاقله کبار بسباسه بادرنجبویه زرنب تخم هلیون دارچینی مغز حب السمنه مغز حب الزلم مقشر چلغوزه مغز نارجیل مغز حب القطن از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش سفید تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کتیرا در آب حل کرده ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده و خشک کرده نگاه دارند شربتی دو حب حب قرص افعی منقول از اکلیل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است صنعت آن خصیة الثعلب مصری خولنجان خردل سرخ از هر یک سه مثقال مایه شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل کشنیز از هر یک یکمثقال کوفته بگلاب سرشته حبوب سازند دهن الافاعی نافع است از برای سموم و تحلیل سموم بارده از جلد و برای جذام و جلای آثار جلد مانند توباد و داء الثعلب و سعفه و قشر خاصه چون با آن چند روز سهم ساقط میگردانند لفت بواسیر را مجرب است

و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرغه افاعی را که افاعی را از برای اقراص پسندند ز نوبخته و گوشت آنها بر آورده باشند از برای ساختن اقراص بوزن آن قدر روغن زیتون داخل کرده در دیگچه پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند دهن الافاعی موسوم بدهن المفاصل صاحب خلاصة التجارب گفته که این مجربات اطبای هند است جهت تحلیل ورم های خبیث خصوص از مفاصل صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و ذنب آنرا بیفگنند و شکم آنرا پاک کنند و پارچه پارچه کرده در روغن شیب اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه بپرورند و اگر در آب شیب بجوشانند تا مضمحل گردد و بپالایند و روغن کنجد بران افگنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بکار برند بهتر است لحوم رماد افعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور احراق آن نیز بدستور آن ذکر یافت طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص در شقی سموم و برص هوام سمیه بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی فربه که در بیان افعی مذکور شد ده راس افاعی و احتیاط نیز و سر و دم آنرا قطع کرده پوست آنها جدا نموده احشای داره آنرا بیرون آورده آنها را با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با نخود و کنند تا و قدری شبت و نمک در آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آنها جدا کرده با نان گندم پاکیزه ترید کرده نان بخورند و شوربای آن را بیاشامند و اگر از گوشت آن نیز قدری خورده شود بد نیست و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کزبره بپزند و در ابتدا منفعت این شوربا ظاهر نشود و لیکن بعد از چند روز پدید می آید و گاه باشد که در ابتدا عقل زائل گردد پس شفا یابد و وقت بالیدن آن خوردن طبیخ افعی زمانی است که صاحب علت ورم کند و عقل او زائل شود پس پوست او جدا شود و صحت یابد آثار اللحم افعی جذام و امراض سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه سیر دوا المزاج است صنعت آن گوشت افعی

سرد و مو قطع نموده دنیکو شسته بطریق مذکور معمول مثقال
نیم آثار گوشت بره فربه یا بز فربه یا خصی هر کدام که
باشد دخواهند یک آثار مرغ جوان فربه سه قطعه کنند
فستقی بادرنجبویه از هر یک چهار مثقال افتیمون گاوزبان
از هر یک ده مثقال در پارچه نازک بسته با چند طاقه
شبت در آن اندازند و با شش آثار آب عرق کشند
شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر
قوی تر خواهند کبک و کبوتر بچه از هر یک سه قطعه و کوچه
طیور از هر یک پنج شش قطعه و کنجشک خانگی بیست عدد
دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال سنبل
بالوست پنج مثقال بوزیدان مثقال بهمنین از هر یک
سه مثقال و نیم کوفته اضافه نمایند و دو مثقال زعفران
و یک مثقال عنبر اشهب در پارچه نازک بسته بسر تنبه آن
مشربه اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند
فرفقه افعی که آنرا شوربای افعی گویند و در حقیقت همان
طبیخ افعی مذکور است و این عرقه مستعمل است در مرض جذام
صنعت آن بدستور طبیخ آن است و دستور آشامیدن
و وقت بازایستادن از آن لعینه همان نوع است
معجون قرص افعی بجهت تولد و تناسل مجرب و بغایت
مقوی و مشتهی موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ
صحت ایشان و بجهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو
گردانیدن رنگ رخساره و تقویت هاضمه و تفریح و دفع وحشت و
سوداوی نافع است و صنعت آن خصیة الثعلب مصری
زنجبیل دارچینی از هر یک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دارفلفل از هر یک یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین
مغز نارجیل مقشر از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض اشنه
انجدان پنیرمایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم کراث تخم
بوتجه تخم طیون تخم گندنا تخم شلغم تخم خیار تخم قثد تخم
جرجیر بوزیدان جدوار ختائی معجون مغز چلغوزه خولنجان
حب الصنوبر الکبار تخم ترب ترفة الشیب تودری سرخ
تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز حب الفلفل
مغز بن خلفل لسان العصافیر خردل العسل اصل مشوی حسک
عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عنبر اشهب مشک ترکی

از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره
دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عشر جمیع
ادویه با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
یک مثقال صنعت این معجون منحصر شاه غیاث الدین
شیرازی به حکیم سلیمان دسوی حفظه الله لما خصیة الثعلب
مصری دارچینی زنجبیل از هر یک شش مثقال کبابه چینی
قرنفل دارفلفل ابریشم اشنه انجدان مایه شتر اعرابی
تخم کرفس تخم بوتجه تخم طیون تخم گندنا تخم ترب تخم جرجیر
تخم کتم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار
حب الصنوبر الصغار جدوار ختائی خولنجان تودری
سرخ تودری سفید ترفة الشیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم
خربزه تخم کاکنج حب الفلفل حبة الخضراء فلفل لسان العصافیر
پیاز عنصل مشوی بسباسه حسک مبل تخم خردل تا قرقرحا
از هر یک یکمثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر
مغز نارجیل مقشر مغز فندق مقشر از هر یک دو مثقال
قرص افعی عشر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال
کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه سرشته
معجون سازند شربتی یکمثقال تا دو درم + افیون
بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون معرب اپیون یونانی است و معنی آن
سیب است و بعربی لبن الخشخاش و فرقد و بربری
ترياق و بسریانی و عیامیون و شقیقل یعنی میراننده
اعضا و بفارسی تریاک گویند و تریاکی که رستم از
کیکاوس طلبید که بسهراب خوراند گویند افیون بوده
چه نیست دوای در اوجاع شدیده حائل میان نفس و
موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت میباشد
با آنکه دوای شدید الغائله است و باعتبار چنان
نفعی حکمای اطبا محتاج بودند باستعمال آن و ناشتند
چاره از آن لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات چنانچه
هر حکیمی ترکیبی از آن ساخته و بقدر مقدور اصلاح آن
کوشیده تا بدن از غائله آن متضرر نگردد و فوائد آن ندید کرده

فصل در بیان ماهیت و طریق اخذ و صنعت و جودت و ردائت و خواص و منافع و مضار افیون

و اما ماهیت آن بدانکه افیون اطلاق کرده میشود بر
سبیل اشتراک بر سه چیز اول بر صمغ خشخاش مطلقا
خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب
برین متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه و این نزد قدمای
اطبا است جهت آنکه در آن اوقات زرع خشخاش سفید نبود
و از خشخاش سیاه صحرائی صمغ عرلی می گرفته اند و کیفیت
آن بسیار کم می بوده مگر در ارض مصر تنها و از آنجا باطراف
می برده اند چنانچه تمیمی گفته که در هیچ زمین نه در شرق
و نه در غرب افیون نمیباشد مگر در دیار مصر خاصته در صعید
مصر خاصته در موضعی مخصوص که معروف با شیونا است
از آنجا بسائر بلاد میبرند سوم بر عصاره خشخاش سیاه
چنانچه دیسقوریدوس گفته که افیون صمغ درخت خشخاش
سیاه است یا عصاره آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده
که افیون عصاره خشخاش مصری است که آنرا بآفتاب
گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از خس بری
کاذب افیون میسازند و آن بتر می است اما ضعیف
و گفته اند که از شقایق النعمان افیون میگیرند و آن
قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش میگیرند لیکن
بسیار قلیل از آن بعمل می آید + و اما طریق اخذ افیون از
خشخاش آن است که چون گل خشخاش ریخته شده و خشخاش
و دانه بسته و قریب بآن رسید که رطوبت خود از دست کم شود
و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز به چهار تیغ
طولانی غیر غائر که باندرون آن نرسد و سوراخ نکنند
زده و شب بگذارند تا شیر و رطوبتی که از آن موضع بیرون
می آید بسبب سردی هوا فی الجمله جمود می دانعقادی
بهم رساند پس یک یک را صبح بانگشت از آن برگیرند
برکنار صدف یا پیاله چینی بمالند تا شیر جمیع خشخاشهای
تیغ زده جمع گردد و همچنین با آن صبر کنند تا آنچه بتدریج
برآید جمع گردد و در همان روز تیغ بردارند و گاه باشد که
روز دوم نیز چیزی بیرون تراود آن را نیز بردارند و اگر باشد
دیگر نیز تیغ زنند بدنیست تا آنچه در آن مانده است برآید
و بهمان طریق بردارند و همچنین تا آنکه مقدار معتد به
جمع گردد پس مجموع را بر روی سنگ لیبا بنده و بدست نیکو بمالند

وازان اقراص ویا فتیلها سازند که بچین و یا بشکل بیضهٔ مرغ نیز سازند
و در سایه خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند
اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که تا رقت و تغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضیقهٔ خفیه
که در ظاهر آن است نیز جذب رطوبات میکنند خواه
رطوبت آب و خواه رطوبت شبنم و یا رطوبتیکه در هوا و انها
میباشد و کسانیکه تتبع احوال نباتات میکنند در میابند
این معنی را و بهترین رطوبات رطوبت شبنم است که در تغذیهٔ
نبات شبیه است بطلی که از افواه عروق بیرون می آید
و بر ظاهر اغصان میچسپد و آن رطوبت اکثر در زمستان و
اوائل بهار میباشد تا مینا که حرارت روز تحلیل آن کند
پس در پوست خشخاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ میکند
و در میلادی تکون که از بسیاری رطوبت و ضعف حرارت نضج
نیافته مانند لبنی که شبیه است بغذای نبات کامل نشده
بلکه رطوبت سبز رنگ میباشد که خام و نا ملائم است پس از انکه
آن رطوبت رنگ بیاض و قوام معتدل گیرد و قبل از انکه
تغذیهٔ قشر شود انتهاز فرصت میباید نمود و استخراج لبن
آن کرد و آن زمانیست که او تعیین کرده که حرارت آفتاب
رطوبت آنرا تجفیف کند از ظاهر قشر و بواسطهٔ بسیاری
ظاهر و باطن آن نضج را قبول کند و هرگاه باین مرتبه رسد
که تجفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چندان
ظاهر بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این در اواسط
فصل ربیع است و اینکه شق را بکار میکنند جهت آن است
که تا موضع بیرون آمدن لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی
دیگر سوراخ کنند سیلان تمام نمیابد و اما سبب آنکه باید
که شق آن غائر نباشد آن است که تا باندرون نفوذ
نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید که متشعب
نشود از برای آن است که لبن از یک موضع بدر آید و
بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که هر چند بیشتر از مواضع
کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از انکه کم از
مواضع متعدده متفرقه بجهت آنکه چیزی که مقدار آن اندک
باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآمد چون از مواضع
متعدده متفرقه برآید ناچار اندک میباشد و نگاه داشت

کرده و شق متقارب کنند هر دو از یکجانب قریب بهم منبع
متشعب که یکی تا بنزدیک سر آن و یکی تا به نزدیک
تهٔ آن برسد و در وسط قریب بمحاذات هم باشند تا انچه
از پائین باشد از یکی بیرون آید و انچه از بالا باشد از
دیگری و اما سبب آنکه بانگشت باید که بردارند آن است
که اگر مثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر چیزی
می تراشد و از اجزای کثیفهٔ داخل آن می شود و اما
سبب در صدفها و پیالهٔ چینی یا شیشه جمع کردن لبن بواسطهٔ
آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی در آنها
نفوذ نمیکند خصوص صدف و در انگشت هم چیزی نمیگذارد
بسبب تیزی خود بخلاف ظرف و خشب و برگ و مانند
اینها و اما سبب آنکه روز اول بامداد که بردارند روز
دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن مذکور که از
موضع شرط بیرون می آید و همانجا منعقد میگردد و تا
بافواه و منافذ این لبن هست از انچه بعد از ان است
از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که برگرفتند افواه
منافذ گشاده میشود و دیگر باره بیرون می آید و تا منافذ
نیز از تاثیر هوا و آفتاب تجفیف پیدا نکرده و صلب نشده
احتمال بیرون آمدن هست و چون خشک شد دیگر چیزی
بر نمی آید و از این است که روز سوم هیچ بیرون نمی آید
و اما سبب آنکه باید که بر روی سنگ صلایه کنند و آنرا
بدست بالند آن است که بعضی از رطوبات آن تحلیل
رود و خاثر و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا تکلمهای
پهن و یا مانند بیضه گردد که هوا در ان دخل نتواند کرد
که اگر بسیار رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب
ترویح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ
افیون آن است که مادون سر خشخاش که تخم آن
است نزدیک بساق شق کنند و باشد او بگذارند
تا صمغ آن بیرون آید و بعد از ان جمع کنند که این
افیون خوب است ظاهرا مدعای او آن است که بعضی
از صمغ که در ساق گیاه است آنرا هم بیرون آورند
و لهذا او می گفته که قوت پوست و برگ و تخم خشخاش را
میکوبند و میفشارند و میپزند تا غلیظ شود و قرص

میسازند و این بدترین اصناف آن است و دیسقوریدوس گوید
طریق استخراج افیون که مراد عصارهٔ آن باشد می آورد که
سر خشخاش را و اوراق آن هر دو را بکوبند و عصارهٔ آنرا
بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه کنند تا چندان
غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد از ان قرص کنند و
گویند که این قسم افیون را مقونیون گویند اما بیان جودت
و رداءت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از
خشخاش سیاه است که در سایه خشک نموده باشند بعد از ان
گفته اند افیون متخذ از لبن کوزهٔ شقائق النعمان است
و علامت جودت آن دو است اول آنکه در آب زود
گداخته شود زیرا که صموغ زود در آب گداخته میشوند حتی آنکه
اگر بجای نشاسته گذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی
و کثیرا و امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از انکه
در آب گداخته شد اجزای آن متشابه و متساوی باشند
و درشتی در ان نباشد زیرا که علامت غش و اجزای غریبه
است بجهت آنکه غش جوهر غریب است و مخالطت تمام
ندارد و سبب این است که اکثر ناهموار و درشت و دانه
میماند و بعضی گفته اند که آنرا در آب حل کنند و صاف
کنند اگر در ان ثفل بماند مغشوش است و الا خالص سوم
آنکه حاد الرائحه و مسموم باشد زیرا که افیون خالص بوی
آن تند میباشد و بوی خاصی دارد و مسموم است و مغشوش
آن کم بو است و این بمقایسه معلوم میگردد که اول افیون
خالص اگر باشد بو بینند بعد از ان آنرا و یا آنکه
سابق بوی خالص آنرا دریافته باشند چهارم آنکه کسور
آن سفید مایل بحمرت کمی باشد یعنی چون آنرا بشکنند
محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم او
مرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود
که اول افیون خالص را بچشند بعد از ان آنرا و یا آنکه
طعم آنرا از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنگین
و رزین باشد بسبب آنکه انچه خالص است و صافی است
اجزای او متلذذ است و انچه غیر صافی و مغشوش است
اجزای آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال
انچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است هفتم آنکه

بیرون ، را آفتاب گداخته نرم و گداخته شود و سوم آنکه چون
در آتش اندازند و یا نزد چراغ برند زود مشتعل و افروخته
و دران جرم بسیار نماند چهارم آنکه شعلهٔ آن صافی باشد
و تیره نباشد و پنجم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و
قوی باشد و اما صفات مغشوش آن ضد این صفات
است و گفته اند که آنرا مغشوش بمامیثا یا عصارهٔ خس بری
یا صمغ آن میسازند نشان شناختن این پس آن است که آنچه
مخلوط بشیاف مامیثا است هرگاه در آب محلول سازند بوی
آن ضعیف گردد و لمس آن خشن باشد و آنچه از عصارهٔ
خس بری سازند سبک و بی مغز باشد بجهت آنکه در طبیعت
عصارات غلیان است هر چند آنرا بالطبخ و تشمیس چنان سازند
که غلیظ شود و از غلیان باز مانند اما فی الجمله دران غلیانی
حادث میشود که موجب تخلخل و خفت وزن و عدم رزانت
آن است و آنچه در وی سرس و امثال آن کنند همچنین بدانست
و بوی آن کم است و آنچه دران صبر و مر داخل کرده باشند
طعم و رائحهٔ آن صبر طعم و رائحهٔ افیون خالص است و این
نیز بمباینهٔ طعم و رائحهٔ افیون خالص معلوم میشود چنانچه
قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند باید که بوی آن موجب
خواب باشد جهت آن است که افیون مسبت است و هرگاه در
رائحهٔ آن این معنی باشد معلوم میشود که در کمال قوت است
و آنچه گفته اند باید که در آب زود بگدازد جهت آن است که
در صمغیت آن لزوجتی نیست که بواسطهٔ آن آب دران بنفوذ
نتواند کرد که بعمق آن برسد بلکه از قبیل سائر البان نباتات
منجذب آب بزودی میکند و میگدازد و اندر رطوبتی دران
تاثیر میکند حتی آنکه چون در جای نمناک گذارند نرم شود و
هر آنچه دران صمغ باشد براق و صاف است و آنچه دران
کتیرا و مانند آن و یا چیزها که در آب نمیگدازند داخل است
چون در آب گدازند ظاهر آن نرم و باطن آن همچنان صلب
میماند و آنچه گفته اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و بچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال
لطافت اجزای آن است و شیء دیگر این لطافت و تاثیر
بسبب قلت ارضیت بران و از علامتی که میان مردم متعارف است
آنست که نرم آنرا بر دو انگشت ابهام و سبابه بکشند تا بکشت

بسیار بالند اگر تند و روشن در دست پهن شود و فتیله نشود و
بسیده لیفی بر حمل و خرما نباشد آن خالص است والا
مغشوش و دیگر آن است که چون در جای نمناک بگذارند
نرم شود مانند موم و این امتحان نزدیک با متحانی است
که گذشت و آنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات
مذکوره در کتاب دیسقوریدوس که از برای جید و خالص
بودن افیون ذکر کرده این است که زرین و حاد الرائحه
و سهل الانحلال در آب باشد و زود منعقد نشود و بعد از
گداختن در آفتاب متحلل شود و شعلهٔ چراغ را تیره و مظلم نکند
هرگاه که مشتعل سازند و اینها همه از اموری است که ذکر یافت
و اما افیون زرد رنگ که آب را رنگ کند و ناهموار باشد
و ضعیف الرائحه که اوصاف مذکوره دران نباشد مغشوش
است اما مزاج و طبیعت افیون پس بدانکه در مزاج افیون
اختلاف بسیار شده جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک
میدانند و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند
که چهارم است و دران نیز اختلاف و بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست
آن اکثری بر آنند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند
یبوست آن قوی است و جمهور اطبای هند آنرا گرم
و خشک دانسته و متاخرین اطبای فارس که تابع
اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم
نیز گفته و هر یک را دلیلی است و آنچه بالفعل مشهور میان
اطباست که متخذ از خشخاش سیاه بری است بارد یابس
در اول چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس
در آخر درجهٔ سوم و متخذ از خشخاش سفید بستانی بارد
یابس در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان
اکثر آنرا گرم میدانند و بعضی بسردی آن قائل اند و
فقیر را عقیده آنست که افیون با وجود برودت
مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی
حار لطیف با جزو بارد کثیف ارضی غالب که آن جزو حار
میباشد علت تلخی طعم و حدت رائحه و سرعت اشتعال و
صدور افعال حرارت در بدن یعنی بعد ورود در بدن فعل
انفعال دران اولا از آن اثر حرارت ظاهر میگردد و

بدن را گرم میسازد و ثانیا یعنی بعد زمانی که آن جزو حار
لطیف بتحلیل رفت باقی میماند آن جزو ارضی غالب و
احداث برودت مینماید و اما آنانکه گرم دانسته اند دلیل
از قیاس و تجربه آورده اند و ادله و اجوبهٔ آنها بالاجمال
این است اما ادلهٔ قیاس آنها سه است اول مرارهٔ طعم آنست
زیرا که فاعل مراره حرارت است دوم دلیل دیگر حدت نکهت
که با حرارت دران میباشد و دلیل دیگر قیاس ایشان کلام
شیخ الرئیس است که فرموده الحرارت فی الرطب تفعل السواد
و فی ضده البیاض و البرودت فی الرطب تفعل البیاض
و فی ضده السواد و معلوم است که افیون لبن خشخاش است
یا عصارهٔ آن و بهر حال متلون بسواد شده است پس ازین
معلوم میشود که فاعل آن حرارت خواهد بود اما تجربه خود بیّن
و ظاهر است که افیون اولا احداث حرارت میکند و بواسطهٔ
آیین مردم در برودت هوا و زمستانها و در بلاد سرد که
هوا بسیار سرد است بیشتر استعمال میکنند و برودت که ثانیا از آن
صادر می گردد می گویند بنا بر آن است که مواد حاره بدن را
تحلیل میدهد و بالعرض برودت احداث میکند و هرگاه
دو امر متضاد از شیء واحد ظاهر شود یکی بالذات و
دیگری بالعرض و البته بالذات متقدم خواهد بود و بالعرض
مقدم موخر جهت آنکه در حکمت طبیعی مبرهن شده که ذاتیات مقدم
اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاهر میشود
و بعد از آن برودت پس حرارت آن ذاتی خواهد بود و برودت
آن عرضی جواب از حجت اول آن است که قیاس موقوف برین است
برای آنکه میتواند بود که در شیء امری باشد نیز ظاهر حس
که آن بالمآل موجب صدور امری گردد که بالتمام آن امر
ظاهر نباشد مانند چوب چینی و زیبق و آن امر فی الحقیقت
اقوی باشد از امری که ظاهر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند
بر دو مثقال از فرفیون محلول در یک رطل از شیر تازه دوشیده
که بسبب لون ظاهر آن که بیاض است لازم می آید آن دلیل
که بارد باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و همچنین در
افیون فرضا میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن تند
و فعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت و حدت و
جواب از دلیل دیگر که در رساله بقول شیخ گفته اند سیاه

بهمین جواب آن این است که چون آمد بود که امر دیگر باشد
که مقتضای حرارت باشد و آن اقوی باشد و اما دلیل از
تجربه که آورده اند جواب آن آن است که لا نسلم که فعل افیون
اولا حرارت است بلکه اولا تبرید است وثانیا بالعرض
تسخین وثالثا بالذات باز تبرید است و دیگر مقدمه که
دعوی کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شیء واحد صادر
گردد اول یکی بالذات وثانی بالعرض اما بالذات مقدم است
این ممنوع است زیرا که ممکن است بود که امر بالعرض مقدم
برتبه باشد که بر امر بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تسخین
آب گرم اولا و تبرید آن ثانیا که اول بالعرض است
وثانی بالذات و معهذا تسخین آن مقدم است بر تبرید
و اگر گویند که افیون صمغ است و شیخ الرئیس گفته که کل
صمغ حار از قبیل او نیز حار باشد گوییم که شیخ با وجود این حکم
کرده است که افیون بارد یابس است در درجه رابعه پس ممکن است بود
که در اصل طبیعت صموغ حار و یابس باشند و بواسطه مانعی اثر
آن بالفعل نیامد مثل آنکه از نباتاتی که از آن بیرون آید
قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صمغیت باشد و دیگر
آنکه این لبن است نه صمغ و فرق است میان لبن و صمغ
و بالجمله این امر پر قوتی ندارد اما بیان منافع و مضار
آن از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع است از برای
صداع بوییدن و طلا کردن آن بر سر و آشامیدن آن بقدر
حبه فخر الدین سمرقندی در صداع خود گفته باید حذر نمود از
استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع
در نهایت شدت بحیثیتی که طاقت برداشت آن نداشته باشند
و اما هرگاه صداع با این شدت نباشد پس جایز نیست استعمال
آن بجهت آنکه ماده را بلید و غلیظ میکند و ضرر بحواس
میرساند و اورام الحارة فی الدماغ وجرب الرأس جالینوس
در کتاب تریاق بسوی قیصر تصریح نموده که اطلا کرده میشود
از افیون صاحب قرانیطس را آن در سر و بتدریج
بربع درم رسانیده میشود و در ماء الشعیر پس نفع میدهد
او را و جرب و سنگاری او میشود شیخ الرئیس گفته سهر اول
آن است که جبهه کرده شود در آمدن خواب مر صاحب
سرسام صفراوی را اگرچه مالیدن افیون باشد بر جبین

و بینی او اگر بوده باشد قوت آن قوی را الا باید پرهیز نماید
کمال پرهیز از این عمل بجهت آنکه موجب هلاک تعطیل
میگردد مگر آنکه ناچار باشد که نفع کند بوییدن افیون
با شمه از زعفران و داخل کردن در تقاطیع منومه
در سرسام حار خصوصا صفراوی و مانند آن از سبار و
جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر
یک موضع از کتب متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است
از برای سرسام حار فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار باشد
که مضطر گردیم در صاحب سهر مفرط بسبب خوف انحلال
قوت آن با شامیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن
از افیون تا خواب برود در کتاب تریاق بسوی قیصر
جالینوس تصریح نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار
کرسنه خواب می آورد و ساکن میگرداند وجع را محمد
بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار
یک دانگ و از عصاره بیروج و زعفران از هر یک دو دانگ
و سرشته داخل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر جبهه
خواب می آورد خوابی نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد
سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که بیاشامد بقدر
قیراطی از افیون و تجدید افیون را دائم تا آورد خواب را
و نیز جالینوس گفته که چون خورده شود از افیون مقدار
کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده
شود از افیون ربع درمی در ماء الشعیر خواب می آورد
خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسا باشد که منتفع شوند
اصحاب سهر و حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون
یوسف بغدادی گفته که مقدار نیم دانگ افیون چون
آشامیده شود مرقد است و احتمال فتیله از آن مرقد
منوم است و گفته اند که اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک
با مثلش زعفران خواب آورد خوابی معتدل پس
اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی غرقی می آورد
پس اگر از آن نیز اندکی زیاده کنند موجب سبات میگردد
پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سبات
غرقی میکند بمرتبه که نباشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر
از آن نیز اضافه کنند میکشد و سبب تنویم افیون فرط

تبرید و تغلیظ آن است مر روح را و عسر حرکت آن بسوی
خارج و بسوی اعضای حواس خمسه ظاهره که آن سمع و بصر
و شم و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی بجانب بسوی
این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت
از همین تعطیل حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی
زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر باطن انف میگرداند
موجب خواب و همچنین چون حل نمایند افیون را با چیزی نافع
در روغن بنفشه بمالند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است
از برای سهر مفرط قوی که اطبا از معالجه آن خسته گردیده
باشند و اختلاط الذهن و الجنون و القطرب و العبار
و داء الکلب و المانیا هرگاه بوده باشد هذیان بسیار گرم
مزاج ناری بحیثیتی که بوده باشد از روح نفسانی بسبب
بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل یا فنی بسببی
و حرکتی از حرکات فکریه پس آنرا نافع است استعمال قلیلی
از افیون و افیونیات که بیاشامد اندکی از آن را و از این
جهت است که بیاشامد افیون مفید از برای جنون و سبار
و قطرب و نیز باین سببی باشد نافع از برای سرسام حار
چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی مغرور مانند صاحب
قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن
و ساکن گردیدن فکرهای او و بعض اطبا گفته اند که افیون
را نفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه بوجه
مخصوص فتیله در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران
داخل کرده ببویند حکیم علی در شرح قانون گفته که افیون
در نهایت نفع است از برای مانیا و جنون قرشی گفته که
از جمله علاج جید قوی از برای داء الکلب و مانیا آن است
که بیاشامانند صاحب آن را نیم درم افیون در ماء الشعیر
نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس بسا باشد
که دور گرداند مانیا و داء الکلب را در یک روز بجهت
آنکه مبرد دماغ و مزیل حرارت محرقه و مسکن اضطراب
و جنبش در روح است و می بخشد دماغ را امزاج معتدل
مزاج حار حادث از سودای محترق و دوای قوی است
در دفع غائله سودای محترق و مدت آن و خواب می آورد
پس موجب راحت میگردد و نزد خواب اندک تحلیل بسیار

که نزد قوت حرارت و استیلای مرض احتیاج باعادهٔ آن
شود چند مرتبه تا نگردد بسبب طول مدت قوی در تاثیر
یوحنا گفته که هرگاه بده باشد با مانیا سهر طویل پس نافع
است آنرا سعوط بچیزے از افیون محلول با اندکے زعفران
و گفته شده که تمام علاج قطرب تدابیر یست که خواب
آید صاحب آنرا پس میباید که بیاشامند اورا آگاهے
افیون از برائے خواب آمدن ایشان زکام و نزله
چون آشامیده شود از افیون بمقدار حبهٔ شعیر نافع است
از برای زکام و نزله در انتها لیکن مضر بدماغ است
و مصلحش آن جند بیدستر و زعفران است و گفته شده
که مصلح آن زنجبیل است مضر تا نید اصلاح ضرر آن بدماغ
بهیچ چیز مثل جدوار نمیکند : اما در اذن چون افیون را
با روغن بادام یا دهن ملوق که دهن زعفران است حل
کرده در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آنرا و چون
آنرا با دو حبهٔ جند بیدستر سوده در شیر دختران حل کرده
در گوش چکانند تسکین میدهد درد آنرا مولانا نفیس گفته
که هرگاه وجع اذن از ریاح و بخارات حارهٔ حاده باشد
نافع است از برائے تسکین آن وقتیکه وجع شدت داشته باشد
چکانیدن افیون محلول بشیر دختران در گوش و استعمال
افیون در گوش وقتے باید که از شدت وجع خوف تشنج و
اختلاط عقل و غشی باشد که دران حالت تسکین وجع بمخدر
مثل افیون واجب است و با وجود این مداومت آن
نباید کرد که موجب ثقل سامعه است سمرقندی گفته که از
افیون از ادویهٔ مسکنهٔ وجع اذن است و نافع است
از برائے قرحهٔ اذن بجهت آنکه مخدر است و تجفیفش زیاده از
تجفیف نفس افیون است و هرگاه استعمال کرده شود جند بیدستر
نیست آنرا مضرت افیون سید اسمعیل گفته که چون افیون و
بزر البنج سفید را اتساوی از هر دو بقدر عدسی ملایه کرده
در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند
نافع است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون یک
قیراط افیون را در شیر تازه دوشیده حل کرده نیم گرم در گوش
چکانند نافع است از برائے تبور گوش وقتیکه با ضربان باشد
و خوردن مقدار کرسنه از آن تمامی اوجاع را ساکن گرداند

و خواب آورد و چون با زردهٔ تخم مرغ بریان کرده با زعفران
ممزوج نموده بر جمره بجائے مهمله و خراجات بجائے معجمه
گذارند نافع است آنرا و با زعفران و شیر دختر جهت نقرس
و گذاشتن فتیلهٔ ممزوج بآن در مقعده باعث تسکین اوجاع
آن مورث خواب است و از منافع افیون آنست که مقاومت
با برودت خارجے میکند اگر قدر یکه مهلک نباشد بخورند سرما
چندان اثر نمیکند چنانچه جناب ارشاد مآبی مدظله العالی
نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بایران شده
بود در زمستان اتفاق سفرے شد در بین راه شخصے
ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب سرمای بسیار
متاذی بود و نزدیک بود که بے طاقت شود نزد وی خود
باو رسانیده قدرے افیون باو دادم که بخورد بمجرد خوردن
فی الجمله با فاقه آمده و توانست که خود را بمنزل رسانید
و حکایت حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی رح و محافظت
نمودن خود در میان یخ و برف تمام شب بخوردن
افیون اندک اندک مشهور است و این بسبب حدات
سخونت بالعرض آن است و بسبب تسدید مسامات
و مانع آمدن از تاثیر برودت هوا الغالب بر بدن و اجتماع
حرارت و قوی در باطن و هیچ دوائے دیگر را خواه مفرد
و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر الیشان را یعنی حکیم مزبور را
فالج عارض شده و این یا بسبب برودت ذاتی افیون و
افنائے حرارت غریزیست که لازمه آن است و یا باعث دیگر
منفعت دیگر تنویم است چنانچه ذکر یافت و آن بسبب تبلید
و تغلیظ روح است منفعت دیگر بیداریست لهذا
مسافران در شب کثیر آنرا میخورند تا خواب بر ایشان
غالب نشود و از بیخوابی نیز متضرر نشوند و این نیز
بسبب تخدیر و احداث یبس آن است و منفعت دیگر
جد و نشاط در کارها است بواسطهٔ قوت روح و رسیدن
او باعضا و اشتعال حرارت بدنی که مدار افعال بدن است
و این نیز بسبب تخدیر و اجتماع حرارت و
قوی است در باطن و از این جهت عباد و نساک
و اهل خلوات و توجهات جهت بیداری شب
استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال

شاقه سیه دقیقهٔ لطیفه مانند کاتبان و نقاشان
و طالب علمان بآن رغبت تمام دارند و این نیز
بسبب افعال مذکوره است : و منفعت دیگر ازاله
غم و هم است و از این نیز بسبب انعاش او است
مر ارواح را و اجتماع آن بسبب توجه بسوے باطن است
و از این جهت اکثر مردم مرتکب آن میگردند تا بواسطه
انقلاب روزگار غموم و هموم با ایشان دست ندهد
و جهت دیگر آنکه بسبب تخفیف کردن او مر فکر و مقدمات
و امور مغمومه و مهمومه را و جدا کردن نتایج از مقدمات
و نرسیدن مدد از خارج بآن بسبب تسدید و تعطیل حواس
ظاهره فی الجمله و متوجه بامر دیگر شدن باز میماند و فراموش
میکنند هموم و غموم را : و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت
است در اسهالے و لینتے که هیچ دوا در و تاثیر نکند بقلیله
از افیون آن مرتفع میگردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضے ادویه است که اسهال قوی را فی الحال
حبس میکند و عمدهٔ آن ادویه افیون است و باقی مصلحات
و مقویات او مثل جند بیدستر و زعفران و دارچینی و نعنع
اینها و به تنهائی استعمال نباید نمود : و منفعت دیگر ازالهٔ اورام
حاره و ردع آن است طلاءً : و منفعت دیگر دفع سعال است
بعد ملاحظه سبب و دانستن مآل و مقدار معین نفع فی الحال
آن است و این بچند وجه است یکی بسبب ردع و منع نزله از
انصباب بسوی سینه دوم بسبب تحلیل و ترقیق مواد بسبب
تسخین بالعرض آن و دیگر بسبب تخدیر و احداث یبس
و قبول نکردن اعضای در مواد را : منفعت دیگر منع
تپهائے محرقه است خاصه در اقراص طباشیری : منفعت
دیگر منع تپهائے نائبه از ربع و خمس و غیرها پیش از آمدن
نوبه است بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب در مسلو قد
عفونت و نیز بسبب تنضیج و ترقیق و تحلیل آن زیرا که گفته
اند افیون منضج عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است
از برای دفع و آن ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و تقطیع
لزج باشد و این افعال بسبب حدات حرارت بالعرض آن است
و منفعت دیگر تجفیف قروح است بسبب یبس و تخدیر یکه
دارد و چون اندکے از آن در مراهم داخل نمایند : منفعت دیگر

تدابیر مذکوره در کتب در علاج کراز مرعی داشتن علاج تعین مذکورین باغذیه بباید نمود و تمریخ افیون بمفرحات و مقویات قلب و مداومت حمام مرطب و تطییب خاطر را ازاله این قسم ذبول مدخل تمام است و علاج تقلیل فهم و اضعاف ذکر مانند آن بمصلحات افیون ست از انچه دران بسط و تلطیف باشد مانند زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و هیل بوا و بسباسه و عود هندی و دارچینی و جز آن که در باب ترک افیون مذکور ست در تیاب مدخلی تمام دارد و علاج ازاله ثقل سمع روغن ترب و تریاق اربعه و ماه فرفیون بگلاب سائیده و یا با روغن بادام تلخ و فتیله بآن آلوده کرده در گوش گذاشتن ست و علاج روارت اخلاق تقلیل و تعدیل یبوست دماغ ست باغذیه و اشربه و اطلیه و اتفاق و ملاقات با مردم موافق در حین نشاط و ترک اختلاط خاصه با کسانیکه از اختلاط ایشان اورا انقباض بهم رسد در حین اختلاط کیفیت آن و علاج اضعاف اعضای رئیسه و معده تقویت ارواح و اعضا و تمریخ معده بمصطکی و کندر و یا روغن آن هر دو و جدوار و زرنباد و سائر مقویات معده است و علاج غثیان و این از دو امر واقع میشود یکی به زیادتی مقدار شربت آن بعد از طعام و امتلا دوم بتوجه اخلاط فاسده مغثیه است اورا دوی مخصوص باشد اول به تقلیل و ارتکاب آن در وقت و دوره مناسب و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت دوره نامناسب و دوم تقویت معده است تا قبول انصباب مواد نکند بمثل شربت لیمو و صندل و غوره و انار میخوش و منعنع و جوارشیکه دران پوست ترنج و مصطکی و عود هندی و آب ریباس یا غوره یا زرشک و مانند اینها باشد و جوارش عود ترش و غذا های غلیظ غیر متعارف مثل برنج سرکه و آب لیمو یا غوره و پیاز حلقه کرده و نعناع خشک نان خوردن نافع قی است و علاج قبض طبیعت انجیر در آب و عسل خیسانیده ناشتا قریب بهفت هشت دانه خوردن و گلقند معتبر با حسب یا املیسی خوردن و شیر و عسل و کترانگبین و شوربای چرب مثل رشته و ماش آشامیدن و اگر زیاده ازین خواهند شربت بنفشه یا خمیره بنفشه و اگر اینها سود نبخشند حبی از بنفشه و دانگی از سنا مکی و ربع دانگی محموده ساخته فرو برند و ده مثقال شربت بنفشه بگلاب حل کرده بالای آن بنوشند و علاج لینت طبع غالب بواسطه اسهال کبدی که مواد مختلفه در مدت مدید محتبس شده بجگر متوجه میشود و جگر آنرا از خود دفع میکند و این اصعب اقسام اسهال ست و اصعب امراض عارضه ایشان و دیگر آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد فاسهال بضعف قوت منجر میباشد و دیگر آنکه طبیعت ایشان با فیون که اقبض ادویه است معتاد شده اگر امر عظیم نبوده ظاهر نشد بالجمله بهترین ادویه در اسهال ایشان ریوند چینی ست و ادویه مناسبه و اقراص انبرباریس و کهربا و دورد و سائر ادویه مقرره مسطوره در کتب ست ـ

فصل در بیان مقدار شربت آن

بدانکه مقدار شربت آن از یک عدسه تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم آن بدون عادت کشنده است ـ

علامات و معالجات کسیکه افیون مقدار قاتل خورده باشد

بدانکه از علامات آن دوار و صداع و سبات و اختلال حواس و استشمام بوی افیون از دهن و بدن او چون بخار و خور او تنگی نفس و فواق و تبدیل شدن زبان و فرو رفتن چشمان و تاریکی آن و کمودت ناخنها و کراز و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سردی اعضا و کمودت آن خصوص ست و یا معالجات آن قی فرمودن بآب مطبوخ شبت و ترتیب عسل است و یا آب گرم و بوره و نمک طعام و یا نمک هندی باشیای مقیئه دیگر و آشامیدن و بهنه لیسی یا پس سائیده با آب یا آب لیمو یا شیر تازه دوشیده گاو و شیر یا روغن گاو یا گوسفند و مشک یا چند بیدستر و جدوار خطائی مجرب با شیر گاو و یا بتنهائی و زعفران با جلاب یا نارجیل دریائی سائیده با شیر گاو و هریک مفرد او مرکبا سکنجبین با نمک و عسل و یا ماء الاصول و یا روغن گل و سرکه کرفسنتین و دارچینی و زران جوشانیده باشند از اینها و شراب یکه دارچینی و عاقرقرحا و چند بیدستر سائیده دران ریخته باشند و حقنه های حاده حاره و نیز و بعد ازدل خورانیدن هرچه از اینها که میسر آید و تکمید سر باشیای سخنه و عطسه فرمودن و خورانیدن تریاق کبیر یا تریاق فاروق و یا سنجرنیا و تریاق الطین و مثرودیطوس و یا مقدار بندقه ازین معجون مسمی به تریاق افیون از مولفات جامع این اوراق و صنعت آن چند بیدستر جدوار مجرب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب حلتیت مشک خالص اصل اجزا متساوی نرم سائیده باشد وزن آن عسل سفید مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتے یکدرم تا سه درم با انچه مناسب دانند بیاشامند و خورانیدن مقدار یک دانگ یکدو حبه سفیدے که بالفعل مرغ میباشد محلول در آب باعث قی و رفع سمیت آن است و همچنین خورانیدن برگ بید انجیر با آب آن مکرر و قی فرمودن بدان و لبورق با آب فوذنج یا آب حاکث و تخم سداب بری یا سداب و فلفل یا طلا که عبارت از نوعی خمر است و حنا و فلفل یا چند بیدستر و سکنجبین و حلتیت و سقمونیا پخته خورانیدن چند بیدستر بقدر افیون بلکه اندکی از آن زیاده و بسر و مغز کردگان و استنشاق چند بیدستر و حلتیت و زعفران و تدهین سر و بدن بروغنهای حاره مانند ناردین و سوسن و مانند آن و در آبزن مرطب گرم نشانیدن و شوربا و مرقهای گوشتهای چرب طعامها چرب شیرین با مشک و زعفران و فلفل سیاه و علوا ازین قبیل بعد از قی و فقا خورانیدن و باید که اورا نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدارش کنند و استحمام بآب گرم فرمایند و تکمید کنند بدن اورا بچیزے که تسکین خارش بدن را و بعد از استحمام شوربای چرب بخورانند و سائر تدابیر که در کتب مسطور ست بجا آورند و نیز آشامیدن آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر و قی کردن بدان و دوانیدن و حرکت فرمودن در بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل گهواره و ارجوحه و چرخی نشانیدن و حرکت

دو رکعت دادن و چه فایده تا تی آید و همچنین اوام کہ
را ثمره افیون از دهن او می آید بسیار موثر ست اهل تجربه
آب زنجبیل تازه که اورک نامند با شیر میخورانند و اگر
افیون بمقدار قاتل خورده شد از عقب آن روغن کنجد
روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و
سایر ترشیها نیز میگویند که علاج پذیر نیست و مجرب
قولنج عظیم است و درین هنگام اگر سود مند باشد
شیر تازه دوشیده گاو است یا جند بیدستر بقدر معتدبه
زیاده از مقدار افیون که خورده و وقتی فرمودن
مسی و منجوسے که ذکر یافت و تحقیق بجنبانی مناسب
و در تصحیح احوال شفا درست او ست ماشانه -

فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت آن و نشاسے اعتیاد بدان

بدانکه برودت اگرچه وارد بدن انسان میگردد با وفا حرارت
بدن او را تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت و خواه
برودت و خواه بالطبع و یا بالقوة دیگر باشد و افیون که وارد
بدن میگردد بعد از انفعال از حرارت بدنی کیفیت برودت
و یبوست که بالطبع و بالخاصیه دارد ظاهر میشود و منبسط
می گردد در حوالی و اطراف بدن اما طبیعت حامی و
حافظ و قابض اجزاے بدن آنرا از منبع حرارت
غریزی که اصل و منشاے سائر قوی که قلب و دماغ است
دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه تسبیحے که
با برودت آن است و منافی حرارت غریزی و قوی
و ارواح است بالذات و بالطبع و تنفر کرده طبیعت بالطبع
انسان دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را شایا
نشا سرد میسازد و بسبب تکاثفے که لازم برودت است حرارت
از آن مواضع منهزم شده میل بباطن مینماید و در سطح قلب
خود جمع میشود و بسبب انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در
باطن منا سرد روح که انبساط حرارت از انبساطات بالضرورت
منشا الانقباض و الفرار عن الظاهر جوش تیز در آن
خواهد بود و ازین اجتماع قوتے انتعاشے در آن حرارت
حادث میشود و بواسطه آن انبساط تام بظاهر بدن مینماید
و آثار آن بدماغ و سائر بدن بزودی میرسد و این حالت را
نشا و نشاط مینامند و فی الحقیقت این انبساط و فرحی است
بالعرض جهت آنکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و
انبساط حرارت و روح است بسائر بدن بمناسبت
و مجانست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و
اجتماع حرارت در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت
عرضی است نه ذاتی کما لا یخفے و اما سبب اعتیاد بدان
آنست که چنانچه ذکر یافت در آن برودتے و سمیتے
قوی است و بالضرورت از آن تحلیل روح و دم و سائر
سخونات و سختنات بدنیه لازم می آید و ازین جهت
ضعف در قوت روحیه و برودت غالب میشود و روز
بروز از تکرار استعمال این حالت زیاده میگردد و دو اعمال
چنانچه باید از وصادر میگردد و فتور بسیارے در آنها
رو میدهد و ازین است و معتادین بافیون را اکثر کارها
ے مانند و میل بحرکات ندارند بس تا چار در تضعیف و
تزاید آن روز بروز میکوشند هر چند زیاده می نمایند
ضعف در قوت و حرارت زیاده میشود و گفته اند که اگر
خواهند که بسیار د تفریح زیاده گردد باید که قدرے ماست
تازه و یا شیره و حب القرطم با آب را زیانه منوسستند -

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها و شبهاے مبارک ماه رمضان و خوردن آن قبل از طعام و یا بعد از آن

بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه اعتدال
بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره
باده باشد تقلیل مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن
مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خربزه و سپندانه و کدو
مقشر و یا شیر سفید کنند و در حمیات بزر البنج بتنهائی
و یا با دویه مسطوره و در امراض بارده مانند جند بیدستر
و عاقرقرحا و فلفل و فرفیون داخل نمایند و از مقدار
آن بکاهند و در امراض نائبه قبل از آمدن نوبت تب
بخورانند غالب آنست که نوبه را برطرف سازد جهت
آنکه اخلاط فاسده در آن زمان بحرکت می آیند از حرکت
باز میمانند و محتبس میشوند و در مستوقد عفونت
نمی ریزند و اگر حمی مفتی باشد و فرضا اگر برطرف نشود
تخفیف در شدائد و عوارض و تاثیر در زمان نوبت البته
خواهد شد و در سائر امراض ملاحظه اوقات در تقدیم و
تاخیر نمایند و اما در شبهاے مبارک رمضان تبرکا چون
بواسطه تقدیم و تاخیر اضطرارے که درین ماه مبارک
واقع میشود مضرتها بسیار میرسانند و بسیار کسان چنان
افیون مریض میشوند و بعضے از ایشان افطار را بر خود
واجب الستہ افطار مینمایند لهذا دستور العلاج بیان کرده
میشود که چون بآن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و
افطار نمودن محفوظ مانند بدانکه معتادین بافیون
سه قسم اند یکے آنکه در شبانروزے یکبار میخورند دوم آنکه
دو بار سوم آنکه سه بار روز بازده و اما قسم اول بهر طریق
که خواهد عمل کنند او را از بیشے نرسانند و اما قسم دوم پس باید
بعمل کنند که در ماه مبارک رجب و شعبان وقت را تغییر دهند
و یا اول روز و یا آخر روز را اندازه کرده در ماه رمضان قبل از آن
تا رسمے بنا بر وا رجمله تدابیر جلیله دفع اذیت آن
آنست که شیافه که مرکب از جند بیدستر و افیون بالمناصفه
باشد با آب صمغ عربی اکثر اسشة فتیلها را آن آلوده کرده
سر فتیلها را بر لعاب که محکم شده تر کرده بخود بر داشته و تاکید
خواهد بعد از آن بیرون آورد و البته باید که بسیار تکرار از
که گذاشتن آن بسیار مضرتهاے کلی میرساند از همه بدتر
آنکه مضار معقده که مانع بیرون آمدن و انتقال ریح است
از کار میافتد و حفظ و ضبط نمی تواند و مثل بنده آنکه
ضعف کم گردد و وزنی که نشا ملی حاصل نشود نگاه دارد و
هر چند جند بیدستر مصلح مضرت آن است اما بالکلیه قائله
آنرا از ایل نمیگرداند و دیگر آنکه بعضے از افیون مضرت
زیاده و یا دیگر افیونیه که معتاد با افیون باشد دست دارد
در غلافے ترتیب دهند تا آن حب در معده او در و دخل نشود
بلکه تا آخر روز باند بدین نحو که موم زرا با قدرے روغن بادام
بگدازند و آن حب افیون را آلوده سازند که تمام سطح آن
فراگیرد و آخر شب فرو برند و امتحان کنند که در وقت کیفیت
آن میرسد چنان زمان انحلال او ست و شخصی که ده روز
چند بار میخورد و شب صباح را بے غلاف موم حب
تمام را با غلاف موم مخروع بفهمد و حب کمخورد را بغلاف

معتدل او قاتل نیست و شکی دران نیست و میان خلایق
نفع آن در رجوع و در ترک اشتهار تمام دارد و درین اوقات
جهت ترک افیون نفع آن ظاهر شده و مردم بسیط آن را
استعمال میکرده اند و درین اوقات یکی از اکابر و اولاد
اشراف که مدتها معتاد بافیون بود یکی از افاضل اطبا
حبی جهت آن ترکیب نمود که عمده اجزا کچله بود و بعضی از
مخدرات و مقویات و از افیون صرف آنرا مستغنی یافتن
حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب هم نمود و بعد
تارک بود و باز بدان مبتلا شده اجزای آن حب عود هندی
سنبل الطیب مصطکی رومی زعفران بیش جدوار خطائی
و امثال این ادویه بود و دیگر از تراکیب مشهوره که اقوی
آنها بلکه اقوی از کل تراکیب تریاق فاروق است
چنانچه تراکیب و شرائط استعمال آن به تفصیل در رافی ذکر یافت
و حب جوز ماثل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوز ماثل خواهد آمد و دیگر حب بدل افیون و حب جدوار
و فلونیا و برشعشا و برش ابوالبرکات و سائر انواع
برشها و تراکیب افیونیه و شربت خشخاش است چنانچه
ان شاء الله تعالی در همین باب به تفصیل مذکور خواهد شد

فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک آن معتادین را عارض میگردد

پوشیده نماند که این حالات نیز دیگر است بعض تنهائی که
از ارتکاب آن رو مینماید اکثری را از انجمله حالتی است
از نفس او بیرون می آید و می پندارد که دل او در تعلقی موضعی
در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان متعذر است
و نیز می پندارد که دل او در موضعی است که نفس را در آنجا
راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی نی و نیز می پندارد که
روی سینه او سنگی نهاده اند و نمیگذارند که استنشاق نماید سینه
و شش او وسعت او منبسط شوند و نیز می پندارند که گویا دل او را
بزور میکشند و منغط القلب که فشردن دل است و تقشر
قلب که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و
آمدن اشک سوزان از چشم و عطسه بسیار و بیخوابی و درد اعضا
و تکسر آن و سقوط اشتها و پیچیدن ناف و مغص و درد پشت
و درد کمر به مرتبه ای که گویا مسمار که جدا میکنند آنرا و درد سر
و سرفه خصوصا در زمستان و بی‌بنا مدن آواز و گرفتن سینه
و اسهال و تحرر و قلق و اضطراب و غیر اینها از احوال ردیه
و امراض مهلکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت و خو
گرفتن طبیعت بآن است اگرچه موذی بود که العادة
کالطبیعة الثانیة و اجتماع و احتباس و انجماد مواد و ابخره
و احتقان آنها در مضیق مجاری بسبب یبس و تخدیر افیون
و چون آن عائق و مانع برطرف شد اندک اندک مواد
محتبسه منجمده به تحریک و ترقیق در می آیند و با عضاء و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود به دماغ مینماید
و از انجا نیز منصب بآن اعضا میگردند و باعث این
اعراض و امراض میگردند و وجوه دیگر نیز دارد چنانچه
مفصلا در رساله افیونیه حکیم عماد الدین محمود حسینی
قدس سره و سائر کتب مسطور است

فصل در بیان معالجات این احوال بطریق اجمال

اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات دیلوتیا
و دواء المسک حلو و مثرودیطوس و تریاق و مخلصه اکبر
و سائر مقویات قلب و از اشربه شراب گاوزبان
و ابریشم عنبری و سیب و یا صندل و گلاب بیدمشک
و عرق کاسنی با تخم بادرنجبویه و فرنجمشک و بالنگو و یا
شربت معمول از نبات و یا قند و یا عسل با گلاب بیدمشک
و عرق بهار و کاسنی و گاوزبان و دارچینی و نارسی
گل مشکین و سبزی سیوتی نامند با بزور کوره و یا شربت
لیمو و فواکه میخوش و شربت عود و یا ممیزه اینها بحسب
مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار و آمدن اشک گرم
سوزان از چشم سعوط بروغن بنفشه نمودن و بادام نمودن
و بوئیدن افیون و خوردن تخم خشخاش و شربت آن
با پوست و ضماد پوست خشخاش و همچنین تخم کاهو خصوصا
بر بناه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تدهین سر به دهن خشخاش
و انفع چیزها خوردن مقدار یک عدسه بیخ لفت یزدی است
و اما علاج بیخوابی سعی کردن در آنکه خواب آید از تدهین
دماغ و کف دست و پا و خوردن اغذیه لذیذه که خواب
آورد و خوردن ماست در تنویم خاصه که نان در آن
تر کنند اثر تمام دارد اما علاج رفع اعیاء و جلع
بخور اینها خشخاش سفید و تخم کاهو و شاهدانه و مغز تخم خربزه
و آرد نخود و گندم برشته و قند سفید از هر یک بقدر لایق و
مناسب است و اما علاج درد اعضا آشامیدن بعض
مخدرات مانند بزرالبنج و بیخ لفت و تخم تاتوره از هر یک
بقدر عدسی تا نیم نخود مجوز است و مالیدن سورنجان
و جوزبوا و قسطین و نبات و جدوار خطائی با روغن
و روغن گل سرخ و گلاب بر آنها مفید است و اما علاج
اسهال شراب حب الاس و جوارش آن و خبث الحدید
و قنبوس و حب آس و حب جدوار و طباشیر و کهربا و لولو
و مرجان و امثال اینها و جوارشات و معاجین بالجمله
اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندکی از افیون
یا افیونیات بسیار مفید است و سایر معالجات هر یک
بحسب لایق بعمل آوردن -

فصل در بیان مدت بقای قوت افیون و کیفیت نگاه داشتن آن

بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا تا پنجاه سال گفته اند
زیرا که گفته اند مطلقا صموغ و عصارات را مدت طویله
قوت آنها باقی میماند اما درین مدت طویله بر یک منوال و قرار
نیست بلکه در اوایل حال که رطوبت فجه در وی است که حقیقت
صفت تخدیر و قوت تبرید از وست آن فعل اقوی و اتم
و رفته رفته رو به نقصان و زوال میگذارد و در اواسط متوسط
و در اواخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم
جدا و منفت گردد و تماسک صورت نوعیه او باقی نماند
دران زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگاه داشتن او
آن است که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت و برودت
و حرارت و یبوست خارجی و هوا با وی چندان تأثیری
نکند که آنرا از صورت نوعیه خود بگرداند و ضعیف
گرداند زیرا که تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال و زوال
صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند لهذا اشیا
صلبه را مانند یاقوت و حجر یشب که خواهند زود
قابل سحق گردد در آتش سخت گرم کرده در آب
سرد می اندازند در اندک زمانی و بشکنند و فته
فیان نرم میگردد که بسبب تمام سوده می شود -

از هر یک پنجدرم عاقرقرحا تخم رطبینا گل سرخ خشک کرده
تخم سداب تخم کرفس تخم اترج نانخواه تخم خطمی مقشر از
هر یک چهار درم تخم بادروج یکدرم بزرالبنج سفید و
در نسخهٔ دیگر ده درم است حب القرطم مقشر زنجبیل از هر یک
دو درم و در نسخهٔ دیگر فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانگ
نیز داخل است اجزا را آنچه کوفتنی باشد نرم کوفته بیخته بعد
از آن وزن کرده و آنچه ترکردنی باشد بشراب ریحانی
تر نمایند بشراب مهوری یا مثلث یا نبید عسل و زبیب
منیسائیده حل نمایند و در عسل مصفی بقدر حاجت داخل
کرده مقدار یک وقیه روغن بلسان نیز اضافه نموده یکرنگی
کرده بر آتش ملایم بنشانند و یک جوش داده از آتش
فرود آورده ادویه را بآن سرشته معجون سازند و در ظرف
چینی یا زجاجی یا نقرئی یا رصاصی نگاهدارند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی کامل از آن یکدرم
و بعضی گفته اند تا یک مثقال طبی و این معجون هر چند کهنه
شود بهتر میباشد انفع و تا ده سال قوتش میباشد قوی
و بعد از ده سال قوتش ضعیف میگردد و این معجون
بنا بر نسخهٔ اصل سوای عسل و خمر ریحانی و روغن بلسان
سی و شش جزو است و وزن مجموع این سی و شش جزو بنابر
نسخه اگر وزن بزرالبنج دو درم است یکصد و چهل و چهار درم
و بنابر نسخه که وزن بزرالبنج ده درم است وزن مجموع
یکصد و پنجاه و دو درم است و در نسخهٔ دیگر وزن بزرالبنج
پنج درم است و بنا بر این نسخه وزن مجموع یکصد و چهل
و هفت درم میشود و این نسخه اصح است و بنابر نسخه که
فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود و دو
مثقال و چهار دانگ بر وزن اصل می افزاید مزاجش
گرم است در وسط درجهٔ دوم و خشک است در وسط
درجهٔ سوم و بعضی اطبا اجزای این دوا را بعسل کم سرشته
بلکه گفته اند که اجزا را بمجموع مخلوط بشراب ریحانی و
روغن بلسان باید سرشت و اقراص ساخت و گفته اند که
قوت این اقراص تا سه سال باقی میماند. ارسطون صغیر
بنابر قول حنین و شیخ الرئیس نافع است از برای جمیع
امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر و ظاهر است که ایا

نیز از تراکیب جالینوس باشد صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس
افیون یک وقیه و چهار درم اقاقیا فلفل از هر یک یک وقیه
عاقرقرحا فرفیون زعفران از هر یک سه درم عاقرقرحا پنجدرم
سلیخهٔ سیاه چهار درم کبریت زرد سنبل الطیب از هر یک
یک اوقیه ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت
سرشته معجون سازند نیز ارسطون صغیر بنسخهٔ مسعودی
گفته که در نفع مساوی است با ارسطون کبیر صنعت
آن افیون مصری یکدرم اقاقیا فلفل از هر یک چهار درم
عاقرقرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب پنجدرم
و در بعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته
با سه چندان عسل سفید مصفی بسرشند شربتی یک مثقال
اسود سلیم محمود و اصل درین دوا نیز افیون است
که تقویت کرده شده بادویهٔ مخدرهٔ دیگر و اصلاح کرده شده
بمصلحات و داخل کرده شده در آن ادویهٔ دماغی و ادویهٔ
دافع سودا و بلغم و ادویهٔ تریاقیه و نامیده شده این ترکیب
باین اسم بجهت آنکه منسوب است بسلیم بن داود وکیل
عبد الله بن ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است و چون
درین دوا قطران داخل است در رنگ این دوا را سیاه
گردانیده آنرا اسود سلیم گویند و این دوا نافع است از
برای جمیع اوجاع و امراض بارده و امراض سوداویه
و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مرهٔ سوداء و جهت
سموم و گزیدن جانوران سمی صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس
تخم اسپند یکصد و بیست درم جاوشیر هفتاد درم شونیز
قنابری از هر یک شصت درم وج ترکی سکبینج اشق
زراوند طویل خردل سفید مقل ازرق زراوند مدحرج
خربق سیاه جندبیدستر پوست بیخ کاسنی بیخ حنظل
کبریت زرد تخم جرجیر فنجنکشت سداب کوهی از هر یک
چهل درم افیون بزرالبنج سفید اصل شابیزک یعنی بیخ
لفاح باشد اصل بیخ کرسوان باشد فلفل سفید
فرفیون کندش نمک هندی سرخ نمک نفطی سیاه
عاقرقرحا مرمکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی
از هر یک بیست درم مصطکی رومی سنبل الطیب
زرنباد درونج عقربی از هر یک هشت درم

زعفران سه درم ادویهٔ خشک را کوفته بیخته وزن کرده
و صمغ سادج قطران شامی بقدر کفایت منیسائیده پس
در هاون پسته بمالند تا نرم شود و اندک اندک قطران بر آن
بچکانند تا نیکو سرشته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده
پس ادویهٔ خشک را تمام در آن داخل کرده بسرشند سرشته
شده نیز اندک قطران بر آن بچکانند و چون نیکو سرشته
در سبوچهٔ اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند
بعد از آنکه سعی در محکم بستن سر آن سبوچه نموده باشند
پس از چهل روز استعمال نمایند شربتی از آن از برای
اقویا سه مثقال و از برای اوساط دو مثقال و از
برای ضعفا یک مثقال و از برای رعشه مثل فلفلی
گفته شده که شربتی این معجون از برای صاحب لقوه
یکدرم است حبیش تفلیسی گفته شربتی از این دوا یکدرم
است تا دو درم بقدر قوت بیمار و بیمار و قوت
این دوا تا چهار سال باقی میماند و این دوا حار و یابس
صاحب میزان الطبائع آورده که گرم است در یک درجه
و سه ربع درجه و خشک است در دو درجه و ربع درجه
اصفر سلیم منسوب است بسلیم وکیل عبد الله بن ابی بکر
و جامع این دوا است و بسبب زردی رنگ آن بجهت
وقوع زعفران در آن آنرا اصفر سلیم نامیده اند نافع است
از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای
مرهٔ سوداء و ریاح و خفقان و صرع و اوجاع صبیان
طبری در کتابش خود گفته از علاجهایی که اختیار کرده ایم
بادمان آن در صرع حادثات بمشارکت معده اصفر
سلیم است. صنعت آن فلفل سفید زنجبیل نانخواه هندی تخم کرفس
از هر یک شش درم افیون فرفیون جندبیدستر قرنفل
زعفران مصطکی عاقرقرحا از هر یک پنجدرم قاشری
ناشستین سعد کوفی زرنباد درونج عقربی زراوند
طویل از هر یک دو درم روغن بلسان ماء الکافور از
هر یک چهار درم ادویهٔ خشک را کوفته بیخته مجموع را
بشراب ریحانی منیسائیده حل کرده مجموع را با عسل
سفید مصفی سه وزن ادویه دستور سرشته معجون سازند
شربتی از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب

میزان الطبائع گفته که این دوا گرم است در یک درجه
و سه ربع درجه و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از
جمله مرکباتے که اصل و عمود در انها افیون است افلونیا
است بدانکه افلونیا لغت رومی است و آنرا افلونیا بغیر
همزه نیز گویند و آن عمده و اصل ادویه مرکبه است که
اصل و عمود در انها افیون است و اصل افلونیا دو قسم است
رومیه و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو افلونیا
رومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی طرسوسی
و اورا افلن بغیر یا نیز گویند و اصل نسخهٔ افلونیا رومیه
بزعم شیخ ابو علی بن سینا که در قانون ذکر نموده معجونی
است که بالفعل معروف است به برشعثا و بعد از نسخ
افلونیاے رومیه و فارسیه و افلونیاهاے تصرف
متاخرین نسخهٔ الشیخ داؤد در رسم برشعثا ذکر میکنیم افلونیاے
رومیه بنسخهٔ الشیخ داؤد انطاکی و ابن جزله و سید اسمعیل
و صاحب اختیارات بدیعیه و اکثر اطبا صنعت آن
زعفران پنجدرم فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست
درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس
نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه
عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یک یکدرم کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
سفید مصفی خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتے مقدار نخودے با آب مطبوخ کرفس
نبطی و جعده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال باقی است
و در نسخهٔ ابن جزله بجاے فلفل سفید فلفل سیاه است
و بعض اطبا درین افلونیا بجاے تخم کرفس نبطی جعده
داخل نموده و دیگرے بجاے کرفس نبطی دوقو داخل
نموده و اجزاے این دوا سواے روغن بلسان
و عسل هفتاد و یک درم است و مزاج این معجون
گرم است در آخر درجه سوم و در نسخهٔ
مظفر الدین شفائی دار فلفل بیست درم
داخل است و اما منافع این افلونیا مسکن
اکثر دردها و نافع است از براے قولنج و عسر البول
و سنگ گرده و مثانه و اوجاع طحال و کبد و پهلوها
و سرفه و اسهال و تشنج و قاطع نزف الدم و نافع است
از براے صداع مرکب از خون و خلطے بارد چون بلغم و
سودا هرگاه خورده شود بعد از فصد و تنقیه آن خلطے که
سبب صداع شده و شربتے بمقدار نخود نیست با آب
طبیخ کرفس نبطی و جعده و مغز بیقل و بعضے گفته اند که
این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود و سید
اسمعیل گفته که این افلونیا دواے مبارک است
نزلات را باز دارد و همه بیماریها و دردها ساکن
گرداند خاصه درد قولنج و از براے نزف حیض و هیضه
را مفید است صاحب اختیارات بدیعی گفته که از جمله
خواص این دوا آنکه مسکن درد دندان است شرب با
و نگاهداشتن بران و سرفه و خناق را زائل کند و بعضے
گفته اند که منافع این دوا زیاده از حد و حصر است
و از انجمله نافع است از براے خفقان و سرفه کهنه و
سیلان مزمن رحم و اختلاف مره صفرا و سودا و نافع
از براے تشنج حادث از شدت اوجاع و آلام آشامیدن
آن و شربتے ازین دوا مقدار یک نخود است از براے
قولنج و درد گرده با آب کرفس سید اسمعیل در ذخیره گفته
که شربتے ازین معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است
بجهت قولنج در آب طبیخ شبت و از جهت درد جگر با
طبیخ جعده و جهت درد معده با طبیخ بادیان و بجهت
باز داشتن خون با طبیخ سماق و سید مظفر الدین
شفائی گفته که شربتے ازین معجون از یک دانگ است
تا نیم مثقال و بجهت درد معده در طبیخ انیسون و از
براے درد طحال با سکنجبین و از براے قولنج در طبیخ
شبت و از جهت درد گرده و مثانه در طبیخ رازیانه و از
جهت حبس خون در طبیخ سماق افلونیاے رومیه
بنسخهٔ حکیم سید مومن در تحفة المومنین گفته که منافع
این افلونیا مثل منافع افلونیاے فارسیه است
لیکن انفع است در قولنج و عسر البول و سنگ گرده
و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و
نزلات و فساد طحال و درد دندان و اسهال
و مضعف جگر و این اجرو ابیس است و بهرو و مفسد
و بعضے گفته اند که آنکه اکثار در اطعمه مملوحه و سمه نمایند
صنعت آن فلفل ابیض بزر البنج سفید از هر یک
بیست و پنجدرم افیون خالص طین مختوم قوة الصبغ
تخم کرفس ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب
قسط تلخ مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم سلیخه
یکدرم ساذج هندی یکدرم روغن بلسان پنجدرم
مغز تخم خربزه پنجدرم اشق سه درم اشق را بشراب
مقیسا نیده حل کرده با عسل بقوام آورده ادویه را
بآن بسرشند و در نسخهٔ دیگر زعفران پنجدرم مرمکی
صافی عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم زرنباد
درونج عقربی مروارید ناسفته خسک عربی از هر یک
نیم درم کافور قیصورے یکدانگ نیم داخل است و در نسخهٔ
دیگر بجاے خسک عربی مشک ترکی است در نسخهٔ دیگر
عنبر بید ستر کهربا مرجان قرمزے ابریشم مقرض از هر یک
یک درم نیز داخل است افلونیاے رومی طرسوسی
بنسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک
دو مثقال افیون کازرونی خالص زعفران از هر یک پنج
مثقال فرفیون مغز کردگان از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
انیسون رازیانه از هر یک یکمثقال عاقرقرحا سورنجان
زنجبیل از هر یک نیم مثقال گلقند مقشر چهار مثقال و نیم
عنبر اشهب نیم دانگ مشک تبتی یک دانگ ورق طلا
ورق نقره از هر یک یکدانگ و نیم گلاب بقدر حاجت عسل
مصفی سه وزن مجموع بدستور مقرر معجون سازند
افلونیاے رومیه بنسخهٔ دیگر صنعت آن زعفران
مایه شتر اعرابی دار چینی خصیة الثعلب مصری جدوار
ختائی عود قمارے خام جوز بوا مغز چلغوزه ساذج
از هر یک پنج مثقال فلفل سفید بزر البنج از هر یک بیست
مثقال افیون پانزده مثقال فطراسالیون سنبل الطیب
از هر یک چهار مثقال تخم کرفس گل داغستانی از هر یک
سه مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک
مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربا
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه
وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتے از یک قیراط

تا یکدانگ. اقلونیاء رومیه بنسخهٔ حکیم لطف الله نبیرهٔ
آن مرحوم. صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید ہر
یک بیست مثقال افیون کازرونی بیست مثقال زعفران
ده مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از ہر یک شش مثقال
تخم کرفس شش مثقال ساذج ہندی عاقرقرحا سلیخه فرفیون
حب البان از ہر یک دو مثقال ادویه را کوفته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل سه وزن مجموع ادویه
بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتے از یک نخود تا
یکدانگ. اقلونیا دیگر که بعضے اطبا آنرا باسم اقلونیاے
رومیه ذکر کرده و نوشته اند که بزعم احقر از ترکیبات متاخرین است
صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از ہر یک ده مثقال
افیون کازرونی زعفران از ہر یک پنج مثقال فرفیون
مقل کرده گاؤ از ہر یک دو مثقال سنبل الطیب انیسون
رازیانه از ہر یک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان
زنجبیل از ہر یک نیم مثقال کتیرا مقشر حبا مثقال و نیم
عنبر اشہب ہندی مشک ترکی یکدانگ ورق طلا و
ورق نقره از ہر یک یکدانگ و نیم گلاب بقدر حاجت
عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون
سازند. اقلونیاے دیگر که بعضے اطبا این را نیز باسم
اقلونیاے رومیه ذکر کرده و نیز نوشته اند که بزعم مولف
نیز از تالیفات متاخرین است. صنعت آن فلفل سفید
بزر البنج سفید از ہر یک بیست مثقال افیون پانزده
مثقال زعفران بادیان خشخاش اعرابی دارچینی خصیة الثعلب
مصری صندل خطائی عود قمارے قاقله جوز بوا مغز چلغوزه
ساذج ہندی از ہر یک پنج مثقال فطراسالیون سنبل الطیب
از ہر یک چہار مثقال تخم کرفس گل دافستان از ہر یک
سه مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از ہر یک یک مثقال
عنبر اشہب یاقوت رمانی مروارید ناسفته کہرباے شمعی
از ہر یک دو مثقال اجزائی که صلایه کردنی است از
جواہر صلایه نمایند و عنبر را در روغن بلسان گداخته
ادویه را کوفته بیخته با آن روغن بلسان چرب نمایند
با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی کف گرفته بقوام آورده معجون
سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتے از یک قیراط

تا یکدانگ. اقلونیا دیگر که قریب باقلونیاے رومیه است
در اجزا و نفع. صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید
افیون عاقرقرحا سنبل الطیب از ہر یک یک مثقال
زعفران دو مثقال کوبیده بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی
معجون سازند. اقلونیای فارسیه شیخ داؤد انطاکی در حرف
ثانی تذکره در حرف ہمزه این دوا را ذکر کرده و گفته که این
اقلونیا شہری از روم است و مرکب آن یکے از اتباع شہر است
سیفرنامیند شاید در زمان او این اقلونیا شہره بوده و لیکن
درین زمان اقلونیای رومیه شہرت است و صحیح آنست که
این ترکیب اقدم از نجاحیه است صنعت آن بہ نسخهٔ
شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزر البنج سفید
از ہر یک بیست درم افیون طین مختوم از ہر یک ده درم
زعفران پنجدرم فرفیون مرمکی صافی عاقرقرحا سنبل الطیب
از ہر یک دو درم جند بیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته مشک خالص از ہر یک نیم درم کافور قیصوری
یکدانگ و نیم عسل سفید مصفی بقدر کفایت بدستور معجون
سازند و در نسخهٔ اصل مرمکی داخل نیست شربتے یکدرم با آنچه
موافق باشد از اشربه و باید که استعمال کرده شود
این دوا بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و درین
نسخه سواے عسل چہارده جزو است و وزن اجزا ہشتاد و
و چہار درم و یکدانگ و نیم است و مزاجش سرد است در نیم
درجه و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخهٔ دیگر درین
اقلونیا مشک داخل نیست و گفته که مقدار شربتش یک و نیم
دانگ تا نیم مثقال است اما منافع و خواص آن نافع است
از براے نزف طمث و بواسیر و اطلاق طبیعت و اسہال
خون و از براے زنان آبستن که حیض به بینند و از
براے ریاح حارّه در رحم و حافظ جنین است و محکم گرداند
رحم را سید مظفر الدین شفائی گفته که این اقلونیا
نافع است از براے استرخا در ہر عضو که باشد و
نزف الدم از جمیع اعضا باز دارد و رحم را قوت
دہد و نافع است از براے خفقان و حافظه را
قوت دہد. اقلونیاے فارسیه بنسخهٔ شیخ داؤد
انطاکی گفته که این معجون بسیار نیکو و کثیر النفع است

خصوص در حبس خون و تقویت اعضا و حفظ جنین
و از باب صداع و سعال و ضعف معده و تسکین باد و قوت
این معجون تا چہار سال باقی میماند و جائز نیست استعمال
پیش از شش ماه و جائز نیست که خورده شود از این
معجون زیاده بر یکدرم. صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید
از ہر یک بیست درم و در نسخهٔ دیگر بیست و پنج درم است
افیون گل مختوم تخم کرفس جوز ابہل اسارون نانخواه
قسط تلخ رازیانه سنبل الطیب مغز بادام تلخ از ہر یک ده درم
و در نسخهٔ دیگر از ہر یک پانزده درم است مغز تخم خربزه
پنجدرم اشق سه درم اشق را در شراب ریحانی خیسانیده
حل کرده باقی ادویه را کوفته آنچه بیختنی است بیخته ہمه را
جدا جدا وزن کرده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و گفته که گاہے زیاده کرده میشود بر اجزاے مذکوره
زعفران پنجدرم مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر
مرجان سرخ کہرباے شمعی از ہر یک یکدرم. اقلونیاے فارسیه
بنسخهٔ دیگر که قریب است در اخلاط به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی
صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از ہر یک بیست
و پنجدرم افیون طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوز ابہل
اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ مغز بادام
تلخ از ہر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنجدرم زعفران
پنجدرم اشق سه درم مرمکی صافی عاقرقرحا فرفیون از
ہر یک دو درم جند بیدستر مرجان قرمزی کہرباے شمعی
ابریشم مقرض از ہر یک یکدرم زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته مشک تبتی خالص از ہر یک نیم درم
کافور قیصوری یکدانگ و نیم اشق و مرمکی را در شراب
انگورے ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوفته
بیخته مجموع را بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته
معجون ساخته در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتے یک درم. اقلونیاے
فارسیه از ابن ماسویه منقول از قرابادین
افندی صالح چلپی طبیب ابراہیم سلطان
قیصر روم مانع اسہال و خون بواسیر و
حیض است شربتش یک درم. صنعت آن

فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون گل مختوم
گل ارمنی مغسول شادنج عدسی مغسول زعفران از هر یک
پنجدرم جند بیدستر افربیون عاقرقرحا سنبل الطیب
مروارید ناسفته کهربای شمعی زرنباد درونج عقربی از
از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی با عسل سفید
مصفی بدستور مقرر معجون سازند + اقلونیای فارسیه
به نسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی قریب است به نسخهٔ
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از
هر یک ده درم جند بیدستر زرنباد درونج عقربی از
هر یک نیم درم مروارید ناسفته مشک تبتی از هر یک
نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر از هر یک مثقال است
افیون ده درم زعفران پنجدرم مرکی صافی سنبل الطیب
عاقرقرحا فربیون از هر یک دو درم کافور قیصوری
یکدانگ و نیم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند شربتی یک درم بعد از ششماه استعمال
نمایند + اقلونیای فارسیه به نسخهٔ یوسف بغدادی صاحب
مالا یسع الطبیب جهله گفته که این مرکب نافع است از برای
قولنج و نزف الدم زنان و ریاح رحم و نافع است از برای
زنانیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم میگرداند رحم را
و تقویت آن میکند و صالح است از برای استسقاء و صالح
است از برای بدن و بد است از برای دماغ و ذهن صنعت
آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم
افیون ده درم و بعضی بر اجزای مذکوره طین مختوم زعفران
از هر یک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بیخته با سه وزن
ادویه بعسل مصفی معجون سازند + اقلونیای دیگر از اختراع
اطبای متاخرین در افعال مثل اقلونیای فارسیه است
و در تقویت باه اقوی از آن است + صنعت آن فلفل سیاه
افیون از هر یک بیست درم بزر البنج سفید مصطکی زعفران تخم
کرفس خصیة الثعلب مصری از هر یک پنجدرم عاقرقرحا افربیون
از هر یک یکدرم سنبل الطیب حب بلسان زرنباد بسباسه
سلیخه دارچینی عود قماری سادج هندی اشنه از
هر یک دو درم مشک خالص نیم درم ورق نقره نیم درم ورق
طلا یکدانگ اجزا کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده

با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود
تا یکدانگ + اقلونیای دیگر از متقدمین و معلوم نیست که
از اختراع کدام طبیب است لیکن نسخه بسیار خوبی است جامع
جمیع فواید اقلونیای رومیه و فارسیه است + صنعت آن
فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون
زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از
هر یک پنجدرم زرنباد عود هندی صندل دارچینی قرنفل
اشنه سادج هندی سنبل الطیب مر دار فلفل
حب بلسان از هر یک دو درم عاقرقرحا افربیون از هر یک
یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
اقلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی
منقول از خط مصنف الیه قریب است در منافع با قلونیای
فارسیه + صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزر البنج
سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج
مثقال دار فلفل سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی ریوند چینی
بسباسه اسارون شامی افتیمون اقریطی دارچینی زنجبیل
از هر یک دو مثقال گل سرخ منقی از اقماع کشنیز خشک
مقشر تخم کرفس از شش مثقال کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند
و در نسخهٔ منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد
وزن روغن بادام پانزده مثقال و وزن عسل که وزن
مجموع ادویه است + اقلونیای دیگر منقول از خط معز الدین
قلمی فرموده که در جمیع افعال خصوص در امر باه بی نظیر است
صنعت آن فلفل سفید دار فلفل مصطکی رومی قرنفل
از هر یک پنج مثقال دارچینی عود قماری قرفة الطیب
قاقله صغار زراوند مدحرج سنبل الطیب درونج عقربی
جوز بوا بسباسه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست ترنج
اترج ورق گل سرخ تخم فلنجمشک کبابه چینی سلیخه
سیاه سعد کوفی سادج هندی عاقرقرحا صندل سفید
مغز حب الزلم مروارید ناسفته بسد کهربا مشک تبتی
عنبر اشهب ابریشم مقرض از هر یک دو مثقال زعفران
ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال
آمله منقی فرفیون ورق نقره خصیة الثعلب مصری

از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد جند بیدستر
سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر
ترکیب نمایند و بقول بعضی اطبای یونان این ترکیب
مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه
سوای زعفران و افیون را جائز نمیدارند + اقلونیای
دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود + صنعت آن
سورنجان هفت مثقال بوزیدان خصیة الثعلب مصری
مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال غاریقون خشخاش سفید
یکدرم شقاقل مصری تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومی
ریوند چینی جوز بوا جند بیدستر از هر یک دو مثقال
بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر
سفید گل گاوزبان تخم بالنگو صندل سفید تربد سفید
مجوف مدبر بسباسه از هر یک چهار مثقال فلفل سیاه
دار فلفل مصطکی رومی سعد کوفی درونج عقربی بادرنجبویه
سنبل الطیب بادیه شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیر
سر نفشه سلیخه عود الصلیب تودری زرد تودری
قاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران
پانزده مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک یک مثقال ابریشم مقرض هفت مثقال افیون
کازرونی یک وقیه تبریزی عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر
معجون سازند و تشویش این نسخه زیاده از نسخهٔ سابق است
چه نزد اطبای یونان جمع میان ادویه قلبیه و افیون جائز نیست چنانچه
گذشت و جمع میان ادویه قلبیه و مسهلات را نیز جائز ندارند
و در این نسخه هر دو شده + اقلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین
محمود شیرازی + صنعت آن یاقوت رمانی مرجان قرمز
بسد محرق جدوار خطائی عنبر اشهب ورق نقره عود هندی
قاقله صغار دارچینی قرنفل زنجبیل وج ترکی درونج عقربی از
سنبل الطیب تخم کرفس سادج هندی از هر یک دو مثقال مروارید
ناسفته کهربا بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد از هر یک مثقال لعل
بدخشی ورق طلا مشک خطائی از هر یک یک مثقال
خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران
از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک بیست
مثقال افیون سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور

معجون سازند. اقلونیاے دیگر از حکیم عماد الدین محمود
حسینی شیرازی صنعت آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید
از هریک بیست مثقال زعفران مصطکی اسطوخودوس
ابریشم مقرض مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج مثقال
مروارید ناسفته بسد محرق کهربا یشب سبز یاقوت رمانی
جدوار خطائی مجرب ورق طلا لعل بدخشی قرنفل دار فلفل
زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون شامی زرنباد درونج
خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پسته
بوزیدان [illegible] از هریک دو مثقال مشک تبتی خالص فرفیون
عاقرقرحا از هریک یک مثقال ورق نقره عود هندی [illegible]
سانج هندی سنبل الطیب بادیان شتر اعرابی درونج عقربی جوزبوا
بسباسه تخم بادرنجبویه عنبر اشهب صندل سفید گل گاوزبان
گل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست زرد اترج خصیة الثعلب
مصری بهمن سفید تودری [illegible] تودری زرد از هریک سه
مثقال شقاقل مصری زرنباد لسان العصافیر از هریک چهار
مثقال مغز نارجیل مقشر مغز جلغوزه مغز گردگان مقشر از
هریک ده مثقال افیون سی مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند. اقلونیاے محمودی که معمول و مستعمل
سلسله حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود است
صنعت آن فلفل سفید افیون از هریک بیست مثقال
دار فلفل دارچینی سنبل الطیب ریوند چینی افتیمون اقریطی
بسباسه مصطکی رومی اسارون زنجبیل از هریک ده مثقال
زعفران تخم کرفس ورق گل سرخ از هریک شش مثقال
عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره
پنجاه عدد مشک تبتی یک مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند. اقلونیا حکیم عماد الدین حسینی
شیرازی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد باقر مشهور بمیرزا
بزرگ بخط مغفرت مآب الیه صنعت آن ورق طلا [illegible] مشک
تبتی خالص از هریک یک مثقال ورق نقره لعل بدخشی
یاقوت رمانی مروارید ناسفته مرجان قرمزی [illegible]
کهرباے شمعی عقیق یمانی بسد محرق مغسول جدوار خطائی
مجرب عنبر اشهب عود قماری قاقله زرنباد درونج عقربی
سنبل الطیب سانج هندی قرنفل دار فلفل عود اسارون شامی

زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از هریک ده درم
خصیة الثعلب مصری پنج درم زعفران پانزده درم فلفل
سفید بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال افیون چهل
مثقال عسل صافی سه وزن تمام ادویه بدستور مقرر معجون
شربتے تا یک دانگ. اقلونیاے محمودی بنسخه دیگر صنعت
آن فلفل زنجبیل بسباسه مصطکی گل سرخ دارچینی سنبل الطیب
اسارون ریوند چینی افتیمون از هریک دو مثقال افیون
کازرونی شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن بنفشه
دو درم دو مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور
مقرر معجون سازند شربتے تا یک دانگ. اقلونیا تالیف حکیم
محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ ولد ارشد حکیم عماد الدین
محمود شیرازی منقول از بیاض مجربات بخط مغفرت مآب الیه
غفر الله له صنعت آن جدوار خطائی عود هندی از هریک
دو مثقال صندل سفید ورق گل سرخ منزوع الاقماع
دارچینی سنبل الطیب قرنفل دارچینی فلفل سفید جوزبوا
بسباسه مصطکی رومی درونج عقربی خولنجان زرنب سعد کوفی
بسد محرق مغسول مروارید ناسفته ورق گل سرخ مرجان
قرمزی یشب سبز کهربا ورق نقره ورق طلا از هریک
دو مثقال زرنباد زعفران از هریک پنج مثقال اسطوخودوس
سه مثقال ابریشم مقرض ده مثقال یاقوت رمانی مشک
تبتی از هریک یک مثقال افیون بزرالبنج سفید از هریک
بیست مثقال عسل سفید خوشبوے مصفی نبات سفید
بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند. اقلونیاے
تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی معروف باقلونیاے
محمودی منقول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
از براے ضعف باه و در تقویت باه بی نظیر است و نافع
از براے ضعف قلب و خفقان و نشاط تمام آورد و فواید
بسیار از براے این اقلونیا نقل کرده و ما مختصر نموده ایم
آخر گفته که این اقلونیا جمیع امراض را نافع است صنعت
آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهرباے شمعی
فادزهر حیوانی جدوار خطائی مجرب مومیائی معدنی
دارابجردی از هریک دو درم روغن عقربی
شقاقل مصری صندل سفید از هریک چهار درم

زرنباد طباشیر سفید دار فلفل آمله منقی [illegible] گل سرخ
پوست بیرون پسته [illegible] حب الفقد حب الزلم
حب [illegible] عود هندی انیسون نانخواه [illegible] قاقله
صغار قاقله کبار [illegible] الطیب فطراسالیون مرمکی صافی
جند بیدستر سعد کوفی عاقرقرحا اسارون بادیان شتر اعرابی
قسط شیرین سانج هندی سنبل الطیب از هریک پنج درم
خشخاش سفید مصطکی رومی جوزبوا خصیة الثعلب مصری
بسباسه [illegible] ریوند چینی مغز جلغوزه مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر بزرالبنج سفید از هریک ده درم
فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت درم پوست [illegible]
سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض تخم ریحان پوست زرد اترج
تخم گندنا حب بلسان عود بلسان [illegible] ماهی [illegible]
از هریک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک تبتی یکدرم کندر
دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا
یک درم ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم
نبات سفید یکصد درم عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه
بدستور مقرر معجون سازند شربتے از یک نخود تا یک دانگ
و گاه باشد که شخصے معتاد بافیون باشد که تا یکدرم توان داد
اقلونیاے خاصه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیرازی که بتجربه از جمیع موافق است صنعت آن
بزرالبنج سفید فلفل زعفران مصطکی از هریک بیست مثقال
جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی یشب [illegible]
مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت رمانی لعل بدخشی
عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج جوزبوا
بهمن سفید [illegible] بادرنجبویه کندر [illegible] ترکی پوست
بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد
درونج عقربی بسباسه از هریک چهار مثقال عود قماری
سانج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی
اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد کوفی
زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب
ریوند چینی دار فلفل سیاه حماما فطراسالیون مرمکی
[illegible] سفید از هریک یک مثقال ابریشم مقرض
صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ منزوع الاقماع سفید

سعتر بابونہ مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزہ
از ہر یک دو مثقال افیون نیم مثقال عسل مصفی ...
بدستور معجون سازند - افلونیا بنسخہ دیگر از مکرمی حکیم
محمود ترکیب بہ نسخہ سابق باقی الحال افتاد - صنعت آن
یاقوت سرخ رمانی یشب سبز لاجورد مغسول کہربای شمعی
بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنہ کبابہ چینی درونج
ترکی زرنباد ساذج ہندی زراوند مدحرج زرنب خیلبا
عود بلسان تودری گلگون تودری زرد اسارون گاؤزبان
گل گاؤزبان سلیخہ تخم فرنجمشک اسطوخودوس جند بیدستر
افتیمون گل سرخ تخم شاہترہ از ہر یک سہ مثقال لعل بدخشی
عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویہ تخم بالنگو
قرفۃ الطیب تخم شبت از ہر یک دو مثقال مروارید ناسفتہ
ورق نقرہ عود قماری صندل سرخ صندل سفید [illegible]
زنجبیل سورنجان مصری درونج عقربی بہمن سرخ بہمن سفید
بسباسہ نانخواہ تخم کرفس تمارلیقون سفید مقل ازرق زرنب
طباشیر سفید گل نیلوفر ریوند چینی مغز حب السمنہ قاقلہ کبار
مغز حب الزلم مغز پستہ مقشر مغز نارجیل مقشر مغز بادام
شیرین مقشر مغز فندق مقشر مغز حبۃ الخضرا مغز [illegible]
مغز کردگان تخم کاسنی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز
تخم خرفہ مقشر از ہر یک پنج مثقال عنبر اشہب مشک تبتی
خالص از ہر یک یک مثقال خصیۃ الثعلب مصری فلفل
دار چینی از ہر یک دو مثقال مصطگی تخم خشخاش سفید از
ہر یک ہفت مثقال افیون کازرونی سی مثقال گلاب
یکصد مثقال نبات سفید نیم من تبریزی عسل سفید مصفی بقدر
حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتے از یک قیراط تا یکدانگ
صنعت این افلونیا بنسخہ دیگر از مسودات نواب غفران
مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سرہ یاقوت سرخ
رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی بسد محرق مغسول یشب
سفید کہربای شمعی ورق طلا جدوار خطائی مجرب
زریران سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج
[illegible] ترب تخم شلغم از ہر یک دو مثقال مروارید
ناسفتہ مرجان قرمزی ورق نقرہ عنبر اشہب مشک
تبتی خالص سنبل الطیب درونج عقربی بادرنجبویہ

گاؤزبان ابریشم مقرض بسباسہ لسان العصافیر شیرین
از ہر یک سہ مثقال عود ہندی صندل سفید [illegible]
اعرابی خولنجان تخم مرزہ مصطگی غنچہ گل سرخ دار فلفل
دار چینی زنجبیل سعد کوفی قرنفل دانہ ہیل از ہر یک پنج
مثقال خصیۃ الثعلب مصری زرنباد تودری سرخ تودری
زرد بہمن سرخ بہمن سفید مغز پستہ مقشر مغز بادام شیرین
مقشر مغز کردگان مغز حبۃ الخضرا مغز حب القرطم تخم خشخاش
سفید تخم خربزہ مغز تخم خیارین تخم بابونہ ماہی روبیان
مغز کتان از ہر یک دو مثقال زعفران بزر البنج سفید از
ہر یک چہار مثقال فلفل سیاہ پنج مثقال حب کاکنج سی عدد
افیون یکصد مثقال نبات سفید دو صد و پنجاہ مثقال
گلاب عرق بید مشک از ہر یک یکصد مثقال آب سیب شیرین
آب انار شیرین رب بہ شیرین از ہر یک پنجاہ مثقال
عسل سفید مصفی دو وزن نیم مجموع ادویہ بدستور مقرر
ترکیب نمایند - افلونیا خاصہ تالیف حکیم عماد الدین
محمود مغفور بنسخہ دیگر گفتہ کہ این افلونیا جمیع امراض
را موافق است - صنعت آن بزر البنج سفید چہار
مثقال فلفل مصطگی جدوار خطائی مجرب عنبر اشہب
مشک ترکی یشب سبز مروارید ناسفتہ ورق طلا
یاقوت سرخ رمانی بسد محرق مغسول لعل بدخشی عاقرقرحا
فرفیون تخم بادرنجبویہ پوست زرد اترج بوزیدان
بہمن سفید کندر ذکر درونج ترکی پوست بیرون پستہ
از ہر یک دو مثقال کہربای شمعی ورق نقرہ زرنباد
درونج عقربی بسباسہ عود قماری خام اسطوخودوس
ساذج ہندی قرنفل زنجبیل اسارون دار چینی
حب بلسان خولنجان قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر
ریوند چینی خصیۃ الثعلب تمارلیقون ہیل سفید دار فلفل
فطراسالیون مرمکی [illegible] از ہر یک سہ مثقال
ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ
خشخاش سفید مغز نارجیل مقشر مغز تخم خربزہ از ہر یک دہ مثقال
افیون یکصد مثقال عسل سہ وزن ادویہ بدستور معجون سازند
افلونیا محمودی منقول از تحفۃ المؤمنین صنعت آن افیون
فلفل سفید از ہر یک بیست مثقال سنبل الطیب اسارون بسباسہ

دانہ ہیل دار چینی مصطگی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از
ہر یک دو مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ از ہر یک
شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشہب یک مثقال
ورق طلا ورق نقرہ از ہر یک پنجاہ عدد عسل سہ وزن
مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتے از یک قیراط
تا دو قیراط - افلونیا حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفتہ کہ
این افلونیا را جمیع منافع افلونیا محمودی کہ قبل ازین ذکر
شد [illegible] - صنعت آن یاقوت رمانی
لعل بدخشی ورق نقرہ جدوار خطائی مجرب عود قماری
خام عرقی صندل سرخ صندل سفید [illegible] اعرابی زنجبیل
سفید سورنجان مصری بہمن سرخ بہمن سفید ریوند چینی
تمارلیقون ہیل سفید مقل ازرق جند بیدستر حب السمنہ مغز
حب الزلم مغز تخم کدو مغز بادام شیرین [illegible] مقشر مغز فندق
مغز تخم خیارین مغز کردگان مقشر مغز نارجیل مقشر مغز تخم
مقشر مغز تخم خربزہ مقشر تخم خشخاش از ہر یک سہ مثقال
مروارید ناسفتہ مصطگی رومی از ہر یک ہفت مثقال [illegible]
[illegible] لاجورد مغسول کہربای شمعی بسد محرق عقیق یمانی [illegible]
مشک خالص زعفران اشنہ سنبل ہندی سنبل رومی
خصیۃ الثعلب مصری کبابہ چینی درونج ترکی زرنباد ساذج ہندی
زراوند مدحرج زرنب شامی خیلبا نانخواہ رومی عود بلسان
تودری گلگون تودری زرد اسارون شامی درونج عقربی
بادرنجبویہ تخم بالنگو گاؤزبان گل گاؤزبان گل سرخ
بسباسہ [illegible] قرفۃ الطیب سلیخہ سعد نانخواہ تخم کرفس
تخم فرنجمشک اسطوخودوس افتیمون اقریطی طباشیر سفید
گل نیلوفر تخم شاہترہ تخم بادروج از ہر یک سہ مثقال ورق
طلا چہار مثقال فلفل دار چینی قاقلہ از ہر یک دہ مثقال
مغز چلغوزہ مغز بادام شیرین مقشر از ہر یک ہشت مثقال
افیون کازرونی یکصد و بیست مثقال روغن مغز بادام
پنجاہ مثقال گلاب یکمن تبریزی نبات سفید نیم من تبریزی
دو وزن مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتے از
یک نخود تا یکدانگ - افلونیا بنسخہ دیگر از حکیم سلیمان گفتہ
کہ اکثر امراض را نافع است - صنعت آن جدوار خطائی
مجرب عنبر اشہب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب

از ہر یک دو مثقال عود قماری خام قرنفل بہمن سفید بہمن سرخ
تخم گزر گاؤزبان تخم بادرنجبویہ گل سرخ زعفران فلفل سیاہ
دار فلفل سعد کوفی زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب حب الکاکنج
از ہر یک پنج مثقال بادیان شتر اعرابی سورنجان مصری بوزیدان
تودری زرد تودری سرخ درونج عقربی عاقرقرحا زراوند
مدحرج قرنفل قاقلہ لسان العصافیر تخم ہلیون قرنبون از ہر یک
سہ مثقال خصیۃ الثعلب مصری مصطگی رومی جوز بوا بسباسہ
مغز پستہ مقشر مغز فندق مقشر مغز گردگان مقشر تخم خشخاش
سفید تخم شلغم از ہر یک دو مثقال درنباد بادرنجبویہ ابریشم
مقرض از ہر یک چہار مثقال بزرالبنج سفید بست مثقال
افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سہ وزن ادویہ
کوفتہ بیختہ بروغن بادام شیرین بقدر حاجت چرب نمودہ
بعسل مصفی بدستور مقرر معجون سازند شربتے از یک نخود
تا یکدانگ. اقلونیاے دیگر تالیف حکیم احمد منقول از خط
میرزا رحیم حکیم باشی شاہ سلطان حسین. صنعت آن فلفل
سیاہ مصطگی رومی سنبل الطیب افتیمون دارچینی ریوند چینی
قرنفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید بسباسہ
تخم خرفہ مقشر خصیۃ الثعلب مصری دانہ ہیل تخم خشخاش سفید
از ہر یک ہشت مثقال غنچہ گل سرخ بست و دو مثقال
چہار مثقال پوست ہلیلہ کابلی پنج مثقال زعفران دوازدہ
مثقال بزرالبنج پانزدہ مثقال افیون سی و یک مثقال
عسل مصفے سفید ہشتاد و پنج مثقال بدستور معمول
معجون سازند. اقلونیاے احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد
ارشد حکیم سلیمان موسوی گفتہ کہ این ترکیب مجرب ست
در تقویت قلب و دماغ و نشاط آورد و در تقویت باہ
و امساک بے نظیر است. صنعت آن فلفل سیاہ پنج مثقال
بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل مصطگی
دانہ ہیل ریوند چینی بوزیدان خصیۃ الثعلب مصری سورنجان
مصری اسارون عاقرقرحا گل ارمنی صندل سفید پوست
ہلیلہ بادرنجبویہ سنبل الطیب بادیان شتر اعرابی گل سرخ
لسان العصافیر بسفائج مقشر سلیخہ عود الصلیب تودری زرد تودری سرخ
گلنار قاقلہ صغار ورق نقرہ از ہر یک سہ مثقال زعفران
پانزدہ مثقال بزرالبنج سفید بست مثقال عنبر اشہب

مشک تبتی از ہر یک یک مثقال افیون کازرونی چہار مثقال
عسل سفید مصفے یکصد و شصت مثقال بزرالبنج و تخم خشخاش
نبات نرم کوبیدہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن [illegible]
بادام چرب نمودہ زعفران و افیون را بگلاب حل کردہ
مجموع را بعسل بقوام آوردہ و بسرشند و در ظرف چینی نگاہ دارند
و بعد از چہل روز استعمال نمایند شربتے از یک نخود تا
یکدانگ. اقلونیاے احمدی دیگر تالیف حکیم احمد والد ارشد
حکیم سلیمان موسوی کہ بجہت خان احمد ترکیب فرمودہ
صنعت آن فلفل سیاہ بست و پنج مثقال سنبل الطیب
افتیمون اقریطشی ریوند چینی صندل سرخ زنجبیل
طباشیر سفید دارچینی بسباسہ تخم خرفہ مقشر تخم
خشخاش سفید خصیۃ الثعلب مصری مصطگی رومی
قرنفل دانہ ہیل از ہر یک ہشت مثقال ورق گل سرخ
بست و دو مثقال گل ارمنی چہار مثقال پوست ہلیلہ
کابلی پنج مثقال بزرالبنج سفید پانزدہ مثقال افیون
سی و یک مثقال زعفران دوازدہ مثقال ورق نقرہ
دو مثقال عسل سفید مصفی ہفت صد و ہشتاد و پنج مثقال
تخم خشخاش و بزرالبنج را نرم باید کوبید و باقی ادویہ را
کوفتہ بیختہ بدستور مقرر معجون سازند شربتے یک قیراط
تا نیم دانگ. اقلونیاے دیگر منقول از مجربات حکیم احمد
موسوی کہ خود تناول میفرمودہ اند. صنعت آن
عود قمارے خام پانزدہ مثقال فلفل سفید مصطگی رومی
از ہر یک ہشت مثقال دارچینی سنبل الطیب جندبیدستر
مروارید ناسفتہ عنبر اشہب از ہر یک دہ مثقال قرنفل
بست مثقال زعفران پنجاہ مثقال دانہ ہیل قرنفل
درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بہمن سرخ مومیائی
دار الحبہ مبرد زرخطائی مشک تبتی پوست ہلیلہ کابلی
کہربائے شمعی ابریشم مقرض ورق گل سرخ صندل سفید
تخم کاسنی گاؤزبان بادرنجبویہ پوست زرد اترج شقاقل
مصری خصیۃ الثعلب از ہر یک پنج مثقال کافور قیصوری تخم
مثقال زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقرہ و ورق طلا
از ہر یک شش صد جوز بوا کبابہ چینی از ہر یک پنج مثقال
آملہ مربے دہ مثقال افیون دو و بست مثقال

شربت انار شیرین شربت بہ شیرین شربت سیب شیرین
از ہر یک بست مثقال عرق گاؤزبان عرق بیدمشک
از ہر یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال عسل سفید چہار
مصفے سہ وزن مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند
اقلونیا از استنباط سید الفضلا سلالۃ العلما میر محمد باقر
داماد مہدی سرو این اقلونیا باسم امیلیۃ الارواح موسوم
فرمودہ کہ این اقلونیا جامع جمیع قرابادین اقلونیاے رومیہ
و فارسیہ و تریاق اکبر ست بارہا در حفظ صحت و
تقویت ارواح و قوی و اعضاء و ازالۂ جمیع امراض بارد
و باردہ و شرح طویل برائے این دوا نوشتہ و تحفہ
نزد قطب شاہ والی دکن فرستادہ صنعت آن فلفل
بست مثقال فلفل سفید دارچینی سیلانی از ہر یک
دوازدہ مثقال رازیانہ انیسون سنبل الطیب از ہر یک
دہ مثقال زنجبیل پانزدہ مثقال پوست زرد اترج سلیخہ
ہندی گاؤزبان گیلانی از ہر یک ہفت مثقال گل گاؤزبان
گل سوسن آزاد بستانی قرنفل تخم بادرنجبویہ پوست بیخ
از ہر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویہ ہلیلہ سیاہ شیطرج
ہندی از ہر یک ہفت مثقال آملہ منقی پنج مثقال
تخم شلغم بہمنی نعناع خشک پوست ہلیلہ بہمن سفید بہمن
سرخ تودری سرخ سعد کوفی تخم جزر حب الغار
لسان العصافیر اسارون شامی لک مغسول گل سرخ
اسطوخودوس قسط سفید بکری پوست ہلیلہ زرد پوست
ہلیلہ کابلی شقاقل مصری صندل سفید کشنیز از ہر یک
ہفت مثقال جوز بوا بسباسہ بابونہ کندر ذکر تخم ترب
رب السوس درونج عقربی مرزنجوش دانہ ہیل بوا قرنفل
ریوند چینی بزرالبنج سفید از ہر یک دہ مثقال بہمن سرخ
تودری زرد ماہی سقنقور بغدادی توم ترب تخم زرشک
زرنب قصب الذریرہ تخم فرنجمشک قاقلہ کبار کبابہ
کمافیطوس حب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطشی
غاریقون ہیل سفید زراوند طویل زراوند مدحرج سکبینج
صمغ عربی مقل ازرق کثیرا قرفۃ الطیب سلیخہ سیاہ از ہر یک
انیسون عاقرقرحا خولنجان سنبل [illegible] رومی
صندل سرخ مومیائی مروارید ناسفتہ

طباشیر سفید زرنباد مشک منقی فادزہر حیوانی اسطیباناتی
لاجورد مغسول عنبر اشہب ورق نقرہ از ہر یک پنج مثقال
کبابہ چینی مشک تبتی خالص از ہر یک شش مثقال مصطگی
رومی سی مثقال زرنباد خصیۃ الثعلب مصری دار فلفل
عود ہندی تمام جدوار خطائی مجرب ابریشم مقرض گل ارمنی
مغسول از ہر یک دوازدہ مثقال تخم کرفس بیست مثقال
زعفران شصت و شش مثقال بسد محرق کہربا ورق طلا از
ہر یک چہار مثقال یاقوت رمانی زمرد کستہ از ہر یک مثقال
زبرجد شقاق دو مثقال روغن بلسان سی و دو مثقال
میعہ سائلہ روغن نارجیل از ہر یک بیست و دو مثقال افیون
کازرونی یکصد و پنجاہ و پنج مثقال عرق بہار نارنج یکمن
تبریزی عرق بید مشک گلاب از ہر یک دویست و پنجاہ درم
عرق فتنہ یکصد و بیست درم عرق گاؤزبان یکصد و پنجاہ درم
عرق قرنفل پنجاہ درم عرق دارچینی ہفتاد و پنج درم نبات
سفید یکصد و پنجاہ درم عسل سفید مصفی چہار وزن ادویہ
طریق ساختن این دوا باین نحو است کہ صموغ را سوای مصطگی
در عرق بہار گاؤزبان و عرق بید مشک و گلاب بخیسانند انگہ
عسلی داخل کردہ یک شب بگذارند و عنبر را علیحدہ در عسل بگذارند
و ہمچنین مومیائی و قفر را جدا جدا در عسل بگذارند و افیون
را در عرق دارچینی و عرق قرنفل و عرق فتنہ بخیسانند و مشک
و زعفران و جدوار و فادزہر را جدا جدا بکوبند و جواہر را
نرم کوبیدہ بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نمودہ
بنحوی کہ در زیر دندان نیاید و ابریشم را نیکو مقرض نمودہ
از پارچہ نازک بگذرانند و باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن
بلسان و روغن نارجیل و میعہ سائلہ چرب نمودہ و چون عسل را
بقوام آوردہ باشند و از آتش فرود آوردہ اول مرتبہ صموغ
را در آن حل نمایند پس جواہر را صلایہ کردہ ابریشم را
داخل نمایند بعد از آن عنبر گداختہ و مومیائی و قفر را گداختہ
و فادزہر و جدوار و افیون و زعفران باین ترتیب کہ ذکر
داخل نمایند پس ادویہ چرب کردہ را پس مشک انداختہ ورق
طلا و ورق نقرہ پس جہد و مبالغہ نمایند کہ اجزا خوب ہم ممزوج
شوند و آنقدر تیز بزنند کہ ہیچ جزوی از آن ممتاز از جزو دیگر
نباشد پس در ظرف چینی کردہ نگاہ دارند و پیش از شش ماہ

استعمال نمایند و شربتی از این معجون از نیم دانگ تا نیم مثقال
و معتاد بافیون را تا یک مثقال نیز جایز است و این دوا
بغیر قند و عسل و نبات یکصد و دوازدہ جزو است
و مزاجش گرم است در اول درجہ اول و خشک است در اول
درجہ سوم مخفی نماند بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست
کہ بحسب قوانین کلیہ ترکیب این ترکیب مشوش است و اگرچہ میر
عمدۂ فضلا اند لیکن لازم است کہ عارف قوانین ترکیب باشند
اقلونیائے حکیم عماد الدین محمود کہ از جہت اعتماد بر آن مسمی
بمجربے نمودہ اند صنعت آن فلفل سیاہ سنبل الطیب
قرنفل ہیل بوا مصطگی رومی ریوند چینی بسباسہ ساذج
بزرالبنج سفید تخم کرفس ورق گل سرخ افتیمون دارچینی
از ہر یک دو مثقال افیون خالص زعفران از ہر یک پنج
مثقال ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بنفشہ یا بادام چرب نمودہ
با سہ وزن ادویہ عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی مقدار
یک نخود تا دو نخود + اقلونیائے دیگر منقول از طب یوسفی
صنعت آن فلفل سیاہ بزرالبنج سفید از ہر یک بیست درم
افیون دہ درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون
از ہر یک دو درم جند بیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی
مشک خالص مروارید ناسفتہ از ہر یک نیم درم عسل مصفی
نود مثقال علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ +
اقلونیائے دیگر صنعت آن ریوند چینی بسباسہ زرنباد
عود ہندی دارچینی قرنفل اشنہ ساذج ہندی سنبل الطیب
حب بلسان از ہر یک دو درم خصیۃ الثعلب مصری بزرالبنج
زعفران تخم کرفس از ہر یک پنج درم فلفل سیاہ افیون مصری
از ہر یک بیست درم مصطگی رومی پنج درم عاقرقرحا
فرفیون از ہر یک یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا دہ
ورق نقرہ نیم درم اجزا کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب
کنند و با سہ چندان عسل صاف کف گرفتہ بسرشند
و بعد از شش ماہ بقدر قوت مزاج استعمال نمایند اقلونیائے
جالینوس صنعت آن زعفران پنج درم عاقرقرحا
فرفیون سنبل الطیب از ہر یک یکدرم فلفل بیست درم
بزرالبنج سفید ہشت درم افیون یکدرم با عسل مصفی سہ
وزن ادویہ معجون سازند اقلونیائے دیگر بعضے گفتہ

از تالیف شیخ الرئیس است مسکن اوجاع است و نافع است
از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
ہر یک بیست مثقال افیون دہ مثقال زعفران پنج مثقال
فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از ہر یک یکمثقال عسل مصفی
سہ وزن ادویہ بدستور معجون سازند اقلونیائے این مجرب
جہت نزلات و اوجاع معدہ و ریاح و قولنج با معجون
یا بارہا استعمال نمایند و جہت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
و جہت سرفہ و ضیق النفس با مطبوخ زوفائے خشک
و جہت سنگ گردہ و مثانہ با آب کرفس و جہت نزف الدم
جمیع اعضا با آب برگ نارمشک بقدر شربتی یک نخود است
و این نسخہ نیز از قرابادین افندی صالح جلبی طبیب ابراہیم
سلطان قیصر روم نقل شدہ صنعت آن فلفل سفید افیون
بزرالبنج سفید زعفران از ہر یک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا
جند بیدستر از ہر یک یکدرم با عسل سفید بدستور مقرر معجون
سازند + اقلونیائے کبیر منقول از قرابادین افندی صالح
جلبی نہایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن
فلفل سفید بزرالبنج سفید از ہر یک دو درم افیون مصری
از ہر یک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم مقدونس کہ فطراسالیون
است دوقو از ہر یک ثلث درمی زعفران نیم درم
سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از ہر یک سدس درمی و پنج
حبہ افربیون و قسط تلخ از ہر یک یکدرم اجزا را با عسل
سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند + اقلونیا تالیف
مرحوم حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط ایشان
جہت درد اعضا و قولنج و تقویت باہ و اعضای رئیسہ
نافع صنعت آن عنبر اشہب یاقوت سرخ مروارید ناسفتہ
از ہر یک دو مثقال مایہ شتر اعرابی خصیۃ الثعلب مصری
جدوار خطائی فادزہر حیوانی دارچینی عود قماری
جوز بوا زعفران مازندرانی از ہر یک پنج مثقال
ہندی سہ مثقال فلفل سفید بزرالبنج از ہر یک بیست
مثقال افیون مازندرانی یازدہ مثقال
چہار مثقال تخم کرفس سہ مثقال ساذج ہندی سلیخہ
عاقرقرحا فربیون از ہر یک یک مثقال سنبل الطیب چہار مثقال
ادویہ را با روغن بلسان چرب نمودہ با عسل سہ برابر ادویہ

معجون ساز نزهٔ اقلونیاے حکیم صالح خان خال آن مرحوم
صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از ہریک ہشت مثقال
ونیم درونج عقربی سنبل الطیب خصیة الثعلب بہمن بطیانا
مقل ازرق تخم شلغم بہمن تخم جرجیر مشک ترکی خالص از
ہریک دو مثقال مصطکی رومی طباشیر آملہ منقی عنبر اشہب
از ہریک یکمثقال بسباسہ دار فلفل تخم بالنگو افتیمون
گل گاؤزبان صمغ عربی رازیانہ دارفلفل صندل سفید
بگلاب سودہ مغز نارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز
پستہ بہمن سرخ بہمن سفید از ہریک سہ مثقال قرنفل ہفت
مثقال ورق گل سرخ دارچینی از ہریک شش مثقال
زنجبیل عاقرقرحا بیخ ترکی جوزبوا زرنباد از ہریک چہار مثقال
زعفران دہ مثقال تخم کرفس پنج مثقال حب الغار دہ مثقال
ساذج ہندی پنجمثقال افیون گاؤزبان درونج بہمن دو پنج مثقال
عسل سفید مصفی اسقنقور پنجاہ مثقال گلاب چہل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند۔ اقلونیا تالیف صدر الشریعہ مولوی
عبدالرزاق لاہجی صنعت آن افیون گاؤزبان درونج دوازدہ
مثقال درونج عقربی مروارید ناسفتہ سنبل الطیب افیون
فلفل سیاہ عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کہرباے
شمعی ابریشم مقرض زعفران گاؤزبان اسطوخودوس
افتیمون اقریطی تخم فرنجمشک تخم کاسنی مقشر صندل
سفید سودہ بلیلہ سیاہ مقل ازرق فلفل سفید انیسون
رازیانہ خصیة الثعلب قاقلہ مصری قاقلہ جوزبوا بسباسہ
قرنفل شقاقل مصری خولنجان بوزیدان بہمن زنجبیل
سفید مشک ترکی خالص از ہریک یکمثقال ورق طلا و
نقرہ از ہریک سی عدد لاجورد مغسول شش مثقال عسل
مصفی سہ وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند۔ اقلونیاے
سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قمی و مدانی کہ این اقلونیا
سادہ برابر اقلونیاے حکیم میر کمال الدین محمود و اقلونیاے
حکیم احمد ترکیب نمودہ و چنانچہ ایشان اقلونیاے خود را
ذکر کردہ و اقلونیاے محمودی و احمدی موسوم نمودہ اند نیز
اقلونیاے خود را بسعیدی موسوم نمودہ بہمہ منافع و خواص آن سوی
الیہا بجہت اقلونیاے خود ذکر کردہ از حکیم محمد سعید ہشتی زیادہ از
تر از اقلونیاے خود ذکر کردہ صنعت آن بلیلہ سیاہ

پوست بلیلہ زرد پوست بلیلہ کابلی طباشیر سفید
سعد ساذج کشنیز خشک مقشر از ہریک بیست مثقال کہربا
شمعی یشب سبز گل سرخ پوست ترنج زرد از ہریک پنج
مثقال اسطوخودوس بوزیدان پوست بیخ تفاح مصطکی
رومی عود قماری خام زعفران صندل سفید از ہریک سہ مثقال
طلق محلول یکمثقال و نیم عاقرقرحا یکمثقال دارچینی دہ مثقال
بزرالبنج سفید یکمثقال افیون دہ مثقال اجزا را کوفتہ بیختہ
بروغن بادام شیرین چرب نمودہ بسہ وزن مجموع ادویہ
عسل سفید مصفی معجون سازند و بعد از شش ماہ استعمال
نمایند۔ اقلونیا تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید
بزرالبنج سفید افتیمون زعفران از ہریک بیست مثقال مصطکی
اسطوخودوس ابریشم مقرض از ہریک پنج مثقال مروارید ناسفتہ
لسد کہربا یشب سبز یاقوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی
ورق طلا از ہریک دو مثقال سعد کوفی ورق نقرہ عود
قماری خام بادیان اعرابی سنبل الطیب ساذج ہندی
درونج عقربی جوزبوا بسباسہ گاؤزبان تخم بادرنجبویہ
تخم گل سرخ تخم کرفس تانخواہ پوست زرد بیرون ترنج
از ہریک سہ مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل زرنباد
لسان العصافیر از ہریک چہار مثقال قرنفل زنجبیل
دارچینی دارفلفل اسارون زرنب بادرنجبویہ خولنجان
حب بلسان پوست بیرون پستہ بوزیدان اشنہ از ہریک دو
مثقال عاقرقرحا افتیمون از ہریک یکمثقال بہمن سفید
تودری سرخ تودری سفید مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم خربزہ مغز پستہ مغز کدوگان از ہریک پنجمثقال
عسل مصفی سہ وزن ادویہ بدستور مقرر مرتب نمایند
مخفی نماند کہ این ترکیب نیز نہایت مشوش است کما لا یخفیٰ
علیہ ترکیب صالح۔ اقلونیاے دیگر کہ بجہت تحلیل بلغم
و ریاح ہا بشکند و طبع را نرم سازد و لیکن مسکن جمیع
دردہا است و خواب آرد۔ صنعت آن فلفل افیون بزرالبنج
سفید یبروح تانخواہ بیخ سداب تودری زیرہ کرمانی
جندبیدستر حب الغار از ہریک یک جزو سقمونیاے
مشوی ثلث جزو کوفتہ بیختہ بعسل مصفی سہ وزن
ادویہ بسرشند تا یکدرم ازین دوا با زنجبیل پروردہ

و مزاجش ترکیب باعتدال در گرمی و سردی مائل با دل
گرمی و خشک است در درجہ سوم۔ اقلونیاے دیگر قریب
باقلونیاے قیل لیکن مسہل نیست و دوائیست جمیع
دردہا را فرونشاند و بادہا بشکند و قولنج را نافع باحتیاط
صنعت آن فلفل تانخواہ شونیز حب الغار جند بیدستر
زیرہ کرمانی افیون بزرالبنج سفید یبروح اجزا را مساوی
کوفتہ بیختہ بعسل مصفی سہ وزن ادویہ معجون سازند۔
اقلونیاے دیگر از تالیف متاخرین بنہایت نفع و قریب
باقلونیاے حکیم سلیمان موسوی شیرازی و قلمی کردہ کہ
جمیع امراض را موافق است۔ صنعت آن بزرالبنج سفید
چہار مثقال فلفل مصطکی رومی جدوار خطائی عنبر اشہب
مشک تبتی یشب سبز مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی لعل
بدخشی لسد محرق مغسول ورق طلا عاقرقرحا افیون تخم
بادرنجبویہ پوست زرد ترنج بہمن سفید بوزیدان کندر
پوست بیرون پستہ درونج ترکی از ہریک دو مثقال
کہربائے شمعی زرنباد ورق نقرہ درونج عقربی بسباسہ
عود قماری خام ساذج ہندی اسطوخودوس قرنفل
زنجبیل اسارون شامی دارچینی اشنہ حب بلسان خولنجان
سعد کوفی قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب
مصری ریوند چینی غاریقون ہشت سفید دارفلفل سلیخہ
سیاہ فطراسالیون مرمکی صافی میعہ سائلہ از ہریک سہ
مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم
کرفس گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز نارجیل
مقشر مغز تخم خربزہ از ہریک دہ مثقال افیون یکصد مثقال
عسل مصفی سہ وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتی
از یک نخود تا یکدرم انتہیٰ۔ اقلونیاے دیگر از متاخرین،
صنعت آن مروارید ناسفتہ کہربائے شمعی سلیخہ سیاہ
سنبل الطیب اذخر مکی ابریشم خام از ہریک سہ مثقال
لسد محرق زمرد کہنہ عقیق یمانی طباشیر سفید دارچینی
اسارون شامی ساذج ہندی صندل سفید زرشک
منقی ریوند چینی تخم فرنجمشک عنبر اشہب مشک تبتی
ورق طلا ورق نقرہ جدوار خطائی مجرب درونج عقربی
بادرنجبویہ گل گاؤزبان پوست زرد ترنج از ہریک سہ مثقال

یک مثقال جواہر را بر سنگ سماق با گلاب مصلایه نموده
و باقی ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع
ادویه سرشته معجون سازند سیفرماید باید دانست که در
بعضی نسخ اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه
ترکیب نیز نشده و باعتقاد بنده خالی از مضاری نیست
افلونیا مسمی بحافظ الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه
و افلونیای حکیم عماد الدین محمود که حکیم سلیمان موسوی
از معزی الیه نقل کرده از برای این افلونیا ذکر نموده
و این افلونیا از متاخرین است مؤلفش معلوم نیست
صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از ہریک بیست
مثقال شیرخشت خراسانی صندل سرخ صندل سفید
دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ تخم
تخم خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز
تخم خیارین مغز تخم خربزه از ہریک پنج مثقال افیون
زرنباد درونج عقربی گل گاؤزبان بسباسه عود
قماری خام حب بلسان از ہریک چہار مثقال مصطگی
رومی زعفران از ہریک ده مثقال سانج ہندی
خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوز بوا عود بلسان
باقشر حماما سلیخه فطراسالیون اسارون زنجبیل
رازیانه انیسون تخم کرفس قرنفل از ہریک سه مثقال
افربیون پوست زرد اترج پوست بیرون پسته ورق نقره
مشک تبتی بہمن سفید بہمن سرخ دوقو تخم بادرنجبویه بوزیدان
از ہریک دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه
وزن ادویه سرشته معجون سازند و در نسخه دیگر یاقوت رمانی
لعل بدخشی کہربای شمعی ورق طلا عنبر اشہب از ہریک دو
مثقال مروارید ناسفته یکمثقال بسد مرجان قرمزی عقیق
یمانی از ہریک سه مثقال داخل است جواہر را بگلاب مصلایه نموده
و ورق طلا و ورق نقره را بعسل حل کرده عنبر را بروغن
بلسان گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته بدستور مقرر معجون
سازند شربتش از یکدانگ تا نیم درم افلونیا مسمی بحافظ الارواح
الیت حکیم میر محمد مومن گفته که این افلونیا قریب باعتدال است
و موافق جمیع امزجه است صنعت آن بزر البنج سفید فلفل
سفید از ہریک دو مثقال زعفران یکمثقال کشنیز خشک یکمثقال

صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ خشخاش
سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر گل گاؤزبان از ہریک
سه مثقال درونج عقربی زرنباد بسباسه قماری حب بلسان
سانج ہندی عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز بوا
لسان العصافیر دار فلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه
انیسون قرنفل فرفیون پوست زرد اترج پوست بیرون
پسته ورق نقره بہمن سرخ بہمن سفید درونج ترکی تخم
بادرنجبویه بوزیدان از ہریک دو مثقال آمله بشیر پرورده
ہفتاد مثقال مشک تبتی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه
بدستور معجون سازند و بجہت بعضے این ادویه اضافه شده
مروارید ناسفته کہربا از ہریک سه مثقال یاقوت رمانی لعل
بدخشی ورق طلا عنبر اشہب از ہریک دو مثقال بسد مرجان
قرمزی عقیق از ہریک سه مثقال و نیز از انجمله النفس الترکیب
النفس التراکیب تالیف میرزا ابراہیم ولد حکیم اشرف نقل
از بیاض مجربات او بخط معزی الیه نقلی نموده اند که این
ترکیب از من است و سوای این اسم نیافتیم اسم لائق این ترکیب
بسبب بسیاری منافع که مشاہده نموده ام ازین ترکیب بسیار از برای
اعانت بر ہضم و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه
و با وجود این افعال بسیار گرم نیست و شربتش از یکدانگ
تا دو دانگ و تا نیم مثقال است صنعت آن بسباسه قاقله
عصاره قرفه الطیب زنجبیل پلپل دار فلفل دارچینی اسارون
شامی از ہریک یکمثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران
ریوند چینی از ہریک دو مثقال کشنیز خشک مقشر شش
مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عصاره زرشک دو مثقال
بادزہر معدنی افیون گاؤزبان از ہریک سه مثقال قاقله
کبار نیم مثقال قرنفل یک مثقال و نیم شکر سفید ہفتاد مثقال
من مصفی یعنی عسل مصفی ہفتاد مثقال بدستور مقرر معجون
سازند و اگر اضافه کرده شود باین معجون عنبر اشہب
و ورق نقره از ہریک یک مثقال و ورق طلا نیم
مثقال مے گردد اقوی مے فرمایند که اگر درین
معجون بعوض فادزہر معدنی صندل ار خطائی
کنند و ملحقات داخل نداشته باشد معجون
نفیس است فادزہر معدنی مبطل فعل افیون است

بجمع میان ادویه قلبیه و افیون را بجا گذاشته اند
اطبای یونان و بیا آنکه افیون را داخل نه نمایند
و باقی ادویه با ملحقات داخل باشند و نیز از انجمله
بادزہر است و آن معرب از باد زہر فارسی است
یعنی تریاق الریح چون زہر مہره که یعنی تریاق السم است
و بعضے گفته اند که بادزہر ترجمه دوم شا است اسحق گفته
که بادزہر معجونی مبارک است بادہای غلیظ که در معده
و احشا باشد تحلیل مے دہد و سدہای کبد و طحال را
بگشاید و برودت رحم را ببرد و حیض فرود آورد و تپ
ربع را سود دہد و ضیق النفس و یرقان سود و استرخای
اعضا را نفع بزرگ دارد و شیخ رئیس گفته که منافع بادزہر
منافع دوم شاست و منافعے که برای دوم شا ذکر کرده بعینه
منافعے ست که اسحق از برای بادزہر ذکر کرده صنعت
آن بنسخه اسحق زرنباد درونج عقربی افیون
جند بیدستر قاقرحا سلیخه سیاه ہوام المجوس بزر البنج
سفید قسط تلخ لبنی جاؤشیر زعفران از ہریک شش درم
بزر حلبه ہشت درم مروارید ناسفته بادزرد مرمکی
صافی از ہریک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
و در نسخه شفائی ہوام المجوس داخل نیست و وزن
مروارید دو درم است و وزن عسل دو وزن مجموع
ادویه است و در نسخه معصومی ہوام المجوس داخل است
و وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب کامل الصناعه
بعوض بادرنجبویه کندر آورده و در نسخه شیخ الرئیس فلفل
دار فلفل از ہریک شش درم داخل است و وزن
مروارید دو درم است و نسخه شیخ الرئیس بہتر است
و این دوا را در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و قوت این دوا تا دو سال باقی ماند شربتش
تا دو دانگ و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون
است برشعثا است +

فصل در ذکر نسخ برشعثا

و آن لغت سریانی است و معنی آن برء الساعة است و این
که سریانیون اطلاق کرده اند بر معجون کلان دو فصل است اول

معروف است باقلونیای رومیه و ذکر اقلونیای رومیه قبل
ازین شده لیکن اقلونیای رومیه بنسخهٔ الشیخ الرئیس که بانیست
اجزا برشعثا نامیده اند و در اینجا ذکر نشده پس لازم است که
در اینجا ذکر شود با تعریفاتیکه بعد از جالینوس دران کرده اند
در صنعت هر یک را ذکر نمائیم و بعضی اطبا برشعثای قدیم را
با اقلونیای رومیه اصل یکی نمیدانند و این غلط از ایشان از جهة
عدم مطالعهٔ کتب متقدمین واقع شده و در کتب متقدمین بلکه
قانون شیخ الرئیس صریح است باین معنی که اقلونیای رومیه
برشعثای قدیم است اگرچه شیخ برشعثا را ذکر نکرده لیکن نسخهٔ
اقلونیای رومیه را که ذکر کرده همان دوائی است که دیگران
بنام برشعثای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داؤد انطاکی گفته
که برشعثا که درین زمان معروف است از تراکیب قدیمه است
و اکثر اطبا برانند که از تراکیب اوحد الدین هبة الله است
که مشهور است بابو البرکات طبیب که از دین یهودی
اسلام آورده و سلسلهٔ اطبای قم مثل حکیم محمد سعید و حکیم
محمد باقر از اولاد اوست حق تعالی او را برکت داده
که همیشه از اولاد او اطبای حاذق میباشند و باز شیخ
داؤد گفته که من دیده ام در کتابی که تالیف شده در خواص
برشعثا و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس است
و آن مرحوم سفرنامهٔ شیخ الرئیس ابو علی علیه الرحمة در قانون
آورده و که جالینوس گفته که من خواب دیدم این مرکب را گفت
من دوای فیلن رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای
وانبیای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان
علیه السلام است و شیخ این را باسم فلونیای رومیه ذکر کرده
و بالفعل این میان اطبای مشهور برشعثای قدیم است
و گفته که این نافع است از برای بسیاری از امراض خصوص
از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع است و بعد ازین بگوید
که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوای فیلن را
و گفت که من از استنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام
و صنعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد او را
موت بسبب شدت اوجاع مهلکه و امراض مهلکه منفعت عظیم
و نیکو هستم از برای بسیاری از اوجاع شدیده مانند
و بسیاری از امراض مهلکه منفعت عظیم و از انجمله آنکه اگر
حادث شود در معاء قولون وجعی شدید که آن وجع را
قولنج نامند پس بخورد صاحب وجع از من کم تر ساکن
میگردد وجع او و اگر مرا بیاشامند مانند کسیکه بوده باشد
او را عسر البول یا سنگ گرده و مثانه که اذیت رساند آن
شخص نفع میدهم از برای او و زائل میگردانم اوجاع
طحال را و نفس انتصاب موذی و تشنج و سل او و در رجائی
که با آنها خوف هلاک باشد اگر آشامیده شوم مرکسی را
که نفث الدم داشته باشد یا قی الدم حائل میشوم میان او
و موت و بر دو موت او میگردم و ساکن میگردانم سرفه
را که حادث شود در امعاء و احشاء و سعال و خناق
و فواق و نزله های متحدر از سر را و گفته شده که خوردن
آن بعد از فصد و اسهال در صداع مرکب از خون
و خلط بارد چون سودا و بلغم بنهایت نافع است و در
ساعت فرو می نشاند و این معجون نافع است از برای
تشنج از شدت وجع خوردن آن وانه برای درد گوش
چون خورده شود یک قیراط تا نیم دانگ و چون مقدار
حبه از ان در شیر دختران حل کرده در گوش بچکانند
زائل میگرداند درد گوش را و بعض از روایات از مخبر
صادق علیه السلام چنین استنباط میشود که این دوا از ادویه
سماویه یعنی منزله بطریق وحی و الهام است و صنعت آن
بنسخهٔ شیخ ابو علی بن سینا رحمه الله فلفل سفید بزر البنج سفید از
هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال
اجزا را کوفته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند
و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا استعمال
نمایند شربتی مقدار نخودی با آب گرم و بعضی گفته اند این نسخه
هفت جزو است و وزن اجزا پنجاه و هشت مثقال است
و گفته که مزاجش سرد است در درجهٔ اولی و خشک است
در اواخر درجهٔ سوم و اجزای این دوا به نسخهٔ شیخ
الرئیس مطابق است با اجزای مرموزی که در حدیث ابن
عباس وارد شده زیرا که فا اشاره است بفلفل سفید
و الف بافیون و را بزعفران و عین بعاقرقرحا و با
ببزر البنج و الف ثانی بافربیون و سین بسنبل الطیب
و شیخ داؤد از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص
و منافع برشعثای قدیم نقل کرده عبارتی در وصف آن
که صورت عبارتش این است الی لم اسرق واجوز من المعجون
المتخذ من الاخوین الشامیین الرومی و الزنجی و دمعة
الراس المشرف داخویه و شعور السقالبة و شعر السبط
الطیب و البارد الحار المقطع اذا جمعها بالشراب الذی قد
تمعه الزنبور چه آنکه مراد از اخوین شامیین رومی و زنگی
فلفل سفید و فلفل سیاه است که تازه باشد که شباب
کنایه از تازه بودن آنهاست و میان این هر دو اخوت
است بسبب اسم یا بسبب آنکه هر دو ثمر یک درخت اند یا ثمر دو درخت
اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از نباتی مخصوص
هندوستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند
یکی مقشر و یکی غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنگی کنایه
از سیاه است و مراد از دمعهٔ راس مشرف افیون است
که دمعهٔ سر خشخاش است که سر خشخاش مشرف است یعنی بلند
و مراد از دو برادران افیون یکی افربیون است
باعتبار رنگ و صورت و فعل و برودت و تخدیر بودن آن هم
دمعه در شتی و دوم بزر البنج است باعتبار فعل و تجفیف و
تخدیر که با افیون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص
مشارکت و برادری دارد و موهای سقالبه کنایه است
از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعر السبط
الطیب کنایه است از سنبل الطیب و حار مقطع بارد کنایه است
از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حاره مقطع و
از قوت بارده مخدره و شرابی که جمع کرده آنرا زنبور
عسل است و در نسخه فلفل سیاه بر نسخهٔ شیخ اضافه شده
و شیخ داؤد گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده
باشد این معجون را پس فراموش شده بسبب مخفی بودن
اسانید را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری
از مرکبات و ابو البرکات تجدید ذکر آن کرده با سبب
انتشار و شهرت آن امر شده باشد و تعجب است از اطبا
که چرا نسبت داده اند این معجون را از جالینوس حال آنکه او
رئیس و سرکردهٔ قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی

در رسالهٔ افیونیه صنعت آنرا باین صفت آورده که بشما خبر
رسیده باشد که در بلاد هند دو برادر کوچک تشابه در شکل
و تساوی در مقدار میباشد یکی از ایشان پیری حبشی
و دیگر جوانی است رومی بگیر از جوان رومی مقداری معلوم
و در وزن محدود و از تخم سفید گیاهی که آنرا افضل الرجال
گویند یعنی فریب دهندهٔ مردان مقداری مساوی اول
و از دو موضع جاری از دیدهٔ سیاهان مثل وزن دوای
اول بعد از آنکه ببینند از نداران مقداری که اگر آن مقدار
را اضافه کنند مثل آن مساوی وزن دوای اول
شود و از شور ستالیه اگر چه در نواحی ایشان بسیار روید
مقداری که نسبت آن بمقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است باول و از دوای دیگر در شکنبهٔ گوسفند
می نهند بودیعت و آنرا حافظ الاطفال مینامند و از
بیخ گیاهی که کیفیت آن گرم است و فعل آن در زبان
انسان مثل فعل آتش است در سایر بدن و از بیخی که بران
دروغ بسته اند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر
اضافه کنند دو بار و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول
میشود که متوسط بود و از چیزی که نه جماد است و نه نبات
و نه حیوان مشترک است میان نبات و حیوان مقدار طول شعر
با سوج داخل بعد از آن بودیعت نهند چهل روز در ظرفی که مختوم
باشد و باطن آن املس و سر آنرا نیک ببندند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا دو دانگ و بعد از آن میگویند
که مراد از دو برادر فلفل سیاه و فلفل سفید است و از تخم افضل الرجال
بزر البنج است چون آن عقل را می برد آنرا خداع گفته و از دو موضع
جاری از چشم سیاهان افیون است و شور ستالیه زعفران است و دوای
دیگر در شکنبهٔ گوسفند می نهند تا محفوظ ماند مثال انفحه
افربیون است و عرق جبلی عاقرقرحا است و اصل مکذوب علیه
سنبل الطیب است و آنچه نه جماد است و نه نبات و نه حیوان
عسل است و اما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم
دوم که بزر البنج است مثل اول است و سوم که
افیون است ده درم که چون ده دیگر بر آن
افزایند بیست میشود و چهارم که زعفران است
وزن آن پنج درم است که نسبت آن به ثانی

که افیون است از قبیل نسبت افیون است باول که فلفل است
و چون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده و باقی
ادویه را وزن از هر یک یکدرم است که در تضعیف اول
دو میشود و در تضعیف دوم چهار و چون چهار را در پنج
ضرب کنند بیست میشود این نسخه موافق نسخهٔ شیخ رئیس است
که نسخهٔ جمهور است؛ صنعت برشعثای قدیم بنسخهٔ شیخ
داود انطاکی فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید
از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم
سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هر یک
یک مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون
سازند و درین نسخه ادویه بر نسخهٔ الشیخ الرئیس زیاده شده
و در وزن اجزا نیز تفاوت است و گفته که معجون مذکور
معجونی عظیم النفع است و این معجون بالغ النفع است
در تجفیف رطوبات غریبه بالاخص قطع نزلات و زکام و صداع
امراض مرطوبین و قلع و معده بخار و صداع گفته و قاطع
آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم
و نفث الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیا و مقوی
حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت مفکره میکند
و نافع است از برای ربو و دفع سرعت انزال میکند و دیر
میگرداند انزال منی را و مسکن جمیع اوجاع است و درد
دندان را ساکن میگرداند چون بر وی نهند و عظیم نافع است
از برای قولنج چون پنج درم آنرا با آب گرم خورند و بزودی اثر نماید
باز و هم از برای تسکین وجع قوت لثه و متفاوت است قوت
آن در افعال نظر به آنکه قسمت کرده شود فعل آن به سه زمان
پس هرگاه گفته اند قطع اسهال میکند در یکساعت صحیح
در دیگر و زر و اوجاع مفاصل بجا آرد در یکماه و استسقا در
یکسال پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته و قوت آن
تا بیست و یک سال باقی میماند و در شفاء الاسقام مسطور است
که قوت تریاق سال باقی میماند و این معجون مضر است بگرده و
سفل و مثانه و مضر سینه رساند و مسود
بزودی و مداومت آن فاسد میگرداند ذهن
و عقل را و ساقط می گرداند اشتهای طعام
را و شهوت باه را و افساد رنگ می کند

و ضعیف میگرداند قوت تمام را و چاره نیست از برای
استعمال آن زیاده بر یک مرتبه در هفته و شربتش از یک
نخود تا دو درم است و باید دانست که می افتند مردم این عصر
بر کهادمی باشند از آن مضرت عظیم و غالب فساد آن
درین زمان از جهت آن است که افیون و بزر البنج را عمدا
زیاده میکنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال میکنند و بسی
از آن میخورند ضرر میرسانند که بلکه جملهٔ منافع آن درین زمان
آن است که اطبا در آن و در اقلونیا فارسی تصرفات
نموده اند که ترکیب آن مشوش و مضر ساخته بنا که در ترکیب
اقلونیا گذشت و بعنوان اعتیاد هر روز از آن اضعاف مقدار
اندوزن شربت آن میخورند و شیخ داود انطاکی گفته که مصلح
مضرت برشعثا شراب ریحانی جدید است و حلواهای سکری مسیح
فربه و قائم مقام آن است افیون یعنی چون وقت استعمال
آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد خفقان و ساقط
شود قوتها و نفس بر سینه پیچیده شود و نیز قائم مقام
افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون در آید و حاضر
نباشد و حالات مذکوره عارض گردد مستغنی میسازد
شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران تامی
و معجون و حب مراره و مراره لقر و اسود سلیخ برشعثا
قدیم به نسخهٔ معمول که بهترین نسخها است، صنعت آن
فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا فرفیون دارچینی
سنبل الطیب از هر یک یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند و این نسخه همان نسخهٔ اقلونیا
شیخ رئیس است با اضافهٔ دارچینی به برشعثای قدیم بنسخهٔ
دیگر؛ صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
عاقرقرحا افربیون سنبل الطیب دارچینی جندبیدستر یکمثقال
کوفته بیخته بعسل سفید خام بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و این نسخه نیز چنان نسخهٔ اقربا است آنکه
جندبیدستر زیاده داخل دارد و وزن ادویه بجای
درم مثقال برشعثای قدیم بنسخهٔ محمود بن الیاس
شیرازی صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه

شده وزن ادویه معجون سازند برشعثا از املای عماد الدین
طبیب صنعت آن افیون دو مثقال فلفل سفید
بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال زعفران پنج
مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدرم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب
نمایند برشعثا به نسخه دیگر صنعت آن فلفل سیاه
پنج مثقال بزرالبنج افیون از هر یک ده مثقال عاقرقرحا
زعفران فرفیون سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند
شربتی یکمثقال تا دو درم با انچه مناسب باشد از شربتها
برش از مخترعات صاحب خلاصة التجارب نیست مفید است
صنعت آن مصطگی کندر دارچینی از هر یک دو مثقال
فلفل سیاه یکمثقال زعفران ربع جزوے افیون خالص
نیمدرم اجزا کوفته بیخته باشند بدان عسل مصفی بقوام
رسیده سرشند و نیز از انجمله بزرگی ادویه است بدانکه آن لغت فارسی
است و ترجمه آن دواء الکبیر است و این دوا از کبار
ادویه اطباء فرس مختار جمیع اطباست در هر مرضے
که نافع است مر آنرا تریاق اکبر و افلونیا و شلیثا
شیخ رئیس گفته که منفعت این دوا بزرگ است در قولنج
محمود بن الیاس گفته که بزرگ میداشتند ملوک عجم
شان این دوا را و شبیه است در اکثر افعال بتریاق
فاروق و از تریاق کبار است و نافع است از برای
درد گوش حادث از برودت و از ریاح بارده غلیظه
خوردن آن صنعت آن به نسخه الشیخ الرئیس بزرالبنج
سفید زعفران از هر یک یک استار افیون افربیون از
هر یک بیست درم سنبل الطیب یعنی از هر یک ده استار
ساذج هندی قرنفل از هر یک چهار درم فلفل سفید
دو درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سذاب بری
مشک تبتی خالص کافور قیصوری قاقله دارچینی
سلیخه سیاه از هر یک یکدرم قسط تلخ هشت درم
بزرالبنج یعنی تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل از هر یک چهار درم
سکبینج جندبیدستر جاوشیر از هر یک دو درم زرنباد
درونج عقربی روغن بلسان از هر یک هشت درم

و در نسخه اخری بجای زرنباد و نسخه جمیعه مرمکی کافور قیصوری
از هر یک چهار درم داخل است ادویه خشک را کوفته
بیخته مجموع را در سلت خیسانیده حل کرده مجموع را
بعسل کف گرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه در کار شود
استعمال نمایند شربتی مقدار نخودے با آب نیم گرم
و به نسخه اصل بیست و هفت جزو است و به نسخه اخری بیاید
و جمیع بیست و هشت جزو و مزاجش گرم است در دوم
و خشک است در اواخر درجه سوم سید اسمعیل جرجانی
در ذخیره گفته که شربتی ازین دوا از یکدرم است تا یک
مثقال نیز بزرگ دارد به نسخه عیش بن الحسن صنعت
آن بزرالبنج سفید زعفران از هر یک سه درم
افیون افربیون از هر یک ده درم سنبل الطیب یعنی از
هر یک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب
بری مشک تبتی قاقله دارچینی سلیخه سیاه از هر یک
نیمدرم قسط تلخ زرآوند طویل درونج عقربی روغن
بلسان از هر یک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل
ساذج هندی قرنفل از هر یک دو درم سکبینج جندبیدستر
جاوشیر فلفل سفید از هر یک یکدرم ادویه را کوفته
بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از شش ماه شربتی مقدار
جا غوزه با آب نیم گرم تناول نمایند و قوت این دوا
تا شش سال قوی میباشد و بعد ازان میگردد و
ضعیف و دیگر آنکه تفاوت میان این نسخه و نسخه شیخ
این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجاے
زرنباد زرآوند طویل است و ساذج و قرنفل در هیچ
است و در نسخه الشیخ نیست و باقی موافق نسخه
شیخ است و نیز از انجمله تراکیبے که اصل و عمود در آنها
افیون است بیهوشی دارو است بدانکه آن را
بعربی دواے مرقد و دواے مسبت نامند و منقبض
دواییکه موجب خواب بسیار سنگین طبعی و خواب سنگین
غیر طبعی گردد و این بیهوشی دارو نافع است از جهت
شخصیکه خواسته باشند که عضوے از اعضای فاسد او را

قطع کنند یا جراحتے را کشگافتند یا سل یا بند تیر یا سنان
و امثال آن نمایند تا ییک اورا در بیهوشی برداشت آن
نباشد صنعت آن افیون کازرونی بزرالبنج سفید
پنج لفاح چینی خالص بریان کرده زعفران اجزا مساوی
کوفته بیخته با آب جوز ماثل خمیر کرده سه روز زیر برگ
گردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بآب نیم
و هر شخص را موافق مزاج و سن و قوت دادن یا
یکمثقال و نیمدرم باشد نهایت تا یکدانگ بخورانند بیهوشی
دارد و دیگر که همین منفعت دارد و در قطع عضو دیگر
صنعت آن افیون کازرونی بزرالبنج سفید پنج لفاح
جوز ماثل که آنرا سیندی دهتوره نامند تخم کاهو برابر
نیم کوفته بجوشانند و از اسرے بپالایند پس بگیرند گندم
قدرے و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب
را جذب کند پس خشک کنند آن گندم در سایه و به دستور
مرتبه دوم ادویه مذکوره را بجوشانند و همان گندم را
مرتبه ثانی دران بخیسانند و خشک کنند در سایه مکرر
این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاهدارند
و به وقت حاجت یکدانگ تا دو دانگ چون خواهند که بهوش
آید چند قطره سرکه انگوری در بینی آن چکانند و بر منه
تا اثر آن باقی الف و بد باغ او رسد و بافاقت آید
بیهوشی دارد دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن
افیون کازرونی پنج درم خشخاش سیاه دو درم تخم کاهو بیست
درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد
پس یک ربع رطل گندم دران بخیسانند پس بجوشانند تا
آب خشک شود پس آنرا در سایه پهن کنند تا خشک شود
و در شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت یکمثقال ازان بسایند
بخورانند که بیهوش شوند این بیهوشی دارد و دیگر از برای اخراج
پیکان و دیگر اعمال شد میرة الوضع استعمال کنند تا شخص
گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش
آید سرکه و گلاب و روغن گل و شیخ دکافور
بر سر و کف دست و پاے او بمالند و آب
برف و سرکه و گلاب بخورانند صنعت آن
بزرالبنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهو سیاه پنج

که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده دیگر تخم زعفران
سماقی فاریقون مشک سعد زنجبیل دارچینی کتیرا از
هر یک دو درم سنبل الطیب کندر زرنب بابلی اذخر مکی
عود بلسان اسقوقودوس سیسالیوس قسط سعد تلخ
مافیطوس قرد ملک السلم دارفلفل عصاره لحیة التیس
تخم بید ستر سادج هندی میوه سالمبار جاوشیر از هر یک شش
درم سلیخه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جعده
اسقوردیون زوفا اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان
اقراص قریفون مقل ازرق از هر یک هفت درم
سداب ده درم اشق سنبل رومی مصطکی رومی صمغ
عربی قفر اسالیون قردمانا تخم بادیان از هر یک پنج درم
انیسون بیخ ترکی موسکبینج اسارون از هر یک سه درم
تخم انیسون فنجنگشت گل سرخ مشکطرامشیع از هر یک پنج درم
قاقیا تاره سقنقور ماهی روبیان سیر غار بلقیون از
هر یک چهار درم و نیم شراب ریحانی کهنه قدری که
صمغها را دران حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت و در
نسخه دیگر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است
بدستور تریاق فاروق معجون سازند و نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر سن و قوت با آنچه
مناسب باشد از اشربه و این نسخه پنجاه و پنج جزو است
سوای اقراص قریفون و شراب و عسل و این نسخه تمام
ترین نسخها است و درین نسخه سیزده جزو است که
در نسخه جالینوس نیست و آن غار بلقیون است و در نسخه
و سداب بالیس و اشق و سکبینج و اسارون کتیرا و
اسطوخودوس و کمافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان
و مقل ازرق و فلفل سیاه و در نسخه جالینوس جزو است
که درین نسخه نیست و آن بیخ سوسن و نمک هندی است
و در نسخه شاپور یک جزو است که درین نسخه نیست آن
بزر سداب است و وزن جنطیانا در نسخه شاپور پنج درم
است حکیم میر محمد مومن گفته که اگر بجای شراب سرکه
انگوری یا مثلث کنند شاید و بدل ماهی سقنقور
روبیان بوزن آن یا سمک اصیدا کنند و سقنقور نایابند
از فقیر قریحی راستبر میدانند و یا مایه شراب اعرابی و چون

حب بلسان و عود بلسان و روغن بلسان یافت نشود
بدل حب بلسان حب الغار نیم وزن آن و بدل عود بلسان
زراوند طویل نیم وزن آن و بدل دهن بلسان روغن
بزر فجل برشته کرده اند و بنا بعمل موثر یافته حکیم
معصوم گفته که بعضی اطبا که پیروی شیخ نموده اند
بجای شراب عرق مخلصه و یا عرق دارچینی بکار برده
و در نسخه کامل الصناعه و نسخه صاحب تذکره و نسخ اکثر
متاخرین وزن ملک السلم ده درم و بجای حرف بابلی
خردل ابیض در نسخ هشت درم داخل است و بجای
برگ سداب بزر سداب شش درم و بجای گل سرخ
گل بنفشه است و در نسخه دیگر گل سرخ و گل بنفشه
هر دو داخل است و این اشهر است و وزن فو و مو و
سکبینج و اسارون از هر یک سه درم است و انیسون
داخل ندارد و صاحب تذکره گفته که مجموع را در شراب
ریحانی حل سازند و یا در سرکه معسل و یا در شراب
انگوری که قدری زعفران داشته باشد پس باید دانست که
آن در نفع مثل شراب است و باید که ادویه را با سه
وزن آنها عسل مصفی معجون سازند و در نسخه دیگر دو
وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است و اجماع
بر نفع این تریاق در اقلیم سبع لیکن هر جا که اقصر
لیالی آنجا نیست بجای های دیگر اقصر باشد و غرض آن
زیاده بود و پس نفع این تریاق آنجا زیاده است
و اطبای هند این تریاق را با آب کرفس مسهله هند و
اطبای زنج و حبشه با لبن حلیب و اطبای مصر و نواحی آن
با آب بادیان و در غیاثیه تنهائی محمود بن الیاس
گفته که شربتی ازین تریاق یک مثقال است
اقراص قریفون مستعمل بر مثرودیطوس محلل و منقی
ملطف و مفتح احشا است و جهت امراض بارده اعضای
رئیسه نافع و یاقوت تریاقیه است صنعت آن نسخه
شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده مویز
دانه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق
لعقار الطیب اکلیل الملک سلیخه سیاه سنبل رومی
سعد کوفی حب الغار از هر یک سه درم ملک السلم

بیست و چهار درم اذخر مکی سماقی از هر یک دو درم
درم قصب الذریره دو درم زعفران یک درم قفر الیهود
دو درم و نیم و این نسخه شاپور بن سهل است و در نسخ
قفر الیهود زیاده کرده و در نسخه اسفیدیون دار شیشعان
دو درم و نیم زیاده برین نسخه است و در نسخه دیگر اسارون
دو درم زیاده کرده شده و در نسخه حکیم مومن وزن
ملک السلم چهار درم است و این سهو است از ناسخ یا از کاتب نسخه
و مجموع این اقراص را باید که در شراب یا امثال شراب
بخیسانند و باقی ادویه کوفته بیخته با آب سرشته اقراص
سازند و بعضی از قدما اجزای این اقراص را با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون میکرده اند بعد ماندند که اگر این معجون را
از برای جزو مثرودیطوس ترکیب نمایند باید که اقراص
سازند بدون عسل و اگر از برای استعمال آن تنها
باشد بهتر است که با عسل مصفی سرشته معجون سازند تریاق
کبیر مسمی به سوطیرا که معروف به مخلص اکبر است زیرا که سوطیرا
لغت یونانی است معنی آن مخلص اکبر است و از
تریاقات کبار است و از صناعت استاد القراطاست
از برای خیلیوش ملک مصر ساخت و متفق اند اطبای
جمیع بلاد بر آن که این تریاق مثل آن معجونی
العافیه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است
تریاق فاروق بسیار که ثابت بن قره نقل کرده که این
تریاق بسیار نفع دارد شخصی را از جمیع ادویه سوای عود
و گفته که این نسخه است باید نگاه داشت و با جمله این
تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون
نافع است از برای جمیع اوجاع بارده چون درد دماغ و چشم و زکام
و مفید است خصوص از برای صرع و دوار و صداع کهنه
و رعشه و انقطاع صوت و فالج و وسواس و درد دندان
و گفته که من بالیدم بر زبان مفلوجی پس هر دو جانب زبان
او ازین تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن
علت و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض
چشم را چون با شیر دختر در چشم چکانند و نیز نافع است
از برای درد های ریه و پهلو و سینه و معده و جگر
بیاشامند با ماء العسل و مانع نمو ادویه است از آن جمله بیمار

بجانب مثبت گاهی استعمال کرده میشود بآن لعقب تنفح
آسیب حشیم لیس منع میکند بود آب رابحشیم و مانع منبع آفت است
بحشم و نافع است از برای فی الدم آنها سیدن آن با سبب
برگ بارتنگ و در برص الرعی و از برای ریاح رحم و
از جمله آن و از برای یرقان و تصفیه رنگ رای مجامعه
و میبرد افکار ردیه را و زایل میکند از علل مفاصل را و شفا
و مثانه و قروح مثانه و امراض امعا است و نافع است
از برای ضعف اماحتقنه کردن بآن و نافع است از برای
اورام مثانه و امعا و قروح این اعضا و از برای اورام
طحال و درافتور کلیه و مثانه میکند و قوی میگرداند
قضیب را وطلا کرده میشود بآن بر قضیب پس تحرکت
در می شهوت باه را و شیخ گفته که حکایت کرد مرا کسیکه
قوت رجلیت او ضعیف شده بود و امر کرده بودم او را
با السیرن مخلص اکبر پس ذکر خود در وقت جماع گفت سوای
آنکه قوت داد در جماع بعید از فعل یافت لذتیکه ظن افزونی است
این معجون از برای اوجاع مفاصل و نقرس و کزاز
و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم مشروبه نافع است
از برای حمیات عتیقه که با تبها دور لرزه داشته باشد
و محلل اورام است و الملاق لطن میکند و سید اسمعیل
جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده
که داخل کردم بهترین تریاق نزد استعمال الا جود را
و استعمال کردم از برای کسیکه صداع مزمن عتیق داشت
پس دفع شد صداع آن شیخ داود گفته که نیم مثقال
از آن در آب مرزنگوش که خرنبل است حل کرده و دادم بمصروعی
که مایوس بودیم از وی پس فی الحال افاقه آن شد و استعمال
کرده میشود و این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل
و طلا کردن و سعوط نمودن و بچشم کشیدن و استعمال کرده میشود
این تریاق از برای جذام با شیر حلیب و از برای استسقا
با ماء العسل و از برای خفقان با آب ریباس تازه و این
معجون مذکره ذهن میکند و دور میگرداند نسیان را و حفظ
بیفزاید میکند و بالجمله این تریاق دوائیست که نظیر ندارد
و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته باشد استعمال کرده
کرده و شربت از آن از یک ربع تا یک مثقال و قوتش تا هفت

سال باقی است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در قرابادین
قانون ذکر کرده بگیرد مرمکی سلیخه سیاه از فرنگی از
هر یک اوقیه و نیم جند بیدستر قطراسالیون که آن
تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
دو اوقیه بزر سیسالیوس یک مثقال قسط سقیم تلخ
دارچینی و اقراص اقرقوسماد سینه سائله اسارون از هر یک
شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید دوازده
مثقال دار فلفل سنبل الطیب حماما زعفران از هر یک چهار
مثقال افیون ده مثقال الادویه کوفته بیخته باعسل
گرفته معجون سازند و در ظرف مناسب نگاه دارند و بعد
از شش ماه در وقت حاجت بکار برند و این نسخه سوای
اقراص اقرقوسماد و عسل سیزده جزو است و مزاجش گرم
در یکدرجه و نیم و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر
مرمکی و سنبل الطیب داخل نیست و در نسخه جوامع
سنبل الطیب بقدر پنج مثقال است صنعت
تریاق کبیر مسمی بسوطیرا بنسخه شیخ داود انطاکی
جند بیدستر قطراسالیون از هر یک پانزده مثقال
تخم کرفس بستانی بوزن قطراسالیون و بعضی دو وقیه
گفته اند مرمکی عمانی و سلیخه سیاه از فرنگی از هر یک
چهارده مثقال افیون فلفل سفید افیون از هر یک
ده مثقال قسط سفید تلخ دارچینی اقراص اقرقوسما
سیه سائله اسارون از هر یک شش مثقال حماما زعفران
و دار فلفل از هر یک چهار مثقال بزر سیسالیوس یک مثقال
سنبل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل دوازده
مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود
گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست ولیکن اولی
آنست که چهار مثقال باشد سیزده نباید که چهار مثقال افیون حفظ
ترکیب این معجون نمی تواند نمود بلکه واجب است که دو مثقال
باشد مگر در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که او دو زنجبیل
دارد پس هر چند افیون در آن کمتر باشد بهتر است که اولی
آن است که وزن آن نسخه نباشد ابدا اینکه شیخ داود گفته که
شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده ولیکن مرا معلوم نشده
که از کدام کتاب شیخ نقل کرده این است عود هندی

شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان
قرمزی ابریشم مقرض طباشیر سفید زرنب درونج عقربی
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص
عنبر اشهب از هر یک یکمثقال یاقوت رمانی طلای محلول
نقره محلول یا از هر یک نیم مثقال و اقراص اقرقوسما مستعمل
در سوطیرا جز آنکه بعضی گفته اند که اقرقوسما بهمزه و ضم قاف
و سکون را مهمله و ضم قاف ثانی و سکون واو بمعنی زعفران
است بلغت یونانی و معا بعضی نقل است بعضی اقراص سنبل زعفران
در یک نسخه قانون اقراص اندر امیحو بنظر رسیده و در نسخه
دیگر اندر اوسمو و در نسخه از تذکره اقراص اندرو سماخر قوم
شده و در اکثر نسخها اقراص اقرقوسما مسطور است و این
مشهور است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس بگیرند حماما
دارشیشعان قسط سفید تلخ قصب الذریره قرنفل فلفل سفید
نانخواه از هر یک سه مثقال دارچینی مصطکی رومی
زعفران از هر یک شش مثقال خو یکمثقال سنبل الطیب
ساذج هندی از هر یک نه مثقال مرمکی شش مثقال
کوفته بیخته با شراب ریحانی یا مویزآب از آن اقراص
مناسب سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال و در سایه
خشک کرده استعمال نمایند و این نسخه چهارده جزو است
و مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است در
آخر درجه دوم اقراص اقرقوسما بنسخه شیخ داود انطاکی
گفته که بعضی اقراص زعفران است که این اقراص نافع است
از برای خفقان و صلابت معده و کبد و صداع کهنه و
اورام باطنی و غم را دور میکند صنعت آن سنبل الطیب
ساذج هندی از هر یک هفت مثقال دارچینی زعفران
از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماما دارشیشعان
فلفل سفید قرنفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره
نانخواه از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در
سایه خشک نمایند صنعت این قرص بنسخه ابن جزله
در منهاج الادویه حماما قسط تلخ فلفل سفید
دارشیشعان قصب الذریره قرنفل نانخواه
از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بمثلث سرشته اقراص

ساختہ در سایہ خشک نمایند و در ظرف آبگینہ نگاہ دارند
مستعمل نمایند و لکن ظاہر آن است کہ این نسخہ را ابن جمیع از
نسخہ شیخ الرئیس ذکر کردہ ولیکن از کتاب قرابادین
نسخہ شیخ الرئیس ترک شدہ است عنقریب ہمین نسخہ
مذکور خواہد شد؛ تریاق کبیر مسمی بشلیثا نامیدہ میشود
این را باین سبب و بسبب آنکہ اصل از جملہ ادویہ عمدہ
آن است و بعضے گفتہ اند کہ شلیثا بزبان یونانی بمعنی
ہبۃ اللہ تعالیٰ و فادزہر الاکبر است شیخ الرئیس گفتہ
کہ این ترکیب از اطباے فرس است و شناسا شدہ اند
اطباے فرس از ان بہر نفع برادنیز در کتب این افعال
عجیبہ و خواص غریبہ است و گفتہ کہ من ندیدم از ان
اثر کثیر مگر در ثقلت و استرخاے لسان و اما اطبا
گفتہ اند کہ تریاق کبیر مسمی بشلیثا نافع است از براے جنون
و امراض باردہ سوداویہ و بلغمیہ و فالج و صرع و سکتہ و لقوہ
و وسواس و خبث نفس و از براے ضرر خطر و تہوش و سموم
و شیر کہ در باطن منجمد شدہ باشد و از براے صداع و
شقیقہ و نسیان و مالیخولیا و برودت دماغ و رعشہ و خفقان
و سقط جنین میکند و نافع است از براے منع استفراغ و اوجاع
رحم و ریاح آن و از براے تقطیر البول و از براے استرخاے
زبان و درد و ارد و غم و براے اوجاع باردہ مزمنہ و آشامیدہ
میشود از بہر ہر مرضے با آنچہ لائق بآن مرض باشد پس
از براے برد شدید در آب خیار شنبر و بعضے گفتہ اند کہ
در خمر انفع است و از براے سدہاے باطنی با ماء الاصول
و از براے اوجاع رحم با آب مطبوخ انیسون
و از براے اوجاع اعالی بدن با آب مرزنجوش
با ماء الاصول و از براے اطفال با روغن بنفشہ این بود
آنچہ اطبا گفتہ اند پس شیخ رئیس گوید کہ نزد من این دوا
مشوش غیر مرتب الترکیب است و محرق خون و اخلاط و
کوتاہی دارد در فوائد و خواصیکہ از براے آن ذکر کردہ اند و
صنعت آن بہ نسخہ شیخ الرئیس در قرابادین قانون
مشک تبتی خالص کافور قیصوری عنبر اشہب از ہر یک دہ درم
مروارید ناسفتہ زعفران از ہر یک دہ درم ورق طلا
محلول ورق نقرہ محلول از ہر یک نیم درم حماما تخم حرمل

فرفیون اشنان بلخی اشنہ تخم کرفس تخم سداب سرگین گاو
کوہی کبریت زرد و خربق سفید لیف سعد کوفی بارجو بہ
یعنی ہلیون بیخ اسفند یعنی اصل حرمل ابہل ریوند چینی
حب محلب عود بلسان بزر انجبان سپندان از ہر یک
دو درم نقل ادخر ساذج ہندی جوز بوا مر صبر تخم
جرجیر تخم گزر از ہر یک دو درم زرنب مصطکی زراوند
شونیز سرگین روباہ بیخ کبر از ہر یک نیم درم ابریشم خام
مقرض تخم شبت و بیخ شبت زرنباد درونج عاقرقرحا
زنجبیل جنطیانا لسان العصافیر نمک ہندی حماما قوما
اسد محرق حجر الیہود خوزیز قنطوریون از ہر یک چہار درم
قرنفل سنبل الطیب اسارون قسط تلخ سفید سلیخہ سیاہ
قاقلہ کبار بزر سیاہ دشتان از ہر یک ہشت درم بسباسہ
ابرسا از ہر یک دو درم لفاح یابس بیست درم عود سلیخہ
نیم درم تخم رازیانہ زوفاے خشک از ہر یک دہ درم صعتر
فارسی کمافیطوس جوز رومی از ہر یک چہار درم بادآورد و نعناع
بی بوسیدہ دار چینی ریوند چینی از ہر یک نہ درم
فاشرا سفید فلفل سیاہ دار فلفل افیون زراوند طویل
زراوند مدحرج بزر البنج سفید از ہر یک بیست درم
جوز ہندی دو درم و چہار دانگ درمے بہار بید پوست
بیخ کاسنی خشک موم المجوس جندہ عصارہ ابرسا
دارشیشعان مقسوم از ہر یک مقدار یک درم انجدان سیاہ
چہار درم و ربع درمے اکلیل الملک چہار درم و چہار دانگ
درمے شعر الغول انگشت زرد یعنی ابیض عصفر کشت
ملتیت طیب جاوشیر سکبینج از ہر یک دو درم خاک چہار
راہ چہار درم پس شیخ رئیس گفتہ کہ آنچہ بنظر آمدہ از
ادویہ کہ داخل کردہ شدہ در شلیثا در کتاب قرابادین
الاصول عجیبہ زیادہ بر آنچہ در نسخہ مذکور است این ادویہ
زرنب سقنقور از ہر یک دو درم بیخ خیری آل
چہار درم گل خنا دو درم فنجنکشت کہ آن تخم فنجنکشت
است چہار درم قردمانا یک درم ریوند چینی حب بلسان
عود بلسان حب الآس مصری گل سرخ گل مختوم حجر اودو
ملتیت منتن از ہر یک دو درم خیر لوائیہ دو درم حب البان
مقل چہار درم طباشیر سفید یک درم تخم کشوث کہربا شمعی

مورد اسفرم ہفت آفریدی جوز اصل مرکی نبات ہندی
مرزنجوش بہمن سرخ بہمن سفید از ہر یک دو درم انیسون
نمک طبرزد نمک طعام یعنی ملح العجین دو درم توبال اسا
عصارہ اصل السوس عصارہ اقاقیا از ہر یک شش درم
پوست زرد بیرون اترج خشک کردہ مو و فاوانیا از ہر یک
چہار درم کورو ان نیم درم مغناطیس شستہ درم مقل
و آن صمغ جبلی است مغز بادام تلخ مقشر از ہر یک ہفت
درم ادویہ خشک را کوفتہ بیختہ عصارات و صموغ را
بشراب جید خیسانیدہ حل سازند و مجموع را بعسل
منزوع الرغوہ سہ وزن ادویہ معجون سازند و در کوزہ چینی
یا چینی نگاہ دارند و بعد از شش ماہ استعمال نمایند شربتی
مثل نخودے با آب نیم گرم؛ صنعت آن بہ نسخہ دیگر
کہ شیخ رئیس در قرابادین قانون آوردہ و گفتہ کہ این نسخہ
سلیم است بگیرند مشک تبتی خالص نیم درم و دو درم مروارید
ناسفتہ دہ درم ذہب محلول فضہ محلولہ از ہر یک نیم درم
عنبر اشہب چہار درم زرنب نیم درم ابریشم محرق یا
مقرض عنبر محرق چہار درم بیخ سوسن اسمانجونی
یک درم مصطکی رومی نیم درم ساذج ہندی دہ درم
حب بلسان نیم درم بسباسہ یک درم لفاح دہ درم سیلان
سلیخہ سیاہ از ہر یک نیم درم فلفل سفید زنجبیل بیخ
از ہر یک چہار درم قسط سفید تلخ سہ درم جوز بوا
درم جندبیدستر دہ درم افربیون یک درم نفاح اذخر دہ درم
تخم شبت جنطیانا بہار لسان العصافیر از ہر یک چہار درم قرنفل
درم تخم رازیانہ شش درم زراوند کہ شکاکان نیم درم اشنان بلخی اشنہ
تخم کرفس تخم سداب اشنہ کبریت زرد از ہر یک دو درم سیلان
بزر سیاہ و خولان ہشت درم نمک چہار درم شونیز نیم درم صعتر
فارسی چہار درم فودنج شش درم بادآورد ہفت درم کبریت
کوہی دو درم انیسون تخم جرجیر دہ درم ابہل چہار درم فلفل
سیاہ دار فلفل بزر البنج سفید از ہر یک بیست درم عاقرقرحا
چہار درم افیون بیست درم زراوند طویل بیست درم
زراوند مدحرج چہار درم خاک چہار راہ یک درم ریوند چینی
ہفت درم تخم زوفا دو درم فیدق ہندی چہار درم
مغز تخم خیار چہار درم و یک دانگ درمی نقرہ الیہود چہار درم

کافور قیصوری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میعه سائله
ماميران چینی تخم هلیون از هر یک نیم درم بداشکان
اصل بیخ العنصر شعر الغول تخم کاسنی کشت برکشت از
هر یک ده درم عود بلسان حب بلسان از هر یک نه درم
ما السوس ما الشوک از هر یک یکدرم حب المحلب
یکدرم اسپند سفید کران خردل سفید بست دو درم
عقده‌های که در دیوار پوسیده باشد هفت درم
سرگین روباه نیم درم پوست بیخ کبر نیم درم هزار جشان
اسقنذان از هر یک چهار درم ادویه یابس را کوفته
بیخته و آنچه منیسا ینبغی باشد در شراب ریحانی فیلسایند
حل سازند مجموع را با عسل مصفی معجون سازند و در کوزه
سبز لعابدار یا ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با مطبوخ پوست
بیخ کاسنی و در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه بدل بیخ
کاسنی است و بیخ کرفس و سعوط کرده میشود بآن مقدار دانه
گندمی بآب شاهترج و یا آب مرزنجوش تازه و یا آب
برگ چغندر + صنعت شلیثا بنسخه کامل الصناعه بگیر خر
خشک تبتی دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا
ورق نقره از هر یک نیم درم زرنب حب بلسان از هر یک
نیم درم ابریشم مقرض چهار درم زعفران ده درم قرنفل
سنبل الطیب از هر یک هشت درم ایرسا یکدرم حماما
دو درم مصطگی سه درم ورق ساذج هندی از هر یک
ده درم بسباسه یکدرم نقاح بیست عدد فلفل سفید
زنجبیل بیخ شبت از هر یک چهار درم قسط تلخ مرسانی
از هر یک هشت درم جوز بوا جندبیدستر از هر یک ده درم
فرفیون دو درم نقاح اذخر تخم شبت جنطیانا شکوفه
لسان العصافیر از هر یک چهار درم چوب پرسیاوشان
قاقله هزار اسفند از هر یک هشت درم نمک هندی
صعتر فارسی از هر یک چهار درم رازیانه زوفای خشک
از هر یک شش درم شراج سیاه شونیز از هر یک نیم درم
اشنان بلخی افسنتین تخم سداب تخم کرفس اشنه کبریت زرد
از هر یک دو درم سرگین بزکوهی بادآورد از هر یک
هفت درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج سفید

افیون از هر یک هشت درم زراوند مدحرج چهار درم
ریوند چینی هفت درم زرورد دو درم بزر قطونا بسد
محرق از هر یک چهار درم و دو دانگ قفر الیهود چهار درم
کافور قیصوری خربق سیاه خربق سفید سعد کوفی میعه
سائله ماميران چینی تخم هلیون از هر یک دو درم اصابع
صفر برگ پرسیاوشان موج ترکی تخم کاسنی کشت برکشت
از هر یک ده درم حب المحلب دو درم ما السوس ما الشوک
از هر یک هفت درم عقده‌های کاه پوسیده دیوارها
هفت درم سرگین روباه نیم درم پوست بیخ کبر نیم درم
هزار جشان سپندان از هر یک چهار درم همه را کوفته بیخته
با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی +
شلیثا بنسخه اسمعیل در ذخیره خوارزمشاهی که شیخ از اطبا
از برای این معجون ذکر کرده آورده و گفته که قطور آن
در گوش ریثی با آب مرزنجوش نافع است از برای
صرع + صنعت آن مشک تبتی عنبر اشهب کافور قیصوری
حماما عاقرقرحا فرفیون اشنان بلخی اشنه تخم سداب اجشاسب
بقر جبلی کبریت احمر کبریت اصفر خربق سیاه لبنی سعد کوفی
عود بلیون حرمل سفید ماميران چینی حب المحلب هزار جشان
سپندان جلوز هندی شعر الغول انگشت زرد کشت
برکشت حلتیت سلیخه سکبینج جاوشیر فقاح عاریقون مومیایی
حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری مختوم الملک
مجرد دواء و حلتیت منتن کشوث کهربا موم اسفر
هفت آفتدر موز ابهل بخات بغدادی مرمارزه بهمن سفید
از هر یک ده درم مروارید ناسفته زعفران نقاح اذخر
تخم رازیانه زوفا سیابان از هر یک ده درم زر مسحوق
سیم مسحوق زرین گیاه شراج اسفاقه شونیز خرء الثعلب
پوست بیخ کبر سلیخه عود قماری از هر یک نیم درم ابریشم
خام مقرض تخم شبت اصل شبت زرنباد درونج عقربی
زنجبیل مشیلیا نار دین لسان العصافیر نمک هندی
عاقرقرحا بسفایج قفر الیهود بزر قطونا صعتر فارسی
صعتر جوزی فاک چهار راه بیخ فیری سرخ
فنجمشک حب البان مقشر پوست ترنج اترج

خشک کرده قاقیا از هر یک چهار درم قرنفل
سنبل الطیب اسارون قسط تلخ پرسیاوشان قاقله
از هر یک هشت درم بسباسه ایرسا فقاح بید پوست
بیخ کاسنی موم المجوس جعده مصارفه ایرسا دارشیشعان
قردمانا طباشیر سفید از هر یک یکدرم لفاح یابس قاتل
سفید فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل
زراوند مدحرج بزر البنج سفید از هر یک هشت درم
بادآورد عقده‌های کاه پوسیده که در دیوار می باشد
حبق جبلی بغرا بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم مغز
سیاه چهار درم زرنیخ ورشت اکلیل الملک چهار درم و
چهار دانگ حسک مرزنجوش انیسون شیح ارمنی نمک طبرزد
نمک طعام زوفا قند اسالیون رب السوس عصاره
از هر یک سه درم کوردان یکدرم حجر مقناطیس
ادویه خشک را کوفته بیخته و مجموع را در طلا مینا
وصل کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشته و در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی
با آب گرم استعمال نمایند. اخلاط شلیثا بنسخه ابن جزله
صاحب منهاج الادویه + صنعت آن مشک خالص
حماما عود بلسان افربیون اشنان اخضر بلخی تخم کرفس
تخم سداب کبریت زرد سرگین گاو و یا سرگین بزکوهی
کافور خربق سفید خربق سیاه میعه سائله ماميران چینی
تخم هلیون اصابع صفر پوست بیخ کاسنی حب المحلب خردل
سفید از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران سادج
هندی زنبق سلیخه سیاه مقشر جوز بوا جندبیدستر فقاح
اذخر تخم جرجیر زرد رود از هر یک ده درم سود و سیم
زرنب حب بلسان شراج کنشگان شونیز سرگین
روباه پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام محرق عقرب
فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا شکوفه
لسان العصافیر نمک هندی صعتر فارسی عاقرقرحا
بندق هندی زراوند مدحرج اسقیل قفر الیهود
هزار جشان از هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب
قسط تلخ حرمل چوب پرسیاوشان قاقله از هر یک
هشت درم اصل السوس اسمان کونی ایرسا

تریاق فاروق و در جمیع منافع و همه امور مثل آن است
اقراص اندروخوردون مستعمل در تریاق فاروق و شیخ ماند
انطاکی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب تریاق
فاروق است و واقع میشود در تریاقات و معاجین کبار
و نافع است از برسام و وسواس و قلق و صداع حار و حکیم مومن
گفته که مولف این قرص را باسم بادشاه عصر خود اندرو
خوردون ملک نامیده و لهذا این قرص را قرص اندرو
خوردون ملک گفته اند و جزو اعظم تریاق فاروق و معاجین
کبار است و این قرص مقوی دماغ و جگر است و در آن
قوت تریاقیت قوی است و جمیع علل بارده اعضای
رئیسه نافع است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس ابو علی
ابن سینا که در قانون ذکر کرده گلسرخ بابونه سرخ و بابونه
سفید سماق افسنتین مرکی صافی از هر یک یکدرم اسارون
بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان اجزا اعضا را
کوفته بیخته بشراب اصلی صافی جید الجوهر یا بمیویزی یا
نبیذ زبیب و عسل مصفی یا مثلث سرشته و سه روز
بگذارند و هر روز صبح و شام آنرا برهم زنند و اگر خشک
شده باشد یکی از شرابهای مذکور را داخل کنند پس بوزن
چهار درم اقراص سازند هر قرصی بوزن یکمثقال و در سایه
خشک کنند و نسخه شیخ را او نوشته در اصل نسخه داخل نموده
و گفته که در نسخه دیگر گل سرخ اشنه مصطکی بوزن بابونه
داخل است و بلکه فی نیست بداخل کردن این ادویه در نسخه دیگر
بابونه سرخ بابونه سفید سماق افسنتین صافی از هر یک
یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان
از هر یک سه درم است و در اکثر نسخ قانون وزن تمامی
اجزا متساوی است و قوت این تریاق اقراص تا دو سال
باقی میماند تریاق کبیر که از صنعت شیخ ابو علی است که مفرح
یاقوتی نیز گویند صاحب مخزن و سید اسمعیل گفته که من این
تریاق را ساختم و آزمودم فایده بسیار مشاهده کردم دل
را قوت دهد و باه را زیاده کند و دفع ضرر سموم کند و در
نفع معاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست ترنج
جنطیانا حب بلسان مرکی صافی عود بلسان تخم بادرنجبویه
برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی زر

از هر یک چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هر یک مثقال گاوزبان
سیاه نیم مثقال عود هندی بزر جرجیر تخم شلغم تخم گشنیز تا
لسان العصافیر مغز حب القلقل از هر یک دو درم قسط تلخ
دارچینی وج ترکی زعفران ناردین افیون افسنتین از هر یک
دو درم فو و فطراسالیون از هر یک دو درم و نیم کافور
خالص نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است
با عسل سرشته و بعد از شش ماه شربتی یکمثقال تریاق
مفرح شیخ الرئیس رحمه صنعت آن حب بلسان قسط تلخ
جنطیانا دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون
از هر یک جزو مشک خالص ثلث یک جزو جند بیدستر
ربع جزوی بدستور با عسل سرشته و استعمال نمایند
تریاق اعظم که حکیم میر محمد مومن در مقابل تریاق کبیر
شیخ الرئیس تالیف نموده و گفته اجزاء ادویه مشتبه کرده
ما بیست آنها اختلاف شده بدل کردم و غیر مشتبه را بعینه
داخل نمودم و بدل قرص افعی قرص جلال را داخل کردم
چه تصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب و حرمت
لحوم افعی بےشبهه است و چون جدوار در همه ابواب بهتر
از آن است و فادزهر معدنی آنچه عبارت از حجر السم باشد
در جمیع خواص اولی از آن دو فیروزه و نارجیل بحری که در دفع
سموم اقوی است لهذا اقراص جلال را از اجزای تریاق
ترتیب دادم و بدین صفت جدوار خطائی اعلی پانزده
مثقال فادزهر چهارده مثقال نارجیل بحری سه
مثقال فیروزه نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب
سی مثقال باشد و عدد ادویه چهار با مثلث سرشته
و قرصها بوزن و خوردن با این نسخه ترکیب دادم اشنه
قصب الذریره اسارون عود بلسان جدوار سلیخه
مصطکی زرنباد سنبل که فو است از هر یک یکمثقال و نیم قاقله
اذخر زعفران از هر یک سه مثقال دارچینی تمام صافی
شش مثقال اقراص پنج مثقال سنبل الطیب هشت مثقال
با مثلث قرصها زنند و مجموع این ترکیب چهل و پنج مثقال
و عدد ادویه پانزده قرص اسقیل با این صفت ترتیب
دادم چهار عنصل لطیف مشوی مجوف دو جزو آرد کرسنه یک جزو
با مثلث سرشته اقراص سازند اما ادویه غیر مشتبه فلفل سیاه

افیون خشک کشته قرص اندروخوردون از هر یک بیست و چهار
مثقال قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص جلال سی مثقال
گل سرخ بزرالشلغم بری سقوردیون تخم سوسن اسمانجونی
تا ریقون سفید رب السوس دارچینی از هر یک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل بوزیدان اسطوخودوس قسط تلخ فلفل
مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم
سنبل الطیب حب الغار از هر یک شش مثقال بزر
سیسالیوس مقشر مر ناخونه ناردین سائج جنطیانا
رازیانج صمغ عربی قردمانا افسنتین فوتنج سنبل جبلی
موکر ریشه و الاهت اقاقیا سلیخه عود مصطکی از هر یک چهار
مثقال بیخ کبر دوقو فقط مقل ازرق جاوشیر فتلوریون
دقیق زراوند طویل از هر یک دو مثقال ادویه که بدل آن
داخل ترکیب شود با ادویه بدل بنطافلن اسارون بدل
فراسیون بوزیدان چهار مثقال بدل کمادریوس افسنتین
چهار مثقال بدل کمافیطوس طین داغستانی بدل طین مختوم
شونیز یا انیسون بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم فلفل
هوفاریقون شبث بلدی بدل قلقدیس محرق است اما ادویه
که بدل آن را اولی دانسته داخل نمودم زیره کرمانی بدل
فلفل سفید روغن ترب بدل روغن بلسان زنجبیل قوقا
بدل بزرکرفس ماشا بدل افتیمون معادل فلفل که به ترکی
چیلان گویند ناشد بدل عصاره لحیة التیس موسیائی بدل
قفر صمغ کوله بیرکه ملتیت طیب بدل جند و روغن عقربی
بدل سورنجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد بدل
عود بلسان مجموع ادویه با اقراص هشتاد است و وزن آن
بانصد و شش مثقال است اما طریق ساختن آن است
که عسل کف گرفته قدر دو وزن ادویه با دو وزن مثلث
بقوام آورند مجموع را و افیون را در مثلث حل کرده با آن سرشته
تا چهل روز صبح و شام هر روز و تا کسر گرم گذاشته تا سه دفعه
هر روز برهم زنند و چون بقوام غلیظ شود و نتوانند برهم زدن
بجهت رقت قوام بقدر احتیاج آب انگور بر رود تا گرم
بجوشد و در ظرفی در زیر گرده تا شش ماه اقلاً سر آنرا
نباید گشود و استعمال آن بعد از یکسال جایز است و اگر اراده
را با عسل کف گرفته سرشته مثلث را بدون قوام آوردن

اضافه نمایند در موقت هیجان باد خال آب انگور جهت
ترقیق قوام نخواهند شد؛ اما طریق استعمال آن بدستور
تریاق کبیر باید در هر موضعی با ادویه موافق آن بیند
بستر است و الا به تنهائی نیز اثر آن ظاهر میگردد و بعضی نوشته
که این ترکیب در جمیع امور قوی‌تر و سریع الاثرتر از تریاق
فاروق است و در دفع سم جیش مجرب است بخلاف زمان
معروف و در امراض متضاده به تجربه رسیده و در دفع سم
افعی و هوام و سموم نباتی و معدنی و سگ دیوانه گزیده
عجیب الاثر است و قدر شربتش از یک دانگ تا یک مثقال است
با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیده هوام
رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار سموم است
بسایر اعضا؛ تریاق الاسنان درد دندان که از
رطوبت بود و ریختن نزلات در حلق و سینه باشد
نافع است و فایده دیگر آنکه قدری بر دندان دردناک
بگذارند درد را تسکین دهد و ساکن کند؛ صنعت آن جند بید ستر
حلتیت فلفل زنجبیل میعه سائله افیون از یک جزو
به مساوی چنانکه رسم است کوفته بیخته با عسل سرشته
و هنگام حاجت مقدار نخودی بخورند و نیز بر دندان
گذارند؛ تریاق النفع دافع مضرت جمیع زهرها است
و قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط ردیه
و اورام حاسیه و اوجاع سده را نافع و چشم را روشن
کند و مقوی باه و مفتت حصاة و در مرض سوداوی
نیکو باشد صنعت آن فلفل سفید زنجبیل ناشراج
هر یک ده درم افیون حب الغار از هر یک هفت درم
جنطیانا رومی فرفیون عاقرقرحا از هر یک دو درم
جند بید ستر یک درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب
نموده با سه وزن ادویه مجموع عسل مصفی معجون سازند
و در جو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
ازین تریاق بوزن یک دانگ مثقال است؛
تریاق العقرب سگ دیوانه گزیده را نافع بود
منقول از خلاصة التجارب از مجربات صاحب آن صنعت
آن جند بید ستر جنطیانا سرطان بهمناک سیماب کشته از هر یک جزو
زرنیخ کشته نیز مانند سنگ یشب نیز مانند آن سرطان محرق فلفل

قرنفل دارچینی مشک از هر یک دو جزو جنطیانا جگر سگ
دیوانه از هر یک شش جزو زعفران یک دانگ و نیم
افیون مثل مجموع زرنیخ دست و پا انداخته پس دباغت
مقابل وزن آن خاک لانه حسن کرده دو برابر مجموع
زرنیخ را با ماش و افیون و قرنفل و زعفران و دارچینی
و جند بید ستر نیکو بکوبند و نرم بیزند و خاک لانه حسن که در
در آب حل کرده یک شب نگاه دارند تا ته نشین گردد صبح
صاف آنرا کوفته ادویه را بآن خمیر کنند پس سیماب کشته
و بهمناک و فلفل و مشک را با هم بکوبند و نرم بیزند و
بآن بسرشند آنگاه دبیر مایه و سرطان محرق و جگر سگ
و جنطیانا و چشم سرطان را با هم بکوبند و نرم بیزند و با
مذکور بسرشند پس جمله را با هم وقت صبح نیکو بمالند آنگاه
خشک نموده باز بکوبند و با خون بز ماده خوب بسرشند و قرصها
ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با خمر بختی
یا آب یا شیر تازه گاو دوشیده یا تنها بدون چیزی بدهند
که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال
نمایند؛ و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود در آنها
افیون است لفافه مصنوعه و لفافه منومه است؛ لفافه
مصنوعه مفید است از برای صداع حادث از برودت
چون دایم ببویند آنرا؛ صنعت آن افیون زعفران
افربیون مشک ترکی با آب مرزنجوش سرشته بشکل لفافه
ساخته دایم ببویند و غرض ازین لفافه تخدیر و تسکین درد است
و اگر برای تلطیف بجهت مالک دماغ عنبر نیز اضافه نمایند خوب است
لفافه منومه مستعمل در سهر مفرط و درد آلام؛ صنعت آن
بنسخه این نوع قرص افیون پوست بیخ یبروج آرد جو
زعفران صمغ عربی از مجموع لفافه ساخته دایم ببویند
لفافه منومه محمد بن زکریا؛ صنعت آن میعه سائله افیون
پوست بیخ لفاح زعفران از مجموع لفافه ساخته دایم ببویند
که خواب می آورد و مسکن آلام است؛ لفافه منومه
ابن زهر؛ صنعت آن افیون جوز ماثل پوست بیخ لفاح
زعفران شیلم مرصافی اقحوان صمغ عربی آرد جو
از هر یک جزوی کوفته بیخته بآب نیلوفر سرشته
لفافه ساخته دایم ببویند که خواب می آورد و تنوم

حار نافع است درد مفاصل بارد را اما در مفاصل حار
با ادویه بارده استعمال میتوان کرد؛ صنعت آن بیخ کرفس
سورنجان مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هر یک پنج مثقال
خولنجان شیاف مامیثا عصارهٔ غافث بغدادی آرد جو از هر یک
پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون از هر یک
دو مثقال کوفته بیخته بآب برگ عنب الثعلب سرشته اقراص سازند
جوارش طباشیر افیونی تپ و اسهال صفراوی را نافع است
و تشنگی را نشاند؛ صنعت آن طباشیر سفید حب الآس
گل سرخ از هر یک ده درم تخم حماض صمغ عربی از هر یک پنج درم
خرنوب شامی گلنار سماق عصارهٔ لحیة التیس از هر یک
شش درم زعفران افیون از هر یک دو درم کوفته بیخته
بشراب سیب شیرین یا بشربت سرشته شربتی سه درم و در نسخه
شفائی خرنوب بیست درم است؛ جوارش عاج افیونی
که معین بر حمل است؛ صنعت آن نشاره عاج میعه
سائله مصطکی سنبل الطیب دارچینی از هر یک شش مثقال
پوست درد اترج سعد کوفی عود قماری خام مشک
قرنفل از هر یک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ
ساذج هندی افیون مصری از هر یک سه مثقال ذهب
مشک خالص از هر یک نیم مثقال نبات سفید برابر تمام
ادویه عسل دو برابر ادویه بطریق جوارش سازند شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال۔

فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود و جزو اعظم در آنها افیون است

حب افیون با مسهلات که بعد از افیون استعمال کرده میشود
صنعت آن افیون گازرونی یک مثقال زعفران
فلفل سفید قرنفل از هر یک نیم مثقال عاقرقرحا مصطکی سورنجان
سنبل الطیب از هر یک ربع مثقالی فرفیون یک قیراط افیون را
در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته
و حبوب سازند هر حبه بقدر فلفلی شربتی از برای غیر معتاد
بافیون یک حب و از برای معتاد بمقدار افیون معتاد
حب افیون نافع از برای اسهال معدی بسبب رطوبت
قابل بیان غذا و جرم معده؛ صنعت آن افیون مصری زعفران کمی
صافی زعفران اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند بقدر نخود

بقدر نخودے شربتے یک حب تا دو حب ۔ حب افیون
کہ اکثر اوقات جہانگیر بادشاہ ہندوستان میل میکردند
نافع از برائے ضعف معدہ و تقویت اعضائے رئیسہ و حدت
ذہن و تصفیہ حواس و مضرت افیون را دور میگرداند و تفریح
می آورد و امساک منی میکند و مقوی باہ است ۔ صنعت
آن افیون صاف کردہ خالص شش مثقال زعفران دو
مثقال مصطگی رومی دو ثلث مثقال عنبر اشہب یک
مثقال و ربع مثقالے عود غرقی خام دار چینی از ہریک
دو ثلث مثقال جند بیدستر ثلث مثقالے فلفل سیاہ
نیم مثقال پوست بیرون پستہ پوست زرد اترج از ہریک
مثقال و سدس مثقالے اجزا کوفتہ بیختہ با گلاب سرشتہ
حبوب سازند ہر حبے بمقدار نخودے و قلفلے شربتے یک حب
تا سہ حب ۔ حب افیون دیگر کہ در ساعت شکم بندد صنعت
آن افیون یکدرم اقاقیا دو درم گل گز سماق حب الآس
از ہریک چہار درم کوفتہ بیختہ با بیگدر آن صمغ عربی
خیسانیدہ باشند سرشتہ حبوب سازند شربتے نیم مثقال
حب افیون دیگر کہ اسہال الدم باز دارد صنعت آن
زردک مائی افیون مساوی کوفتہ بیختہ با آب برگ
بارتنگ سرشتہ حبوب سازند و اگر پوست بیخ انجبار لسیب
و کہربا اضافہ نمایند نیز خوب و اقوی است ۔ حب افیون
دیگر کہ اسہال بلغمی باز دارد ۔ صنعت آن مرکی صافی
از خرنکی قند جند بیدستر افیون مساوی الوزن
کوفتہ بیختہ با آب خالص سرشتہ حبوب سازند ہر حبے
بقدر فلفلے شربتے از یک حب تا سہ حب ۔ حب افیون
دیگر کہ اسہال بواسیری باز دارد ۔ صنعت آن افیون
مصری عفص نکی صمغ عربی مقل ازرق فناستہ
عصارہ لحیۃ التیس از ہریک یک مثقال کوفتہ بیختہ
بزردہ تخم مرغ سرشتہ حب سازند ہر حبے بقدر نخودے
شربتے یک عدد فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ
شیرہ زیرہ کرمانی مربا آب عناب بریان کرتو دری تخم
شربتے و بارتنگ کوفتہ از ہریک یکدانگ بریان ساییدہ
باشند بنوشند ۔ حب افیونی دیگر کہ اسہال رطوبتے را
باز دارد ۔ صنعت آن افیون بزرالبنج سندروس

کندر زرد کرزعفران اجزا مساوی کوفتہ بیختہ حب سازند
ہر حبے بقدر نخودے شربتے دو حب ۔ حب افیونی دیگر
اسہال رطوبی را نافع و حابس البطن است ۔ صنعت آن
افیون مصری جند بیدستر مرکی اجزا کوفتہ بیختہ حبوب
سازند ہر حبے بقدر ماشے و نصف ماش کاملین را برابر
ماش و اطفال را نصف ماش ۔ حب افیونی دیگر کہ
اسہال و اطفال و غیر اطفال کہ از نزلہ باشد نافع است
صنعت آن جوز بوا یکعدد میان آنرا خالی کردہ افیون
مصری با کازرونی پر کردہ سر آنرا بپارچہ جوزے بند
نمایند و خمیر گرفتہ در زیر آتش بریان نمایند پس بر آوردہ
خمیر را جدا کردہ مجموع را در ہاون سنگی نرم بسایند و بہا
بسیار کو بیک بمقدار کشنیز و فلفلے سازند شربتے اطفال
را یک حب و جوانان را دو حب تا سہ حب و اگر از ان
اقوی خواہند جوز افیون پر کردہ را در جوف انار
خامے کہ جوف آنرا خالی کردہ باشند بایکعدد باز وی بیز
گذاشتہ بدستور بخمیر گیرند و بریان کردہ حبوب سازند و اگر
اطرات جوز و باز و بزیرہ کرمانی و یا زیرہ سیر پر نما یند
و لعد بریان شدن دور کردن خمیر انار را با انجدوان
نرم ساییدہ با آب برگ بارتنگ سرشتہ حبوب سازند
بہتر و اقوی است ۔ حب افیون کہ اسہال رطوبتے زمن
و بواسیر را نافع بود ۔ صنعت آن سماق منقی کشنیز خشک
بریان صندل سفید سودہ زعفران کہربا از ہریک
ماشہ افیون خالص وزن یک ماش ادویہ کوفتہ بیختہ با آب
سرشتہ حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے و فلفلے شربتے
اطفال و ضعیف المزاجان را یک حب کوچک و جوانان و اقویا
را یک حب کلان و معتادین بافیون را دو حب تا سہ و اگر
دو ماشہ عفص ہندی اضافہ نمایند بہتر است ۔ حب افیونی کہ
بر رز مقعد را نافع باشد ۔ صنعت آن افیون مصری
عفص نکی از ہریک ربع دانگ مقل ازرق یک نخود
کوفتہ بیختہ با آب صمغ عربی حل کردہ فرو برند و
از عقب آن آب برگ بارتنگ و آب برگ
کندنا و آب مرزفہ بنوشند ۔ حب افیونی حکیم عماد الدین
محمود حسینی شیرازی ۔ صنعت آن زرنباد درونج

عقرقرحا مصطگی سنبل الطیب دانہ ہیل بوا دار چینی
زعفران تخم کرفس از ہریک دو مثقال اسارون یک مثقال
زرنب سالج ہندی سعد کوفی کبابہ چینی زنجبیل افیون
از ہریک سہ مثقال جوز بوا بسباسہ از ہریک دو مثقال
و نیم کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ و در آن گلاب قدرے
صمغ داخل نمایند کہ حبوب بستہ شود ہر حبے بمقدار نخودے
ہر روز ازین حبوب بمقدار معتاد افیون بخورند +
حب بدل افیون دیگر بہ نسخہ حکیم عماد الدین محمود
قریب بنسخہ قبل ۔ صنعت آن زرنباد اسارون
درونج عقرقرحا زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفی
سالج ہندی کبابہ چینی زنجبیل پوست بیخ کرفس از
ہریک سہ مثقال دانہ ہیل بوا دار چینی قرنفل دار فلفل
مصطگی اشنہ از ہریک پنج مثقال جوز بوا بسباسہ
افیون از ہریک دہ مثقال افیون و زعفران را
بگلاب حل کردہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ
حبوب سازند ۔ حب بدل افیون دیگر از الہامات
ہند نافع از برائے ترک افیون و از برائے
درد سر مزمن و غیر مزمن و درد سر بارد و بجہت
امراض باردہ و حارہ و حمیات مزمنہ و نائبہ و در حمیات
نائبہ قبل از وقت نوبت باید داد و بجہت تسکین وجع
قولنج مجرب است و مداومت بآن بعمر طبیعے میرساند
و حافظ صحت است ۔ صنعت آن تخم جوز ماثل دوازدہ
درم ریوند چینی ہشت درم زعفران افیون
زنجبیل صمغ عربی از ہریک دو درم افیون و زعفران
و صمغ را در آب حل کردہ باقی ادویہ را کوفتہ
بیختہ بآن سرشتہ حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے
شربتے یک حب ۔ حب بدل افیون بجہت دفع عادت
خوردن افیون ۔ صنعت آن کچلہ جوز بوا بسباسہ از
ہریک پنج مثقال تخم حرمل دو مثقال جوز ماثل افیون از
ہریک دو مثقال کوفتہ بیختہ بروغن کنجد بریان نمودہ
حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو ہفتہ
رفع خوردن افیون میشود طبیعت قوت میگیرد
و مقدار شربتے قلمی نمودہ ظاہرا بمقدار افیون معتاد

خوردن و نیز از انجمله حبوب جدوار یست که اصل و عمود آن جدوار است یعنی جزو اعظم در آنها افیون است و جدوار جهت اصلاح آنست - حب جدوار بدل افیون صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هریک هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بری عود قماری دارچینی ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی از هریک یک مثقال افیون کازرونی دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر یک بقدر نخودے -

حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد و [illegible] عود قماری ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هریک پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا از هریک یک مثقال فلفل بزرالبنج سفید از هریک دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودے

حب جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج سفید فلفل از هریک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری خام دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس ریوند چینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکے صمغ را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودے شربتے یک حب -

حب جدوار له قدس سره موسوم به بدل افیون - صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی طباشیر سفید بسباسه بزرالبنج سفید تخم لفاح دارچینی زعفران صمغ عربی از هریک سه مثقال نبات سفید ده مثقال افیون کازرونی هشت مثقال ورق طلا ورق نقره از هریک یکدانگ و نیم بدستور حبها سازند بمقدار حبهاے افیون معتاد و بدل حبهاے افیون ازین حبوب استعمال نمایند

و حب جدوار خطائی بدل افیون ایضا له قدس سره موسوم به [illegible] استبدال افیون و نیز مقوی باه است چنانکه [illegible] نموده اند که شخصے که این حب را براے او تالیف نموده بودم مایوس بود از نکاح و لیکن از استعمال این حب نکاحے جدید کرده و از ان نکاح پسران بهم رسید مر آنرا و این حب نشاط آورد و مقوی دماغ است صنعت آن بگیرند افیون کازرونی خالص که یکسال از ایام فوات آن گذشته باشد آنرا بر سفال آب ندیده اندک بریان نمایند پس در ورق دارچینی حل کرده و صافی نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و با خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان مغز نارجیل مقشر از قشر نازکے که بر بالاے لب آن است که سر آنرا سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آنرا بقلعی مانند [illegible] محکم نموده نارجیل را بخمیر گرفته در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل خمیره شود و بعد سوختن خمیر پس روغن گاو بران ریزند آنمقدار که از سر نارجیل برگردد و با تش ملایم آنرا بریان کنند تا بحدیکه خمیر بر بالاے نارجیل سیاه شود و لیکن نارجیل نسوزد پس از روغن بر آورده خمیر را ازان جدا کرده آن نارجیل را با آنچه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال ازان مسحوق بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه مایه شتر اعرابی خولنجان زنجبیل از هریک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز پسته مغز [illegible] تخم خرفه مقشر از هریک یک مثقال و نیم طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزرالبنج سفید تخم لفاح جوزبوا کهرباے شمعی از هریک یکدانگ روغن بلسان دو مثقال نبات سفید ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده با آن مسحوق بگلاب سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود حبها سازند هر حبے بقدر نخودے بورق طلا و ورق نقره بپیچند و در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند شربتے از دو حب تا سه حب با شیر گاو میش -

حب جدوار له قدس سره موسوم به [illegible] دیگر این حب بدل افیون و نیز مقوی باه است چنانکه نوشته اند که شخصے که براے او این حب را تالیف نموده بودم مایوس بود از خود و لیکن از استعمال نکاحے جدید کرد و او را ازین منکوحه جدیده سه پسر شد - صنعت آن افیون کازرونی خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان نارجیلے که مقشر کرده سر آنرا سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آنرا بقلعی [illegible] تیز نموده نارجیل را بخمیر گرفته در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل خمیره شود و بعد سوختن خمیر پس روغن گاو بران ریزند آن مقدار که از سر نارجیل برگردد و با تش ملایم آنرا در ان روغن بریان کنند بحدیکه خمیر که بالاے نارجیل است سوخته شود پس از روغن برآورده خمیر را ازان جدا سازند و پوست سیاه که بر لب نارجیل است جدا کرده آن نارجیل را با آنچه که در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال ازان بسباسه بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه از هریک یکمثقال و نیم طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزرالبنج تخم لفاح جوزبوا از هریک یکدانگ روغن بلسان نبات سفید از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود حبها سازند هر حبے بقدر نخودے بورق طلا و ورق نقره بپیچند و در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتے از یک حب تا دو حب و باید که وزن افیون ربع یا ثلث وزن نارجیل مقشر باشد و سوراخ نارجیل را بقلعی [illegible] بند نمایند و خیال [illegible] نارجیل بپیچید مستحکم که عند الطبخ سوراخ نارجیل باز نگردد و نارجیل مذکور را در خمیر پیچیده [illegible] از بعد طبخ و بریان نموده ترکیب کرده حبها سازند و اگر در حب مروارید ناسفته یک مثقال یاقوت رمانی زمرد سبز کهنه از هریک نیم مثقال یشب سبز [illegible] قرمزی از هریک ربع مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق طلا ورق نقره محلولین از هریک نیم مثقال [illegible] نمایند در هر یک بیست مثقال نیز میگردد اقوی [illegible] لعل بدخشانی یاقوت زرد عقیق یمانی از هریک نیم مثقال و از براے زیادتی تقویت باه ربع مثقال سوسمار [illegible] ریگ ماهی یک مثقال و امثال آن از ادویه باهیه نیز اضافه نمایند بهتر است - حب جدوار دیگر [illegible]

افیون کہ مقوی اعضاے رئیسہ است صنعت آن
زرنباد درونج عقربی گل گاؤزبان گل سرخ بادرنجبویہ
کہربا از ہریک سہ مثقال بہمن سرخ بہمن سفید عود الصلیب
سورنجان کبابہ چینی لاجورد مغسول مایۂ شترا عرابی
نارمشک حب بلسان عود بلسان قاقلہ کبار خولنجان
سنبل الطیب مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی لعل پنج مثقال
ورق طلا ورق نقرہ بسباسہ عود ہندی خام دانہ ہیل
فلفل از ہریک دہ مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار
خطائی مجرب جوز بوا از ہریک پنج مثقال یشب سبز
بالنگو از ہریک سہ مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون
کازرونی پانزدہ مثقال عنبر اشہب مشک ترکی از ہریک
یک مثقال صندل سفید زعفران از ہریک ہفت مثقال
مصطگی رومی مرجان قرمزی از ہریک سہ مثقال نبات
سفید شصت مثقال گلاب بقدرے کہ اجزا را بآن بسرشند
و در نسخۂ دیگر ابریشم مقرض سہ مثقال داخل است و وزن
مروارید ناسفتہ سہ مثقال و وزن فلفل دہ مثقال است
و وزن جدوار خطائی سہ مثقال بدستور حبوب سازند
ہر حب بقدر نخودے شربتے تا دو حب۔ حب جدوار حکیم
محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت
آن جدوار خطائی مجرب خفیۃ الثعلب مصری دار چینی
نارمشک افیون رازیانہ صمغ عربی کتیرا اسفید از ہریک
شش درم دانۂ قاقلہ کبار قاقلہ صغار خولنجان
بسباسہ سنبل الطیب کوفی اصل مایۂ شترا عرابی پوست
زرد اترج تخم بلیون بزرالبنج سفید عنبر اشہب مروارید
ناسفتہ یاقوت رمانی کہربائے شمعی بسد از ہریک چہار
درم جوز بوا قرنفل ورق گل سرخ از ہریک ہشت درم
فلفل سیاہ دار فلفل مصطگی عود قماری خام زعفران
تخم کرفس از ہریک دو درم افیون کازرونی دوازدہ
درم فرنجمشک مشک ترکی از ہریک دو درم جوہر را
بگلاب صلایہ نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ مجموع را
بگلاب سرشتہ حبوب سازند ہر حبے بقدر فلفلے خشک کردہ
در شیشہ نگاہ دارند شربتے دو حب۔ جدوار حکیم محمد امین
سیاوی۔ صنعت آن جدوار خطائی مجرب سہ مثقال زعفران

راسن اسارون مقل ازرق بہمن سفید بہمن سرخ بسباسہ
پودینہ یعنی اقحوان پوست ہلیلہ زرد از ہریک یک مثقال
سنبل الطیب فرفیون زراوند مدحرج ریوند خطائی
مصطگی سلیخہ مغز بادام شیرین مقشر مرزنجوش مر مکی
صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زیرہ کرمانی از
ہریک نیم مثقال دار فلفل زرنباد از ہریک دو مثقال
قاقلہ صغار ربع مثقال بزرالبنج سفید درونج عقربی
کبابہ چینی عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری قرنفل تخم
بلیون گاؤزبان حب الآس اشنہ تخم شلغم ورق گل سرخ
مغز تخم خربزہ زردرو تخم خرفہ کشنیز خشک تخم رازیانہ
چوب چینی خولنجان از ہریک ربع مثقالے دار چینی
بادرنجبویہ خفیۃ الثعلب مصری از ہریک یک مثقال و ربع
مثقال افیون پنج مثقال عنبر بید ستر یک دانگ مغز چلغوزہ
مروارید ناسفتہ بسد از ہریک ربع مثقالے مشک ترکی
نیم مثقال بدستور مقرر حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے
شربتے تا دو حب۔ حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی
کہ بجہت مرتضی قلیخان شاملو تالیف نمودہ صنعت آن
جدوار خطائی آزمودہ لعل بدخشے یاقوت رمانی از ہریک
دو مثقال افیون کازرونی پنجاہ مثقال عنبر اشہب یک
مثقال ورق نقرہ مشک ترکی خالص جوز بوا از ہریک
سہ مثقال فلفل ہشتاد مثقال بزرالبنج سفید شصت مثقال
زعفران بیست مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از
ہریک چہار مثقال تانخواہ ملک السلم دار چینی از ہریک ہشت
مثقال مصطگی رومی تخم کرفس سلیخہ پوست بیرون پستہ
اسارون از ہریک شش مثقال زرنباد درونج عقربی
عود ہندی از ہریک پنج مثقال نبات سفید دو صد استار
کہ ہر استارے چہار مثقال و نیم است کہ دو صد استار چہل و پنج
مثقال باشد اجزا را اول جوہر را صلایہ کردنی است صلایہ کردہ
باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبوب سازند ہر حبے
بقدر نخودے شربتے یک حب تا دو حب۔ حب جدوار
دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب فرفیون از ہریک یک مثقال زعفران پنج
مثقال فلفل بزرالبنج سفید سنبل الطیب از ہریک

دو مثقال تخم کرفس زرنباد درونج عقربی دار چینی عود ہندی
تودری ریوند چینی صمغ عربی از ہریک سہ مثقال افیون
پانزدہ مثقال کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبوب سازند
شربتے از یک حب تا دو حب۔ حب جدوار خان احمد
گیلانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران
جوز بوا بسبہ بزرالبنج سفید اشنہ مصطگی خفیۃ الثعلب
مصری سنبل الطیب صمغ عربی از ہریک دو مثقال
عنبر اشہب مشک ترکی از ہریک نیم مثقال فلفل دار فلفل
از ہریک سہ مثقال فرفیون عاقرقرحا از ہریک یک مثقال
افیون دو مثقال کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ حبوب سازند
حب جدوار منقول از خط حکیم جلالا ارزا ولد حکیم
ابو البرکات اوصدانی مشہور بحکیم جلالا لاقی حکیم حرم شاہ
سلیمان صفوی۔ صنعت آن جدوار خطائی مجرب چہار
مثقال عنبر اشہب مشک ترکی از ہریک یک مثقال
زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفتہ لعل
بدخشی عود بلسان سلیخہ ہندی لسان العصافیر بادرنجبویہ
خولنجان بسباسہ بہمن سفید بہمن سرخ عود الصلیب کبابہ چینی
بوزیدان تودری گلگون تودری سفید ورق گل سرخ
فرنجمشک عود قرح عاقرقرحا از ہریک دو مثقال گل گاؤزبان
خفیۃ الثعلب مصری شقاقل مصری جوز بوا بسبہ بسد از ہریک
پنج مثقال صمغ عربی ہفت مثقال افیون کازرونی دہ
مثقال عود ہندی سنبل الطیب قاقلہ کبار دار چینی
قرنفل مایۂ شترا عرابی پوست زرد اترج از ہریک سہ
مثقال فلفل سفید نبات سپید از ہریک بیست مثقال
نبات و صمغ عربی را در گلاب حل کردہ باقی ادویہ را کوفتہ
بیختہ بآن سرشتہ حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے و در نسخۂ دیگر
جدوار سہ مثقال است۔ حب جدوار حکیم اشرف قمی۔
صنعت آن جدوار خطائی مجرب چہار مثقال عنبر اشہب
ورق طلا مغز چلغوزہ کندر مقشر عاقرقرحا از ہریک یک
مثقال مشک ترکی چہار دانگ ورق نقرہ بسباسہ
صمغ عربی بہمن سفید از ہریک دو مثقال مروارید ناسفتہ
پنج مثقال افیون بزرالبنج سفید از ہریک دہ مثقال فلفل
سفید شقاقل تانخواہ عود ہندی خام مصطگی

زرنباد زعفران سنبل الطیب تربود از ہر یک سہ مثقال
خصیۃ الثعلب مصری چہار مثقال کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ
حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے - حب جدوار تالیف نواب
غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی منقول
از خط ولد ارشد معزی الیہ نواب میرزا محمد رحیم حکیم
باشی شاہ سلطان حسین حسینی صفوی قلمی فرمودہ کہ
قدرے تصرف در نسخۂ اصل نمودہ ام - صنعت آن جدوار
خطائی مجرب زعفران افیون از ہر یک ہفت مثقال
بزرالبنج سفید فلفل سفید از ہر یک دو مثقال عود ہندی
مصطکی رومی خصیۃ الثعلب مصری از ہر یک پنج مثقال
سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل درونج عقربی صمغ عربی
عنبر اشہب کتیرا دارچینی از ہر یک دو مثقال گل گاؤزبان
صندل سفید بگلاب سودہ ریوند چینی جوز بوا مایۂ شتر
اعرابی از ہر یک سہ مثقال ورق نقرہ یک مثقال
نبات سفید دوازدہ مثقال بطریق معمول حب سازند
وگفتہ کہ در صنعت این وزن یک مثقال طلاے مکلس
داخل نمودہ ام - حب جدوار حکیم عماد الدین محمود شیرازی
صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سنبل الطیب
تخم کرفس زرنباد دارچینی عود ہندی ریوند چینی
بزرالبنج سفید از ہر یک سہ مثقال زعفران افیون
صمغ عربی از ہر یک پنج مثقال فرفیون یک مثقال
عاقرقرحا دو دانگ مجموع را کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ
حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے - حب جدوار کہ قدسی
سرہ قلمی فرمودہ اند کہ این حب ساختۂ درگاہ از برائے
قطب الملک عبداللہ خان وزیر ممالک ہندوستان
تالیف نمودہ و بنہایت موافقت نمودہ در مزاج معزی الیہ
از برای تقویت اعضاے رئیسہ و زکام و نزلہ و سعال
و حفظ صحت - صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایۂ
شتر اعرابی مصطکی رومی بہمن سرخ طباشیر سفید بسباسہ
صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زرنباد بزرالبنج سفید پنج تفاح
از ہر یک چہار دانگ شقاقل مصری دارچینی از ہر یک
یکمثقال و نیم زعفران یک مثقال نبات سفید دو مثقال
افیون سہ مثقال و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد بدستور

معمول حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودی شربتے از یک حب تا
دو حب بعرق دارچینی پنج مثقال فرد بر نہ نافع باد -
حب جدوار حکیم محمد حسین مسمی بحب قدرت - صنعت آن
جدوار خطائی مجرب قاقلہ کبار سعد کوفی قاقلہ صغار
فلفل سیاہ ورق گل سرخ قرنفل دار فلفل کندر دارچینی
جوز بوا کبابۂ چینی بسباسہ نشاستہ زنجبیل خولنجان زخر
مکی اسارون زرنباد بوزیدان سورنجان برگ تخلصہ
صمغ عربی کتیرا از ہر یک دو مثقال مرکی صافی یکمثقال
افیون دہ مثقال عود قماری خام یکمثقال و نیم مصطکی
رومی سہ مثقال زعفران شش مثقال ابریسم چہار
مثقال عود الصلیب یک مثقال مروارید ناسفتہ یکمثقال
مشک ترکی خالص عنبر اشہب از ہر یک یکدانگ اجزا
را کوفتہ بیختہ با شیرۂ آملہ مربا سرشتہ حبوب سازند ہر حبے
بقدر نخودے شربتے از یک حب تا دو حب - حب جدوار
نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی حکیم
باشی شاہ سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی
از بنی اعمام معزی الیہ رحمہما اللہ تعالی - صنعت آن
خطائی مجرب سہ مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی
خصیۃ الثعلب مصری از ہر یک پنج مثقال عود قماری رطب
زرنباد ورق گل سرخ تخم کرفس فرفیون دارچینی سنبل الطیب
مصطکی رومی ریوند چینی عاقرقرحا از ہر یک شش مثقال
زنجبیل دہ مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال ورق طلا
ورق نقرہ از ہر یک قدرے افیون ہفت مثقال کوفتہ
بیختہ بگلاب سرشتہ حب سازند ہر حبے بقدر نخودے - حب
جدوار مومیائی فادزہری - صنعت آن جدوار خطائی
مجرب دارچینی قرنفل دانہ ہیل بوا سعد کوفی ورق
گل سرخ شقاقل مصری ابریسم زعفران از ہر یک دو مثقال
فادزہر حیوانی یکدانگ عنبر اشہب مشک ترکی از ہر یک
نیم مثقال مومیائی دار ابجردی صمغ عربی از ہر یک یکدانگ
و نیم عود ہندی خام زرنباد سنبل الطیب از ہر یک سہ
مثقال صندل سفید مروارید ناسفتہ دار فلفل بہمن سرخ
بہمن سفید از ہر یک پنج مثقال قرص افعی خصیۃ الثعلب مصری
تخم خرفہ المقشر تخم خشخاش از ہر یک دہ مثقال پوست تخم مرغ

مکلس یکمثقال افیون گازرونی سی مثقال اجزا را بدستور
معمول بشیرۂ نبات سرشتہ حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے
شربتے یک حب - حب جدوار دیگر - صنعت آن جدوار
خطائی مجرب دار فلفل دارچینی تار مشک رازیانہ صمغ عربی
کتیرا از ہر یک سہ مثقال قاقلہ کبار خولنجان قاقلہ صغار
بسباسہ سنبل الطیب ابہل سعد کوفی خصیۃ الثعلب مصری
مایۂ شتر اعرابی پوست زرد اترج تخم بلیون بزرالبنج
سفید عنبر اشہب مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی کہربا
بسد از ہر یک دو مثقال جوز بوا قرنفل ورق گل سرخ
ورق نقرہ از ہر یک چہار مثقال فلفل مصطکی عود ہندی
زعفران تخم کرفس از ہر یک پنج مثقال انیسون مشک
تبتی فرنجمشک از ہر یک نیم مثقال افیون گازرونی برابر
مجموعۂ ادویہ بدستور معمول با گلاب سرشتہ حبوب سازند
ہر حبے بقدر نخودے شربتے تا دو حب - حب جدوار
دیگر منقول از خط ابراہیم قمی او جدانی - صنعت
آن جدوار خطائی مجرب فلفل سیاہ تخم کرفس زرنباد
عود قماری دار فلفل جوز بوا خولنجان دارچینی از ہر یک
یک مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا فرفیون
از ہر یک یکدانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از
ہر یک دو مثقال افیون گازرونی صمغ عربی مرکی
از ہر یک سہ مثقال پرسیاوشان دو مثقال ابریسم
تخم خبازی از ہر یک دو مثقال گل خطمی سفید یکمثقال
و چہار دانگ کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ حبوب سازند ہر حبے
بقدر نخودے شربتے دو حب اصحاب سعال و نزلات و دق
گوشت و آمدن ریم و صدید را از گوشت مفید است حب
جدوار دیگر فرح آور و مقوی دماغ و قلب است در فرح زیادہ
کند و قلبیکہ مزمن شدہ باشد و سرعت انزال را زائل گرداند
و اسہال را مفید باشد و نافع است از برای صداع مشارکتی
قلب بسبب غلبۂ بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیہ
بلغم بمسہل ایارج آخر ہاے روز یک حب آنرا با عرق
بادرنجبویہ فرو برند - صنعت آن بزرالبنج سفید یک
شب در شیر گاؤ خیسانیدہ پس خشک کردہ سودہ
بروغن بادام شیرین چرب نمودہ فلفل سیاہ فرفیون

عاقرقرحا دارچینی دانهٔ هیل لوا قرنفل عود قماری خام
جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی صمغ عربی سنبل الطیب
جوزبوا زرنباد درونج عقربی حب الغار تخم کرفس [illegible]
ورق گل سرخ افیون زعفران از هریک قدرے کوفته
بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودے شربتے
یک حب - حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم
قمی او مدانی - صنعت آن جدوار خطائی مجرب
بزرالبنج سفید فلفل زرنباد از هریک دو مثقال
افیون زعفران زنجبیل از هریک پنج مثقال سنبل الطیب
عود قماری خام مصطکی زراوند چینی تخم کرفس گل سرخ
لوا دارچینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا قرنفل افیون از
هریک یکمثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبے بقدر نخود
شربتے دو حب تا سه حب - حب جدوار از حکیم عمادالدین
کاشغری - صنعت آن جدوار خطائی مجرب شش
دو مثقال زعفران بزرالبنج سفید عاقرقرحا افیون
تازه از هریک یکمثقال فلفل تخم کرفس زرنباد عود
قماری خام دانهٔ هیل لوا دارچینی از هریک دو مثقال
مصطکی قرنفل سنبل الطیب از هریک چهار مثقال افیون
پخته صمغ عربی مر مکی صافی از هریک شش مثقال [illegible]
چهار مثقال خولنجان یک مثقال و چهار دانگ [illegible]
تخم خبازی تخم خطمی از هریک چهار مثقال اجزا کوفته
بیخته بلعاب سرشته حبوب سازند این حب نافع است
نزلات و سرفه و درد گوش و آمدن صدید و ریم از
گوش را [illegible] سائیده در گوش چکانند و بر
اطراف گوش بالند - حب جدوار که مقوی اعضاے
رئیسه است - صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل
گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه کهربا شمعی از هریک سه
بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب [illegible] ریحان کبابهٔ چینی
لاجورد مغسول ابریشم خام اعرابی تار مشک حب بلسان
عود بلسان قاقله کبار خولنجان سنبل الطیب [illegible]
یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا ورق نقره و بسباسه
عود هندی خام دانهٔ هیل لوا قرنفل فلفل از هریک
دو مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا

از هریک پنجمثقال لسان [illegible] تخم بالنگو از هریک سه مثقال
بزرالبنج سفید بیست مثقال افیون پانزده مثقال عنبر
مشک ترکی از هریک یکمثقال صندل سفید زعفران از
هریک پنجمثقال مصطکی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال
نبات سفید شصت مثقال گلاب بقدریکه اجزا را با آن خمیر
کنند و حبوب سازند و در نسخهٔ دیگر ابریشم مقرض سه مثقال
داخل است در وزن مروارید و جدوار سه مثقال و در
فلفل ده مثقال است - حب جدوار به نسخهٔ دیگر که نافع از
برای زکام و نزله و سرفه که بجهت عبدالله خان وزیر
اعظم تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده
و مجرب است - صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی
رومی بسباسه صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر سفید [illegible]
بیخ لفاح از هریک یکدرم و نیم دارچینی سه درم زعفران
دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم و [illegible]
ورق طلا بیست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا [illegible] درم
طلاے محلول کنند بهتر است بدستور مقرر حبوب سازند
هر حبے بقدر نخودے شربتے یک حب - صنعت این حب
به نسخهٔ دیگر که مقوی باه و مفرح و ممسک منی است
و نزلات مزمنه را نافع و این نسخه را حبیب قطب الملک
وزیر الممالک هندوستان تالیف نموده جدوار خطائی
مجرب ابریشم اعرابی مصطکی بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر
سفید بسباسه بزرالبنج سفید بیخ لفاح از هریک چهار
دانگ شقاقل مصری دارچینی از هریک یکمثقال
و نیم زعفران صمغ عربی از هریک نیم دانگ افیون [illegible]
نبات سفید از هریک سه مثقال و دو دانگ ورق طلا
بیست و پنج عدد ورق نقره پنجاه عدد بدستور مقرر حبوب سازند
هر حبے بقدر نخودے شربتے از یکحب تا دو حب این همان نسخهٔ
سابق است با اندک تفاوتے در عدد ادویه - حب جدوار
منقول از مجربات حکیم صدری قریب باعتدال صنعت آن
جدوار خطائی مجرب دو مثقال سنبل الطیب عود قماری دارچینی
زرنباد از هریک سه مثقال افیون صمغ عربی از هریک
پنجمثقال بزرالبنج مر فلفل سیاه از هریک بیست درم
عاقرقرحا کندر [illegible] زیاده کرده میشود بجهت مقام

و حاجت این ادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق
نقره از هریک بقدر حاجت - حب جدوار دیگر منقول
از مجربات مذکور مایل بحرارت است - صنعت آن
جدوار خطائی مجرب فلفل زنجبیل دارچینی قاقله قرنفل
تخم کرفس [illegible] افیون تانخواه بهمن شقاقل [illegible]
خصیة الثعلب مغز تخم خیار تخم خربزه زعفران مصطکی
کتیرا صمغ عربی از هریک بیست پنج درم نبات سفید دوازده
درم افیون پنج درم کوفته بیخته علی الرسم حب سازند
حب جوزبوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع است -
صنعت آن میان جوز خالی کرده افیون پر کرده و
خمیر گرفته در زیر آتش بپزند چون خوب پخته شود برآرند
و خمیر را دور کرده کوفته حبوب سازند هر حبے بقدر نخود و
شربتے از یک حب تا سه حب و اگر تقویت کمتر مطلوب
باشد در روغن گاو تازه بریان نمایند این نیز همان
نسخه است که در حبوب جهت اسهال اطفال و غیر
اطفال ذکر یافت - حب الزحیر که زحیر و اسهال کهنه
را نافع باشد وقتیکه حرارت و تپ نباشد صنعت آن
افیون نیم دانگ اقاقیا [illegible] نشاسته صمغ عربی
از هریک یکدانگ کوفته بیخته بزرده تخم مرغ سرشته
حبوب سازند نصف آن اول روز و نصف دیگر را آخر روز
فرو برند و از عقب آن نشاسته بریان طباشیر سفید
کوفته بر ورق آهن تاب کرده یا شیره بنوشند و اگر [illegible]
یا یخ سرد کرده بنوشند بهتر است و آنرا از جمله حبوب سعال
افیونی است - حب سعال افیونی نافع از برای سعال کهنه
صنعت آن مغز تخم کدو صمغ عربی ترنجبین پاک کرده ورق
گل سرخ از هریک بیست و پنج مثقال گل نیلوفر بیست
مثقال بنفشه هفده مثقال عناب هفت و دو دانه
کشنیز خشک مقشر هشت مثقال مغز بهدانه افیون
از هریک هفت مثقال طباشیر سفید کتیرا بادرنجبویه
از هریک پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از
هریک دو مثقال مصطکی عود قماری [illegible]
گل ارمنی از هریک دو مثقال و نیم زعفران نیم مثقال
کوفته بیخته بعرق بید مشک سرشته حبوب سازند

ہر حبے بقدر فلفلے شربتے تا دو حب - حب سعال افیونی
دیگر - صنعت آن بزر البنج سفید رب السوس تخم کاہو
صمغ عربی بسباسه مصطگی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بنج
لفاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون زعفران از
ہر یک یکجزو - نبات سفید پنج جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته
حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے شربتے یک حب تا دو
مثقال - حب سعال مستعمل در سرفه که بسبب انصباب
نزلات حاره حاده باشد بسینه که دران خوف کشیدن
بسل است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب
ماده بسینه نماید - صنعت آن خشخاش سفید بزر البنج
سفید تخم کاہو مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین
نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی افیون
زعفران اجزا بوزنے که رائے طبیب اقتضا کند کوفته بیخته
بلعاب حب سفرجل یا لعاب بزر قطونا سرشته حبوب مفرطه
بشکل عدس ساخته دائم در دہان نگاہدارند حب سعال
دیگر - صنعت آن رب السوس کتیرا افیون زعفران
مغز بہدانه طباشیر سفید آرد باقلا اجزا متساوی کوفته
بیخته بآب پوست کوکنار حب سازند ہر حبے بقدر فلفلے
شربتے یک حب تا دو حب - حب سعال دیگر - صنعت
آن رب السوس کتیرا افیون زعفران مغز بہدانه طباشیر
سفید آرد باقلا نشاسته تخم خشخاش سفید صمغ عربی
شکر تیغال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا متساوی
کوفته بیخته بآب کوکنار حب سازند ہر حبے بقدر فلفلے شربتے
یک تا دو حب - حب سعال دیگر این حب نافع است
از برائے سرفه که با تپ باشد و از برائے سل و دق و طبع
را نرم گرداند و نزلات حاره را نافع است - صنعت آن
آرد باقلا ہفت مثقال کتیرا سفید نشاسته صمغ عربی
مغز تخم کدوی شیرین مقشر مغز بہدانه طباشیر سفید مغز
تخم خیارین عصارۂ لحیة التیس از ہر یک چہار مثقال
سرطان محرق دہ مثقال تخم خطمی گلنار فارسی اقاقیا
گل ارمنی از ہر یک دو مثقال افیون زعفران از ہر یک
یک مثقال کوفته بیخته بآب پوست کوکنار و لعاب
بہدانه سرشته حبوب سازند شربتے دو دو دانگ

یا ماء الشعیر - حب السعال سعال و اسہال صنعت
آن کتیرا رب السوس صمغ عربی بسباسه افیون از
ہر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی سائیده
از ہر یک ثمن مثقال کوفته بیخته بالعاب بہدانه سرشته
حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے شربتے یک حب صبح
و یک حب شام فرو برند - حب سعال نافع جہت سرفہ ہائے
کہنه مزمن قریب بسل - صنعت آن کتیرا اسفید آرد
باقلا مقشر نشاسته تخم خشخاش سفید پوست خشخاش
سفید مغز بہدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از
ہر یک دو مثقال افیون سه مثقال نبات سفید مویز سیاه
دانه بیرون کرده از ہر یک دو مثقال اجزا کوفته
بیخته بالعاب بہدانه حب سازند نصف را مدور بقدر
نخودے و نصف را مفرطح مثل عدسے وقت حاجت
یک حب مدور را فرو برند و مفرطح را زیر زبان
نگاه دارند و آب آنرا فرو برند - حب سعال و ضیق النفس
که بسبب نزلۂ بارده رطبه باشند - صنعت آن افیون
فلفل سیاه ترک سیاه صبر سقوطری اجزا متساوی کوفته
بیخته بالعاب بہدانه حبوب سازند ہر حبے بقدر نخودے
شربتے یک حب تا دو حب بعد از غذا وقت خواب
فرو برند - حب سعال دیگر که سرفه ہائے کہنه را نافع است
صنعت آن میعه سائله علک البطم مرکی از ہر یک یکجزو
افیون مصری خالص نیم جزو کوفته بیخته بالعاب بہدانه
سرشته حبوب سازند ہر حبے بقدر ماشے شربتے یک حب
عند الحاجت فرو برند - حب سعال دیگر منقول از
تحفۃ المومنین سرفۂ بارد رطب را نافع است صنعت
آن کندر ذکر میعه سائله مرصافی از ہر یک یکدرم
افیون ربع درم حبوب سازند ہر حبے بقدر فلفلے و
نخودے شربتے یک حب تا دو حب - و نیز از انجمله
حبوب سفرجلی است - حب سفرجل از افتراح آقا
اشرف طبیب بدل افیون - صنعت آن بگیرند
یک عدد سفرجل رسیدۂ شیرین و سر آنرا بر گرفته
بہدانه آنرا بیرون آورده سفرجل را از افیون
پر کرده سر آنرا بجائے خود گذاشته آنرا بخمیر

گرفته پس بگل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود
و تفتیح تام یابد پس از تنور بر آورده گل و خمیر از آن
جدا کرده بکوبند تا چون مرہم شود حبوب سازند ہر حبے
بقدر ماشے و این حب جہت نفث معده و زحیر و اسہال
و بواسیر نافع است - حب سفرجل بدل افیون تالیف
حکیم جلالا قرو بیتے - صنعت آن افیون شش مثقال
زعفران جوز بوا بسباسه از ہر یک یکمثقال کوفته
بیخته یک عدد سفرجل را گرفته بہدانه آنرا بر آورده
پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شصت مثقال
باشد و اگر زیاده باشد زیادتے را از میان آن بر آورده
ادویه را در میان آن کرده سر آنرا بپارۂ از آن
که از سر آن بر داشته باشند بپوشند و میخے از چوب
قائم گردانند و سفرجل را بخمیر گرفته در زیر خاکستر
گرم آنرا بپزند پس از آتش بر آورده خمیر آنرا دور
کرده سیخها از سر آن بر آورده نرم بکوبند و حبہا
سازند ہر حبے بقدر نخودے بورق طلا پیچیده نگاہدارند
شربتے از دو حب تا چہار حب - حب شلیوز فالج و لقوه
و تشنج حادث از غلبۂ رطوبت و برودت را نافع
و جہت تقویت اعضا و بر داشت تقویت نکابت
ابن ماسویه گفته که این حب را در دو فصل معتدل
استعمال توان نمود - صنعت آن زہرۂ فیل سه درم
زہرۂ کلنگ عدس تلخ مرکی صافی افیون زعفران سعتر
شونیز از ہر یک چہار درم کندش ہشت درم شکر طبرزد
چہار درم کوفته بیخته بآب تمام سرشته حبوب سازند ہر حبے
بقدر فلفلے شربتے از یک مثقال تا دو درم نیز لازم است
که دو روز قبل آن و دو روز بعد آن پرہیز نمایند
و نیز از انجمله حب الشفا است - حب الشفا از تراکیب
اطبائے ہند گفته اند که این حب حمی ربع و سائر تپہائے
مزمنه را نافع است و جہت درد سر مزمن و درد سر بارد و
جمیع امراض حاره و بارده نافع است صنعت آن افیون
تخم جوز ماثل از ہر یک یکمثقال ریوند چینی بیخته دانگ …
گل سرخ زنجبیل گل ارمنی از ہر یک دو دانگ و نیم
زعفران دو دانگ اجزا کوفته بیخته بآبے کرده …

شیر خشت حل کرده باشند سرشته حبوب سازند هر حبه
بقدر نخودی از برای ربع پیش از وقت نوبت
نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو برند و از برای
امراض دیگر صبح ناشتا دو عدد فرو برند حب الشفا
به نسخه دیگر - صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یک
مثقال ریوند چینی پنج مثقال ادویه کوفته بیخته با شیر
دو مثقال سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر ماشی شربتی
دو حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب غفران
مآب حکیم میر محمد باقر موسوی که تألیف فرموده اند که این
حب تألیف استاذی است که بآن استناد و حکمت من است
و این حب را ترکیب نموده به تجربه در آورده ام از برای
مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار
صنعت آن مروارید صلایه کرده یک مثقال مغز تخم
خیارین صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال
تخم خطمی سفید یکدرم کتیرا سفید مغز تخم کدو تخم بستان
افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید
تخم خرفه مقشر رب السوس عنبر اشهب از هر یک دو درم
کافور قیصوری یکدانگ و نیم افیون زعفران از هر
یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبوب سازند
هر حبه بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در محرور المزاج
رب السوس یکدرم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب الشفا
تألیف میرزا محمد حسین حسینی طبیب مستعمل در تپهای قوی
هم سفراوی رقم فرموده اند که این حب را در تپهای دائر
امراض حاره نفع عظیم است - صنعت آن صندل سرخ
صندل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید
نشاسته از هر یک پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده
مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک یک مثقال
افیون نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها
سازند هر حبه بقدر نخودی شربتی پنج حب - و نیز
از انجمله حب علائی است - حب علائی به نسخه حکیم
میر محمد مومن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این حب
تألیف جد من حکیم میر علاء الدین محمد است غفر الله له
نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق النفس

و سریع الاثر است - صنعت آن ملک الطیب یک مثقال
میعه سائله کندر ذکر مرکی صافی از هر یک سه مثقال
زرآوند مدحرج افیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
با آب حب سازند شربتی از یک دانگ تا نیم مثقال با شربت
موافقه - حب علائی دیگر - صنعت آن میعه سائله کندر
از هر یک یکدانگ افیون نیم نخود زعفران طسوجی
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی
وقت خواب یک حب را در دهان نگاه دارند حب قابض
حبس شکم نائیر و بارد المزاجان را بسیار مفید است صنعت
آن مرکی صافی جند بیدستر افیون اجزا مساوی کوفته
بیخته حبوب سازند هر حبه بقدر ماشی و نصف ماشی شربتی
جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش - و ایضا
حبوب قدرت است - حب قدرت که در امراض بلغمی
کثیر النفع است - صنعت آن فلفل سفید بیست و دو مثقال
بزر البنج سفید و قردمانا کندر از هر یک دوازده مثقال
سلیخه برگ سداب تازه از هر یک بیست مثقال افیون
زعفران از هر یک ده مثقال جدوار خطائی جند بیدستر
دار فلفل قسط تلخ زرآوند مدحرج فرفیون پوست بیخ
لفاح از هر یک سه مثقال کبریت زرد صافی نموده یک مثقال
اجزا کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را با آن توان
حب بستن سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی بورق
نقره پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب بحسب
قوت مزاج - طریق صافی نمودن کبریت بجهت این حب
آن است که بگیرند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند
و ظرف مسی ساخته از شیر گاو کرده پارچه کرباس
نوی را بر سر آن ظرف ببندند و کبریت را در میان آن
پارچه ریخته ظرف مسی دیگر را پر از آتش کرده بر روی
کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل شیر
شود و پس ظرف آتش را از رو بردارند که پارچه نسوزد
پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که
بر روی آب باشد بعطار از روی آن برگیرند نگاه
دارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزای این حب
با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند

نیز خوب است - حب قدرت دیگر مقوی قلب و باه است
و حافظ قوت اشتها آورد و نشاط افزاید - صنعت آن
فادزهر حیوانی اسلیبانانی و فادزهر معدنی خطائی
مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسه بادی و درونج عقربی
کبابه چینی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک
تبتی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از هر یک
پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون گازرونی پانزده مثقال
اسارون شامی دانه هیل بوا قاقله کبار مصطگی رومی
بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا اشقاقل مصری
سعد کوفی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد
کوفته بیخته آنچه صلایه کردنی باشد با گلاب بر سنگ سماق
صلایه کرده و ورق نقره محلول یکصد عدد و ورق طلا محلول
سی عدد مجموع را بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبه بمقدار
نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک
نموده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب با عرق گاوزبان
فرو برند - حب قدرت به نسخه حکیم جعفر - صنعت آن عنبر
اشهب فادزهر حیوانی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته
یاقوت رمانی بسباسه بادی مشک تبتی خالص درونج عقربی
کبابه چینی دارچینی دانه هیل بوا اسارون شامی زعفران
اشقاقل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هر یک دو مثقال
فادزهر حیوانی خطائی قرنفل قاقله کبار مصطگی رومی
بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از هر یک
سه مثقال جوزبوا دو مثقال افیون گازرونی پنج
مثقال و ورق نقره و ورق طلا از هر یک پنجاه عدد و صمغ عربی
کثیرا هر دو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلایه کردنی
صلایه کرده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و ورق طلا و ورق
نقره را حل کرده همه را مخلوط نموده بشکر سرشته حبها سازند
هر حبه بقدر نخودی بورق نقره و طلا پیچیده در سایه خشک
نمایند شربتی یک حب تا دو حب - مؤلف گوید که تألیف این
دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است
جمع میان ادویه مقوی قلب و افیون و قطع نظر از این
تصریح نموده اند مقرران قواعد ترکیب که در مرکب دو دوا که
احدهما مبطل فعل مطلوب دیگری باشد خصوصا که بالکلیه ابطال

آن باشند و محمود و اصل باشد دران مرکب و فعل آن مطلوب
بالذات باشد جمع میان آن دو جائز نیست و محمود و اصل
درین حب افیون است و فادزهر معدنی مبدل آن است
بالمره پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است
حب قدرت حکیم معصوم بنسخهٔ دیگر. صنعت آن دارچینی
سعد کوفی قاقله کبار زرنباد هیل فلفل سیاه کبابه چینی
ورق گل سرخ بسباسه بادیان قرنفل کندر زنجبیل خولنجان
اذخر مکی اسارون شامی زرنباد سورنجان بوزیدان
دار فلفل ورق مخلصه نشاسته مصطگی رومی مروارید
ناسفته شیر آمله منقی جدوار خطائی از هر یک دو مثقال
ابریسم چهار مثقال صمغ عربی کتیرا افیون زعفران از هر یک
دو مثقال مرکی مصافی عود هندی عود الصلیب مشک ترکی
عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودے بورق طلا
بپیچند و پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتے
دو حب. حب مرقد بارد مسکن جمیع اوجاع حاره است
صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش باقلے مقشر تخم
خرفه مقشر تخم کاکنج از هر یک دو درم افیون یک طسوج
کوفته بیخته حب سازند حبے دو شربت است و اگر معتاد افیون
باشد یک شربت نماید. مسبت حار قوی از برائے صداع
و شقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دو دانگ
افیون یک طسوج زعفران مرکی مصافی از هر یک دو دانگ
بزر البنج سفید میعه سائله از هر یک یکدانگ بیخ لفاح
یک قیراط کوفته بلعاب حلبه سرشته حب سازند. حب مصطگی
سرفه را نافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند
زکام و نزله را نافع باشد و منع سیلان منی کند صنعت
آن مصطگی رومی زعفران از هر یک یک جزو افیون [illegible]
چهار جزو کوفته بیخته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے
یک حب. حب منشط این حب امساک منی کند و دفع سرعت
انزال نماید و معده را قوت دهد و باه را بیفزاید و نشاط
آورد و دل و دماغ را قوت دهد و بوی دهان را خوش
کند صنعت آن بزر البنج سفید پنج مثقال مصطگی
رومی سنبل الطیب دارچینی از هر یک دو مثقال لسان العصافیر

مثقال پنج شبیبی ده مثقال صمغ عربی یکمثقال زعفران
دو مثقال گل سوسن سفید زرورد افیون از هر یک یک
مثقال کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا که باگلاب بر آورده باشند
سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے بورق نقره پیچیده
در سایه خشک کرده بعد از هفته شربتے دو حب. حب ممسک
دیگر تالیف حکیم میر محمد زمان. صنعت آن اسارون
سنبل الطیب زعفران مصطگی از هر یک دو مثقال زرنباد
حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربی از هر یک یکمثقال
بزر البنج فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال
فرفیون نیم مثقال تخم کرفس دارچینی ریوند چینی بسباسه
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته باگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبے بقدر ماشے شربتے از یک حب تا دو حب. حب نافع
جهت اسهال. صنعت آن افیون جندبیدستر
هر دو مساوی کوفته بیخته با آب کوکنار سرشته حبوب
سازند هر حبے بقدر نخودے و فلفلے شربتے از یک حب
تا سه حب و اگر بزر البنج و فلفل و تخم خشخاش سفید
واندک زعفران اضافه نمایند واز برائے تقویت دماغ
قدرے مشک خالص بگیرد دوا اقوی و حبوب نزله است
حب نزله قلمی نموده اند که از قدوة الحکما و استاد الاطبا
حکیم میر محمد هادی والد ماجد من است قدس سره
صنعت آن بزر البنج سفید مصطگی رومی گل ارمنی
مغسول کتیرا کهربا شمعی صمغ عربی رب السوس نشاسته
گل گاو زبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین از هر یک ربع مثقال
افیون چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن افیون نیز دو
مثقال است بیخ لفاح زعفران از هر یک یک مثقال
ریوند چینی یک مثقال و نیم کوفته بیخته با آب پوست
کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے دو حب
حب نزله حکیم عماد الدین محمود شیرازی. صنعت
آن بیخ لفاح بزر البنج سفید نشاسته کتیرا افیون
زعفران تخم کاهو صمغ عربی اجزا متساوی کوفته بیخته
با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے
شربتے یک حب. حب نزله حکیم احمد. صنعت آن افیون
بزر البنج سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی

از هر یک یکمثقال بیخ لفاح نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر
وزن بیخ لفاح نیز یک مثقال است زعفران دو دانگ
کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے
دو حب. حب نزله حکیم اشرف. صنعت آن بزر البنج
سفید هفت مثقال زعفران مغز بهدانه ابریسم تخم مرو از
هر یک چهار مثقال شکر تیغال صمغ عربی کتیرا اسفیداب نشاسته
پوست بیخ لفاح افیون صافی نموده از هر یک نیم مثقال
کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے
تا دو حب و در نسخهٔ دیگر بجائے نشاسته بهدانه است
حب نزله حکیم محمد باقر موسوی. صنعت آن تخم کاهو
مقشر بزر البنج سفید صمغ عربی کتیرا افیون زعفران
نشاسته از هر یک هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال
کوفته بیخته با آب کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے
یک حب تا دو حب. حب نزله بنسخهٔ دیگر. صنعت آن
تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزر البنج سفید افیون
بیخ لفاح رب السوس نشاسته اجزا متساوی کوفته
بیخته با آب سرشته حب سازند و این حب را لطیفے از حکیم محمد باقر
موسوی نقل کرده و حق آنست که این نسخه از حکیم
محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود شیرازی است
حب نزله دیگر. صنعت آن صمغ عربی کتیرا زعفران نشاسته
سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید پوست
بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته حبوب
سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے یک حب تا دو حب
حب نزله دیگر. صنعت آن بزر البنج سفید افیون زعفران
تخم کاهو مقشر نشاسته کتیرا صمغ عربی کوفته بیخته با آب
سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر فلفلے شربتے یک حب تا
دو حب. حب نزله دیگر. صنعت آن بزر البنج
سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته
صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه از هر یک
سه مثقال و ورق طلا یک مثقال صمغ عربی
و افیون را با آب بیشترین حل کرده ورق
طلا را حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته
در هم سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر ماشے

حب نزلہ دیگر صنعت آن بزر البنج سفید تخم کاہو مقشر از ہر
تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا از ہریک یکمثقال پوست بیخ
لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور
قیصوری نیم مثقال کوفتہ بیختہ باب پوست کوکنار سرشتہ
حب سازند ہر شب بقدر ماشے بخورند دو حب و در نسخہ دیگر
این حب جند بید ستر دو دانگ داخل است میفرمایند کہ
اگر بجای جند بید ستر جدوار خطائی مجرب کنند بہتر است
و حرام نیست حب نزلہ دیگر صنعت آن نشاستہ
تخم خشخاش صمغ عربی افیون از ہریک مثقال بزر البنج
سفید پوست بیخ لفاح زعفران از ہریک یکدانگ نیم
کوفتہ بیختہ باب پوست کوکنار سرشتہ حبوب سازند ہر یکے
بقدر نخودے در سایہ خشک نمایند شربتہ از یک حب تا دو حب
حب نزلہ دیگر صنعت آن افیون تخم خشخاش تخم خیار
کتیرا رب السوس نشاستہ اجزا مساوی بلعاب بزر قطونا
حبوب سازند حب نزلہ حارہ کہ با سعال باشد صنعت
آن مغز بہدانہ تخم کاہو نشاستہ بزر البنج سفید رب السوس
کتیرا صمغ عربی مصطگی رومی شکر تیغال آرد باقلا بیخ
لفاح افیون زعفران مغز بادام شیرین تخم خشخاش
از ہریک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفتہ بیختہ
حبوب سازند حب نزلہ دیگر مجرب صنعت آن
صمغ عربی کتیرا نشاستہ دار چینی از ہریک پنج مثقال
رب السوس دو مثقال جند بید ستر قرنفل از ہریک یکمثقال
و نیم افیون سہ مثقال زعفران یک مثقال کوفتہ بیختہ
باب سرشتہ حبہا سازند ہر یکے بقدر فلفلے شربتہ یک حب
حب نزلہ دیگر زکام و نزلات را نافع بود و سیر قرار ابدل
کند چون وقت خواب یکعدد آنرا فرو برند صنعت آن
افیون چہار درم زعفران مصطگی جدوار خطائی از ہریک یکدرم
کوفتہ بیختہ حبوب سازند ہر یکے بقدر فلفلے شربتہ یک حب
حب نزلہ دیگر کہ سد نزلہ کند و تقویت باہ نماید صنعت
آن لسان العصافیر شیر بیخ جوز بوا بسباسہ
مصطگی رومی پوست بیرون پستہ ہیل بوا قرنفل
سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی بہمن سرخ
بہمن سفید سعد کوفی از ہریک دو درم فلفل سیاہ

بزر البنج سفید از ہریک دہ درم گل سرخ منزوع الاقماع
دار چینی ساذج ہندی افتیمون از ہریک سہ درم
عود ہندی عرق خام عاقرقرحا از ہریک یکدرم افیون
افیون مصری خالص سہ درم اجزا کوفتہ بیختہ
افیون و زعفران را بگلاب حل کردہ با صمغ عربی
محلول سرشتہ حبوب سازند ہر یکے بمقدار نخودے
در سایہ خشک نمودہ شربتہ یک حب تا سہ حب
و نیز حبوب نشاط است حب نشاط حکیم میر محمد مومن
سرفہ حار و نزلات و سل را نافع است و باہ را
قوت دہد و نشاط آورد و مقوی باہ محرورین است
و منع اسہال کند و معدل مزاج سوداوی است
صنعت آن صمغ عربی کتیرا رب السوس نشاستہ
از ہریک پنج مثقال افیون گازرونی سہ مثقال
و در نسخہ دیگر دو مثقال است حب المحلب مروارید ناسفتہ
کہربائے شمعی یاقوت رمانی از ہریک یک مثقال
کوفتہ بیختہ بلعاب حب السفرجل سرشتہ حبوب سازند
حب نشاط دیگر کہ ہمان نفع دارد صنعت آن
اسارون سنبل الطیب زعفران مصطگی رومی
تخم کرفس دار چینی ریوند چینی از ہریک دو مثقال
زرنباد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسہ صمغ عربی از
ہریک یک مثقال بزر البنج سفید فلفل از ہریک سہ مثقال
افیون گازرونی پانچ مثقال کوفتہ بیختہ باب سرشتہ
حبوب سازند ہر یکے بقدر نخودے بورق طلا پیچیدہ
نگاہ دارند و در وقت حاجت بکار برند حب نفث الدم
افیونی صنعت آن کہربائے شمعی نشاستہ عدسی
مقشور شب یمانی مازوے سبز دار چینی دم الاخوین
کندر گلنار فارسی بیخ انجبار از ہریک یکدانگ
افیون زعفران از ہریک بقدر ماشے سودہ حب ساختہ
فرو برند و بعد از ان شیرہ تخم خرفہ مقشر شیرہ جو مقشر
از ہریک پنج مثقال قرص کہربا شیرہ کافوری شیرہ [illegible]
مصری از ہریک یک مثقال شربت دیاقوزا یک
اوقیہ عرق بید مشک دہ مثقال بنوشند تا
صنعت این حب بہ نسخہ دیگر کہ حکیم میر محمد مومن

در تحفہ از کتب تصرف در آن نمودہ باسم خود ذکر کردہ
کتیرا صمغ عربی رب السوس نشاستہ از ہریک پنج مثقال
افیون ہفت مثقال حب المحلب زعفران مروارید ناسفتہ
یاقوت رمانی از ہریک یک مثقال کوفتہ بیختہ بلعاب
حب السفرجل سرشتہ حبوب سازند ہر یکے بقدر ماشے
شربتہ دو حب و نیز از انجملہ است حب نواب اشرف علی
شاہ جنت آشیان شاہ طہماسپ موسوی صفوی
این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازی بجہت بندگان
اشرف ترکیب نمودہ و بسیار موافقت مزاج بندگان
اعلی شدہ صنعت آن فلفل دار فلفل زنجبیل حب البلسان
مرجان قرنفل جنطیانا عاقرقرحا رب السوس کتیرا
نشاستہ صمغ عربی زرنباد درونج عقربی مصطگی رومی
زعفران عود ہندی از ہریک دو مثقال قرفۃ الطیب
تخم کرفس پوست زرد اترج قرنفل از ہریک سہ مثقال
سنبل الطیب یک مثقال افیون پانزدہ مثقال کوفتہ
بیختہ بگلاب سرشتہ حبوب سازند ہر یکے بقدر نخودے
بورق طلا یکصد عدد پیچیدہ نگاہ دارند شربتہ یک حب
تا دو حب و اگر ورق طلا را حل کردہ داخل نمایند و
بر بالاے حب ہم قدرے بپیچند بہتر است حب نواب
اشرف علی شاہ عباس موسوی صفوی کہ اطبا باتفاق
بجہت بندگان اقدس ترتیب نمودہ موافقت بمزاج
جنت مکان نمودہ صنعت آن صندل سفید مصطگی و
اسارون قصب الذریرہ مشک خالص عود قماری خام
عنبر اشہب کتیرا از ہریک یکمثقال دار چینی بسباسہ
فلفل سفید افتیمون اقریطی خصیۃ الثعلب مصری زعفران
از ہریک دو مثقال افیون بزر البنج از ہریک سہ مثقال
کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبوب سازند ہر یکے بقدر نخودے
بورق طلا پیچیدہ نگاہ دارند شربتہ یک حب تا دو حب
حب مسکن اوجاع البطن وغیرہ صنعت مصطگی
حب الغار مرمکی زعفران فلفل قرنفل جند بید ستر
سنبل ہندی عاقرقرحا از ہریک یک مثقال مشک دو دانگ
افیون یک مثقال و نیم بگلاب حب سازند حب عنبری
این حب از تراکیب اطبای ہند است گفتہ اند کہ نافع است

سه قطره آنرا در گوش بچکانند - و نسخهٔ دیگر نافع از برای
جمیع اوجاع و قروح اذن و صنعت آن مرمکی صافی
یک مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون
دو مثقال مغز بادام تلخ مقشر بیست عدد همه را کوفته
بسرکه سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
و در وقت حاجت اگر لوده باشد درد گوش یک قرص از آن
بروغن گل سرخ حل کرده سه قطره آنرا در گوش چکانند و اگر
لوده باشد ثقل در سامعه بسرکه انگوری کهنه سوده در گوش
چکانند دوای دیگر نافع از برای دردهای کهنه گوش و از
برای اورام اذن و از برای مده و قیح که از گوش آید صنعت
آن ترمس شامی مقشر از جمیع قشور شب یمانی فلفل سفید
کندر نر زعفران افیون پوست انار مرمکی صافی کندر
سنبل الطیب از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم کوفته
بیخته بسرکه انگوری و عسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر وزن
عسل بسرشند و در نسخهٔ دیگر عسل شش درم است و دو سه
قطره ازان در گوش چکانند + دوای بروطالس که بسی
منافع دارد + صنعت آن زعفران مرمکی صافی سنبل الطیب
از هر یک نیم مثقال نحاس محرق نصف و ثلث مثقالی
افیون نیم مثقال جندبیدستر ثلث مثقالی شب یمانی
شب ندا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته پس اگر در گوش
درد باشد این دوا را بروغن گل سرخ سرشته سه چهار قطره
در گوش چکانند و اگر در گوش صدید باشد این دوا
را مطبوخ مثلث استعمال نمایند و اگر در گوش کرم باشد
باید مخلوط کرد باجزای این دوا خربق اسود دو مثقال
و در آب برگ شفتالو مخلوط کرده سه قطره در گوش بچکانند
و ایضاً از انجمله دهن نافع از برای درد گوش که از گرمی
بود صنعت آن روغن بادام شیرین یکدرم سرکه کهنه
سه درم افیون یکدانگ سرکه و روغن را در هم بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را دران حل کرده
دو قطره آنرا در گوش بچکانند - و نیز از انجمله نسخ زامهران
است سرامهران کبیر این معجون از تراکیب اطبای هند است
و در بعضی نسخ قانون زمهران و زامهران هر دو بزای معجمه
در اول و در اکثر نسخ رمهران برای مهمله و در بعضی نسخ رامهر

برای مهمله و میم در آخر بعد از نون دیده شده مانند قرابادین
معصومی محتمل که این صحیح باشد اصل آن رام مهارام
بوده که رامهرام شده نافع است از برای سوء مزاج بارد
و از برای ضعف معده و زیاده میکند باه را و سفید آب
از برای وسواس سوداوی صالح است از برای حرکات
بدن و حفظ جنین و کلیه و مثانه کند و تفتیت حصاة کلیه
و مثانه نماید صنعت آن بر نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین
قانون آورده وج ترکی قسط تلخ زرآوند مدحرج زرآوند
طویل از هر یک سه استار و هر استارے چهار مثقال و نصف
شد که چهار مثقال و نیم است دار فلفل زنجبیل از هر یک
پنج استار تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم رطبه تخم خرفه
مقشر جرجیر تودری سفید تودری گلگون اذان الفار
زیره کرمانی مر بر تخم شبت از هر یک شش استار قرنفل اشنه
اقصب الذریره عود بلسان از هر یک سه استار سلیخه
بسباسه قاقله قرفة الطیب اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان
از هر یک چهار استار پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله
منقی از هر یک هشت استار لفاح خشک خربق سفید
مورد مرماحوز بزرالبنج بری بزرالبنج بستانی
شیطرج هندی زرشک منقی خشخاش بستانی مورد مقرم
حب ترنج مقشر زعرور سبز آس هندی بهمن سرخ
بهمن سفید لسان العصافیر از هر یک چهارده مثقال
و در نسخهٔ دیگر بیست و چهار مثقال است جوز بوا سی عدد
اصول قنابری تخم فنجنکشت از هر یک سه استار تخم خر
ماما از هر یک شش درم افیون فرفیون جندبیدستر
از هر یک سه درم هلیله سیاه چهار درم سازج هندی
علیه مود و دوقو فطراسالیون ریوند چینی از هر یک شش درم
مجموع را کوفته بیخته فانیذ سنجری سفید بوزن مجموع
ادویه کوبیده در روغن گاو بوزن ادویه و فانیذ
و عسل مصفی بوزن همه ادویه معجون سازند باین دستور
که فانیذ را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بجوشانند
تا گداخته شود و غلیظ گردد و بقوام عسل آید پس داخل
کنند دران عسل مصفی را و چند جوش دیگر داده
کف آنرا بگیرند پس ادویه کوبیده و بیخته بروغن گاو

داغ کرده چرب نموده و بعسل و فانیذ بقوام آورده که
در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بران بپاشند
و بتیر حلوائی بر هم زنند تا مستوی گردد پس در سبوئی
سبز نمایند که مدتی در آن عسل که باشد از عسل خالی
گردد آن معجون را دران کرده شش ماه بگذارند پس استعمال
نمایند شربتی مانند مازوی در اول ماه و وسط و آخر
آن سه روز بآب گرم یا با بعض نبیذ ها و افضل انبذه
از برای این امر نبیذ زبیب و عسل است و این نسخه شصت
و چهار جزو است و وزن آن هشت صد و ده درم و چهار
دانگ است و مزاجش گرم در یکدرجه و نیم و خشک است
در یکدرجه و ربع درجه + رامهران بنسخهٔ دوم شیخ رئیس
که در قرابادین قانون آورده صنعت آن وج ترکی
قسط تلخ زرآوند طویل زرآوند مدحرج از هر یک سه استار
دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار و در نسخهٔ دیگر از
هر یک دو استار است تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم
اسپست تخم خرفه مقشر تخم جرجیر تخم مرزنجوش تودری سفید
تودری سرخ اذان الفار زیره کرمانی تخم شبت از هر یک
شش استار قرنفل اشنه اقصب الذریره عود بلسان از
هر یک سه استار سلیخه سیاه قاقله اکلیل الملک شیح زرنب
حب بلسان بسباسه قرفة الطیب از هر یک چهار استار
پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی از هر یک هشت
استار لفاح خشک مورد خشک خربق سفید مرماحوز
بزرالبنج بستانی خشخاش شیطرج هندی زرشک منقی حب ترنج
مقشر زعرور سبز آس هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر
شیرین از هر یک بیست و چهار مثقال جوز بوا سی عدد
بیخ نی بری تخم فنجنکشت از هر یک سه استار تخم خرماما
از هر یک شش درم افیون فرفیون جندبیدستر از هر یک
سه درم هلیله سیاه چهار درم سازج هندی حلیه فطراسالیون
دوقو ریوند چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از آن
که کوبیده و بیخته باشند هر یک را علیحده وزن نموده فانیذ
سفید بوزن مجموع ادویه در روغن تازه بقدر حاجت
روغن را گرم کرده ادویه را بآن سرشته فانیذ را حل کرده
بقوام آورند و عسل مصفی را داخل کرده دو جوش دیگر دهند

ببن یا دو زیه چوب نموده را با آن بسرشند و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی دو درم بجهت اقویا و از برای
ضعیف مزاجان کمتر ازین و در نسخهٔ دیگر بجای زعرور
زعفران و بجای تخم فی بری بیخ قنابری ست و این
صحیح ست و در بعضی بجای تخم فنجنکشت فرنجمشک ست
را عدران صغیر قریب ست و در منافع برا عدران کبیر
صنعت آن نیز بنسخهٔ شیخ الرئیس بیخ ترکی زراوند مدحرج
قسط تلخ زراوند طویل از هر یک سه استار حب الرشاد تخم
از هر یک دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک پنج
استار تخم کرفس کرویا سعد کوفی تخم شلغم تخم اسپست تخم سیاه
تخم جرجیر شیر زرد برگ توددری سفید توددری سرخ تخم
لسما ابزر کتان بزر حشد قوقا رازیانه نانخواه اترج
مقشر تخم خرفه مقشر بوره نارکیوا اعلیه تخم مرزنجوش
زیره کرمانی تخم شبت تخم جرجیر از هر یک دو درم قرنفل
تیس مواسته سازج هندی تاج اکبار رفرفه الطیب
راسن جوز بوا قصب الذریره زرنباد اکلیل الملک حب بلسان
از هر یک بیست و چهار درم قیصوم گل سرخ منزوع الاقماع
مشک کرده چند درم بلیله سیاه و پوست بلیله کابلی پوست
بلیله آمله مقشر از هر یک سه استار بزر البنج سفید افیون
قرنفل از هر یک شش درم جندبیدستر یک استار شیطرج
هندی سنباد بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی درونج عقربی
خولنجان سلیخه از هر یک سه استار فانیذ سفید
مجموع ادویه را کوفته و بیخته کوبیده و بیخته وزن
مخلوط کرده بروغن گاو تازه چرب نموده بعسل مصفی از وزن
وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال با آب گرم و این
نسخهٔ شعت و نیز درست سوای فانیذ در روغن گاو
و عسل و مزاجش گرم ست در آخر درجهٔ دوم و خشک
در اول سوم و راعدران بنسخهٔ اسمعیل که در ذخیره
در مرض نقرس ذکر کرده نافع ست از برای استرخای
اعصاب و اوجاع مفاصل و نقرس . صنعت آن بلیله
کابلی پوست بلیله آمله مقشر توددری سرخ توددری زرد
بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس رازیانه افسنتین رومی
عصارهٔ آن بیخ ترکی قسط تلخ مرزنجوش زراوند مدحرج تخم

خشخاش تخم شبت قاقله اکلیل الملک گل سرخ بزر البنج
سفید خولنجان اجزا متساوی کوبیده و بیخته بعسل مصفی بسرشند
شربتی دو درم . ازانجمله نیز سفوف مسکن وجع ست مستعمل
در قروح کلیه . صنعت آن افیون گا زرو بنی تیدانگ
بزر البنج سفید یکدانگ مغز تخم خیارین دو درم تخم کاهو
مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم و در بعضی از هر یک
شربت است و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است
سقوفیلیقون را از کلیه و مثانه و مقعده و هر جا که باشد
باز دارد . صنعت آن کهربا شمعی گل ارمنی اقاقیا
گلنار فارسی کندر را اجزا متساوی افیون ربع جزو
کوفته بیخته شربتی یکدرم با آب سماق . ایضا ازانجمله
شموم ست . شموم مفید از برای صداع احتراقی
وقتیکه با سهر مفرط باشد . صنعت آن افیون زعفران
از هر یک یکدانگ در روغن تخم کاهو و عرق بید مشک
و عرق نیلوفر از هر یک یک اوقیه حل کرده در شیشهٔ سر تنگ
کرده دائم بو نمایند . شموم دیگر تنقیح سدهٔ خیاشیم نماید
و صداع را نافع است . صنعت آن افیون زعفران
حجر المثانالیس هریسه مساوی برشنگ سماق با آب سوده
بپارچه آلوده بر یافوخ گذارند و اگر بپارچهٔ کاغذی مدور
چیده و بسوزن سوراخها نموده بر یک روی آن بالایش
و بر صدغین بچسبانند نیز سودمند ست . و نیز ازانجمله
شیافهائیست که اصل و عمود در آنها افیون است .
شیاف افیونی چون بر پلکهای چشم طلا نمایند درد را ساکن
سازد و مریض را خواب برد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شادنج عدسی مغسول از
هر یک مثقال صمغ عربی کتیرا از هر یک ثلث مثقال
کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندک طولانی
بزرگ سازند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت
با آب گشنیز تازه یا سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بر پلکهای
چشم طلا نمایند . شیاف افیون دیگر نافع از برای
زحیر دردناک . صنعت آن کندر زعفران عفص
مکی صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع جزوی
شیاف ساخته استعمال نمایند . شیاف دیگر

اقوی ازان . صنعت آن زعفران جندبیدستر سکبینج
افیون اجزا متساوی بدستور شیاف سازند . شیاف
دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بخط مصنف
نافع از برای زحیر و آمدن خون بسیار که بسبب برودت
اسهال شده و نافع ست از برای آمده و صدید . صنعت آن
کندر ذکر مرمکی صافی از هر یک جزوی افیون زعفران
از هر یک نیم جزو و همه را نرم کوبیده شیاف سازند
که در تعرف آن خیط ابریشمی باشد تا بسهولت بر دارد این
شیاف را صاحب زحیر که ماسرا لنفع است و چون درد
ساکن شود زود برآورد و الا مضرت دیگر خواهد رسانید
شیاف دیگر نافع از برای قولنج ریحی . صنعت آن
جندبیدستر زعفران مرمکی صافی از هر یک دو جزو
افیون یک جزو بدستور مقرر شیاف ساخته استعمال
نمایند . شیافیکه جراحتی که از گذشتن سنگ بر مجرای
بول بهم رسیده باشد چون بچکانند و جراحت بول الحال از
مفسد جراحت را بر دارند و ملتحم سازد . صنعت آن
سفیداب قلعی نشاسته گل مختوم کندر دم الاخوین
اجزا متساوی افیون عشر جزو . شیاف سازند و در
وقت حاجت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجرای
قضیب بچکانند . از انواع شیافات ابیض افیونی که قوی
و مخدر آن نافع از برای امراض عین در اسفیداج ذکر کرده
و ایضا ازان قبیل ست ضماد و اینکه اصل و عمود در آنها
افیون ست . ضماد نافع از برای شقیقه . صنعت آن
دم الاخوین صمغ عربی زعفران افیون کوفته بسفیدهٔ
تخم مرغ سرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده بر شقیقه بچسبانند
و اکثر گاه استعمال کرده میشود در اضمده و اطلیه اقسام صداع
بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع تجویز
آن ولیکن بسبب شدت تبرید و تخدیر افیون باید استعمال
کرده با مصلح آن مثل جندبیدستر و زعفران و جندبیدستر
و مشک و امثال آنها که مصلحات افیون که ذکر کرده شد
بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال کرده شود بسا اوقات
که امراض بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و گاهی باعث
هلاک گردد از علیل را پس چون مصلح آن مثل

چند بیدستر و زعفران و جندبیدستر و مشک داخل کرده شود
می گردد ضرر آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها راست
ولیکن در اقسام صداع حار زعفران بهتر است بجهت
آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جندبیدستر
و مشک کمتر ست که این هر سه بسبب حرارت مفرط ممکن ست که
ضرر بصاحب صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی
جوهر روح است و جوهر اعضا بالقوت فی نفسه حفظ روح
و جوهر دماغ و اعصاب و سایر اجزای میکند و می باشد
مانع اثر افیون در اینها و نیز آن اعضا و ارواح قبول اثر
افیون کمتر میکنند با آنکه نیست آن را حرارت بمفرط و نیز
بالخاصیة فادزهر مانع ضرر افیون ست و نیز زعفران
منوم ست و نوم مسکن ترین تدابیر ست از برای وجع و جاع
بجهت آنکه نائم احساس وجع نمیکند پس میگردد طبیعت قوی
بر دفع آن زیرا که در حالت احساس وجع مواد تمام متوجه آن
عضو میگردد و موجب زیادتی وجع است و عدم قدرت طبیعت
بر دفع آن ضماد نافع از برای صداع حار منقول از محمد بن
زکریا رازی صنعت آن تخم کاهو شیاف مامیثا صندل سرخ
صندل سفید فوفل افیون زعفران بگلاب سرکه و شیر مادر و
کتانی را بآن تر کرده بر سر نهند و چون گرم شود اعاده نمایند
ضماد دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث
از احتراق شمس صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ
صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر
چهار درم شیاف مامیثا دو درم پوست بیخ لفاح یکدرم
نیم زعفران یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب کاهو تازه و
آب کشنیز تازه و آب عنب الثعلب و سرکه انگوری سرشته
بر صدغین ضماد نمایند و در نسخه شفائی در این ضماد وزن
افیون دو درم و وزن بیخ لفاح یک مثقال ست و در نسخه
دیگر این ضماد بجای تخم کاهو گل بنفشه یکدرم است و در
نسخه دیگر بجای گل بنفشه گاوزبان پنجدرم است صنعت
این ضماد بنسخه محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید
گل نیلوفر گل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم افیون بزرالبنج
بیخ لفاح از هر یک یکدرم زعفران نیم درم شیاف مامیثا دو درم
کوفته بیخته بآب کاهو تازه سرشته بر پیشانی طلا نمایند

صنعت این ضماد بنسخه دیگر مستعمل در صداع صفراوی
و دموی بعد از تنقیه هرگاه وجع باقی باشد از برای
تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ گلنار
سوده گل سرخ با پوست شیاف مامیثا فوفل تخم خرفه از هر یک
یکجزو و افیون نیم جزو و زعفران ربع جزوی کوفته بیخته
بگلاب و آب انگور سرکه انگوری سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند
ولیکن باید که حذر باشند از استعمال مخدرات تا کار
باضطرار نکشد استعمال ننمایند و چون استعمال نمایند با قلیلی
آن مثل زعفران و یا بوره استعمال نمایند چنانچه در سید بن
زکریا ثابت و نیز از آنجمله طلاهای است که اصل و عمود آنها
افیون است طلای افیون مسکن صداع و وجع شقیقه
که بنهایت شدت داشته باشد و شخص برای فنا کرده باشد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو گل نیلوفر
از هر یک سه درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست
بیخ لفاح از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب و آب
عنب الثعلب تازه و آب کشنیز تازه سرشته بر پیشانی و
شقیقه طلا نمایند طلای دیگر از برای صداع بارد و شقیقه
بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع بارده است صنعت
آن مشک ترکی یکدرم صبر سقوطری فرفیون جندبیدستر
صمغ عربی عود هندی زعفران از هر یک دو درم افیون
یکدرم و نیم با آب کرفس طلا نمایند طلای جید برای
شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون
سوده بسفیده تخم مرغ سرشته بر دو پاره کاغذ که بر آنها
از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صدغ
بچسپانند طلای لاذرقیه بجهت شقیقه از حضرت
علامی والد ماجد آن مرحوم قدس سره صنعت آن
برگ مورد مرکی صبر سقوطری حضض مکی حضض هندی
صمغ عربی نشاسته انزروت سفید سک لسک کتیرا
فوفل قشار کندر گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین
شیاف مامیثا از هر یک یکجزو افیون دو جزو زعفران
نیم جزو کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته اقراص سازند
و در وقت حاجت یک قرص را بسفیده تخم مرغ سوده
بر پارچه کاغذی بشکل دیناری چسپیده بسوزن سوراخ

بسیاری در آن کرده و دوا را بر آن طلا کرده بر شریان
صدغ بچسپانند طلای دیگر از برای شقیقه حار و
صداع حار صنعت آن بزرالبنج سفید تخم کاهو شیاف
مامیثا برگ گل سرخ صندل مین فوفل پوست بیخ لفاح
افیون کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته بر شقیقه طلا نمایند
و بر بالای آن خرقه کتانی که بگلاب و سرکه تر کرده باشند
گذارند و اعاده کنند چون گرم شود بچکانند این دوا را
در بینی و گوش با روغن گل سرخ و اندکی سرکه انگوری
پس اگر بوده باشد وجع شدید اضافه ادویه مزبوره
نمایند انزروت و بچسپانند بر صدغین و بچسپانند بر بالا
قطعه سرب رقیق و بگذارند تا خشک شود منع نبض شریان
کند و این را لاذرق نامند طلای دیگر که جهت
صداع حار نافع ست منقول از قرابادین شفائی
صنعت آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از
هر یک سه درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم
زعفران یکدرم افیون شیاف مامیثا از هر یک دو درم
بیخ لفاح یک مثقال با آب برگ کاهو تازه سرشته
بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلائیکه چون بر پیشانی
بمالند رفع صداع نمایند صنعت آن افیون زعفران
قرنفل صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیموی
کاغذی یا آب لیمو سائیده بر پیشانی بمالند مجرب است
طلای دیگر از برای شقیقه و صداع که در وی رادعیت
ساکن صنعت آن بیخ لفاح کندر زعفران جندبیدستر
از هر یک یکدرم بزرالبنج دو درم گل ارمنی یکدرم و نیم
صمغ عربی انزروت سفید مرکی عمانی از هر یک نیم درم
دانگی کافور قیصوری کوفته بیخته بآب سرشته
بر شقیقه و پیشانی و محل درد طلا نمایند طلای دیگر
از برای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل بعد از تنقیه
صنعت آن تخم کاهو بزرالبنج افیون زعفران کافور
قیصوری سوده با آب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا نمایند
طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی
در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است از برای
صداع دموی هرگاه بوده باشد با آن ضربان

عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه و آب برگ خیار و سرکه
انگوری و گلاب مجموع یا هر کدام که حاضر باشد سائیده
طلا نمایند و از برای تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب
تخم قطونا داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد کیا
کوکنار تسکین نماید افیون بزرالبنج بیخ لفاح از هر یک
عشر جزو و زعفران خمس جزو براجزای قرص بیفزایند
و اگر ورم حار در جلد سر باشد عود الصلیب نصف جزو
آرد باقلا دو جزو براجزای اصل قرص بیفزایند و اگر
ورم در ثدیین باشد آرد باقلا آرد مشوق گل خطمی
آرد جو براجزای قرص بیفزایند و در آبهای که قرص را می سایند
آب خیار شنبر و آب برگ حنا بیفزایند و اگر ورم در معده
باشد صندل سفید عود هندی و رد مینی سنک المسک را مک
گل سرخ براجزای اصل نسخه بیفزایند و در آبهای که
قرص را بآن میسایند آب سیب شیرین آب به شیرین
بیفزایند و اگر ورم حار در طحال باشد پوست بیخ کبر
و جنطیانا و بزر فنجنکشت براجزای اصل قرص بیفزایند
و در آبهای که قرص را بدان می سایند سرکه عنصل و سرکه
کبر بجای سرکه خالص کنند و اگر ورم در انثیین باشد
آرد باقلا آرد مشوق بیفنه سنگ پشت سنگ سرماهی
براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار با حرارت شدید
سفرادیت والتهاب بسیار داشته باشد کافور قیصوری
زعفران از هر یک خمس جزوے براجزای قرص بیفزایند و در
عصاراتیکه اقراص را بآن می سایند آب خارشتر و آب
عنبی الراعی و آب خرفه تازه و آب برگ بارتنگ و آب
برگ گیاه بزرقطونا و آب بادرنگ و آب جراده کدو
مجموع یا هر چه میسر آید اضافه نمایند و بعد از سائیدن
قرص درین عصارات آرد جو بزرقطونا دران داخل کرده
بر عضو ورم دار ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد
سورنجان استخوان پوسیده سوخته بیخ نی فارسی از هر یک
جزو براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم بسبب گزیدن
زنبور و جراره و امثال اینها از حیوانات سمی حاره باشد
نیم باد زهر معدنی خطائی گل مختوم گل سیاه شده یا سے
تهامنزارالصنجر که سنبوسے است که بر زنجوار نیا و دجاج نمناک

در ایام بارش پیدا میشود از هر یک جزوے براجزای قرص
بیفزایند و در عصاراتیکه اقراص را بآن میسایند آب
سیب و آب قیطره که عبارت از کشنیز صحرائی باشد و آب
طرخشقوق که عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند
و اگر با ورم حار جوشش و طراوش صدید و آب زرد باشد
براجزای اصل قرص سفیداب ارزیز شسته مرداسنگ
توتیای کرمانی شسته اقاقیا عصاره لحیة التیس دم الاخوین
پوست کندر و گلنار فارسی اسرنج شسته شنجرف شسته
و امثال اینها از هر یک جزوے داخل نمایند و کافور قیصوری
و زعفران از هر یک عشر جزو و البته براجزای اصل بیفزایند
و در عصاراتیکه اقراص را بآنها می سایند آب برگ حنا
داخل باشد و اگر ورم در رحم باشد گل بابونه خار خسک
اکلیل الملک پرسیاوشان مرکی از هر یک جزوے براجزای
اصل قرص بیفزایند و همچنین ورم حار در هر عضوے
که باشد ادویه مناسبه آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند و همچنین ورم بارد در هر عضو که باشد ادویه
مناسبه آن عضو براجزای اصل قرص بیفزایند طلای
زردی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک
حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود نافع از برای
اورام حاره حادثه در غیر مفاصل صنعت آن صندل
سرخ گل ارمنی عصاره ماميثا حضض کی پوش در بندی
سفیداب قلعی فوفل دکنی بزرالبنج سفید مرداسنگ
ریوند چینی از هر یک جزوے افیون بیخ لفاح از هر یک
نیم جزو کوبیده بیخته بآب کشنیز سبز و گلاب و سرکه و
امثال اینها سرشته اقراص زردی سازند طلای زردی
به نسخه دیگر صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی عصاره ماميثا
حضض کی پوش در بندی صبر سقوطری زرد اقاقیا
از هر یک جزو دیگر افیون زعفران از هر یک عشر جزو
کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سرشته اقراص زردی
سازند و در وقت حاجت با هر عصاره که
مناسب باشد سوده طلا نمایند طلای
زردی برادع مستعمل در جمیع اورام حاره
در هر عضو که بوده باشد سوای اورام حاره

مفاصل اینست عقب گوش و زیر بغل و بیخ ران که درین اعضا
استعمال رادع مطلقا جائز نیست نه این طلا را دع است
و باید که در ابتدای آن نزاید در حالیکه جائز است استعمال آن
طلا کرده شود صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی شیاف
مامیثا حضض کی پوش در بندی سفیداب ارزیز بیخ لفاح
از هر یک چهار مثقال افیون دو مثقال زعفران نیم مثقال
کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای نرد سازند و در وقت
حاجت بقدریکه احتیاج باشد با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب
تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ بزرقطونا و آب
عنبی الراعی و قدرے سرکه انگوری و گلاب سائیده طلا
نمایند و پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بران گذارند
و بے در بے پارچه را با ادویه تر کوزه تر سازند که خشک
نگردد انشاء الله تعالی نافع است طلای زردی مسمی
به هندی که در منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع
و رادع مواد جمیع اورام چشم است صنعت آن شیاف
محرق یک مثقال افیون زعفران از هر یک ملسوم در سنگ
نیم مثقال کوبیده بآب لیمو در ظرف آهنی کرده بر سر آتش
ملایم یا کستر گرم بنهند و بدسته آهنی بسایند تا سیاه
شود و بر دور چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود و گاہے
بعوض آب لیمو آب برگ تمر هندی میکنند و نیز از انجمله
مجرب است مفرد التالیف میرزا محمد علی از تلامذه
مسیح الطبیب مسکن اوجاع و آلام است و از قلونیا در شفا
در این فعل اقوی ست صنعت آن افیون دار چینی
از هر یک ده مثقال بزرالبنج سفید پانزده مثقال زعفران
سه مثقال قرنفل یکمثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش
چرب نموده بعسل مصفی ایشه وزن ادویه سرشته شربت
از هر یک نخود تا دو نخود است و نیز از انجمله فتیل افیونی
است فتیله که رعاف باز دارد صنعت گلنار کرد آسیا
بازرد از هر یک نیم درم افیون دانگے کوفته و بیخته بعصاره
بر گین الاع سرشته و تار خانه عنکبوت بگردانند و در بینی
نهند بعد از انکه بینی را بگلاب شسته باشند فتیله
نافع برای ورم و چرک گوش صنعت آن مرکی
سماقی افیون گاز زرد نی جند بید ستر عصاره لبلاب کوفته

فتیله را با دنبک آلوده کرده در گوشه که سیلان میکند از ان
تیج و بوده باشد داران اورام تازه نگاه دارد و فتیله حابس که
جریان دم از مقعد بود و حیر را باز دارد ۞ صنعت آن
رهبانی افیون کندر دوکر زعفران بالسویه جدا جدا کوفته بیخته
سرشته با آب برگ کشنیز تر سرشته فتیله سازند و در وسط
خیطی ابریشم نگاه دارند و بعد تسکین شدن بر آورند
فتیله نافع از برای حرقت مجاری بول و قروح آن
کتان ابقا ریسی سوناک گویند از برای قروح کلیه و مثانه و
بول دم قطع مده و نفع کند و قرص الیاقوت و بعد چون فتیله
بالعاب آن آلوده کرده در سوراخ احلیل گذارند فتیله
از ان در فرج نهند و نیز نافع است از برای نواصیر که
در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حکه و تسنج
و حکه مقعد و چون فتیله موافق مقدار آن در فرج و مقعد نهند
صنعت آن افیون گلنار زردی زرورد توتیای کرمانی مغسول
سفید اب قلعی شسته گلنار فارسی گل ارمنی مغسول موی
سر آدمی سوخته نشار کندر اجزا متساوی کوفته و بیخته
با آب گشنیز تازه سرشته فتیلهای موافق سازند قرابادین
والقیا قرابادین است ۞ و این معجون یا معجون ابو سلیم
نیز گویند مفید و مسکن جمیع اوجاع است و گفته که چون یک
دانگ آن را بعد از فصد و تنقیه اخلاط غالب در صداع مرکب از
حرارت اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد آن است و جمیع
اوجاع حاد و شراز اخلاط مرکبه را بعد از تنقیه تام صنعت آن
افیون بزر البنج سفید از هر یک ده درم افربیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا سورنجان عصری (?) فانیذ از
هر یک چهار درم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در سبوچه چینی اخضر نگاه دارند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و اگر جوز ماثل زنجبیل دارچینی
از هر یک دو درم اضافه نمایند جایز است و بقول بعضی بعد
از عسل رفتار استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون
بزر البنج سفید از هر یک دو درم است ۞ قرابادین نسخه دیگر
صنعت آن افیون گل زردی بزر البنج سفید از هر یک ده
مثقال افربیون زعفران قاقله کبار سنبل الطیب عاقرقرحا
دار فلفل از هر یک شش مثقال سورنجان مصری سفید ده مثقال

کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور
مقرر سرشته ۞ و نیز فیروز نوش است ۞ بدانکه اطبای
فرس این لفظ را استعمال میکنند بر دو نوع از معاجین اول
بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آن را در فارسی
نوش دارو نامند چنانکه گفته شده که نوشدارو کسی که
رستم از کیخسرو طلبید و بود افیون بود و دوم برادویه دیگر
که بوده باشند مصلحات افیون و مراد ما در اینجا از فیروز نوش
این نوع است و نیز استعمال میکنند بر معجونی که آن چون ...
کثیر بود و ان هلیله و بلیله و آمله و خبث الحدید و عسل است
که بی نوش باشد چنانچه این نوع را در باب اطریفل ...
ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی ۞
نسخه فیروز نوش یعنی اول نافع از برای نافع آنچه است
از برای آن برشعثا و معنی فیروز نوش قریب است بمعنی
برشعثا چه برشعثا معنی بر الساعة است و معنی فیروز نوش
دوای فیروزی و رستگاری دوا الاوجاع و امراض است
از برای جمیع اوجاع خصوص قولنج و مغص ریحی و امراض
زنان حامله که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که
نسیان را نیز نافع است و ریاح را دفع کند ۞ صنعت آن
افیون بزر البنج از هر یک بست مثقال و در نسخه دیگر از هر
یک دو مثقال است افربیون عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب
از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی
جیده منزوع الرغوه سه وزن ادویه معجون سازند و
بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج تا
نیم دانگ و بعضی گفته اند شربتی از یک دانگ است تا نیم درم
و نیز از انجمله اقراصی است که اصل و عمود در آنها افیون
است ۞ قرص افیون بدل ... قلی نموده اند که
تالیف حاج محمد حسین از تلامذه حضرت ابو نعیم قدس سره العزیز
است ... عمل را دوام ... و این قرص را بالقرص مبارک
موسوم ساخته ۞ صنعت آن صبر سقوطری زرد برگ حنا
عصفر مکی صندل سرخ کافور قیصوری زعفران گل سرخ
از هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد اقاقیا گل ارمنی زرد
عدس عصاره ماميثا از هر یک پنج مثقال افیون تباه (?)
مثقال زرد چوبه عید وار خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را

کوبیده با آب ماميثا چند روز تخمیر کرده خشک سازند پس قرص
ساخته نگاه دارند و در نسخه دیگر آمده و نیز ... مثقال داخل
است و عصاره ماميثا ده مثقال است ۞ قرص نافع از دفع
تقلب معده و قریب بکمالات ایلاوس و التهاب معده و نفخه
ریاح آن و امراض غرضه بالمیه (?) و تشنجیکه ... در معده او
قرار گیر دو باقی رفع کند نافع است ۞ صنعت آن تخم کرفس
انیسون دارچینی از هر یک شش مثقال افسنتین مصطکی ...
از هر یک چهار مثقال قلقل ... افیون جند بیدستر از هر یک
ده مثقال ادویه کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربت
معتدل برای صاحبان ضعف معده ... مثقال با شراب
ممزوج ۞ قرص زرد افیونی منقول از قرابادین ...
نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعا و قیام و مروانه (?)
برای کیلک غذا در معده هضم نشود و از برای مغص شدید
و زحیر و از برای ریاح بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای نزف طمث زنان پی در پی دوبی وقت ۞
صنعت آن حب الآس را زبانه انیسون نانخواه تخم کرفس
بزر البنج سفید دوقو از هر یک یک اوقیه افیون شش درم
کوبیده و بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند
هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت
یک قرص با آنچه مناسب باشد از ایعات ۞ قرص افیونی
از ... صنعت آن تخم خشخاش تخم خس کل هوا ... از
هر یک چهار درم ساک اصلی مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خرفه (?)
مغز تخم کدو شیرین از هر یک سه درم افیون بزر البنج
... بسته کشنیز گل سرخ نشا ... عبایش
سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم کافور قیصوری صندل
سفید ... از هر یک مثقال کوبیده و بیخته بآب سرشته اقراص
سازند شربتی نیم درم و اگر دو درم سماق منقی با یک درم
زرد ورد افزایند اقوی میشود ۞ قرص افیونی ...
دیگر ۞ صنعت آن افیون بیخ لفاح از هر یک یک جزو
فلفل قرفه ساک از هر یک سه جزو زعفران دو جزو کوفته
بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم
تا یک درم با شربت خشخاش ۞ قرص زعفران نافع است از برای
شقیقه و عمل میکند عمل قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه

از هر یک یکدانگ افیون یک طسوج کوفته بیخته بلعاب
حلبه سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم درم شربت یک
قرص و در نسخهٔ دیگر بجای افربیون پوست بیخ بیروج
قیراطی داخل است * قرص منوم حار دیگر * صنعت آن تخم
شبت دو درم گل شبت مرکی صافی بزرالبنج سفید
میعه سائله زعفران از هر یک یک دانگ افیون یک
طسوج کوفته بیخته بلعاب بزر حلبه سرشته اقراص سازند
قرص منوم مسکن وجع * صنعت آن مرکی صافی افیون
بزرالبنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب
برگ کاهو سرشته اقراص سازند و یک قرص را بر صدغین
و عضو صاحب وجع طلا نمایند * قرص منوم از استنباط
شیخ الرئیس نافع از جمیع اوجاع اذن چون در روغن
گل سرخ حل کرده در گوش چکانند * صنعت آن انزروت
چهار درم کندر ذکر نطرون از هر یک سه درم فرفیون
دو درم مرکی یک درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری
سرشته اقراص سازند * قرص منقول از قرابادین
نجیب الدین سمرقندی نافع از برای صداع بلغمی
بارده و درد گوش بارد * صنعت آن جند بیدستر
فرفیون افیون میعه سائله فلفل برگ سداب فوتنج بیخ لفاح
اجزا متساوی کوبیده بیخته بدستور مقرر اقراص سازند
و در وقت حاجت یکقرص را در روغنی که مناسب باشد
حل کرده در گوش چکانند در جانبی که وجع است بایده
کنند و بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند * قرص نافع از برای
صداع حار که درد را در ساعت تسکین میدهد و زائل
می گرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث
شده باشد * صنعت آن صندل سرخ صندل سفید
از هر یک پنج درم افیون یکدرم زعفران نیم درم
انزروت سفید سه درم کوفته بیخته با آب کشنیز
تازه سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت با آب کشنیز تر
و آب کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند * قرص نافع
جهت سرفه و اسهال با خون * صنعت آن کتیرا
طباشیر سفید نشاسته صمغ عربی گلنار فارسی گل سرخ
زعفران تخم مورد شاخ گوزن سوخته تخم توت شامی تخم حماض

دم الاخوین از هر یک دو درم افیون خالص یک درم
پوست بیخ انجبار گل ارمنی آرد کنار از هر یک
یکدرم و نیم ادویه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ
سرشته اقراص سازند شربتی نیم مثقال بالعاب
بهدانه و لعاب بزر قطونا بنوشند * قرص نزدیک در
جمیع اورام آزموده است * صنعت آن صندل سرخ
فوفل شیاف ماشیا سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مروارید
حضض مکی بوشش ورد هندی ریوند چینی از هر یک
جزوی بیخ لفاح افسنتین از هر یک نیم جزو
زعفران کافور خالص از هر یک ربع جزوی با آب
برگ کشنیز تازهٔ سبز سرشته بهیات مهرهٔ نرد ساخته
خشک سازند و عندالحاجت با آب کشنیز تر و گلاب
و سرکه و ماستا آن سائیده طلا نمایند و در اورام
بارده و برای مبرود المزاجان کافور داخل نمایند
و بدل آن جند بیدستر و قرنفل کنند * قرص نزله
این قرص نزلات بارده را نافع است و مانع انصباب
آنها است باعضا خصوص معده * صنعت آن قرنفل
راسن قرفة الطیب سنگ اصلی از هر یک سه جزو زعفران
دو جزو افیون پوست بیخ لفاح از هر یک یک جزو سوده
با آب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم با شراب
خشخاش * قرص نزله بند قلمی فرموده اند که از تالیف
حضرت ابویم قدس سره است مانع انصباب نزلات
از سر باعضا است * صنعت آن دم الاخوین بزرو
حضض هندی نشاسته صمغ عربی مرکی صافی صبر سقوطری
زرد سنگ اصلی لاک گلنار فارسی اقاقیا فوفل شیاف ماشیا
از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک نیم درم اجزا
کوفته بیخته با آبی که در آن برگ مورد جوشانیده صاف
نموده باشند سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
و در وقت حاجت یکقرص را به سفیدهٔ تخم مرغ سوده بر
پارهٔ کاغذ که بشکل درهم چیده و بسوزن آنها را سوراخ
بسیار نموده باشند مالیده و بر هر دو شریان و صدغ
و در یافوخ بچسپانند * صنعت این قرص بنسخهٔ دیگر از املای
حضرت استادی ابویم قدس سره حضض مکی بوشش درجه

شیاف ماشیا از هر یک دو دانگ انزروت سفید مرکی
صافی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد از هر یک یکدانگ
افیون قیراطی زعفران طسوجی کوبیده و بیخته بسفیدهٔ
تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند هر قرص
مقدار دانگی و بدستور نسخهٔ قبل بکار برند * قرص نزله بند
دیگر از متقدمین که منع انصباب نزلات از سر بچشم و گوش و
حلق و سینه و شش میکند * صنعت آن صبر سقوطری و
چهار دانگ افیون زعفران از هر یک یک دانگ مویز
کوبیده و بیخته با آب برگ مورد سرشته اقراص سازند
و در وقت حاجت یکقرص بسفیدهٔ تخم مرغ سائیده
بدستور مذکور بکار برند * قرص نزله بند دیگر که همین منفعت
دارد * صنعت آن برگ مورد اقاقیا دم الاخوین انزروت
نشاسته کندر شیاف ماشیا از هر یک دو مثقال شب یمانی
یک مثقال افیون زعفران از هر یک یکدانگ کوبیده
بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و بوقت
حاجت یکقرص را که یکدانگ باشد بسفیدهٔ تخم مرغ سائیده
بدستور بر صدغین و یافوخ بچسپانند * قرص نزله
بند دیگر از متقدمین که همین منفعت دارد * صنعت آن
انزروت دم الاخوین صمغ عربی اقاقیا شیاف ماشیا
از هر یک یک مثقال گل ارمنی چهار دانگ بزرالبنج حضض سیاه
از هر یک دو دانگ افیون زعفران از هر یک دو طسوج
کوبیده و بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک کرده در وقت حاجت یک قرص را
بسفیدهٔ تخم مرغ بسازند و بدستور مذکور بر صدغین
و یافوخ بچسپانند * و ایضاً از انجمله قطورات اقیول است
قطور مسکن صداع احتراقی هرگاه با التهاب حرقت شده
باشد * صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوری
از هر یک طسوجی در دهن خلاف حل کرده در بینی و گوش
بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور زعفران داخل
نیست * صنعت این قطور بنسخهٔ دیگر افیون کافور قیصوری
از هر یک شعیره و در روغن گل سرخ و شیر دختران حل کرده
در بینی و گوش بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور که در صداع
دموی ذکر شده زعفران یک شعیره داخل است

قطور نافع از برای درد گوش که درد را در ساعت
ساکن کند ❊ صنعت آن عسل عنصلی ده درم افیون زعفران
از هر یک یکدرم هر دو را نرم سوده در عسل حل کرده سه
قطره در گوش بچکانند ❊ قطور دیگر مسکن درد گوش ❊ صنعت
آن افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم در روغن گل
سرخ و سرکه کهنه از هر یک سه درم حل کرده نیم گرم سه قطره
در گوش بچکانند ❊ صنعت این قطور نسخه دیگر افیون
گازرونی یکدرم شیاف مامیثا دو درم شیاف ابیض سه
درم سوده بشیر دختران حل کرده نیم گرم سه قطره از ان در
گوش بچکانند ❊ قطور دیگر مسکن درد گوش که از سردی باشد
و نافع است مرآنرا ❊ صنعت آن افیون گازرونی جند
بیدستر از هر یک دو درم درد من آن بپزند تا بقوام آید
در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت روغن سوسن
داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند ❊ صنعت این قطور
نسخه دیگر افیون جندبیدستر از هر یک دو درم درد و
استار مخیخ بپزند تا بقوام آید در شیشه نگاه دارند و در
حاجت دو قطره از آن را در دو قطره روغن سوسن
داخل کرده بگوش بچکانند ❊ و نیز از انجمله قفطارغان است
بدانکه لفظ قفطاغان بفتح قاف و سکون فا و فتح طای
مهمله و الف و را و غین معجمه و الف و نون معرب
کز طارکان است منسوب است بسوی گفتار که ضبع است
و این معجون را بقفطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه
در عسل مستعمل در ان حرقه گفتار داخل است و اکبر برای
آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از تراکیب
اطبای هند است و حال آنکه نزد اطبای هند نامی
از ان نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده
باشد و فی الحقیقت معجونی است غریب از شلیثا خوب تجربه
و عجیب تر و اکثر حذاق اطبا در کتب خود ذکر کرده اند
منفعتها برای آن نوشته اند هر چند درین عهد متروک
است ❊ قفطارغان اکبر ❊ نسخه شیخ الرئیس منقول از
قرابادین قانون گفته که این دوای هندی نافع است
از برای اسقاط جنین و اوجاع زنان را نافع است
و هر مرضیکه عارض گردد ایشان را ❊ صنعت آن افیو

چهار استار و چهار دانگ فرفیون هشت درم اقاقیا پنج
استار و دو درم و دو ثلث درمی حماما مصطکی رومی
زراوند مدحرج سانج هندی از هر یک سه استار و چهار
دانگ قسط تلخ ابریشم مقرض تخم کرفس مقل ازرق
برگ مورد حب بلسان قصب الذریره سلیخه سودا زرنباد
درونج عقربی قرفة الطیب شیطرج هندی از هر یک
دو استار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک
دو استار و چهار دانگ عاقرقرحا قنفذ محرق گل سرخ
خشک منزوع الاقماع شکاعی خالص بیخ کاکنج و ازنی
از هر یک شش درم فاشرا و آن هزار جشان است و فاشرستین
و آن سپیدان است تخم سداب نانخواه نفاح اذخر
نفاح کرم سادرون خولنجان بیخ نفاح از هر یک چهار درم
بزر البنج سفید سه استار و دو درم صمغ عربی پوست بیخ کرفس
بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک سه استار و دو درم
بزر البقلة الحمقاء ده استار حب الخروع مقشر
هشت استار کبریت زرد قرنفل ذکر زنجبیل فلفل سفید از
هر یک پنج استار میعه سائله سه استار و دو درم و چهار
دانگ کندر ذکر پنج استار و دو درم و چهار دانگ
دلق مقشر پنج استار و چهار دانگ قردمانا قشش استار
قاقله بالصعد و انه صحیح قرنفل انثی سه استار افردیجان
دو استار و دو درم مروارید ناسفته پنج درم بسد ده استار
و یکدرم زراوند طویل سه استار زرورد فراوارده لقیرا از هر یک
یک درم تن سفید دو استار و دو درم اطموطا که اسم
رند است بورباردا از هر یک دوازده درم سوربار دکنار
مشک است دو استار و دو درم و چهار دانگ زهره
گرگ زهره خرس زهره غراب از هر یک یکدرم ازین
ادویه آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنی
است هفت روز در شراب انگوری بخیسانند بعد ازان
بپالایند و ادویه کوفته را در ان حل کرده مجموع را
بسرشند بعسل کف گرفته سه وزن ادویه در روغن بلسان
سه استار و باید که بوده باشد مقدار شراب انگوری
که مجموع را می خیسانند که آن مقدار که بگزند بعد از داخل
کردن ادویه در ان مانند بعرق پس مجموع در دیگ سنگی

و یا دیگ گلی کرده پنج شش جوش داده از آتش فرود
آورند و سرد کرده در ظرف زجاجی کنند و بعد ازان بگیرند
گفتار ماده پیر و چهار دست و پای آنرا محکم ببندند بگیر
و در دیگ سفالی کرده بریزند بران ترمس سفید شامی و
خیت از هر یک کفی و آب خالص بقدر حاجت و سر
دیگ را گرفته اطراف سر آنرا بخمیر محکم کنند که در وقت طبخ
بخار بیرون نرود و با آتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد ازان
از آتش فرود آورده بپالایند و بگیرند چربی و شحم و شعر آنرا
دور کنند و مرق آن باز در دیگ پاکیزه کرده بریزند در ان
روغن بلسان و روغن ناردین باز هر یک یک
سکرجه و با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند پس داخل
کنند در ان عسل بقدر مرق و روغنها که در ان باقی مانده است
و بپزند تا غلیظ گردد و بقوام عسل رسد پس داخل کنند
در ان معجون موصوف را و بر هم زنند و سرد کنند و در ظرف
آبگینه نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و پیش از شش ماه استعمال نکنند که میباشد پیش از ان سم
قاتل ❊ قفطارغان کبیر دیگر نسخه یحیی بن عیسی بن جزله
گفته که این دوا هندی است و نافع است از برای جمیع
امراض بارده و از برای اوجاع زنان و اسقاط جنین ❊
صنعت آن افیون بست درم فرفیون شش درم اقاقیا
بست و دو مثقال حماما نوزده درم عاقرقرحا شش درم
هزار جشان فاشرستین از هر یک چهار درم ابریشم خام
مقرض هشت مثقال قنفذ محرق شش درم تخم سداب
نانخواه نفاح کرفس از هر یک چهار درم غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع شک تبتی بیخ کاکنج از هر یک شش درم
تخم کرفس مقل ازرق حب بلسان قصب الذریره سلیخه
سودا زرنباد درونج عقربی شیطرج هندی از هر یک
هشت مثقال بزر البنج پنجاه و چهار درم پوست بیخ کرفس
نوزده درم تخم خرفه مقشر چهل مثقال حب الخروع مقشر
سی و دو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی
میعه سائله از هر یک نوزده درم جندبیدستر پنجاه و چهار
درم دلق مقشر بیست مثقال قردمانا بیست مثقال
سانج هندی هشت مثقال قاقله کبار صحیح بالصدد

و فلفل و کبریت مثقال و فلفل انثی ده مثقال تخم
ریحان سیر ده و دو درم و ثلث درمے و قرفة الطیب دو درم
و دارچینا سوخته پنجدرم و لب محرق دوازده درم و نیم و روغن
زهره گاو از هر یک دو درم زراوند طویل سی و سه مثقال
زنجبیل دارفلفل سفید از هر یک بیست مثقال [illegible]
و انگشت است بوزیدان از هر یک دوازده درم زهره
کرگ و زهره نرس و زهره خرگوش از هر یک یکدرم ادویه را
کوفته و بیخته ممزوج را در شراب انگوری جید یک شب
بخیسانند پس بمالانند و ادویه کوفته را داخل
کرده در دیگ سنگی کرده چند جوشے بدهند تا چون لعوق
شود پس از آتش بر گرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاه دارند
پس منه گفتار اید مسطور و مذکور و در نسخهٔ شیخ رئیس و روغن
بلسان را در عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام عسل
در آرند و دواے مذکور را داخل کرده معجون سازند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند ‡ مخطار رغان صغیر این معجون
نیز از اطباے هند است و در خواص و منافع قریب به
مخطار رغان کبیر است ‡ صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس
حب بلسان دو درم ابریشم خام مقرض یکدرم زعفران
ده درم مشک تبتی دو دانگ ورق ابیض مقشر چهار درم
افیون پانزده درم کندر دو درم فلفل ده درم بزر البنج
ده درم فرفیون هفت درم جمار النفاح پوست بیخ لفاح از
هر یک دو درم اشنه سلیخه اشق لبان تخم سوسن عود بلسان
تخم حنظل زنجبیل سکبینج دارچینی جاوشیر جند بیدستر
هزارچشان سنبل شیطرج هندی از هر یک دو درم
حرمل فلفل ساذج هندی سرگیدن مراره فیل از هر
چهار درم ذهب محلول فضه محلول از هر یک یکدانگ
زرنباد درونج عقربی کافور قیصوری از هر یک سه درم
سنبل الطیب هشت درم قسط تلخ چهار درم گزر یاد دو درم
نبود نبد جرح یکدرم نانخواه سعتر فارسی اصل ذوفرا
حب کبر از هر یک درم قاقله بیه شکر حب النار دم الاخوین
از هر یک دو درم نمک هندی اشنان ذکر از هر یک
دو درم کبریت زرد بحری یکدرم بزرنک کابلی دارفلفل سفید
از هر یک دو درم خیارشنبر پاک کرده از قصب و حب قیرلولی

طالیسفر اصل شاهبج آنیسون از هر یک یکدرم آنچه کوفتنی است
کوفته و بیخته ممزوج را در شراب بخیسانند و بمالانند
و مجموع را یکجا کرده عسل کف گرفته سه وزن ادویه سرشته
و بعد از شش ماه استعمال نمایند ‡ مخطار رغان صغیر نسخهٔ
یحیی بن عیسی بن جزله ‡ صنعت آن حب بلسان کندش
جمار پوست بیخ لفاح اشق سلیخه سوداریان ذکر اصل السوس
خراشیده عود بلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر
دارچینی جند بیدستر هزارچشان شش بنیان شیطرج
هندی بیخ کابلی فلفل ذکر دیا زراوند مدحرج
قاقله بیه شکر حب النار دم الاخوین از هر یک دو درم
زعفران فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک ده درم
فرفیون هفت درم سپندان سوختنی ترفلفل است
ساذج هندی سرگیدن خربق سفید زهره فیل
قسط تلخ از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر
یک یک دانگ زرنباد درونج عقربی چینی کافور
قیصوری از هر یک سه درم سنبل الطیب هشت درم
مشک تبتی دو دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام
مقرض نمک هندی اشنان ذکر کبریت زرد محرق
بحری از هر یک یک درم قصب خیارشنبر منقی از پوست
و تخم پاک کرده قیرلولی طالیسفر پوست شاهبج از
نانخواه سعتر فارسی حب کبر از هر یک یکدرم کوفته
و بیخته مجموع را بشراب کهنه بخیسانند و مجموع را بسه
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف چینی
نگاه دارند بعد از شش ماه استعمال نمایند ‡ و تعبیر
او در آنجمله کاسکبینج است از اطباے فارس است استاد
ابوالفرج روگفته بسبب شهرت بودن آن نامیده
شده بدان جهت آنکه در آن جوزالسرو و ورق الآس
و درونج و زعفران داخل است شیخ رئیس گفته که این
معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای اطفال و صبیان
باشد صرع و لقوه و کزاز و قولنج ایشان و بسیار
نافع است از براے اختناق ارحام و زنان و معتدل
و ریا و آمدن خون است و ریاح رحم را ساکن گرداند
صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس جنطیانا افریقی بیخ بیروج

سلیخه تخم حرمل رازیانه حب بلسان زراوند طویل زراوند
مدحرج مشک ترکی خالص عنبر اشهب از هر یک چهار درم
دانه هیل چهار و ده درم و در نسخهٔ دیگر چهار درم است افیون
قسط تلخ جوزبوا پوست هلیله زرد از هر یک دوازده درم
دج ترکی هشت درم و فلفل بیست و چهار درم قرفه معجون
کسرتا زرنیخ زرد بزرالکوس از هر یک دو درم درونج
عقربی سکبینج مرمکی دهن دستر چان از هر یک شش درم
نارمشک بزرالبنج سفید لباب سعد کوفی زعفران از
هر یک دو درم مغاث میعه سائله از هر یک پانزده درم
سورنجان سطرخم برگ مورد جوزالسرو جوز الجبل از هر یک
سه درم کوبیده بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بوقت حاجت
بکار برند و قوتش تا پنج سال باقی ماند و در نسخهٔ دیگر
مسطور است که دواے خشک را کوبیده و بیخته ممزوج
را در طبیخ بخیسانند و بمالانند و جمله را با انگبین صافی
نموده بقدر حاجت بسرشند شربتے بعد از شش ماه
از یکدرم تا یک مثقال است و اجزاے این نسخه سی و
چهار جزو است سواے معجون کسرتا و عسل و طبیخ و
وزن آنها دویست و سی و پنجدرم است و مزاجش گرم
است در آخر درجهٔ اول و خشک است در درجهٔ سوم
معجون کسرتا مستعمل در کاسکبینج ‡ صنعت آن بگیرند
قصب الذریره اظفار الطیب میعه سائله کندر از هر یک
چهار درم اشنه قرفة الطیب زعفران از هر یک یکدرم
مشک تبتی عود قماری از هر یک نیمدرم کوبیده بیخته
بشراب ریحانی کهنه بسرشند و بگذارند تا تخمیر شود
پس استعمال نمایند و بعضی درین نسخه بجاے شراب
ماء العسل آورده اند این نسخه [illegible] جزو است و وزن سی و
بیست درم است و مزاجش گرم است در آخر درجهٔ
دوم و خشک است در وسط دوم ‡ کاسکبینج بنسخهٔ
سید اسمعیل در ذخیره ‡ صنعت آن سلیخه سیاه
جنطیانا افریقی اصل بیروج رازیانه حب بلسان زراوند
مدحرج زراوند طویل مشک ترکی خالص عنبر اشهب
از هر یک چهار درم هیل بوا چهار ده درم تخم هزار اسپند

صدر و ورم و تحرق عضلات و دق الطعام و بیضه و خانه
و علل مثانه و اختناق رحم و حمیات نائبه باید که خورده شود
پیش از وقت نوبت بیک ساعت و نیز نافع است
رد حرارت مزاج را و دم ملدوغه [illegible] و نیز + صنعت
آن دارچینی قسط بارزد جندبیدستر افیون فلفل سیاه
دار فلفل میعه سائله از هر یک اوقیه عسل مصفی یک
منّ که یکصد و هشتاد درم در ملک باشد ادویه را کوبیده
و بیخته بارزد را در عسل حل کرده صاف نموده بقوام آورده
و ادویه را با آن بسرشند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی
نگاه دارند شربتی بقدر فندقی با ماء العسل و در قولنج
کرا انگشت بر آن شش قطره روغن کنجد چکانیده
باشند و این ترکیب هشت جزو است و وزن آن
هشت اوقیه و مزاج آن گرم است در سیم درجه خشک است
تا دو درم در سیم + معجون [illegible] زحیر و اسهال کهنه را نافع است
صنعت آن افیون مصری جندبیدستر میعه
سائله بزرالبنج زعفران اسارون مرمکی تخم کرفس
سلیخه افیون سنبل الطیب گل ارمنی اجزا همه مساوی
الوزن کوفته بیخته باشند وزن مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند
و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و اگر جوز ماثل دارفلفل و ریوند چینی از هر یک از این
[illegible] دو درم اضافه نمایند جایز است بقول بعضی
[illegible] استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن
افیون و بزرالبنج از هر یک دو درم است + معجون [illegible]
و آن را معجون [illegible] صاحب کامل الصناعت
آن را باسم کندی ذکر کرده زحیر و اسهال مزمن را
بنهایت نافع است + صنعت آن جندبیدستر افیون
بزرالبنج سفید کندر ذکر میعه سائله مرمکی اسارون
زعفران نانخواه اجزا مساوی بعسل بسرشند و در
کامل الصناعت حلتیت و طین ارمنی و تخم کرفس و سلیخه
داخل کرده و نسخه شفائی سوی نسخه کامل الصناعت
است الا آنکه کندر و نانخواه اصلا ندارد + سوم
معجون افیونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از بنا
اعتقاد با این معجون آن را بتبدیل ترکیب محمودی نموده

و در خواص مثل افلونیای فارسی است + صنعت
آن فلفل بیست مثقال دارفلفل بوزیدان قرنفل
سنبل الطیب مصطگی ریوند چینی بسباسه اسارون
افیون تخم کرفس دارچینی فطراسالیون زنجبیل کافور
قیصوری زعفران از هر یک دو مثقال ورق گل سرخ
شش مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال افیون [illegible]
پانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو یا بادام
شیرین چرب نموده بعسل سفید خوشبو مصفی سه
وزن ادویه بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی نیم درم + معجون افیون نافع از برای اسهال
معدی از رطوبت حاصل میان غلاف جرم معده
صنعت آن افیون کاروی بزرالبنج سفید جندبیدستر
میعه سائله زعفران بزر لسان الحمل اسارون کندر
نانخواه اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه
عسل مصفی بسرشند شربتی بقدر فندقی + معجون افیونی
منقول از حکیم عماد الدین محمود فرموده در رسالجات
تالیف منسوب الیه نافع از برای زحیر بسبب رطوبت
اسهالی که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای
مده صدیدیه + صنعت آن جندبیدستر اشق از هر یک
پنج درم نانخواه وج ترکی افیون از هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی
دو دانگ + معجون افیونی مستعمل در قولنج که خواب
آورد و درد را ساکن گرداند و قولنج را بگشاید
صنعت آن فلفل نانخواه سداب فودنج خشک
جندبیدستر زیره کرمانی حب الغار از هر یک سه درم
افیون بزرالبنج یبروج الصنم از هر یک یکدرم محموده
مشوی یکدرم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی سه
وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال
معجون بارزد افیونی دندان را حس کند و جمیع اجزا
تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت
آن اشتر احتیاج از آب سرد است + صنعت آن بارزد
بزرالبنج افیون میعه سائله از هر یک دو درم فلفل
انگوزه شاهتره از هر یک یک درم کوفته بیخته

بارزد شاب انگوزه شیرین سرشته اند که برونده [illegible] گدازند
که وجع دارد + صنعت آن معجون بدل افیون حکیم
عماد الدین محمود بجهت شخصی که معتاد با فیون بود و
استعمالی ذوقی داشت تالیف نموده + صنعت آن
فلفل سیاه بیست مثقال قرنفل تخم کرفس وج ترکی از
هر یک دو مثقال مغز تخم خربزه تخم کاسنی بزر [illegible]
بزرالبنج سفید از هر یک پنج مثقال حب الغار برگ
سداب رب السوس از هر یک دو مثقال زعفران
پنج مثقال افیون پانزده مثقال ریوند چینی یکمثقال
کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
و بعوض افیون دو چند وزن افیون از این معجون خورده
شود + صنعت این معجون بنسخه میرزا محمد باقر
بن حکیم عماد الدین محمود معروف بمیرزا بزرگ اسارون
وج ترکی قوة الصباغین دارچینی قرنفل تخم کرفس
از هر یک ده مثقال فلفل بیست مثقال مغز تخم خیار
کاسنی بزرالبنج سفید بسباسه زعفران از هر یک
پنج مثقال حب الغار برگ سداب رب السوس از هر
یک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال افیون پانزده مثقال
اجزا کوفته بیخته باشد سه وزن ادویه عسل مصفی
معجون سازند + معجون بزم آرا شاهجهانی بسیار
مفرح و منشط و مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه
و آلات تناسل است + صنعت آن مروارید ناسفته
بهمن سفید سلیخه پوست زرد اترج عود قماری جوزبوا
تخم بالنگو تخم فرنجمشک [illegible] عنبر اشهب از هر یک
دو توله یاقوت رمانی کهربا بسد بهمن سرخ کباب چینی
سادج پوست بیرون پسته گل سرخ صندل سفید قرفه
بیخ لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز چلغوزه
مغز بادام مقشر مشک از هر یک یک توله یشب لعل
بدخشی از هر یک نیم توله قرنفل سنبل قاقله صغار
دارچینی سعد کوفی زنجبیل اسارون مصطگی خولنجان
مصری خصیة الثعلب از هر یک سه توله فلفل مقشر
زعفران از هر یک پنج توله بزرالبنج سفید افیون مصری
خالص مصفی از هر یک چهار توله ورق طلا هفت توله

گلاب یک شیشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هر
یک نیم سیر اکبری قند سفید یک سیر اکبری بدستور سیر
اکبری بدستور یکه رسم است ترکیب نمایند شربتی غیر
معتادین افیون را نیم مثقال و معتادین افیون را
نزاخور بعادت بعد از چهار ماه میل فرمایند و تا هفت
سال قوتش باقی میماند ٭ معجون یونس حافظه را قوت
دهد و نسیان را قوت دهد و نافع بود ٭ صنعت آن بلادر
افیون از هر یک شش مثقال قسط تلخ سداب فلفل
سفید از هر یک بست مثقال عسل سه چهار یک بطریق
معهود معجون سازند ٭ معجون ربع از مجربات حکیم عماد الدین
محمود شیرازی فرموده که روز نوبت تب در ساعت
قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال آنرا تناول نمایند
البته در سه نوبت قطع کند این معجون مسمی بعجب الوالا
صنعت آن جند بیدستر حلتیت قرنفل دارچینی عود
شونیز مرمکی صافی میعه سائله از هر یک سه درم افیون
سداب فلفل از هر یک یکدرم عسل بوزن مجموع ادویه
کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند و بورق طلا
و نقره پیچیده نگاه دارند ٭ معجون ربع محمد بن زکریا رازی
و نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد
و قدر شربتش بمقدار سابق است ٭ صنعت آن
افیون گازرونی کهنه هفت درم زعفران تخم مرمکی صافی
از هر یک چهار درم سلیخه حلتیت از هر یک دو درم
میعه سائله جند بیدستر سنبل الطیب هر یک هفت درم قسط تلخ
نیم درم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور مقرر بود قدر شربت
معجون ربع حکیم میر محمد مومن قلمی نموده که از مجربات
استاد والد من حکیم محمد باقر است و در قطع ربع معتبر
است و وقت استعمال و قدر شربتش بدستور معجون سابق
است ٭ صنعت آن اسارون شامی کندر ذکر مرمکی
جند بیدستر میعه سائله بزر البنج افیون اجزا متساوی
عسل منزوع بوزن مجموع ادویه بدستور سابق مرتب
نمایند شربتی دو نخود پیش از نوبت تب بدو ساعت
معجون مقوی بجهت قوت باه بی نظیر است ٭ صنعت
آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوز بوا مغز تخم خربزه

تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی
تودری یمنی شقاقل مصطکی مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه
از هر یک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سفید و سرخ
عود خام از هر یک سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب
لسان العصافیر از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی
جدوار از هر یک یک مثقال اجزا کوفته با سه چندان
عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم مثقال
معجون ضمیری نافع از برای فالج و لقوه و استرخا
و سائر امراض دماغی و اعصاب از رطوبات و بلغم
و طلای آن بر عضو مسترخی نیز سود مند است
صنعت آن افیون بزر البنج سفید فربیون جند بیدستر
دارچینی دار فلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران اجزا
متساوی کوفته بیخته بعسل منقی سه وزن او معجون
سازند شربتی بقدر احتمال علیل و این معجون نه
جزو است و مزاجش گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در درجه دوم و نیم و در نسخه دیگر شیطرج
هندی عاقرقرحا از هر یک یک جزو داخل است و این
نسخه بهتر است ٭ معجون غیاثی از برای درد سر کهنه بلغمی
چون بشراب ممزوج بعسل و آب نیم گرم بنوشند و
کسی را که صرع بوده باشد چون از آن بنوشند نفع
یابد و نافع است از برای هذیان و اورام صلبه و
قاطع فضولی است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض
بلغمی را نافع و سرفه بلغمی و ضیق النفس و سعال
کهنه را و قاطع فضول غلیظ لزجه است [illegible] و
و معده را فائده دهد ٭ صنعت آن بنسخه شیخ
رئیس مرمکی صافی سلیخه دارچینی فلفل بزر سیسالیوس
حماما از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر از
هر یک دوازده درم زعفران پنج درم افیون
پانزده درم تخم کرفس کوهی پنج درم انیسون
تخم کرفس بستانی از هر یک بست درم فلفل
سی هفت درم لبنی قسط فوة الصبغ اسارون از هر یک
یکدرم مرمکی و افیون را در شراب ریحانی خیسانیده با
ادویه کوبیده بیخته با عسل منقی بقدر حاجت

بدستور مقرر معجون سازند ٭ و در نسخه شیخ مسطور است
که شربتی یکدرم با آب نیم گرم ناشتا بنوشند و اما
بنده از استاد خود دیده زیاده از یکدانگ آنرا
تجویز نمی فرمودند ٭ و بعضی اطبا گفته که شربتش
از یکدانگ تا نیم درم است و این معجون هجده
جزو است و در کل اجزا یکصد و هشتاد و پنج درم
و مزاجش گرم است در ثلث درجه اول و خشک است
در آخر درجه سوم ٭ معجون غیاثی دیگر جهت قوت باه
بی نظیر است ٭ صنعت آن قرنفل بزر البنج بسباسه
جوز بوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز
بادام شیرین دارچینی تودری یمنی شقاقل مصطکی مغز
پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هر یک پنج مثقال
زعفران افیون بهمن سفید و سرخ عود خام از هر یک سه
مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هر یک
دو مثقال مایه شتر اعرابی جدوار از هر یک یک مثقال اجزا
کوفته با سه چندان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ
تا نیم مثقال ٭ معجون قباد الملک جهت وجع مفاصل
و نقرس و تسکین وجع آنها و جهت منع حادث شدن درد
مفاصل و نقرس و جهت سیر زدن بادهای تحلیل و جهت
کهنه و درد قولنج و جهت کشودن سده و گداختن سنگ گرده
و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح ریه و تاریکی
چشم و درد گلو هر گاه دو روز بنوشند نافع است
جهت حفظ صحت بدن و نافع است از حادث شدن
بسیاری از امراض ٭ صنعت آن تخم سداب بری
فراسیون افسنتین اسقولوقندریون کمافیطوس
جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا میعه سائله
از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض
اذخر مکی [illegible] سنبل الطیب فربیون [illegible]
اشق [illegible] تخم بادیانه تخم جرجیر گل سرخ
ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب البلسان از هر یک
مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال
عصاره غافث کاشم بزر حندقوقا صمغ اللوز قسط
از هر یک چهار مثقال بزر البنج الابیض افیون از هر یک

شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته آنچه خیسانیدنی است
در شراب ریحانی یا انگوری یا نبیذ زبیب و عسل مصفی
خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته
استعمال نمایند و در وقت حاجت ابتدا از شش ماه شربتی
یکدرم با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس
و رازیانج و جهت درد معده و کبد با ماء الاصول و جهت
نقرس مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب
گرم ٭ معجون قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا
صدر الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی
این معجون در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است مشهور باشد
که این نوعی از تلوثیا است که باین اسم مسمی نموده
صنعت آن فلفل بیست و دو مثقال بزرالبنج سفید
فربیون کندر از هر یک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب از هر
یک بیست مثقال افیون زعفران کبریت زرد [illegible] از هر
یک سه مثقال دارفلفل قسط تلخ زرنباد [illegible]
پوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه
وزن ادویه یعنی چهار صد و بیست و سه مثقال بدستور
مقرر معجون سازند شربتی بقدر نخودی و زیاده حسب
مزاج و عادت ٭ طریق صافی نمودن کبریت ذکر یافت
معجون قیصر از تراکیب فیلغوس رومی است که از برای قیصر
روم ترکیب نموده نافع است از برای خفقان بارد و درد
و از جماع بارده و معده و امعا و سدد و عفونت خون
و بهضم شدن طعام و عسر نفس و فواق شدید ٭ صنعت آن
جندبیدستر رب السوس قسط تلخ سلیخه فلفل سیاه دارفلفل
سفید سائله افیون زعفران سنبل الطیب از هر یک سه درم [illegible]
تیر یکدرم مشک ترکی یکدانگ زرنباد درونج عقرحا
مروارید ناسفته از هر یک نیم درم مصطکی صافی سه درم
ادویه را کوبیده و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند بوقت حاجت استعمال نمایند از ان مقدار نخودی
شیخ ره گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است
و قوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل نیز گفته شربتش
یکدرم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است و وزن
اجزای یکصد و دو درم است و چهار دانگ مزاجش گرم است

در آخر درجه دوم خشک است در اول درجه سوم و گفته
شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ است و شیخ و [illegible]
گفته که این معجون را بعد از وقت که ترکیب کنند استعمال
توان نمود و بعضی اطبا گفته که بعد از شش ماه باید استعمال
کرده شود ٭ معجون مبهی سنی بغیر ادویه نعوظ آورد و گرده
و کمر را قوت دهد و بغایت مبهی بود و اگر قوت مجامعت بر
طرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر
پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت جوانی
در خود یابند ٭ صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت سرخ
یاقوت زرد لعل بدخشانی یشب سبز از هر یک دو درم
ترمس افعی یا در هر حیوانی شبانکاره مشک خالص از هر
یک یکدرم بوزیدان زنجبیل دارفلفل قرنفل لسان العصافیر
از هر یک سه درم شقاقل خصیة الثعلب مصری [illegible]
سوسان کرده تخم [illegible] کانکنج مقشر [illegible]
[illegible] از هر یک پنجدرم فلفل سفید دارچینی زرنباد و
تخم [illegible] تخم کرفس تخم گندنا تخم انیسون از هر یک
هفت درم ماهی [illegible] مغز بارجیل مغز حب الزلم مغز
حب الصنوبر مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز
حبة الخضراء مویز منقی از هر یک ده درم جدوار خطائی
مجرب افیون مصری جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک
دو درم مغز حب المحلب کبابه مقشر از هر یک پنجدرم
خولنجان اخرفه بهمنین از هر یک سه درم زعفران مشک [illegible]
از هر یک ده درم زرده تخم گنجشک ده عدد [illegible]
جوز بوا قاقله کبار از هر یک پنجدرم عنبر اشهب دو درم
ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم نبات سفید
نصف اجزا عسل صاف سه چندان ادویه اجزا را کوفته
بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربتی مقدار
دو درم پیران را و جوانان را یکدرم ٭ معجون الملوک
از اختراع جالینوس است از برای ملک صقلیه که
نقرس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت
دوائی است نیکو از برای حفظ صحت [illegible]
و قوتش تا هفت سال باقی میماند و از شش ماه که از
ساختن آن بگذارد استعمال توان نمود و مقدار شربتش

از یک مثقال تا سه مثقال است آنچه گفته که مقدار است
معده و [illegible] بعنایت است و بالغ النفع است از برای جمیع
امراض بارده و حرارت و یبوست این معجون بدرجه سوم
است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال
و [illegible] ریاح بارده و سنگ گرده و مثانه و [illegible] ظلمت بصر
صنعت آن سلیخه شانزده درم دارچینی هشت درم افیون
بزرالبنج [illegible] مغسول از هر یک شش درم سداب بری [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible]
از هر یک پنجدرم عصاره غافث کاشم [illegible]
صمغ عربی مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم زعفران
قسط تلخ فلفل سلیخه [illegible] سنبل الطیب فرفیون پوست
بیخ لفاح اشق پودنه کوهی راوند یا تخم کرفس بری ورق گل
سرخ [illegible] حب البلسان از هر یک سه درم
[illegible] قرابادین کبیر جالینوس [illegible] از هر
یک دو درم داخل است و ناچار است ازین دو دوا هرگاه
ریاح اشتداد داشته باشد و هرگاه وجع در مفاصل با
[illegible] نباید داخل نمود و اگر بلغم قوی باشد خصوص
بلغم خام باید که زیاده کرده شود بر اجزای مسطور تربد سفید
مدبر زنجبیل از هر یک بوزن غاریقون و در بعض نسخ این
معجون زیاده کرده شده کشنیز خشک بریان [illegible]
از هر یک شش درم و این نیکو است از برای اصلاح [illegible]
اگر [illegible] قوی باشد باید که زیاده کرده شود [illegible]
[illegible] در شراب بخیسانید تا حل شوند با تمام
ادویه را کوبیده و بیخته بهم را با سه وزن ادویه عسل
مصفی معجون سازند صاحب کامل الصناعه گفته شربتی
ازین معجون یکدرم است با آب گرم و از برای حصاة کلیه
و مثانه با آب کرفس ٭ معجون منقه استعمال کنند در [illegible]
سوء مزاج بود ٭ صنعت آن جندبیدستر اسارون انیسون
میعه سائله بزرالبنج کندر اجزا مساوی کوفته بیخته با
چندان عسل [illegible] سرشته شربتی از نیم نخود تا یک نخود
معجون منقول از نصائح الرهبان این معجون از استنباط
استاد القراط است نافع است از برای فالج و لقوه و خدر
و استرخا و دافع رطوبات غریبه است و صالح است از برای

مسر بودین و شانج و مروان قرحہ اسکلا عظیم و محلل ریاح
و مجفف قروح و زائل کنندۂ قروح تجربہ کردہ
معقد واوجاع مفاصل و ظهر ہر گاہ و از رطوبت باشند
و انواع استسقاء و ضعف باہ و سموم و صداع قدیم و مندن
و طلا نمودن با سرکۂ انگوری بعد و سط سر بعد از
تراشیدن سر و از برای اوجاع اذن قطور آن در
گوش با ان نافع یا روغن بلسان و از برای درد
دندان گذشتن اندکے از ان بر دندان و از برای وجع
باد و غیکہ در آن شب یا فی نجتہ باشد و باید کہ استعمال کرد
شود بعد از ان روغن گاؤ و از برای طحال با سکنجبین باشند
و ان پوست بیخ کبر و عاقر قرحا و از برای امراض کلیہ
با سکنجبین باشد و ان پودنہ نہری و از برای انواع
کرمہا با آب پوست درخت انار شیرین و از برای دوای
با تمر ہندی و از برای ضعف کبد و معدہ و امراض این
اعضا با ماء العسل و بارد و با ماء الجبن و در حار و این دوا
مضر است با صحاب حرارت مزاج و مصلحش شیر است
و باید کہ و تا بستان استعمال نکنند مگر کسانیکہ استیلاء داشتہ
باشد بر مزاج ایشان برودت و قتیکہ نبود و باشند
بلد حارہ و شربتے ازین معجون تا دو مثقال است و قتیکہ
و فور داشتہ باشد اسباب برودت جہت آنکہ این
معجون گرم و خشک است در درجۂ ثالثہ و یک مثقال
است در وقت عدم و فور اسباب حارہ و قوت
این معجون تا دہ سال باقی است و بعد از شش ماہ استعمال
توان کرد + صنعت آن دانہ اترج بزر البنج سفید از ہر
یک دہ درم فرفیون زعفران سلیخہ حماما افسنتین
و قاقیا قسط تلخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم حند قوقا
تخم انجرہ مغز حب الخروع مقل الیہود کندر دوقو
بقتم کبریت زرد لبنی فلفل سفید ورق گل سرخ نانخواہ
تخم عرطینا تخم کرفس از ہر یک چہار درم تخم بادروج
یک درم ادویہ را کوبیدہ و بسرکہ بسرشند با آن مقدار کہ
آنرا قوامے باشد پس بسرشند بعسل مصفی و داخل کنند
و ان روغن بلسان آنچہ میسر آید و جوشے اندک دادہ
در شیشہ نگاہ دارند + معجون اہرس نافع است از برائے

ز حیر چون آشامیدہ شود و آنان و ذنب و ذلت و رسے
با آب سرد و از برائے کبد و حج کبد بمای دود و گاؤ قند
و از برائے حمی با آب نیم گرم و اگر با امراض مسطورۂ
تپ بناشد با طلاے ممزوج و از برائے نفث الدم
مقدار باقلا با سرکۂ ممزوج با آب دود اعتقال امعا
در باح با طلاے عتیق ممزوج و جہت درد سر و سعال
و جنون شب بخورند با شراب ممزوج و برائے گزیدن
مار و افعی با آب ترنجبین بنوشند و بالند و جہت
گزیدن سگ دیوانہ یا شیر دیودار بنوشند + صنعت
آن فلفل سفید بزر البنج سفید از ہر یک پنج استار
افیون زعفران از ہر یک دہ استار فرفیون اخشق
ساذج ہندی عاقر قرحا پوست بیخ لفاح سادج سلیخہ
سنبل الطیب تخم کرفس از ہر یک شش استار عود
بلسان سہ استار عسل سفید خوشبو کف گرفتہ بقدر حاجت
بدستور مقرر معجون سازند و این نسخہ چہار دہ جزو است
و گرم است در نیم درجہ و خشک است در دو درجہ و نیم
معجونے کہ دندان را بحس کند و درد بنشاند ہر گاہ سبب
حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد
و ہوائے سرد است + صنعت آن بزر البنج افیون
میعہ بارزد از ہر یک دو درم فلفل انگوزہ شاہتفرہ
از ہر یک یکدرم کوفتہ بمیوشاب انگوری سرشتہ
بر دندان نہند درد را ساکن گرداند + ایضاً مفرحات
افیونی است + مفرح از اختراع حکیم
عماد الدین محمود در نفع از برائے تقویت باہ و نشت
ذکر و ادعیۂ منی و گردہ از طرب المجالس اقوی است
+ صنعت آن عود قماری خام سہ درہم سنبل الطیب
قرنفل دانہ ہیل بوا زعفران از ہر یک پنجدرم مرزنباد
دو درم درونج عقربی خصیۃ الثعلب مصری از ہر یک سہ
درم تخم سلغم تخم ترب از ہر یک پنج درم تودرے
سرخ تودری زرد خولنجان مغز چلغوزہ مغز پستہ
مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزہ جوز بوا بسباسہ یاقوت رمانی سماق
سیاہ کبابہ چینی دارچینی دار چینی از ہر یک دو درم

ابریشم خام اوالی مصطگی سنا مکی ریگ ماہی از ہر یک
سہ درم فلفل بزر البنج سفید از ہر یک دہ درم افیون
یازدہ درم بہمن ختائی تخم حب عنبر اشہب ورق طلا ورق
نقرہ از ہر یک درم مشک ترکی خالص سہ قیراط عسل
مصفی سہ وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند و این
ترکیب سی و یک جزو است و فرانجمشک سرد است در
درجہ اول و خشک در دوم + مفرح دیگر مقوی اعضای
رئیسہ است و امساک و نشاط آورد + صنعت آن انیسون
گاؤ زبانی یک مثقال در شیشہ و جوز بوا کہ میان
آنہا را خالی کردہ باشند فتیلہ کردہ بگذارند و جوز با
را خمیر گرفتہ در روغن گاؤ بریان نمایند پس خمیر را کرہ
یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشی مروارید ناسفتہ
کہربا ورق نقرہ از ہر یک دو مثقال ورق طلا یک
مثقال عنبر اشہب یکمثقال عود قماری خام زرنباد
دانہ ہیل بوا اشطرج ہندی طباشیر سفید کشنیز خشک
از ہر یک یکمثقال و دو دانگ زعفران چہار دانگ
پوست زرد اترج یک مثقال و دو دانگ نبات سفید
عسل مصفی از ہر یک چہل مثقال بدستور مقرر معجون
سازند شربتے یکدرم + مفرح جواہری خفقان و وسواس
و فکر و توحش را سود مند بود و جگر و دل و دماغ را
قوت دہد و فرح آورد و نشاط تمام بخشد و لون را
صاف کند و بشرہ را بغایت برافروزد و بوی دہان خوش
کند و طعام بگوارد و معدہ را قوت دہد و طبع را نرم دارد
و مقوی قوت باہ باشد و نعوظ آورد و ضعف را زائل
سازد و حفظ را زیادہ گرداند و جوانی را نگاہدارد و پیران
را بغایت نکو کند و بواسیر را سود دہد و مجملاً خاصیت این
ترکیب بسیار است + صنعت آن مروارید ناسفتہ یاقوت
رمانی یاقوت زرد فیروزۂ نیشاپوری زمرد از ہر یک
دو مثقال لعل بدخشی عقیق یمنی کہربائے شمعی بسد حجر
یشب از ہر یک سہ مثقال لاجورد مغسول یک درم درم
ریوند چینی صندل سفید بلو فر عنبر اشہب تخم ریحان
بہمن سرخ طین مختوم عود قماری سلیخہ کشنیز خشک زرنباد
بیدانہ از ہر یک سہ مثقال جند بیدستر طباشیر سفید

قند نبات خولنجان عود بلسان سنبل تج زرنباد زنجبیل دارچینی
قاقله کبابه سعد کوفی اسطوخودوس شامی اشنه تنبول
دورنج قشر اترج تخم فرنجمشک تخم ریحان ابریشم مقرض
بسباسه حماما تفاح اذخر لسان العصافیر ورق گشنیز اکلیل
بسفایج فستقی زراوند گرد زراوند طویل افتیمون تخم
کاسنی تخم کرفس افتیمون شامی درونج عقربی مصطگی
رومی تاگواه گل سرخ از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه
فلفل سفید دار فلفل آمله مقشر پوست بلیله کابلی از
هر یک مثقال زعفران ده مثقال مشک خالص چهار
از سوده افیون مصری گاوزبان ابریشم تخم گل سرخ
از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره فادزهر حیوانی
بسبانج هندی کافور قیصوری از هر یک یک مثقال و نیم
کافور را کدیر کرده از مومیائی کانی یک مثقال نبات
سفید نصف تمام اجزا کوفته و بیخته با سه چندان عسل سفید
صاف کرده بقوام آورده سرد نموده چنانکه دستور است
ادویه را در آن آمیخته بسرشند و در ظرف چینی کرده بعد از
شش ماه بمقدار دو مثقال میل نمایند و از عقب آن
پیاله چای یا عرق گاوزبان با گلاب بیاشامند
که نفعها ظاهر می شود ان شاء الله تعالی ++++

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها پوست خشخاش است و دانه خشخاش است و از آن جمله بخور مخدر است

بخور نافع از برای نزلات و تسکین اوجاع سر و دندان
و گوش منقول از حاج حسین از تلامذه والد ماجد آن
مرحوم قدس الله سرهما صنعت آن بزرالبنج سفید
پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ تفاح
گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب از هر یک جزو و
اگر نزلات بارده باشد فرفیون تمام بابونه اکلیل الملک
از هر یک جزو و بدانند که جند بیدستر داخل نمایند و در
آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بخار آن بدارند
پس صافی نموده قدری از آب آنرا مضمضه نمایند و در
نقل آنرا بر سر ضماد کنند + اقاقیا تریاق الذهب است
جهت زرب و ضعف معده و امعاء و قبض شکم و تقویت
اشتهای معده مجرب است + صنعت آن مروارید مرجان
کهربا عقیق یشب سبز عاج طباشیر قراسیا کتیرا کشنیز
بریان صندل سفید تخم بنج گل سعد زرنباد کهربا سه
مربی مصطگی کرویا بادروج سبز گل ارمنی شادنه عدس
صمغ عربی آرد کنار آرد نخود حب الآس عفص دانه
بریان کرده پوست بیرون پسته تخم ریباس از هر یک سه
درم ورق نقره یک درم تخم خرفه بریان بزر خشخاش
سفید دانه انگور از هر یک چهار درم عود خام بزرالبنج از
هر یک دو درم رب به شیرین رب سیب شیرین رب امرود
بالسویه آنقدر چند باشد چند ادویه را کوفته بیخته
با اشربه مسطوره معجون سازند شربتی تا چهار درم با اشربه
مناسب بنوشند + تریاق النزله است که در منع انصباب
مواد و دفع سرفه مجرب است + صنعت آن تخم کاهو
ده درم بزرالبنج سفید پوست خشخاش از هر یک پانزده
درم تخم خشخاش سفید بیست درم گل گاوزبان تخم
مورد کشنیز خشک از هر یک پنج درم اسطوخودوس پنج و
نیم درم جمله را در آب بخیسانند و بجوشانند و نبات
سفید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس
گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی
کتیرا مرصاف از هر یک دو و نیم درم نرم سوده بر آن
بپاشند شربتی یک نخود + حب خشخاش نافع است
از برای اسهال خون و زحیر و اسهال کبدی و معوی
و دماغی + صنعت آن تازه سبز کرده پوست خشخاش
سفید صمغ عربی اجزا مساوی کوفته بیخته با لعاب
بزرقطونا که آب با رنگ برآورده باشد بسرشته
حبوب سازند شربتی مقدار نخودی بقدر قوت
مزاج از یک حب تا پنج حب و اگر قدری حب الآس
و بیخ انجبار داخل نمایند بهتر است + حلوای تخم
خشخاش است مقوی دماغ و مسمن بدن + صنعت
آن تخم خشخاش سفید هفت توله نبات سفید پنج توله
روغن گاو تازه سه توله اول شیره خشخاش
را در دیگ کرده با آتش ملایم چند جوش دهند پس
روغن داغ کرده و نبات گداخته بر آن ریزند و برهم زنند
تا غلیظ گردد و بقوام آید پس زعفران با سه از هر
یک یک ماشه با گلاب سائیده داخل نموده فرود آورند
و سرد کرده ناشتا بخورند حلوا یک شربت است اقویا
را و ضعفا را دو شربت + و حلوای کوکنار نیز از برای
چندست از برای نزلات نافع است و نشاط آورد و
سرعت انزال را نافع بود + صنعت آن بگیرند خشخاش
تیغ تازه با تخم بیست عدد و بکوبند و یک شب
در آب باران بخیسانند پس بفشارند و ثفل آن را
دور نمایند و دو سیر گندم را در آن آب بجوشانند تا تمام
آب آن را جذب نماید پس در سایه خشک نمایند و آرد
کنند و آن آرد را در سه روغن بریان کرده دو سیر قند سفید
و یک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند و کف
آنرا بگیرند و داخل آرد و روغن مذکور کرده با آتش
ملایم بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید مغز
بادام شیرین مقشر ده درم زنجبیل دو درم زعفران نیم
درم نرم کوبیده داخل کرده از آتش بگیرند و در لنگری
چینی پهن نمایند و بطریق حلوای لوز ببرند و هر صبح
بمقدار برداشت طبیعت خود بخورند + خمیره خشخاش
است + خمیره خشخاش نافع است از برای نزلات و
درد سینه و سرفه و سل و تسکین اوجاع + صنعت آن
بگیرند پوست خشخاش تخم زده یکصد و پنجاه مثقال
و نیم کوفته در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند
پس آن را بطریقی انداخته بچکانند تا مطلق تلخی در آن نبود
نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقدار سی و هفت
مثقال و نیم در مصلایه کرده در آن آب چکیده پوست
کوکنار شیره بکشند پس آنرا با سیصد مثقال قند سفید
بقوام آورند پس بگیرند زعفران سه مثقال و گلاب
سائیده در آن داخل نمایند و یک جوش داده پس بگیرند
عنبر اشهب نیم مثقال و با قند سفید بکوبند و در آن داخل
نمایند و برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و از آتش فرود آورند
دانه هیل هفت مثقال و نیم دارچینی پانزده مثقال
کوبیده و بیخته در آن داخل کرده بمقدار آن
برهم زنند که خمیره شود و قرصها سازند هر قرص دو مثقال

دنگاهدارند و در وقت حاجت یک قرص آنرا بخورند ۞
خمیرهٔ ممسک منی چون قبل از جماع بدو ساعت بخورند
امساک منی کند و سرعت انزال را نافع باشد ۞ صنعت
آن بگیرند خشخاش تیغ نزده با تخم نیم رطل و نیم کوفته
در هفت من آب مدادان بجوشانند چون آب به ثلث
رسد بمالند و بپالایند پس با یک رطل نبات سفید
بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم
جوز بوا دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم کوفته
و بیخته داخل کرده تیز زنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره گردد
در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجت شربتی
از نیم درم تا یکدرم و یک مثقال نیز تناول نمایند
خمیرهٔ خشخاش تالیف نواب غفران مآب یعنی حکیم
محمد هاشم العلوی قدس سره ۞ صنعت آن تخم
خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین
مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل همه مقشر نشاسته کثیرا از هر
یک دو نیم مثقال و دانهٔ هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ
زعفران دو دانگ بهمن سرخ بهمن سفید کهربا شمعی از هر یک
دو مثقال و در نسخهٔ دیگر کهربا داخل نیست لبوب تخمها را
ملایه نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته شربت گاوزبان
شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت
به شیرین از هر یک شش مثقال و در نسخهٔ دیگر شربت
بنفشه نیز داخل است و از هر یک این شربتها هفت
مثقال نبات سفید بیست مثقال همه را بعرق بید مشک
بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و خمیره سازند و هر
روز پنج مثقال تناول نمایند ۞ خمیرهٔ خشخاش ایضاً
تالیف آن مغفور مبرور ۞ صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته
مغز پسته کثیرا از هر یک دو مثقال و نیم دانهٔ هیل دو مثقال
عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ و نیم بهمن
سرخ بهمن سفید کهربا شمعی مغز نارجیل تازه مقشر از هر
یک دو مثقال و نیم لبوب و تخم را نرم ملایه نموده باقی
ادویه را کوفته و بیخته شربت اسطوخودوس و شربت
گاوزبان و شربت انار شیرین و شربت به شیرین دو

شربت بنفشه از هر یک هفت مثقال و نیم نبات سفید
پانزده مثقال مجموع را باعرق بید مشک یک رطل و پنج
مثقال بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند خمیره سازند
شربتی پنج مثقال و اگر یکدانگ عنبر اشهب داخل نمایند
بهتر است ۞ دنیز از انجمله دیاقوذا است بدانکه دیاقوذا
بفتح دال مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف
و ضم قاف و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف
بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است ۞ دیاقوذا
نزلات حاره و سرفهٔ خشک را مفید است و حلق و سینه را
نرم گرداند ۞ صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده
با تخم بیست عدد تخم خطمی سفید کثیرا سفید صمغ عربی تخم
خبازی بهدانه به شیرین از هر یک پنجدرم اصل السوس
بیست درم بزرقطونا ده درم و در نسخهٔ بیست دیگر بیست
درم است مجموع را در شش رطل آب باران دو شبانه روز
بخیسانند تا نرم شود پس بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود
و آب بنصف رسد پس بمالند و بپالایند و با یک من قند سفید
بقوام آورند شربتی نیم تا پنج مثقال و در نسخهٔ دیگر این
دیاقوذا بجای قند سفید مینجنج است سید اسمعیل گفته
در ذخیرهٔ خود که بعض اطبا قند سفید نیم من مینجنج نیم من
می کنند و بعضی مینجنج نیم من و عسل مصفی نیم من میکنند
و اگر بجای هر دو شکر کنند روا باشد منفعت باید که اگر
بجای همه تگبین فانید سجزی با یک من ترنجبین یا
هر دو از هر یک نیم من کنند بهتر است ۞ دیاقوذا
دیگر که در منافع مثل او است ۞ صنعت آن خشخاش
سفید تیغ نزده با تخم خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم
از هر یک ده مثقال گل بنفشه صمغ عربی از هر یک
پنجدرم اصل السوس سه درم رب انار شیرین بیست
مثقال قند سفید یکصد درم بدستور شربت بپزند
شربتی ده درم ۞ دیاقوذا که منع نزلات کند و سرفه
را نافع بود و خواب آورد و دماغ را قوت دهد ۞
صنعت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه با پوست
تیغ نزده از هر یک شش عدد عناب خراسانی بیست عدد
مویز منقی دو دانه ده مثقال و نیم جزر البنج سفید یکمثقال

و یکدانگ و نیم اصل السوس دو دانه دو مثقال و نیم تخم خطمی سفید
مثقال انجیر زرد ده دانه ایرسا دو مثقال گل نسیم
پرسیاوشان اسطوخودوس زوفا خشک از هر یک دو مثقال
مجموع را در آب باران و اگر یافت نشود در آب چاه در آن
مقدار هفت رطل یک شبانه روز بخیسانند و روز دیگر
بجوشانند بمقداری که ثلث آب بماند و بمالند و بپالایند و با شکر سفید
یک من بقوام آورند پس بگیرند مصطگی رومی کبابهٔ چینی
دار چینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال کوبیده
و بیخته بآن بسرشند سرشتنی نیکو شربتی سه مثقال ۞
دیاقوذا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند
که این شربت را بجهت تبرک نام ساخته آزموده مجرب
اعتقاد و مخترع آن فقیر است ۞ صنعت آن پوست
خشخاش تیغ نزده سر بنفشه گل سرخ اصل السوس از
هر یک دو مثقال عناب خراسانی تازه بیست عدد
سپستان سی عدد گل خطمی سفید زوفا یابس از هر یک یکمثقال
تخم خبازی نیم مثقال مویز طائفی منقی از حب پنج مثقال
تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشانیده صاف
نموده قند سفید یک من داخل کرده بقوام آورند و
بوقت حاجت اگر ضرورت باشد صمغ عربی کثیرا
از هر یک دو دانگ کوبیده بران پاشیده بلیسند
دیاقوذا دیگر تالیف حکیم احمد موسوی ۞ صنعت آن
مویز طائفی دانه بیرون کرده ده مثقال تخم خطمی سفید
صمغ عربی زوفا یابس تخم خرفه مقشر تخم خبازی
بهدانه اصل السوس محکوک از هر یک دو مثقال خشخاش
تیغ نزده با تخم پانزده مثقال ایرسا یکمثقال در آب
خیسانیده بجوشانند چون بنصف رسد صاف نموده با
شکر سفید بقوام آورند و اگر سرفه بلغمی و یا کهنه باشد
اندک انگبین یا شکر نیز داخل نمایند ۞ دیاقوذا دیگر
اصحاب نزلات و خداوند سل را و کسیکه سرفه داشته
باشد و با سرفه خون برآید نافع بود ۞ صنعت آن
خشخاش سفید تیغ نزده با تخم خشخاش سیاه با تخم از
هر یک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید از هر
یک درم و نیم کوفته با پانصد درم آب صافی بجوشانند

تا بست درم بهان بیالایند و بیست درم لعاب بزرقطونا
و یکصد درم سپستان داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه
دیاقوذا نسخهٔ ابن ماسویه که انفع از نسخهٔ اقبل است و منافع
مذکوره + صنعت آن خشخاش سفید بست درم خشخاش
سیاه ده درم تخم خطمی سفید کتیرا صمغ عربی مغز تخم خیارین
بهدانه از هر یک پنجدرم اصل السوس بست درم بزرقطونا
پنجدرم ادویه سوای بزرقطونا نیم کوفته مجموع را سوای
بزرقطونا و خطمی صد و دو من آب باران بخیسانند یکشبانروز
دیگر بزرقطونا و خطمی را لعاب برآرند و صمغ عربی و کتیرا را
علیحده در ده سیر آب باران حل کنند پس بجوشانند تا به
نصف رسد پس بیالایند و لعابها و کتیرا و صمغ عربی حل کرده
با نیم من شکر صافی نموده بقوام آرند شربتی یک اوقیه
دیاقوذا دیگر که حکیم احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد
حکیم سلیمان موسوی نقل کرده + صنعت آن خشخاش سفید تیغ
نزده با تخم نیم من در سه من آب باران یک شبانروز
بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
با نیم من سپستان و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه
خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند + دیاقوذا منقول از خط میرزا
معزالدین محمد موسوی + صنعت آن تخم خشخاش
دوست خشخاش از هر یک بست درم بجوشانند و بیالایند
و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب گرم
دیاقوذا دیگر منقول از خط میرزا معزالدین موسوی + صنعت
آن خشخاش سفید اصل السوس از هر یک بست درم
خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کتیرا صمغ عربی تخم خبازی
بزرقطونا از هر یک پنجدرم همه را در پنج رطل آب باران
بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده در رطل سلافهٔ عنب
مع عصیر عنب پخته دیگر رطل فانید داخل کرده بقوام آورند
دیاقوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه و سعال
صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه
گل نیلوفر گاوزبان از هر یک سه مثقال اصل السوس
پنج مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ادویه را
جوشانیده صافی نموده نبات سفید یک من داخل کرده
بقوام آورند شربتی یک اوقیه + دیاقوذا دیگر منقول از

ذخیرهٔ خوارزمشاهی اسمعیل جرجانی در زکام و نزلهٔ بسیار حار و در
بارد نیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود + صنعت آن
بگیرند خشخاش تیغ نزده یکصد عدد با پوست و تخم نیکو
خرد هشت من آب باران یکشبانروز بخیسانند و روز
دیگر آنقدر بجوشانند که بنصف رسد بیالایند و با یک من
قند سفید و یک من سپستان بقوام آورند شربتی هفت درم
با ماءالشعیر و بعض اطبا اقاقیا زعفران مرمکی صافی
گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس صمغ عربی از هر یک
یکدرم کوبیده بیخته داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی
بازای هر رطلی ازین شربت این ادویه را باین مقدار
داخل مینمایند + دیاقوذا تالیف آن مرحوم نافع از برای
سل و جمیع امراض صدر و ریه که از نزلات حاره باشد
و سعال حاری و ذوبانی و نفث الدم + صنعت آن
خشخاش سفید تیغ نزده با تخم بست عدد خشخاش سیاه
تیغ نزده با تخم ده عدد نیم کوفته بهدانه بشیرین تخم
خطمی سفید صمغ عربی کتیرا اصل السوس [illegible]
سرطان نهری که اطراف آنرا دور کرده شکم آنرا
شکافته اول مرتبه بآب خاکستر چوب طرفا و آنگاه بنمک
شسته پس بآب خوش بشویند که اثر خاکستر و نمک دور
گردد از هر یک پنج مثقال جمله را در یکمن تبریز آب
باران یک شبانروز بخیسانند پس بپزند تا بنصف رسد
بمالند و بیالایند و لعاب بزرقطونا ده مثقال قند
سفید نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند اقاقیا
عصارهٔ لحیة التیس طباشیر سفید از هر یک یکمثقال زعفران
بزرالبنج سفید از هر یک دو دانگ کهربا مروارید ناسفته
از هر یک نیم مثقال داخل کرده نیکو بر هم
زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی پنج مثقال + شراب خشخاش است از تالیف
[illegible] است جهت نزلات حاره لغایت نفع دارد
صنعت آن کوکنار مع تخم دویست عدد کوبیده
و یک شبانروز در صد مثقال آب بخیسانند و بجوشانند
تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر
یا عسل یا مثلث بقوام آورند که [illegible]

اقاقیا زعفران مازو لحیة التیس از هر یک درمی کوفته
بیخته و در آن سرشته و بدانند که رب نزد اطبا آنرا
که نباتات و اثمار را کوفته آب آنرا بگیرند یا جوشانیده
آب صاف الطبیخ آنرا بتابانند پس این آب یا الطبیخ را نیز
فقط تا که غلیظ شود و باید که چون بنصف رسد قدری
شیرینی نیز داخل نمایند و بقوام آورند چه آب بعضی
فواکه بعضی شیرها از بسکه مائیت و لطافت دارند عند
الطبخ همه هوا می گردند و غلیظ نمیشوند تا که با آن شکر یا شیره
دیا آنکه میوزند بخلاف شراب که [illegible] ابتدا
داخل مینمایند و طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آید خواه
آن مائع عصاره باشد یا طبیخ یا غیر آن و این فرق است
میان آن هر دو و نیز رب بسبیل تجوز احد یا ازین دو یکی را اطلاق
مینمایند و در حرف الرا در بحث رب انشاء الله تعالی
خواهد آمد + سفوف خشخاش است + سفوف خشخاش
نافع از برای نزلات حاره و سیل و سعال و خشونت صدر
صنعت آن تخم خشخاش سفید پنجدرم صمغ عربی نشاسته
بریان تخم خطمی سفید کتیرا سفید تخم خبازی از هر یک سه درم
تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یک مثقال مغز بادام
رب السوس از هر یک دو مثقال کوفته بیخته شربتی دو
مثقال با شیر زنان یا شیر بز یا شیر خر بیاشامند سفوف
دیگر که جمیع علل را نافع باشد و در درد السکین مجرب صنعت
آن بزرالبنج سفید یکدانگ افیون قیراطی مغز تخم کدو
تخم خرفه مقشر از هر یک یکدرم کوفته با شراب خشخاش [illegible]
ایضا از انجمله شرابهای خشخاش است + شراب خشخاش
ساده منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود و [illegible]
را مفید باشد + صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تیغ نزده
یکصد عدد با تخم نیکوفته با دو من آب باران بپزند و
بیالایند و با یک من و نیم قند سفید بقوام آورند شربتی
تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش از تخم بی پوست
مرتب نمایند بمقدار بست مثقال تخم خشخاش را نیکو بشکنند
و بپزند و با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشخاش
از خشخاش تیغ نزده باشد بهتر است + شراب خشخاش
بنسخهٔ شیخ الرئیس مانع انحدار نزلات و مواد دماغی است

وسرفه را نافع است و بالغ فی الدم و اسهال فرسن آب صنعت آن بگیرند خشخاش رسیده تیغ نزده متوسط در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و کنگرهٔ سر آنها را و چوب پایان آنها را دور کنند و در آب باران پانزده رطل شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس بفشارند و ثقل آنها را دور کنند و آب را نیکو صافی نموده وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از عسل مصفی خوشبوی سلاقهٔ صنف از هریک یک رطل و نیم و بپزند تا بقوام آید پس اقاقیا و زعفران و صمغ عربی صافی گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس از هریک یکدرم کوبیده و بیخته بآن مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاه دارند + حکیم میر معز الدین محمد سودی گفته که درین شراب بجای نفث الدم و دم الاخوین و طباشیر و صمغ عربی نیز داخل میتوان کرد دیگری درین شراب بجای صمغ صافی عفص و گلنار فارسی هردو داخل کرده و گفته که این شراب را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل مصفی یا شلث قوام باید نمود و دیگری گفته که این شراب را با عسل مصفی بقدر ضرور مرتب باید نمود و دیگری که در آخر داخل میکنند همین اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس آورده و این نسخه از برای اسهال مزمن انسب است و دیگری گفته که در هر رطلی از شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقاقیا و برگ سماق و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار فارسی و کثیرا و زعفران از هریک چهار درم باید داخل نمود و در نسخهٔ دیگر که از برای اسهال ماضی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام لالق گل سرخ صمغ عربی از هریک هشت درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هردو را بریان کرده باشند از هریک شش درم رب السوس نشاسته کثیرا از هریک چهار درم زعفران یکدرم داخل است شربتی دو درم + شراب خشخاش دیگر صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش دو صد و چهل مثقال هردو را یکشبانروز در ده رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بمالند و بفشارند و صاف نموده قند سفید دو صد و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاه دارند + شراب خشخاش دیگر

تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده از هریک شش درم نیم کوفته در شش من آب باران بجوشانند و چون یکرطل آب بماند بمالند و صاف نمایند و با یکرطل قند سفید بقوام آورند + شراب خشخاش دیگر جهت سعال یابس صاحبان نزلات و کسیکه با سرفه خون از سینه آید داد و برای اصحاب سعال صعب که شب بیقرار میداشته باشد و خواب آمدن ندارد + صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش سیاه تخم که آنرا تیغ نزده باشند از هریک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید از هریک سی درم همه را با پانصد درم آب باران یکشبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بپالایند و پنجاه درم لعاب بزر قطونا و یکصد درم مویز منقی داخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چینی نگاه دارند + شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد کنگره و چوب آنرا دور کرده یکشبانروز در آب بخیسانند و اگر بجای آب گلاب و عرق بیدمشک کنند بهتر است و این ادویه را نیم کوفته در پارچه بسته علیحده علیحده در آب یا گلاب و بیدمشک بخیسانند همان قسم یکشبانروز پس هریک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده باشد چندان نبات بقوام آورند ادویه این است عود هندی غرقی قاقله دارچینی قرنفل دانهٔ هیل سادج هندی از هریک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاری عنبر اشهب مشک خالص مصطگی زعفران از هریک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد + شراب خشخاش دیگر نافع از برای صداع و نزلات و سعال + صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هریک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هریک ده دانه جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی پنج مثقال + شراب خشخاش دیگر که طبیب بدن کنند چون بابا ر الشعیر نوشند و حمیات حق

و اقسام حمیات را نافع باشد + صنعت آن آب نیلوفر تازه و آب کدو تازه و آب گل بنفشهٔ تازه از هریک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن بقوام آورند و بعضی از اطبا بزر البنج سفید در آب مذکور سه شب خیسانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده یا قند بقوام آورند مینویسند که این نسخه زیرا که بزر البنج را پوست بسیار است و این آب بسبب لطافت تا سه روز فاسد میشود نه + شراب خشخاش صندلی سعال با تسکین طبع را سود مند است + صنعت آن پوست خشخاش تخم خشخاش از هریک صد درم طباشیر بیست درم صندل سفید صندل سرخ از هریک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بیدمشک از هریک یکمن سه شبانروز بخیسانند و بجوشانند چون بیکمن رسد بپالایند و با نیم من آب به شیرین نیم من نبات سفید بقوام آورند پس نیم درم عنبر اشهب با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند + ضماد خشخاش از محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه + صنعت آن گل بنفشه خشک بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش از هریک کفی نیم کوفته با آب بپزند تا مهرا شود در هاون سنگی بکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده بمالند تا چون مرهم شود بر گوش و لحیه و شقیقه ضماد نمایند + طلای خشخاش است چون بر دردِ چشم بمالند آب آید و درد را تمام آنرا زائل گرداند + صنعت آن یکصد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب سه ساعت خیسانیده پس مالیده صاف نموده در آن حضض هندی نیم وزن زردچوبه یک وزن سائیده شیر گرم نموده طلا نمایند + عرق خشخاش است و این در خواص قریب بعرق افیون است + صنعت آن بگیرند کوزه خشخاش تیغ نازده افیون ناگرفته با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده یکشبانروز در آب آهنی که از زردی آن بکنار رود بخیسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف با آتش ملایم بقرع و انبیق عرق کشند و اگر قوی خواهند باز در آن عرق

قدرے پوست خشخاش تیغ نازدہ بدستور خیسانیدہ عرق کشند ٭ عرق پوست خشخاش مرکب در نسخ اوسلے از ساؤ آن است ٭ صنعت آن بگیرند پوست خشخاش شش من ونیم من تبریز بزرالبنج سفید دہ مثقال تخم لفاح پنج مثقال تخم خشخاش بیست مثقال بہمن سرخ بہمن سفید بوزیدان شقاقل مصری زراوند مدحرج زراوند طویل دارچینی قرنفل جوز بوا بسباسہ از ہر یک چہار مثقال برگ بادرنجبویہ برگ فرنجمشک برگ گاؤزبان گل گاؤزبان از ہر یک ہفت مثقال زعفران سہ مثقال جند بیدستر عنبر اشہب مشک خالص از ہر یک دو مثقال ادویہ را سوائے زعفران و جند بیدستر و عنبر و مشک نیم کوب نمودہ وان مقدار آب باران کہ از بلائے آن دو سہ انگشت بگذرد یک شبانروز بخیسانند پس چہار وزن آن آب داخل کردہ در دیگ مسی قرعی بدستور مقرر عرق کشند و زعفران و جند و مشک و عنبر را سودہ در پارچہ نازکے بستہ در تہ مشربہ اندازند تا عرق بران کشیدہ شود پس سرد کردہ در شیشہ نگاہ دارند و عند الحاجت بقدر برداشت طبیعت بیاشامند و این عرق پیران و صاحبان امراض دماغیہ باردہ و معتادین بکوکنار را بسیار نافع است ٭ قرص خشخاش است ٭ قرص خشخاش نافع است از برائے قروح سینہ و ریہ و درد سینہ و ذات الریہ و ذات الجنب و حرقۃ البول و بول الدم و حرقۃ گردہ و مثانہ و نفث الدم و سعال خونی و سل و تپ ٭ صنعت آن غنچہ گل سرخ منتزع الاقماع صمغ عربی از ہر یک چہار درم نشاستہ رب السوس از ہر یک دو درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاہ از ہر یک سہ درم طباشیر سفید نیم درم زعفران دو دانگ کوفتہ و بیختہ بآب سرشتہ اقراص سازند شربتے از یکدرم تا یکمثقال با شراب خشخاش و قرص نا شش ماہ باقی است و بعد از ان ضعیف میگردد و در نسخہ حکیم محمد باقر کہ در مجربات خود نوشتہ نشاستہ داخل نیست و گفتہ کہ شربتش از یک مثقال تا یک مثقال و نیم است با شراب خشخاش و در موضع دیگر از ہمان بیاض

مجربات خود نشاستہ داخل است و گفتہ کہ شربتش از یکدرم تا سہ درم است با شراب خشخاش ٭ قرص خشخاش کہ رشید احمد خیرہ در علت قرحہ ذکر کردہ و گفتہ کہ این قرص از برائے قروح کلیہ و مثانہ و مجاری البول دافع است برائے رویانیدن گوشت تازہ در قروح بکار آید ہرگاہ استعمال کردہ شود بعد از سکون وجع و التیام نیم ٭ صنعت آن تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاہ از ہر یک دو درم کثیرا صمغ عربی نشاستہ گل ارمنی طین قبرسی گل مختوم غنچہ گل سرخ منتزع الاقماع گلنار فارسی سماق مقشر از ہر یک یکدرم طباشیر سفید کہربا از ہر یک یکدرم و نیم کندر رشید درم ریوند چینی دو درم کوفتہ و بیختہ بآب بارتنگ تازہ اقراص سازند شربتے از یک مثقال تا دو درم با سکنجبین سفرجلی یا کشکاب بیاشامند و اگر درین قرص دم الاخوین حب الآس و سرطان محرق زیادہ کنند قوتے ترمیگردد و حب القلت و ذروح محرق و لبد و مروارید ناسفتہ از برائے قروح مثانہ ہرگاہ این قرص سا... شود باید کہ زیادہ کردہ شود ٭ قرص خشخاش بہ نسخہ دیگر ترحم و جرب مثانہ و سوزش بول را نافع باشد ٭ صنعت آن تخم خشخاش سفید و سیاہ از ہر یک چہار مثقال نشاستہ کثیرا صمغ عربی از ہر یک یک مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال ریوند چینی یک مثقال اجزا کوفتہ بیختہ بآب لسان الحمل سرشتہ قرص سازند شربتے دو درم با سکنجبین سفرجلی یا بزوری و کوکنار مصلح است ٭ صنعت آن پوست خشخاش سیاہ تیغ نزدہ یازدہ مثقال جوز بوا قرنفل از ہر یک دو مثقال و نیم بسباسہ نانخواہ بادیان از ہر یک یک مثقال و نیم دارچینی یک مثقال زعفران نیم مثقال ہمہ را نیم کوفتہ بطریق متعارف بچکانند شربتے پنج مثقال ٭ طو... لبانہ طولونیہ است لبانہ کہ معین بر تقویت باہ و بطوء انزال است ٭ صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزدہ پنج لفاح شونیز جوز بوا از ہر یک چہار درم سعد کوفی قرنفل بسباسہ از ہر یک نیم درم

کوفتہ و بیختہ با چہار وزن ادویہ عسل منزوع الرغوہ مقوم سرشتہ معجون سازند و دو ساعت قبل از مقاربت بمقدار یکدرم تا یک مثقال تناول نمایند ٭ لبانہ دیگر کہ ہمان منفعت بخشد ٭ صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزدہ خولنجان جوز بوا کشنیز خشک ورق الحنا اقاقیا افتیمون بذر البنج بیرون لبتہ بادشیر از ہر یک یک جزو بالسویہ قسط ہندی میعہ یابسہ سندروس مصطکی تخم سداب از ہر یک نیم جزو لبتہ مقشر بوزن کل یا سہ وزن مجموع ادویہ عسل منزوع علی الرسم سرشتہ معجون سازند و عند الحاجت دو سہ ساعت قبل از ان مقدار یک مثقال تا دو مثقال تناول نمایند ٭ و از انجملہ معوقات خشخاش است ٭ معوق خشخاش از تراکیب حکیم اشرف ولد ارشد حکیم ابراہیم منقول از خط ولد ارشد حکیم ابراہیم قلمی نمودہ کہ باین ازمرضہائے بسیار خلاصی یافتہ و کسانیکہ سیل کردہ بودند از فرجہ الشان بمقدمات سل مبتلا بودہ و از ان نجات یافتند ٭ صنعت آن ایرسا زعفران اسطوخودوس از ہر یک پنج مثقال رازیانہ غو... لبک از ہر یک سہ مثقال پرسیاوشان پنج مثقال گاؤزبان ہفت مثقال اصل السوس گل خطمی سفید از ہر یک سہ مثقال تخم خشخاش بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفا خشک از ہر یک دہ مثقال پوست خشخاش یازدہ مثقال مغز فندق خام مقشر سی مثقال عناب سی دانہ سپستان سی دانہ کثیرا انگبین سفید پنجاہ مثقال فانید کمید مثقال نبات سفید یکصد و پنجاہ مثقال بدستور مقرر لعوق سازند شربتے دو مثقال بآب گرم ٭ لعوق خشخاش کہ در امراض نزلہ قائم مقام شراب خشخاش است ٭ صنعت آن خشخاش تیغ نزدہ با پوست و تخم پنجاہ عدد در یک سیر آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نمودہ قند سفید و عسل مصفے از ہر یک پنجاہ مثقال داخل کردہ بقوام آورند پس شیرہ مغز چلغوزہ و شیرہ حب القلقل نشاستہ از ہر یک دوازدہ مثقال داخل کردہ باز بجوشانند تا بقوام آید بکار برند و اگر دانہ ہیل و صمغ عربی و رب السوس از ہر یک شش مثقال

زعفران یک مثقال کوفته و بیخته ممزوج نمایند بهتر است
و در ظروف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه لعوق
لعوق خشخاش که امراض نزله حاره و مزمنه را نافع است
صنعت آن مغز تخم خیارین پنج درم مغز بادام شیرین
شش درم صمغ عربی سه درم زعفران یک درم نرم سائیده
سپستان سی دانه اصل السوس مقشر پوست خشخاش تیغ نزده از
هر یک هفت درم در آب جوشانیده چون به ثلث رسد بپالایند
ثانیاً ده درم شکر طبرزد یک رطل داخل کرده بقوام آورند و
ادویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند و در ظرف چینی نگاه
دارند شربتی یک اوقیه و بعضی در عین تحقیق فلوس خیار شنبر
هر ده درم و گل بنفشه خشک پنج درم عناب جرجانی بزرگ
بیست دانه داخل نموده اند و در وقت سرشتن اجزا
آرد باقلا ده درم و روغن بادام شیرین سی درم داخل
مینمایند لعوق خشخاش له قدس سره موسوم بالنافع
از برای امراض مذکوره صنعت آن پوست خشخاش
سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال گل بنفشه
اصل السوس محکوک تخم خبازی تخم خطمی سفید کثیرا از
هر یک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران دو
شبانروز خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس
صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند مغز تخم
شش مثقال لعوق خشخاش سل و قرحه ریه و امعاء
نفث الدم و سرفه بلغمی را نافع باشد صنعت آن
پوست خشخاش سفید پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند
تا به نصف رسد دیگر رطل قند اضافه کنند و بجوشانند
تا بقوام آید بعد از آن رب السوس مغز تخم کدو از هر
یک پنج درم کوفته بآن ممزوج نمایند شربتی ده درم
بلیسند لعوق خشخاش بنوع دیگر که نزله گرم را
ساکن کند صنعت آن تخم خشخاش سفید ده درم
نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم
کدو و مغز بهدانه از هر یک سه درم بگلاب سرشته و
لعوق سازند لعوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد
و ماده را رقیق گرداند صنعت آن خشخاش سفید
ده درم پوست خشخاش سفید پنج درم نیم کوفته و خیسانیده

و جوشانیده و صاف نموده با قند بقوام آورند و نشاسته
و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم بآن سرشته
لعوق کنند لعوق خشخاش از استنباط آن مرحوم
که در امراض نزلی قائم مقام رب خشخاش است
صنعت آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد
در یک سیر شاهجهانی آب باران بجوشانند تا به نصف
رسد صاف نموده نبات سفید عسل مصفی از هر یک
پاؤ سیر شیره مغز چلغوزه شیره حب القلقل شیره کشنیز
خشک نشاسته از هر یک چهار تولہ داخل کرده نیز
تا بقوام آید پس دانه هیل صمغ عربی رب السوس از
هر یک دو تولہ زعفران سه ماشه سوده داخل کرده
نیکو برهم زنند و در وقت حاجت شربتی پنج مثقال
تناول نمایند لعوق لبوب در قوت باه و امساک
منی و سرعت انزال بی نظیر است و تفریح و نشاط
تمام آورد صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر
مغز حب الزلم مغز حب القلقل مغز حب السمنه مغز تخم
خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ
با شیر گاو صلایه نموده تا چون مرهم شود پس بگیرند پوست
کوکنار تیغ نزده شش مثقال بزر البنج سفید مغز
پسته تمر هندی مقشر از هر یک دو مثقال بیخ لفاح و سعد
کوفی که بهندی بیخ موتهه گویند از هر یک نیم
مثقال حسک مزلی چهار مثقال مجموع را
در سه سیر شیر گاومیش بجوشانند تا بثلث رسد
پس بمالند بقوت و بپالایند و نبات سفید یک سیر
داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائیده را
داخل کرده نیز زنند تا نیکو مخلوط شود و از آتش فرود
آورده شقاقل مصری دارچینی سیلانی بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری
شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی از
هر یک نیم مثقال کوبیده و بیخته بآن سرشته و در ظرف
چینی نگاه دارند و هر روز صبح یک مثقال و عصر یک
مثقال آن را تناول نمایند مرهم کوکنار است
جهت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صنعت آن

کوکنار ده تولہ دم الاخوین سرمه اصفهانی زرد
چوبه شاخ گوزن سوخته زاج سفید از هر یک یک تولہ
مردار سنگ شش ماشه موم سفید و روغن کنجد یا زیتون
از هر یک هفت تولہ اول روغن را جوشانیده موم را
در آن بگدازند پس ادویه کوفته بیخته در آن اندازند
و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند

باب الالف مع القاف

اقحوان بضم اول و سکون ثانی و ضم حای مهمله و واو و الف
و نون لغت عربی است و آنرا احداق المرضی نیز گویند
و قسم صغیر آنرا اهل شام عین الجمل نامند و بفارسی
بابونه گاو چشم نامند و قسمی از اقحوان را که ابنوت الراعی
ابنوت الملک نیز گفته اند که آنرا بیونانی ارمانیس نامند
حکیم میر محمد مومن گفته که خبز الغراب اقحوان است و
مشهور آن است که خبز الغراب که فارسی آن نان
کلاغ است اسم خبازی است و مشهور اصح است و نیز
بعربی رجل الدجاج و عرار و عین البقر و عین الاعلی و
بعبری حنفا لقا و بسریانی نشا و نیز اقحوان را قراتیون نامند
و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است و آنرا کرکیش و
کرکاش نیز نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر کبیر را
بهار گویند و بیونانی انقلیمن و آن دو نوع است
بری و بستانی و شاخهای او باریک و برگش شبیه
برگ گشنیز و از بانه و گلش زرد مدور و در اطراف آن
برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگ تر و ثقیل الرائحه
و باندک تلخی و فی الجمله منتن از بابونه است و فرق آن
است که بابونه تخم میدارد و این ندارد و نزد اطلاق
مراد گل آن است گرم است در سوم و خشک در دوم
مسخن قوی و محلل خون منجمد در مثانه و مفتح سده جگر
و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط
جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصات و جهت ورم
مقعد و درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر
معده با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق آن
جهت ربو و سرفه و نفث الدم و طلوس و طبیخ آن جهت
صلابت رحم و طلای آب تازه آن برانثیین و قضیب

و کنجاران مقوی باه و جماع و ضماد آن جهت اکثر اصناف وبا موم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال آن با سکنجبین جهت بر انگیختن اشتها نافع و در زخم آن عصب و شقی رحم و اکثار آن مصدع و مصلحش سکنجبین و کرنب معده و مصلحش بنفشه و انیسون و قدر شربتش تا دو مثقال بدل آن بابونه است و قسم صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهت نیکویی رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب اکتحال خشک آن جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است و فاکستر کل اقحوان نافع است از برای غرب و ذرور آن بر تن و انکباب بآن هر دو صنف اقحوان بیاشد قوی + امراض الراس + سهر بوئیدن اقحوان خواب می آورد + سبات بسیار بوئیدن اقحوان محدث سبات است + مالیخولیا اقحوان مخرج سودا و بلغم است و تنفرغ بآن نافع است از برای اصحاب فرع جالینوس گفته که آشامیدن خشک آن نافع است صاحب مالیخولیا را مانند افتیمون + صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم و سودا است محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یک مثقال با طبیخ فاد انیا تا سی روز متوالی بخورند نافع است از برای صرع و دا‌ئل مگر و اند صرع را اسحق گفته که چون بیاشامند از اقحوان هر روز دو درم با شراب ریحانی بست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند صاحب صرع از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع رساند او را نفع بخشد بین آدوس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یک مثقال نافع است صرع حادث از غلبه سودا را لقوه مطبوخ اقحوان را نطول نمودن بر سر نافع است از برای لقوه + دهن الاقحوان جهت تنقیه جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم اسافل بدن و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار عرق و خراجات شرا و تمدد و تیبس و قطور او آشامیدن آن مدر عرق و جهت دفع قولنج مفید و نافع است

استنشاق باین دهن بعد از استفراغ به حب ایارج از برای سهر که بوده باشد سبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خواب نیکو مولانا نفیس گفته که تعریق سر بآن نافع است از برای این قسم از سهر رازی گفته که دهن الاقحوان نافع است از برای سهر حادث از برای شائخ سعوط کردن بآن نیز نافع است از برای لقوه تمریخ و طلا کردن آن بر سر و آن گرم است صنعت آن بگیرند گل آنرا یک رطل و در چهار رطل زیت یا روغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترکیب کرده میشود با بعض ادویه حاره عطریه ملطفه برای زیاده گردانیدن تسخین و فعل آن + نطول اقحوان نافع است از برای سهر حادث مریضان را نشر موده اند بدانکه علاج این قسم سهر صعب و دشوار است لیکن سزاوار آن است که استعمال نماید صاحبش شرب ابن قطول را پس بدرستیکه خواب می آورد و خوابی نیکو و صنعت آن اقحوان چون مقشر بابونه در آب عذب جوشانیده روغن اریسا داخل کرده بر سر نطول نمایند و در نسخه دیگر بجای شعیر سعتر است و تمام جزو نیز داخل است + اقط بفارسی پنیر و کشک نیز و به ترکی قروط نامند و آن جنبیت دوغی است که از طبیخ منجمد گردانند پس چکانیده بعد از رفع مائیت اقراص ساخته خشک گردانند سرد و خشک است و در هضم دیر قابض و مسدد و بریان کرده آن جهت اسهال مزمن بنهایت نافع و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و دفع نزف الدم و بواسیر مفید و با شحم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب باین طور که اول سر را بر روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و مسدد و اصلاحش بجوزشات و گلقند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صرع بسبب دیدان و خورده شود او دیه قاتله دیدان را از برای دفع سبب آن پس باید که بوده باشد غذا دیدان را زیاده الاقط با ثوم بسیار نحو صنعت اقط بگیرند دوغ را و بگذارند تا جنبیت آن

تهنشین شود و آب آن جدا کرده جنبیت آنرا بجوشانند تا منعقد گردد آنگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود و بعض اوقات از برای منعقد شدن آن پنیر و دی اندکی کشک شعیر یا کشک گندم داخل میکنند + اقط فرا گرفته شده از آب نباشد و از آن قوت محلله زیاده و ضرر بمعده کمتر از قرا گرفته از جنبیت و این را به ترکی قرا قروط نامند و از جنبیت آن قروط و در البان نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی + اقلیمیا و قلیمیا بغیر همزه و در اول نیز گویند و آنرا قدمیا نامند و آن یونانی اسم چیزی است که از گداختن اجساد منطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و دود بر روی و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم میرسد بازکف آن است که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت نیز جمع میشود و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیای ذهب و خبث فضه اقلیمیای فضه است و بعض اطبا گفته که غیر خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین آن طلائی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلای مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی طلائی از غلبه بوره است که بر طلا می زنند و گویند اقلیمیا معدنی نیز میباشد و مرقشیشی نیز هست و هر قسم اقلیمیا مثل اصل آن است در طبع و یبوست بر آن غالب است و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بر دن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و دفع تعفن قروح و ازاله بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و نافع از برای صلابت سپرز و با افیون و زعفران در روغن نافع از برای مفاصل و ذکر و خوردن یک قیراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از آن محرق مغسول آن است و بدلش مردار سنگ محرق مغسول است + دستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا و نرم سائیده در کوزه سفالین بطین حکمت کرده یک شب در تنور تابیده یا تون حمام تابیده بگذارند و صبح

برآورده بکار برند ٭ احراق اقلیمیا بنسخهٔ محمود سنجری بگیرند
اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهاے ریزه ریزه و بگل سرشته
در کوزهٔ گلی کنند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند
و در وسط سرپوشش آن سوراخے کنند تا بوده باشد از
براے دودے که از آن متصاعد می گردد و منفذے که
از آن دود بیرون آید پس آن کوزه را در وسط فحم
برافروخته گذارند پس چون شروع کنند اقلیمیا بسوختن
نظر باید کرد بدود آن که از آن سوراخ متصاعد میگردد پس
مادام که آن دود سیاه است باید گذاشت دوا را تا بسوزد
پس چون دود سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا را
از آن بیرون آورند و شراب بران ریزند آن مقدار که
سرد شود ٭ طریق شستن اقلیمیا آن است که آنرا
نرم صلایه نمایند و بآب صاف بسایند تا نیکو نرم و
ممزوج بآب گردد و در کاسه ریزند و از آن کاسه بکاسهٔ
دیگر ریزند و اجزاے درشت که در ته کاسهٔ اول ته نشین
شده است باز بسایند و بهمان دستور عمل نمایند تا دیگر
ته نشین نشود پس سر کاسه را البته که غبار دران داخل نشود
بگذارند تا ته نشین شود و آب را دور ساخته اجزای ته نشین
را خشک نموده استعمال نمایند و غسل اقاقیا و ادویه حجریه
مانند یاقوت و شادنج وغیرها نیز بدین دستور است
دستور پروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آنرا و نرم بسایند
و در ظرف چینی کرده آب باران یا عرق بید مشک یا
آب سماق یا آب غوره هرکدام که مطلوب باشد بخیسانند
تا نه روز و هر روز آن آبها را تازه کنند و روز دهم بگیرند از آن
آبها بر سنگ نرم بسایند مثل غبار و در سایه خشک نموده
در ظرف شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و دستور
پروردن سرمه و توتیا و حلزونات نیز بدین قسم است ٭ ذرور
اقلیمیا که ابتداے رمد را نافع باشد ٭ صنعت آن اقلیمیاے
نقره صبر سقوطرے از هر یک ده درم کثیرا بست درم صمغ عربی
چهل درم نشاسته سی درم افیون دو درم جمیع را کوفته
بیخته بآب بادیان پرورده ذرور نمایند ٭ ذرور دیگر رمد را
نافع ٭ صنعت آن اقلیمیاے نقرے سفیداب ارزیز صبر سقوطرے
از هر یک ده درم صمغ عربی چهل درم گل بنفشه شست درم

نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته و بحریر بیخته
بآب رازیانهٔ تازه سرشته خشک نموده ذرور نمایند
ذرور دیگر رمد کهنه را نافع است ٭ صنعت آن اقلیمیا
صبر سقوطری زرد از هر یک دو درم شادنج مغسول مس
سوخته از هر یک سه درم و نیم کثیرا شش درم صمغ عربی
چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر
نبات سفید نشاسته از هر یک چهار درم کوفته بیخته
ذرور نمایند ٭ صنعت این ذرور بنسخهٔ دیگر اقلیمیای
نقرے سفیداب قلعی از هر یک ده درم شادنج مغسول مس
سوخته از هر یک سه درم کثیرا شش درم بسد کوهی سوخته
از هر یک چهار درم همه را کوفته و صلایه کرده ذرور سازند
ذرور از براے بیاض ٭ صنعت آن اقلیمیای ذهبی
بعر الضب زبد البحر ساذج کوفته و بیخته در چشم کشند ٭

فصل در ذکر شیافات اقلیمیا

شیاف معروف باقرنطین فرگان برآورد و دمعه را باز دارد
و روشنی چشم را نگاه دارد ٭ صنعت آن اقلیمیاے
زر را کوفته بگل سرشته در کوزهٔ سفالی کنند و
پارچهٔ سفالی که در میان بقدر سر چهار دوزے سوراخ
کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت گیرند
و آن سوراخ باز باشد و کوزه را بر فحم تافته بگذارند تا آنچه
در کوزه است بسوزد و دود از آن سوراخ بیرون آید
پس سفال را از سر کوزه بردارند و شراب انگوری
آن مقدار که دوا تر گردد داخل کنند و از کوزه بیرون آرند
و بسایند و بشویند و بگیرند از آن یک جزو و از سرمهٔ
محرق مغسول یک جزو و از زردی سوخته محرق مغسول
یک جزو و نیم و بسایند و استعمال نمایند ٭ شیاف اقلیمیا
که حرقه و وجع چشم که از حرارت باشد ساکن کند ٭ صنعت
آن اقلیمیای ذهبی مس سوخته از هر یک ده درم
و دم الاخوین بسد مروارید ناسفته از هر یک چهار درم
کثیرا صمغ صافی زعفران اقاقیا نشاسته زردچوبه از
هر یک دو دانگ زرنیخ شکر طبرزد از هر یک نیم درم
شیاف سازند ٭ شیاف اقلیمیا مستعمل در رمد ملتحمه که بعد
از فصد و اسهال و کشیدن شیاف ابیض افیونی

بکار آید ٭ صنعت آن اقلیمیاے محرق بدستور نسخهٔ اول
هشت درم مس سوخته سرمهٔ اصفهانی شاخ گوزن سوخته
مغسول مر مکی اقاقیا از هر یک ده درم افیون سه درم
بآب باران سرشته شیاف سازند عدد ادویه هفت است
شیاف اقلیمیاے دیگر ٭ صنعت آن اقلیمیاے ذهبی
اقلیمیاے نقرے سفیداب قلعی مس سوخته شادنج مدبر
شسته صمغ عربی سنبل الطیب از هر یک شش درم مر مکی
افیون جند بیدستر حضض مکی از هر یک دو مثقال اجزا را
بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال قند در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند ٭
شیاف اقلیمیا براے بثور و قروح که در طبقهٔ قرنیه واقع
شود و از براے سرخی نافع است و منع انصباب مواد
از چشم کند ٭ صنعت آن اقلیمیاے سوخته و در آب
انداخته شسته ده مثقال سفیداب قلعی سوخته هشت
مثقال زعفران چهار مثقال کثیرا دو مثقال بآب باران
شیاف سازند و با سفیدهٔ تخم مرغ در چشم کشند ٭
شیاف اقلیمیا آثار قروح غلیظ برد ٭ صنعت آن
اقلیمیاے ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته اقاقیا
از هر یک هشت درم صمغ عربی سرمه از هر یک ده درم
صبر زرد و تازه زنگار جند بیدستر حضض مکی سنبل الطیب
زعفران افیون مر مکی کاغذ سفیداب نشاره آبنوس
از هر یک یک درم و نیم علی الرسم شیاف سازند و دیگر
نسخه دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در شیاف
خواهد آمد ٭ ٭ ٭

باب الالف مع الکاف

اکسیر منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم
باشی سلطان ابراهیم قیصر روم که بترکی نوشته ترجمهٔ
آنرا بفارسی درین کتاب درج نموده ٭ اکسیر جامع محلل
اخلاط فاسده است در هر مزاج و مقوی غذا است ٭
صنعت آن ریوند چینی غاریقون هش سفید از هر یک
هشت درم سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل از هر
یک درم محروقان هلیله تربد سفید سورنجان از هر یک
دوازده درم بسفایج فستقی اسارون پوست خربق سیاه

ازہر یک شانزدہ درم پوست زرنباد گل گاوزبان
سنارکی تخم کافیشہ ازہر یک ہشت درم مجموع را کوفتہ
بیختہ بگیرند انیسون چہار صد درم وتقطیر نمایند وادویۂ
بآن ممزوج نمودہ یکہفتہ بگذارند پس صافی نمودہ دبا
سفیدۂ تخم مرغ ممزوج نمودہ تقطیر نمایند تا ہفت
نوبت قدر شربتش یک قاشق و مجوقات دچلا با
ہر دوا از ادویۂ جدیدہ است کہ از ارض جدید می آورند
وبیان آن در خاتمہ انشاء اللہ تعالی خواہد آمد
اکسیر محمودہ جہت امراض دماغی وتقویت ارواح و
دفع سودا نافع از برای مالیخولیا مراقی ومصلح معدہ
وجہات ارکب و حافظ صحت وزیادہ کنندہ عمر و مبطی
شیب و از اسرار است وصنعت آن دارچینی بیست و
چہار درم قرنفل کبابۂ چینی قاقلہ حب الغار جوز الطیب
بسباسہ درج ترکی خولنجان ازہر یک چہار درم پوست
خربزہ وبادقلا اوقاقلیل الجبل گل سرخ خشک منزوع
الاقماع ازہر یک شانزدہ درم ادویہ را سحق نمودہ در
عرق انیسون لکھنؤ دو صد بیست درم کوفتہ بخیسانند یک
ہو بعد عرق سحق نمودہ یکہفتہ بخیسانند پس تقطیر نمایند
و در بعض تقاطیر ان ادویہ را سحق نمودہ در صرہ بستہ در
انبیق بندند اجزاء این است مشک لادن ازہر
یک چہار درم عود ہندی یکدرم و نیم عنبر اشہب
شکستنی ازہر یک نیم درم بعد از تقطیر نبات سفید یکصد درم
دران حل کردہ نگاہدارند مقدار شربتش نیم فنجان
اکسیر ذوالخاصیۃ جہت امراض دماغی وتقویت ارواح
وضعف قلب وسینہ مفید است ودافع تعفن اخلاط است
ومروح ارواح و مقدار شربتش سہ درم است وصنعت
آن صبر سقوطری مرکی صافی زعفران متساوی در
عرق کبریت زرد بمقداری کہ روی آن برگردد بخیسانند
بعد از چہار روز عرق صافی کنند و باز اعادہ عمل نمایند
تا سہ مرتبہ پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیر باہ عطر
است در بدن و اگر زردہ بیضہ مستعمل است و در ارکان ذکر یافت

فصل در ذکر اکسیرین

اکسیرین بکسر ہمزہ و سکون کاف و کسر سین مہملہ و
سکون یاء مثناۃ تحتانیہ وکسر راء مہملہ ویا و نون و
بعضے بحذف یاء بین اول مہملتین اکسرین ++
وبعضے بجای یاء ثانی الف اکسیران خوانند و امرد
گویند نام پادشاہی است از پادشاہان روم کہ این دوا
بحکمت او ساختہ شدہ و بنام او شہرت یافتہ و
گویند بمعنے اصل کار است چہ اکسیر نزد اہل کیمیا اصل کار
را گویند و گویند دوای منبت تخم در قروح و ملصق
جراحات است و بدانکہ این از ادویۂ عین است و دستور
صنعت ادویۂ عین آن است کہ بسیار نرم مانند غبار
سائیدہ استعمال نمایند و این از قبیل برودات نافعہ
است از برای رمدہای گرم و جرب و فرود آمدن
رطوبات غلیظہ بسوی چشم و قروح آن ہر چند کہنہ
شدہ باشند و ظلمت چشم خفیف و ضعف بصر صنعت
این بہ نسخۂ شیخ داؤد سفیداب قلعی ہشت درم شادنج
عدسی مغسول سہ درم صمغ عربی انزروت ازہر یک
دو درم نشاستہ اقلیمیای نقرہ سرمۂ اصفہانی
قرشیشا ذہبی کولوفنیون بسد ازہر یک یک درم
کوفتہ بحریر بیختہ صلایہ کردہ در چشم کشند و این دوا
بارد یابس است در درجۂ سوم و استعمال کردہ میشود در
امراض حارہ رطبہ پس از این جہت موافق تمام است
از برای اطفال و کسانیکہ معدۂ ایشان ضعیف باشد
و در زمستان فعل این ذرور را ضعیف می کند یعنے
زمانیکہ بارش و باران باشد کہ دوا بسبب رطوبت ہوا نم
بہم رساند خواہ این بارش در زمستان باشد خواہ
در ربیع و خواہ در تابستان چون برسات ہندوستان
و خواہ در خریف مانند کرناٹک و در نسخۂ شفائی
قرشیشا و بسد داخل نیست اکسیرین بہ نسخۂ دیگر
رمدہای گرم را و اوجاع حارہ چشم و قرحہ و نور سرخ
نافع است وصنعت آن سفیداب قلعی ہشت درم
اقلیمیای نقرہ صمغ عربی ازہر یک چہار درم نشاستہ
افیون ازہر یک دو درم روی سوختہ یک درم
علی الرسم صلایہ کردہ استعمال نمایند و در نسخۂ دیگر درنا
روی سوختہ دو درم است و یکدرم سرمۂ اصفہانی
وشادنج مغسول اضافہ شدہ کحل اکسیر بہ نسخۂ محمود بن
الیاس وصنعت آن شادنج عدسی مغسول مروارید ناسفتہ
بسد توبال نحاس محرق مغسول اقلیمیای ذہبی ازہر یک
دو درم سرمۂ اصفہانی مارقشیشا کف دریا ازہر یک
یکدرم کوفتہ بحریر بیختہ خوب صلایہ کردہ مانند سرمہ
بچشم کشند اکسیرین بہ نسخۂ مسیح وصنعت آن شادنج
عدسی مغسول سہ درم نشاستہ اقلیمیای نقرہ مغسول
سرمۂ اصفہانی افیون ازہر یک یکدرم صمغ عربی
انزروت سفید ازہر یک چہار درم و در نسخۂ دیگر دو درم
است سفیداب ارزیز ہشت درم ہمہ را کوفتہ بحریر
بیختہ خوب صلایہ کردہ در چشم کشند اکسیرین احمر کہ نافع
از برای قروح چشم و از برای حرارت شدید آن و قطع
میکند از چشم رطوبتے را کہ فرود آید در چشم از کثرت
رطوبات و کحول و قطع پردہای چشم میکند صنعت
آن بہ نسخۂ شیخ رئیس افیون شادنج مغسول روی سوختہ
نشاستہ ازہر یک ہشت درم سفیداب رصاص شصت
و چہار درم اقلیمیا بیست و ہشت درم صمغ عربی چہل و
ہشت درم شادنج و روی سوختہ را علیحدہ باب بسایند
جمیع ادویہ را بآن مخلوط کردہ سحق کنند حال کونیکہ خشک
باشد پس بچشم کشند چنانکہ سرمہ بچشم میکشند و در نسخۂ دیگر
بنظر رسیدہ کہ با سرمہ کہ در چشم کشند اکلیل الملک کہ آنرا
اصابع الملک نامند و ملکا نیز گویند کہ آنرا بہندی
اسپرک گویند و بفارسی گیاہ قیصر و بیونانی جالینوطس
و آن نبات است برگش مدور بقدر درہم و شاخہا آن
باریک و درشت و ہلب و بعضے منبسط بر روی زمین
و بعضے را ساق بقدر ذرعے و گلش زرد و در بعضے
بنفش و بعضے سفید و پراگندہ و ثمرش مثل غلاف تخم
ترب و ہلالی الشکل و در غلاف تخم مدور و ریزہ از خردل
میباشد و بعضی را تخم شبیہ بحلبہ و بعضے را غلاف غیر
ہلالی است و باریک تر مرکب القوی است و حرارت
و یبوست در ان غالب محلل و منضج و قابض و مخفف
و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جہت صداع
و شقیقہ و حبس نزلات و درد جگر و معدہ و سپرز و اورام

ستعدّه و رحم شرباً و ضماداً جهت تحلیل فضول باطنی نافع و طلاے پختهٔ آن با بیضهٔ نیمبرشت جهت اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعده و انثیین و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهدیهٔ سر و با کشتین جهت ورم جگر و سپرز و معده و قطور عصارهٔ آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با سکنجبین جهت ورم حشا نافع و عصارهٔ آن با زعفران در تسکین درد ضربان مجرب و طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنهٔ آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و آشامیدن آن مضر بانثیین و مصلحش عسل و انجیر و موز است و قدر شربتش تا دو مثقال و از عصارهٔ آن سه درم است و بدلش بابونه است ❊ دهن اکلیل الملک دهنیست بان نافع است از براے صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر دو رطل و یک رطل زیت انفاق داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و در روغن باند بکار برند و مالیدن آن بر سر نافع است از براے صداع حادث از ضربه و سقطه و کتیکه صداع خفیف باشد ❊ مطبوخ اکلیل الملک مستعمل در ورم بلغمی معده و صنعت آن اکلیل الملک بیخ رازیانه از هر یک دو درم در چهار رطل آب بپزند تا بربع برسد پس چهار اوقیه آنرا با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بعد از گذشتن هفت روز از ابتداے علت که همه روزه آب رازیانهٔ تازه و آب کرفس تازه از هر یک دو اوقیه با دو درم روغن بادام شیرین خورده باشند استعمال کنند ❊ امراض الراس صداع نطول کردند سر بآب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از براے صداع و دوار و سدر ابن نوح قمری گفته که طبیخ آن نافع است از براے دوار و سدر بارد و السبب چون سر به بخار آن دارند و آب مطبوخ آنرا گرم بر سر نطول نمایند در حمام در روز و شب و نیز این فعل نافع است مر دوار و سدر را که از حرارت باشد ❊ اختلاط الذهن و الرعونة و الحمق و البلادة و البلاهة ارسالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک دو درم با پنج درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را ❊ مالیخولیا

چون بیاشامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پنج درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را ❊ مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملک وزن یک مثقال با پنج درم عسل مصفی زائل میگرداند وسواس سوداوی را و چون بپزند آنرا در آب و بریزند آب مطبوخ آن را در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوی در سه روز یک مرتبه پس بدرستیکه زائل میگرداند علت آنرا ❊ ارسالیوس گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم با پنج درم عسل مصفی میباشد نافع از براے نسیان و نیکو میگرداند حفظ را ❊ سکته چون اکلیل الملک را در آب پخته بر سر صاحب سکته نطول نمایند نافع است او را ❊ فالج و استرخا ضماد کردن اکلیل الملک بر مبادی عصب عضو مسترخی نافع است ❊ استرخا آن عضو را لقوه ابن سرابیون گفته که سر داشتن به بخار آب مطبوخ آن نافع است از براے لقوه ❊ رازی گفته که دهن اکلیل الملک مسخن عصب است و نافع از براے لقوهٔ مزمن بان ❊ تمدد و کزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نیم گرم بر سر و بر معده نافع است از براے تمدد و کزاز بلغمی ❊ تشنج هرگاه بجوشانند اکلیل الملک را در آب بتنهائی یا با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و نطول نمایند به مطبوخ آن نافع است از براے تشنج امتلائی ❊ اختلاج نطول کردن طبیخ اکلیل الملک زائل میگرداند اختلاج را

آلوبالی به لام نه براے مهمله چنانچه بعضے گفته اند یونانی بمعنے عسل تخنین است و عسل داؤد نیز نامند براے اینکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسانید او بود نامیده بنام خود و آن رطوبتے غلیظ سیالے شبیه بمیعهٔ سائله است که از ساق درختے در ترمذ حاصل میشود و بهترین آن صافی براق شیرین غلیظ است گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر است سه اوقیهٔ آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه است و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و بشارت آلوبالی کسالت و غثیان بهم میرسد

و باید نخوابد و حرکت بکند و مصلحش سکنجبین و بدلش نبات است ❊ دهن آلوبالی تلا آن جهت درد عصب و جرب متقرح و التها بان جهت ظلمت بصر نافع است ❊ صنعت آن بگیرند شاخهاے درخت آلوبالی را در روغن مناسب مانند روغن کنجد یا زیت بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند ❊ ❊

باب الالف مع المیم

آملج معرب آمله فارسی است و بهندی آنوله و بلغت مصر نیز گویند و شیر پروردهٔ آنرا که براے اصلاح و دفع عفونت ترآنرا دو سه روز در شیر گاو خیسانیده پس شسته خشک کرده باشند شیر آمله نامند و آن ثمر درخت هندی است و مستعمل پوست ثمر آن است و دون آن است آن و آنچه در شیر پرورده نباشد تلخ و عفص است و در دوم سرد و در اول سوم خشک است و شیر پروردهٔ آن در اول سرد و در دوم خشک است و قابض و مانع ریختن موی و محدد و امساک و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع مخالطت سودا و اخترهٔ سوداویه و صفراویهٔ محترقه بروح است پس باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح قلب است بالخاصیه و فعل آن که قبض است معین است بر خاصیت آن زیرا که ادویهٔ قابضه میباشد مقوی و سزاوار آن است که هرگاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از براے تقویت قلب تعدیل کنند بعسل و بادرنجبویه و با منعشی و با شراب و از براے حار المزاج محتاج تعدیل نیست شیخ رئیس گفته که منفعت آمله در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن براے توحش و آمله از ادویهٔ شدیدة المنفعت است از براے ذهن و حفظ و بالجمله از ادویهٔ قلبیه بالخاصیه و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهان و خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق لزج و مجفف رطوبات معده و مقوی معده و امعا و احشا و اعصاب و مشتهی و با آرد و کنار و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم و قطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازالهٔ بیاض چشم مجرب است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه ساعت آمله را انداخته تا سه بار آمله را تازه کنند

وچون خضاب با آب منقوع آمله خمیر کرده یا وسمه را بآن
خمیر کرده بندند بر موی سیاه کند و مقدار شربتش از
سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ تا ده درم مضر طحال
است و مصلحش سنبل و عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن
بادام شیرین که امراض الراس و اعصاب الم را نافع
خصوصاً لطیف سودا و صعود ابخره سوداویه و صفراویه محرقه
است بسوی دماغ و قلب و لهذا میباشد موجب ذکاء
و صفای حدت فکر و تقویت و مسهل بلغم رقیق است
خصوص از سر و دماغ و مجفف رطوبات و باین سبب میباشد
مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع است مالیخولیا را خصوصاً
مراقی و حادث از صفرای محترقه را و نیز مقوی معده است
بلکه مقوی جمیع اعضای و جواهر ارواح است و نافع است
از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه و گفته شده که
چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ می کند و
می افزاید در حشم و چون آشامیده شود منقوع آن
منع صعود ابخره از معده بسوی سر میکند و همچنین است
مربای عسلی آن

فصل در ذکر اقسام انوشدارو

بدانکه انوش دارو لغت فارسی و معنی آن دوای ها
ضیوم است و وجه تسمیه این معجون با نوش دارو آن است
که جمیع انوش دارو از جوارشات است یعنی گوارنده
طعام و بعضی گفته که معنی انوش دارو عطیه الله است
یعنی دوائیکه حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی
گفته که انوش دارو اسم است از برای آمله و هلیله و بلیله
و خبث الحدید و عسل ولهذا معجونیکه مرکب ازین پنج جزو
باشد آن را پنج نوش گویند و معجون آمله را نیز مسمی باسم
انوشدارو نموده بجهت آنکه اصل و عمود در آن آمله است
که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دارو و دوا را لازم
است و انوشدارو ساده معجونی است مشهور نزد اطبا
و از ترکیب قدیمه اهل هند است و این از جوارشات
مفرحه است و باین سبب آنرا معجون مفرح نیز نامند
نافع است از برای سرد مزاجان و هاضم را قوت دهد
و اشتهای طعام آورد و مفرح و مقوی اعضای رئیسه است

یعنی قلب و دماغ و کبد و اصحاب مالیخولیا را بنهایت نافع
است خصوصاً مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود
بعد از تنقیه بدن و حرارت دماغ و مقوی معده است
و بوی دهان را خوش گرداند و خفقان و صرع را
مفید باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع
است از برای سده و حادث بشرکت معده بسبب اجتماع
فضول رطبه بلغمیه در آن چون ناشتا خورده شود و چند
روز بآن مداومت نمایند رنگ را نیکو گرداند و کلف و
زنگ را ببرد و بوی عرق را خوش سازد و نفع آن از
برای کبد بسیار است و فواید بسیار دارد و شیخ رئیس
گفته که این معجون هیچ ضرری نیست و پیش از طعام و
بعد از طعام میتوان خورد و شربتی ازین تا یک
مثقال تا دو مثقال است شیخ داؤد انطاکی گفته که
این معجون گرم و خشک است در درجه سوم و مبرودین
و مرطوبین را نافع است و از برای ضعف قلب که از
برودت و رطوبت باشد بنهایت سودمند است
و نیز گفته که حکایت کرد از برای من عارفی از ملک
هند که اطبای آنجا استسقا معالجه میکنند باین معجون از برای
ربو و حمیات خواه حار باشد و خواه بارد و آنکه ایشان
تمزیج میکنند عسل آن پیش از آنکه ادویه را بآن بسرشند
زرده تخم مرغ که راسن در آن داخل کرده برسم نیمرو
باشند و درین حالت میباشد نافع از برای آنچه
مذکور شد و بالجمله اگر نمی بود این ترکیب قابض میبود
در نهایت نفع و نیکوئی و اولی آن است که بعد از چهل
روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده شود و
قوتش تا دو سال باقی میماند و شربتش از یک مثقال تا سه
مثقال است و مضر است آن را که محرور المزاج بعد از آن
سکنجبین یا شراب بنفشه بخورد و صاحب میزان الطب
گفته که این انوشدارو گرم است در اول درجه دوم
و خشک است در دو درجه و ربع درجه سوم و تحقیق آن
است که مزاج این مرکب گرم در نصف درجه اولی
و بدر الدین قلانسی گفته که مفرح معروف بانوشدارو
تالیف کندی است و معتدل است و دفع فزع و غم و

نماید و نافع است از برای خفقان و فواق چون مداومت
بآن نمایند موجب نشاط نفس است تا بحدیکه مستعمل
آن از شبیه بر عونت پیدا میشود از بسیاری فرح و خنده
و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی
معده است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس که در قرابادین
قانون ذکر کرده غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش درم
سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب بسباسه از هر
یک سه درم قرفة الطیب زرنب زعفران بسباسه قاقله
کبار هیل بوا جوز بوا از هر یک دو درم ادویه را کوفته بیخته
هر یک علیحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم پس
پس بگیرند آمله سقی جید تازه یک رطل عراقی که نود مثقال
است و در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث آب بماند و دو
ثلث برود پس بپالایند پس آن پالوده را باز در دیگ
کنند و فانید سنجری دو رطل داخل کرده بجوشانند تا غلیظ
گردد و دیگر بجوشانند و بقوام لعوق غلیظ پس از آتش برگرفته ادویه
را بآن بیاشند و بسواط که بفارسی تبر طلائی گویند
که فرا گرفته شده باشد آن سواط از چوب بید یا چوب
صندل برهم زنند برهم زدنی نیکو که مستوی گردد پس
چون سرد شود در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربتی یک
مثقال تا دو مثقال و باید که اگر درین نوشدارو یک
مثقال ورق طلا محلول داخل نمایند می گردد اقوی در
جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فانید یافت نشود بگیرند یک
رطل عسل سفید مصفی و یک رطل قند سفید بعوض آن و در نسخه
این انوشدارو که شیخ داؤد ذکر کرده سنبل الطیب داخل
نیست و بعوض آن هیل بوا دارچینی ذکر کرده و وزن آبیکه
آمله را در آن طبخ میکنند شش رطل مقرر کرده و گفته که بعد
از طبخ و تصفیه آمله اگر این معجون از برای محرور ساخته
شود و در مثل آمله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر از
برای مبرود المزاج باشد در مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی
نگاه دارند میفرماید که سنبل الطیب بهتر است زیرا که
مصلح آمله است مبرودین و بعضی گفته که آمله را یک
شبانه روز در شیر گاو بخیسانند پس خشک کنند و بانه رطل آب

بجوشانند تا مهرا شود و از پشت تو بال گذارند و بآب
وعسل المساوات کنند و هشتاد مثقال بقوام آورند
ادویه را بآن بسرشند و بعضی گفته که قند و عسل باهم تا
سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد و بعضی رئیس
معجون بعد از ذکر این انوشدارو و بدو نسخه معجون
هندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا
آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا واقع است چنانچه در
معجون موسوم معجون هندی وزن سعد کوفی هشت
درم است و وزن قرفه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم
است چنانچه در نسخه انوشدارو است ولیکن اجزا
بیان زین نسخه تا آخر از هر یک یک درم است و وزن
آبکامه آمله را در آن طبخ باید کرد هشت رطل است و گفته
که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل
بماند و با فانید سنجری بقوام آورده معجون سازند شربتی
یک مثقال و نیم صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی
از اطبا افزوده اند با جزای این معجون قرنفل و نمک
و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک دو درم و
گفته که شربتی ازین مقدار دو مثقال و نیم است با کمی از
شربتی مناسب ۞ انوشدارو بنسخه بدرالدین قلانسی که
در قرابادین خود از کندی نقل نموده ۞ صنعت آن غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی بهمن سفید
پوست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هر یک پنج درم
قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ از هر یک سه
درم قرفه الطیب زرنب مصطکی قاقله کبار تودری سرخ [illegible]
سفید خولنجان از هر یک دو درم بسباسه دانه هیل [illegible]
جوزبوا از هر یک یک درم عنبر اشهب نیم درم آمله منقی نیم من آب آمله
چهار من و نیم آب بپزند تا ثلث بماند پس فرود آورده
بمالند و بپالایند پس بگیرند فانید سنجری سفید
و بگلاب حل کرده کف آن را بگیرند و عنبر در آن گداخته
مطبوخ آمله را داخل کرده بآتش ملائم بقوام آورند پس
ادویه را کوفته بیخته در آن داخل کرده معجون سازند صفت
شربتی یک مثقال و نیم و بعضی با جزای مروارید نا
[illegible]

از دو و گفته که شربتی ازین تا دو مثقال است
و مستعمل باید که اگر ورق طلا و ورق نقره محلول بیش از نیم
طلا یه کرده از هر یک یک درم بیفزایند مے گردد انفع
و این انوشدارو همان انوشداروی معهود است
صنعت این انوشدارو و تصرف بعضی متاخرین غنچه
ورق گل سرخ نه مثقال سعد کوفی هشت مثقال قرنفل
مصطکی رومی زعفران اسارون شامی از هر یک چهار
مثقال دانه قاقله صغار قاقله کبار از هر یک سه
مثقال و نیم جوزبوا بسباسه قرفه الطیب سنبل الطیب زرنب
از هر یک سه مثقال آمله منقی یکصد و پنجاه مثقال آمله
را یک شب در شیر گاو بمقدار یکصد و پنجاه مثقال در
ظرف چینی و یا گلی بخیسانند بعد از آن چند مرتبه آن را از
آب گرم بشویند که تلخی آن برود پس بجوشانند تا مهرا شود
و در پالایش مسی تازه قلعی کرده بپالایند و ثقلش را دور
کنند پس بگیرند فانید تبرزد ششصد مثقال و بقوام
آورده آمله پالوده را داخل نمایند و یک جوش دیگر
داده فرود آورند و تیز بزنند تا نیکو مخلوط شود پس باقی
ادویه را کوفته بیخته بدستور مقرر بآن بسرشند و در نسخه دیگر
وزن آمله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است
و طریق دیگر آن است که آمله را بعد از طبخ و پالودن در
کیسه کرباس کنند و بیاویزند تا آبش برود با فانید
بقوام آورده و با سائر ادویه بسرشند ۞ صنعت این
انوشدارو و تصرف حکیم جلال الدین مع کیفیت معجون جلالی
از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدرالدین قلانسی
حرارتش کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز
دارد و حار المزاج و بارد المزاج را مناسب است
صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی قرنفل
پوست بیرون پسته زرشک بیدانه مصطکی رومی اسارون
تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر گاوزبان کشنیز خشک
طباشیر سفید دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر
از هر یک سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قرفه
دارچینی سنبل الطیب جوزبوا زرنب بسباسه زعفران از
[illegible]

شیر آمله و ده رطل آب بجوشانند تا به سه رطل بعد فرود
آورده بدست بمالند و بپالایند و یک من فانید در آن
حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند بصافی
نموده آمله منقی را داخل کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته
و بیخته بآن بسرشند و عنبر و مشک [illegible] با نسافه نمایند
و اگر مروارید ناسفته و ساذج هندی و تخم خرفه و نمک از
هر یک دو درم اضافه نمایند بهتر است شربتی از آن
دو مثقال ۞ انوشداروی ساده که فقط فرموده اند که از
تالیف حضرت استاذی و النعمی قدس الله سره است
مقوی معده و آلات غذا است و گوارنده طعام و [illegible]
بواسیر و غیر آن را نافع است ۞ صنعت آن آمله منقی
بیست و یک مثقال طباشیر سفید کشنیز خشک پوست
بیرون پسته از هر یک مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع پنج
مثقال سعد کوفی سه و نیم مثقال قرنفل مصطکی اسارون
سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار زرنب
بسباسه جوزبوا قرفه زعفران پوست ترنج بابونه از هر
دو درم ادویه کوفته بیخته با عسل و نبات بالمناصفه است
وزن ادویه بطریق مقرر بسرشند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال ۞ و در نسخه دیگر عود هندی غرقی خام گاوزبان
از هر یک سه درم نیز داخل است ۞ انوشدارو به نسخه
تصرف بعضی متاخرین ۞ صنعت آن گل سرخ منزوع
الاقماع شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال قرنفل مصطکی
سنبل الطیب اسارون از هر یک سه مثقال قرفه الطیب
زرنب زعفران جوزبوا بسباسه قاقله صغار قاقله کبار
دارچینی سلیخه سیاه عود قماری خام عود بلسان حب بلسان
ساذج هندی زنجبیل از هر یک دو مثقال شیر آمله منقی
شصت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر
مرتب نمایند ۞ انوشداروی دیگر از تصرف متاخرین
صنعت آن غنچه گل سرخ ساذج هندی از هر یک شش مثقال
سعد کوفی قرفه الطیب از هر یک پنج مثقال قسط [illegible]
مصطکی دانه هیل بوا سنبل الطیب مثقال قاقله کبار
بوا زعفران زرنباد از هر یک دو مثقال شیر آمله [illegible]
[illegible]

ورده رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده ثفلش
را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند و ادویه
را بآن سرشته بدستور معجون سازند شربتی دو درم تا سه
درم ‖ انوشدارو تالیف حکیمی از اطبای اصفهان
منافع آن قریب بمنافع انوشدارو هندی نوشته
یا زیاده نفع از برای سده های کبد و استسقا و جمیع
امراض کبد صنعت آن سعد کوفی غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع اسارون حب بلسان سنبل الطیب ریوند
چینی از هر یک دو مثقال گل بنفشه دو درم مصطکی رب
رب بیاسه ابنی جوزبوا زرنباد زنجبیل ساذج هندی اذخر
مکی از هر یک یک مثقال دارچینی سه مثقال نخود ابیج کیدم
آمله منقی هشت مثقال ادویه را سوای آمله منقی کوفته
بیخته روغن بلسان چرب نمود آمله را یک شبانروز در
شیر گاو خیسانیده پس در هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی
بآتش ملایم بجوشانند تا سی مثقال آب باقی ماند بمالند
و پالایند پس بگیرند گلقند آفتابی بوزن ادویه و در هاون
سنگی نرم صلایه نمایند و عسل مصفی دو وزن ادویه مجموع
ماء آب مطبوخ آمله یا لوو داخل نموده بقوام آورند و
ادویه را بآن سرشته معجون سازند ‖ انوشدارو کندی
منقول از مجربات حکیم احمد ولد حکیم سلیمان موسوی مجلد
میرزا معز الدین برادر حکیم احمد صنعت آن غنچه گل سرخ
شش جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی
اسارون از هر یک سه جزو قرفه الطیب زرنب از هر یک
دو جزو بیاسه زعفران دانه هیل بوا قاقله کبار جوزبوا از
هر یک یک جزو اجزا را علیحده علیحده کوفته بیخته وزن
نموده بگیرند بازاء هر سی و شش مثقال ادویه یک رطل آمله
منقی و دو هشت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند
و پالایند و صافی آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل
قند تبرزد صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس
ادویه را داخل نموده نیکو بسرشند و نگاه دارند شربتی دو
مثقال و نیم ‖ انوشدارو لولوی مفرح است قوی
دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
طعام بگوارد و بجهت بیماریها که از مشارکت معده و جگر بود سودمند

زنادو تشنگی آورد صنعت آن مروارید ناسفته
حجر یشب بسد سعد کوفی اذخر کهربا از هر یک دو مثقال
عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی
ابریشم خام مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج رومی
بهمنین سفید از هر یک دو مثقال شیر آمله منقی سی مثقال
زرشک بیدانه انار دانه از هر یک دو مثقال زرشک و
انار دانه را به آمله بجوشانند و صاف نمایند و سه چندان
ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند
شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند
انوشدارو لولوی دیگر قریب النفع بدان صنعت
آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی
زعفران اسارون هیل بوا قرفه مروارید ناسفته کهربا
مرجان از هر یک دو درم ابریشم مقرض حجر یشب گاوزبان
صندلین درونج رومی بهمنین گل ارمنی گل مختوم طباشیر
سفید پوست بیرون پسته از هر یک یکدرم و نیم جوزبوا
کبابه کشنیز خشک از هر یک یکدرم شیر آمله منقی پنجاه
مثقال آب زرشک آب انار ترش از هر یک پانزده
مثقال عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا
سی عدد ورق نقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه
بدستور معمول بسرشند مقدار شربتی دو درم باشد
انوشدارو لولوی تالیف حکیم اشرف قمی منقول از
خط مصنف الیه که صنعت آن عود هندی طباشیر سفید
سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع ساذج هندی
ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال مصطکی زرشک
منقی گل ارمنی مغسول اسارون سعد کوفی اذخر مکی
دارچینی زعفران از هر یک سه مثقال بیاسه جوزبوا قرنفل
درونج عقربی بسد کهربای شمعی دانه هیل قاقله کبار
یشب سبز مروارید ناسفته عنبر اشهب یاقوت رمانی
از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص یک و نیم مثقال
ورق نقره یک مثقال ورق طلا نیم مثقال آمله منقی
هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال
عسل سفید مصفی شش صد مثقال بدستور مقرر ترکیب
نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم

انوشدارو لولوی اشرف حکیم عماد الدین محمود
حسینی شیرازی مفرح و مقوی قلب و دماغ و کبد و معده
است و وسواس و غم و وهم و نزع را زائل سازد و تفریح
و سرور آورد و اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و معدی را نهایت
نافع است و امراض سوداوی دماغ و قلب را زائل گرداند منافع
بسیاری بجهت این مرکب ذکر کرده و مختصر کرده ایم صنعت
آن دانه هیل بوا زرنب دارچینی زرنباد سنبل الطیب
جوزبوا بیاسه قرنفل درونج عقربی گل ارمنی مغسول گل
مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره زرشک
بیدانه مشک تبتی خالص طباشیر از هر یک یک مثقال
مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گل سرخ منزوع الاقماع
سعد کوفی صندل سفید بگلاب سوده تخم خرفه مقشر تخم
کاسنی مقشر از هر یک دو مثقال ورق طلا نیم مثقال
شیر آمله منقی نود مثقال گلاب و آب به شیرین آب
سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود و عرق بید مشک
از هر یک یکصد و بیست مثقال اول مرتبه آمله را یک شب
در شیر گاو خیسانند و صبح بشویند و یازده رطل آب بجوشانند
تا سه رطل آب بماند پس فرود آورده بمالند و پالایند و
در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هر
یک یکصد و بیست مثقال گلاب و عرق بید مشک
آب میوهای مسطور داخل کرده بقوام آورند پس از
آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فاتر گردد
و بکلی بسرد نشود ادویه را آنچه صلایه کردنی است
صلایه کرده و آنچه حل کردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی
است کوبیده و بیخته بدستور بآن سرشته معجون سازند و
در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال ‖ انوشدارو لولوی تالیف حکیم احمد
صنعت آن مروارید ناسفته بسد یشب سبز سعد کوفی
مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی
سنبل الطیب طین ارمنی ابریشم مقرض گل سرخ منزوع
الاقماع از هر یک دو مثقال عود هندی بگلاب تر کرده سه
مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال ورق
طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال شیر آمله منقی سی مثقال

عسل جید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه
آمله را یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس شیر را دور کرده
آمله را بآب گرم بشویند تا اثر شیر نماند پس بگلاب
بجوشانند و بپالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند
انوشدارو لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته
بسد کهربای شمعی یشب کافوری از هریک سه مثقال
و نیم سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قماری
ورق الطیب زرنب بسباسه دانه هیل دانه قاقله کبار
دارچینی سیلانی جوزبوا پوست بیرون پسته دو پنج عقربی
صندل سفید طباشیر سفید گل ارمنی از هریک سه مثقال
آمله در شیر پرورده منقی بیست و دو مثقال و نیم عنبر اشهب
یک مثقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول
از هریک یک مثقال رب سیب شیرین نود و پنج مثقال
نبات سفید چهار و هفت مثقال عسل سفید مصفی هشتاد
و پنج مثقال جواهر را با هفتاد و پنج توله که دو صد و بیست
و پنج مثقال صیرفی است آب لیموی نیکو مسلایه کرده نبات
را بگلاب گداخته با رب سیب و عسل بقوام آورند
اول جواهر را داخل نمایند پس عنبر را بروغن بادام شیرین
گداخته داخل نمایند پس باقی ادویه را اندک اندک
داخل کرده برهم زنند و زعفران را بگلاب حل کرده
ورق طلا و ورق نقره را بعسل حل کرده داخل نمایند و
بسواطه برهم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک
مثقال تا دو درم انوشدارو لولوی که بجهت
بندگان حضرت نواب بادشاه جنت مکان شاه عباس
صفوی موسوی حسینی یکی از اطبای سرکار ترتیب
داده ظاهر آن است که تالیف عمدة الاطبا حکیم محمد رضا
ولد حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری بجهت آن نوشته
صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی چهار
درم قرنفل مصطکی قاقله کبار اسارون شامی دانه هیل
بوا از هریک دو درم بسباسه قرفة الدارچینی جوزبوا آس
زرنباد گل مختوم بسد محرق رازیانه پوست بیرون پسته
از هریک یکدرم و نیم زعفران ساذج هندی طباشیر سفید
مروارید ناسفته کشنیز مقشر ابریشم مقرض

پوست زرد اترج گل گاوزبان بادرنجبویه از هریک
دو درم و نیم عنبر اشهب ورق نقره از هریک دو درم
مشک تبتی خالص ورق طلا از هریک یکدرم شیر آمله منقی
یک رطل آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی قند
سفید بالمساوات سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند
شربتی یک مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان
خوردن انوشدارو دیگر منقول از مجربات
حکیم محمد ولد حکیم سلیمان بخط معزی الیه صنعت آن
مروارید ناسفته یشب کافوری بسد محرق مغسول سعد
کوفی اذخر مکی زعفران از هریک دو مثقال عود قماری
خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج هندی
سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین ارمنی از هریک
سه مثقال عنبر اشهب نیم مثقال شیر آمله منقی سی مثقال
عسل مصفی قند سفید بقدر ضرورت بدستور معجون
سازند و قلمی فرموده اند نسخه که کمترین درین نسخه
انوشدارو دیده و تجربه کرده نافع آمد این است
مروارید ناسفته بسد یشب سبز سعد کوفی مصطکی اذخر
مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی
طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم مقرض ورق گل سرخ
از هریک دو مثقال عود قماری خام سه مثقال و نیم
زعفران یک مثقال ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب
از هریک نیم مثقال شیر آمله سی مثقال قند سفید عسل
مصفی بالمناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه آمله را در شیر
بخیسانند یک شبانروز پس بآب گرم بشویند بآب
خالص بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش بگذارند و قند
و عسل را داخل کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته
با آن معجون سازند و در نسخه دیگر وزن عنبر اشهب
یک مثقال است و وزن قند و عسل سه وزن مجموع
ادویه قلمی نموده که آمله را بعد از شستن بآب گرم
با گلاب بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش بگذارند
و با عسل و قند بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
با آن بسرشند ملا انوشدارو لولوی دیگر که بجهت
بندگان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه

سلیمان صفوی موسوی حسینی حکیم میر محمد باقر غفر الله له
که از اعمام آن مرحوم است تصرف نموده و در منافع نقل
منافع انوشدارو لولوی تالیف حکیم عماد الدین محمود
شیرازی حکیم باشی حضرت نواب شاه طهماسب صفوی
موسوی حسینی ملک ازان اقوی است صنعت آن مروارید
ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی عنبر اشهب ابریشم
مقرض غنچه گل سرخ سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران
مصطکی رومی از هریک سه درم یشب سبز مرجان قرنفل
عقربی دانه هیل بوا تخم بادرنجبویه اذخر مکی اسارون شامی
ساذج هندی سعد کوفی عود هندی صندل سفید مقاصری
پوست زرد اترج زرنباد مشک بهمن ریوند چینی از هریک
دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا ورق نقره از هر
یک یکدرم آمله منقی بشیر گاو پرورده نیم رطل قند سفید
نبات سفید عسل سفید مصفی متساوی سه وزن مجموع
ادویه بدستور معجون سازند شربتی از یک مثقال
تا دو درم و در نسخه دیگر بعوض ریوند چینی دارچینی آورده
انوشدارو لولوی معمول حکیم محمد باقر حسینی ولد حکیم
عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معزی الیه
قریب است در افعال به نسخه والد معزی الیه صنعت آن
ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی
رومی کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گل سرخ
از هریک سه مثقال اسارون دانه هیل بوا ریوند چینی
عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست
زرد اترج سعد کوفی ساذج هندی مرجان قرنفل یشب
سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا
ورق نقره محلولین از هریک یک اوقیه زرشک منقی
اذخر مکی از هریک دو اوقیه یاقوت رمانی یک مثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی
بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه و اگر دو وزن مجموع
ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را یک شبانروز
در شیر بخیسانند آن مقدار که ترگردد پس از شیر
شسته باگلاب و عرق بید مشک بجوشانند آن مقدار
که مهرا شود پس از پشت آرد بیز مولی بگذرانند

وبانبات وعسل کف گرفته داخل کرده بقوام آورند واین
بدستور آن سرشته معجون سازند شربتے یک مثقال
دو درم حجر ولیرا عنبر اشهب از ہریک دو درم قند شکر
[illegible] دو درم دوشاب یکدرم ورق طلا دو دانه
ست [illegible] انوشدارو ے لولوے دیگر که بجهت نواب
اشرف اعلی شاه عباس ماضی ترکیب نموده و صنعت
آن مروارید ناسفته کهربا یشب سبز کافوری لبد محرق
مغسول یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک
تبتی ورق نقره محلول دانه ہیل بوا قرنفل درونج عقربی
قاقله کبار از ہریک دو مثقال عود قماری خام مصطگی
رومی دار چینی سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از ہر
یک چہار مثقال جوز بوا بسباسه ساذج ہندی طباشیر
سفید ورق گل سرخ زعفران طین ارمنی زرشک منقی
اسارون اذخر مکی از ہریک سه مثقال ورق طلا محلول
یک مثقال شیر آمله منقی ہفتاد وپنج مثقال قند سفید عسل
سفید مصفی از ہریک دویست مثقال بدستور مقرر معجون
سازند شربتے از دو درم تا سه درم انوشدارو ے لولوے
منقول از خط میرزا محمد حسین حکیم باشی شاه سلطان حسین
نقل فرموده اند که جد مغفرت الیه حکیم محمد رضا این نوشدارو
را بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ثانی ترکیب
نموده و صنعت آن عود ہندی مصطگی رومی دار چینی
سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از ہریک
چهار مثقال جوز بوا بسباسه ساذج ہندی طباشیر سفید
زعفران غنچه گل سرخ منزوع الاقماع طین ارمنی مغسول
زرشک منقی اسارون اذخر مکی از ہریک شش مثقال
قرنفل درونج عقربی قاقله صغار مروارید ناسفته یشب
سبز کهربای شمعی لبد محرق مغسول یاقوت رمانی عنبر اشهب
مشک تبتی از ہریک دو مثقال ورق طلا یک مثقال
ورق نقره دو مثقال شیر آمله منقی شصت مثقال
قند سفید عسل مصفی از ہریک دو صد مثقال بقانون
مقرر معجون سازند شربتے از یک مثقال تا دو مثقال
انوشدارو لطف میرزا رضی موسوی و صنعت آن
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی

بسباسه زعفران از ہریک پنج مثقال قرنفل سنبل الطیب
اسارون ساذج ہندی از ہریک سه مثقال مشک
تبتی خالص قرنفل الطیب از ہریک نیم مثقال جوز بوا ہفت
عدد دانه ہیل بوا دانه قاقله کبار از ہریک دو مثقال
زرنباد دار چینی دار فلفل از ہریک دو مثقال و نیم
آمله منقی یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع
ادویه قند سفید یک وزن مجموع ادویه بدستور مقرر
معجون سازند شربتے دو درم واین نوشدارو را انو
[illegible] کندرے اسرار است ونسخه کندری ہمراه است
از برائے تقویت قلب انوشدارو ے لولوے که
مغفرت پناه حکیم محمد باقر موسوی ترتیب داده و بعد
آن معمول حکیم محمد حسین ولد مشار الیه بود واین دو نسخه
است یک نسخه [illegible] دیگر نسخه بارد ونسخه حارا این است
ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفته کهربائے
شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران مصطگی عنبر اشهب
از ہریک سه مثقال عود قماری خام پوست ترنج
بادرنجبویه دانه ہیل درونج عقربی اسارون اذخر مکی
یشب سبز مرجان ترفرے مشک ختائی ورق طلا
ورق نقره ریوند چینی ساذج ہندی سعد کوفی زرشک
منقی یاقوت رمانی از ہریک دو مثقال آمله منقی شصت
مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی از ہریک
برابر مجموع ادویه آمله را بگلاب و عرق بید مشک
بجوشانند واز پشت غربال بمالانند وقند ونبات
وعسل را صافی نموده داخل کنند وبعد از ان عنبر را وران
حل کنند وبعد از ان مشک وزعفران وبعد از ین ورقها
پس باقی اجزا را داخل نمایند نسخه دوم که بارد است
ابریشم مقرض طباشیر سفید گل گاؤزبان گل سرخ
مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره
کهربائے شمعی صندل سفید زرشک منقی از ہریک
مثقال یشب سبز مرجان ترفری ریوند چینی از ہریک
دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه سنبل الطیب
مصطگی از ہریک یک مثقال اسارون سعد کوفی
دانه ہیل درونج عقربی پوست زرد ترنج اذخر مکی

ساذج ہندی از ہریک یک ونیم مثقال عود ہندی غرقی
یک مثقال آمله منقی شصت مثقال بانبات وقند و
عسل از ہریک مثل مجموع اجزا مرتب نمایند شربت یک
مثقال تا دو درم تابع [illegible] انوشدارو ی لولوے
تالیف زین الدین مسعود شیرازی صنعت آن مروارید
ناسفته لبد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی غنچه گل
سرخ منزوع الاقماع زعفران قاقله صغار اذخر مکی حب
بادرنجبویه گل ارمنی مغسول ریوند چینی بسباسه دار چینی
از ہریک دو مثقال سعد کوفی بہمن سرخ بہمن سفید ساذج
ہندی اسارون مصطگی رومی [illegible] از ہریک یک مثقال
ونیم سنبل الطیب یک مثقال ونیم عود قماری چہار مثقال
زرشک منقی سه ونیم مثقال ابریشم مقرض سه مثقال
شیر آمله پنجاه و چہار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید
پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوے مصفی یکصد و
پنجاه قند وعسل را بگلاب حل کرده بقوام آورده ابریشم
مقرض را بران پاشیده ادویه را بدستور معتبر
با آن سرشته معجون سازند شربتے یک مثقال تا یک
مثقال ونیم انوشدارو ے لولوے قطبی نموده اند
که این لطف بنده آثم میر محمد ہاشم المحتاج الی
غفران ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان
است اعضائے رئیسه ومعده را قوت دہد ونور چشم را
بیفزاید ومانع انصباب مواد است بمعده وامعاء ومحافظ
اخلاط از تعفن وفساد واخلاط سودا [illegible] سودا
ومقوی باه ومجفف رطوبات معده وامعاء ودماغ و
اعصاب وہاضم ومشتہی طعام است وبوی دہان خوش
کند ومفرح ومسرور آورد ودفع ضعف دماغ ومالیخولیا و
سائر امراض سوداوی را نافع است ومنافع بسیار
دارد ومجرب است این نسخه بلکه جمیع انوشدارو ہاے
لولوے ولا سیما انوشدارو ی لولوے حکیم عماد الدین
محمود بالخاصه مقوی معده واعضای رئیسه ونافع از برای
اصحاب وسواس سوداوی ومالیخولیا خصوص از برای
اصحاب المالیخولیاے مراقی ومعدی ومیباشد [illegible]
[illegible] آنہا را و صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع

چهار مثقال مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول
کهربای شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساذج
هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فاد زهر معدنی
خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل
سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان از هر یک
سه مثقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنباد از
هر یک یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم
خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هر یک
نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال
شیر آمله منقی هفتاد و پنج مثقال فانید سنجری عسل سفید
مصفی خوشبو نبات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک
بوزن مجموع ادویه آمله را یک شبانروز در شیر گاو
بخیسانند و پس بشویند نیکو آنرا با زرشک منقی در نه رطل
آب خالص بجوشانند تا به رطل برسد پس بپالایند و
فانید و عسل و نبات را بگلاب حل کرده بآتش ملایم بجوشانند
و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف نیاورد صاف نموده
در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بآن و بدستور
مقرر سرشته معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال
انوشدارو ے لولوی یاقوتی نیز از اختراع آن مرحوم
صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب
کافوری عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان تیز فرفری زمرد
کهنه فاد زهر معدنی خطائی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب
کهربا نفاح اذخر مکی از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب
ورق گل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرد
اترج طباشیر سفید صندل سفید گل مختوم گل ارمنی ابریشم
مقرض ساذج هندی دانه هیل از هر یک یکمثقال شیر آمله
منقی بیست مثقال آب امرود و آب سیب شیرین از هر یک
چهل مثقال نبات سفید عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال
و دستور ساختنش آنکه شیر آمله را در یک رطل گلاب
بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و ثفلش را در کنند
و آب امرود و آب سیب و نبات و عسل قدرے آب
خالص داخل کرده بجوشانند کفش را بگیرند و در آمله
مطبوخ داخل کرده بقوام آورند و جواهر و فاد زهر و کهربا

را بگلاب ساییده کرده و ذهب و فضه را حل کرده سائر
ادویه کوفته و بیخته با سرشته معجون سازند شربتی
از دو درم تا سه درم و انوشدارو ے لولوی دیگر نیز
از اختراع آن مرحوم مقوی اعضاے رئیسه است
و از برائے خفقان جمیع اقسام مالیخولیا خصوص مراقی
و از برائے ضعف دماغ و معده و کبد و احشا نافع است
و بوے دهان را خوش کند و فرح آورد و مشتهی و مقوی
است و روشنائی چشم را بیفزاید و منافع بسیار دارد
صنعت آن غنچه گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سنبل الطیب
از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته یشب کافوری
یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان
تیز فرفری زمرد کهنه لعل بدخشی حجر فاد زهر معدنی خطائی
عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول کهربای
شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته ابریشم مقرض
گل گاوزبان زعفران نفاح اذخر خولنجان زرنباد
اسارون بباسه از هر یک یک مثقال پوست زرد
اترج بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری دارچینی طباشیر
سفید فرنجمشک صندل سفید ساذج هندی گل ارمنی
مغسول گل داغستانی دانه هیل بوا بادرنجبویه از
هر یک یک مثقال و نیم عنبر اشهب مشک تبتی از
هر یک نیم مثقال شیر آمله منقی شصت و پنج مثقال
زرشک منقی هفت مثقال آمله و زرشک را یک
شبانروز در آب چندان بخیسانند و باید که مقدار
آب نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب
بماند فرود آورده نیکو بمالند و بپالایند پس فانید
سنجری نبات سفید رب به شیرین رب امرود از
هر یک نصف وزن اجزا عسل مصفی بوزن اجزا
بگلاب حل کرده و بآتش ملایم بجوشانند و کف
آنرا گرفته چون دیگر کف نیاورد در آمله مطبوخ
داخل کرده بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر
بآن سرشته و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال نوع دیگر صنعت آن نسخه دیگر
یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول

کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی سلیخه اسارون
سنبل الطیب درونج عقربی ساذج هندی دانه هیل بوا
ورق نقره محلول سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید
کشنیز خشک بریان ورق گل سرخ ابریشم مقرض صندل
سفید عود قماری خام از هر یک سه مثقال قرنفل
مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر
یک یکمثقال شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید
عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا از یک مثقال و نیم
انوشدارو ے لولوی دیگر از تالیف آن مغفور که بیان شد
دارد صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار
مثقال مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز کهربای شمعی از
هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون
پسته پوست زرد اترج حجر فاد زهر معدنی گل ارمنی
مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک سه مثقال
سعد کوفی دانه هیل بوا از هر یک یک مثقال و نیم زرشک
بیدانه هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر
اشهب طلا محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق
نقره محلول از هر یک یک مثقال شیر آمله هفتاد و پنج
مثقال فانید سنجری عسل مصفی نبات سفید هر یک سه
سه وزن ادویه یعنی از هر یک وزن ادویه مجموع آمله
را یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس بشویند نیکو
و با نه رطل آب آن را و زرشک را بجوشانند تا به سه
رطل رسد پس بپالایند و فانید و عسل و نبات را
داخل کرده بقوام آورند شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال انوشدارو ے لولوی نیز از تالیف نواب
غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی
غفر الله لهما نهایت مقوی اعضاے رئیسه است و از
برائے خفقان و مالیخولیائے مراقی و ضعف دماغ و معده
و کبد نافع است و بوے دهان خوش کند و نشاط آورد
و مشتهی است و منافع بسیار دارد و مجرب است
صنعت آن غنچه گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی مثقال

مروارید ناسفتہ یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی
بسد محرق مرجان فرفری زمرد کہنہ لعل بدخشی بیجادہ
زہر خطائی عنبر اشہب ورق طلائی محلول ورق نقرہ
محلول کہربائے شمعی درونج عقربی پوست بیرون پستہ
زعفران نقاح اذخر زرنب اسارون بسباسہ باغی
از ہر یک یک مثقال پوست زرد اترج دارچینی کبابہ
سفید صندل ساذج ہندی گل مختوم گل ارمنی مغسول
ابریشم مقرض دانہ ہیل بوا از ہر یک یک مثقال و نیم
شیر آملہ شصت مثقال زرشک منقی ہفت مثقال آملہ
قند شک او در ده رطل آب بجوشانند تا بہ رطل رسد
پس فرود آوردہ بمالند نیکو و بپالایند پس تا چند ستبری
نبات سفید و عسل مصفی در رب بہ شیرین و رب امرود
از ہر یک بوزن مجموع ادویہ داخل کردہ بقوام آرند
و باقی ادویہ بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف
چینی نگاہدارند شربتے از یک مثقال تا دو مثقال
اتوشدارو ے لولوئے بہ نسخہ دیگر صنعت آن
یاقوت رمانی مروارید ناسفتہ یشب سبز بسد محرق
مغسول کہربائے شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی سلیخہ
سیاہ ساذج ہندی سنبل الطیب درونج عقربی چینی دانہ
ہیل ورق نقرہ محلول سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویہ
از ہر یک دو مثقال زعفران مصطگی طباشیر سفید کشنیز
خشک بریان مقشر گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام
مقرض عود قماری خام صندل سفید از ہر یک سہ مثقال
قرنفل مشک تبتی عنبر اشہب ورق طلائی محلول از
ہر یک یک مثقال شیر آملہ منقی شصت مثقال قند
سفید و عسل بالسویہ بوزن مجموع ادویہ بدستور مقرر
نمایند شربتے از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
اتوشدارو ے لولوئے کہ از مفرحات است و مقوی
دل معدہ و مراق و دماغ است و دفع غم و خفقان و
وسواس کند و مالیخولیای سوداوی را نہایت سودمند
باشد و ہاضم طعام است و بوے دہان خوش کند
و اشتہای طعام آورد و شکم بہ بندد و صحبت بیمار سے را کہ
بمشارکت معدہ باشد نافع بود صنعت آن غنچہ

گل سرخ منزوع الاقماع چہار مثقال سعد کوفی
اذخر مکی مروارید ناسفتہ بسد محرق مغسول یشب سبز
کہربائے شمعی از ہر یک دو مثقال عود قماری غرقی خام
سہ مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج ہندی سنبل الطیب
گل ارمنی ابریشم مقرض از ہر یک سہ مثقال عنبر اشہب
زعفران از ہر یک نیم مثقال شیر آملہ منقی سی مثقال
و طریق شیر آملہ آن است کہ ہر مقدار آملہ را کہ خواستہ
باشند با دو وزن شیر گاو بخیسانند یک شبانہ روز
پس بشویند و سی مثقال آنرا با دو ہفت ہفتاد
مثقال آب خالص بجوشانند آن مقدار کہ نود
مثقال آب در آن بماند پس عسل مصفی و قند سفید
مساوی یکصد و ہشتاد مثقال داخل کنند و بجوشانند
تا بقوام آید پس فرود آوردہ ادویہ را بدستور بان بسرشند و در
نسخہ دیگر این اتوشدارو عنبر اشہب داخل نیست
و وزن زعفران دو مثقال است و این اجزا با اجزای
اصل افزودہ است کہربا درونج عقربی بہمن سفید
بہمن سرخ اشنہ از ہر یک دو مثقال شیر آملہ سی
مثقال چنانچہ در نسخہ اصل بود با زرشک منقی و انار
دانہ از ہر یک دوازدہ مثقال در آب بجوشانند
و از پالایش بگذرانند و باشیرہ چند مجموع ادویہ قند
سفید و عسل مصفی ترکیب کنند شربتے از دو درم
تا دو مثقال اتوشدارو ے دیگر منقول از خط استاد
آب عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم باشی ولد
ارشد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد
فرمودہ اند کہ این اتوشدارو بجہت نواب اشرف
جنت مکانی شاہ عباس صفوی موسوی تالیف
شدہ است صنعت آن عود ہندی مصطگی رومی
سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی ابریشم از ہر یک
چہار مثقال جوز بوا بسباسہ ساذج ہندی طباشیر
سفید گل سرخ زعفران گل ارمنی زرشک منقی
اسارون اذخر از ہر یک شش مثقال قرنفل درونج
عقربی قاقلہ صغار مروارید ناسفتہ کہربا یشب سبز
بسد یاقوت سرخ عنبر اشہب مشک تبتی از ہر یک

دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقرہ دو مثقال
آملہ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از ہر یک
دویست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند اتوشدارو ے
لولوئے دیگر منافع بسیار دارد و بنہایت مقوی قلب
و معدہ است صنعت آن مروارید ناسفتہ بسد محرق
یشب سبز سعد کوفی نقاح اذخر از ہر یک چہار مثقال
طباشیر سفید ساذج ہندی سنبل الطیب ابریشم مقرض
گل ارمنی از ہر یک شش مثقال عود قماری خام ہفت
مثقال عنبر اشہب یک مثقال شیر آملہ منقی شصت
مثقال عسل سفید مصفی و قند سفید بالمناصفہ سہ
وزن مجموع ادویہ بدستور مرتب نمایند اتوشدارو ے
لولوئے دیگر صنعت آن مروارید ناسفتہ بسد محرق
یشب سبز طباشیر سفید ساذج ہندی سنبل الطیب
ابریشم مقرض شیر آملہ از ہر یک سہ مثقال سعد کوفی
زعفران عنبر اشہب از ہر یک یک مثقال قند سفید
عسل مصفی از ہر یک نود مثقال بدستور مرتب نمایند
اتوشدارو ے لولوئے منقول از بیاض مجربات
حکیم احمد موسوی بخط معزی الیہ صنعت آن مروارید
ناسفتہ بسد محرق مغسول یشب سبز محرق مغسول مصطگی
رومی اذخر مکی سعد کوفی از ہر یک دو مثقال عود قماری
خام بگلاب سودہ سنبل الطیب طباشیر سفید ساذج ہندی
گل ارمنی مغسول ابریشم خام مقرض از ہر یک سہ مثقال
عنبر اشہب زعفران از ہر یک یک درم و نیم مشک تبتی یکدانگ
شیر آملہ منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی برابر
بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند و بعض اطبا
درین اتوشدارو مشک ختائی دو مثقال مروارید
ناسفتہ صلایہ کردہ دو درم و نیم کشنیز خشک ساذج
ہندی از ہر یک دو مثقال عنبر اشہب یک
مثقال داخل نمودہ اند و بعض اطبا آملہ را با آب
و شیر می خیسانند پس آنرا با آب گرم شستہ کہ اثر
شیر برود در آفتاب خشک کردہ کوفتہ بیختہ
داخل می نمایند و قلمی فرمودہ اند کہ این قسم بہتر است
بجہت آنکہ آملہ آنچہ از پالایش بیرون میکنند

بسند الحکما نواب حکیم سلیمان موسوی غفر الله لہ ؛
صنعت آن مروارید ناسفتہ محلا یہ کردہ قرفۃ الطیب
بسد محرق مغسول فرنجمشک تخم جوز بوا ابریشم مقرض از
ہر یک دو مثقال قرنفل اسارون دانہ ہیل بوا
قاقلہ کبار بسباسہ سنبل الطیب زرنب طین ارمنی
از ہر یک سہ مثقال ورق گل سرخ طباشیر سفید زعفران
از ہر یک شش مثقال سعد کوفی دہ مثقال پوست
زرد ترنج صندل سفید از ہر یک چہار مثقال لسان الثور
بادرنجبویہ سازج ہندی از ہر یک پنج مثقال لاجورد
مغسول مشک ختائی از ہر یک نیم مثقال ابریشم
مقرض دو مثقال عنبر اشہب یک مثقال تا دو مثقال
آملہ منقی یک رطل شربت فواکہ شیرین چہل مثقال
قند سفید یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع
ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتے یک مثقال
نیم ؛ انوشدارو ی لولوئے دیگر کہ صنعت آن
مروارید ناسفتہ سنبل الطیب اسارون مصطگی رومی
بہمن سرخ بہمن سفید قرنفل فلفل قاقلہ مصری دارچینی سلیخہ
کشنیز خشک از ہر یک شش مثقال زرنب زعفران
بسباسہ قاقلہ کبار دانہ ہیل بوا جوز بوا بادرنجبویہ
خولنجان سازج ہندی از ہر یک چہار مثقال غنچہ
گل سرخ منزوع الاقماع دوازدہ مثقال سعد کوفی
طباشیر سفید صندل سفید زرشک منقی از ہر یک
دو مثقال صندل سرخ ہشت مثقال مشک تبتی
یک مثقال عنبر اشہب یک مثقال ودوا آنگہ شیر
آملہ یکصد وہفتاد مثقال قند سفید عسل مصفی از ہر
یک من بدستور مقرر معجون سازند شربتے یک مثقال
انوشدارو ے لولوئے دیگر کہ صنعت آن غنچہ گل
سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی ہفت
مثقال مروارید ناسفتہ قرنفل اسارون بسباسہ
قاقلہ کبار دانہ ہیل بوا بہمن سرخ بہمن سفید مصطگی رومی
لسان الثور از ہر یک سہ مثقال زعفران بادرنجبویہ
جوز بوا سازج ہندی از ہر یک دو مثقال مشک خالص
یک مثقال عنبر اشہب ودوا آنگہ شیر آملہ منقی یکصد و پنج مثقال

قند سفید عسل مصفی از ہر یک ہشتاد و پنج مثقال
بدستور مقرر معجون سازند شربتے یک مثقال
انوشدارو ی لولوئے دیگر کہ صنعت آن غنچہ
گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی
قرنفل مصطگی رومی اسارون قرفۃ الطیب سنبل الطیب
شیر آملہ منقی مروارید ناسفتہ ابریشم خام مقرض از ہر
یک ہفت مثقال زرنب بسباسہ قاقلہ کبار دانہ ہیل بوا
صندل سفید طباشیر کشنیز خشک از ہر یک سہ مثقال
جوز بوا عنبر اشہب از ہر یک دو مثقال ورق طلا
ورق نقرہ از ہر یک یک مثقال مشک خالص نیم
مثقال قند سفید و عسل مصفی بالمناصفہ سہ وزن ادویہ
بدستور مقرر معجون سازند شربتے یک مثقال ؛؛
انوشدارو ی لولوئے یاقوتی کہ صنعت آن مروارید
ناسفتہ یاقوت رمانی یشب کافور کہربائے
شمعی بسد محرق پوست زرد ترنج اذخر مکی
سلیخہ سیاہ سازج ہندی سنبل الطیب درونج عقربی
دانہ ہیل ورق نقرہ محلول سعد کوفی اسارون
تخم بادرنجبویہ از ہر یک دو مثقال زعفران
مصطگی طباشیر سفید کشنیز خشک بریان غنچہ گل
سرخ منزوع الاقماع ابریشم مقرض عود قمارے
صندل سفید از ہر یک سہ مثقال قرنفل مشک تبتی
خالص عنبر اشہب ورق طلائے محلول از ہر یک
یک مثقال شیر آملہ منقی ہشتاد مثقال قند سفید
عسل سفید خوشبوئے مصفی بالسویہ دو وزن مجموع
ادویہ بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاہ
دارند شربتے از یک مثقال تا یک مثقال و
نیم ؛ انوشدارو ے لولوئے عنبرے
صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفتہ
کہربائے شمعی زعفران طباشیر سفید غنچہ گل سرخ
منزوع الاقماع از ہر یک سہ مثقال اسارون
سازج ہندی عود قماری غرقی خام سعد کوفی
دانہ ہیل بوا پوست بیرون پستہ پوست زرد ترنج
زرشک منقی صندل سفید مصطگی رومی ریوند چینی

عنبر اشہب مشک تبتی خالص مرجان زبرجد یشب سبز
ورق طلا ورق نقرہ بادرنجبویہ اذخر مکی از ہر یک
یک مثقال شیر آملہ منقی بیست مثقال قند سفید
بوزن تمام ادویہ عسل مصفی دو وزن مجموع ادویہ بدستور
مقرر معجون سازند کہ انوشدارو ے عنبری لولوئے
دیگر کہ صنعت آن مروارید ناسفتہ بسد محرق یشب
طباشیر سفید سازج ہندی سنبل الطیب ابریشم مقرض
از ہر یک سہ مثقال سعد کوفی زعفران عنبر اشہب از
ہر یک دو مثقال عود قماری غرقی خام دو مثقال و نیم
گل ارمنی یک مثقال شیر آملہ منقی بیست مثقال عسل
مصفی قند سفید از ہر یک نود مثقال آملہ را در سہ رطل
آب بجوشانند تا بیک رطل رسد قند عسل را داخل
کردہ بقوام آوردہ پس عنبر را دران داخل نمایند پس
باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بان سرشتہ معجون سازند
و در ظرف چینی نگاہ دارند شربتے یک مثقال
انوشدارو ے لولوئے عنبرے منقول از تحفۃ المؤمنین
کہ حسب الایماء ریاض مجربات نواب حکیم میر محمد باقر
بخط اعز کی الیہ نقل نمودہ دخلی فرمودہ کہ بہترین نسخہ
ہائے انوشدارو ے لولوئے است و مکرر تجربہ شدہ
جہت تقویت اعضائے رئیسہ و ضعف معدہ
و بدن و نقاہت در اکثر امراض مستعمل است صنعت
آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطگی زعفران
سنبل الطیب مروارید ناسفتہ کہربا گل سرخ از
ہر یک سہ مثقال یاقوت رمانی ریوند خطائی اسارون
سعد کوفی عود ہندی اذخر مکی صندل سفید پوست
زرد ترنج سازج ہندی بسد یشب سبز تخم بادرنجبویہ
درونج عقربی دانہ ہیل بوا زرشک منقی عنبر اشہب
ورق طلا ورق نقرہ از ہر یک دو مثقال مشک
ترکی یک مثقال شیر آملہ منقی نود مثقال آملہ را
با گلاب نود مثقال و آب باران پنج رطل بجوشانند
تا مہرا شود از رو بیرون بگذارند و با یک وزن نیم کوب
ادویہ قند سفید و مثل آن عسل سفید خوشبوئے مصفی
بقوام آوردہ ادویہ را بدستور مقرر بان معجون سازند

انوشدارو‌ے لؤلوے عنبری اشرف حکیم رکن الدین
مسعود شیرازی گو صنعت آن مروارید ناسفتہ
سنبل الطیب قاقلہ صغری بسباسہ از ہریک سہ
مثقال غنچہ گل سرخ منزوع الاقماع بہمن سرخ بہمن
سفید از ہریک شش مثقال سعد کوفی طباشیر صندل
سفید زرشک منقی از ہریک پنج مثقال درونج عقربی
قاقلہ کبار قاقلہ صغار جوزبوا خولنجان دار چینی
بادرنجبویہ سادج ہندی کشنیز خشک مقشر از ہریک
دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشہب از ہریک
نیم مثقال شیر آملہ منقی یک رطل نبات سنجری نیم من
عسل مصفی یک و نیم من رب بہ شیرین سی مثقال
بدستور معمول ترکیب نمایند شربتے یک مثقال نافع است

فصل دربیان جوارشاتے کہ داخل و عمود در آنہا آملہ است

آملج تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب
منصوری معدہ را قوت دہد و اشتہاے طعام آرد و
سردی معدہ را ببرد مقوی قلب و کبد و مفرح
است و خفقان بارد را زائل کند صنعت آن شیر
آملج بیست مثقال پوست بیرون پستہ سہ درم
مصطگی رومی سہ درم پوست اترج زرشک بیدانہ
عود قماری از ہریک سہ درم عنبر اشہب یک مثقال
سنبل الطیب دو درم قند سفید یکمن و نیم قند را
بقوام آوردہ ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ
بر روے سنگ ریزند و بطریق لوزیات بریدہ نگاہ
دارند گو جوارش آملج مقلے فرمودہ اند کہ از تالیف
بندۂ درگاہ محمد ہاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک
علوی خان محمد شاہی است کہ در سن یکہزار و یکصد
و ہفدہ ہجری در دار الفتح اجین بجہت شاہزادہ
والا نسب محمد بیدار بخت بن محمد اعظم شاہ بن اورنگ
زیب عالمگیر گورگانی تالیف نمودہ کفایت مفید
آمدہ این جوارش معدہ را قوت دہد و اشتہاے
طعام آرد و حرارت کبد را تسکین دہد و مقوی معدہ
حار رطب است و دل را قوت دہد و مفرح قلب است

و اسہال مراری را منفعت دہد و معدہ را با صلاح
آورد گو صنعت آن شیر آملہ منقی دوازدہ مثقال
طباشیر صندل سفید سماق زرشک منقی بادرنجبویہ
گل سرخ منزوع الاقماع پوست بیرون پستہ
از ہریک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم
خرفہ مقشر از ہریک دو مثقال مروارید ناسفتہ
چہار دانگ عنبر اشہب ورق نقرہ ورق طلا از ہریک
دو دانگ نبات سفید رب بہ شیرین از ہریک دو
وزن ادویہ بدستور مرتب نمایند گو جوارش آملہ
لؤلوے دیگر تالیف آن مرحوم بجہت منافع مذکورہ
صنعت آن شیر آملہ منقی ہفت تولہ زرشک بیدانہ
دو تولہ در آب خالص و گلاب و عرق گاوزبان و آب
انار شیرین و آب انار ترش و عرق بیدمشک و عرق
بادرنجبویہ از ہریک دو تولہ در پارچہ بپالایند پس یک
سیر نبات سفید داخل کردہ بقوام آورند پس مروارید
یاقوت رمانی کہربای شمعی دار چینی مصطگی از ہریک
شش ماشہ دانہ ہیل بوا طباشیر سفید ابریشم مقرض
صندل سفید گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر از ہر
یک یک تولہ ورق طلا ورق نقرہ از ہریک سہ ماشہ
پوست زرد اترج نہ ماشہ عنبر اشہب سہ ماشہ بدستور
بآن سرشتہ شربتے شش ماشہ گو جوارش آملہ سادہ
کہ ہمین منافع دارد گو صنعت آن شیر آملہ بیست درم
پوست بیرون پستہ سہ درم زرشک بیدانہ صندل سفید
از ہریک پنج درم حب الآس گل سرخ منزوع الاقماع
خشک کردہ از ہریک سہ درم قند سفید یکمن و نیم
گلاب یکچہار یکمن تبریزی بدستور مرتب سازند و بر سنگ
ریختہ بطریق لوزیات ببرند گو جوارش آملہ لؤلوے
دیگر صنعت آن آملہ مقشر چہاردہ مثقال آب
زرشک آب سماق از ہریک نہ مثقال صندل
سفید ابریشم مقرض گل گاوزبان دانہ ہیل بوا بادرنجبویہ
دار چینی مروارید ناسفتہ از ہریک دو مثقال گل سرخ
خرفہ مقشر از ہریک سہ مثقال عنبر اشہب مشک تاتار
ورق نقرہ ورق طلا از ہریک یک مثقال زعفران شش ماشہ

نبات سفید سی ہفت مثقال رب آلو رب سیب رب بہی
رب انار شیرین از ہریک بیست مثقال گلاب عرق
بیدمشک عرق گاوزبان از ہریک بیست و پنج مثقال
اجزا را کوفتہ بیختہ مروارید را اصلایہ نمودہ نبات را در
عرقیات بقوام آوردہ ربوب را داخل کردہ تبرید نمایند
چون معجون شود فرود آوردہ مشک و عنبر و مروارید
و ورق طلا و ورق نقرہ داخل نمودہ تبرید کردہ فرود آوردہ
در ظرف چینی نگاہدارند خوراک از شش ماشہ تا یک تولہ با
عرقیات مناسب بخورند گو جوارش آملج معدہ و قلب را
قوت دہد و خفقان را زائل کند و قوت تمام آورد و کبد
را قوی گرداند و این جوارش را منافع بسیار است
صنعت آن آب بہ اصفہانی آب سیب اصفہانی آب
اترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیمو
آب زرشک منقی آب سماق از ہریک دو دانگ نبات سفید
یکمن گلاب عرق بیدمشک از ہریک نیم رطل شیر آملہ
بیست درم شیر آملہ را در آب بپزند تا مہرا شود و بپالایند
و بہ آبہا و عرقہا یکجا کردہ بقوام آورند پس مصطگی رومی
خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب قرفہ دار چینی
از ہریک دو درم پوست بیرون پستہ پوست اترج
حب الآس از ہریک سہ درم کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ
جوارش سازند و زیادہ نمودن اجزا و کم کردن بحسب
مزاج و احتیاج بعہدۂ طبیب است کہ بحسب امزاج اشخاص
اضافہ و کم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج حرارت
نباشد عنبر اشہب یک مثقال و مشک خالص دو
دانگ اضافہ نمایند و اگر خواستہ باشند آملہ را نیز
با سائر ادویہ کوفتہ بیختہ بجا ند تک نبات و آبہا
و عرقہا بقوام آوردہ باشند داخل کنند جائز است
و ہمچنین اگر آب زرشک را نگیرند بلکہ سہ درم زرشک
منقی از حب را کوفتہ بیختہ با سائر ادویہ داخل نمایند
جائز است و اگر سہ درم غنچہ گل سرخ منزوع الاقماع
مسحوق داخل نمایند صواب باشد گو جوارش آملج آنکہ
مرحوم بجہت نواب بندگان عالی متعالی شاہزادہ
جاہ رضا قلی میرزا دلدار شد نادر شاہ صاحب قران تو

صنعت آن بلیلهٔ مربا یکصد و پنجاه مثقال با گلاب نیم
من و آب یکمن بپزند تا مهرا شود و از پالایش بیرون کرده
قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورده
پس بگیرند شیر آمله منقی بیست مثقال پوست بیرون
پسته مصطگی رومی خارخسک دارچینی عود هندی خام
ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زرشک منقی پنج
مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یک
مثقال داخل کرده معجون سازند و اگر خبث الحدید
مدبر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
جوارش آملج دیگر آب لیمو آب سماق از هر یک ده درم
قند سفید نیم من بقوام آورده آمله منقی پنج درم عود
قماری خام سه درم مصطگی دو درم عنبر اشهب یک مثقال
کوفته بیخته بدستور جوارش سازند جوارش آملج دیگر
مقوی معده جاذب است و اشتها آورد و طعام هضم کند
تا سهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت دهد و خفقان
حار را فائده دهد و بوی دهان خوش کند صنعت
آن شیر آمله منقی بیست درم زرشک منقی صندل سفید
از هر یک پانزده درم گل سرخ منزوع الاقماع سماق پوست
زرد اترج حب الآس پوست بیرون پسته از هر یک
سه درم مصطگی یکدرم مشک تبتی یکدانگ عنبر اشهب
نیم دانگ قند سفید یکمن گلاب یکمن قند را بگلاب
حل کرده بقوام آورند و اجزا را کوفته بیخته با آن سرشته
شربتی از آن سه درم جوارش آملج تالیف آن
مرحوم که بجهت رضا قلی میرزا ولد ارشد نادرشاه
ترتیب داده اند معده را قوت دهد و اشتهای طعام
آورد و تقویت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه
نماید و سودا را دفع کند و مفرح است و نافع
از برای وسواس و خفقان و قرحهٔ مثانه کهنه مفید
است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت
آن بلیلهٔ کابلی مربا منقی از نوی یکصد و پنجاه مثقال
با گلاب نیم من تبریزی و آب یک من تبریزی بجوشانند
تا مهرا شود و از پالایش بگذرانند و ثفل آنرا دور کنند
پس قند سفید یکمن عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده

آورند پس بگیرند شیر آمله منقی بیست و پنج مثقال پوست
بیرون پسته پوست زرد اترج مصطگی خارخسک
دارچینی عود هندی ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل
سفید از هر یک سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال
عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر
یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر خبث الحدید
مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش
آملج لولوی اختراع آن مغفور الیها که بجهت
بندگان مغفرت الیه ساخته و نفع بسیار بمزاج ایشان
نموده از برای امراض مذکوره قبل صنعت آن
آمله منقی بیست مثقال در گلاب و عرق بید مشک
و عرق خار شتر و عرق گاوزبان از هر یک نیم من
عرق بادرنجبویه ده سیر در دیگ نقره یا دیگ سنگی
بجوشانند تا آنکه مهرا شود و بالند و پالایند پس
آب سفرجل حلو آب سیب شیرین آب انار آب امرود
شراب اترج شراب آلو بالو شراب زرشک از هر یک
بیست مثقال نبات سفید نیم سیر عسل مصفی دو سیر
همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید
ناسفته ابریشم مقرض خارخسک دارچینی عود هندی
پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال گل گاوزبان
سه مثقال ساذج هندی طباشیر سفید عنبر اشهب
ورق نقره از هر یک یک مثقال ورق طلا مشک تبتی
جدوار خطائی از هر یک نیم مثقال بدستور مقرر با آن
سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال جوارش
آملج حکیم عزت الله مخاطب بحکیم الممالک صنعت
آن آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید از هر یک
یکصد و پنجاه درم آب نعناع تازه سی و هفت درم
و نیم شیر آمله منقی پنج درم پوست بیرون پسته پوست
زرد اترج مصطگی رومی سنبل الطیب قاقله کبار
دانه هیل طباشیر سفید زرد ورد کشنیز خشک از هر یک
نیم درم عود هندی خام وج ترکی از هر یک نیم دانگ
بدستور مرتب نمایند شربتی سه درم جوارش
آملج لولوی خاصه نادرشاه از تالیف آن مغفور

تعلیم فرموده اند که این جوارش را فوائد بسیار است
و از جملهٔ فوائد آن انفع است از برای مالیخولیای
مراقی و وسواس و خفقان سوداوی و صداع سوداوی
صنعت آن شیر آمله منقی چهارده مثقال زرشک
منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان
سماق منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی
از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفه مقشر
سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق
نقره از هر یک یکمثقال نبات سفید یکصد و سی مثقال
شراب آلو بیست و چهار مثقال شراب انار بیست مثقال
بدستور مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در وقتیکه
برودتی که در مزاج اشرف محسوس شود بعضی مصطگی
رومی عود هندی پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال
مشک تبتی یکمثقال بر ادویه افزوده و در شیرخشت
خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک سی مثقال و نیم
من گلاب افزوده تالیف یافته جوارش آملج دیگر از
تالیف آن مرحوم بجهت شخصی که حرارت مفرطه در
مزاج خصوص گرده داشت و بسبب حرارت گرده ذیابیطس
داشت و ادرار البول و طبع نیز بود و ضعف قلب و
خفقان و نسیان نیز داشت صنعت آن آمله منقی ده
مثقال زرشک منقی پنج مثقال کافور قیصوری
زعفران از هر یک نیم مثقال غنچهٔ گل سرخ سه مثقال
طباشیر سفید بادزهر خطائی معدنی گل داغستانی
کهربای شمعی گل ارمنی مغسول یشب سبز صندل سفید ابریشم
مقرض کزمازج از هر یک یک مثقال کشنیز خشک
مقشر تخم خرفهٔ مقشر از هر یک سه مثقال انجبار را
صلایه باید کرد با گلاب بر سنگ سماق صلایه نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته برب بهٔ شیرین و رب سیب شیرین
از هر یک پنجاه مثقال بسرشند شربتی دو درم
جوارش آملج دیگر که آن مرحوم بجهت عالیجاه الملقب علیقلی خان
برادرزادهٔ نادرشاه تالیف نموده اند که آزار قرحهٔ مثانه
قدیم و ضعف معده و بواسیر و ضعف باه داشت و
بسبب مداومت این جوارش در امراض معزی الیه

تضعیف جوہر سیّالہ صنعت آن شیر آملۂ مقشر پانزدہ
مثقال زرشک مقشر پنج مثقال تادزہر معدنی خطائی
کہربائے شمعی گل گاؤزبان گل سرخ منقول طباشیر سفید
صندل سفید کزمازج صمغ عربی بزرالبنج سفید تخم ریحان
غنچۂ گل سرخ طرانیث شیرین عنبر اشہب از ہر یک یک
مثقال حسک ہر یاد دو مثقال کشنیز خشک تخم خرفہ مقشر
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم خسہ بزوا از ہر یک سہ
مثقال بادیہ شتر اعرابی نیم مثقال نبات سفید کعید دو دہ
مثقال رب بہ شیرین رب سیب شیرین گلاب عرق بید مشک
از ہر یک بیست و پنج مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند
جوارش مفرح کندے در حقیقت این جوارش ہمان
نوشدارو ہندیست کہ بسہل تصرفی مسمی بجوارش
مفرح ساختہ و افعال و منافع و خواصش ہمان است
کہ ذکر کردی گفتہ کہ جوارش نافع است از برائے خفقان
تقویت بدن و معدہ و نیکو کردن رنگ رخسارہ و
دفع بوے دہان و عرق صنعت آن گل سرخ
شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال قرنفل مصطکی رومی
اسارون سنبل الطیب از ہر یک سہ مثقال قرفۃ الطیب
ہند بسا از ہر یک دو مثقال بسباسہ جوزبوا قاقلۂ صغار
قاقلۂ کبار از ہر یک یک مثقال آملۂ مقشر بوزن مجموع
ادویہ یعنی سی و یک مثقال آملہ را در سہ رطل آب
بجوشانند تا بہ ثلث رسد از پرویزن بیرون کردہ
با یک رطل قند سفید بقوام آوردہ پس رشتہ نسخہ جوارش
آملج مفرح قلمی نمودہ اند کہ تالیف حاج حسین از تلامذہ
حضرت ابوحکیم قدس سرہ است نافع از برای مالیخولیا
مراقی صنعت آن آملۂ مقشر ابریشم خشائی بادرنجبویہ
طباشیر سفید از ہر یک دہ مثقال زعفران جوز بوا
سازج ہندی قرنفل بسباسہ دانۂ ہیل کبار عود قماری
تمام از ہر یک دو مثقال پوست زرد اترج پوست
بیرون پستہ از ہر یک سہ مثقال قند سفید نبات
سفید از ہر یک نود مثقال گلاب ہفتاد مثقال آب
زرشک پنجاہ مثقال آب لیمو شصت مثقال آب
سیب شیرین آب سیب ترش آب انار آب شہد از ہر

یک ہفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند شربتے
از دو درم تا شش درم نسخہ جوارش آملہ کہ بعد محمد حسین
شیر آملۂ مقشر زرشک مقشر گلاب عرق بید مشک
عرق شاہترہ عرق گاؤزبان از ہر یک یک مینا
بخیسانند تا محلول شود و بمالند و از پالائش بیرون
کنند پس بگیرند نبات سفید کعید شصت مثقال شربت
آلو شربت انار از ہر یک بیست مثقال داخل کردہ
بقوام آورند پس بگیرند گل گاؤزبان ابریشم بادرنجبویہ
غنچۂ گل سرخ از ہر یک سہ مثقال مصطکی نعناع
طباشیر صندل سفید دارچینی زرشک مقشر از ہر یک
یک مثقال ابریشم مقرض تخم خشخاش خشک از ہر یک
دو مثقال لاجورد مغسول نیم مثقال بان سہ شتہ
بدستور معجون سازند نسخہ جوارش آملج از اقتراح حضرت
ولی نعمی استاذی جامع این کتاب حکیم سید محمد
ہادی خان قدس سرہ مقوی قلب و دماغ و معدہ
است و باشہ را قوت دہد و اشتہاے طعام آورد +
صنعت آن شیر آملۂ مقشر برگ گاؤزبان از ہر یک
نہ مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیرون
پستہ مغز تخم خرفۂ مقشر پوست سندو کوملہ از ہر یک
شش مثقال کہربا مرجان قرمزی مروارید ناسفتہ
از ہر یک چہار و نیم مثقال صندل سفید دانۂ ہیل
قاقلۂ کبار قرنفل جوزبوا دارچینی از ہر یک سہ
مثقال ابریشم مقرض یاکوبیدہ پنج مثقال مصطکی
سہ و نیم مثقال زعفران دو مثقال عنبر اشہب
مشک تبتی خالص ورق نقرہ محلول از ہر یک یک
مثقال ورق طلائے محلول نیم مثقال با قند و عسل مصفی
بالمناصفہ چہار وزن ادویہ علی الرسم معجون سازند
شربتے از یک مثقال تا دو مثقال نسخہ حب آملج
جہت اسہال بواسیری و غیر آن نافع صنعت آن
آملۂ مقشر رازیانہ ہر دو مساوی الوزن در روغن بادام
یا روغن گاؤ تازہ بریان کردہ حبوب سازند ہر
حبی بقدر نخودے شربتے از نیم درم تا چہار درم نسخہ
واگر سفوف نمودہ کف نمایند و بالائے آن آب یا

شیر ملے مناسب بنوشند نیز مناسب است
دہن آملج موے را سیاہ کند و قوت دہد و مقوی بدن
تا اعتنا است صنعت آن آملۂ مقشر برگ [illegible]
پنج معمور اجزا مساوی نیم کوفتہ در آب یک شبان روز
بخیسانند و با روغن زیتون در دیگ مضاعف بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند نسخہ سفوف آملج اسہال معدی
را باز دارد و مقوی معدہ و جگر است صنعت آن
آملۂ مقشر سہ مثقال مصطکی رومی عود قماری خام پودینہ
غنچۂ گل سرخ تخم ورد الاقاع زیرۂ کرمانی مدبر کرد یا
رب السوس مغز تخم خیارین نعناع خشک اجزا
مساوی کوفتہ بیختہ شربتے یک مثقال با جلاب
شراب آملج در تقویت معدہ بے نظیر است صنعت آن
بگیرند آملۂ مقشر بیست مثقال افسنتین رومی دہ مثقال
یک شب در گلاب و آب از ہر یک یک رطل بخیسانند
و صبح بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و یک رطل
شکر سفید داخل کردہ بقوام آرند شربتے یک اوقیہ
مربّای آملج مقوی قلب حار و منبہ اشتہا و ہاضم طعام
است صنعت آن بگیرند آملۂ نیم رس و یا رسیدہ را
ہر کدام کہ خواہند و خار با زدہ در آب آہک زمانے
بگذارند پس برآوردہ پاک شستہ در آب شیرین قلیل
چند جوشے نمودہ کہ نیم پختہ گردد پس از آب برآوردہ
آب را بالکل نشف نمودہ سرکۂ انگوری تند نمک
لاہوری بران ریزند و بگذارند تا سہ روز تناول
نمایند و اگر سرکہ مستقطر یا عرق نعناع باشد چند
قرنفل و فلفل سیاہ دانہ دران اندازند بہتر است
و اگر چاشنی دار خواہند قدری نبات و یا چند دانہ فرا
خارک را ورق نمودہ دران اندازند نسخہ مربائے آملج
مقوی قلب و معدہ و دماغ است صنعت آن
بگیرند آملہ ہائے رسیدہ بالیدہ بزرگ دانہ و خار با
بسیار بران زنند و در آب آہک صاف قدرے
بگذارند پس برآوردہ نیکو شستہ در آب صاف
شیرین طبخ نمودہ رطوبت آنرا از پارچۂ کرپاس
صافی نشف نمایند و شیرۂ شکر سفید صاف نمودہ

وعسل مصفی اگر بسیار غلیظ نباشد داخل کرده بآتش
ملایم طبخ دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید و
غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده در مرتبان چینی یا
سبوچه لعاب دار نموده نگاه دارند و بعد یک هفته یا
زیاده ملاحظه نمایند اگر رطوبتے از جرم آنها تراوش
نموده و شیره را رقیق ساخته باز چند جوشے داده
بدستور نگاه دارند و عند الحاجت یکعدد و تا دو عدد
آنرا با گلاب شسته با آنچه مناسب باشد از طباشیر
مصطگی و دانه هیل بوا و کشنیز خشک و غیره تناول نما
مطبوخ آملج نافع است از برائے مالیخولیائے حادث
از احتراق صفرا لو صنعت آن آمله منقی پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
سنامکی از هر یک پنج درم عناب خراسانی ده دانه آلو
سیاه تمر هندی از هر یک بیست دانه اصل السوس پوست
تراشیده پنج درم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافی
نمایند بر روزی فلوس خیار شنبر منقی از حب و ترنجبین
پاک کرده از هر یک ده مثقال و نیکو بمالند و بپالایند
و بچکانند بران دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیم
گرم بیاشامند نافع باشد لو معجون آملج نافع از برائے
مالیخولیائے مراقی و دوار منقول از خط نجیب الدین
سمرقندی لو صنعت آن شیره آمله منقی ابریشم مقرض
پوست هلیله کابلی گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشک اجزا متساوی کوفته
بیخته برب سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند شربتے سه درم و در نسخه دیگر بجائے
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه داخل است لو معجون مفرح
آملجے سمرقندی در اسباب و علامات در علاج مالیخولیا
گذشت که بعد از فصد و تنقیه سودا استعمال آن است
اگر تقویت کرده شود باین معجون قلب و معده و دماغ
را مولانا نفیس در شرح آورده که معجون مفرح به نسخه
محمد بن زکریا این است لو صنعت آن گل سرخ
شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی رومی سنبل
الطیب اسارون از هر یک سه درم قرفة الطیب زرنب
زعفران از هر یک دو درم بسباسه جوز بوا از هر یک
یکدرم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم است اجزا را
کوفته شیره آمله منقی یکرطل در هفت رطل آب بپزند
تا سه رطل بماند پس بمالند و بپالایند و نیم رطل عسل
مصفی دران داخل کرده بپزند تا بقوام آید ادویه را
بآن بیامیزند بعد از فرود آوردن از آتش و در ظرف
چینی نگاه دارند و بدانکه این همان معجون هندیست
معروف به انوشدارو که ذکر یافت ۱۲

فصل در بیان مفرحات آملجی ۱۴

مفرح آملجی لولوے تالیف جالینوس این مفرح
را از برائے قیصر روم تالیف نموده و نامیده آن را
ارسطوماخس یعنی خیار القلب جهت خفقان حار و
سودا و منع صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع
و شقیقه و مالیخولیا خصوصاً مراقی و حمی و تشنگی و قطع
خون و نکایت سموم نافع است و گویند سرد است
در درجه دوم و خشک است در اول لو صنعت آن
آملج در شیر گاو تازه دوشیده خیسانیده بشرط
آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر برآورده سه
روز در گلاب خیسانند پس بپزند با شکر یا انگبین و
شراب سیب و شراب یاسمین و گلاب و عرق بید مشک
از هر یک دو صد مثقال تا آمله مهرا شود و باز در دیگ
کرده بآتش ملایم بپزند تا بقوام لائق آید پس از
آتش فرود آورده بگیرند گل سرخ ستر و الاقماع
گل گاوزبان تخم خرفه مقشر از هر یک بیست مثقال
صندل سرخ صندل زرد صندل سفید پوست بیخ
رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید
دارچینی کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست زرد
اترج پوست زرد نارنج ابریشم مقرض کهربا از هر
یک پنج مثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفته
غلطان بزرگ دانه از هر یک سه مثقال ورق طلا
محلول ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز از
هر یک دو مثقال معادن را بآب لیمو یا آب ترنج
ترش حل کرده ورق طلا و ورق نقره را با عسل حل کرده
و باقی ادویه را کوفته و بیخته عنبر اشهب دو درم در دهن
پسته یا روغن بلسان گداخته بدستور مقرر با خمیر بجائے
فرود معجون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند
شربتے یک مثقال تا دو درم لو مفرح آملج نافع از برائے
اصحاب مالیخولیا لو صنعت آن آمله منقی هفتاد و پنج
درم پوست هلیله کابلی پنجاه درم هر دو را سه روز در
آب بپزند تا مهرا شود نیکو بمالند و از بالائش [illegible]
شسته غربال موئی بگذرانند پس نیم من عسل سفید
خوشبوی مصفی داخل کرده بقوام آرند پس بگیرند بادر
نجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطگی قرفة الطیب
جوز بوا قاقله تودری بهمن سفید سرخ زرنباد درونج عقربی
زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم
و نیم [illegible] کوفته بیخته بآن بسرشند
و در ظرف چینی نگاه دارند لو صنعت این مفرح
به نسخه سمرقندی در قرابادین نافع از برای مالیخولیا
مراقی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه گل
سرخ ستر و الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم
مقرض کشنیز خشک مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته
برب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف
چینی نگاه دارند شربتے سه درم با عرق گاوزبان
مفرح آملج بارد از اختراع آن مرحوم مقوی قلب
است و نافع است از برائے خفقان حار و از برائے
تسکین اعراض حاره و مسکن حرارت غریبه دوار و
سدر است لو صنعت آن آمله منقی سی درم در شیر گاو
تازه دوشیده بخیسانند پس از شیر برآورده و شسته
در گلاب بخیسانند پس آنرا با گلاب و عرق بید مشک
و عرق گاوزبان و عرق صندل از هر یک یک صد
مثقال بپزند تا مهرا شود و در بالائیش نقره یا غربال
موئی بپالایند و شراب سیب یکصد و بیست مثقال
داخل کرده بقوام آرند پس بگیرند مروارید ناسفته
بزرگ دانه غلطان کهربائے شمعی ابریشم مقرض ورق
نقره محلول از هر یک یک مثقال غنچه گل سرخ ده
مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل سرخ [illegible]

گل ارمنی مغسول بادرنجبویه پوست بیرون پسته
پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال کشنیز خشک
مقشر تخم خرفه مقشر گل گاوزبان از هر یک هفت
مثقال یاقوت معدنی خطائی ورق طلا از هر یک
یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال بدستور مقرر با شربت سیب
و آمله مذکور معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
نبیذ آلمج اشتها آورد و دفع رطوبات معده کند
و مانع صعود بخار از معده بسر است نوع صنعت
آن آنکه منقی نشش ستار بادیان کشنیز خشک از هر
یک سه ستار شکر سرخ یکمن در خم کنند و بقدر مقرر آب
بر روی دی کرده سه روز بگذارند پس صافی نموده
بقدر دو مثقال آنرا بنوشند لو آوردینا لغت
دو راصیل بمعنی حابس المواد است نام نهاده شده
این معجون که ذکر کرده شود و جهت آنکه مانع مواد
امراض است و دافع امراض و این معجون از استنباط
افضل الحکماء استاذ الاطباء بقراط است از برای
ملک عصر که شکوه داشت از ضعف معده و این
معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
برای اورام صلبه این اعضا و جهت درد معده از
سردی و مقوی باضمه است و کاسر ریاح و دافع
درد معده از ریاح و ضیق النفس در بوا که سبب ریاح
غلیظ باشد سود دارد و از برای ضعف گرده و تقویت
باه و تقویت شهوت طعام مفید است و مفتح سدد
و مدر بول و مفتت حصات است و جهت استسقا
عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و
بدن را قوی می گرداند مزاج این معجون گرم است
در دوم و خشک است در سوم نوع صنعت آن
نسخه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی ادویه آن تخم جزر بری
زیره کرمانی قردمانا عود بلسان سلیخه سیاه دقاح
اذخر تخم کرفس از هر یک یکدرم فلفل سفید دارفلفل
قسط تلخ از هر یک نیم درم مرکی صافی سه درم حب
الغار ده عدد وج ترکی زعفران از هر یک دو درم مجموع
را کوفته بیخته بعسل سفید خوشبوی منزوع سه وزن
ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی با آب گرم
صحیح داود گفته که احوط آن است که بعد از
دو ماه که از ساختن آن گذشته استعمال نمایند
و قوت این معجون تا چهار سال و نیم می‌ماند و
شربتش تا دو مثقال با جلاب گفته شده که قوتش
زیاده بر یکسال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که قوت
تا سه سال باقی میماند و شربتش از یک
مثقال تا پنج مثقال با آب نیم گرم و در نسخه دوم
اسارون شامی دو درم داخل است

باب الالف مع النون

انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح بای موحده و
سکون جیم معرب انبه است که بهندی آنب نامند در اکثر
بلاد هند و سند و دکهن و بعض سواحل دریا شود و یمن
و عمان و تمیل و میانات که مشهور بمینا و از توابع لار
و غیرها از اماکن دیگر نیز میشود و درخت آن بسیار
بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج
سال تا هفت سال از نشانیدن آن ثمر می آید
بحسب اختلاف اماکن و در تابستان ثمر آن میرسد
و در بعضی جاها بعضی درختان تمام سال ثمر میدهند
ولیکن در غیر تابستان که موسم آن است ثمر آن خوب
و لذیذ و شیرین و شاداب نمی باشد و تا چهل و پنجاه
سال ثمر میدهد و بعد از آن شروع به نقصان می
نماید و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی و از آن
طولانی تر و ببرگ بید مانا و از آن عریضتر و خردتر
و بهار آن که بهندی مول نامند فی الجمله شبیه به
کنب بید و ثمر آن بزرگ و کوچک باشکال مختلف
و طعوم متفاوته میباشد و بزرگی ترنجی و بوزن نیم
آثار تا قریب بیک آثار هندی شاهجهانی که
قریب بدو صد مثقال صیرفی باشد تخمیناً دیده شده
و تا بیک آثار و نیم و زیاده نیز شنیده شده
و بعض اشکال آن اندک مفرطح فی الجمله طولانی
سر زند آن کج هر یک بطرفی که بهندی چنین کو
نامند یعنی رنگ آن شبیه برنگ صندل و شکل آن
مانند کوسه میباشد زیرا که چنین نام صندل سنگ را
بهندی و چنین کوسه نیز نامند و چنین ملقب بنام
بمعنی طلا است یعنی رنگ آن مانند رنگ طلا است
و این در اکثر بی ریشه و آبدار و خوش طعم و رائحه می
باشد و اکثر اندک شبیه بشکل و هیأت گرده حیوان
و بهترین آن شیرین آبدار خوشبوی بی ریشه است
و بدترین آن ترش بی آب پر ریشه و بعضی بطعم و رائحه
کافور و بعضی با نانخواه و رازیانه و غیرها دیده شده
و نیز از بدترین انواع آن پر تموع تخم و پوست آن
است که در زیر پوست آن تموع باشد و بهترین آن
با وصاف مذکوره نازک پوست کم تموع که در زیر
آن تموعیت نباشد و نیکوترین هیئت خوردن آن
آنست که سر آنرا بریده بکارد نازکی دو طرف آنرا
برداشته تناول نمایند و نزد اهل هند بهترین اقسام
خوردن آن آنست که رسیده آبدار آنرا بدست نرم
کنند و سر آنرا ببرند تا تموعیکه در سر آن جای اتصال
بشاخه میباشد دور شود و بمکند تا تمام آب بهمان آن مکیده
شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و
نفاخ است و رسیدن تموع آن برلب و کام و زبان
و حلق باعث سوزش و جراحت آن میگردد و اگر
بی ریشه آبدار آن را بدان قسم که اولاً ذکر یافت
و ریشه دار آبدار آنرا بدین قسم تناول نمایند اولی
است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لحمی آن را
همچنین سایر انواع دیگر زبون هر یک قاش از مغز
و ثقل و نفخ نیستند اولی اجتناب از آنها است
انبج نضیج شیرین گرم و خشک است در دوم و خام آن
آن در دوم سرد و خشک زیرا که نضیج آن مولد خون
سوداوی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد
سودا محدث امراض و موی محترقه و سوداویه فاسد
و بناشتا خوردن آن ممنوع است خصوص اگر
پوست آن تموعیت باشد زیرا که مورث قبض و نفخ در
و فسر است و هیجان حرارت خواسته محرور المزاج
را مصلح آن [illegible] زبار الشیر و لعاب بزر قطونا

و بعد از انبه رسیده شیرین آبدار آن تا اسهال اخلاط لزجه و اندک تلیین بطن و مدر بول و مقوی قوی و ارواح و اعضاء رئیسه و گرده و مثانه و باه و تازه و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع نقصان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارده و رطبه و مقوی مری و آلات تنفس و غذا و امعاء و دافع اعیا و ماندگی و بدن را فربه کند و بعد خوردن تقویت و تفریح بخشد و لاغری و صن [illegible] را زائل کند و مضر محرورین و صفراوی مزاجان و اطفال و امراض دهان و لثه و دندان و محرک ریاح و بواسیر و گرده خصوص شیرین تخمی بی آب و سائر اقسام زبون آن و مورث حکه و جرب و تولید امراض موی سوداوی و مصلح آن آب دوغ سرد کرده و آب سرد و اہل ہند گویند که مصلح و دافع نفخ آن تحلیل است و برای تقویت باه و بدن و فربهی شیر تازه دوشیده و گویند مضعف جگر و مصلح آن موز است و شیاف هندشک و یا سکنجبین بسیار باشد و مضر است و همچنین اکل آن بالبس استعمال است چون سفوف نموده با انبا و یا با ادویه مناسب بقدر حاجت بپاشند و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلای آب تر بای نازک آن جهت دراز کردن موی سیاه داشتن و منع سقاط آن نافع و تنوع آن مادیالبس و رائحه آن شبیه رائحه انبه الخفر از خام تارس که بفارسی بن بشیرازی نقشه نامند و در ماستینه دوغ آب داخل کرده میخورند و اگر تنوع آنرا گرفته بدین قسم که چوب سر آنرا در شاخ خام است شکسته در ظرف جمع نمایند و قطره از آن را در آب دوغ داخل نمایند بعینه طعم و رائحه آن ترکیب بنفشه خواهد بود و برگ و پوست ثمر و چوب سخت آن نیز همان رائحه است و مصلح تنوع آن چربها و شیر تازه دوشیده است بدانکه انبه اختلاف که در طعم و رائحه و خواص این میوه یافت میشود در هیچ میوه دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر اکثر میوها دارد و بدان آن نیز زبون ترین کل میوها است و آب افشرده انبه که بهندی امرس گویند زیرا که رس بزبان هندی آب است معصور تخم و اذی را نامند نافع است از برای طحال و برای مختن شتها و منافع آن ترتیب آن بمنافع آب خورده و لیکن این صحیح سوداوی سوداوی است زیرا که مزاجش بارد یابس است و کثافت بر جوهرش غالب و صنعت آن بگیرند انبه خام شاداب و پوست آنرا دور کنند و بکوبند در هاون سنگی یا چوبی و آب آنرا بفشارند و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک در آن ریخته در آفتاب بگذارند چون درد آن ته نشین شود صاف کرده آنرا در شیشه دیگر کنند و درد او دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر درد و درد آن نماند و لیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن گل یا روغن کنجد تازه کنند تا مانع نفوذ هوا باشد و فاسد نشود و الا بزودی فاسد می گردد و هر گاه خواهند استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنبه و یا پارچه کرپاس اندک پاکیزه گرفته استعمال نمایند و افشره این بدون شیرینی خوب لذیذ نمیباشد و مزاجش سرد در اول و دوم و خشک در آخر دوم است و امچور باصطلاح اہل ہند انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگو و اترج که از برای مربا خشک نمایند و عند الحاجت هر مقدار آن که خواهند در اطعمه در حین طبخ می اندازند ترش و لذیذ می گردانند آن را مانند سیب و به ترش خشک کرده + آموته باصطلاح اہل ہند شیره انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی گذرانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک نمایند عند الحاجت تناول کنند مانند شیره زرد آلو خشک کرده و از برای این امر انبه بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه کمی مناسب است تا آنکه زود خشک گردد و فاسد نشود و مرچینی انبه خام لذیذ و هاضم طعام و مشهی و رایج است صنعت آن بگیرند خام انبه بی ریشه و اگر پوست بالا و خسته آن البته باشد بهتر و پوست و خسته آن را دور کرده و برگ من هندی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که باشد و زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند نیم آثار پوست آنرا جدا کرده برنگ صلایه پاکیزه و دور را جدا جدا نرم بسایند و در وقت سائیدن اگر آب زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف چینی نگاه دارند و بعد سائیدن هر دو را در هم نموده آن آب را در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذائقه آنرا نیکو گرداند و از هر یک از دارچینی و قرنفل و نعناع خشک و فلفل سیاه سرخ هندی و خولنجان و مقشر و قاقله کبار و سیاه دانه کوفته بیخته یک توله کشنیز خشک کوفته بیخته نیم پاو آثار هندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکه انگوری یا شبنم نخود یک آثار داخل نموده در مرتبان چینی کرده و در آفتاب گذارند و چون رطوبت آن کم گردد عرق نعناع باز داخل نمایند و اگر شبنم نخود بسیار ترش باشد نصف یا ربع آثار داخل نمایند و در بلدان که مانند بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آثار کافی است و عند الحاجت بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند و در امزجه حاره فلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن داخل نمایند و حلوای انبه بی روغن مسکن صفرا و مقوی قلب حار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است صنعت آن بگیرند انبه خام نارس بی ریشه و پوست سبز و خسته آنرا دور کرده با قدری آب طبخ نمایند تا مهرا گردد و از صافی بگذرانند بعد که تا غلیظ القوام باشد پس بگیرند بوزن آن و تا بدو وزن شکر سفید و صافی نموده بقوام نبات و قند آورند و به چمچه چوبین بازی بر هم زنند و بمالند و اندک کف سفید بیضه مرغ ممزوج آب بر آن بپاشند تا سفید و لیاته گردد آنگاه انبه پالوده را بدان ممزوج کرده زمانی بر آتش نگهدارند تا لطف رطوبت آن گردد پس قدری زعفران و قلیلی مشک با گلاب سوده صافی کرده بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرف فاکشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاده لطف رطوبت آنرا فرو [illegible]

است آنرا بیرون آورده ودر آب آهک اندک مدتی
بگذارند تا شکسته گردد پس برآورده پاک شسته ودر
آب چند جوشی داده برآورده آب آنرا نشف کرده ودر
نبات قوام آورده داخل کنند وچند جوشی دیگر داده
بدستور مربای پوست اترج وآمله وسیب وبه وغیرها
در ظرف کرده عند الحاجت بکار برند وبعضی انبه را پخته
نموده چنانچه در ترشی آن ذکر یافت مربا سازند وچون
مربای انبه در هند متداول وکثیر الاستعمال است
از آنجا باطراف میبرند وهمچنین مربای آمله وهلیله و
زنجبیل وبیل وغیرها لهذا جمیع مربیات را انجبات
می نامند تغلیبا لان انجبات اسم اقسام مربیات است
چون انبه مربا وزنجبیل مربا وهلیله مربا وآمله مربا وغیر
آنها ومربای هر چیزی در ذیل آن ذکر کرده میشود انشاء
الله تعالی محمود سنجری گفته که انجبات بمعنی مربا
ست وآن چیزهای است که ترتیب کرده باشند
آنها بعسل وبغیر عسل نیز وبعضی از افاضل اطبا گفته که
انجبات چیزهایست که مختلط وترتیب نمایند آنها را یا
بعسل ویا شکر که باهم متحد گردند مانند هلیلجین مربا آن را
ترتیب نمایند آنها را بعسل تا آنکه هر یک از دیگری
کسب کیفیت نمایند آنها ومختلط باهم گردند واتخاذ
آنها یا از برای تنقیه رطوبات وفضول باقیه از غذای
متقدم ویا از برای خوشبو نمودن رائحه دهان است
یا تقویت باه چون مربای زنجبیل ویا استعمال آن
از برای محض لذت لذت است چون مربای کدو
پوست هندوانه وانبرباریس وامبرباریس بهم نیز آمده
واسم انبرباریس زرشک وزرارج نیز نامند واعراب
اهل بادیه آنرا اثرار نامند وشاید شلشه واهل مصر آنرا
عقده وگفته شده که قراقاط میوه ایست که آنرا عجمی
وقال نامند وآن نوعی از انبرباریس است وبعضی
گفته که قراتیا وقال است که نوعی از انبرباریس با
قراقاط نیست نوعی از انبرباریس معروف و
مستعمل انبرباریس منقی از دانه است یا بدانه وآن
سرد وخشک است در دوم وشیخ الرئیس در آخر سوم گفته

وبا قوت قابضه ومقوی معده وجگر ودل ومانع تحلب
مواد باعضا وقاطع صفرا وتشنگی ومسکن حرارت
معده وجگر وغلیان وسیلان خون از اسفل وکهنه
ودفع سیلان رحم که مزمن شده باشد وبا ادویه
حاره خوشبو مانند سنبل الطیب وامثال آن مفتح سده
جگر ومقوی جگر سرد وتر وسائر احشا وجهت اسهالیکه
از ضعف جگر وسرد احشا باشد وجهت استسقا با ادویه
حاره وجهت سرد وتین وبا آب افسنتین جهت تقویت
هاضمه مفید است وآب آن مانع قی وغثیان وبا زعفران
جهت صلابت جگر نافع ودانه آن بتنهائی و
با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا وزحیر واسهالیکه از
ضعف احشا بوده باشد نافع وضماد آن اوجاع اورام
حاره ومولد ریح است ومصلحش قرنفل وقابض مضر
ومصلحش شکر وشیرینیها است ومضر
باصحاب اعتقال بطن گفته وقدر شربت از آب
آن تا بیست مثقال واز جرم آن تا پانزده مثقال
واز دانه آن تا سه مثقال است وبدلش مثل آن گل
سرخ است ودو ثلث آن صندل سفید وپوست
بیخ زرشک ارغیس است بالف ممدوده وسکون را مهمله
وکسر غین معجمه ویای مثناة تحتانیه وسین مهمله وحنین بن
اسحق والف مع الزاء ذکر کرده وبزبان اهل دمشق
ومصر مود ریح خوانند وطبیعت آن گرم در اول و
خشک در دوم با قوت بارده وقابضه ومانع تعفن
اخلاط وطبیخ آن مقوی جگر بارد ومضمضه بآن نزد
سنده قروح دهان وقلاع خبیثه آن هر نوع که باشد
ودرد دندان ومقوی لثه وقطور جوشانیده آن با
گلاب وهمچنین جوشانیده در چشم خشک کننده رطوبات
سائله ورافع بقیه رمد قرمزی وحافظ صحت آن در
هنگام غیر زمان علت وآشامیدن طبیخ آن با
شراب وسرکه رافع درد جگر وورم ومفتح سده آن
وحقنه بطبیخ آن منقی جگر وقروح امعا وگفته اند که طبیخ
رافع گرم جگر گوسفندان است وخوردن جرم آن با
شراب جهت درد جگر اگر تپ نباشد وبآب سرد اگر

تپ باشد واکتحال بدان مقوی باصره وذکره مسیح تعالی
مانند میران است وبجای آن مستعمل وعصاره مطبوخ
منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است وقدر شربت
از جرم آن دو مثقال واز مطبوخ تا سی درم ومضر
سعال ومصلحش عسل است وشیخ الرئیس نوشته که گفته
شده که چون بیخ آنرا بر شکم زن حامله بندند سه مرتبه
یا الطوخ بر آن کنند اسقاط جنین آن مینماید ونافع است
سیلان دم از اسفل را ... دانه انبرباریس
انبرباریس سرد وخشک است وغذای صالح ونافع است
از برای کبد حار واز برای محرورین ومقوی معده حار ونافع است
از سماقیه از برای کبد حار ونافع است از برای نزف الدم
وصالح است از برای کسانیکه دموی مزاج باشند و
اصحاب صداع دموی جهت آنکه متولد میگردد از او
خون بارد یابس قابل لغلظت وتیقن ... آن است
... که نحو آنست باشد حبس شکم نیز ودر آن انجیره استفراغ
حب القرطم وکسیکه ارادهٔ حبس البطن داشته باشد نیز و
دران برگ حماض وسماق ونقله الحمقا وعدس
ونیز صالح است مر اصحاب صداع بمشارکت قلب را
بسبب سوء مزاج دموی قلب وهرگاه بوده باشد با
صداع حار لینت در طبع باید که بوده باشد غذای صاحب
انبرباریسیه وامثال آن از چیزهائیکه در آن حموضت
وعفوصت باشد ونیز نافع است از برای استسقاء هرگاه
حرارت مزاج باشد وباید که اقتصار کند صاحبش
بخوردهٔ انبرباریس با کاسنی تازه بقدریکه حال شود
او را عطش ودر انبرباریسیه در هر حال غذای جید است
از برای اصحاب استسقا از حرارت وچون کاسنی تازه
وکاهوی تازه را پخته مطیب بآب زرشک سازند
غذای نیکو است از برای اصحاب یرقان وقی واسهال
صفراوی وکبدی خونی حادث از حرارت معده وکبد
وبالجمله انبرباریس اصلح چیزها است از برای اسهال حار
هرگاه بریزد وقرحه صفرالبوی معده وکبد بود وآن را
صباغ دالوان است وحسنی آن است که نافع است
از برای کبد تر وضعیف وحرارت مزاج آن وضعف آن

شکم جوجه مرغ یا دراج از زرشک بیدانه با اندک
کشنیز مکرر کرده بپزند با کاسنی تازه و اندکی عنب الثعلب
و بخورند لون دیگر که نافع است از برای اسهال
صفراوی و صداع حادث بمشارکت کبد بسبب صعود
ابخرهٔ دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر زیرا که میباید
که بوده باشد غذای ایشان غذای لطیف خفیف
مانند زرشکیه و صنع دیگر آن است که بگیرند برنج را
و در آب بپزند و آب زرشک تازه یا آب زرشک
خیسانیده و قدری نبات که آنرا لذیذ گرداند با
شیرهٔ بادام شیرین یا روغن بادام شیرین داخل
کرده بکار برند و اگر اسفناخ تازه یا خرفهٔ تر یا کدو داخل
نمایند مناسب است و اگر ماش مقشر با برنج داخل
نمایند خوب است و این غذا زرشکیه را در وقت
حمی حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود لون
دیگر از زرشکیه نافع از برای اسهال صفراوی هرگاه
ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد
صنعت آن بگیرند گوشت مرغ جوان و بپزند در آب
و ثقل آنرا دور کرده پس زرشک و به شیرین مقطع
و کشنیز خشک بسیار داخل کرده بپزند تا مهرا شود و باید
باشد نمک آن نمک دانی بریان کرده و بخورند صنعت
دیگر از انبرباریسیه صالح از برای صفراوی که بوده باشد
از کبد صنعت آن بگیرند برنج سرخ رنگ
و بریان کرده آب دران داخل نمایند پس زرشک
بیدانه و حب الرمان حامض هر دو برابر داخل کرده
بیندازند و بران ترهای بقلة الحمقاء ریزه کرده
بپزند و مطیب سازند به کشنیز خشک سوده و روغن بادام
شیرین و بخورند لون دیگر آن است که گوشت
بزغاله یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون مرغ بچه و
خروس بچه و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج
جوان را قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را
از آن آب بیرون آورده با روغن گاو و پیاز
حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و نعناع

کشنیز خشک و فلفل و زرفه و زیرهٔ کرمانی در پارچه
نازک بسته دران بیندازند و با روغن سرخ نمایند
پس مصالح را با آب گوشت دران اندازند و بپزند
چون گوشت پخته شود آب زرشک و قند سفید
بقدر حاجت داخل کرده بپزند و فرود آورده با نان
یا پلاو بخورند و اگر خواهند بعد از پختن گوشت
قدری برنج داخل کرده بپزند تا پخته شود پس آب
زرشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یکدو
جوش دیگر داده فرود آورند و تناول نمایند و اگر
درین قلیهٔ انبرباریس ندگ زعفران از برای تقویت
قلب داخل نمایند بهتر است و اگر خواهند درین
زرشکیه از بقول مثل اسفناخ و خرفهٔ تازه و ترشه
و برگ چقندر و بیخ چقندر ورق کرده و کدو و امثال
آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست و غذا
موافق است از برای امزجهٔ صفراویه و دمویه و
تقویت معده و کبد حار میکند و صنع دیگر آن است
که بپزند برنج را در آب تا مهرا شود پس آب زرشک
و قند سفید و مصطکی بمقداری که بگرداند آن را خوش
طعم و لذیذ داخل کرده دو سه جوشی داده فرود
آورده بخورند و مصالح دران قدری چند برگ
نعناع باشد و بحسب حاجت شوربا با ماش یا عدس
و از بقول چون اسفناخ و کدو و خرفه و سرمق داخل
این غذا انبرباریس نمایند و اگر تقویت و زیادی
غذائیت خواسته باشند گوشت بره یا بزغاله
را بپزند پس دران برنج داخل نمایند و روغن بقدری که
بگرداند آنرا اطیب الطعم و بپزند تا برنج مهرا شود پس
آب زرشک و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده
فرود آورده بخورند و گاهی داخل می‌کنند زرشک
بیدانه در قبوعی و در شکم مرغ و در مرغ پلاو و در روغن
کباب و در شکم بزغاله و بره املاک و در دم پخت نیز
به تنهائی و یا با کشمش سبز از برای چاشنی آن لون
اقشربج انبرباریس نافع است معده و کبد حار را
تا اشتهای طعام آورد و دباغت معده کند صنعت آن

بگیرند انبرباریس بیست مثقال و در هشتاد و پنج مثقال
آب بخیسانند و صافی نموده با آن دو مثقال نبات
سفید داخل کرده به برف و یخ سرد کرده بنوشند
نیکو و اگر خواهش آب انبرباریس یا رب یا شراب
آن را در آب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ
سرد کرده بنوشند نیکوتر است و دیگر احتیاج به شیرینی
ندارد جوارش انبرباریس ساده مسکن حرارت
و مقوی کبد است صنعت آن نبات سفید بقوام
آورده آب زرشک داخل کرده بقوام آورده بر روی
سنگ بریزند و ببرند مانند لوزینه و بقدر حاجت
تناول نمایند جوارش انبرباریس دیگر اسهال صفراوی
و سحوج را نافع بود صنعت آن زرشک منقی
حب الآس بو داده آرد کنار نانخواه زنجبیل از هر یک
پنج درم کوفته بیخته با رب زرشک و قدری قند
بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم جوارش
انبرباریس نافع از برای امراض کبد صنعت
آن زرشک منقی هفت مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر
تخم خیارین مقشر از هر یک یک و نیم مثقال ورق
گل سرخ دو و نیم مثقال ریوند چینی سنبل الطیب
از هر یک یک مثقال کوفته و بیخته بلعاب قند
سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال یا
آنچه مناسب باشد جوشاب انبرباریس مقوی
معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات
حاره و سوء مزاج حار کبد صنعت آن بگیرند شکر سفید
و بدستور متعارف آنرا صافی نمایند و در یک من آن نیم
من آب زرشک بیدانه یا زرشک بادانه تر تازه
پاک شسته افشرده داخل نموده بجوشانند تا بقوام
جلاب آید صافی نموده در ظرف شیشه یا چینی نگاه
دارند و در وقت حاجت دو اوقیه آنرا با یک
پیاله آب سرد حل نموده بیاشامند و اگر به برف
و یا یخ سرد نمایند بهتر است و این شراب انبرباریس
است فی الحقیقه خمیرهٔ انبرباریس مقوی معده و کبد حار
است و اشتهای طعام آورد صنعت آن زرشک منقی

یک من در آب یک شبانروز بخیسانند و صبح روز دیگر
بالیده صافی نموده با یک من قند سفید بقوام خمیر آورده
مصطکی و افیون تخم کاسنی سنبل الطیب قاقله کبار
قاقله صغار از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته داخل
کرده بریزند تا خمیره شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی سه مثقال نافع باد لعوق دوای قرص انبرباریس
نافع از برای اسهال اطفال زنیکه تهیج در پا و صورت
آنها بهم رسیده باشد و صنعت آن قرص زرشک بادرد
نیم مثقال افیون نیم دانگ آمله خشک مقشر یکدانگ
حضض مکی اقاقیا از هر یک یک طسوج کوفته برب
شیرین چند درم سرشته تناول نمایند و بعد از آن گلاب
یک مثقال بنوشند دوای قرص انبرباریس دیگر نافع
از برای اسهال ذوبانی که بسیار باشد و موجب تهیج و
زحیر شده و صنعت آن قرص زرشک کافوری ساده یک
مثقال شیره تخم انجبار شیره دانه هیل نا رشک بریان
از هر یک نیم مثقال شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاسنی
رب به شیرین از هر یک پنج مثقال با عرق گاو [illegible]
رب انبرباریس نافع از برای تعدیل سوء مزاج حار طب
دموی بعد از استفراغ و حاصل شدن علم با آنکه نمانده
در بدن خلط موجب صداع و نیز نافع است از برای
اصحاب خمار و صداع خماری و صنعت آن بگیرند آب
انبرباریس را و چند قطعه به شیرین در آن اندازند و در
دیگ سنگی باتش ملایم بپزند تا بقوام آید شربتی دو دانگ
رب انبرباریس دیگر معده و جگر را سود مند بود و قی باز
دارد و التهاب صفرا و تشنگی نشاند و تهیج را نافع بود و
شکم به بندد و صنعت آن آب زرشک تازه [illegible]
اندر دیگ سنگی باتش ملایم بجوشانند تا بربع برسد و قوام
آید و این رب آنکه خواهست در عمل خود و چون در وقت
طبخ قدری قند سفید داخل کنند سکر رود لطف لیکن
فعل خود ضعیف میشود و قریب سکنجبین رب انبرباریس
ساده و گاهی اضافه کرده میشود در آب زرشک طباشیر
سفید و صمغ عربی بریان گل مختوم کهربا حب
السو تبرید و قبض و گاهی داخل کرده میشود در آن ادویه

مقویه معده و کبد مثل عود هندی و دارچینی و غنچه گل سرخ
و مصطکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها
و گاهی داخل میکنند در آن ادویه قلبیه تیز بهنگام
حاجت با اینها مانند قاقله هیل بوا و قرنفل و زعفران
و سنبل الطیب و مانند اینها و تحقیق مانعی از داخل
این ادویه مانند حرارت مزاج نباشد و میباید که
ازین ادویه مقدارے داخل نمایند که بیرون نبرد
طعم اصلی خود یعنی ترشی باشد که مزه این ادویه
بران غالب نباشد بلکه مزه رب غالب باشد

فصل در بیان سفوفات انبرباریس

سفوف انبرباریس نافع از برای ورم حار کبد
و حرارت کبد را ساکن کند و ادرار نماید و سده بکشاید
صنعت آن عصاره زرشک چهار درم و در نسخه دیگر
یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از
هر یک چند درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر سفید از
هر یک سه درم بازیانه تخم کرفس افیون از هر یک دو درم
و در نسخه دیگر رب السوس دو درم انک مغسول چهار
دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکی [illegible] از
هر یک دو درم کافور قیصوری دو دانگ داخل است
و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی و کتیرا از هر یک درم
داخل کنند دوا را داخل و با شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین
ساده دهند و در آخر با سکنجبین بزوری سفوف
انبرباریس معده و جگر را قوت دهد و شکم به بندد و دوا
را گرم گرداند صنعت آن نانخواه زنجبیل سماق منقی
زرشک منقی انار دانه ترش بریان کرده آرد کنار
از هر یک پنج درم قند سفید بیست درم کوفته بیخته نگاه
دارند شربتی یک مثقال سفوف انبرباریس نافع از
برای اسهال کبدی و صنعت آن زرشک منقی انک
مغسول از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع
شش درم قوة الصبغ طباشیر سفید صندل سفید
نشاسته مقلو صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی
یکدرم و نیم تخم حماض سه درم زعفران یک درم
کوفته بیخته شربتی دو درم با دوغ آهن تاب بدهند

فصل در ذکر نسخ سکنجبینات انبرباریسی

سکنجبین انبرباریس سفرجلی اعلی الله قدس سره موسوم
به لی مفتح سده ها و مسکن حرارت آن و حرارت معده و
قلب و نافع از برای حمیات صفراویه و حمی محرقه و التهاب
و کرب معده و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
و طعام بگذارد و دفع خمار نماید و ادرار بول کند و این
سکنجبین نافع است از برای صداع یابس تحقیکه با حرارت
باشد بجهت آنکه این سکنجبین مسکن است و تقویت
معده درین مرض واجب بجهت هضم غذا زیراکه هضم
غذا سبب ترطیب است و دانسته شد که این سکنجبین
گذارنده غذا است و هرگاه با لینت طبع باشد قبض
ضرورت چه لینت اخراج اشیا است در امراض یابس
پس انبرباریس که درین سکنجبین است موجب قبض و تعقل
طبیعت است و صنعت آن زرشک منقی ربع من تبریزی
در رطل آب دو وقیه گلاب یک شب بخیسانند
و صبح از غیر مالیدن زرشک آب صافی آنرا بگیرند
و در رطل شکر سفید صافی کرده داخل کرده در دیگ
سنگی بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرده
بریزند تا کف کند و کف آنرا بران زنند و کف
آنرا بگیرند تا زمانیکه دیگر کف نیاورد پس از آتش
فرود آورده بگذارند تا درد شکر فرو نشیند باز صفی
صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار
تبریزی سرکه انگوری و نیم من آب سفرجل داخل کرده
باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
سرد کرده نگاه دارند شربتی دو وقیه سکنجبین انبرباریس
ابقاء الله قدس سره موسوم به لنا مفتح سده جگر و مسکن حرارت
کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حمیات
صفراویه و حمی محرقه و التهاب و کرب معده و معده را
قوت دهد و اشتهای طعام آورد و طعام را بگوارد و
دفع خمار کند و صداع خماری را نافع است و صنعت
آن تبریزی نیم من زرشک منقی از حب لفف نیم رطل در دو رطل
آب صافی و دو وقیه گلاب برودی کرده یک شب
بخیسانند و روز دیگر از غیر مالیدن آن آب صافی نموده

از پارچه یک فشار داده تا تمام آب صافی آن برآید
پس دران دو رطل قند سفید داخل کرده در دیگ سنگی
بجوشانند و سفیدهٔ یکصد تخم مرغ را در آب داخل کرده
بر هم زنند تا کف بسیار برآورد پس آن کف را بران
زنند تا کف بر سر آورد و آن کف را تمام بگیرند و فرود
آورده بگذارند تا دُرد آن ته نشین گردد بپارچه صفیقی
صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار سرکه
انگوری که هر استاری پنج مثقال باشد دران داخل
کرده بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش
فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی دو
اوقیه و گاهی اضافه کرده میشود در سکنجبین آب
به و آب سیب و آب انار دانه باشد که داخل کرده شود
درین سکنجبین ادویهٔ مقوی معده و کبد و ادویهٔ مقوی
قلب که در انبرباریس ذکر شد بشرطیکه در آب
انبرباریس گذشت نوع سکنجبین انبرباریس منقول از
بیاض مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشی ابن آقا اسیر
تالیف میرزا محمد باقر حکیم باشی نوع صنعت آن آب
انار ترش آب انار شیرین از هر یک یکصد و پنجاه مثقال
سرکهٔ خمر کهنه یکصد مثقال آب زرشک و گلاب
از هر یک دو صد مثقال نبات سفید ششصد مثقال
بدستور مقرر سکنجبین سازند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه

فصل در بیان شرابهائیکه عمود دراعظم انبرباریس است

شراب انبرباریس تریاقی جهت رفع سموم قاتله و
خفقان و کرب و غثیان و ضعف اشتها و برای انگشتن
آن و گزیدن افعی مجرب است نوع صنعت آن آب زرشک
آب سیب ترش آب سیب شیرین از هر یک یک رطل آب
لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام آورند و اگر
آب ترنج نیم رطل و مروارید ناسفته محلول دو مثقال
اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق
شراب انبرباریس سفرجلی که قدس سره موسوم به لنا
نافع از برای اصحاب صداع صفراوی هرگاه بسبب حرارت
ولینت طبع ایشان باشد نوع صنعت آن آب زرشک
تازه یک رطل و اگر زرشک تر نباشد نیم رطل زرشک
خشک در دو رطل آب یکشب بخیسانند پس روز دیگر
بجوشانند آن مقدار که ثلث بماند پس نیم رطل آب
به و نیم رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی
دو اوقیه با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر نوع شراب انبرباریس
الگفاله قدس سره موسوم به لنا سوء مزاج حار کبد و
معده و قلب را نافع است و اشتهای طعام آورد و
اعادهٔ شهوت طعام زائله از حرارت کند و ناقهین از
امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در مزاج ایشان
باشد نهایت سود مند است نوع صنعت آن زرشک
منقی از حب پانزده مثقال آلو منقی هفت مثقال
یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب و بیست و پنج
مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب و
گلاب بنصف رسد صاف نموده آب ترنج بیست مثقال
آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب
انار ترش آب سیب ترش آب غوره از هر یک پانزده
مثقال مروارید محلول در آب ترنج دو مثقال قند سفید
هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی
دو اوقیه نوع شراب انبرباریس دیگر نافع از برای
جمیع امراض مادهٔ دمویه و صداع دموی و از برای
ماشری نوع صنعت آن زرشک منقی از حب نیم رطل
عناب جرجانی بزرگ شصت دانه گل سرخ ده درم همه
را در سه رطل آب و دو رطل گلاب بجوشانند تا بیک
رطل رسد بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام
آورند شربتی دو اوقیه نوع شراب انبرباریس بزوری
منقول از خط حکیم احمد موسوی که در رساله مجربات
خود ذکر کرده از برای تفتیح سده‌ها و استسقا و سوء القنیه
و یرقان و حمیات مزمنه مفید است نوع صنعت آن زرشک
منقی یک اوقیه رازیانه انیسون تخم کرفس تخم کشوث
بیخ رازیانه زنجبیل زرنباد بیخ کرفس عود الصلیب
پوست بیخ کبر از هر یک دو مثقال تخم کاسنی بیست
و دو مثقال نیم کوفته در سه پیاله آب بجوشانند تا
بیک پیاله بقدر نیم من بماند صافی نموده با نیم من قند سفید
بقوام آورند و سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک
اوقیه تا دو اوقیه نوع شراب انبرباریس و دوائی از
اختراع میرزا محمد باقر موسوی که در افزیه امثال خود
از برای حمیات و ضعف جگر و سدهٔ آن و از برای
استسقا و سوء القنیه نافع است نوع صنعت آن اسارون
شامی رازیانه انیسون بسفایج فستقی تخم کشوث گل
سرخ منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال ریوند چینی
لک مغسول عود قماری خام از هر یک یک مثقال هیل
بوا منگی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب یکمثقال و نیم
تخم خرفهٔ مقشر سه مثقال قرفة الطیب یک مثقال
دارچینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
یکمثقال آب زرشک منقی یک اوقیه پس شکر تبرزد
سفید بقدر حاجت ادویه را نیم کوفته جوشانیده صافی
نموده با آب زرشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مشک
را سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه طبی و قلمی فرموده
اند که تجربه شد در طفلی که آزار او تا بموت چیزی
باقی نمانده بود تپ میکرد و شکم او ورم کرده و سخت شده
بود و تهییج اطراف بهم رسیده ده روز همین شربت را
نوشیده خوب شد نوع شراب انبرباریس قلمی نسخه
که از اقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملک
سید علوی خان است نافع از برای سوء مزاج حار
کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای
طعام آورد و اعادهٔ شهوت زائله از حرارت کند و
تقویت کبد نماید و تفتیح سده‌های آن کند و ناقهین
از امراض حاره که بقیه از حرارت ساذجه در امزجهٔ ایشان
باشد نهایت سود مند است نوع صنعت آن زرشک
منقی بیست و پنج مثقال یک شب در آب بخیسانند
و باید که وزن آب دو صد مثقال باشد و صبح بجوشانند
تا بنصف رسد صافی نموده پس بگیرند آب به شیرین
آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب
سیب شیرین آب سیب ترش آب امرود آب غوره
سرکهٔ انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را یکجا کرده
در ظرف سفالی یا دو سنگی دو سه جوش داده آورده بگذارند

تا ته نشین شود و آب صاف آن را گرفته چنانچه دُرد داخل
آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی دو اوقیه شراب انبرباریس دوائی قلمی از خود
اند که این شراب عمل قدوة العلماء والد ماجد فقیر است
قدس سره مفتح سده‌های کبد است و نافع است از برای
حمیات مزمنه و سوء القنیه و استسقاء و یرقان صنعت
این زرشک منقی پانزده مثقال رازیانه انیسون تخم کرفس
تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ رازیانه پوست بیخ
کرفس دانه هیل بوا کبابه از هر یک دو مثقال مجموع
را در دو رطل آب بخیسانند پس بجوشانند و صاف نموده
یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک
اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن مقدار سه مثقال
ریوند چینی کوبیده در کیسه کتان کرده در آن اندازند
و لمحه لمحه بمالند تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند
ریوند را نرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند نیز
خوب است بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوس
و پوست بیخ کبر و زرنباد و عود الصلیب از هر یک دو مثقال
داخل است و ریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر بجای
شکر سفید دو صد مثقال قند سفید داخل است
شراب انبرباریس دیگر حرارت را ساکن گرداند و دفع
قبض نماید و صفرا بر آرند صنعت آن زرشک منقی
تمر هندی منقی از قشر و لیف و نوی از هر یک چهل مثقال
آلو بخارا آلوی سیاه یکصد عدد گل گاوزبان سنبل
شاهتره از هر یک ده مثقال مجموع را در دو رطل آب
یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد
بمالند و شیرخشت خراسانی یکصد مثقال ترنجبین
پاک کرده از خاشاک و خس یکصد و پنجاه مثقال در آن
داخل کرده در دیگ سنگی چند جوش دیگر داده بقوام
شراب آید و فرود آورده صاف نموده نگاه دارند مجموع
ده شربت است هر هفته یک روز یک شربت آن را با
گلاب حل کرده بنوشند شراب انبرباریس ساده از
اشربه مطفئه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه و نافع
است از برای اصحاب صداع دموی گرم آنکه بوده باشد

سرفه که مانع استعمال ترشی باشد. و نیز این شراب
نافع است از برای اصحاب صداع دموی بعد از
تنقیه تام و از برای سوء مزاج حار و طب مختلف از
خون هر گاه آشامیده شود با مثل شیره تخم کاهو و شیره
تخم خشخاش از هر یک سه مثقال صنعت آن بگیرند
آب زرشک تر یکمن و اگر زرشک تر نباشد
زرشک خشک را در یکمن آب و چهار اوقیه گلاب
بخیسانند یک شب و صبح بجوشانند تا به نصف رسد
صاف نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند
شربتی دو اوقیه شراب انبرباریس ساده دیگر
از اشربه نافعه است از برای تسکین بخار و صداع حار
صنعت آن بگیرند زرشک بیدانه تر و اگر بیدانه نباشد
دانه دار نیز خوب است و بفشارند و آب آنرا بگیرند
و یک جوش داده فرود آورده بگذارند تا دُرد آن ته
نشین شود و آب زلال آنرا گرفته در دیگ سنگی با آتش
ملایم بجوشانند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند
پس در آب زرشک باقیمانده نبات سفید و قدری
گلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تر نباشد
زرشک خشک را شسته آب گرم بر روی آن کرده
بمقداری که چهار انگشت از روی او بر گردد یک
شب بگذارند و صبح صاف نموده بنصف وزن آن نبات
داخل کرده بقوام آورند عرق انبرباریس مقوی
معده و جگر است و قامع صفرا و اشتهای طعام آورد
صنعت آن زرشک منقی سه من تبریز یک شبانه روز
در آب گرم بخیسانند و مقدار نه ده مثقال قرنفل
کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده
بربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند
و اگر قدری فاکه خود داخل نمایند لذیذتر خواهد شد

فصل در بیان اقراصی که اصل و عمود در آنها انبرباریس است

قرص انبرباریس نافع تپ کهنه حمیات بلغمیه عفنه و
اورام کبد و اورام معده صنعت آن عصاره
زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک
سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خالص
پاک کرده از هر یک پنج مثقال تخم کشوث رب السوس
طباشیر سفید تخم کاسنی مصطگی رومی عصاره غافث
سنبل الطیب فوة الصبغ عود لک ریوند چینی از هر یک دو
مثقال زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس منقول از
بیاض مجربات حکیم محمد باقر حسینی بخط مغفرت الیه منقول
نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن زکریا ذکر کرده نافع
از برای حمیات و کرب و سده کبد و سوء القنیه و استسقاء
صنعت آن عصاره زرشک لک مغسول وارد چینی
گل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوث از هر یک
دو مثقال ریوند چینی یک مثقال کوفته بیخته بآب
سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب
کاسنی تازه و عنب الثعلب تازه قرص انبرباریس دیگر
منقول از مجربات مغفرت الیه که منافع قرص کبیر دارد
صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال رب السوس
گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه
مثقال مصطگی عصاره غافث فوة الصبغ لک مغسول
سنبل الطیب راوند عصاره افسنتین تفاح اذخر تخم
شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی طباشیر
ترنجبین منقی از هر یک دو مثقال ترنجبین را با گلاب
حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته به آن
سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم
قرص انبرباریس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای
حمیات حاره و درد جگر صنعت آن عصاره زرشک
ده درم غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم
کاسنی مقشر تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین
تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هر یک سه درم رازیانه
یک درم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در
سایه خشک نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال
و تا دو درم با سکنجبین قرص انبرباریس که تالیف قدوة
المحققین شیخ رئیس ابوعلی بن سینا رحمه الله تعالی است
نافع از برای اورام و اوجاع کبد و مفتح سده‌های کبد

ونافع از برائے حمیات مرکبہ وتپ ربع کہ مادۂ آن
محترق از صفرا باشد صنعت آن عصارۂ انبر باریس
پنجدرم عصارۂ غافث طباشیر سفید از ہر یک دو
درم ونیم زعفران یکدرم کوفتہ بیختہ بآب کاسنی
تازہ سرشتہ اقراص سازند و در نسخۂ سید اسمٰعیل
در ذخیرہ کہ از شیخ نقل کردہ تخم کاسنی تخم کشوث
تخم خرفۂ مقشر از ہر یک دو درم ونیم داخل دارد
قرص انبر باریس دیگر صنعت آن عصارۂ زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصارۂ غافث از ہر
یک مثقال سلیخہ گل سرخ پاک کردہ از اقماع سنبل
الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی کثیرا نشاستہ مصطگی
رومی رب السوس تخم کرفس بادیان انیسون تخم مورد
ریوند چینی از ہر یک دو مثقال طباشیر سفید چہار
مثقال اذخر مکی زعفران اقاقیا از ہر یک یکمثقال
کوفتہ بیختہ باگلاب اقراص سازند شربتی یک مثقال
باشراب دینار یا با سکنجبین بزوری تناول نمایند
قرص انبر باریس منقول از قرابادین قانون نافع از
برائے تپ وسرفہ ووجع کبد وتسکین عطش صنعت
آن انبر باریس منقی دوازدہ درم مغز تخم خیارزہ مغز
تخم خیار بادرنگ مصطگی طباشیر سفید از ہر یک
شش درم لک منقی ریوند چینی از ہر یک سہ درم گل
سرخ پاک کردہ از اقماع شش درم زعفران عصارۂ
غافث رب السوس ترنجبین خراسانی از ہر یک سہ درم
ترنجبین را بگلاب حل کردہ صافی نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ
بیختہ بآب سرشتہ اقراص سازند شربتی از یک
مثقال تا دو درم قرص انبر باریس منقول از قانون
مجرب از برائے تفتیح سدہائے جگر وطحال کہ از حرارت
باشد وجہت تسکین تپہا واعراض حارۂ معدہ بے عدیل
است صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ
مغز تخم خیار مغز تخم ہندوانہ تخم کشوث تخم کاسنی
از ہر یک سہ مثقال مصطگی سنبل الطیب عصارۂ غافث
از ہر یک دو مثقال فوۃ الصبغ ریوند چینی زعفران
از ہر یک مثقال قندی ترنجبین را بآب حل کردہ

صافی نمودہ ادویہ را کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ اقراص
سازند ہر یک یک مثقال شربتی یک قرص اگر
مقدار ریوند را دو مثقال کنند قرص انبر باریس
دیگر منقول از ذخیرۂ سید اسمٰعیل نافع از برائے
آماس معدہ وجگر گرم وتپہائے گرم صنعت آن
زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز
تخم خربزہ تخم کشوث از ہر یک سہ درم مصطگی رومی
سنبل الطیب عصارۂ غافث از ہر یک دو درم فوۃ
ریوند چینی طباشیر سفید از ہر یک یکدرم ترنجبین
شش درم ترنجبین را بآب کاسنی تازہ حل کردہ
ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ اقراص سازند
شربتے یک مثقال با سکنجبین ساذج قرص انبر باریس
بارد نافع از برائے ورم حار کبد ودموی بعد از فصد
صنعت آن زرشک منقی دہ درم گل سرخ طباشیر
سفید از ہر یک پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ
مغز تخم کدو تخم خرفۂ مقشر تخم کاسنی از ہر یک
سہ درم رازیانہ دو درم کوفتہ بیختہ اقراص سازند
شربتے دو مثقال با سکنجبین شکری واگر حرارت
بسیار باشد دو دانگ کافور قیصوری اضافہ کنند
وباشیرۂ تخم خرفۂ مقشر دہند ودر اواخر علت
لک مغسول وریوند چینی از ہر یک دو درم داخل
میکنند قرص انبر باریس بارد نافع از برائے
اوجاع حارۂ کبد وسوء مزاج حار کبد وسدۂ
حادث از حرارت ورکبد واز برائے استسقائے
حادث از حرارت ویرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصارۂ زرشک کہ فرا گرفتہ شدہ
باشد بدستوری کہ فرا گرفتہ میشود رب الہلیلج و
اگر عصارۂ زرشک نباشد زرشک منقی ہر کدام
کہ باشد دہ درم گل سرخ آبی کردہ طباشیر سفید
از ہر یک پنجدرم تخم کاسنی تخم خیار مغز تخم کدو
تخم خربزۂ مقشر از ہر یک سہ درم رازیانہ یکدرم
اقراص سازند شربتے دو مثقال با سکنجبین ودوا
باشد کہ دادہ شود بآب کاسنی تازہ وآب عنب الثعلب

تازہ قرص انبر باریس بارد نافع از برائے سوء مزاج
حادی گرم کند وحمیات حارہ چون بعد از تنقیہ اکل
کردہ شود وبدون استعمال در سوء مزاج حار ساذج کبد
نافع است منقول از ذخیرۂ سید اسمٰعیل صنعت آن
عصارۂ زرشک یا زرشک منقی ہر کدام کہ باشد دہ
درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از ہر یک
پنجدرم تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ وتخم خرفۂ
مقشر از ہر یک سہ درم کوفتہ بیختہ اقراص سازند
شربتے دو مثقال با سکنجبین وشیرۂ تخم کاسنی واگر
خوف شدہ باشد یکدرم رازیانہ بر اجزا بیفزایند
قرص انبر باریس بارد دیگر نافع از برائے اورام حارہ
ودموی کبد وحمیات حارہ بعد از تنقیہ مادہ وسوء
مزاج حار ساذج کبد را مفید است در ورم حار دموی
کبد بعد از فصد وسوء مزاج حار ساذج بغیر تنقیہ
بمسہلات وفصد مستعمل است صنعت آن زرشک
منقی از حب دہ درم گل سرخ طباشیر سفید از ہر یک
پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفۂ مقشر
تخم کاسنی از ہر یک سہ درم رازیانہ دو درم کوفتہ
بیختہ بآب اقراص سازند شربتے دو مثقال با سکنجبین
واگر ورم کبد وحمیات با سرفہ باشد دو درم کثیرا وسہ
درم رب السوس زیادہ کنند واگر حرارت بسیار باشد
دو دانگ کافور قیصوری زیادہ کنند وباشیرۂ تخم
خرفۂ مقشر بیاشامند وبعضے اوقات درین قرص
لک مغسول وریوند خطائی اضافہ می کنند قرص
انبر باریس بارد دیگر نافع از برائے اعراض حارہ و
حرارت کبد وحمیات صفراویہ ودمویہ وحمی محرقہ
وغب خالص صنعت آن زرشک منقی از حب
پنجدرم رب السوس یکدرم ونیم مغز تخم خیار مغز تخم خیار
بادرنگ تخم خرفۂ مقشر از ہر یک دو درم ونیم کوفتہ
بیختہ بگلاب سرشتہ اقراص سازند ہر قرصے نیم
مثقال شربتے دو مثقال با سکنجبین سادہ یا آب
عنب الثعلب تازہ قرص انبر باریس بارد نافع از
برائے اوجاع حار بمشارکت کبد بسبب ابخرۂ دمویہ وصفرا[illegible]

از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود و از برای
اصلاح کبد بعد از فصد باسلیق و اعمال علاج البلیغ
صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم کدو
از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید
گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم و نیم
رازیانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک یکدرم
زرشک را در گلاب یا آب ریباس بخیسانند پس بمالند
تا نرم شود ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته و روغن بادام
شکی بدست بمالند و اقراص سازند شربتی یک مثقال
تا دو درم با سکنجبین بزوری بارد یا معتدل یا آب کاسنی
مروق یا گلقند محلول در آب کاسنی و گلاب یا سکنجبین
سفرجلی و شیرهٔ تخم کاسنی و عرق بید مشک بحسب مزاج
و وقت و سن و اعراض و تقویت کبد و دماغ این
قرص را صبح تناول کنند و آخر روز آب زرشک و گلاب
و عرق بید مشک و عرق کاسنی با خمیرهٔ مروارید بخورند
قرص انبرباریس حار نافع از برای اوجاع کبد از برودت
صنعت آن زرشک منقی پنج درم لک مغسول ریوند
عصارهٔ غافث سنبل الطیب انیسون مصطکی از هر یک
یکدرم اقراص سازند هر قرصی یکمثقال یکقرص را با مطبوخ
بزور بنوشانند قرص انبرباریس حار بالک برای امراض
باردهٔ کبد و استسقا را نافع است و سده بگشاید و حمیات
بارده را مفید بود صنعت آن زرشک منقی پنج درم
ریوند خطائی لک مغسول عصارهٔ غافث سنبل الطیب
انیسون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب اقراص
سازند شربتی یکمثقال قرص انبرباریس حار دیگر نایف
حکیم علی گیلانی شارح قانون برودت کبد و استسقا را
نافع است و تپهای سرد بلغمی و مرکب از بلغم و اخلاط دیگر
که بلغم یا سودا غالب باشد سودمند است صنعت
آن زرشک منقی سه مثقال گل سرخ منزوع الاقماع
گل غافث عصارهٔ غافث افسنتین مصطکی تخم کاسنی از
هر یک دو مثقال سنبل الطیب اسارون اذخر مکی انیسون
ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
بآب اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یکقرص

قرص انبرباریس نافع از برای علل کبد که از حرارت
باشد و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ
و فساد مزاج از حرارت صنعت آن زرشک بیدانه
ده درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار تخم خرفه مقشر
از هر یک سه درم ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک
پنج درم ریوند چینی تخم کرفس از هر یک یک درم
سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند
هر قرصی یکمثقال یک قرص را با سکنجبین شکری
ترش یا با آب انار ترش و آب انار ممزوج
بنوشند قرص انبرباریس بنسخهٔ دیگر که همین منفعت
دارد صنعت آن زرشک منقی لک مغسول
ریوند چینی گل سرخ منزوع الاقماع عصارهٔ
طالیسفر تخم کاسنی تخم کشوث اجزا متساوی
ترنجبین قدری بگلاب حل کرده صافی نموده
اجزا کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند
قرص انبرباریس نافع از برای غب غیر خالص
زمانیکه صفرا و بلغم مساوی باشد و معده و کبد
ضعیف باشد صنعت آن عصارهٔ زرشک
چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس
عصارهٔ غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ
نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی
سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری نیم درم
ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل
کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند قرص انبرباریس دیگر که
درین علت زمانیکه معده یا کبد ورم کرده باشند
مستعمل است صنعت آن زرشک منقی
رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه
مثقال مصطکی سنبل الطیب عصارهٔ غافث از
هر یک دو درم قوة الصبغ ریوند چینی زعفران از هر یک
دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه
درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین با آب حل

کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یکقرص
قرص انبرباریس منقول از قرابادین کوتوالی حمیات
حاره را مفید است و گرمی را تسکین دهد و جگر حار را
نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سده جگر
حار را نافع بود صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم
کدوی شیرین از هر یک سه درم انبرباریس منقی
چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه مقشر
تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید
صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار دانگ کوفته
بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی سه درم قرص انبرباریس منقول از بیاض
مجربات نواب حکیم محمود باقر بن حکیم عماد الدین
محمود حسینی نافع از برای آماس جگر و معده و از برای
حمیات مرکبه و تفتیح سدهای کبد و از برای ضعف
کبد صنعت آن عصارهٔ انبرباریس پنج درم تخم کاسنی
پوست بیخ انجبار تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم
گل سرخ منزوع الاقماع دو مثقال ریوند چینی یکدرم
افسنتین رومی عصارهٔ غافث رازیانه انیسون از
هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند
شربتی یکمثقال قرص انبرباریس نافع از برای
جمیع امراض کبد و امراض حادثه بمشارکت امراض
کبد بسبب سدد و بخارات یا اخلاط از کبد صنعت آن
انبرباریس منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم بادیان اذخر
تخم کشوث مصطکی از هر یک دو درم اصل السوس یکدرم
طباشیر سفید ورق گل سرخ از هر یک سه درم ریوند
چینی دو درم و نیم انبرباریس را در گلاب یا آب انار ترش
خیسانیده بمالیده صافی نموده ادویه را بآن سرشته
اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر زیاده
حاجت به تسخین باشد بجای مغز تخم کدو دو درم
تخم کرفس دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند قرص
انبرباریس دیگر نافع از برای غب غیر خالص و ضعف کبد

ومعده منقول از ذخیرهٔ سید اسمعیل جرجانی صنعت
آن عصارهٔ امبرباریس چهار درم گل سرخ پاک کرده
دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خیار
مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر
سفید زعفران تخم خرفهٔ مقشر از هر یک دو درم لک مغسول
ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری
نیمدرم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده
صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص امبرباریس دیگر
نافع از برای غب غیر خالص و حرارت کبد و معده
وضعف کبد و معده بسبب حرارت و ورم جگر منقول
از ذخیرهٔ سید اسمعیل صنعت آن امبرباریس منقی
رب السوس گل سرخ منزوع الاقماع مغز تخم خیار
مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطگی سنبل الطیب
عصارهٔ غافث از هر یک دو درم قوة الصبغ ریوند چینی
زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر
یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین شش
درم بدستور مقرر قرص سازند شربتی یک مثقال
قرص امبرباریس دیگر کبد و معده را قوت دهد و
چون بعد از مسهلات استعمال نمایند استسقای زقی
را که از حرارت باشد مفید است و حمیات مرکبه را
نافع است صنعت آن زرشک منقی رب السوس
گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه درم طباشیر سفید
دو درم و نیم مصطگی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث
ریوند چینی قوة الصبغ زعفران از هر یک دو درم تخم
کشوث تخم کاسنی از هر یک یکدرم ترنجبین منقی
شش درم ترنجبین در گلاب حل کرده صاف نموده
ادویه را بآن سرشته اقراص سازند شربتی
یک مثقال با سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص
امبرباریس تالیف نجیب الدین سمرقندی نافع از برای
حمیات حاره و اکثر امراض حارهٔ کبد صنعت آن
زرشک منقی ده درم تخم کاسنی مقشر تخم خرفهٔ مقشر
مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ طباشیر سفید

از هر یک پنجدرم ریوند خطائی تخم کرفس لک مغسول از
هر یک یکدرم سنبل الطیب نیمدرم کوفته بیخته بآب سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین ساذج یا
سکنجبین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده و
فساد کبد خورند با آب انار شیرین بیاشامند قرص
امبرباریس تالیف میرزا محمد حسین مستعمل معزی الیه در
حمیات مرکبه با آب برگ بید صنعت آن عصارهٔ
زرشک لک مغسول افسنتین رومی عصارهٔ غافث
از هر یک یک مثقال گل سرخ سلیخه سنبل الطیب اسارون
صمغ عربی گل ارمنی نشاسته کثیرا مصطگی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون حب الآس ریوند چینی از
هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال اذخر مکی
زعفران اقاقیا کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص
سازند شربتی دو درم با آب برگ بید و شراب نیلوفر
و سکنجبین بزوری بنوشند طریق گرفتن آب برگ بید
آن است که بگیرند برگهای تر آن را و بکوبند و آب
آنرا بگیرند و یک جوش داده در پیالهٔ چینی کنند و شب
بگذارند و صبح آب زلال آنرا یک اوقیه شراب
دوازده مثقال از آب زلال آنرا یک اوقیه شراب
دیناری با یک اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده
و با دو درم اقراص مذکور بنوشند قرص امبرباریس
ریوندی سده بگشاید و اوجاع کبد را و صلابت
آنرا نافع و از برای حمیات مرکبهٔ مزمنه مفید است
صنعت آن زرشک منقی گل سرخ پاک کرده از
هر یک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی عصارهٔ غافث
سنبل الطیب افسنتین مصطگی از هر یک یکدرم کوفته
بیخته بآب سرشته اقراص سازند در اوجاع کبد از
سوء مزاج حار کبد با سکنجبین بزوری بارد و از برای
اوجاع باردهٔ کبد با سکنجبین بزوری حار بیاشامند
قرص امبرباریس قابض از اقراح ابومولتیس حکیم نافع
از برای حرارت و اسهال و وجع کبد صنعت آن
زرشک منقی طباشیر سفید عود قماری خام تخم حماض
بریان مصطگی رومی بارزد سنگ آهنی از هر یک یک مثقال

گل سرخ پنج مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
قرص امبرباریس قابض بنسخهٔ دیگر صنعت آن زرشک
منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم لک
مغسول ریوند چینی زعفران صمغ عربی کثیرا نشاسته
رب السوس از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند
شربتی یک مثقال قرص امبرباریس قابض نافع
از برای حرارت کبد وقتیکه با تپ لینت طبع باشد
صنعت آن زرشک منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید
از هر یک پنجدرم لک مغسول چهار درم تخم خرفهٔ مقشر
خشخاش تخم حماض کاسنی از هر یک یکدرم رب السوس دو
درم اضافه نمایند قرص امبرباریس قابض نافع
اسهال کبدی که هر گاه خون رقیق و متعفن یا
سیاه رنگ باشد صنعت آن زرشک منقی اقاقیا
طباشیر سفید شاه بلوط تخم حماض گل سرخ منزوع الاقماع
سرطان سوخته صمغ عربی گلنار به رب به شیرین سرشته
اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال قرص
امبرباریس کافوری حمیات صفراوی و دموی را نافع
است و سوء مزاج حار کبد را سودمند و مقوی کبد و
معدهٔ حار است صنعت آن عصارهٔ امبرباریس عصارهٔ
غافث مغز تخم خیارین ترنجبین از هر یک چهار درم ورق
گل سرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر
سفید تخم خرفهٔ مقشر لک مغسول از هر یک دو درم کافور
قیصوری نیم درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی
نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند
شربتی یک مثقال با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر قرص
امبرباریس کافوری بیماریهای گرم و تشنگی را سود دارد
صنعت آن زرشک منقی رب السوس طباشیر سفید از
هر یک سه درم سنبل الطیب یکدرم مغز تخم خیارین
درم و نیم گل سرخ شش درم و نیم تخم خرفهٔ مقشر زعفران
نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدرم
کوفته بیخته بآب اقراص سازند قرص امبرباریس
کافوری نافع از برای کبد حارهٔ ملتهبه صنعت آن
زرشک منقی سماق منقی طباشیر سفید گل سرخ منقی از اقماع

تخم کاسنی رب السوس از ہر یک دو دانگ مغز تخم کدو چہار دانگ مغز تخم خیارین یک مثقال و دو دانگ کافور قیصوری دو قیراط کوفتہ بیختہ بلعاب بزر قطونا سرشتہ اقراص سازند جملہ دو شربت است با سکنجبین سکری و آب کاسنی بنوشند۔ قرص ابرباریس کافوری دیگر نافع از برای یرقان با حمی و حرارت صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ از ہر یک سہ درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم کاہوی مقشر تخم خرفہ مقشر صندل سفید از ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ اقراص سازند ہر قرصی یک مثقال ہر روز یک قرص را با یک قیراط کافور قیصوری با آب انار ترش و شیرین بنوشند۔ قرص ابرباریس کافوری دیگر کہ قریب است بنسخہ اول در ادویہ و خواص۔ صنعت آن زرشک منقی چہار درم گل سرخ منزوع الاقماع دہ درم اصل السوس دو درم عصارہ غافت مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاستہ کثیرا صمغ عربی زعفران تخم خرفہ مقشر از ہر یک سہ درم لک مغسول ریوند خطائی مصطکی سنبل الطیب از ہر یک یکدرم طباشیر سفید دو درم کافور قیصوری یک درم ترنجبین منقی چہار درم ترنجبین را در گلاب حل کردہ صافی نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ اقراص سازند شربتے دو درم۔ قرص ابرباریس کافوری دیگر قریب المنافع بنسخہ کبیر۔ صنعت آن ابرباریس کافور قیصوری عصارہ ابرباریس عصارہ غافت مغز تخم خیارین ترنجبین خراسانی از ہر یک چہار مثقال نشاستہ گل سرخ منزوع الاقماع رب السوس کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفہ مقشر لک مغسول از ہر یک دو مثقال زعفران ریوند چینی سنبل الطیب از ہر یک یک مثقال کافور قیصوری نیم مثقال ترنجبین را در آب حل کردہ صافی نمودہ اجزا را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ اقراص سازند قرص ابرباریس کافوری قلمی فرمودہ اند کہ این قرص مستعمل لیدۃ الحکما و استاذ الاطباء میر محمد ہادی قدس سرہ و

والدماغ جدمن است در حمیات محرقہ و غب خالص و امراض حارہ کبد و معدہ۔ صنعت آن زرشک منقی آملہ منقی طباشیر سفید گل سرخ منقی از اقماع از ہر یک دو مثقال تخم کاسنی مقشر تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفہ مقشر تخم کاہو مقشر صندل سفید از ہر یک یک مثقال کافور قیصوری بیست قیراط کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ اقراص سازند و در پشت غربال پہن کردہ در سایہ خشک نمایند شربتی یک یک مثقال۔ قرص ابرباریس کافوری تپ گرم و درد معدہ و جگر را کہ از گرمی باشد سود دارد و تشنگی و التہاب و صداع و یرقان خلیائی را نافع بود۔ صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع از ہر یک ہفت درم تخم کاہوی مقشر تخم کاسنی از ہر یک سہ درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از ہر یک پنج درم صندل سفید رب السوس از ہر یک دو درم کثیرا شش درم کافور قیصوری یکدرم کوفتہ بیختہ بلعاب بزر قطونا سرشتہ اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و در قرابادین شفائی این قرص مذکور باسم قرص زرشک کافوریست و در نسخہ دیگر این قرص تخم خیار و تخم کدوی شیرین صندل اصلا نیست۔ اقراص ابرباریس کافوری حمی غب خالص و حرارت کبد و معدہ را نافع است و تشنگی و تپ والتہاب را ساکن گرداند۔ صنعت آن زرشک منقی مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم ہندوانہ از ہر یک سہ مثقال طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل سفید از ہر یک یک مثقال و نیم ریوند چینی یک مثقال لک مغسول دو مثقال تخم کرفس کافور قیصوری از ہر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ کوفتہ بیختہ بآب کشوث سرشتہ اقراص سازند و در پشت غربال پہن کردہ در سایہ خشک نمایند شربتی یک مثقال۔ قرص ابرباریس کافوری دیگر کہ ہمان منافع دارد۔ صنعت آن زرشک منقی دہ درم و نیم تخم خرفہ مقشر رب السوس صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب

نشاستہ از ہر یک سہ مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصوری زعفران از ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ اقراص سازند شربتے یک مثقال۔ قرص ابرباریس کافوری دیگر۔ صنعت آن زرشک منقی ہفدہ مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از ہر یک سہ مثقال مغز تخم ہندوانہ مغز تخم خربزہ از ہر یک دو مثقال طباشیر گل سرخ منزوع الاقماع ریوند چینی پوست بیخ کرفس لک مغسول از ہر یک یک مثقال و نیم کافور قیصوری زعفران از ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بآبی کہ دران تخم کشوث جوشانیدہ و صاف نمودہ باشند سرشتہ اقراص سازند شربتے یک مثقال۔ قرص ابرباریس کافوری مختصر از برای تپہای کہ با تشنگی و گرمی و التہاب و ضعف امعاء و جگر باشد منقول از ذخیرہ خوارزمشاہی صنعت آن عصارہ زرشک چہار درم گل سرخ دوازدہ درم اصل السوس دو درم عصارہ غافت مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاستہ کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفہ مقشر از ہر یک دو درم لک مغسول یکدرم چوب ارلیجہ سنبل الطیب از ہر یک یکدرم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین چہار درم کوفتہ بیختہ بآب اقراص سازند شربتے یک مثقال و فقیر راقم باقر در ذیل این نسخہ تعلیقی فرمودہ اند کہ مرحوم عمدہ امام میرزا امین الدین محمد این نسخہ را از ذخیرہ خوارزمشاہی نقل نمودہ و بسیارے از صاحبان سہال کبدی را باین قرص علاج فرمودہ اند۔ قرص ابرباریس کبیر منقول از قرابادین قانون نافع از برای حمیات صفراویہ و مرکبہ۔ صنعت آن عصارہ زرشک و اگر نباشد زرشک منقی چہار درم مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از ہر یک دو درم لک منقی چہار درم ریوند خطائی از ہر یک یکدرم ورق گل سرخ دوازدہ درم زعفران یکدرم سنبل الطیب اصل السوس عصارہ غافت ترنجبین از ہر یک چہار درم ترنجبین را در گلاب حل کردہ صافی نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن سرشتہ اقراص سازند

هر قرصے بوزن یکدرم و بیاشامند با آنچه مصلحت
باشد از اشربه و لعوق زیاده نموده اند بر اجزاے
این قرص عصارهٔ افسنتین دو درم اسارون تخم
کرفس رازیانه از هر یک یکدرم فوة الصبغ ریوند چینی
زعفران از هر یک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث
از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم ترنجبین شش درم
ترنجبین در گلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را
کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتے
یک مثقال قرص انبرباریس کبیر بنسخهٔ محمود
بن الیاس شیرازی که در حاوی صغیر ذکر کرده نافع
از براے حمیات بلغمیه عتیقه و از براے حرارت کبد
و ورم کبد و معده شفائی گفته که این قرص استسقا را
نیز نافع است صنعت آن عصارهٔ انبرباریس مغز
تخم خیارین مغز تخم خربزه و در نسخهٔ دیگر بجاے مغز تخم
خربزه تخم خرفهٔ مقشر است از هر یک سه درم گل سرخ
منزوع الاقماع ترنجبین منقی از هر یک شش درم تخم کشوث
رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطگی عصارهٔ
غافث از هر یک دو درم فوة الصبغ لک مغسول ریوند
خطائی از هر یک دو درم زعفران یکدرم ترنجبین را
در گلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته
بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتے یکدرم تا
یکمثقال و در نسخهٔ دیگر از یک مثقال تا دو درم است
صاحب اختیارات بدیعی گفته که این مؤلف گوید که
بعضے درین قرص سه درم افسنتین رومی افزوده اند
و صاحب منهاج الادویه ابن جزله گفته که قوت این
قرص تا شش ماه قوی است و بعد از آن ضعیف می گردد
قرص انبرباریس کبیر منقول از کامل الصناعه و منهاج
ابن جزله و قرابادین قلانسی این قرص تپہاے کهنه
و تپہاے بلغمی و ورم کبد و معده را نافع است
صنعت آن عصارهٔ انبرباریس تازه مغز تخم کدوے
شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یک سه
مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خراسانی
از هر یک شش مثقال رب السوس تخم کشوث طباشیر سفید
تخم کاسنی مصطگی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث
از هر یک دو مثقال فوة الصبغ لک مغسول ریوند
خطائی از هر یک یکمثقال زعفران یکمثقال ترنجبین را
در آب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته اقراص سازند و در پشت غربال در سایه
خشک نمایند شربتے یکمثقال قرص انبرباریس
دیگر نافع از براے حمیات بلغمیه و حمیات مرکبه و امراض
بارده مرکبه کبد و معده و چون استسقا و یرقان سدی
و اورام بارده و مرکبه کبد و معده و امثال این
امراض صنعت آن عصارهٔ زرشک لک مغسول
افسنتین رومی عصارهٔ غافث از هر یک یک مثقال
سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع
صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطگی رب السوس
تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الآس
ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار
مثقال اذخر مکی زعفران اقاقیا از هر یک یکمثقال
کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتے
یک مثقال با شراب دینار یا سکنجبین بزوری
قرص انبرباریس صغیر بنسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره
ذکر کرده و گفته که این قرص نافع است از براے
بیماریهاے جگر گرم و تپہاے گرم را سود دارد صنعت
آن انبرباریس ده درم تخم کاسنی تخم خرفهٔ مقشر مغز
تخم خیار بادرنگ از هر یک سه درم گل سرخ
منزوع الاقماع پنج درم ریوند چینی یکدرم سنبل الطیب
نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند در پشت غربال پهن کرده در سایه
خشک نمایند شربتے یک مثقال تا دو درم با سکنجبین
و قوتش تا شش ماه باقی است و در نسخهٔ محمود بن الیاس
که در حاوی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس پانزده
درم و وزن سنبل الطیب یکدرم است و گفته که شربتے
ازین قرص یکمثقال است صنعت آن بنسخهٔ
منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر مینی بخط
مغفرت الیه زرشک منقی از حب پنج مثقال تخم کاسنی
تخم خرفهٔ مقشر مغز تخم خیارین از هر یک سه مثقال
گل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال ریوند چینی سنبل
الطیب از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب تخم قطونا
اقراص سازند قرص انبرباریس صغیر قوی منقول از
قرابادین ارشانی استاذ الاطبا ابو البرکات او گفته
نافع است براے حمیات عتیقه و اورام کبد و معده صنعت
آن انبرباریس منقی از حب رب السوس ورق گل سرخ
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک سه درم مصطگی عصارهٔ
غافث سنبل الطیب فوة الصبغ لک مغسول
عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره
تخم کاسنی تخم کشوث ریوند خطائی زعفران طباشیر سفید
از هر یک چهار درم کوفته بیخته با سکنجبین ترنجبین بران حل
کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند بر
پشت غربال پهن کرده خشک نمایند قرصے دو درم
قرص انبرباریس لک دار منقول از خط میرزا محمد
رحیم حکیم جهت مستسقی که لینت طبع داشته باشد و
تپہاے مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صنعت آن
عصارهٔ زرشک یا زرشک منقی هر کدام باشد لک
مغسول از هر یک سه مثقال افسنتین رومی عصارهٔ غافث
از هر یک یکمثقال سلیخه طباشیر سفید گل سرخ
اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بستان گل ارمنی
بو داده کتیرا بو داده نشاسته بو داده از هر یک دو
مثقال مصطگی زعفران ترمس شامی شیرین کرده اقاقیا
از هر یک یکمثقال رب السوس اذخر مکی رازیانه انیسون
حب الآس ریوند چینی از هر یک دو مثقال بدستور مقرر
اقراص سازند هر قرصے یک مثقال یک قرص را
با سکنجبین بزوری یا شراب دیناری بنوشند و اگر
سرفه داشته باشد با شراب حب الآس بنوشند
مفرح انبرباریس که قوت خفقان حار را نافع بود
و قلب و بدن را قوت دهد و مفرح و المزاج را موافق
بود صنعت آن زرشک منقی ده درم مروارید ناسفته
کهرباے شمعی صندلان کافور قیصوری از هر یک نیم درم
غنچهٔ گل سرخ طباشیر سفید گل گاؤزبان بهمن سفید

کشنیز خشک مقشر صندل سفید از هر یک یکدرم مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم
تخم خرفه مقشر پنجدرم نبات سفید یکصد درم آب
سیب شیرین پنجاه درم عرق بید مشک گلاب از هر یک
بیست و پنجدرم بدستور معجون سازند بطریق نقوع انبرباریس
نافع از برای غلیان خون و امراض دموی صنعت آن
عناب خراسانی است بیرون آورده یکرطل زرشک
تازه بیدانه یکرطل تخم کشوث کفی تخم کاسنی کفی
ریوند چینی سه درم و نیم کوفته در ظرف چینی کرده
آب گرم تا بمقداری که ادویه را بپوشد بر ریزند و سر آن کرده
در تابستان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان
چهار روز و هر روز یکبار قدح ازان را بنوشند و نگاه
درین نقوع ده درم شراب عناب داخل کرده
آشامیده میشود صنعت شراب عناب که با این نقوع
آشامیده میشود عناب خراسانی یکرطل کشنیز خشک
یکدرم عدس مقشر یکصد درم بیخ کاسنی یکدست
در سرکه انگوری سه روز بخیسانند پس بجوشانند
جوشانیدنی قوی و صاف نموده ازان سکنجبین سازند
با نبات سفید شود انجبار گیاهی است آنرا شاخ بشین خاهی
بتحقیق دوال حمله گویند و بیخ آن را عرق انجبار
بشیق تا بزرد آن را مابین نبات و شجر است و برگش
شبیه ببرگ رطبه باندک زغبی مثل غبار و شاخهای
آن قوی تر از شاخهای رطبه مایل بسرخی و خاردار
بقدر ارتفاع مثنی و اکثر بر علیق می پیچد و گلش سرخ و
ثمرش مخروطی بشکل خصیه لهذا آن را خایة الابلیس نامند
بهندی ... گفته اند که بعد از ریختن گل غلافهای
کوچک از وسط میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد
و بیخش خشنی و پوست بیخ آن سرخ و مستعمل پوست
بیخ تازه آن است در لشتهای باریک آن که تمامی
انجبار گویند و آن سرد و خشک است در درجه دوم و
جالینوس گرم و خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضا
است خصوص از سینه و بواسیر و حابس اسهال و قرحه
مزلق از غلا و دیت و مسکن تپ و مقوی اعضا و معده و جهت

تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها
و بول الدم و معده تازه و قروح و دفع سموم
و انقطاع ادرار و عروق مقعده و سل تازه و قروح معی
و بول الدم نافع و ضماد آن و آشامیدن آب بیخ و آن جهت
کبودی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و فتق
آن و دودش جهت رویانیدن گوشت و قطع
نزف الدم زخمها بنهایت نافع و قدر شربتش
یک مثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگش پنجدرم
و مصلح آن سیر درین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل آن
زرشک است و ربع آن گل ارمنی و عصاره آن
در اکثر افعال اقوی از پوست و بیخ آن است
صنعت آن آنست که بگیرند پوست بیخ آن را
و بکوبند و آب آنرا گرفته در طبق سفالی کنند و در
آفتاب گذارند و هر روز سه چهار مرتبه بر هم زنند و شبها
در زیر سقف گذارند که شبنم آنرا نرسد و گردانند و چون
بحدی رسد که قرص توان کرد قرص نموده در آفتاب
خشک کنند و نگاه دارند و در وقت خشک کردن از غبار
محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توت و قوی
باشد حب انجبار جهت نفث الدم و نزف الدم
از هر عضو که باشد نافع است صنعت آن پوست
بیخ انجبار دو درم کهربا مرجان قرفی دم الاخوین
طین مختوم مروارید ناسفته از هر یک یک درم
کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند
هر حب بمقدار نخودی شربتی تا نیم مثقال حب با آنچه
مناسب داند حب انجبار دیگر اقوی از اول
صنعت آن پوست بیخ انجبار سه درم لبد محرق
مغسول کهربای شمعی مرجان قرفی یا کفیده
دم الاخوین طین ارمنی طین مختوم طباشیر سفید
نشاسته از هر یک یکدرم مروارید ناسفته سائیده
دو درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته
حب بندند شربتی یکدرم با آنچه مناسب داند
سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الآس
شاه بلوط خرنوب نبطی خشخاش پوست بیرون پسته

از هر یک پنج مثقال بلوط دانه مویز از هر یک سه مثقال
نخود بریان هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند
سفوف انجبار از برای اصحاب نفث الدم صنعت
آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته
کهربای شمعی غری السمک عود الطیب رب السوس
انیسون سرطان محرق نشاسته بریان شادنج محک
مغسول گل ارمنی صمغ عربی کثیرا مقشر بادام شیرین از
هر یک یک مثقال افیون زعفران از هر یک شش قیراط
کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع را چهار ده
حصه نموده هر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر
بزرک نارشک داخل کرده باشند بنوشند و شام حصه
دوم را با آب برگ نارشک ده درم بیاشامند

فصل در بیان شرابهای انجباری

شراب انجبار بنسخه حکیم سدید کازرونی که
در شرح ذکر کرده حبس خون میکند از هر موضع که باشد
و حبس اسهال خونی و نزف خون و آمدن خون از راه
رحم و مقعده میکند و مقوی معده و کبد گرم است و نافع
است از برای تفرق اتصال واقع در سینه و ریه صنعت
آن پوست بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرط شامی
پنج مثقال صندل سرخ صندل سفید گلاب سوده از هر
یک چهار مثقال باقی ادویه را نیم کوفته یک شب در
آب بخیسانند و صبح بجوشانند و بپالایند و دو رطل
نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم
تا ده مثقال با آب سرد و آب برگ بارتنگ و شیره
تخم خرفه مقشر و شیره کشنیز خشک باقتضای حال و در
مرض و درنسخه دیگر بعد از نبات یکرطل است حکیم معز الدین
ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب از برای
نفث الدم با آب بارتنگ یک اوقیه و کهربا و دم
الاخوین صمغ عربی از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری
یکدانگ بخورند و گاهی یک قیراط افیون نیز اضافه میکنند
یا یک تسوج زعفران صنعت این شراب بنسخه حکیم
محسن خان ولد حکیم صالح خان خال آن مغفور رحمه الله
تعالی پوست بیخ انجبار هفت مثقال صندل سرخ سوده

صندل سفید سوده از هر یک پنج مثقال قاقیا دو
مثقال اجزا نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی نموده شکر
سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند صنعت
این شراب بنسخهٔ حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین
ذکر کرده پوست بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی
پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده حب
الآس از هر یک دو مثقال مجموع را یکشبانروز در آب
مدادان بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و بپالایند و با
رطل شکر سفید صافی بقوام آورند پس فرود آورده سرد
کرده در شیشه نگاهدارند صنعت شراب انجبار دیگر نافع از برای
زحیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد
صنعت آن پوست بیخ انجبار پانزده درم گلنار حما
طراثیث خرنوب از هر یک شش درم صندل سرخ سوده
قاقیا از هر یک سه درم اجزا نیمکوفته در دو رطل آب
یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون ثلث آب
بماند صافی نموده دو ثلث رطل قند سفید داخل کرده
بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند
شربتی یک اوقیه صنعت شراب انجبار دیگر پوست بیخ انجبار
سی درم خرنوب نبطی طراثیث شیرین از هر یک بیست درم
نیمکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند صنعت طبیخ انجبار
جهت نفث الدم نافع صنعت آن بگیرند پنج مثقال
پوست بیخ آنرا و بکوبند و بجوشانند و با قدری قند و
سکنجبین بیاشامند و نیز نزف الدم از هر عضو که باشد
قطع نماید صنعت قرص انجبار منقول از خط آقا میرزا
محمد باقر جیلی از بیاض مجربات مغربی الیه لنفث الدم
و سحج و قروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از
بواسیر را نافع است صنعت آن پوست بیخ انجبار
شامی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی کثیرا
کهربای شمعی از هر یک سه درم نشاسته گل ارمنی کندر
طباشیر سفید رب السوس گلنار فارسی از هر یک دو درم
اقاقیا یک درم و نیم کوفته بیخته برب مورد سرشته اقراص
سازند و در سایه بر پشت غربال پهن کرده تا خشک شود

شربتی یک مثقال لعوق انجبار جهت نفث الدم و نفث
الدم و سل و بواسیر دمانی نافع صنعت آن پوست
بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان تر فری بسد محرق
مغسول طین مختوم طین داغستانی طین ارمنی دم الاخوین
کثیرا نشاسته مروارید ناسفته از هر یک دو درم مغز
تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هر یک
سه درم طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک یک درم جمیع را
کوفته بیخته برب خرنوب و رب حب الآس و عصارهٔ
انجبار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و
اگر رب خرنوب و رب حب الآس و عصارهٔ انجبار نباشد
با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد و اگر هیچ کدام نباشد
با قندی که با آب برگ بارتنگ بقوام آورده باشند سرشته
و با آنچه مناسب دانند لعق فرمایند صنعت طلای انجبار
مسمی به طلی مبارک صاحب شفاء الاسقام نوشته که از
اطلا استاد من است جهت استعمال دموی در حیر و قیام
صفرادی نافع صنعت آن پوست بیخ انجبار
تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش
از هر یک پنج درم عود قاقله صندل مقاصری از هر یک
نیم درم مصطکی ربع درم حلبه زرد و حب الآس از هر یک
یک درم بزرتنگ منقی سماق منقی از هر یک سه درم جو شا
صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم در آن شیر
کشیده طباشیر سفید یک درم سوده بر آن پاشیده
بشراب ورد و شراب سفرجل خام دو اوقیه بالمناصفه
داخل کرده تخم بارتنگ و تخم حماض بریان از هر یک
نیم درم کف نموده بالای آن بیاشامند صنعت انجدان
معرب انگدان فارسی است و بیخ آنرا بیدران کوله نامند
و ساق انجدان را به ترکی بالدرغان نامند و کوله نیز
اسم فارسی انجدان طیب است و محروث بعربی اسم
بیخ انجدان است و چون مطلق مذکور شود مراد از آن
تخم آن است و نباتش مجوف و ستبر و بلند تر از قامت
میشود و برگش شبیه برگ کلم و از آن کوچکتر و گلش چتر
مثل شبت سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید زرد و در بعض
شبیه بلدر بهم و بسیار خوشبو و صمغش را الیت طیب

نامند و قسمی از آن ثمرش سیاه و بسیار بدبو و برگش
مانند صفحهٔ سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم
سفید و صمغش بسیار بدبو آنرا الیت منتن و حلتیت
خراسانی و بفارسی انگوزه و عوام آنشت گنده و به هندی
هینگ نامند و صمغش را اشترغار و گیاه آنرا انگاه نامند
و در بلاد فارس گوسفندان را گیاه آن می چرانند
بنهایت فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بدبو میشود
و حلتیت طیب بهتر از منتن است و انجدان سفید در
درم گرم خشک و سیاه منتن در سوم و قوی مطلق
انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند و آن غلیظ الجرم
و دیر میماند در معده و صمغش مسخن و مجفف رطوبات و
ملطف طعام و مغیر رایحهٔ دهان و مدر بول و حیض و شیر
و مسخن گرده و زودده و محرک باه و مقوی معده و مقطع
بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول بلغمی و برانگیختن اشتهاء و
تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و
ادویهٔ سمیه نافع و مقاوم سموم و نافع است از برای درد
مفاصل حادث از برودت و سدهٔ سپرز و جذب مواد
بظاهر جلد میکند چون بگذارند بر آن جذب قوی و سزاوار
آن است که انجدان را محلول در سرکه آنرا استعمال
نمایند و سکنجبین آن که با بیخ بپزند جهت تب ربع
و تبهای بلغمی و مرکبه نهایت نافع است و جهت
درد سینه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع
فواق بلغمی مجرب و با شراب در اخراج جنین قوی الاثر
ضماد آن با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق
النسا و امثال آن و با روغن زیتون جهت سکته تحت الجلد
و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر
و در برگ آن جهت آکله نافع و بوئیدن آن برای فواق
و گفته شده که انجدان از توابل مستعمله در اغذیه اعما
نافع و استرخا و لقوه است و مضر است بمثانه مصلحش
تخم خربزه و مضر است بامعا و مصلحش صمغ عربی است
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن آن
حلتیت دو دانگ و گویند بوزنش دو فراوان نسب
و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و تخم آن در افعال

قوی‌تر از سائر اجزاے آن است و کلکنج آن محلل
اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و لحم زائد [illegible]
و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضرش کشنیز است و معدل
و مصلحش عسل است و شیخ داؤد انطاکی گفته
اگر گویند چون زنان بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درم
انجدان بخورند تا یک هفته هرگز آبستن نشوند و حیض نداده
تازه که سیاه آن باشد یا سفید بجهت امراض الراس
دوار و سدر تجربه کرده گفته که گاهی ضماد کرده عشوه دا انجدان
اسود با خطمی کوفته دارد که رسته بر سر و رسد رفع حادث
از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ فوراً عفونت و حمق و
بلادت و نسیان شوریدگی گفته که خوردن انجدان میکو
میگرداند ذهن او نسیان را زائل میگرداند و حفظ را می
افزاید و علاوه که موجب تعجب نشود آنکه انجدان و امثال آن
از دارصینی و زنجبیل و اشترغار و مانند اینها از ازدیاد
باهیه با وجود آنکه محلل نفخ اغذیه نافخه اند متولد میگردد
از اینها نفخ اندک و بخارے که موجب انعاظ میگردند
دگر هم میگردانند نواحی گرده و کرده را بجهت آنکه میان
در آنها رطوبت فضلیه غریبه که سبب تولید نفخ و [illegible]
قدیم است و این در زنجبیل و انجدان و اشترغار
موجود است و اما دارصینی بسبب شدت لطافت خود
غوص و نفوذ میکند در اقاصی عروق و منتجر میگرداند
رادع عروق است از رطوبات و موجب نفخ می گردد

فصل در ذکر جوارشات انجدانی

جوارش انجدان نافع از برائے برودت معده
و گرده و بجهت حیاده کبد و برودت آن و بجهت
استسقا و منفعت آن انجدان سیاه که تخم ملتیت
منتن است ده درم تخم جرجیر تخم گندنا از هر یک هشت
درم زنجبیل پوست بلیله آمله منقی بلیله سیاه از هر یک
هفت درم نانخواه تخم کرفس انیسون خیربوا زیره کرمانی
مدبر دارصینی از هر یک پنج درم قرنفل سنبل الطیب دو درم فلفل
یک درم فانیذ ابیض سنجری بیست درم کوفته بعسل کف گرفته
بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم
با آب مطبوخ انیسون و بادیان و سنبل الطیب که بعد
طبخ صافی نموده مصطکی رومی سوده بران پاشیده باشند
تناول نمایند و این جوارش گرم است در آخر درجه
دوم و خشک است در اول درجه سوم جوارش
انجدان منقول از کامل الصناعه نافع از برائے نفخ
البطن و معده و قراقر و برودت معده و گرده و باشتهاے
طعام است منفعت آن کاشم که انجدان رومی
است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هر یک دو و نیم
درم فطراسالیون نعناع خشک بزر سالیوس از
هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بعسل سفید مصفی
بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه
دارند شربتی دو درم بوقت حاجت بکار برند
جوارش انجدان نسخه این جزء مثل نسخه صاحب
کامل الصناعه است الا آنکه تفسیر کرده شده کاشم
بانجدان طیب که در مازندران معروف بکوله پرا است
و وزن از هر یک از فطراسالیون و نعناع
خشک و بزر سالیوس بیست مثقال است
جوارش انجدان که شیخ اسمعیل در ذخیره در باب علاج
معده ذکر کرده قولنج را بگشاید و باد را و جشاے
حامض برطرف کند و منفعت آن فلفل سیاه قرنفل
از هر یک پنج درم ابرسا زنجبیل از هر یک
شش درم مصطکی رازیانه از هر یک دو درم انجدان
پانزده درم نانخواه تخم کرفس از هر یک دو درم
کوفته بیخته با عسل سفید خوشبوی مصفی بسرشند شربتی
دو درم تا سه درم جوارش انجدان نافع از برائے
نفخ البطن و معده و قراقر و ریح غلیظ و منفعت آن
فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم انجدان سیاه
چهارده درم فطراسالیون هشت درم کاشم سیزده
درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
چینی یا کاشی کرده در وقت حاجت استعمال نمایند
مزاجش گرم و خشک است در اول درجه ثالث
جوارش انجدانی نوع دیگر منفعت آن فلفل تخم
کرفس از هر یک دوازده درم انجدان سیاه فطراسا
لیون فودنج حاشا سیسالیوس از هر یک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکوبند و با انگبین بسرشند
و دهن انجدان جهت تحلیل دیر و خراجات و عرق النسا
و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و بجهت
عسر البول بلغمی و ریاح گرده و مثانه و برانگیختن اشتها
و تقویت باه و دفع ضرر ادویه سمیه و اغذیه غلیظه
و اخلاط لزجه و سده سپرز نافع و منفعت آن بگیرند
انجدان هر قدر که خواهند و جوکوب نموده با شش
وزن آن آب باران یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند
تا بربع رسد مالیده صاف نموده با روغن کنجد باز
با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس در
ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند
سکنجبین انجدانی نافع از برائے حمی ربع و امراض طحال
و امراض بارده سوداویه و منفعت آن بگیرند بیخ انجدان
که آنرا محروث نامند و نیم کوفته یک شب در سرکه انگوری
و آب خالص از هر یک نود مثقال بخیسانند و روز
دیگر بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده باده
شاب انگوری یکصد و بیست مثقال بقوام آورند و [illegible]
ده مثقال آن را با آب شاهتره تازه یا با شیره تخم کرفس
بدهند و اگر حرارت غالب باشد با آب کاسنی تازه
و امثال آن بدهند این نسخه از حکیم میر محمد مومن است
که اگر بجاے مطبوخ محروث در سرکه اصل محروث
محلل در سرکه انگوری نود مثقال و بجاے دوشاب
انگوری عسل طرفا که آنرا انگبین نامند گفته بهتر است
محلل ساق انجدان و اصل انجدان که آنرا محروث
گویند بسیار گرم و خشک و جالی معده و مقطع اخلاط
غلیظه و نافع از برائے برودت و رطوبت معده و [illegible]
ریح و سقوط اشتها و سوء هضم اغذیه ولیکن محرق اخلاط
و مورث تشنگی و التهاب است و مصلحش کافور و سرکه
و بدلش محلل اشترغار است و منفعت آن بگیرند ساق
یا بیخ انجدان هر کدام خواسته باشند و ساقش را از بیخ
ببرند و بیخش را یک هفته در آب نمک بگذارند پس بدر
آب خالص بجوشانند که شوری نمک از آن دور شود
پس آنرا بیرون آورده در پارچه کرباسے اندازند

تا آب آن برود پس آنرا بروے پارچہ کرباسی پہن کنند کہ ہوا نشف رطوبت آن کند پس سرکۂ انگوری آنمقدار کہ اندکی آن برگردد برروے آن کنند و اگر خواستہ باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات دران داخل کنند و بگذارند کہ سرکہ در جوہر آن جذب شود پس بکار برند و سرکۂ ساق و اصل انجدان محلل نافع است از براے صلابت طحال ❋ معجون انجدان انواع کرماے ہاے شکم را بکشند ❋ صنعت آن انجدان بیخ انجدان از ہر یک شش درم کعب بیخ ارمنی دو درم کوفتہ بیختہ با سہ وزن ادویہ عسل بسرشند ❋ معجون انجدان دیگر قوای اذان و استسقا طحال را مفید است صنعت آن انجدان و بیخ آن و پوست بیخ کبر لسان العصافیر تلخ از ہر یک ہفت درم بیخ ارمنی ماہی زہرج قنبیل از ہر یک سہ درم سلیخہ مصطگی زنجبیل از ہر یک یکدرم برنگ کابلی پلاس پاپڑہ از ہر یک چہار درم علی الرسم با سہ وزن ادویہ عسل مصفی بسرشند شربتے از یکدرم تا سہ درم ❋ انجن باصطلاح اہل ہند دوائی را نامند کہ در چشم کشند براے تقویت و دوخانے و دفع امراض دیگر مانند اکحال و شیافات و غیرہا انجن کہ چون در چشم صاحب حمی غشی کہ بہندی سنپات نامند کشند با فاقت آید و از تراکیب اطباے ہند است صنعت آن ترکنا یعنے ہلیلہ بلیلہ آملہ نغوزہ یعنی حلتیت منتن وچ ترکی نمک سنگ سرشف زرد کرا تخم سرس جملہ را البیار نرم مانند سرمہ و غبار صلایہ نمودہ بابول یزیا گاؤمیش سرشتہ حبوب یا شیاف ساختہ خشک نمایند و عند الحاجت با آب سائیدہ در چشم کشند ❋ انزروت معرب انزروت است و بفارسی اصفہان کنجدہ و اگردہک و بشیرازی کدرو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بہندی لائی نامند و آن صمغ درخت خاردار است بلندی دو ذرع و برگش شبیہ ببرگ مورد و برگ درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان است و سرخ و سفید مائل بزردی میباشد و بہترین آن قسم اخیر است کہ در بالیدگی مثل

کندر صغار و زرد و سبک و طعمش تلخ یا اندک شیرینی باشد گرم است در آخر دوم و خشک است در اول دوم و مجفف بی لذع و بہترین مسہلات بلغم غلیظ است و بالعرض مسہل صفرا و محلل ریاح غلیظہ و مفتح سدہ و مسقط جنین و کرم معدہ و امعا است و جہت مفاصل و وجع ورک و عرق النسا بالخاصیتہ نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن است خصوص با تربد و ہلیلہ و سکبینج و امثال آن و در تسمین مہزول بغایت موثر چون پنجدرم آن را با سہ قیراط حجر البقر کہ عوام آنرا اندزرا گویند و دہ درم نارجیل مخلوط کردہ چہار حقنہ کنند و چہار روز بعد از حمام و از خوردن چند عدد زردہ تخم مرغ نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید کہ زنان مصر انزروت را در آب ہندوانہ تا نصف روز نقیع جہت تسمین تا دہ درم آنرا می آشامند و گویند پنج درم سائیدہ آن بسبب تسدید مسام و چسپیدن آن با حشا کشندہ است خصوص با طلق محلول و از اسرار مکتومہ شمردہ اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و ہرگاہ مفرد استعمال نمایند باید کہ روغن بادام با آن دہ چندان باشد و قدر شربتش مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکباً با سائر مسہلات یکمثقال است و بدلش بوزنش صبر است و استعمال آن در خارج جہت التحام و زیادہ کردن گوشت و خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمہا و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و بالطرون جہت ورم شبیہ بخنازیر کہ در حلق بہم میرسد و با عسل سرشتہ و فتیلا آلودہ کردہ در گوش گذاشتن جہت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر است و اکتحال آن خصوصاً بعد از آنکہ در شیر الاغ یا شیر دختران تر کردہ باشند جہت رمد و چسپیدن پلک چشم و دفع نزلات و جرب و سلاق سفید و چون با مروارید و مرجان سوختہ و نبات بالسویہ ذرور سازند جہت ازالۂ بیاض عین مولف تذکرہ مجرب شمردہ است

تشنج آشامیدن انزروت با روغن حب الخروع و میشاید تشنج را نیز و امراض اذن چون پیازے را خالی کردہ جوف آنرا از انزروت سفید پر کردہ بر آتش نہند تا بجوش آید پس از ان در گوش بچکانند درد گوش را ساکن میگرداند ❋ دستور تشویۂ انزروت بگیرند انزروت سفید را و با شیر الاغ یا شیر دختر خمیر کردہ بر شاخہاے چوب گز بچسپانند و در تنور معتدل نہا دہند تا خشک شود و اندکے بریان شود و اگر بار دیگر سائیدہ با سفیدۂ تخم مرغ سرشتہ بر چوب گز چسپانند و تشویہ نمایند باعتدال نزدیک تر میگردد ❋ حب انزروت تنقیۂ بلغم از تمام بدن میکند خصوص از اعضاے صدر و سرفۂ بلغمی و ضیق النفس را نافع است ❋ صنعت آن انزروت سفید دو درم و ربع درمی عاقرقرحا نیم درم غاریقون ہیش سفید تربد سفید مدبر از ہر یک سہ درم اصل السوس تخم حنظل ایارج فیقرا از ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ با آب حب سازند قدر مستعمل از یک درم تا چہار درم ❋ دواء الانزروت مسہل خفیف نافع جہت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس است صنعت آن انزروت سرخ سورنجان تربد سفید از ہر یک سہ درم کوفتہ بیختہ بروغن بسرشند عدد گردگان حرب نمودہ با ماء الشبت بیاشامند بدرستیکہ عجیب النفع است در اسہال از غیر تعب و عنف ❋

فصل در بیان ذرور ہائے کہ اصل و عمود درآنہا انزروت است

ذرور انزروت نافع از براے رمص و رمد در آخر و حمرت چشم ❋ صنعت آن بگیرند انزروت سفید جید و بران شیر دختران اندازند و در سایہ گذارند تا خشک شود پس آنرا سودہ بگیرند از ان دہ درم نشاستہ دو درم و با آن بسایند و در سایہ گذارند تا خشک شود نگہدارند و در نسخۂ دیگر چنین است کہ بیاندازند دران وزن دو درم افیون و نیم درم کافور ❋ ذرور انزروت دیگر کہ زیادہ قطع رمص میکند صالح است او رمد را ہرگاہ نمودہ باشند حدت بسیار ❋ صنعت آن انزروت تا بہ

بشیر دختر ده درم زبد البحر یکدرم نبات سفید سه درم
سوده ذرور سازند نو ذرور انزروت مسمّی بذرور
اصفر نافع از برائے حکّهٔ چشم و ورم در رمد و صالح
است استعمال آن در اواخر رمد پس مدبر و لقبیهٔ سرخی
که در چشم باشد و آب که از چشم آید و خشک می گرداند
رطوبت غلیظهٔ چشم را و پاک می گرداند رمص را +
منفعت آن انزروت سفید مدبّر بشیر دختر ده درم
صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک دو درم
مرّ مکی یکدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند و به نسخهٔ
دیگر انزروت مربّی بشیر دختر ده درم شیاف مامیثا
سه درم حضض مکی صبر سقوطری از هر یک دو درم
زعفران یکدرم زبد البحر نیم درم کوفته بحریر بیخته
استعمال نمایند نو ذرور انزروت دیگر نافع از برائے
قروح چشم که تریخ کند از آن مدّه نو منفعت آن انزروت
مربّی نشاسته از هر یک سه درم سفیداب
قلعی شسته دو درم کوفته بیخته مخلوط شیاف ابیض
نموده استعمال نمایند نافع باشد نو ذرور انزروت
دیگر نافع از برائے جرب اجفان و سنگینی و غلظت در
اجفان نو منفعت آن انزروت مربّی بشیر دختر چهار
درم زرده تخم مرغ خشک کرده در آفتاب دو درم
مرّ مکی صافی ماميران چینی از هر یک نیم درم زعفران
شیاف مامیثا از هر یک دو دانگ مجموع را کوفته
بحریر بیخته بر پلک چشم ذرور نمایند نو ذرور انزروت
دیگر نافع جهت رمد و بیاض عین نو منفعت آن
انزروت مربّی چهار مثقال توتیای کرمانی مغسول
دو مثقال ماميران چینی دو درم زبد البحر حضض مکی
صبر سقوطری دار فلفل پوست بلیلهٔ زرد از هر یک
یکدرم صمغ عربی یک مثقال کوفته بیخته ذرور نمایند
ذرور انزروت دیگر در ریح و ابتدای رمد را نافع
باشد نو منفعت آن انزروت بشیر خر پرورده
نشاسته صمغ عربی نبات سفید مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند نو ذرور انزروت دیگر که نافع بیاض
است نو منفعت آن انزروت سفید مدبّر زبد البحر

شکر سرخ از هر یک جزوی بورهٔ ارمنی ربع جزو
کوفته بزرقم بیخته در چشم استعمال نمایند نو ذرور انزروت
معروف به ذرور ابیض نو منفعت آن بگیرند انزروت
سفید و سحق نموده شیر دختران داخل کرده در سایه
بگذارند تا خشک شود پس آنرا از هم سوده بگیرند از آن
ده درم و از نشاسته دو درم با هم سحق نموده بکار برند
ذرور انزروت معروف به ذرور اصفر
منفعت انزروت سفید مدبّر سه مثقال صبر سقوطری
زعفران حضض مکی از هر یک دو مثقال نرم صلایه
نموده ذرور نمایند نو ذرور انزروت جالینوس
حابس دم جاری از جراحت هر عضو که باشد نو منفعت
آن انزروت دو مثقال گلنار فارسی کندر دم الاخوین
از هر یک نیم مثقال اجزا کوفته بیخته بر جراحت
بپاشند و بالائے آن رفاده به بندند نو ذرور اصفر
به نسخهٔ دیگر نو منفعت آن انزروت پرورده دو درم
عصارهٔ مامیثا نیم درم صبر زرد تخم گل از هر یک نیم درم
افیون چهار دانگ درمی کوفته بیخته لعقا خوابیده
ذرور نمایند نو ذرور اصفر بنسخهٔ حاوی صغیر از برائے
اوجاع عین از رطوبات نو منفعت آن انزروت
سفید مربّی بشیر خر سه درم عصارهٔ مامیثا دو درم
صبر زرد و بزر الورد و زعفران افیون از هر یک یکدرم
کوفته بیخته استعمال نمایند نو ذرور اصفر منقول از
منتخب که همین نفع دارد نو منفعت آن انزروت
مربّی هفت درم مامیثا چهار درم مرّ صافی نیم درم افیون
صبر سقوطری زعفران از هر یک یکدرم کوفته بیخته
ذرور سازند نو ذرور اصفر صغیر در ریح و ابتدائے
رمد و اوجاع عین را نافع باشد نو منفعت آن
انزروت مربّی ده درم صبر سقوطری مامیثا از هر
یک دو درم کوفته نرم بیخته استعمال نمایند نو
ذرور اصفر کبیر منافع آن مثل منافع ذرور ابیض
است و در قطع سیلان رطوبات و تحلیل فضول
و منع نوازل نافع است و رمد عتیق را نهایت
سود دهد نو منفعت آن انزروت پرورده یک جزو

صبر زرد زعفران زرد و از هر یک دو جزو افیون دو
دانگ بیخته و عصارهٔ مامیثا بیخته و کوفته بیخته ذرور
نمایند نو ذرور اصفر کبیر ارخیجانس گوید که این ذرور را
یونانی اقرا اطیقان خوانند و در دوائے چشم را سود
دارد و رمد کهنه را زائل کند نو منفعت آن انزروت
سفید ده درم شیاف مامیثا پنجدرم صبر سقوطری
زعفران از هر یک نیم درم افیون دو دانگ همه را
کوفته بحریر بیخته وقت خواب بپشت خوابیده در
چشم کشند نو ذرور اصفر نافع است از جهت
تحمنة اللمه و درد چشم را که سبب آن رطوبت باشد
منفعت آن انزروت مربّی پنجدرم شیاف مامیثا
دو درم صبر زعفران تخم گل از هر یک پنجدرم افیون
چهار دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور
انزروت از جهت درد چشم اطفال نافع باشد منفعت
آن انزروت مربّی چشمیزج از هر یک ده درم امیر
دم الاخوین از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند
ذرور انزروت قرحه را پاک سازد نو منفعت آن
نشاسته سه درم انزروت مربّی اسفیداج رصاص از هر
یک دو درم کوفته بیخته ذرور سازند نو ذرور انزروت
گوشت بر رویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد
و جراحات را نافع باشد نو منفعت آن انزروت مربّی
دم الاخوین سنگ مرّ کندر مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند نو
ذرور دیگر که همین خاصیت دارد نو منفعت آن انزروت
دم الاخوین کندر گلنار گل ارمنی از هر یک نیم درم عدس
مقشر یکدرم کوفته بیخته ذرور سازند نو ذرور دیگر گوشت
فاسد شده را بخورد و سر جراحات را به بندد و سخت کند
در وقت پاشیدن دوا اول سر جراحت را بشوید و
برپاشند و گوشت بر رویاند نو منفعت آن انزروت
چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مردا سنگ
کندر از هر یک یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف مامیثا
از هر یک یکدرم و نیم بورهٔ ارمنی صبر سقوطری
زراوند مدحرج از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال
نمایند نو ذرور مسمّی بهلکا بانسخهٔ دیگر اقوی از نسخهٔ اول

صنعت آن از زروت مدبر ده درم شکر طبرزد ونشاسته
از هر یک یکدرم کف دریا نیم درم بدستور مقرر مرتب نموده
استعمال نمایند ودر نسخهٔ دیگر عروق عنزروت کتیرا داخل
است ٭ ذرور ملکایا نافع از برای آماس چشم گرمنا
بتدکردن آن را ورد ریح ناصیه بعد از فصد و یا حجامت
و تلیین طبیعت بطبوخ هلیلج و احتراز از ادویهٔ مقویه و
چکانیدن شیر دختر در چشم و طلا کردن شیاف ابیض
محلول باشیر دختران و ضماد کردن به کشنیز و اکلیل
الملک و قدری زعفران و زردهٔ تخم مرغ و گذبستن
سه روز اول او کو قت استعمال نمایند ٭ صنعت آن
انزروت مدبر نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی اجزا متساوی
نرم سائیده بکار برند ٭ ذرور ملکایا دیگر بنسخهٔ حاوی
صغیر از برای اوجاع عین ٭ صنعت آن انزروت
مربی بشیر نشاسته نبات سفید شیاف مامیثا
کوفته بیخته استعمال نمایند ٭ ذرور انزروت مسمی
بذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط ورم جفن مستعمل
است ٭ صنعت آن انزروت سفید مدبر ده درم شیاف
مامیثا دو درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند
ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر کبیر که در اواخر
انحطاط ورم جفن مستعمل است ٭ صنعت آن انزروت
سفید مدبر هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر
سقوطری افیون نشاسته زرور و از هر یک نیم درم
زعفران مرکی از هر یک یکدانگ و نیم بدستور مقرر
ذرور ساخته استعمال نمایند ٭ ذرور اصفر دیگر انزروت
سفید مدبر ده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر
کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند
ذرور انزروت مسمی بذرور بینا نیم که از گذاشتن یک
هفته از درد پیچ داورام جفن بکار آید ٭ صنعت آن
ذرور ملکایا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم درهم کرده
استعمال نمایند ٭ ذرور انزروت که عرب با زاکحل نامند
صنعت آن انزروت سفید قشار کند سوخته
صبر سقوطری زاج شیاف مامیثا مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ٭ ذرور انزروت که جهت بیاض چشم نافع

صنعت آن انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته
مرجان قرنفل محرق نبات سفید اجزا متساوی کوفته
نرم بیخته ذرور سازند ٭ ذرور دیگر خون رفتن از
جراحت باز دارد و گوشت بر دیانند ٭ صنعت آن
انزروت دم الاخوین کندر نشارهٔ عاج افیون کات
هندی اجزا برابر صلایه نموده در محلل زخم بپاشند ٭
ذرور دیگر که گوشت فاسد بخورد و گوشت نو بر دیانند
و جراحت را مندمل سازد ٭ صنعت آن انزروت
مرکی دم الاخوین مرداسنگ مغسول کندر از هر یک
یکجزو گل ارمنی شیاف مامیثا صبر زرد زراوند گرد از
هر یک نیم جزو کوفته و نرم بیخته صلایه نموده ذرور سازند
ذرور دیگر که همین نفع دارد ٭ صنعت آن صبر
زرد انزروت دم الاخوین زنجار راسخ اشق اجزا
متساوی نرم صلایه نموده ذرور سازند ٭ ذرور دیگر که
آمدن چرک و ریم از زخم بر طرف کند ٭ صنعت آن
صبر زرد انزروت گلنار همه متساوی نرم کوفته بیخته
استعمال نمایند ٭ ذرور که آمدن چرک و ریم
از گوش بر طرف کند ٭ صنعت آن صبر زرد انزروت
دم الاخوین زنجار خبث الحدید از هر یک جزوے
نرم کوفته بیخته بسرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده
کرده درین ذرور بیالایند و در گوش گذارند ٭
ذرور دیگر که جراحت بینی و گوش را باصلاح آرد
صنعت آن انزروت دم الاخوین زبد البحر بورهٔ
ارمنی مرکی صافی شیاف مامیثا از هر یک جزوی
کوفته بیخته بفتیله که بعسل آلوده باشند پاشیده
در گوش بگذارند ٭ ذرور دیگر در ششکر لشیهٔ زخم تازه
نافع بود و نزد دبه کند ٭ صنعت آن دم الاخوین پشم
گوسفند سوخته زاج سوخته انزروت حب الرمان
از هر یک جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پر کنند
سمنه انزروت سمن بدن است ٭ صنعت آن بجزند
انزروت سفید پنجدرم و مخلوط کنند با آن حجر البقر سه
قیراط مغز نارجیل مقشر ده درم و همه را نرم کوفته
چهار حصه نمایند و چهار روز بعد از حمام و

بعد از خوردن چند عدد زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت
بنوشند باعث تسمین گردد ـ

فصل در بیان شیافات انزروتی

شیاف ملکا انزروتی نافع از برای کمنهٔ
تحت قرنیه مستعمل بعد از تنقیهٔ بدن و دماغ و چکانیدن
لعاب حلبه در چشم و کشیدن شیاف ابیض انزروتی و
شیاف ابیض کندری ٭ صنعت آن انزروت سفید
اشق از هر یک پنجدرم کندر ده درم زعفران دو درم
کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته در چشم کشند ٭ شیاف
انزروت مسمی باشیاف دیزج مادهٔ شعر زائده را
بتحلیل برد و در سلاق و جرب و حزمن و دبیل مفید است
صنعت آن انزروت سفید مدبر سه درم صمغ
عربی سفیداب قلعی کثیرا اقلیمای محرق مغسول مرکی کمافیطس
صبر سقوطری زنگار زرنیخ سرخ قلقطار سوخته مستعمل
سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی
مغسول نشاسته زردچوبه توبال نحاس سوخته
سکر الشعر از هر یک دو درم دم الاخوین اقاقیا از
هر یک یکدرم و نیم توتیا حضض مکی سنبل الطیب مامیثا
سوخته از هر یک یکدرم عدد کل اجزا بیست و پنج اند
همه را سائیده پس یکدرم بارزد را با آب سداب
و ترشے اترج حل کرده ادویه را بان سرشته شیافها
کوچک کوچک سازند و عند الحاجت با سفیدهٔ تخم
مرغ سائیده در چشم کشند ٭ شیاف انزروت معروف
بشیاف ابیض کافوری افیون ٭ صنعت آن انزروت
سفید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب گز
چسپانیده بآتش ملایم بریان کرده یک مثقال
شیاف مامیثا زعفران از هر یک چهار دانگ کثیرا دو
دانگ کافور قیصوری افیون از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و
وقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ سوده در چشم بکشانند
یا در چشم بکشند ٭ شیاف برای آنکه ردع ماده کند
و درد را ساکن کند و در بکر و در معتدل چشم باشد چون بعد
از فصد و تلیین طبیعت بچشم کشند ٭ صنعت آن

کوفته بیخته شربتے یکمثقال در یکروز سه بار یا چهار بار با مهرکه یا سکنجبین حامض بیاشامند پیرد دار الا نافع لغایت مقوی باه است و لعوقیا آورده صنعت آن مایه شتر اعرابی انفحه گوسفند انفحه بز انفحه گاو قضیب گاو خشک کرده سوهان نموده خولنجان زنجبیل تخم اسپست از هر یکجزو ودی کوفته بیخته در عسل مصفا مقوم سرشته معجون سازند شربتی یکدرم سفوف انفحه که استعمال منفرا باز دارد و اگر حرارت عظیم نباشد صنعت آن پنیر مایه خرگوش افیون از هر یک دو دانگ بازوی سنبر کندر از هر یک نیم درم کوفته بیخته شربتی یک دانگ تا یکدانگ و نیم معجون انفحه که در تقویت باه بی نظیر است و خورنده آن گویند که هر شب سه چهار انزال بکار نماید و بجهت سرعت انزال نیز مفید است صنعت آن سنبل الطیب قرنفل جوز بوا دارچینی زنجبیل مایه شتر اعرابی عاقرقرحا خولنجان دار فلفل از هر یک دو مثقال مشک خالص یکدانگ سعد کوفی مصطگی زعفران عود خام جدوار خطائی ماهی سقنقور از هر یک دو مثقال عسل پنجاه درم بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال معجون انفحه دیگر که در تقویت باه بی نظیر است و سرعت انزال را نیز مفید صنعت آن مایه شتر اعرابی سنبل الطیب قرنفل جوز بوا دارچینی زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دار فلفل سعد کوفی مصطگی عود هندی غرقی خام جدوار خطائی مجرب ماهی سقنقور زعفران از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ ورق طلا محلول یکدانگ اجزا کوفته بیخته با سه چند مثقال عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یکمثقال و اگر مایه شتر اعرابی را پنج مثقال نمایند بهتر است انفحه و یا بلادر و در سم با ماهیت و خواص و جمیع تراکیب آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل در بیان نسخ انکباب

بدانکه انکباب در لغت بمعنی دررو افتادن و میل کردن و با صطلاح اطبا سر را خم کردن و بخار گرفتن چنانچه در چادری یا ردائی بر سر گرفته باشند یا نه انکباب نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به نقیع صبر یا حب ایارج صنعت آن مرزنجوش بابونه پودنه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال این انکباب نمایند تا بخار غلیظ تحلیل رود انکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح بارده غلیظه کائنه در سر صنعت آن شیح ارمنی قیصوم صعتر مرزنجوش در آب پخته سر به بخار آن بدارند انکباب دیگر نافع از برای صداع ریحی صنعت آن رازیانه مرزنجوش تمام بر نجاسف جوشانیده سر به بخار آن بدارند و آب آنرا گرم نموده بر سر نطول نمایند انکباب نافع برای صداع حادث از اخلاط بارده غلیظه و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش پودینه دشتی اکلیل الملک قیصوم شیح ارمنی شبت اقحوان تمام برگ غار تراشه چوب چلغوزه تراشه چوب صنوبر کبار ذکر مجموع را در آب بجوشانند و علیل ردائی بر سر گرفته سر بر بخار آن بدارد و چون عرق آید آب آنرا بر سر نطول کنند و تفلش را بر سر ضماد نمایند انکباب دیگر از برای این قسم صداع خواه یکے ازین خلط باشد یا سبب آن مرکب باشد از هر دو خلط صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیصوم تمام برگ غار مهدی صعتر فارسی اقحوان شیح ارمنی برگ مورد در آب بجوشانند تا مهرا شود پس سر به بخار آن بدارند و آب آنرا گرم کرده در آفتابه کنند و بر سر نطول نمایند یا پارچه نمدی بآن تر کرده بر سر ضماد نمایند و چون سرد شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه اراده کرده شود تحلیل خلط بارد از سر و دماغ بمحللات لابد است از اضافه نمودن چیزے قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحلیل ضعیف میگردانند سر و دماغ را پس باید که در ضمده و اطلیه و انکبابات و نطولات محلله امراض بارده سر و دماغ بارد چیزے قابض مقوی دماغ مثل برگ مورد و سفرجل داخل نمایند انکباب این سراپیون نافع از برای دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک بر نجاسف صعتر فارسی مرزنجوش بیخ ارمنی برگ غار مجموع در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند انکباب طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرگاه در تنقیه اخلاط و عطوسات بعد از استعمال حقن و آشامیدن ایارجات بعمل آمده و علت زائل نشده باشد صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی قیصوم از هر یک کفی صعتر سنبل مرکی از هر یک اندکی سبوس گندم نمک طعام از هر یک یک کف کبیری مغز کدوگان دو عدد جوز بوا سه عدد و هر دو را نیم کوفته همه را در آفتابه با آب کمده سر آنرا بسته بجوشانند تا مهرا شود پس سر ابریق آن بلند باین نحو که قمعی بر سر آفتابه بگذارند و بخار آنرا از لوله قمع بگیرند و یا در طشتی بریزند و ردائی بر سر گرفته بخار آنرا بگیرند و چند دفعه این فعل را مکرر کنند پس باز آب آنرا گرم کرده بر سر نطول نمایند انکباب اسحق نافع از برای سدد صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی سداب همه را در آفتابه بجوشانند تا حشائش مهرا شوند پس بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نمایند انکبابات ثابت بن قره نافع از برای سدد سوداوی صنعت آن صعتر فارسی مرزنجوش برگ غار شیح ارمنی بدستور مقرر در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند انکباب یوحنا بن سراپیون نافع از برای دوار حادث از ضعف دماغ صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام سداب با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نیم گرم بر سر نطول نمایند انکباب محلل نافع از برای دوار و سدد بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی تمام مرزنجوش عنب الثعلب با آب در آفتابه سر بسته بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا نیمگرم بر سر نطول نمایند انکباب نافع از برای دوار و سدد بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم تمام شیح ارمنی شاهسفرم

برگ غار برگ زیتون با آب در آفتابه سربسته بجوشانند و سر بخار آن بدارند + انکباب نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده رقیقه + صنعت آن بابونه برنجاسف برگ غار اکلیل الملک شبت در آب بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند + انکباب نافع از برای دوار حادث از اخلاط و حمیات و در لیثرغس دماغ هرگاه دوار بگردد و از فصد و اسهال و استعمال سعوط و عطوس + صنعت آن بگیرند جوتشه نیکو فته و کف سعوس گندم گل خطمی از هر یک مثل آن و تشه گل بنفشه کفی همه را در آفتابه سربسته بجوشانند تا خشاش نیک شوند پس امر کنند علیل را با انکباب بر آن در آفتابه یا در طشتی کرده ردائی بر سر گرفته سر بخار آن بدارد و یا نمی بر سر آفتابه گذاشته معاوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نماید و چند مرتبه تکرار این عمل نماید بعون الله تعالی + انکباب قلمی نموده اند که از استنباط حضرت نافع از برای لقوه استلائیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بحقنه یا دادن مسهله که مشروح شد و تنقیه سر بغراغر و عطوسات و سعوطات و این انکباب ملطف قوای فضول است از دماغ و اعصاب + صنعت آن برگ اثل و پوست بیخ آن و ثمر آن اکلیل الملک حرمل برگ سداب شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماحوز ما قرقرحا صعتر فارسی برگ غار حب الغار مغرل ریزه کرده چوب صنوبر ریزه کرده از هر یک کفی همه را در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا شود چند مثقال سوده بر روغن یاسمین در روغن ناردین از هر یک یک اوقیه داخل کرده سر بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثقل آن را کوفته بر موضع علت ضماد نمایند + انکباب ابو سهل مسیحی نافع از برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات + صنعت صعتر فارسی سداب باقرقرحا شیح ارمنی برگ غار بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر بخار آن بدارند + انکباب نافع از برای لقوه + صنعت آن شیح ارمنی

برگ غار قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر بخار آن بدارند + انکباب دیگر نافع از برای لقوه + صنعت آن تمام مرزنجوش صعتر نسرین شیح ارمنی مرماحوز جندبیدستر جوشانیده سر به بخار آن بدارند لیکن از تنقیه تمام و این محلل تبلّع فضول دماغ و اعصاب و عضل است + انکباب نافع از برای درد گوش + صنعت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی پرسیاوشان از هر یک کفی همه را در آب بجوشانند گوش را به بخار آن بدارند + انکباب نافع از برای درد گوش حادث از سوء مزاج یابس ساذج + صنعت آن بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر تخم خبازی برگ کلم اجزا مساوی در آب بپزند تا مهرا شود شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر داده سر گوش را به بخار آن بدارند + انکباب دیگر نافع از برای دوی و طنین و درد گوش حادث از ریاح + صنعت آن مرزنجوش افسنتین رومی پودنه صعتر فارسی جوشانیده سر و گوش را بخار آن بدارند + انکباب دیگر نافع از برای درد گوش حار و درد گوش حادث از انفجار منفرادی ماده حاره + صنعت آن برگ کدوی تر جرادة کدوی شیرین برگ کاهوی تر تخم کاهو برگ خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش بزر البنج سفید شاه سفرم گل نیلوفر بنفشه اطراف نحلاف در آب بپزند تا مهرا شود سر و گوش را بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند + انکباب دیگر نافع از برای درد گوش حادث از حرارت و یبوست + صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو برگ خرفه تر و برگ بید جرادة کدوی شیرین خبازی برگ خشخاش تخم و پوست خشخاش برگ لسان الثور برگ بارتنگ بزر قطونا گل خطمی سفید شاه سفرم جو مقشر نیکو فته همه را در آب بپزند تا مهرا شود شیر دختران شیر بر روغن بنفشه داخل کرده سر و گوش را به بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثقل آن را نرم کوبیده بر خارج گوش ضماد نمایند

انکباب نافع از برای صداع بارد و این انکباب سر را گرم گرداند و محلل مواد دماغ است و مفتح سدد دماغ و درد گوش حادث از ریاح بارده غلیظه + صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سبوس گندم گل خطمی نمک طعام برنجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آن را نطول نمایند و ثقل آن را ضماد کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد + انکباب دیگر که مبرد و مرطب دماغ است و صداع حار و قرانیطس را نافع است + صنعت آن تراشه کدوی تر مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش گل سرخ بنفشه گل بید ورق بید شاه سفرم مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب آن را نطول نمایند و ثقل آن را بر سر ضماد کنند + انکباب نافع از برای درد گوش و صماخ و تلطیف مواد و تفتیح سدد خیشوم + صنعت آن مرزنجوش نمام شیح ارمنی اکلیل الملک برنجاسف افسنتین رومی بابونه رازیانه نعناع زوفای خشک تخم شبت صعتر کبریت زرد نیکو فته جوشانیده گوش و بینی را به بخار آن بدارند + انکباب مبرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یبوست دماغ و از برای بی خوابی و قرانیطس و صداع حار یابس + صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو خرفه تر برگ بید گل بید جرادة کدوی تر جرادة خیار تر تخم خشخاش پوست خشخاش برگ و گل لسان الثور برگ بارتنگ گل خطمی شاه سفرم جو مقشر نیکو فته مجموع را در آب بجوشانند و فرود آورده شیر دختران و روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثقلش بر سر ضماد کنند + صنعت آن انکباب بنسخه دیگر گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید جو مقشر برگ کاهوی نازک اطراف بید برگ خطمی تراشه کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر بخار آن بدارند و بجوی آب و روغن را بر هم زنند تا بخار بسیار خیزد و بسوی سر لیس مرتبه دوم و سوم گرم کرده

استعمال نمایند در روز سه چند مرتبه استعمال نمایند صنعت آن انکباب بنسخه سمرقندی در کتاب قرابادین از نسخه مغربی الیه برگ کدو جراده شیرین برگ کاهو برگ خرفه تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر بهار بید شاهسفرم هر واحد قلیل در آب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول نمایند انکباب نافع از برای صداع بارد حادث از سردی و هوای زمستان تحلیل آن سرد ایستاده نافع صنعت آن اقحوان بابونه اکلیل الملک مرزنجوش حماما سلیخه تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر حب الغار جوشانیده و اندکی روغن ... داخل کرده سر بخار آن بدارند انکباب نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه تمام ماده وقتیکه بوده باشد بان صداع سهر مفرط صنعت آن بنفشه جو مقشر نیکوفته جراده کدو برگ بزر قطونا خرفه تخم خطمی سفید شاهسفرم پوست خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو ترباے نازک بید گل سرخ اجزا متساوی همه را بجوشانند تا مهرا شوند پس در طشتی ریخته بریزند بران قدری روغن بنفشه و شیر دستی که دختر شیر دهد و سر بخار آن بدارند و دائم بر هم زنند تا بخار آن زیاده شود و به سر و دماغ برسد پس آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثقلش را بر سر ضماد کنند انکباب نافع از برای سده خیشوم و زکام بارد و تلطیف مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش زوفای خشک نمام شیح ارمنی برنجاسف افسنتین رومی صعتر فارسی رازیانه نعناع خشک پودنه خشک تخم شبت کبریت زرد در ظرف سر بسته جوشانیده سر و بینی را ببخار آن بدارند و بخارش عارضه مستعمل در جمیع امراض بارده دماغی بسبب اسخان سر و تحلیل مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش سیسنبر گندنا قیصوم گل ختمی اسطوخودوس شبت پودنه شیح ارمنی تراشه چوب چینی تراشه

چوب صنوبر مجموع را در آفتابه سربسته خوب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آتش را بر سر نطول نمایند انکباب مشایخ بارده رطبه مبرد و مرطب دماغ است و نافع است از برای صداع حار یا لبن و قرانیطس و سائر امراض حادّه دماغی و امراض یابسه دماغی و بحران امفید است صنعت آن برگ کدوی جراده کدوی رطب باده خیار برگ کاهو تخم کاهو برگ خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش شاهسفرم گل بنفشه گل نیلوفر اطراف خلاف در آب پخته سر بخار آن بدارند و آب آن را بر طرف نطول نمایند و ثقلش را بر سر ضماد کنند انکباب نافع از برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش در آب پخته سر بخار آن بدارند و ثقلش را بر سر ضماد نمایند انکباب دیگر نافع از برای زکام و نزله بارد صنعت آن گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش پوست خشخاش جوشانیده و بخار آن بدارند انیسون بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بعضی بزر الرازیانج الرومی الشامی دانسته اند و گویند حلو و کمونی هندی نامند تخم نباتی است بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و باریک و برگش باریک و خوشبو و گلش مائل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز مائل بسفیدی و زردی گرم و خشک است در آخر دوم مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سائر اعضا و مشهی و قاطع طبع خصوصاً برشته کرده آن و مقوی گرده و مفتح سده جگر و سپرز و مجاری نفس و ذرد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و خفقان و تپ بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخورش جهت اخراج جنین و مشیمه و سنون آن جهت جلای دندان خصوصاً محرق آن و دفع بد بوی دهان و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و خائیدن

آن جهت خفقان و کلیه مطبوخ آن در سرکه جهت ورم و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهت دفع زردی رخسار و زن زائیده نافع و مضر احشا و مصلحش مازبانه مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت باه مثل آن تجربه است طریق تشویه انیسون جهت سنونات و غیرها آن است که آن را بخل تر در لته بسته لته را بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورند و بکار برند مضغ انیسون نافع است از برای درد سر و شقیقه و بخور آن نافع درد بارد است و چون بخور کرده شود در زیر بینی مهیا شد نافع از برای صداع بارد و نزلات و بخور کردن و سعوط نمودن از آن نافع است از برای صداع بارد زکام و نزلات بخور انیسون نافع است از برای نزلات بارده و چون انیسون را بسرکه انگوری تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه کتان تیلی بسته دائم ببویند نافع است از برای زکام و نزلات بارده و کثیر عطس و چون بگیرند از انیسون شش درم و از مصطکی یک دانگ و کوفته در دو درم گلقند سرشته بخورند و چند روز این مداومت نمایند بعد از استفراغ بلغم نافع است از برای کثیر عطس جهت آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغم را که سبب کثرت عطس است سبات چون دو درم انیسون را در آب بجوشانند و صافی نموده ده درم ماء الجبن عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نافع است از برای سبات حادث از برد خارجی و سبات حادث از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون و سزاوار آن است که کسیکه این مغلی را بیاشامد باید که بوده باشد غذای او نخود آب گوشت خروس جوان متوبل با ابازیر حاره با مغز حب القرطم شیخ اسمعیل گفته که نافع است از برای سبات بلغمی بعد از تنقیه تمام تقویت معده بعد از آشامیدن انیسون و مصطکی با گل قند سکری ... دوار و سدر چون انیسون را در آتش بریزند که دود کند

وسنتناق دود آن کنند ساکن میگرداند دوار بارد
بالسبب تحلیل مواد و عبدالله بن جبرئیل گفته که
بوئیدن بودادهٔ آن نافع است از برای دوار و سدر
و سجور کردن بان سعوط نمودن آن نزد مالیخولیا چون
انیسون را کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده بگلقند سرشته
بخورند و یا جوشانیده به تنهائی بنوشند و یا گلقند در انحلال آن
صافی نموده بنوشند نافع است از برای مالیخولیا خصوص مرا
قی آن و کابوس چون انیسون بوزن آن دو قو
با هم در آب بجوشانند و صافی نموده با ماء العسل بیاشامند
نافع است از برای کابوس و صرع سزاوار آنست که انداخته
شود و در قدر در اصحاب صرع انیسون و امثال آن از
ابازیر که نموده باشد در انحا حرافت و فالج و استرخاء و
لقوه از توابل مستعمله در قدر در اصحاب فالج و استرخاء و لقوه
انیسون است شیخ الرئیس گفته انیسون نافع است از
برای استرخا ضماد کردن بآن بر اعضای مسترخیه بسبب
آنکه میباشد در آن حرارت بادی تفتیح کرد بآن بعض العضو
عضو میکند رازی گفته که سزاوار آنست که اقتصار
کنند در اول فالج تا چهار روز و یا تا هفت روز بر آبی که
جوشانیده باشند در آن انیسون به تنهائی و یا با عسل کرده
باشند و در آن اوقیه ملنجبین عسلی در امراض اذن چون آن را
انیکو سحق نموده مخلوط بر دهن گل سرخ نموده
در گوش بچکانند ساکن میگرداند وجع اذن را و قطور در گوش
گل که در آن انیسون جوشانیده باشند در گوش جهت
کری و ثقل سامعه مفید است جوارش انیسون منقول
از قرابادین ترکی افندی صالح جلبی محلل ریاح و
بلغم لزج و اخلاط غلیظ و سرفه کهنه است صنعت آن
انیسون بیست درم اصل السوس مصطکی از هر یک هشت
درم کردیا رازیانه بسباسه خولنجان زنجبیل دار چینی از
هر یک پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل عاقرقرحا
فودنج از هر یک دو درم قاقله کبابه چینی زعفران
سنبل هندی از هر یک یکدرم و نیم قند سفید شانزده
درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند
جوارش انیسون دیگر که بهمان نفع دارد صنعت آن

زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوزبوا از هر یک ۲ مثقال
انیسون رومی دار چینی نانخواه کمون کرمانی از هر یک
شش مثقال سنبل الطیب قرنفل از هر یک ۳ مثقال
تخم رازیانه پنج مثقال عسل مصفی ۳ وزن ادویه و بعض
اطبا سه اسباب دو دار فلفل از هر یک دو درم اضافه
نموده اند حب انیسون کاسر ریاح و تسکین عصب و
نفخ و از تشنج و وجع ریحی را نافع است صنعت آن
انیسون مصطکی تخم کرفس حرمل زعفران سکبینج مقل
ازرق از هر یک یکدرم هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی از هر یک دو درم فودنج فراسالیون فقاح اذخر
قسط تلخ اسارون زرنباد عود الوج از هر یک
نیم درم اجزا کوفته بیخته با آب حب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی یک درم دهن انیسون
نافع است جهت استسقا خصوص استسقای طبلی
داده میشود با ماء الحمص و بعض از مطبوخ مناسبه
وضع میکند و اول دفع ضیق النفس را و محلل ریاح معده
است و خالی میگرداند معده را از آنها صنعت آن
بگیرند انیسون دو رطل و بخیسانند در بیست رطل آب
گرم با ده اوقیه روغن مدنی پس بقرع و انبیق تقطیر نمایند
و دهن را از آب جدا نمایند و نگاه دارند و عند
الحاجت بکار برند منقول از طب کیمیائی پراکلسوس
و نوع دیگر آن است که مانند دهن انجدان اخذ نمایند
و بکار برند و آن ذکر یافت سفوف انیسون بادهای
معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظ پاک کند
صنعت آن نانخواه تخم کرفس از هر یک پنجدرم
کندر چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی از هر یک ۲ درم
اسفندان سفید سی درم کوفته بیخته با فانید سرشته
شربتی پنجدرم عرق انیسون گرم و خشک و لطیف
محلل ریاح و کاسر آن و هاضم غذا و دوا اکثر افعال و
خواص از جرم خود بهتر است و مفتح سده جگر و سپرز
و جالی مجرای نفس و رافع اعیا و جهت سوء القنیه و
استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترقیق آن و
امراض بارده نافع و صنعت آن بگیرند انیسون

هر قدر که خواهند و پاشش چندان آب عذب بستانی یک
شبانروز بخیسانند پس در دیگ کنند و بطریق متعارف
عرق کشند شربتی از هفت مثقال تا ده مثقال و فنیاد
هم بطریق برداشت طبیعت و بعض متوان داده

فصل در بیان نسخ اقراص انیسون

قرص انیسون منقول از قرابادین قانون مفتح
سده های کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و
نافع است از برای ضعف کبد و ملین طبع است و تبهای
کهنه زائل کند و تهیج در آخر بیماریها را مفید است صنعت
آن انیسون ۳ درم افسنتین رومی اسارون
شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سادج هندی سنبل
الطیب مصطکی رومی تخم شبت از هر یک یکدرم غافث
۳ درم صبر سقوطری چهار درم و نیم کوفته بیخته با آب افسنتین
سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یک قرص
با سکنجبین بزوری بدهند قرص انیسون نافع از برای
یرقان سدی صنعت آن انیسون غافث از هر یک ۲
درم صبر سقوطری زرد پنجدرم غاریقون سفید دو درم
افسنتین رومی اسارون تخم کرفس تخم شبت مصطکی رومی
سنبل هندی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک یکدرم کوفته
بیخته بطبیخ افسنتین رومی سرشته اقراص سازند شربتی
از یکدرم تا دو درم قرص انیسون بنسخه رشید اسمعیل و
ذخیره صنعت آن انیسون چهار درم انیسون شامی
سادج هندی عصاره غافث از هر یک ۳ درم
افسنتین رومی مغز بادام تلخ مقشر صبر سقوطری سنبل الطیب
از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یکدرم
کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی
یک قرص با طبیخ افسنتین و دیگری درین قرص یکدرم
شب یمانی افزوده و در نسخه دیگر دو درم غاریقون
هش سفید بر اجزای نسخه اصل اضافه شده و بعضی
گفته اند که این قرص را با سکنجبین بدهند و دیگری گفته
که اجزای این قرص را با گلاب سرشته اقراص سازند
شربتی از آن یک درم با طبیخ افسنتین بدهند و دانست
که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین قانون بآنکم قرص

ذکر کرده واد ویه نسخه شیخ رئیس بالادویه ذخیره مساوی
است واختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه
است و در نسخه شیخ رئیس که باسم قرص عشره آلوده
باین اوزان است انیسون چهار درم مصطکی اساردن
سافج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مقشر بادام تلخ
مقشر سنبل الطیب از هر یک یکدرم صبر سقوطری دو درم
عصارهٔ غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته
اقراص سازند و بآب گرم بنوشند و گفته این قرص
نافع است از برای تب ربع کهنه و دفع وجع کبد
ترهل و استسقا و تهیج و بیش از قرص عشره شیخ قرص
دیگر را ذکر کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه
افسنتین داخل ندارد و در اوزان ادویه اختلافی دارد
آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هر
یک چهار درم اساردن مقشر بادام تلخ مقشر مصطکی
سنبل الطیب سافج هندی از هر یک چهار درم عصارهٔ
غافث صبر سقوطری از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند * قرص انیسون دیگر خداوند تپهای بلغمی را سود دارد
و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و ریاح غلیظه را لطیف
گرداند و سده ها بگشاید و ترهل و تهیج حادث بعد از تپهای
بارده را زائل گرداند * صنعت آن انیسون تخم کرفس
رازیانه از هر یک سه درم نعناع خشک قاقله کبار
خیربوا از هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین
فقاح اذخر زعفران ریوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل
الطیب ورق گل سرخ از هر یک نیم درم کوفته بیخته اقراص
سازند هر قرصی چهار دانگ شربتی یک قرص با ماء الاصول
قرص انیسون بنسخه شفائی تب بلغمی و جگر ضعیف را
نافع بود * صنعت آن انیسون افسنتین مقشر بادام تلخ
سنبل الطیب از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث
سافج هندی اساردن از هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس
رازیانه از هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب قرص سازند
شربتی یکدرم با طبیخ افسنتین * معجون انیسون استسقای
طبلی را که با او حرارت نباشد نفع دارد * صنعت آن
انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم حب بلسان

فردمانا سنبل الطیب حب بلسان جاوشیر حلتیت
انجدان اساردن زعفران از هر یک یکدرم سکبینج
دح مقشر بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی کردمانا
نانخواه صعتر دوقو خولنجان ورق الغار جعده زنجبیل
غاریقون حماما کعب گوساله یا گاو سوخته از هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل بسرشند ملو ملو

باب الالف مع الواو

اوز بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه عربی
است و وز نیز گویند و بفارسی قاز نامند و
مرغابی نیز گویند و بهندی بانس نامند و به شیرازی
ازوز نامند و گویند اسم جنس مرغ آبی است ولیکن
نزد اطبا مراد نوع کبیر آن است که قاز نامند و گفته اند
که جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر
غلیظ الغذا و دیر هضم است و گویند که چون هضم
شود مسمن بدن و محرک باه است چون با مصالح حاره
بپزند بهتر است و مصلح آن آبکامه و آب انار است
و گفته اند که از اغذیه نافع است از برای بردی
کبد و اوجاع حادثه مر آنرا که از برودت باشد و سکون
بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره
و امثال اینها و قالشه آن لذیذ است و بطی الانهضام
ولیکن چون منهضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار
و کبد آن الذ کبدها است و غذائیت آن از جمیع
کبدها بیشتر است و خیت گذشتن آن از بطن و شوار
و جناح آن صالح است در هضم و غذا و گوشت آن
شدید الحرارت والرطوبت و کثیر الفضول و بطی الهضم
و زهم است و بزودی از خوردن گوشت آن حادث
میگردد تپها و نیست گوشت آنرا غذائیت بیشتر از
گوشت ماکیان * اوز بری بهتر از اوز اهلی و گوشت
ملائم تر است و پیه آن محلل اورام بارده است و طلای
مقرر آن جهت ورم معده و فرموده است و پیه آن
جهت صلابت مقعده و شقاق آن و شقاق جلد
و تقشر آن و داء الثعلب و داء الحیه و جهت رفع
اذیت آبیکه در گوش رفته باشد و بازرد باقلا جهت

ورم پستان با بخانیه نافع است و زرده تخم نیمرشت
آن منادی با دهن شلد جهت افزودنی نقل نافع و فطور
آن بازیت نیم گرم و در رحم جهت احتباس حیض نافع
است و گوشت آن که بهر نیخته باشد جهت التیام
فتوق و زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ
گرده و مثانه اکلا و ضمادا امو قراست صاحب جامع
الادویه گفته که خون آنرا چون با آب نمک بنوشند جهت
درد مثانه و حصاة بسیار نافع و بیضه و ذبل آن جهت
خشک تغییدات و پوست تخم آن جهت اسهال مزمن
بهترین ادویه است نسیان و تمدد و کزاز و تشنج صاحب
گفته خوردن بیض اوز موجب ذکاء ذهن و حفظ قوت
حافظه و دفع نسیان است و گفته که خوردن او نافع
است از برای نسیان و ذکی میگرداند حفظ را و تمریخ
به پیه اوز گداخته نافع است از برای تمدد و کزاز و تشنج
امتلائی و همچنین آشامیدن آن برای تشنج
و دهن اوز یعنی روغن قاز منقول از طب فرنگی از
برای وجع مفاصل فرمن گفته که مجرب است
صنعت آن بگیرند آنرا ذبح کرده پاک نمایند و از بر
واحشا و امعا پس الیفا قوس مرزنجوش اسطوخودوس
از هر یک کتنی اشنی مقل ازرق از هر یک شش مثقال
اذخر مکی جوزبوا بسباسه قرنفل سورنجان از هر یک
سه مثقال روغن خراطین که نوشته میشود در حرف
الدال مع الهاء داوهان انشاء الله تعالی بیست و شش
مثقال و ادویه را کوبیده بروغن خراطین سرشته شکم
آن کنند و بدوزند و بعد از آن بسیخ کشند و برآتش
انگشت کباب نمایند در تنور و ظرفی زیر آن سرکه انگور
کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از آن در سرکه بچکد و
روغن را چندان بجوشانند که سرکه تحلیل رود و روغن
بماند در شیشه کرده نگاه دارند و اگر قاز نباشد از
اوزک و حواصل نیز میتوان ساخت و بعد خواص وارد
بلکه مصنوع از حواصل اقوی است * ابال احجل اغذیه
است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که معانی
نموده میاشامند و بعضی در میان طبیخ ترشی داخل می نمایند

وخواص آن تابع بقول واشال آن است تو

باب الالف مع الهاء

اهلیلج بدانکه اهلیلج لفظ فارسی هلیله وهندی هرنا
ثمریست هندی خوشه دار وانواع است واز آنچه تحقیق
شده همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه
تا انتهای کمال پختگی وکمال نضج هر مرتبه را نامی کرده
اند شکوفه خشک آنرا که مثل زیره است هلیله زیره و
از آن اندک بزرگتر را که بقدر جو است هلیله جوی را
از آن بزرگ تر که سیاه بقدر مویز سیاه است مویز
وهلیله زنگی وهلیله هندی واسود نامند واینها همه
نارسیده اند واز آن بزرگتر بمرتبه سبز مائل بزردی را
هلیله چینی واز آن رسیده تر را زرد واهلیلج اصفر و
بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را کابلی ودر اکثر
جاها از بلاد بنگاله وهند ودکهن هم میرسد مثل [illegible]
از بنگاله وبنارس وگجرات وغیرها از همه بهتر [illegible] و
بالیده بزرگ است که چک [illegible] آن است که کابلی آنند
جهت آنکه اکثر از آن سمت بلاد ودیگر میرسد [illegible]
[illegible] موسوم بدان است مانند چینی و[illegible]
انواع آن در اول سرد ودر دوم خشک وگفته اند که
خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است ومسهل صفرا وبلغم
رقیق است بسبب ملایمت طبعی در وقت ومضعف ومقوی معده
ودماغ ومفتح سدد ومطبوخ ومنقوع آن بهتر از جرم است
ولیکن بسیار باعث ضعف قوی آن است وجرم آن [illegible]
قولنج است بسبب دفع نمودن قبل از ترقیق وباقی ماند
غلیظ لهذا در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند
وگفته اند که هلیلجات را هرگاه با مسهلی که عمل آنها
تلیین است چون بنفشه وخیارشنبر ترکیب
کنند چنان باید کرد که قوت یکی معادم
ومضعف ومبطل قوت دیگری نشود ونافع تر آن
بکرر ونیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده
شوند هلیلجات مربوب [illegible] بسیار زم
تا اینکه باطل شود فعل آنها اهلیلج اصفر هلیله زرد است
وبهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شد [illegible]

ودر دوم خشک مقوی حواس وذهن جهت خفقان
صداع وغثیان وجذام وحمیات مرکبه ودرد سر و
استسقا وریاح بواسیر ودفع [illegible] بدباغ [illegible]
زنگ [illegible] واطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد
نافع وبعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند واین قول
درست نیست مگر آنکه ماده بسیار غلیظ باشد که قبل از
النضج وترقیق جائز نیست وبدستور در حقنه منع نموده
اند ودر شرح اسباب در قوانین کلیه علاج سرسام مذکور
مذکور است که هلیله در حقنه باید داخل کرده شود واین
پسندیده است وعلت منع عدم آن است واین دستور
نذر در حقنه را اثر دافعیه است در سرسام که باعث
انضمام وانقلاب مواد غلیظه در آنجا گردد خصوصا که
ادویه ملینه ومفتحه وجاذبه اصناف آن باشد وعصاره
خشک هلیله قوی الفعل ودر ورم هلیله زرد جهت [illegible]
وتجفیف رطوبات وحدت البصر نافع خصوصا هرگاه
در چشم گرفته بوزانند وبدستور قطور آب [illegible]
آن همین آثار وارد وسنون دانه آن جهت تقویت
لثه وخون رفتن از بن دندان ودر و پاشیدن گوشت
آن مفید ومضر سفل ومصلحش عناب وسپستان ومصلح
قبض لازم وعصاره آن روغن بادام وقند وترنجبین
وقدر شربت از جوشانده تا پنج درم ودر [illegible]
ومنقوع از هفت درم تا ده درم وکوبیده در غیر
اسهال پوست انار وگویند عفص بدل او است
واما اهلیلج هندی که اسود نیز نامند وبفارسی هلیله
سیاه وهندی زنگی هرد آن بقدر مویز سیاه و
صلب [illegible] است چنانچه ذکر یافت گفته
در دوم خشک ودر وسط اول سرد ومسهل سودا و
منقی خون در وریح از اخلاط سوداوی وجهت بواسیر
وتقویت احشا ودر سپرز ورطوبت معده و
جذام و[illegible] آن جهت اسهال مفید [illegible]
در دهان باعث سیاهی موی وتقویت آن
وتقویت لثه بغایت موثر گویند مضر است ومصلحش
عسل وقند شربت از جوش تا دو مثقال ودر مطبوخ تا

هفت مثقال وبدلش هلیله کابلی ودر [illegible]
وبدلش عفص وسمن آن [illegible] است واما اهلیلج کابلی
بهترین آن بالیده پرمغز کم ریشه است که [illegible]
مائل بسرخی است وبعضی آن را در برودت معتدل ودر
اول خشک وبعضی آن را مثل هلیله سیاه گرم با معتدل
میدانند مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط با اخلاط
ومدر بول وبهترین اقسام ودر افعال قوی تر از هلیله
زرد وسیاه ودر مجموع خواص که در هلیله زرد مذکور شده
وگویند چون یکسال هر روز یکعدد آن را تا اول نماید
موی سفید نشود وبعضی این خاصیت را مخصوص
به هلیله هندی پرورده کابلی وبعضی مخصوص به هلیله
پرورده کابلی دانسته اند و[illegible] جهت رفع [illegible]
[illegible] وبسیار خوردن آب نافع ودانه هلیله [illegible]
ودود ومحرق آن جهت قطع خون بواسیر ونزف الدم
اعضا وتقویت دندان ولثه مجرب وقدر شربت
از جوش تا سه مثقال ودر مطبوخ تا هفت مثقال
وبدلش سیاه است ومربای آن که زیاده از یک
سال بر آن گذشته باشد مقوی معده ودماغ ومفتح
سده بلغمی ومقوی جگر وحواس است واما اهلیلج چینی
گفته اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی وسیاهی
وکوچک درشت دانه وکم گوشت ومائل بهندی و
ضعیف الفعل [illegible] با وجود سائر هلیلجات آنرا
استعمال نباید نمود المغرة بالراس گفته شده که هلیله
کابلی مضر است بسرد ومصلحش عسل است منافع [illegible]
[illegible] هلیله کابلی نافع است جمیع حواس را ودوای
حرارت سرد نیکو کننده حال دماغ وعقل است [illegible]
میگرداند ذهن را خصوص مربای آن وگفته شده
کسیکه هر روز یکعدد آن را استه بیرون کرده آنرا در دهن
نگاه دارد ودر دهان بجنبد وآب دهان قوت [illegible]
بگیرد وآب دهان را فرو برد ومداومت باین عمل
کند نیکو میگرداند حال دماغ را واز منافع مشترکه
میان جمیع اقسام اربعه اهلیلجات تقویت حواس [illegible]
کردن ذهن است وحفظ ولیکن نسبت با هلیلجات دیگر

اهلیلج مینی ندین افعال بلکه در جمیع فعال ضعیف است
و اهلیلج اصفر مقوی دماغ للصداع آشامیدن اهلیلج
کابلی نافع است از برای صداع للنسیان اهلیلج کابلی
نافع است جمیع حواس را خصوص از برای حفظ آلدوار
ولسدر پوست هلیله زرد نافع است از برای دوار
سدد و آشامیدن آن و استعمال بآن و هرگاه سفوف
کرده شود پوست هلیله کابلی را چون آن کوفته هر روز
یک مثقال آنرا با شکر سفوف سازند نافع است از برای
دوار صفراوی سویدی گفته که استفراغ بهلیله کابلی
نافع است از دوار و سدد بلغمی للمالیخولیا اهلیلج کابلی
نیکو میگردانند حال دماغ را و نافع است از برای مالیخولیا
و وسواس و بنا بر قول ضعیف که آن مضر است تربیت
آن با شکر یا عسل دافع ضرر آن است و جمیع اصناف
اهلیلجات پاک میگردانند خون را از سودا و صاف میگردانند
ارواح را و نافع اند از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی
لیکن اسود هندی درین فعل از همه قوی است
سویدی گفته که چون فرا گرفته شود از اهلیلج سیاه هندی
پنج درم و از حجر ارمنی مغسول یکدرم و از سقمونیا مشوی
الثلث ربع درم و حب ساخته با ماء الجبن فرو برند نافع
است از برای مالیخولیا ترک هندی گفته که هلیله کابلی
معجون بعسل مصفی نافع است از برای نسیان آشامیدن
آن و هلیله سیاه هندی می افزاید در قوت حفظ و
نافع است از برای نسیان و مقوی حواس است الصرع
آشامیدن اهلیلج کابلی با عسل نافع است از برای
صرع شیخ الرئیس گفته که استعمال فرمودن سودا به هلیله
به تنهائی و با ادویه دیگر مثل بسفایج و شقعی و اسطوخودوس
و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون نافع است از برای
صرع سوداوی قرشی گفته که نافع است که از برای صرع
صفراوی پوست هلیله زرد منقوع در آب تمرهندی معصور
با سکنجبین آشامیدن آن بجهت آنکه میباشد مسهل صفرا
للّقوه ابن تلمیذ گفته که چون صاحب لقوه هر
روز بمکد و اهلیلج کابلی را استه بیرون کرده در دهان
گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن فرو برد نافع است
محمد بن زکریا گفته که سزاوار آن است که بگذارد صاحب
لقوه در دهان در جانب مائل بمکد هلیله کابلی را
بولس گفته که چون لبریز شد هلیله کابلی کوبیده را
بعسل سه وزن هلیله و بخورد از آن صاحب لقوه
هر روز بقدر یک جوز ماکول نافع است آنرا شیخ رئیس
گفته که از معنونات مجربه از برای اصحاب لقوه
جاویدن هلیله سیاه هندیست و واجب است
نگاه داشتن آن در دهان و در فسق عليل و در طب الائمه علیهم
منقول است از محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا که گفت شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام
را که تحقیق شکایت کردند از مرض پس آمدند اطبا و
توصیف کردند برای آن حضرت سوم عجایب ادویه را
پس فرمودند آن حضرت این نه چیست یعنی چرا دور
میروید اقتصار کنید بر سه این ادویه بلغمی اهلیلج
و از بابونج و شکر در ابتدا اگر ماه متوالی در برابر
سه روز متوالی و در پیش آمدن زمستان همین قسم
بکار گردانید سه جای بابونج مصطکی در زمستان بدرستیکه
مریض نمیشوند مگر مرض موت التواحتراق الاهلیلجات
از برائی ذرورات همین خصوص هلیله زرد محرق و
از برائی ذرورات قاطع خون بواسیر و نزف الدم
و تقویت دندانها و لثه خصوص اهلیلج کابلی محرق
درین امور مجرب است منفعت آن بگیرند اهلیلج را
از هر نوع که خواسته باشند و در خمیر گرفته بر روی
خزفی بگذارند و در تنور نهند تا سوخته شود پس از
تنور بیرون آورده خمیر را از آن جدا کرده اهلیلج
محرق را سائیده بکار برند و تشویه و تقلید اهلیلجات
خصوص اهلیلج اسود در سفوفات قابضه و غیرها
آن است که هلیلجات را که ذوات نوی باشند استه
آنها را بیرون کرده و دانهائی غیر نوی را نیم کوفته
در آب بجوشانند تا آب را جذب کنند پس بر حسب
الاتفاق با روغن بادام یا روغن گاو تازه چرب
کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد و
اما تقلید اهلیلج اسود پس آنرا در روغن گاو بریان نمایند
تا بحدیکه روغن مائل بسیاهی شود و احتیاج نماید که
هلیله نسوزد پس از روغن بیرون آورده کوبیده بکار برند

فصل در بیان الاهلیلجات مربا

اهلیلج مربا معده را قوت دهد و طعام را هضم کند و نمل
معده را محکم کنند و اشتهای طعام آورد و دفع معده را تحلیل
دهد و مانع معده است دفع میکند بعض فضول را به تحلیل
هضم باقیماند غذای متقدم در معده و امعاء و از این جهت
ادمان آن مانع سفید شدن موی و حسن لون است
و نافع است از برای بواسیر و اصحاب سودا و متولد از بلغم
مداومت بآن و نافع است از برای رطوبت دماغ و کثرت
خصوص آنکه مداومت کرده شود بآن بعد از تنقیه بلغم
و سودا بجهت آنکه مقوی معده و دماغ است و نافع
رطوبات فضلیه نافع است خوردن هلیله مربا در زمان
انحطاط صداع صفراوی و دمو و چون آنرا بجلاب
گشنیز خشک سوده بران پاشیده خورده شود بجهت
آنکه مقوی معده و مصلح مزاج دماغ و مانع صعود ابخره
بسوی سر و دماغ است و مداومت آن نافع است
برای صداع حادث از مشارکت معده بسبب صعود
بخارات از معده بدماغ و از برای صداع و شقیقه و اطریفل
صغیر قوی انا اهلیلج مربا است ابلغ است درین افعال
تمام اذان الا آنکه اطریفل صغیر مقلل منی است و نیز
اهلیلج مربا خصوص عسلی آن نافع است از برای نسیان
مداومت بآن و بواسیر را سود مند بود و در روشنائی
چشم بیفزاید و سدد را بگشاید و از درد سر که از بخار باشد
زائل کند و اگر قدری گشنیز خشک سوده بادی خورده
شود بهتر است و رطوبت معده را دفع کند و ملین طبع
است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سوداوی
و سوداء محترق نافع و خوردن آن دماء آخر سنداع
دموی مفید زیرا که تقویت معده میکند و مصلح مزاج
دماغ است و منفعت آن اگر اهلیلج تر تازه بهم رسد
بهتر است و باید که آنرا با عسل یا شیره نبات مربا
سازند و اگر هلیله تر یافت نشود پس خشک را ترتیب
که معمول آن قدس سره است آنست که بگیرند هلیله کابلی

بزرگ زرد سمین بی داغ بی سوراخ عوقی را که بتهٔ آب
رود و کودی در زمین ساخته هلیلها را یک یک برده
رمل چیده چنانکه متصل بیکدیگر نباشند و اطراف آنها
خالی باشد پس رمل را بران ریزند و باید که آن رمل از
رود خانهٔ آب عذب خوش باشد پس در هر روز دو
مرتبه آب خوش بران ریزند و بدستور بعد از دو هفته
روز هلیلها را از رمل برآورده در رمل تازه و دران کودی که
بدستور مذکور روزی دو سه مرتبه آب بران ریزند و
بدستور ایشان دو دو سه روز رمل را تازه نمایند و این عمل
را زیاده بر ده روز نکنند پس هلیلها را بیرون آورند
آن زمان هلیلها مثل هلیلها تر خواهد گردید پس بشویند
هلیلها را با آب خوش سه چهار مرتبه تا خوب شسته شود
پس بگیرند سعد کوفی بانانخواه هر یک هفت عدد و هلیله دو
مثقال و خرمای جید بیست و پنج مثقال در آب هلیلها
بجوشانند و هلیلها را دران آب مطبوخ اندازند و با
ملایم بجوشانند پس چون نیم پخته شود از آب برآورده
آب را دور کرده مرتبهٔ دوم در آب مطبوخ سعد کوفی و
خرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس برآورده با آب
شیرین بشویند شستنی پاکیزه پس بگیرند عسل جید
و کف آنرا بگیرند یا شیرهٔ نبات را در آب بسیار
داخل کرده هلیلها دران اندازند و بپزند و کیسه افادیه
که ذکر کرده میشود سر آنرا البته دران اندازند و
افادیه این است دارچینی قرنفل دانه هیل بوا لیسباسه
زنجبیل زعفران مشک تبتی کوفته در کتانی بسته
با عسل اندازند و بجوشانند و دائم کیسه را بمالند تا قوت
ادویه بتر داده شود و چون شیرینی در آب جذب
گردد و هلیلها از آب برآورده بر روی دستر خوان پاک
پاکیزه پهن کنند و دو سه روز بگذارند تا رطوبتی را
که جذب کرده بهوا خشک کنند پس در مرتبان چینی
کرده عسل مصفی بقوام آورده و یا شیرهٔ نبات بقوام
آورده دران مرتبان اندازند آن مقدار که از روی
هلیلها بر گردد و بیست روز در خاکستر یا آش دفن کنند
پس بیرون آورند و اگر عسل یا شیرهٔ نبات آن بسیار

رطوبتی که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن
عسل و شیرهٔ نبات را دور کرده عسل سفید تازه بقوام
آورده و یا شیرهٔ نبات سفید بقوام آورده تازه
روی دیگر کرده نگاه دارند و اگر خواسته باشند این
افادیه را کوفته بیخته بر عسل آن یا شیرهٔ نبات آن
افشانند دارچینی قرفة الطیب قرنفل زنجبیل جید
عود هندی در هر یک صد عدد هلیله از هر یک [illegible] درم
مشک تبتی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته
بیخته بران افشانند و سر آنرا گرفته بعد از چهل
روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را با آب
سرد بشویند انشاء الله تعالی نافع است ۱۱ اهلیلج مربا
بنسخهٔ محمد بن مسعود سنجری صنعت آن بگیرند هلیلهٔ
کابلی اعلی یکصد عدد و در زمین کو کنند در موضعی
نمناک ریگی در زمین عذب پس بر زمین بیخ رمل
از رودخانه عذب ریخته و بر روی آن هلیلها چیده
و بر روی هلیلها رمل ریخته بپاشند بران آب
و بعد دو روز هلیلها را از رمل بیرون آورده رملها
را دور کرده بطریق مذکور در رمل تازه دفن کنند
و دو روز دیگر بگذارند و در روز سه چهار مرتبه
آب بران بپاشند و باز برآورده هلیلهای سابق
را دور کرده در رمل تازه دفن کنند و باین دستور
تا ده روز که هلیلها بالیده و تر گردند پس سه مرتبه
آن هلیلها را با آب خوش بشویند یا چهار مرتبه
پس بگیرند جو دو رطل آب وافر بجوشانند و هلیلها را
دران آب مطبوخ جو اندازند و با آتش ملایم بجوشانند
تا هلیلها پخته شوند پس بشویند هلیلها را شستنی
نیکو پاکیزه پس بگیرند عسل نیکو سفید و بجوشانند
و کف آنرا بگیرند و هلیلها را دران بجوشانند
و بگیرند این افادیه را زعفران قاقله هیل بوا از
هر یک دو مثقال قرنفل دارچینی از هر یک یک
مثقال مشک نیم مثقال کوفته در کیسهٔ کتانی کرده
دران اندازند و ساعت بساعت کیسه را بمالند
بفشارند تا قوت آن تمام باز داده شود پس هلیلها را

برآورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی کرده عسل کف گرفته
بقوام آورده بران ریخته مشک تبتی زعفران عنبر اشهب
با قند سوده بران پاشیده و سر مرتبان را محکم بسته
عند الحاجت استعمال نمایند و هر چند کهنه شود بهتر میباشد
اهلیلج مربا بنسخهٔ دیگر بگیرند اهلیلج کابلی بزرگ یکصد عدد
و در آب بقدری که آنرا بپوشانند بخیسانند و پنجاه درم
خاکستر چوب تاک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب
و خاکستر را تازه سازند و بعد از ده روز هلیله را بشویند
و باقی رمی آب که آنرا بپوشانند یک کف جو مقشر
بپزند چون پخته شود هلیله را از آب بیرون آورند و
خشک کنند با سر سوزن هر عددی را چند سوراخ کنند
و با عسل کف گرفته بقدر فراگرفتن آب در ظرفی
کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و اگر
آن عسل را چند جوشانده بران ریزند نیز خوب است
و تجدید یاد اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردند که رطوبت
از آب برداشته بود دیگر در آن نمانده پس با عسل مصفی
تازه بقدری که آنرا بپوشانند در ظرفی نگاه دارند و اگر
خواهد قوی کرده با نانخواه هر یکصد عدد هلیله از جمله
یک از این ادویه دارچینی زنجبیل قرنفل دانه هیل
جوز بوا از هر یک سه مثقال مشک ترکی یک دانگ
کوفته بیخته اضافه نمایند ۱۱ اهلیلج مربا بدستور اطبای
هند صنعت آن بگیرند از اهلیلج آن قدر که خواهند و
در تغار سبزی کرده و چندان آب بران ریزند که
هلیلها را بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب
بلوط دران ریزند و هر سه روز یک مرتبه آب خاکستر را
بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب خاکستر
بدل شده باشد بعد از آن بچند آب هلیله را بشویند
آهسته که پوست آنها جدا نشود و بعد از آن در دیگ بسیار
اندازند و آنمقدار آب که از سر آن بر گردد و دو کف
جو دران کرده بجوشانند تا چون گشکاب شود پس
بار دیگر برآورده بشویند بقسمی که پوست آن جدا نشود
و هر هلیله را مانند سنجاری مانند سوزن جوالدوز چند
سوراخ زده دو سه روز بگذارند تا بهوا خشک شود آن کنند

پس در سبوچه کرده عسل کف گرفته با شیرهٔ نبات
بقوام آورده بران ریزند و سرش را گرفته نگاه دارند

فصل در ذکر اطریفلات

بدانکه اطریفل معجون متخذ از سه میوه است یعنی اهلیلج و
بلیلج و املج محمود سنجری گفته که اطریفلات معاجین
متخذه از هلیلجات خمسه است و آن هلیله کابلی و هلیله
زرد و هلیله سیاه و بلیله و آمله است سمرقندی در معمول الترا
گفته که اطریفل معرب است از لغت هندی و واقع
میشود بر اهلیلج و آملج و بلیلج این سه میوه خاصیت اطریفل
تقویت اعضای عصبی و باغت آلات غذا از فضلا
مجتمعه دران و ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب
مشارکت آنها در منفعت و تقویت بعض آنها مر بعض
دیگر را و گردانیده شده اوزان آنها متساوی بسبب
تشابه قوتها و منافع آنها و اصل آن است که اقتصار کرده
شود از هلیلجات بر هلیله کابلی و بلیله و آمله و گاهی اضافه
کرده می‌شود باین سه هلیله زرد و هلیله سیاه مثل اوزان
هر یک ازان سه بجهت آنکه این دو متمم آن سه میباشند
در مزاج و منفعت از تقویت و تنقیه پس میگردد اکمل
و اقوی در فعل و بعضی اطبا گفته که اطریفل معرب از لغت
یونانی است و معنی آن سه هلیله است و گفته شده که این
معجون از تراکیب اندروماخس اول است و ابن ماسویه
گمان کرده که از مخترعات جالینوس است شیخ داود
گفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیرا که حنین
ابن یوحنا از جرجیس والد بختیشوع طبیب عباسی که ناقل
صناعت طب است از لغت یونانی بلغت عربی آورده
که اطریفل بلغت یونانی دوائی است مرکب از هلیلجات
از وضعت اندروماخس اول و بعضی دیگر گمان کرده‌اند
که از تراکیب اطبای هند است و معرب تریپهلای هندی
است یعنی سه میوه که هلیله و بلیله و آمله است قلانسی
گفته که اطریفل معرب از لغت هند است و معنی آن سه
هلیله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود
واین اسم بر مرکب از هلیلجات خمس یعنی سه هلیله مشهور
و بلیله و آمله و با شیر آمله که آن آمله پرورده در شیر است
ذکر یافت از برای اثبات تحقیق آن و باید دانست
که اولی آن است که شیر آمله در مفرحات داخل کرده
و آمله غیر پرورده در شیر در اطریفلات زیرا که اقوال
اطبا در این باب متغیر باشد که در کتاب کافی از کتب اربعه
احادیث شیعه از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از
سعید بن جناح مروی از ابی عبدالله امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده‌اند
که آن حضرت فرموده‌اند که موسی بن عمران علی نبینا محمد
و آله و اصحابه الصلوٰة والسلام شکوه نمود به پروردگار
خود عز و جل از زیادتی رطوبت و بلغم پس امر کرد پروردگار
عالمیان که بگیر بلیله و هلیله و آمله را پس معجون ساز از آن
جمله با عسل مصفی و نیز اگر ازین دوا پس حضرت امام
علیه السلام فرمودند که این دوا همان است که شما آنرا
اطریفل نامید و بنابرین نیست اطریفل از تراکیب
اندروماخس و نه از تراکیب جالینوس و نه اطبای هند
بلکه از تراکیب سماوی منزل بر پیغمبر است لیکن ممکن
است که اندروماخس اول اسم اطریفل بران گذاشته و
بآن شهرت داده و یا اطبای هند آنرا تری پهلا که
معرب آن اطریفل است نام گذاشته و این نام در میان
ایشان اشتهار یافته باشد و در کتب فردوس که از
کتب حدیث اهل سنت و جماعت است نقل کرده
ابن عباس که آن روایت کرده از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و اصحابه و سلم که آن حضرت فرمودند که هلیله
سیاه و هلیله کابلی منقی و هلیله زرد منقی و بلیله و آمله
منقی را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی
معجون سازند و این اطریفل است انتهی و نیز باید دانست
که اطریفل را از اطبا نسخ بسیار است و اصل همه
اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب است از
هلیلجات خمسه یعنی پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
و هلیله سیاه و هلیله منقی و آمله منقی اجزا متساوی
و بعضی هلیله چینی منقی را نیز بوزن یک جزو داخل
نموده‌اند اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند و نیز اوا
آنست که داخل کرده شود عسل در اطریفلات و جمیع
مجموع ادویه و وقتیکه اراده شود ازانها تمام و کمال
افعال آنها و گاهی داخل کرده میشود عسل صافی شده
وزن مجموع ادویه تا آنکه بگردد لطیف‌تر و دیگر دوری
و بشاعت طعم آن کمتر و همچنین است حکم معاجین دیگر
و عسل خام احد و اقرب بدوائیت میباشد از
عسل کف گرفته و عسل مطبوخ کف گرفته مدتش بکمتر
انسان و درین حال بنا بر آن است که داخل کرده شود
دران آب اول مرتبه و بجوشانند تا بقوام آید پس گاه دارا
طبخ عسل باشد و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
دو مثقال و باید دانست که این معجون انفع ادویه است
نزد اطبای روم و یونان و فرس و هند و باید دانست
که از اطریفلات گاهی اراده کرده می‌شود ازان تنقیه
پس در وقتیکه اراده کرده شود ازان تنقیه باید که اضافه
کرده شود بآن مثل تربد سفید مدبر و گاهی اراده کرده می
شود ازان منع سیلان خون از بواسیر و درین حال
باید که اضافه کرده شود بآن دواهای حابس خون مانند
کهربا و مروارید و گلنار فارسی و صدف سوخته و طباشیر و
نانخواه مدبر و لیسد و مانند اینها و باید که اوزان آنها
کمتر از اوزان هلیلجات باشد و وقتیکه بوده باشد
برای ادرار بول و تلیین طبیعت و سیلان خون درین
احوال باید که هلیله و آمله را در روغن بریان نمودن تا
شکسته شود قوت اسهال آنها و بگردد عصیر آنها مبدل
بقبض و نیز حفظ نماید دهن قوت آنها را تا برسد منافع
بعید و روغن گاو بهترین ادهان است از برای
بریان نمودن آنها و عسل را نباید دران داخل
کرد بجهت آنکه در عسل حدت و معاونت بر اسهال ا
بلکه اجزای اطریفل مجاول بآب گشنیز باید شربت بسبب
اختصاص مقل بهواسیر و حبس آن مرخون را حب
ساخته حبوب کوچک تا آسان فروبرده شود و حمل
کرده و نزد دل باسفل نماید و این را حب مقل نامند
و گاهی زیاده کرده میشود بر اطریفل دواهائیکه برای اصلاح
حال معده میکنند و مقوی اند مر آنرا نزد سوء مزاج معده

واجتماع اخلاط دران پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده
زیاده کرده شود مصطکی و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و
عود هندی و باید که بگردانند مقدار این ادویه را در
عدد و اوزان بر مقدار سوء المزاج بحسب قوانین مقرره
در اصل تراکیب پس باید که نسبت جمیع این ادویه مزیده
که زیاده کرده شده است بحسب سوء مزاج بارد معده یا
در رطوبت آن و نزد سوء مزاج حار و صفرا باید که زیاده
شود سنا مکی و گل سرخ و ادویه را بروغن بادام شیرین
چرب نمایند و بسرشند بشراب تمر هندی و یا بشربت [illegible]
و شراب بید و از برای چرب اقتصار کرده بر [illegible]
دل و داخل کرده شود دران سنا و شاهتره و بسفایج
شود و [illegible] بسبب رطوبت آن و کمی گرمی آن نزد [illegible]
منع بخارات سود داخل کرده شود در اطریفل صغیر کشنیز
خشک و نزد احتیاج باستفراغ سودا ترکیب کرده
شود به غاریقون و بسفایج و تربد و افتیمون و گاهی زیاده
زیاده کنند این هیچ را با هلیله هیچ پس بگردانند
اوزان اینها را تساوی بسبب تساوی منافع اینها و قوای
قوی اینها بر نصف اوزان ادویه اطریفل بسبب شدت
قوت اینها بقیاس بقوت ادویه اطریفل و بسا باشد
که زیاده کرده شود تربد جمله اینها بمقداری که واقع شود
در هر یکدرم از جمیع ادویه یکدرم تربد سفید بسیار
شش درم از ادویه یکدرم تربد سفید نزد زیادتی سوء
بلغم در حالی که بوده باشد اراده تقویت قوت و استعمال
آن نمی نمایند آن را معجون سنجاج و گاهی زیاده میکنند
بران سنا مکی و اسطوخودوس و غیر اینها بحسب حوائج و
گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای اصل مقویات معده
جالینوس گفته که ادویه اطریفلات و جوارشات را
بسیار نرم نباید کوبید تا اینکه سطح معده را بسبب طول
مقام خود دران خشن گرداند و زود منحدر نگردد باید که
اجزا را بجهد کوبیدن بروغن گاو تازه یا بروغن بادام
شیرین تازه چرب نموده شود تا شکسته شود سورت سمیت
اینها و اصلاح یابند بجهت آنکه موست مفرد اجزا مضر
است بقوت با منفعه هر گاه که تجاوز کند از حد تقویت

مرآلات غذا را و ازین جهت است که ادمان نوشیدن
اطریفلات مورث هزال است و روغن گاو بهتر است
بجهت آنکه اقوی ترین و موافق ترین ادهان است
بمزاج انسان اگر زود و قریب بساختن استعمال
کرده شود و الا اگر در استعمال آن تاخیر واقع شود پس
روغن بادام بهتر است بجهت آنکه سمن البقری بزودی
عفونت پیدا میکند و متغیر می گردد و رائحه آن وبال
می گرداند مرکب را و بدانکه ادویه اطریفلات و
تراکیب دیگر که بروغن بادام یا غیر آن از روغن گاو
و بلسان و بنفشه و بادام و غیر اینها چرب میکنند باید
که قبل از ممزوج نمودن و سرشتن آن با عسل و غیره
چرب نموده بکف بمالند و زمانی بگذارند تا اجزا
قوت و خراج روغن را بخود جذب نماید و کیفیت
آن ادویه از بس یا مدت با شدت نفوذ گردد پس
با عسل و یا غیر آن بسرشند شیخ داؤد انطاکی گفته که
اصل اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب
از هلیلجات است یعنی هلیله زرد کابلی و هلیله سیاه
و هلیله سبز چینی و بلیله و آمله و گاه اکتفا کرده میشود
بسه جزو باقی و گاهی شش جزو مذکور بلیله و آمله
انداخته میشود و اکتفا کرده میشود بچهار هلیله و گاهی
اضافه میکنند بر شش جزو مذکور کشنیز خشک در وقت
غلبه بخارات و آنرا اطریفل کشنیزی می گویند و باکی
نیست افزودن تخم خشخاش و تخم کرفس و بادیان پس
ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو و یا روغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه
میکنند بر اهلیلجات مذکور اسطوخودوس و [illegible]
و ما قرقرحا از هر یک مثل یکجزو از اهلیلجات و یا
نصف جزو و معجون می سازند یا زبیب است
بیرون کرده و این را معجون زبیب اطریفل زبیبی
گویند و گفته که این معجون زبیب از صناعت
شیخ رئیس است ولیکن من بدیدم در قرابادین رومی
که این معجون ذکر کرده و فلفل بوزن حب زبیب
آورده یعنی گفته که حب زبیب را بیرون آورده بجای

حب آن یکدانه فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده زبیب مذکور
را با دانهای فلفل نرم کوبیده اجزا را بآن سرشته
معجون سازند و این اطریفل مسمی است بمعجون زبیب
و نافع از برای صرع و مالیخولیا و برودت کلیه و مثانه
و تقطیر بول و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای اطریفل
صغیر افتیمون و تربد و انیسون از هر یک نصف یک
جزو از اهلیلجات و آنرا اطریفل افتیمونی می نامند
پس می گردد نفع آن بزرگ در امراض حادث از
اخلاط بارده خصوص سودا پس گفته عمده نفع اطریفل
صغیر در امراض دماغیه و قطع ابخره و تقویت اعضا
و دماغ و معده و بواسیر و تزکیه ذهن و عونت و حمق
است خواه سبب آن بلغم باشد و خواه سودا و ادمان
بآن بعد از تعدیل در مزاج در امراض ساذجه بعد از
تنقیه در مادیه بجهت آنکه تقویت اینها مینماید معده و دماغ
را و نیکو میگرداند هضم را و نشف رطوبات فضلیه میکند
پس متولد میگردد درین آن خونی پاکیزه لطیف صافی
از رطوبت بلغمیه و از دردی سودا و لهذا جمهور اطبا
تصریح کرده اند بآنکه ادمان اکل اطریفل صغیر نافع
سفید شدن موی و مقوی دماغ و مصلح رطوبات معدیه
است ولیکن گاهی ادمان آن تولید قولنج میکند زیرا
که اسهال رقیق اخلاط میکند و تغلیظ آنها مانده مورث
قولنج میگردد و آنچه گفته که اطریفل صغیر مضر است طحال
و مصلح آن شراب بنفشه میفرمایند که گمان احقر این
است اصل در اطریفل صغیر هلیله کابلی و بلیله و آمله است
و از برای تقویت و زیادتی نفع هلیله زرد و هلیله
سیاه را افزوده اند و بعضی هلیله سبز چینی را نیز زیاده
کرده اند بحسب اغراض و اعراض ادویه دیگر نیز
افزوده اند هر یک را اسمی بدان نموده اند چنانچه
بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور میگردد و خواص و منافع
اطریفلات • امراض الراس • الصداع والشقیقه •
چون اطریفلات مقوی سر و دماغ و نافع اند امراض آنرا
خصوصا کشنیزی اینها بسبب قطع رطوبات و منع صعود

اخلاط و ابخره از معده و سائر بدن بسوی دماغ لهذا
نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده و لهمال
و شقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل کشنیزی
+السبات والمالیخولیا وسوء الفکر خوردن اطریفلات
حاره نافع اند سبات و مالیخولیا و سوء فکر بارد رطب بلغمی
را و اطریفلات با سوء مزاج حاره دمویه آنها را +الدوار
والسدر گفته اند هرگاه بوده باشد آن هر دو مرض
و حادث از اخلاط بلغمیه و رطوبات و ریاح و ابخره
متصاعده از معده و سائر بدن بسوی سر و از مشارکت
معده و علاج آنها بعد از کشودن طبیعت بحقنه یا تنقیه
تام معده و بدن بقی بسکنجبین و آب ترب و مقیئات
دیگر و یا استعمال ایارجات بعد از انضاج ماده استعمال
اطریفلات است موافق سبب مرض و از برای تقویت
معده و دماغ و تجفیف و تجوید هضم و اسهال بلغم بعسر و تنشیف
رطوبات باقیه و منع صعود ابخره و ریاح بسوی سر و قلع لبلغم
بلغم در رطوبت در معده و سائر اعضا و نیز گفته اند بسیار
باشند که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن
اطریفل صغیر به تنهائی هر صبح ناشتا دو مثقال و آخر روز
شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه
و غذا کباب بخورند و با ایارج فیقرا اگر بوده باشد بلغم
بسیار و ثقل طبیعت زیاده و نیز نافع است اطریفل صغیر
به تنهائی سدر حادث از ضربه و سقطه را بجهات مذکوره
از تقویت دماغ و منع صعود بخار بدماغ و غیرها و نیز
خوردن دو مثقال اطریفل کشنیزی خصوص وقت خواب
با آب گرم نافع است دوار حادث از ابخره غلیظه صفرا
ویه را +النسیان تعاهد بخوردن اطریفلات نافع است
آنرا +المالیخولیا والوسواس السوداوی گفته اند که هر صبح
از اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق دو درم و ایارج
فیقرا نیم درم در سه درم سرشته حبوب ساخته بورق نقره پیچیده
وقت خواب با آب گرم فرو برند نافع است آن را هر
روز او ابن نوح قمری گفته تدبیر مالیخولیا فصد است اگر
واجب باشد و ترطیب مزاج و انضاج سودا و استفراغ
آن به ادویه مناسبه و در ایام راحت باید که ماده سودا تنقیه

هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن آن افتیمون
مسحوق و سدس آن ایارج فیقرا شیخ الرئیس گفته که
استفراغ ماده مالیخولیا بعد از ترطیب و نضج ماده هر هفته
یکمرتبه باید نمود بحبی لطیف متوسط در قوت و ضعف
و ما بین این مدت استعمال اطریفلات باید نمود بحبی
که بگیرند اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق یکدرم و
ایارج فیقرا نیم درم در سه درم شکر حب ساخته با آب گرم
فرو برند و هر ماه یکمرتبه استفراغ با ادویه قویه نمایند مثل
ماننده ایارجات کبار و حبوب کبار قویه تا زائل
گردد علت و اطریفل صغیر با افتیمون مجرب است از برای
مالیخولیا اگر بوده باشد خوف ضعف قوت از استعمال
ادویه مسهله قویه سید اسمعیل جرجانی گفته که چون بدن
اصحاب مالیخولیا میباشد بسیار ضعیف پس باید که
استفراغ ایشان نمود باطریفل صغیر سه درم و افتیمون
دو درم و ایارج فیقرا یکدرم و جمله یک شربت است
قرشی گفته که تعاهد استفراغ در مالیخولیا بعد از هر چند
روز لی از ترطیب بدن و انضاج ماده باطریفل صغیر
مقوی با افتیمون باین نحو که در هر سه درم از آن
یکدرم افتیمون سرشته بخورند و این تدبیر بسیار مفید
خصوص در صنف مالیخولیا که سبب آن در نقص دماغ
باشد بجهت آنکه آن مسهل بلغم و سودا است بعسر و
مقوی دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه آورده
که چون گرفته شود در مالیخولیا امین آشامیدن
ماء الجبن در هر چند روز که از هفته متجاوز نباشد از
اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یکدرم و افتیمون مسحوق
دو دانگ مجموع را در شهد سرشته حب ساخته فرو برند
نفع می بخشد آنرا نفعی بین و اگر قوت را بر داشت
باشد زیاده کنند برین دو سم حنظل مسحوق و همچنین
اطریفل اسطوخودوسی و افتیمونی +السکته گفته اند که
چون صاحب سکته غیر دموی را افاقه حاصل شود و
تواند دوا خورد نافع است او را خوردن اطریفل صغیر
مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا +الصرع قرشی
گفته که استفراغ بلغم باطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا

و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع
بلغمی خصوص آنکه بمشارکت معده باشد و تنقیه سودا
باطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک
یکدرم نافع است از برای صرع سوداوی +الفالج
قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ باطریفل صغیر مقوی
با اسطوخودوس و ایارج فیقرا در اسبوع ثالث نافع
است آنرا و گفته اند که در فالج دموی بعد از فصد و
استعمال حقنه متوسطه نافع است اطریفل صغیر
با ایارج فیقرا +اللقوه شیخ الرئیس گفته که چون صبیان
را در آخر فصل ربیع لقوه عارض گردد باید که نصف
روز هر روز بخورانند ایشان را اطریفل صغیر و غذای
ایشان باید که نخود آب باشد +وجع الاذن خوردن
دو مثقال از اطریفل کشنیزی نافع است
درد گوش حادث از بخارات معده را +سلس البول
مداومت باطریفل کشنیزی نافع است آنرا بجهت
آنکه مقوی اعصاب و اعضای عصبانیه و نشف
رطوبات است تمت

فصل در بیان نسخ اقسام اطریفلات

اطریفل اسطوخودوسی تنقیه اخلاط غلیظه بلغمیه و
سوداویه از بدن و دماغ کند و نافع است از برای
صرع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این اطریفل
از استنباط آن مرحوم است صنعت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسنا مکی تربد سفید بسفایج فستقی اسطوخودوس
افتیمون از هر یک پنج مثقال غاریقون حسن سفید
مصطکی رومی فاوانیا بزر سیسالیوس حجر ارمنی مغسول
از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ منزوع العجم
ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا
شود و پس بمالایند و با سه وزن ادویه عسل بقوام
آورده ادویه را با آن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال
نمایند شربتی از آن تا چهار درم و از برای اسهال تا
شش درم +اطریفل اسطوخودوسی دیگر نافع از برای صرع

صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی سناکی تربد سفید
مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس اجزا متساوی کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین بنصف وزن مجموع ادویه
چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی دو مثقال و گاهی آشامیده میشود در صرع بلغمی
این اطریفل مقوی با ایارج فیقرا یکدرم گفته شده که
اطریفل نافع است از برای فالج و مقدار شربتش بحکمت
فالج چهار مثقال است قبا آنکه اطریفل اسطوخودوسے
ملین طبع و مقوی دماغ است و بیماریهای بلغمی و سوداوی
را نافع و دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و مالیخولیا
و بهق و برص را مفید است و امراض سر و چشم و گوش و
بینی را و نافع است خوردن چهار درم آن بتنهائی و
یا مقوی با ایارج فیقرا یکدرم از برای صداع بلغمی
بحکمت آنکه اسهال بلغم میکند بشرطی آنکه استعمال کرده
شود بعد از نضج بلغم + اطریفل اسطوخودوسے دیگر
تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه می کند و نافع است از برای
مالیخولیا خصوصی که از احتراق بلغم باشد و
علامت آن مانع سفید شدن موی است و در طول
دفع کند + صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی سناکی تربد
سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس مصطگی رومی
افتیمون اقریطی کشمش سبز مویز منقی از هریک پنج
مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بمقدار
بیست و پنج مثقال چرب نموده پس مجموع را بعسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل
روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال + اطریفل
اسطوخودوس بنسخه دیگر ملین طبع است و مقوی
دماغ و از برای امراض چشم و گوش نافع است + صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هریک پنج
مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست و پنج
مثقال چرب نموده کشمش سبز ده مثقال و عسل مصفی

سه وزن ادویه بدستور متعارف معجون سازند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار
مثقال و در نسخه دیگر وزن کشمش پنج مثقال است
و در نسخه دیگر بسفایج نیز داخل است + اطریفل
اسطوخودوس مسهل تنقیه بلغم و سودا کند و نافع
است از برای مالیخولیا و صرع خصوص وقتیکه
ماده متصاعد از اعضا مانند رحم و معده و غیر این
اعضا بدماغ باشد + صنعت آن پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس
افتیمون حجر ارمنی بسفایج فستقی از هریک ده درم
ایارج فیقرا تربد سفید مدبر از هریک بیست درم
غاریقون حب سفید کمافیطوس از هریک پانزده
درم تخم حنظل هشت درم نمک هندی چهار درم
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه درم چرب نموده
بعسل سفید کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی بعد از چهل روز از سه درم تا چهار درم +
اطریفل اسطوخودوس بنسخه دیگر نافع از برای امراض
مالیخولیا و وسواس سوداوی و افکار فاسده و از برای
صرع و سایر امراض سوداوی و بلغمی + صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست
بلیله آمله منقی از هریک ده درم شیطرج هندی
افسنتین رومی سناکی اسطوخودوس افتیمون بسفایج
فستقی تربد سفید مدبر از هریک پنج درم سنبل الطیب
مصطگی رومی جوزبوا از هریک دو درم گاوزبان
شاهتره قرنفل تخم کشوث لاجورد حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه
از هریک چهار درم انیسون دو درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید
مصفی با موم زرد بیرون آورده یا هردو با هم
معجون سازند شربتی دو مثقال + اطریفل اسطوخودوس
تالیف آن مرحوم که نهایت مقوی دماغ بارد است
و نافع است از برای نسیان بارد رطب و حافظه را
قوت دهد + صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه آمله منقی از هریک ده مثقال پوست هلیله زرد

پوست بلیله چینی پوست هلیله اسطوخودوس وج
ترکی سعد کوفی بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود
الصلیب زنجبیل اسارون شامی شیطرج هندی ایرسا
گل بابونه اذخر مکی دارچینی فلفل سفید مصطگی کندر
دارفلفل از هریک سه مثقال عاقرقرحا قرنفل زیره
دشتی جعده از هریک یک مثقال و نیم [illegible]
[illegible] آملی از هریک دو مثقال مسک صینی یکصد و
[illegible] مثقال و تر شب در عرق بهار نارنج و عرق گشنیز
از هریک یک رطل عرق گل سرخ عرق عود قماری عرق
لسان الثور فارسی عرق اذخر از هریک نیم رطل بخیسانند و صبح
با گلقند در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا نصف شود و از
آتش فرود آورده بمالند و بفشارند و صاف نمایند
پس در عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده با آن بسرشند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی دو مثقال +
اطریفل افتیمون بنسخه امین الدوله ابن تلمیذ معده
و نواحی آنرا پاک سازد و تنقیه دماغ کند و سودا و
بلغم را دفع کند و مالیخولیا را نافع باشد و حفظ موی سفید
شدن کند + صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افیسون از هریک سه
مثقال افتیمون اقریطی تربد سفید مدبر از هریک هفت
مثقال کوفته بیخته بروغن پسته یا بادام بیست مثقال
چرب نموده شکر سفید دو مثقال گلاب آب گاوزبان
از هریک سی مثقال بقوام آورده ادویه چرب نموده
با آن سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال و در
نسخه دیگر افیسون داخل نیست و گفته اند که شربتی
از دو مثقال تا سه مثقال + اطریفل افتیمونی دیگر +
صنعت آن پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هندی بسفایج
فستقی انیسون از هریک سه مثقال نمک هندی دو مثقال
پوست بلیله آمله منقی از هریک ده مثقال سناکی
افتیمون اقریطی تربد سفید از هریک پنج مثقال زنجبیل
یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین [illegible] مثقال

چرب نموده بعسل منقی سه وزن ادویه معجون سازند
وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی تا چهار مثقال
اطریفل افتیمونی بنسخهٔ دیگر بیماریهای سوداوی وبلغمی را
نافع است وسیاهی موی را نگاه دارد ونگذارد که زود
سفید شود صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یکده
درم سنامکی تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هر یک پنج درم
شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یکدرم انیسون
نمک هندی از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چهل درم ودر نسخهٔ دیگر بیست مثقال
چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی از یکمثقال تا چهار درم وبعضی گفته اند که از یکمثقال
تا سه درم است وابن الیاس گفته که شربتی ازین اطریفل
یک مثقال است وصاحب میزان الطبائع گفته که
این اطریفل گرم در اول درجهٔ دوم وخشک است در آخر
درجهٔ دوم ودر نسخهٔ دیگر این اطریفل پوست هلیلهٔ زرد
هلیله سیاه داخل نیست ووزن بسفایج دو درم است
ووزن روغن بادام شیرین پنجاه درم وگفته که بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی تا چهار مثقال + اطریفل
افتیمون دیگر بهق سفید را برطرف سازد وسودمند
بود صنعت آن هلیلهٔ سیاه بلیله آمله منقی سنامکی از
هر یکده درم دو قوبیت درم مصطکی سه درم افتیمون
رومی پنج درم ترکی دو درم منقی آسی ده درم اجزا را
بیخته باشد چندان عسل بقوام آورده کف گرفته سرشته
اطریفل افتیمون دیگر بهق سیاه را برطرف کند وفایده
دهد صنعت آن هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه بلیله افتیمون
از هر یک جزوی کوفته بیخته با موزمنقی بسرشند مقدار
شربتی سه درم باشد + اطریفل افتیمونی دیگر اقوی از
نسخهٔ قبل صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی بسفایج
فستقی اسطوخودوس تربد سفید از هر یک هفت درم
افتیمون ایارج فیقرا از هر یک ده درم غاریقون
هش سفید پنج درم نمک هندی دو درم کوفته بیخته

بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل منقی سه وزن
ادویه بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم بآب گرم
بخورند + اطریفل افتیمونی له قدس سره این اطریفل
اقسام مالیخولیا را بنهایت نافع است ومجرب است
صنعت آن گلقند آفتابی موزمنقی عسل منقی از هر
یکصد نود درم همه را در گلاب عرق گاوزبان عرق
دارچینی عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل حل کرده
بآتش ملایم جوش دهند وبمالند نیکو وبنشانند وصاف کنند
وبقوام آورند پس بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
ده درم گاوزبان افتیمون اقریطی اسطوخودوس شاهتره
افسنتین رومی فرنجمشک بادرنجبویه سنامکی از هر یک
هفت درم بسفایج فستقی تراشیده تربد سفید مدبر حجر ارمنی
لاجورد مغسول راسن تخم حنظل ریوند چینی انیسون
زراوند مدحرج سنبل الطیب از هر یک پنج درم غاریقون
هش سفید سه درم حب بلسان فادانیا دارچینی مصطکی
رومی نارمشک نمام پودینهٔ نهری سلیخه از هر یکدو
درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل درم چرب
نموده بآن بسرشند وبعد از چهل روز استعمال نمایند
شربتی دو مثقال واگر خواسته باشند که در اسهال قوی
باشد یکدرم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت آن
سرشته حب ساخته بآب گرم فرو برند + اطریفل اکبر نافع
از برای برودت معده ورياح بواسیر وتحسین لون
وزیاده نمودن باه صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم
زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی بسباسه شقاقل از
هر یک سه درم تودری زرد تودری سرخ بهمن سفید
لسان العصافیر حب الفلفل از هر یکدو درم بهمن سرخ بهمن
سفید از هر یک سه درم تخم مقشر نبات سفید از هر یک
درم کوفته بیخته بعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بسرشند
وبعد از چهل روز استعمال کنند شربتی سه درم
اطریفل تربدی طبع را نرم گرداند ومعده را از صفرا
وبلغم پاک گرداند وتپهای مرکب وبلغمی را مفید است

صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست
بلیله آمله منقی از هر یک شش مثقال غنچهٔ گل سرخ اصل
السوس پوست تراشیده از هر یک سه مثقال تربد سفید مجوف
مدبر چهارده مثقال زنجبیل دو مثقال قرنفل دارچینی
قاقله جوزبوا از هر یک یک مثقال شاهتره شش
مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش
مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال
نیم تا چهار مثقال ودر نسخهٔ دیگر شربتی یکدرم است
بآب گرم نافع است انشاء الله تعالی + اطریفل تربدی
بنسخهٔ میرزا محمد حکیم منقول از خط معزی الیه جهت
امراض باردهٔ دماغی صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی
پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک بیست مثقال تربد سفید مدبر سی درم افتیمون
پنج درم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چهل مثقال چرب نموده عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه گلاب عرق گاوزبان از هر یک یک
رطل عسل را با گلاب عرق گاوزبان بقوام آورده
ادویه را بآن بسرشند ودر ظرف چینی نگاه دارند شربتی
بعد از چهل روز که از ساختنش گذشته باشد پنج مثقال
اطریفل جوز چند هم خواهش گل خوردن چیزهای بد را
قطع کند صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست
بلیله آمله منقی جوز چند هم مستگی قاقله کبار ناخنواه کبابه
اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی
مقدار جوزی پیش از طعام وبعد از طعام می آورند
تناول نموده بجای گل نشاسته با نمک شور کرده
وبا جوز چند هم را شور ساخته بخورند وغذا از لحم کباب
بلکه کباب مرغ بچه نمایند + اطریفل خبث الحدید که
نافع است از برای اوجاع بواسیر واسترخای مثانه
واز برای جمیع امراض حادثه از رطوبت وبلغم واز برای
معده ضعیف با تخمه وضعف گرده وبرودت آن صنعت
آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در مقالهٔ سوم از جملهٔ اولی
قرابادین که در جواشات است ذکر کرده ومعلوم نیست که موافق

پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم کرفس
کوهی نانخواه صعتر فارسی از هریک یک اوقیه حماما
سنبل الطیب دار فلفل هیل بوادج ترکی از هریک درم
خبث الحدید مدبر سه اوقیه دارچینی چهار درم فلفل سفید
فلفل سیاه دار فلفل نارفیست یعنی نارمشک نمک
هندی از هریک نیم اوقیه خردل یک اوقیه ونیم
نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را
بروغن بادام شیرین چرب نموده عسل سفید مصفی سه
وزن مجموع ادویه معجون سازند بعد از چهل روز که از
ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک
مثقال صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل
گرم است در درجه دوم ونیم وخشک است در آخر درجه
سوم واین توهم است از آن جهت که حرارت ویبوست آن
از آنچه گفته کمتر است ودر نسخه دیگر این اطریفل شیطرج
هندی یک اوقیه داخل است نوع اطریفل خبث الحدید
منقول از قانون سوء الهضم وبرودت معده ومعا
وباد وبواسیر ومثانه را نافع بود وباه را قوت دهد صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی
تخم کرفس حلبی شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی از
هریک اوقیه سنبل الطیب حماما هیل بوادج ترکی از هر
یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل سیاه وسفید نار
مشک نمک هندی از هریک نیم اوقیه خردل سفید
یک اوقیه نوشادر نیم درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه
اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم نوع اطریفل
خبث الحدید دیگر منقول از قانون شیخ الرئیس نافع
از برای اصحاب معده سرد وبواسیر ورياح بارده وزنگ رو
را صافی گرداند اشتهای طعام آورد وطعام را هضم
کند صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری فقاح جوزبوا
سک اصلی گل سرخ منزوع الاقماع سنبل الطیب اذخر مکی
مصطکی رومی از هریک ده درم مشک تبتی یک درم برادۀ خبث الحدید
منقوع در شراب ریحانی هفت روز پس از هفت روز خشک کرده

وحق نمایند تحت طبیخ ودر تابه آهنی بریان کنند دیگر چند
آن بوزن مجموع ادویه مخلوط کنند باقی ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده ومجموع
را با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند نوع اطریفل
خبث الحدید منقول از جامع الادویه ریحانی که این
منافع دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری فقاح
جوزبوا سک اصلی گل سرخ سنبل الطیب اذخر مکی
مصطکی از هریک ده درم خبث الحدید بصری که هفت
شبانه روز در سرکه خیسانیده وبعد از آن خشک کرده
وبریان نموده صلایه کرده باشند مثل مجموع ادویه
ادویه را کوفته وبیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده با نبات سفید قوام آورده بسرشند شربتی
دو درم نوع اطریفل خبث الحدید بنسخه عیسی بن یحیی
بن جزله نوع صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب
از هریک ده درم خبث الحدید مدبر یعنی کوفته بیخته
که چهار روز وشبانه روز در سرکه انگوری تر کرده پس
خشک نموده بریان کرده باشند یکصد درم جمله ادویه
را کوفته بیخته یک یک را علیحده وزن نموده بهم
آمیزند وبروغن بادام چرب نموده دو درم مشک
تبتی خالص سوده در آن کنند وبا عسل سفید مصفی سه
وزن ادویه بسرشند وبعد از شش ماه استعمال
نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال
اطریفل خبث الحدید جوز هندی مطبوخ نافع
از برای ریاح بارده ووجع ظهر وفساد هضم و
بواسیر ورنگ رو را صافی گرداند واشتهای طعام
آورد وقوت باه بی نظیر است وکاسر ریاح
بارده معده است ومقوی معده ورحم ومثانه بارد
است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله منقی اجفت بلوط پوست بیخ کرفس از هریک
دو درم تخم کرفس رازیانه دوقو انیسون فطراسالیون
تخم گزر تخم گندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست

نانخواه تخم انجره حب الخضرا انجدان فلفل تخم شبت کبابه
زیره کرمانی کشنیز خشک از هریک سه درم زرنباد درونج
عقربی بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد
جوزبوا بسباسه دارچینی خولنجان زنجبیل سعد کوفی
سنبل الطیب بسباسه از هریک چهار درم اشنه شیطرج
هندی اسارون اظفار قصب الذریره لسان العصافیر
نارمشک صعتر فارسی برگ آس فاقله خیربوا صندل سفید
قرفه الطیب از هریک پنج درم حب جند حرف بابلی
مصطکی رومی غنچه گل سرخ مرا خوری کنند نتایج
خشک پودنه خشک از هریک سه درم خبث الحدید گرم
کرده بآتش پس بنبید ریحانی سرد کرده مرات بسیار
بوزن مجموع ادویه را بنبید عفص بپزند تا غلیظ
شود از آتش برگرفته بپالایند ومقدار یک اوقیه سه روز
ناشتا بامداد نیم گرم نموده بنوشند ومیان روز غذا اسفید
باج گوشت بره باشد وبجای آب نبیذ صرف بیاشامند
ومدت یک هفته تا دو هفته باین بلا دست نمایند نوع
اطریفل خبث الحدید مطبوخ بنسخه شیخ الرئیس صالح جهت
ضعف معده وحرارت مزاج آن نوع صنعت آن خبث
الحدید بصری مدبر پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی گل سرخ منزوع الاقماع گلنار
فارسی اذخر مکی اجزا متساوی همه را در شراب ریحانی
بجوشانند تا غلیظ شود پس بپالایند ونگاه دارند وهر روز
مقدار سه اوقیه بیاشامند نوع اطریفل خبث الحدید
دیگر منقول از قرابادین قلانسی که بجهت معده گرم
موافق است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آمله منقی بیخ سوسن گل سرخ اذخر مکی از هریک ده
درم خبث الحدید مدبر مثل مجموع ادویه شکر طبرزد آن
مقدار که ادویه با آن سرشته شود شکر طبرزد را بگدازند
وبقوام آورند وادویه را با آن بسرشند شربتی دو درم
با شراب سیب وامثال آن وبعضی کلان اطریفلات خبث
الحدید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است
اطریفل دیدان کرم های بزرگ وکوچک وحب القرع
را بکشد وبیرون آورد وتنقیه فضول فاسده غلیظه

از معده و امعا کند و اخراج بلغم نماید ٭ صنعت آن
پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک ده درم برنگ کابلی افتیمون
بیست و پنجدرم تربد سفید حب النیل قسط تلخ از هر یک
پنجدرم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی دمغز ترکی
افتیمون اقریطی خردل نمک نفطی تخم حنظل سعد کوفی
راسن از هر یک سه درم کوفته بیخته با سه وزن مجموع
ادویه عسل سفید مصفی بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام
شیرین چرب نموده باشند بسرشند شربتی از دو مثقال
تا چهار مثقال ٭ اطریفل زبیب بنسخهٔ شیخ الرئیس نافع
از برای صرع ٭ صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست
هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هر
یکده درم فاوانیا پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده مویز سرخ دانه
بیرون کرده کوبیده بسرشند و استعمال نمایند و در
نسخهٔ دیگر اسطوخودوس پنجدرم است و پنجدرم [illegible]
افزود کرده شده و عاقرقرحا داخل ندارد و در نسخهٔ
دیگر افتیمون و عاقرقرحا داخل نیست و باقی اجزا و هلیلجات
در وزن متساوی و وزن زبیب بوزن تمام ادویه
است شربتی تا یکمثقال و نیم ٭ اطریفل ربانی که حکیم میر محمد
مومن در تحفه ذکر نموده و گفته که تالیف پدر من حکیم میر
محمد زمان است و در نسخهٔ دیگر است که تالیف من است
که با اسم پدر خود گردانیده ام مسهل صفرا و بلغم و سودا است
و تنقیه معده و دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات
کند و مانع صعود بخارات بدماغ است و مسهل است
و اگر بعد از طعام خورند مضرت نمیرساند و بجهت
مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج نافع و توقف تا دو سال
باقی میماند و قدر شربتش بجهت اسهال اخلاط از چهار
مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بآن
کنند هر روز یک مثقال تا دو مثقال تناول نمایند
و موافق جمیع امزجه است ٭ صنعت آن پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه گل بنفشه خشک
[illegible] از هر یک ده مثقال تربد سفید مدبر کشنیز خشک

از هر یک بیست مثقال پوست بلیله آمله منقی گل
سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل
سفید کثیرا از هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین
سی مثقال ادویه را کوفته بیخته با آن چرب نموده عناب
سپستان از هر یک یکصد عدد گل بنفشه ده مثقال
جوشانیده صافی نموده شیرهٔ آملهٔ هلیلهٔ مربا یکصد و
هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد و
یکمثقال داخل کرده بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند
اطریفل سنامکی مجرب است از برای جرب و حکه و سعفه
٭ صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده مثقال پوست
بلیله آمله منقی سنامکی از هر یک ده مثقال ریوند چینی
پنج مثقال کوفته و بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه
بسرشند شربتی تا پنج مثقال ٭ اطریفل سنامکی دیگر
بادشنام راسو و مفید بود ٭ صنعت آن هلیلهٔ زرد
دوازده درم هلیله سیاه هفت درم بلیلهٔ آمله از هر یک
پنجدرم سنامکی شاهتره از هر یک شش درم گل سرخ
بنفشه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال اجزا کوفته بیخته
بروغن گل چرب کنند و با عسل بسرشند و مقدار
شربتی چهار درم باشد ٭ اطریفل سنامکی دیگر که سودا
و دیوانگی و مانند آن شهای فاسد را نافع باشد
و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند ٭ صنعت آن
هلیلهٔ کابلی بلیله آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون
سنامکی شیطرج هندی افتیمون بسفایج تربد سفید
اسطوخودوس از هر یک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی جوز
بوا از هر یک دو درم گاوزبان فرنجمشک لاجورد مغسول
حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه از هر یک چهار درم تخم کرفس
انیسون از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته بروغن
بادام چرب کرده با دو چندان ادویه عسل صاف و
صد درم مویز پوست انداخته بیرون کرده نرم کوفته
بدستور متعارف بسرشند ٭ اطریفل شاهتره جرب
و حکه و سعفه و شری را نافع است ٭ صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه شاهتره خشک

از هر یک سی درم پوست بلیله آمله المنقی سنامکی از
هر یک بیست درم ریوند چینی دو درم چوب گز ده
درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
کشمش سبز کوبیده بسرشند شربتی چهار درم و در تحفه
صاحب اختیارات بدیعی وزن هلیله و آمله و سنا
مکی از هر یک ده درم است و نسخهٔ اول بهتر است صاحب
میزان الطبائع گفته که مزاج این اطریفل گرم است
در یکدرجه و نیم و خشک است ابتدا و آخر درجهٔ دوم
آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطریفل شک نیست
لیکن سرد است در اول یا آخر درجهٔ اولی یا در اول درجهٔ دوم
و بعضی گفته اند که کشمش در این اطریفل بوزن مجموع
باید و این اطریفل را با طبیخ عناب باید داد و شربت معتدل
تجویز که چهار مثقال باشد و بعضی گفته اند که شربتی از این
اطریفل از چهار درم تا پنجدرم است ٭ اطریفل صغیر
تالیف آن قدس سره یعنی حکیم معتمد الملوک سید
علوی خان مسهل است و اسهال بطی است ولیکن
که روز دوم اسهال کند و مواد از اعالی و اعماق بدن
جذب کند و تنقیه معده و سر کند از اخلاط و نافع است
از برای امراض خصوص امراضی که از بخارات معده
باشند و صداع و گرانی گوش و اوجاع مفاصل اسود منشا
است ٭ صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیله
کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج
مثقال صبر سقوطری بیست درم غاریقون تربد سفید
سورنجان مصری از هر یک ده مثقال سنبل الطیب اسارون
زعفران حب بلسان عود بلسان دارچینی مصطکی سلیخه
اسطوخودوس افتیمون اقریطی گلسرخ منزوع الاقماع
از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
چهار درم تا چهار مثقال حب ساخته بورق نقره پیچیده
وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم بیا
نوشند انشاء الله تعالی نافع است ٭ اطریفل صغیر بنسخهٔ
شیخ رئیس ٭ صنعت آن پوست بلیلهٔ کابلی آمله منقی
پوست بلیله کوفته بیخته اجزا مساوی بروغن گاو چرب نموده

بعسل صافی معجون سازند نافع است از برای رطوبت
معده و استرخای آن و غلبهٔ رطوبات در بدن و علاج
بواسیر و نیکو کردن رنگ رخساره چون اطریفل صغیر را
به تنهائی مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس که
دو مثقال آنرا با ایارج فیقرا و اسطوخودوس از هر یک
نیم درهم سرشته حب ساخته فرو برند دوائی نافع است
از برای اسهال و صداع بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده
شود و بعد از تنقیه ماده و نیز خوردن چهار درهم اطریفل صغیر
مقوی با ایارج فیقرا و غاریقون سفید و انیسون از
هر یک یکدرهم نافع است از برای صداع و سدد از
ادویهٔ نافعه از برای آن است که وقت خواب در
چهار درهم اطریفل یکدرهم ایارج فیقرا بروغن بادام شیرین
چرب نموده سرشته حبوب سازند و بآب گرم فرو برند
و قوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند و مزاج او
سرد است در درجهٔ اولی و خشک است در درجهٔ ثانیه
شفائی گفته که شربتی ازین اطریفل دو درهم است و
صاحب تالیف صغیر گفته که شربتش یکمثقال است و
بعضی گفته اند که شربتش در مسهلات چهار مثقال +
شیخ فرمایند که بهتر آن است که پوست هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ
سیاه باجزای این اطریفل بیفزایند و بروغن بادام شیرین
چرب نموده باشد وزن ادویه عسل معجون سازند
اطریفل صغیر کشنیزی نافع است مرآنرا که نافع است
اطریفل صغیر و تنقیه بخار غالب بود شفائی گفته که
اطریفل کشنیز معده را قوت دهد و درد سر و دوار و
درد چشم که بسبب بخار معده باشد نافع بود و ماورت
با اطریفل کشنیزی نافع است از برای صداع بمشارکت
معده بسبب صعود ابخره از معده بسر و از برای صداع عادث
از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه معده
بخارش شهریاران و جوارش سفرجلی مسهل چون
آن غذا از معده منحدر شده باشد صنعت آن
مثل اطریفل صغیر است الا آنکه اضافه کرده میشود کشنیز
خشک بوزن یکجزو از هلیلجات و بعضی متاخرین
کشنیز خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخهٔ حکیم مومن

بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که این اطریفل
بجهت منع بخارات از دماغ و تسکین سودای سوخته
بمعده و تقویت حواس نافع است و بعضی اطبا بعوض
عسل کشمش سبز یا مویز طائفی استه بیرون آورده
داخل می کنند و شربتی از اطریفل کشنیزی یک مثقال
است تا چهار درهم و بعضی از یک مثقال تا دو مثقال
گفته اند صاحب میزان الطبائع گفته که در این اطریفل
اگر اجزا را بعسل بسرشند مزاجش سرد است در نصف
درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ سوم و اگر بکشمش
بسرشند سرد است در یک درجه و خشک است در درجهٔ
سوم و بعضی گفته که اطریفل را بعد از پانزده روز جائز
است استعمال نمودن شربتی از ان از دو درهم تا شش درهم
اطریفل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه
بکار آید طرز صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
پوست بلیله آملهٔ منقی از هر یک ده درهم مقل ازرق
شش درهم با عسل بسرشند شربتی چهار درهم + اطریفل
عرق مدنی چون باین اطریفل ده روز مداومت کنند
مادهٔ عرق مدنی که بفارسی رشته و بلاری پیوده و بهندی
نارو نامند از بدن پاک کند طرز صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آملهٔ
منقی تربد سفید موصوف زنجبیل قنبیل از هر یک
پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی یا قانید سنجری هر کدام
که باشد سه وزن کل ادویه بسرشند شربتی سه
مثقال و در نسخهٔ شفائی که بنام اطریفل قنبیلی ذکر کرده
و در نسخهٔ حکیم میر محمد مومن که از بلید خود ذکر کرده
هلیلهٔ زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را
با سه وزن آنها عسل مصفی معجون سازند +
اطریفل غاریقون نافع از برای امراض حادثه
از رطوبت در بدن خصوص در سر و معده + صنعت
آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
پوست بلیله آملهٔ منقی از هر یک پنجدرهم غاریقون
هش سفید ده درهم اجزا را سوای غاریقون کوفته بیخته

غاریقون را از پشت آرد نیز موی گذرانند و همه
را در بیست درهم روغن بادام شیرین چرب نموده
بعسل سفید مصفی یکصد و پنجدرهم معجون سازند و بعد از
چهل روز در هر روز پنجدرهم آنرا بآب نیمگرم تناول نمایند
اطریفل غذی علائی خطائی زیر دخوانیق را نافع است
و جمیع امراض سودا که ما سوو مند و منافع بسیار دارد
صنعت آن هلیله سیاه پانزده درهم پوست بلیله آملهٔ
منقی تربد سفید مدبر غدد که در گردن گوسفند میباشد
خشک کرده از هر یک پنجدرهم افتیمون اقریطی ده درهم
بسفایج فستقی اسطوخودوس سنائی مکی از هر یک هفت درهم
شیطرج هندی نوشادر غاریقون هش سفید از هر یک
سه درهم انیسون مصطگی خیربوا سنبل الطیب از هر یک
دو درهم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
شربتی پنجدرهم و در نسخهٔ دیگر بسفایج داخل نیست
و ورز نباد سه درهم و جوزبوا و قرنفل از هر یک نیم درهم
داخل است + اطریفل غددی دیگر جهت اماس گلو
که بهندی گهگا نامند نافع است طرز صنعت آن
زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد از هر یک شش مثقال جوز
بوا بسباسه دارچینی از هر یک یک و نیم مثقال غدد گردن
گاو میش چهار عدد و غدد را در سایه خشک نموده با
سائر ادویه نرم کوفته بیخته باشد چندان عسل سرشته
معجون سازند شربتی یکدرهم تا یک مثقال و اگر این
ادویه را بطریق سفوف ربع مثقالی بخورند بهتر است
اطریفل فارسی منقول از قرابادین افندی صالح بن نصر
حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم جهت حمیات نافع
و حمی ربع را مفید و مانع ربو و معظم باطنی و مقوی دماغ و
بصر و قامع عطش و مفتح سدد و جهت احتراق اخلاط
نافع و قدر شربتش پنج درهم است طرز صنعت آن
عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ هندبا عصارهٔ کرفس عصارهٔ
لبلاب از هر یک یکصد درهم گل بنفشه سه درهم غاریقون
هش سفید پنجدرهم سنائی شانزده درهم افتیمون پنجدرهم تخم
کشوث چهار درهم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی

هلیلهٔ سیاه بهمن سرخ گل سرخ حرشف بریان کرده
از هر یک سه درم افتیمون بسفایج سنبل هندی هر یک نیم درم
سحق نموده باشند عصارات سائیده جوشانده
و لنسخه این دو شانید بیست و چهار درم تمر هندی
و تخم دو درم فلوس خیار شنبر دوازده درم تربد
و یکصد درم شربت بنفشه حل کرده صاف نموده در نسخه
دیگر یکصد درم قند سفید و یکصد درم شکر سفید و مصطگی
انگور منقی یکصد درم داخل کرده بقوام آورند در ادویه
شاتره دو درم پوست هلیلهٔ زرد هشت درم پوست
بلیله آمله منقی از هر یک دو درم تخم شاهتره گلسرخ
بسباسه مصطگی کبابهٔ چینی خیارشنبر سفید صندل سفید از هر
یک یک درم لبوب بارده از هر یک یک درم تخم سنبل
الطیب نیم درم سحق نموده بشکر قوام آورده فرو
سرشته در الی لنسخه دیگر را نیز سرشته معجون سازند
و مراد از عصارهٔ لبوب شاید حلیب و شیرهٔ لبوب حبوب
باشد. اطریفل فرفیونی مسهل زرد آب و بلغم است و
عصبانی از فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و
عرق النسا و نقرس و غیرها و استسقا و طحال را نافع
صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد
هلیلهٔ آمله منقی از هر یک پانزده مثقال فرفیون تربد
… … بوزیدان مر ابارج فیقرا از هر یک سه
مثقال رب السوس مقل کتیرا زنجبیل ورق گلسرخ
مصطگی از هر یک یک مثقال اسطوخودوس ریوند چینی
غاریقون حشیش سفید برگ سنائی از هر یک دو درم ادویه
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند وزن
کل اجزا عسل مصفی مقوم بسرشتند و بعد از یکماه شربتی
از دو مثقال تا سه مثقال با آنچه مناسب باشد از
معینات و مبدرقات مانند ماء الشبت و ماء الاصول
بیاشامند. اطریفل قنبیلی حب القرع و اقسام دیدان
کبار و صغار را بکشد و دفع نماید و تنقیه فضول غلیظ
فاسده از معده و سائر بدن نماید و امراض رطوبی
و بلغمی و اوجاع مفاصل را نافع بود صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر

از هر یکی ده درم قنبیل چهار درم برنگ کابلی مقشر
بیست درم تربد سفید مجوف شش درم حب السلاطین
مدبر شش درم تخم کرنب ریوند چینی سورنجان مصری سفید
لسان العصافیر از هر یک پنجدرم تودری
افسنتین رومی درمنه ترکی افتیمون اقریطی خردل از هر یک
تخم حنظل جعدکوهی سیسن شیح ارمنی بالنگو
برگ سنائی از هر یک چهار درم زیره کرمانی زنجبیل
انیسون مصطگی گلسرخ منزوع الاقماع از هر یک
سه درم کتیرا رب السوس از هر یک دو درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند وزن مجموع
ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشتند شربتی
از دو مثقال تا چهار مثقال. اطریفل قنبیلی دیگر
استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت آن
پوست هلیلهٔ کابلی پانزده مثقال پوست هلیلهٔ زرد
هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر ده درم قنبیل
پنجدرم برنگ کابلی مقشر بیست درم کیسو که برنگ
است که از حبشه می آورند و برای حب القرع مستعمل مشهور
است و در بنگاله برگی که آن را چرتیا مورنگی نامند
دانهٔ مورنگ می آورند شبیه بآن است دوازده درم
زنجبیل سه درم تربد سفید تربد پنجدرم لسان العصافیر
تلخ هفت درم پلاس پاپره که دوای بدل از آن
هندیست شیح ارمنی پوست بیخ انار از هر یک سه درم
پنجدرم کشنیز زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم
ادویه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین چرب کرده
باشند وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم
بسرشتند شربتی از دو درم تا پنجدرم با آب گرم
اطریفل کبیر بدانکه اطریفل کبیر عمدهٔ اطریفلات است
و نافع است از برای سوء هضم و برودت معده و امعا
و استرخای معده و مقوی معده و احشا است و طعام
هضم کند و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض معده
و استرخای مثانه را مفید است و باه را زیاده کند
و اوجاع ظهر را سودمند بود و دافع بواسیر و ریاح
بود و رنگ رو را نیکو و صافی گرداند و در صداع

بمشارکت گرده و مثانه لیدا از اصلاح حال گرده و
مثانه و از برای تقویت سر و گرده و مثانه استعمال آن
باید نمود صنعت آن بنسخهٔ شیخ الرئیس که در مقاله
سوم از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در جوارشات
است آورده هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه آمله منقی پوست بلیله
دار فلفل فلفل سیاه از هر یک سه جزو بوزیدان سیر
شیطرج هندی خشخاش مصری زنجبیل از هر یک
یکجزو و در نسخهٔ دیگر بسباسه یک جزو داخل است
تودری سفید تودری سرخ لسان العصافیر هندی را
بعضی حب القلقل و بعضی بجای آن کرده اند که شجرهٔ بری
است و آن را بپارسی داج گویند و بفارسی ناشالیک گویند
و تخم مقشر و شکر طبرزد که معروف است و نبات آن هم
دو جزو و بهمن سرخ بهمن سفید خشخاش از هر یک نیم جزو
اجزای خشک را هر یک علیحده کوفته بیخته و تخم …
و حب القلقل را علیحده نرم سلایه نموده مجموع را بیکدیگر
کرده مخلوط نموده بروغن گاو چرب کرده بعسل سفید
سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نهند
و بعد از دو ماه استعمال نمایند و بعضی درین نسخه بجای
روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این …
است و این نسخه بغیر روغن گاو و عسل نوزده … دارد
سوای بسباسه و با آن بیست جزو است صاحب میزان
الطبائع گفته که این اطریفل گرم در اول و آخر درجهٔ دوم و
خشک است در وسط درجهٔ دوم و شربت از این اطریفل
یکمثقال تا دو مثقال است. اطریفل کبیر بنسخهٔ شیخ
رئیس که در مقالهٔ اولی از جملهٔ اولی از قرابادین قانون
که در ذکر معاجین کبار است آورده و گفته که این اطریفل
ضعف معده و هاضمه و ضعف گرده را که از برودت
باشد و امراض حادثه از رطوبت و بلغم را نافع است
صنعت آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله منقی
بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل از هر یک
یکجزو و تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک نیم جزو مجموع را کوفته بیخته
بروغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند

واین نسخه دوازده جزو است صاحب میزان الطبائع
گفته که این اطریفل گرم خشک است در یکی درجه و حکیم
محمود بن الیاس این اطریفل را در مداوای ... نیز ذکر کرده
و همچنین دارچینی ندارد و گفته شربتی ازین یک مثقال
و بعض اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن
دو ماه از ساختنش باید استعمال نمود • اطریفل کبیر نسخه
حکیم سدید گازرونی که در شرح موجز قرشی آورده
و این همان نسخه اول شیخ رئیس است باندک تفاوتی در
ادویه و اوزان صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه پوست هلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک
شش جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی تودری سرخ
تودری سفید تخم خشخاش سفید شکر طبرزد و بهمن سرخ بهمن سفید
از هر یک یک جزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن
گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند شربتی شش درم
تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند
اطریفل کبیر نسخه شیخ داؤد انطاکی این نیز همان نسخه اول
شیخ رئیس است با قدری تفاوت صنعت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله چینی هلیله
سیاه هلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک پنج جزو
زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی بسباسه شقاقل مصری
تودری زرد و تودری سرخ لسان العصافیر حب الفلفل کنجد
مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک ثلث جزو
و گفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطکی کبابه
چینی دارچینی از هر یک ربع جزو و این زیادتی جید
و حسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سفید معجون سازند
و گفته خطا کرده کسیکه داخل کرده در این اطریفل بوزیدان
سقر باشد که وجه خطا ظاهر نگردد مگر آنکه مراد ازین
باشد که کسیکه بعوض عسل در این اطریفل مویز داخل کرده
چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از
معاجین کبار است و لازم است بودن عسل در آن
از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد و گفته که اطبا
را در این اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا

و غلیظ در نسخه معتمد علیه این است • اطریفل کبیر تالیف
ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح حکیم
طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم که بترکی نوشته
مقوی معده و کبد است و مصفی لون و مزیل اخلاط
فاسده معده و دافع ریاح غلیظه و حافظ صحت و
مقوی مباشرت و دافع بواسیر و قدر شربتش
یکدرم است • صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی از هر یک
پنجدرم دارچینی شش درم شقاقل کبابه چینی تخم
کرفس قرنفل سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار
سلیخه شیطرج هندی سعد کوفی لسان العصافیر
بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هر یک دو درم سنبل
رومی جوزبوا بسباسه قشر حب الفلفل از هر یک سه درم
مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر از هر یک
پنجدرم عود ... مصطکی رومی
از هر یک دو درم تخم فلنجمشک نعناع خشک از هر یک
یکدرم و نیم اجزا را کوفته بیخته با چهار وزن مجموع
ادویه عسل مصفی معجون سازند • اطریفل کبیر نسخه دیگر
نافع از برای امراض کلیتین و مثانه و امراض سرد
معده و صداع حادث بمشارکت مثانه و کلیتین و تقویت
سر و دفع امراض کلیه و مثانه بمداومت آن • صنعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله
منقی فلفل دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل بسباسه
بوزیدان شیطرج هندی شقاقل مصری تودری سرخ
تودری زرد لسان العصافیر مغز حب الفلفل کنجد مقشر
خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هر
یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو یا بروغن
بادام شیرین چرب نموده باسه وزن مجموع ادویه
عسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال
نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم • اطریفل کبیر
نسخه حکیم مؤمن که در قرابادین تحفة المؤمنین آورده
جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفع معده
و برص و بهق و اصلاح فضله سوداوی نافع است

صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر
بزر الکرفس الجبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی
نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب حماما
دانه هیل وج ترکی از هر یک سه درم دارچینی دو
درم فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک کلنج هندی
از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک
اوقیه و نیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی
بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال • اطریفل کبیر
دیگر بگیرند پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی
پوست هلیله آمله منقی از هر یک پنج اوقیه جوکوب
نمایند دیگر بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده بسفایج فستقی
حب النیل مقشر بذر افتیمون غاریقون تخم شاهتره
از هر یک سه اوقیه و نیز جوکوب نمایند و هلیلجات را
با پنج رطل آب بآتش ملایم طبخ دهند تا به نصف
رسد پس بمالند و صاف نمایند و بریزند در آن عقاقیر
جوکوب نموده را یک شبانروز بگذارند تا خوب
آنرا تشرب نمایند پس خشک نمایند در سایه و بگیرند
فودنج جبلی و نهری افسنتین زراوند طویل و مدحرج
قسط شیرین فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم
و جوکوب نمایند و بریزند در پنج رطل آب تا بیک
رطل و نصف آید و صاف نمایند و بریزند بر عقاقیر
مسطور و یک روز و یک شب بگذارند تا تمام آب
را نیز تشرب کنند پس بگیرند نانخواه تخم کرفس انیسون
از هر یک شش درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ
رازیانه بیخ اذخر دوقو از هر یک پنجدرم بیخ غافث
بیخ طیون بیخ علیق پرسیاوشان از هر یک
پانزده درم اصل السوس مقشر سه اوقیه جمیع را جوکوب
نموده در پنج رطل آب یک شبانروز بخیسانند پس
بآتش ملایم جوش دهند تا بیک رطل و نیم آید پس
فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکوره و مستور
بگذارند تا تمام نشف نمایند و خشک گردد و بگیرند
دارچینی و سلیخه سیاه و اسارون و جوزبوا بسباسه قرنفل

مصطگی سانج هندی ملح هندی از هر یک شش درم
دمی ریوند چینی لک مغسول غافث قاقله کبار و صعتر از
هر یک یکم اوقیه بجبان قسم در پنج رطل آب جوش دهند
و عقاقیر را در آن بخیسانند تا تمام ماهیت باقی مانده
از طبیخ را نشف نماید پس خشک نموده بکوبند و بیزند
بحریر و چرب نمایند به پنجدرم روغن بلسان و بقدر
کفایت روغن بادام شیرین و بگذارند یک روز
و یک شب پس بر روی منخل یا پارچه بسیار تنگی چرب
کنند و تبخیر نمایند بعود هندی پس بردارند و
با عسل سه برابر کفایت بدستور معمول بسرشند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند و اگر تربد و بسفایج و حب نیل
و غیره را در آب خوش داده هلیلجات را بخیسانند
همین قسم تا آخر شاید خوب باشد۔ اطریفل کشنیزی
که در منهاج در باب ثقل سامعه منفرد آورده
صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر
یک ده درم کشنیز خشک غنچه گل سرخ از هر یک پنجدرم
کوفته بیخته بروغن بنفشه یا بادام چرب نموده بعسل
معجون سازند شربتی یکمثقال و بعضی کشنیز را بوزن
یکجزو از هلیلجات که ده درم است و بعضی بوزن
تمام ادویه میگیرند و این اطریفل نافع است مردم
را که بوده باشد بمشارکت طحال چون آنرا تناول
کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق
بادرنجبویه بنوشند۔ اطریفل ماهان در نسخه دیگر
اطریفل ماهون بوا و بعد از رسید برص و کلف را نافع
است و سیاهی موی را نگاه دارد و امراض بلغمی را
سوداوی را۔ صنعت آن پوست هلیله کابلی بیست
درم پوست بلیله آمله منقی از هر یکده درم برنگ
کابلی مقشر پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی
از هر یک سه مثقال سانج هندی پنجدرم بسفایج
فستقی اسطوخودوس از هر یک هفت درم غاریقون تربد
سفید شش درم قسط تلخ سه درم مصطگی افتیمون کندر
خیربوا جوز بوا از هر یکدو درم فلفل نارمشک از هر یک
چهار درم کوفته بیخته با عسل سفید خوشبو مصفی معجون سازند

شربتی از سه درم تا چهار درم و در نسخه محمود بن الیاس
دار فلفل چهار درم نیز داخل است و در نسخه
دیگر دار فلفل و ماشا از هر یک چهار درم داخل است
صاحب میزان الطبائع گفته که مزاج این اطریفل
گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه و خشک است در
اول درجه سوم و بنابر نسخه که دار فلفل و ماشا دارد
گرمی آن قریب است به دو درجه و در نسخه حکیم مومن
وزن هلیله کابلی ده درم است و وزن برنگ کابلی مقشر
پنجدرم و وزن زنجبیل شیطرج و سعد کوفی از هر یک
سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس از هر یک
یک مثقال و وزن مصطگی و انیسون و کندر و خیربوا
و جوز بوا از هر یک شش درم است و شش درم قرنفل
چهار درم دار فلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار
شربتش از سه درم تا چهار درم است۔ اطریفل متوسط
بیماریهای حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع است
و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که از بخارات
غلیظ باشد که از معده متصاعد گردد و بنهایت نافع
است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را
نافع است۔ صنعت آن پوست هلیله کابلی سی درم
پوست هلیله زرد چهل درم هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی از هر یک بیست درم شاهتره پانزده درم
غنچه گل سرخ نمک استاره سنا مکی ده درم افتیمون مصطگی
از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت
غالب باشد شش درم تربد سفید مدبر بآن بیفزایند و اگر
سقمونیا بقدر حاجت بآن یار کنند اسهال صفرا بیشتر
کند و این اطریفل در گرمی و سردی معتدل است
و خشکی سهلت در آن است در درجه سوم۔ اطریفل مختصر
نافع است سودا و بلغم را و درد معده و مثانه و آن را
قوت دهد۔ صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله
کابلی پوست بلیله آمله منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات
سفید اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا
روغن گاو چرب نموده با عسل سه وزن جمیع ادویه معجون سازند

و این نسخه سوای روغن گاو و یا روغن بادام و عسل جزء
هفت جزو است و بعضی درین اطریفل کنجد و نبات
داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست هلیله زرد
و فلفل داخل نموده و گفته که این اطریفل نافع است
از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع نماید
و بوی دهان را نیکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتش
از یکمثقال تا دو مثقال بعد از دو ماه که از ساختنش گذشته
باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی میماند۔
اطریفل مسهل اسهال اخلاط ثلثه کند و سده جگر را بکشاید
و محلل ریاح و مقوی معده و دماغ و جگر است۔ صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر سنا مکی از هر یک
پنج مثقال غاریقون سفید چهار مثقال افتیمون
دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال نیم ریوند چینی هفت مثقال
کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را
بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند معجون سازند
اطریفل مسهل منقول از تحفة المومنین که مشار الیه
خلد نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت تنقیه بدن و دفع
مواد اطریفل و غیره امراض بلغمی و سوداوی نافع است
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر
افتیمون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هر یکدو درم
بسفایج فستقی سنا مکی از هر یک هفت درم تربد سفید
مدبر ده درم ماشا سه درم اسطوخودوس پنجدرم انیسون
یکدرم سقمونیای مشوی پنجدرم با سه وزن ادویه
عسل مصفی معجون سازند شربتی پنجدرم تا پنج مثقال
اطریفل مسهل تالیف حکیم مومن جهت امراض حاره
و مواد سوداوی و بعد از نضج و جهت قولنج بسیار نافع است
و قدر شربتش تا پنج مثقال است۔ صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک بیست مثقال کوفته
بروغن بادام شیرین چرب نموده سنا مکی گل بنفشه از
هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج فستقی از هر یک
پنج مثقال عسل دو وزن ادویه یا بجای سنا مکی ده مثقال
گل سرخ بنفشه هلیله سیاه از هر یک ده مثقال

پوست هلیله کابلی بیست مثقال چربانیده پالوده با شهد
داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و مغرّی الیه
قلمی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و ثقل
است ازین معنی که استعمال هلیلجات منع است در قولنج
و مکرر درین معجون هلیله هست ● اطریفل مقلی بواسیر و
معده و وجع آنرا نافع است و ضعف باشتها و ضعف گرده
را که از برودت باشد مفید است و بالجمله جمیع امراض
حادثه از برودت و رطوبت و بلغم را نافع است صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی انیسون
مصطکی رومی از یکیده درم تا نانخواه پنجدرم کوفته بیخته
بروغن مغز اسفنتالو چرب نموده پس بگیرند مقل ازرق
بیست مثقال و در آب خیسانیده در باون سنگی بدسته
بمالند و ادویه را بآن معجون سازند و اگر درین معجون با
مقل ازرق بوزن جمیع ادویه عسل مصفّی داخل کرده معجون
بهتر است شربتی سه مثقال بعد از آن قدری آب گرم
بنوشند ● اطریفل مقلی دیگر جهت بواسیر و اورام مقعده
نافع است و باد را بشکند و خون بواسیر باز دارد صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپندان
سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنج مثقال مقل
ازرق پنجاه مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده در
عسل مصفّی دو وزن ادویه داخل کرده ادویه بآن معجون
سازند و بعضی درین اطریفل عسل داخل نموده ● اطریفل
مقل صغیر نافع است از برای بواسیر و اسهال بواسیر
چون بعد از فصد و تنقیه استعمال نمایند ● صنعت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یکیده درم
مقل ازرق سی درم مقل را بآب گرم حل کرده با عسل بقوام
آورده سرشته باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام یا
بار وغن گاو چرب نموده بآن بسرشند شربتی چهار درم ●
در نسخه که حکیم مومن در قرابادین تحفة المؤمنین آورده بلیله
کابلی در روغن بادام یا روغن گاو داخل نکرده و نوشته که
مقل را بآب گرم گندنا حل کرده با سه بست مثقال عسل مصفّی
بقوام آورده معجون سازند ● اطریفل مقل صغیر که بهمین صنعت
دارد و تحلیلش زیاده است ● صنعت آن پوست هلیله کابلی

بلیله آمله منقّی از هر یک یکدرم مصطکی دو دانق و نیم
مقل ازرق ده استار زعفران و زرنباد از هر یکیده دانق
مقل را در آب گرم حل کرده در باون بدسته بمالند تا نرم
شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده
در اول مرتبه مقل را بعسل سه وزن ادویه بسرشند تا نیکو
مخلوط گردد پس باقی ادویه را بآن بسرشند و بعضی عسل
داخل نمی کنند ● اطریفل مقل کهربائی که جهت قطع خون
بواسیر مجرب است ● صنعت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقّی از هر یک ده مثقال کهربا شمعی یا
بسد محرق مغسول از هر یک پنج مثقال قرن ایل محرق
مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق نانخواه از هر یک
دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را در آب
گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با هفتاد و
پنج مثقال عسل مصفّی بسرشند شربتی دو مثقال ● اطریفل
مقل ملین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقّی افتیمون اسطوخودوس
از هر یک پنجدرم عسل خیارشنبر مقل ازرق از هر یک
سی درم مقل و عسل و خیارشنبر را بآب برگ گندنا حل
کرده بپالایند و در عسل بقوام بلند آورده داخل کرده
که بعد از داخل کردن آن بقوام معجون آید پس اجزا را
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن بسرشند
شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخه دیگر بسفایج
پنجدرم و اوزان ادویه تا اسطوخودوس از هر یکیده درم
است ● اطریفل مقل ملین افتیمونی تالیف فاضل الاطبا
تجندی نافع از برای امراض سوداوی خصوص بواسیر و
اوجاع معده و الالات غذا است و ملین طبع و مقوی احشا
صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله
سیاه پوست بلیله آمله منقّی افتیمون اقریطی از هر یک
ده مثقال مقل ازرق تربد سفید از هر یک شش مثقال
نانخواه مدبر در سرکه مصطکی رومی دارچینی عود قماری تخم
تخم شاهتره ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال کشنیز خشک
مقشر یازده مثقال اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن

بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد چرب
مثقال چرب نموده قند سفید عسل مصفّی بالمناصفه از
هر دو سه وزن ادویه مقل را در آب گندنا حل نموده بپالا
و در باون بدسته بمالند تا قوام پیدا کند پس قند و عسل
را بقوام آورده مقل را بآن بسرشند [illegible] پس باقی
ادویه را در ظرف چینی نگاه دارند و در میان جو تا چهل روز
پس از جو بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از یک
مثقال تا دو مثقال ● اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را
فائده دهد و طبع را نرم دارد ● صنعت آن پوست هلیله
کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی از هر یک پنجدرم
تربد سفید مدبر تراشیده هفت درم مصطکی سه درم
مقل بیست درم مقل را در آب گندنا حل کرده اجزا را
کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده باشند چندان عسل
بقوام آورده معجون سازند مقدار شربتی دو مثقال خاصه
بواسیر را مداومت این معجون بغایت نافع باشد ●
اطریفل مقل ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم
کند و ریاح را تحلیل دهد ● صنعت آن مقل ازرق سی
درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر
یکیده درم تربد سفید مدبر بیست درم سنا پنجدرم
انیسون مصطکی از هر یک پنجدرم مقل را در آب گندنا حل
نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با سه وزن آن عسل
بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم ● اطریفل مقل
ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را سود دهد ● صنعت
آن مقل ازرق فلوس خیارشنبر از هر یک سی درم پوست
هلیله کابلی پوست هلیله هلیله سیاه آمله منقی افتیمون
اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل و فلوس را در
آب گندنا حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه
وزن ادویه عسل بقوام آورده بسرشند بعد از آنکه
بروغن بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم
تا پنجدرم ● اطریفل ملین این اطریفل ملین طبع و مسهل
بلغم و سودا است و نافع است از برای دوار و سدر
حادث از ابخره غلیظه ● صنعت آن پوست هلیله زرد
چهل درم پوست هلیله کابلی سفید درم بلیله آمله منقی از هر یک

هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم سنا
مکی تربد سفید مدبر افتیمون از هر یک هفت درم اسطوخودوس
بسفایج فستقی گل سرخ سقمونیای مشوی از هر یک پنج درم
غاریقون حشیش سفید مصطکی از هر یک سه درم کشنیز خشک
پانزده درم کوفته بیخته به بیست درم روغن بادام شیرین
چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شربت از
سه درم تا پنج درم منقول از خط حکیم عبدالرحیم قزوینی
اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی و بلغمی صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال بسفایج
فستقی اسطوخودوس افتیمون تربد سفید مدبر غاریقون
حشیش سفید از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور معجون سازند + اطریفل دیگر مقوی معده
و دماغ بارد است صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر
یک بیست مثقال عود هندی زنجبیل از هر یک پنج
مثقال فلفل دار فلفل از هر یک سه مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن
ادویه عسل معجون سازند + اطریفل دیگر از برای آنکه زود
موی سفید شود صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه آمله منقی از هر یک ده درم پوست بلیله کندر
طباشیر سفید از هر یک پنج درم صندل سفید بگلاب سوده تخم
[illegible] از هر یک سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گل
[illegible] الاقماع وج ترکی از هر یک یکدرم و نیم کوفته
بیخته بعسل هلیله کابلی مربی سه وزن ادویه سرشته شربت
سه درم پس بدستیکه قطع ننمایند از موی سفیدی را
نگاه و سیاه را سیاهی را + اطریفل مقوی قوت حافظه
دافع نسیان تالیف حکیم سدید کازرونی صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج
[illegible] از هر یک پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هر یک
چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه درم
مغز پسته مغز نارجیل از هر یک هفت درم مویز منقی
[illegible]

و هر صبح دو مثقال آن را ناشتا تناول نمایند + اطریفل
دیگر چشم را روشن کند و معده را از رطوبت پاک سازد
و طبع را نرم دارد و بواسیر اسود منقطع شود صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله آمله منقی هلیله سیاه فلفل
دار فلفل قنطوریون باریک از هر یک جزوی اجزا نما
کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه چندان عسل
بسرشند مقدار شربتی دو مثقال است +

فصل در بیان نسخ جوارشات اهلیلجی

جوارش اهلیلجی این جوارش از اطبای هند است
طعام بگوارد و اشتهای طعام آورد و بواسیر را نافع
بود و بادها بشکند و طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو
دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی تربد سفید مجوف
تراشیده بروغن بادام چرب نموده [illegible] زنجبیل
فلفل دار فلفل مویز منقی از هر یک چهار درم نار
مشک دو درم فلفل موبه هشت درم ساذج هندی
[illegible] دارچینی سنبل الطیب از هر یک ده درم فانید
سه برابر مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی
از یک مثقال تا دو درم + جوارش شاهی تالیف آن
مرحوم بالیخولیای مراقی را بی نظیر است و مقوی
قلب و معده است و تفریح آورد صنعت آن
آمله مربی هلیله از هر یک هفتاد و پنج مثقال [illegible]
بیرون کرده زرشک منقی با گلاب عرق بید مشک از
هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود و
بمالیده بپالایند پس شراب انار ترش شراب آبی
شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت لیمون شربت
آلو از هر یک بیست و پنج مثقال سکنجبین بیست و پنج
مثقال داخل کرده بقوام آرند پس ابریشم مقرض ورق
طلا ورق نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال
عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان غنچه گل سرخ از هر یک
پنج مثقال کوفته بیخته آن بسرشند شربتی دو درم
[illegible] اطریفل [illegible] معجون از احتراق آن [illegible] است
و مجرب است در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها
[illegible]

شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پنج مثقال طباشیر سفید
صندل سفید ابریشم مقرض کنند بادرنجبویه تخم [illegible] مغز تخم کدو
مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده
مویز منقی عسل مصفی نبات سفید از هر یک چهل و پنج
مثقال اول مرتبه مویز را بعرق [illegible] بپزند
تا مهرا شود بمالند و بپالایند و نبات و عسل را داخل کرده
بقوام آورند ادویه را با آن بسرشند شربتی دو مثقال

فصل در بیان حبوبیکه اصل عمده در آنها اهلیلج است

حب اهلیلج نافع از برای دوار صفراوی حادث از
ابخرهٔ اخلاط حاره صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
کشنیز خشک از هر یک دو دانگ سنا مکی نیم مثقال
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته
حب ساخته فرو برند جمله یک شربت است + حب اهلیلج اعظم
از برای سده بسبب امتلای دماغ و سر و جمیع بدن از اخلاط
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه از هر یک دو درم اسطوخودوس بسفایج فستقی
افتیمون تربد سفید خراشیده بروغن گل سرخ چرب نموده
از هر یک یکدرم و نیم سر بنفشه خشک دو درم انیسون
یکدرم کوفته بیخته بآب رازیانه تازه سرشته حب سازند
و گفته شده که جمله یک شربت است سحر فرو برند و از
عقب آن جلاب سکری ده درم بآب نیم گرم حل کرده
بنوشند + حب اهلیلج له قدس سره مجرب للمالیخولیا
الحادث من السوداء المحترقة من صفراء صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک دو دانگ سنا مکی لاجورد مغسول
افتیمون غاریقون سفید کثیرا از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بمویز طائفی منقی
سرشته حب ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که در آن حل [illegible]

فالج است و آن باین دستور است که بیاشامند او را
جنوب مسهل پس بیاشامند او را دهن کلکلانج با ماء
الاصول و گفته شده که آشامیدن دهن کلکلانج با ماء الاصول
بعد از استفراغ بحب مسهل هرگاه بدن از اخلاط پاک
شود نافع است از برای قدر و نیز گفته شده که این
دهن کلکلانج نافع است از برای خدر چون آشامیده شود
بعد از استفراغ بحب شبرم و حب منتن وقتیکه حدوث
خدر از بلغم باشد و نافع است آشامیدن این دهن
از برای رعشه حادث از غلبه بلغم ** اطریفل الهلیلج یعنی
اطبا آنرا حب الهلیلج نامیده مهیا میسازند این دوا را
از برای مسافرین مسهل صفرا است برفق و نافع است
صداع صفراوی و سائر امراض صفراوی و سهر
وقتیکه با نهایت باشد و قائم مقام مطبوخ هلیله است
در نفع از برای هر مرضے که نافع است در آن مرض را
مطبوخ هلیله ** صنعت آن بگیرند هلیله زرد فربه
بزرگ بی سوراخ یکصد عدد و در تغار اخضر یعنی لعابدار
کرده آب بر روے وے کنند چندانکه چهار انگشت
آب از روی هلیلها برگردد پس سر آن را بپوشانند
که گرد و غبار در آن داخل نشود و در آفتاب گذارند ده
هفته پس صافی نموده آب آن را آنگاه دارند و باز
آب تازه بر روی وی کنند و سرش را پوشیده در
آفتاب یکهفته دیگر بگذارند پس آنرا صاف نموده نگاه دارند
و ملاحظه هلیلها نمایند اگر در آنها زردی و تلخی باقی باشد
یک مرتبه دیگر آب بر روے وی کرده بعد از هفته آب
آن را گرفته هلیلها را دور کنند و الا بعد از دو مرتبه
هلیلها را دور کنند و آبها را در سفالهاے خرد کرده بر
بالاے بام بر روے تخته بند نهند در آفتاب و
سر سفالها را بپارچه بپوشند و صبر کنند تا خشک شود و
پس از آن حبها ساخته نگاه دارند و در وقت حاجت
چهار درم تا هفت درم آنرا با آب خالص یا جلاب سکری
فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و اراده اسهال زیاد
باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطری و
گل سرخ و کثیرا حبها ساخته بکار برند و گاهے می افزایند

عصاره افسنتین پس باید که هر یک جزو و از عصاره
افسنتین نیم جزو و از گل سرخ ربع جزوی و از نقوع
هلیله مذکور مثل مجموع ** شربتے از چهار درم
تا هفت درم باشد **

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها اهلیلج است

سفوف اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر سدی سبب
سده فیما بین مراره و امعا هرگاه از تدابیر دیگر زائل نگردد
این سفوف را با شیر شتر دهند خصوص شترے که
آنرا علف شیح و قیصوم داده باشند ** صنعت آن
پوست هلیله زرد سه درم افتیمون انیسون از هر یک
نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یک شربت است
با پنجاه و شصت درم شیر شتر ** سفوف الهلیلج شیخ داؤد
انطاکی جید الفعل و عظیم النفع و بالغ است در قطع
امراض سر و معده و قلب ** صنعت آن کوفت
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه تخم ریحان
تمام پودینه نهری و تربد سفید مدبر از هر یک چهار درم
کهربا تخم خرفه مقشر مرجان قرنفل از هر یک سه درم
و هرگاه حرارت در مزاج نباشد و سه قیراط مشک
اضافه کنند و اگر اراده اسهال باشد اضافه کنند بر
اجزای اصل سنا بسفایج قنطوریون اصل السوس
از هر یک چهار درم سقمونیاے مشوی دو درم و اگر
مرض اعضای مذکوره متعدی بسوے کبد باشد
اضافه کنند بر اجزاے اصل نسخه انواع ثلثه صندل را
یعنی احمر و اصفر و ابیض و اگر در معده باشد مصطگی رومی
بر اجزای اصل بیفزایند و اگر خفقان قوے باشد
گل گاؤزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بیفزایند
و اگر ریاح بسیار باشد رازیانه داخل کنند از هر یک
سه درم و از برای حدیث نفس و وسواس سوداوی و
جنون افتیمون اقریطی شش درم انیسون چهار درم
ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک تخم گل انر
مغسول از هر یک دو درم بیفزایند بر اصل نسخه و هرگاه
که خفقان ترشی زیاد کند دران عود قماری خام و

درونج عقربی و زرنباد از هر یک سه درم اضافه کنند
و اگر حرارت اشتداد داشته باشد بیاشامند آن را
با آب زرشک و گلاب بعد از انکه بروغن گل سرخ
چرب نموده باشند و الا بروغن بادام شیرین چرب
نمایند و اضافه کنند بران بوزن آن شکر شربت پنج درم
سفوف اهلیلج قابض شکم بند و در معده را نافع
بود و زحیر را بعد از تنقیه سودمند بود ** صنعت آن
هلیله سیاه و زرشک الفاق بریان نموده صمغ عربی
بریان زیره کرمانی مدبر انیسون بریان از هر یک
یک جزو بزر قطونا بریان حب الرشاد از هر یک
دو جزو چهار دوا را کوفته بیخته بزر قطونا و حب
الرشاد را بروغن گل یا بادام چرب نموده در ادویه
داخل کرده استعمال نمایند شربت چهار درم ** سفوف
اهلیلج که بلغم برآرد و معده را پاک سازد ** صنعت
آن پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی دار
فلفل از هر یک دو دانگ کوفته بیخته همه یک شربت
باشد با پیاله آب گرم بنوشند ** سفوف اهلیلج در امراض
محال در یرقان اسود چون بعد از فصد باسلیق ناسلیم
الیسر و خوردن مسهلات موافقه با ماء الجبن شیخ دا
سکنجبین افتیمونی خورده شود نافع است ** صنعت آن
پوست هلیله زرد سه درم پوست هلیله هلیله سیاه از
هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم
نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته جمله یک شربت
است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن برای
طبیب است ** سفوف اهلیلج دیگر که در یرقان اسود
بسبب سده ماساریقا کبد و طحال بکار آید هرگاه استعمال
کرده شود با ماء الجبن فرا گرفته با سکنجبین افتیمونی
صنعت آن هلیله زرد سه درم پوست هلیله کابلی
هلیله کابلی از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا
نیم درم نمک هندی یکدانگ جمله یک شربت است
این همان نسخه قبل است الا آنکه هلیله سیاه داخل
ندارد ** سفوف اهلیلج ابو ماهر که نافع است از برای
اسهال دماغی رطوبی که هر روز یکدرم سیداده باشند

صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه نمک طعام ساذج هندی افسنتین رومی
ایارج فیقرا اقراص گل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن
مجموع نبات سفید سوده داخل نمایند ۞ سفوف اهلیلج
دیگر نافع از برای اسهال معدی که بسبب ضعف یا تخمه
حادث از زیادتی بلغم و صفرا باشد ۞ صنعت آن پوست
هلیله زرد یک جزء حب الرشاد دو نیم جزء و حب الآس
سماق کزمازج سنگ اصلی از هر یک سدس جزء دری
کوفته بیخته شربتی دو درم ۞ سفوف اهلیلج گفته شده که
نافع است از برای صداع صفراوی بسبب اسهال صفرا
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
از هر یک شش درم ریوند چینی ثلث درمی کوفته بیخته
سفوف سازند جمله یک شربت است با آب انار
ترش و آب انار شیرین معصور با تخم بنوشند و باید
دانست که قومی از اطبا مکروه داشته اند استعمال
جرم اهلیلجات را در امراض سر بجهت آنکه اجرام
اهلیلجات میباشند استعمال آنها بغیر مسهلات
البته در اکثر بعقل البطن یعنی بستن شکم عارض میگردد
و عقل شکم در امراض سر از اضر اشیا است بانها پس
اولی آن است که اهلیلجات را در امراض سر بطریق
نقوع یا مطبوخ داده شود بعد از رابع عشر پس بنابر
این اگر اجزای این حب را یعنی هر دو هلیله و ریوند
را نقوع سازند باین طریق که بگیرند هلیله زرد
هلیله کابلی از هر یک پنجدرم ریوند چینی نیم درم تا
یکدرم و جمله را در آب ریاحین مطبوخ با تخم کاسنی
در ظرف سنگی بسته بمالند تا آب آثار قوت دوا
بگیرد و صافی آنرا بیاشامند خوب است و گفته اند
که صفتی که در هلیله زرد بیان میشود که در آن است
مسهل صفرا و معین است بر خاصیت آن جهت پس هرگاه
نقیع نمایند آنرا در آب جدا میگردد از آن قوت مسهلیت
در آب و میگردد و استعمال آن آب اقوی در
قوت بارده قابضه میباشد و قوت حاره لطیفه پس
هرگاه در آب نقیع سازند آنرا بیرون میآید جرم نارنج

مسهل آن بغیر جوهر قابض پس استعمال نقوع آن
زیاده است از استعمال جرم آن ۞ سفوف اهلیلج
نافع از برای غوثت و حمق ۞ صنعت آن پوست
هلیله کابلی دو مثقال کندر فلفل مصطکی رومی از هر
یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته هر روز
صبح ناشتا یک مثقال آنرا بخورند ۞ سفوف اهلیلج
روفس نافع از برای قطرب چون آشامیده شود
با ماء الجبن بعد از فصد و اخراج خون مقداری که
قریب بغشی رسد ۞ صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی
پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی پوست تراشیده افتیمون
لاجورد کوفته بیاشامند از آن دو درم با ماء الجبن
سفوف اهلیلج مستعمل در ربع بعد از ظهور نضج در قاروره
و سائر علامات نضج ماده ۞ صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفایج
فستقی افتیمون از هر یک شش درم همه را کوفته بیخته
شربتی شش درم با سه درم شکر سفید کف کنند و بعد
از آن آب گرم بنوشند ۞ سفوف اهلیلج مستعمل در خفقان
سوداوی ۞ صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه آمله منقی تخم فلنجمشک تخم بادرنگبویه اسطوخودوس
لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود هندی سعد کوفی
قرنفل کشنیز خشک از هر یک سه درم کهربا بسد
مروارید ناسفته ابریشم مقرض عنبر ارمنی صندل از
هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی
شیرین از هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک
مثقال با آب یا در بیجوبه یا شراب سیب شیرین بنوشند
سفوف اهلیلج قاطع بخارات از دماغ و معین ذهن
و نیز این سفوف نافع است از برای تقویت قلب
و معده است و با هضم طعام و دور کننده وسواس و
خفقان وحشی و مجفف رطوبت و مخرج اخلاط ردیه
صنعت آن پوست هلیله کابلی فندق بریان کرده
از هر یک یک اوقیه کشنیز خشک در سرکه خیسانیده
خشک نموده بریان کرده گاوزبان آمله منقی پوست
اترج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنجدرم

زرد درونج عقرب بزر قطونا تخم خیار کوبیده بادیان
حرف محرق از هر یک شش درم لک مغسول طباشیر سفید
عود هندی مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید
از هر یک دو درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته
بیخته شربتی پنجدرم و اگر حرارت غالب باشد عوض عود
کافور قیصوری زیاده نمایند ۞ سفوف اهلیلج مستعمل در
سوء مزاج حار بادی کبد بعد از فصد و درد موی تضمید
باب کدوی تازه و آب خیار تازه یا آرد جو و آرد
عدس و صندل سرخ و فوفل ۞ صنعت آن پوست هلیله
زرد دو درم لک مغسول سه درم طباشیر سفید دو درم رازیانه
یکدرم و در نسخه دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است
کوفته بیخته شربتی سه درم و دستور خوردن این سفوف
آنکه هر روز سه درم این سفوف را با چهل درم ماء الجبن
بنوشند و تا هفت روز هر روز بیست درم ماء الجبن را
زیاده کنند ۞ سفوف اهلیلج مستعمل در شیر شتر در سوء
مزاج حار بادی کبد ۞ صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم لک مغسول گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم
ریوند چینی شش درم رازیانه انیسون از هر یک یکدرم
کوفته بیخته با شیر شتر بنوشند و اگر خواهند تلیین زیاده
کنند چهار درم گل بنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته
با ماء الجبن شیر شتر یا شیر شش درم آن را بدهند
سفوف اهلیلج مستعمل در دو درم صلب اگر هرگاه حرارت
نباشد با یک رطل شیر شتر ۞ صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک یک جزو تخم کرفس
انیسون رازیانه از هر یک ربع جزو شربتی شش درم
تا هفت درم با یک رطل شیر شتر ۞ سفوف اهلیلج مستعمل در
یرقان اصفر هرگاه بسبب بیاری صفرا باشد در جگر
و تب نباشد ۞ صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم
صبر سقوطری نیم درم طباشیر سفید یکدرم سقمونیا یک
دانگ و نیم جمله ۳ شربت است ۞ سفوف اهلیلج
لولوی نافع از برای مالیخولیا و ضعف قلب و خفقان
سوداوی ۞ صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی پوست هلیله تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه لسان الثور

اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل ارمنی عود ہندی
سعد کوفی قرنفل کشنیز خشک از ہر یک سہ درم
کہربا بسد شمعی ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول مروارید
ناسفتہ از ہر یک یکدرم ونیم تخم خرفہ مقشر مغز تخم کدوے
شیرین از ہر یک چہار درم کوفتہ بیختہ شربت یک
مثقال با عرق بادرنجبویہ یا شراب سیب شیرین بنوشند
سفوف الہلیلج مسمے بدعائیکہ عبداللہ بن مسعود یمانی از
طبرانی روایت کردہ کہ او از خالد کہ گفت نوشت از
برائے من حضرت امام علی بن موسیٰ الرضا علیہ السلام
این دوا را از برائے بلغم صنعت آن فرمودند بگیرند
ہلیلہ زرد یک مثقال خردل دو مثقال عاقرقرحا
یک مثقال دیکوب وبیزند بحال بہائے ونداہنا
صبح ناشتا پس بدرستیکہ این دوا تنقیہ بلغم میکند
وخوشبو میگرداند بوئے دہان را ومستحکم میگرداند
دندانہا را باذن اللہ تعالےٰ

فصل در ذکر اشربۂ اہلیلج

شراب ہلیلج تپہائے گرم واوجاع گرم را سود دارد
وصفرا براند وطبع را نرم کند صنعت آن پوست ہلیلہ
زرد دہ عدد ونیم کوفتہ در ظرفے کردہ آب صاف بر سر
آن کنند وسہ روز در آفتاب بگذارند وبعد از آن صاف
کردہ در شیشہ نگاہدارند دہ عدد ہلیلہ دیگر نیم کوفتہ با قدر
آب تازہ داخل ہمان آب کردہ سہ روز در آفتاب
بگذارند وصاف نمودہ یازدہ عدد ہلیلہ دیگر را
با قدری آب تازہ اضافہ کنند ودر آفتاب بگذارند
وبعد از سہ روز از آفتاب بردارند وصاف کنند وبا
سہ صد پنجاہ مثقال ترنجبین بقوام آورند واز آتش فرود
گیرند یک مثقال سقمونیای مشوی سودہ دران حل نمایند
شراب الہلیلج فواکہی بدانکہ تنقیہ معدہ اصحاب صداع حار
بشراب الہلیلج مفید است مر ایشان را صنعت آن
پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی آملہ منقی از ہر
یکی پانزدہ درم آلوی سیاہ بزرگ دانہ فارسی آلوی
بخارائی از ہر یک نیم رطل تمر ہندی منقی از حب یک رطل
عناب خراسانی بزرگ پنجاہ دانہ ہمہ را در شش رطل آب
تا چہار رطل برود ودو رطل بماند پس صافی نمودہ داخل
کنند دران آب اترج وآب انار ترش وآب انار
شیرین معصورین بہ تخم وآب سیب وگلاب از ہر یک
نیم رطل شکر سفید ترنجبین پاک کردہ از ہر یک دو
ثلث یک رطل وبآتش ملایم بپزند تا بقوام جلاب آید
سرد کردہ در شیشہ کردہ نگاہدارند شراب ہلیلہ دیگر
ملین ومشہی طعام ومقوی معدہ است صنعت آن
پوست ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی از
ہر یک چہل وہشت مثقال جوکوب نمودہ در
مرتبان چینی یا سفالی کردہ مقدار چہار پنج آثار ہندی
آب بران ریختہ در آفتاب بگذارند یک ہفتہ تا دو
روز در زمستان ودر تابستان چہار پنج روز تا یک ہفتہ پس
صاف نمودہ آب زلال آن را گرفتہ مقدار چہل وہشت
مثقال نمک طعام داخل نمودہ نگاہ دارند وقت
حاجت از پانزدہ تا بیست مثقال مسہل نمایند
عرق اہلیلج مسہی ومشہی ومکیف ومنشط است
صنعت آن قند سیاہ یک من پوست ہلیلہ زرد
پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی
از ہر یک دو سیر پوست درخت امغیلان چہار سیر
ہمہ را بدستور مقرر در خم کردہ بقدر ضرور آب
بر روے وے کردہ خم را در سرگین اسپ دفن کردہ
بگذارند تا جوش خوردہ از جوش فرو نشیند پس
از خم برآوردہ بدستور مقرر عرق کشند پس بگیرند
گل سرخ با اقماع دو سیر دارچینی بہمن سرخ بہمن سفید
خولنجان شقاقل از ہر یک پنج تولہ برگ فرنجمشک
گل گاؤزبان از ہر یک نیم سیر خصیۃ الثعلب مصری
پنج تولہ ابریشم خام پاؤ سیر داخل عرق مذکور کردہ مرتبہ
ثانی عرق کشند ودر وقت عرق کشیدن یک تولہ
عنبر اشہب در تہ شیشہ کہ عرق دران می چکد بگذارند
تا عرق بران بچکد عرق ہلیلہ دیگر کہ بجہت نواب
ذوالفقار خان بہادر تالیف نمودہ شخصے از اطبائے
عصر صنعت آن پوست ہلیلہ کابلی دہ سیر در
آب بجوشانند تا مصفا شود پس وانہائے آن را
دور کردہ یک من قند سرخ داخل کردہ در خم مستعمل نمودہ
خم را در سرگین اسپ دفن کنند ویک روز بگذارند روز دیگر
شیر گاو تازہ دوشیدہ جوشانیدہ کہ چربۂ آن را گرفتہ
باشند داخل کردہ سہ روز بگذارند ودر روز دیگر پنج سیر
نانخواہ پاک کردہ دران داخل نمایند ودر روز دیگر
دو سیر ونیم سونٹھ آمن داخل نمایند وبعد دو روز
دو سیر بہت داخل نمایند ودر روز دیگر دو صد برگ
تانبول داخل نمایند وبگذارند تا نشیند شود پس عرق
کشند از ان مقدار پانزدہ سیر دو پیالہ پیش از غذا
دو پیالہ بعد از غذا بیاشامند کہ اشتہا آورد وباہ را
قوت دہد وامساک آورد وعجائب بیند واگر خواستہ
باشند کہ دو آتشہ نمایند اول مرتبہ بیست سیر عرق
بکشند ویک سیر دارچینی یکشبانروز دران بخیسانند
پس روز دیگر از ان عرق کشند مقدار دوازدہ سیر
فنجنوش نسخہ آن در حرف الخاء در خبث الحدید
انشاء اللہ تعالیٰ مذکور خواہند شد فیروز نوش
بدانکہ اطبائے فرس این لفظ را گاہ بر معجون مرکب از
افیون ومصلحات آن وگاہ بر معجون مرکب از ہلیلجات
وخبث الحدید استعمال میکنند چنانچہ در باب افیون
ذکر یافت وآنچہ فیروز نوش بمعنے فنجنوش است
در خبث الحدید مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالےٰ
فیروز نوش ممسک یعنی فیروزش بامسک این فیروز
نوش نافع است از برای ریاح بواسیر وبلغم خام ومقوی
معدہ است ومقوی باہ وتعیین آن ورنگ را
صافی کند وگردہ را گرم گرداند نافع است از برائے
ریاح رحم وحابس خون بواسیر ودافع سرعت انزال
است صنعت آن پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ
پوست ہلیلہ زرد وشیطرج ہندی تخم کرفس خیری بوا
قسط تلخ سلیخہ قرنفل بسباسہ خولنجان نارمشک
از ہر یک شش درم پوست بلیلہ آملہ منقی تودری زرد
تودری گلگون نانخواہ دارفلفل کنجد مقشر از ہر یک
چہار درم قرفۃ الطیب جوز بوا زنجبیل فلفل مویہ از
ہر یک ہشت درم سعد کوفی دہ درم ودر نسخہ دیگر چہار

است مشک خالص ترکی دو مثقال عنبر اشهب یک
مثقال خبث الحدید مدبر بوزن مجموع ادویه روغن
گاو ده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را
با دو وزن و نیم عسل سفید جید منزوع الرغوه معجون
سازند شربتی دو درم با دو چمچه گاو مسکه گرفته و با
زنجبیل دو هفته باین دوا مداومت باید نمود و بعضی
گفته اند که این معجون را باید که با شیر گاو تازه دوشیده
نوشند و مزاج این معجون گرم است و خشک است در
اواخر درجه سیوم ¤ قرص هلیله نافع از برای ضعف معده
بلغمی بعد از تنقیه بسیار باقی با سکنجبین و آب هر کدام
که باشد در هفته یک مرتبه و غذا باید در ایام خوردن این
قرص زیرباج باشد و این قرص تالیف اطبای هند است
صنعت آن پوست هلیله کابلی ده درم زنجبیل
[illegible] درم دار فلفل شیطرج هندی از هر یک چهار درم نمک
سنگ هفت درم کبریت [illegible] بورق محرق از هر
یک یک مثقال جمله را در آب لیمو یک شبانروز سحق
نمایند پس اقراص سازند شربتی از یک درم تا دو درم

فصل در بیان نسخ کلکلانجات

کاکلانج معرب از لغت هندیست که پلپلانه باشد
بفتح بای هر دو فارسی چهپل بزبان هندی معنی
میوه است یعنی مرکب از میوه ها که هلیله و بلیله و
آمله باشند شیخ رئیس در قانون آورده که این معجون
از تراکیب اطبای هند است کثیر النفع است از برای
استرخای معده و برودت آن و ضعف معده از برودت
و رطوبت و از برای سعفه بلغمی و تبهای کهنه و غشی
و حبس بول و بهق و برص و کمر و ضیق النفس و سل
هرگاه نبوده باشد با حمی و از برای جبر کسر عظام و از
برای برودت بدن و از برای بواسیر و اورام طحال
و تقلیل نبوده باشد با تپ و از برای دبیله و قولنج
و دار اسفر و اقسام استسقا و از برای زنانی که در ایام
حمل مریض گردند و از برای اختناق جسم و صرع
و ریاح حادث در مفاصل و نفخ مراق و درد زانو و درد
عضل صنعت آن هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی دار فلفل
زنجبیل شیطرج هندی فلفل موی نمک هندی سیاه
نمک سرخ لونی نمک زرد نمک طعام نمک درانی
لسان العصافیر سعد هندی دانه هیل جوز بوا فرق
الطیب برنگ کابلی قشر صعتر فارسی شونیز
حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس از
هر یک چهار درم و گفته که باسم [illegible] و دیگر این معجون
این ادویه را و آن [illegible] مثقل است و آنرا تخفیف [illegible] نامند
[illegible] که آن گشت برگشت است از هر یک چهار درم
خیارشنبر هشت درم تربد سفید یک رطل و چهار استار
مویز دانه بیرون آورده یکصد مثقال آمله منقا
صد مثقال فانید شش رطل و نیم روغن کنجد سه
رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است
ادویه را کوفته بیخته در آب پخته بپالایند پس خیار
شنبر را دران بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند
و آمله را علیحده در بیست و دو رطل آب خالص یک
شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا هشت رطل
آب باقی ماند پس بپالایند و مرتبه دیگر پالوده را
در دیگ کرده و خیارشنبر خیسانیده در آب مویز
را که پالوده اند فانید را دران حل کرده بآتش
معتدل بپزند تا بقوام عسل آید پس روغن کنجد را
دران اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد و روغن
بآن بچسپید بدست و جامه پس از آتش فرود
آورده ادویه را کوفته بآن بسرشند و استعمال
نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار
مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن
و بلد صاحب میزان الطبائع این نسخه را باندک
تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای هلیله هندی
سیاه هلیله کابلی و بجای آمله منقی شیر آمله منقی
و بجای قرفه قرنفل و وزن هلیله و بلیله و شیر آمله
از هر یک هشت درم آورده و وزن باقی ادویه با کشنیز
خشک از هر یک پنج درم و ثقل المطبوخ [illegible]
و وزن تربد را یکصد و پنجاه درم و وزن فلوس خیارشنبر
را ده درم و وزن زبیب را نیم من آورده و بجای
آمله آخر شیر آمله بوزن یک من آورده و گفته که شیر آمله
و مویز منقی را در ده من آب بپزند تا ثلث آب باقی
ماند پس بپالایند و خیارشنبر را دران حل کرده و سه
من و ده استار فانید جید دران بگدازند و بآتش
ملایم بجوشانند و روغن کنجد نیم من بآن بیامیزند و
یک دو جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را بآن
بسرشند شربتی چهار درم و گفته که این ترکیب بی خیار
بغیر فانید و روغن کنجد و مزاجش گرم است در آخر درجه
اولی و خشک است در ربع درجه اولی و نسخه استاد
در قرابادین خود آورده مساوی است با نسخه صاحب
میزان الطبائع و هلیله سیاه و قرفه را بجای [illegible] داشته
بوزن پنج درم و بجای سعد قرنفل و بجای صعتر فارسی
صمغ البطم آورده و گفته که وزن شیر آمله را که در شش
من تبریزی آب بپزند تا بده من رسد وزن کرده و
وزن فانید [illegible] من ذکر کرده و گفته شربتی پنج درم
است با شیر شتر یا آب عنب الثعلب و شیره اسپغول [illegible]
این کلکلانج را باسم کلکلانج موزی ذکر کرده
باعتبار آنکه این ترکیب از اطبای [illegible]
یا باعتبار آنکه اطبای [illegible] این نسخه را از هندی
ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه
صاحب میزان الطبائع مساوی است الا آنکه
وزن خیارشنبر بیست درم است و وزن آبیکه مویز
و شیر آمله را بجوشانند [illegible] من و وزن روغن
کنجد سه من و قرفه و قرنفل داخل ندارد ¤ کلکلانج اکبر
این معجون هندیست عمده اجزای آن آمله است
نافع است از برای درد معده و تبهای کهنه و غشی
و عسر البول و برص و بهق و سرفه رطب و قروح
مشش و عطش و زحیر و برودت بدن و بواسیر
و درد سپرز و دوالی و قولنج و دار الفیل و استسقا و امراض
زنان و آبستن و از برای اشتهای طعام آوردن و قوت
تا پنج سال باقی میماند صنعت آن هلیله سیاه بلیله
شیر آمله منقی برنج کابلی فلفل موی [illegible] کرفس شیطرج
هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی شونیز فلفل

دبعضی گفته اند شقاقل ملح دانی ملح هندی بهمن سرخ
بهمن سفید نمک طعام نمک سیاه نمک سرخ نانخواه از هر
سه مثقال تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته
بیخته شیر آمله منقی سه رطل در بیست و چهار رطل آب
شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند از آتش
فرود آورده بمالند و بپالایند و ثلثش را بیندازند و
شکر مصافی چهار رطل داخل کرده بر آتش ملایم بگذارند
و بهموار بپزند تا شکر گداخته شود و غلیظ گردد پس
عسل و روغن شیطرج تازه سه رطل دران داخل
کرده حرکت دهند تا با آن ممزوج شود از آتش برگرفته
ادویه را کوفته بیخته بران بپاشند و برهم زنند
تا ممزوج شود و در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال
نمایند شربتش از سه مثقال تا چهار مثقال + کلکلانج
اکبر دیگر به نسخه سمرقندی نافع از برای اصحاب استسقا و
اصحاب ضعف کبد و ورم آن و اصحاب صلابت
آن دبیا شد این کلکلانج ملین طبایع ایشان و سده
و قولنج بگشاید و صلابت سپرز و یرقان سدی و دبیله
و اورام حادث از بلغم و رطوبت را نافع است
صنعت آن هلیله سیاه بلیله از استه بیرون کرده از
هر یک سی و پنج درم و در نسخه دیگر پوست هلیله زرد
بیست درم و هلیله سیاه و پوست بلیله از هر یک
پانزده درم آمله منقی یکمن و نیم تمر هندی پنجاه
درم و در نسخه دیگر بجای تمر هندی تمر بیرونی استه
بیرون کرده پنجاه درم است مویز منقی از حب یک
رطل همه را در پانزده رطل آب بجوشانند تا ربع
رطل آب بماند پس بمالند نیکو و از پالایش بگذارند
و حل کنند دران پنج رطل فلوس خیار شنبر و مرتبه دیگر
صافی نمایند پس بگیرند برگ بازولیون نسیب ده درم
و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یک رطل آب
بپزند تا تمام آب برود و در روغن بماند پس بگیرند لک
مغسول سنبل الطیب گل سرخ دوقو فطراسالیون
فوة الصبغ ریوند چینی نمک هندی ایرسا غاریقون
بشش سفید از هر یک شش درم کمازریوس سیسالیوس

زراوند طویل اسارون عود بلسان مصطگی جنطیانا
برنگ کابلی مقشر پوست سلیخه از هر یک چهار درم
عصاره غافث عصاره افسنتین بهمن کوفی اذخر مکی
از هر یک پنج درم تخم کشوث بزر سرمق و در نسخه دیگر
بجای بزر سرمق تخم کرفس است اصل السوس سقمونیا
از هر یکده درم تخم کرفس بادیان قسط تلخ وج
ترکی انیسون از هر یک سه درم تربد سفید مدبر یکصد
و پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته بیخته بروغن
بادام مزبور چرب نموده پس بگیرند دو من فانید و
سی درم روغن کنجد فانید را در مطبوخ مسطور حل
کرده و مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود و بقوام آید پس
روغن کنجد داده ادویه مسحوقه را داخل کرده جوشش
خفیفی داده برهم زنند تا مستوی گردد فرود آورند
شربتی چهار درم تا پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب
یا ماء الجبن + کلکلانج کبیر نسخه دیگر معده را که از سردی
و تری باشد و تنهاکه کهنه را سود دارد و بازگرفتن
بول بگشاید و بحق ورمش سپرز سرفه بلغمی و قروح شش
و تنگی نفس را ببرد و خداوندان جگر بارد و سپرز
صلب را و خداوندان باسور و قولنج را و خداوندان
استسقا و اختناق رحم و بیماریهای آنرا و خداوندان
صرع و مزاج سرد را سود دارد + صنعت آن هلیله کابلی
بلیله آمله پاک کرده از حب و در نسخه از هر یک هفت درم
کاکنل دار فلفل زنجبیل فلفل مویه نمک هندی سیاه
نمک سرخ هندی نمک اندرانی نمک طبرزد خمیر
لسان العصافیر شیطرج سعد خیربوا قرفه قرنفل کبابه
کابلی مقشر سعتر فارسی شونیز حب النیل زیره
کرمانی ساذج هندی تخم کرفس کشنیز خشک
از هر یک پنج درم تربد سفید صد و پنجاه درم ناریل
خیار شنبر تازه ده درم مویز منقی نیم من شیر آمله یا
کرده یک من مویز و آمله را اندر دوازده من آب
بپزند تا دو بهره برود و یک حصه بماند و بپالایند
و خیار شنبر را در ان حل کنند و سه من و ده استار
فانید نیکو در ان آب بگذارند با آتش نرم و نیم من

روغن کنجد تازه بادی بیامیزند و یک جوش گرم دهند
تا قوام گیرد و بعد آن دارو با بدان بسرشند شربتی
از سه درم تا چهار درم و این ترکیب بسی جرّد است
بغیر فانید و روغن کنجد و وزن آن شش صد و
و هفت درم و نیم تقریباً مزاج آن گرم است از آخر
درجه اول و خشک است در سه ربع درجه و در نسخه دیگر که
باسم کلکلانج بزوری است زیره و ساذج و تخم کرفس و
کشنیز خشک داخل نیست + کلکلانج صغیر نافع از برای
اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال و سده و مایل مجرب
است در منافع مذکوره + صنعت آن به نسخه شیخ تیسیر
پوست هلیله زرد بیست درم هلیله سیاه و پوست بلیله
از هر یک پانزده درم آمله منقی سه رطل تمر هندی و
پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده یک رطل ادویه را
جمع کرده سی رطل آب بر روی آنها کرده بجوشانند تا
آنکه هشت رطل آب باقی ماند پس ادویه را نیکو بمالند
و بفشارند و بپالایند و بگیرند عسل فلوس خیار شنبر منقی
از حب و قشر پنج رطل و دران آب مصفی داخل کرده
یک جوش داده پس فرود آورده بمالند بالیدنی نیکو و در
پالایش انداخته بپالایند یا از غربال موی بگذارند
و ثفل آنرا دور کرده پس بگیرند فانید جید چهار رطل و
دران حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید پس داخل کنند
دران روغن کنجد تازه یک رطل و در نسخه که صاحب میزان الشفا
ذکر کرده وزن روغن کنجد سه استار است و
علی التقدیرین صافی نموده برهم زنند تا مخلوط یکدیگر
شوند و چند جوش دیگر داده از آتش فرود آورند
و بگیرند لک مغسول سنبل الطیب و تخم گل سرخ منزوع
الاقماع فطراسالیون قوریوند چینی نمک هندی تخم
سوسن آسمانی جوتی غاریقون بشش سفید برار شش درم
کمازریوس سیسالیوس زراوند طویل اسارون مصطگی
عود بلسان جنطیانا برنگ کابلی مقشر سلیخه از هر یک
چهار درم بزر کشوث بزر سرمق اصل السوس
سقمونیای مشوی از هر یک ده درم عصاره غافث
عصاره افسنتین سعد هندی تفاح اذخر از هر یک پنج درم

تخم کرفس قسط تلخ درج ترکی رازیانه افسنتین از هر یک
سه درم تربد سفید مدبر یکصد و پنجاه درم زیره کرمانی
چهار درم مجموع را کوفته بیخته پس بگیرند برگ
مازریون بیست درم و داخل کنند در آن یک
رطل آب و سه اوقیه روغن کنجد یا روغن بادام
شیرین و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس
بپالایند و ادویه را بآن چرب کرده و در فانیذ مطبوخ
مذکور مخلوط سازند ثلاثه شکر و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی چهار درم با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب
عنب الثعلب یا آب کاکنج و بعضی گفته اند که شربتش
از چهار درم تا پنجدرم و این نسخه رحیل و سه جزو آن
بغیر فانیذ در روغن وزن ادویه یکهزار و نود و هشت
درم است و مزاجش گرم است در اوسط درجه اولی
و خشک است در یکدرجه و نیم و در نسخه سید اسمعیل
در ذخیره بجای کمافیطوس کمافیطوس است و این نسخه
اصل از نسخه ذخیره است و کلکلانج اصغر و منافع
مثل منافع کلکلانج اکبر است صنعت آن هلیله
سیاه هندی بلیله منقی شیر املج منقی فلفل دارفلفل
شیطرج هندی صبر زنجبیل حب النیل برنج کابلی
کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر
زیره کرمانی الموخط از هر یک پنجدرم خیارشنبر منقی از
قشر و حب نمک هندی قرنفل الطیب فلج هندی
حب البوا اگر تمشیر است و اگر یافت نشود عوض آن
قاقله کبیر حبة السودا که شونیز است از هر یک
درم است تربد سفید روغن شیرج از هر یک بیست
استار شکر سفید یکصد و بیست استار مویز منقی
بیرون کرده و بیست و پنجاه استار آب املج ده
رطل صنعت ماء الاملج مستعمل درین کلکلانج شیر
آمله منقی سه من مویز منقی از تخم شش من در چهل رطل
آب عذب بپزند تا بجوش بیاید پس بمالند و بپالایند
و در دیگ پاکیزه کرده شکر را در آن اندازند و با
آتش ملایم بپزند تا شکر گداخته مثل غلیظ گردد
پس ادویه مسحوقه را بآن ریخته بر بالای آتش حرکت دهند

بعد از آن روغن شیرج را بآن ریخته بهم زنند تا خوب
ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش برگیرند و سرد
کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بوقت
حاجت استعمال نمایند شربتی از سه مثقال تا چهار
مثقال و کلی فرموده اند که باعتقاد این فقیر درین
هر دو نسخه روغن شیرج تازه است که بسهو روغن
شیرج قلی شده خواه سهو از مولفش باشد یا
از کاتب بعد از تالیف نسخه کلکلانج دیگر سده
کبد و طحال و عسر بول بگشاید و ضیق النفس و قولنج را
نافع بود و بسیار بجائی رحم و تبهای کهنه که از بلغم و
رطوبت باشد سودمند بود و مستسقی را فائده عظیم
بخشد و سینه و شش را از بلغم و رطوبت پاک سازد
و سرفه کهنه که از رطوبت دماغ و شش باشد
برطرف کند صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست
بلیله آمله مقشر فلفل شیطرج هندی صبر زرد زنجبیل
حب النیل برنگ کابلی مقشر کشنیز خشک نانخواه
فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی
بندق هندی نمک از هر یک پنجدرم شیره فلوس
خیارشنبر نمک هندی قرنفل سادج هندی [illegible]
شونیز از هر یک سه درم تربد سفید مدبر یکصد درم
مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر
آمله ده رطل اجزا کوفته بیخته مویز و شیر آمله را در
بیست رطل آب صاف طبخ نمایند و صاف کرده
مقدار یکه کفاف باشد فانیذ داخل کرده بقوام
آورند انگاه دواها را کوفته بیخته و دو رطل روغن
کنجد تازه داخل کرده همه را در هم آمیخته خوب
بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و بهنگام
حاجت مقدار شربتی چهار مثقال تناول نمایند
کلکلانج بارد نافع از برای استسقائی حار و اوجاع
کبد و سده و دوامیل و صنعت آن بنسخه ثابت
بن قره در ذخیره و ظاهر آن است که بوده باشد
از تالیف او پوست هلیله زرد و شیر آمله المنقی مانند بو
مدبر غاریقون هش سفید تربد سفید مدبر از هر یک

پنجدرم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم
خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یکدرم
عصاره افسنتین سه درم ترنجبین یکصد درم ادویه را
کوفته بیخته ترنجبین را در آب حل کرده بجوشانند
و بپالایند و باز بجوشانند تا بقوام آید ادویه را بآن
بسرشند کلکلانج بارد دیگر بنسخه سید اسمعیل در
ذخیره خوارزمشاهی در باب استسقای زقی ذکر کرده
صنعت آن بگیرند برگ مازریون که هفت روز در
سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیله
زرد و غاریقون هش سفید از هر یک پنجدرم عصاره
افسنتین سه درم ابرسا گل سرخ منزوع الاقماع
تخم کاسنی تخم خیارین مقشر رب السوس از هر یک دو درم
کوفته بیخته ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر فانیذ از هر
یک پانزده درم هر سه را بآب گرم گداخته صاف نموده
بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند شربتی از دو
درم تا چهار درم و در نسخه سمرقندی که از برای
استسقا با حرارت آورده بجای ابرسا اصل السوس
است و در نسخه دیگر مغز بادام مقشر پنجدرم زیاده داخل
است و بجای سه تخم تخم خیارین مغز تخم خربزه است
و در نسخه دیگر وزن ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هر
یک شصت درم است و نوشته که شربتی از دو درم
تا چهار درم با شیر شتر یا اشربه مناسبه دیگر بیاشامند
و تا شش درم میتوان خورد و باقی ادویه مساوی
نسخه سید اسمعیل باشد کلکلانج حار نافع از برای
امراضیکه نافع است از برای آنها کلکلانج بارد مستعمل
است در آن امراض وقتیکه بوده باشند بسبب
برودت صنعت آن ورق مازریون و غاریقون
هش سفید پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنجدرم
ابرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث افسنتین
سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل منقی معجون سازند شربتی از سه درم
تا چهار درم با شیر شتر یا غیر آن از اشربه مناسبه و
تا شش درم میتوان خورد کلکلانج معتدل منقول از

قرابادین قلانسی بنسخهٔ ثابت بن قره ✝ صنعت آن
ورق مازریون که یک هفته در سرکهٔ انگوری خیسانیده
خشک کرده باشند پوست هلیلهٔ زرد غاریقون هر
سفید از هریک پنجدرم عصارهٔ افسنتین سه درم
ایرسا گل سرخ مغز دع الاقماع مغز تخم خیارین تخم
کاسنی رب السوس از هریک دو درم ترنجبین
منقی فلوس خیار شنبر فانیذ از هریک پانزده درم
این هر سه را باب گرم حل کرده بپالایند و بپزند
تا غلیظ شود و ادویهٔ خشک را کوفته بیخته با آن
معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم و
این نسخه با فانیذ دوازده جزو است و وزن نیز
مجموع هفتاد و سه درم است و قرابادین چنانکه
ثابت بن قره اشاره نموده معتدل است در
حرارت و برودت و خشک در درجهٔ دوم ✝
کلکلانج بنسخهٔ دیگر ✝ صنعت آن تربد سفید مدبر
مازریون مدبر پوست هلیلهٔ کابلی عصارهٔ افسنتین
ریوند چینی غاریقون هش سفید از هریک پنجدرم
مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گل سرخ ایرسا
رب السوس از هریک دو درم ترنجبین شکر سفید
فلوس خیار شنبر از هریک پنجاه درم روغن بادام
شیرین دوازده درم تربد و هلیله را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده باقی ادویه
را کوفته بیخته ترنجبین و شکر و فلوس خیار شنبر
را در آب حل کرده صافی نموده باتش ملایم
بقوام آورده بدستور مقرر معجون سازند شربت
سه مثقال تا پنج مثقال جایز بود با شیر شتر
یا غیر آن از اشربهٔ مناسبه ✝ کلکلانج دیگر بنسخهٔ
محمد بن زکریا رازی ✝ صنعت آن مازریون مدبر
تربد سفید مدبر غاریقون هش سفید پوست
هلیلهٔ زرد از هریک پنجدرم عصارهٔ افسنتین سه
درم ورق گل سرخ تخم کاسنی از هریک دو درم
رب السوس دو درم و نیم با ترنجبین منقی و فلوس
خیار شنبر با فانیذ بدستور معجون سازند شربتی
از دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیلهٔ زرد و در نسخهٔ رشید
اسمعیل فانیذ داخل نیست ✝ ماء الحیوة جهت تقویت
باصره و رفع سستی اعصاب و جهت تقویت دماغ
وحدت ذهن نافع است ✝ صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی بلیله آمله منقی اخبث الحدید از هریک
پاؤ آثار هندی دار فلفل زنجبیل نانخواه از هریک
نیم پاؤ همه را جوکوب کرده خبث الحدید را نرم
سائیده در سبوچهٔ چینی بالعاب دار کرده پانزده
آثار آب شیرین خالص را بجوشانند تا ده آثار
بماند گرما گرم بران ریزند پس شش توله نمک
طعام داخل نموده و اگر نمک سنگی سفید باشد
بهتر است پس سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند
تا دوازده روز که شب و روز در تحت السما باشد
پس شروع نمایند بخوردن آن شربتی از سه توله
تا پنج توله ناشتا و بعد از طعام توان خورد و در
ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و
هرگاه قدری آب خرج شود قدری آب خالص
را جوش داده که ثلث آن برود گرما گرم داخل
نمایند و همین قسم چون آب کم شود آب خالص را
جوشانیده اضافه نمایند تا در ان طعم و تندی
باقی است و چون طعم آن کم گردد دیگر آب را داخل
ننمایند ✝ اطریفل که اهلیلج استعمال صفرا آن بعد
از نضج و نافع است مر صداع صفراوی را ✝ صنعت
آن پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد از
هریک هفت درم عناب ده دانه سپستان سی
دانه تمر هندی منقی از قشر و حب و لیف ده درم
آلو سیاه آلوی بخارائی از هریک دوازده
دانه همه را در یک رطل آب گرم یک شب
بخیسانند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه
سکنجبین سکری ساده داخل نموده بنوشند ✝
مطبوخ اهلیلجی این مطبوخ از استنباط آن قدس
سره است نافع است از برای رعونت و حمق ✝
صنعت آن بگیرند اهلیلج کابلی کلان غرقی زرین هلیله
داشته آن را بیرون کرده پاکیزه ذکر مصطگی طباشیر
النظم از هریک یک مثقال عنبر شهب موز سرخ
سعد کوفی سعتر فارسی قرنفل زنجبیل اسطوخودوس از
هریک نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بادرنجبویه سرشته
بنادق سازند هریک بوزن یک مثقال دایم
یکی را در دهان نگاه دارند و آهسته آهسته بخایند
و آب آن را فرو برند ✝ ✝

فصل در بیان مطبوخاتیکه اصل و عمده درانها اهلیلج است

رازی گفته که آشامیدن آن نافع است از برای
دوار و سدر صفراوی ابن الیاس گفته که علاج
دوار صفراوی تنقیهٔ بدن و سر است از صفرا به
مطبوخ اهلیلج بدایی گفته که استعمال کردن مطبوخ اهلیلج
نافع است از برای دوار و سدر صفراوی قرشی
گفته که هرگاه سبب دوار و سدر حادث بمشارکت
معده اخلاط مراریه حاصله در معده باشد علاجش
تنقیه است و باستعمال مطبوخ اهلیلج ✝ مطبوخ اهلیلج
مسهل صفرا منقی معده و سر از اخلاط مراریه ✝ صنعت
آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هریک
هفت درم سر تنبه گل نیلوفر تخم کاسنی سنا
مکی از هریک پنجدرم اصل السوس تراشیده سه درم
مویز منقی ده درم عناب سپستان آلوی سیاه
از هریک بیست دانه مجموع در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده فلوس
خیار شنبر ترنجبین از هریک پانزده مثقال در آن
داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
دو درم بران چکانیده سحر بنوشند ✝ مطبوخ اهلیلج
دیگر که منقی معده از اخلاط مراریه و نافع است از
برای دوار بشرکت معده از اخلاط صفراویه در معده
صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی از هریک
دو مثقال آلوی سیاه آلوی بخارائی سپستان
از هریک ده دانه تخم کاسنی پنج مثقال در آب
جوشانیده صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال

دران حل کرده صافی نموده سقمونیا یکدانگ سوده
داخل کرده سحر بنوشند مطبوخ اهلیلج و اطلاق طبیعت
بآن از برای تنقیهٔ معده از لقیهٔ فضل شراب که
در معده مانده باشد و قتیکه بوده باشد مزاج حار و
صداع خماری شدید میباشد مفید منفعت آن
پوست هلیلهٔ زرد شش درم آلوی سیاه فارسی
آلوی بخارائی از هریک بست دانه شاهتره و ثنا مکی
از هریک پنجدرم ورق گل سرخ چهار درم عناب
بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هریک
دو درم عنب الثعلب رب السوس گل بنفشه گل نیلوفر
از هریک سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا
بنصف رسد صافی نموده بگیرند از آب صافی آن
یکصد درم و شیرخشت خراسانی و تمر هندی منقی از
حب و لیف از هریک ده مثقال و دران حل کرده
بپالایند و بیاشامند مطبوخ اهلیلج اصفر نافع از
برای اسهال صفراوی در صداع حادث بمشارکت
معده از غلبهٔ صفرا در معده منفعت آن پوست
هلیلهٔ زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب خراسانی
ده دانه تمر هندی نکوته منقی از هریک ده درم جوشانیده
صافی نموده فلوس خیار شنبر منقی از حب پانزده درم
دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ کتیرا
دو دانگ سوده داخل کرده بنوشند و غذا مرقهٔ
چوزهٔ مرغ مطبوخ با آب آلو یا آب تمر هندی یا
آب غوره یا آب سماق باشد مطبوخ اهلیلج نافع از
برای دوار صفراوی منفعت آن پوست هلیلهٔ
زرد شاهتره از هریک ده درم در یک رطل و نیم آب
بجوشانند تا ثلث بماند بر روی فلوس خیار شنبر
و شیرخشت خراسانی از هریک ده مثقال صافی نموده
بمالند و بفشارند و بپالایند و یک مثقال روغن
بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج
دیگر نافع از برای دوار حادث بمشارکت معده از
اخلاط مریه در معده منفعت آن پوست هلیلهٔ زرد
شش درم آلوی سیاه بخارائی از هریک ده دانه

سپستان بیست دانه تمر هندی منقی از حب ده درم
تخم کاسنی چهار درم جوشانیده صافی نموده ترنجبین
خراسانی سی درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند
و اگر یکدانگ سقمونیای مشوی سرداده نموده بنوشند
بهتر است مطبوخ اهلیلج نافع از برای سدر صفراوی
منفعت آن پوست هلیلهٔ زرد و گل بنفشه از هریک
ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا ثلث باقی ماند
صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران
حل کرده صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج
مستعمل در دوار و سدر از برای اسهال خلط موجب
آن هرگاه بوده باشد علت قوی منفعت آن
پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه
بیست دانه سپستان سی دانه مویز منقی بیست درم
تمر هندی پانزده درم شاهتره لوبیا ثنا از هریک
ده درم ورق گل سرخ شش درم افسنتین رومی
پنجدرم بادآورد سه درم رازیانه افتیمون از هر
یک یکدرم سقمونیای مشوی یکدانگ سوده دران
حل کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر
مسهل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض
سوداویه و صفراویه خصوص از برای دوار
منفعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه از هریک دو درم و نیم افتیمون افسنتین
رومی تربد سفید مجوف صمغ مدبر پنجدرم آلوی سیاه
پانزده دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم
همه را بدستور مقرر جوشانیده صافی نموده فلوس
خیار شنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم دران بمالند
و بپالایند و روغن بادام شیرین یکدرم دران
داخل کرده سحر نیمگرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج
جلدی این مطبوخ را در کناش موسوم بمعالجات
بقراطی ذکر کرده و گفته که هرگاه بوده باشد دوار
از اخلاط حارهٔ محتبسه در بطون دماغ طبیب را لازم
است که درین قسم دوار نظر کردن بقوت علیل
و سائر قوانین پس اگر مانعی منع نکند اول فصد

قیفال نماید پس اسهال طبیعت فرماید بغذا و چند
روز باین مطبوخ و تلین باید که پنج روز از فصد بگذرد
مقتضی طبیعت و قوت این مطبوخ آن است که ملطف
و نضیج اخلاط است و مسهل و مستفرغ جمیع بدن است
و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر والا باید که بیاشامد
دو شربت و سه شربت منفعت آن پوست هلیلهٔ
زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هریک پانزده
درم افسنتین رومی قنطوریون دقیق حشیش غافث از
هریک چهار درم تمر هندی منقی از لیف و حب ده درم
عناب آلوی سیاه از هریک سی دانه پرسیاوشان
پنجدرم اصل السوس تراشیده و مرضوض چهار درم مجموع
را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند و صافی نموده
بگیرند از ان یک شربت و بمالند دران غاریقون
سفید دو ثلث درم تربد سفید مدبر سقمونیای
انطاکی مشوی سه طسوج بعد از انکه همه را سحق نموده
بجلاب سکری سرشته باشند پس آنرا نیمگرم کرده
اول طلوع صبح بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر منقول
از کناش بقراطی مستعمل در دوار از اخلاط ریاحیه
محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است
که اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید علیل را
پس بعد از بحران اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ
منفعت آن پوست هلیلهٔ زرد سی درم تمر هندی منقی
از حب و لیف سی درم افسنتین رومی هفت درم
رازیانه زوفای خشک صعتر فارسی از هریک
پنجدرم عناب آلوی سیاه از هریک سی دانه مویز
منقی بیست درم مجموع را بدستور مقرر بپزند و صافی
نموده بگیرند از ان یک شربت و حل کنند دران تربد
سفید یکدرم سقمونیای انطاکی مشوی یکدانگ
نیمگرم کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج این مطبوخ
جامع مسهل هر سه خلط است و پاک میکند دماغ را
و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای
دوار و سدر حادث از اخلاط مختلفه سوای خون
منفعت آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی

هلیله سیاه از هریک ده درم آلوی سیاه سی دانه
تمر هندی منقی پانزده درم شاهتره هفت درم افسنتین
رومی سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد صافی نموده بگیرند ازان یک رطل و
بمالند دران تربد مدبر یکدرم صبر سقوطری ربع
درمی غاریقون دو دانگ و بنوشند صفر باید که
اگر ادویه سردار در احب نه فرو برند و بعد از دو
ساعت مطبوخ بنوشند بهتر است و اگر در مطبوخ ده
مثقال فلوس خیارشنبر حل کرده بپالایند و یک
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
اقوی است مطبوخ اهلیلج با شاهترج شیخ رئیس گفته
که هرگاه بوده باشد سبب دوار و سدر حادث
بمشارکت معده و اخلاط ردیه ساذجه در معده پس باید
که استفراغ باسهال باین مطبوخ بعد از قی نموده شود
صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم آلوی سیاه
آلوی بخارائی از هریک بیست دانه سپستان سی دانه
شاهتره سنامکی از هریک پنج درم ورق گلسرخ چهار درم
عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هریک
دو درم عنب الثعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر
از هریک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تمر هندی
منقی از حب و لیف از هریک ده مثقال ترنجبین
فلوس خیارشنبر از هریک پانزده مثقال دران
بمالند بالیدنی قوی و بپالایند و یک مثقال روغن
بادام شیرین بران بچکانند و بیاشامند مطبوخ اهلیلج
با غاریقون انا هرن گفته که بیاشد دوار یا از
معده یا از سر و آنچه بوده باشد مختص بسر باید که
بیاشامانند صاحب آن را این مطبوخ که مسهل اخلاط
ثلثه است از سر و نیز این مطبوخ نافع است از برای
جنون چون استعمال کرده شود بعد از تدابیر متوسطه
چون خواب آید اسهال غلط نماید باین مطبوخ بعد از
تفتیح ماده و بعد از تنقیه چند روز او را رخصت استراحت
فرمایند و امر کنند او را به تدابیر مرتبه از اغذیه و غیرها

پس اعاده کنند دوای مسهل را و برای طبیب است
که اعاده همین مسهل نمایند یا اقوی ازین چون حب
اسطوخودوس صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هریک هفت
درم پوست بلیله آمله منقی از هریک چهار درم مویز
سرخ ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه
حشیش غافث اسطوخودوس از هریک سه درم
بسفایج فستقی پوست تراشیده و فوتنج دو درم
افتیمون در کتان بسته ده درم اقحوان باقلا
هندی انیسون از هریک یکدرم مجموع را بدستور
مقرر بجوشانند و صافی نموده غاریقون مشک سفید
صبر سقوطری از هریک یکدرم نمک نفطی لاجورد مغسول
از هریک دو دانگ شحم حنظل یکدانگ شکر سرخ ده درم
غاریقون را به پشت آرد بیز موئی بمالند و بیزند و
غاریقون را به پشت آرد بیز موئی بمالند و بیزند و با
باقی ادویه سردار در که کوفته بیخته باشند در شکر
سرشته در مطبوخ بمالند و بنوشند مطبوخ اهلیلج
مستعمل در اقسام جنون و قیکه سودای محترق از صفرا
باشد چون استعمال کرده شود بعد از فصد و سائر تدابیر
سرسام صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد
پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم فتیمون افتیمون
رومی از هریک چهار درم بسفایج فستقی پوست
تراشیده نیکوفته پنج درم سنامکی سه درم جوشانیده صافی
نموده فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پاک کرده
پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند بعضی اوقات
نیم درم سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات بنفشه
گل نیلوفر عناب جوشانیده اضافه نمایند و این نسخه از اقرابادین
دستور العمل است در خور هر شخص زیاده و کم کنند و بعضی از اوقات
از جهت تقویت قوت مصطگی رومی انیسون داخل
نمایند مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع
صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اصل السوس از هریک پنج مثقال آلوی سیاه ده عدد
مویز منقی بیست عدد عناب خراسانی پانزده عدد

تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده شیرخشت
خراسانی ترنجبین از هریک پانزده درم دران حل کرده
صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال دران
حل کرده باز صافی نموده روغن بادام شیرین پنج مثقال
دران داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا
مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست
هلیله زرد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف از هر
یک سی درم مویز طائفی منقی از حب عناب سپستان
از هریک سی دانه بنفشه خشک دوازده مثقال آلو
سیاه سی عدد همه را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل
بماند پس بگیرند ازان هر روز هشتاد مثقال و حل کنند
دران دوازده مثقال فلوس خیارشنبر منقی از حب و
بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین
یکمثقال و بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع
صفراوی که در اسهال صفرا اقوی از نسخه اقبل است و
اسهال صفراوی غلیظ یعنی مره محی میکند صنعت آن پوست
هلیله زرد پانزده درم آلوی سیاه فارسی بزرگ دانه
بیست دانه عناب خراسانی بیست دانه تمر هندی
منقی از حب پانزده درم شاهتره ده درم افسنتین رومی
پنج درم مجموع را در دو رطل آب بپزند تا به ثلث رسد
صافی نموده بگیرند ازان شش اوقیه و حل کنند دران
شیرخشت خراسانی و ترنجبین از هریک یک اوقیه و تقویت
نمایند آنرا به نیم دانگ سقمونیای مشوی و بیاشامند
و اگر ماده اغلظ باشد سزاوار آن است که بعوض
شیرخشت و ترنجبین نیم مثقال صبر سقوطری دران داخل
کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در صداع
صفراوی هرگاه با صفرا شائبه از بلغم باشد صنعت
آن پوست هلیله زرد بیست درم تمر هندی منقی از حب
سی درم سیاوشان اصل السوس از هریک سه
درم شاهتره پانزده درم افسنتین رومی هفت
درم عناب سی دانه آلو بیست دانه مویز منقی
از حب ده درم کشنیز خشک یک کف کبیر مجموع را
در آب بپزند چنانکه رسم مطبوخ است بفشارند و صافی

نموده ده مقدار یک شربت ازان وزن پانزده درم
ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار سبع
سقمونیا دو ثلث درمی تربد سفید تدریجا بران بپالند
تا نیکو مخلوط شود بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر صفراوی
سودای محترق از صفرا و صداع صفراوی و سوداوی
را مفید است و منفعت آن پوست هلیله زرد منقی ده درم
پوست هلیله کابلی آمله منقی از هر یک چهار درم تخم
کاسنی نیمکوفته گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک سه
درم عناب بیست عدد آلوی سیاه پانزده عدد گل
نیلوفر دو درم ریوند چینی پنجدرم ریوند را نیمکوفته در خرقه
کتانی بسته مجموع را در آب بجوشانند به دستور مقرر
پس صافی نموده بیست و پنج درم شیرخشت دران حل
کرده صافی نموده مدبر چهار دانگ پوست هلیله زرد
پنجدرم سقمونیای مشوی یکدانگ گل سرخ منزوع الاقماع
یکدانگ کوفته بیخته دران حل کرده بیاشامند
واگر سردار را حب ساخته فرو برند و بعد ازان مطبوخ
را بیاشامند بهتر است مطبوخ اهلیلج فواکهی ملین
طبع است بازلاق و اسهال صفرا و نافع است از برای
صداع صفراوی منفعت آن پوست هلیله زرد
چهار درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلوی سیاه
بزرگ آلوی خراسانی سیر مشمش اصفهانی از هر یک ده
دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده مثقال افتیمون
رومی تخم خیارین تخم کشوث تخم کاسنی گل نیلوفر
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک سه
درم مجموع را در دو رطل و نیم آب بپزند تا ثلث باقی
ماند پس صافی نموده حل کنند دران فلوس خیارشنبر
منقی از حب و شیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال ترنجبین
پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بران
روغن بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و
اگر با صفرا شائبه از بلغم باشد یا کسیست که تقویت
کرده شود این مطبوخ بر ریوند چینی دو دانگ تربد سفید
محکوک ملتوت به روغن بادام شیرین مرضوض یکدرم
نابرود اکوفته بیخته بران پاشیده نیمگرم بنوشند

مطبوخ اهلیلج بتفسیح ابو جریج مستعمل در صداع دموی
آخون گفته که اسهال مطبوخ اهلیلج بتفسیح نافع است
از برای کابوس حادث از سودای محترق از خون چون
استعمال کرده شود بعد از فصد و منفعت آن پوست
هلیله زرد بنفشه شیرخشک از هر یک پنجدرم تمر
هندی منقی از حب ده درم در آب بپزند و صافی
نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده
باز صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج اصفر مسهل
صفرا برفق است و اسهال صفرا آن بعد از تفسیح
نافع است از برای صداع صفراوی و منفعت آن
پوست هلیله زرد بیست درم در دو رطل آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صافی نموده حل کنند دران وزن
چهل درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیرخشت هرا
و صافی نموده بنوشند نسخه دیگر پوست هلیله زرد
ده درم تا بیست درم نیمکوفته در سه رطل آب
بجوشانند برفق تا یک رطل بماند صافی نموده شکر
طبرزد بیست درم شیرخشت یا ترنجبین هر کدام که باشد
پانزده درم دران حل کرده صافی نموده بیاشامند
نسخه دیگر پوست هلیله زرد بیست درم در یکمن
آب بپزند تا ثلث بماند صافی نموده سی درم شیرخشت
خراسانی در هفتاد درم آب مطبوخ حل کرده صافی
نموده بنوشند واگر شیرخشت نباشد بدل آن ترنجبین
چهل درم کنند مسهل باشد که اگر بدل این هر دو شکر
صد یکم بیست درم کنند بهتر است مطبوخ اهلیلج
دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع صفراوی منفعت
آن پوست هلیله زرد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف
از هر یک بیست درم هر دو را در دو رطل آب بپزند
تا به ثلث رسد صافی نموده بگیرند مارا زان سه اوقیه
تا چهار اوقیه و حل کنند دران فلوس خیارشنبر
منقی از حب و بمالند و بپالایند و داخل کنند
دران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربیع دموی منفعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنجدرم

گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنجدرم مویز منقی آلوی
سیاه سپستان از هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس
پوست بیخ رازیانه انیسون از هر یک یکدرم برگ کرفس
برگ کاسنی تر از هر یک یکدسته کوفته پوده نه خشک
ده شاخه بنفشه پنجدرم تمر هندی بیست درم در یکمن
و نیم آب بپزند تا نیم من بماند پس در مقدار ده استار
ازان سی درم ترنجبین حل کرده صافی نموده بنوشند
مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در ربیع صفراوی منفعت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد از هر یک ده درم
گل بنفشه پنجدرم افتیمون سنامکی از هر یک چهار درم
تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه از هر یک
پنجدرم جوشانیده صافی نموده مقدار صد درم یا زیاده
یا کمتر با پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشند مطبوخ
اهلیلج مستعمل در ربیع سوداوی که اسهال قوی کنند منفعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم
پوست هلیله آمله منقی از هر یک پنجدرم افسنتین
رومی چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه
بسفایج فستقی نیمکوفته از هر یک چهار درم سنامکی
پنجدرم آلوی سیاه مویز خراسانی از هر یک بیست
دانه جمله را در دو من آب بپزند تا نیم من بماند پس صافی
نموده در یکصد درم ازان یک مثقال غاریقون سفید
و نیم درم صبر سقوطری و نیم درم ملح نفطی و یکدانگ
خربق سیاه کوفته بیخته بعسل رشته حل کنند و بنوشند
واگر این اجزا را حب بسته فرو برند و بعد ازان مطبوخ
را بنوشند بهتر است و حب مسهل که بدل اجزای
سردار در این مطبوخ استعمال کرده میشود و منفعت آن
افتیمون یکدرم تربد سفید مدبر یکدرم و نیم
ناخواه دو دانگ بسفایج فستقی چهار دانگ انیسون
تخم کرفس رازیانه از هر یک دو دانگ ایارج فیقرا
غاریقون سفید از هر یک یکدرم نمک هندی نفطی
ازرق از هر یک نیمدرم کوفته بیخته بآب پودینه تازه
سرشته حبوب سازند وقت خواب یکدرم و نیم ازین
حبوب فرو برند و سحر مطبوخ ساده نیمگرم بنوشند

مطبوخ اهلیلج که مسهل صفرا و سوداوی محترق از صداع
و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صنعت
آن پوست هلیله زرد هفت درم پوست هلیله کابلی
آمله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته
گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک سه درم عناب بیست
دانه آلوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم
ریوند را نیم کوفته در خرقه کتانی کرده گل نیلوفر دو
درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیرخشت خراسانی
بیست و پنج درم دران حل کرده صافی نموده سنا [illegible]
تربد سفید چهار دانگ پوست هلیله زرد نیم درم
سقمونیای مشوی گل سرخ از هر یک یک دانگ بسایند
و دران داخل کرده بیاشامند و اگر سر دارد
را حب بسته فرو برند و بعد از ان مطبوخ را بیاشامند
بهتر است + مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار
کبد و در دموی بعد از فصد و در صفراوی پیش از
فصد هرگاه فصد واجب نباشد + صنعت آن
پوست هلیله زرد تمر هندی منقی از حب و لیف از هر
یک ده درم آلوی سیاه بیست دانه جوشانیده صافی
نموده شیرخشت خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج بارد مادی که بجهت
تنقیه ماده میدهند صنعت آن پوست هلیله
کابلی پانزده درم افسنتین رومی غافث از هر یک پنج درم
گل سرخ دو درم تربد سفید مدبر مرضوض سه درم سنبل
الطیب یک درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
انیسون از هر یک دو درم افتیمون پنج درم بسفایج
فستقی پوست تراشیده مرضوض هفت درم مویز منقی بیست
دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صافی نموده بیست
درم فانید خزائی در یکصد درم ازین مطبوخ حل کرده
صبح بنوشند و اگر شب وقت خواب حبی فرا گرفته
شود از ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید یک درم
نمک هندی یک دانگ ریوند چینی دو دانگ انیسون مقل
ازرق از هر یک یک دانگ با آب کرفس تازه حب ساخته
فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند بهتر است + مطبوخ اهلیلج

مستعمل در ورم بارد کبد بجهت استفراغ ماده صنعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم
بیخ رازیانه سه درم غافث چهار درم تخم کشوث
سه درم انیسون بسفایج فستقی پوست تراشیده
مرضوض افسنتین از هر یک پنج درم ریوند چینی نیم کوفته
نیم مثقال مویز منقی بیست درم بدستور بپزند صافی
نموده بیست درم فانید و سه درم ترنجبین دران حل
کرده صافی نموده شب وقت خواب حبی که فرا گرفته
باشند از ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک
یک درم فرو برند صبح مطبوخ مسطور را نیم گرم بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و حبل الذراع و اسلیم جانب چپ صنعت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک هفت درم
و نیم شاهترج کزمازج پوست بیخ کبر از هر یک سه درم
تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک یک درم و نیم و آلوی
سیاه پانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون سفید هش یک درم
حب ساخته فرو برند و بامداد مطبوخ را نیم گرم بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد
و تدابیر لطیفه + صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه از هر یک هفت درم شاهترج ده درم بیخ
اذخر غافث از هر یک پنج درم کزمازج سه درم
اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم
جوشانیده صافی نموده شربتی دو اوقیه با یک درم
ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید که حب ساخته
سحر فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند + مطبوخ اهلیلج
مستعمل در یرقان اصفر بسبب سده مابین کبد و مراره
صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم هلیله
سیاه هفت درم شاهتره غافث افسنتین رومی از
هر یک پنج درم مویز منقی بیست درم مصطگی رومی
انیسون از هر یک سه درم ایرسا بیخ خطمی بیخ رازیانه
پوست بیخ کبر از هر یک هفت درم تربد سفید پنج درم
افتیمون ده درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب

و لیف و قشر پانزده درم در سه من آب بجوشانند
تا بیک من رسد صافی نموده شیرخشت ده درم آنرا با نیم
من غاریقون مش سفید دو دانگ نمک هندی یک
یکدانگ مجموع مشوی هر بیخ در یک مرتبه بدهند مطبوخ
اهلیلج دیگر مستعمل در یرقان اسود که سبب آن سده
میان کبد و طحال باشد بعد از فصد باسلیق یا
فصد اسلیم از دست چپ صنعت آن پوست هلیله
زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی بیخ کرفس بیخ
رازیانه از هر یک هفت درم گل کبر پوست بیخ کبر اسقولو
قندریون از هر یک شش درم خربق سیاه چهار درم
مویز منقی بیست درم آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی
منقی از حب و لیف و قشر ده درم افتیمون پنج درم در سه
من آب بجوشانند تا به ثلث رسد صافی نموده شربتی نیم
با یک درم ایارج فیقرا و پنج درم غاریقون مش سفید و
یک درم تربد بدهند و این مطبوخ را سه روز دو چند مرتبه با
داد + مطبوخ اهلیلج نافع از برای یرقان اسود بسبب
سده مابین طحال و کبد + صنعت آن پوست
هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی
پنج درم مویز منقی پانزده درم پوست بیخ کبر پوست
بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هر یک پنج درم
آلوی سیاه بیست عدد تمر هندی منقی از حب و
لیف و قشر پانزده درم افتیمون سه درم در سه من
آب بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درم
فلوس خیارشنبر در یکصد درم از ان حل نموده روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند +
مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای صلابت طحال
صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه غنچه گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه شکوفه
عنب الثعلب پرسیاوشان از هر یک نه مثقال سنا
مکی یک توله عناب ده دانه جوشانیده صافی نموده
فلوس خیارشنبر شش توله گلقند آفتابی چهار توله
دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه انداخته
نموده بنوشند غذا [illegible]

مطبوخ اهلیلج نافع از برای ورم دموی کلیه بعد از فصد باسلیق و ورم صفراوی بعد فصد و صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از دانه بیست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد گل بنفشه خشک تخم کشوث از هر یک مشت برگ کاسنی یک دسته عنب الثعلب یک دسته جوشانیده صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سه طسوج سقمونیای اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز این مطبوخ را بدهند + مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای جمیع امراض صفراوی مانند صداع و حمیات صفراویه و غیرها و صنعت آن پوست هلیله زرد کوفته نیم کوفته رسیده بیست و پنج درم تمر هندی پنج استار شاهتره یازده درم عناب خراسانی بیست عدد سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گل سرخ شش درم برگ عنب الثعلب پنج درم تخم کشوث پنج درم برگ کاسنی تازه یک دسته تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم مجموع را در پنج رطل آب بپزند تا دو ثلث یا یک ثلث بماند و بیاشامند با این سفوف سقمونیا یک دانگ نمک هندی دو دانگ صبر مغسول یک درم و نیم کثیرا نیم دانگ تربد سفید مدبر یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته حب ساخته فرو برند یا در مطبوخ مالیده بنوشند مطبوخ اهلیلج نافع از برای خارش صنعت آن هلیله زرد منقی از نوی پانزده درم پرسیاوشان شاهتره از هر یک پنج درم بادیان چینی دو درم تخم کاسنی سه درم بسفایج فستقی گل سرخ خشخاش افسنتین از هر یک سه درم جمیع اجزا را در شش رطل آب بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده دران پنج درم افتیمون داخل کرده یک شب بگذارند پس بمالند و صافی نموده پانزده درم ترنجبین آب کرده دران انداخته بمالند و مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند

مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع کائن بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا در معده و انسب آن است که استعمال کرده شود این مطبوخ بعد از استعمال منقی صفرا و صنعت آن پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمر هندی منقی از عجم و زبیب منقی از حب از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و غذا مرقه جوزه مرغ مطبوخ با آب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند + مطبوخ اهلیلج اسود نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوت که دران است و نیز این مطبوخ نافع است از برای ابتدای جذام و از برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف + صنعت آن هلیله سیاه ده درم شاهتره هفت درم تربد سفید مدبر چهار درم بسفایج فستقی پنج درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده درم ادویه را سوای افتیمون در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل رسد پس صافی نموده افتیمون را در پارچه کتانی بسته در آب مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح باز آن آب را گرم کرده کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند غاریقون سفید ثلث درم صبر زرد سقوطری یک درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع همه را نرم سوده بجلاب شکری سرشته در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سردار سودا را با دو دانگ کثیرا حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند + مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است نافع است از برای مالیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد

مائل برودت بود صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم افسنتین رومی گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض از هر یک چهار درم سنامکی پنج درم آلوی سیاه مویز منقی از هر یک بیست دانه مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد بعد از آن هفت درم افتیمون در کتان بسته صافی نموده یک شب بگذارند و در روز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند تقویت عمل آن نمایند بغاریقون مشبش سفید یک مثقال نمک نفطی صبر سقوطری از هر یک نیم درم خربق اسود یک دانگ و بیاشامند و اگر اجزای سردار را حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ نیم گرم بنوشند بهتر است + نسخه دیگر این مطبوخ هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم اسطوخودوس سنامکی از هر یک هفت درم گل سرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم بادیان انیسون از هر یک یک درم خربق سیاه دو دانگ غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یک درم زنجبیل نیم درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم در پارچه کتانی بسته دران اندازند و بجوشش دیگر داده فرود آورند و صره افتیمون را در آنجا بمالند تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را نیکو فشرده دور کنند و مطبوخ صافی نموده پس بنوشند مطبوخ حجری که فرا گرفته باشند از لاجورد و نمک نفطی و ایارج فیقرا و تخم حنظل از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند + نسخه دیگر هلیله سیاه هندی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم سنامکی هفت درم اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب

بجوشانند تا به یک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم
در خرقه بسته دران اندازند و جوشی دیگر داده فرود
آورند و دائما خرقه را بمالند تا قوت افتیمون بیرون
آید و مطبوخ سرد شود پس خرقهٔ افتیمون را بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده تقویت نقل آن
بسرداروی سنجد از غاریقون سفید چهار دانگ
خربق سیاه یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم اجزا را کوفته
نرم کوبیده بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند و
گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای
سرداروی را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده
حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را
نیم گرم بیاشامند مناسب است مطبوخ اهلیلج
اسود دیگر نافع از برای مالیخولیا و ورم طحال صنعت
هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی آمله منقی از
هر یک چهار درم ورق گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته عنب
از هر یک سه درم بسفایج فستقی انیسون از هر یک
درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی
بسی ده دانه بقانون مقرر بجوشانند و صافی نمایند
بر روی ترنجبین و کزانگبین یعنی قانید سنجری
از هر یک پانزده درم و بمالند و صافی نموده بیاشا
وگاهی تقویت کرده میشود باین مطبوخ ترید سفید مدبر
یکدرم سر بنفشه خشک نیمدرم ریوند صینی لکشیرا
سقمونیای مشوی از هر یک یکدانگ باین نحو که اجزا
را کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند
و مطبوخ را نیم گرم بنوشند و یا آنکه اجزا کوفته بروغن
بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو
ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج اصفر
نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق
از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد و بالنگوی کابلی
هفت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سر بنفشه
سنا مکی از هر یک پنجدرم اصل السوس پوست تراشیده
چیانیده یعنی مرضوض سه درم مویز طائفی منقی اندازند
ده درم عناب سپستان آلوی سیاه همه بزرگ دانه بالیده

از هر یک بیست عدد مجموع را شب در سه رطل آب
گرم بقانون مقرر بخیسانند و صبح با آتش ملایم
بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بر روی فلوس خیار
شنبر و ترنجبین منقی از حب از هر یک پانزده درم
صافی نموده بمالند و بپالایند و یکدرم روغن بادام
شیرین بران چکانیده بنوشند مطبوخ به نسخهٔ دیگر
که تنقیهٔ معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع ا
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از
صفرا صنعت آن هلیله زرد منزوع النوای هلیله
کابلی منزوع النوی از هر یک هفت درم سنا مکی پنجدرم
تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سر بنفشه از هر یک
پنجدرم اصل السوس سه درم مویز طائفی منزوع العجم ده
درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک بیست
دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک
رطل بمانند پس بر روی ترنجبین و فلوس خیار شنبر
از هر یک پانزده مثقال صاف نموده نیکو بمالند
و بپالایند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین
بران بچکانند و نیم گرم بیاشامند نسخهٔ دیگر پوست
هلیله زرد شش درم آلوی سیاه بزرگ دانه آلو
بخارائی از هر یک بیست دانه سپستان سی
دانه سنا مکی شاهتره از هر یک پنجدرم ورق گل سرخ
چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم
کاسنی نیم کوفته گاوزبان از هر یک دو درم عنب الثعلب
اصل السوس سر بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم
مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد
پس صافی نموده بگیرند از ان یک رطل و داخل نمایند
دران شیرخشت خراسانی و تمر هندی منقی از حب
و لیف از هر یک ده مثقال ترنجبین پاک کرده
فلوس خیار شنبر منقی از حب از هر یک پانزده
مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بران یک
مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ
اهلیلج اصفر دیگر که مسهل اخلاط سوخته است و
تنقیهٔ دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیا و

صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
افسنتین رومی افتیمون از هر یک دو درم ترید سفید مدبر
نیمدرم آلوی سیاه پانزده عدد تمر هندی منقی از
حب و لیف ده درم بقانون مقرر طبخ نمایند و صافی
نمایند بر روی فلوس خیار شنبر ده مثقال ترنجبین بیست
درم و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام
شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج اصفر
با افتیمون نافع از برای مالیخولیای حادث از
سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله
زرد تمر هندی منقی از حب شاهتره از هر یک ده درم
آلوی سیاه بزرگ بیست عدد ورق گل سرخ تخم
کاسنی نیم کوفته از هر یک پنجدرم سپستان پنجاه دانه
مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
پس بگیرند افتیمون ده درم و در خرقهٔ کتان بسته
دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند
و دائم بمالند تا سرد شود پس خرقهٔ افتیمون را بفشارند
و دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نمایند بر روی
ترنجبین بیست درم و بمالند مرتبهٔ دیگر و صافی نموده
سقمونیای مشوی یک دانگ صبر سقوطری زرد مغسول
یکدرم ترید سفید مدبر یکدرم همه را کوفته بجلاب
سکری سرشته در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند
مطبوخ اهلیلجات اسهال سودای محترق کند و
نافع است از برای مالیخولیای حادث از آن
صنعت آن پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله
سیاه هندی از هر یک هفت درم پوست هلیله آمله منقی
سنا مکی گاوزبان شاهتره افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس
قنطوریون دقیق از هر یک چهار درم بسفایج فستقی
پوست تراشیده مرضوض سه درم ترید سفید مدبر
مرضوض دو درم در هفت رطل آب بجوشانند تا یک
رطل و ثلث رطل آب بماند صافی نموده بنوشند
و گاهی تقویت کرده میشود این مطبوخ بغاریقون سفید
نیمدرم خربق سیاه سه طسوج تخم حنظل دو دانگ
مطبوخ اهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و تنقیهٔ دما

و نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست
اهلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی پوست
پوست هلیله سبز چینی از هر یک ده درم آلوی سیاه سی
عدد تمر هندی منقی از حب پانزده درم افسنتین رومی
شش درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب
بجوشانند تا یک باقی ماند بریزند فلوس خیار شنبر
ده مثقال صاف نمایند و بمالند و صاف نموده بجای نند بران
روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند و گاهی
تقویت کرده میشود این مطبوخ باین نحو که بگیرند تربد
سفید یک درم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید دو
دانگ کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم
بنوشند مطبوخ اهلیلج که مستعمل است در قطرب که سبب
آن سودای محترق از صفرا و یا خون باشد چون استعمال
کرده شود لیکن از تنقیه ماده و بعد از فصد و قتیکه فصد
لازم باشد جود نمایند نافع از فصد صنعت آن
پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه هندی از هر یک ده درم افسنتین افتیمون
از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده
چیانیده چند درم سنامکی شش درم در سه رطل آب
بدستور مقرر بجوشانند و در آخر گیسه افتیمون را داخل کرده
یک جوش دیگر داده فرود آورده کیسه را بمالند تا تمام
قوت آن بمطبوخ بر آید پس کیسه را فشرده دور کنند
و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر
بیست درم ترنجبین پاک کرده چهل درم صاف نموده
بمالند نیکو و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین
داخل نموده بنوشند این شربت معتدل است از برای
شربت اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوه
باشد یا مرض ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای
این مطبوخ بحسب اندازه گاهی در مطبوخ بنفشه
گاوزبان گل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند و گاهی
از برای تقویت قوت وقتیکه قوت ضعیف باشد
مصطکی دارچینی و انیسون و گل گاوزبان گل نیلوفر

داخل کرده میشود و گاهی از برای تقویت اعمال
این مطبوخ نیم درم سقمونیای مشوی سرداده میکنند
و شیخ رئیس این مطبوخ اهلیلج را از برای مالیخولیا و سائر
اقسام جنون وقتیکه سودا سبب مرض محترق از صفرا
باشد و وزن بنفشه و گل نیلوفر کرا افزوده
است بر نسخه اصل و شیخ رئیس در اصل نسخه آورده از
هر یک چهار درم است و عناب ده دانه و گفته که
گاهی اضافه کرده میشود درین مطبوخ سقمونیای
مشوی نیم درم اگر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال
خاصی از فعل دوای مسهل و اگر بوده باشد قوت
ضعیف داخل میکنند مصطکی و انیسون مطبوخ
اهلیلج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود
ریاح از اسافل و ساقین و قدمین و بامتلاست
که درین قسم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی
که مافوق موضعی است که ابتدا میکند از آن موضع
تا حد ملط بسوی دماغ پس تیغ زنند اسفل موضعی
را که بسته اند و بران محجمه بچسبانند و بیاشامانند
در غیر وقت نوبت صرع بادا این مطبوخ را صنعت
آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک
پانزده درم پوست هلیله آمله منقی از هر یک
شش درم سنامکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق خشخاش
غافث از هر یک چهار درم افتیمون هفت درم
افتیمون را در پارچه کتانی بسته یا تربد سفید مدبر
کوبیده شش درم ریوند چینی کوفته دو درم و این
صره را آنگاه داخل کنند و فودنج از هر یک شش درم کمافیطوس
کمادریوس از هر یک شش درم حبه چند درم ایرسا
هفت درم مویز سرخ منزوع العجم بیست درم
اجزا را بدستور مقرر بجوشانند و در آخر صره افتیمون
و تربد و ریوند را در آن انداخته دائم بمالند تا شیره
و قوت ادویه تمام بر آید پس صره را آنکه مالیده
بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صاف نموده بگیرند
از آن مقدار یکصد درم و حل کنند در آن مقدار
یک درم و نیم غاریقون سفید دو و ثلث درمی

ایارج فیقرا دو یک دانگ خربق سیاه محوق که همه را
بعسل سرشته باشند و نیم گرم بنوشند نوشد و لو

فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها اهلیلج است

معجون اهلیلج نافع از برای صرعی که ماده آن از
عضو دیگر بدماغ آید و صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی از هر یک درم افتیمون
اسطوخودوس حجر ارمنی بسفایج فستقی غاریقون سفید
کمافیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین
چرب نموده ایارج فیقرا از هر یک پانزده درم نمک
هندی ساذج هندی از هر یک چهار درم تخم حنظل
هشت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون
سازند معجون اهلیلج اسود نافع از برای صداع سوداوی
صنعت آن هلیله سیاه بیست درم افتیمون پانزده
درم سپند سوخته تخم ریحان تخم مرو سفید غاریقون
هش سفید خربق اسود گاوزبان عود الصلیب از هر یک
پنج درم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم بادرنجبویه
پوست ترنج فرنجمشک از هر یک دو درم جوزبوا
مشک ترکی از هر یک یک درم کوفته بیخته بسه چند آن
عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون
اهلیلج کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف احوج العباد
الی فضل ربه الرحمن علوی خان است نافع از برای
جمیع امراض بارده دماغیه خصوص از برای صرع
و مجرب است و صنعت آن اهلیلج کابلی منزوع
النوی سی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بهار نیم رطل
و عرق صعتر و عرق افسنتین و عرق افرنجمشک از هر یک
ربع رطل یک شب بخیسانند و فردا بجوشانند و
تا مهرا شود و از بالا اتش بپالایند پس بگیرند مویز سرخ
دانه بیرون کرده و کشمش سبز از هر یک نیم رطل و در آب
بپزند تا مهرا شود پس آنرا نیز از بالای آتش بپالایند و این
هر دو مطبوخ را یکجا کرده عسل سفید مصفی دو نیم رطل
داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب موم مومیائی
دار ابجردی از هر یک یک مثقال و در روغن بلسان

ودونغ پسته از هر یک دو مثقال کندر آسته
فادزهر معدنی خطائی فادزهر حیوانی اسطوخانانی زرد
کهنه طلای مکلس جند بیدستر از هر یک یکدرم تودری
مکلس مروارید کهربا بسد غیر مثقوب از هر یک یک مثقال تخم ریحان
شامی افتیمون اقریطی بسباسه جنطیانا ماشا حماما فوفل
درخت دیودار بوزیدان زوفای خشک نشاسته
طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج هندی
بودرته جبلی قاقله کبار خیربوا قرنفل کندر سنبل
روحا جوز از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا
سکبینج هشته عود الصلیب انیسون ابرسا بادرنجبویه
دارچینی دار شیشعان دار فلفل برسیاوشان تخم کشک
فطراسالیون دقیق نخاع خشک گل شقایق النعمان
از هر یک شش درم اقراص عنصل اطفال السلیطی الحوان
بیخ بابونه عود بلسان بادشیر حمید ملیت از هر یک
یک مثقال فاکستر عاقر حمار وحشی یک فلنجا رادویه
بخته با عسل خرلو رکستور معجون سازند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال معجون
اهلیلج کشنیزی نافع از برای جرب و حکه و سعفه
منفعت آن هلیله زرد منقی از لوبی شش مثقال
برسیاوشان شاهتره از هر یک دو مثقال افتیمون
رومی یک مثقال دیکوفته بختش سنبل بقدر یک
ادویه را بآن توان سرشت سرشته معجون سازند شربتی
هر روز بقدر گردکانی معجون اهلیلج که بواسیر الاغر
گرداند و دماغ را پاک کند و اسهال باز دارد منفعت
آن پوست هلیله زرد دو اوقیه پوست بلیله
دارفلفل تربد سفید مدبر شونیز از هر یک یک اوقیه
دارچینی اسارون از هر یک نیم اوقیه کوفته بیخته
بروغن گاو شش اوقیه با دو رطل عسل منقی الکجاکرد
در جمع شانند تا بقوام ادویه را بآن لبسرشند
معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه صفراویه و سوداویه
و منقی بدن است از انها و جهت امراض دماغی
و عصبانی مانند فالج و لقوه و رعشه و صرع و کابوس
و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس جاشنالی

نافع است منفعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی گل سرخ
قرنفل جوز بوا زنجبیل دار فلفل از هر یک ده درم
برگ سانامکی غالس چهار درم اجزا کوفته بیخته گلقند
آفتابی سی و شش درم عرق بادیان خوب بالیده
صاف کرده با چهل مثقال عسل غالص بقوام آورده
ادویه را بآن لبسرشند و شب وقت خواب دو درم
تا چهار درم حسب مزاج و احتیاج تناول نمایند و بالا
آن آب گرم بنوشند و بخوابند و اگر اهلیلجات و
بلیله و آمله هر یک را چهار درم بگیرند و بروغن بادام
شیرین آن مقدار که چرب گردد نمایند و بر وزن
گلقند و عسل نیز هر یک پانزده درم بیفزایند اکو
می گردد معجون زبیب گفته اند که از مصنفات
شیخ رئیس است و فرموده که ظن این فقیر آن
است که اقدم است از شیخ رئیس منفعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس فاوانیا
عاقرقرحا اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز طائفی
استه بیرون آورده لبسرشند شربتی از آن چهار
مثقال از برای صرع شیخ داود گفته در قرابادینی
که ذکر شده بود این اطریفل داخل بود و در آن فلفل
بوزن استه مویز که بیرون آورده اند معجون
زبیب از اطریفلات مائل باعتدال است
و از برای صرع نافع است و مادوست آن
در دفع امراض عصبی و دماغ عجیب است منفعت
پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله اسطوخودوس
از هر یک ده درم عود الصلیب پنجدرم عاقرقرحا
سه درم کوفته بیخته با مویز سرخ دانه بیرون آورده
بوزن ادویه لبسرشند شربتی از یکدرم تا دو درم
و تا سه درم نیز و در نسخه دیگر وزن مویز منزوع العجم
یکرطل است و در نسخه اصل وزن پوست هلیله کابلی
نیز ده درم است معجون طبیب حکیم سدید گازرونی

نسیان را زائل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید
است و مانع از تباک بلغم در دماغ است منفعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
دارچینی وج ترکی از هر یک پنجدرم سعد کوفی چهار درم
زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر سه درم مغزلت تربد
پنجدرم مویز سرخ طائفی استه بیرون کرده پنجاه درم
ادویه را کوفته بیخته بمویز کوبیده سرشته در ظرف چینی
نگاه دارند و هر روز یک مثقال از آن بخورند معجون
که غفران پناه حکیم عماد الدین محمود بن سید قطب الدین
مسعود حسینی شیرازی بنام خود ذکر کرده که نافع است
از برای مالیخولیا و مسهل سودای محترق است و باید دانست
که این معجون محتاج مجموریست که بسفایج و اسطوخودوس
را داخل نکرده و لاجورد و حجر ارمنی داخل کرده است
منفعت آن هلیله سیاه هلیله زرد منزوع النوی هلیله
کابلی منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون
تربد سفید مدبر حجر لاجورد حجر ارمنی که معروف است
غسل داده از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید منقی لبسرشند
شربتی سه درم بعد از نضج ماده باین جلاب داده
شود منفعت آن جلاب منضج که پیش از این معجون
چند روز باید داد تا اثر نضج در قاروره ظاهر گردد
گاوزبان اسطوخودوس از هر یک پنجدرم جوشانیده
صاف نموده جلاب یا شیر خشت داخل کرده بقوام آورده
و هر روز دو اوقیه آنرا بگلاب حل کرده بنوشند تا اثر
نضج در قاروره ظاهر گردد پس معجون مذکور را استعمال
نمایند معجون مسهل محمد بن زکریا بنهایت نیکو و
بالغ النفع است از برای مالیخولیا و دور کردن فوت
و سودا منفعت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی افتیمون اقریطی اسطوخودوس
بسفایج فستقی تربد سفید مدبر از هر یک مثقال غاریقون
سفید نمک هندی حجر ارمنی از هر یک نیم مثقال زنجبیل
ساذج هندی قرنفل از هر یک ربع مثقال کوفته بیخته
بشراب آمله و عسل منقی متساوی سه وزن ادویه سرشته

معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار درم و دوزنه (نسخه دیگر)
دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند آمله مقشر
نیم رطل و بپزند در چهار رطل آب تا مهرا شود و دو حصه
آب رفته یک حصه بماند پس از غربال موی بپالایند
و یک رطل عسل مصفی دران داخل کرده بقوام آورند
پس بگیرند از ان سه وزن ادویه و ادویه را با آن
بسرشند معجون مسهل دیگر نافع است از برای سوداوی
توحش و غربل مالیخولیا و اندیشهای باطل بیهوده و خون
و خفقان و وجع فواد و فزع است منفعت آن
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست هلیله آمله منقی از هر یک نیم درم [illegible] مقشر
چهار درم گل نیلوفر بنفشه تج [illegible] پوست تراشیده
بکوفته اسطوخودوس گل سرخ [illegible] بادرنجبویه
افتیمون از مشک کهربای تخم [illegible] از هر یک سه درم
[illegible] تخم کاسنی گل بنفشه از هر یک دو درم ریوند چینی
سقمونیا مشوی یکدرم کوفته بیخته بعسل مصفی
سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی سه درم تا پنجدرم [illegible] معجون
[illegible] معجون مسهل دیگر که اسهال سودا [illegible]
منفعت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه از هر یک سه درم
درم آمله و بلیله از هر یک پنجدرم سقمونیا یکدرم
افتیمون اسطوخودوس از هر یک سه درم اجزا را کوفته
بیخته بروغن بنفشه یا بادام سرشته چرب نموده با
قند و عسل بسرشند شربتی دو درم معجون اهلیلج دیگر
وجرب نافع باشد و صفرا بند منفعت آن پوست
هلیله زرد سنامکی بنفشه از هر یک دو درم [illegible]
زنجبیل سنامکی از هر یک دو درم ورق گل سرخ
سه درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب
کنند و با سه چندان ادویه عسل کوفته بسرشند
شربتی چهار درم معجون [illegible] منقول از قانون در
خواص قریبا است [illegible] انوشدارو [illegible]
کننده لون و مقوی بصر و منقی سده [illegible]
و اداسیر را نافع است منفعت آن [illegible]

هلیله سیاه و بلیله آمله منقی انگور [illegible] دقیق از هر یک
چهار استار عسل و روغن گاو تازه قدری که ادویه
را با آن توان سرشت علی الرسم بسرشند شربتی
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و برداشت طبیعت
معجون اهلیلج مسهل از استنباط آن قدس سره نافع
از برای کابوس بارد و حادث از بلغم و سودا و مجرب
است منفعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون اقریطی بسفایج
از هر یک هفت مثقال افسنتین رومی [illegible]
حب بلسان از هر یک سه مثقال قاقله خورد
برگ سداب بزر [illegible] انیسون از هر یک دو مثقال
سنبل [illegible] یک مثقال از تربد نیم مثقال گلقند شصت
مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند را بگلاب
و عرق دارچینی از هر یک نیم من تبریز حل کرده
خوب بمالند و بجوشانند و بپالایند و عسل اضافه
نموده دران داخل کرده بقوام آورند و ادویه را
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال
چرب نموده با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک ترکی از هر یک
دو ثلث مثقال داخل نمایند بسیار [illegible] معجون
مفرح [illegible] فرموده اند که از تالیف بنده آثم
محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان
است نافع سودای محترقی از خون و صفرا و [illegible]
خفقان و ضعف قلب مالیخولیا خصوص مراقی دائم
از برای امراض حادثه از سودا است منفعت آن
مروارید ناسفته کهربا درونج عقربی ورق نقره محلول
ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک
از هر یک دو مثقال بادرنجبویه فرنجمشک [illegible]
زرد اترج گل سرخ طباشیر صندل سفید دارچینی گل گاوزبان
برگ گاوزبان کشنیز خشک [illegible] بهمن
سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال و نیم زعفران
عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک بیست پنج

مثقال آمله منقی هشتاد و پنج مثقال زرشک منقی ده
مثقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق
گاوزبان و عرق بیدمشک از هر یک یکمن تبریزی
بخیسانند و صبح در دیگ سنگی یا نقره بآتش ملایم
بجوشانند تا مهرا شود پس از آتش فرود آورده نیکو
بمالند و بپالایند نقره یا از پشت غربال موی
گذرانند و یکمن و یک چهارم یکمن قند سفید و بیست
مثقال عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس
زعفران را بگلاب سوده داخل نمایند و از آتش
فرود آورده ورق نقره و ورق طلا محلول را و عنبر
اشهب و مشک را با نبات کوفته داخل نمایند و
بسوار چوب بید یا چوب صندل بر هم زنند و
ادویه را داخل کرده باز بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود
در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم و اگر رطوبت
در معده باشد مصطکی کندر از هر یک دو مثقال صندل
سفید عود قماری نارمشک از هر یک یک مثقال اضافه
نمایند و وزن عنبر را دو مثقال کنند معجون مفرح
رازی که در منصوری ذکر کرده و گفته که این معجون
مالیخولیا و توحش و افکار فاسده و وسواس را
زائل گرداند و مفرح قلب و نیکو گرداننده رنگ
است و مقوی معده و [illegible] منفعت آن بادرنجبویه
پوست زرد اترج قرنفل مصطکی زعفران قرفه
جوزبوا قاقله نارمشک سنبل ابهل بهمن سرخ بهمن سفید
زرنباد درونج عقربی بزر بادرنجبویه بزر فرنجمشک ابریشم
تاب [illegible] جدوار عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک [illegible]
هلیله کابلی بیست عدد آمله سی عدد هلیله و آمله را
از استه منقی نموده در سه رطل آب بپزند تا بیک
رطل رسد پس فرود آورده بمالند بقوت تمام و بپالایند
پس یک رطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس بگیرند از ان مقدار سه وزن ادویه و اول
مرتبه عنبر و مشک را دران حل نمایند پس ادویه را
بران پاشیده بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود شربتی
سه درم معجون مفرح سید اسمعیل که در ذخیره از برای

توحش و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان سوداوی
صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای
شمعی بازبر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره
محلول از هر یک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا از هر
یک یکمثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی زعفران عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک یکمثقال و نیم گل گاوزبان
برگ گاوزبان پوست بیخ گاوزبان از هر یک چهار
مثقال فرنجمشک بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج
عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید خیار
قاقله کبار گل نیلوفر افتیمون ورق گل سرخ تخم
خرفه مقشر از هر یک سه مثقال آمله منقی پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه زرشک منقی از هر یک ده مثقال
تخم خشخاش کشنیز خشک مقشر مغز تخم کدو از هر
یک پنج مثقال قرنفل مصطکی نارمشک تخم ریحان
تخم بادروج تخم بالنگو از هر یک دو مثقال و
نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب سیب
گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بهار
نارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید فانید سنجری
از هر یک یکصد و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی
پنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات یاقوتیه
ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال۔

فصل در ذکر معاجین سنجاح

بدانکه معاجین سنجاح از فروع اطریفلات است
اطبا گفته اند بعضی آن است که ساخته شود این معجون
در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته
که معجون سنجاح ترکیبی نیکو است و منافع بسیار دارد
از انجمله نفع است از برای دماغ و مالیخولیا و
ابوسهل مسیحی گفته که معجون سنجاح نافع است از برای
مالیخولیا خصوص مراقی آن و ابن الیاس گفته که
هرگاه بوده باشد مالیخولیا از سودای محترق از صفرا
نافع است صاحب آنرا تنقیه دماغ بمعجون سنجاح و
نیز اگر مالیخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد
نافع است صاحب آنرا آشامیدن معجون سنجاح مرة
بعد اخری و سید اسمعیل گفته که معجون سنجاح [illegible]
جمهور مقوی بقاریقون و حجر ارمنی نافع است مر صاحب
مالیخولیا را آشامیدن آن هر روز و نیز گفته
که معجون سنجاح نافع است از برای مالیخولیا
بنهایت نفع خصوصا معدی و این معجون نفع
مسهلات است و از برای نسیان سوداوی و از
برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است
از برای صرع سوداوی و چون خورده شود در زمستان
با سکنجبین عنصلی یا با شراب روفا و در
تابستان باب گرم و در زبده گفته که این معجون
نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد
علامات غلبه خون و بولس گفته منزلت دار آن است
که بیاشامند اصحاب صرع معجون سنجاح با جهت
آنکه آنرا خاصیتی عظیم است از برای امراض سوداوی
خصوص مالیخولیا و صرع و نافع است از برای اختناق
رحم بالخاصیت نسخه معجون سنجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ
است و جهت قولنج و امراض دماغیه که از سودا باشد
نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون
سفید بسفایج فستقی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس
دو مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوس
مصطکی رومی از هر یک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو مثقال تا
سه مثقال این معجون در درجه اول گرم است
و قوتش تا یک سال باقی است نسخه معجون سنجاح
بنسخه دیگر که از برس اصغر است و چنین گفته که
از جالینوس است جهت زحیر و درد معده و مالیخولیا
و جنون نافع است صنعت آن هلیله سیاه پوست
بلیله از هر یک ده مثقال افتیمون تربد سفید مدبر
اسطوخودوس بسفایج فستقی از هر یک پنج مثقال
غاریقون سفید حجر ارمنی مغسول مرجان قرمزی کهربا
مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال گل سرخ زرنب
بادروج حضض مکی دم الاخوین از هر یک یک مثقال و نیم
و در نسخه شیخ رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل
است و گفته که اطبای هند را باین معجون عنایت
بسیار است و قدر شربت از آن دو مثقال است و کنند بوزن
دو درم جوزش و پوست هلیله کابلی و مصطکی از هر یک سه
مثقال اضافه باید نمود و ادویه را کوفته بیخته باشند بوزن مجموع
ادویه عسل مصفی معجون سازند و این نسخه را شیخ داود
از برس اصغر نقل کرده و گفته که دیدم در کتاب [illegible]
که تالیف حنین است مرقوم است که این صناعت جالینوس
است پس دیدم در تصحیح ابدال و لصائغ که از استاد [illegible]
است و عبارت القراباذین ترجمه عربی آن این است
که بودم من هرگاه میگذشتم بکشتار بخیر دار الشفاء [illegible]
میخوردم از این معجون سنجاح دو مثقال از برای ثبات
عقل و این قول هم باشد رد آنچه قبل از این ذکر یافت
میشود باشد که ممکن است که هر یک را معجون سنجاح نافع
از برای سودا و نسخه تالیف هر یک غیر نسخه تالیف
دیگرے باشد و اقوال فرموده همه صحیح باشد نسخه
معجون سنجاح دیگر که سید اسمعیل در علاج مالیخولیا
آورده و گفته که این معجون خون را از سودا پاک کند
و نافع است از برای جمیع امراض سوداویه خصوص
دماغی خصوص مالیخولیا و جنون و دوار و سدر سوداوی
صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد
سفید مدبر افتیمون بسفایج فستقی از هر یک پنج درم
غاریقون سفید پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم
و نیم عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربت
چهار درم و در صنعت این معجون بنسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن افتیمون ده درم است و
وزن غاریقون سه درم و دو درم و نیم لاجورد مغسول و
سه درم سقمونیا مشوی در جوف سفرجل بالقاعده
بر نسخه قبل افزوده است نسخه معجون سنجاح مسهل سودا و بلغم
و اخلاط غلیظه از دماغ فرود آورده و صنعت آن

هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله
تربد افتیمون از هر یک ده درم تربد سفید مجوف تراشیده
بسفایج فستقی اسطوخودوس از هر یک پنجدرم
غاریقون سه درم لاجورد شسته حجر ارمنی مغسول
سقمونیای مشوی از هر یک دو درم و نیم اجزا کوفته
بیخته با عسل صاف بسرشند نسخه دیگر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست هلیله از هر یک ده درم
تربد سفید اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون شامی
از هر یک پنجدرم کوفته بیخته با دو چندان عسل بسرشند
مقدار شربتی از سه درم تا پنجدرم باشد این نسخه
اصل است و در بعض نسخها تصرف زیاده و کم ادویه
کرده اند این نسخه از آنجمله است هلیله کابلی هلیله آمله
تربد سفید از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی
افتیمون از هر یک پنجدرم غاریقون سه درم
حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر یک دو درم سقمونیای
خربق سیاه از هر یک یک درم و در نسخه دیگر درونج
نارمشک سنبل الطیب جوز بوا مصطکی گاوزبان
پوست ترنج از هر یک دو درم زعفران راوند چینی از
هر یک نیم درم افزوده اند و معجون نجاح عظیم النفع
است از برای اکثر امراض و اعراض مذکوره خصوص
سوداویه دماغیه چون مالیخولیا و جنون و دوار و سدر
سوداوی و فزع اطفال و اختناق رحم را مفید است
صنعت آن بنسخه جمهور پوست هلیله زرد پوست
کابلی هلیله سیاه و پوست هلیله آمله منقی از هر یک ده درم
بسفایج فستقی پوست ترنج تراشیده خوخ افتیمون
تربد سفید مدبر از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بقوام مقرر بعسل مصفی
بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
پنجدرم با آب گرم و اگر جهت تقویت اسهال احتیاج
باشد بوقت استعمال غاریقون سفید حجر ارمنی
بقدر احتیاج داخل نمایند و بعض اطبا گردانیده
از غاریقون سفید را پنجدرم حجر ارمنی دو درم
از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعه گفته

گاهی تقویت کرده میشود و تقویت اسهال معجون نجاح
جمهور بغاریقون سفید و خربق سیاه و سقمونیای
مشوی بقدر حاجت و صاحب اختیارات بدیعی
گفته که در کتاب کامل الصناعه دیدم نسخه این معجون
را که هر یک از غاریقون سفید و لاجورد مغسول
یک مثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب
میزان الطبائع ذکر کرده پوست هلیله زرد داخل
نیست در نسخه جمهور غاریقون سفید سه درم
دو قود و ثلث درم حجر ارمنی لاجورد مغسول از هر
یک دو درم و نیم سقمونیای مشوی دو درم افزوده
است و بعضی اطبا زیاده کرده اند بر نسخه جمهور با
این ادویه چیزی که صاحب میزان الطبائع
افزوده است این اجزا نیز درونج عقربی نارمشک
جوزبوا لسان الثور سنبل الطیب مصطکی پوست
اترج از هر یک دو درم راوند چینی زعفران از هر یک
یکدرم و گردانیده دو وزن تربد را و اسطوخودوس

فصل در بیان نقوعاتیکه اصل و عمود در آنها اهلیلج است

نقوع اهلیلج نافع از برای اسهال صفرا و صداع
صفراوی صنعت آن بگیرند پوست هلیله زرد
ده درم تا بیست درم و یک شب در نیم رطل آب
بخیسانند و بجوشانند صافی نموده ترنجبین پاک کرده یا
شیرخشت خراسانی هر کدام که باشد ده درم و قند سفید را
حل کرده مرتبه ثانی صافی نموده بنوشند و اگر
بعوض شیرخشت یا ترنجبین شراب ورد یا نیلوفر کنند
بهتر است و گاهی بجای آن هر سه جلاب شکری
کنند نقوع اهلیلج دیگر مسهل صفرا نافع از برای
صداع حار صفراوی هر گاه نبوده باشد با آن صداع حمی
و تب نبوده باشد با آن صداع سرفه و خشونت
و بحوحت صوت صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسانند پس در باد
سنگی بر سنگ بمالند و آب آلو قوت هلیله را بگیرد
و صافی نموده ترنجبین پاک کرده پانزده مثقال […]

حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر بعوض آب آلو
آب تمر هندی کنند نیکو است و اگر ترنجبین و شیرخشت
کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب شکری کنند
موافق است و این نوع نافع است از برای صداع
حادث بمشارکت قلب بسبب صفرا از برای […]
آن نسخه دیگر پوست هلیله زرد و آب آلوی سیاه
یکصد سی درم و در نسخه دیگر پنجصد درم است اندکی
آب آلو را بر هلیله در باد سنگی بپاشند و بسایند آن
مقدار که آب آلو قوت هلیله را بستاند پس صافی نموده
سی درم شیرخشت یا چهل درم ترنجبین حل کرده
صافی نمایند و قومی گفته اند که ترنجبین یا شیر
را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب
آلوی مسحوق با هلیله داخل کرده بپاشند و اگر بعوض
آب آلو تمر هندی کنند شاید صنعت این نقوع بنوعی
دیگر بگیرند جلاب نقوع آلوی سیاه و آب نقوع تمر هندی
از هر یک یک رطل و بخیسانند در آن پوست هلیله
زرد نیم کوفته بیست و هفت درم پس در باد سنگی نموده
بر سنگی بمالند تا بگیرد آب نقوع قوت هلیله را
پس هر روز از آن نیم رطل گرفته شیرخشت خراسانی
ترنجبین از هر یک بیست درم در آن حل کرده مرتبه دیگر
صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد
درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده مرتبه دیگر صافی
نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بنوشند
نقوع اهلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی صنعت
آن پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی از خب و لیف و تخم
از هر یک سی درم مویز منقی عناب سپستان از هر
یک سی عدد شیرخشت فلوس خیار شنبر از هر یک […]
مثقال آلوی سیاه شصت عدد همه را در […] آب
یک شب و روز بخیسانند و هر صبح […] نموده
با قدری شیرخشت یا شکر سفید یا فلوس خیار شنبر
بنوشند نقوع اهلیلج دیگر مسهل صفرا است و صداع
حار را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم آلوی سیاه عناب از هر یک بیست عدد سپستان […]

تمر هندی منقی از حب ولیف بیست درم گل بنفشه تخم
کاسنی تخم کاهو از هریک سه درم مجموع را در سه رطل
آب یک شب بخیسانند پس صبح صافی نموده بروی
فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هریک ده مثقال بالیده
و پس آنرا بگیرند و باز صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع
به نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلوی سیاه عناب
سپستان از هریک سی عدد تمر هندی منقی از حب ولیف
بیست درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو از هریک
سه درم ورق گل سرخ پنج درم شب در پنجاه درم آب گرم
بخیسانند و صبح بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال
و ترنجبین پانزده مثقال صافی نموده نیکو بمالند و بالا
روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بیاشامند
صنعت این نقوع به نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی
منقی از حب و لیف از هریک سی درم عناب سپستان
مویز منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه و ده
مثقال آلوی سیاه فارسی سی عدد همه را در سی من آب
گرم یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده هفتاد درم
آنها با دوازده مثقال فلوس خیارشنبر که در آن حل کرده
صافی نموده باشند و یک مثقال روغن بادام شیرین
داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیارشنبر
شیرخشت خراسانی یا شکر سرخ کدام که باشد دوازده مثقال
داخل کنند شاید نقوع الهلیلج دیگر نافع از برای سرسام
صفراوی که تنقیهٔ صفرا کند چون استعمال کرده شود
بعد از تنقیح ماده صنعت آن آب انار ترش آب
انار شیرین معصورین با تخم پنجاه مثقال بخیسانند
در آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی از هریک
پنج درم ریوند چینی پنج درم غنچهٔ گل سرخ منزوع الا
قماع چهار درم که اجزا را تمام نیکو نفته باشند پس
صافی نموده ترنجبین خراسانی پانزده درم در آن حل کرده
صافی نموده بیاشامند نقوع الهلیلج اصفر قوی‌تر در اسهال
صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیلهٔ
زرد ده درم سنا مکی شش درم آلوی سیاه عناب جرجانی از هریک
بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی منقی از حب
ولیف سنا بنفشه تخم کاسنی از هریک سه درم همه را
یک شب در شش رطل آب گرم بخیسانند و صبح صافی
نموده بگیرند یک رطل آنرا و داخل نمایند در آن فلوس خیار
شنبر و ترنجبین از هریک بیست درم و بمالند و بالا
داخل نمایند در آن مقدار یک مثقال روغن بادام
شیرین و بیاشامند نقوع الهلیلج نافع از برای
صداع بمشارکت کبد بسبب سوء مزاج حار دموی یا صفراوی
کبد چون نوشیده شود این نقوع بعد از فصد حبل الذراع
بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین
معصورین با تخم از هریک نیم رطل و بخیسانند در آن
پوست هلیلهٔ زرد نیم کوفته چهار درم و در باد بدست
بمالند تا آب رمانین قوت هلیله را بگیرد و پس
صافی نموده دو حصه نمایند و هر روز یک حصهٔ آن
فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده صافی نموده
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده
بیاشامند بعد از تنقیح ماده با ماء الاصول بارده
نقوع الهلیلج به نسخهٔ رازی گفته که استعمال بطن با این
نقوع در دوار و سدر صفراوی اولا و در دموی بعد از
فصد باسلیق و حجامت ساق می‌باشد نافع صنعت
آن پوست هلیلهٔ زرد آلوی سیاه تمر هندی در آب
بخیسانند شب و صبح صافی نموده بجلاب سکری
شیرین کرده بنوشند صفرا سیند باید که درین نقوع
وزن پوست هلیلهٔ زرد و تمر هندی از هریک ده درم
و آلو بیست درم و جلاب سکری دو اوقیه باشد
نقوع الهلیلج نافع از برای صرع صفراوی صنعت
آن الهلیلج الاصفر منزوع النوی در آب انار ترش و
آب انار شیرین معصورین با تخم خیسانیده و در باد
بدست بمالند تا قوتش در آب رامین آید پس
صافی نموده بیاشامند

باب الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایرسا بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و راء
مهمله و فتح سین مهمله و الف لغت یونانی است
و معنی آن قوس قزح است و مراد از آن بیخ سوسن
آسمانگونی است و برومی ایرسون نامند و بسریانی
عقالسوسالی و آن بیخ سوسن کبود بری و جبلی است
که آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفته که مراد از آن
بری سوسن زرد و لیوس است و ایرسا سوسن جبلی
گویند و رنگ گل ایرسا مرکب از بنفشی و سفید و زرد
است و بیخ آن پیچ پیچ دراز و بقدر انگشتی پر گره دار
دوم گرم و خشکیش کمتر است و ملطف و مسخن و مسهل
مادهٔ صفرا و مرهٔ سودا و بلغم غلیظ است و جهت سینه
و شش و نفس و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت
بود و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس طمث و
استسقاء و یرقان و بواسیر و عرق النساء و اورام رحم
و با سرکه جهت گزیدن هوام و دوم و شده سپرز
و با شراب جهت خناق و عسل سفید و جادیدان آن
جهت رفع بوی خمر نافع است و ضماد مطبوخ آن جهت
درد رحم و صلابت آن و انضمام فم رحم و اورام
صلب و خنازیر و قروح مصالح و متوکم است
و طلای آن با سرکه جهت درد سر کهنه و رش سفید و کلف
و قرزه با عسل جهت اخراج جنین و درد و رس
جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام
زخمهای غائره و بدبوی ناصور و با عسل ضماد کردن
آن جهت زخمهای غائره و جلوس در طبیخش جهت
صلابت مقعده و رحم و امراض بارده و قطور طبیخ آن
با سرکه جهت نزلات بارده و دوی گوش و مضمضهٔ
آن جهت درد دندان و بدل ایرسا در اسهال صفرا
ثلث وزنش مازریون است یا سه مثقال شیرزد
و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مضر است
به شش و مصلحش عسل است ۱۲ امراض الرأس کسیکه صداع
چون بیخ سوسن آسمانگونی را مخلوط بسرکه در عرق
گل نمایند و ضماد کنند بر سر نافع است از برای صداع
طلا اطلی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا
بکوبند و آب آنرا افشرده مسعوط با آن نمایند سه روز
متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی ۱۲ اختلاف الذکر

الشراط گفته که خوردن ایرسا نیکو میگرداند ذهن را
سمرقندی گفته که هرگاه آشامیده شود از آن
مقدار یکدرم با ماء العسل احوال بلغم غلیظ دفع
سودا کند و خواب می آورد + فزع الاطفال فی النوم
آشامیدن طبیخ ایرسا اطفال را دافع فزع ایشان
است در خواب + نسیان اسحق گفته که آشامیدن
آن نافع است از برای نسیان + القراط و جالینوس
گفته اند که آن می افزاید حفظ و نافع است از برای
نسیان + سکته ایرسا خوردن آن نافع است از برای
سکته تمیمی گفته که گل ایرسا نافع است از برای سکته چون
سحق کرده شود بر سر + صرع آشامیدن آن نافع است
از برای صرع + فالج و استرخا القراط گفته که نافع
است از برای فالج + شر ابن ماسویه گفته که اصل
آن و گل آن هرگاه آشامیده شوند با آب شیرین
نافع از برای استرخا جالینوس گفته که ایرسا نافع
است از برای فالج خصوص دهن آن + تشنج از خواص
آن نفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل
سوسن آسمانگونی نافع است از برای تشنج خصوص
روغنی که آنرا از ان پخته باشند و نیز گفته نافع است از
برای تشنج خوردن یکدرم آن و همچنین آشامیدن آب
طبیخ آن و ابن صحار بخت گفته که چون آشامیده شود
اصل ایرسا با شراب ریحانی نافع است از برای
امتلائی و ناتی گفته هرگاه طبیخ کرده شود با شراب
آشامیده شود اصل ایرسا نافع است از برای تشنج و بیخ
آن و گل آن هر دو نافع اند از برای تشنج و دردو گفته که
چون اصل ایرسا را کوبیده و در بیت داخل کرده گرم
نموده تمریخ با آن نافع است از برای تشنج و آشامیدن
ایرسا نافع است از برای تشنج امتلائی + اختلاج
جالینوس گفته که آشامیدن طبیخ اصل ایرسا نافع است
از برای اختلاج + خدر ابن زهر گفته که شراب ایرسا زائل
میکند خدر را رازی گفته که آشامیدن هر یک از اصل
ایرسا و برگ آن و گل آن نافع است از برای خدر
رعشه آشامیدن اصل ایرسا نافع است از برای رعشه

و رعشه + جوارش ایرسا تالیف نیقولاوس منقول
از قرابادین افندی صائغ چلپی حکیم باشی ابراهیم سلطان
قیصر روم نافع از برای سرفه و ضیق النفس از اخلاط
غلیظ در سینه و آلات تنفس + صنعت آن بیخ
ایرسا هشت درم فو و بیخ خشک کرده نانخواه خشک اصل
السوس از هر یک شش درم کثیرا مغز بادام شیرین مغز
بادام تلخ مویز منقی افسنتین رومی دارچینی زنجبیل فلفل
خرمای منقی از نوی از هر یک سه درم اصطرک تخم مریم
از هر یک دو درم شکر سلیمانی سفید منقی بقدر کفایت
بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر بآن بسرشند شربتی
یکمثقال + حب ایرسا منقیه بلغم از جمیع اعضا تمام
خصوص از اعضای صدریه و نافع است از
برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی + صنعت آن تخم
حنظل ثلث درم غاریقون اشق سفید نیمدرم صبر سقوطری
فراسیون زوفای خشک از هر یک ثلث درم
تخم انجره ایرسا از هر یک نیمدرم کوفته بیخته با آب
حب سازند جمله یک شربت کامل است + لعوق ایرسا
نافع است از برای فساد معده و اجتماع ماء الاصفر
در بطن که عبارت از استسقای زقی باشد و نافع
است تلیین بطن را + صنعت آن ایرسا بیست و
چهار درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل انجدان
از هر یک دوازده درم انیسون مصطکی رازیانه
از هر یک چهار درم نانخواه تخم کرفس از هر یک
هشت درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از ان
مقدار ملعقه + دهن ایرسا تحسین باین دهن
نافع است از برای صداع و سهر که بسبب رطوبت
بورقی در دماغ باشد بعد از استفراغ بحب ایارج
و تمریخ با آن نافع است تشنج رطب امتلائی را و نیز
تمریخ بقیروطی فرا گرفته از دهن ایرسا با میعه سائله
زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای اختلاج
و خدر آشامیدن آن و تمریخ با آن در استنشاق آن
خواب می آورد و خوابی نیکو و نیز سعوط با آن نافع
است سهر مرضی و مشایخ را + داء الفیل شرب آن

مجربست در دن افواه عروق و بواسیر و دفع حمیات
فلفل و بیخ زنجبیل با دو یک اوقیه آن سهل قومی عروق
با ماء العسل مجربست + قرص ... سفید + صنعت آن
مانند صنعت دهن بانجدان است که ذکر یافت
قرص ایرسا فالج و تشنج و عرق النساء را سود دارد و سوسن
سپرز را بگذارد محمد بن زکریا گفته که چون این قرص را
مسهول با سکنجبین بخورند سه روز متوالی حسب باید
صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سنبل الطیب اشق
از هر یک یکدرم اشق را در سرکه انگوری تند حل کنند
و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند
شربتی یکدرم تا یک مثقال با آنچه مناسب باشد
قرص ایرسا بنسخه سنجر نافع از برای طحال و اورام
کبد + صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید تخم
زرشک ریوند چینی از هر یک یکمثقال تخم کاسنی
تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هر یک یکمثقال و نیم
طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزا را کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
یک مثقال + قرص ایرسا بنسخه حسنائی سپرز را
سازد + صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید
سنبل الطیب اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه
انگوری تند حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین
اهرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید
که من خوکی را سه روز این قرص دادم بعد از آن شکم
سپرز او را نیافتم و این نسخه با نسخه محمد بن زکریا برابر
است الا آنکه آنچه آنجا یکدرم است درینجا دو درم
است + لعوق ایرسا ربو و سعال مزمن که با رطوبت
باشد نافع است + صنعت آن ایرسا کوفته زوفای
خشک از هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا چون یک رطل آب بماند صافی نموده با یک رطل
عسل سفید بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم لعوق نمایند

کتاب الباء الموحدة

باب الباء مع الالف

بادزهر حیوانی بالطبع بای موحده و الف و سکون دال
مهمله و فتح زای معجمه و ها و در لغت حجر آخر و گاه حذف
میکنند دال را و میگویند بازهر و گفته اند اصل آن پاکزهر
است کاف را بدال بدل کرده اند بادزهر شده و گاه
باء را بفاء بدل میکنند و فادزهر میگویند که معرب پادزهر
باشد و گفته اند اصل آن پازهر است که زاء اول
را بدال بدل کرده اند و گاه دال را نیز حذف نمایند
و بفارسی پازهر یا پاتهی میگویند و پازهر در لغت
بمعنی دافع و مقاوم سم چنانچه تریاق یونانی بمعنی
و بنابرین بحسب لغت اطلاق بادزهر و تریاق بر
بر هر دوای مفردی و مرکبی که مقاومت با سموم
نماید میتوان کرد بالاشتراک و لیکن بحسب اصطلاح اکثر
اطبا بادزهر اسم دوائی است مفرد و حجری که از
بعض حیوانات و یا از معادن اخذ مینمایند مانند
بادزهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت بالطبع بصورت نوعیه
خود حرارت غریزیه و روح و دل را از مضرت ادویه
سموم حاره و بارده محافظت مینماید و تریاق اسم
مرکبی است مصنوع که همین اثر بخشد مانند تریاق فاروق
و مثرودیطوس و آنچه قریب باین هر دو باشد در
خواص و فواید مذکوره و برادویه مفرده نباتیه نافعه
در امور مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از اطبا لفظ
تریاق را از مرکبات بر غیر تریاق فاروق و لفظ فادزهر را
از مفردات بر غیر فادزهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی
نمایند و این دو اسم را مخصوص باین دو دوا میدانند
و پس و آن سنگی است که در شیردان اکثری حیوانات
مثل بز کوهی و گاه کوهی و میمون یافت میشود و بعضی گویند
اندرون زهره آن تکون مییابد و اصل آن است که
متصل بزهره آن تکون مییابد و بهترین آن حجر التیس
است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است که شیر
دان یا روده بز کوهی که در کوههای شبانکاره فارس
متکون یابد و آن باشکال مختلفه میباشد طولانی
و هیکلی و گرد و همچنین زیرا که بر هر چه منعقد و بسته شود
بشکل آن متشکل میگردد و آنچه بر چوب مخلصه منعقد شده باشد

طولانی یا هیکلی میباشد و این حجر دو بسیار خوب
و آن چوب و یا تخم مخلصه را مغز فادزهر بنامند
چه مشهور است که غذای آن بز مار است و بعد از
خوردن مار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن
علف مخلصه که تریاق آن است و در آن کوهستان
بسیار است میگردد و باین سبب این دوا در جوف
آن متکون میشود و این هر دو شکل فادزهر را فادزهر
گیاهی نامند و همین آن اکثر اوقات آن است
که چینی است یعنی بر تخم منعقد گشته و در جوف آن
تخم میباشد پس اگر تخم جوف آن کم است جوف
در آب اندازند ته نشین میگردد و اگر زیاده است
بر روی آب می ایستد و مقدار این فادزهر از ربع
مثقالی تا شش مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت
و حجم ثلث آن تا بطول یک انگشت خنصر و بحجم
آن بقدر بلوطی متوسط نیز و میگویند که از علامات
آن حیوان است که همیشه یکه و جدا از میان بزها
در آن کوه میگردد و لاغر لیکن قوی در خوردن و میباشد
و نیز نوعی از بادزهر حیوانی میباشد که آن را حجر الایل
میگویند در جوف گاو کوهی متکون مے گردد
این جمع گفته در دل آن گاو میباشد و آن گاو
بقوت و جذب نفس مار و افعی را از سوراخ
بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از احساس
سمیت آن هر چیزی که دفع سمیت آن میکند و موجب
نجات او است بالهام الهی میخورد و بدین سبب این
دوا در جوف آن متکون میگردد و این بهترین انواع
بادزهر حیوانی و موافق جمیع امزجه است اگر شخصی
هر روز بقدر نیم دانگ از آن با آب بر سنگ
سائیده بخورد مقاومت با جمیع سموم میکند و از
مضرت آنها ایمن میگردد و اگر چه در بدن آن شخص
و غلبه اخلاط غالب نیز باشد و چنانچه در تریاق فاروق
و مثرودیطوس شرط است که بدن باید که نقی
و پاک باشد درین نیست لیکن در کمال امتلا شاید
خوب نباشد و اعتبار فرو رفتن است در وزن این بادزهر

تا نیم مثقال دیده و شنیده و جمیع اجزای بادزهر حجری
دو طبقات در تو بر تو میباشد تو بر تو مانند پیاز و گاه
است که طبقه اولی بعضی از آن ضخیم تر از دیگری میباشد
و در ابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیگر
منعقد میگردد تا تمام و کامل می گردد و لهذا است تمام
میگویند که اگر آن را از جوف آن حیوان برنیاورند
کرم در شکم آن حیوان بهم میرسد که بمرور ایام آن
بادزهر را میخورد و یا خود بخود بسبب گرمی و حدت
متحلل می گردد و بعضی اوقات یافته اند بادزهر
که بعضی از آن را کرم خورده و یا متحلل شده بود و گفته
اند که در حین برآوردن آن را از شکم آن حیوان
بنهایت نرم می باشد و بعد از رسیدن بهوای خارج
با آن و سرد شدن صلابت و حجریت بهم میرساند
لهذا بمجرد برآوردن در حین گرمی و نرمی فی الفور
در دهن می اندازند و بتقلیب لسان بهر شکلی که میخواهند
میسازند و محفوظ در دهان نگاه می دارند پس بیرون
می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن براق
و املس میباشد

فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فادزهر در ولایت فارس

بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیاة ملا احمد
تتوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن
بادزهر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن
را در کتب معتبره حکما چنین آورده اند که در ایام
حکومت ملک خورم نژاد که یکی از اجداد دیلمی سلطنه یار
بود شخصی نام مردی که بصلاح و صدق در آن
زمان اشتهار داشت و اوقات او از صید بود
یعنی آهو را از صحرا آوردن و شناختن آن میگذشت
و هر روز بصحراهای ولایت فارس و کوههای
آن و یا رمیرفت و آهو و عقاب را جمع میکرد و بشهر
می آورد و یک نظرش بر گوزن کوهی افتاد
که بر قله کوه ایستاده فریاد می کرد و گاهی دست
و گاهی دنب خود را بر زمین میزد و حرکات مهملات او

او مناع غریبه از رفتار او مشاهده مینمود گاهی بدان سان
جست وخیز بجانب آسمان نگاه می کرد واز روی
انبساط وخوشحالی آواز غیر مکرر می کرد القصه چون خود
این حالت از آن گوزن دید حربه خود را برداشته
از همین نگاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک او
رسانید آنچنان حربه بر وزد که از قله کوه پائین افتاد
اختوش در ساعت خود را باو رسانیده تفحص نمود
در اثنای ذبح دید که سر افعی بزرگی در دهن اوست
که نیم جاویده در دهن او مانده اختوش چون آن را
مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آن را
بشگافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون روده های
آنرا ملاحظه نمود از روده که بزبان فارسی آن را
هزار خانه گویند سنگی املس هموار یافت آن سنگ
را بر چوب زرشاب نهاده بخدمت ملک خورم زاد
آمد وآنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود بعرض
رسانید ملک خورم زاد حکیم ارشناسیوس را که از اجلهٔ
امام القراط واز تلامذه حکیم ابراقلیدس صاحب
تریاق صغیر و برادرزاده او بود و در مملکت فارس
منصب وزارت ملک خورم زاد چنانچه رسم آن
زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمیدادند باو تعلق
داشت طلب نموده آنچه از اختوش صیاد آنچ شنیده بود
باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی
با اختوش آورده گفت ای اختوش آیا دهن آن
گوزن هیچ کف داشت یا نه اختوش گفت دهنش
کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب او هیچ ورمی
یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او گرهٔ سبز
رنگی بود ظاهرا چنان می نمود که پوست از آن موضع
کنده اند حکیم چون این علامت از اختوش شنید
متوجه ملک شده بعد از ادای دعا و ثنا که در آن
زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند
گفت ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و
در دهن او چنانکه اختوش میگوید گرهٔ سبز رنگ هست و
همیشه دهن او کف می کند و در روده های او این سنگ

آنچنین متولد میشود یکی از آن تریاق جمیع زهرهاست
دو دیگر خاصیت زهر هلاهل وارد که یک ذره از آن
قاتل است پس ملک تبسم کرده گفت
ایها الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی
را که قتل برا و واجب شده باشد حاضر کنند تا این را
تجربه کنم ملک فرمود تا از بندیخانه هشت نفر را
حاضر ساختند آن جماعه چون بخدمت حاضر شدند
ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد قتل
شما واجب است یا نه ایشان گفتند بمقتضای
شرع قتل ما واجب شده اکنون ملک گفت اکنون
در سنگی است شبیه میان زهر و تریاق آنرا برای امتحان
بشما میدهم اگر زهر بوده باشد شما را بسیاست خود رسیده
از عقوبت آخرت خلاص میشوید و اگر تریاق است
شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن
آزاد خواهید شد ایشان بایکدیگر مصلحت کرده قبول
آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم
بود بالسویه میان آن هشت نفر قسمت نمود و ایشان را از
حضور ملک خوانید و جماعتی بر ایشان موکل ساخت
که تا پنج روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال
مشخص شود اتفاقا وقتیکه ایشان از مجلس ملک
بیرون میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست
شخصی گرفته آب آن را تمام بمکید و هفت نفر
دیگر بالای آن هیچ نخوردند و بعد از پنج روز ملک
ایشان را طلب داشته حکیم را فرمود که از احوال
تحقیق نماید که هر یکی را بعد از خوردن آن سنگ
چه حالت سانح شد یکی از ایشان گفت که
مدت یکسال بود که مرا خفقان حادث شده بود
و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود راضی
بودم اکنون بمجرد خوردن این سنگ آن مرض
بالکلیه از من زائل شده دیگری گفت مرا درد سر کهنه
قدیم بود و هیچ لحظه و هیچ لمحه نبود که از وجع آن
الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنگ بیک ساعت
آن درد و مرض از من زائل شد و هیچ اثری از او

در مدت پنج روز در خود نیافتم سیوم گفت که چشم
من بسیار ضعف داشت اکنون بمجرد خوردن آن در بصر
من قوت عظیم پیدا شد که در جوانی جز آن حالت را
در بصر خود ندیده بودم چهارمی گفت که مرا درد معده و درد و
وجع مزمن [illegible] بود و بمجرد ورود آن در معده من آن
مرض فی الحال بصحت متبدل گشت پنجمی گفت مدت سه
بود که از درد زانو مینالیدم اکنون بالکلیه آن درد از من
مفارقت نمود ششمی گفت که ابو اسیر مولم بود الحال آن
الم بالکلیه زائل گشت و در بدن من نشاط و قوت
پیدا شد هفتمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من
که قروح خبیثه پیدا شده بود که همیشه صدید و چرک متعفن
از آن جاری بود اکنون همه رو بخشکی آورده بصحت
متبدل و مندمل شد و رنگ پوست اصلی بر آنجا ظاهر
میشود هشتمی گفت که مرا مدت دو ماه درد سری بود که
همیشه من از شدت آن مینالیدم از خوردن آن
سنگ اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت تو چیزی بعد از
خوردن آن سنگ خورده بودی گفت آری آب
یک نارنج را بالتمام مکیده بودم حکیم فرمود که این بدان
سبب است که بعد از آب نارنج است نه فعل آن سنگ چرا
که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم
جمع و قبض است چنانچه یبوست موجب امساک و حفظ
واین هر دو وصف مانع اندفاع انتشار حرارت این
حجر و ظهور آثار آن ولهذا بعد از این حکما بالکلیه منع
از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوای
ذوالخاصیته مثل بادزهر و تریاق فاروقی و غیر اینها
تجویز هیچ قسم ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیهٔ این
سنگ بپادزهر گفته اند آن است که چون آن شخص
هشتمی که نارنج مکیده بود بخانه خود رفت درد سر او
بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی
گشت بنابرین آن شخص از روی کمال اضطرار و بیقراری
بر در سرای ملک آمده فریاد بر آورد و مرا پاد زهر بدهید
چون آواز بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ را پازهر
قرار باید داد و بکثرت استعمال پازهر و پادزهر گردید لو

فصل در بیان جودت و ردائت باد زهر

بدانکه بهترین انواع باد زهر که اکثر مستعمل در معالجات است اطلوبا نامی شابنکار که آن است که رنگ آن زیتونی یا ماشی مائل بسیاهی باشد یعنی زیتونی بیشتر ماشی را ترجیح میدهند خصوص که براق و با پرده های بسیار و چشم دار باشد یعنی در گوشه آن مانند چشم موضعی درخشنده بود چه این دلالت بر صفا و جوهر آن میکند و با این وصف هر چند بطولی شکل و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن نیز آنست که با خیر کردی سنگ بسایند اگر رنگ آن سرخ بر آید و یا شیر را منجمد سازد خوب است و اگر زرد یا سرخ بسیار تیره بر آید بلا دیگر آنکه با خاکستر و یا آهک تر نگشک بر کف دست خود بمالند اگر رنگ خاکستر یا آهک سبز یا پستئی نماید خوب است والا فلا و امتحان اصلی از مصنوعی آن آنست که سر سوزن آهنی را با آتش گرم نمایند و در آن فرو برند اگر بدشواری و اندک فرو رود و دود زرد از آن بر آید و سر سوزن زرد گردد اصلی و اگر بآسانی فرو رود و دود سیاه از آن بر آید و سر سوزن سیاه گردد جعلی و مصنوعی است زیرا که شنیده شده که از صمغ و دواهای دیگر فادزهر میسازند بسیار براق شبیه باصلی که بجهت رویت با کثر حذاق اطبا شبیه میگردد(?)

فصل در بیان مزاج و کیفیت باد زهر حیوانی شابنکاری آن و مقدار شربت و بدل آن

بدانکه با وجود آنکه آن گرم در سوم و خشک در دوم است در جمیع امزجه و با نواع سموم حاره و بارده نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت نه بالطبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع رفع مضرت سموم از اعضای رئیسه و سائر بدن مینماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و باه نافع و لیکن محرور المزاج را اکثار آن مضر و محرق خون و مورث التهاب و اسهال و موی(?) و محلل اورام بارده و سائیده آن بتنهائی و یا با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت ملاحو(?) و بتنهائی نیز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور همچنین با شراب و بتنهائی نیز بر موضعی که باد یا افعی و یا جانوران سمی گزیده باشند باعث تسکین درد و وجع آن است و در ساعت و نجات او از هلاکت مالیدن و خورانیدن آن نمود صاحب کتاش لقراطی(?) در کتاش خود آورده که زنبور گزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از درد بیقرار و آرام بعد قدری فادزهر را با آب سوده بر موضع آن مالیدند هر جا اثر این دوا میرسید فی الحال برنگ اصلی مائل میگردید و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار گزیده و نزدیک(?) حاضر بود حجر التیس را با شراب سوده بدو دادند و قدری(?) شیر(?) بر بالای آن خورانیدند همه بدن او آبله کرد و از هلاکت نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آن است که چون بر محل گزیدن مار بگذارند بدان موضع محکم می چسپد تا زهر را تمام نکشد جدا نمیگردد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه فادزهر سوده را در دهان او نگاه دارند نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف در کاسه چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که شیر خود(?) کیفیت فادزهر را بگیرد و آن شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قی کرده از ضرر آن سم ایمن میگردد و گفته اند چون بسایند آنرا و بر موضع جراحت سهام و غیر آن بپاشند زهر را جذب نموده به ترشح دفع مینماید و باعث التیام آن میگردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و حواس و دماغ و ممالنظر(?) بدنی و تفریح و نشاط و ازاله غم است و قدر شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه یا بعضی معلومات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و دیانة(?) از آن کشند و بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زمرد صاف شفاف کهنه و یا زبرجد است ٭٭٭

فصل در بیان دستورات خوردن حجر التیس

دستور خوردن آن در اول فصل بهار نزد اعتدال هوا و استوای لیل و نهار اگر کسی از اصحاب بای حفظ صحت مزاج و تقویت و قوی و ارواح و حرارت غریزی چهار قیراط آن را بهمه وزن سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شگفتگی خود مشاهده می نماید بدین شرط که دیگر آنکه مزاج و سن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و محرور المزاج نباشد چه بواسطه زیادتی حرارت آن هر دو را مضر است چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرمای گرم و سرما سرد نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج و مسهل خفیف مسهل نمایند تا تنقیه بدن فی الجمله حاصل گردد دیگر آنکه پرهیز و احتما از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول و اطعمه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غم و اجتناب لازم داشته و اقلا ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد از فراغ بیست روز است دیگر آنکه در روز خوردن فادزهر بدن را به لباسهای نرم و نازک و پاکیزه و معطر فرش و ملبس سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه ندهند و اگر میسر آید در بساتین و عمارات دلکشا باشند و با ندیمان(?) شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمه لطیفه خفیفه میل نمایند و دیگر اگر سال اول خوردن این دوا باشد یکدانگ آنرا بگیرند و سنگ سماق بسیار نرم سوده با خمیره نبات سفید سرشته سه حصه نموده در سه روز ناشتا هر روز یک حصه را حب ساخته فرو برند لقمه که بدندانها نرسد و در عقب آن فنجانی پر از گلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت رفع خائله و مضرت آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضر است بدندانها و چندان اصلی ندارد و شیر گاو یا با آب کشنیز تازه مضمضه نمایند و اگر در این ایام سه روز قبل و سه روز بعد از آن غذا ماء الخمیر(?) نخود و آب گوشت جوان مرغ و بز غاله فربه و بره شیر مست با میل و دارچینی و قرنفل و از کبابها کباب کبک و تیهو و دراج

وباشد اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرسنه
شوند وشب شربت نبات با گلاب وعرق بید مشک
بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا
شربت گاوزبان ساده یا عنبری یا شربت ابریشم
بدستور ساده یا عنبری یا معمول بحسب مزاج واقتضای
وقت با گلاب وبید مشک و یا با یکی از عرقهای
مناسبه و یا شربتهای مناسبه دیگر که تخم بالنگو یا
تخم کشک بران پاشیده واز حلویات حلوای
یاقوتی وسیب وبه شیرین وبرنج بار وغن بادام
ویا شیره نبات واندک گلاب واز نقلات شکر
پیره ونقل بادام وصیل وقرص عنبر ولپته وبادام و
مانند اینها بکار دارند واگر سال دوم باشد دو دانگ
واگر سال سوم باشد وبمزاج موافقت کرده وحرارت
بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال والا القدر برداشت
طبیعت ومزاج وسن وعادت ودیگر آنکه در ان
ایام بحمام نروند برا که حرارت ورطوبت حمام فادزهر را
بعرق دفع می نماید ودیگر آنکه اگر درین ایام تقلیل غذا
نمایند آن مقدار که تخمه وفساد هضم عارض نگردد بهتر
است وبعضی مردم شش قیراط آنرا بروی سنگ سماق
نرم سوده حصه نموده هر حصه را یک روز با گلاب
آمیخته قلمی را در دهان گرفته بدم فرو میکشند بقسمی که
بدندانها نرسد واز عقب آن شربتی از نبات وگلاب
می آشامند وبر بالای فرش نرم از پهلو به پهلو میگردند
واندک راهی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد
وبعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند
طعام لطیف خفیف مثل نخود آب مذکور وامثال آن
بتقلیل اکل نمایند واگر بتنهائی نخواهند با این
ادویه که حکیم محمد هاشم طهرانی در رساله جدوار وفاد
زهر خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب
است وآن این است که بگیرند طباشیر سفید مروارید
ناسفته از هر یک یک مثقال عنبر اشهب یک دانگ مثقال
مشک خالص پنج دانگ مثقال یاقوت لعل فادزهر
معدنی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد
ورق نقره محلول پانزده عدد جواهر وفادزهر را بر
سنگ سماق نیکو صلایه نموده باقی ادویه را نرم کوفته
بیخته مجموع را با شیره نبات سرشته حبوب بسته
سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برند
اگر کسی در سن کهولت وضعف مزاج شش قیراط
آن را بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا
اول فصل خریف بخورد بسیار مفید وسودمند است
دستوریکه آن زعفران مآب قلمی فرموده اند که ازین
بنده حقیر محمد هاشم العلوی مخاطب بمعتمد الملوک
است و در افرجه یا ده روز اول تحویل حمل تا سه قیراط
بمشایخ می خورانید این است فادزهر حیوانی اصفهانی
مجرب یکدرم مروارید ناسفته زهره اعلی ابریشم مقرض
صندل سفید گل داعشانی ورق نقره از هر یک یکدرم
ورق طلا یکدانگ صمغ عربی دو دانگ سوده بگلاب
سرشته حب زنند وسه حصه نموده هر روز یک حصه را
بخورند دستوریکه قلمی فرموده اند که حضرت استاذ
الاطبا وقدوة الحکما سید سند والد ماجد حقیر قدس سره
قرار داده اند این است که بگیرند عنبر اشهب مومیائی
دارابجردی از هر یک یک نخود مصطکی رومی یکدانگ
همه را در فنجان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده
در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سر آتش بگذارند
و سه پایه در ان گذاشته فنجان را بر روی سه پایه
نهند و گلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود پس
پادزهر حیوانی مجرب سه قیراط مشک خالص یک قیراط
قرنفل دار فلفل دارچینی عود هندی جوز بوا عود
الصلیب بیخ عقرقرحا زنجبیل جدوار خطائی خصیة الثعلب
مصری از هر یک یک دانگ مثقال صبر کوفته
بیخته با آن سرشته حبوب سازند وسه حصه
نموده هر روز یک حصه آن را فرو برند واز عقب
آن نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یکدرم گلاب عرق
گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند
دستور دیگر از برای خوردن فادزهر حیوانی منقول
از خط استاذ الفضلا والاطبا میرزا ابو طالب قلمی نموده
اند که گمان این است که از تالیف عمری است
و دستور خوبی است واز اکثر نسخها بهتر است صنعت
آن پادزهر حیوانی نیم دانگ عنبر اشهب یک دانگ و
نیم مروارید ناسفته نیم دانگ کهربای شمعی بسد محرق
مغسول از هر یک نیم مثقال ورق طلا سه عدد ورق
نقره پنج عدد صندل سفید یک مثقال مومیائی دارابجردی
یکدانگ زعفران دو دانگ صمغ عربی دو دانگ اجزا را
صلایه کرده مومیائی را بروغن پسته مجموع را بشیره
نبات بقوام آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک
حصه را در سه روز متوالی فرو برند واز شیرینی وترشی
وماست وپنیر سبزیها اجتناب نمایند واگر یکدانگ
جدوار خطائی مجرب ونیم دانگ جند بیدستر سوده
اضافه نمایند بهتر است حب فادزهر حیوانی مجرب
حمیات وبائیه وامراض مزمنه وحاده وگزیدن
جانوران سمی را تریاق اکبر است ومخرج اخلاط
فاسده بدنی ومقوی بدن است ومقدار شربت
آن دو درم است منقول از مرکبات صالح چلپی طبیب
ابراهیم سلطان قیصر روم دستور خوردن پادزهر حیوانی
از حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن
پادزهر حیوانی مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک
یک مثقال طباشیر سفید نیم مثقال عنبر اشهب مشک
تبتی از هر یک نیم دانگ صندل سفید چهار دانگ
ونیم عود قماری خام چهار دانگ مصطکی رومی دو دانگ
ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فادزهر
یاقوت ومروارید بر سنگ سماق صلایه کرده ورق
طلا ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
با شیره نبات سرشته وحبوب سازند وسه حصه
کرده هر روز یک حصه را ناشتا در اول تحویل حمل
فرو برند وقبل از خوردن فادزهر سه روز پرهیز کنند
از لبنیات وترشیها واغذیه بادی واز جماعت
وغذا نخود آب وقلیه وکباب واشربه شربت
فواکه شیرین وشربت گاوزبان وتخم بالنگو وگلاب
وعرق بید مشک وعرق گاوزبان ونبات مناسب است

سیفر باشید که این مقدار که حکیم عماد الدین محمود مقرر
کرده اند از برای خوردن مضر و زهر باشد سم
قاتل زیرا که مقدار شربت از باد زهر حیوانی
جمیع متقدمین و متاخرین بمقدار یک قیراط است
که حکیم مقرر کرده از هر روز دو دانگ بخوردن می آید
و این بندهٔ حقیر دیده شخصے را که سنش از شصت سال
متجاوز نموده بود و مزاجش سرد و بلغمی و باین دستور
این حب را خورد پس تمام بدنش سیاه شد و هلاک
گردید و از نواب امیر الامرا بهادر ذوالفقار خان
سپه سالار ممالک هندوستان مسموع شده گفت
که من نیز شخصے را دیدم که باین دستور باد زهر را خورد
در روز دوم تب محرقه آنرا عارض گردید و در روز چهارم
هلاک شد پس بقید اظهار این معنی را واجب دانست
تا دیگری عمل بآن نکنند و دستور دیگر از حکیم عماد الدین
محمود که بسیار خوب است صنعت آن باد زهر حیوانی
نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی عود هندی از
هر یک نیم دانگ زر جدا علی یا ذباب مشک خالص
عنبر اشهب مصطگی از هر یک یک جو ورق طلا ده عدد
ورق نقره چهار عدد علی الرسم بگلاب سرشته حبوب
سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند
و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند و بعد از ظهر
نخود آب گوشت مرغ و قدری برنج و دارچینی بخورند
و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بید مشک
بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش عود و جوارش
مصطگی میل کنند و نقل پسته و بادام تنقل نمایند و یک
هفته چنین و بعد از لبنیات و حموضات و سبزیها و
روغن و مباشرت اجتناب نمایند و دستور دیگر از
برای خوردن باد زهر در ابتدای تحویل حمل یا اول
میزان آن است که بگیرند باد زهر حیوانی اطهبا
مروارید ناسفته کهربای شمعی لسّد از هر یک نیم
مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی
از هر یک دو دانگ مشک تبتی مومیائی دارچینی
از هر یک یکدانگ طباشیر سفید یکمثقال و نیم ورق طلا

ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یکمثقال اجزا
را صلایه کرده با شیرهٔ نبات سفید سرشته حب ساخته
سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از
ترشیها و بادیات و بیر حذر کنند و اگر شخصے که مزاج
بارد داشته باشد و جدوار ختائی مجرب دو
دانگ جند بید ستر یکدانگ داخل نمایند و دستور
دیگر از برای خوردن باد زهر حیوانی صنعت آن
باد زهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد از
از هر یک یکدانگ ورق طلا سه عدد ورق نقره
شش عدد و مشک خالص عنبر اشهب مصطگی رومی
دارچینی از هر یک یک نخود عود قماری خام نیم
دانگ بدستور حب سازند و سه حصه نموده هر روز
یک حصه را فرو برند و از عقب آن گلاب پیاله بنوشند
و غذا نخود آب گوشت جوان مرغ با قدری برنج و
دارچینی که دران داخل کرده باشند تناول نمایند
و آخر روز شربت نبات سفید پنج درم تخم بالنگو
یک درم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این
نسخه خوب است بشرطی که وزن باد زهر نیم درم
باشد و دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین
است چه آن دستورات دیگر را اکثر مضر عظیم دانند
و این بسبب آنکه وزن باد زهر موافق است با آنچه
متقدمین قرار داده اند مضرات دستورات دیگر را
ندارد و صنعت آن باد زهر حیوانی اطهبا ناتی یک
دانگ مثقال صیرفی طباشیر سفید عنبر اشهب از
هر یک دو دانگ مروارید ناسفته مشک تبتی
مصطگی رومی از هر یک نیم دانگ صندل سفید عود
هندی خام از هر یک یکدانگ ورق نقره دو مثقال
ادویه را صلایه نموده با شیرهٔ نبات یا شراب
فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم
دو وزن ادویه سرشته پنج حصه نموده هر روز یک
حصه را بخورند و دستور دیگر باد زهر حیوانی
طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال عنبر اشهب مشک
تبتی صندل سفید عود قماری خام از هر یک نیم دانگ

مصطگی رومی یکدانگ مروارید ناسفته یاقوت رمانی
از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد و ورق
نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور مقرر صلایه کرده با شیرهٔ
نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده و سه روز فرو
برند و سه روز قبل از خوردن باد زهر و یک هفته بعد
ازان از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند و صنعت آن
باد زهر حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی
عود هندی خام از هر یک نیم دانگ زرد یکدانگ
ورق طلا دو عدد ورق نقره چهار عدد مشک تبتی
مصطگی از هر یک یک نخود کوفته بیخته بگلاب سرشته
حبوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را
با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا قریب نیم پهر
نخود آب مرغ جوان که دارچینی و هیل و قرنفل داخل
باشد بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از
هر یک ده درم نبات سفید پنج درم تخم خرفه یک
درم بنوشند و جوارش عود ساده و جوارش مصطگی و
مقشر پسته و مغز بادام تناول نمایند و یک روز پیش
از خوردن باد زهر و یک هفته بعد ازان از ترشیها
و بقول و لبنات اجتناب لازم است و دستور دیگر
باد زهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای شمعی لسّد
یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صندل
سرخ از هر یک یک مثقال مشک تبتی مومیائی دارچینی
از هر یک یک دانگ عنبر اشهب و دو دانگ ورق طلا
ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو دانگ
صمغ عربی یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات
سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک
یک حصه را تناول نمایند و از ترشیها و لبنیات پرهیز
نمایند و اگر شخصے بسیار بارد المزاج باشد جدوار
ختائی مجرب دو دانگ جند بید ستر یکدانگ داخل نمایند
دستور خوردن باد زهر حیوانی بنوع صنعت آن
مشک یکدانگ عنبر اشهب یکدانگ و نیم مروارید ناسفته
نیم مثقال کهربا نیم مثقال لسّد نیم مثقال یاقوت رمانی
دانگ طباشیر سفید یکمثقال صندل سفید نیم مثقال زرنج

بادزہر حیوانی از ہر یک یکدانگ و نیم تا دو دانگ
زعفران یکدانگ صمغ عربی دو دانگ اجزا را صلایہ
نمودہ با شیرۂ نبات سرشتہ بورق نقرہ پنجید و ورق
طلا سہ عدد آلودہ کردہ حب ساختہ سہ قسم نمودہ ہر روز
قسمے را فرو برند و اگر مزاج بسیار سرد باشد موسیائی
دار انجیر دی و جدوار و جند بیدستر داخل میتوان کرد
دا با دستور اینکہ میرزا محمد قاضی در رسالۂ فادزہریہ
خود کہ منتخب از رسالۂ حکیم سالک الدین یزدی نمودہ
از انجملہ یکے آن است کہ گفتہ اند کہ بہتر آن است کہ
بادزہر را بے انضمام چیزے استعمال کنند و اگر چیزی
داخل نمایند می باید کہ فی الجملہ مناسبتے بباد زہر
داشتہ باشد جہت آنکہ بادزہر را تاثیر دیا بدان انسان
بمناسبت است و تاثیر بعضے ادویۂ دیگر از حیثیت
کیفیت مزاج است اگر باہم ضم کنند باید کہ موافقت
بمزاج ہر کس را ملاحظہ نمایند و از جملۂ مخترعات
ایشان این ترکیب است کہ بجہت صاحب مفاصل
ترتیب دادہ اند صنعت آن سورنجان مصری و
مثقال بوزیدان مصطگی جوز بوا مروارید ناسفتہ از
ہر یک یک مثقال بادزہر حیوانی چہار دانگ
ورق طلا ورق نقرہ محلولین از ہر یک بیست عدد
عنبر اشہب مشک خالص صندل سفید کہربائی شمعی
از ہر یک نیم مثقال عدد ادویہ دوازدہ است وزن آ
ہشت مثقال و چہار دانگ اجزا کوفتہ بیختہ بادزہر و
مروارید را بسنگ سماق صلایہ کردہ بشیرۂ نبات
بسرشند و چہار حصہ کنند و در وقت تحویل شمس بحمل
در چہار روز ناشتا بخورند و بعد از دو ساعت شربتی از نبات
و گلاب و عرق بید مشک و تخم بالنگو بنوشند و غذا
نخود آب جوان مرغ یا گوشت بره یا زیرہ و زعفران
و دارچینی میل نمایند ✿ نوع دیگر جہت تقویت باہ
و ضعف قلب و رطوبت فراجان ترتیب دادہ اند
صنعت آن بادزہر حیوانی عنبر اشہب مشک خالص
از ہر یک نیم مثقال قرص افعی مروارید ناسفتہ
خصیۃ الثعلب مصطگی صندل سفید مقامری عود قمار

از ہر یک یک مثقال ورق طلا دہ عدد ورق نقرہ
بیست عدد اجزا را مجتمع ساختہ علی الرسم در شربت
گاؤزبان سرشتہ چہار حصہ نمودہ در چہار صباح بطریق
مذکور بنوشند و دران ایام شکر پلاو و چینیا پلاو و
کبک جوان و مرغ و کبوتر بچہ میل کنند و از اشربہ
شربت صندل و گاؤزبان عنبری و شربت سیب
و امثال آن و از منقلات شکر صندلی و شکر پنیر و
نقل پستہ و مشکوئی کہ مناسب دانند عدد ادویہ با
شربت دوازدہ است ✿ نوع دیگر کہ در تحریک باہ
و قوت شہوانی بینظیر است ✿ صنعت آن بادزہر حیوانی
مروارید ناسفتہ از ہر یک نیم مثقال جدوار مجرب
خصیۃ الثعلب مصری از ہر یک یک مثقال یاقوت
سرخ مرجان قرمزی از ہر یک دو دانگ زعفران
لاجورد مغسول از ہر یک یکدانگ ورق طلا دہ
عدد ورق نقرہ پنجید عنبر اشہب چہار نخود مشک
خالص دو نخود ادویہ علی الرسم در نوشدارو ی
لولوی بسرشند و سہ حصہ نمایند و در ۳ صباح
بدستور بنوشند ✿ نوع دیگر بادزہر حیوانی را بہ
تنہائی با گلاب بر سنگ سماق سائیدہ در معجونے
مناسب مثل دوا المسک و نوشدارو و مفرح یا
قوتی بسرشند و ۳ صباح بطریق معہود بنوشند

فصل در ذکر حبوب بادزہر حیوانی

حب بادزہر جہت تقویت قلب و دماغ و کبد و
معدہ نافع و نفث الدم و اسہال را مفید ✿ صنعت
آن مروارید ناسفتہ نیم مثقال کہربا نیم مثقال
مشک خالص یکدانگ بسد یاقوت صندل سفید
طباشیر سفید از ہر یک نیم مثقال بادزہر حیوانی یک
دانگ و نیم زعفران یکدانگ صمغ عربی یکمثقال
کوفتہ بیختہ حب سازند ✿ حب بادزہر کہ بجہت ابقای
قوت حیوانی خورند ✿ صنعت آن بادزہر حیوانی نیم
مثقال عود ہندی غرقی خام یاقوت رمانی پیکوتی
لعل بدخشی از ہر یک یکدانگ زرجد دو دانگ
ورق طلا دو عدد و ورق نقرہ چہار عدد عنبر اشہب

یک نخود مصطگی دو دانگ اجزا را آنچہ صلایہ کردنی است
بر سنگ سماق صلایہ کردہ و باقی را دیبا دن نرم کوبیدہ
بیختہ بگلاب سرشتہ بورق طلا و نقرہ محلول مخلوط
ساختہ و حب ساختہ سہ قسمت نمودہ ہر روز قسمی را
فرو بلند و از عقب آن گلاب بنوشند ✿ حب بادزہر
حیوانی قلمی فرمودہ اند کہ از قدوۂ حکما اشراق و سلیل
اطبائے آفاق والد ماجد حقیر قدس سرہ العزیز است
صنعت آن بادزہر حیوانی مجرب یکدانگ مشک
خطائی عنبر اشہب موسیائی دار انجیر دی از ہر یک نیم
دانگ مروارید ناسفتہ کہربائی شمعی بسد محرق از ہر یک
نیم مثقال یاقوت رمانی دو دانگ طباشیر سفید یک
مثقال ورق طلا ورق نقرہ از ہر یک ۲ عدد صندل
سفید یک مثقال زعفران صمغ عربی از ہر یک ۲ دانگ
موسیائی و عنبر را بروغن بلسان گداختہ جوا
را بگلاب صلایہ نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ و صمغ
عربی را بگلاب حل کردہ ورق طلا و ورق نقرہ را با آن
حل کردہ باقی ادویہ را با آن سرشتہ حبہا سازند ہر
حبی بقدر نخودی ہفت حصہ نمودہ ہر روز یک حصہ
آنرا با گلاب و عرق گاؤزبان از ہر یک دہ مثقال
فرو برند ✿ حب بادزہر حیوانی ✿ صنعت آن بادزہر
حیوانی مجرب بادزہر معدنی خطائی عود ہندی قرنفل
سنبل الطیب دارچینی جوز بوا از ہر یک دو دانگ
عنبر اشہب مشک تبتی زعفران ورق طلا ورق نقرہ
از ہر یک نیم دانگ صمغ عربی یکدانگ صمغ عربی را
بگلاب حل کردہ ادویہ را کوفتہ بیختہ با آن سرشتہ حبہا سازند
ہر حبے بقدر نخودی ہر روز دو حب آنرا با گلاب و
عرق گاؤزبان پنج مثقال فرو برند ✿ حب بادزہر
حیوانی شیرازان قدس اللہ سرہ است ✿ صنعت آن
بادزہر حیوانی یکدانگ و نیم یاقوت رمانی لعل بدخشی
مروارید ناسفتہ مصطگی رومی درونج عقربی حب بلسان
از ہر یک نیم مثقال زعفران جند بیدستر موسیائی دار
انجیر دی از ہر یک دانگ ورق نقرہ ورق طلا مشک
تبتی عنبر اشہب از ہر یک نیم دانگ صمغ عربی یکدانگ

اول مرتبه عنبر و مومیائی را بروغن پسته گداخته پس
جواهر را که با گلاب محلول کرده باشند با آب کشنیز
و صمغ عربی که بگلاب حل کرده و ورق طلا و ورق نقره
را آن حل نمایند و آنچه باقی مانده از ادویه کوفته بیخته
مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هر حبی
بقدر نخودی و هشت حصه نموده یک حصه را ورق طلا
و یک حصه را در ورق نقره و با گلاب هر روز یک حب را
فرو برند و حب پادزهر حیوانی منقول از خط حکیم محمد یار
ولد حکیم صالح تبادان مرحوم پادزهر حیوانی اصلی یا معدنی
یک مثقال و دو دانگ کهربا ستی مصطکی رومی فلفل
قرنفل قاقله صغار و کبار قرفه دارفلفل سیاه و بزر البنج سفید
عود قماری خام زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار
ابریشم مقرض از هر یک یک مثقال زعفران حشیشة التعلب
مصری صمغ عربی از هر یک دو مثقال افیون کافور
بیست مثقال و نیم جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال
و نیم صندل سفید انیسون از هر یک یک مثقال و
نیم ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال
عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را
بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن خمیر کرده
حب سازند هر حبی بقدر نخودی و مفرح شاهی
از مخترعات صاحب خلاصة التجارب بصنعت
آن پادزهر حیوانی اصلی یا معدنی ده درم صدوار خطائی
مجرب پانزده درم زعفران پنج درم ابریشم محرق
بادرنجبویه از هر یک هفت درم زیره کرمانی اصل السوس
از هر یک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل
سرخ هشت درم عنبر اشهب دو درم مشک تبتی
یک درم صندل سفید و درونج عقربی از هر یک چهار درم
آمله مقشر زرنباد از هر یک سه درم و نیم ورق گل سرخ
هشت درم ادویه کوفته بیخته پادزهر را بر سنگ ماق
صلایه نموده جمله را بعرق بید مشک سرشته نیم خشک نموده
باشربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی یک مثقال و اگر حب خواهند قدری
نبات و قلیلی صمغ عربی در جمله مشک خیسانیده آن

سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و اطفال و
اشیای فرح بخش قویا بمقدار نخودی و متوسطین را
بقدر فلفل و ضعفا را بقدر ماش و گفته اند که در ملک
هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از پادزهر
برمی آید قریب بحجر التیس و در نفع ضعیف تر
از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند
و اصلی ندارد و نیز در شهرهای ولایت گولکنده و
بنگاله که از حدود ملک دکن است از زهره گاو و
گاو دشتی جنگلی نیز بر می آید و بسیار دوا فروش است ملک
سبز زرد رنگ بی رونق و جلا میباشد و تا بیست
مثقال دیده شده و بسیار کم قوت و ضعیف الفعل است
و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از
پادزهر میمونی بهم میرسد که از زهره میمون برمی
آورند و رنگ آن بزردی و شکل هیکلی و درازی
و باریکی مایل پادشاهان آنست بقیمت تمام میخرند
و در خزائن خود نگاه میدارند و باعتقاد آن قوم
خواص معجز نمون دارد و در باب آن مبالغه بسیار مینمایند
پادزهر قنفذی و آن سنگی است مدور یا اندک طولانی
بشکل و برنگ دانه جوزبوا اندک تیره رنگ تر کوچک
بقدر نیم مثقال و تا دو مثقال نیز دیده شده میگویند
که در زهره بعضی از خارپشتهای جنگلی در بعضی
از جزائر ملک فرنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره
بنادریه که ماده تیز نامند و علامت بهم رسیدن آن
در زهره آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف
و لاغر میشود و از میان قنفذهای دیگر برآمده جدا
و تنها میگردد و اگر مطلع نشوند و برنیاورند آن را
او را هلاک میگرداند از خواص آن آنچه با ثبات
شنیده شد و آن است که نافع است از برای سموم
و اکثر انواع تبها و اوجاع گرده و امراض
بارده رطبه و بعضی سموم و طریق استعمال آن آنست
که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مثقال آب
شیرین خالص کنند و لحظه آن سنگ را باهستگی
در میان آن گذارند تا آب تلخ گردد پس آن را برآورده

آب را بمریض بخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه
دارند اگر یکبار دفعه تسکین تمام نیابد مرتبه دیگر بدستور سابق
و این هر چند بزرگتر و آب را زودتر تلخ کند بهتر است
زیرا که چون مکرر آن را در آب اندازند و یا کهنه گردد
قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیرتر تلخ مینماید
و از جوهر آن نیز چیزی تحلیل میابد و کوچکتر میگردد
و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام گداخته
گردد

فصل در بیان پادزهر معدنی

آن را بعربی حجر السم و بفارسی پادزهر کانی و زهر مهره
نامند و در هند نیز بزهر مهره مشهور است و در بعضی
لغات معروف بقیطاس است و آن حجر معدنی است
و معادن آن در ملک ختا و جبال چین و هند از اجمیر
و دکن و تبت و قندهار و در مملکت باختر و خراسان
و کرمان و توران و خلیص است که در نواح مدینه
طیبه است و بهترین آن ختائی پس قندهاری پس
خراسانی پس خلیصی است و بدترین آن دکنی است
و آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که
الوان مفرده آن پنج است زرد و سفید و سبز و اغبر
و منقط و این پنج قسم را حقیر دیده و الوان دیگر
مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و رنگ سیم
و زرد مایل بسبزی و زرد مایل بسرخی و سرخ شلغمی و
مخطط بخط سبز و زرد و سیاه و ابری بدین الوان
و نخودی یکرنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر را
الوان و اقسام بسیار است الا امتحان خوبی بهترین
آن انواع است خوبی آن آنست که سخیف نرم
الملمس خوش قماش خوشبو باشد و زود سائیده
شود و از سائیدن آن بوی خوش قریب ببوی
مشک و عنبر بمشام رسد بلکه ناسائیده آن نیز خوشبو
باشد و بعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید و کف
دار برآید و خوش طعم بود و هر چند سفیدی و کف در سوده
آن زیاده باشد بهتر است و دیگر آنکه چون افیون
یا آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند

دیگر آنکه چون برگ نیم را بخایند و مشارٌ الیه آن زهرمهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و گداخته شود و آن عرق را اگر بخوردن صاحب تپ دهند تپ او زائل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد دیگر آنکه گفته اند که چون طعامیکه بسم آلوده باشد بگذارند اگر عرق کند فادزهر بسیار خوب است و الا نه دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر دو جو از ان را بسایند و بخورد افعی دهند اگر افعی را بکشد بادزهر خوب است و الا نه و علامت خوبی آن نیز آن است که چون سمی بحیوانی بخورانند و یا آن را بگزانند و بعد از ان قدری معتد از ان سائیده بان حیوان بخورانند و در صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بمالند اگر دفع سمیت نمایند بسیار خوب است و الا فلا امتحان دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه یا ملدوغه امتحان نمایند اگر نفع و اثر تمام او ظاهر شود خوب است و الا نه و شاید بعضی ازین اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و چینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری و شاه منصوری و قلیعی آن است که خطائی و چینی نرم می باشد و باقی صلب و لیکن صلابت بعضی زیاده و بعضی کمتر و در باقی اوصاف از خوشبوئی و خوش طعمی و خوش رنگی و قماش و صفائی جوهر سنگ و ملاست و سفید بر آمدن محک همه برابر اند با فرنگ خطائی و بعضی از قندهاری طبا خراسانی را در نفع و اثر مساوی با چینی بلکه زیاده از ان میدانند و بغدادی نیز بهترین است و بهترین الوان آن زرد و صاف نیم رنگ و بعد الان اغبر و بعد از ان مائل بسبزی و نخودی گفته حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره و بسیار خوشبو باشد و بهتر رنگ و از هر جا که باشد خوب و با اثر با قیمت است هر چند بیشتر بیشتر و هر سنگی که اوصاف مذکوره دران کمتر آن ضعیف تر

در بیان مزاج و طبع این سنگ

اعتبار را دران اختلاف است بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل و بعضی معتدل مائل بحرارت و قول باعتدال اقرب بصواب است و یابس در درجه دوم بالاتفاق است

بیان منافع و خواص آن

گفته اند موافق است بجمیع افرجه عجیب آنکه نفع آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط و دفع جمیع سموم نماید تا دوازده قیراط آن که قریب یکدرم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی است و چون آن را میلایه نموده و حب ساخته هر روز یک قیراط آن را فرو برند تا چهل روز حافظ صحت و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره است و جهت خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و درد و اخر هیضه که قی و اسهال بند نشود و جهت ربو و ضیق النفس و ازاله غم و هم و توحش و مالیخولیا و طاعون و وبا مفردا یا با گلاب یا عرق بید مشک یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا با آب خالص سائیده آشامیدن و اگر با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند نیز بسیار موثر و شربتی از آن از یک قیراط تا دوازده قیراط است افلاطون در کتاب جامع الخواص در فصل بادزهر کانی میگوید که سم را جذب مینماید و شریانات و بدن را از ان پاک میسازد و تنقیه می کند و خون را از سمیت خالص میسازد و از هر سم قاتلی که باشد هر گاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و پراگنده شدن سم در بدن و همچنین نفع میبخشد نفع ظاهرین در گزیدن جانوران و حیوانات سمی اگر بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بتر شح دفع مینماید و حکیم محمد هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از زنبور عسل در حالت تخمه

فصد کرده و دیر و شدید تپی در جانب جگر و زیر انسیام او عارض گشته بود و سته داغی از زین فادزهر سه دفعه در یک روز با و داده شده هر مرتبه آثار او تخفیف یافت در آخر روز ورم و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را نیشتر مسموم فصد کرده باشند قدری از ان سنگ را بسایند و بران بپاشند مضرت نرساند ارسطو گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلی انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم بدارنده آن چندان اثر نمی کند که در غیر آن دوستی که دران این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته باشد حدت و قوت آن را ضعیف و کم میگردانند و ازین قبیل است زنگار آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند در نگین و آن انگشتری طلا النقش نماید عقرب بدارنده آن مضرت نمیرساند و نزدیک او نمیشود و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری را با انگشتری که ارسطو نقل کرده در دهن صاحب سموم گذارند و بمکد نافع است او را و همچنین اگر بر موضع لدغ عقرب و هوام و لیبار از ذوات السموم مثل زراریح بمالند نافع و موثر باشد و بدل آن زمرد سبز صاف خوش رنگ آبدار بلکه مشهور بزمرد کهنه است بوزن آن است و طبع و مزاج و قدر شربت زمرد نیز با بادزهر معدنی برابر است چون با آب سرد یا با بنات یا با عسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آن است و در بعضی صفات نورانی نیز در نفع و اثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب زیادتی یبوستی که دارد و دیگر جهت شفافیت جوهر او صاف تر از زمرد یابست و لهذا از درجه اعتدال انحراف یافته در مثل آن بدل بلکه مثل زمرد میتواند بود و گفته اند که اگر بادزهر کانی سفید را با آب بسایند و بر عضویکه بواسطه سقطه و ضربه متالم شده باشد طلا نمایند ازاله الم و منع تورم آن نماید

و چون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق عرق
دفع نماید

فصل در ذکر حبوب بادزهر معدنی

حب بادزهر معدنی چون چهل روز متوالی بدان
مداومت کرده شود جمیع منافع مسطوره در بادزهر
انسان بظهور میرسد صنعت آن بادزهر معدنی
مروارید ناسفته کهربای شمعی طباشیر سفید گل داغستان
گل ارمنی مغسول صندل سفید از هر یک دو درم و نیم
ورق نقره یک درم ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو
دانگ کوفته بیخته مهتاب و جمیع بالخته هر روز دو حب
آنرا با گلاب فرو برند صنعت حب بادزهر معدنی دیگر تالیف
آن مرحوم جهت جمیع خواص مذکوره در تقویت باه
مجرب است صنعت آن بادزهر معدنی پنج مثقال
مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنه سبز
صافی مرجان قرمزی شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هر یک
یک مثقال و یکدانگ نیم زعفران چهار دانگ
عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال
جوهرها با گلاب صلایه نموده ورق طلا محلول نیم
مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته معنبر
آن حب را با نبات سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر
نخودی هر روز چهار حب آنرا فرو برند صنعت حب بادزهر
معدنی در تقویت قلب و دفع سموم و ازاله ضرر هوای
سمی و اصلاح اخلاط فاسده بدن بی نظیر است صنعت
آن بادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی مروارید
ناسفته کهربا گل ارمنی مغسول درونج عقربی حب البلسان
شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر سفید
گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هر یک نیم مثقال
زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره
ورق طلا از هر یک یکدانگ و نیم جواهر را اول یک
ساق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را با
آب صمغ عربی محلول حل نموده مشک و زعفران را
بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال گداخته
باقی ادویه را کوفته بیخته همه را در هم کرده و نیکو سرشته
حبها سازند هر حبی بقدر قیراطی و هر روز پنج عدد
ازین حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند حب
بادزهر معدنی مشهور بحب شلالی نافع از برای تقویت
قلب و دماغ صنعت آن بادزهر معدنی خطائی
مروارید ناسفته سائیده صندل سفید اجزا متساوی
کوفته بیخته با گلاب یا عرق بیدمشک سرشته حب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج
حب با گلاب یا عرق بیدمشک فرو برند سفوف
بادزهر معدنی تالیف میرزا ابراهیم حسینی فرموده اند
که این سفوف را منافع لاتحصی است و در تقویت
باه و قلب و دماغ بی مثال است و با وجود این افعال
نیست بسیار حار صنعت آن بادزهر معدنی
خطائی مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال عود
قماری عود الصلیب کشنیز خشک دانه هیل اسطوخودوس
گل گاوزبان بادرنجبویه زرنباد متقی از هر یک سه
مثقال رازیانه گل سرخ از هر یک یک مثقال
عنبر اشهب یکمثقال نبات سفید یکصد و پنجاه
مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یک مثقال
و نیم با گلاب سفوف سازند بادرنجبویه معرب
بادرنگبویه فارسی و بعربی مفرح القلب و لقب با ترنجیه
ریحان نیز نامند و بهندی بلی لوٹن و آن نباتی
است در هیئه بیاد رنگ و خود رو و بستانی
میباشد نوعی که برگش لطیف و طولانی و اطراف
برگ مثل اره و شاخش پرشعبه و شبیه بریحان و رنگش
بنفش مائل بسرخی و دیگری سبزی با طعام میخورند
سبز و سفید میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود
تخمش شبیه به تخم کتان و اغبر و نوعی دیگر در بوی
و شبیه و انسان تند ابو ترد برگش مائل به تیره و برو
صحرائی و بستانی می باشد بی ساق و شاخها بسیار
از یک شاخ و بیخ میروید و برگش باخشونتی و
عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم
و در قوارا المزرا آنرا بادرنجبویه میدانند در هیئه او
مثل نعناع هر سال سبز میشود دیگر بر این نوع را دوست
میدارند و جمعی هر دو را یکی میدانند و آنچنان نیست
و حکیم میر محمد مومن نوشته که آنچه مولف اختیارات
بدیعی گفته که آن بالنگو است غلط است چه تخم بادرنجبویه
باریکتر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر بالنگو را گشنیز
گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان
سبز بزرگ است و در بو مثل شاه سفرم و بادرنجبویه
در دوم گرم و خشک است و مقوی دل و دماغ و
حواس و معده و جگر و مفرح و ملطف طعام غلیظ
و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان
و وحشت و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و ذکا بو سر
و منفعت امراض در کمین دگرده و رفع سموم مطلقا
و وحشت سودای و سده دماغ نافع و برگ مسحوق
آن از پنج درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن
سگ دیوانه و رتیلا شراب و ضماد مفید تا تبدیل
آن جهت ازاله بوی شراب و بدبوی دهان بسیار
موثر و مضمضه بطبیخش جهت فساد دندان و بلوس
دندان جهت احتباس حیض و ضمادش جهت ورم دفع و
و طلای آب آن جهت جرب سودای و دمل و نار فارسی
و آکله و دفع لرزه و قشعریره و با نمک جهت خنازیر
و سه درم آن با نیم درم نطرون جهت قرحه امعا و با
یک مثقال نطرون جهت رفع ضرر فطر و سماروغ
و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و ضیق النفس
و مضرور ک و مصلحش صمغ ... کنند و بدلش دو
وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر
شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه آن تا
بیست درم است و تخمش در افعال ضعیف تر از
برگش است و یک مثقال او جهت دفع لرزه و قشعریره
و ضیق النفس نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است
شراب بادرنجبویه امراض بارده و سوداویه دماغی
و سده های دماغی و خفقان بارد و سوء مزاج بارد
سوداوی قلب را نافع است صنعت آن آب
بادرنجبویه تازه یک من با یکمن قند سفید بقوام آورند

واگر تازهٔ آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک
آبجوشانند وپالایند وپانصد من قند سفید بقوام
آورند ٭ شراب بادرنجبویه مرکب برگ بادرنجبویه
هفت مثقال ونیم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تخم
کاسنی از هریک ده مثقال گاوزبان اصل السوس از
هریک پنج مثقال رازیانه بسفایج فستقی از هریک
چهار مثقال ابریشم شش مثقال گلاب یکمن آب
تفاح شیرین دویست مثقال قند سفید یکصد وپنجاه
مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک اوقیه
منفعت شراب بادرنجبویه که شیخ رئیس در ادویه
قلبیه ذکر کرده ودر اکثر اقسام ضعف قلب ودماغ و
تنقیه آنها مجرب است تخم کاسنی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه
از هریک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
رازیانه بنفشه اصل السوس مقشر از هریک سه مثقال
پرسیاوشان بسفایج فستقی مقشر انیسون از هریک پنج
مثقال بادرنجبویه نه مثقال در گلاب وعرق بیدمشک
وآب سیب خیسانده جوشانند وصافی نموده با
یکصد وچهل مثقال قند سفید بقوام آورند ٭ عرق
بادرنجبویه مقوی اعضای رئیسه معده ومفرح ومفتح و
ملطف ذهن وفهم طعام وذکی ذهن وحفظ وبارد المزاج
را نافع است ٭ منفعت آن بگیرند بادرنجبویه تازه سبز
ودرد دیگ کنند ودر یک من آن شش من آب خالص
شیرین داخل کنند واگر تند خواهند کمتر واگر ملایم خواهند
زیاده وبدستور متعارف عرق کشند واگر برگ بادرنجبویه
تازه سبز نباشد از خشک آن بگیرند وبه یک من آن
هشت من آب یا کمتر زیاده بنابر اغراض داخل کرده عرق

فصل در بیان بادهرج

بادهرج بنسخه سید اسمعیل جرجانی ریاح غلیظه در معده
واحشاء را بتحلیل برد وسده بگشاید وطحال بگشاید
وضیق النفس ویرقان سده را نافع وتنها وبرودت
رحم وتپ ربع را مفید وحیض بگشاید ومعنی آن تریاق الریح
است مانند بادزهر که تریاق السم است ودر بادزهر
نیز ذکر یافت منفعت آن هزار اسپند حلیله از هریک پنج درم

زرنباد درونج عقرقرحا فلفل سلیخه اسیاه
اسارون قسط لخ زنجبیل زعفران از هریک دو
درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند شربتی یک مثقال ٭ بادهرج
بنسخه سمرقندی در قرابادین از کتب مستعمل منقول
الیه نافع از برای برودت معده وورم وامتلاء
طمث ورياح غليظه آن ٭ منفعت آن زرنباد درونج
عقرقرحا بزرالبنج سفید جندبیدستر فلفل سفید فلفل
سیاه دارفلفل سلیخه قسط سنبل الطیب اکلیل الملک
بزرالاسفن نانخواه قرنفل شونیز زنجبیل بادیان
اشق قنه سکبینج حب المحلب از هریک شش درم حرمل
وج ترکی حب الغار میعه سائله تربد سفید زعفران
سعد کوفی از هریک ده درم مروارید ناسفته سه درم
مصطکی صافی صبر سقوطری از هریک دوازده درم حاشیه
پانزده درم صموغ را بشراب حل کرده باقی ادویه را
کوفته بیخته بعسل سرشند شربتی از یک درم تا دو
درم ودر نسخه دیگر شربتی از یک مثقال تا دو
است بزرالاسفن تخم کرفس است ٭

فصل در ذکر نسخه باسلیقونات

بدانکه باسلیقون بمعنی کحل روشنائی است ودر تحفه
جالب السعادت نیز گفته اند وگویند بلغت یونانی
بمعنی ملک اعظم است وباسلیقون دوای ملکی
ونام پادشاهی است که این دوا بجهت او ساخته
شده وباسم آن شهرت یافته وبلفظ مولف آن
است ٭ باسلیقون کبیر تاریکی چشم وابتدای نزول
آب ودمعه وجرب وسبل وظفره وشترناق را نافع
است ٭ منفعت آن کف دریا اقلیمیای نقره
از هریک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی سفید
آب ابار تیز فلفل دارفلفل سنبل الطیب رمه اصفهانی
از هریک دو درم نمک هندی قرنفل دواله از هریک
دو درم صبر سقوطری عفارة بابونج مس سوخته
از هریک چهار درم ماميران چینی مرمکی نوشادر زرد چوبه
از هریک شش درم هلیله زرد چهار درم سنبل غبار سائیده

بچشم کشند ٭ باسلیقون کبیر جالینوس وحافظ صحت چشم
نافع از برای جرب سبل وغشاوه وظلمت ابصار
وسبل ودمعه وبیاض کهنه ودر هر مرض که از ابخره
نباشد این دوا بهتر است آن را از روشنائی شیخ
الرئیس گفته که این دوائی است جلا دهنده از
برای چشم می کشند وچشم در حال صحت در هر روز یکمرتبه
یا در هر روز یکمرتبه پس جلامی دهد بصر را وحفظ صحت
چشم میکند شفائی گفته که تاریکی چشم وابتدای
آب ودمعه وجرب وسبل وظفره وشترناق را
نافع است ٭ منفعت آن بنسخه شیخ رئیس گرفته
جمله ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای
نقره زبدالبحر از هریک ده درم مس سوخته پنج درم سفید
آب قلعی نمک اندرانی از هریک سه درم نوشادر دار
فلفل از هریک دو درم قرنفل اشنه از هریک یک درم
فلفل چهار درم کافور ریاحی چهار درم کوفته صلایه کنند
بر سنگ سماق ودر چشم کشند ٭ باسلیقون کبیر
بنسخه شیخ داود ٭ منفعت اقلیمیای نقره زبدالبحر از
هریک ده درم مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی
فلفل سیاه جعده نوشادر دار فلفل از هریک دو
درم ونیم قرنفل اشنه از هریک یکدرم کافور پنج درم
ودر بعضی نسخها سرمه اصفهانی چهار درم داخل
وباکی نیست از داخل بودن آن ٭ باسلیقون کبیر
بنسخه حاوی بتغییر ٭ منفعت آن زبدالبحر اقلیمیای
ذهبی اقلیمیای فضی از هریک ده درم مس سوخته پنج درم
نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیز فلفل
دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر
یک دو درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری پانزده درم
اشنه یکدرم مرصافی ماميران چینی نوشادر
زرد چوبه از هریک سه درم پوست هلیله زرد چهار
درم نمک طعام یکدرم ودر نسخه دیگر صبر پنج درم
وقرنفل دو درم است واین نسخه اختراع است
ادویه کوفته وبیخته وقت حاجت در چشم کشند ٭ با
سلیقون دیگر که چهین محبت بدارد ٭ منفعت آن زبدالبحر

اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقشیشای ذهبی توتیای
هندی دارچینی سنگ بصری مرسیر اصفهانی هلیلهٔ
سیاه شنجرف از هر یک پنجدرم سلیخه قرنفل از هر
چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی صبر
سقوطری شادنج عدسی مغسول از هر یک سه درم
زنجبیل مامیران چینی فلفل دارفلفل نمک هندی نمک
اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم زعفران مروارید
ناسفته نوشادر از هر یک یکدرم بدستور صلایه کرده بکار
دارند تو باسلیقون کبیر منقول از قرابادین کوتوالی
ظلمت بصر را ببرد و ابتدای نزول آب را نافع است
و منع کند از فرود آمدن آب و جرب و سبل و دمعه را که
بسبب رطوبت باشد سود دهد صنعت آن زبد البحر
اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی از هر یک پنجدرم
شیاف مامیثا صبر سقوطری زرد چوبه از هر یک
دو درم و نیم پوست هلیلهٔ زرد دو درم مرصافی
مامیران چینی نوشادر توتیای هندی توتیای
کرمانی طباشیر سفید از هر یک یکدرم و نیم مس سوخته
اسفیداج رصاص نمک طبرزد ساذج هندی فلفل
دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی
نمک نفطی از هر یک یکدرم اشنه قرنفل از هر یک
نیم درم نمک خمیر دو استار کوفته بحریر بیخته سحق
نموده بکار برند و در نسخهٔ دیگر مشک بر کی یکدانگ
داخل است تو باسلیقون صغیر در نفع قریب است
بباسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای ذهبی
کف دریا از هر یک پنجدرم مس سوخته اقلیمیای
فضی از هر یک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج
رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی خوانند
از هر یک یکدرم و نیم نوشادر دارفلفل از هر یک
یکدرم و دالهٔ قرنفل از هر یک نیم درم کافور مشک
از هر یک یکدانگ و نیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده
بکار دارند تو باسلیقون صغیر نافع از برای جمیع
آنچه نافع است از برای آن باسلیقون کبیر صنعت
آن نسخهٔ شیخ الرئیس اقلیمیای ذهبی پنجدرم
شادنج مغسول نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم
مس سوخته فلفل سفیداب نمک اندرانی از هر
یک پنجدرم کف دریا چهار درم نمک هندی قرنفل
هیل بوا اشنه سنبل الطیب از هر یک یکدرم
کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده بچشم
کشند تو صنعت این نسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره پنجدرم
روی سوخته دو درم سفیداب قلعی نمک اندرانی
نوشادر جعده فلفل دارفلفل از هر یک نیم درم
کوفته بحریر بیخته صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ
دیگر بجای روی سوخته مس سوخته است تو
نسخهٔ دیگر تو صنعت آن اقلیمیای ذهبی ده درم
مس سوخته پنجدرم سفیداب رصاص نمک اندرانی
از هر یک دو درم نوشادر جعده فلفل دارفلفل
توتیا از هر یک دو درم زبد البحر دو درم و در نسخهٔ دیگر
یکدرم است قرنفل اشنه از هر یک یکدرم مجموع را
کوفته بحریر بیخته و صلایه کرده اکتحال نمایند
و در نسخهٔ دیگر این باسلیقون بجای جعده پنجدرم
کافور قیصوری داخل است تو باسلیقون که جهت
غشاوه و سبل و بیاض و حمرت را نافع است
و سبل و جرب و دمعه را نیز مفید تو صنعت آن
اقلیمیای نقره زبد البحر از هر یک پنج مثقال
مس سوخته هفت مثقال سفیداب ارزیز جعده
نمک ترکی فلفل سیاه نوشادر دارفلفل از هر
یک یک مثقال قرنفل اشنه از هر یک نیمدرم
کافور ربع مثقال ساذج هندی جندبیدستر
سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بحریر بسیار
نرم بیخته بکار برند و در نسخهٔ دیگر بجای قرنفل ترفه
است و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم
نیز داخل است تو باسلیقون دیگر جرب و سبل
و ظفره و دمعه و خیرگی چشم را نافع است صنعت
آن فلفل دارفلفل دارچینی زنجبیل پوست
هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هر یک پنجدرم صبر سقوطری
یکدرم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنجدرم
سلیخهٔ سیاه قرنفل از هر یک چهار درم کوفته بحریر بیخته
سحق نیکو نموده در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت
بچشم کشند تو باسلیقون دیگر ظفره و ضعف باصره و
انتشار و نزول آب و خارش چشم را نافع است و
از برای ورم جفن سود مند تو صنعت آن زنجبیل
مامیران چینی فلفل دارفلفل از هر یک دو درم
زعفران مروارید ناسفته از هر یک درم پوست
هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی نمک هندی ملح اندرانی
نمک اندرانی سرخ از هر یک دو درم شادنج عدسی
مغسول صبر زرد سقوطری از هر یک سه درم کف دریا
توتیای هندی حجر بصری سرمهٔ اصفهانی مرقشیشای
ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هر یک پنجدرم
بدستور مقرر کحل سازند عدد ادویه بیست است تو

فصل در نسخ باشویه ها

بدانکه باشویه صداع و سرسام و جمیع آلام دماغی را
بنابر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد و الیضاً ممیا
را در آخر تپها بسبب انفتاح مسام و تسبیل عرق و
بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زود تر متوطی
میسازد و استعمال آن در حین اشتداد حمی مفرط
الحرارة جائز نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر
ناچار باشند باشویه نمایند باب معتدل مائل بسردی
و در هر حال باید که در وقت باشویه نمودن ردائی
را مین ظرف آب و روی بیمار حائل سازند تا بخار
آب بدماغ مریض نرسد و اصل در باشویه آب گرم
است فقط و از برای اصلاح حرارت بالفعل آب
گرم ادویهٔ بارده در ان میجوشانند مانند تخم کاهو و برگ
بید و خطمی و نیلوفر و امثال اینها و اما جهت تسهیل
ماده باسافل ادویهٔ مرخیه چون گل خطمی و برگ
خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل
ابخرهٔ منجذبه باسافل چون اکلیل الملک و بابونه
و عنب الثعلب و سبوس گندم و از برای جذب مواد
باسافل مثل خردل و ملح و نمک و وسمه و امثال اینها
و طریق استعمال آن آن است که ادویه را در آب بسیار

بجوشانند و در وقت طلوع سر آن را بپوشند که بخاران
سر دان تر و پس فرود آورده بگذارند تا بخار و گرمی
آن کم گردد و صاف نموده در آفتابه کرده پایها را تا زانو
برهنه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا
آهسته آهسته بریزند بکیسه بجامی از اعلی با سفل بمالند
و پرده میان طرف در روی مریض حائل سازند چنانچه
گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد و در
امراض حاده هرچند مائل بسردی و اعتدال باشد
بهتر است پس پایها بچادری خشک نموده در
چادر خشک دیگر زمانی بپیچند و دارند پس باز بنهایند
و این عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه
میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذاشتن پاها را
در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب
خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار در آن باشد
که پاها در آن غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی با سفل
تا ایام که مریض را خوش آید و جمع او برداشت کند
بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی
باشد که ریختن از اعلی با سفل از آفتابه یا گذاشتن
پاها در ظرف عمیق را موقوف نمایند گذاشتن و تنها
درین آب نیز جذب بخار از دماغ و دل میکند و هرگاه
حرارت اشتداد داشته باشد و جذب ابخره ضرور باشد
اقتصار بر غسل اطراف بهتر است از غرق آنها در آب
گرم چه گذاشتن اطراف در آب گرم نزد حدت حرارت
محدث زیادتی گرمی است و باید دانست که هر وقت
که شد رجلین کرده شود جهت جذب مواد با سفل باید
که ابتدا از اعلی نموده با سفل آیند بدین قسم که پارچه
کرباس طولانی گرفته از بیخ انها پیچیده با سفل
آیند تا کعبین و در وقت باز کردن از اسفل با علی
روند و بعد از باز کردن بلا فاصله پاها را با آب گرم
بشویند تا ابخره منجذبه باز صعود ننمایند و این امور
مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مراتبات آن لازم
است پاشویه نافع جهت امراض حاده حاره مانند صداع
حار و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین

و سائر امراض حاره نسخه صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر
گل خطمی از هر یک یک جزو شگوفه برگ بید برگ
خطمی برگ خبازی از هر یک یک قبضه سبوس جو دو
مشت در آب بسیار جوشانیده و صاف کرده در
آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند و اگر جمیع ادویه
بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است نسخه پاشویه
معتدل در امراض مرکبه صنعت آن گل نیلوفر گل
بنفشه بابونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم
سبوس جو از هر یک مشت برگ بید یک قبضه همه را
باهم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتابه
نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند نسخه پاشویه دیگر
جهت امراض بارده دماغیه صنعت آن گل نیلوفر
گل بنفشه بابونه عنب الثعلب تخم خطمی زوفای خشک
اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم مشت
حلبه دو جزو وسمه یک ثلث جزو در آب جوشانیده
بطریق متعارف پاشویه نمایند نسخه پاشویه حاره جهت
جهت اماله ماده بارده دماغیه صنعت بابونه
اکلیل الملک عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشک
خردل حاشا کما فیطوس از هر یک بقدر حاجت
سبوس گندم مشت در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند:-

باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیه

بتیسه منافعه بدانکه بتیسه لفظ هندی است و
معنی آن سی و دو دوا است یعنی این نسخه سی و دو
دوا است و منافع آن شصت و چهار دوا
و اکثر آن ادویه هندی است نافع جهت امراض
بارده و سرد مزاجان و پیران را موافق نسخه صنعت
آن تخم تالمکهانا تخم اسگند بیخ بند سر والی تخم
کوانچ بید بیطلے جوز بوا بسباسه دانه هیل قاقله سنبل
الطیب اشته سالخ هندی زرنباد موصلی سفید مائیں
کلان مائیں خورد گل سپاری گل لسته گل دهاوه
منڈی نرکندی گل کیکر گل خر زهره پوست کیکر پوست
درخت مولسری سپاری بره صمغ سجنه موصلی سنبل قرنفل تخم

تیز پات سپاری چکنی ایلچی اندر جو شیرین فلفل دار فلفل
زنجبیل دارچینی سمندر سوکه صمغ پلاس مازو کسل جوز
السرو سمندر پهل سنگهاڑه ثعلب مصری صمغ سنبل
گل سنبل زعفران مغز نارجیل خرما خارک مغز کدو
مغز بادام شیرین صمغ ببول چرونجی مغز پسته مشک
خالص معه چلغوزه کهیلی کهیلا سادر گوکهرو اسگند
ناگوری کوفته بیخته باشد وزن تمام ادویه شکر سفید
اعلی ممزوج کرده بقسم حلوا سوهان پخته نگاه دارند و در موسم
سرما بقدر برداشت مزاج تناول نمایند تو --

باب الباء مع الخاء المعجمه

فصل در بیان بخته جوشاب

بخته جوش نسخه جهت معده و ضعف آن و برودت
جگر و وجع ظهر و مفاصل و قولنج و لقوه و نسیان و ورم
گرده نافع بود و رنگ را صاف گرداند و بوی دهان
خوش کند و باه را قوت دهد و حفظ را زیاده گرداند
بول راند و باد را بشکند نسخه صنعت آن شراب
انگوری یکصد من گوشت سرخ از گوسفند فربه بیست
من عود قماری خام ده درم جوز بوا زعفران مصطکی رومی
خولنجان از هر یک پنجدرم سلیخه رسیاه زنجبیل دارچینی سنبل
الطیب عاقرقرحا از هر یک یکدرم سنبل بوا کبابه چینی
زرنباد قرنفل بسباسه کوفی از هر یک سه درم عسل
مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور بجوشانند تا
مهرا شود و ادویه را نیمکوفته در کیسه کرده سر کیسه را محکم بند
و در آن اندازند و هر لحظه بمالند و یک رطل گلاب اندازند
نموده بپالایند و در آخر مشک تبتی دو دانگ و عنبر اشهب
یکدرم داخل نموده در خم چینی ریزند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک
و کبوتر بچه و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند
بخته جوش نسخه دیگر نسخه صنعت آن بگیرند آب انگور
مثقالی با انگور رازقی رسیده شیرین مقدار یکصد
من گوشت بره فربه گوشت مرغان مثل مرغ خانگی
و کبوتر و تیهوج و دراج و کبک و قمری و فاخته و گنجشک
مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب به شیرین

آب امرود از هر یک ده رطل در دیگ کنند و بجوشانند
و کف آنرا بگیرند پس بگیرند عود هندی ده درم زعفران
پنجدرم قرنفل بسباسه خیربوا کبابه چینی [illegible] سعد کوفی
از هر یک سه درم جوزبوا مصطگی رومی خولنجان از هر یک
پنجدرم سلیخه فلفل سیاه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل
الطیب از هر یک یکدرم مجموع را نیمکوفته در خریطه کتان و
باید که خریطه از دوا پر نباشد و سر آنرا بربندند و در دیگ
اندازند تا آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه
بمالند و چندان بجوشانند که گوشتها مهرا شود و بعد از آن
بگیرند گلاب یک رطل عسل مصفی ده رطل مشک تبتی
یکدانگ و نیم و در تنور دیگر یکدرم است عنبر اشهب
یک مثقال در دیگ بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا
غلیظ شود چنانچه انگشت پیچ شود پس از آتش فرود آورند
و خریطه ادویه را بمالند و بفشارند و بیندازند پس آب
گوشت که مانده نیز بکفگیر بگیرند و بفشارند و بیندازند
پس بقیه جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی نگاه
دارند و اگر را ادوقی خواهند مصطگی زعفران از هر یک
یک مثقال کافی است و اگر خواسته باشند که ادویه دیگر
بدستوریکه ذکر شد داخل کنند و لیکن عسل نمایند و جوارش
بسیار نهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنک از آتش بر
دارند و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت
حاجت استعمال نمایند و باید که بدلخواه ادوقی شراب مسکر حرام است

فصل در بیان بخورات

بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
منقول است که وصف نمودند بخور مریم علیها السلام را از برای
ام ولدی که آن حضرت را بود و فرمودند که این بخور
نافع است از برای هرچه از قبیل ارواح باشد از فساد
تخییل و جنون و صرع و مالیخولیا و امثال آن صنعت آن
فرمودند که بگیر لبان سندروس مقل ازرق پوست حنظل
جزر بری کبریت سفید مقل مکی سعد یمانی از هر یک بقدری
کوفته بقطران شامی بقدر سه قطره چرب کرده و همه را
یکجا کرده بخور گیرا آن بدستیکه نیکو و نافع است منقول از
طب الائمه [illegible] بخور [illegible] با موعده و [illegible]

که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و یا در آب بپزند
و بخار آنرا بگیرند و فرق میان تبخیر و تدخین آن است
که در تبخیر اجزای مائی و هوائی و ناری از یکدیگر منفصل
شوند و در تدخین آنکه از هم جدا و منفصل نگردند بلکه تنها
اجزای ناری و هوائی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال
آن یابس است که بر آتش انداخته و دخان و دود آن را
بگیرند بخلاف بخار که در آب جوشداده بخار آن را
می گیرند و اغلبا عموما گاه بر یکدیگر اطلاق می نمایند
بخور معروف بدخنة الیهود منقول از کتاب [illegible]
[illegible] صنعت آن کندر سندروس میعه سائله
اظفار الطیب قصب الذریره عود قاقله مشک طیب
عود هندی مقل ازرق عنبر اشهب قسط حر اصطرک مجموع را
کوفته یکجا کرده نزد حاجت بخور کنند + بخور ملکی گمان
این است که از طلسم هند است و بعضی گفته اند که
از هرمس کبیر است صنعت آن عود قماری خام
بخور الرهبان اصطرک کوکب الارض سرخس [illegible]
گلنار فارسی بزر البنج بیخ لفاح بهرامان [illegible] مقل الیهود
صندل [illegible] سندروس [illegible] اجزا کوفته
یکجا کرده بگلاب سرشته فتیلهای باریک سازند و
خشک نموده نگاه دارند و وقت حاجت بخور کنند
با آن همچنان که فتیله است از غیر کوبیدن + بخور [illegible]
بگیرند سوسن منزوع الاقماع یک رطل اصطرک نه اوقیه
قسط قرنفل حماما مصطگی اظفار الطیب سنبل از هر یک
یک و نیم اوقیه روغن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته
بیخته با شراب بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند
و بوقت حاجت بخور نمایند + بخور الورد بگیرند حماما
و رمانی قسط سلیخه از هر یک اوقیه اصطرک مصطگی
مقل الیهود اظفار الطیب قشر لادن از هر یک
دو اوقیه ورد دمشقی [illegible] بیست و نه اوقیه ادویه کوفته
بیخته اقراص سازند و عند الحاجت بخور نمایند
بخوریکه مقوی ذهن و دماغ و مزکی حواس و مزیل خفقان
و غشی است صنعت آن عود هندی قسط شیرین
صندل سفید از هر یک جزوی کافور از هر یک

نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر نمایند
بخوریکه لشکر غس را سود دهد باید که روز سوم تبخیر کنند
صنعت آن جاشا فود بیخ هر دو برابر در سرکه بپزند
و نزدیک بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضاً جهت
اعانت بر قطع اخلاط غلیظه موی سر آدمی سوخته
بسایند و بسرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند + بخوریکه
صداع حار مع ماده را سود دهد صنعت آن بنفشه
نیلوفر قضبان خطمی شعیر مقشر مرزنجوش جرادة القرع رطب
جمله یا هرچه ازین ها بهم رسد در آب بپزند و در طشت
ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و بر
علیل گذارند و بفرمایند که دوائی بر سر پیچیده انکباب
بران کند و آب را حرکت میداده باشند تا بخار او بدماغ
برآید در روزی دو سه بار این عمل نمایند و
اطراف را با آب گرم نشویند + بخوریکه صداع بارد مع
ماده را نفع میدهد صنعت آن مرزنجوش فوتنج
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت [illegible] تمام [illegible] ادویه
پخته و سر پوشیده انکباب بران نمایند و [illegible] این
آب بر سر نیز نافع است + بخوریکه زکام گرم را سود دهد
صنعت آن باقلی در سرکه خیسانیده و بر اخگر نهاده تبخیر
نمایند و تدخین بورق آس و مورد یابس نیز زکام حار
را نافع است + بخوریکه صداع ریحی را سود دارد و بخور
صنعت آن رازیانه با آب پخته تبخیر نمایند بر سبیل انکباب
بخوریکه زکام و نزله بارد را سود دهد صنعت آن
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب بپزند و بر بخار او
انکباب نمایند همین عمل کنند و تدخین بقسط و شونیز
نیز نافع است و همچنین تدخین به سندروس و اظفار و
عود قرادی و مجموع + بخور دیگر که زکام بارد را نافع است
صنعت آن کندر میعه سائله سعد کوفی سندروس
اجزا مساوی کوفته بیخته گلولها ساخته بخور نمایند + بخور
دیگر زکام و نزله سرد را سود دارد صنعت آن کندر
میعه سائله قسط سندروس مساوی کوفته بیخته حبها
ساخته تبخیر کنند و در یکساعت قطع سیلان کند + بخور دیگر
که سده دماغ بگشاید و زکام گرفته را سود دهد صنعت آن

باقلا و سبوس گندم از هر یک قدری و در سرکه ترکنند و
خشک نموده بخور نمایند و دماغ را به بخور آن بدارند
بخور جهت زکام + منفعت آن سیاه دانه را بر روی
آهن تفته ریخته بر دود آن را استنشاق نمایند جهت
حبس کردن مادهٔ زکام و قطع سیلان رطوبات بخور
سندروس مجرب است + بخور نبات جهت سیلان
مادهٔ زکام مفید و آجر تفته را در شراب انداخته سر را
بر بخار آن داشتن جهت درد سر فرمن و شقیقه و صداع بارد و
داغیه از مجربات است و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد
بجائے شراب آب با سرکه ممزوج مجوز است + بخور یکه
زکام و نزله بارد را نافع است + منفعت آن سبوس گندم
آرد جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل کدو از هر یک
نیم درم کافور و آملی کوفته بیخته در سرکه منسانیده خشک
نموده دیگر بار در گلاب سرشته حبها سازند و در وقت
حاجت بر آتش نهند و سر بخار آن بدارند + بخور کشنیز
خشک پوست خشخاش تیز مفید است یعنی دخنهٔ آن
بخور دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح غلیظ
نافع است + منفعت آن فرفیون [illegible] سداب
افسنتین شیح ارمنی صعتر اکلیل بابونج اکلیل الملک
بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار
کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ گوش گذارند تا بخار آن
داخل بگوش شود + بخور دیگر جهت تسکین درد گوش
منفعت آن برگ نیم برگ آکاد درخت که بهندی آکن
نامند برگ پنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند از هر یک
قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوش سر
ظرف بسته باشد بقمعی یا انبوبه بخار آن بگوش برسانند
بخور دیگر کرم دندان را بیرون آورد + منفعت آن بذر البنج
تخم گندنا تخم پیاز سیر موم باهم دیگر کوفته گلولها ساخته
بر آتش اندازند و دود آن را از قمعی یا انبوبه بدندان
کرم دار رسانند کرم بر آید + بخور نافع برای سرفه بلغمی
فرمن و نفس منتن در کودکان + منفعت آن زراوند مدحرج
سائله قنه بالسویه زرنیخ مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بزهرهٔ
گاو سرشته مقدار فندقی حبوب بسته با نشا بخور نمایند

بخور دیگر ربو و ضیق النفس را نافع باشد + منفعت آن
زرنباد سلیخه قسط زعفران از هر یک یک جزو بکوبند
و بگلاب بسرشند و قرص نموده خشک کنند و بر آتش
دود کرده دهن را بدود آن بدارند + بخور دیگر + منفعت
دل و دماغ را نافع و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود
و بیماران ضعیف و محرور المزاجان را فائده دهد + منفعت
آن سیب اصفهانی گرفته میان آن را
خالی کرده از گلاب و صندل و کافور پر کرده در حضور
مریض بر مجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام آن برسد
بخور دیگر جهت تقویت دل و دماغ + منفعت آن
عود هندی حسن لبان پوست زرد اترج با گلاب سائیده
در جوف به و سیب گذاشته بر آتش بسوزانند + بخور یکه
تقویت دل و دماغ کند + منفعت آن صندل سفید
عود هندی میعه خشک نبات سفید از هر یک جزوی کوفته
بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته
خشک نمایند هر وقت که خواهند بخور کنند + بخور یکه
مقوی دماغ باشد و ضعف دل را زائل کند + منفعت
آن صندل سفید عود هندی بیخ بنفشه از هر یک دو درم
گل نارنج سنبل الطیب از هر یک نیم درم گلاب عرق
گل نارنج از هر یک بیست درم آب یک پیاله مجموع را
در دیگچه سر تنگ کرده در حضور بر مجمرهٔ آتش بگذارند که
باهستگی بجوش آید و بخار آن بدماغ برسد + بخور یکه برای آبستنی
معین باشد + منفعت آن بارزد میعه سائله حب الغار
اجزا استادی کوفته بعسل بسرشند و بعد از طهر سه روز
متوالی هر روز یک درم بر زیر دامن بخور کنند و بعد از آن
مباشرت نمایند + بخور دیگر همین خاصیت دارد
منفعت آن سداب خشک کوفته بیخته با موم گداخته
و به پیه و شحم گوشت سرشته بخور کنند + بخور یکه بدان
استدلال کنند بر آن که زن آبستن خواهد شد یا نه
منفعت آن کندر حب بلسان از هر یک دو درم
مرمکی یک درم و نیم قرنفل میعه سائله دار چینی از هر یک
دو درم سنبل الطیب چهار درم سادج نیم درم کوفته بیخته بعسل
بسرشند و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی

دوا و بخار آن از دهان و بینی بیرون آید آبستن خواهد شد
والا نه + بخور دیگر که از برای آبستنی مفید بود + منفعت
آن سداب و اشیشعان از هر یک جزوی کوفته بزهرهٔ
گاو بسرشند و بر آتش نهند و ایستاده در زیر خود بخور کنند
بخور دیگر که ادرار حیض کند + منفعت آن جاوشیر
کندش اظفار الطیب عود البلسان میعه یابسه از هر یک
[illegible] درم را + بخور دیگر که جهت رفع احتباس حیض نافع
است + منفعت آن شحم حنظل شونیز کندش میعه ملک
البطم از هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران
از هر یک ربع جزوی بروغن زیتون یا روغن [illegible] سرشته
بقدر فندقی در زیر خود بسوزانند + بخور یکه در اسقاط
حمل و تسهیل ولادت عجیب است + منفعت آن مقل
ازرق مر اکحل بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند و بخور
نمایند + بخور یکه مشیمه بیرون آورد و بچه مرده بیندازد
منفعت آن مرمکی بارزد گوگرد شحم حنظل اجزا استادی
کوفته بیخته بزهرهٔ گاو بسرشند و گلولها سازند و در زیر
تغار سوراخ کرده دود کنند و فرج را بدان سوراخ نهند
بخور یکه بواسیر را نافع بود + منفعت آن بیخ کبر بیخ
کرفس چوب حرز زهره خار ترنجبین بیخ سوسن آسمان
جونی اجزا استادی کوفته بیخته بعسل بلادر بسرشند و
قرصها سازند هر قرصے مقدار یک مثقال خشک نموده
نگاه دارند و هنگام حاجت یک قرص از آن را بر آتش [illegible]
[illegible] در زیر تغاری که ته آن را سوراخ کرده باشند دود کنند
و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدارد چنانچه دود
و بخار آن از سوراخ آهسته بمقعد آن برسد + بخور دیگر
که همین نفع دهد و بواسیر را پژمرده و خشک گرداند
منفعت آن سپستان سفید بیخ حنظل [illegible]
مرمکی سداب از هر یک [illegible] برابر کوفته اقراص سازند
و بهمان دستور بر آتش [illegible] دود کنند و خود را
بر بالای دود آن بدارند + بخور دیگر که بواسیر خونی
را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد + منفعت
آن مقل [illegible] و شاخ گوزن شاخ کرگدن [illegible]
از هر یک جزوی کوفته بیخته با آب گشنیز سبز بسرشند

داقواس بمیده خشک کنند و وقت ضرورت آتش
بچوب گز دود کنند تبخیر فضلهٔ خشک کبوتر نیز بدستور
همین اثر دارد و مسقط دانهٔ آن است تبخیر دیگر
در بواسیر نافع باشد صنعت آن مقل ازرق تخم
گندنا گل بادنجان از هر یک یک جزو کوفته بیخته گولی
ساخته دود کنند تبخیر دیگر همان نفع دهد صنعت آن
خیارزه کبر مقل تخم گندنا شاخ گوزن از هر یک جزوی
همان دستور تبخیر کنند تبخیر نافع جهت بواسیر
صنعت آن حرف بابلی ابیض عروق الصباغین بیخ
بیخ کبر تخم حنظل اشنا انزروت اجزا کوفته بیخته
بطریق قرص تبخیر نمایند تبخیر دیگر جهت بواسیر صنعت
آن بیخ کبر تخم حنظل مر مکی انزروت اجزا متساوی
کوفته بیخته بر دهن زنبق سرشته در زیر تغار سوراخ کرده
دود کنند و بر روی آن نشینند تبخیر دیگر جهت بواسیر
دموی صنعت آن زردچوبه بزرالبنج سنج بلادر اجزا
متساوی کوفته بیخته حبوب ساخته در زیر تغار مثقوب
بخور کنند تبخیر دیگر که همین نفع دارد صنعت آن
دستانه و شاخ گرگ تبخیر کنند تبخیر دیگر جهت
ساقط کردن دانهای بواسیر مجرب است صنعت
آن گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد بالسویه
بروغن زیتون سرشته حبها ساخته دفعته نمایند و در
آب برگ مورد نشینند و عمل مکرر کنند تبخیر جهت سکر
دائم بسبب ترحم شاق تبرزبود و بیخ بر نیابد و دلالت
حالت اعالب کشیده باشد صنعت آن بخبرند
کبریت و پشم کلیه ماغو بسرشند و بسوزانند و
بتوسط قمع دخان آنرا بمقعده رسانند تبخیر دیگر در
باسور بنشانند صنعت آن نا کشنی که خبیه است تخم
گندنا کشنیز خشک بالسویه بسوزانند در ظرفی دود
آن بمقعده رسانند تبخیر نافع است جهت ورم
زحیرین و نزول آب و دهان که سخت و صلب شده باشد
صنعت آن برگ تنباک خشک کرده هشت توله
اسپند خالص یک توله باهم بیامیزند و بر کرسی که در
آن سوراخ باشد بنشینند تبخیر کنند بقیه شکوفه ها از

آن دیزان باشد و برگ تنباک و اسپند را در زیر آن
کرسی اندک اندک بسوزانند تا مدت یک ساعت
که دود و گرمی آن بمقعده برسد و باستعداری که برداشت
تواند نه خود بسیار زیاده و نه کم و در حین سوزانیدن اطراف
کرسی را و خود را تا کمر از پارچه بپیچند که دود مطلقا
بیرون نرود و هوای خارج به بدن نرسد
و بعد از آن قبضه بسته شب بخوابند و خود را از هوا
محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند
و همچنین تا هفت شب و بعضی را در همین و اکثری
را بعد از آن ادرار میشود و بعضی را تا مدت شش ماه
ادرار نمیآید باید که معالجه ادرار نمایند و حبس نکنند
بعون الله تعالی زائل می گردد و بسیاری اهل بر میگردد
و بدانکه مصروع را تدخین شاخ بز و بارزد و کتم
کتان مضر و محرک آن است و همچنین از بوئیدن
بیخ لفاح خصوص که مخلوط با مشک باشد و همچنین
بوئیدن خنفسا و ذراریح مسحوقین و گفته اند که مرزنجوش
نزد صاحب صرع دران حین ما شار البسوزانند
و با فاقت آید علامت صحت و بر آن است دو

باب الباء مع الراء المهملة

فصل در ذکر برودات

بدانکه برود بفتح بای موحده و رای مهمله آن دوائیرا
گویند که آنها گیاه مخصوص سرشته خشک نموده
باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند و چون
ابتدای از کافور و مرواریت ترتیب یافته باین
اسم مسمی گشته و بعد از آن این رعایت متروک شده
و بر ادویه حاره نیز اطلاق یافته چنانچه این معنا از
کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید
اطلاق کرده اند و اول کسیکه آنرا تالیف نمود
بلیانوس است و فرق میان برود و کحل نزد آن
است که اجزای مالحه برود را با اجزای
یابسه می سرشند و اکثر خشک نموده باز سائیده
استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف کحل
و ذرور که ادویه آن برود را اکثر کوفته و بیخته

استعمال میکنند بدون سرشتن آن بچیزی دیگر
و الفیا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در جراحات
نیز استعمال میشود و طریق استعمال آن آنست که
کوفته بیخته در چشم بپاشند و کحل آنچه بمیل در
چشم کشند تا قدر قلیل از دوا استعمال کرده شود و
نیز کحل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق
از کحلا و کحل بمعنی سودا است و شیاف ادویه را
گویند که کوبیده و بیخته و با لعابات سرشته جسمهای
طولانی دراز بندند و در وقت حاجت بآبهای
مناسب سائیده در چشم بکشند بانگشت و نیز شیاف
مخصوص بچشم نیست که بغیر چشم نیز مستعمل است
و بدانکه باید که ادویه مخصوصه بچشم مانند برود و ذرور
و شیاف و اکحال نهایت سحق و صبا الغرض دارند
ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا و مطلقا بچشم
آسیبی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است
شریف ذکی الحس و اشرف اعضا است پس باید
که ادویه حجریه آنها مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا
و غیرها آنچه به تصویل یعنی الغسل محتاج است بطریقی
که در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند
و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و اسرب و غیره
و غیرها بدستور مزبور در جای خود تیز بعمل آورند و هر
دوائی که محتاج بترتیب باشد مانند انزروت المربی
بشیر خر و توتیای بآب غوره و سرمه بآب مازریون نیز
بطریق مزبور در اماکن خود پس هر یک از ادویه مزبوره نوشته
و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه
ابریشمی سفیدی بیخته وزن نمایند و ادویه دیگر باید که
نو و تازه و بی غش و صاف اخذ نموده و بدستور
هر یک را جدا جدا کوبیده بسیار نرم بیخته وزن نموده
مجموع را در هم کرده بر سنگ سماق باز سحق بلیغ نمایند
و در حین سحق از گرد و غبار محافظت نمایند
تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگاه دارند و
عند الحاجت بملائمت در چشم بپاشند و یا بمیل طلا
و یا نقره و یا چوب بیخ درخت انار شاف در چشم کشند

دہفت مرتبہ بشویند وہر مرتبہ کہ میشویند خشک کنند
وباز بگلاب وسرکہ خمیر کردہ در پارچہ مذکور کردہ
بشویند تا ہفت مرتبہ پس خشک کردہ با دو دانگ
کافور قیصوری نیکو صلایہ کردہ بکار برند + برود ملین
یوحنا کہ کشیدہ میشود در چشم از برای بقایای رمد
صنعت آن سادج ہندی مس سوختہ افیون نشاستہ
از ہر یک ہفت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چہل درم
سفیداب رصاص شصت درم مجموع را سوای
صمغ عربی کوفتہ بیختہ صمغ عربی را ہفت حصہ کردہ
ہر مرتبہ یک حصہ آنرا با آب باران آن مقدار
کہ چون ادویہ را دران بخیسانند چہار انگشت از
روی ادویہ برگردد بخیسانند وادویہ را بآن تر کردہ
خشک کنند تا ہفت مرتبہ پس صلایہ کردہ در
چشم کشند و در نسخہ دیگر این برود اقلیمیا و سفیداب
داخل نیست + برود ملین چنین کہ سبل چشم را فرو نشاند
و آب آمدن از چشم باز دارد و پس شیافہا نیز باید کشید تا
سوزش چشم را فرو نشاند + صنعت آن شادنج پانزدہ
مثقال روسختج پنج مثقال مروارید ناسفتہ چہار درم لسبد
سہ مثقال نبات سفید یکدرم شادنج را بروی سنگ
سماق با اندکے آب نیک بسایند تا خشک شود
دو سہ بار چنین کنند و باقی ادویہ را نرم کوفتہ بحریر بیختہ
بشادنج مخلوط کردہ بار دیگر سحق کنند و نگاہ دارند و
ہنگام حاجت در چشم کشند + برود دیگر قرحہ و ناسور
را نافع است + صنعت آن سفیداب قلعی پانزدہ درم
اقلیمیای نقرہ دہ درم صمغ عربی ہفت درم و نیم شادنج
مغسول روی سوختہ نشاستہ افیون از ہر یک دو درم
صلایہ کردہ بلعاب بزر قطونا سرشتہ خشک نمودہ باز
مثل غبار سائیدہ برود نمایند + برود دیگر کہ بیاض
چشم ببرد وجای قرحہ را پر کند + صنعت آن سادج
ہندی شش درم مس سوختہ سرمہ اصفہانی از ہر
یک سہ درم شادنج مغسول مروارید ناسفتہ صدف
سوختہ از ہر یک یکدرم توتیای کرمانی مامیران
چینی از ہر یک دو درم کوفتہ بحریر بیختہ بکار برند + برود رمد

مغسول از ذخیرہ چشم را قوت دہد و بصر را تیز گرداند
صنعت آن بگیرند انارین با دانہ تخم و بکوبند
و بفشارند و آب آنرا گرفتہ بپالایند و نیکو صاف
کنند و در مقدار یک من از آب انارین صد درم
انگبین اضافہ کردہ در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند
و کف آنرا گرفتہ بپالایند و نیکو صاف کنند و بقوام
آوردہ نگاہ دارند و ہنگام ضرورت استعمال نمایند + برود
دمعہ سیلان اشک و تر بودن چشم را سود دارد + صنعت
آن استخوان ہلیلہ کابلی سوختہ سہ درم بازرد و نمک
اندرانی از ہر یک نیم درم کوفتہ بحریر بیختہ استعمال
نمایند + برود فارسی قوت باصرہ بیفزاید و دمعہ و ظلمت
چشم کند + صنعت آن توتیای مرقشیثا اقلیمیای
نقرہ از ہر یک پنجدرم سنبل الطیب سادج
زعفران از ہر یک یکدرم مروارید ناسفتہ
دو درم کافور قیصوری دو دانگ مشک دانگی کوفتہ
بحریر بیختہ استعمال نمایند + برود نقاشین در بیان
بنام برود الربا این مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ
برود دیگر رمد چشم را سود دارد + صنعت آن سادج
ہندی افیون نشاستہ از ہر یک ہفت درم صمغ
عربی سی درم اقلیمیای مغسول چہل درم اسفیداج ارزیز
شصت درم اجزا را کوفتہ بیختہ نیکو بسایند و استعمال
نمایند + برود دیگر چشم را جلا دہد و تقویت بصر
کند + صنعت آن شادنج مغسول روسختج از ہر یک
پنجدرم صبر سقوطری بورہ ارمنی از ہر یک یکدرم
زنجار فلفل سفید دار فلفل تخم حنظل زعفران ناخواہ
از ہر یک پنجدرم کوفتہ و نرم بیختہ استعمال کنند
برودی کہ جلا می دہد چشم را و مقوی است
صنعت آن نشاستہ چہار درم صمغ عربی دو
درم سرمہ سرخ سفیداب ارزیز از ہر یک دو درم
نیکو سائیدہ استعمال نمایند +

باب الباء مع السین المہملہ

بسباسہ بفارسی بزباز و بہندی جاتری گویند
وآن پوست اندرون جوز بوا است بر جوز پیچیدہ

بہترین آن تازہ تند بو شقرانی سرخے پیچیدہ است
در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم
خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح
سدہ و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معدہ و باہ
و ہاضم و خوشبو کنندہ دہان و جہت سلس البول و سحج
و نفث الدم و قرحہ امعا و رطوبت سینہ و تپش و اسہال
کہن و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعدہ و ورم
و رطوبت آن و ضماد برگ آن با برگ مورد جہت
رفع بد بوئی زیر بغل آزمودہ و با سرکین بز و عسل
جہت اورام صلبہ و قرحہ آن با عسل بعد از تطہیر
بر جلد و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط آن جہت
صرع و شقیقہ باردہ و طلای آن با عسل در حمام جہت
در پشت زن زائیدہ و دفع ریاح نفاس مجرب و مسکن
و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح آن
صمغ عربی است و قدر شربتش تا سہ درم و بدلش جوز بوا است

فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسہ

جوارش بسباسہ محلل ریاح و صلابات باطنی و
محلل رطوبات و مفتح سدہ و مفرح و مقوی باہ و ہاضم
طعام و خوشبو کنندہ دہان است و اگر در آن زعفران
داخل نمایند میباشد مصلح رحم و در جوارش آن در گلاب
داخل باید کرد تا صداع نیاورد و صمغ عربی دفع ضرر
آن از کبد نماید + صنعت آن بسباسہ سی درم
زعفران سہ درم صمغ عربی ہفت درم و نیم نبات سفید
یک من طبی کہ یکصد و سی مثقال صیرفی باشد گلاب
ہفت مثقال نبات سفید را بگلاب حل کردہ بقوام
آوردہ ادویہ را کوفتہ بیختہ داخل کردہ جوارش
سازند شربتے دو مثقال + جوارش بسباسہ نافع
است از جہت برودت معدہ و سوء استمراء و از
برای بواسیر و ریاح نافع + صنعت آن بسباسہ قرنفل
قاقلہ صغار زنجبیل دارچینی اسارون از ہر یک
سہ درم قاقلہ کبار پنجدرم فلفل سیاہ دو درم خولنجان
یکدرم و نیم نبات سفید بیست درم ادویہ کوفتہ بیختہ
بعسل مصفی سہ وزن کل ادویہ جوارش سازند شربتی

و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و شدو نافع
و چکانیدن آب آن و گذاشتن پخته آن در گوش
جهت ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل
ریاح و ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی
رنگ مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ
دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و
ضماد پخته آن جهت تفتیح اورام بارده و با زرده تخم
مرغ یا روغن تازه جهت درد ورم مقعده و مکه و با
روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و
زحیر مجرب و حمول آن جهت کشودن رگهای بواسیر
و سیلان فرمودن خون موثر و جهت کمی ناخن و تخم
نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور جهت
آکله مجرب و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش
شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار
آن مورث قی و نسیان و تشنگی و ریاح غلیظه و
مولد کرم معده و خلیظه در جرم معده و موجب
تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن آن با آب
نمک یا سرکه خوردن و بعد از آن انار و کاسنی تناول
نمودن و دافع بدبوئی آن با قلی نان پخته و کرد و کان مشوی
است و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و
منفخ و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش
یک مثقال است و سفوف مسهل سرفه بارد را نافع باشد
و باه را برانگیزد و صنعت آن شیره پیاز ده درم نبات
رطل شیر گاو تازه بپزند و ده درم عسل مصفی داخل نموده
نیمگرم حسو نمایند و دوا را تسهیل مولد منی باشد و نعوظ
آورد و بغایت مبهی است و صنعت آن آب پیاز
یک من شیر گاو نیم من فانید یک من با آتش نرم
جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قوی‌تر شود
این اجزا را کوفته بیخته در همه سرشته داخل کنند
تخم اسپست ده درم زنجبیل دار فلفل از هر یک دو
درم تخم ارجو به پنج درم شربتی تک ملعقه و اگر قوی
تر خواهند کبابه چینی بوزیدان بهمنین شقاقل قرنفل
دارچینی لوز لب البساسه از هر یک یک درم نیز اضافه

نمایند و قیروطی لعبل جهت ریش پا که از کفش یا موزه
بهم رسیده باشد مفید و صنعت آن بگیرند آب
پیاز را و با پیه مرغ علی الرسم قیروطی سازند و بکار
برند و لعوق لعبل مبهی است و منی را زیاده کند و سینه
را نرم کند و باه را بیفزاید و صنعت آن بگیرند پیاز
سفید و کوفته آب آنرا بگیرند و در قدر نیم رطل
آب آن یک رطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا
بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شربتش
یک اوقیه و لعوق لعبل به نسخه دیگر انفع و اعدل
از اول و صنعت آن پیاز سفید یک جزو شیر
گاو تازه دو جزو فانید سنجری یک جزو مجموع را یکجا
کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا در ظرف چینی
نگاه دارند شربتش یک اوقیه صبح و یک اوقیه شام
مراهم لعبل بواسیر و قروح فرسنه را نافع است
صنعت آن بگیرند پیاز رسیده بالیده آبدار
پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن
و با هم وزن آن روغن گاو خالص بجوشانند
تا مائل بسیاهی شود بعد از آن صاف نموده روغن
را تمام گرفته با نیم وزن آب برگ نیم تازه
قرصها مثل کباب شامی ساخته دران روغن بریان
نمایند تا آنهم مثل پیاز مائل بسیاهی گردد پس قرصها
را بر آورده روغن را صاف نمایند و هشت درم
موم خالص دران بگدازند و همین مقدار قنه تیز
دران بگدازند و صاف نموده در ظرف نگاه دارند و
عند الحاجت بکار برند و باید که این مرهم را قبل از
هفت پاس از روی زخم بر ندارند + مرهم لعبل دیگر
بواسیر و جمیع قروح فرسنه را نافع است و صنعت
آن موم سفید مسکه گاو از هر یک ده درم پیازده
درم مرکی صافی صبر سقوطری کندر زنگار از هر یک نیم
درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده
و موم را دران بگدازند و اجزا را بطریق غبار سائیده
داخل کرده در هاون بمالند که یکسان شود و مخلل لعبل
یعنی پرورده آن در سرکه که آنرا بفارسی ترشی پیاز

و بهندی اچار پیاز نامند جهت برقان سپرز و بر
انگیختن اشتها و تقویت باضمه و مانع غثیان ادویه
کریهه و دافع سموم است و صنعت آن بگیرند پیاز
بزرگ جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند
یا چیارشق کنند اگر درست منظور باشد و تعجیل
مطلوب نباشد والا ورق نمایند و در سرکه انگور
بیندازند آن مقدار که سرکه از زرد آنها برگردد و بگذارند
تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی و
خوش طعمی چند دانه قرنفل و چند پارچه جوز بوا و چند دانه
فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند میشود داخل
نمایند بدنیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند
پیاز ها را آخار بسیار زنند و در دیگی تا نصفه آب کنند
و بر سر آن صافی بندند و پیاز های خار زده را بران
صافی بچینند و بالائی آن سرپوش گذارند و زیر
دیگ آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن
بر آنها برسد و آب آنها از صافی در آب بچکد و پخته
گردند پس برداشته در سرکه که یکجوش داده باشند پس در
سرکه تنها اندازند و نمک بقدر حاجت و آنچه خواهند
از ادویه خوشبو از قرنفل و جوز بوا و سیاه دانه و
فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این در یک روز
قابل خوردن میشود و بدین دستور مخلل هرچه خواهند
سخت باشد و زود خواهند تناول کنند مرتب نمایند

باب الباء مع الطاء المهمله

بط - بفتح بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی
است ابلق مختلف الالوان و کوچکتر از او زرکه
بفارسی قاز نامند و بهندی راج هنس و آن را بفارسی رنگ
مرغابی اسم جنس آن است و پایهای آن کوتاه و
اهلی و وحشی و جنگلی میباشد در دوم گرم و در اول خشک
مرتب بر طوبت فضلیه و گرم ترین طیور اهلیه است
اهلی آن و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند
و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا دیر هضم
کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و گرده و مبهی و مسمن آواز
و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود

بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن
ماده منی و سایر قوی و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویه
حاره و سکنجبین است و خوردن جگر آن خصوص بریان
آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد گوشت
آن با نمک جهت تحلیل پیه آن بهترین پیه است گرم
و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و جهت
خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع و با آرد باقلا
ضماد آن دشرا جهت اورام مذکوره و تسکین لذع ما
و اوجاع آن و اعماق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت
صوت مفید و همچنین تدهین بآن و تخم آن دیر هضم
و ضعیف‌تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد
سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته
آن با اسداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم
اطفال نافع و سائیده پوست آن با مروارید و شکر
و نوشادر جهت رفع بیاض مؤثر قوی و سنگدان
آن دیر هضم و از تعفن دور و چون منهضم شود مقوی
معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل
خنازیر و زبل آن جهت کلف و نمش و خنازیر نافع
دهن الکیلبه با آنکه فرنگیان فراسگیر نامند از روغنهای مجرب
وجع مفاصل و طریق ساختن آن آنست که بگیرند بطه
فربه را و آنرا کشته پاک کنند پس بگیرند الیفاقوس [illegible]
اسطوخودوس از هر یک کف اشق مقل ازرق از
هر یک شش مثقال اذخر مکی جوزبوا بسباسه قرنفل
سورنجان از هر یک سه مثقال روغن خراطین
در باب الدال انشاءالله تعالی در اواخر آن مذکور خواهد
آمد شش مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن خراطین
مذکور چرب نموده در شکم آن کرده بدوزند پس آنرا
بسیخ کشند و بآتش انگشت کباب نمایند و در ظرفی سر
انگوری کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از آن در سرکه
بچکد تا آنکه دیگر روغن در آن نماند پس آن سرکه و
روغن را چندان بآتش ملایم بجوشانند که سرکه بتحلیل رود
و روغن بماند و چون روغن مذکور ساخته شود و تقاطر
پشت و مفاصل دردناک را بآن چرب کنند و پوست بره
که تازه کشیده باشند و گرم باشد بر روغن آن که ذکر
کرده خواهد شد چرب نموده بالای اعضا و مواضع
که چرب نموده اند ببندند و اگر این روغن که مذکور
شد با روغن جوزبوا و روغن الیفاقوس از هر یک
دو مثقال ممزوج نمایند انفع است و روغن تازه و
روغن جوز اصل پشتمه فرنگان نیز بدستور و روغن لطف آب
و همین منفعت دارد و بطیخ هندی که بفارسی
هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه و بهندی تربز نامند
در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا
و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل
و زنجبیل جهت قطع بلغم و با شیر جهت اعراض سوداوی
و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با
سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و
مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال
آن جهت تپهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که
کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین
و مرطب بدن و مضر سرد و بارد المزاج و مضر معده
سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن و در
مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت
لطافت مستحیل بصفرا میشود و مثل آب کدو و در
مبرودین بد و مصلح مورث ضعف باه و در مفاصل
و امثال آن است چون هندوانه را سوراخی کرده
قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک
هفته در زیر سرگین اسپ دفن کنند آب آن مثل شراب
مسکر میگردد و اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در
دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر شربتش تا پنج درم است و در اخراج حصاة و
خربزه از معده گویند مجرب است و شراب بطیخ
صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ و قدری از سر
آن را بریده دانه گیر خالی کرده پس موز کوبیده با
نبات سفید یا قند سیاه در آن پر کرده سرش بجای
خود گذارند و سه روز بگذارند که بجوش آید پس
صاف نموده بنوشند و گاه دو مثقال زرشک و نیم
مثقال جوز مائل داخل میکنند و این شراب نیکو و
سرد است و مربای پوست هندوانه بعسل و شکر جهت
برسام و وسواس و بیخوابی و درد سینه و ضعف معده
که از خلط گرم باشد و تقویت باه نافع است
صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز آن را دور
کرده در آب آهک صاف نموده که قدری تندی داشته
باشد یک شبانه روز بخیسانند پس با آب گرم بشویند تا
اثر آب آهک دور شود پس در آب تازه طبخ دهند
تا پخته شود و نبات سفید را بقوام آورده پوست هندوانه
را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده که جذب
شیره نماید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند
و اگر مشک با گلاب سوده معطر نمایند بهتر است

باب الباء مع الغین المعجمه

بغرا غذای خراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر
درهم ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب
و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند
گرم مائل باعتدال و مشهی و مسکن تی صفراوی و
التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال
گرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و لیکن
الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی و مولف
موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین حکایت
دارد آش ماهیچه و آش آگره که در اصفهان
آش برگ نامند در طاء ذکر یافت

باب الباء مع القاف

بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و بترکی [illegible]
[illegible] و بفرنگی برقال سالی نباتش کمتر از ذرعی و
اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار
نازک و شکننده و برگش بریده مائل بتدویر و گلش
سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سوم سرد و تر
و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون
و قاطع نزف الدم و چرکی که از سینه آید و دافع نزلات
و جهت حصاة و ادرار فرمودن بول و حرقت آن و
تو امیر و حرارت جگر و تپهای حاره و دفع حب القرع

درد شانه و قرحهٔ امعا و تبرید دماغ و در دبیر نافع
و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش
و اورام حاره و با شراب جهت بثور سرد با آرد جو
جهت منقیه خشتاقاوس و ورم چشم و ورم دماغی و
جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشامیدن او
با ریوند چینی جهت قطع تب مجرب و حقنهٔ او جهت ورم
انثیین حاره و سیلان فضول با امعا و رحم و ضماد و
پیچش جهت تحلیل قوی تر از نبات او و نبات آن
در مزورهٔ صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع
و مفرح باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه مسقط
اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او سکنگبین و
کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است
و فرش کردن نبات آن مانع احتلام است و تخمش در
جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و در ذرور جهت
قلاع الاطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی تر از
نبات اوست و گویند مضر سپرز و معدهٔ بارد است
و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر
امور بزر قطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده ملین طبع
است و حریره بزر بقلة الحمقا مبرد و نافع از برای
اصحاب دق و سل و از برای سعال حار و خشونت
سینه از احتراق مواد و صنعت آن بگیرند تخم خرفه و
مقشر کنند یعنی بکوبند و بشویند تا سیاهی و پوست آن
تمام دور شود پس آنرا با آب شیره کشیده بگذارند تا نشاسته
آن ته نشین شود و آب آن را دور کرده نشاستهٔ آن را
سه جزو یا یک جزو آرد برنج در شیر گاو داخل نمایند و
بگیرند مغز بادام شیرین پنج جزو مغز کدوی شیرین مغز
تخم هندوانه از هر یک دو جزو و نیم در گلاب و عرق بید
مشک شیره کشیده در آن داخل نمایند و با آتش ملایم
بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیرهٔ نبات بقدر
حاجت داخل کرده و دو سه جوش دیگر داده در ظرفی
بکشند و بخورند حلوای بزر بقلة الحمقا موافق سینه و
حلق و سرفه و تب دق و قرحهٔ امعا و ترتیب اعضا و بدل
است از شیره و ترش است و صنعت آن بگیرند تخم خرفه مقشر

آنرا گرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را
با مثل آن نشاسته در آب بپزند و در روغن بادام و
روغن تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل
کنند چندانکه شروع به پس دادن روغن کند پس در
ظرف چینی پهن کرده بطریق لوزینه بریده بخورند مؤلف

باب الباء مع اللام

بلادر بعربی حب الفهم و ثمرة الفهم و حب القلب
و برومی انقردیا و بهندی بهلاوه گویند و آن مثل
کلکیه است بر بالای ثمر شبیه بدل و از این جهت
آنرا حب القلب نامیده اند و آن ثمر درختی است هندی
و شبیه بشاه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن منقش و در آن
آن مغزی مثل مغز بادام شیرین و مابین مغز و پوست
آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و
درخت آن بقدر درخت گردگان و برگش عریض و اکبر
و تند بو و آنچه به تحقیق پیوسته ثمر آن شبیه با حرود
می باشد و رنگ آن زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج
دانه بر آمده و آن بلادر است و بر بالای آن دانه
گل آن و در اندرون ثمر آن تخم یا است و گوشت
آن اندک شیرین چاشنی دار عفص و بعضی مردم آنرا
میخورند و مغز بلادر نیز شیرین است مانند مغز بادام
و آن را بر آورده نیز میخورند و بلادر دو قسم است
صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگی می نامند و هیأت
گرده بز می باشد و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین
تر و ماکول است و عسل آن مستعمل نیست و صغیر را بلادر
نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است و مغز آن کوچک
و طریقه بر آوردن مغز هر دو نوع آنست که باید آنرا
در آتش اخگر اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد
و مغز آن نسوزد و پس از آتش بر آورده مقشر نموده تناول
نمایند و خوابیدن در سایهٔ درخت آن باعث
سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک
و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل آن را مخلوط
بروغن گاو و یا کنجد تازه یا مغز گردگان کرده باید استعمال و

محلل و ملطف قروح و مفرح جلد و جهت تمام امراض
بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذکا
و دفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلسل البول
و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع
ثآلیل و وشم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و
محرق خون و مورث یبوست دماغ و کثرت شربش [illegible] در
بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردگان
تازه و نارجیل و مغز گردگان تازه و ماء الشعیر و روغن
و دهند و اندر دو مثقال آن کشنده و قدر شربتش از ربع
درهم تا نیم درهم و بدلش بیخ و زن آن فندق و ربع آن
روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در
چشم چار پایان مورث بیاض و رافع آن خرنوب و ضماد
آن با ادویهٔ مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده
نافع و بخور آن زائل کنندهٔ بواسیر و مسقط دانهٔ آن ادرار است
و پوست بلادر مبهی و جهت خضاب سیاهی موی ابدا
موثر است خصوصاً هرگاه با روغن لطیم تر بیرون کرده
باشند گویند چون بگیرند پوست بلادر را که مغز آنرا
دور نموده باشند و بسیار ریزه مقرض کرده مقدار یک
اوقیه آنرا در ظرفی کرده و دهن البطم آن مقدار که از
روی آن بر گردد بر آن ریزند پس بیست درهم لبان
ذکر را سوده بر آن بپاشند و زیر آن آتش بسیار ملایم
افروزند تا منعقد گردد پس بریزند تخم موردهٔ زرد بازای
هر اوقیه نیم دانگ و بعد از انعقاد از آتش برگیرند و
در ظرف شیشه نگاه دارند و هنگام حاجت قطعهٔ از آن
بقدر یک درم در دهان اندازند و بخایند تقویت
ذاکره و حافظه قوی نماید و صنعت بر آوردن عسل بلادر
بگیرند بلادر نو تازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و بر
اخگر گرم نموده بگیرند و بفشارند و قطرهٔ روغن غلیظ که از
سر آن بر آید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند نگاه
دارند و این روغن مسمی بعسل بلادر است و صنعت گرفتن
گردگان مانند روغن مغز بادام است و دستور اخذ عسل
بلادر به نوع دیگر آنست که ته دیگ سفالی را موافق گرد
شیشه که از آن توان گذرانید سوراخ سازند و دیگی را

بر سر پایه استوار کنند و شیشهٔ گردن بلند را گل حکمت بگیرند و بلادر را پوست کنده و با سر آنرا جدا کرده نیم شکسته در شیشه کنند و قدرے لیف با موے یا ال اسپ پیچیده بدهن شیشه بگذارند و گردن شیشه را از گون از سوراخ ته دیگ برآورند و در کاسهٔ آب کرده و در بر سر پایه زیر دهن شیشه بگذارند و بالاے شیشه در درون دیگ آتش ملایم کنند سرگین گاو جنگلی که بهندی اپلا گویند برافروزند تا آنکه دیگ را از سرگین گاو پر کنند و آتش کنند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه جمع شود و هرگاه از چکیدن باز ایستد بر دارند و نوع دیگر آنست که سر بلادر را بریده بر ناوهٔ آهنی یا سنگی گذارند و دستهٔ هاون یا امثال آن را گرم نموده بران گذاشته بر دو بفشارند و آنچه روغن از ان بر آید جمع نمایند و آنرا با نجد نرم بکوبند و اندک نمک آب بران بزنند و دو لته قوی اندازند و در شکنجه بکشند آنچه روغن ازان بچکد یا بر می آید جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تو ارم آنها نگردد و طریق خوردن بلادر بجهت حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان آنست که یک عدد بلادر را و سر آن را بریده عسل آنرا بدستور مسطور گرفته جرم آن را ریزه ریزه نموده با عسلیکه در آن باشد در و نموده با مغز نارجیل ریزه کرده با نجد مقشر یا غیر مقشر یا کردگان هر کدام که باشد و خواهند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلادر یک جزو و مغز نارجیل و غیر آن هر کدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا النصف دانه بقدر احتمال طبیعت شروع نمایند و بتدریج اندک اندک بیفزایند تا یک دانه دو دو دانه تا پنج و هفت دانه تجویز کرده اند و در صورت موافقت و عدم مضرت تا دو یک جرم بلادر عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل و مغز کردگان و نجد مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور بخورند و این شامه

در ابتدا و قبل از عادت کمتر باشد و بعضے بلادر عسل ناگرفته را بهمان دستور کوبیده بخورند لیکن این در ابتدا خالی از غائله نیست و باید در ین ایام از ترشیها و چیزهاے نفاخ و اشیاے سفره آن و یا صحیح تقویت آن و باشکننده تو آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هواے تند اجتناب نمایند و خوردن بلادر پیران و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محرور و یابس المزاج و جوانان را مضر است و علامت مضرت آن آنست که کسے را که مضرت بمجرد استشمام رایحهٔ آن اعضای آن متورم میشود و دور مرض و تحفظ از قبیل جمیع پس او را استعمال آن حتی المقدور جائز نیست بخور بلادر زائل کنندهٔ دانهٔ بواسیر و مسقط آن است منفعت آن کودی بکنند و اندک آتشے دران گذارند و یک دانهٔ بلادر را بران بگذارند و قدرے بران آتش و بران بنشینند تا دود آن بمقعد برسد و در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر دیگ گلی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکوس گذارند و در زیر آن دود کنند و بران نشسته دود آنرا بگیرند نوع نو

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها عسل بلادر است و از انجمله انقردیا است

بدانکه انقردیا بلغت رومی است و نامیده اند این دوا را باسم انقردیا بسبب آنکه عمود و اصل دران عسل بلادر است و اول کسیکه استنباط این معجون نموده انقراطاست پس زیاده کرده بران زیادتیها جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از براے فالج و مانند آن از لقوه و استرخا و جلاء دماغ و برد و تذکیهٔ ذهن کند شیخ داؤد انطاکی گفته که اعظم نفع آن من تجربه کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است و دفع نسیان و بلادت و فالج و لقوه و رعشه و نیز از نفع عظیم است از براے اوجاع مفاصل و عرق النسا و کلیه و مثانه و هر مرض بارد و صرع و استرخا

و سعوط کرده میشود و آن با آب مرزنجوش از براے سکته دوا ر و حدت سیده یا مره ما انزر دی تجربه ابن جزله گفته که سواے منافعے که شیخ رئیس از براے آن ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از براے دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بارد و اوجاع معده و سینه و جمیع دردها که از برودت باشد صفت آن بنسخهٔ شیخ رئیس سنبل الطیب مر زعفران سلیخهٔ سیاه ساذج هندی افتیمون فقاح اذخر قرنفل حب بلسان ریوند چینی از هر یک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه مصطگی عسل بلادر فوتنج از هر یک سه درم غاریقون هشت سفید دو درم و در نسخهٔ شاپور هشت درم است ارسا دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انگوری کهنه نه رطل ادویه کوفته بیخته بیخ رازیانه را سه روز متوالی در سرکه بخیسانند پس در دیگ سنگی یا دیگ گلی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا چهار جوش بخورد پس پالایند و ثفل آنرا دور کنند و سرکه را با ده رطل و نیم عسل مصفی در همان دیگ کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه کوبیده را با آن بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتے یکدرم با آب نیم گرم و غذاے گوشت بخورند و منفعت انقردیا بنسخهٔ ابن جزله در منهاج که جهت درد اعصاب و استرخای عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهاے بارد نافع است صفت آن سنبل الطیب مر صافی ساذج هندی سلیخه زعفران و بعض ابن ابی نیچ ترکی افزوده و در بعض نسخ ریوند داخل است افتیمون اقریطی و مشک ترکی اذخر مکی ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطگی عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درم بیخ سوسن آسمانگونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خمر سه قسط که دو من و نیم باشد ادویه با بسه را کوفته بیخته بغیر از بیخ رازیانه

کہ آن را در سرکہ خیسانیدہ باشند پس در دیگ با کنند و
کردہ دو سہ جوش دادہ از آتش فرود آوردہ صافی
نمودہ سہ رطل عسل داخل کردہ بآتش ملایم بپزند تا
بقوام آید ادویہ مسحوقہ را بعسل بلادر سرشتہ بعسل
بقوام آوردہ بسرشند و بعد از شش ماہ استعمال نمایند
شربتے یکدرم باآب نیمگرم جہت فالج و لقوہ و استرخا
و عصب نافع باد ۲ صنعت اتریفل بنسخہ شیخ داؤد
انطاکی ایرسا دو اوقیہ سنبل الطیب ساذج ہندی
مرکی مصطکی سلیخہ سیاہ زعفران شیح ارمنی افتیمون
افریطی اذخر مکی ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل
مقل ازرق حب بلسان صبر سقوطری عسل بلادر از
ہر یک یک اوقیہ غاریقون ہش سفید مصطکی رومی
از ہر یک شش درم فلفل وج ترکی سعد کوفی کندر از
ہر یک پنجدرم و گاہی زیادہ میشود برین اجزا انواع
بلیلجات از ہر یک دہ درم و در نسخہ دیگر اسارون
کبابہ چینی از ہر یک دو مثقال داخل است و در نسخہ
دیگر شونیز چہار درم است شیخ داؤد گفتہ کہ اتمام مقدار
اجزای این معجون بلسان رم نشارہ عاج ہنتدم مرجان
قرنفلی سہ درم تخم حرمل درونج عقربی بہمن سرخ از
ہر یک دو درم جندبیدستر نیم درم مجموع را کوفتہ بیختہ
پس بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانہ از
ہر یک سہ رطل سرکہ انگوری سہ قسط ہر دو را بسرکہ
بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث سرکہ بماند و بپالایند
و عسل مصفی بقدر پنج وزن مجموع ادویہ داخل سرکہ
مزبور نمودہ بآتش ملایم بقوام آورند پس ادویہ را
بآن معجون سازند و نگاہدارند و درین نسخہ اختلاف
بسیاری واقع است و جایز نیست استعمال این معجون
پیش از آنکہ مدت شش ماہ از ساختن آن گذشتہ باشد
و سید اسمعیل در ذخیرہ گفتہ کہ قوت این معجون تا دہ
سال باقی می ماند و قول زہراوی و مسیحی صحیح است
کہ گفتہ اند کہ قوتش تا چہار سال باقی است و شربتش
از یکدرم تا یکمثقال است و بہتر آنست کہ استعمال نکنند
این معجون را مگر مشایخ و مرطوبین و مبرودین و مفلو

بارده ۲ اتریفل کبیر کہ شیخ رئیس در قانون ذکر کردہ
و گفتہ کہ نافع است از برای جمیع اوجاع معدہ و از
برای صداع عتیق و دوار سدری و جنون و ہذیان
و وجع کبد و طحال و کلیہ و از برای برودت مزاج و
اوجاع ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوی و
نسخہ ابن جزلہ و نسخہ شیخ داؤد انطاکی قریب باین
نسخہ اند و اندک اختلافی دارند ۲ صنعت آن
سنبل الطیب موز عفران سلیخہ سیاہ ساذج ہندی
افتیمون افریطی اذخر مکی حب بلسان ریوند چینی
قرنفل حب البان مقشر زنجبیل سفید صبر سقوطری مقل
ازرق مرکی روغن بلسان از ہر یک یک اوقیہ
مصطکی عسل بلادر غاریقون ہش سفید از ہر یک
ہشت درم ایرسا دو اوقیہ پوست بیخ رازیانہ سہ
رطل سرکہ انگوری سہ قسط پوست بیخ رازیانہ
را شبان روز در سرکہ انگوری بخیسانند پس در
دیگ کردہ جوش دہند جوشے اندک و بپالایند و
بفشارند و ثفل آن را بیندازند و سرکہ را با یک رطل
و نیم عسل مصفی در دیگ سنگی کردہ بآتش انگشت
بقوام آورند و ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن مخلوط نمایند
و بعد از شش ماہ استعمال نمایند شربتے یک درم یا
آنچہ مناسب باشد ۲ اتریفل دیگر منقول از قرابادین
صہار بخت نافع است از برای جمیع امراض باردہ
مزمنہ چون فالج و استرخا و لقوہ و اوجاع باردہ
مفاصل و نقرس و این معجون پیران و سرد مزاجان
را نافع است و سیاہی موی را نگاہدارد ۲ صنعت آن
ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی از ہر یک سی و شش
درم شونیز بیست و چہار درم ہیل بوا ہفت درم
طباشیر سفید سعد کوفی عسل بلادر از ہر یک شش درم
فلفل دار فلفل زنجبیل خلفلمویہ انیسون از ہر یک
دوازدہ درم ادویہ را کوفتہ بیختہ فانیذ سنجری
شصت درم فانیذ را در آب بقدر کفایت حل کردہ
ادویہ را بآن بسرشند و در سبوچہ لعابدار اخضر کردہ
در جو دفن کنند و چون سہ ماہ بگذرد بکار برند و

بعضے گفتہ اند کہ بعد از شش ماہ کہ در جو گذاشتہ باشد
استعمال نمایند و مزاج آن گرم است در یکدرجہ و نیم
و خشک است در آخر درجہ دوم ۲ اتریفل دیگر کہ قریب
است در منافع باتریفل صہار بخت و مصروع را بہ
نہایت مفید است ۲ صنعت آن پوست ہلیلہ کابلی
پوست بلیلہ آملہ منقے کشنیز خشک مقشر اسطوخودوس از ہر
یک پنجدرم زنجبیل عود الصلیب مصطکی فارسی عسل بلادر از
ہر یک سہ درم جندبیدستر یکدرم عسل سفید مصفی سہ
وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتے یکدرم
باآب گرم ۲ اتریفل دیگر برص و بہق و فالج و نسیان
و استرخا را بنہایت نافع است ۲ صنعت آن ہلیلہ
سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقے از ہر یک سے درم کندر
زوفائے خشک زنجبیل فلفل عسل بلادر از ہر یک
پنجدرم عسل مصفی بقدر حاجت بدستور معجون سازند
و این معجون گرم است در سہ ربع درجہ اول و خشک
است در آخر درجہ دوم شربتے از آن یک درم
با آنچہ موافق باشد از اشربہ ۲ اتریفل معروف
بمبدل المزاج و آنرا اتریفل کبیر نیز نامند لقوہ و
رعشہ و فالج و برص و خدر و نسیان و صداع بارد و
صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع است و حفظ را زیاد
کند و ہاضمہ را قوت دہد و باہ را بیفزاید چنانکہ
بلغمی مزاج را ہیچ دوائی در امر باہ بہتر از این
معجون نیست و یرقان و جمیع امراض حادثہ از سرد
را نافع است صاحب اختیارات بدیعی گفتہ
کہ کسانے را کہ بلغمی مزاج بودند امر کردم ایشان را
باستعمال این معجون بجہت قوت باہ بسیار پسندیدہ
داشتند و در قوت حفظ و ذہن و دفع نسیان و فالج
و لقوہ و ہمہ رنجہائے حادث از سردی
بنہایت سودمند است ۲ صنعت آن زنجبیل عاقرقرحا
شونیز وج ترکی قسط تلخ عسل بلادر از ہر یک نہ درم
سداب خشک حلتیت حب الغار زراوند مدحرج
جنطیانا حب البان شیطرج ہندی خردل سفید
جندبیدستر از ہر یک پنجدرم اجزای خشک را کوفتہ بیختہ

بعسل بلادر شربتی بروغن مغز گردگان چرب نموده
و عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
از یکدرم تا یک مثقال و در نسخه اختیارات بدیعی
فلفل و دار فلفل از هریک ده درم اضافه این اجزا
شده و وزن عسل بلادر چهار مثقال و نیم است
و در نسخه دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل و دار
فلفل از هریک ده درم داخل است ص انقردیای کبیر
بنسخه نجیب الدین سمرقندی که باسم بلادر کبیر در
قرابادین خود ذکر کرده و گفته که این معجون تریاق
فالج و لقوه و سکته است و مفید است از برای بهق و
برص و گزیدن عقرب و جمیع امراض بارده و از برای
تشنج رطب و نسیان و این در ساعت بدن را
مشتعل میسازد و عرق می آورد و سزاوار آن است
که چون خورده شود چیزی بنوشند تا عرق آورد و صنعت
آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط تلخ فلفل دار فلفل
وج ترکی از هریک درم مصطکی صافی برگ سداب
حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار شیطرج
هندی جند بیدستر خردل از هریک پنجدرم ادویه
را کوفته بیخته بروغن مغز گردگان و عسل بلادر چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
یکدرم بعد از ششماه از ساختن آن استعمال نمایند
و در نسخه دیگر این انقردیا بجای هلیله سیاه و پوست
هلیله کابلی داخل است ص انقردیای صغیر دیگر نافع
است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده
و گرده و مثانه و تپهای کهنه ص صنعت آن جنطیانا
رومی فلفل سیاه از هریک هشت درم قسط تلخ
مصطکی صافی ساذج هندی ریوند چینی سنبل الطیب
از هریک هفت و نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته
بروغن مغز گردگان و عسل بلادر پنجدرم چرب نموده
بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند
و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از ششماه استعمال
نمایند شربتی یکدرم انقردیای عین صرع و فالج و لقوه
و رعشه و استرخای اعصاب نافع باشد و دماغ را از اخلاط

پاک سازد و ذهن را تیز کند و حفظ را زیاده کند و
پیران و سرد مزاجان را موافق باشد و طبع را نرم
دارد ص صنعت آن سنبل الطیب سلیخه ساذج هندی
فو زعفران دمثه ترکی افتیمون نقاح اذخر راسن
چینی حب بلسان قرنفل از هریک دو درم حب البان
مقشر زنجبیل از هریک یکدرم مصطکی دار فلفل از هریک
سه درم غاریقون ایرسا از هریک دو درم صبر زرد
ده درم پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکه کهنه سه رطل
پوست بیخ رازیانه را سه روز در سرکه بخیسانند
و بعد در دیگ سنگی بجوشانند بعد از چهار جوش از آتش
فرو گیرند پوست بیخ رازیانه را بمالند و بفشارند
و جرم آن را بیندازند و صاف کنند با سه رطل و
نیم عسل صاف بقوام آورند و سه درم عسل بلادر
اضافه کنند و با ادویه کوفته بیخته بسرشند و بعد از
ششماه مقدار یکدرم با آب نیمگرم بخورند ص انقردیای
دیگر منقول از شرح اسباب و علامات نسیان
و فالج و جمیع امراض دماغی که از غلبه بلغم و رطوبت
باشد سودمند بود این معجون آزموده قدما است
خصوص از برای قوت حافظه ص صنعت آن
عسل بلادر یک اوقیه صبر سقوطری شصت مثقال
غاریقون بیست و چهار مثقال سلیخه زراوند دوج
ترکی زعفران دارچینی مصطکی رومی از هریک
از هریک شش مثقال قسط تلخ تخم سداب فلفل
سفید از هریک هشت مثقال افتیمون یک اوقیه
اجزا کوفته بیخته باشد چندان عسل کف گرفته بسرشند
مقدار شربتی بعد از شش ماه یک مثقال باشد با آب گرم ص

فصل در بیان جوارشاتیکه اصل و عمود در آنها بلادر است

جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که
دوا لسته نامند بسبب آنکه ظاهر میگردد تمام منافع
آن مگر آنکه استعمال کرده شود یکسال تمام که در آنوقت
تمام منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش
سلیمان نیز نامند منافع و خواص این جوارش را

بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی
میکند مگر آنکه سفید شده باشد و اسهال اخلاط بارده
میکند و نافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و
و از برای اوجاع معده و اوجاع سر و صداع و فالج و
صرع و لقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بگزاز و تحلیل
ریاح شیخ رئیس گفته که این دوای ملوک است حکایت
کرده اند که ملوک باین دوا مداوا میکرده اند و این
دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و
ثآلیل و صفرت و ابرده و ضربان مفاصل و جلای
باصره و زیاده میکند قوت جماع را و زیانی ظاهری و
نیست از برای این جوارش ضرری و لذا استعمال
این جوارش گرم میگردد مزاج مستعمل آن تقریر کلام
شیخ مراد از ناصور اسود بهق است و برص اسود که
عبارت از قوبای اسود است و مراد از ناصور ابیض
برص ابیض و بهق ابیض است و مراد از ناصور احمر
جذام است و مراد از ثآلیل و اجناس بواسیر است
و سایر ثآلیل و غدها که در بدن بهم میرسد و مراد از
صفرت یرقان اصفر سددی است و صفرت رنگ
بسبب فساد مزاج کبد و گفته اند هرگاه فرا گرفته
شود از این جوارش یکسال تمام هر روز بلا فاصله
پس صالح میگرداند عمر افرا گیرندگان را باذن الله عز و
جل و کسیکه یکسال تمام این جوارش را مداومت
کند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض بادی
مگر آنکه آن مرض زائل میگردد بامر الله تعالی ص صنعت
آن بنسخه شیخ رئیس هلیله سیاه و بلیله منقی آمله منقی
از هریک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال
فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل فلفل موبه از هریک بیست
و دو مثقال نارمشک قاقله صغار سعد کوفی از هر
یک دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از هریک
شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته پس وزن
نموده که وزن جمیع اجزا تمام باشد پس اجزا را مخلوط
کرده شش صد مثقال فانید سنجری در پاتیل پاکیزه
کرده بآتش ملایم بگدازند و آب به قانند بپاشند

تا گداخته شود پس اجزا داخل کرده حرکت دهند تا
نیکو مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن
شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه دو
مثقال و ربع مثقالے دست را چرب نمایند از
یا بروغن مغز گردگان یا بروغن گاو در وقت ساختن
بنادق پس بخورند از آن هر روز یک بندقه و این
جوارش سید دواها است و کسیکه جوارش میخورد
باید که از ترشیها و لبنیات پرهیز کند و مزاج این
جوارش گرم است در دوم و خشک است در وسط
درجه سوم + جوارش بلادر منکه این جزله گفته که این
جوارش سرور دواها است و هر کس که یک سال این
جوارش مداومت نماید باقی عمر تن بصحت میگذرد
و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی زائل گردد
و خوردنش هیچ زیان نباشد + صنعت آن هلیله منقی
آمله منقی هلیله سیاه از هر یک سی و شش مثقال شو
نیز بیست و چهار مثقال فلفل میطرک دار فلفل
زنجبیل فلفلموییه از هر یک دو مثقال کبابه چینی عسل
بلادر از هر یک شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته
بیخته وزن نموده بهم آمیخته شش صد مثقال فانید را
در دیگ رویین پاک کنند و بآتش ملایم بجوشانند بعد
از انکه بقدر حاجت آب دران کرده باشند و بقوام
آورند و ادویه را دران داخل کرده بر هم زنند و دست
را بروغن گاو و یا بروغن گردگان یا بزیت چرب نموده
بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال و یکدانگ
و نیم و هر صبح یک بندقه را با آب سرد حل کرده بخورند
صنعت این جوارش به نسخه شیخ داود انطاکی توت
هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله آمله منقی از
هر یک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال
کبابه چینی دوازده مثقال عسل بلادر مصطکی از هر
یک شش مثقال فلفلموییه فلفل دار فلفل دارچینی
اشق زنجبیل از هر یک دو مثقال ساذج یک مثقال
شکر سفید صافی شش صد مثقال شکر را بقوام آورند
تا قریب بانعقاد رسد پس ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر

بسرشته و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده
بران ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا سرد
شود و بطریق لوزات ببرند و نگاهدارند و غالب
آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه
ریاح غلیظ در بدن او بسیار باشد بناشتا بخورد و
کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب بخورد
و شربتے دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشها
دو مثقال است + صنعت این جوارش بنسخه حکیم
میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر
ترتیب داده و چون یکسال تمام استعمال کرده بشود
آن را دوار السنه نامیده اند و در دوا السنه مذکور
خواهد شد + صنعت این جوارش به نسخه دیگر
گفته هر که یک سال تمام بدوام بخورد باقی عمرش
بصحت گذرد و هیچ علتے در اندرون وی نماند و هم
بکلی بیرون آورد و ناسور و درد مفاصل را ببرد و
روشنائی چشم را افزاید و شهوت باه را زیاده کند
و اشتهاے طعام آورد و فوائد این جوارش را بسیار
نوشته و بالجمله جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص
آن با طریق اختصار را مسلوک داشتیم + هلیله
سیاه اشق دار فلفل زنجبیل فلفل موییه از هر یک
بیست و دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از
هر یک شش مثقال همه را جدا جدا کوفته بیخته وزن
نموده در هم آمیزند و بعسل بلادر آمیزند پس دیگ تازه
قلعی نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکے آب کنند
و شش صد و پنج مثقال فانید جید را کوبیده اندک
اندک دران کنند تا گداخته شود و بعد از ان
ادویه دران ریزند و بر هم زنند و بردارند و دست
را بروغن مغز گردگان چرب نمایند و اقراص سازند
هر قرصے دو مثقال و یک دانگ و نیم و هر بامداد
یک قرص را با آب سرد بخورند و دران سال که این
دوا را استعمال میکنند از بقول و ترشیها و لبنیات
و همچنین هر که این جوارش میخورد و هر دوائے که
بلادر و عسل بلادر دارد از خوردن مطلق لحوم خواه

الطعام و خواه طیور و خواه سماک پرهیز واجب است
زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر افساد لحوم است
جوارش بلادر سیمے بجوارش حبة الخضرا نافع است
از برای استرخا و استطلاق بطن و برودت معده
و اشتهاے طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را
فربه کند و حفظ نماید + صنعت آن به نسخه شیخ رئیس
که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبة الخضرا
کنجد مقشر از هر یک یک استار شکر طبرزد بیست و چهار
استار پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی زنجبیل
دار فلفل برنگ کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی
از هر یک چهار درم فلفل غرنجوش بباسه از هر یک
دو درم کوفته بیخته اول مرتبه ادویه را بعسل بلادر را
سرشته بروغن مغز گردگان چرب نموده پس بعسل
بقدر کفایت بسرشته و نگاهدارند و شربتے ازین
جوارش دو درم با مخیض گاو و طعام در [illegible] که این
جوارش خورده میشود باید که شیر برنج باشد و گوشت
نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط
درجه سوم و خشک است در آخر درجه سوم + صنعت آن
جوارش بنسخه ابن جزله حبة الخضرا که آن را بفارسی
کسوادان گویند و بن نیز نامند و دن چیر گویند و
عسل بلادر و کنجد مقشر از هر یک بیست و چهار مثقال
پوست هلیله کابلی پوست هلیله خیر آمله منقی زنجبیل
دار فلفل برنگ کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی
از هر یک چهار درم قرنفل مرزنجوش بباسه از
هر یک یکدرم نبات سفید نیم من ادویه را کوفته
بیخته باندک روغن گاو و عسل بلادر چرب نموده
با عسل نحل خالص بقدر مناسب بقوام آورده بدستور
مقرر جوارش سازند و بعد از اشتهاء استعمال نمایند
شربتے دو درم با دوغ گاو بنوشند + جوارش بلادر
صغیر نافع است از براے سردی مزاج و جمیع امراض
بارده بلغمیه و درد معده و ریاح و رنگ را نیکو گرداند
و نسیان و سکته را نافع بود + صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سه درم

کندر زوفای خشک از هر یک شش درم زنجبیل فلفل
عسل بلادر از هر یک پنج درم روغن مغز کردگان
هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته
بروغن کردگان چرب نموده باشد وزن مجموع
ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و بعضی بیخ ترکی و
وسعد کوفی از هر یک پنج درم بر اجزای این جوارش
می افزایند و درین حالت میگردد اقوی در عمل و
بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک دو درم
تا دو درم نوع جوارش بلادر کبیر اقوی از جوارش بلادر
صغیر است در جمیع و معدل مزاج بارد است و نافع
است از برای جمیع امراض بارده و بلغمیه مانند
فالج ولقوه و سکته و تشنج و رعشه و لذع عقرب و سموم
بارده نوع صنعت آن عاقر قرحا زنجبیل شونیز قسط
شیرین فلفل وج ترکی از هر یک ده درم برگ
سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار
جند بیدستر خردل شیطرج هندی عسل بلادر از هر یک
پنج درم روغن کردگان ثلث مجموع ادویه کوفته
بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن کردگان چرب نموده
باشد وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی مرتب
نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
مثل بندقه و بیگاه خورده شود و دو ساعت چیزی نخورند
که عرق آید و در نسخه دیگر وزن روغن مغز کردگان
سدس اجزا است نوع جوارش بلادر نسخه حکیم معصوم
از هندیان است نسیان برطرف کند و حفظ از یاد
و ذهن را تیز گرداند و خون را صاف سازد و بلغمی
مزاج و پیران را موافق بود نوع صنعت آن فلفل
هلیله کابلی هلیله زرد آمله مقشر از هر یک چهار درم
جند بیدستر دو درم قشر اترج عسل بلادر قند سفید
قسط تلخ حب الغار سعد کوفی از هر یک هشت مثقال
اجزا کوفته بیخته بروغن گاو و عسل بلادر ملتوت
کرده باشد چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم نوع جوارش
بلادر معالج نزلهای دماغ معده که مزمن شده باشد

و از برای سردی مزاج و نسیان و زنگ روانیکو
گرداند و فکر و ذهن را لطیف سازد و جید گرداند
و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکما است
و گویند که از سلیمان بن داؤد علیه السلام نوع
آن نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده
هلیله سیاه هندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل
دار فلفل جند بیدستر از هر یک چهار درم قسط تلخ
بلادر برنگ کابلی مقشر نبات سفید حب الغار از
هر یک دوازده درم سعد کوفی هشت درم اول
مرتبه بلادر را مقشر نموده نرم بکوبند و باقی ادویه را
کوفته بیخته عسل مصفی مسکه گاو متساوی درهم کرده
و بقوام آورند و ادویه را با بلادر کوبیده مخلوط
کرده در عسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منعقد شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
دو درم با آب طبیخ کرفس و رازیانه و مستعمل این
جوارش باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و
حزن و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذا
لی گوشت بخورد و مزاج این جوارش گرم است
در اول درجه سوم نوع صنعت این نسخه این جزء که
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی فلفل
سیاه دار فلفل از هر یک چهار درم برنگ کابلی
مقشر عسل بلادر قسط تلخ حب الغار سعد کوفی از
هر یک هشت درم ادویه را بعسل بلادر و قدری روغن
گاو چرب با عسل مصفی سه وزن ادویه ترکیب
نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو
درم با آب کرفس نوع جوارش بلادر این جوارش
از غایت فعل قریب بمعجون جوارش مسمن نامند
نافع است از برای بواسیر و سوء هضم طعام و باه را
زیاده کند نوع صنعت آن نسخه محمود بن الیاس شیرازی
در قرابادین حاوی صغیر فلفل زنجبیل از هر یک دو
درم دار فلفل سی درم فانید ده من مغز کردگان
مقشر کنجد مقشر از هر یک پنجاه درم بلادر مقشر نصف
و در نسخه اصل حاوی بلادر دیده نشده اجزا را

کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال
صنعت این جوارش نسخه حکیم محمد مؤمن که در تحفه
آورده زنجبیل ده استار دار فلفل ابستا شیطرج
هندی دو استار شقاقل پنج استار نانخواه جبیه
چهار عدد و نیم مثقال مغز کردگان مقشر کنجد مقشر
از هر یک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است
بلادر مقشر پنج عدد و بلادر را کوبیده در یک اوقیه
روغن کنجد بمالند و صاف نمایند و ادویه را کوفته بیخته
با آن بسرشند باشد چندان ادویه فانید مجرب
گداخته بقوام آورده بسرشند نوع جوارش بلادر این
با سویه منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم
باشی ابراهیم قیصر روم جهت زیادتی حفظ و عقل و
نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی معده و باه
و تصفیه خون مقدار شربتش یک درهم تا دو درهم با
عرق رازیانه است نوع صنعت آن فلفل دار فلفل
پوست هلیله کابلی آمله منقی پوست جند بیدستر
از هر یک دو درم قسط تلخ بلادر شونیز حب الغار
از هر یک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید
شانزده درم بعد از سحق بلیغ بروغن گاو چرب
نموده و بعد از یک روز باشد وزن عسل سفید مصفی
بسرشند نوع جوارش بلادر مسمی بجوارش مسمن نیز
آورده و طعام هضم کند و اشتهای طعام آورد و بو
و سپرز را سود دارد نوع صنعت آن زنجبیل ده درم
دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرج هندی
دو درم شقاقل پنج درم فانید شصت و پنج درم
مغز کردگان کنجد مقشر از هر یک بیست درم بلادر کوفته
جدا کرده پنج عدد بلادر را کوبیده در پارچه نازکی کرده
در یک اوقیه روغن کنجد بمالند تا شیره آن بر آید و
صاف نموده ادویه را کوفته بیخته با آن روغن چرب
نموده فانید را در آب بگدازند و بقوام آورده ادویه
را با آن بسرشند تا منعقد گردد بهمان گرمی بر کفچه ران
ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال
سودا و بر زیر کفچه ران اسهال بلغم و هر گاه با آب سرد

جشونند قطع اسهال شود و جوارش بلادر جهت رفع
بواسیر و تقویت باه و هضم طعام نافع است و از
مزاج پیران است و صنعت آن زنجبیل و سیر
دار فلفل شیطرج هندی دو سیر شقاقل پنج سیر
فانیذ چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردگان مقشر کنجد
از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه
اوقیه روغن کنجد خیسانیده بدست بمالند و صافی
نموده ادویه را بآن چرب نموده و یک وزن و نیم
فانیذ را بقوام آورده جوارش سازند شربتی یکدرم
حلوای بلادر منقول از خلاصة التجارب گفته که از
مخترعات اهل هند است و در منافع قریب بجوارش
بلادر است و صنعت آن عسل بلادر یک جزو روغن
گاو تازه دو جزو در هم نموده آرد میده را بآن بریان
کنند آن مقدار که دستور حلوا است پس بقدر کفاف
عسل مصفی بر آن ریخته برهم زنند و هنگام فرود آوردن
فلفل زنجبیل دارچینی بسباسه بادیان جوزبوا قرنفل
از هر یک جزوی ساییده بیخته بر آن ریزند و نیکو
برهم زنند و فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند
هر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند و دل بهره بلادر
از صنعت اطبای هند است و منافع بسیاری از برای
آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای
اکثری از امراض مزمنه و باید که غذای نوشنده
آن گوشت بریان بروغن گاو باشد و میفرمایند که
هرگاه بلادر در مرکبات خورده شود واجب است پرهیز
از خوردن گوشت چه بلادر مفسد گوشت است چه در
خارج و چه در بدن ولهذا با وجود آنکه آن از تریاقات
قوی است در تریاق فاروق که گوشت افعی در وی
داخل است نکرده اند و صنعت آن بلادر یک سیر
پوست هلیله زرد و نیم سیر موقته یعنی صد و نیم سیر دار فلفل
فلفل سیاه فلفلمویه از هر یک سدس سیر قرنفل
دام گل دهاوه پنج سیر قند سیاه دو وزن همه
را نیکو کوفته قند را بآب گرم حل کرده همه را در ظرف گلی
مستعمل کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا نبیذ شود

و چون نبیذ شد بپالایند و بکار برند و اگر از این
عرق کشند بهتر است و دوا السنه این دوا جوارش
بلادر نیست و جوارش اسکندر نامه جهت آنکه
از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال
استعمال میشود آنرا دوا السنه نامیده اند و آنرا
جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکماه
خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون تمام سال
مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را
قوی گرداند و لکنت را از زبان ببرد و دست اعضا
و عروق را ببرد و در تنقیه گرده و مثانه و زیاده در
قوت باصره و قوت حفظ در دفع امراض بلغمی و سوداوی
و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی
بی نظیر است و صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی و هشت مثقال
پوست بلیله شونیز از هر یک بیست و چهار مثقال
فلفل سیاه دار فلفل از هر یک بیست و دو مثقال
زنجبیل فلفلمویه نارمشک قاقله صغار از هر یک ده
مثقال کبابه چینی بلادر منقی از هر یک شش مثقال تخم
بیست و چهار مثقال اشق دوازده مثقال مویز منقی
مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید
ششصد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات مخلوط
و شهد صد و شصت و پنج قسمت کرده اقراص سازند
و هر روز یک قرص را تناول نمایند و در نسخه از
پوست بلیله زرد و برنج و مویز و تخم خیار نیست
و در نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد و در نسخه دیگر
سعد کوفی و افسنتین رومی از هر یک دوازده مثقال
داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال و
تخم خیار بیست و چهار مثقال و دهن البلادر [illegible]
قید است بجهت بواسیر و جمیع امراض بارده
و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است و صنعت
آن اشق افیون زرنب کبابه فستقی حب بلسان
مغز بادام مقشر خربق سفید فلنجه شیطرج هندی
از هر یک شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان

دارچینی جاوشیر جندبیدستر از هر یک پنج مثقال صمغ کوفته
برگ مورد مرزنجوش تخم اسپند حب الغار حب الفرع
از هر یک دو مثقال ورق الغار و فلفل بستان از هر یک
چهار مثقال عسل منقی روغن گاو و لفد سفید روغن
یاسمین زعفران روغن حب الفرع دهن الغار از هر
یک سیر ده مثقال زیت سفید سه صد و پنجاه مثقال
آب عنا هزار مثقال با آتش ملایم بجوشانند تا آب
در روغن بماند در شیشه نگاه دارند و دهن بلادر دیگر
جهت استرخای عصب فالج و لقوه و امراض بارده
نافع است نهایت محلل ریاح است و صنعت آن
سنبل الطیب وانج هیل بوا قاقله دارچینی ترکی شیطرج هندی
راسن دار فلفل جوز القیء بلادر دارپرساز زنجبیل
تلخ بوزیدان زرنباد درونج عقربی از هر یک
نیکو کوفته با شیر و آب از هر یک پانصد مثقال روغن
دو بیست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر برود و روغن
بماند در شیشه با احتیاط نگاه دارند و عقیل بلادر جمیع
امراض بارده بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج امتلائی را
و پیران را موافق است و صنعت آن بلادر پوست
هلیله کابلی ادویه از هر یک دو و نیم آثار هندی سیر
یکدانه که بهندی یک بومیه نامند نیم آثار و نیم پاو قند
سیاه بیست و دو آثار تمام بلادر را دور کرده
ادویه را نیکو کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر
لایق بر آن ریزند و سر آن را بسته در سرگین اسپ
دفن کنند تا بجوش آید و فرو نشیند که علامت رسیدگی
آن است پس آنرا عرق کشند که شش آثار بر آید
باز آنرا عرق کشند که دو آثار بر آید شربتی از آن دو
درم و هر روز اندک اندک مقدار ثلث درم بیفزایند
تا به هشت درم که مقدار دو توله است برسد و بعد
از آن شروع بکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند
تا به دو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز کنار
رغیف نمک آورده بروغن گاو چرب نموده اول
یک لقمه از آن نان بخورند و بالای آن عرق را و تخم
نان را بالای آن میل فرمایند و هر وقت سوزش

و مانند آن معلوم گردد چیزے مادل نمایند زائل
میگردد و این غرض اشتهائے طعام می آورد و تقویت
باه می افزاید و باید که از ترشی و بادی و خوردن بوقت
تساہلہا اجتناب نمایند قرابادین العراز محرّبات صاحب
خلاصة التجارب صنعت آن بلادر یک جزو کنجد
سفید مقشر دو جزو فلفل قرنفل دارچینی از هر یک
سه جزو مشک خالص نصف جزو پوست هلیله بلیله
آمله منقی از هر یک چهار جزو تخم جزر مائل النصف مجموع
ادویه اول بلادر و کنجد را باهم سحق کنند آنگاه باقی ادویه
کوفته بیخته با آن خلط نموده باز سحق نموده باشه وزن
مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده لبرشند شربتے
مقدار فندقی محرور المزاج را بالائی طعام و مبرود
المزاج را تا تنها بخورانند قرابادین اللولوئیه جهت دفع
سرعت انزال و تقویت باه مفید صنعت آن
بلادر مقشر یک اوقیه کندر بیخ یک درم جوشیر دو درم سنبل
روس یک درم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن
حب الخروع تا یک هفته بخیسانند پس بجوشانند
و حبوب سازند و عندالحاجة بوقت مجامعت
نیم درم آن را بخایند تیمره بلادر جهت تقویت اعصاب
و استحکام دندان و لثه و دفع جمیع امراض بارده
مانند فالج و لقوه و استرخا و رعشه و سکته و لیثرغس
و نسیان و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و وجع
ورک و عرق النسا و نقرس و سائر امراض عصبانی
و شرب سموم بارده و گزیدن جانوران سمی بارده
و عقارب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضاے
تناسل و آلات بول نماید و بالجمله منافع بسیار دارد
مبرود المزاج و پیران را و محرور المزاجان و شبان را مضر
صنعت آن مغز بلادر حب الغار برنج کابلی مقشر
کنجد مقشر از هر یک ده درم جند بیدستر و دار فلفل
هلیله سیاه و پوست هلیله آمله منقی اسعد کوفی قسط تلخ
از هر یک هفت درم پوست زرد اترج عاقرقرحا زنجبیل
زراوند طویل و مدحرج همچنین عود بلسان حب بلسان
جنطیانا عود الصلیب عود هندی ایرسا وج ترکی
شقاقل مصری شیطرج هندی مصطکی شونیز بوزیدان
برگ گاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک
اسطوخودوس بسفایج از هر یک چهار درم مغز بلادر
و حب الغار و برنج کابلی مقشر و کنجد مقشر را در
هاون سنگی نرم بکوبند و سائر ادویه را هر یک جدا
جدا پس ازان نموده در هم کرده مجموع را بروغن
مغز گردگان چرب نمایند و با سه چند آن ادویه
فانید و دو وزن عسل مصفی مقوم علی السم سرشته در
ظرف نقره یا شیشه یا چینی که یک ثلث آن
خالی باشد در پان جو بگذارند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتے از یک درم تا سه درم و تا
پنج درم و بعضی اگرچه مجوز است و باید که استعمال
این ادویه بعد تنقیه و خالی بودن بدن از اخلاط
فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشیها و بادی
اجتناب نمایند بلسان بباو لام و سین مهمله مفتوحتین
والف و نون درختی است مخصوص ببلاد مصر در
موضعی که معروف است بعین الشمس بمقدار درخت
حنا برگ آن در شکل و بو شبیه ببرگ سداب لیکن سفیدتر
و مدورتر و آن از جمله اشجار لطیفه کثیرة المنافع است
شیخ داود انطاکی گفته درخت آن در ابتداے
نبات درخت ریحان میباشد و به تدریج باین
مقدار میرسد و آن مانند انسان از سردی و گرما
و تشنگی و سیرابی بسیار متاذی و فاسد می گردد پس
نزدارا آن است که آن را بسبب اختلاف ازمنه
و فصول ترتیب نمایند و از کلام او ظاهر می گردد
که آن درخت حال مفقود است و بجای آن عمل آن
حب عود و دهن لشام رامیفروشند و این در
افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد
و اما خواص و منافع اجزاے بلسان پس بدانکه
چوب و برگ آن جهت گزیدن عقرب و دفع بلغم
بارد و رطوبی و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ
و ریاح و عصاره آن جهت اخراج زلو و خار و امثال آن
در حلق و قطور آن جهت درد گوش و همچنین قطور طبیخ
آن و تکمید بان جهت تسکین صداع رطوبی و ضماد بیخ
در ریشهاے سوخته آن با سرکه جهت دفع ثآلیل و قوابی
پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و دفع
رطوبات آن مفید و اما حب آن پس بهترین آن
تازه خوشبوی شبیه ببوی دهن بلسان است
اشقر اللون ثقیل الوزن اندک تلخ و تند که زبان
اندک بگزد و تخم بر محمی نماید و شکل آن مستدیر مائل
بطولانی بزرگتر از فلفل با مغز سفید باشد بخلاف
حب لشام که بے مزه و مدور و بے مغز است و آن گرم
و خشک است در آخر درجه دوم یا قوت تریاقیه
و مجفف رطوبات معده و امعا و نافع مفاصل امراض
بارده بلغمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس
الانتصاب و شوصه و ورم ریه و سرفه و سده جگر
و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و عقرب و
تحلیل ریاح و نفخ و عسر البول و حبس آن و حیض و
فرزجه و بخور و دخنه آن جهت اوجاع ارحام
و جلوس در طبیخ آن مفتح رحم و جاذب رطوبات
آن و ضماد آن به تنهائی جهت گزیدن عقرب
و با ایرسا جهت قروح سر نافع و مقوی مثانه و مصلح
آن کثیرا و قدر شربت آن تا دو درم و بدل آن
یک وزن و نیم عود آن و اگر نباشد بوزن آن
سلیخه و عشر آن ابیاسه و در تریاقات بوزن
آن زراوند طویل یا حب الغار است و اما عود آن
پس بهترین آن باریک سرخ رنگ خوشبوے
تازه است که بوے دهن بلسان ازان آید و در
حرارت و یبوست از حب آن کمتر و در سائر افعال
مسطوره ازان ضعیف تر و بدل آن دو ثلث
حب آن همچنین باقی ادویه مذکوره و اما دهن
آن پس بهترین آن خوشبوے تازه قوی الرائحه
خالی از غش نشت سرخ رنگ صافی با اندک غلظت
و چسپندگی که زود در آب منحل گردد و قوام آب
را مانند شیر گرداند و شیر را منجمد سازد و در آب
ته نشین نشود و چون به پشمی آلوده به آب بشویند

اثری از آن در چشم نماید و چشیدن زبان را گزند
باندک تیغیه و هر چه دران این آثار نباشد مغشوش
است و خوب آن را قوت تا چهل سال باقی می ماند
در سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه مانند تریاق
است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب
و سایر هوام و خانق النمر و سایر سموم را و امراض
بارده عصبانیه دماغیه مانند فالج و لقوه و صرع و
دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و
عرق النسا و نقرس و صداع و کری و ظلمت بصر و بیاض و
سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و قروح سر و
اوجاع حلق و استان و ضیق النفس و ربو و سعال
و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال
و گرده و مثانه و حرقة البول و عسر و سلس آن و تفتیت
حصاة و استرخاء تنقیب و امراض مقعده و حبس و
اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و تنشیف
رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات
از چرک و تلیین صلابات و تحلیل مواد بارده شربا
و طلاء و تدهینا و اکتحالا و قطورا و فرزجه مفردا و
مرکبا نافع مثلا حمول آن با موم و روغن گل مخرج
مشیمه و جنین است و با دهن زنبق برداشتن و فتیله
آلوده بدان در بینی گذاشتن جهت رفع سکته و
اصحاب جمود و قطور یک دانگ و نصف آن با طبیخ
زوفا القار ریک اسکرجه ناشتا جهت سعال و اوجاع
سینه و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده
جهت رفع سمیت و اذیت خانق النمر و تحلیل موادمی
و بادبرسا جهت اخراج شوک و استخوان مقدار شربت
آن تا نیم مثقال و بدل آن یک وزن نیم دیاد و
وزن آن روغن زیتون کهنه با روغن رازقی و
روغن ترب که دران حب و عود بلسان جوشانیده باشند
صنعت اخذ فالس اهلی آن آنست که در حین
بودن آفتاب در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه شده درخت
آن را تیغها زده انچه ازان تراوش کند جمع نمایند
ابن بیطار و بغدادی نوشته اند که در سالی مقدار

پنجاه رطل شمل می آید به نیم وزن آن نقره یا طلا
میفروشند و نوشته که باید با او صاف مذکوره
رنگ آن بسیار کدر مائل بحمرت باشد و آنچه
بالفعل معمول است آن است که بگیرند چوب شام و
بلسان و میعه در روغن تخم حب با جزا متساوی و بجوشانند
مجموع را باده وزن آن زیت و صاف نموده
فروشند و نوع دیگر شاخ و برگ و حب و بلسان
را در آب جوشانیده و با روغن زیت مرکب نموده
میفروشند و مغشوش باکثر ادهان مانند دهن
حبة الخضرا و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی
بعسل و موم در روغن گرد و حنا و راتینج می نمایند
و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است مد
معجون بلسان از محمد بن زکریا رازی نافع از
برای حصاة مثانه گوید عجیب است درین فعل هرگاه
مداومت کرده شود بان و نیز گفته که من معالجه
کردم باین بانیون را که سنگ بسیاری در مثانه
داشت و جمعی برین شده بودند که بشگافند سنگها
برآورند و من چهل روز این معجون را باو دادم سنگها
ریزه ریزه کرده بیرون آورد و صنعت آن حب
بلسان تخم ترب دو قو فطراسالیون پوست بیخ کبر
جاوشیر بادام تلخ حب الغار اذخر سعد کوفته
سنبل الطیب بلیخه اسقولوقندریون جرجیر خشخاش
زراوند مدحرج اساروق قردمانا قرنفل اشق
سکبینج مقل فلفل وج ترکی اجزا متساوی صمغ
را حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان
چرب سازند و بمجموع سرشته حبها سازند و هر روز
دو درم آن را با طبیخ بزر جزر خورند و بسا باشد
که محتاج باشد علیل بآنکه بیاشامد با این یکبار
از رب العقارب صنعت رب العقارب در عقرب
انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و بدانکه فی الحقیقه
این حب است و معجون نیست بلوط بلغت طبرستانی
دار رازی نامند و بفارسی بالوط گویند و قسمی از آن
مستدیر میباشد و قسمی را بهش نامند و ان قسم

مستطیل لذیذتر و درخت آن شبیه بدرخت فندق
و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ
شاه بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مؤلف مالایسع
قسم ذکر کرده و این اصوب است و درین صورت
شاه بلوط نیز از اقسام آن است و مستطیل دو قسم
می باشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول
چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین
الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در
بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال
عفص شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و
تلخ آن در اول سوم خشک و نایب مناب عفص است
و قابض و مغلظ و حابس اسهال و نفث الدم
و نزف الدم و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول
و قرحه امعا و خفقان و غثیان که از ضعف معده باشد
نافع و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم
حار و اورام بلغمی و سوخته آن جهت قلاع و قروح
ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم نافع و زیان
آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین
و قند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال
و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را جمیع اجزا
بارد و یابس است و ریشهای باریک آن یابس تر
و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و برگ آن
جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب آن
جالی دندان و جهت آکله مفید است و چون بلوط را
با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت
شرب آن نمایند قاطع سلس البول و بول در فراش
و ادرار حدی و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب
دانسته اند و آنکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر
میگردد جهت خضاب ابرو و مبرز اخلاط است و جفت
البلوط که پوست رقیق آن است در مغز آن ملاصق
است مجفف قوی و رادع جراحات و حابس سیلان
خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهت رفع ضماد آن نافع
و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و مورد

بالسویه بدل آن است و قدر شربتش یک مثقال
و عود مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط اندکی
حرارت و قبض و یبس آن کمتر از بلوط است و غذا
آن غالب با قوت و بالیده و مسمن بدن و مولد ...
گرده و مشوی آن با شکر مهیج باه و مقوی
بدن و بجهت رفع سموم بغایت موثر و در سائر
خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ اقسام بلوط مضر حلق
و مثانه است مصلح آن هر چند قوی و شکر و سکنجبین
و چون پوست درخت آن را حل پخته یک شب دود کرده
کمادها نمایند که قبل انزال بالطبع قیمولیا شسته باشند
بغایت ... کند و جفت شاه بلوط در سپیدی مثل
پوست سلتوک است و حب جفت بلوط نافع از برای
افراط طمث و سیلان از رحام و رطوبت فروج زنها
مفید است و نسخه آن نسخه حکیم محمد طاهر ولد حکیم
صالح خان مرحوم تاج سیاه قرطاس کاغذی محرق
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق عفص
محرق مطفی با لخل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته در
آب برگ مورد یک مثقال و نیم صمغ عربی یک مثقال
محلول در آب و سرکه انگوری چهار مثقال خمیر کرده حبها
سازند شربتی بمقدار نخودی و در وقت حاجت بر گیرند

فصل در بیان سفوفات بلوطی

سفوف بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا
بجهت تقطیر بول و سلس البول و نسخه آن بلوط
بو داده کندر کشنیز خشک بو داده گل ارمنی صمغ
عربی اجزا متساوی سفوف سازند و بقدر دو درم
صبح و دو درم شام و اگر با سلس تشنگی مفرط باشد که هر
هر چند آب بیاشامند تشنگی دفع نشود باید که
این سفوف را با ماء الشعیر و بزر قطونا بیاشامد و غذا
از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره
ترتیب داده بخورند و در نسخه دیگر این سفوف آن
بلوط پنج جزو و کندر سه جزو و باقی ده جزو است
سفوف بلوط دیگر مجرب از برای سلس البول
آن بلوط دو مثقال و در نسخه دیگر هشت مثقال است

کشنیز خشک و آنیسون از هر یک سه مثقال اصل السوس
گاوزبان انیسون تخم خرفه مقشور و سنبل الطیب
سعد کوفی کندر از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید
پنج مثقال مصطکی یک مثقال قند سفید بوزن
مجموع ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال
آن را سفوف نمایند:—

فصل در ذکر معاجین عطائی که اصل و عمود در آنها بلوط است

معجون عطائی جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است
نسخه آن جفت بلوط لسان ذکر بزر الانجره از هر یک
نیم مثقال مصطکی یک درم اجزا کوفته بیخته با چهار وزن
ادویه عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند شربتی
یک مثقال و معجون عطائی دیگر که جهت دفع
سرعت انزال نافع است و نسخه آن جفت
بلوط کندر مصطکی اجزا متساوی کوفته بیخته با چهار
وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی
یک مثقال معجون عطائی دیگر که بهمین غایت
دارد و نسخه آن بلوط گلنار فارسی کشنیز خشک
شونیز لسان ذکر از هر یک دو و نیم مثقال کمون کرمانی
نانخواه و کرویا از هر یک یک مثقال و ربع مثقال پوست
هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر
یک یک درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه
عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی تا دو
مثقال غذا کباب و پلاو و قلیه نرگسی مناسب
است معجون عطائی دیگر تقطیر البول و سرعت
انزال را نافع باشد و نسخه آن کندر علک
رومی جفت بلوط بلوط شاه بلوط موز اجزا متساوی
کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف بسرشند شربتی
دو مثقال معجون عطائی دیگر سلس البول را نافع
باشد و نسخه آن گلنار فارسی کندر علک رومی
بلوط که در سرکه پرورده باشند از هر یک بیست درم
سعد کوفی کرویا از هر یک پنج درم دار فلفل خبث
الحدید از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل
صاف معجون سازند و معجون عطائی سرعت انزال و
احتلام و تقطیر البول را نافع باشد و نسخه آن علک
رومی کندر بلوط گلنار شونیز کشنیز خشک از هر یک
دو دو درم زیره کرمانی نانخواه از هر یک پنج درم پوست
هلیله کابلی هلیله زرد و هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک
سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند
معجون بلوط مقوی باه و ممسک است و نسخه
آن بلوط مقشر آرد کنار لسان ذکر از هر یک ده درم
زیره کرمانی مدبر نانخواه کرویا از هر یک پنج درم کشنیز
خشک دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل
مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال غذا
کباب و دو پیازه و نان سیر تناول فرمایند:—

باب الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون ... ده و در اصل اسم ثمر
غلیظ کر شکور و معروف بقوه است و ده و بانکل
الطلاق بنمایند بر ثمری خاص و برای ثمر مهمت
آن را ترک کرده و این را بجای آن می آشامند و
آن ثمر درختی است کوهستانی که در جبال یمن و نواح
آن در تهامه که جزیره ایست از جزایر دریا و ...
بهم میرسد و تخم آن را در آذر میکارند و در آب که هر
دو اسم باو رودی است میرسد و یک ساق دارد
بسطبری انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا
به سه ذرع و شاخ بسیار شبیه بدرخت زعرور و
گل آن سفید رنگ و ثمر آن در خلاف سیاه رنگ
شبیه بحب الغار و در اندرون آن دو مغز و در وسط
مغز شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن
از آن بیش تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف آن
پرده نازک پیچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن
تازه سنگین سبز رنگ آن است که در ... آب
برود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و تباه و
آن سفید و زرد کمتر و سبکتر از همه و پوست تازه آن با
اندک رطوبت و چسپیدگی و ملاوت و عفونتی است
و چون خشک گردد ملاوت بدان کم میشود و ...

داخل میگردد و منشا ست آن از پوست پسته حب العالیه
لیکن تا زکر است گویند سبب اطلاع بران آنست
که شیخ ابوالحسن شاذلی که در کوهستان یمن مع معتقدا
در مریدان او بسبب کثرت شب بیداری ریاضات
کسل مند و مانده میشدند از اتفاقات وقتی بعضی
ثمر آن را یافته خوردند دفع کسل و ماندگی آنها شد
و این را به دیگران گفتند آنها نیز خوردند نفع یافتند
به پیر خود گفتند او حکم نمود که جوشش داده آبش را
بیاشامند پس این میوه را در آب جوش داده
آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کسال و ملال
ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت
و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری
مهجور ند و لیکن اهل هر بلدی و هر جای بوضعی
اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند
خصوص تازهٔ آن را در آب بسیاری جوشداده صاف
کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام
و اکثری بعد از آن می آشامند و دو لوع بسیاری
بران دارند و طعم آن آب نیز مایل بشیرینی و قهوت
می باشد خصوص تازهٔ آن و اهل مکه معظمه و مدینه
طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و فرنگ
و هندوستان و غیرها مغز آن را بعضی خام و بعضی نیم
بریان و بعضی بریان که قریب باحراق رسد و بعضی
نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک
غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی صاف کرده و بعضی
صاف ناکرده می آشامند چنانچه بتفصیل انشاء الله
مذکور خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلافست
حکیم میر عماد الدین محمود در آخر رسالهٔ افیونیه در
بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشکست در درجه
دوم جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رایحه و لون
آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و
بتجربه یافته اند که سردی آن بسر حد افراط نمیرسد
و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست در گرمی
و غوریه تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند
که بتجربه فقیر یافته که سردی آن ند در درجهٔ اول یا
خشکی آن در درجهٔ دوم است و حکیم سالک الدین
یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص آن برین
بران رفته اند که برودت آن در اول درجه یا
و یبوست آن در ثالثه است بنا بر آنکه در
افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج هم
میرسد شاربان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که
گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک
است و نیز چنین نوشته جهت آنکه پوست آن
تلخ است و تلخی دلیل حرارت است ممکن که پوست
آن گرم باشد و مغز آن معتدل یا سرد در اول نیا
ید دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن
است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که قیاس
ظاهر میگرداند که در گرمی معتدل و خشکی بران غالب و قشر آن
گرم و خشک تر از ان باشد جامع اوراق پراگنده
احوال میگوید که شاید مرکب القوی باشد خصوص
تازهٔ آن جهت آنکه در ان دو جزو است یکی لطیف
هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس
که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف
و تفتیح و تنقیح و ادرار و تلیین و غیرها از ان صادر
می گردد و به جزو ثانی افعال و آثار برودت و
یبوست از تسکین حرارت و تشنگی و ثوران غلیان
دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست
دماغ و غیر آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد
آن جزو اول در ان زیاده می باشد و چون کهنه
گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص در قشر آن
و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد
بمقدار بریان نمودن حاصل مدعا آنکه تازه و
نو آن خصوص قشر خام آن مایل بحرارت و
یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد
یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند
برودت و یبس آن می افزاید و اما افعال و خواص
آن آنچه اطبای مذکوره بیان نموده اند اینست ا
که شرب آب مطبوخ آن تفتیح سده است و نفاذ به هر عضو
که دارد و مسکن اوجاع و ثوران غلیان خون و حدت
و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مسهل اخلاط
و منفذ آنها است و مفید در حمیات صفراوی و دموی
و سوداوی خصوصاً در اوائل بعد به نوبه و حصبه و جدری
و در ربع مفید است و شرب آن یرقان را سودمند
است و ملین طبع و مدر بول و مخفف رطوبات و گفته
اند که بواسیر را بسیار نافع است و اکثر اوجاع و صداع
و درد مالیخولیا خصوصاً احتراق آن و آنچه بسبب کثافت
اخلاط و انجماد آن باشد بجهت تصفیه و ترقیق آن
مر اخلاط را و حکیم میر عماد الدین فرموده که بیماری نزله
را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفهٔ بلغمی و
نزلات و رخاوت معده را به تخفیف رطوبات آن
و صعود بخارات بدماغ و اسهال خصوصاً نیم بریان
آن و کثرت نوم و تشنگی و سیر بران هر دو و اکتفا
نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه موجب
ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا
و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات متعبها نماید
و از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد
و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قلت
شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و تهیج و
مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و رئه
آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و محرورین
و اصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا
در مذمت آن گفته اند بسبب آن سیر، و که نام
آن قهوه است قم مانع النوم و قاطع الشهوة است
و اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان
کرده سیاه شده آن باشد نه تازهٔ خام آن خصوصاً
قشر که در بعضی از رفه شاید محرک باه و باهضم طعام
باشد و یمکن که وجه ولوع اهل یمن با شامیدن
آن بالای طعام همین وجه باشد و در جواب
این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت
مزاج و خوردن خرما و میوهای گرم است و حال آن ا

کہ مبالغہ بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا
است اکثر بعادت و قوت مزاج بر میگردد و هیچ
کل نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار
آن طولی دارد و مقام گنجایش آنها ندارد و میرزا با
نوشته اند آنانکه مزاج ایشان گرم است دل این
دوا بسبب آنکه حرارت را کم میگرداند و بسبب کمی
حرارت رطوبت کم بتحلیل میرود و غالبا گاه است که
ایشان را خواب می آورد و از انجمله شخصی را دیدم
که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها
خواب نمی کرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد و قهوه را
میکرد چون دو سه روز قهوه مداومت نمود او را خواب
آمد و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مفرح قلب
است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است
خصوص در حصبه و جدری بعد از بروز بجهت آنکه
مروارید را در حصبه و جدری نفع تمام است و چون
استعمال آن جهت تقویت قلب باز عفران کرده
طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون
مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب مشقت و
بسیار و بعد خوردن افیونات رافع تعب و کلال
و ملال و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند
فنجان آن و گفته اند ناشتا در وقت امتلا از غذا
و کرنا باید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق
ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور به تحت القهوه
است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر
خواهند معتادین با فیون و افیونیات و شب بیدار
آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب
چند پیاله بیاشامند و گفته اند مصلح آن زنجبیل و
دوا المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است
و شیخ داود انطاکی نوشته که تخفیف ماده شرب
آن بهای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید
باید که شیرینی در روغن پخته و روغن بسیار با
آن بخورد تو قوم با شیر میخورند و این خطا است
و خوف احداث برص است اختصر مضار جبرین مصلحها

و طعم و رایحه آن را طیب و لذیذ میگرداند و گرید
بوزالطیب و زود عنبر اشهب ابیض زعفران منفعت
طبخ آن آنچه حکیم میر عماد الدین محمود نوشته اند
آن است که مقدار پنج مثقال آن را در شش مثقال
آب بجوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند
و گرم بیاشامند که سرد آن عظیم بد باشد و قانیا
نیز خوب نیست و بدل ضرر کلی میرساند و احداث
خفقان مینماید و اصلاح آن با دو چیز مذکور معمول
نمایند و بعد طبخ قبل از سرد شدن بزودی بیاشامند
نمایند و نگذارند که جرم آن باز صافی و قوت آن را
جذب نمود نماید و میر قانعی نوشته که در بعضی بلاد مغز
آن را بریان می کنند یا با پوست آن را میجوشانند
و آب آن را میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز
با هر دو پوست آن را میجوشانند و آب آن را میخورند
و در بعضی بلاد پوست را بریان میکنند چنانچه در یمن معمول
شده بان نقل می نمایند و اولی آن است که مغز آن را
با اندک پوست بریان کرده بجوشانند و آب آن را
بخورند بجهت آنکه حق سبحانه تعالی در چیزها لذت و دواها
و میوه ها که قشری دارند خاصیت ترتیب وضع عجیبی
قرار داده که از هر یک از قشر و مغز دفع مضرت
دیگری می کنند لهذا شیخ الرئیس میگوید که خیار را
با پوست خوردن بهتر است بجهت آنکه در پوست
آن جلائی است که دفع لزوجت مغز آن را میکند و
برای این نیز موز را با دانه خوردن بهتر است و
همچنین بسیاری از میوه ها و اما اصحاب تنعم بواسطه ادراک
لذت مغز را از قشر جدا می نمایند و بریان کرده
که بسیر حد سوختن رسد و کوبیده جوشانیده می آشامند
و سبب آن نمودن آن بیان حد کثافت جرم آن
است که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف
است آن است آن است که اول آن را بریان
میکنند و بعد از آن می کوبند بجهت آنکه زود صلابت آن
اما اولی آن است که اول بکوبند و بعد از آن بریان
کنند و این اگر چه اندک دشوار است اما نفعش بیشتر

است چه هرگاه درست بریان کنند اجزای آن یک
طریق بریان خواهد شد و اندک اختلافی در آن خواهد
بود پس قهوه که بیشتر بریان شده باشد لطیف تر
از قهوه خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه
بالفعل معمول اکثر عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین
زادهما الله تعالی شرفا و کرامة و عراق عرب و عجم
ایران و هند است آن است که مغز قهوه را در ظرف
سفالی بدون آنکه و بعضی با آن برسانند نیکو شسته
بریان می نمایند که جوزی رنگ گردد و بعضی اندک
زیاده پس نرم کوبیده یا دو دانه دو مقدار آن آب
بر آتش انگر بدین دستور می پزند که آب را گرم چنانچه
نموده در قهوه دان سنگی یا شیشه یا نقره یا مس تازه
قلعی نموده و قهوه را در آن اندک اندک میریزند و
بر هم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته
می جوشانند تا کف بر سر آورد و کف آن فرو نشیند
و در حین جوش دو سه مرتبه اندک آب سرد
می ریزند تا کف آن برید و گرد و در و غن برسم
آورد پس در پیالها ریخته گرما گرم صبح و شام هر وقت
ضرورت روی آید می آشامند چند پیاله بجسیم
جرعه جرعه اندک اندک و اما بعضی خواص و اعیان
سیاه فام سفال آن را دور کرده پاک شسته بمآل تحریر بیان
نمایند که جوزی رنگ گردد و نه بحد سوختن رسد و
دانهائی که بسیار بریان و سیاه گشته چیده دور
نمایند پس اندک خورد نموده پرده تا رنگ اندرون
آن را که تخمی دارد و افشانده دور کرده باز نرم میکوبند
و هر مقدار که خواهند یازده دوازده درم آن آب
صافی شیرین بدستور طبخ نموده و در حین طبخ اگر یخ
یا برف باشد بجای آب سرد چند پاره در آن می
اندازند و بدستور گرما گرم اندک اندک می آشامند
و بعضی از صاحبان سلیقه متنعم مترفه برای خوشبوئی
طعم و رایحه آن دو سه حبه عنبر را بریده گرد و در حین
طبخ در آن می اندازند تا گداخته گردد پس می آشامند
و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت

واگر زبرای بلغمی مزاجان وصاحبان سرفهٔ معتاد
بران سه چهار دانه فلفل درست را درین طبیخ در آن
اندازند وبعد از طبخ برآورده دور نمایند وبیاشامند
غیراز بهترین مسهلات آن است :—

باب الباء مع النون

فصل دربیان بنادق البزورات

بنادق البزور که در قرحهٔ مجاری بول مجرب است
صنعت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم
خیارین پنجدرم مغز تخم کدو ده درم بزرالبنج سفید تخم
خرفهٔ مقشر از هریک دو درم تخم خطمی سفید کتیرا نشاسته
کهربا رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از
از هریک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی
یکدرم + بنادق البزور نسخهٔ دیگر + صنعت آن
مغز تخم خربزه ده درم خیارین پنج درم مغز تخم کدو تخم
خرفهٔ مقشر از هریک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین
مقشر نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی
تخم کرفس از هریک دو درم کوفته بیخته بآب سرشته
بنادق سازند شربتی دو مثقال + بنادق البزور
دیگر نافع از برای قروح قرحهٔ مجاری بول + صنعت
آن تخم کرفس نومودوقو فطراسالیون انجمل
اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب مغز بادام
تلخ از هریک بیست درم تخم خرفهٔ مقشر ده درم اشق سه
درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته
بیخته بآن سرشته بنادق سازند + بنادق البزور
منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر عماد الدین
محمود + صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه از هریک پنجدرم
خشخاش سفید وسیاه از هریک پنجدرم کرفس چهار
درم عنب الثعلب شش درم تخم خرفهٔ مقشر ده درم کتیرا
صمغ عربی از هریک پنجدرم طین ارمنی مغسول دو درم
نبات سفید دوصد درم ادویه را کوفته بیخته بآب
نیم گرم بنادق سازند شربتی یک مثقال + بنادق
البزور حرقة البول وقروح کلیه ومثانه وعسر البول را نافع

ونیز دانند جرب وقروح مثانه را بنهایت سودمند
باشد + صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم
خیارین پنجدرم مغز تخم کدو بزرالبنج تخم خرفهٔ مقشر
تخم خطمی سفید کتیرا مغز بادام شیرین نشاسته
رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
از هریک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی
سه درم بشراب خشخاش + بنادق البزور القرابادین
نافع از برای قروح قضیب ومثانه وبستگی بول را
بگشاید وحرقت بول وسوزشی که در مجرای بول
باشد بنشاند + صنعت آن مغز تخم خیارین از
هریک جزو مغز تخم کدو مغز تخم خربزهٔ مقشر تخم
خشخاش سفید از هریک نیم جزو تخم خطمی سفید
ثلث جزو کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته
بنادق سازند شربتی یکمثقال بوقت ناشتا با شراب
خشخاش بخورند + بنادق البزور دیگر که قرحه وجرب
مثانه را سودمند بود وسوزش بول را بنشاند +
صنعت آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم
کدوی شیرین از هریک پنجدرم گل ارمنی صمغ
عربی لبان ذکر دم الاخوین تخم کرفس از هریک سه
درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند و
باشراب خشخاش بنوشند + بنادق البزور دیگر
برای قروح کلی ومثانه وحرقت بول نافع +
صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه
نشاسته تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش سفید از هریک جزو
تخم خطمی سفید کتیرا مغز بادام شیرین مقشر از هریک
یک جزو وخار خسک کهربا از هریک ربع جزو
کوفته بلعاب بزر قطونا سرشته حبها سازند شربتی
پنج ماشه باده توله عرق خار خسک بنوشند + بنادق الیمو
زین معجون نافع است از برای سردی معده وکبد
ریاح واحشا + صنعت آن زعفران کاشم تخم
کرفس زنجبیل ماشا مغز حب الصنوبر انجبار از هریک
شش درم کوفته بیخته باسه چندان ادویه عسل سفید
معجون سازند + تنقیح مغرب از بنفشه فارسی ا

وبعربی فرفیر نامند وبیونانی ابرید، دراول سرد ودر
دوم تر است وگویند دراول سرد وتر است وبعضی در
اول گرم وتر دانسته اند مسهل صفرا وسکن عطش وحدت
خون وحمیات حاره وخفقان ووحشی ومندم ومحلل اورام
ولطیف وجهت صداع حار وسرفه وخشونت سینه
وحلق وحرقت مثانه وبول ودرد گرده واحتباس
بول وذات الجنب وخناق وذات الریه وصرع
اطفال ونزلات وزکام را نافع است وچند روز
ملازمت نمودن دو درهم تا چهار درهم آن باآب
سرد جهت دفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است
واستعمال سائیدهٔ خشک آن باشیر خشت وشکر و
امثال آن از هریک پنج مثقال مسهل سریع الحل
وشربت آن باشیرهٔ گلقند جهت تبهای مرکبه بعید
است واستعمال گل آن اسلم از برگ آن ودیگر آن
وچوب آن را استعمال نشاید کرد وگویند گل تازهٔ آن
فادزهر سموم است وفطول طبیخ آن جهت رفع حرارت
دماغ واعضا ومضماد آن جهت صداع حار وورم
حاره واشتقاق ودرد معده مفید واکثار آن مورث
ضعف دل وقبض آن باعث کرب وثقل معده
وغثیان والتهاب خصوص در تبهای حاره ومنکسر
اند که از امیرون وبدلش نیلوفر وبرگ خبازی
وبدستور گل گاوزبان است وقدر شربت از جرم
آن تا پنج مثقال ودر مطبوخ تا ده مثقال وخوردن
آن برگ آن باثلث آن شکر جهت اخراج مقعده
اطفال بغایت موثر ومضماد آن جهت ادرار حاره
والتهاب معده وچشم ونتو مقعده وجرب مفرد
وبدلش بعد از آن است وروغن بنفشه فوائد بسیار دارد
وخواهد آمد انشاء الله تعالی + جوارش بنفشه
نسخهٔ حکیم معصوم مسهل سودا وبلغم باشد ارباب
تنعم ومردمی را که از خوردن مسهلات متنفر باشند
موافق بود وبذائقه خوش آید ومسهل بی زحمت باشد
صنعت آن زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله گل سرخ از
هریک سه درم بسفایج فستقی بناکهی سقمونیای مشوی

از هر یک پنجدرم تربد سفید تراشیده و بروغن بادام
چرب کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه
شربت نیلوفر شربت گاوزبان از هر یک
درم ترنجبین شیرخشت از هر یک سی درم آب آلوی
بخارائی آب تمر هندی از هر یک پنجاه درم مشک
ترکی یکدرم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا و بنفشه را خوب
درهم سحق کنند و ترنجبین و شیرخشت را در گلاب
صاف نموده آبها و شربتها را با صد درم قند سفید
بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بدستور متعارف
آب لبسرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم
هنگام حاجت

فصل اندر ذکر نسخ حبوب بنفسج

حب بنفسج نافع از برای ربو و صداع حار صنعت
آن سر بنفشه تربد سفید مدبر از هر یک دو درم رب السوس
نیم درم سقمونیای مشوی ربع درم کتیرا یک
دانگ حب سازند جمله یک شربت است
حب بنفسج دیگر تنقیه جمیع فضول و اخلاط صفراوی
و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع اقسام ربو و ضیق النفس
و بحه و عسر النفس را نافع باشد صنعت آن سر بنفشه
و ورق گل سرخ رب السوس از هر یک یکدرم نانخواه
هش سفید سقمونیای مشوی از هر یک نیم درم سوده
حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت
قبض باشد یکدرم بسفایج فستقی اضافه نمایند حب
بنفسج دیگر سر بنفشه فستق گل سرخ تربد سفید از هر یک
یکدرم کتیرا رب السوس سقمونیای مشوی ایارج فیقرا
از هر یک نیم درم کوفته بگلاب سرشته حبها سازند
جمله یک شربت است با گلاب یا گرم فرو برند و
تکرار نمایند تا تنقیه کامل کند حب بنفسج منقول از
اختیارات بدیعی نافع از برای درد چشم و درد سر
و درد شقیقه و درد گوش و دماغ را پاک کند از
فضول صفراوی و بلغمی صنعت آن سر بنفشه خشک
دو درم تربد سفید مدبر یک درم رب السوس پوست
هلیله زرد و افسنتین از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی

نیم دانگ ادویه را کوفته بیخته با آب خالص سرشته
حب سازند شربتی یک مثقال تا یک درم شب
وقت خواب با آب نیم گرم فرو برند و در نسخه دیگر ورق
گل سرخ یکدانگ داخل است و وزن سقمونیا نیز یکدانگ
نوشته گفته که مجموع این اجزا یک شربت کامل است
حب بنفسج تنقیه دماغ و سینه کند و نافع است از برای
صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صنعت
آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مدبر یکدرم
رب السوس نیم درم محموده مشوی ربع درم سقمونیا
ورق گل سرخ از هر یک یکدانگ کوفته بیخته با آب
سرشته حب سازند و با آب گرم فرو برند جمله یک شربت
است حب بنفسج بنسخه دیگر صنعت آن گل بنفشه
دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم
محموده مشوی ربع درم کتیرا یکدانگ بدستور
حب سازند حب بنفسج بنسخه دیگر منقول از کناش
طبری معروف بمعالجات بقراطی گفته که این حب
تالیف قبلی است صنعت آن نانخواه زیره
کرمانی کرویا انیسون هلیله نمک نفطی از هر یک
یکدرم مصطکی سه درم سر بنفشه سه درم صبر سقوطری
مثل مجموع ادویه را کوفته بیخته با آب برگ
اترج سرشته حبها سازند از نخود بزرگتر و هر روز
یک حب آنرا تناول نمایند یک مجلس عمل کند و
رطوبات فاسده را از معده را پاک سازد و گمان برد
که رطوبات فاسد موجب ضعف معده و سر گردد بعون الله
عز وجل حب بنفسج منقول از قرابادین کوثرابی
اسهال صفرا و بلغم کند و اخلاط از بدن پاک
سازد صنعت آن سر بنفشه تربد سفید پوست
هلیله زرد از هر یک سه درم رب السوس یکدرم
و نیم سقمونیای مشوی نیم درم کتیرا یکدرم کوفته بیخته
حب سازند شربتی سه درم با آب نیم گرم فرو برند
حب بنفسج دیگر مستعمل در تپ و خشونت سینه صنعت
آن سر بنفشه یک مثقال شیرخشت خراسانی
یک مثقال هر دو را بلعاب خیارشنبر سرشته حب سازند

جمله یک شربت است حب بنفسج نافع است از
برای اوجاع سر کهنه و شقیقه و ظلمت البصر و اوجاع اذن
صنعت آن گل بنفشه دو مثقال تربد سفید مدبر یک
مثقال رب السوس پوست هلیله زرد انیسون از هر
یک نیم مثقال گل سرخ کتیرا سقمونیای مشوی از هر یک
یک دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند
شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم حب بنفسج
از شاپور بن سهل اسهال صفرا و بلغم آسانی کند و
صنعت آن گل بنفشه خشک تربد سفید از هر یک
پنجدرم و نیم زعفران چهار دانگ کوفته بیخته با آب
حب سازند شربتی سه درم خمیره بنفسج اسهال صفرا
کند و امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریه
و سعال و تپهای گرم را نافع باشد صنعت آن
بگیرند گل بنفشه و ساق و قمع سبز آن را دور کرده
برگهای بنفش آن را مقدار یک رطل و سه رطل قند
سفید را کوبیده هر دو را درهم کرده کف مال نمایند
پس نگاه دارند و در وقت مالیدن صدی از گلاب
بران بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند
تا سه روز و هر روز آن را نیکو کف مال نمایند پس
نگاه دارند و در وقت حاجت ده درم آنرا تناول
نمایند و این را بنفسج مربا و گل انگبین بنفسجی نیز
نامند و هر چند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا چهل
روز در آفتاب گذارند بهتر است نسخه دیگر که قوت
اسهالش زیاده است بگیرند بنفشه خالص پاک
کرده یک چهار یک من تبریز و نیکو کف مال نمایند و
شیره که بعد از پختن قند در کوزه و نبات در شیشه
می ماند که بسته نمی شود قنادیان آنرا شیره اصل نبات
دو وزن گل بنفشه داخل کرده در پاتیل قنادی کرده
تیز زنند تا چون خمیر شود و سه روز در آفتاب گذارند
و هر روز مکرر برهم زنند پس آن را در ظرف چینی
کرده نگاه دارند شربتی ده درم حب بنفسج مدر و تر
است و منوم مجرب حرارت جسد و خشکی دماغ
و سرفه و ورم گردن و اعصاب و مفاصل حفظ صحت ناخن

دیگر را شاییدن آن بعد از تعریق در حمام جهت
ضیق النفس و ضماد آن بر سینه اشتغال جهت سعال
بنهایت مؤثر است و قطور آن در احلیل جهت
حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد
سر و بیخوابی مفید است و بدلش روغن نیلوفر است
و تدهین ناف بآن جهت دفع اسهال مجرب است
و چون اسفنج را یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده کرده بر
مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق
گرفتن روغن آن دو نوع است یکی آنکه کنجد مقشر
باگل تازه آن و یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده
مکرر بمالند و خشک کنند و گل را تبدیل نمایند تا
مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ بنفشه پس آنرا
کوبیده روغن بگیرند دوم آنکه گل بنفشه تازه بقدر
سی مثقال در یک رطل روغن کنجد یا روغن بادام
داخل نمایند و بعد از چند یوم صاف نموده باز بنفشه
تازه داخل نمایند و همین قسم تا رنگ و بوی بنفشه بگیرد
دواء البنفسج منقول از خنیس مسهل صفرا و بلغم را از اندامها
فرود آورد صنعت آن کنجد سفید و مغز بادام مقشر
و مغز حب القرطم تربد سفید از هر یک سه درم و نیم
گل بنفشه خشک چهار درم سقمونیا یک مثقال [illegible]
دو درم همه را کوفته بیخته در دو وزن ادویه عسل منزوع معجون
سازند و بوقت حاجت دو درم از وی بکار برند
و قوت این دوا تا دو سال باقی می ماند مربای بنفسج
جهت اصلاح یبوست ذبول یبس غیره صنعت آن
بگیرند آب معصور تازه آنرا در سایه خشک کنند
و بدستور هرگاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را
خیسانیده و چنانچه مذکور شد آن را خشک کنند
و مقدار کم آن فعل مقدار بسیار از جرم آن نماید

فصل در بیان نسخ اشربه بنفسج

شراب بنفسج منقول از کامل الصناعة جهت تبهای
گرم و سعال و تسکین ملینان خناق و تلیین طبع نافع
است صنعت آن بنفشه تازه سه رطل در چهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند
و اگر بنفشه را مکرر کنند تلیین آن قوی تر خواهد بود
و همچنین هر چند مکرر زیاده نمایند قوی تر میگردد
مانند شراب ورد و اگر بنفشه خشک باشد یک
رطل آنرا جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند
شراب بنفسج دیگر مرکب از اقراص الکافور معتدل
است در سرفه و درد سینه و پهلو و درد گرده را
سود دارد و ادرار بول کند و شکم را نرم کند و سینه
و سر را نیک باشد و سرفه و تبهای گرم را منفعت
دارد و صنعت آن گل بنفشه تازه یک رطل
اصل السوس تراشیده یک اوقیه تخم خطمی کوکنار
سفید از هر یک پنج درم کثیرا بهدانه از هر یک سه
درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشا
تا بسه رسد پس بمالند و بپالایند و سرد کنند
و با یک من نبات سفید بقوام آورند و هر روز
پانزده درم آن را با ماء الشعیر صبح بیاشامند
و ده درم آن را شبانگاه با لعاب بزرقطونا بیاشا
شراب بنفسج مرکب بنسخه دیگر نافع از برای شوصه
و سرفه صنعت آن گل بنفشه تازه یک رطل
بهدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم خطمی سفید از هر
یک ده درم مجموع ادویه را خیسانند در پنج رطل
آب خیسانند پس بجوشانند آن مقدار که
ثلث آب بماند و بپالایند و در رطل نبات سنجری
داخل نموده بپزند تا بقوام شربت آید پس بردارند
سرد کرده نگاه دارند شربتی از آن هفت درم
و در نسخه این شراب که قلانسی ذکر کرده بمکان تخم
خشخاش تخم خیار است ده درم کثیرا سفید نیز
داخل دارد و باقی موافق نسخه سابق است
شراب بنفسج بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بگیرند بنفشه تازه نیم من بهدانه
ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی سفید پانزده درم
در دو من آب بجوشانند و بپالایند و با یک من
نبات سفید بقوام آورند شراب بنفسج دیگر طبع را
نرم دارد و ذات الجنب و ضیق النفس و سرفه گرم را
نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه نیم من بهدانه
ده درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم
مجموع را در سه من آب صاف بخیسانند و یک
شب دیگر در بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند
با نیم من قند بقوام آورند شراب بنفسج دیگر ضیق
و ذات الجنب و ذات السدد و سرفه گرم و تبهای
گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه [illegible]
درم بهدانه تخم خطمی صمغ عربی کثیرا مغز تخم خیار از
هر یک دو درم مجموع را در پنج رطل آب جوش دهند
تا ثلث بماند صاف کنند و با یک من قند یا نبات
بقوام آورند شربتی هفت درم

فصل در ذکر نسخ اقراص بنفسج

قرص بنفسج معمول اطبا جهت امراض حاره که با
یبوست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محمود مشوی
تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده
مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک یک مثقال
رب السوس کثیرا از هر یک سه مثقال مصطکی دو
مثقال کوفته بیخته بآب ترنجبین محلول سرشته قرص
سازند قرص بنفسج مسهل بلا تائکل صنعت آن
بنفشه خشک ده درم سقمونیای مشوی یک مثقال رب السوس
کثیرا نشاسته از هر یک یک درم کوفته بیخته قدری نبات سفید
بلعاب بزرقطونا حل کرده ادویه را بآن سرشته
اقراص سازند شربتی دو مثقال قرص بنفسج از کامل
الصناعة نافع از برای درد چشم و درد سر و درد
شقیقه و دوار و ظلمت بصر و صداع نیز زائل کند
صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف نیم
رب السوس نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ اقراص
سازند شربتی از یک درم تا یک مثقال و خاصیت اسهال
صفرا و بلغم باشد و بدانکه شیخ الرئیس این قرص
را در قرابادین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر کرده
و تفاوتی که با این نسخه دارد آن است که سقمونیا
داخل ندارد و گفته که این قرص قریب کربست و نافع
است از برای ضیق النفس و نافع تب است و [illegible]

از ده درم است تا شش درم و تا چهار درم با جلاب
سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر بن
حکیم عماد الدین محمود شیرازی بعینه نسخهٔ قرص بنفشه
صاحب کامل الصناعه را در بیاض مجربات خود
بخط خود از برای غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که
در نسخهٔ نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود
ذکر کرده وزن سقمونیا یکدانگ و نیم است و حکیم
محمد باقر تو خود را اجزا را کوفته بیخته بآبی که
ترنجبین خراسانی دران حل کرده صافی نموده باشند
سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است
با ده درم شکر سفید که بآب گرم حل کرده باشند
بنوشند و سید اسمعیل در ذخیره قرص بنفشه
صاحب کامل الصناعه را در غب خالص آورده و
گفته که این غب غیر خالص را از تلیین طبیعت بعد از
نضج بکار آید و اختلافی که میان نسخهٔ صاحب کامل
الصناعه و نسخهٔ سید اسمعیل است آن است که وزن
سقمونیای یکدانگ است که مجموع یک شربت است
با پنجدرم ترنجبین در آب گرم حل کرده صافی نموده
صفت این قرص بنسخهٔ دیگر گل بنفشه خشک ده درم
درم تربد سفید مدبر بیست درم صمغ عربی رب السوس
از هر یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را
کوفته بیخته بآب اقراص سازند مقدار شربتش
از چهار درم با جلاب سکر بیست درم و گلاب ثلث درم
در آب نیم گرم چهار درم و اگر در طبع قبض باشد با
جلاب سکری با شیر خشت خراسانی ترنجبین از
هر یک ده درم بدهند قرص منضج دیگر که منافع
قرص بنفشه کامل الصناعه دارد صفت آن
گل بنفشه ده درم اصل السوس تربد سفید از هر یک
یکدرم کوفته بیخته بآب خالص سرشته اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربت سه درم قرص
منضج دیگر همین منفعت دارد صفت آن
گل بنفشه دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم
درم سقمونیا یکدانگ پودنه افیسون از هر یک

یکدانگ بآب کاسنی تازه و یا بآب کرفس
حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته
اقراص سازند شربت سه درم قرص منضج دیگر
که تبهای گرم و سرفه و ذات الجنب را نافع باشد
صفت آن بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم
کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید
از هر یک پنجدرم رب السوس کتیرا گل ارمنی
نشاسته گلسرخ از هر یک سه درم کوفته بیخته
قرص سازند شربت دو درم با گلاب قرص
منضج دیگر نافع از برای غب خالص و سرفه و
خشکی طبع و ذات الجنب صفت آن
بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار
از هر یک پنجدرم رب السوس کتیرا از هر یک
چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند شربت یک
مثقال با جلاب سکری بدهند و گاهی که خشکی
طبع زیاده باشد چهار درم سقمونیا و هفت درم
تربد سفید مجوف زیاده کنند بجهت تلیین طبیعت
شربت دو درم با جلاب سکری بدهند قرص منضج
دیگر که همین منافع دارد صفت آن بنفشه
ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس
دو درم کتیرا نشاسته از هر یک یکدرم کوفته بیخته
بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربت
با جلاب سکری بدهند بجهت اسهال صفرا
قرص منضج مسهل قولنج بگشاید و صفرا و بلغم
و تبهای مرکب از بلغم و صفرا و سرفه را مفید بود
صفت آن گل بنفشه خشک ده درم تربد سفید
مدبر پنجدرم رب السوس سه درم و نیم سقمونیای
مشوی سه درم مصطگی رومی و نیم کتیرا سفید
یکدرم تا یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند
شربت دو درم و نیم با جلاب سکری بجهت قولنج
در طبیخ زبیب و انجیر و اصل السوس خیار شنبر که در
طبیخ حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین
چرب کرده باشند بیاشامند قرص منضج مسهل

بنسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده و نفع
از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و دوار و ظلمت
چشم بسیار قوی است در مدتی زائل گرداند صفت
آن گل بنفشهٔ خشک دو درم تربد سفید یکدرم
رب السوس نیمدرم پوست هلیلهٔ زرد نیم درم
سقمونیای مشوی یکدانگ و دو حبه کوفته بیخته
حب سازند مجموع یک شربت است صفت
قرص بنسخهٔ دیگر بنفشه تربد سفید از هر یک ده
درم رب السوس یکدرم غنچهٔ گل سرخ پنجدرم سقمونیای
مشوی یکدرم مصطگی رومی یکدرم و نیم کتیرا نیمدرم
بدستور اقراص سازند قرص منضج مار منقول از
المنهاج تبهای مرکب که بلغم غالب باشد و سرفه
بلغمی و درد پهلوی بلغمی را نافع است صفت
آن گل بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس
سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث درمی
کتیرا مصطگی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته
بیخته اقراص سازند و مجموع را ده قرص سازند و در
سایه در پشت غربال خشک کرده نگاه دارند شربت
یک قرص قرص منضج مسهل اسهال صفرا کند و
جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفهٔ
صفراوی صفت آن گل بنفشه سی درم گل سرخ
بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد تربد
سفید مدبر از هر یک ده درم صمغ عربی کتیرا محمودهٔ
مشوی مصطگی رومی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته
بگلاب سرشته اقراص سازند شربت چهار درم
با نیم رطل گلاب که شانزده درم ترنجبین با شیر خشت
خراسانی دران حل کرده باشند بیاشامند
قرص منضج مسهل دیگر که همین منفعت دارد و ذات
الریه را سود دارد صفت آن بنفشه بیست درم
گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربی از هر یک
پنجدرم نشاسته کتیرا از هر یک یکدرم پوست
هلیلهٔ زرد سقمونیای مشوی غاریقون سفید از هر یک
چهار درم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند

شربتی چهار درم تا شش درم با جلاب نیم گرم ٭ قرص بنفسج مسهل که منافع نسخهٔ قبل دارد ٭ صنعت آن مغز بنفشه پنج مثقال ورق گل سرخ گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقمونیای مشوی کمی از هر یک قدری لایق کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با شراب بنفشه ٭

فصل در بیان لعوقات بنفسجی

لعوق بنفسج جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی نافع است ٭ صنعت آن گل بنفشه ده مثقال مویز منقی بیست دانه عناب ده دانه سپستان سی دانه جوشانیده آب آن را نیم رطل با شکر سفید پنجاه مثقال عسل خیارشنبر سی مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال بقوام آورده سر بنفشه خشک سی مثقال سائیده اضافه نموده شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال ٭ لعوق بنفشه بنسخهٔ معصومی سینه را نرم کند و سرفهٔ گرم را سود دهد و قولنج ورمی را نافع باشد ٭ صنعت آن بنفشهٔ خشک دو درم فلوس خیارشنبر پنج درم مویز سرخ که از پوست و دانه پاک کرده باشند دو درم عناب ده دانه سپستان سی دانه اجزا را آب صاف کلنج نمایند و صاف کنند دیگر رطل قند سفید نیم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچه منعقد شود ٭ لعوق بنفسج دیگر که امراض حارهٔ صدر و ریه را نافع باشد ٭ صنعت آن سر بنفشه خشک دو درم فلوس خیارشنبر پنجاه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده دانه سپستان سی دانه جوشانیده بپالایند پس شکر سرخ نیم من اضافه کنند و ده استار روغن بادام شیرین داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس هفت استار گل بنفشه خشک را سوده داخل کنند و شربتی از پنج درم تا یک اوقیه لعق نمایند ٭ لعوق بنفسج بنسخهٔ صاحب اختیارات بدیعی ٭ صنعت آن گل بنفشه خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طائفی منقی از حب سی دانه اصل السوس تراشیده دو درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال نیلوفر خشک رازیانه کثیرا از هر یک سه مثقال ازرسا نیم کوفته سه مثقال صمغ آلو دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست دانه مجموع در آب بجوشانند و بدست بمالند و بپالایند و فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن حل کنند و بپالایند و قند سفید نیم من اضافه کنند و باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سه درم مغز بادام شیرین مقشر پنجدرم مغز بهدانه تخم خبازی تخم خطمی از هر یک سه درم باقلای مقشر ده مثقال گل خطمی سفید پنجدرم کوفته بیخته بآن سرشته ٭ روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافه نمایند و بر هم زنند تا مخلوط شود نگاه دارند شربتی یک دو قیمه ٭

فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج

معجون بنفسج امراض صفراوی را نافع بود و سر را نفع کند ٭ صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو و سلیخه از هر یک پنجدرم کثیرا یک درم اصل السوس یکدرم کوفته بیخته بقند و گلاب معجون سازند شربتی یک درم بگلاب گرم ٭ معجون بنفسج دیگر که همان نفع دارد ٭ صنعت آن بنفشه خشک چهار درم ورق گل سرخ رب السوس سقمونیا از هر یک ده درم کثیرا رازیانه از هر یک پنجدرم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفا از هر یک نصف درکم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم ٭ معجون بنفسج بنسخهٔ دیگر صفرا و بلغم براند و ضیق النفس سرد را سود مند بود ٭ صنعت آن بنفشه چهلدرم سقمونیا بیست درم اصل السوس تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیرا رازیانه از هر یک پنجدرم زعفران دو نیم درم عسل و شکر طبرزد برابر ادویه چنانچه رسم است معجون سازند شربتی چهار درم با آب گرم بدهند ٭ معجون بنفسج دیگر که همان نفع دارد ٭ صنعت آن بنفشهٔ خشک ده درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پنجاه درم ترید سفید بیست درم رب السوس پنجدرم مغز بادام مقشر ده درم بنفشه ترید سفید کوفته بیخته ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم ٭ معجون بنفسج دیگر که همان نفع دهد ٭ صنعت آن بنفشهٔ خشک چهلدرم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پنجاه درم ترنجبین را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند شربتی پنجدرم ٭ معجون بنفسج بنسخهٔ دیگر صداع و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و شوصه را نافع و قولنج که از ورم امعا باشد سود دهد ٭ صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده ترید سفید از هر یک ده درم بنفشهٔ خشک سی درم کثیرا دو درم سقمونیای مشوی پنجدرم ترنجبین بیست درم مویز منقی ده درم فلوس خیارشنبر بازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و مویز را از پوست و دانه برآورده نرم بکوبند و ادویه دیگر را کوفته بیخته با ترنجبین سرشته شربتی سه درم ٭ معجون بنفسج قولنج بگشاید و مسهل صفرا و بلغم باشد ٭ صنعت آن ترید سفید تراشیده چهلدرم سقمونیای مشوی پنجدرم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم رازیانه کثیرا از هر یک پنجدرم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی پنجدرم ٭ طبیخ عصارهٔ آن با آب دو جو صبت اورام حاره و به تنهائی جهت درد گوش و درد چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان نافع است و چون خاکستر سوخته آن را با دارچینی و زنجبیل و عسل مخلوط کرده طلا نمایند بهترین ادویه درد معده است و برگ و شاخ آن را چون در غذا طبخ دهند لینت آن بسیار و دهن در الینج ٭ بگیرند بزرالبنج سفید

وباآب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند که اندکی
خشک شود افشرده روغن آن را بگیرند و مدهن
بآن بجهت قروح سفلاوی سر و جرب و حکه و سعوط آن
بجهت رفع بیخوابی و درد سر حار و تکورش بجهت دیده و
گوش و حمولش بجهت درد سر و درد چشم نافع است و
دهن بزرالبنج دیگر که تریاق سموم است و الیخولیا و
وسواس و بدی نفس را شربا و تدهینا و سعوطا نافع است
صفت آن بزرالبنج سفید سه مثقال تخم کاهو یک مثقال و تخم خشخاش
سفید یک مثقال کوبیده بفشارند در روغن بگیرند

باب الباء مع الواو

فصل در ذکر انواع نسخ بوزه ها

بدانکه بوزه اسم فارسی نبیذ است و ذکر انبذه در حرف
نون انشاء الله تعالی خواهد آمد با افعال و خواص
آنها و در اینجا ذکر می کنیم بعض بوزهای مستعمل اهل هند
بوزه برنج بنسخه بعضی اطبای هند و صنعت آن
بگیرند برنج هر قدر که خواسته باشند و بپزند بنحوی که
نیم پخته شود و چون شله گردد و در هر یک من طبی آن
ورق القنب اعلی یک سیر و کشمش سبز پنج سیر سنجد
سه ربع سیر جوز بوا دو سیر قسطی داخل نمایند و باز چند
جوشی دیگر داده فرود آورده سرد کرده در خمی نمایند
و در سرگین اسپ خم را دفن کنند و چون بجوش آید
و از جوش فرو نشیند و لائق نوشیدن شود صافی نموده
بنوشند و تا هفت روز ضایع نمیشود و بکار عشقبازان برند
و بعد از آن فاسد میگردد و اگر خواهند که خوشبو سازند
در وقت نوشیدن اندکی قرنفل و بسباسه و جوز بوا
سائیده داخل نمایند و بوزه حنطه باه را و تنبیج جلد را
رفع کند و قوت دهد و منی افزاید و صنعت آن بگیرند
یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند
تا چون فالوده شود و ده سیر قند سیاه داخل کرده
در خم اندازند و خم را در زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد از
یک هفته که برسد قرنفل چهار درم جوز بوا و ورق القنب
خولنجان از هر یک چند درم فوفل سنبل الطیب از هر یک
ده درم برگ تانبول مسبب پنج عدد کوفته در آن اندازند

و شانزده دیگر بگذارند پس صافی نموده بکار برند
و این بوزه زیاده از یک هفته نمی ماند پس ترش
می گردد و بعضی گفته اند اگر خواسته باشند که زیاده
بماند بعد از سه روز که ادویه در آن انداخته باشند
بجوشانند تا بقوام عسل آید صافی نموده نگاهدارند
بوزه جاورس و صنعت آن بگیرند ارزن ده سیر
نیم کوفته با آب بجوشانند تا مثل فالوده شود پس سرد
کرده در خم اندازند و در سرگین اسپ دفن کنند
تا بجوش آید و از جوش فرونشیند برگ گل سرخ
برگ گل سفید که آنرا در دهلی گوشند از هر یک سیر
تار مشک نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز
بپالایند و مشک خالص و زعفران از هر یک
یک مثقال سوده داخل کرده بکار برند

باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه

بیش بکسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و شین معجمه بیخی است سمی و در اکثر جبال هند و نواح
آن می روید و انواع میباشد یکی اشکیا هند
بجهت مشابهت هیئات آن بشاخ آهو بره و سینگ
بلسان اهل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در
کوه دار پربت که میان هند و خطا واقع است میباشد
و در کوهستان مورنگ و چپور و نیپال نیز هم میرسد
و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و چون بشکنند
اندرون آن سیاه براق صلب باشد و بعض از آن
آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره
بود که بر ظاهر آن نقط سیاه و بر روی آن چیزی
مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد و قوی ترین
از همه سیاه پس سرخ پس زرد پس سفید آن بود و قوت
و قوای آن را بمرتبه گفته اند که اگر کسی آنرا لمس
کند یا به بدن عرق آلود آن برسد و یا بر زبان
برساند در ساعت هلاک شود بسبب حدت تاثیر
آن و ارواح را فاسد ساختن آنها را و بعضیت قرار
نموده مع جبوانی بسوی قلب و مختنق و خاموش شدن در آن
دیگر حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان میکنند که شاخ

بر شاخ گاو میش شیر دار بمالند خون از پستان و بعضی
گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری شده میرد و بعضی
مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آنرا بر شاخ
گاو شیر دار تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آن
بر آید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن کشنده
است و اگر کسی بر آن گاو میش و یا گاو سوار شود در آن
تیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر رکاب بمالند از
بیرون موزه و کفش بر راکب سرایت میکند و این نوع را
ملوک و سلاطین هند در خزائن خود نگاه میدارند و حفاظت
بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است و نوع دیگر
بچهناک است و آن بیخی است که در دیهات و نواحی آن
ظاهر شبیه بجدوار است و بیرون آن سیاه و اندرون
آن شکری رنگ و گیاه بیش بقدر وجبی و یکساق
از آن بر می آید و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و گل بعض
آن سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش و گویند اقوی بیش
در کوه کیدار و سرحد تبت کوچک دور مواضع دیگر از
کوهستان زنگا باتی و غیره که مذکور شد نیز یافت
میشود که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن براق و ملمع
میباشد و تیزی قوای آن در سمیت بمرتبه ایست که اگر
مقدار خردلی از آن را بخورند در یک لحظه هلاک سازد
بفساد و تعفن روح و چون بچهناک در سمیت کمتر از
سنکهیا است و اکثر آن مهلک نیست در رسیدن
دست و عرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند
این را بعد از تدابیر استعمال مینمایند و ایضا گفته اند
اقسام دیگر نیز میباشد و لیکن همه ضعیف و بهیات
دلون شبیه بآن مانند رود منتا و یا چلنک و کم
این سه از اصناف بچهناک ضعیف اند و از
دو دانگ تا نیم درم آنها کشنده است و بعضی ارواح
و در طعم هیچ یک از انواع بیش تلخی و تیزی چندان
نیست و لیکن همه آنها مخدر اند فی الفور و نیز قسمی از
اقسام بچهناک منبری الشکل کوچک بیرون زرد
مائل شبیه بسعد میباشد و آنرا نیرک نامند و در غایت
تندی و تلخی و این نوع شبیه بجدوار است و قسمی دیگر

شبیه با کلیل الملک است واین را قرون السنبل مینامند
واحیانا در سنبل نیز یافت میشود وقسمی دیگر را محزرة صنوات
گویند وآن سفید شکرے رنگ مائل بزردی غیر محزر وطی
الشکل شبیه به بیخ نی است ودر اعمال کوهستان حوالی
کشمیر وغیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد وبعضے آن را
موده نیز نامند ودر طعم این نیز تلخی وتندی میباشد
ودیگر آنکه این کشنده است بکیفیت غائله خود بسوزش
اندرونی وغلبهٔ حرارت وافراط قی واسهال وتشنج و
تحلیل ارواح وقسمی دیگر را هلدیه میگویند یعنی شبیه
به زردچوبه بجهت آنکه زردچوبه را بهندی هلدی نامند
وگاهی درمیان زردچوبه بهم میرسد ولهذا کسانیکه آنرا
می شناسند از میان زردچوبه اولا جدا نموده بعده
از آن زردچوبه را جوشانیده خشک کرده حمل و
نقل به بلدان نموده بیع وشرا می نمایند وطریقه شناخت
آن میگویند آن است که زردچوبه را اول جوش داده
بعد از آن خشک میکنند ویا بریان می نمایند وانچه هلدیه
است وسمی در وقت بریان نمودن جسته بیرون می
افتد آن را علیحده نگاه میدارند واهل صنعت برای
آن چیزها از خواص ومنافع در عمل خود بیان میکنند و
رنگش سبز اغبر باندک زردی ومنقط بسیاهی است
وآن را کالالات نیز نامند واین نیز قوی است در سمیت
وقسمی را ستوامی نامند یعنی مانند زنجبیل بود واین درمیان
زنجبیل یافت میشود ودر قوت ضعیف تر از چهار
قسم اول است وفی الحقیقة این بیخ قسمے از اقسام
بیش نباشد بلکه بیخ قسمے دیگر باشد مگر آنکه بیش را
اسم جنس بیخ سمی گیرند که همه را شامل گردد و هر یک
نوع در طبیعت مطلق آن میان حکمای هند ویونان
خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند در مرتبه
چهارم بجهت دریافت بعضی آثار وافعال وآنها را
تابع خواص آنها میدانند وجوهر آن را منافی جوهر روح
حیوانی وحکمای یونان گرم وخشک بمرتبه چهارم گفته
اند بجهت دریافت بعضی از آثار آن وجوهر آن را ضد جوهر
روح میدانند وگویند طریق اخذ آن وسائر سموم نباتیه
چنان است که آنانکه میشناسند وعادت باستعمال
سمیت کرده اند در وقتیکه آن بهار رسیده شبها
رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی
قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر می گردد وفردای
خاکستر از برای نشان وعلامت بر آن موضع میریزند
ودر روز رفته آن موضع را شگافته بیخ را باحتیاط
بر می آورند صاحب دستور الاطبا حکیم محمد قاسم استرا
آبادی ملقب بهندوشاه مشهور بفرشته در کتاب مسطور
نوشته که بچهناک را اطبای هند بعضے سرد وبعضے
گرم میدانند سودا وبلغم وعلتهای حلق را نافع بود
وصفرا زیاده کند وطلای آن سائیده وآن را بآب یا
گلاب بر موضع بهق وبرص وجذام مفید ومجرب
میدانند وگفته که چون بچهناک را اطبای هند از جمله
رسائن میدانند واجب ولازم نمود که ترجیح از ان
را ثبت نماید بدانکه آن را هیجده قسم گفته اند ده قسم
آن زهر قاتل است که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از انجمله یکی آن است که چون سائیده بر شاخ گاومیش
بمالند خون از دماغ وشکم او جاری شده هلاک گردد
وقسم دیگر آنکه اندرون وبیرون آن هر دو سفید با
واقسام دیگر را برای تطویل ذکر نموده وهشت
قسم مستعمل آنی که بعد از تدابیر وافعل دوا با مینمایند
بهترین آن تیلیا بچهناک است که بیرون واندرون
آن سفید میباشد ودیگر برهمن بچهناک است
که آن نیز اندرون وبیرون آن سفید می باشد
زیاده از تیلیا بچهناک واین بهترین آن هشت قسم
است ومضرت این کمتر وبیخ این سبطر وسر این
باریک میباشد شل شاخ گوزن ومی گویند در زمین
سنگیا بچهناک وکالاکوت اعلی میروید وهیچ
گیاهی دیگر نمیروید مگر جدوار وآن نیز بچند ذرع
دورتر وبر اطراف آن وآن جدوار تریاق آن
بیش است وشاید بوها بضم بای موحده وسکون
واو وفتح ها والف تمام همان جدوار باشد نه غیر آن
وخاک آن موضع مائل بسیاهی میباشد وچنان مینماید
که گویا جرب آلوده موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن
نمیگردد که اگر بوے آن بدیشان برسد هلاک میگردند
الا حیوانی که آنرا موش بشیا نامند ومقر آن درمیان
آنها وخوراک آن نیز از همان نجیا است وآن حیوان
نیز سمیت ندارد وبالجمله اقسام مستعمل آن در اطلیه برص
وجذام ومعجون بزرعلی وحبشی وغیرها داخل است :

در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قوی آن طاری مے گردد

از انجمله خدرات وتجیی اعضا وورم اعضا باستے وقی
ودوار وخیرگی چشم وبر آمدن آن از حدقه وعرق
وصرع است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز
صرع عارض میگردد واگر کسے ازین آفات بخوردن
جدوار تریاقات وغیرها نجات یابد اکثر
آن است که منجر به انتقال بدق وسل میگردد وتریاق
آن جدوار مجرب وتریاق فاروق ودواء المسک
خصوصا جدوار آن وامثال آن از تراکیب تریاقیه و
فادزهر حیوانی ومعدنی است ولیکن نفع تریاق
فاروق را درین بسیار ضعیف دانسته اند وخورانیدن
برگ بسیا انجیر بکرات فرمودن مفید است وآنا
هلهل که آنرا هلاهل نیز مینامند دران اختلاف بسیار
است بعضی می گویند که صمغ درخت قوی السمی است
وبعضی میگویند که بچهناک قوی است وبعضے میگویند
که نام کوه وموضعے است که دران بچهناک میروید
ودران موضع از بعضے بچهناکها صمغے تراوش مینماید
درکمال قوت سمیت وآن صمغ را مسمی باسم آن
موضع می نامند مجازا وبعضے میگویند که رطوبت
وکفے است که از دهن حیوانی که موش بسیا
بر می آید وآن درکمال حدت وقوت سمیت
است وآن موش را هلاهل وآن رطوبت را سم
هلاهل بنامند وبعضے میگویند که آن حیوان کفچه دم
است وهرگاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود
بول کرده برو میپاشد بمجرد رسیدن بول آن حیوان
هلاک می گردد واجزای او از هم میپاشد والعلم عند الله

دستور مدبر نمودن بچھناک یعنی بیش آن است که دیگچه
را پر آب کنند و بچھناک را در پارچه بسته در آن بیاویزند
بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یک ساعت آنرا
جوشش داده بیرون آورند و این قسم جوشانیدن را
باصطلاح اهل هند دولجنتر می نامند و اگر بجای
آب در شیر گاو جوش دهند و یا آنکه بخار شیر بدین قسم که
در پارچه تا زمانیکه در دیگچه که تا نصف از شیر گاو پر باشد
معلق بیاویزند که بشیر نرسد و سر دیگ را گرفته
آتش در زیر آن کنند تا یک ساعت و زیاده جوش
دهند پس برآورده بکار برند بهتر است لیکن اکثر در آب
مستعمل است و نوع دیگر آن است که تخم مرغی را
سوراخ کرده سفیده آن را برآورند و قدری [illegible]
بریزند و بر سر زنند و بیش را ورق کرده در آن بریزند
و سر آن را بسته بگل گیرند و در زیر آتش گرم دفن کنند
تا آنکه تخم بسوزد پس برآورده شسته استعمال نمایند
و بدین عمل اندک حدت قوت آن کم میگردد و طریق
خوردن بچھناک یعنی بیش جهت دفع جمیع امراض بارده
[illegible] و تقویت اعصاب و باه آن است که از مقدار
یک کهنه از بچھناک مدبر شروع بخوردن نمایند و هر
روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
و قوت اضافه نمایند تا آنکه روز هشتم یا شانزدهم
یا بیست و چهارم هشت برنج برسد که بزبان هندی
ملا دست نمایند جمیع امراض مذکوره زایل گردد و
تقویت یابد و گفته اند که اگر با خوردن آن شکار بخورند
نفع عظیم می بخشد و باعث طول حیات است و اندر گرگان
آن را با شکار جهت سهولت که از طلا [illegible]
که از طلای می زنند بسیار زود گداخته میشود و باید که
در ایام خوردن بیش از ترشیات و لبنیات و بقول و حبوب
نفاخه و حرکات متعب و جماع و از خوردن ادویه منفذه
و هیجان قوت آن مضعفه آن اجتناب لازم داشته
و چون خواهند که [illegible] بماند و قوت آن محفوظ ماند
[illegible] نگاه دارند [illegible] از رسائل
اهل هند است و رسائل باصطلاح ایشان ادویه

منقوله و اصلاح کرده شده نامند جهت تشنج ریحی
و بلغمی امتلائی که اهل هند آن را دهنک باو نامند
و فالج و استرخای و امراضیکه زنان را بعد از وضع
حمل بهم میرسد مفید است و منفعت آن سیماب
مصفی [illegible] کشته گوگرد مغسول از هر یک یک تانک
فلفل سیاه و سه تانک ورق ابرق هندی که بهسم
نامند چهار تانک آهن کشته پنج تانک [illegible]
سرگین گاو صحرائی هشت تانک بچھناک تیلیه که نوعی
از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیماب
و گوگرد را باهم سحق بلیغ نمایند بحدیکه اجزای
سیماب نامعلوم گردد پس ادویه را کوفته بیخته
اضافه نموده آب زنجبیل تازه که ادرک نامند و
آب [illegible] و آب اروسه از هر یک سه مرتبه
سرشته هر دفعه خشک نموده پس حبوب سازند
هر حبی بقدر دو گنجه شربتی یک حب تا دو حب
با آب زنجبیل تر که [illegible] است فرو برند و تریاق بیش
که مسمی تریاق کامل است از مجربات صاحب
خلاصة التجارب و منفعت در حرف الف در
تریاقات انشاء الله تعالی خواهد آمد و حب بیش
که [illegible] عشری موسوم است منقول از خط نواب
غفران مآب حکیم احمد موسوی و منفعت آن بیش
مدبر پنج گل سه برگ عاقرقرحا زنجبیل صمغ عربی از
هر یک سه مثقال فلفل سیاه دار فلفل از هر یک دو
مثقال قرنفل یک مثقال نوشادر نیم مثقال زعفران
کرمانی مدبر نانخواه از هر یک ثلث درم کوفته بیخته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب
باگلاب فرو برند و حب [illegible] انکس جهت [illegible] و
[illegible] و دوائی [illegible] در لغت هندی تب را
گویند و انکس [illegible] فیل را نامند یعنی حب که تب را
[illegible] سازد و مانند فیل بان که میگرداند فیل را بالجبر
[illegible]
بلغمیه و مرکبه را باصلاح می آورد و این حب از اطبای
هند است و منفعت آن سیماب مصفی گوگرد مغسول

بیش مدبر تخم [illegible] پوست هلیله زرد و پوست بلیله
آمله منقی زنجبیل خشک و دار فلفل زرنیخ ورقی اجزا
مساوی سیماب و کبریت را که بهندی گندهک نامند
هر دو را باهم سحق بلیغ نمایند بنوعیکه اجزای سیماب
ناپدید گردد پس سائر اجزا را کوفته بیخته اضافه نمایند
و با آب بهنگره که گیاهی است هندی بقدر یک [illegible]
دستی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید
آن بهتر است و برگهای آن شبیه [illegible] طولانی مثل
برگ انار میباشد و شاخهای آن باریک و در هم پیچیده
[illegible] نمایند و بقدر دانه فلفلی حب بسته در
سایه خشک نمایند و عند الحاجت یک حب تا دو یا
زیاده بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت
تپ با شکر سفید سائیده و جهت [illegible] و استسقاء
با عسل [illegible] آن میدهند و معجون بیش از تراکیب
اطبای هند است جهت جذام و داء الحیه و
برص بسیار مستعمل است و آن را در نفع از برای
جذام عظیم شمرده اند و منافع دیگر نیز از برای آن ذکر
کرده اند و منفعت آن هلیله سیاه شیطرج هندی
از هر یک ده درم دار فلفل پنج درم بیش دو درم و
نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده با
وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی کامل
یک مثقال است و معجون [illegible] این معجون نیز از
تراکیب اطبای هند است و گفته اند که این معجون از
برای جذام نفع عظیم است و منفعت و تجربه هم از برای
آن بیان کرده اند و منفعت آن پوست
هلیله زرد و پوست بلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی شیطرج هندی از هر یک چهل مثقال
جوز بوا قشار کندر [illegible] قرنفل دار فلفل نار مشک
[illegible] عصاره [illegible] اسقیل سازج هندی از هر یک بیست
مثقال بیش سفید که بهندی [illegible] نامند چهار مثقال مجموع
را کوفته بیخته با فانید سنجری معجون سازند و بعد از
چهل روز در استعمال نمایند شربتی کامل از این معجون تا
یک مثقال است و معجون روشن که بزبان هندی [illegible]

منفعت آن بیش یک مثقال و نیم فلفل دو مثقال
زنجبیل یک مثقال و نیم عاقرقرحا مویزج از هر
یک یکمثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه میباید
که هر یک از ادویه علیحده علیحده کوفته بیخته بعد از آن
وزن کنند و با عسل مقوم بسرشند شربتی کامل از
نیم مثقال تا یک مثقال نوع مفرح دلکشای بیشی
که ملا رستم جرجانی جهت و تعقل نظام شاه والی احمد نگر
ترتیب داده برای دفع خمار شراب و درد سر مفید
و امراض سوداوی و بلغمی را زائل کند و دل را قوت
دهد و نشاط افزاید و فرح آورد منفعت آن
بچهناک تیلیا مدبر که نوعی از بیش است چنانچه
در بیش ذکر یافت و بادزهر حیوانی پوست بلیله
پوست بلیله آمله منقی موچرس پهول مولسری
از هر یک یکتا نک زنجبیل فلفل سیاه شیطرج سهاگه
موتهه سنبل الطیب کهربای شمعی کوری که نوعی از
دشنبویات تهریله دیوار چوبره برمی فلفل موره
سازج هندی ناگیسر شقاقل کشنیز خشک اسگند از
هر یک دوازده تانک قرنفل دار فلفل کبابه چینی
دار چینی مصطگی رازیانه کنتوته تخم کرفس بالسنفید
گل سرخ سیونی که درد چینی است قاقله صغار
بهنگره گل جای گل جنگلی که در سایه خشک کرده
باشند گل دساده چوده عود هندی قسط تلخ خولنجان
گوکهرو مغسول مشک خالص از هر یک چهار تانک ریوند
چینی عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر پوست بیخ کاسنی تخم
کاسنی عنبر اشهب از هر یک دو تانک مروارید ناسفته
بسد از هر یک پنج تولہ پوست زرد اترج حضی لیا
تماک کوٹھی موصلی سیاه موصلی سفید راج هنس بلیلہ
سفید صندل سرخ صندل سفید گاوزبان سنا مکی
از هر یک بست تانک کافور سیماب مصفی از هر یک نیم
تانک زعفران شش تانک حاجی فخر هفت تانک
نبات سفید چهل تانک ادویه کوفته بیخته باسه چند
عسل سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده
علی الرسم بسرشند شربتی یک نخود تا دو نخود ...

بیض مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهترین
مرغی که اندازه نا نسد و حرارت ہوا مفسد آن و حافظ
آن از فساد بذنگاه داشتن آن است و بهترین
آن بزرگ معتدل آن است که در همان روز از مرغ
تولد کرده باشد و نیمبرشت آن معتدل ترین
اغذیه و مائل بگرمی و مرکب القوی است و پوست
آن در اول و دوم سرد و خشک و سفیدی آن در دوم
و زرده آن در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول
و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت
خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه
و نفث الدم و منع نزلات حاره و سینه و اصلاح
آن مقوی تخمی که خون زیاده از و دفع شده
و منفعے از فصد بہم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی
و نیمخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد
بمعده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و
امثال آنها جهت اسهال مراری و با مصطگی و مثل
آن جهت درد شکم و با تخم تیره تیزک و تخم سنقور
و نشاره قضیب گاو کوہی و نیمبرشت جهت
تقویت باه بنهایت نافع و خوردن زرده خام
آن جهت گزیدن مار و حرقت مثانه و تسفیه سموم
مفید و مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة
گرده و بهق و کلف و بسیار پخته آن دیر ہضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و تخم پخته
آن در مزاج اطفال نایب مناب شیر
و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس
و با اندک کندر و نمک انزروت جهت تسمین
بدن معتدل و با دم الاخوین جهت زحیر و با
کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید
فوہات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که
زرگران زمور نامند و آلات را بآن استحکام
میدہند قطع سیلان حیض و درد زحم مجرب
و ضماد ش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و
انثیین و مقعده با موم و روغن جهت تلیین اورام

و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن گل
جهت ورم بواسیر مقعده و ضربان آن و ضربان
چشم و با عسل جهت دفع کلف و آثار سیاهی و با روغن
بنفشه جهت اورام حاره و با حرز زعفران جهت
ورسکه از خون غلیظ بہم رسد و تنهائی جهت
شقاق سفلی نافع است و چون زرده آن را بر پارچه
آب ندیده مالیده بر اورام و باسیل بگذارند آن را
پخته و منفجر میسازد و در مدت یک روز یا دو روز
سفیدی تخم مرغ مغری و خوردن آن مولد خلط
خام و لزج و دیر ہضم و خوردن زرده باسفیده
موافق محرور المزاج و آشامیدن آن با آرد جو نافع
نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و
ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح
خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن
آن و بر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب
و با ادویه قابضه لذع جهت قطع خون رعاف
که از پرده های دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا
کردن جهت منع ریزش نزله بچشم و تنهای را دع
و سد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه آن
با اکلیل الملک و امثال آن جهت اسعاد سحج و
اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت
ضربان مقعده و رحم و اکتحال آن تنهائی و با
با قلیلی کافور جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد و با
مفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حار مجرب
است و قطور آن با روغن گل جهت وجع و خارش
و قروح اذن و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح
و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف
جهت بیاض چشم و تقوع سوخته آن بقدری که بشیار
شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک مجرب
و سوخته سکلس آن که مانند آہک سفید
گردد با عسل جهت قطع بیاض چشم نهایت سریع الاثر
و خوردن پوست تازه آن مسحوق بقدر دو درم
مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل ادرام

وغیره آن قاطع خون و منبت اللحم جراحات کهنه
والتصاق جراحات تازه و پرده علاقه پوست
آن معمول صعید بکارت است با خون بچه کبوتر و ان
اسفیداج و سکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل
آهک است و جالینوس مدعی تجربه نیم بخت کردن
آن قرار داده که هرگاه در آب جوش زاده بگذارند
و تا صد شماره کنند و هرگاه در آب سرد بر آتش گذارند
و تا سه صد شماره نمایند نیم پخته می شود و وقت در
شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم سائر
طیور در ابواب خم فند گور است و در فضائل تدرو
و تیهوج و دراج و کبک شبیه اند به تخم مرغ خانگی
طریق تکلیس قشر بیض آن است که در آب نمک
بشویند و پرده های اندرون آن جدا نمایند و نرم
کوبیده در کوزه مطین کرده در تنور گرم بگذارند تا
سوخته مثل آهک سفید گردد پس شسته استعمال نمایند
و پوست تخمی که چوزه برآورده باشد از برای ادویه
چشم بهتر است ❊ حلوای زرده بیضه مرغ کثیر الغذا
مقوی و مبهی معده و منعظ و مسمن بدن است ❊
صنعت آن بگیرند تخم مرغ هر قدر که خواهند و در
آب پخته پس سفیده آنها را دور کرده زرده آنها را
بروغن گاو بریان نمایند و دارچینی و جوزبوا با نانخواه
هر یک پنج عدد و از زرده یک مثقال از هر یک
داخل کرده قند سفید بگلاب حل نموده داخل کرده
بپزند تا آب برود و فرود آورده بکار برند و بعضی
گلاب و مشک داخل نمایند ❊ حلوای زرده
بیضه مرغ دیگر ❊ زرده تخم مرغ پنج عدد زعفران
ربع مثقال مشک یک حبه نبات شش مثقال قند
مثقال روغن گاو تازه بریان نموده تناول نمایند
و اگر ربع مثقال دارچینی بران بپاشند نیز خوب
است ❊ حلوای زرده تخم مرغ دیگر ❊ نبات را در
آب یا گلاب حل کرده بر آتش بگذارند تا بجوش آید
زرده تخم مرغ هر قدر که خواهند در عین جوش
در آن اندازند و بر هم زنند تا پخته گردد و رائحه خامی

آن دور شود پس زعفران و مشک با گلاب سوده
داخل نمایند و همچنین ادویه دیگر از دارچینی و
دانه هیل و قرنفل و بسباسه و جوزبوا بقدر حاجت
وغیره و اگر خواهند بعد از امتزاج با شیره نبات
قدری مسکه گاو تازه داخل نموده قدری بریان
نمایند پس زعفران وغیره را در آن بیامیزند و فرود
آورده تناول نمایند ❊ حلوای بیضه مرغ
دیگر ❊ صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا نیم
پخته خشک نموده آرد کرده باشند پنجاه درم با
دو وزن آن شیره نبات با آتش طبخ نمایند تا
پخته و غلیظ گردد پس پنجاه عدد زرده تخم مرغ
یا زرده تخم کبوتر یا تدرو یا هر کدام که خواهند
در آن داخل کرده بر هم زنند و طبخ نمایند تا رائحه
خامی بیضه زائل گردد پس بهمان دستور مسکه گاو
تازه داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران و اندکی مشک با گلاب سوده با آن ممزوج
کرده فرود آورده تناول نمایند و اگر خواسته با
دارچینی وغیره اضافه نمایند و اگر خواسته
باشند بجای آرد برنج آرد گندم و یا آرد نخود
نمایند ❊ دهن البیض گرم و محلل و ملطف و بجهت
درد دندان و ریختن موی و وجع مقعده بغایت
النهایت مفید است ❊ صنعت آن بگیرند زرده
تخم مرغ هر قدر که خواهند و در آب بپزند تا سخت شود
زیر آتش گذارند در شیب تا سرخ گردد و روغن
پخته را از طرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته
گردد و لیکن در سه آنچه امثال آن بزور بفشارند
تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید
بزودی بردارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا
دیگر دهنیت در آن نماند ❊ نوع دیگر آن است که
زرده بیضه را هر قدر که خواهند سخت پخته در
پارچه محکم کرده نیکو بمالند و بفشارند آنچه
دهنیت است از آن برآید و این نوع بهتر از
اول است و بسیار زیر می آید ❊ حلوای بیضه کثیر الغذا

و مبهی و منعظ و لذیذ است ❊ صنعت آن بگیرند زرده
بیضه هر مقدار که خواهند و قلیلی زعفران بگلاب
سوده با آن بیامیزند و نیکو بر هم زنند و اگر قلیلی مشک
با عنبر نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سرگشاده
شربت نبات با گلاب کرده بر آتش بگذارند تا بجوش
آید و در عین جوشش آن را در قیف رشته ریزی که
در آن منافذ و سوراخهای کشاده باشد که در دهان
بریزند بنوعی که در هم نشود و منعقد گردد و در وقت
ریختن دست را بگردانند و آنچه منعقد شده باشد
برآورند و تازه بریزند و همچنین تا تمام گردد و در عین
جوشش اگر کف برسر آورد آب سرد بران بپاشند
تا فرو نشیند و بسیار خوبی آن را در آن شربت می
دارند و مطلقا بهتر است ❊ ششرنجه قریب
به عجیبه ❊ صنعت آن پیاز را ملله نموده در روغن
گوسفند بریان کرده رب انار ترش با آب نارنج
یا آب لیمو یا آب تمر هندی و یا ترشی دیگر و قند
داخل کرده چند جوش داده تخم مرغ با آن بریزند
تا نیم بسته شود و فرود آورند با نان و یا با پلاو بخورند
و اگر زردک را رشته بریده پخته با پیاز سرخ نموده
بدستور مسطور ششرنجه که ششرنگ نیز گویند ترتیب
نمایند بسیار خوب است ❊

فصل در ذکر [illegible]

بدانکه تخم [illegible] نام نوعی از خاگینه است که کوکو نامند مقوی باه
و مسمن بدن است ❊ صنعت آن زرده تخم مرغ
زرده تخم از هر یک بیست عدد آرد میده یک کفچه
مجموع را مخلوط نموده قدری نمک و یک مثقال دارچینی
سوده داخل کرده در روغن گاو نیم برشت نموده
نیم گرم بخورند بعون الله نافع است ❊ نوع دیگر
تخم شده دو سیر گرفته آرد نخود میده از هر یک
یک کف و دو آن بیست عدد تخم مرغ بشکنند دارچینی
و بسباسه از هر یک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرده
بروغن گاو در تابه داغ کرده آن را در آن بریزند

وچون قدری بسته شود بکارد ببرند بگردانند تا روے
دیگر آن برشته شود فرود آورده نیم گرم بخورند ٭
عجه متوکلے که بنهایت مقوی باه و مسمن بدن است
صنعت آن بگیرند پیاز ده درم ورق کرده باروغن
گاو وآب زردک بپزند تا سرخ شود تخم مرغ تخم کبوتر
از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و
بران نیم درم خولنجان ویک مانگ نمک اسقنقور پاشیده
بخورند ٭ عجه دیگر که مقوی باه و مسمن بدن است
وزیاده کننده منی است ٭ صنعت آن بیضهٔ ماهی
تازه زرده تخم مرغ گندنا ریزه کرده همه را دریکجا
کرده با اندک آرد میده بقدر حاجت روغن گاو
خاگینه نموده بخورند مفید است ٭ عجه دیگر منقول از
مجربات اطبای هند ٭ صنعت آن زرده تخم
مرغ بیست عدد ازان عجه نیم‌برشت ترتیب داده
لسان العصافیر مشیرین تخم شلغم تخم گزر عاقرقرحا
اسگند از هر یک مثقال درم کوفته بیخته بران
پاشیده بخورند ٭ عجه دیگر ٭ صنعت آن بیضه
هفت عدد پیاز بروغن گاو سرخ نموده
و دارسیس یک سیر نخود بریان کرده لبه که آنرا
بهندی دال گرده گویند همه را درهم کرده باروغن
گاو و شهد از هر یک سدس یک سیر مخلوط کرده عجه
نموده بخورند و اگر روغن گاو و شهد بیشتر باشد بهتر
است ٭ عجه دیگر از اطبای هند ٭ صنعت آن زرده
تخم مرغ پیاز حلقه کرده عسل مصفی روغن گاو هر چهار
برابر درم پخته بخورند دبیست و یک روز مابین مداومت
نمایند و از ترشیها پرهیز کنند ٭ عجه متوکلے که از
برای متوکل حوباے ترتیب داده اند باه را قوت
دهد و مسمن بدن است ٭ صنعت آن آرد میدا
را بروغن گاو بریان کرده تخم گنجشک تخم کبوتر تخم بط
تخم مرغ جمله را بشکنند و نیم درم خولنجان و اندکے
سلخ سقنقور بران افگنند و نیم گرم بخورند ٭ عجه دیگر
که همین منفعت دارد ٭ صنعت آن زرده تخم مرغ
ده عدد بروغن گاو بیست درم نبات سفید سی درم

دارچینی نیم درم نیمبرشت کرده بخورند و اگر با برودت مزاج
باشد بدل نبات عسل مصفی کنند ٭ عجه دیگر بگیرند
پیاز و ورق ورق کرده بروغن گاو برشته نمایند
تا سرخ شود پس چند عدد تخم مرغ بران شکسته بگذارند
که نیمبرشت شود و قدری نمک و دارچینی بران
پاشیده بخورند که مفید است ٭ عجه دیگر ٭ صنعت
آن بگیرند حشیش جلیون را و در آب پخته پس آنرا
باروغن گاو سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بران
بگذارند که نیمبرشت شود و با فاویه و دارچینی
خوشبو کرده قدری نمک یا قند بران پاشیده بخورند
که مفید است ٭ عجه شیخ الرئیس بوعلی بن سینا ٭
صنعت آن بگیرند مغز سر گنجشک مغز سر کبوتر از
هر یک پنجاه عدد زرده تخم مرغ زرده تخم گنجشک
از هر یک بیست عدد آب گوشت بره پنج اوقیه نمک
و توابل حاره بقدر حاجت روغن گاو پنجاه درم
ازمجموعه عجه ترتیب دهند و بخورند و بیاشامند بران
شراب ریحانی قوی مایل بشیرینی و در نسخه دیگر بجای
آب گوشت بره آب گوشت خروس جوان
نوشته است و بجاے روغن گاو روغن گوسفند است
و هر دو نسخه خوب است ٭ کوکو قریب است بعجه ٭
صنعت آن گندنا و پیاز را ریزه تا تخم مرغ با نمک
و فلفل کوبیده درهم کرده در روغن گاو و در تابه
برشته نموده چون یک روی وی برشته گردد آنرا بگاز
قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته
شود فرود آورده بر روی چلاو گذاشته و با چلاو و
کباب نیمرو بخورند و اگر خواسته باشند شبت را
نیز ریزه نموده در اجزای کوکو داخل نمایند و بابو
نیز خوب است ٭ صنعت نیمرو بگیرند روغن گوسفند
را و در تابه داغ نموده تخم مرغ را بر روی وی بشکنند
و نمک و فلفل کوبیده بران بپاشند و با نان یا
چلاو بخورند و از برای تقویت باه شوی زرده
تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پخته زرده
آن را ورق کرده با پیاز حلقه نموده و نمک و صعتر و

دارچینی در روغن گاو سرخ نموده بخورند نوع دیگر
بست زرده تخم مرغ باین قسم که زرده تخم مرغ را در میان
پوست یا ظرف دیگر کرده منفذ او برداشته بر
روی آتش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پخته
چنانچه ذکر یافت پس برداشته قدری نبات و دار
و زنجبیل و جوز بوا کوبیده درهم یا بعض تنها بران پاشیده
بخورند بسیار مقوی باه و مسمن بدن است ٭

کتاب التاء المثناة الفوقانیه

باب التاء مع الالف

تانبول آن را بهندی پان و برگ تانبول نیز نامند
بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست
که برگهای آن نازک و کوچک و سفید است و در بنگاله
از مضافات صوبهٔ عظیم آباد پتنه است میشود بهترین
لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یبوست و خوشبو است
نوع دیگر کنکری است که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح
آن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ کمی و در جمیع افعال
و مزاج و خواص قریب بآن است نوع دیگر که برگهاے
آن سبز و برگ و نازک و در بنگاله که قریه ایست از
مضافات جهانگیرنگر از بنگاله است میشود که قوی است
باحدت طعم و تندی رائحه مشبه برائحه قرنفل در مزاج
گرم در آخر دوم و خشک در اوسط آن است از جمیع
انواع الطف مقوی باشمه و خوشبو کننده دهان است قسم
دیگر که برگهاے آن بزرگ و نازک و سفید و در اکثر بلاد
هند میشود ساچی نامند نیز لطیف و خوشبو است ولیکن
بلطافت و رائحه آن سه نوع نمیرسد و در حرارت
قریب باوائل درجه ثانیه است نوع دیگر که برگهاے
آن سبز و برگ و ضخیم و با حدت است جنگله نامند
و این نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و حار در اواخر درجه
دوم و یابس در اوسط آن است و هر یک از ساچی
و جنگله اصناف میباشند و در هر بلدی و جای تقسیم
در بعضے جاها ورقهاے آنها بزرگ و در بعضے جاها
کوچک دانا اصناف جنگله آنچه برگهای آن باریک
و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری نامند

و بالجمله اصناف و اقسام بسیار میباشد و در هر بلدی
و جای قسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها تا در
درخت است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را مثل
سفید میسازند بدین قسم که برگهای بسیار ازان را
در زنبیلی و یا سبدی یا گره که بهندی توکری نامند
کرده سر آن را به پیشال برنج یا گیاه که بهندی
پوال گویند پوشیده و در زمین گودی بکنند و آن را
و دران گود آتش می افروزند تا قدری گرم گردد
پس آتش را ازان گود برآورده زنبیل تانبول را
در گود گرم در میان آن می گذارند و بالای آن
سنگی یا چیز ثقیلی می گذارند و هفت یا نه روز نگاه میدارند
پس تا بستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم
نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و جمیع
اقسام آن مفرح و مشهی و مقوی معده و دماغ و مقوی
حافظه و انبساط و نشاط آورنده است و منفعت آن بجهت
رفع رطوبات دهان و لثه و استحکام لثه و دندان خوشبو
دهان و تقویت معده و با تنهم خصوصا با فوفل نافع
و قاطع نزف الدم و شجه و جراحات است و بستن بر
پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در چشم باشد بسیار
مفید است و در دو سه روز تحلیل می برد و اگر بسیار
گرمی کند و تاب نیاورند متوالی نه بندند بلکه متفرق
یک روز یا دو روز در میان تا به تحلیل رود و درخت آن
بطریق تخم و پاره میباشد مثل درخت تاک بستانی
و خیار و کدو و برگ آن عریض و طرف بالای آن
باریک و تند و تیز و تند طعم و بیخ آن را خولنجان نامند
و طریق استعمال آن آنست که بگیرند سه چهار عدد
برگ آن را و رگهای آن را دور کنند و با قدری فوفل
ریزه کرده و کت هندی شسته بمالند و اول مرتبه
آبیکه در دهان جمع شود بیندازند تا اثر آهک دور شود
پس نیکو بخایند و آب آن را مکیده فرو برند و ثفل آن را
بیندازند و فرو نبرند که ثقیل و مسدد است و گاهی
دران دو سه دانه بادام مقشر از برای دفع خشکی آن
داخل می کنند و بعضی یک دو دانه قرنفل یا هیل بوا

زیادتی بود تخفیف آن و رطوبات را نیز داخل می کنند
و اهل هند هرگاه تانبول گویند مرکب بکری که از
برگ تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هرگاه برگ
تانبول را با مصالح آن که فوفل و کات و هند و
قدری آهک است خایند و آب آن را بر زخم تازه
عموما و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی خون آلوده
بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال خصوص بران جای که
دوا باشند موجب بند شدن خون و سرعت
اندمال آنها می گردد و بعضی درین فوفل داخل
نمی کنند و منفعت تانبول چنان است که برگ
تانبول را سائیده قدری شربت نبات گرفته از
گلاب نبات داخل میکنند و بسباسه و جوزبوا
و زعفران و تخم خشخاش سوده داخل کرده میخورند
و بعضی از برای نشاط و سکر قدری ورق افیون
سوده نیز داخل می کنند نوع تانبول که غمراهل هند است
دلفریح و نشاط می آورد و مقوی باه است و امساک
منی می کنند و منفعت آن به نسخه شیخ محبوب
این وزنه اجزای دو شیشه است برگ البنج سفید اگر
هر روز خواهند یک مثقال و نیم و اگر کم خواهند
چهار دانگ و نیم فلفل سیرفی جوز بوا بسباسه از
هر یک سه مثقال و ربع مثقال قرنفل و هیل
بوا از هر یک یکمثقال و چهار دانگ زعفران صندل
سفید عود قماری خام از هر یک یکمثقال و دو دانگ
مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک دو دانگ اول مرتبه
سه مثقال تخم سپند سوختنی را در دو شیشه آب یک
شب بخیسانند پس صاف نموده پوست کوکنار
یک مثقال و دو دانگ در بند ازان آب بدستور
بسایند سائیده نگاهدارند پس بگیرند سه بیره پان که
بیره پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول
را لیسانید بطریق سائیدن بنگ و اندک اندک
ازان آب مذکور بران بچکانند تا نیکو سائیده شود
پس ادویه مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات
سفید یا قدری مطلوب بکار برند و از دو توله تا ربع

شاه جهانی خوشند که نشاط تمام دهد و

فصل در بیان عرقهای تانبول

عرق تانبول مرکب درد شکم و معده و توضیح ریحی و
اورامیکه از بلغم و ریح باشد مفید است و منفعت آن
عود قماری خام دوازده مثقال گل سرخ منزوع الاقماع
چهل و هشت مثقال تا نخواه صعتر دارچینی قرنفل زنجبیل
از هر یک بیست و چهار مثقال گاوزبان کبابه چینی پودینه
خولنجان از هر یک چهل و هشت مثقال برگ تانبول از
هر نوع که باشد دو صد عدد کافوری و بنگله بهتر است
گلاب نیم شیشه بید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه
همه اجزا را یکشب در عرقها و آب مذکوره خیسانیده و بدستور
معمول عرق کشند شربت تا بیست مثقال عرق
تانبول ساده مقوی معده و باشتهاء طعام و خوشبو کننده
دهان است و منفعت آن برگ تانبول کافوری و
یا سانچی یا بنگله هر کدام که باشد در دیگ کنند و بیست
چندان اگر تند نخواهند والا کمتر آب شیرین بر روی
آن کنند و بدستور مقرر عرق کشند و اگر قدری حشیش
بر سر نیچه بندند خوب است و اگر برای زیادتی بوی
و طعم قدری قرنفل و عود نیز در پارچه بسته در سر
مشک بنهند بهتر است و ...

باب التاء مع الراء المهمله

ترید بضم تای مثناة فوقانیه و بای موحده درمیان
دو دال مهملتین ساکنین بیخی است ظاهر سیاه و باطن سفید
و مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساق دار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف آن
محدد و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر
و بر خیدانه و لونش سیاه باشد مثل خروع و تخم است
و نرد و آن نیز است و بهترین آن سفید یک
مجوف انبوبی صمغ دار است در اول سوم گرم و در آخر
آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و کیلوس خام و صفرا
و اخلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مسهل
بلغم است زیاده از صفرا و مطبوخ آن صفرا را زیاده از
بلغم و باز تحلیل قالع بلغم غلیظ و رنج است و عرق ...

دیگر و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و تقویت عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفهٔ کهنه که منشاء رطوبات معده باشد و با اهلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و منفذ امعا و مخفف احشا و مغثی و مکرب و مسکنش خراشیدن پوست آن و بر روغن بادام و لبته چرب کردند و باکثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از چهار درم تا سه درم و در مطبوخ تا پنجدرم و بدلش پوست ریشه توت است بوزن آن و در بعضی اقرابه غاریقون و در غیر معاجین باید که مبالغه در کوبیدن و بیختن آن نکنند بلکه باید که جریش باشد تا مخمل معده و امعا رطوبات و بلاغم نچسپد و باعث اذابه و دفع آنها گردد و نیز بسیار هم چرب نباید نمود بحدیکه مانع التصاق آن گردد بخمل معده و رطوبات و بلاغم و زود از معده بگذرد و تربد را اگر بطریق سفوف با شکر خورند باید که با آب گرم بخورند و اگر با نمک خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نیکو گردد و طریق مدبر نمودن تربد آنست که بگیرند تربد سفید مجوف مصمغ خراشیده مرضوض را بر روغن بادام چرب نمایند اگر از برای دوا ء التربد و جوارشش و حب و سفوف است اندک بکوبند که جریش باشد و با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ممزوج نموده بکار برند و اگر از برای معاجین است نرم بکوبند و نیز فراگرفته میشود از آن جوارشات مسهله جوارشش تربدی مسهل منقیهٔ معده و دفع فضلات کنند و صنعت آن تربد سفید تراشیده بر روغن بادام چرب کرده ده درم زنجبیل پنجدرم قند سفید پنجاه درم قند را بقوام آورده تربد و زنجبیل را با آن بسرشند شربتش سه درم با آب گرم و گاهی اضافه کرده میشود در آن بعضی ادویهٔ مسهلهٔ دیگر مثل سقمونیای و عصارهٔ افسنتین و ریوند چینی و امثال آن بحسب احتیاج و بقدر ضرورت و نیز فراگرفته میشود از آن حبوب مسهله :— ط

فصل در ذکر نسخ حبوب تربدی

حب تربد اسهال بلغم کند صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطکی رومی از هر یک یک مثقال ریوند غاریقون از هر یک سه درم تخم حنظل یکدرم ادویه کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته حبوب سازند شربتش تا پنجدرم حب تربد دیگر منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفرا کند صنعت آن تربد سفید مدبر دو مثقال گل بنفشه غاریقون خشک کثیرا از هر یک سه مثقال ربالسوس سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بر روغن بادام شیرین چرب نموده با آب سرشته حب سازند شربتش دو درم با آب نیم گرم حب تربد دیگر مسهل بلغم و سودای محترقه است صنعت آن تربد سفید مدبر یکدرم افسنتین افتیمون اقریطی از هر یک یکدانگ پوست بلیله زرد نیمدرم نمک سیاه دو دانگ کوفته بیخته با مویز سیاه دانه بیرون کرده سرشته حبوب سازند جمله یک شربت با آب نیم گرم و باید که پیش از خوردن حبوب مسهله و بعد از آن پرهیز نمایند و در نسخهٔ دیگر افسنتین داخل نیست حب تربد اسهال سودای متولد از بلغم از بدن و نواح قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای خفقان سوداوی صنعت تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هر یک یکدرم ماشا تخم حنظل غاریقون سفید حجر ارمنی از هر یک ربع درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک نفطی یکدانگ اسطوخودوس ثلث درمی خربق سیاه نیمدرم کوفته بیخته بر روغن بادام شیرین یکدرم سرشته حب سازند و با آب نیم گرم فرو برند جمله یک شربت است و در نسخهٔ دیگر سقمونیا یکدانگ است در صورتیکه تنقیهٔ جمیع بدن منظور نباشد حب تربد که مستسقی را مفید است صنعت آن تربد سفید مدبر ریوند چینی از هر یک نیمدانگ تخم انجره مقل ازرق از هر یک دو دانگ فرفیون که بر روغن بادام چرب کرده باشند دانگی علی الرسم با آب رازیانه حب سازند جمله یک شربت است تا سه شربت بحسب مزاج و قوت مریض و نیز فراگرفته میشود از آن مسهلی و آن را دواء التربد می نامند:—

فصل در ذکر نسخ دواء التربد

دواء التربد بنسخهٔ اسحق بلغمهای غلیظه در طبقات اعضا را که در اعضا از خوردن میوهای رطب متولد شده باشد فرود آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد صنعت آن تربد سفید مدبر سه درم و نیم زنجبیل دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بیخته شربتش یک مثقال تا دو درم استعمال نمایند و قوت این دوا تا سه سال باقی میماند دواء التربد بنسخهٔ رشید مظفر الدین شفائی صنعت آن تربد سفید مدبر بیست درم زنجبیل مصطکی از هر یک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بیخته شربتش هر شب یک مثقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربتش چهار درم با آب گرم ذکر نموده دواء التربد بنسخهٔ دیگر صنعت آن تربد مدبر ده درم سنای مکی پنجدرم زنجبیل مصطکی از هر یک درم شکر سفید سی درم شربتش تا یک درم و اگر بجای پنجدرم گلقند آفتابی و شیرخشت و ترنجبین از هر یک پانزده درم نمایند مسکر دد و قوت اسهال آن بیشتر گردد دواء التربد بنسخهٔ آن قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و دماغ از بلغم و سوداست و نافع است از برای مالیخولیا و جنون و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی مزمن و درد سینه صنعت آن تربد سفید خراشیده بر روغن بادام شیرین چرب نموده و مرضوض سه درم زنجبیل یکدرم مصطکی رومی نیمدرم پوست هلیلهٔ کابلی یکدرم و نیم غاریقون سفید یکدانگ نبات سفید هفت درم کوفته بیخته کف کنند و بعد از آن آب نیم گرم بنوشند و باید دانست که در دواء التربد مبالغه در نرم کوفتن و بیختن نباید کرد باید که اندکی درشت بیخته شود تا بطبقات معده رسد قدری قلیل از آن فعل قوی مقدار کثیر کند صنعت آن بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده هر مقدار که خواهند و بکوبند و در آب گرم بخیسانند و در روزی چند بار حرکت دهند و بعد از دو روز افشرده صافی آن را صاف نموده در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و بهمان دستور عمل نمایند تا مادامیکه جوهر آن طعمی فرو نپس آن آبها را در آفتاب خشک نموده نگاهدارند و

عند الحاجت بکار برند لسه

فصل دربیان نسخ سفوفات تربدی

سفوف تربد اسهال بلغم کند و امراض بلغمیه را نافع است نسخه آن تربد سفید مدبر ده درم زنجبیل گل سرخ ریوند چینی از هریک یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال با روغن بادام شیرین در آب گرم بنوشند نسخه سفوف تربد دیگر اسهال اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید نسخه آن تربد سفید مدبر [illegible] هش سفید از هریک دو مثقال کثیرا حب النیل انیسون مصطکی از هریک یک مثقال ملح درانی نیم مثقال ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال نسخه سفوف دیگر نسخه آن تربد سفید مدبر یکدرم نمک [illegible] یکدرم و نیم هر دو را کوفته بیخته کف کنند و بعد از آن آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنکه آب گرم قاطع عمل آن است نسخه سفوف تربد دیگر نقلی فرموده اند که از بنده درگاه محمد هاشم است اسهال خلط سودا نماید و نافع است از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه نسخه آن تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده پوست هلیله زرد سنا مکی از هریک یکدرم زنجبیل یکدانگ غاریقون هش سفید ریوند چینی بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقریطی غنچه گل سرخ کثیرا از هریک دو دانگ قند نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا دو مثقال نموده بعد از آن آب نیم گرم بنوشند نو:-

فصل در ذکر شرابهای تربدی

شراب تربد از ثابت بن قره بلغم و صفرای عفن برآرد نسخه آن تربد سفید مدبر نیم کوفته نیم رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا ثلث آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند و در آخر یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران دو دانگ زنجبیل کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی بیست درم و اگر بجای گلاب عصاره برگ گل سرخ کنند می گردد اقوی نو شراب تربد دیگر مسهل بلغم بود

نسخه آن تربد سفید نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صاف بر سر آن کنند آن مقدار که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و دیگر بار آب تازه کنند و سه روز دیگر در آفتاب گذارند تا آنکه هیچ قوه در تربد نماند پس مجموع آبها را با یک من قند بقوام آورند و اگر بقدر حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی است و اگر بیست درم زنجبیل با تربد بار کنند بهتر است شربتی دو اوقیه :-

فصل دربیان نسخ معاجین تربدی

معجون تربدی قولنج بگشاید و بلغم دفع کند و درد پشت را ساکن گرداند نسخه آن سقمونیا ده درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی قرفه تار مشک قرنفل فلفل از هریک پنجدرم شکر سرخ تربد سفید از هریک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی دو درم نو معجون تربدی دیگر که مسهل بلغم بود نسخه آن تربد سفید ده درم سقمونیای مشوی از هریک نیم درم قاقله صغار انیسون از هریک دو درم دارچینی نمک هندی از هریک چهار دانگ دار فلفل یک و نیم دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با آب نیم گرم بخورند نو معجون تربد که مسهل بلغم باشد نسخه آن تربد سفید تراشیده غاریقون از هریک چهار درم حب النیل یکدرم و نیم شحم حنظل نیم درم زنجبیل دار فلفل قاقله کبار مصطکی از هریک یکدرم اجزا کوفته بیخته با قند و عسل بسرشند شربتی چهار درم با آب گرم نو معجون تربد دیگر طبع را نرم نماید و بلغم و صفرا برون براند و معده را قوت دهد و صداع که از بخارات باشد برطرف کنند و قولنج بگشاید نسخه آن تربد سفید پوست هلیله کابلی سنا مکی بنفشه از هریک ده درم قاقله زنجبیل مصطکی از هریک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هریک پنجدرم زعفران یکدرم

رازیانه سه درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با چهار چند آن ادویه قند و عسل بسرشند مقدار شربتی چهار درم باشد نو معجون تربد که اهل عجم را بذائقه خوش آید و موافق باشد و مسهل بی زحمت است نسخه آن تربد سفید مدبر ده درم ورق گل سرخ پنجدرم زعفران سقمونیای مشوی از هریک نیم درم مصطکی رومی یکدرم مغز بادام مقشر ده درم قند و عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته با عسل و قند بسرشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند و عسل اضافه نمایند شاید نو ترنجبین بالفتح شبنمی است که بر خار سمی بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و بالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حار و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن گرده گاو جهت عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا [illegible] مثقال و بدلش شیرخشت است و بهترین آب جو یا شکر سرخ نو دواء ان فرا گرفته میشود دوائی از برای تقویت باه و تسمین و تحسین لون نسخه آن ترنجبین پاک کرده چهل درم شیر گاو و یا شیر گاومیش از هرکدام که باشد یک رطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید بیاشامند بقدر برداشت طبیعت و این دوا در امزجه حاره محتمل منفعت است و چند روز بر آن مداومت باید کرد نو دواء الترنجبین خوب نسخه آن درم نسخه آن ترنجبین خراسانی پاک کرده و نبات سفید از هریک ده مثقال در شیر تازه دوشیده و اگر شیر اسپ باشد بهتر است حل کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید زنجبیل دارچینی خولنجان خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هریک یکدانگ کوفته بیخته داخل نمایند و این در امزجه بارده معتدل النفع است دواء الترنجبین دیگر ایضا نسخه آن ده درم نو آن شیر تازه دوشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یک رطل نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هریک

دو درم میدان حل کرده بپالایند پس بجوشانند که بقوام مستوا آید زنجبیل خولنجان دارچینی حب الخلیفه بوزیدان از هر یک یکدانگ کوفته بیخته داخل کرده ازان بمقدار طبیعت و برداشت صبح بخورند نوع دیگر الترنجبین دیگر منقول از محصومی در ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود و منی زیاده کند و جوان را موافق باشد نسخت آن ترنجبین تازه پاک کرده از خاشاک سی درم صد درم رطل نیم صاف کنند و باتش ملایم بقوام آرند هر شب یک ملعقه میل نمایند نوع شراب ترنجبین این شراب را دوام الله نامند و شراب مبارک نیز اصحاب سل و سرفه و نفث الدم و نفث المده را فائده دهد و خوف و صاحب بیض طبیعت را نافع باشد نسخت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب سپستان بهی دانه بنجاه دانه اصل السوس مقلوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیرهٔ بنفشه روغن بادام شیرین از هر یک دو درم کثیرا حب الآس از هر یک پنج درم جو مقشر بادیان درم تخم خطمی سفید هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زرد سی دانه ادویه را سوای ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند و بپالایند ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه را دران حل کنند و باز بپالایند و باتش ملایم بقوام آورند و در آخر روغن بادام را داخل کرده بکدو چوب تنها فرود آورند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند و هر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با آب الشعیر بنوشند نوع شراب ترنجبین که قلانسی در قرابادین خود ذکر کرده گفته که این شراب سرد است و ملین طبیعت و قاطع عطش و فرود آورندهٔ صفرا باسهال و در تابستان چون در صباح بیاشامند اطفای حرارت می کنند نسخت آن بگیرند ترنجبین و از خاشاک و غبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورند و بگذارند که جوش آن فرو نشیند و ترنجبین را دران حل کرده بپالایند پس باتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام آید و در هر اوقیه ازان وزن یک قیراط سقمونیا تا یکدانگ داخل نمایند و این شراب اسهال البطن بسهولت میکند و اخراج مرهٔ صفرا کند و صالح است از برای صاحبان تپ هر گاه محتاج شوند بمسهل و قولنج که از حرارت باشد می کشاید و اخراج خلط بی اذیت می کند و مجرب است نوع معجون ترنجبین مسمی بمعجون منضج مقوی باه محرورالمزاجان و ملین طبع ایشان است نسخت آن ترنجبین سفید مقدار یک رطل در آب حسک تازه صاف کنند و نیم رطل نافید و دو رطل شیر دران اضافه کرده باتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب وقت خواب مقدار یک ملعقه بخورند نوع

فصل در بیان تریاقات که در آنها افیون نیست

تریاق کبیر شیخ داؤد گفته که من تالیف کردم این تریاق را در سنه نهصد و نود و چهار و تجربه نمودم پس بحمد الله عز و جل یافتم آنرا عظیم النفع و غریب الفعل در فصول اربعه و در امزجه مختلفه منقی دماغ از جمیع امراض و دافع ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بجهت صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال کرده میشود و بجهت فالج و لقوه و امراض بارده که امثال چون خدر و تشنج و کزاز و از برای ثقل لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس با آب زنجبیل و بجهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و ذات الریه و ذات الجنب و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه و اگر از برودت باشد با گلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک دران حل کرده باشند و بجهت استسقا و درد سپرز و یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و بجهت بواسیر و امراض مقعده با آب عناب و بجهت وجع المفاصل و نقرس با آب مطبوخ بیخ کبر و رازیانه و سورنجان و بجهت سموم و دشنام با شیر تازه و بخشی و بجهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای آن در امراض مذکوره بجهت اورام نافع و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند و شربت آن از یک مثقال است تا سه مثقال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانب حرارت و یبوست نسخت آن پوست زرد ترنج حب الترج مقشر زرنباد اترج از هر یک دو مثقال حب البلسان جنطیانا سنبل هندی سکر باطلمن از هر یک هفت مثقال زرنب درونج عقربی آطریلال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال زمرد مسلایه کرده کهربای شمعی از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بخیسانند بعد از انکه سیزده قیراط فادزهر حیوانی دران گلاب سائیده باشند و دو گذارند منقوع را هفت روز پس مروارید ناسفته چهار مثقال در شیشه پر از آب اترج کنند و سر آن را محکم بگیرند و در حمام مخفی بند تا آنکه مروارید حل گردد پس آن محلول را در گلاب و فادزهر داخل کنند و سنه وزن ادویه عسل مصفی را بقوام آورده محلول را کم کم دران بریزند و بر هم زنند تا آتش ملایم بحدیکه بجوش نیاید تا آن باد هند تا تمام گلاب آن تصفیه کرده شود و گلاب را اصل بخود کشیده بعد از ان ادویه سحوقه را با آن معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند حکیم میر محمد مؤمن گفته که در نسخهٔ اصل این تریاق سیزده دانگ فادزهر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط فادزهر حیوانی جید کنند و آن مرحوم فرمایند آنکه گفته این تریاق معتدل است نیست بلکه حار و یابس در اواخر ثانیه نوع تریاق کبیر طلبی فرموده اند که بنده داؤد ثم میر محمد هاشم بالهام ربانی حکیم علیم جمیع اجزای آن نموده بجلوک مسلوک نامانی دادلی و شریف و وضیع و شیخ و شاب و بسیان و کمال تجربه کرده در هر فصل از فصول سنه باشخاص کثیر آنرا عظیم الفوائد یافت در جمیع سموم مشروبه و منهوشه و امراض بارده قلبیه و دماغیه خصوص مالیخولیا و صرع و بالجمله از برای جمیع منافعی که بجهت تریاق فاروق

ذکر کرده شده و صنعت آن مرمکی صافی اشق بابونه
جاوشیر از هر یک چهار درم جمیع این مجموع را در آب گلقند
و عرق بهار نارنج و عرق دارچینی و گلاب از هر یک بقدر
ضرور بخیسانند و حل نمایند پس بگیرند و سبائک ذهب اما مجمر
و عنبر اشهب و مصطکی و کندر و صمغ عربی از هر یک دو درم
و این مجموع را در روغن بلسان دو درم در قدح چینی
در قدر مضاعف بگدازند پس بگیرند مروارید ناسفته
یاقوت سرخ رمانی زمرد کهنه عقیق یمانی کهربای شمعی
حجر بادزهر معدنی خطائی از هر یک چهار درم هر یک
علیحده علیحده بر سنگ سماق با گلاب بسایند تا کحل شود
پس بگیرند لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول و حجر ارمنی کرده
زان معروف است لشمط و ورق ذهب و فضه که هر دو را مکلس
نموده باشند از هر یک دو درم ابریشم محرق سه درم اقراص
اسقیل نسخه که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب الغار
جنطیانا زراوند طویل قسط تلخ زراوند مدحرج عود قماری فقر
بزر رازیانه فلفل سفید جدوار خطائی مجرب عود قماری
تفاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب قنطوریون
دقیق پوست بلیله کابلی اسطوخودوس زعفران
درونج عقربی فاودانیا عاقرقرحا بزر سیسالیوس
پوست بیخ کبر افتیمون ساذج هندی زرنباد نارجیل
دریائی کاشم و آن تخم انجدان رومی است تخم حسک
جندبیدستر کبریت زرد زرنبیخ کرسنه البینا که
معروف است بهارداروو فاریقون سفید برنجاسف
اقحوان بابونه از هر یک چهار درم گل سرخ شش درم
مشک تبتی فالعین برگ مخلصه فادزهر حیوانی بری
طین ارغستانی تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام
از هر یک دو درم عسل صافی سه وزن مجموع ادویه
طریق ساختن این تریاق آن است که عسل را
با آتش بسیار ملایم گذاشته مجموع را دران حل کرده
بسواط بر هم زنند تا آنکه بگردد مجموع با عسل متحد پس از
آتش برگرفته جواهر و ورق ذهب و فضه مکلس را دران حل
نموده بسواط بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود پس اجزا را
بروغن بلسان چرب نموده بکف دست نیکو بمالند تا آنکه
در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بر عسل
بپاشند و بر هم زنند بسواط بر هم زدنی قوی متوالی
تا اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند و در ظرف طلا یا نقره کرده
چنانکه چهار انگشت ظرف خالی باشد و سر آن را بندند
آنرا در آفتاب دهند و شبها در زیر آسمان گذارند و بعد
از یک هفته آن را در ظرفی که دران ماش سیاه باشد
دفن کنند و هر هفته یک روز آن را از ماش بر آورده
سر آنرا بگشایند تا بخارش بیرون رود و در روز دیگر
باز در ماش دفن کنند تا چهار هفته پس آن را بیرون
آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شربتی تا یکم
با آنچه مناسب باشد. تریاق اربعه این تریاق را
صغیر خوانند از تراکیب قدیمه است پیش از اندروماخس
ثانی بلکه چنانچه مذکور شد در تریاق فاروق
اول تراکیب فاذزهریه اطبا است و تالیف اندروماخس
اول است و این تریاق حار و یابس است در آخر
درجه دوم یا در اول درجه سوم محلل ریاح غلیظه و
مصلح کبد و طحال است اصلاح عظیم و مفتح سدها و نافع
است از برای گزیدگی مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهردار و صرع و خفقان و جمیع امراض بارده
و ادرار فضلات محتبسه بسبب برودت و اخراج جنین
میت و تسهیل ولادت میکند و قولنج میگشاید و
جمیع امراض بارده را نافع ولیکن مورث صداع و
مضر است و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر است و صنعت
آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند
طویل اجزای متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال
نمایند شربتی از چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم
و قوت این تریاق تا دو سال باقی میماند و بدستور
نصف وزن آن مثرودیطوس است و گفته شده
که بعض اطبا عوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند
و حکایت کرده صاحب تحفه که یافتم در نسخه دیگر
زعفران را اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده
و شیخ رئیس گفته که بعض اطبا عوض زراوند طویل
مدحرج میکنند و این اقوی است نسخه تریاق انقردیاسس
از تراکیب اسکندر رومی است و این تریاق ملقب است
بمنقذ یعنی مخلص و این تریاق را افلس اکبر گویند چنانچه
مو طرار افلس اکبر میگویند و این تریاق عجیب الفعل است
در تخلیص از سموم بقی و اسهال و مقوی معده و کبد و طحال
است نافع است از برای امراض معده و دوار و شقیقه
کند و وجع ظهر و این دوای جید است ولیکن بعد دو
شود و زیاده بر یک سال نمی ماند و صنعت آن عسل عنصلی
مشوی ترید سفید مجوف مصمغ تراشیده بروغن بادام
شیرین چرب نموده سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
جنطیانا هفت مثقال اسارون مقل ازرق حب الغار
اذخر مکی از هر یک پنج مثقال بادآورد بزر جند قوق
مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال کهربای شمعی
صندل سرخ صندل سفید از هر یک دو مثقال کوفته
بیخته بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و روغن گاو
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
یک مثقال با آب نیم گرم. تریاق النفع دافع مضرت
جمیع زهرها است و قولنج و سده بگشاید و فالج و لقوه
و استرخا و اختلاف اقبال ظاهر روید و اورام حاسیه و اوجاع
معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باه باشد
و مفتت حصاة و رد سوداوی را نیکو باشد و صنعت
آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا از هر یک دو درم جندبیدستر
یکدرم کوفته بروغن بلسان چرب نموده باشند وزن
مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در چوبگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدانگ
تریاق النفع دیگر از معاجین کبار است و آن را از
مفرحات شمرده اند و از تریاقات است و صنعت
آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته دارفلفل جوزبوا
قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی لسان العصافیر ساذج
هندی غنچه گل سرخ منزوع الاقماع قرنفل زنجبیل خولنجان
سنبل هندی دیل بوا درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور
مصطکی خولنجان فرنجمشک صندل سفید زراوند مدحرج
سلیخه سیاه از هر یک دو درم بیاشند درم [illegible]

سه درم زعفران پوست بلیله هر دو دارچینی خطائی از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیمدرم عنبر اشهب مشک از هر یک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال و این ترکیب دو جزو است دو وزن اجزا بیست درم و چهار دانگ و فراجش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربتی ازین تریاق از یکدرم تا دو مثقال است تریاق بلیغ النفع که جماعتی از اطبای روم را در لذع افاعی مساوی تریاق کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جنطیانا جندبیدستر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی قدر یک جوزه تریاق ثمانیه بعد از تریاق اربعه تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات و دافع همه زهرها است و بادها بشکند و قولنج بگشاید و تفتیح سدها کند و از برای صلابت طحال و سدهای آن نافع است و فالج و رعشه و صرع و امراض سوداوی و منافعش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن بنسخه استیابمعیل در ذخیره این نسخه اصل فلیدس حکیم است و بعد از اندرو ماخس اول که مولف تریاق اربعه است چهار جزو بران افزوده که هشت جزو شده لهذا آن را تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز باسم تریاق صغیر مسمی است بگیرند مرمکی صافی حب الغار جنطیانا قسط تلخ از هر یک شش مثقال فلفل سفید سلیخه سیاه از هر یک چهار مثقال زعفران دارچینی از هر یک دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل منقی سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال تریاق ثمانیه بنسخه صاحب اختیارات بگیرند حب الغار جنطیانا مر صافی زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر زرنباد و قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از یکدرم تا یکمثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل و مدحرج

پوست بیخ کبر طرخشقوق اجزا برابر کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی دو درم تریاق سرطان که مسمی است بدواء السرطان گزیدن سگ دیوانه را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کندر جنطیانا از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی یک مثقال و در نسخه دیگر جنطیانا یکدرم داخل است و فرموده که دو درم صباح و دو درم شام با آب سرد تا روزهای بسیار بدهند تریاق صغیر شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن حب بلسان قسط تلخ جنطیانا مر صافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراساليون از هر یک جزو مشک نیم ثلث جزو جندبیدستر ربع جزو اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانوران سمی و سموم و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حب الغار جنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین رومی زرد چوبه بیخ حنظل فاشرا اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یکمثقال تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله نافع است و از خاصه این است که چون سموم بخورد تا که سم پاک نشود قی نه ایستد و اگر بدهند و قی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل مختوم حب الغار ایرسا بالسویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل کف گرفته سرشته شربتی مثقال یک فندق و در نسخه دیگر ایرسا نیست قبل از غذا و بعد از آن توان خورد نوع دیگر که جهت سموم قتاله و منصاز هوام و دواب در تن مردم نافع است صنعت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو درم انفحه ظبی هشت درم جنطیانا رومی زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل مصاف بسرشند شربتی قدر باقلائی تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصة التجارب دافع ازان گفته صنعت آن

بگیرند گل ارمنی دو درم قاذهر حیوانی پنجدرم سیماب کشته دو درم تحناک یکدرم حجر را سائیده با هم بمعجون بزار خوار سرشند و قرصها کرده در سایه خشک نمایند و نگاه دارند شربتی دو دانگ طریق کشتن سیماب چنان است که در بوته گرم کنند و اندکی گوگرد بران بپاشند و در ظرف چینی بریزند و بزور سحق بلیغ نمایند و در آخر همان قسم ظرف چینی را بر روی خاکستر گرم گذاشته سحق نمایند چندانکه خشک شود و در سیم ریزه ازان نمایند اگر اول بار با دارو های خشک سوده در ظرف چینی کرده سحق نمایند چندانکه خاک شود هم دلیل از کشتن بود و اگر با آب یا با مائی دیگر سحق بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب خلاصة التجارب تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اکثر سموم را صنعت آن پوست بیخ کبر افسنتین زراوند مدحرج جنطیانا اجزا مساوی کوفته بیخته با عسل منقی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم تریاق منسوب کناخس بقراطی رافع سموم و ادویه سمیه بود صنعت آن زراوند طویل و مدحرج از هر یک دانگی جندبیدستر بادزهر بارزد از هر یک یکدانگ و نیم ادویه کوفته بیخته جاوشیر بارزد را در شراب تر نموده مجموع را در قدری انگبین بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهرها است صنعت آن حب بلسان زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی وج ترکی انیسون فطراساليون اسارون زیره کرمانی بزرالبنج سفید از هر یک سه درم زعفران شش درم ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکدرم با شراب تریاق عام النفع که جهت اکثر سموم مشروبه و ملدوغه نافع است صنعت آن تخم حرمل شونیز زیره کرمانی از هر یک دو درم جنطیانا یکدرم فلفل سفید مر از هر یک نیمدرم زراوند مدحرج یک و نیم درم کوفته بیخته علی الرسم با یک سیر عسل بسرشند شربتی مثل باقلائی با شراب تریاق کامل از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن سیماب کشته

بعد از آن شربتی بقوام آورده باشند در آخر اول
سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا
و غلیان خون و اسهال صفراوی و دق آن رفع غم و
الم سوداوی نافع و مقر اسهال دموی و تشنگی و رب
شیرین آن در افعال قوی‌تر از سیب شیرین است
و شربت جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار
موثر و مربای آن در جمیع افعال بهتر از شربت
آن است و در حدیث وارد شده که تفاح نافع است
از برای سم و سحر و جنی که عارض میگردد در اهل زمین
و از برای بلغم غالب و هیچ چیزی انفع و اسرع
از آن نیست و در حدیث دیگر وارد است که قاطع
تب و مسکن حرارت است و در حدیث دیگر وارد است
که قاطع رعاف است و در حدیث دیگر وارد است که در
ایام وبا خوردن آن مفید است و در احادیث متعدده
وارد است که خوردن سویق تفاح قاطع و دافع سموم
مشروبه و ملسوع از مار و عقرب است ملخصین تفاح
که تفاح مربا و بفارسی گلقند گل سیب نامند منعش
دل و دماغ را سودمند بود و تقویت بخشد و باه را
برانگیزاند صنعت آن برگ گل سیب یکمن با
دو من قند سفید سرشته در شیشه کرده در آفتاب
نهند تا چهل روز بکار برند

فصل در بیان جوارشات تفاحی

جوارش تفاحی که جهت تقویت احشا و معده
و دماغ و باصره و تقویت قلب نافع است صنعت
آن بگیرند یک رطل سیب شیرین که پاک کرده باشند
از پوست و دانه و با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا
شود و از آلایش بیرون کرده و نیم رطل قند سفید
و نیم رطل عسل سفید مصفی داخل کرده بقوام آورند
پس فلفل دار فلفل از هر یک دو مثقال زنجبیل
مثقال زعفران عود هندی از هر یک پنج مثقال
کوفته بیخته بآن سرشته شوند و در نسخه دیگر زعفران نیم
مثقال است و این اصح است جوارش تفاح بگر
قلمی نموده اند که بلذت تالیف بنده درگاه حکیم
معظم الملوک سید علویخان است نافع از برای خفقان
و ربع و وسواس و مالیخولیای مراقی و مقوی
قلب است صنعت آن بگیرند سیب شیرین پاک
کرده از پوست و دانه و ریزه کرده در عرق فرنجمشک
تر نمایند تا منحل شود پس از آلایش بگذارند پس بگیرند
آمله منقی پانزده مثقال و یک شب در شیر گاو
بخیسانند پس روز دیگر آنرا شسته با گلاب و
عرق گاوزبان و عرق بید مشک از هر یک چهار
یکمن تبریز بجوشانند تا مهرا شود و از آلایش بیرون
کرده گل گاوزبان ابریشم مقرض دانه هیل صندل
سفید بادرنجبویه ورق گل سرخ کهربای شمعی عود هندی
پوست اترج پوست بیرون پسته از هر یک دو
مثقال عنبر اشهب زعفران مشک تبتی از هر یک
یک مثقال نبات سفید شربت فواکه ترش از هر
یک چهار یکمن تبریز و شربت آمله داخل کرده
بقوام آورند و باقی ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر
بآن سرشته جوارش سازند شربتی دو مثقال
جوارش تفاح مفوه صنعت آن سیب شیرین
شامی از پوست و دانه پاک کرده یکرطل و آنرا در
شراب ریحانی و یا مثلث یا گلاب یا سرکه تنها
یکشبانروز پس با آتش ملایم بجوشانند تا مهرا
شود و از آلایش بپالایند پس قند سفید با عسل
یکرطل داخل کرده بقوام آورند عود هندی طباشیر
سفید قرنفل دانه هیل صندل سفید از هر یک نیم
درم زعفران دو دانگ عنبر اشهب مشک تبتی
از هر یک نیم دانگ کوفته بیخته بیامیزند شربتی یک
مثقال تا دو مثقال جوارش تفاح دیگر معده
دل و جگر را قوت دهد و غشی و خفقان را سودمند بود
و سوداوی مزاج را موافق باشد صنعت آن
آب سیب ترش آب سیب شیرین از هر یک دو نیم
رطل گلاب قند سفید و عسل مصفی از هر یک دو
رطل مجموع را باهم بقوام آورند و این اجزا کوفته بیخته
در آن بیامیزند سنبل الطیب قرنفل دارچینی مصطکی
گل گاوزبان عود هندی تخم بادرنجبویه از هر یک چهار
درم بود و در نسخه دیگر دو درم است مشک نیم درم عنبر
نیم درم جوارش تفاح نسخه بیاض کامل الصناعة صنعت
آن سیب شیرین شامی رسیده از پوست و دانه پاک
کرده یکرطل و با شراب ریحانی جید بپزند تا مهرا شود
پس بگیرند عسل نحل جید منزوع الرغوه یکرطل و سیب
بالیده و از آلایش گذرانیده در عسل داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند فلفل سیاه دار فلفل از هر
یک دو درم زعفران شش درم زنجبیل چهار درم عود
قماری خام نیم درم کوفته بیخته بآن سرشته شوند و در بعضی
بعض آن را سین کرده بپزند هر قطعه سه درم تا سه
مثقال و در برگ اترج بگذارند و در وقت حاجت سر
یک قطعه جوارش تفاح به نسخه ابن جزله منفعت
معده و قلب را نافع بود و مقوی باضمه است و
خفقان را سود دارد صنعت آن بگیرند سیب شیرین
شامی اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه و وسطی که
در میان آن است یکرطل و در شراب مثلث نیم
یکشبانروز بجوشانند تا مهرا شود پس نرم بکوبند
و بپالایند و عسل مصفی بوزن آن با آن داخل کرده
دیگر بار بجوشانند تا بقوام آید عود هندی زنجبیل
قرنفل جوزبوا زعفران از هر یک نیم درم و در نسخه
دیگر بجای آن ادویه این ادویه داخل است
زنجبیل اقاقیا نار مشک از هر یک نصف مثقال
عود هندی دارچینی از هر یک ربع مثقال زعفران
نیم مثقال مشک تبتی خالص یکدانگ جدا جدا
کوفته بیخته وزن کرده و در هم بیامیزند و بعسل خلوطیه
سیب مقوم سرشته و نگاه دارند شربتی از یک
مثقال تا دو مثقال است حلوای تفاح مقوی معده
و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل است
صنعت آن بگیرند سیب اصفهانی و پوست تخم
آن را دور کرده بپزند تا مهرا شود و در وقت طبخ قدری
گلاب داخل نمایند پس نبات سفید با عسل بقدر یکه
مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد

ومفرح است پرداده بقدر احتیاج داخل کرده در طبق
چینی پهن کرده بکار برند ۞ خمیره گل سیب مقوی قلب
وکبد و دماغ و مانع صعود بخار بدماغ است ۞ صنعت
آن بگیرند گل سیب و بالنصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
چهل روز در آفتاب بگذارند پس بکار برند ۞ رب تفاح
حلو با شراب ثمار اللحم جهت دفع غشی مجرب است
صنعتش آن است که آب آن را گرفته بآتش ملایم بجوشانند
تا بقوام آید نگاه دارند و در وقت حاجت بکار
برند ۞ رب تفاح حامض که بطریق رب تفاح حلو
پخته باشند در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل
است جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی
و قی صفراوی و دفع غم و الم سوداوی نافع است ۞ رب
شیرین در افعال اقوی از سیب ترش است ۞ سکنجبین
تفاحی له قدس سره انفع است از سکنجبین ساده و سکری
از برای حرارت قلب و خفقان حار و حمیات محرقه
که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد ۞ صنعت آن
بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی ده رطل پس آن را در دیگ
سنگی کرده چهار جوش داده کف آن را بگیرند پس فرود آورده
بگذارند تا سرد شود سر آن را بپوشانند و سه چهار ساعت
بگذارند تا درد آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آن را
بگیرند که درد بآن مخلوط نگردد با دو رطل شکر سفید فانید و
یک اوقیه گلاب بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ ممزوج با آب
بر بالای آن بپاشند و کف آن را بگیرند پس چون کف برنیاید
صافی نموده باز در دیگ سنگی کرده سرکه انگوری جید نیم رطل
داخل کرده بجوشانند بآتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه
دیگر داخل نموده دو سه جوش دیگر داده و از آتش فرود
آورده بگذارند که سرد شود و در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند شربتی یک اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر

فصل چهارم در ذکر شرابهای تفاح

شراب تفاح مطیب بنسخه ابن ماسویه گفته که این
شراب سرد و خشک است فم معده را قوت دهد و سنگ گرده را
بشکند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و
وسواس سوداوی و خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند
صنعت آن بگیرند تفاح قرا یعنی سیب ترش شیرین
پوست و تخم آن را دور کنند و پنج رطل آن را در هاون
سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات سفید و عسل
خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بپزند پس
ده رطل آب باران با وی بیامیزند و دیگر بار
جلد آن را بپزند پس یک درم مشک تبتی خالص و سه
درم عود قماری و دو درم از هر یک از سنبل و مصطکی
رومی کوفته بیخته در آن کنند و بکفچه برهم زنند تا نیکو
مخلوط شود در شیشه کنند و سر آن را بپوشانند و یکماه
در آفتاب گذارند تا سطبر شود و آنگاه در سبوی رنگین
آکنند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند ۞ شراب
تفاح معمول بنسخه رشید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
ضعف قلب و امراض سوداوی را بنهایت نافع است
صنعت آن بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و
پوست و تخم آن را دور کرده بکوبند و آب آن را
بگیرند و در هر ده من آب آن یک سیر عسل اصفهانی
و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ کنند
پس بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری تمام دو درم گل
گاوزبان بادرنجبویه زرنباد مشک از هر یک یک درم و ورق
گل سرخ سه درم همه را نیمکوفته در صره کتان کشادی
کنند و در آن اندازند و بآتش ملایم بجوشانند و صره
را بدست بمالند تا آبها بنصف رسد پس صره را نیکو
بمالند و شیره آن را برآورند و بیفشارند از آبها و دور کنند
و یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده
سرد کرده نگاه دارند شربتی دو اوقیه ۞ شراب تفاح
مقوی دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت
اعضای رئیسه و دفع خفقان و تحریک شهوت
طعام و اصلاح حال انسان و خفقان حنینی و دفع وسواس
و خوف و از برای گزیدگی سگ دیوانه گزیده یا
و از برای جمله سموم ۞ صنعت آن بگیرند سیب شیرین
شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند
و تخم آنها را نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر ده رطل از آن
را با ده رطل آب باران آن مقدار بجوشانند
که تند مع بدرود و ربعی بماند پس بپالایند و داخل کنند
در آن سه من وزن آن آب اترج یا آب لیمون هر کدام
باشد پس بگیرند بادرنجبویه هر یک رطل انار انیسون تخم
مصطکی چهار درم دانه هیل بوا جوز بوا بسباسه قرنفل
از هر یک دو درم نیم کوفته در کیسه کتان کشادی کرده
در آن اندازند و آن کیسه را بمالند تا بقوام آید از آتش
برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آن را
برآورند و بیفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف
چینی یا زجاجی نگاه دارند ۞ شراب تفاح مقوی دیگر
یعنی جمیع آن گفته اند که نیکوترین شرابها شرابی است
که از سیب شامی یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند گرم
و خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و
خفقان قی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است ۞
صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست باز کنند و
دانه پاک سازند و پنج رطل آن را بکوبند و آب آن را
بگیرند و پنج رطل قند را کوفته در آن داخل نمایند و دو
رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند
و در ظرف آبگینه کرده یا در ظرف چینی کرده و پاره مشک
سه درم عود هندی و سنگ و مصطکی از هر یک دو درم
نرم کوفته بیخته در آن اندازند و سر ظرف را محکم نموده در
آفتاب بگذارند و بعد از یکماه برآورده صافی نموده
بکار برند ۞ شراب تفاح بنسخه دیگر ۞ صنعت آن
آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب ریحانی از هر یک
یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را
نیمکوفته در پارچه کتانی بسته در آن اندازند عود قماری
دو درم قرنفل یک مثقال گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لحظه لحظه صره را بدست بمالند و بعد از
فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی
یک اوقیه ۞ شراب سیب حلو ساده جهت سموم و وبا
و تفریح دل بسیار نافع است و مقوی معده و تشنگی
و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام
آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع
و غثیان را ساکن گرداند و از صناعت جالینوس است

صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی سی من و پوست
و تخم آنرا دور کنند و آن را در هاون سنگی بدست بکوبند
و آب آنرا بگیرند پس آب آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه
قلعی کرده چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند
پس فرود آورده زمانی بگذارند که درد آن ته نشین شود
پس بگیرند صافی آن را بنحویکه درد داخل نشود و ده من
آب آنرا بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند ۴ صنعت شراب
تفاح ساده بنسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین یکمن
و آن را چند جوش داده بگذارند یک شب تا درد آن
ته نشین شود پس بثلث وزن آن آب قند یا عسل یا
دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و
بعضی آب سیب را با شیرینی بمناصفه بقوام
می آورند ۴ عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی
که قلمی فرموده اند که نسخهٔ این عرق را میرزا علاء الدین
کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است
صنعت آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنج
من تبریز سنجد یک من و نیم صندل سفید دو صد مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج
مثقال دانهٔ هیل پنج و سه مثقال و دو دانگ قرنفل
ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هر یک پنجاه
مثقال جدوار خطائی مجرب یک مثقال و چهار دانگ
مصطگی بیست مثقال و دو دانگ سورنجان پانزده
مثقال و دو دانگ مشک خطائی چهار دانگ
اشقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و
دو دانگ بیخ لفاح شانزده مثقال و چهار دانگ
زعفران سیر ده مثقال و دو دانگ درونج عقربی
شش مثقال و چهار دانگ عود هندی شش مثقال
و چهار دانگ گلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا همه
را بغیر از عنبر و مشک و مصطگی و سیب و سنجد شبانروز
در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق
کشیدن سیب و سنجد و مصطگی و زعفران را داخل کرده
و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نیچه بسته
عرق کشند عرق تفاح بنسخهٔ دیگر ۴ صنعت آن بگیرند
سیب رسیدهٔ خوشبو و پوست آنرا جدا کرده با
آب در دیگ کنند پس سنبل الطیب گل گاوزبان
بادرنجبویه عود قماری خام زیرهٔ کرمانی صندل سفید
اشنه بسباسه اجزا متساوی نیمکوفته در کیسهٔ نازک
بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب سیب
گلاب کنند بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر با
نیچه ببندند و بعضی بیخ لفاح و بزر البنج نیز اضافه
نموده اند ۴ مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از
سیب مربا است نافع است از برای تقویت
معده و قلب و نیکو کردن بوی دهان ۴ صنعت
آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی و پوست
آنرا بکارد چوبی جدا کرده تخم و ثقل آنرا بکشند
بر آورند و در آب قدری گلاب بپزند چون نیکو
پخته شود از آب بیرون آورده بکرباس پاکیزه
آن را خشک کنند تا آب را که جذب کرده است
پس پس نبات سفید را در آب آن بقوام آورده
سیبها را دران اندازند و یکجوش دیگر داده فرود آورده
و سر در کرده نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه
نمایند اگر سیب آب پس داده و شیرهٔ نبات
رقیق شده باشد سیبها را بر آورده شیره را باز بقوام
آورده سیبها را داخل نمایند و اگر خواهند بجای
عسل سفید مصفی کنند و در آخر قدرے مشک با
گلاب سوده اضافه نمایند و وقت خوردن
با ورق نقره تناول نمایند ۴ :-

باب التاء مع المیم

تمر بفارسی خرما نامند و آنرا از ابتدای تکون
تا انتها هفت مرتبه باشد یکی طالع و دلیغ نیز گویند
دیگر بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم بسر ششم رطب
هفتم تمر و هر یک در موضع خود ذکر یافت و تمر در
دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند
مسمن مبرد دین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و
مولد خون متین و مقوی گردهٔ لاغر شده و مسمن فالج
فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر
و طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا
و سدهٔ جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مسیع
و مورث قلاع و سدد و درد دندان و مصلحش رد و عسل
و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را
اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد
را باید بسیار تقلیل نمایند و دانهٔ خرما مرکب القوی
و قابض و سحوق آن جهت اسهال و ذرور سوختهٔ آن
جهت رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحات
تازه و قرحهٔ چشم و سبل و جرب و حدت بصر نافع است
و چون تمر را در شیر تازه دوشیده خیسانیده تناول
نمایند و از عقب آن شیر بنوشند و تقویت باه عجیب
دانسته اند ۴ تمر مهرونی تمریست باریک کوچک
سرخ رنگ با استه باریک کوچک و از تمر خبیص را
میسازند و آن بفتح فای معجمه و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله بفارسی خرچال و آنرا لیده گویند
و آن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا و مسمن است
صنعت آن نان میدهٔ روغنی را ریزه ریزه کرده
با خرمای استه بیرون آورده درهم بمالند و در روغن سرخ
کرده و بر روی آن ریخته و درهم سرشته تناول نمایند
و از خرما غذای دیگر که آنرا نگیک گویند میسازند
باین طریق که استهٔ خرما را بیرون کرده در طبق
صحن نموده آرد میده در روغن بریان کرده اندک
گلاب و دانهٔ هیل بران پاشیده و بر روی آن کرده
میخورند و از رطب و سیم پره خرما بهتر است و دبس
و سیلان بفارسی دوشاب خرمائی نامند و آن انواع
است آنچه شیرهٔ خرما را گرفته طبیخ داده باشند دبس مطبوخ
نامند و آنچه شیرهٔ آنها را در طبقها کرده در آفتاب گذارند
تا غلیظ و منجمد و منعقد گردد آنرا دبس آفتابی گویند و آنچه
طبقهای خرما را در حجره برهم چیده و بیک طرف نشیب
حجره حوضی ساخته که آنچه شیره از طبقها تراوش و سیلان
نماید دران جمع گردد پس برداشته بدون طبخ استعمال
نمایند این را سیلان نامند و دوم گرم و در اول خشک

ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و
نشر و قابض بود و مقابل نافع و طلای آن بتنهائی
و با قسط و تماب جهت کلف و باشو نیز جهت تجویف اعضا
از سرما نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و
بادام و خشخاش و ترنجبین است و ادر التمر مقوی باه و
صنعت آن بگیرند خرمای جید را و هسته آن بیرون
کرده در شیر گاو بخیسانند پس خرما را خورده شیر را از بالای
آن بنوشند و اگر در ان اندکی زنجبیل داخل کنند بهتر
است شراب تمر قی و اسهال باز دارد و معده ضعیف
را نافع باشد صنعت آن بگیرند خرمای نیم رسیده و هسته
آنرا برآورده بکوبند و بفشارند و صاف نمایند
و بآتش نرم جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند
و عندالحاجت بکار برند مربای تمر از برای تسمین و
تقویت باه مفید است صنعت آن بگیرند خرمای
رسیده خوب و هسته آنرا بیرون آورده بجای هسته
مغز بادام مقشر و پسته مقشر گذارند و در مرتبان بادیه
کدو کرده سیلان رطب یا شیره نبات که اندکی زنجبیل
در ان داخل کرده باشند برروی وی ریزند و چند روز
بگذارند که شیره در جرم خرما جذب شود پس بکار برند
و اگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
تمر هندی بار درختی است در غلافی و نهایت بقدر
و باو اسخان تشکل بانقلامی کوچک چمن و درخت آن عظیم
و باطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده و
بهر دو طرف شاخهای باریک مقابل هم برگها کوچک
طولانی انبخ صف تا ده دوازده رسته و طعم آن اندکی
ترش با عفوصت بسیار و طعم ما فی الغلاف که ثمر آن است
ترش و سرخ تیره و بهندی امبلی نامند و نوع دیگر
سرخ میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالی
از عفوصت صادق الحموضت منقی از حب و لیف است
که نه بسیار کهنه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در
دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل
صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهله سوای آن
و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و حکه و جرب
و قلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای غشیه و کرب
و تفریح محرورین بعدیل و اکثار آن مورث سحج و
سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کشنیز و خشخاش
و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از پنج
مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر حال
زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک و بالخاصیت
آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن جهت سلع
غدد و دبی و تقویت سستی عصب و بابیه و امثال
آن جهت تفتیح و کشودن دمل آزموده و ضمید مطبوخ
آن مسکن اورام و دردهای حاره است و با سرکه
آن جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و دمامیل مفید
خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته باشند جوارش
تمر هندی نافع از برای حبس بول و قولنج و درد معده
صنعت آن بوره ارمنی زیره کرمانی مدبر فطرا
سالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یکجزو سقمونیای
مشوی دو جزو خرمای بیردانی از دانه و پوست
پاک کرده مغز بادام شیرین مقشر برگ سداب خشک
از هر یک چهار جزو ادویه را کوفته بیخته خرما را یکشبانروز
در سرکه انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و ادویه را
کوفته بیخته بآن بسرشند و مجموع را به عسل مصفی بسرشند
و بوقت حاجت شربتی از آن تا چهار مثقال بکار
برند جوارش تمری دیگر منقول از قرابادین اقدم
صالح چلپی حکیم سلطان قیصر روم نافع از برای ضیق
النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و اوجاع گرده و
استسقا و تفریح قلب قدر شربتش سه درم صنعت
آن قرنفل زنجبیل از هر یک یکدرم مروارید ناسفته
طباشیر سفید ثلث درمی از هر یک ورق طلا و نقره
شاخ گوزن از هر یک ثلث درمی و دندان فیل
مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک ثلث درم عسل
سفید خوشبوی مصفی بقدر کفایت بدستور معجون سازند
طلای بزر تمر هندی قوت باه بیفزاید و امساک
منی آورد صنعت آن بگیرند تخم تمر هندی و پوست
آنرا دور کنند و خوب بسایند که مثل آرد شود و در روغن بریان
با قند حلوا نمایند و اگر در آخر قدری جوز بوا و بسباسه
و دارچینی و زعفران و قرنفل سایند و اضافه نمایند بری
گردد اقوی و الذ و سکنجبین تمر هندی که قدسی سره
نافع از برای شدت حرارت و حمیات حاده و تشنگی
با قبض طبیعت باشد و از برای قی صفراوی و تقویت
معده و کبد حار نافع و صنعت آن بگیرند تمر هندی یک
نیم رطل و در دو رطل آب خالص و دو اوقیه گلاب
بخیسانند یکشب و صبح آب صافی آنرا از غیر الیاف
جرم آن بدست بگیرند و در دو رطل شکر سفید جید داخل
کرده بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ ملحوظ با آب
یا آن جز نند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر
نیاورد و صفا نموده باز در دیگ سنگی نموده مقدار نیم
رطل سرکه انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و نگاه دارند و شراب تمر هندی مسکن غثیان صفراوی
ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه است و مطفی و
مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای گرم
نافع است صنعت آن بگیرند تمر هندی منقی از حب
و لیف نیم من و در آب بخیسانند پس بجوشانند تا
بنصف رسد صاف نموده و نیم من قند سفید داخل
کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه شراب تمر هندی
نسخه دیگر نافع است از برای تبهای صفراوی و تبهای
گرم و یرقان و مسهل صفرا است صنعت آن بگیرند تمر
هندی منقی از حب و لیف را در آب بخیسانند پس بجوشانند
تا مهرا شود و صافی نموده قند سفید بقدری که خوش طعم
گردد داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محموده
داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
زیادتی قوت اسهال یکدرم سقمونیای مشوی
و ده درم ترید و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند
شربتی مقدار پانزده درم در آب ممزوج کرده بیاشامند
حلوای تمر هندی که در انفعال قریب است بشراب آن و
از ان کثیف تر و صنعت آن بگیرند تمر هندی سرخ
تازه و پوست آنرا دور کرده هسته آن را بیرون
آورند و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید

داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
برند و معجون تمری جهت عسر بول و قولنج نافع و بلی
مشقت اسهال میکند و در زمستان و تابستان مشوی
دادن منفعت آن خرمای هیرونی یا تمر هندی دانه
بیرون کرده پنجاه درم بحیبان روز در سرکهٔ انگوری
خیسانند و بپزند و بالای بیرون کنند پس سقمونیا مدبر
شش از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه زنجبیل و دارچینی
زنجبیل سه مثقال بورهٔ ارمنی یک مثقال مغز بادام مقشر
سی عدد کوفته بیخته تمر مطبوخ در سه وزن ادویه بعسل
مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال با آب
گرم فرو برند و این قریب بجوارشی که ذکر آن
کرده شده و معجون مسهل به نسخهٔ شفائی قولنج
را بگشاید منفعت آن زنجبیل فلفل سفید
از هر یک بیست درم سقمونیا ده درم دانه خرما تخم
بیرون کرده مغز بادام برگ سداب از هر یک
شصت درم خرما را یک شبانه روز در سرکه خیسانند
یک بند و بادام را دیگر بسیر شده با نیم من عسل
صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم
معجون تمری دیگر قولنج بگشاید منفعت آن زنجبیل
فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیا مشوی
زیرهٔ کرمانی قسط فطراسالیون خرما بیدانه مغز بادام
مقشر از هر یک شصت درم سداب پنج درم خرما را
یک شب در سرکه بخیسانند و دست مالیده
نرم کنند و دوا را کوفته بیخته با نیم من عسل صاف
معجون سازند و عند الحاجت بکار برند :-

باب التاء مع النون

تنباکو حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته
اند که تنباکو نوعی از اقسام از بنج جبلی که قلوس
نامند بوده باشد بجهت آنکه در ماهیت بقسم سوم
آن شبیه و در ماهیت نسبت بهم چنان است که در
قلوس تعریف کرده اند و برگش مانند برگ آنکه
مثل کرنب و از آن دراز تر و با اندک رطوبت
چسپنده و ساقش زیاده بذرعی و با اندک زغب
و تخمش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیاهی و از خب
ریزه تر و تلخ است و تسمیه وجه آنکه در زمان انقراض
بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرده که آورده در
خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث
گردید که اعدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه مسمی از قلوس
بود و این اثر با تنباکو میباشد و گرنه باعث وفور
و شهرت آن در ایران و هندوستان پر تلبیس که منتهی
از قضایا است شد که چون ارض بیدرا بدست
در رو که تمثیا سینه هند دیگرے از جبری قوی عرم
باشد و از انجا تخم و برگ آنرا به سمت ایران و
هندوستان آورده و ابتدای شهرت و فور آن
در ایران زمان سلطنت شاه عباس ماضی و در هندوستان
اواخر اکبر و اول جهانگیر شد که سنه یکهزار و کسرے
از هجرت قدسی نبوی صلعم باشد و بالفعل عالمگیر
شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلا بدان گشته اند
چه در غلیان کشیدن و چه بخوردن و چه بسعوط نمودن
و جهت جمیع ممالک و بلدان و قرے زراعت و کشت کار
آن میشود و در همه اسواق بیع و شرای آن مینمایند
و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مخفف و مسمم
اقسام ماهی در رود آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات
دماغی و محرک آن است و جهت درد دندان رطوبی
و بلغمی و ضماد آن جهت زخم و داء ثعلب و با روغن
گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم
جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه آزموده اند
و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آب غلیان
که از کشیدن تنباکو فرو شده باشد صاحبان استسقا
ناشتا بخورند بسبب ادرار بول و عرق مفرط مفید
است و بزودی از آن نجات می‌یابند و گویند مار
گزیده را این آب نیز مفید است و مضر دل و دماغ
یابس مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر
حواس محرور المزاج و سوداوی است و مصلح آن شیر
تازه دوشیده است و ادمان رفع تشنج است و
معتادین آن با اندک ناخوشی تیرگی که باشد ادراک لذت
آن نمی کنند و خوش نمی آید و حسین تپ و گویند جز
که دو آب نی غلیان نزد یک بسر غلیان جمع میگردد
اگر آنرا برآورند و فتیله ساخته یا فتیله با آن آلوده در
ناسوری که مزمن شده باشد بگذارند در سه چهار
مرتبه باصلاح می آرد و بتجربه رسیده و چون آن
چرک را اجتناب نمایند و طلا کرده مانند سرمه در چشم
کنند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
بسر غلیان با هموزن آن فنجنکشت که بهندی سنبهالو
نامند برای ضیق النفس و سرفهٔ مزمن و علت لیمارض
از برودت و رطوبت نافع و مجرب گفته اند و سعوط
سائیده برگ آن که مانند غبار نرم سوده باشد جهت
دفع نزلات دماغی مزمن و تعطیس فرمودن با آن غیر و رز
بردن دود آن رافع قبض طبیعت است و حب تنباکو
جهت استسقا و سرفهٔ بارد و مزمن و ضیق النفس بارد و
اشتهای طعام و رفع حبس طبیعت و امساک منی نافع
منفعت آن بگیرند برگ تنباکو هر قدر که خواهند یک
شب در آب بخیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند
در بالای سنگ سماق نرم بسایند و حبوب بسته در مرجی
بقدر نخودی برای استسقا و سرفهٔ بارد و ضیق النفس ناشتا
از یک حب تا پنج حب و برای رفع قبض و اشتهای
طعام بعد از طعام ۲ حب تنباکو دیگر که همان نفع دارد
منفعت آن بگیرند نخود خشک با پوست یا باقلای
خشک مقشر هر قدر که خواهند و یا برگ تنباکو در مرتبان
لابالا بچینند بعنوان فرش و لحاف و آب بر سر آن بریزند
آن مقدار که از روی آن برگردد و هفت شبانروز بگذارند
پس نخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبیده با آب
تنباکو سرشته حبوب بندند شربتی یک حب صبح یک
حب شام و اگر بلغم بسیار و مبرود المزاج باشد یک حب
وقت ظهر نیز فرو برند و از خوردن ترشی و بادی
اجتناب نمایند و روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع
است منفعت آن ورق سبز و تازهٔ تنباکو ده سیر
برگ زقوم خارسار تازه با نشاخ یک سیر سرد در افشک
کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که یک سیر

باقی بماند پس صاف نموده روغن زیتون یا روغن کنجد
آن قدر بجوشانند که آب تحلیل رود و روغن بماند بعد
تنقیه در جای گرمی بر بدن بمالند مجرب است ✤
عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین انواع فیکه
آن عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای
اعصاب و استسقا و مفاصل بارد و تحلیل ریاح معده
و تفتیح سدهای گرده و ماساریقا و تحلیل مواد فاسده
رحم و تفتیح سدهای آن و از برای هضم طعام و آوردن
شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض
بلغمی و امراض حادثه از ریاح بارده خصوص قولنج بلغمی
و ریحی ✤ صنعت آن تنباکوی زرد خشک یکجا یک من تبریزی
و اگر خشک نباشد تر آن چهار یک تا نخواه و صعتر از
هر یک ده مثقال و اسپستی در نقل الطفاء الطیب ماش
از هر یک دو مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک
شبانروز بخیسانند پس عرق کشند و هر صبح و شام پنج
مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات
و داب نافع و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز
و شیخ نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح و منشر
آزموده است و خوردن آن با برگ تانبول ربو را نافع
است ✤ تنباکو بضم کاف عجمی و سکون واو و فتح را ای
هر یک چهار نقطه و الف و ضم کاف عجمی و واو لغت
هندیست و از تراکیب ایشان که بجای تنباکو در سر
غلیان می کنند ✤ صنعت آن تماکو هندی اگر نم در طی
آمده باشد و الا آب بران پاشیده که نم بردارد و
ساق میان برگ آنرا جدا کرده با کارد یا ماطور
آنرا ریزه ریزه کرده و با هم وزن آن اگر تنباکو
بسیار تند نباشد و کم شیره است و الا با ربع وزن
و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که شیر
گرفته باشد در هاون چوبین و یا سنگی خوب بکوبند
که ممزوج گردد پس ظرف کرده سر آن را بسته در طین
حاره یا بسته تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در طین
حاره رطبه احتیاج بدفن نیست در جای نمناک بگذارند
تا تخمیر یابد پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تند تر بهتر
و شکر سرخ صاف و غلیظ تر باشد بهتر تخمیر میبابد
و بهترین تنباکو ها برای آن بهیلسه دکهنی است
خصوصا نوع اعلای آن بعد از ان انواع تنباکوی
هندی و بنگالی دیگر که ممتاز و برگهای آن ضخیم و
تند طعم و رائحه و خوشبو باشد و بعضی برای خوبی طعم و
رائحه قدری مربای به در وقت کوبیدن داخل
مینمایند و بعضی در تنباکو با آنکه بسیار خوشبو نیست
قلیلی سنبل الطیب کوبیده ممزوج میکنند ✤ و طریق
استعمال آن بر دو نوع است صاحبان سلیقه تابه
از نقره یا از آهن و یا سفال ساخته بکردی آن
قدری گوڑا کو چسبانیده در سر غلیان میگذارند که
از طرف چسبانیده گوڑاکو در جوف غلیان باشد
و طرف خالی آن بالا و بران اخگرهای آتش گذاشته
و بعد از زمانی که حرارت دران تاثیر نموده و شروع
باحتراق آن کرد آن زمان میکشند تا تمام محترق گردد
و چون تمام سوخته شد تجدید مینمایند و سکون سوخته
آن جهت درد دندان و تقویت آن و تقویت لثه
و خوردن آن جهت سعال و کرم معده و رفع خناق
و گل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو
ذکر یافت موثر و بهترین تابها سفالی است زیرا که
نقره و آهن زود گرم میشوند و زود وی محترق میگردد
و طعم آنرا نیز فاسد میسازند ✤ و نوع دوم آن
که مردم کم مایه قدری از ان را در سر غلیان گذاشته
بران آتش میگذارند و میکشند و این را باصطلاح
خود سلفه نامند ✤ طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن جهت امراض طوبی سینه و معده
مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریاح و هضم طعام و امثال
اینها نافع ✤ المضار مصفر محرور ین خصوصا صاحبان
قلب حار و دق و سل و خفقان و توحش و امثال
اینها را و آشامیدن مقدار قلیل از ان که بطریق
جبوب رفته حب بدو قیچیان سرفه یابد و دیگر
و ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی نقل
نموده که در سفری که ادویه حاضر نبود و مردم بسیار را
سرفه رسید قدری گوڑاکو پست آمد آن را حبوب صغار
ساخته با آنها میخورانید و هر یک بخوردن هفت هشت
حب تنباکو صحت یافتند و اگر جهت سرفه بجای
گوڑ با مویز منقی السبر فتند و حبوب صغار ساخته استعمال
نمایند انفع است ✤ مرهم تنباکو از برای زخم ناصور و حسیم
سلاح زهر دار ✤ صنعت آن تنباکو شش جزو مازر زرد
یک جزو زاج سفید نیم جزو زنجار یک جزو موم کافوری
سه جزو پیه بز یا گوسفند دو جزو تنباکو را خشک نموده
با اجزا کوفته بیخته با شمع و پیه ممزوج نموده استعمال
نمایند وقتیکه همه گوشت مرده را خورده بگوشت صحیح رسید
روز بروز از اجزا تنباکو کم نمایند که زود گوشت برویند
و مرهم تنباکو از برای امراض مذکوره که در نسخه قبل ذکر
یافت نافع ✤ صنعت آن تنباکو پیاز زهر دود و وزن
برابر در روغن کنجد جوش دهند تا سوخته گردد برآورده
صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بکار برند ✤ معجون تنباکو جهت سعال عتیق و ضیق النفس
بعد از دو مثقال آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله
شربت عرق کاسنی میل نمایند و اگر محرور مزاج باشد یک مثقال کافی است ✤ صنعت آن
و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکو را
کوچک خشک نموده یک سیر خوب کوفته با ده سیر آب
چندان بجوشانند که یک سیر باقی بماند بعد از ان صاف
نموده با دو سیر قند بقوام آورده تناول نمایند ✤ الخ

فصل در ذکر نسخ تنزدبا

تنزو خطائی که آنرا شاه چینی گویند و آن اقراص
مصنوع است مائل بسرخی و بعضی مائل بسبزی که از خطا
می آورند و اقراص سیاه رنگ نیز از کاشغر می آورند
که باسم تنز و نیز معروف است مخفی نماند که ظن احقر
آن است که تنز و خطائی عصاره برگ حنائی خطائی
است که با چیزی که از یکی از معادن با در هم معدنی
بر می آورند سرشته اقراص ساخته بمرتبه آن نامک
بجهت اعتبار رسانیده باطراف می آورند و چون باد
و هر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنز و تنسر

محلل الالوان میباشد وآن مرکب القوی است
قابض ورادع ومحلل اورام بارده وحاره ومسکن اوجاع
آن ومسکن درد سر وگزیدن هوام ومحلل خنازیر وداء
صلبه وقرحه آن جهت افراط سیلان رطوبات رحم
وجمیع علل آن که از رطوبت باشد وقاطع نزف الدم
جراحات وآشامیدن یکدانگ آن تا نیم مثقال جهت
اسهال دموی وبواسیری ونفث الدم وقی الدم وذرور
آن جهت قرحه چشم ومقعده وقضیب نافع ومفرح شش
معطش کثیر است لو تنزو خطائی منقول از مرکبات
افندی صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که
این تنزو از تنزوهای حار گرمش کمتر است لو صنعت
آن پوست بیرون پسته درم عود قماری خالص هشت
درم قرنفل قند خل صندل سفید طین قبرسی بهمن سرخ
بهمن سفید زرنباد درونج عقربی طباشیر سفید دندان فیل
سنبل الطیب تخم خربزه از هریک پنج درم گل مختوم مصطکی
مروارید ناسفته یاقوت رمانی مرجان قرمزی لاجورد
مغسول زمرد مشک عنبر اشهب قرص تنزو حار که بعد
از این آید از هریک سه درم جدوار خطائی مجرب ده درم فلونیا
خالص دو درم خاد زهر خطائی معدنی پنج درم ادویه را آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته وصلایه کردنی را با گلاب صلایه
کرده پس بگیرند ابریشم خام ودر گلاب وعرق ریاحین
جوشانیده صافی نموده لعاب کثیرا داخل کرده اجزا را
بآن سرشته اقراص سازند تنزوی حار تالیف حکیم محمد حسین
رحمه الله لو صنعت آن مرمکی کندر ذکر ریوند چینی مقل
ازرق زیت کهنه از هریک بیست مثقال قسط بحری قسط
تلخ ایرسا زعفران مصطکی رومی قردمانا بارزد پوست
بیخ کبر برگ کبر سکبینج مقل الیهود صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری
زرد برگستان حلبه شیافت ماميثا سلاحه از هریک ده مثقال
جندبیدستر جدوار خطائی مجرب زرنباد شونیز سعد کوفی گل
ارمنی مغسول راتینج فرفیون قرنفل کبریت زرد سلیخه بیاض
مشک [illegible] سماق [illegible] حرمل قصب الذریره از هریک پنج مثقال
اشق جاوشیر مقل ازرق از هریک پانزده مثقال برگ
سداب ورق گل سرخ برگ حنا برگ سرو برگ مورد زهره گاو آدمی

پنجاه مثقال اقحوان بیست مثقال اول مرتبه برگ سپندان
وگل سرخ وبرگ حنا وبرگ مورد را در آب بیاب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صافی نموده در شیشه نگاهدارند پس
صموغ را آنچه حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده اولا
وباقی ادویه یابسه را بکوبند وبیزند وبا صموغ وزهره گاو
ممزوج نموده در هاون کرده از آب مطبوخ اول اندک
اندک داخل کرده تا جمیع مطبوخ بکار رود پس قرص
ساخته مهر کرده نگاهدارند لو تنزوی دیگر تالیف نواب
حکیم احمد غفران مآب حکیم باشی که در تزدین ساخته بود
صنعت آن مرمکی صافی زراوند طویل قسط بحری کندر
ایرسا ریوند چینی جندبیدستر صندل کثیرا جدوار خطائی
مجرب زرنباد جنطیانا گل سرخ مقل ازرق زعفران
مصطکی رومی مشک بادیان خطائی زنبق کشته کوفته
بیخته بگلاب سرشته ورزداده قرص نموده مهر نمایند
تنزوی حار دیگر تالیف رحمت وغفران پناه میرزا
زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا
محمد باقر حکیم باشی لو صنعت آن قسط بحری صندل
سفید بادیان خطائی زرنباد جنطیانا کثیرا کندر
مقل الیهود مرمکی صافی صندل سرخ گل ارمنی مغسول
جندبیدستر از هریک پنج مثقال زیبق مقتول [illegible]
مثقال ایرسا مصطکی رومی از هریک هشت مثقال
قسط تلخ جدوار خطائی مجرب از هریک سه مثقال
ریوند چینی سورنجان مصری زراوند طویل از هریک دو
مثقال طین شاموس شش مثقال زعفران چهار
مثقال مشک تبتی یک مثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص سازند لو تنزوی حار دیگر نافع جهت
وجع مفاصل بارده اما در مفاصل حاره باو دیگر
بارده استعمال میتوان کرد لو صنعت آن لبان سنبل
مصری مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هریک
دو مثقال خولنجان خیاف امیثا مناث بغدادی
آرد جو از هریک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران
افیون از هریک دو مثقال کوفته بیخته با آب
برگ حنا سرشته اقراص سازند لو تنزوی بارد

تالیف خواجه حسین جراح مستعمل در اورام حاره ومسمی به قرص
مبارک نمود بدانکه افیون ذکر یافت در [illegible] اقراص [illegible]
تنزوی دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادر زاده مغفرت
حکیم محمد باقر لو صنعت آن قسط بحری صندل سرخ بادیان
خطائی زرنباد کثیرا گل ارمنی طین مختوم کندر مرمکی از هر
یک پنج مثقال جنطیانا زعفران از هریک چهار مثقال ایرسا
مصطکی سیماب کشته از هریک هفت مثقال قسط تلخ جدوار
خطائی از هریک سه مثقال ریوند چینی زراوند مدحرج
مقل ازرق سورنجان صندل سفید از هریک ده مثقال
طین شاموس شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند
قرص تنزو منقول از مرکبات حکیم صالح چلپی طبیب سلطان
ابراهیم قیصر روم گفته که این قرص نافع است از برای
حمیات وبائیه وجمیع سموم واز برای تقویت اعضای رئیسه
وامراض سوداویه وحبس اسهال ونفث الدم از هر موضع
که باشد لو صنعت آن گل مختوم کیسه دو نود ودو درم
عنبر اشهب نود وشش درم مشک تبتی غالیه بوی چینی
مروارید ناسفته از هریک بیست وچهار درم عود قماری
خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد وهشتاد وچهار درم
صندل سفید بیست وچهار درم مصطکی وج ترکی خولنجان
دارچینی صبر سقوطری ریوند چینی هلیله زرد منقی از تخم
ارشنه هلیله کابلی افسنتین رومی مرجان قرمزی از هریک
شانزده درم ورق طلا هشت درم باد زهر کیسه دو شصت
درم ابریشم محرق شصت وچهار درم دندان فیل سوخته مصفی
سی وشش درم یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت
کبود از هریک سی ودو درم ادویه را آنچه کوفتنی است
کوفته بیخته وآنچه صلایه کردنی است صلایه کرده با آب
کثیرا در آن خیسانیده صافی نموده باشند سرشته
اقراص سازند لو :—

باب التاسع مع الواو

توت شامی شیرین آن را بطلی وترش آن را شامی
نامند وشیرین آن در اول گرم ودو درم تر ودیر هضم
ولین طبع ومولد خون صالح ومشتهی ودوا فی سینه و[illegible]
ومرطب دماغ ودوا النفاع قبیه بانجیر منفتح شد ومصلح حال جگر

وفساد بپزد ومسمن ومقوی بیه گرده وجهت آبله وحصبه
نافع ومفسد معده وسریع الاستحاله بخلط عافر آن و
مضار آن سکنجبین است وترش آن دود. رم سرد ودر اول
خشک وقابض ومطفی حدت خون وقامع صفرا وادرار
ودافع ریختن مواد باعضا ومواد حاره ومسهل وزبان
ومسکن عطش ومنعبه اشتها وغرغرهٔ آن جهت ردع وتحلیل
مواد وتقویت حلق وخشک آن جهت قرحهٔ امعا واسهال
حار ورب آن نائب مناب آن وخشک آن مقرح
وعشب مسهل وجوارشات وطبیخ آن با بل و
انجیر جهت سوم برسام وجنون ودرد کمر وپشت نبات
نافع وطبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد ودر طوبت تبخیر آنرا
کرخواشیده ودرشسم کنند وآنچه در عرض شبانروزی جمع شده
باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان وتحلیل
دملهای بزرگ نافع است واز صمغ توت هم همین آثار
می آید ومضمضه بطبیخ پوست درخت وبرگ آن جهت درد
دندان نافع وخاییدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و
وعصارهٔ برگ آن بقدر یک اوقیه ونیم جهت گزیدن
رتیلا وهوام وضماد آن با سرکه مدمام جهت [illegible] زمین
وطلای برگ آن با روغن زیتون جهت تروح وسوختگی
آتش وضماد توت ترش آن با سرکه جهت رفع شقاق
وترشی آزموده است * رب وشراب رب وشراب
آن می باشند نافع از بیماری ورد وگلوی صفراوی ردع و
آشامیدن وغرغره بدان ومسکن صفرا وحدت خون
صنعت آن رب توت شامی بگیرند آب توت را در
دیگ سنگی کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و
نوع دیگر رب شاه توت منقول از معصومی ضد اختناق
اسود مفید بود وصنعت آن بگیرند عصارهٔ توت شامی
وبپالایند وبا آتش نرم آهسته جوش دهند تا به نیم آید
پس پنج رطل از این آب با سه رطل شکر جوش دهند
تا سه یک بماند بعد از آن شب یمانی ودرو زعفران
از هر یک درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند وصنعت شراب
توت شامی بگیرند آب توت را وبجوشانند تا بنصف رسد
پس فرود آورده یک شب بگذارند تا دُرد آن ته نشین شود وصاف

آب صافی آنرا بگیرند چنانچه دُرد داخل نشود وبا یک
من قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه * واین
رب وشراب قابض ومطفی حرارت خون وقاطع صفرا و
رادع ودافع ریختن مواد اند بحلق وزبان غرغره بآن
رادع ومحلل مواد ومقوی حلق است وچون هشت درم
ریشهٔ توت را با سه اوقیه انجیر زرد در نود مثقال آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده بیاشامند مسهل
قوی است از برای اخلاط سودا وغرائب الاثر است
وعصارهٔ برگ توت جهت گزیدن هوام نافع * توابل
اصطلاح است از برای ادویهٔ یابسه که در اطعمه کنند مانند
زیره ودارچینی وکشنیز خشک وغیرها * تودری اسم
فارسی است ویونانی اردیمین وبعربی بزر مجیب نامند
نبات او را برگ دراز وبی ساق وشاخهای او سرخ
وصلب وبا اندک خاری ریزه وثمرش در غلافات
باریک ولطیف وتخمش از خردل کوچکتر واندکی
وسرخ وزرد وسفید میباشد وبهندی تودری ودر اصفهان
قدومه گویند وسرخ او را قدومهٔ گلگون واو غیر خبه
است چه خبه را خاکسی نامند وحکیم میر محمد مومن تو
که حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است وهر دو
آثار قریب بیکدیگر اند ودر دوم گرم ودر اول تر
محرک باه ومسمن جهت برودت احشا وسرخ کردن
رخسار وصاف نمودن بشره ورفع مواد سوداوی
وتصفیهٔ صوت وسعال دموی ویبس ومطبوخ آن در
شیر جهت تسمین اعضا ورنگ رخسار نافع قدر شربتش
تا پنج درم وبدلش بهمن سرخ است ونبات آن بالفعل
در غایت رواج است * تودری را التودریین از
تالیف آن مرحوم مسمن وصافی کنندهٔ بشره و
صوت است وصنعت آن تودری گلگون تودری
زرد از هر یک یک مثقال در شیر گاو پنج سیر من تبریز بجوشانند
پس بهمن سرخ خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک
یک دانگ داخل کرده نبات سفید یک اوقیه قطعه
اضافه نموده بنوشند نافع باه * توتیا معرب از
دودیای فارسی است وبیونانی قعطولس نامند

وآن معدنی ومصنوعی میباشد وآنچه صاحب تحفة المؤمنین
حکیم میر محمد مومن ره ودیگران نیز در باب توتیا نوشته اند
اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گرفته
اند یکی سفید شبیه به پوست تخم شترمرغ که بر وجهش شکل
نمک ظاهر باشد وگفته که بهترین اقسام است ودیگری زرد
ودیگری کبود وشفاف وآن غلیظتر از همه است ومشهور به توتیای
هندی وتوتیای دیگ ودر غایت حدت
است اما دو قسم اول که سفید وزرد باشد ظاهر آن است
که مصنوع اند ودر قطعه های مسرب کشیج که بفارسی روی توتیا
وبهندی جست نامند باشد وسوم را از مس کحل می آورند
وچند قسم دیگر نیز نقل فرموده اند چنانچه در تحفه وغیر آن مفصل
مذکور است وتحقیق آن است که توتیای کرمانی که اعلی است
وسفالک نیز وبهندی کهپریه وسنگ بصری می نامند
دودی است که در کرمان که معدن سرب است ودر قریب
گواشیر سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در کوره
آن که دو طبقه میسازند بلند وزیر آن جای آتش کردن
میگذارند مثل اجاغ واز خاک چینند که در عرف آنرا
خاک رست می نامند وبعضی عورات بدان سر میشویند خاک
مسطور را ضبانیده وخوب سرشته ودر زیر دو از این
شمعها وقلمهای راست بشکل خیار چنبر مدور که درون آن
اندک باریک طول آن مقدار یک شبر باشد میسازند
وخشک نموده در آب نمک غوطه میدهند وباز خشک
نمایند وآنها را در طبقات کورهٔ مذکور ترتیب درست
وچلیپا خوابانیده می چینند وسنگ سرب را که تازه از
معدن بر آورده اند میگذارند تا دُرد آن برآنها چسپیده
منعقد گردد وضایع نشود وچون بعد مدتی یافتند که
قدری منعقد ودر آنها انعقاد یافته آن شمعها را بر
آورند وشمعهای دیگر بدستور بجای آنها می چینند وهمچنین
پس آن شمعهای منعقد بر آن دودها با آهستگی می شکنند
دودهای منعقد را که بشکل قلم وانبوبه وسفالک است
جدا کرده نگاه میدارند وباطراف می برند شنیده شده که
بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین گداز بعمل می آورند
وخاصیت بسیار دارد وقوت دیگر آن است که کورهٔ آن را

بشکل تنوری سر تنگ بلند میسازند و دهنه آن باز
آتش دگداز میگذارند و از پایین تا بالای دیوار
آن تنور میخهای سفالین بدستور تنور گر نصب میکنند
تنگ سر بالا و دهنه آن تنور را آتش قوی میگذارند تا بخار
تکلیس که از آن صعود میکند بر میخها چسپیده منعقد گردد
چنانچه ذکر یافت و آنچه بر پایین میخهای چسپیده غلیظ و انبوه
می باشد و آنچه بطریق گرد بر حوالی تنور و دیوار آن چسپیده
شده است تراشیده جمع میکنند آن را توتیای گرد
مینامند و پارچهای آنچه که مشابهت بخلز دارد و در
رنگ آن خاکستری و سفیدی آن مثل پنیر شکسته میباشد
اعلی و خالص تر و نامصاف آن مغشوش است اقسام
آن را بدون غسل استعمال جایز نیست بدانکه توتیای
هندی مستعمل در اکثر اکحال آنچه آن قدس سره در اکثر
مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای اخضر بارد و
اکحال و چون از کرمان به بصره برده و از آنجا بهند و ایران
میبرند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود و امین
الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگ
سفید است شبیه به سنگ ریزه میباشد و جالینوس توتیا را در
اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول را بارد و مجفف
بلا لذع و مشوی آن لطیف تر و مقوی چشم و مانع
آن مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و ذرور
چشم و تغسیب و دماغ و مقعده و سرطان متقرحه و جراحت
جنبی و سائر اعضا و اندمال قروح و بارد و همین کل جهت التیام
جراحات عصب و نشف رطوبات و قطع نفث الدم و
نزف الدم و تقویت معده مسترخیه و جهت قروح ظاهره
و باطنی مجرب و نافع و اکثر ادویه العین و آکله و شیاف آن
جهت حرقة البول و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و
ولد و سدد و مصلح آن غسل و قدر شربتش تا نیم مثقال و
قسم هندی آن قاتل و بدلش بوزن آن شادنج و نصف
آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیثا و قلیمیا بدل
آن است در اعراض همین مستعمل غیر توتیای هندی اخضر است
و مراد از توتیای هندی توتیای سفالک است که اکثر
کهربا نامند نمود و دستور غسل آن بطریقیکه مسعود بن سنجری

در حقایق اسرار طب ذکر کرده آن است که بگیرند توتیا
را و با آب مصلایه کرده و سحق بلیغ نموده پس آنرا
در پیاله کرده و آب باران ریزند و بر هم زنند و در پیاله
دیگر کنند و درد آنرا دور کرده آب آن را بگذارند تا ته
نشین شود و آب آنرا بحر ملعقه دور کرده ته نشین آنرا با
آب سحق کرده در پیاله کرده آب باران ریزند و بر هم
زنند و در پیاله دیگر کنند و دُرد که در پیاله اول بماند
دور کرده پیاله دیگر دوم را بگذارند تا ته نشین شود و در
همین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آن را خشک
کرده استعمال نمایند و بعضی گفته اند طریق آن است
که توتیا را سحق بلیغ نموده و کیسه کتان متخلخل النسج
کرده و کیسه را در پیاله آب شیرین گذاشته آب باران بر
آن کرده حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون
آید و باقیمانده در صره رمل غلیظ و دردی آن پس آن آب
را در پیاله دیگر کرده بریزند بر آن کیسه آب باران
مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آمده بود و آنچه در
آب برآمده بریزند و آب اول ریزند و همه را حرکت
دهند و در پیاله دیگر ریزند پس دُرد که در ته پیاله ماند
دور کرده و آنچه در پیاله دوم ریخته اند بگذارند تا ته
نشین شود و آب آنرا بحر ملعقه گرفته و ته نشین آنرا
خشک کرده بکار برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا
چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بخته مخلوط با آب باران
نموده حرکت داده آب را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در پیاله
اول مانده باز مصلایه نمایند پس در پیاله نموده آب باران
ریزند و حرکت دهند و در پیاله دیگر ریزند و دُرد آنرا باز
بسایند تا دیگر در ته کاسه چیزی نماند پس بگذارند تا توتیا
را تا ته نشین شود و آب بالا ایستاده آن را دور کرده توتیا
را خشک نموده بکار برند و طریق تشویه توتیا آن است
که آنرا با آب بسایند و قرص نموده در آتش نرم بر روی سفال
گذارند و دیگر دانند تا خشک شود و مشوی آن الطف
است و مقوی چشم و حافظ صحت آن و مغسول آن مجفف
بلا لذع است و دستور پروردن توتیا با آب غوره
بگیرند توتیای کرمانی کوفته بخته نرم بسایند

در آب نموده که خوب صاف کرده باشند بخیسانند و هر
روز بهر روز آب غوره را تازه کنند پس از آن در روز دیگر
با آب غوره صاف تازه پرورده باشند بعده خشک
و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشد و بار
سر کرده باشند با هنگی بسایند و چون خشک شود با آب
غوره سرد نموده اندک اندک بران ریخته بسایند تا آنکه
بنهایت نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در
شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و صنعت توتیای
هندی که توتیای اخضر است آن است که مس را
قلمهای باریک تنک کرده ریزه ریزه و مقدار نصف آن
نموده و با ربع و ثلث وزن زاج سفید
ممزوج نموده در دیگ سفالی کرده سر دیگ را بند نموده
اطراف آن بگل حکمت گرفته زیر آن آتش بسیار ملایم
کنند تا زاج و یا کبریت بتدریج سوخته شود و چون دانستند
که تمام سوخته شده فرود می آورند و سر دیگ را گشاده آنچه
مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و قسمت
باز زاج و یا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده در دیگ
میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر می نمایند
تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل
کرده در حوضی سبز ریزند و سه چهار روز میگذارند تا
گردد پس بر هم زنند و زمانی میگذارند که دُرد آن
ته نشین شود و آب سبز بالای آنرا گرفته در ظرفی نگاه
بار روز دیگر بر هم زده آب سبز بالای آن را می گیرند
و در آب همین عمل میکنند تا دیگر آب
رنگین نشود پس آبها را در دیگ مس کرده
غلیظ گردد پس در دیگ گلی جوش دهند تا خشک و
منعقد گردد پس دیگ را فرود آورده از میان آن بر
می آورند و اگر بر نیاید دیگ را شکسته بر می آورند

فصل دوم در ذکر نسخ حبوب توتیای هندی

حب توتیا که جهت آتشک نافع است و صنعت
آن توتیای اخضر هندی کات هندی مردارسنگ از هر
نیم درم بلیله زنگی سیاه یکدرم در آب لیموی کاغذی یک
شبانه روز سحق بلیغ نموده حبوب بندند مقدار

و در سایه خشک نمایند شربتی یک حب باشوربا یا گوشت
یا با آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند ﴿ الفت
حب توتیا جهت آتشک ﴿ صنعت آن توتیای هندی
هلیلۂ زنگی از هر یک سه مثقال رسکپور چهار رتی
تر نعل بیست و یکدانه فوفل دکهنی یکدانه جمیع اجزا
را در آب یکسند و یک لیموی کاغذی سائیده حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودے شربتی یک حب تا هفت
روز و اگر جراحت باشد با آب لیمو یا آب خالص سائیده
نیز طلا نمایند و غیر نان و شیرینی هر چه خواهند بخورند ﴿
حب توتیا بنسخۂ دیگر جهت مرض آتشک ﴿ صنعت
آن نیله تهوتها یک توله پوست هلیلۂ کابلی سه توله
هر دو را دوازده پاس متوالی با آب لیمون کاغذی
صلایه نموده بعد از آن حبوب بندند هر حبی بقدر نخود
شربتی یک حب با آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر
زخم بزرگ باشد قدری از آن حب را با آب لیمو سائیده
بر آن بمالند ﴿ حب دیگر توتیای هندی یک توله
هلیلۂ سیاه دو توله حب السلاطین دوازده دانه پوست
کنده یا پنجاه عدد آب لیموی کاغذی سائیده حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودے شربتی یک حب با آب
لیمو بخورند و سوده یک حب را بر زخم طلا نمایند ﴿ دوا
التوتیا جهت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و
مجرب ﴿ صنعت آن بگیرند یک عدد لیموی کاغذی
وار میان ببرند و یک سرخ توتیای هندی را بسوزانند
آن مقدار که خاکستر گردد و بر یک حصۂ آن بپاشند
و بکنند تا تمام آب آن بکشد و شود پس حصۂ دوم را نیز
بکنند و بالائی آن یک پیاله شوربا از هر گوشتی که باشد
و اگر گوشت موجود نباشد دیا بخورند انته یعنی منود یا
بیني مونگ را با برنج جوشانند تا خوب طبخ یابد
و صاف شود و صاف نموده با اندک نمک و پیاز بگهار داده
نیم گرم بیاشامند و مثل بگهار ور ماش ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی پس قی آورد بعضے را بشدت و بعضے را
غلیظ از منه برند در رنگ دفع نماید و اسهال نیز کند بعضے
نوع اخلاط و تا ده روز همچنین بعمل آورند انشاء الله تعالی

شفا حاصل میگردد هر نوع علت که باشد ﴿

فصل در بیان ذرور با توتیا اصل و عمود و انها توتیا است

ذرور اغبر قروح چشم را با اصل و مجرب را سوده است ﴿
صنعت آن توتیای کرمانی مغسول سبج محرق مغسول
نبات سفید از هر یک چند درم از زروت سفید برد دو
شیاف مامیثا از هر یک درمی نیکو سحق نموده استعمال
نمایند و در نسخۂ دیگر این ذرور از زروت شیاف مامیثا
داخل نیست ﴿ ذرور دیگر رمد و جرب را سوده دارد و
روشنی چشم بیفزاید و پیران را موافق باشد ﴿ صنعت
آن توتیای کرمانی سه درم هلیلۂ زرد صبر زرد دار
فلفل زردچوبه از هر یک چند درم فلفل سیاه دو درم
کوفته بیخته چون سرمه بکار برند ﴿ ذرور دیگر نافع است
از جهت درد چشم کهنه و دیگر درد آب رفتن از چشم را
صنعت آن توتیای مغسول نشاسته سفیداب قلعی
مساوی کوفته بیخته ذرور نمایند ﴿ و شیاف تنک
اصل و عمود آنها توتیا است در حرف اشین ذکر
خواهد یافت انشاء الله تعالی :-

فصل در بیان مراهم توتیای

مرهم توتیا که جهت جراحت قضیب سودمند است
صنعت آن توتیا بیست درم صلایه کرده با موم
زرد غیر مستعمل بوزن آن و روغن گل سرخ یکصد
درم در هم گداخته مخلوط کرده در هاون بدست بمالند تا
یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخۂ دیگر روغن گل و
موم زرد از هر یک پنجاه درم است ﴿ مرهم دیگر که جراحت
قضیب را بنهایت مفید است و بزودی باصلاح می
آورد ﴿ صنعت آن توتیای کرمانی پوست تخم مرغ
مکلس کاغذ سوخته از هر یک یک جزو مردار سنگ
یک جزو و نیم از زروت سفید دم الاخوین از هر یک
دو جزو کوفته بیخته با موم بر روغن گل گداخته بدستور
مرهم سازند ﴿ و در نسخۂ دیگر زاج سوخته یک جزو داخل است
مرهم دیگر که جراحت قضیب را در دو روز باصلاح آورد
صنعت آن مغسول توتیای هندی مازوی سبز از هر یک جزو و

مغسول را در هاون چوبی با آب گرم نرم سازند و از پانج
تا زکی صاف کنند و قدری سیماب با آب دهان
کشته توتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با سائر
ادویه نرم بکوبند و از حریر بیخته موم سفید غیر مستعمل در
روغن گل سرخ یا روغن کنجد گداخته ادویه را با آن خلط
کرده در هاون بدست بمالند تا یکسان شود پس اول
مرتبه محل زخم را با آب نیم گرم که در آن برگ حنا
و چهار و جوشانیده باشند بشویند آنگاه این مرهم را
بگذارند که مراد تجفیف قروح باشد ﴿ مرهم توتیا بنسخۂ
حکیم لطف الله رح ﴿ صنعت آن توتیا و مسکی صاف
راتینج حماک البطم از زروت از هر یک هفت درم زنگار
رومی چهار درم موم شاه ده درم روغن زیتون یکصد
و پنجاه درم موم و زفت را در روغن بگذارند و
مصنوع را حل کرده داخل نمایند که یکسان مرهم شود و
در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند ﴿ مرهم توتیا
که جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبه
قضیب و انثیین مجان و بسیار مقعده را بنهایت
مفید است ﴿ صنعت آن توتیای کرمانی مغسول
صبر سقوطرے از زروت سفید کندر شادنج مغسول
پوست درخت خوب سوخته خشب یمانی زاج محرق
مازوی سبز گلنار فارسی اقاقیا اجزا مساوی کوفته
زنگار نیم جزو اقماع رمان حامض دو جزو مجموع
را در روغن گل سرخ مرهم سازند ﴿ مرهم توتیاے
دیگر همین منفعت دارد ﴿ صنعت آن توتیای کرمانی
مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
از زروت سفید قند از هر یک یکدرم موم را در روغن
گل سرخ گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده مرهم سازند
مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم محمدی که جهت
آتشک ارمنی که بنهایت با وجع شدید باشد ﴿ صنعت
آن توتیای هندی را باریک کرده به سرشته بر زخم
گذارند و بعد از آنکه دیگر بر زخم بر محکم پیچید قدری
روغن کشنیز بر زخم بچکانند تا خوب به شود ﴿ مرهم دیگر
سریع الاثر و مجرب جهت آتشک و قروح خبیثه

صنعت آن توتیای انغزهندی یکپاشه کات سفید
سفید مغز تخم بیدانجیر که کهنه و فاسد نشده باشد از هر
یک یک تولہ توتیا و کات را سائیده و با مغز بیدانجیر
تا نیم ساعت خوب حل نمایند و عند الحاجت بر زخم ان
انشاء اللہ تعالیٰ در دو سه دفعه صحت حاصل میگردد و
دستور مالیدن آن آنست که زخم را از چرک و ریم
و رطوبت خوب و خشک نمایند که مطلق در آن رطوبت
نماند و مرہم را بزودی در آن بمالند بنحویکه تمام جوف
و اطراف آنرا فراگیرد که ہیچ جای میان آن و عضو
صحیح خالی نماند و دو سه ساعت بنشینند و حرکت
نکنند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا
زخم در زیر مرہم باقی است مرہم در آن چسپیده میباشد
و بعد ملتحق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج بر
دیگر نمیباشد الا نادراً توبال معرب از تفال فارسی
است و آن چیزیست که از مس و آہن تفته در حین
کوفتن آن ریزد و از مطلق آن مراد توبال مس است
و بہترین آن مائل بسیاہی و سرخی و براق و رقیق
است که قبرسی نامند در سوم گرم و خشک و ملطف و
جالی و جہت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع از
شدن نزول خبیثه و التیام قرحه چشم و خشونت
اجفان و بردن گوشت زیاده و ملصق جراحات و
واشامیدن مغسول آن با عاقر قرحا و العلیم یا آرد گندم با
صمغ عربی مسهل مقوی بلغم و جہت استسقا و اخراج
مار اسغر نافع و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا
و انشا آنرا استعمال نباید نمود و در اضمده و مراہم
و آب مغسول آن در نہایت لطافت و حدت میباشد
و توبال الحدید در چہارم خشک و حابس اسہال
خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه و در سائر
خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته
در جای نمناک خصوصاً تحت نمها یک ہفته بگذارند
زعفران میشود و آن بجہت بردن جرب عین و جلا
و حمرت آن و با ربع آن نوشادر و دفع حب بیاض
[illegible]

باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیزاب فاروقی که اگر کاردی در آن اندازند
فولاد پس گداخته شود و دسته درست بماند نوع نو
صنعت آن بگیرند شوره قلمی دو باره و بوزن آن
زاج سفید و ربع وزن شوره نوشادر یکجائی در این جمله
را باہم صلایه کرده در قرع و انبیق تصعید کنند تا تیزاب
بچکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت زوال آتش
معتدل دہند در یکپاس قرع سرخ شود و بعد از آن
انبیق دودی پیدا کند و سرخ شود و بگذارند که آن دود
سفید شود و چون سرد شود فرود آورند و حکیم میر محمد مومن
گفته که تیزاب فاروقی مستعمل خرابان است و جدا
کننده طلا از نقره است که باہم مخلوط باشند چون
گداخته در آن ریزند و باید که سه چندان مغشوش
باشد و در زجاج مطین با آتش ملایم بجوشانند پس قطعه
مس در آن اندازند و نقره از طلا جدا شده بر بالای آن
بر مس ملحق میگردد و طلا منہا لعق نشین میشود و در امور
معالجات جہت بردن گوشت زیاده و بہق و برص
و حکه و جرب عتیق متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و
در بعض اعمال کیمیا مؤثر دانسته اند نوع صنعت آن
زاج سیاه دو جزو او را با دو جزو شوره بسیار صاف
نموده قلمی بقرع مطین و انبیق تقطیر کرده و یا در دیگ
ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند
چون در قرع زیبق ریخته از این آب بقدر
ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را منکلس
میسازد نوع تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی
میباشد و ہر یک آن نر و ماده و بری آن غیر مجنیر
و برگ و بارش کوچکتر و در تنکابن ابوالجیر نامند با
سمیت و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد آن
در رفع ثآلیل و ثآلیل نافع و شیر آن در افعال قویتر
از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم
و در دوم تر و متعفن و کثیر الغذا از سائر میوه ہا
سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین
طبع و مسہل بر فق و کاسر قوت غضبی و مبرد ل[illegible]

بانی خصوصاً چون با سپل صباح با قدری انیسون تناول
نمایند و در تلیین بدیل ندارد و مفتح سده و مقوی جگر و
دافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر البول و ہزال
گرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت
قصبه ریه با گردگان خوردن جہت امان از ضرر سموم
قتاله و با سداب مانع مضرات تریاق و با بادام
و لیته مسلح بدنہا و زیاده کننده عقل و جوہر دماغ و تازه
و خشک آن با مغز قرطم و بکدانگ و تخم بوزه ارمنی
مسہل قوی اخلاط ثلثه و خشک آن در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف تر از تازه و مسخن
و ثقیل و ملین و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و لہذا
اکثار آن مولد قمل است و با مغز گردگان جہت منع
قولنج و مصاحبان یبوست طبع و تنقیه مجاری غذا و تسمین
بدن و گزیدن عقرب و رفع سوزش ریاح موثر است
و ضماد آن با آرد گندم و بوره و جوشانده و محلل ورم بناگوش
و ملطا و با پوست انار جہت داحس و با زاج جہت قرحه
ساق و با خردل جہت خارش گوش و درد و با بوره
ارمنی جہت بہق و امثال آن و آب مطبوخ آن با
جہت سینه و ریه و با سداب و انیسون جہت ریاح و
سده نافع و سوخته آن در سفید کردن دندان بیعدیل
و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جہت
شقاق که از سرما بہم رسیده باشد و حقنه آن با ستا
جہت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و جاذب و
با تریاقیه و ضماد پخته آن جہت خنازیر و تعقد عصب
و با سرکه و زنگ جہت قروح رطبه و با عسل جہت
گزیدن سگ دیوانه و با گرسنه جہت گزیدن ابن عرس و
طلای آن با برگ خشخاش جہت اخراج استخوان شکسته
ریزه شده موثر و شیر انجیر مسہل قوی و غشا ناک و منجمد
کننده کل ذائب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال
آن جہت نزول آب و حمول آن با زرده تخم مرغ و
موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد آن با علیه
جہت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و باد کلف
و بہق و طلای آن جہت گزیدن [illegible]

ستون آن جهت دندان متآکل و درد آن نافع بیهد
یست نافع ثالیل مفید و برگ تازه آن جهت گزیدن
سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک آن با سرکه
جهت تقشر مفید و ضماد آن با آب جهت تحلیل موی
و طبیخ آن جهت استخوان گوفته یافته نافع و سائر اجزای
آن فی الجمله مسخن و ذرح و مجفف و دافع سواست و تریاک
قوی تر است چون انجیر را در سرکه چند روز بخیسانند و هر روز
پنج عدد ناشتا از سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده
ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با
مساوی آن مغز گردگان کوبیده و در بیست مثقال
آن بخورند با کامیته الطلاق منع نماید و مجرب است
و مضر بکار ضعیف مصلحش گردگان و صعتر و انیسون
و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدل
دوا و دو بیشتر مغز بادام و جوزه و قدر شربتش از خشک
آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل

فصل در بیان نسخ شراب تین

شراب تین مسمن و کثیر الغذا و مسمن بدن مطلق
است و موجب امان از خطر سموم و الطف از سائر
صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک یک من را
نیکو شسته در پنج من آب صافی یک شب بخیسانند روز
دیگر بجوشانند تا آب بنصف رسد فرود آورده بپالایند
و یک رطل و نیم عسل سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتش ناشتا دو اوقیه شراب تین دیگر که شیخ اسمعیل در ذخیره
برای تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد
خشک فربه پنج من جدا شده درهم اول کوفته انجیر را انبوه
و در آن مقدار آب که چهار انگشت از روی او بر گذرد ریزند
بخیسانند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
باشد یک شبانه روز و اگر ربیع و خریف باشد دو روز و
یک شب در جای گرم بگذارند تا آب قوت انجیر را بگیرد
پس آنرا جوشی با ملکه داده بپالایند و آب مطبوخ را
صاف نموده در دیگ سنگی کنند و هموزن آن عسل سفید خوشبو
مصفی داخل نمایند پس بگیرند تخم هلیون و تودری و گاوزبان بود
نه و از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی لب ابسه با

جوز بوا و دانه هیل بوا از هر یک یکدرم همه را کوفته در
کیسه کتان کشادی کرده چنانکه ثلث کیسه خالی
باشد و سر آنرا محکم بسته در دیگ افگنند و بجوشانند
و هر لحظه صره را بمالند و بفشارند تا صره از دارو فارغ شود
و شراب بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند
شراب تین مذکوره مسطور در حاوی صغیر ابن البیطار
نافع از برای ریه و سعال خرخر و وجع ظهر و کلیه بارده
صنعت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده نیم من در
پنج من آب صافی بجوشانند تا بنصف رسد پس از
آتش فرود آورده بمالند و بپالایند پس در هر رطلی
از آن طبیخ یک رطل عسل سفید خوشبوی مصفی داخل
نمایند و بگیرند دارچینی سلیخه قرنفل خولنجان از
هر یک یکدرم زعفران نیم درم سوای زعفران باقی
ادویه را نیکو کوفته در کیسه کتان کشاد کرده سر آنرا
محکم بسته دران اندازند و بپزند و لحظه لحظه کیسه را بمالند
و بفشارند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده
زعفران را بگلاب سوده دران داخل نمایند و چون
قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند
و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در نسخه سائر
انجیر دو من و سنبل الطیب نیز داخل است شراب
تین دیگر که ربو و سعال و ضعف گرده را نافع باشد
و باه را قوت دهد و سینه و طبع را نرم کند صنعت
آن انجیر سفید شسته و مویز طائفی بیدانه از هر یک دو رطل
ترنجبین صد درم در دو من آب بجوشانند و بپالایند
و با دو رطل عسل صاف یا فانید سنجری بقوام آورند
شربتش ده درم شراب تین دیگر که طبع را نرم گرداند
و قولنج را نافع بود و ریاح را دور کند و یرقان را موافق
باشد صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک
کرده نیکو بشویند و در چهار من آب بپزند تا بنصف رسد
پس فرود آورده بمالند و بپالایند و فانید نیم من دران
داخل کنند و بجوشانند و در حین جوش صره که دران سنبل
و خولنجان کوفته از هر یک یکدرم باشد دران اندازند و
لحظه لحظه کیسه را بمالند و چون بقوام آید فرود آورده سرد کرده

در ظرف چینی نگاه دارند شربتش دو اوقیه شراب تین
نسخه اطبای هند منقول از ترجمه ماهر محبت درد کمر و درد
گرده و مثانه و رحم و دیگر دمعش و ورم سپرز و عرق النسا
و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و حمای
دائره و گزیدن هوام و مفاصل مفید صنعت آن انجیر
زرد فربه خشک کرده را از یانه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال
در آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صافی
نموده شیره برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید
ششصد مثقال داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و
یکصد و پنجاه مثقال ریوند چینی سوده که اول بگلاب
تر کرده باشند و با پانزده مثقال روغن گاو چرب
نموده داخل کنند دوازده مثقال تا بیست مثقال
استعمال نمایند معجون تین منقول از بیاض قرابادین
میرزا محمد باقر حکیم باشی که در انجا مجربات خود را ذکر
کرده اند استعمال صفرا کند و سرفه خشک را نافع است
صنعت آن انجیر زرد ده دانه گاوزبان شش درم عناب
سپستان از هر یک ده دانه گل بنفشه پنج درم جوشانیده
بپالایند فلوس خیار شنبر هشت درم ترنجبین خراسانی
پانزده درم دران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین
داخل نموده بنوشند مسهل صفرا باشد که صواب آن است که این
دوا از مطبوخات مذکور شود و باسم مطبوخ تین مسهل باشد
مار الیتین تنگی نفس و ربو و سرفه بلغمی را سود دارد چون
چهار اوقیه آنرا با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند
صنعت آن انجیر زرد ده دانه مویز طائفی منقی از تخم
پانزده دانه عناب سپستان از هر یک سی دانه پرسیاوشان
سه درم اصل السوس خراشیده و نیکو کوفته هشت درم تخم
خطمی تخم خبازی از هر یک دو درم حلبه را در دو رطل
آب بجوشانند تا به یک رطل رسد بمالند و صافی نمایند و
بکار برند تحلیل تین بعلی پرورده انجیر در سرکه نافع از
برای تحلیل صلابت سپرز صنعت آن بگیرند انجیر زرد
خشک را و پاک بشویند و تعجیل کنند رطوبت دهیم آن را
کنند پس بیارچه رطوبت آن را نشف نموده خشک کرده
در سرکه انگوری تند بیندازند که چهار انگشت سرکه بر بالای

و خاکستر پوست آن جهت سوختگی آتش و نزد میر قروح
حاره و تدهین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما
و نگاه داشتن دندان آنرا جهت منع تریاد کردن سگ
مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر بول و لقب
کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بران
است آب زن آن طبیخ ثعلب نشستن دران نافع است از برای
وجع مفاصل و تعقد و صلابت آنها و باعث سرعت
بار رفتن اطفال است در رفع اعیا مسکنه و منفعت
آن بگیرند ثعلب زنده یا مذبوح و زنده آن اقوی است
و در آب خالص و زیت بجوشانند و طبیخ آن در زیت
اقوی است که زنده آنرا گرفته و دست و پای آنرا محکم
بسته در آب یا در زیت انداخته بجوشانند تا مهرا شود و در گرفته
کرده و در حالتیکه نیم گرم باشد علیل دران نشیند تا مهرا شود
و بجهت ثعلب جهت فالج و استرخا و تمدد عصبی و امتلائی
منفعت آن بگیرند ثعلب را و بهمان قسم زنده و در زیت
و یا بسته در آب زیت یا روغن کنجد طبیخ دهند و در حین
طبیخ سر ظرف را بپوشند تا بخار و قوت آن بیرون نرود
و چون خوب طبیخ یافت و مهرا شود مریض را در جاپایه
که پایهای آن از زمین بلند باشد و سطح آنرا از چوب یا
بافته باشند بطرف علت بخوابانند و لحافی بران بپوشانند
که سر آن برای تنفس کشیدن بیرون باشد پس دیگ با همان
طبیخ سر پوشیده زیر جاپایه بوده اطراف چارپائی را مسدود
کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سر
دیگ را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب
بدن مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار گرفته شود
و مریض بهمان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر
و صبر کنند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس را
گرم کرده بپوشند و برآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد
لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشند و لحاف
تر شده را از زیر بآهستگی که هوا نرسد برآورند و بدن را
نیز پارچه گرم نموده خشک نمایند و اگر از یک
دفعه کفایت نشود مکرر نمایند ۔

باب الثامن مع الواو

توم بفارسی سیر و بهندی لسن گویند و بری آن
اسقوردیون است و بستانی آن دو قسم میباشد یکی
بسیار دانه و دیگر منفرد یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این
کمتر است و جبلی آنرا بفارسی موسیر نامند و برگش
عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش یک عدد
و بی دندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و
بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول
و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بحرارت غریزیه
و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیت
و خوردن با مداومت ازان و مزاج و صحا اعتدال
حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای
وبائی و عفن آن است و جهت گزیدن هوام و سگ
دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و
قولنج ریحی و نسیان و ربو و سده و ریاح تهیگاه و درد
سرد و تحریک باه و ولدش و در [illegible] مجفف آن
و معطش و جهت تپهای کهنه و قروح و حکه و شش و معده
و سعال در رفع کرم شکم و زلو در حلق مانده و رفع
تشنگی که از بلغم و از سده صاریقا باشد و تقطیر البول
و نیکوئی رنگ رخساره و تلطیف غذاهای غلیظه و
جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و جمیع
گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث
سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و با مغز گردگان قوی تر از فادزهر و مطبوخ
آن با ریزه و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با
قیر گرم سنند و ضماد آن با روغن تازه و ضماد آنکه
بعسل سرشته باشند در تحریک باه و بعد [illegible] و اکثار
آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون
و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر
و غثیان و مولد صفرا و بسیار تشنه و مضعف باصره
و مهیج امراض نائبه و مسجر و مضر شش و مصلح آن است
بجوشیدن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه خوردن

روغن بادام و روغن گرد و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب
انار ترش و شیرین و امثال آن و شستن بطبیخ برگ و ساق
آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای آن با عسل
جهت ثبور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و ضماد آن جهت
وجع مفرح و با برگ انجیر سیاه و دائره جهت گزیدن
ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب
و با سرکه جهت تحلیل لزوجات غلیظه و ورم اعضا و ضماد
پخته آن با شیر جهت کشودن حل و تنقیه عروق آن
با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد و جهت پک چشم
و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که دران سیر
سکر جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن
و شقاقیکه از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی
و تنقیه شربا و ضمادا نافع و غرغره با سرکه از جهت سیر
جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و جهت وجع
مفید و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان با روغن
و ضماد پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای آن با نوشادر
جهت برص و بهق و با زفت جهت داء الحیه و خشونت
ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است و تریاق انم
در اماکن [illegible] است که این تریاق معروف است
به دوای شافیه و این تریاقی است که حضرت جبرئیل ع م
از برای حضرت موسی علیه السلام آورده در حالتیکه قوم
منافقت آن حضرت علیه السلام و قوم او ایشان را
کرده بودند و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی علیه السلام
بقوم خود پیش از خوردن طعام بعد یک بقدر سر سوزنی
ازین تریاق خورانیده از ان طعامهای مسموم متضرر
نشدند و این تریاق نافع است از برای [illegible] کهنه
و تازه و لقوه کهنه و تازه و قولنج کهنه و تازه و از برای
دبیله و کزاز و ریح شوکه و درد چشم و ریح سبل و از برای
شعر منقلب و از برای درد پای [illegible] از بلغم خام و از
برای ضعف معده و از برای ام الصبیان و از برای
فزع زنان آبستن در خواب و سل که شروع کرده
باشد و [illegible] البطن که علت استسقا از ان حادث شود و
برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای

جمیع سموم و بلغم و اکبر تریاقات است و صنعت آن
آنکه بگیرند سیر بستانی مقشر یک جزو و آنرا شکسته نرم کوبیده
هر مقدار که خواسته باشند در پاتیلے کرده بر آن دو زند
در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن گاو آنقدر
که از سیر بالا گردد و با آتش ملایم بجوشانند تا روغن را
جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاو دو
یا شیر بز تازه دوشیده بدستور روغن بریزند و دیگر کنند
و با آتش ملایم بجوشانند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شهد
سفید خوشبو دو حصه یعنے و بجوشانند و کف آن را بگیرند
تا دیگر چیزے از موم در شهد و کف در آن نماند پس آن
سیر را در آن بریزند و برافروزند در زیر آن آتش بسیار
نرم تا آهستگی بقوام آید پس بگیرند ده درم شونیز پاک
کرده و بکوبند از تخم نجتن و بخیدر مرفلفل و فلفل آن خرنجو
و هر دو را نرم بکوبند و همه را داخل کنند در آن سیر مطبوخ
با عسل و غیره بگردانند آنرا مانند خبیص یعنے چنگال
و مالکونیکه بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا
سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند از غبار و با
د و ظرفے را که این معجون در آن میکنند باید که از سمن بقر
چرب نمایند و معجون را در آن کنند و آن را در جو یا در
خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذارند که مزاج گیرد و
این دوا هر چند کهنه تر میشود بهتر میگردد و شربتی ازین یا
یک نخود است در ساعتے که برسد این کس از نبی قسند
و در حدیث شریف وارد است که چون یکماه از
ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع است از برای
ضربان مذاکیرا و جمیع امراض که بحرکت در آمده باشد از
بلغم بعد از آنکه فرا گرفته شود از آن بر ناشتا مقدار نصف
جوزی و چون در آید بماه دوم از ساختن آن پس آن نافع
است از برای حمی ناقص و باید که فرا گرفته شود از آن
وقت خواب مقدار نصف جوزی و آن نافع است
در نهایت نفع از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد
در چشم و چون در آید بماه سوم پس آن نیکو است از برای مره
صفرا و بلغم محترق و هیجان هر علت که بوده باشد از صفرا
وقتیکه فرا گرفته شود صبح ناشتا و چون در آید آنرا ماه چهارم

آن نیکو است از برای ظلمت چشم و وقتیکه میگیرد درد او
حرکت میکند و میگیرد در شب وقت خواب و چون در
آید آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود در روغن بنفشه یا روغن کنجد و
فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدسے و
حل کرده شود بر روغن مذکور و سعوط کرده شود و آن از
برای صداع مطلق یعنے صداع دائمی که بوده باشد
آنرا نوائب و چون بیاید آنرا ماه ششم فرا گرفته می
شود از آن قدر عدسے و سعوط کرده میشود و آن از
برای صاحب شقیقه با روغن بنفشه در جانبے که در آن
جانب مرض است و باید که سعوط کرده شود و آن بر ناشتا
اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع است از برای
ریاح اذن هر گاه بچکانند در گوش حالا کونیکه حل کرده
باشند مقدار عدسی از آن در روغن گل سرخ اول روز
و وقت خواب و چون در آید بر آن ماه هشتم نافع است
از برای مره صفرا و مرضیکه در آن خوف آکله است و چون
آشامیده شود با آب و مالیده شود با هر روغنیکه خواسته
باشند بر موضع مرض بر ناشتا اول طلوع آفتاب و چون
در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای
سدد و بسیاری خواب و هذیان در خواب و ترس و فزع
وقتیکه فرا گرفته شود با روغن تخم ترب بر ناشتا و
وقت خواب مقدار عدسی ازین دوا و در نسخه دیگر
بجای سدد سدر است و چون در آید بر آن ماه دهم
نیکو است از برای مره صفرا که حادث میشود بصاحب
آنرا ملیله و تب اخلاطے و اختلاط عقل چون بگیرند از آن
با مرکه سفیده تخم مرغ و بیاشامند بر ناشتا با هر
روغنیکه خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد
بر آن ماه یازدهم نافع است از برای مره سودا که حادث
میشود صاحب آنرا فزع و وسواس چون فرا گرفته
شود از آن مقدار نخودی با روغن گل سرخ و آشامیده
شود بر ناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود و وقت خواب
پس باید آن مقدار نخود دیگر وقت خوابے آشامند
بغیر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج

چون فرا گرفته شود از آن مقدار نخودی و باید که وقت
خواب دلک نمایند هر دو پاے او را بزیت که نمک
طعام در آن داخل کرده باشند و شب دیگر هم مثل شب
اول پرهیز کنند از سرکه و شیر و آنچه از شیر فرا گرفته باشند
و از بقول و ماهی و غیر آنجا هر چه خواسته باشند بخورند
و چون برسد بماه سیزدهم نافع است از برای دبیله و
خنده بی سبب و لعب مرد با ریش خود بازی کردن چون
بگیرند از آن مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل
کرده اول شب بیاشامند و چون برسد این دوا بماه
چهاردهم میباشد نافع از برای تمام سموم و اگر بوده باشد
که آشامیده شود سمی که بگیرند تخم بادنجان و کوفته با آب
و بر روی آتش بجوشانند پس آنرا صاف نموده بیاشامند
ازین دوا مقدار نخودی یکمرتبه یا دو مرتبه یا چهار مرتبه
با آب تخم ... و از چهار مرتبه تجاوز نکنند و باید که بیاشامند
آن را نزد سحر و چون برسد این دوا بماه پانزدهم پس
بدرستیکه نافع است از برای تخمه و بلغم خام و از برای
ابرده و ارواح هر گاه فرا گرفته شود از آن مقدار
نصف بندقه و یا خرما بجوشانند و بیاشامند آن را
وقتیکه برخیزد خواب روند و بیاشامند و آن شب
آشامیدن وقت فرو داده آن طعام بسیاری خورند و چون
برسد این دوا بماه شانزدهم فرا گرفته میشود از آن
نصف عدسے پس حل کرده میشود با آب باران تازه
که از آن روز یا از آن شب گرفته باشند و یا
با آب تگرگ پس کشیده شود در چشم صاحب عتیق یا
حدیث صحیح تمام و وقت خواب چهار روز متوالی پس
بدرستیکه بر میشود از عمی و چشم آن روشن میگردد
و اگر در این چهار روز روشن نگردید پس تا هشت روز
بدستور نگاه آن اکتحال نمایند و دیده نشده که برسد
هشت مگر آنکه شفا یافته باذن الله عز و جل و چون
برسد این دوا بماه هفدهم نافع است باذن الله عز و جل
از برای جذام چون بگیرند از آن مقدار یک بندقه با
روغن پارچه گاو و نه روغن پارچه گوسفند وقت خواب
و صبح ناشتا و بگیرند از آن حب یا روغن پارچه گاو و با آن

نذہین جسد نمایند و دلک نمایند آن بدن را و دلکی شدید
و بگیرند از ان مقدار یک فتیل و بآن سعوط نمایند با دہن
زیت زیتون و یا روغن گل سرخ و بوره باشد سعوط
بآن آخر روز در حمام و چون برسد این دوا بماه ہر دو چشم
نافع است باذن اللہ عز و جل از برای بعض انجنان
بہقی که بوده باشد شبیه به برص الا آنکه چون تیغ زنند
موضع آنرا خون بیرون آید و باید که فرا گرفته شود از برای
این مرض از این دوا مقدار نخودے و آشامیده شود با
روغن بندق یا روغن بادام تلخ یا حب الصنوبر بعد
از طلوع صبح و سعوط کرده شود از پس ان مقدار حبه
با یکی از ادہان مذکوره و دلک کرده شود با این دوا
با انگشت تمام جسد او را و راوی می گوید که مراد از نسبت
که تغیر داده شود این ادویه از حد یا تیک قرار داده شده
و گذاشته شده که ذکر یافته پیش از این عجب آنکه اگر
مخالفت کرده شود ہر آئینه میگردد مخالفت عمل آنچه
دفع نمی نمیند چیزیکه از ان و ہرگاه برسد این دوا
بماه دوازدہم فرا گرفته شود حب الرمان شیرین پس
فشرده میشود و گیرند آن آورده میشود و از ان آب
پس آشامیده شود از این آب با جسم حنظل مقدار
یک حبه پس آشامیده شود از این دوا با آب گرم که مجرب
شفا است از سہو و نسیان و بلغم سوخته و تنہای کہنه و
تنہای تازه بہم رسیده چون ناشتا آنرا بیاشامند و چون
ماه سیزدہم شود از ساختن این میباشد نافع باذن اللہ عز و جل
از برای کرمی گوش چون بجنبانند کنند را در آب پس
بگیرند آب آنرا و حل کنند در ان مقدار دانه عدس
از این دوا و بچکانند در گوش او پس اگر شنید بہتر والا
سعوط کنند صبح روز دیگر بآن آب مقدار عدسے و
بریزند بر یافوخ آن باقیمانده از سعوط را و بعد سیم
ہرگاه سنگین شود زبان مرض و دراز گردد گردن و
دراز گردد زبان او باید فرا گیرد حب العنب ماکش
و بخورد و آنرا پس بیاشامد از این دوا پس بدرستیکه
میگردد منتفع بآن و موجب تخفیف مرض او میشود
و ہر چند این دوا کہنه تر میشود بہتر در یابد که

فرا گرفته شود از کہنه تر از ان مقداری کمتر توضیح
وجه تسمیه این دوا اثباتیه بلفظ تانیث که دال است
بر ترجیح بسبب اشتمال این دوا بمنافع بسیار
فالج بکسر لام باصطلاح اطبا استرخای تمام نصف
بدن است از سر تا بقدم و این اصطلاح موافق است
بالغت عرب برا که عرب میگوید فلجت الشیء فلجتین
یعنی آنرا شق نمودم بدو نصف و بعض اطبا گفته اند
که فالج استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و
صاحب کامل الصناعه برین قول است و نزد
اطبا فرق میان فالج و استرخا نا دو شیخ رئیس رح
گفته که ہرگاه و فالج را بمعنی استرخا گیریم مطلق پس گاہے
باشد از ان قسمے که بوده باشد عام ہر دو شق بدن یا
اعضای راس که اگر عام باعضائے راس نیز باشد
سکته میباشد ہمچنانکه میباشد قسمی از ان مخصوص
یک انگشت. و گفته که لقوه بفتح لام و کسر لام نیز
علتے است که منجذب شود بسبب آن یک شق
از وجه بسوی جہت غیر طبیعیه پس بر آید لقمه و بنا اندو با
از یک جانب و نیک نباشد ملاقات ہر دو لب و
نمی شود ہر دو پلک یک چشم بلکه گیرد و دبیله بعضی گفته اند
که دبیله بلفظ تصغیر مرضی است که عارض گردد از
داخل آن موضعے که ریخته شود در ان ماده پس آنرا
دبیله گویند و آن مخصوص است باسم ورم و از دبیله
آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است باسم
خراج آملی گفته که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است
که جمع گردد مده در جوف آن و بعض اطبا گفته اند
دبیله دمل بزرگ است که آنرا دبا مها تیز بسیار با
آنرا بفارسی انگشک گویند و بعض دیگر از اطبا
گفته اند که دبیله معرب دبیله در فارسی بمعنی کیسه
است یعنی دمل و دکیسه و آن قسمے از دمل است
که آنرا یک دبیله باشد که در میان آن مده جمع میباشد
و در میان آن دبیله دبیله دیگر میباشد که در ان ماده
عفلے نباشد و خراج و دمل ورمی را گویند که جمع شود
ماده آن در یک دبیله و این قول اقرب بالصواب است

و کزاز بضم کاف گفته میشود و بر تشنجیکه ابتدای آن
از عضلات کرتو باشد پس موجب تمدد آن عضلات
گردد بسوی قدام یا بسوی خلف یا بہر دو جانب و گاہے
گفته میشود کزاز بہر تمددیکه بہر عضوی که باشد و گاہے
اختصاص داده میشود لفظ کزاز از تمدد آنچه بوده باشد
بسبب برد خواه از داخل یا از خارج خواه بوده باشد بیک سو
بیکجانب یا از دو جانب. و شوکه صاحب قاموس گفته
که شوکه مرضے معروف است و آن ورم صفراوی است
که حادث شود بر بالائے جسد و صاحب بحر الجواہر گفته
که الشوکة حمرة تعلوا الجسد والوجه و بعضے گفته که مراد از
شوکه اینجا ریحے است که حادث شود از گزیدن عقرب
و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف
مذکور درین حدیث از برای سبل خلاف آن معنی است
که مشہور است میان اطبا زیرا که درین حدیث تفسیر شده
ریح سبل با آنکه ریحی است که بروید شعر زاید در پلک چشم
و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاوه است که عارض
گردد چشم را از انتفاخ عروق ظاہره در سطح ملتحمه و قرنیه
و از انتساج چیزے مابین آن عروق که مانند دخان است
علامه شیرازی در شرح قانون اطبا گفته که اطبا تحقیق
کلام در سبل نموده اند حتی آنکه شیخ الرئیس با جلالت
قدر نیز حقیقت سبل را آنچه بوده حق بیان نکرده و حق
آنست که سبل عبارت است از اجسام غریبه شبیه
بعروق و غشای رقیق غریب که متولد شوند در چشم
آن قدس سره میفرمایند که نیست مخالفت میان
تفسیری که از برای سبل در حدیث وارد شده و آنچه اطبا
در تعریف سبل آورده اند چه از لوازم سبلے که اطبا تعریف
نموده اند آن است که با آن موی زائد در پلک روید
پس آنچه در حدیث وارد شده تعریف بعرض عام
و آنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماہیت آن است
پس نیست مخالفت میان این دو قول و خام طبخی
که ہنوز نضج نیافته باشد و صاحب بحر الجواہر گفته که
خام بضم غیر طبیخ مختلف القوام است در رقت و غلظت
و اطلاق کرده میشود و نیز بر چیزیکه مرتب باشد در تار و ره

که بوده باشد قبل الاغزاغبر منیین و درین حدیث آمده
والسل الذی یاخذ بالتنقیح وهو الماء الاصفر و بعضی از
بعض از مفسرین یاخذ بالنفخ خوانده اند و گفته که مراد
از آن قولنج مراری است و این قول در نهایت بعید است
بلکه مراد حضرت عم سلی است که شروع کرده باشد
بتنقیح پیش از آنکه شروع بآمدن مده کرده باشد چه هرگاه
در سل مده بر آید علاج پذیر نیست و آن حضرت عم
تعریف قیح نموده که آن آب زردی است که از باطن
بر آید که در فارسی آنرا خونابه گویند و بدانکه سل در
لغت بمعنی هزال است و در طب بمعنی قرحه ریه است
و لازم آن است تب دقیه و تسمیه قرحه ریه باسم سل
بجهت آن است که لازم آن است و بعضی از اطبا گفته
اند که اطلاق کرده میشود سل بر تب دق شیخوخیه دیر قرحه
ریه و صاحب قاموس گفته سل بکسر سین و بضم سین و
سلاسل بر وزن غراب قرحه ایست که حادث شود در
ریه یا بعقب ذات الجنب و بعقب ذات الریه یا بعقب
زکام و نزلات و سعال طویل و لازم آن است تب دق و
یعنی تب بالیم و محقق عبارت از [illegible] است و در
بعضی نسخ این حدیث عند المغیف است یعنی نزد محل [illegible]
و در اکثر نسخ عند المغیق است یعنی نزد محل ضیق یعنی
دهنگنا که تا بر گردانند زبان میان [illegible]
است و تشنیع در قاموس آورده الشنیع کالمنع الکسر
از کل رطب قیل بالیبس و تحبیس حلوائی است
متخذ از خرما و سمن و دمره حمره یا عبارت است از دم
فاسد محترق یا ریاحی که موجب احمرار بدن گردند و
سند و در بعضی نسخ بدو دال مهمله است و در اکثر نسخ
برای مهمله بعد از دال مهمله است و سدر بالفتح و بتحریک
در لغت بمعنی تحیر لبصر است و در طب مرضی است که
باقی ماند انسان با حدوث آن مبهوت و بیابد در سر خود
ثقلی عظیم و در چشم ظلمت و بسا باشد که بیابد در گوش
طنین و دوی و بسا باشد که با او عقل زائل گردد و چون
لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند
آنرا و در بعضی نسخ سده است و سده عبارت از انغلاق

الوجه نملة است که منتشرت گردند در مجاری و در حالت
تنگ پس باقی مانند در آن مجاری و عروق و مانع
نفوذ غذا در آنها و نشر و ج فضلات از آنها گردند
و اطلاق کرده میشود و نیز بر آنچه مانع بعضی از اعضا
دون بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد نزد
اطبا غیر سده است زیرا که انسداد او را اطلاق میکنند
برسام ملد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی
اطلاق کرده میشود بر مسالا یا تیکه بر و بند بر سر جراحات
بمنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث لبلبه است
که جمع آن بلابل الصدر است یعنی شدت هم و حزن
و در بعضی نسخ لبلیه است بمیم و یای مثناة تحتانیه بعد از
لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد در
بعد [illegible] و در بعضی نسخ این حدیث من القایله است
بیای موحده یعنی شب آینده و در بعضی نسخ من القایل
بیای مثناة تحتانیه یا بهمزه است یعنی گرد این فعل
از نزد قیلوله نیز و قول آن حضرت که لیشرب هذا الدواء
یعنی پیش از آب بادنجان و بعد از آن بآن که حاکم ده
باشند در آن [illegible] بکسر همزه و رای مهمله علتی است
که از غلبه سردی و رطوبت فرد از جهات [illegible] گردد
و نحو آن زائد است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار
گفته که قول آنحضرت عم که لا یشرب فی اللیلة مثلا
آن است که نیاشامد از ین دوا در شب بل اکتفا
کند به یک مرتبه و بعضی گفته که مراد آن است که
لا یشرب الماء فی اللیلة و مخفی نماند بعد این تفسیر مولا
مستغرب باید که مخفی نماند بعد قول اول بحسب آنکه آن
حضرت فرمودند که انه یشرب مضجعه و لا یشرب
فی اللیلة و لا من الغد حتی یطعم طعاما کثیرا پس
آن حضرت فرمودند که بیاشامد کوران شب از ین
دوا و تنگی بخوابگاه رود معنی ندارد و آنکه نیاشامد در
شب از ین دوا بلکه معنی آن است که نیاشامد در آن
آب و معین است بر ین معنی آنکه آن حضرت فرمودند
که نیاشامد تا آنکه غذای بسیار بخورد یعنی چون معده غذا
آب نوشیدن از برای بلوغ غذا ضروری است

بعد از غذای بسیار آب از برای [illegible] شند
و عجب است از فضل مولانا و بسیاری عبارت آن در
حدیث که قول اول را ترجیح داده این قول ثانی [illegible]
بی معنی بودن تفسیر ثانی نموده و بتحریک بمعنی بستن است
که آنرا بفارسی آگرگ نامند یعنی ایراد در آب گرگل حاکم [illegible]
بیاشامد و قول آن حضرت که فرموده بدهن الزیت
زیت الزیتون بجهت این تقیید فرموده که اطلاق کرده
میشود زیت بر هر روغنی که بطریق عصر گرفته باشند
و اگر چه از غیر زیتون باشد صاحب قاموس گفته هر چیزی
از ادهان که بعصر گیرند و اگر چه از غیر زیتون باشند
پس بهر [illegible] آنرا زیت گویند بطریق استعاره و قول
آن حضرت که فرموده اند که الا ان یشر [illegible] و معنی
آن است که [illegible] بکند مگر انکه [illegible]
حجام یا بمثل تیغ حجام پس اگر خون بر آید باید دانست
که بهق است و نیست برص حقیقی و هرگاه بوده باشد برص
حقیقی بیرون می آید از آن آب سفید و قول آن حضرت
من الحنظلة باین عبارت است در نسخهای او که [illegible]
[illegible] مراد از حنظل که دوای شافیه باشد که از [illegible]
تلخ آنرا حنظل گفته یا بمعنی [illegible] و در [illegible] حنظله است
[illegible] آنکه مراد آشامیدن آب انار یا حنظل
است اولا و بعد از آن نوشیدن دوای شافیه و
قول آن حضرت که منقع بمار [illegible] کند را با آب
بجوشانند در گوشتی چپاننده اگر نفع کرد بهتر و الا [illegible]
کنند آن را در [illegible] تریاق [illegible] مسمی بدو است
[illegible] در حدیث وارد است که جبرئیل امین علیه السلام
از برای حضرت محمد مصطفی صلعم آورده و مسمی و معروف
بدوای محمدیست صلعم این گرفته میشود و از برای [illegible]
از [illegible] مگر آنکه نفع [illegible] آنرا [illegible]
از آنچه وارد شده زیاده و کم نشود و صنعت آن [illegible]
از [illegible] مقشر چهار رطل در بریزند و تخمیر دهند بر آن
چهار رطل شیر گاو تازه دوشیده و بر آتش نهند زیر
آن آتش بسیار ملایم برفق تا شیر را [illegible]
یعنی [illegible] کشد پس بریزند بر آن چهار رطل روغن گاو [illegible]

زائل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف مینماید و آن خوردو فروغ
میباشد و گفته که طائفه که در بلاد چین نبات آن را
مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین و
ادبے است و این برگ بر اطراف آن میروید و خمار را
بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع و شرای آن بی رخصت
پادشاه آنجا نتوانند نمود و خراج آن بخزانه بادشاه
عائد سازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چائی
نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است
و آن را ببرند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت
با آب گرم شربت کنند و بجوشند و شربت آن قائم
مقام ادویه مرکبه بود و مضرت ادویه مرکبه کند و از جهت
اهل تب و دفع مضرت شراب باو میکنند زیرا که ایشان
افراط در خوردن شراب میکنند و در رفع مضرت او هیچ
داروی بآن نمیرسد و طائفه که بر زمین تبت میبرند در برابر
قیمت او جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار است در میان
قیمت اعلای آن تا ادنی راقم گوید که آنچه مشاهده شد
برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و شبیه با
و بعضی نوع آنرا برگ بزرگتر و بعضی ترد عریض تر و ضخیم تر
و بعضے کوچکتر و چین شده و منبت آن ملک چین و خطا
و نیپال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز
و بنفش و تیره سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو که برگهای
آن بهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد ازان
سبز و پس ازین زیاده است و بعد ازان سیاه و این
از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود
و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمی برند و آن
مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احیانا قدر قلیلے
ازان را بعنوان تحفه و هدیه از برای بعضے سلاطین دیگر
میفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از
کمال قوت و سرعت انهضام و انحدار آن مر اغذیه غلیظه
را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه بارده
خصوص صاحبان شرب مسکر را و آنچه متداول است قرن بسیار
که در قوطیها و صندوقچها می آورند آنرا نیز مراتب است

بعضے خوب و گران بها و بعضے متوسط و بعضے بد
ضعیف القوت و ارزان و این نوع آخیر سیاه رنگ
و اندک بدبو باشد و از بعضے شنیده که چون آورنده
آن از سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان آن
است مطبوخ و جوشیده آنرا مشروب سازند لهذا
استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلے
ازان را در قهوه دانی و مانند آن کرده آب بسیار
گرم جوشان مقدار معتدبه بران ریخته سر آن را
بسته یک دو ساعت کامل میگذارند تا قوت آن
در آب باز داده شود و آب هم رنگ گردد پس در
پیالها ریخته با نبات و شیر یا با نبات تنها گرم گرم
آشامند چنانچه تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و از
طبیخ این نوع انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی ساخته
همه لوله دارد و در سرپوش آنها یک دو سوراخ باریک
می گذارند تا باعث احتقان ابخره و تعفین آن نگردد
و بعضے نامقیدان از خدمه غیره بعد صاف نمودن
آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان
قوطیها و صندوقها باز پر نموده سر آن را همان قسم
بسته می فروشند و این نوع خالی از عفونت و زهومت
نیست و برگهای آن اندک از هم باز شده و رنگ
آن بسیاهی مائل گشته و اکثر شکسته میباشد و انواع دیگر
از سفید و سبز و اندک سیاه متوسط اند در قوت
نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن تا کنون
غریب عجیبه شنیده شده از انجمله آن است که اگر سه
چهار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو و خام گوسفند
بپاشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت نگاه دارند
تمام آنرا مضمحل میگردانند و این نقل را چنین میکنند که
یکی از سلاطین خطا قدر قلیلے از چای با تحائف دیگر
برای یکے سلاطین هند فرستاده بود بنظر آن پادشاه
حقیر نمود ایلچی پادشاه خطا گفت این قدر بسیار است و
عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم از یک دو برگ نه زیاده
پس ران گوشت خامے را طلبیده آن عمل را بدان نمود
و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دوا

در استحاله طعام و غذا چنانچه از بعض اهل ثقه که بقول آن
اعتماد تمام بود و ببلاد خطا رفته و از کیفیت آن
اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا در دیگی که
دران سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد
بگذارند و سر دیگ را ساعتے پوشند چون سر دیگ را
بردارند معلوم نتوان نمود که دران دیگ چه چیز بوده
یعنی گداخته و مضمحل و درهم شده بنوعیکه امتیاز نتوان نمود
اما مزاج آن بعضے گویند گرم است در اول و آخر درجه دوم
و بعضی ازین کمتر و بعضے بنا بر تسکین آن مر حرارت و
التهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهم باشد
و تسکین آن حرارت و التهاب باطن را نه بسبب برودت
آن باشد بلکه بسبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر
بلاغم و اخلاط لزجه را و یابس در اول و دوم و میرزا
قاضی نوشته که مترجم کتاب ابوریحان متوجه تحقیق این
دوا نشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان معلوم میشود
که مزاج این دوا بارد یابس باشد زیرا که در دفع ضرر شراب را
بآن نشان میدهد چنانکه میگوید حرارت باطن را تسکین
میدهد این اقوال استدلال بر سردی مزاج آن نمیتوان نمود
کلامیکه چنین نقل میکنند که در طعم او تلخی و اجزای
مشعر است بر آنکه در وی حرارتے است و آنچه بنظر حقیر
میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بحرارت
باشد والله اعلم بحقائق الاشیاء و هو الفعال و خواص
واقع رطوبات و هاضم طعام و مقوی آن مادر و احوال و
میرودین و مرطوبین و منضج و معرق و منشط و قطع آن مسکن
عطش کاذب و التهاب معده و تشنگی و خمار و
صاف کننده خون و رنگ رخسار و نشاط و منعش و محرک
باه میرودین و جهت ازاله تبخر و بدبوئی دهن و اصلاح درد چشم
و سیر و پیاز و طبیب نکهت ثبات مفید و مدر بول
است مقوی معده و مقوی بدن و معرق و مقوی دماغ و معده
شاید بر قان و سوء التنفس و استسقا و امراض سرد و بارد
مناسبه هر باب مفید باشد و جهت خفقان و امراض قلب
و التهاب نفس و ازاله غم نافع و بعضے از اطبا آن را
داخل اجزای مفرحات کرده اند بجهت آنکه مفرح و منشط

تفریح محرست وضماد خیسته آن مجرب ارورام صلبه و
تسکین درد بواسیر نافع و نطول آن معرق کوفته مر ا
دور طعم اندکی تلخی و عفوصت میباشد و آن را بطبیخ با آب
داخل کردن نبات زائل میشود و مهزل بدن محرور المزاج
است و مصلح آن شیر تازه دوشیده جوشداده و نبات
است و مضر معده بارده و مصلح آن بادیان خطائی
مطبوخ چای که برای هضم غذا بنهایت نافع است
و بعضے از کاملان آن است که در گرفتن چرم مقعد است [illegible]
در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی
قرنفل دو مثقال آن داخل مینمایند و صنعت آن
آنکه بگیرند چهار من آب باران در دیگ سنگی یا مسی
و یا نقرئی کرده بجوشانند تا یک من بماند گرم گرم
جوشان همین کرده چای خطائی بادیان خطائی دارچینی
سیلانی قرنفل نانخواه فوفل از هر یک یک مثقال
سوای چای باقی ادویه را کوفته در آن ریخته اطراف و
سر آن مرتبان را بلب سها بجوشانند بهم و یک بیست
و چهار ساعت اثر گرمی در آن بماند پس صاف کرده
در شیشها نگاه دارند و وقت حاجت گرم کرده نبات
سفید پنج مثقال داخل نموده نیم گرم کرده بیاشامند
و یا آنکه قدری نبات بقدر ضرور داخل کرده بقوام
آورده بر سنگ بریزند تا مانند قرص بسته گردد و
چون بسته شود بریده نگاه دارند و در وقت حاجت
یک قرص یا دو قرص را در آب یا گلاب ریخته حل نموده
بنوشند طریق طبیخ چای که بهترین اقسام و اکثر معمول
اهل فرنگ است آن است که قدر کمی از چای در قوری
دان چینی یا گلی یا نقره کرده آب را بسیار جوش نموده گرم
گرم بران بریزند و مقدار یک ساعت می گذارند
که آب خوش رنگ شود و بعد از آن در پیالها ریخته قدری
نبات که آنرا شیرین کند داخل کرده شیر گرم هم بنوشند
یک پیاله یا دو پیاله بالای ناشتا یا وقت آخر روز
غذا و بعضے شیر تازه دوشیده جوش داده نیز قدری
در آن داخل سکنند و بعضے قدری بادیان خطائی در
تموده در آن با چای می افگنند و در ابتدا ناشتا خوردن

و بسیار غلیظ رنگین آن ممنوع و مضر معده و لاغر کننده
بدن است خصوص محرورین را و شیر و شیرینی مصلح
آن است و رافع یبوست آن نیز طریق پختن چای
نوع دیگر مقدار هشت آثار آب در دیگ سفالی
بجوشانند تا بنصف رسد پس دارچینی قرنفل
بادیان خطائی نانخواه دانه هیل فوفل از هر یک
یک مثقال در آن بجوشانند تا دو سیر آب بماند و
بعد همین جوش دو مثقال چای در آن اندازند و فوراً
آورده سرپوش [illegible] بپوشانند و بالای آن چند لای
پارچه پیچند از آن تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود
دو یا سه ساعت نگاه دارند پس مقدار سه یا
مثقال آنرا با دو مثقال نبات شیر گرم بنوشند و
نوع دیگر دارچینی عود غرقی انیسون خصیة الثعلب مصری
مصطگی رومی صندل سفید گاوزبان از هر یک پنج
مثقال در آب بجوشانند و در آخر نیم مثقال
چای در آن اندازند و فرود آورده بطریق دستور
بکار برند مقدار شش هفت مثقال آنرا با چهار
پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار سرد مزاج
باشد و گرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک
و دو حبه عنبر سوده بران پاشیده بنوشند و آنا
آنچه میرزا قاضی در رساله خود نوشته طریق طبیخ آن
است که از شخصے تاجر کاشغری شنیدم که طبیخ آن
باین طریق مشاهده شد که مقدار دویست مثقال
آب را با دو مثقال چای در دیگچه کرده با آتش ملایم
آن را بجوشانیده تا بنصف رسد هر گاه و غلیان
در آن آید قدری آب سرد بران زنند تا غلیان و
فوران آن باز نشیند و همچنین تا زمان ملاحظه نمایند
تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحانی شود پس فرود آورده
نیم گرم چند پیاله بنوشند در افعال مذکوره بغایت
مفید بود و ایضاً نوشته که از شخص دیگر بدین نوع
مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد ختا بود میگفت
که آب را تا غلیان بیاید آورد و چند برگ از آن را
در حالت غلیان در آن بیاید انداخت و زود از در

زمانی گذشته تا رنگ دار آن در آب اثر نماید پس
صاف نموده استعمال نمایند و جماعتے از اعیان بعضے
ادویه حاره مثل دارچینی و هیل و زعفران قدرے انا
مینمایند و بجوشانند و میگویند که آثار حسنه [illegible]
ظهور [illegible] آید نوع قرص چای خطائی مقوی بدن و هاضم
طعام و رافع جشا ریاح و مهیج باه است و صنعت آن
چای خطائی بادیان خطائی دارچینی زنجبیل نوشادر
هیل از هر یک پنج مثقال جوز بوا یک عدد قرنفل دو
مثقال اجزا را کوفته بیخته بشکر بقوام نیم گرم بقدر ریخته
آمیخته شود و در [illegible] بر روی سنگ پهن کرده بطریق
قند ببرند و بوقت حاجت بقدر ضرور میل نمایند نوع
قرص دیگر مقوی معده و هاضم طعام و مقوی دل و
دماغ و باه است و صنعت آن چای خطائی بادیان
خطائی از هر یک هشت مثقال قرنفل دارچینی بهمن سفید
بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال قاقله
صغار چوب چینی گاوزبان عود غرقی خام از هر یک
سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطگی کبابه چینی
از هر یک یک مثقال عنبر اشهب چهار حبه مشک خالص
دو حبه ادویه را کوفته بیخته یک سیر قند سفید بقوام آورده
علی الرسم سرشته قرصها سازند و با برنگ ریخته
نرم نرم ببرند و وقت حاجت از یک مثقال تا سه
مثقال آنرا در آب گرم حل نموده شیر گرم بنوشند

باب الجیم مع الدال المهمله

جدوار بفتح جیم و سکون دال و فتح واو و الف
و راء مهمله بفارسی زدوار و بشیرازی [illegible]
قردین و بیونانی ساطریوس و بعربی انطلا و بهندی [illegible]
نامند و آن بیخی است شبیه بسعد هندی املس [illegible]
صلب تر از آن و اکثر مدور [illegible] شکل گره دار بقدر انگشت
ما بان بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن آنست
که چون بخایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد
و نبات آن مقدار یک شبر و شاخ آن بنفش و برگ آن
شبیه به برگ [illegible] است [illegible] آنرا
اهل هند [illegible] آن است که بکسر نون و سکون

مانئی همارا بلسان ایشان جتی دافع و خلاص و بیس یعنی بس
و سده و سکون حتین مہاۓ یعنی زہر و بیش است
یعنی دافع و خلاص کننده از زہر است خصوص زہر بیش
که مهلک ترین زہر است بحدیکه نوشته اند ملا تقی ایمان
فیدیه ہمیچ تریاقی یادی ساده ست نمی نماید حتی زبان
باروتی نیز یکجدوار نسل است که شخصی مقدار نیم
مثقال بیش یکسر دیده در حالی لبهای او ورم کرده چشمهایش
بند شده از صدر قریب آمده و مجبور شد مقدار نیم مثقال
جدوار ایشان کرد با یک کاسه شیر تازه دوشیده
تا و خورانید بعد از یک ساعت شروع بقی کردن نمود
و متعفن با نواع رنگها چنانچه حاضران را از بوی
آن صداع عارض شد و اکثری بیهوش شدند و بعد از
آن تخفیف حیز ... و بار دیگر نیز نیم مثقال جدوار
سائیده با شراب انگوری باو خورانیدند باز قی بسیار
نمود و بعد از قی بخواب بر وی غالب نمود و در همین خواب
عرق بسیار از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا
طلب نمود و باذن الله تعالی از آن سم قاتل نجات و
صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد
یکی آنکه ظاهرش تیره و باطنش منقش مائل بسرخی و
عقربی شکل تلخ باشد و در طعم آن اول شیرینی کمی و بعد از
تلخی بسیاری محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و
بہترین جمیع اقسام است دوم آنکه ظاهر و باطنش
هر دو تیره رنگ مائل بزردی و عقربی شکل و تلخ باشد
و این در خوبی بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر و باطنش
سیاه و ساتیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این
هر دو قسم را هندی گویند و از جبال تبت و نیپال
و رنگپور و بہو رنگ و غیرها خیزد چهارم آنکه تیره رنگ
مائل بسیاهی و تلخ باشد و این قسم از بلاد دکهن خیزد
پنجم اندلسی است و آنرا انتلا گویند تیره رنگ بشیر سیاه و
نرم و کم تلخ میباشد و اکثر آن است که منبت این
بیش کوهی میباشد و میگویند که بسبب مجاورت این سمیت
آن بیش کم میشود بحدیکه اکثر اهل آن موضع سدا نیم
دانگ از آن بیش را میخورند و زیان نمیابند بخلاف آنکه
غالیه وه و تیز و تند باشند که مقدار بسیار کم آن ہلاک
میسازد و حکیم ہاشم در رسائل فاذ زہریه خود نوشته
که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید یا بیش بدون
بیش حتی محال خراسان خصوص حدود که بسبب مشرق
نزدیک باشد چه از جمعی شنیده که در کوه های قہستان
که واقع است میان مشهد مقدس و تبت گیاه جدوار
بسیار میروید اما جدوار کوچک و کم رنگ بسفیدی
مائل و اثر تریاقیت آن بسیار کم است و اما آنچه در
تبت میروید بسیار بزرگتر و بہتر و رنگین تر است از
آنچه در هند میروید و اثر و نفع تمام بر و مترتب
میشود و هندی بہتر است از آنچه در جاهای دیگر
میروید و جدوار بعضی از محال هند که نزدیک تبت
نزدیک تر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود
بہتر از جدوار سائر محال هند است و در نفع و اثر نزدیک
بجدوار خطائی است چنانچه مشک این موضع نیز
نزدیک بمشک خطائی است بحسب ترتیب جدوار
و آنچه در خراسان و سائر محال میروید بدون تر و اثر
بغایت ضعیف تر چه خوبی و بدی هر میوه و گیاه
بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع است
لهذا یک چیز در یکجا بسیار خوب میشود و اثر و نفع بسیار
بران مترتب میگردد و همان چیز در موضع دیگر چنان
نمیشود مثل ریوند که شخص محقق است که بیخ ریباس است
و نزد خود مکرر کنده و دیده و از اقتضای آب و هوا
و زمین چین آن است که ریوند آنجا در نهایت خوبی
و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف جاهای دیگر چنانچه
ان شاء الله در رسم الراء مع الالف ذکر خواهد یافت

در بیان جودت و ردائت جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن

بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت منقش مائل بسرخی
و منقش مائل بسیاهی و سفید و زرد میباشد لیکن همه
تلخ باید که باشند و هر نوع که تلخی آن زیاده باشد
بہتر است و همچنین هر چند عقربی شکل تر و صلب
سنگین تر و رنگین تر باشد که چون بسایند رنگ
آن منقش صاف مائل بسرخی باشد بہتر است و این نوع را
خطائی مینامند و احیانا بہترین او صاف چند دانه و بسیار
جدوار با تیکه ... و گاهی دیگر میرویند یافت میشود همچو
نوعی سیاه و آنرا که هندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر
و سنگین تر باشد بہتر است و اگر اندکی بسرخی گراید
قریب بخطائی است و همچنین اقوال دیگر و بدانکه جوانب آن
غیر الوجود و کم یاب است یعنی از تاجران و قیمت آن بیش
بنجهای تعلیه یکدواری رنگ کرده بجای جدوار می
فروشند و نیز گاهی بعض انواع بیش ضعیف را
در شیر جوشانده تا سمیت آن کم گردد و رنگ نموده
بعوض جدوار میفروشند و اگر چه بر طبیب لبیب
تشخیص فرق میان جدوار اصلی خالص و میان مغشوش
ظاهر است اما بنابر احتیاط که مبادا اشتباهی
واقع شود جدوار را مفید مجرب میسازند یعنی باید بعد از
تجربه و امتحان که خاطر از خوبی و تریاقیت و اثر و نفع
آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جدوار
اصلی و رنگ کرده و بنجهای دیگر چند روش است
یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزردی میگراید و چون
اندک رطوبتی بظاهر آن رسد بدون آنکه بسایند
بدست و یا بپارچه که یا سه که بند رنگ سرایت میکند
و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین میسازد
برنگ آنچه بدو رنگ کرده اند گاه منقش و بعضی اوقات
مائل بسرخی و گاهی برنگ گل گاوزبان و دیگر قناد دوم
آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جوشانیده و پختن
و خشونت و ناهمواری و شکنج بهم میرساند و اصلی یکسر
نکرده در نهایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر
صاحب بصیرت این معنی پوشیده نیست سوم آنکه چون
آنرا بشکنند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ
جمیع اجزای باطنش مساوی است و اختلافی ندارد
اصلی است و اگر آنچه قریب بظاهر آن است رنگین تر و
اندرون آن کم رنگ تر رنگ کرده است و اما فرق
میان جدوار و بنجهای مشابه آن بر صاحبان هوش و شعور
که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست

چه بجیاے دیگر همه در جمیع اوصاف مذکوره از شکل و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدوار هستند هر چند در بعض اوصاف اندک مشابهتے داشته باشند واما فرق میان جدوار و کشس نیز بچند وجه است یکی آنکه بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگش سرخ تر دوم آنکه چون بیش را تراشند و بر زبان رسانند زبان را گزد و احداث حرقت و حرارت نماید و بسیا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت آن را چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند واما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان نیز بتلخی یا بحجم و شکل است والا باستعمال جدوار اصلی نمایند از افادهٔ خاصیت و تریاقیت و غیر آن اما تجربهٔ اصلی جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آنکه در چه مرتبه است بدین نحو است که درمے از زهر هر کدام که باشد واگر بیش باشد بهتر است بخورد میمونے یا خروسی دهند و گفته اند که اگر این امتحان در خروس دشتی صحرائی که عبارت از تذرو است و بفارسی تذرو و بعربی تدرج گویند واقع شود بهتر است چراکه مزاج او خشک تر و گرم تر است و بهتر این است که چنین نمایند که مقدار قاتل بیش را که از نیم دانگ تا یکدانگ است بخوردن آن داده و بفاصله جدوار بقدر یکدانگ تا دو دانگ بخورد او دهند اگر دفع سمیت بیش نمود جدوار خوب است و معتمد والا نه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند که قوی باشد که اشتباه واقع نشود و دیگر آنکه مقدار قاتل افیون در فراخیکه متوسط باشد نه بسیار ضعیف نه بسیار قوی و معتاد بافیون نباشد دو درهم مثلی که یک مثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان بخورانند دو ساعت بعد همان مقدار جدوار سائیده بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب و مجرب است والا فلا و امتحان دیگر آنکه چون بیش بزبان و لب رسانند دانا سوزش و بجوشش لب و زبان عارض گردد از مالیدن و خوردن اندکی جدوار اگر زود دفع اذیت نماید آن شود خوب و اعتمادی است والا نه بس

فصل در بیان مزاج و کیفیت منافع جدوار

بدانکه جدوار گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذع و گزنده و سوزی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت وارد یا دآن مرآن را بر دو را و شاید آنچه شیخ رئیس در رساله ادویهٔ قلبیهٔ خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنابر همین باشد و اثر و نفع آن بهمین کیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است ولهذا انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه را نافع است والا میبایست که مخصوص سموم بارده امزاج بارده باشد نه حاره یا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از حاره باشد و حال آنکه مساوی است بلکه باید که بکیفیت فقط نباشد کما ذکر فی المقدمه و مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال گفته اند و قائم مقام تریاق کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشاء و باد زهر جمیع سموم است و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و مشهی و مبهی مدر و نافع است از برای عفونت اخلاط و تب ربع و استسقاء و عسر البول و تسمین بدن و صداع و یرقان و قولنج و صرع و فالج و امراض بارده را آشامیدن آن و طلای آن جالی جلد نافع است درد دندان و درد چشم را و با سرکه رافع طاعون و برص و مانع وبا است و بالجمله منافع و خواص این بیخ بسیار است یکی آنکه باد زهر و تریاق و دافع اکثر سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است حتی بیش که بدترین آنها است دافع و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصے را مارے از مارهای قتال بگزید مقدار نیم مثقال آن را با فسرانی سائیدن و بخورد او دادند بفرمان باری تعالی صحت یافت و در دفع زهر عقرب حتی عقرب جراره که سمیت آن قوی تر است و رتیلا و جمله حیوانات زهر دار شربت مقدار دو دانگ آن با شراب نافع است دیگر آنکه مجموع دردها و اوجاع را بتسکین آرد اگر در اعضا

ظاهرا باشد با گلاب یا با آب برگ تنهائی یا با چند دانه فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اگر در باطن باشد مقدار دانگے یا دو دانگ آن را بسایند با قدری شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج بخورند و در وجع قولنج و درد گرده و معده و سنگ کلیه و مثانه و عسر البول با شیره تخم خیارین سائیده بیاشامند و نیز مجموع اورام بلغمیه و صفراویه و دمویه و سوداویه را سود دارد در ابتدا و انتها اما در ابتدا ماده را باز گرداند و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج بتنضیج باشد تنضیج دهد خصوصاً اورام مغابن چون زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا نمایند خصوصاً با آب کشنیز تازه و جهت حاره آن خیارک را نیز تحلیل دهد دیگر آنکه جزو بخشاید و هیچ سمیت باد زهر سد و بعضے را بکیفیت و بعضے را بالصورت و ماهیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام وبا و طاعون هر کس که طاعون برآورد با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند بعون الله تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بغایت قوت دهد از جهت ازدیاد حرارت غریزی و تقویت قوی و ارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن با سرکه در ابتدا بر خنازیر بغایت مفید بود و تحلیل دهد آن را دیگر آنکه چون بر ریشهای خبیثه و زخمهای کهنه قدری از آن را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زائل کند و تازه برویاند و جراحت را باصلاح آورد دیگر آنکه چون با بعضے روغنهای مناسبه چون روغن قسط و گل سرخ و سورنجان و بابونه با گلاب یا عرق و امثال آن سائیده بر موضع مفاصل بمالند و قدری با گلاب سائیده بخورند بسیار مفید است دیگر آنکه کسے را که ضعف دل یا خفقان و طپش و افسردگی دل باشد خصوص که از برودت باشد چون چند روز هر روز مقدار نیم درم از آن را با جلاب یا شراب یا یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و مانند اینها و عرقهای مناسبه مثل عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و امثال اینها بخورد دل او را بغایت قوت دهد و تفریح بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه

اعضای رئیسه مقرر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه
باید نمود در اول فصل ربیع باین طریق که دو روز این
منضج را بنوشند نسخه منضج آن گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه افتیمون
از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست دانه
ادویه را سوای افتیمون بجوشانیده در آخر افتیمون را در
پارچه کتان بسته در آن انداخته یکجوش دیگر داده فرود
آورده دو ایم کیسه را بمالند تا سرد شود پس کیسه را مالیده
فشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده بنوشند ترنجبین
کاسنی آفتابی در آن حل کرده باز صاف نموده بنوشند و روز
سوم بر اجزای مطبوخ مذکور سنا مکی اصل السوس مقشر
کشوث از هر یک دو مثقال بیفزایند شب چهارم
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک
نیم مثقال غاریقون کثیرا از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده
حب ساخته بورق نقره کشیده وقت خواب فرو
برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند
مطبوخ صبح گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه
پرسیاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس مقشر
افتیمون از هر یک دو مثقال سنا مکی چهار مثقال
عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه
مجموع را سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون
را در آخر به کتان بسته در آن اندازند و یکجوش دیگر داده
فرود آورند و دو ایم کیسه را بمالند تا مطبوخ سرد شود
پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده
شیرخشت خراسانی گلقند آفتابی از هر یک دو
مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر از هر یک پانزده
مثقال داخل کرده بمالند و بپالایند و روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند اگر همین
تنقیه بدن پاک شد بهتر والا یک مرتبه دیگر تکرار
نمایند پس سه روز هر روز هلیله مربا بگلاب
شسته تناول نمایند و بعد از آن تخم فرنجمشک یک
مثقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند
پس هفت روز این حب را فرو برند نسخه صفت آن
جدوار خطائی یکدرم و یکدانگ بهمن سرخ بهمن سفید
زرنباد درونج عقربی خولنجان زرنب از هر یک نیم
مثقال و نیم دانگ مایه شتر اعرابی ورق نقره ورق
طلا مروارید ناسفته فادزهر معدنی خطائی از هر
یک یکدانگ کوفته بیخته بشیره نبات سفید
بقوام آورده سرشته حبوب سازند و هفت حصه
نموده هر روز یک حصه را با گلاب فرو برند و بعد از
چهار ساعت از روز گذشته نخود آب بخورند و آخر
روز تخم بالنگو یک مثقال گلاب دو مثقال نبات
سفید پنج مثقال بنوشند و شب پلاو گوشت مرغ
جوان یا گوشت بره بخورند و هفته بعد از خوردن این
حبوب آرامست و پرهیز ترشیها و غذاهای
غلیظه و اعراض نفسانیه پرهیز نمایند ۞ طریق دیگر
بگیرند جدوار خطائی مجرب یکدرم و سه حصه نمایند
و هر روز یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته
صبح ناشتا فرو برند و از عقب آن شربتی از نبات
و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک بنوشند و
بعد از سه ساعت نخود آب گوشت جوان مرغ با
ادویه حاره مانند دارچینی زعفران تناول نمایند
یا قیمه شوربا بخورند قلیه پلاو نیز خوب است و از
حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از
خوردن آن چند روزی خوردن تالی و اغذیه غلیظه
پرهیز کنند اولی و فائده این دوا بسیار نوشته اند

فصل در بیان حبوبی که اصل و عمود آنها جدوار است

و نیز در آنجا قدری افیون از برای حفظ ترکیب
داخل است و اصل و عمود آنها جدوار است بخلاف
حبوب جدواری که در باب افیون ذکر نموده شد
که اصل و عمود در آنها افیون است و جدوار از برای
اصلاح افیون داخل است ۞ حب جدوار
که اوجاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و قوتها
و نشاط آورد و مقوی اعضای رئیسه است و معده
نهایت نافع است نسخه صفت آن جدوار خطائی
از نوده درونج عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر
سفید مومیائی دار ابجردی از هر یک دو درم بسباسه
مصطگی عود هندی افیون گاوزرونی بزرالبنج سفید از هر
یک یکدرم مشک ترکی نیم درم اجزا را کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی شربتی از یک
تا دو حب و اگر عنبر اشهب و مروارید ناسفته و کهربای
شمعی از هر یک یکدرم داخل نمایند بسیار دوا قوی
حب جدوار دیگر و اوجاع صدر را نافع باشد
و دل و دماغ و جمیع اعضای رئیسه را قوی گرداند و نشاط
و فرح آورد و نعوظ قوی آورد و طعام هضم کند
و سرعت انزال و سلس البول و لینت طبع و زکام و نزله
باز دارد و دور گرداند نسخه صفت آن جدوار خطائی
هشت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی از هر یک
دو مثقال و نیم فلفل زرنباد مصطگی عود قماری سنبل الطیب
قاقله کبار دارفلفل قرنفل جوز بوا صمغ عربی خولنجان
دارچینی عاقرقرحا افیون از هر یک یک مثقال و نیم
زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند هر حبه بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام یک
عدد با گلاب فرو برند و اگر نزله باشد با عرق
گاوزبان و از حموضات پرهیز نمایند ۞ حب جدوار
دیگر فادزهر و مومیائی که از آن اقوی است نسخه
صفت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال فادزهر معدنی
یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دار ابجردی مشک ترکی
خالص از هر یک یک مثقال عود قماری خام دارچینی
قرنفل جوز بوا گل سرخ منزوع شقاقل مصری سعد
کوفی ایرسا هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید
ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد
بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هر یک
سه مثقال صمغ عربی یک دانگ و نیم ترمس تخم
خرفه بقشر تخم خشخاش از هر یک ده مثقال زعفران
هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ یک
مثقال کوفته بیخته بگلاب مقوم سرشته حبوب سازند

معرجی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند
شربتے دو حب نوع حب جدوار نواب تقرب خان
که بجهت نواب اشرف خان ترکیب نموده نسخه
آنرا به نواب معزی الیه داده بودند صنعت آن جدوار
خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون
خصیة الثعلب قسط الذریره زعفران از هر یک
دو مثقال صندل سفید مصطگی اسارون شامی عود
قماری خام کثیرا افیون خالص عنبر اشهب از هر یک
مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
معرجی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی
یک حب تا دو حب نوع حب جدوار حکیم ملا الهداد ولد
حکیم ابوالبرکات همدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی
صنعت آن عود قماری خام مصطگی رومی بهمن سرخ
پوست زرد اترج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید
بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته بسد فادزهر
معدنی کهربائی شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید
صمغ عربی بزرالبنج سفید از هر یک یک مثقال افیون
کازرونی دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران
نیم مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک ده عدد
بدستور معرجی حبوب سازند هر حبے بقدر نخودے شربتے
دو حب نوع حب جدوار دیگر که در قوت باه و امساک
منی بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن
جدوار خطائی مجرب افیون زعفران از هر یک نیم مثقال
قرنفل بادرنجبویه کبابه چینی فلفل دارفلفل از هر یک
سه درم عود هندی چهار درم قرفة الطیب دو درم مشک
ترکی مصطگی رومی از هر یک یک مثقال بابونه مروارید
ناسفته از هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب سکری یا
بشیرهٔ نبات مقوم سرشته حبوب سازند نوع حب جدوار
که غفر الله له ولوالده و لی بحق محمد صلعم و آله و اصحاب
صنعت آن جوز بوا پنج عدد میان آنها را خالی کرده
افیون کازرونی یک مثقال نقیله کرده دران جوزها
بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نمایند
بعد یکه خمیر قریب بسوختن گردد خمیر را از آنها جدا کرده

جدوار خطائی مجرب بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری
خصیة الثعلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قماری
غرقی خام زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان
زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل الطیب
مصطگی قرنفل غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم
فلفل سیاه دانه خیربوا قاقله کبار زرنباد بادرنجبویه
خولنجان تخم لبوب مغز حب سنه دار مغز حب الزلم
مغز چلغوزه کنغر نارجیل مقشر مغز حب الصنوبر از هر یک
دو مثقال مایهٔ شتر اعرابی کثیرا صمغ عربی از هر یک
مثقال تخم خشخاش مقشر حب الفلفل تخم خرفه مقشر
از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق طلا
ورق نقره محلولین از هر یک نیم مثقال نبات سفید
هفت مثقال بدستور معرجی حبوب سازند هر حبے
بقدر نخودی شربتے از دو حب تا چهار حب و اگر
در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه قرنفل
افعی بوزن آن داخل کنند نوع حب جدوار ساخته
متاخرین است مقوی اعضاے رئیسه و باه و مولد
منی و مغلظ آن و باعث حصول ولد است باذن
الله تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو درم
مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد زرنباد صمغ عربی
طباشیر عود غرقی خام قرنفل سنبل الطیب جوزبوا
بسباسه قاقله کبار درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
بادرنجبویه زعفران تخم انجره تخم شلغم حرمل
خشخاش سفید خشخاش سیاه عنبر اشهب مشک
خالص از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن مشک
ربع مثقال است یاقوت رمانی لعل بدخشی از هر یک
ربع مثقال ورق نقره ورق طلا محلولین از هر یک
ربع مثقال چلغوزه مغز سر گنجشک نر خصیة الثعلب
مصری کشن خراطین شبیه لسان العصافیر افیون
مصری خالص از هر یک یک مثقال و در نسخه دیگر بوزنه
شقاقل مصری پنج تفاح از هر یک نیم مثقال داخل
است و در نسخه دیگر افیون داخل نیست اجزا کوفته
بیخته با گلابے که دران صمغ عربی ربع مثقال و نبات

دو مثقال خیسانیده باشند سرشته حبوب سازند هر
حبے بقدر فلفلے و نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در شیشه
خشک نمایند شربتے از هر یک حب تا سه حب نزد بعضی
دو نیک تا پنج حب نوع حب جدوار مقوی دل و نافع جمیع
همه قوی و اعضاے رئیسه از دل و دماغ و کبد و
سائر اعضا و اعصاب و باه را قوت بخشد و ریاح
غلیظه را دفع کند و سعال بلغمی و نفث الدم و اوجاع
نقرس و مفاصل و بواسیر و فالج و لقوه و سکته و صرع
و نزله و شقیقه و استرخاے زبان و درد چشم و
سرعت انزال و قوت باه و قروح امعا را سودمند بود و
دفع ضعف معده آورد و بر اشتهای طعام و هضم یاری کند
و سیاهی موی را محافظت نماید و دفع زهر جانوران
گزنده نماید و رنگ را سرخ گرداند و قولنج بکشاید و بول
بر آرد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و دفع وحشت و غم صفرا و
دیوانگی و سودا را دفع کند و مداومت آن از جمیع
امراض مذکوره و علل بلغمی و سوداوی ایمنی بخشد پیش
از طعام و بعد از طعام توان خورد نوع صنعت آن
جدوار خطائی مجرب زعفران راسن مقل ازرقی
کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید جند بیدستر افیون تخم
سداب تخم گزر درونج گل سرخ زنجبیل از هر یک یک
مثقال صیرفی که چهار ماشه باشد دارفلفل دو
مثقال و یک ربع زرنباد هفت ماشه آمله مقشر
شقاقل مصری از هر یک شش ماشه اسارون دارچینی
بادرنجبویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج ماشه بزرالبنج
سفید عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری غرقی
خام صمغ عربی قرنفل خولنجان خصیة الثعلب مصری
بسباسه نعناع گاوزبان حب الاس سعد کوفی مغز تخم
خیارین مغز بادام مقشر ماهی سقنقور اگر نباشد
بدل آن ریگ ماهی یا هر دو اسپند سفید مروارید ناسفته
تخم لیمون درونج عقربی از هر یک یکدرم صیرفی که سه
ماشه باشد سنبل الطیب قاقله کبار فرفیون ریوند چینی
مصطگی رومی سلیخه شیطرج هندی زرنباد و تخم گل
نیلوفر مایهٔ شتر اعرابی نخود الوندی عنبر اشهب از هر یک

نیم مثقال صیرفی لبه دوالمرتبات مشک خالص بخته
یاقوت رمانی از هر یک یک ماشه جندبیدستر نیم ماشه
ورق طلا ورق نقره محلولین بقدر کفاف ادویه کوفته
بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی
در ورق پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک
حب تا سه حب حب جدوار دیگر منفعت آن جدوار
خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب زرنباد درونج عقربی
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران ورق طلا
از هر یک یک مثقال ورق نقره گل گاوزبان از
هر یک دو مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشانی مشک
تبتی خالص عود هندی غرقی خام صمغ عربی افیون
خالص از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند حب جدوار دیگر منفعت
آن جدوار مجرب زرنباد دارچینی تخم کرفس عود قماری
غرقی خام از هر یک ثلث درمی بزرالبنج دو ثلث
درمی ادویه کوفته بیخته صمغ عربی را در گلاب بکار برده
با آن بسرشند و حب سازند هر حبه بقدر نخودی بورق
طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی از یک
حب تا سه حب این حب فالج و امراض بارده را
نافع است و امساک آورد حب جدوار دیگر منفعت
آن جدوار خطائی مجرب بزرالبنج زعفران از هر یک
نیم مثقال سنبل الطیب پوست بیخ بنفشه سکلس اسارون
از هر یک یک و نیم مثقال افیون عاقرقرحا عنبر اشهب
مصطگی سلیخه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال
زرنب درونج عقربی عود هندی دارچینی از هر یک
یک مثقال و ربع مثقالی نانخواه مشک خالص
فلفل سیاه از هر یک ثلث مثقال ادویه کوفته بیخته
بعسل بسرشند و حب سازند حب جدوار مختصر
منفعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب از هر یک
یک مثقال مصطگی زعفران افیون از هر یک دو
مثقال و اگر افیون را یک مثقال کنند و برای
غیر معتادین بافیون نیم مثقال کنند بهتر است مشک
نیم مثقال افیون را در گلاب حل کرده صاف نمایند
و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد ادویه کوفته بیخته
بآن سرشته حبوب سازند حب جدوار دیگر
منفعت آن جدوار مجرب افیون خالص اعلی عود
غرقی خصیة الثعلب مصری از هر یک یک درم عنبر اشهب
یک درم و دو ثلث درم درونج مشک خالص فلفل
ورق گل سرخ زرنب از هر یک ثلث درم فلفل
سنبل الطیب جدوار طباشیر ترقرنفل قاقله بسباسه
از هر یک دو ثلث درم ورق نقره ورق طلا بقدر
کفاف ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند شربتی از یک حب تا سه حب حب
جدوار دیگر نافع از برای امراض سوداویه منفعت
آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مروارید ناسفته
بسد مقشر گل گاوزبان تخم فرنجمشک صندل
سفید کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید از هر یک مثقال
افیون یکدانگ زعفران نیم مثقال لاجورد مغسول
چهار دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته
حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی شربتی دو حب

فصل در ذکر حبوب جدواری که اصل و عمده
در آنها جدوار است و افیون و اول آن حب
حب جدوار از متاخرین در تقویت باه و رفع

وضعف دل و معده بنهایت نافع است منفعت
آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دار فلفل
تخم بادرنجبویه از هر یک یک مثقال تخم فرنجمشک
عود قماری قرنفل کبابه چینی قرفة الطیب فلفل از
هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری سه مثقال
زعفران نیم مثقال ادویه کوفته بیخته قند سفید
نبات دو دو مثقال بقوام آورده ادویه بدان
سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی بورق طلا
نقره از هر یک سی عدد پیچیده نگاه دارند شربتی
نیم مثقال حب جدوار دیگر از متاخرین مبهی
هاضم و مقوی بدن است و نافع است از برای
سموم منفعت آن جدوار خطائی مجرب عود قماری
خام صندل سفید زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربی
فلفل درونج عقربی دارچینی از هر یک دو مثقال مصطگی
عاقرقرحا مشک تبتی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته
بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند حب جدوار
منقول از بیاض حکیم محمد حسین بخط معزی الیه بدن را
قوت دهد و حافظ صحت و مقوی اعضاے رئیسه و معده
و دافع آلام و امراض بارده است منفعت آن جدوار
خطائی مجرب صندل سفید بگلاب سوده زرنباد دارچینی
درونج عقربی صمغ عربی از هر یک یک مثقال عود قماری
خام یک مثقال و نیم مصطگی رومی زعفران عاقرقرحا
از هر یک نیم مثقال قرنفل فلفل سیاه مشک ترکی
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته باشیرهٔ نبات سفید
سرشته حبوب سازند هر حبه بقدر نخودی شربتی
یکدانگ حب جدوار اطبای هند گفته اند
که حافظ قوی و ارواح است و چون هر سال چند روز
بآن مداومت نمایند بعمر طبیعی میرسانند منفعت
آن جدوار خطائی مجرب تخم گندنا دارچینی فلفل
دار فلفل کندر طلق مکلس فولاد مکلس از هر یک سه مثقال
دانه هیل بوا قرنفل زنجبیل زعفران سیر مقشر طری زرد
از هر یک دو مثقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قماری
خام تخم غاریقون بیش سفید از هر یک چهار مثقال
طباشیر نباتی یک مثقال مصطگی پنج مثقال ذهب مکلس
یکدانگ طلق مکلس و فولاد مکلس و ذهب مکلس را در
روغن گاو بجوشانند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن
بسرشند و بعسل مصفی بقوام آورده سرشته حبوب
سازند هر حبه بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده
نگاه دارند شربتی دو حب حب جدوار پادزهری
موسیائی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده
معزی الیه میرزا عبدالباقی قلمی فرموده اند در بیان
منفعت و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب لیسای ایله
آن بسیاری تجربه حواس خمسه باطنی این حقیر و تقدیم
معتادی آن مجرب است طبع این حقیر صورت بسته امید که
در نظر مجربان این دودمان ولایت نشان مورد تحسین
و در مذاق طبع صوفیان آستان خسروشاه نشان شیرین آید

نسخت آن جدوار خطائی مجرب هفت مثقال فادزهر
معدنی مثقال مروارید ناسفته دو مثقال یاقوت
رمانی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال زعفران عود ممیا
دارابجردی از هر یک نیم مثقال مومیائی را در روغن
بنفشه بادام یا روغن مغز پسته مدبر در بنفشه گداخته
باقی ادویه را سوای جواهر و فادزهر کوفته بیخته جواهر
و فادزهر را با لعاب بزر قطونا که در آن صمغ عربی و کتیرا
حل کرده باشند صلایه نموده بعد از آن ادویه را با آن
سرشته در هاون سنگی بمالند بعد از آن حبها سازند
هر حبے بقدر نخودے بورق طلا پیچیده یا ورق نقره
و در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتے چهار ادقیه
حب جدوار حکیم عماد الدین محمود منقول از خط میرزا
محمد باقر ولد حکیم مغفری الیه نسخت آن جدوار خطائی
مجرب پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم
مثقال زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته
زعفران ورق طلا از هر یک یک مثقال یاقوت رمانی
لعل بدخشی صمغ عربی عود قماری خام از هر یک نیم مثقال
ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال و یکدانگ
بدستور مسطور حبوب سازند شربتے چهار قیراط حب جدوار
دیگر نسخت آن جدوار خطائی مجرب بنفشه نیم مثقال
فادزهر حیوانی قرنفل زعفران عاقرقرحا جندبیدستر
جوزبوا بسباسه دارچینی دانه هیل بوا ورق طلا محلول
ورق نقره محلول از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودی شربتے از سه
حب تا هفت حب نسخت حب جدوار صغیر جدوار خطائی مجرب
مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات سه جزو با
لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتے نیم درم حب
جدوار که در تقویت قلب و دماغ و جمیع اعضای رئیسه
و دفع رطوبات دماغی و درد معده و برودت دماغ و
معده نفع تمام دارد نسخت آن جدوار خطائی مجرب
عود غرقی خام مصطگی از هر یک پنجدرم دارچینی گل گاوزبان
گاوزبان پوست زرد اترج از هر یک شش درم درونج
اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغار فلفل دار فلفل

ریوند چینی عاقرقرحا سنبل الطیب دوالزرنباد وج
ترکی مشک خالص عنبر اشهب از هر یک یک نیم
درم اجزا کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حب
بقدر فلفلے در بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک
نمایند شربتے یک حب تا سه حب و تا پنج حب حب
قوت و فراخ نسخت جدوار دیگر که مبهی و با شهیم طعام
و مقوی بدن است نسخت آن جدوار خطائی مشک
مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل
صمغ عربی درونج عقربی فلفل سیاه از هر یک دو مثقال
مصطگی زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند شربتے از یک دانگ تا دو دانگ
حب جدوار دیگر نهایت مقوی باه است و در امساک
منی بی نظیر نسخت آن جدوار خطائی بهمن سرخ
بهمن سفید زعفران صندل سفید مروارید ناسفته
از هر یک پنج مثقال فادزهر حیوانی مجرب یکدانگ
عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل دار فلفل
گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال قرص افعی
تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال
زرنباد دارچینی ابریسم شقاقل مصری سنبل الطیب
از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ
مکلس از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بیخته
نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوب سازند
هر حبے بقدر نخودے در سایه خشک نمایند شربتے
پنج عدد حب جدوار دیگر امساک منی کند و سرعت
انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پشت
را قوی گرداند و ضیق النفس را نافع بود و بواسیر
بادی و خونی را سود آورد و سعال کهنه و سرفه و سل
را مفید است نسخت آن علک البطم مصطگی رومی
از هر یک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانگ
و نیم جدوار خطائی مجرب دو دانگ زعفران یکدرم
اجزا را نرم سائیده با اندک شیره نبات بگلاب
بقوام آورده سرشته حبوب سازند هر حبے بقدر نخودی

بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتے پنج حب نسخت حب جدوار تالیف حکیم محمد حسین
حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس مقوی و مسوی
جمیع اعضای رئیسه و مقوی باه است و نشاط آورد
و مجرب است نسخت آن جدوار خطائی مجرب جوز
هندی قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر بهمن
سرخ قرنفل مایه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال زرنباد
درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی
عود بلسان فلفل سفید زنجبیل ریوند چینی بادرنجبویه
ساذج هندی بسباسه خولنجان کبابه چینی عود الصلیب
بوزیدان تودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم فرنجمشک
درونج عاقرقرحا از هر یک دو مثقال گل گاوزبان خصیة
الثعلب مصری مصطگی رومی طباشیر سفید پوست
زرد اترج حماما از هر یک پنج مثقال صمغ عربی
هفت مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال
بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند و بورق طلا
و نقره از هر یک یک مثقال پیچیده در سایه خشک نمایند
و باید که حبوب هر یک بقدر نخودی باشند شربتے از
پنج حب تا هفت حب با عرق جزر بمقدار یک اوقیه
فرو برند حب جدوار دیگر نسخت آن جدوار خطائی
آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب
از هر یک پنجدرم کهربا شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی
تخم کرفس ساذج هندی حب بلسان سلیخه عود بلسان
فرفیون زنجبیل دارچینی کبابه چینی زراوند مدحرج
اسارون شامی زرنب عود هندی خام عرقی پوست
بیرون پسته صمغ عربی دار فلفل عقیق یمانی بسد
یشب سبز از هر یک سه درم زعفران نانخواه جوزبوا
بسباسه حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری
از هر یک شش درم عاقرقرحا درونج عقربی حرمل صافی
از هر یک چهار درم بزرالبنج سفید زرنباد از هر یک دو درم
عنبر اشهب یکدرم ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره پنجاه عدد
ادویه را آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه سائیدنی است

روغن بریزند و با آتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرہم
آید و احتیاط نمایند که نسوزد و عندالحاجت استعمال نمایند
و نوشته که اگر در بعضے بلاد برگ درخت نیم یا پوست
درخت مغیلان یا جدوار خایق سمن یافت نشود باکی
نیست بتخفیف آن لیکن تمام اجزا بہتر و اولی است
مرہم جدوار دیگر قروح خبیثه و ناسور و زخم آتشک
و زخمہاے کہنه را نافع و مجرب است ؎ صنعت آن
جدوار خطائی مجرب یک مثقال موجویه تنه پوست
درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده از ہر
نوزده مثقال برگ نیم در سایه خشک کرده موم زرد
غیر مستعمل از ہر یک سی و ہفت مثقال و نیم روغن کنجد
سفید ہفتاد و پنج مثقال اجزا را سواے جدوار
در شش ہزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد
که ہزار مثقال باشد مالیده صاف نموده بعد ازان
موم و قند و روغن را داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند
که آب رفته روغن بماند پس جدوار را نرم سوده داخل
کرده در ہاون بدسته بمالند تا یکسان مانند مرہم شود
و در ظرف چینی نگاہدارند و عندالحاجت بکار برند

فصل در ذکر نسخ معاجین جدواریه

این معجون را موسی بن میمون از خط شیخ رئیس نقل
کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته
که نہایت مقوی باه است و دافع جمیع سموم و زہرہا را
قوی گرداند و اعضاے باطنه را تمام علی العموم قوت
دہد خصوصاً دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود ابخره
بدماغ است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاہر
باطن کند و کند ذہنی زائل گرداند و تفریح آورد و سر
را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بیمارے
از امراض است و فوائد این معجون را بسیار نوشته
و ما مختصر کردیم ؎ صنعت آن جدوار خطائی مجرب
قسط تلخ غنچه گل سرخ منزوع الاقماع پوست ہلیلۀ
کابلی پوست ہلیلۀ سیاه پوست بلیلۀ از ہر یک یک
اوقیه آمله منقی دو اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس
گاوزبان از ہر یک یک اوقیه لسان العصافیر شقاقل
تخم ہلیون تخم خربزه تخم جرجیر بہمن سرخ بہمن سفید بوزیدان
مصطگی عود بلسان با قشر از ہر یک نیم اوقیه کبابه چینی
قرنفل دارچینی از ہر یک ربع اوقیه کوفته بیخته
به روغن بادام شیرین و روغن مغز پسته چرب کرده
نموده با عسل منقی دو وزن ادویه و جلاب سه رطل
که بقوام آورده باشند بسرشند و ہر روز یکمثقال
آنرا تناول نمایند تا مزاج باعتدال آید ؎ معجون
جدوار دیگر مقوی باه مجرب است ؎ صنعت آن
عود قماری خام قرنفل شقاقل مصری خصیة الثعلب
مصری از ہر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابه
چینی فلفل تخم بالنگو دارفلفل از ہر یک دو مثقال
تخم بابونه مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب از
ہر یک یک مثقال قند سفید سه وزن ادویه قند
را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با آن معجون سازند
معجون جدوار نواب حکیم الممالک مرحوم ؎ صنعت
آن پوست ہلیلۀ کابلی ہلیله سیاه پوست بلیله آمله
مقشر دارچینی وج ترکی از ہر یک دو توله سعد
کوفی یک و نیم توله زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل
کندر از ہر یک یکتوله مغز پسته سه توله مویز منقی
بیست توله اسطوخودوس پوست زرد اترج
گاوزبان گیلانی جدوار خطائی تخم خربزه از ہر یک
دو توله قسط تلخ غنچه گل سرخ لسان العصافیر
شقاقل مصری تخم ہلیون زعفران بہمن سرخ بہمن سفید
انیسون مصطگی عود الصلیب عود بلسان از ہر یک یکتوله
روغن بادام شیرین روغن پسته از ہر یک پنج توله
عسل منقی یک و نیم سیر قند سفید پاؤ سیر ترنجبین
بیست توله بقوام آورده علی الرسم معجون سازند
شربتے از یک مثقال تا دو مثقال :-

فصل در ذکر نسخ مفرحات جدواری

مفرح جدوار که حسب الامر حضرت اقدس اعلی
ظل الہی شاه سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر
موسوی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخه آنرا گرفته ؎
صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران تخم ریحان
عود ہندی قرنفل پوست اترج خولنجان بسباسه جوزبوا
میعه سائله از ہر یک دو درم و نیم انیسون تاج سوخته
مرزه افتیمون از ہر یک یکدرم کافور قیصوری مشک
ترکی عنبر اشہب مروارید ناسفته استخوان دل گوزن
یعنے بادزہر حیوانی گوزنی از ہر یک نیم درم ورق طلا
ورق نقره از ہر یک بیست و چہار درم آب سیب شیرین
عرق گاوزبان از ہر یک قدری قند سفید ده وزن
مجموع ادویه قند را در آب سیب عرق گاوزبان حل
کرده بقوام آورند و اجزا را با آن معجون سازند شربتے
دو درم تا سه درم ؎ مفرح جدوار جلالی ؎ صنعت
آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته یاقوت رمانی
بادزہر معدنی خطائی کہربائے شمعی لبد محرق پوست
بلیلۀ عود قماری تمام اسارون شامی ابہل و
بسباسه زرنباد خصیة الثعلب مصری بہمن سفید بہمن سرخ
گل گاوزبان ورق گل سرخ بوزیدان شقاقل مصری
تخم خشخاش از ہر یک سه مثقال ابریشم مقرض مقشر
لاجورد مغسول ریوند چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب
مصطگی رومی زعفران سادج ہندی عنبر اشہب مایه
شتر اعرابی صندل سرخ دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا
درونج عقربی سعد کوفی بادرنجبویه تخم ہلیون تودری
سرخ تودری زرد قاقله کبار تخم فرنجمشک کبابه چینی
خولنجان طباشیر سفید ورق نقره از ہر یک دو مثقال
مشک ترکی ورق طلا از ہر یک یک مثقال آمله منقی
ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین از ہر یک
چہار یک من تبریز قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی
دویست مثقال بدستور مفرح معجون سازند شربتے از
یکدرم تا یک مثقال طبعی و در نسخه دیگر پنج مثقال
افیون درین مفرح داخل است و نسخه اول خوب است
مفرح جدوار شریفی ؎ صنعت آن جدوار خطائی
مجرب وج ترکی نارمشک سنبل الطیب دارچینی تخم رازک
تخم شلغم رازیانه خصیة الثعلب مصری مخلصه زرشک منقی
گل مختوم مروارید ناسفته کہربائی شمعی از ہر یک سه مثقال
پوست زرد اترج گل گاوزبان صندل سفید شیر آمله منقی

طباشیر سفید ابریشم مقرض از هر یک پنج مثقال بهلیله
تا ریخ خشک کرده مغز تخم خیارین عود هندی عود
دام تخم خرفه مقشر از هر یک هفت مثقال زرنبل
جوز بوا خولنجان سعد کوفی تخم افنجمشک زرنب
بسباسه فادزهر حیوانی شطیا تا آتی از هر یک یک
مثقال و نیم ترنجبین الطیب دار فلفل قاقله کبار زنجبیل
فلفل سیاه کافور قیصوری لعل بدخشی زمرد اعلی
از هر یک یک مثقال پوست بیرون پسته حنطیانا
تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد مغز حبة الخضرا
مغز چلغوزه مصطگی قاقله صغار درونج عقربی کبابه
چینی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو مثقال یاقوت
رمانی بادرنجبویه فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب
از هر یک چهار مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق
طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید
چهارصد مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند میرزا
محمد باقر حکیم باشی نقل نموده که من این مفرح حسب
الامر اعلی ساختم لیکن کافور و فادزهر حیوانی را داخل
نکردم و مشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض
مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن
هنوز تجربه نشده ***

باب الجیم مع الزاء المعجمه

جزر بفتح جیم و زاء معجمه و راء مهمله بفارسی گزر
و زردک و بهندی گاجر گویند بری و بستانی میباشد
بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستدیر
در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی ملطف
و مدر بول و حیض و خصوصا بری آن و مفتح
سدهٔ جگر و استسقا و قاطع بلغم و مقوی معده و
ملین و بر هضم و چون بکوبند و بر قروح متاکله ببندند
نافع است آنرا و جهت سرفهٔ کهنه و درد سینه و ذات الجنب
و درد معده و جگر و تسکین مغص و اخراج حصاة مفید
و تنقول طبیخ رئیسهای آن محلل خون جامد و مربای
آن بغایت مبهی و منعظ و مقوی احشا و جسم و
باصره و سریع الهضم و مداومت آن بسرکه و نمک
جهت ازالهٔ سپرز معدیل و مقوی معده و دیگر بادی
و دوشاب آن قریب بمربای آن است و نبید
آن که آب افشردهٔ آنرا با ربع وزن آن عسل
جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود قوی
مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق کم
باادویه مناسبه گرفته شود بدستور یکه اشاراتش
عنقریب مذکور خواهد شد جمیع آثار نایب
مناب خمر است مگر در زیادتی اسکار و ضماد برگ
آن جهت آکله نافع و جرم آن بطی الهضم و نفاخ
و مضر محرورین و مصلحش ادویهٔ حاره و آبکامه و پخته
آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر
شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از
مربای آن تا هفت مثقال و از نبید آن تا
پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل
آن و در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصا بری
آن و چون یک جزو آنرا با یک جزو تخم شلغم در
جوف ترب کرده در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج
سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب دانسته اند
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقو
بری آنرا در بلاد قزوین گزر تا سند تخمش بقدر
اسپست و گلش زرد و غلاف آن تخم خارناک در
اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندک
مدتی و در افعال مساوی تحریک باه قوی تر از بستانی
و حمول آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت
سموم و ضماد پخته اصل و برگ آن جهت انجماد خون
کرار زیر ولادت باشد نافع و آویختن آن بسیار
باعث گریختن هوام است و مضر معده و حلق و
عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین
بر حمل است و حلوای جزر مبهی و مدر بول و مفتح سدهٔ
جگر و مجرب سرفهٔ بارد و اخراج حصاة کلیه و مثانه
نافع است و صنعت آن بگیرند زردک رسیده
و پوست آنرا دور کرده اندکی تراشیده
استخوان سخت میان آن را دور کنند پس آن از
تراشیده را در آب و گلاب بپزند تا مهرا شود پس ملایم
برهم زنند و شیرهٔ نبات سفید با عسل مصفی بقدر
حاجت در آن داخل کرده بپزند و برهم زنند تا قوام
باعتدال رسد پس قدرے مشک و عنبر اشهب با نبات
سفید کوبیده و زعفران با گلاب سائیده در آن
داخل نمایند و برهم زنند پس مغز پسته بو داده و مغز بادام
بو داده نیم کوفته داخل نمایند و برهم زنند و در سینی
کشیده صرف کنند و بطریق لوزینه تکه ها برند و طریق
بو دادن مغز پسته و بادام در حلوا آن است که بادام
و پسته را مقشر کرده آرد گندم را در ماهی تابه کرده مغز
پسته و بادام را در آن اندازند و در زیر آن آتش
ملایم کنند و برهم زنند تا بو داده باشد ***

فصل در ذکر نسخ اشربهٔ جزر

شراب جزر چندان قوت دارد که تجربه درنیاید
صنعت آن بگیرند جزر و پوست آنرا تراشیده
بطول آنرا شق نموده استخوان میان آن را بیرون
آورده جزر را ریزه کرده مانند و را بهم یک من آنرا
در دیگ کرده و سه درهم حلیه و دو من و نیم آب
بدو کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده
اطراف طبق را بخمیر محکم نموده بآتش ملایم بپزند تا
جزر مهرا شود پس از آتش فرود آورده بگذارند
تا سرد شود بمالند و بپالایند و بقدر صافی آن عسل
مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند این ادویه یاقوت
سرخ قودری زرد از هر یک پنج درم زنجبیل چهار
درم تخم فلفل خولنجان از هر یک سه درم جوز بوا
بسباسه از هر یک هفت درم نیم کوفته در صرهٔ کتان
کشادی کرده در آن اندازند و بآتش ملایم بپزند
و ملوحه کیسه را پست بمالند تا قوت ادویه بیرون آید
و بقوام آورند و کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند
و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاه دارند
و هر روز بیست درم آنرا با قدرے آب یا عرق خوشبو
بیاشامند و صنعت آن بنسخهٔ سید اسمعیل که در ضعف
باه ذکر کرده بگیرند جزر و سرد بن و استخوان آنرا

دور کرده خرد نموده وزن آنرا در دیگ سنگی کرده سه درم نانخواه دو من آب بر روی وی ریخته کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانند و اطراف آنرا بخمیر گرفته بپزند تا جزر مهرا شود پس فرود آورده سر دیگ را بر گرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوشبوی منزوع الرغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم ماهیون تودری سرخ تودری زرد از هر یک دو درم زنجبیل سه درم دارچینی جوز بوا بسباسه قاقله صغار از هر یک یکدرم کوفته در خرقه کتانی کرده در دیگ اندازند و بجوشانند و لمحه لمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آن شراب انگوری داخل می کنند ؛ شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در دو من از آن ده برابر آب داخل کرده بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و بوزن پالوده عسل منزوع داخل کرده و این ادویه را کوفته در صره کتانی کشادی کرده در آن اندازند و بآتش ملایم بجوشانند و لمحه لمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار نارمشک جوز بوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک یکدرم خولنجان سنبل الطیب از هر یک پنجدرم رازیانه کرویا دوقو از هر یک دو درم انیسون پنجدرم اسارون سلیخه از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک تبتی یکدرم ؛ شراب جزر نسخه قرابادین صالحی باه را بی نظیر و مقوی بدن ذکر کرده است ؛ صنعت آن بگیرند جزر رسیده اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آنرا دور کرده ریزه ریزه چون دراهم نموده در دیگ پاکیزه کرده ده وزن جزر آب خالص بر روی ریخته کرده بپزند تا مهرا شود پس آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بمالند و بپارچه پاکیزه کرده بپالایند و داخل کنند در هر جزوی از آن یک جزو شراب عنبی صافی صرف و یک جزو عسل سفید خوشبوی منزوع پس بگیرند ادویه را کوفته بیخته در پارچه کتانی بسته چنانکه ثلث خالی باشد و در دیگ اندازند و بپزند تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب را بکار برند و ادویه این است قاقله نارمشک جوز بوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک چهار درم خولنجان سنبل الطیب از هر یک پنجدرم رازیانه کرویا دوقو از هر یک دو درم انیسون پنجدرم سلیخه اسارون از هر یک چهار درم زعفران مشک تبتی از هر یک یکدرم کوفته در کیسه کتان کرده در آن اندازند ؛ شربت جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از گرد و تراش بیرون نموده و باریک بریده در آب طبخ نموده با روغن و پیاز سرخ کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر ترشی که خواهند و در آن بقدر یک من هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بگذارند تا نیم پخته گردد پس با نان یا پلاو تناول نمایند ؛ عرق جزر کبیر تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی ؛ صنعت آن گلاب عرق بیدمشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یکمن شاه تخم جزر بادرنجبویه گل گاوزبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال درونج ترکی بسبایج فستقی از هر یک سه مثقال درونج عقربی سه مثقال انیسون دو مثقال جدوار خطائی مجرب دو مثقال اذخر مکی شیطرج هندی بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی زرنب زرنباد از هر یک پنج مثقال ادویه را نیمکوفته در گلاب عرق بیدمشک بخیسانند پس بگیرند زردک پاک کرده را ریزه کرده در آن آمیخته ادویه داخل کرده بطریق متعارف عرق کشند متبرک باشد که اگر در وقت عرق کشیدن یک مثقال عنبر اشهب بر دهان نیچه بندند بهتر است ؛

فصل در ذکر الوان اطعمه جزری

بدانکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود نوعی آن آنکه جزر را در آب بپزند و ورق کرده بخورند یا در زیر آتش ملایم بپزند و بخورند و مقدار خوراک از درم الی تا یکصد و شصت مثقال است ؛ لون دیگر قلیه جزر با صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بره شیرخواره و قطعات نموده با دو عدد پیاز در آب بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را با روغن و مصالح حاره و پیاز سرخ کنند و باز در آب بجوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل کرده بپزند تا مهرا شود و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آب کامه یا آب غوره و یا آب لیمو و یا چغاله سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هر چه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دار خواهند تدریجا قند سفید یا دوشاب داخل کنند و چند جوشی داده کشیده بخورند ؛ لونی دیگر قورمه زردک است که در قورمه گوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را بر سر پلاو و یا در زیر پلاو گذاشته قورمه پلاو و یا قورمه پلاو زردک سازند ؛ لون دیگر دو پیازه زردک است که دو پیازه را بدستور مقرر ساخته زردک را در آن داخل کنند ؛ لون دیگر قبولی جزر است که در قبولی آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند و در صفت الوان اگر ترش خواهند از اشیای حامضه مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنی دار خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند ؛ لون دیگر نرگسی پلاو است که در زیر پلاو زردک و اسفناج را با روغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن زردک و اسفناج را بر روی آن گذارند و تخم مرغ نیمبرشت در آن گذاشته بخورند ؛ لون دیگر بورانی جزر و اسفناج است که این هر دو با گوشت بزغاله یا بره یا بی گوشت در آب پخته بروغن گاو سرخ کرده در لنگری کشیده ماست چکیده بر روی آن کرده خورده شود و این الوان همه باشند مشتهی و جید زردک با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و مقوی معده و حابس است و مصلحش ادویه حاره و آبکامه است ؛ نبیذ جزر قائم مقام خمر است و بنهایت مست کننده ولکن الطف است ؛ صنعت آن بگیرند جزر و بکوبند و با ربع آن عسل مصفی بجوشانند و در خم ریخته خم را

و بول اسپ دفن کنند تا جوشش خورده از جوشش
فرو نشسته بر سبیل تجربه

باب الجیم مع اللام

جلاب قبطی نسخه منفعت آن بگیرند شکر سفید یکمن گلاب
سه من با آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند
هرگاه بنصف رسد مقدار یکدرم زعفران سوده و در آن
داخل کرده و در وقت حاجت با آب سرد ملکرده بنوشند
جلاب دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافع از
برای خفقان و مالیخولیا چون هر صبح بناشتا بیاشامند
منفعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بیدمشک
نبات سفید از هر یک ده درم نبات را در عرقها بگدازند
و حل کنند در آن یک مثقال معجون مفرح و بیاشامند
نسخه معجون مفرح ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل پوست
زرد اترج از هر یک سه درم مشک تبتی یکدانگ
کوفته بیخته بشراب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند
جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار مثمر است
اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند ولیکن گل این
بزرگتر و اندر ره است و ثمر نمیدهد الا نادرا و در دوم
سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا
و جهت اسهال دموی و صفراوی و زلق امعا و سحج و
قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد آن جهت
بدبوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید ورم
و سقوط موی و سنون و مضمضه آن با سرکه جهت بدبوی
دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزن
آن پوست انار است و از خواص آن آن است که چون
روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه
ناشگفته آنرا صاحب رمد و معتادین آن از درخت
بدهن جدا کرده فرو برند تا یک سال رمد نکشد و از
مجربات شمرده اند نسخه سفوف جلنار اسهال حاره
و دموی را نافع است و طبع را به بندد نسخه منفعت
آن گلنار بلوط در سرکه خیسانیده سماق حب الآس
طراثیث از هر یک دو درم مازو سبز در سرکه
پرورده بریان کرده پوست کزمازج را از هر
یک یکدرم تخم حماض صمغ عربی عصاره لحیه التیس
دانه مویز بریان کرده خرنوب شامی از هر یک یکدرم
تمام اجزا کوفته بیخته سفوف سازند. تمت

فصل در ذکر نسخ اقراص جلنارے

قرص جلنار نافع از برای حمیات حاده و
اسهال مزمن و آمدن خون از هر موضع که باشد
شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص از
من تجربه کرده ام در چیزیکه ذکر نکرده احدی آنرا
در خواص این و آن این است که از برای تخفیف
قروحی که از نار فارسیه که آنرا آتش فرنگ
گویند بسبب پوست تجربه من و نقل کرده در
تخفیف آن قروح فعلی عجیب ولیکن لازم است
که هرگاه از برای این فعل آشامیده شود زیاده
کرده شود با اجزائیکه ذکر کرده شد و عفص سبز و
پوست انار و استعمال کرده شود با آب گرم تا سه
مثقال آنا در غیر این محل پس شربت انسان تا نیم مثقال
است و گفته که قوت این قرص تا چهار
سال باقی میماند بسفر مانند این اگرچه عجیب ظاهر
در آن نظر است عجیب آنکه عمود در این قرص گلنار
است و آن زود فاسد میشود ولیکن می تواند بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون
حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح
باشد والله اعلم نسخه منفعت آن گلنار فارسی
اقاقیا از هر یک هشت درم افیون طین مختوم سلیخه
صمغ عربی از هر یک چهار درم کثیرا افیون از هر یک
یکدرم کوفته بیخته با آب گلنار تازه یا با آب گرم
سرشته اقراص سازند نسخه منفعت آن قرص نسخه
دیگر سلیخه سیاه گل ارمنی از هر یک چهار درم گلسرخ
منزوع الاقماع گلنار فارسی اقاقیا از هر یک سه
درم کثیرا اسفید دو درم کوفته بیخته با آب گلنار
سرشته اقراص سازند نسخه منفعت این قرص نسخه
دیگر سلیخه سوده طین مختوم مر کی صافی صمغ عربی گلنار
فارسی از هر یک هشت درم کثیرا دو درم کوفته بیخته
با آب گلنار سرشته اقراص سازند و اگر گلنار تازه
نباشد گلنار خشک را در آب بجوشانند و صافی نموده
در آن آب بسرشند نسخه منفعت این قرص نسخه کی بن
عیسی بن جزله که در منهاج باسم قرص باربوس آورده
و گفته نافع است از برای اختلاف و نفث الدم
و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسیر نسخه
آن سلیخه سیاه طین مختوم مر کی صافی صمغ عربی از هر یک
چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اقاقیا
از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم اجزا را نرم کوبیده بیخته
با آب گلنار فارسی تر و یا با آب مطبوخ گلنار سرشته
اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند شربت
دو درم قوتش تا شش ماه باقی میماند نسخه قرص جلنار که در
آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از
برای نفث الدم و قی الدم که بسبب ترقیدن یا
کشاده شدن رگی از رگها باشد بعد از فصد در حفظ
قوت و استلای دموی و بدون فصد زمانیکه ضعف
باشد مستعمل است نسخه منفعت آن صمغ عربی پانزده درم
کهربا لبد کثیرا خشک گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر
سفید سماق گلنار عصاره لحیه التیس نشاسته از
هر یک ده درم شاخ گوزن سوخته شسته اقاقیا از
هر یک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم تا
دو درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم
با آب بادیان یا آب لسان الحمل بیاشامند نسخه
قرص جلنار دیگر که همین منفعت دارد نسخه منفعت آن
گلنار فارسی شش درم کهربای شمعی لبد کندر دم الاخوین
نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با
لعاب بارتنگ سرشته اقراص سازند و اگر حرارت
بسیار باشد یکدرم کافور قیصوری زیاده کنند و اگر
حاجت بقبض باشد افیون یکدانگ اضافه نمایند
شربت دو درم نسخه قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
معدی و خون آمدن از هر موضع که باشد نسخه منفعت آن

گلنار فارسی زرورد تخم حماض از هر یک سه درم سماق منقی از حب یا زروی سنبر عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا کندر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته بآب برگ مورد سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم با شربت حب الآس ❊ قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای نفث گردد خار نیداز فصد اگر قوت باشد و شامت امتلائی نمود موجود باشد و چون بجهت این علت استعمال کرده شود باید که با یکی ازین ادویه استعمال کرده شود رب به شیرین ورب سیب شیرین و شربت حب الآس و شربت ریباس و شربت لیمو تنها شل عدس یا شل سماق و یا غوره و یا پارچهٔ بزغاله یا سر بزغاله باشد یا گوشت کبک یا دراج یا طیهوج ❊ صنعت آن گلنار فارسی تخم حماض از هر یک ده درم گل سرخ منزوع الاقماع سماق منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل سفید از هر یک یکدرم و نیم کباب بریان سه درم اقاقیا دو درم کوفته بیخته بآب سیب و آب به ترش سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم با یکی از رب‌های مذکوره ❊ قرص جلنار دیگر بجهت ذیابیطس و خون آمدن از هر موضع که باشد ❊ صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع سه درم اقاقیا دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا سفید نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با لعاب بزر قطونا ذر ذیابیطس با آب کدو سرد کرده ❊ قرص جلنار دیگر از برای اسهال رسیتی اگر از انکه دموی باشد یا صفراوی ❊ صنعت آن حضض خرنوب نبطی کزمازج کندر گلنار فارسی از هر یک یک جزو افیون صمغ عربی از هر یک نیم جزو اقراص سازند شربتی یکدرم ❊ قرص جلنار بنسخهٔ شیخ رئیس نافع جهت قروح سدد و رئه و لحیه و اقاقیا آنها است ❊ صنعت آن گلنار فارسی گل سرخ از هر یک چهار درم مغز گندم لبان از هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا مصطگی از هر یک سه درم اقاقیا زعفران از هر یک نیم درم کهربا مرکی از هر یک یکدرم نارکیوا چند درم اجزا کوفته بیخته با رب به شیرین یا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال و در سایه خشک نموده شربتی یک قرص تناول نمایند ❊

باب آبهم مع الثلج

جمد فنار سے یخ نامند در سوم سرد و در دوم خشک مسکن درد دندان حار و اخراج کنند زلو در حلق مانده و جهت کرم معده و تقویت هضم معدهٔ حار و جرب و حکه و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا مخدر و معطش و مورث سعال و منزا شایسته ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنه است و ضماد آن بر پیشانی حابس رعاف و مجرب است و آب پرورده آن بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و بدل آن ثلج است که در خواص و افعال مانند این است لیکن این از آن الطف است ❊ دستور صنعت جمد آنکه در بلدیکه بسبب قلت برودت هوا و یا اندک رطوبت آن در موسم زمستان یخ منجمد نگردد خواهند که بعمل آورند ❊ طریقش آن است که در صحرائیکه بے اشجار و دور از آبادی باشد و قریب بدریای شور نباشد و اگر دامن کوه باشد بهتر است زمین را بمقدار یک وجب کنده در آن کاه نشکرو اگر نباشد کاه برنج لیکن ضخامت چهار انگشت و زیاده فرش نموده بر آن ظرفهای سر کشاده سفالی گذارند و آب چاه اگر اندک شوری داشته باشد بهتر است گرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک پنج انگشت نهایت دو انگشت باشد و تمام شب بگذارند وقت طلوع صبح پیش از بر آمدن آفتاب برداشته در جای خنکی جمع نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و یخ جا محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته آنها را از پا و غیر آن خوب بنشانند که همه یک قرص گردد و از هوای گرم محافظت نمایند و دو یا دو ماه گر آبرا آورده به هر نحو که خواهند استعمال نمایند این عمل را باید در همین زمستان بحول سردی هوای آن بلد نمایند و چون کثیف و مغشوش بکار میباشد اگر ظروف آب را در آن بگذارند که سرد و منجمد گردد و همچنین میوه جات را بهتر است ❊ و یخ پرورده و یخ بجهة تیز نامند لذیذتر و بهتر از برف و یخ و لطیف‌تر از آن هر دو است ❊ صنعت آن آن است که بگیرند یخ یا برف هر کدام که باشد و خرد کرده و در آن نمک بمقدار عشر آن و شوره بمقدار خمس و قلیلی سنجرف ممزوج نموده در پاتیلے دیا دیگچے کرده و در ظرفهای کوچک دیگر سر تنگ سفالی نازک و یا نقره و یا مس نازک تازه قلعی کرده شربت بیدمشک یا گلاب یا عرق بهار ساخته و یا آب انار و سیب و هر میوه که خواهند و یا شیر جوشداده با قند یا نبات شیرین کرده و یا افشرهای حامض یا چاشنی دار از هر کدام که خواهند و لیکن باید که شربتها بسیار شیرین باشد زیرا که بعد انجماد شیرینی آنها کم محسوس می گردد و در آن ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را بسر پوش پوشیده و اطراف آنها را بخمیر سخت مستحکم نموده که آب و رطوبت خارج در آن مطلقا نفوذ ننماید پس آن ظرفها را در میان آن یخ و یا برف بنحوی بچینند که یخ یا برف تمام اطراف آنها را فرا گیرد و بالای آنها قدرے معتد باشد و سر آن پاتیل و دیگ را بقدر کاه برنج و یا پارچهٔ نمدی و یا گلیمی بپوشند که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بگذارند تا منجمد گردد و پس برآورده سر آنها را باز کرده یا کارد باریک نازک بر چوبی ظرفی بر آورند و یا قاشق تناول نمایند و آن پرورده از شربتها و افشرها بسیار مطلب ❊ اند یخ میگردد و بمانند برف منجمد میباشند و آنگاه آب قاشق ... ❊ مطلب و لطیف قدرے خوشا و بر بالای آن برف ...

بعد گذاشتن کوزه‌ها دمان کو بید و مباشند و لیکن
بدون شنجرف و نوشادر هم منجمد میگردد و اندک بریزی
جمهوری شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند
تا آب بسوزد و مدتی بگذارند پس استعمال نمایند
بعض شراب انگور رسیده را جمهوری نامند و دیگری
گفته که آب انگوریست که جوشانیده تا بنصف رسیده
باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم
و خشک و منضج و محلل و مشهی و مقوی و معین جماع
و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسمن احشا
است جمجم نبتی است که از چین می آورند
و گمان آن است که سنا قل صینی باشد و آن نبتی
است شبیه بزردک و باریک و دراز و اندرون او
سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو
با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد
و در کردستان گزر موشان نامند ساق و برگش شبیه
بزردک است در سوم گرم و خشک و محرک باه و قاطع
رطوبات آن جهت ربو و سرفه و نزف الدم و ذوات الریه
و ذوات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی
قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله گوید که از یک
مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب رافع
خفقان است در حال و از مجربات است مربای
جمجم صنعت آن بگیرند تازه آنرا و پوست آنرا
خراشیده در آب آهک صافی نموده که قدری تندی داشته
باشد یک شبانه روز بخیسانند پس بشویند و با آب
بجوشانند یک دو جوش تا آب آهک که جذب کرده
اثرش نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم
و پخته شود پس پوست آنرا دور کرده در آب
بیزند و با اندک آب و عسل بجوشانند تا نرم شود پس
عسل کف گرفته با قند بقوام آورده بر روی آن
کنند آن مقدار که از روی آن برگردد و دو سه جوش
دیگر داده فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاج
نگاه دارند

باب الجیم مع النون

جنطیانا بکسر جیم و سکون نون و طای مهمله و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است و
بهندی پکھان بید گویند بیخی است دراز و نایژه و
مائل بسرخی و تیرگی و تلخی و در رومی آنچه بهترین
انواع است ساق و عروق بسطبری انگشت و مجوف
و در طول قریب بدو ذرع و زرد رنگ و چون بشکنند
اندرون آن زرد و تر قریب بریوند و تلخ طعم و در
قلل جبال و جاهای نمناک و سایه‌دار میروید و بعضی
گفته اند وجه تسمیه آن بجنطیانا جهت آن است که اول
کسیکه یافت و شناخت آنرا جنطیس الملک بود از
ملک روم اند مشتق بدان است و برگش شبیه ببرگ
گردکان و لسان الحمل و سرخ و ریزه با تشریفات
و گلش سرخ مائل بکبودی و ثمرش در غلافی شبیه بحب
می باشد و غیر رومی را چیزی معانی نامند برگش شبیه [illegible]
و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بغایت لطیف و منقی و جلا و محلل
و با قوت قابضه و مدر و تریاق سموم و بیخ چینی
جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم
مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض
و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران گزنده
و جراحات قروح خبیثه و ورم بارد احشا و جهت
ضربه و سقطه و کسر اعضا و دوالی و داء الثعلب و با شراب
جهت وجع معده و طلای آن با خل بر کف دست
قاطع خون حیض که استعمال آن با سداب با شراب
بارد تریاقیت اقوی است و شرب دو درهم آن با
شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و
برودت ارحام آنها و حمول آن مخرج جنین و مسقط
آن و طبوخ آن جهت تب بارد نافع و مضر شش و مصلحش
اسقولوقندریون است و قدر شربتش تا یک مثقال و
بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون
و نیم وزن بیخ کبر و در سائر مواضع قسط و زراوند
بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است
و عصارهٔ آن در جمیع افعال قوی‌تر از بیخ آن است
و تریاق سموم و نافع از برای گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه و ورم جگر و استعمال آن با سداب
در تریاقیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی میماند
دستور اخذ عصارهٔ آن آن است که آنرا بکوبند و
پنج روز در آب بخیسانند و بجوشانند تا آب غلیظ
شود پس صافی نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و شود دوا
الجنطیانا نافع از برای صلابات و دمه‌ها و وجع کبد
و معده و طحال و از برای تبهای کهنه و صنعت آن به
نسخهٔ شیخ رئیس جنطیانای رومی فلفل از هر یک درم
شب یمانی سفید ساذج هندی سنبل الطیب ریوند چینی
از هر یک یک اوقیه کوفته بیخته بعسل مصفی آن مقدار
که ادویه بآن سرشته شود بسرشند شربتی یک درم
با سکنجبین یا آب سداب و در نسخهٔ دیگر بجای ریوند قسط تلخ
است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
دهن جنطیانا محلل ریاح بارده و منضج است و جهت
قولنج بغایت مفید و ورم بلغمی را بغایت نافع
است و بادیکه در خصیه و زیر ناف و پشت و گرده باشد
و در غیر این اعضا نیز دور کند صنعت آن جنطیانا
رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کوفی سلیخه سیاه
پوست بیخ کبر از هر یک پنج درم کوفته در یک رطل
روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب بر هم زنند
و در شیشه کرده ده روز در آفتاب گذارند پس از
آفتاب برداشته بپالایند و در شیشه کرده نگاه دارند
سفوف جنطیانا ادرار بول نماید و چون با ماء الاصول
حار یا بارد بحسب مزاج بخورند استسقای لحمی را نافع
است صنعت آن جنطیانا زراوند مدحرج و ناشا
فطراسالیون تخم کرفس انیسون از هر یک دو مثقال
سنبل الطیب اذخر فوه الصبغ جعده دار چینی
مغز تخم خیارین از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر
یک ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نبات
سفید مثل جمیع ادویه کوفته بیخته سفوف
سازند قدر مستعمل دو درم با شراب بزوری یا سکنجبین
بزوری یا ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج

و اغراض بواشیا مند + شراب جنطیانا مقوی معده
ضعیف بود و رطوبات معده را پاک سازد + صنعت
آن جنطیانا ده درم سعتر ده و چهار درم مویز بیدانه ده
درم گل سرخ افسنتین از هر یک شش درم ترید
مجموع را در شش رطل آب خیسانیده جوش دهند تا
ثلث بماند صاف کنند و با یک رطل عسل منزوع بقوام آورند
شربتی مثقال معتدل + ضماد جنطیانا ابن زهر نوشته
خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاده از
عادت آید و بند نشود بستانند جنطیانا رومی را و
نرم بکوبند و با حنا لبسرشتند و بر کف دست ضماد
نمایند آمدن خون را باز دارد + معجون جنطیانا اسهال
سپرز و جگر و درد معده و گرده و مثانه و زمنه
و اذیت زهرهای گزندها را نافع باشد و سده
بگشاید + صنعت آن جنطیانای رومی فلفل سیاه
از هر یک ده درم قسط مرساذج هندی سنبل ریوند چینی
از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی لبسرشتند شربتی دو درم با آب
شبوع سداب + معجون جنطیانا مشهور به کمیجون
سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای
صداع و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان
و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص
و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دماسل
و زحیر و قوت باه مفید است + صنعت آن
جنطیانا قردمانا نارمشک پنجنکشت حب الغار اذخر
طویل انیسون جندبیدستر حب بلسان اسارون
سلیخه از هر یک یک مثقال و صناف یک مثقال
و دو دانگ اگر ترکی یک مثقال و چهار دانگ
و زنجبیل زرنباد تخم کرفس از هر یک نیم مثقال
و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول سنبل سعد
تربد سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند قاقله اشنه
بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب بلیله
سیاه و پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال
و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هر یک

یک مثقال و دو دانگ زرنب شیطرج و بیانه
حنظل مشوی افتیمون از هر یک دو مثقال زرد ملا
کوفته و بر روغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل
لبسرشتند و در جو شش ماه گذشته بعد از آن استعمال
نمایند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال
است + جند بادستر بفارسی آش بیکان و بترکی
انلاق آیسی نامند و آن شبیه خصیه است در
جلد متصل بجسم حیوان آبی و در انهار عظیمه
بیشتر یافت میشود و غیر سگ آبی است و از سنگ
بسیار کوچک تر و موی او سرخ مائل بسیاهی و در علاج
آب تعیش نمی کند و در دیلم آنرا اشتنگ نامند
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قیاس تقاضای
آن نمی کند که خصیه آن بعظم جند باشد و حقیر تازه
او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود و اصلاً بوی
رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب
و خاکستر پرورده کردن آن بد و دو گاه بعد از مدتی
صاحب بو و رنگ شد و اینکه در وقوع این احتمال
هست شکی نیست مولف گوید که آنچه حکیم مرحوم
بیان واقع است و بهترین انواع جند سرخ و
بعد از آن زرد است و سیاه آن از سمومات
قتاله است و واجب است که بعد از قطع آن
بگذارند آنرا تا آنکه رطوبت و چیزیکه در آن است
مانند عسل برآید پس خشک نمایند و تا آخر سوم
گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویه
حاره یابسه است و چیز صمغی شمعی که در اصل آن
است لادغ شدید التسخین است استعمال آن جائز
نیست مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر
هوام و مخنوق از خربق جهت احتباس حیض و
اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای
مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان
و صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب
امتلائی و سرسام بلغمی که لیثرغس است مفید و
سائر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سرکه

و در روغن گل نافع و چون بعد از فصد صافن مقدار
درهمی آنرا با آب نخود پخته با عسل بخورند و در مدت
بیاشامند بدون ضرر در اخراج جنین و برودت رحم را
زائل میکند و اگر با او تب نیز باشد بجلاب و شربت
سکنجبین حل نمایند و هیچ مضرت ندارد و تسخین
حرارت غریزی است و قطورای آن جهت قروح
قتاله مفید است و سعوط و طلای آن جهت
سر بارد و در یکی زمین و سبات و خدر و کزاز رطب
و صرع مفید و همچنین خوردن آن و تسمیدان به
یا بار روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام عصبیه
حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن
و بدستور تدهین بروغن آن و گذاشتن آن در گوش
جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد
و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین
در گوش جهت امراض مذکوره و بخور آن جهت
اصناف صداع بارد و ریحی مفید و استشمام آن جهت
اورام رطبه دماغ نافع و احتمال جهت ظلمت
و ضعف رحم و حمول آن منقی رحم و مسقط جنین
و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدر یک دانگ افیون
خورده باشند دافع سمیت آن است و چون با سم
آن افیون بسایند سمیت آنرا زائل می کند مضر
محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک
دانگ و بدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل و
در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر
فرفیون و جهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن
فلفل ثلث آن دار فلفل و ثلث آن زرنباد
و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است و علامت
که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بسرسام میشود
و تریاق آن ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است
و دار جند بادستر چون زن از زن باتا بها اگر استعمال
بچه آن را قوی می گرداند و اگر آبستن نباشد و غیر
آن لبسته شده باشد حیض آنرا بگشاید + صنعت آن
جند بیدستر وج ترکی انیسون تخم کرفس از هر یک یک درم

نرم کوفته بیخته با شراب ممزوج با شامند و حب خنیق
لی جهت ام الصبیان و صرع و فالج و سکته و سائر امراض
باغیه رطوبی دا... بعباد و منع حمل عارض زنان
و اطفال بسیار دو که از برودت باشد مفید است
صنعت آن جند بیدستر مشک خالص عود الصلیب
اجزا مساوی با عرق دارچینی یا عرق جوز بوا یا عرق
رازیانه نرم سائیده حبوب سازند هر حبه بقدر فلفل
شربتی اطفال را نیم حب تا یک حب با شیر مرضعه آن
و دیگران را از یک حب تا سه حب با آنچه مناسب دانند
دیا عرق جوز بوا دیا دارچینی دیا رازیانه سائیده گرم نموده
طلا نمایند و اگر دهن زنان زائیده بر هم افتاده باشد
بر شقیقه با دکین ایشان بمالند و اگر قدری عود هندی
غرقی نیز اضافه نمایند بهتر است و اگر برودت بسیار
غالب باشد جوز بوا نیز ... و دهن جند بادستر دهن
مرزنجوش آن با روغنهای دیگر جهت تحلیل ادویه ... و با مرض
رعشه و دردهای سر مثل سعال و قطور آن در گوش
جهت ... و ثقل سامعه و اوجاع بارده بلغمیه و رعشه
نافع و تحمیل آن مصلح حال رحم و مدر بول و حیض و شیر
آن جهت حرقت آنها و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل
بارده و فالج و استرخا و لقوه و صرع بلغمی و سبات
نافع است ✿ صنعت آن بگیرند جند بیدستر فلفل سفید
... مقل ... حلتیت اجزا مساوی
همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک رطل ... و
دهن سداب داخل کرده خوب بر هم زنند و یک هفته
آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس
بعد از هفته آنرا بپالایند و ثفل آنرا بمالند نیکو
بفشارند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را
داخل کنند و نیکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب
گذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از
هفته آنرا بپالایند و ثفل آنرا بمالند نیکو و بفشارند
مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و نیکو
بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند و
هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس از هفته از پارچه

صاف آنرا بپالایند و نیکو بمالند و بفشارند و در
شیشه نگاه دارند و بکار برند ✿ حمول جند بیدستر
ریاح زنان آبستن را دفع کند و جنین را محافظت
نماید ✿ صنعت آن جند بیدستر حلتیت زرنباد
مازو طباشیر از هر یک یکدرم زنجبیل ده درم قند
سفید دوازده درم مشک نیم مثقال کوفته بیخته
با عسل مصفی مقوم سه وزن ادویه بسرشند شربتی
دو درم ✿ مرهم جند بیدستر جهت ضعف رجلین و قدمین
صنعت آن جند بیدستر چهار درم اسارون شامی
سنبل ... شیاف امیثا ... هندی
انزروت مرمکی از هر یک سه درم ادویه را نرم
کوفته بیخته با طلا که نوعی از شراب است نرم
سوده مثل مرهم سازند و بر ساقهای پا و بر قدمین
بمالند ✿ و در کتب ... بفتح کاف تازی و سکون سین
مهمله و بای موحده بمعنی ثفل و جسم مرهم حبوبات
است که افشرده روغن آنها را گرفته باشند
و مراد اینجا ثفل کنجد است و فی الحقیقه این نوع
طلا دروغ است نه مرهم ✿

فصل در ذکر نسخ ملکاجین جندی

معجون جند نافع جهت ریاحی که عارض می شود
در معده زنان حامله ✿ صنعت آن جند بیدستر
یکدرم و نیم مروارید ناسفته بسد کهربا ابریشم
مقرض قرنفل زعفران از هر یک یکدرم زرنباد درونج
عقربی از هر یک دو درم اشنه سنبل الطیب از
هر یک نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن کل
عسل بقوام آورده علی الرسم بسرشند ✿ معجون جند
بیدستر که همان خاصیت جوارش آن دارد ✿ صنعت
آن جند بیدستر یک مثقال درونج عقربی زرنباد
از هر یک دو درم مروارید ناسفته با گلاب سائیده
کهربا دواء المسک سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته بیخته
بعسل مقوم سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی یک مثقال ✿ معجون جند بیدستر که در سهولت
وضع حمل بغایت مفید است ✿ صنعت آن

جند بیدستر مرمکی ... میعه سائله از هر یک یک مثقال
دارچینی نیم مثقال اجزا کوفته بیخته با انگبین بسرشند
شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند
معجون جند بیدستر مشهور بمعجون ابن حیاد نافع بود
معده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سوء
الهضم و اوجاع معده را بغایت نافع و بی نظیر است
صنعت آن جند بیدستر قسط شیرین سنبل الطیب
فلفل سیاه و دار فلفل و دارچینی از هر یک اوقیه سلیخه
دو درم مرمکی سه درم افیون یکدرم افیون و مرمکی را
در شراب کهنه ریحانی حل ساخته و نرم کنند اجزا را کوفته
بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یک مثقال

فصل در ذکر نسخ سنجرنیا هر چند مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود آنها جند بادستر است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد

بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجاح و چند
قسم بنظر رسیده و در نسخه سنجرنیا بفتح سین مهمله و سکون
نون و فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر نون و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف و در نسخه دیگر سنجرنیا بزیادتی
یای مثناة تحتانیه قبل از نون ثانیه و در نسخه ثالث
سنجرنیا بکسر رای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح
نون و الف و شاید لغت اول صحیح باشد و صاحب
کامل الصناعه و شیخ داود انطاکی گفته اند که در کتاب
تقریب ترجمه کرده شده معجون عارض یعنی معجون کلی
و شافی و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملک
یعنی معجون ملوک و سنجرنیا کبیر بلا خلاف از تراکیب
جالینوس است که ترکیب نموده بود و این معجون را
از برای پادشاه ... وقتیکه حبس بول بهم رسانیده
بود و این معجون را بعضی از تریاقات شمرده اند
و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و
خاصیتش بی شمار مجرب است و نفع او بیماریهای امراض
بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض ...

ازریاح غلیظه و از برای حصر البول و اوجاع گرده
وحصاة گرده ومثانه و از برای محافظت بودن بول
وسلس البول و قروح مجاری بول و از برای نفاخ
ورطوبات وتخمه وضعف هضم و درد معده که از برودت
وضعف معده باشد و برگذشتن طعام از معده و
قولنج و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابت کبد و از
برای وجع اسنان و تاکل آنها و از برای خفقان
وسرو فزایان را بغایت مفید موافق حفظ صحت نماید
بدن انسان را وبسیاری از امراض و حافظ صحت
مشایخ است و گرم میکند بدن را از بردی که از
فابیع عارض آن شده باشد و فراجش گرم و خشک
در درجه ثانیه و خمر محرورین و مصلحش آب کاسنی
تازه است و قوتش تا چهار سال باقی میماند و باید
که استعمال کرده شود بعد از شش ماه نوعیت آن
بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده
بید ستر افیون دارچینی اسارون فوفو و قوا از هر یک
یکدرم فلفل دارفلفل قنه قسط حاو از هر یک شش درم
زعفران نیم درم آنچه گذاشتنی باشد در ماء العسل
خیسانیده حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع
باشد وزن ادویه عسل مصفی لیرشند و معجون سازند
شربتی از یکدانگ تا یک مثقال و بعضی گفته شربتش
از یکدانگ است تا یکدرم و بعضی از یکدانگ تا دو
مثقال گفته اند و بزعم بعضی شربتش نیم مثقال
و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن
اجزای دیگر یکدرم و نیم است صاحب میزان الطبائع
گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه و
خشک است در درجه و ربع درجه و در نسخه دیگر
زعفران داخل نه اند و در نسخه که حکیم میر محمد مومن در تحفه
ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم است و گفته که در
نسخ نیم درم بجنس قیراط است و اسارون داخل ندارد
و بجای آن درسانی شش درم داخل است و بعضی اطبا با
عسل یک سکرجه ثلث داخل کرده اند معجون بنا کبیر بنسخه
اسحق نوعیت آن جند بید ستر دارچینی فوفو قسط

گز ندوشتنی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
بیخته باشد وزن ادویه عسل مصفی و نیز بنسخه قیراط
زعفران شش اوقیه سپیخنج درد کنند و در وقت حاجت
از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت
این معجون تا دو سال میماند و بعضی گفته اند که
شربتی ازین معجون از یکدانگ تا دو مثقال است
و بدلش اثرود سیاه است که همین عمل میکند
است معجون بنا کبیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله که
موافق است بنسخه اسحق و در آخر گفته که داخل
کرده میشود درین معجون ربع رطلی مثلث مشمش
قیراط زعفران معجون بنا کبیر از شیخ رئیس که در
قرابادین قانون آورده نوعیت آن جند بید ستر
فلفل سیاه زعفران سوود قوا اسارون فقوایت
فلفل سفید قسط دارچینی از هر یک دو درم قسط
یکدرم کوفته و بیخته وزن نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند نگاه دارند و
بعد از شش ماه استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین
ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای
رحم و از جهت باز گرفتن حیض و نابودن فرزند
مقدار یک باقلا ازین معجون را بر روغن سوسن
حل کرده زن بخور بردارد و اگر در روغن بادام
تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بوئیدن آن هم
سود دارد و بادهای رحم را ببرد و آنچنان باشد
که معجون را بر آتش نهند و فرج را بآن بخار دهند
با نیزه قمع بخار آنرا بخویشتن گیرد و از جهت وجع
سینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف
بخورند معجون بنا صغیر بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین
قانون ذکر کرده که در منافع قریب است به کبیر
نوعیت آن جند بید ستر افیون از هر یک ربع درم و
در نسخه دیگر ده درم است دارچینی فوفو و قوا اسارون
از هر یک ده درم فلفل دار فلفل قنه مرسانی قسط
از هر یک شش درم زعفران ربع اوقیه [illegible]
کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه

معجون سازند و در نسخه دیگر زنجبیل یک اوقیه و
میعه سائله شش اوقیه داخل است و در نسخه اصل نیز
داخل نیست شربتی نیم مثقال با آب گرم معجون بنا
بنسخه دیگر نوعیت آن جند بید ستر فلفل سیاه و فلفل
سفید زعفران [illegible] فو اسارون دارچینی قسط از هر یک
یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه کوفته بیخته
با عسل معجون سازند شربتی مثقال با آب نیم گرم [illegible]
[illegible] و بعضی گفته که چون حل کنند یک باقلا ازین
معجون را در روغن سوسن و بمالند بر موضع مار گزیده
و دیگر جانوران سمی که گزیده باشند و دفع زهر
آنها می کنند و نیز خوردن آن نافع است برای
ضرر سموم و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال
آنرا با شراب بیاشامند و نیز نافع است برای
ریاح رحم و قلت گرفتن حمل و کمی ادرار حیض
چون مقدار باقلاے ازان را در روغن سوسن حل کرده
یا با پشم پاره فرزجه سازند و قدرے ازان را
با روغن زنبق حل کرده بنوشند از ان تمدن و نیز بان
تدخین کنند و در حسم خود مفید است و از برای وجع سینه
و سرفه و از برای امراض کلیتین و از برای عسر البول و از
برای سرد ریاح و ریاح بارده خورده میشود از ان مثل
نخودی با شراب صرف و از برای تخمه چون بیاشامند
ازان وزن یک مثقال با شراب صرف معجون بنا
بنسخه سید اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین
حنین نوعیت آن تخم نانخواه زیره کرمانی تخم کرفس
از هر یک سه درم جند بید ستر افیون فوفو و قوا
اسارون از هر یک یکدرم کوفته بیخته باشد وزن آن
عسل مصفی معجون سازند و بعضی شراب انگوری نیز
معجون داخل کرده و بعضی در نسخه افزوده مثلث بجای شراب
انگوری آورده شربتی از یکدانگ تا یک مثقال
است معجون بنا بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله در درد معده
و سوء هضم و قولنج و حبس بول و جمیع امراض بلغمی و
بادهای غلیظ را سود دارد و سخت تندرستی از بسیاری
علل است نوعیت آن جند بید ستر و دارچینی و بلا

نومود و قو اسارون از هر یک یک مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم آمیزند و با سه وزن مجموع ادویه عسل و یکدانگ که نیم مثقال باشد مشک نیم سوده بسازند و یک مثقال زعفران دران آمیزند شربت از یک دانگ تا دو مثقال باشد نافع باد :—

باب الجیم مع الواو

فصل در بیان جوارشات غیر مسهله

بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعض ادویه مفرده که آن دوا اصل و عمود است درآنها به ترتیب حروف تهجی ذکر یافت و سیاید مانند جوارش حب الآس و املج واتریج و فلفل و اسارون و دارشیشعان و آمله و انبرباریس و انجدان و انیسون و ابریسم و بسباسه و بلادر و تیواج و جند بیدستر و جوز بوا و فنجنکشت و دار صینی و رمان و زرشک و زنجبیل و زرنباد و سفرجل و سماق و سیسم و سنبل الطیب و صندل و طباشیر و عود مر و عنبر و عود هندی و فودنج و فلفل و قرنفل و ذهب و التیلم و کافور و کلکنج و کمون و کندر و لولو و مشک و مصطگی و نانخواه و ورد و جوارشات افیون مانند جوارش طباشیر افیونی و معاجن افیونی و بعض که ذکر نیافته بود و آنکه هر یک براسه اسمی خاص دارند مذکور میگردد و بدانکه جوارش بضم جیم و فتح واو و الف و کسر را و شین معجمه بدون نون و جوارشن با نون در آخر هردو آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که با نون تصحیف است و آن معرب گوارشت و گوارش است و معنی آن در لغت فارسی گوارنده طعام است و با ضم غذا و بعربی هاضوم گویند در حقیقت ترجمه جوارش بعربی هاضوم است شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و بلغت عربی مستحسن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابادین از کتب متقدمین گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است و گفته که پرسیدم از کسانیکه خبیر از لغت فرس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرمایند که فرقی نیست میان تفسیر جوارش

بمستحسن و ملطف و بمقطع اخلاط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی هاضوم است و اینها از لوازم و خواص آن است چه هضم غذا تمام نمیشود مگر بچیزیکه مستحسن و ملطف ماده غذا باشد و آنچه ملطف و مستحسن ماده غذا است مقطع اخلاط غیر منهضمه هم است و چون بسبب تحلل معده و ما یلیها بعلت اشتمال معده بر غذا و تصرف حرارت دران هضم و طبخ تام یافتن و مستعد شدن آنها از برای گردیدن جزو اعضا است و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطبا عبارت است از ادویه که نرم کوبیده شده و حرارت آتش نیافته باشد لیکن با شکر و یا عسل بقوام آورده سرد کرده ساخته قطعات نازک کوچک بریده باشند و الیسا میفرمایند که لفظ جوارش نزد اطبا موضوع برای معجون است که ساخته باشند از برای اصلاح حال معده و اعانت بر هضم و استمراء و گواریدن طعام و تقطیع اخلاط و تحلیل ریاح و دهوبات و نفخ اجتناب که جوارش را جرش باید کوبیده تا زود از معده نگذرد و بوده باشد بسبب طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات با افعال مذکوره خواص و افعال دیگر باشد ضرر بعد ها غیر شد که آنها از جوارش بودن بیرون بود و جوارشات مشتمل معاجین نباشد الا آنکه معاجین شیرین میباشد و تلخ نیز و کریه و غیر کریه و جوارش منها مگر طیب و اطیب جوارشات و الذ آنها است و در حرف العین مع الواو نسخ آن در ذیل عود هندی هم بطریق اجمال و کلیه و دستور العمل بتفصیل جزئیه ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض اطبا منسوب نموده جوارش را با طبای یونان و بعضی با طبای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطبای یونان است و نه از اطبای قبط لیکن جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن نیز شده اند که از برای خلفای عباسی ساخته اند

پس شهرت یافته تالیف جوارشات میان اطبا و جمعی انکار این قول نموده اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش لقراط و جوارش جالینوس و جوارش کمونی مقدم بر اینجا شده اند میفرمایند که اصل جوارشات که اکثر قلیل صغیر است مقدم است بر اطبای یونان و با اطبا اختلاط نیز و لیکن که گوییم پیش از اینجا شده این جوارشات مسمی بجوارش نبوده و اطبای عجم جوارش خسروی را از برای نوشیروان تالیف کرده با این اسم مسمی ساختند و ادویه که آن برای اصلاح معده و تقویت هضم است نیز این اسم مسمی نموده پس نشستند اطبای عجم مخترع جوارش بلکه مخترع این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده و هاضم را جوارش نامیدند و جوارش از تالیف تیقولاوس منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم ضعف بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و مالیخولیا و جنون و هضم و مناسب بر مزاج و نشخش یکدرم است و نسخه آن گل اکلیل الملک گلسرخ تخم کرفس الاغاثا اصل السوس مقشر از هر یک شش درم قرنفل سنبل الطیب جوز بوا دارصینی خولنجان قرفه زنجبیل زرنباد و بسباسه عود هندی قاقله انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی فستیس و شیر است که در گیلان دریاست میگیرند و شیلاری آنرا لولو پنا مند از هر یک یک درم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت بدستور مقرر مرتب نمایند و جوارش بزوری مقوی معده و مفتح سده و قولنج و محلل ریاح است و نسخه آن کمون کرمانی انیسون با زیانه کرویا دو قو نانخواه تخم کرفس از هر یک شش درم مجموع را یک شبانه روز در سرکه انگوری خیسانیده پس خشک کرده اند که بوداده با اضافه دارصینی زنجبیل فلفل دارفلفل زرسیاه الیوس خولنجان از هر یک شش درم کوفته بیخته بعسل سفید بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربت یک مثقال و جوارش لقراط معده را قوت دهد

وطعام را هضم کند و اشتهای طعام آورد و نفخ دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه زائل گرداند و آب آمدن از دهان باز دارد و فشاد نواسیر را سودمند باشد نوع صنعت آن تخم کرفس تخم گزر تخم شبت رازیانه کشنیز خشک نانخواه از هر یک یک سیر مصطگی عاقرقرحا از هر یک یک مثقال عود قماری قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با وزن ادویه فانیذ سجزی و عسل سفید مصفی بالمساوات جوارش سازند شربتی دو مثقال نوع جوارش بقراط بنسخهٔ نواب غفران پناه حکیم احمد موسوی که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط معزی الیه صنعت قرنفل سنبل الطیب فلفل سیاه زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا از هر یک سه مثقال تربد سفید کبابه چینی عود هندی از هر یک یک مثقال اسارون نیم مثقال شقاقل قاقله حنا را از هر یک دو مثقال و نیم مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک یکدانگ و نیم مغز فارسی نانخواه تخم جبلا هنگ برگ سداب از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور سفرجل جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال نوع جوارش جالینوس این جوارش را فوائد و خواص بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بیماری بول را که از سردی باشد خصوص سردی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی زائل کند و رنگ رو را صافی کند و اسهال بلغمی را نفع دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفهٔ بلغمی و بواسیر و نقرس و قوبا و بهق و سنگ مثانه را نافع بود و سیاهی مو را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هر که بیست روز باین جوارش مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود نوع صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخه سیاه دارچینی خولنجان قصب الذریره قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سفید دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون شامی

حب الآس زعفران از هر یک ده درم مصطگی رومی پنج درم صمغ سفید بوزن جمیع ادویه عسل سه وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با قند و عسل سفید مصفی بسرشند و در نسخهٔ دیگر مصطگی ده درم آمده شربتی از هر یک مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در نسخهٔ دیگر سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این جوارش حنطیا نا نیز داخل است و این جوارش را بعد از دو روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از هفت روز است و هر چند کهنه تر شود خاصیت آن بهتر میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجهٔ دوم و گفته که مداومت بیست روز باین جوارش پیری را دیر می آورد نوع جوارش جالالی منی زیاده کند و قوت مجامعت بیفزاید و ضعف گرده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد نوع صنعت آن سنبل الطیب قرفة الطیب از هر یک یک مثقال زیرهٔ کرمانی مدبر نعناع خشک عود هندی غوتی خام از هر یک چهار مثقال فلفل اسارون شقاقل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک دو نیم مثقال اجزا کوفته بیخته با سه وزن آن قند و عسل یک رطل گلاب بقوام آورده بدستور متعارف بسرشند شربتی دو درم نوع جوارش حماض قامع صفرا و مسکن عطش و حمیات صفراوی را نافع صنعت آن بگیرند برگ حماض تازه که بهندی چوکی کا ساگ نامند و با هم وزن آن یا زیاده یا کم بدستور مسطور در جوارش رمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجت بقدر ضرورت تناول نمایند نوع جوارش جنین معده را قوت دهد و بلغم را ببرد و دهان را خوشبو سازد و آب رفتن از دهان باز دارد و سردی بهار را زائل گرداند و کرم شکم بکشد و باد بشکند و گرده را قوی گرداند و ریگ مثانه را پاک سازد

و طعام را بگوارد و بواسیر را ببرد و اشتها آورد و گفته اند که عجب باشد از کسیکه سالی یکهفته هر روز سه درم ازین جوارش بخورد و در الطبیب محتاج باقی باشد و اگر ده کنیزک داشته باشد از عهدهٔ همهٔ بر آید نوع صنعت آن تخم کرفس تخم جرجیر تخم شبت از هر یک یک استار قرنفل مصطگی رومی دار چینی از هر یک یک درم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند و هر روز سه درم از آن بخورند نوع جوارش خاصه خواص بسیار دارد و اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و کسر ریاح کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفهٔ بلغمی را نافع بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قضیب قوی گرداند و آب از دهان آمدن باز دارد و ریگ مثانه را پاک کند و تخمه را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نقرس و بهق و قوبا و بواسیر را سود دارد و سیاهی موی را نگاه دارد نوع صنعت آن کهربای شمعی سنبل الطیب سلیخه دار چینی قاقله خولنجان قرنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دار فلفل قسط تلخ عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره از هر یک چهار مثقال مصطگی کبابه جوزبوا از هر یک سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز چلغوزه مغز فندق از هر یک چهار مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال لسان العصافیر بوزیدان از هر یک دو مثقال مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک یکدانگ ورق طلا ورق نقره از هر یک بیست عدد یاقوت احمر مروارید نا سفته از هر یک دو مثقال سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند نوع جوارش خرنوب منقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و ذرب و اسهال معوی را نافع است نوع صنعت آن خرنوب شامی بیدانه زیرهٔ کرمانی مدبر حب الآس سویق کنار بلوط کشنیز خشک از هر یک جزوی همه مساوی کوفته بیخته با رب مورد بسرشند شربتی سه درم نوع جوارش خوزی جهت اسهال فرسن و تقویت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق اکثر مبا اطفال و زرق الامعا

را قنایت مفید و از تراکیب محمد زکریا رازی است
صنعت آن دانهٔ انگور که از سرکه استخراج کرده آب شده
و بوده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد
نصف مثقال خرنوب نبطی گلنار جوز بوا کزمازج از
هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد کوفی مصطکی
سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل
بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه
مثقال نوع جوارش سکر بعض اطبا این جوارش را
مسمی بجوارش عود نموده اند معده را گرم کند و باه
را قوت دهد و نیکو گرداند و نافع است از برای رطوبت
معده و بلغم نوع صنعت آن عنبر [illegible]
در ما دی سنبل قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار قرنفل
دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یک درم
شکر طبرزد نیم رطل عود هندی فلفل سیاه از هر یک
نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند
شربتی یک مثقال نوع جوارش سلیمانی روایت است
که حضرت سلیمان علیه السلام هفتاد حرم داشت و همه را
بسبب این جوارش خورسند داشتی و چندان احتیاج
نداری نوع صنعت آن لسان العصافیر تخم پیاز تخم شلغم
و تخم کبابه چینی تخم ترهٔ تیزک کزمازج عاقرقرحا تخم
گزر از هر یک سه درم و در نسخهٔ دیگر بجای تخم گزر
ماهی رودیان بوزن تخم گزر و در نسخهٔ دیگر بجای
آن سرهٔ سقنقور است بوزن آن و اگر هر سه باشد
بهتر است کوفته بیخته وزن کرده یکجا نموده در شیشه
نگاه دارند و در وقت حاجت بسر انگشت برگیرند و بیضه
آید بر روی یک عدد زردهٔ تخم مرغ نیم برشت
پاشیده بخورند سه روز یا زیاده نوع جوارش سلوبه (؟)
در تقویت معده و سوء هضم بسیار مجرب است
در رطوبت و برودت معده برطرف سازد و برودت
آن را بحال بگرمی سازد و اشتهای طعام آورد
صنعت آن سنبل الطیب قرنفل دارچینی جوزبوا
قاقلهٔ صغار سنگ اصلی از هر یک چند درم کندر ده درم
فلفل زنجبیل از هر یک شش درم جند بیدستر نیم درم

شکر طبرزد برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم
جوارش سازند شربتی سه درم نوع جوارش سلیخه (؟)
دیگر معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای
طعام بیاورد و نفخ و جشا را دور سازد نوع صنعت
آن کندر نانخواه مصطکی از هر یک شش درم فلفل اذخر
مکی حب الغار عود هندی تمام غرقی از هر یک ده درم
مجموع را جدا جدا کوفته بیخته مویز طائفی سه درم
با پوست و دانه کوفته همچون مرهم سازند و ادویه
را با مویز بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند
شربتی از یک مثقال تا سه مثقال نوع جوارش
شاهی تالیف آن مرحوم در نفع مالیخولیای مراقی
را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و
تفریح آورد نوع صنعت آن آمله مربا هلیله مربا از
هر یک هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده
زرشک منقی گلاب عرق بید مشک از هر یک هفتاد و
پنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود و مالیده بپالایند
پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات
سفید شربت نارنج شربت لیمو شربت آلو از هر یک
چهل و پنج مثقال سکنجبین صد و پنج مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا ورق
نقره مروارید ناسفته از هر یک سه عنبر اشهب
دو مثقال گل گاوزبان غنچهٔ گل سرخ از هر
یک پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو
درم نوع جوارش صعتر آن را بفارسی کوارش اوشن
گویند ریاح معده و امعا را دفع کند و معده را قوت
دهد و ضعف هضم را زائل کند و امراض بارده
دماغی را نافع باشد نوع صنعت آن صعتر فارسی
زوفا نانخواه نعناع خشک مرزنجوش سبز [illegible]
کرمانی از هر یک چند درم زنجبیل وج ترکی لسان ثور
هندی تمام غرقی از هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه
انیسون از هر یک چهار درم ماشا دو درم شکر بجای
ده درم همه را کوفته بیخته با سه وزن عسل مصفی ترکیب
نموده استعمال نمایند شربتی یک مثقال نوع جوارش

طالیسفر نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح
غلیظ و مقوی کبد است نوع صنعت آن طالیسفر پنج درم
زنجبیل بیست درم فلفل دوازده درم هیل بوا قرنفل از
هر یک شش درم شکر طبرزد پنج رطل که شش عدد چهل و
دو درم و نیم باشد کوفته بیخته در ظرفی نگاه دارند و وقت
حاجت یک مثقال آن را تناول نمایند و مزاج این
جوارش گرم است در آخر درجهٔ دوم و خشک است
در سه ربع درجهٔ اول و در نسخهٔ دیگر بجای فلفل دار فلفل
است نوع جوارش العاج معین بر حمل است نوع صنعت
آن نشارهٔ عاج میعهٔ سائله مصطکی سنبل الطیب
دارچینی از هر یک پنج مثقال پوست اترج سعد
کوفی عود قماری قاقم تار زرشک قرنفل از هر یک چهار
مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندی افیون
مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر افیون را یک
مثقال نمایند بهتر است عنبر اشهب مشک خالص از هر یک
نیم مثقال عنبر و مشک را از هر یک یک مثقال نمایند نیز
خوب است نبات برابر تمام ادویه عسل دو برابر ادویه
علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال نوع جوارش عطائی منی زیاده کند و گرده
را قوت دهد و دماغ را قوی گرداند نوع صنعت آن
شقاقل مصری قاقلهٔ صغار دار فلفل خولنجان
دارچینی زنجبیل قرفة الطیب از هر یک پنج مثقال
بهمن سرخ بهمن سفید تودری گلگون تودری زرد تودری
سفید [illegible] تخم شبت مغز تخم خربزه تخم جرجیر
تخم پیاز سفید تخم [illegible] کثیرا تخم شلغم تخم کرفس از
هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بیخته ترنجبین [illegible]
گرده سه وزن مجموع ادویه ترنجبین را یک شب
شب در شیر گاو بخیسانند و صبح در دست بمالیده
بگذارند که اگر خاک در آن مانده باشد ته نشین شود و بر
صافی نموده بجوشانند تا غلیظ شود پس از آتش فرود
آورند و بگذارند که حدت و حرارتش شکسته شود و
هم گرم باشد ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی سه مثقال با دو اوقیه شیر گاو دوش

تازه دو رشید و نوجوارش قندار یقون این جوارش
از رومیان است نافع است از برای ضعف معده
که تولید ریاح دران بسیار باشد و از برای ضعف کبد
بارد و استسقای طبلی و از برای درد پشت و درد معده
صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس زنجبیل سنبل الطیب از هر
یک شش درم مصطکی رومی نانخواه از هر یک چهار درم
تخم کرفس نعناع خشک از هر یک پنج درم سلیخهٔ سیاه
زیرهٔ کرمانی مدبر عاقرقرحا حب بلسان از هر یک دو
درم ساذج هندی یکدرم کوفته بیخته بعسل سفید منزوع الرغوه سرشته
و در سبوچهٔ سبز نگاه دارند شربتی نیم مثقال خراجین
گرم است در اول درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ
سوم حکیم محمد مؤمن در قرابادین خود گفته که شربتی از این
جوارش چهار مثقال است و در نسخهٔ او انیسون چهار درم
داخل است و در نسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سیاه
شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخهٔ
سید اسمعیل در ذخیره در سومی فقاح بارد ساذج معده
بجای نعناع خشک پودنهٔ دشتی آورده و باقی موافق
نسخهٔ شیخ رئیس است نوع جوارش قندار یقون دیگر
معده را گرم کند و ریاح بشکند و نافع است از برای
اوجاع معده و امعا و تفتیح سدهای کبد و استسقای
لحمی را مفید است صنعت آن تخم سداب زعفران تخم
کرفس انجدان زنجبیل حاشا مغز بادام شیرین مقشر
از هر یک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هر یکدو درم
فلفل هفت درم کوفته بیخته با دو وزن و یا سه وزن آن
بعسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو
درم و در نسخهٔ دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
بوزن آن داخل است نوع جوارش قندار یقون دیگر نفخ معده
و درد و درد معده و امعا را نافع باشد صنعت آن
زنجبیل فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی
نانخواه تخم کرفس پودنهٔ دشتی از هر یک پنج درم حب
بلسان سلیخه عاقرقرحا زیرهٔ کرمانی مدبر از هر یک دو
درم ساذج هندی یکدرم کوفته بیخته با سه چندان عسل
منقی بسرشند و معجون سازند شربتی از یک مثقال

تا دو مثقال و این همان نسخهٔ شیخ الرئیس است
با اندک اعادتی نوع جوارش قندار یقون دیگر
منقول از منهاج نفخ و برودت معده را سود مند بود
و درد معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد
برطرف کند صنعت آن زعفران انجدان تخم کرفس
زنجبیل حاشا مغز چلغوزه تخم سداب از هر یک دو درم
کندر مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم فلفل شش درم
کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی علی الرسم
بسرشند شربتی یک مثقال نوع جوارش فواکه
تالیف استاد زین الدین صاحب اختیارات
بدیعی معده را قوت دهد دل باز دارد و جگر و دل
و دردها را قوت دهد و دفع صفرا کند و ثقل بادها
دافع خمار است صنعت آن آب انار ترش آب
انار شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره
آب زرشک آب سماق آب گیل آب امرود
اجزا متساوی همه را با آتش ملایم بپزند تا بربع رسد
و کف آنرا بگیرند پس متساوی آنچه باقی مانده قند
سفید داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید پس آب لیمو آب اترج از هر یک متساوی بجز و
اندک اندک داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام
جوارش رسد و تا آنکه تمام آبها را تشرب کرده باشد
برسی و سنگ ریخته بپزند و نگاه دارند و اگر خواسته باشند
آب فواکه را با قند سوای آب لیمو و آب اترج
بقوام بیاورند پس فرود آورده اندک اندک
آب لیمو و آب اترج داخل نمایند و قرص سازند
چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ می شود و اگر بعد
از فرود گرفتن از آتش مشک تبتی دو دانگ مصطکی
رومی یکدرم زعفران نیم درم ... داخل کنند
بهتر است نوع جوارش فواکه مکتوبه نافع از برای
ضعف قلب و معده و خفقان صنعت آن آب
انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب
شیرین آب به آب غوره آب زرشک آب سماق
آب لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یک رطل

بقوام آورده از آتش فرود آورده پس مصطکی تودری
با ورد بجوبیه از هر یک سه درم مشک تبتی دو دانگ
کوفته بیخته با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی سه درم نوع جوارش فواکه قلمی فرموده اند که از
تالیف حکیم معتمد الملک سید محمد ابو تنجان است صنعت
آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش
آب سیب شیرین آب به شیرین آب به ترش آب
امرود آب آلو تازه از هر یک چهل مثقال شراب
ریباس شراب زرشک ساده شراب گیلاس شراب
غوره شراب انناس شراب فالسه از هر یک دو صد
مثقال هر دو ثمر درخت هندی اند نبات سفید یک
صد و هفتاد مثقال آب لیمون آب اترج از هر یک
بیست مثقال اول مرتبه آبهای میوه را سوای آب لیمو
و آب اترج بجوشانند و کف آنرا بگیرند و فرود
آورده یک شب بگذارند پس آب صافی بالای
آنها را بجبر حلقه گرفته و دوباره در کنند و آبهای
صافی را وزن نموده و در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند
تا بربع رسد پس شربتها و نبات را داخل کرده بقوام
جوارش آورند و چون قریب با قوام رسد اندک
اندک آب لیمو و آب اترج را داخل کرده به آتش
انگشت جید بپزند تا تمام آبها را تشرب نماید و به
قوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن
آب لیمو و آب اترج گلاب عرق گل مشکی عرق بید
مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار
نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس
بنجو بیخته ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید
کشنیز خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید از هر
یک دو مثقال حب الآس ابریشم مقرض نعناع خشک
کهربای شمعی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول از هر یک
مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره
از هر یک دو دانگ بیخته با آن بسرشند شربتی مثقال جوارش
دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معده و درد با

بازدارد و نوع منفعت آن آب سیب آب به آب انار ترش از
هر یک یکصد درم خانید سنجری نیم من همه را با هم
بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بیخته با آن
بسرشند اجزا این است سوتق کنار سوتق امرود از
هر یک پنج درم سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب جوزبوا از
هر یک دو درم زعفران یکدرم علی الرسم با آن بسرشند
شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال نوع جوارش نوفل
معده و دل را قوت دهد و دندان را محکم سازد و بوی
دهان خوش کند و شکم ببندد و طبع را بازدارد و طعام
بگوارد و نوع منفعت آن نوفل رسیده فربه بیست عدد
نیم کوفته در شیر بخیسانند و بعد از دو روز از شیر برآمده
و خشک نمایند و بگیرند دار فلفل بوا قرنفل تخم شبت
از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی زعفران
کبابه چینی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا
را با نوفل یک شب در گلاب بخیسانند پس خشک
سازند و بکوبند و با اندکی شیر بخته با یک من قند
بقوام آورده بسرشند و بالای سنگ بریزند و حبس سا
بکار برند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول
نمایند و اگر در آخر شیر گاو اضافه نمایند برای بعضی دردهای
بادی بارد رطب خوب است نوع جوارش قاقله جهت
ضعف معده و قرب نافع نوع منفعت آن پوست
اندرون قانصه خروس یعنی سنگدان آن که خشک
کرده باشند طباشیر سفید از هر یک دو مثقال و نیم
گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قاقله کبار و صغار
پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد و آمله
منقی از هر یک یک مثقال بهمنین صندلین صعتر کشنیز
خشک بریان قرنفل قرفه حب الآس از هر یک یکدرم و
درم اجزا کوفته بیخته با شربت نواکر سرشته معجون
سازند شربتی دو مثقال نوع جوارش قاقله دیگر در
منافع مذکوره اقوی نوع منفعت آن پوست اندرون
قانصه چوز پوست اندرون قانصه خروس ورد آن
نا سفته طباشیر سفید از هر یک یک مثقال عنبر گل
سرخ نعناع خشک پوست بیرون پسته قاقله صغار کبار

از هر یک یک و نیم مثقال صندلین صعتر کشنیز خشک
بریان حب الآس پوست هلیله آمله منقی از هر یک
یکدرم بسد محرق کهربا از هر سعد فلفل خطائی جوزبوا
کبابه قرنفل دارچینی سلیخه از هر یک نیم درم
ادویه کوفته بیخته با شربت سیب و شربت به سرشته
جوارش سازند شربتی دو مثقال نوع جوارش
قاقله دیگر جهت ضعف معده و قرب نافع است
منفعت آن پوست اندرون قانصه خروس خشک
کرده عود غرقی خام مصطکی رومی از هر یک سه درم
زیره کرمانی بهمن سرخ بهمن سفید عنبر اشهب
ورق طلا و ورق نقره از هر یک یک مثقال کشنیز خشک
یکدرم طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان
دانه هیل بادرنجبویه از هر یک دو مثقال ابریشم
مقرض سه مثقال سماق منقی گل سرخ پوست
بیرون پسته پوست زرد اترج حب الآس
حب الرمان نعناع خشک از هر یک سه درم
مشک خالص نیم درم مربای آمله هلیله قند سفید
گلاب خالص از هر یک نیم آثار ... آمله یا
آثار آب و گلاب همه را بپزند و صاف نموده قند
عسل و هلیله را داخل کرده بقوام آورند و سایر
ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی از یک درم
تا سه درم نوع جوارش قطرمودان منقول از قرابادین
افندی صالح چلپی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم
که تبرکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع
قدر شربتش یک مثقال است و منفعت آن بیخ
اذخر یا دو درم زیره کرمانی سه درم بیروج
تخم بادیان از هر یک چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
جوارش کثیرا تالیف نیقولاوس منقول از
قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی ابراهیم
سلطان قیصر روم که افندی مذکور از طب یونانی
پراکلسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه
و ضیق النفس و ذات الریه نافع و مقوی معده

و با نفع است نوع منفعت آن کثیرا زوفای خشک از
هر یک چهل و هشت درم مغز پسته مقشر مغز بادام مقشر
از هر یک شش درم بزر کتان بزر حلبه دارچینی از هر یک
چهار درم اصل السوس رب السوس زنجبیل از هر یک
دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت
شربتی یکدرم تا دو درم نوع جوارش کرادیا نافع
از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن
باشد و از برای سده های کبدی و جهت قلت
انهضام طعام نوع منفعت آن کرادیا نانخواه تخم کرفس
زنجبیل مویز منقی بزر سیا لیوس تخم جزر از هر یک
هشت درم مغز بادام تلخ مقشر ده درم کوفته بیخته
بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی
مقدار بندقه نوع جوارش کرادیا نسخه دیگر و منفعت
آن کرادیا فقاح اذخر گل سرخ ... زیره
کرمانی همه اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه
عسل مصفی جوارش سازند نوع جوارش متوکل معده را
قوت دهد و منفعت باضمه را نافع بود و سرد مزاج را بود
معده و کبد و ابتدای استسقا را نافع باشد نوع
منفعت آن نسخه این جزء است قرنفل سنبل الطیب مصطکی
جوزبوا هیل قاقله از هر یک یک مثقال فلفل
سفید زنجبیل جند بیدستر از هر یک دو مثقال کندر
چهار مثقال نبات سفید بوزن همه ادویه را
کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش
سازند شربتی سه مثقال نوع جوارش دیگر که حکیم معصوم
نوشته مستعمل من است مقوی معده و جگر بود و شکم
ببندد و ضعیف و قی و غثیان و اسهال دموی را
نافع بود نوع منفعت آن طباشیر سفید حب الآس
انار دانه گل سرخ بهمنین سنبل الطیب اسارون از هر
یک دو نیم درم زرشک منقی پنج درم پوست بیرون پسته
مصطکی قرفة الطیب از هر یک یک و نیم درم مشک
دو دانگ رب به رب سیب رب مورد رب ریواس از
هر یک ده درم گلاب بیست درم علی الرسم بسرشند
نوع جوارش نوفل مقیب دل را قوت دهد و دهان را خوشبو

سازد و دوتی مینیه و ضعف معده را نافع بود و طعام بگوارد و داشتها بیارد و درد دندان ولثه را محکم سازد و اساک آورد ۵ صنعت آن فوفل کبابه چینی دانه هیل دارچینی سنبل الطیب عود هندی از هر یک پنجدرم زعفران مصطگی از هر یک دو درم مشک عنبر اشهب از هر یک درم کافور یکدانگ شربت فواکه شیرین سیدرم مینیخ پنجاه درم فانید سنجری صد درم فانیذ را در گلاب بگذارند و با شربت فواکه و مینیخ بقوام آورند و اجزا کوفته بیخته دران بسرشند و بر بالای سنگ یمن سازند و بگذارند تا سرد شود و از کارد ببرند و نگاهدارند و بدان مداومت نمایند ۵ جوارش فوفل مطیب دیگر مقوی معده و مشهی طعام بود ۵ صنعت آن قاقله کبار قرنفل زنجبیل دارچینی دارفلفل زعفران عود هندی فوفل از هر یک یکدرم مشک دو دانگ عنبر اشهب سه دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم با گلاب ۵ جوارش معتدل بجهت تقویت معده و اشتهای طعام و قطع بلاغم و دفع ریاح و تبدیل برودت معده بحرارت و تقویت اعضاء رئیسه و باه نافع است ۵ صنعت آن جوزبوا خولنجان هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی زعفران عود قماری ساذج هندی تخم کرفس سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری بوزیدان مصطگی گاوزبان ابریشم مقرض از هر یک یکدرم عنبر اشهب خالص از هر یک نیمدرم مروارید ناسفته با بید مشک برسنگ سماق سوده یکدرم تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقی سماق منقی از هر یک یکدرم و ثلث درمی شربت سیب شیرین و ترش شربت امرود شربت انارین شربت به شیرین و ترش از هر یک بیست مثقال ادویه کوفته بیخته با سه وزن تمام ادویه نبات سفید و عسل مصفی علی الرسم بسرشند و در آخر پنجاه عدد ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره با آن بسرشند شربتی از یک درم تا سه درم ۵ جوارش مفرح افرجه بارده را نافع است و معده را قوت دهد ۵ صنعت آن سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی سلیخه سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط بحری حب الغار حب بلسان حنطیانا زراوند مدحرج فرنجمشک اسارون حب الآس از هر یک بیست مثقال جوزبوا قصب الذریره مصطگی عود هندی از هر یک پنج مثقال زعفران تخم کرفس انیسون بسباسه از هر یک دو مثقال حریر خالص یا ورق القنب یا پنج لفاج هر کدام که باشد بمقدار مناسب مزاج و عادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل دو وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند اصل این نسخه از دیابنیوس است که اطبای زمان بعض تصرفات دران نموده مشوش ساخته اند ۵ جوارش مفرح دیگر این جوارش معروف است بجوارش کندی انه ده بیرون دلشاد و سرور آورد و تن و نفس و معده را قوی گرداند و رنگ رو را صافی و بوی دهان و عرق را خوش کند ۵ صنعت آن گل سرخ ششدرم سعد کوفی پنجدرم قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون شامی از هر یک سه درم قرفه الطیب زرنباد از هر یک دو درم بسباسه قاقله دانه هیل بوا جوزبوا از هر یک یکدرم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده درهم بیامیزند و در هر یکی و شش مثقال ازین ادویه نیم من آمله منقی در پنج من آب بپزند تا بیک من و نیم برسد بدست بمالند و بپالایند و بار دیگر در دیگ سنگی کنند و نیم من فانیذ دران کنند و بپزند تا مانند آرد پاله شود و از سر آتش بردارند و ادویه را بران بپاشند و بیزند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگاهدارند شربتی دو مثقال ۵ جوارش مغلیا تا زحیر و پیچش شکم و بواسیر را سودمند است ۵ صنعت آن بنداق کفته خوش یکدرم زیره کرمانی در سرکه انگوری خیسانیده از ان برآورده در سایه خشک کرده اندک بو داده نیمدرم پوست هلیله کابلی در روغن گاو بریان کرده دو نیم درم کوفته بیخته بگلاب بسرشند ۵ جوارش ملکی معده و دیگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم پیدا کند ۵ صنعت آن قرنفل جوزبوا بسباسه لسان العصافیر شیرین پنج ازقر زنجبیل دارچینی مصطگی عود قماری زعفران از هر یک سه درم قاقله کندر از هر یک یک مثقال شهد سه مثقال مشک تبتی یکدانگ و نیم قند سفید و گلاب از هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت دران داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد پس فرود آورده بگذارند تا حرارتش ساکن شود ادویه را کوفته بیخته دران داخل کرده برهم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی یکمثقال ۵ جوارش ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح حلبی نافع از برای مالیخولیا و ضعف معده و خفقان و اعراض فرمنه تقویت حافظه و ضیق النفس ۵ صنعت آن قرنفل دارچینی عود هندی خولنجان سنبل الطیب جوزبوا طباشیر سفید زنجبیل اذخر مکی گل سرخ منزوع الاقماع گل بنفشه از هر یک یکدرم بسباسه مصطگی اصطرک فرنجمشک نعناع خشک قاقله دارفلفل تخم فلکن حب الآس پوست خربزه از هر یک دو ثلث درمی مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ و مرجان تر دری ابریشم محرق از هر یک ثلث درمی مشک ترکی خالص کهربا کافور قیصوری همه اجزا را آنچه کوفتنی است کوفته و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف شیر با آن زده جرک آنرا بگیرند و صافی نموده بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با آن سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال ۵ جوارش ورد منقول از قرابادین افندی صالح حلبی مقوی اعضای رئیسه و مقوی قوت هاضمه و دافع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است ۵ صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع ده درم عود هندی صندل ترد از هر یک دو درم دارچینی چهار درم مصطگی رومی یکدرم و نیم عنبر اشهب دو درمی کوفته بیخته بشراب ورد

اتمر کنابیت بدستور مقرر جوارش سازند تو جوارش
مشدلی از اسمٰعیل محمد بن زکریا الفتہ که این جوارش
طعام بگوارد و سده را بکشاید و قواتی را زائل گرداند
دلنشف رطوبت معده نماید و اسهال رطوبی را نافع
باشد تو صنعت آن پوست بیرون پسته مقشر کبابه
مصطگی عود الہندی سنبل الطیب از یک دو درم گل سرخ منزوع
الاقماع طباشیر سفید از هر یک چهار درم عود قماری
سه درم نبات سفید چند درم سماق ششدرم ابلا را کوفته
لیکن در شب بگذارند و با سه رباه ودیعه عسل مصفی بقوام
برشند شربتی یکدرم تا چهار درم با آب سیب یا رب سفرجل
تناول نماید جوارش که مقوی قلب و کبد و معده و
تهییج اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فواد را مالح
آورده و تفریح بخشد تو صنعت آن مروارید ناسفته بسد
مصطگی طباشیر سفید آمله منقی ابریشم مقرض صندل سفید
زنجبیل تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال پوست بلیله
عنبر اشهب سنبل الطیب سعد کوفی اذخر مکی ریوند صینی رب
السوس سازج هندی تخم کشوث از هر یک دو مثقال عود خام
خام پوست بلیله زرد و از هر یک سه مثقال ورق گل
سرخ زرشک منقی از هر یک چهار مثقال زعفران ق
قرنفل از هر یک یک مثقال تخم خشخاش پنج مثقال
تودری سرخ تودری زرد از هر یکدو مثقال و نیم جدوار
نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته مسلایه کرده وقلیل
را حل کرده شراب سیب شیرین و شربت ترنج و شربت
فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هر یک بیست
و پنج مثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه گلاب [illegible]
مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند
جوارش [illegible] رطوبت مزاج و سردی با سوء هضم و ضعف
والقوه با منفعت بود و [illegible] و برص و بهاق کهنه را نافع
باشد صنعت آن حب المحلب مقشر و دانه هیل بوا قرنفل
زنجبیل ترید سفید مدبر عاقرقرحا نانخواه تخم کرفس نمک
[illegible] زرنب اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته
شربتی از ده جوارش یک مثقال و از بهر اسهال [illegible]
مثقال تو جوارش هندی که شیخ الرئیس در قانون

آورده و نافع است از برای قولنج و برودت معده
و وجع مفاصل و نقرس و ضعف معده را نیکو بود و
صنعت آن شیطرج هندی سازج هندی از هر یک
چهار درم جوزبوا نانخواه دارشکان هیل بوا از هر یک
دو استار فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار هلیله
سیاه سی استار قرنفل چهار درم بسباسه چهار درم فانید
ده استار کوفته بیخته در وقت حاجت دو درم آنرا
با نبید کهنه تناول نمایند و این جوارش گرم و خشک
در اول درجه سوم است تو جوارش هندی دیگر مقوی
باه است و مرد و زن را فربه سازد و رنگ روی را صافی
و روشن گرداند و قوت بدن را بیفزاید تو صنعت آن
زنجبیل اسگندر از هر یک یک استار و نیم شقاقل بهمن سفید
بهمن سرخ تودری سفید بوزیدان خولنجان از هر یک
هشت درم قرنفل دارچینی هیل از هر یک چهار درم
اجزا را کوفته بیخته پس بگیرند مغز خراسانی و خرمای تر
و قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو از هر یک
یک استار شاهی و همه را در پاون اندازند و نرم
بکوبند و اجزای کوفته بیخته را اندک اندک در ان
اندازند و بدست بمالند تا نیکو مخلوط شود پس
بنادق سازند هر بندقه نیم استار شاهی و هر روز
یک بندقه آنرا با شیر گاو دوشیده تناول نمایند تو

فصل در بیان جوارشات مسهله

جوارش شهریاران مسهل سودا و بلغم و معده و
قولنج و عسر البول را نافع است تو صنعت آن نسخه
ابن جزله زنجبیل ترید قرنفل دارچینی سلیخه اسیاه
سنبل الطیب جوز بوا هیل بوا مصطگی رومی قاقله کبار
حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا
مشوی سه درم ترید سفید حب النیل از هر یک [illegible]
درم قند سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته با
عسل مصفی جوارش سازند شربتی تا چهار مثقال با
آب نیمگرم تو جوارش شهریاران دیگر به نسخه شیخ
رئیس نافع از برای برودت معده و کبد و استسقا
و دره سودا این جوارش مسهل است تو صنعت آن

زنجبیل شیطرج هندی فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار
قرنفل نانخواه سازج هندی مصطگی رومی
قاقله کبار دارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سلیخه اسیاه نانخواه
رازیانه انیسون از هر یک ششدرم افتیمون اقریطی
ترید سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین چرب
نمود و از هر یک ده دو درم سقمونیای مشوی ده درم
شکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی
سرشته جوارش سازند و مزاج این جوارش گرم و خشک
است در دو درجه و نیم تو جوارش شهریاران منقیه معده
از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حادثه
در معده از اخلاط مرکبه و امراضی که حادث شود در سائر
اعضا بمشارکت معده خصوص از برای صرع حادث
بمشارکت معده از صعود ابخره اخلاط مرکبه با صعود نفس
آن اخلاط از معده بدماغ تو صنعت آن فلفل سیاه
زیره کرمانی مدبر سداب بوره ارمنی خولنجان قرفه از
هر یک یکدرم سقمونیای مشوی ده درم عسل مصفی
چهار درم بدستور مقرر و ترتیب نماید مقدار مستعمل
از ان از دو مثقال تا پنج مثقال تو جوارش شهریاران
نسخه بدر الدین قلانسی نافع است از برای معده
و جگر سرد و قولنج بکشاید و سودا و بلغم براند تو صنعت
آن سنبل الطیب قرفه دار فلفل فلفل انیسون قاقله
جوز بوا از هر یک دو درم زنجبیل مصطگی رومی دارچینی
نارمشک شیطرج هندی از هر یک سه درم سقمونیای
مشوی ده درم مغز حب النیل چهار درم سنائے مکی
پنجدرم نمک هندی سه درم ترید سفید مدبر بیست
درم خیار بوا دو درم ادویه را کوفته بیخته بعسل جوارش
سازند شربتی ازین جوارش اقویا را دو درم و ضعفا
را پنجدرم و مزاج این جوارش گرم است در دو درجه
و ربع درجه و خشک است در یکدرجه و ثلث درجه تو جوارش
شهریاران نسخه حکیم معصوم برودت معده و جگر را نافع
باشد و مره صفرا و سودا براند و قولنج بکشاید تو صنعت
آن شیطرج هندی زنجبیل دار فلفل فلفل خولنجان
قرفه قرنفل سازج هندی نارمشک مصطگی رومی

سنبل الطیب سلیخه قاقله کبار از یانه انیسون تخم کرفس نانخواه از هر یک سه درم بسفایج فستقی سه درم افتیمون پنج درم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم سقمونیای مشوی دوازده درم شکر طبرزد شصت درم عسل بقدر حاجت ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و در میان جو بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار چهار درم تا شش درم همراه آبی که زیره کرمانی در ان جوشانیده باشند. جوارش قیصر قولنج بگشاید و نقرس را سودمند بود و اخلاط غلیظ لزجه را دفع کند. صنعت آن دارفلفل زنجبیل هلیله زرد سقمونیا تربد سفید از هر یک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک طبرزد از هر یک شش درم قند سفید شانزده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند. جوارش نارمشک طبع را نرم دارد و قولنج بگشاید. صنعت آن جوزبوا قاقله کبار دارچینی از هر یک سه درم قرنفل زنجبیل نارمشک از هر یک شش درم سقمونیا پنج درم نبات بقدر تمام اجزا عسل دو چندان ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم. جوارش نارمشک دیگر ضعف معده و معده سرد و استسقا را نافع بود. صنعت آن نارمشک سه درم قاقلتین از هر یک دو درم فلفل پنج درم دارچینی چهار درم قرنفل سقمونیا از هر یک دو درم تربد سفید ده درم مصطکی زنجبیل از هر یک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته با قند و عسل بسرشند شربتی دو مثقال با قدری گلاب. جوارش نارمشک قلمی فرموده اند که از تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس الله تعالی سره است معده را قوت دهد و اخلاط فاسده را دفع کند و جگر را قوت دهد و بادهای غلیظ و خفقان را دفع کند. صنعت آن نارمشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل ساذج هندی بسباسه خولنجان مصطکی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان انیسون افتیمون از هر یک شش مثقال ریوند زعفران از هر یک یک مثقال تربد سفید دوازده مثقال اجزا کوفته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بطریق معمول جوارش سازند شربتی از چهار مثقال تا شش مثقال. بدانکه جوارش مسهل اهلیلجی تربدی و تمری هر یک در جای خود ذکر یافتند و جوارش سفرجلی مسهل و جوارش سقمونیای و جوارش طباشیر مسهل و جوارش عود مسهل اهلیلجی و جوارش عود طبین(?) و جوارش ترنجی(?) و جوارش کمونی مسهل و جوارش ماذریون ان شاء الله تعالی در اماکن خود با ذکر خواهند شد.

نسخه جواهر مهره اعلی که از فرنگ ساخته می آورند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و دیگر امراض و خواص بسیار برای آن بیان میکنند مختصر نموده شد. صنعت آن لعل یاقوت سرخ یاقوت زرد یاقوت کبود ورق طلا از هر یک چهار سرخ عقیق یمنی یشب بسند(?) فیروزه زبرجد(?) از هر یک یکماشه و پنج سرخ کهربا دو ماشه مروارید یک ماشه و چهار سرخ نارجیل بحری لاجورد از هر یک سه ماشه فادزهر مشک عنبر ورق نقره از هر یک شش سرخ کافور چهار جو مومیائی دو سرخ افیون یک سرخ قرص(?) شش ماشه زهر مهره چهار ماشه همه اجزا را بر سنگ سماق با گلاب خوب صلایه نموده با آب صمغ عربی مهره بندند و بورق طلا پیچیده خشک نمایند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ.

فصل در بیان چوب چینی چینی و ختائی و سلهتی و بنگالی

در ماهیت و کیفیت بدو اطلاع بر آن و جید و مختار و مزاج و خواص و منافع و طریق استعمال آن اما بیان ماهیت آن بدانکه اکثر چوب چینی رایج چینی سرخ فام مانند و آن بیخی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید و بعضی مائل بسیاهی براق که اجزا صمغ مانند گویا در اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ طولانی بقدر یک شبر زیاده و کمتر و قوی و ضعیف و کم گره و پر گره و راست و کج و منشعب و املس و خشن و سنگین و سبک و صلب و رخو میباشد و گیاه آن از قبیل حشیش و بیار(?) و مفروش بر زمین و برگ آن باریک بلند مثل برگ ساذج هندی و از آن اندک کوتاه تر و ساق آن با اندک صلابت و غیر مجوف و تازه آن بیخ با رطوبت و شیرین و چون خشک شود شیرینی آن کم میگردد و کهنه آن لغو میباشد و در کوهستان بلاد چین و کوهستان سلهت از بلاد بنگاله یافت می شود و در جای دیگر تا حال شنیده نشده و اما سبب بدو اطلاع بر چینی آن شاید آنکه حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی رحمة الله علیه در رساله چوب چینی خود که در زمان سلطنت شاه طهماسپ ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی که تقریباً سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری حضرت ختمی پناهی صلوات الله و سلامه علیه و آله نوشته نموده بنا بر آنکه در آن اوان چوب چینی از چین به فرنگان که دایم در تجسس و تفحص امور غریبه اند و برای همین دایم در سیر دریا و جزائر و سواحل آن شهرها و غیرها و جنوباً و شمالاً در فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا امر غریب و چیز تازه میابند در صدد تحقیق و تدقیق و تجربه و تجسس آن در می آیند و باطراف و اکناف میبرند و باعث شهرت و انتشار آن میگردند چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این بیخ که در این تاریخ مردم بر آن اطلاع و از استعمال آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که وقتی از اوقات در آن بلاد که این بیخ از آنجا می آورند مطلق در آن شهر پیدا شده بود و مردم بصحرا متوجه شده بخیال اصول و اوراق نباتات می نمودند و چون این بیخ غددی دارد و طعم و مزه که موجب تغیر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت نمودند آنانکه در میان ایشان مبتلا بان امراض بوده اند فایده سودا و قروح عفنه خبیثه و نواصیر و نار فارسی و مانند آنها از خوردن این بیخ شفای کامل میافتند و چون این حال مشاهده ایشان شد لهذا از زمین استخراج می نمودند و بدیگر مواضع می بردند و شهرت شفا میشد اما چون در آن صحرا بواسطه اضطرار و قحط نمک بهم نمیرسید و اکل آن بیخ بی نمک بود و اکثر جا که میبرند بی نمک میدادند و مبتلا حق انکار و تجا

بسیار قرار بران داده اند و بنظر رسیده که حالا معمول است خورند
اند و بعد از آنکه باینجا آورده اند تمیز نمیکردند و در بعضی مفید
می‌بوده و بعضے فائده نمیداد بلکه مضرت نیز میرسانید
و از جمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور میرزا
شاه اسمعیل بود فالجی طاری گشت و لسان اعضای او
از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار دو را حرکت پیدا شد
و دست ایشان همچنان از حرکت ماند و چون اول
اشتهار این بیخ بود که در بلاد ایران تازه آمده بود
در دادن آن اندیشه کردند که مبادا سودی نبخشد و هلاکت شود
بعلاج در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه کنند
عورتیکه قریب بآن مرض بود دادند مفید نیفتاد و بنابر آن
باو ندادند و اما در ریشها و زخم و قروح خبیثه و علت وجع
مفاصل و بادهای آتشک مدتهای مدید مزمن شده بود
و بیخ تنقیه تحلیه دادن مفید می‌افتاد و بکرات بعضے ازین امراض
و از نفر که شفا یافته باشند و حکیم میرزا قاضی یزدی
و حکیم هاشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته
اند که در رساله دیگر از آن جماعت مسطور است که مردم
آن بلاد هر ساله چارپایان و حیوانات خود را بییلاق مقرر
گروه گشته بودند میفرستادند در ساله بعلت خشکی و کمی باران
در آن ییلاقات علف خوب سبز نشده بود و بوضعی دیگر کرده
آنجا علف و گیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت
بعضے از آن حیوانات که بنهایت لاغر و ضعیف و لنگ
و زخمهای ناسور داشتند تمامی چاق شدند و فربه گردیده
و زخمها و لنگیهاے آنها باصلاح آمده بود حکمای آن ولایت
متفطن بآن شدند که درین ییلاق البته علفی باید باشد
شود که در ییلاق دیگر نباشد و آنرا این خاصیت باشد
بعد از تفحص و تجسس ظاهر گردید که این بیخ در ییلاق مذکور
و در ییلاق دیگر یافت نمیشود و سبب صحت و دفع
این علتها و فربهی و چاقی حیوانات همین بیخ است
بتدریج در امراض و علل انسانی تجربه نمودند و آن آثار
و منافع را مشاهده کرده و بمرور ایام باین دستور که حال
معمول است قرار یافت و این کلام دلالت تمام دارد بر
آنکه در حیوانات نیز بنهایت نافع است و اما آنچه فخر الدین [illegible]

که شاید از حکمای تبت یا توران باشد در رساله چوب
چینی خود نوشته چنین است که وقتی جماعتی بکشتی نشسته
بسفر دریا بجانب تحت الربع میرفتند شخصے در میان
آن جماعت آبله فرنگ داشت و بغایت ضعیف و
ناتوان و بدن وی مرتبه مجروح و ریم و چرک بسیار
از آن جاری بود که اهل کشتی از وی متأذی و متنفر بودند
از آنجا بعد از چند روز بجزیره رسیدند که محل برداشتن
آب بود ملاحان کشتی مصلحت چنین دیدند که آن شخص را
در آن جزیره فرود آورند و خوراکے بوی دهند و
آنجا رها کنند پس او را فرود آوردند و خود بجانب مقصود
شتافتند بعد یکسال که باز بدان جزیره معاودت
نمودند بجهت برداشتن آب بجزیره فرود آمدند
و دیدند شخصے بنهایت تندرست برکنار چشمه آب نشسته
اما برهنه و عریان است از او سوال کردند که چیستی
احوال خود را بیان نمود مردم کشتی او را شناخته با
خود بکشتی بردند تا قضا و سردار کشتی از وی احوال استفسار
نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده
رفتید مایوس شده با ثمرات و جوانب این جزیره
میگشتم بعد از چندی خوردنی که داده بودید باخر رسید
شروع بخوردن گیاها نمودم بگیاهی رسیدم که بیخ
آن شیرین بود هر روز بدان مداومت نمودم آن
مرض من بالکلیه زائل گردید و صحت یافتم و تا این
مدت از همان بیخ میخوردم شخصے در آن کشتی بود گفت
این بیخ را در آن مرض نفع تمام است اهل کشتی را
بجمع کردن آن بیخ امر نمود و آنان باز الی یومنا هذا
شهرت یافته و قول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب
است و بعد از آن قول میرزا قاضی و میرزا هاشم
و این قول بعید نباید مگر آنکه برای آن تاویلی
کنند و آن جزیره از جزائر چین گیرند چه بسبب
میوه که از ملک چین می‌آورند از تحت الربع که زیر
باد است و اما اطلاع بر سلهتی و بنگالی آن بدانکه
الی الآن که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است
با وجود قرب سلهت که چهارده پانزده منزل بیشتر

مسافت دوره از مرشدآباد نیست و در جانب شمال
مائل المشرق و در سرحد مملکت بنگاله واقع است بسبب
قصور همتای که از اهل مرشدآباد و اماکن دیگر اطلاع
بران نیافته و از اهل کوهستان سلهت و ساحت نواح
آن شنیده شده که اکثر آنرا از برای جمیع امراض مذکوره
در چوب چینی بتنهائی و یا با ادویه دیگر بطریق مطبوخ و
قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیارے از آن نقل نمایند
و قبل ازین گاهی گاهی عطاران بنگالی در مرشدآباد
آورده بتنهائی و گاهی بعوض چوب چینی و گاهی مخلوط
بچوب چینی چینی کرده میفروختند و اهل بنگاله این را سنگه چینی
و چوب چینی پهاڑی یعنی کوهی و چوب چینی چینی
تجارے مینامند و کم کسے واقف برین بود و
بعضے که فی الجمله اطلاعی داشتند اعتنائی و توجهی
بآن نمی‌نمودند تا آنکه درین اوقات شخصے از اهل آنجا
بمرشدآباد آمد و قدری بیخ چینی آنجا تازه را با خود
داشت و میگفت تر و تازه آن قوی و مفید و سودمند
است و خشک آن ضعیف و بی فائده فی الحقیقت
چنین است زیرا که خشک آن سخیف میشود و [illegible]
سبک میباشد و لهذا استعمال آن بیفائده مخصوص است
خصوص کهنه آن و شاید اگر کسے دانا بدانجا رود و
آن ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال پختگی و رسیدگی
برآورده و حفظ و ضبط آن بشرائط مقرره نماید و تحلیل که
خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع
مفاصل حادث از همین سبب خوردن زیبق و غلبه ریح
و نفخ در شکم و بی رغبتی بر طعام داشتند با بعضی از
ادویه دیگر هر یک را بطور خاص که بیاید نیز
انشاء الله تعالی خواهد آمد خورانیده و همه صحت یافتند
و شاید در کوهستانهاے دیگر که قرب و اتصال بدان
دارند مثل تیره و مورنگ و رنگپور و نیپال و غیر آنها
نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوع
دیگر دیده شده که آنرا چوب چینی خطائی می‌نامند
و آن چیزیست شبیه بنده و گره بزرگی بکدو و متصل
با پوست اندک خشنے جوزی رنگ تیره و زعفرانی گلابی

و با دامی رنگ بی ریشه شبیه بخیزران خشک شده
که از کوهستان ختا و نیپال می آورند و بر تحقیق
آن چندان اطلاعی نیست شاید از تخم درخت
بر می آید مانند کهل و بعضی میوه های دیگر از برای
آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب
چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور
استعمال این نیز مانند آن است و اما جید و مختار
چوب چینی آن است که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ
تیز باشد و سنگین املس که به آب رود و کم گره
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی
و مائل به شیرینی و مستوی الاجزا باشد و بعضی پخته سرخ
و بعضی خام سفید و بعضی املس و بعضی رخو نباشد زیرا که
اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت ماده و جوهر
و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند
و باید که قطعهای آن درست باشد و بریده و ریزه ریزه
کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تغیر
هوا در آن ضعیف میگردد و همچنین برودت غلبه میکند
و سفید و سبک و رخو و قشر اندرون سیاه که گویا آتش
در اندرون جا کرده که آن را مسمع نامند و ترکیده و بسیار
پیچ و پر شعبه و پر گره و ریشه دار و بسیار ملتبد الذائقه و تلخی
غالب بر آن نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت
بر خامی و بعضی بر کمال یبس و عدم اعتدال آن و
بدی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که
کهنه پوسیده کرم خورده نباشد که ثمر فائده نیست
و محدث حرارت و یبس بسیار است و فائده هر یک
از امور موجوده و مضار هر یک از امور مذکوره آن را
حکیم میر عماد الدین محمود در رساله چوب چینی خود مطولاً
بیان نموده اند و تنبیه باید دانست که بعضی
نا سفیدان چوب چینی خام سفید را در آب آهک
خیسانیده در آب گل لاله عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده میفروشند باید که واقف
بوده امتحان کرده استعمال نمایند هر چند بر صاحبان
بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیگردد
از رنگ ظاهر و پوست آن معلوم میگردد و اینکه
رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آن است
و نیز باید که نمی در رطوبت دریا و گرمی آتش و
آفتاب بآن نرسیده باشد و از جا در تیرا
کرد و فسد و متغیر مزاج آن است مثل کافور و قرنفل
و جند بیدستر و مشک و امثال آنها [illegible]
باشد و اما طبیعت و مزاج آن بقول میر عماد الدین
محمود جنسی است که چون از قدما در باره آن تصریح
نیست لهذا تامل در تحقیق طبیعت آن لازم آمد
مجملاً چون نفع و فائده آن در امراض سوداوی بسیار
است و سودا بارد و یابس است و بنا بر قاعده
کلیه که شفا در ضد است و حفظ صحت بمثل
باید که حار رطب باشد و چون تاثیر حرارت آن
ظاهر چندان ندارد یعنی تکرار و کثرت استعمال
مقدار آن احداث حرارت زیاده نمی نماید باید
حار در رتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل
دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تسییل و تفتیح و
تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است
و تغلیظ و انجماد و تخدیر و تصلیب که فعل برودت
است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل
بر آنکه معتدل نیست آن است که دوای معتدل
از افعال مذکوره قاصر است پس هرگاه معتدل
نباشد ظاهر است بارد نیز نخواهد بود بدلیل ظهور
تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر رطوبت آن همان
دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات و
افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن یبوست
نمیتوانند بود و لیکن جائز است که در آن یبوست
قلیله باشد و بواسطه مصاحبت آب بسیار منکسر گردد
و برطوبت مائل شود و میتواند بود که بواسطه آنچه
رطوبت مکتسبه رفع یبوست کند و خود هم منکسر گردد
و بسبب شدت انفعال آید که از افعال فنا تساقطا لا کنه
احتمال قوی است لهذا حکم برطوبت آن تامل
تمام است بخلاف حرارت که با وجود انکسار ببرودت
آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه
است تردد نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی
است که در مزاج او باشد و خارج تمام اجزای او بنا
و دلیل برین آن است که سوراخ سوراخ میشود و شکسته
میگردد و چون این رطوبت فضلیه قبل از آنکه حرارت
آن تنها یا بستی کرده اندک کهنه باشد تاثیر آن در بعضی
از جهد مواد اقوی میشود و بهتر میدانند آن را نو
و بسیر تا تاثیر بروی دیگر [illegible] سرد در اول
و خشک در دوم میدانند و میگویند که سردی و خشکی
آن بسبب ناز جیت و مخالفت با آن شیر و کثر میگردد
آنچه تحلیل و ترقیق و تلطیف و گداختن و سائر افعال
و آثار قدیمه که از آن ظاهر میگردد از جهت خاصیت
و صورت نوعیه آن است و بعضی از آثار دیگر تابع
کیفیت آن است و ایشان هر دو نیز قائل برطوبت
فضلیه آن اند و بدلیل تقویت آن مر باه را و تکون چرم
در آن بر دو دی و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین حکم
به مرکب القوی بودن آن یعنی بحرارت و یبوست
کرده و گفته که یبوست آن زیاده است بر حرارت
آن و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی نیز در قرابادین
کرده سوم قرابادین قادری است قائل بمرکب القوی
بودن آن است بدلیل آنکه مقرر است نزد اطبا که
تا امکان استناد فعل و اثر چیزی بکیفیت آن با
استناد بخاصیت آن یعنی نزد خاصیت دانستن آن
جائز نیست و همچنین تا نسبت عمل بآن بالذات ممکن
ممکن است نسبت او بما بالعرض روا نیست و منع
ذلک بعض افعال عجیبه که از قوت و کیفیت آن
خارج باشد اگر بخاصیت مفوض دارند این اجماع تا
مرکب القوی بودن آن قدسی بهم عسا ندارد
پس آن مرکب القوی است و آن قدس سره صریح
که نزد این بنده آثم محمد هاشم العلوی المخاطب
بمعتمد الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج
ترکیبی آن مائل بحرارت و یبوست است با رطوبت
فضلیه غریبه بسیار و اما اجزای اصلیه بسیطه آن این

دوا ترکیب از آنها یافته هر یک را خواص خاص است
اما جزو هوائی آن حار معرق و ملطف و محلل است
و جوهر ارضی آن بارد مقوی و جزو دوائی آن تمام
و جزو غذائی آن تحلیل و جزو بدن شود و باقی میماند در
بدن جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر
تسخین و تلطیف و تحریق در بدن میکند و چون دوا
بطریق التصعید پخته شود و در آب جزو حار لطیف آن بسیار
غالب و غلاظت آن کمتر آنکه در جوش میماند کمتر
و لهذا استاذان بعد از دن مطبوخ متعدد آن حاذق
از جرم چوب چینی ساخته و دران لبوب و قدری از ادویه
عطریه مقویه امزاج حاره داخل کرده میدهند که غذا
متین لجیج از ان تولد کنند که سبب اعضا دیپا نمو غذا
سابق و لاحق را با اعضا تا مدت مدید اثر و فعل دوای
آن در بدن بماند مانند بعض ادویه غذائیه که چون وارد
بدن گردند بعد از اثر دوائیت آن در بدن مستحیل بخلط
گردیدن و جزو بدن شدن آن تاثیر دوائیت آن
مدتی در بدن باقی می ماند و ظاهر آن است که حرارت
آن در اواخر درجه اولی باشد و پس جوش نیز در آخر
درجه اولی و اما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا با تعفن
که در دیگ را بسرپوش پوشیده و اطراف آن بخمیر
و خمیر آرد ماش محکم گرفته که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون
نبرد و پیدا این مقدار از چوب آنرا اثبات شده و شاید
مائل برطوبت باشد و لهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه
این دوا را مطبوخ بطریق التصعید میدهند جهت آنکه مطبوخی
که سرپوش باز باشد اجزای حاره لطیفه معرقه محلله آن
بلطافت منقلب بهوا گردیده فانی میگردد و اثرش کم
میشود و اما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل ماء الورد
که گلاب باشد و سائر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعد
گردیده چیزی از اجزای تبه و اجزای غذائیه آن
دران داخل نمیشود و پس برودتی از حرارت بدن متاثر
گردیده و فعلش زائل میگردد و اما بطریق التصعید در دیگ
سرپوشیده بجوه مذکور که جرم در زیرش باشد متصل از
اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده و منقلب بمائیت شده

باز در میان دیگ که جرم چوب چینی دران است نزول
نموده با آنها مخلوط گردیده باز صعود میکنند تا زمانیکه
در ثقل آن قوتی باقی نمیماند و درین قسم جمیع اجزای
لطیفه متصاعد و بیا شده و هم چیزی از جرم آن الیس
حاصل میگردد و از ان مطلوب و حکیم میر عمادالدین محمود
که اول کسی است از اطبای اسلام که در آن رساله
نوشته و بیان کرده درین مقام و اکثر مواضع دیگر
سخنان عاقلانه مدققانه مدلل است و میرزا قاضی
و حکیم هاشم طهرانی را با ایشان مناقشه بسیار است
که خالی از تحقیق آن نیست و این مختصر گنجایش ذکر
آنها ندارد و قول هر یک خالی از شبهات نیست لهذا
ذکر کرده نشده کسی را که اراده اطلاع بر آنها باشد
باید که رساله میرزا قاضی و میرزا محمد هاشم را مطالعه
نماید مخفی نماند که آنچه از روی تجربه و تکرار استعمال آن
برین بنده ضعیف عاصی هیچمدان جامع این اوراق
پریشان و سخنان منتشر معلوم شده آن است که
با وجود مرکب القوی بودن صاحب طبیعت فضلیه
حاره یابس است ولیکن ظهور این هر دو کیفیت دران
بمراتب سبب از تری و تازگی و قرب عهد از انقد و
خشکی و کهنگی و بعد از عهد از انقد آن مانند حرارت
یبوست در ابدان محرور المزاجان صفراوی از اوان
طفولیت و شباب و کهولت و شیخوخت که در ابتدا فرض
تری و تازگی حرارت و یبوست آن بسبب کثرت رطوبت
بلغمی منغمر میباشد مثل حرارت بدن طفل که منغمر رطوبت بلغمی
وافره آن است آثاری و ظهوری ندارد و بعد از ان
که اندک مدتی بر آن بگذرد و در رطوبت آن تحلیل
یا تحلیل رود و اعتدال یابد که تخمینا شش ماه تا
یکسال باشد حرارت و یبوست آن نیز مرتبه اعتدال
ظهور میباید مانند ظهور حرارت و یبوست در ابدان
شبان و چون از حد اعتدال بگذرد که تخمینا یک
و نیم سال تا دو و نیم سال از زمان اقتد و بر آوردن آن
از زمین باشد رطوبت آن میل بقلت مینماید و خشکی
بر آن غالب میباید بحکم آنکه احدی الفاعلین را که

حرارت و برودت است با احدی المنفعلین که رطوبت
باشد فعل و اثر ضعیف میباشد و با منفعل دیگر که یبوست
است قوی و بعد از ان هر چند میل بکهنگی و خشکی آورد
حرارت و یبس از ان زیاده ظاهر میگردد مثلا سه ساله و
چهار ساله آن در کمال حرارت و یبس میباشد و همبرین
قیاس تا فاسد و باطل گردد پس تر و تازه آن از برای
محرور المزاجان دموی و صفراوی و امراض حاد و شبان
احتراق و فساد آن هر دو خلط بتنهائی یا ببعضی ادویه
مناسب و از برای سوداوی مزاجان و امراض حادثه
از ان با بعضی از ادویه مناسبه آن مفید و متوسط
آن مثلا یکسال تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان
و امراض سوداویه مفید و نیم کهنه آن مثلا دو و نیم ساله
تا سه و نیم ساله آن از برای سرد المزاجان مرطوب
بلغمی و امراض بارده رطبه بلغمیه نافع است و اما بسیار
کهنه آن از برای اکثر افراد خصوصا محرور المزاجان
ضعیف بنیه بسیار مضر و محدث حرارت غلیظه و متحرق
است و اجتناب از ان حتی المقدور انسب و اولی و لازم
و واجب است خصوصا بطریق مطبوخ و تعریق و بهمین
استعمال و اگر ضرورت بسیار واقع شود و علاج منحصر
بدان باشد تازه و نو آن یا نیم کهنه آن مطلقا
یافت نشود آن هنگام مقداری کمی از ان بقدر ضرورت با
ادویه بارده رطبه مناسبه با کمال احتیاط بعنوان
نقوع یا قهوه یا مطبوخ بدون تعریق یعنی درمین تعرق
تشنید استعمال میتوان نمود و باقی العلم عند الله و عند
اولیا الذین هم الراسخون فی العلم و سوال اگر کسی
گوید تمثیل شما تمام نیست و مناسبت و مشابهت تام
و من جمیع الوجوه با تمثیل که مراتب انسان است ندارد
در جواب میگوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با
ممثل اندک مناسبتی کافی است گو در جمیع وجوه نباشد
و هر مثالی را که ملاحظه نمائید چنین است و اما
خواص و فوائد و منافع آن خوبتر آنکه این دوا اعلاء
حرارت غریزیه و لطیفت میکند و مقوی اعضای رئیسه
است و در اواخر جمیع امراض مادیه و امراض مزمنه

سوداویه و بلغمیه مانند اوجاع مفاصل و فالج و رعشه
و کبق و ربعی و تشنج امتلائی و اوجاع ظهر و وجع ورک
و عرق النسا و نقرس و داء الفیل و دوالی و خنازیر و سل
و دفع مواد نزلیه بارده مزمنه و تنویم بسیار و اختلاط ذهن
و سل و نفث الدم و نزف الدم از هر عضو که باشد و تقویت
باه و اعضای تناسل مایوسین از باه و داء الثعلب
و داء الحیه و سوء القنیه و استسقاء و حمیات عتیقه و
سائر امراض بلغمیه مزمنه و جهت ازاله و تحلیل امراض
سوداویه و مواد غلیظه متحجره عتیقه مزمنه و مواد سوداویه
محترقه مانند آتشک و جذام و انواع جرب و حکه و قوبا و
جمیع قروح خبیثه و جوششها و عقدهای صلبه و اورام صلبه
و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و مرض تحتق
اسود و آکله و قروح کلیه و مثانه و امراض مقعده و
بواسیر و نواسیر و اسهال بواسیری و حمی ربع و سرطان
و امراض رحم و عقر و مرض شقیقه و صداع مزمن سوداوی
و سائر امراض سوداویه که تفصیل آنها موجب طول است
قوی الاثر و النفع است و در هر یک بنوعی خاص مخصوص
رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مرقق و مصفی خون
و سائر اخلاط و ارواح از کثافات و کدورات و منشر
و منور آنها است و سریع النفوذ و محفف بدن و تذویب
رطوبات و اخلاط غلیظه منجمده و مرقق و دافع آنها است
به تعریق و ادرار بول و عرق و جهت برون زمودن جسد و
دفع سمیت خلط فاسد سمی و رفع عادت افیون سریع الاثر
و چون اسحا بعد از سن قوت هر سال در موسم سرما
خوردن آن را بر خود لازم گیرند از ناتوانی محفوظ میمانند
و جهت رفع لقاهت خصوصا پیران را و از برای تسمین
اکثر ابدان و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ
بشره نیز نافع لیکن مشقت و صعوبت پرهیز آن بر اکثر
بالنفع آن نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز
و مضار عدم آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب
طبیخ بطریق تصعید آن است چنانکه ذکر یافت و جرم
آن مسدد و قوی التجفیف است و تسمید و تجفیف جرم تا
خشک نشده آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصا تازه و تر آن

در اکثر امراض بارده و رطبه دارچینی و عشبه مغربی و ادویه
خطائی و صاسفراس و کبابه است و در سرفهای کهنه
و ضیق النفس و سل السوس و در استسقا بادآورد و سکاعی
و فقاح اذخر و اذخر مکی و بابونه اینها و در خفقان و
توحش لسان الثور و گل آن و بادرنجبویه و بسفایج و
در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفایج و بهمن سرخ
قیاس در هر مرضی و ماده و مزاجی خاص باد و بهتا
و مخصوصه بآن مرض و آن عضو تا خواهند مفرد آن را
بتنهائی بکار برند مگر عند الحاجت و ضرورت باد و
دیگر و در آن تو نیز هر چند کمتر باشد بهتر است و اما
در سل و دق و نفث الدم و نزف الدم بعنوان
نقوع در عرقهای مناسب و مفرد اولی است مگر در
اوائل عند الضرورت با بعضی مالیسات و مغریات
اندک و مقدار شربت آن منوط برای طبیب حاذق است
مخفی نماند که این دوا حقیقت جمیع اقسام امراض بادی
بلغمیه یا سوداویه مند نیست چه در توجیه آنها مانند فالج و رعشه
و استرخای و استسقای زقی و طبلی و امثال اینها
بی فائده بلکه مضر است دوا اما در اقسام ضعیفه آنها
مانند استسقای لحمی حادث از قبیل ورم صلب سوداوی
کبد و طحال و امثال اینها را ممکن که سودمند بود و مضر
از جهت اطفال و شبان و محرور المزاجان است و
ایشان را استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارت
در طوبتی زاید بر حرارت غریزیه و رطوبت اصلیه نماید
و بدان سبب خون و ارواح را گرم میسازد و باعث
تحلیل و افنای رطوبات و احتراق آنها میگردد
و سبب بالعرض نیز شاید و اینها خود کمال مضرت
است کما لا یخفی دوا اما منافع آن اکثر بواسطه
افعال مذکوره آنست از تلطیف و تذویب و ترقیق
و تنقیه و دفع فضول و غیرها که ذکر یافت ظاهر است
احتیاج به تبیین ندارد دو—

فصل در بیان شرائط ضرور استعمال چوب چینی قبل از شروع و در بین و بعد اتمام آن

بدانکه شرائط استعمال آن بسیار است از آن جمله دو
یکی آن است که باید سن مستعمل آن اگر محرور المزاج باشد
از چهل سال و اگر مبرود المزاج بود از سی سال متجاوز باشد
بجهات مذکوره دو شرط دوم آن است که تا ضرورت
بسیار داعی نباشد و علاج منحصر بدان نشود و متوجه
استعمال آن نگردند و بعبث خود را در مشقت و رنج و تعب
و مهلکه نیندازند زیرا که چنانچه نفع آن بسیار
است و مضرت آن نیز زیاده از آن است و اندک
بی احتیاطی و نا پرهیزی منجر بامراض صعبه میگردد و بیان
بعضی از آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و نیز در بین
آن عوارض و حالات و حالات مختلفه طاری میگردد و بوجه
کم کسی متحمل آنها میتواند شد دو شرط سوم آن است که باید
هوا در کمال اعتدال مائل ببرودت باشد و بهترین فصول
برای آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد
هند و بنگاله و در ایران و در اکثر بلاد دیگر اواخر زمستان
و اوائل ربیع و بهار و اوائل خریف نیز دو شرط چهارم
آن است که باید که بدن نقی و پاکی باشد از فضول و
اخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک و جذام و قروح
و جروح خبیثه و سائر امراض سوداویه و بلغمیه و اوجاع
مفاصل و سمت مزاج و غیرها و تنقیه و یا بفصد است
یا باسهال دو اما فصد پس هرگاه خون فاسد و زائد
در بدن بسیار باشد و علامات آن از حمرت رنگ بشره
و برآمدگی عروق و ثقل سر و بدن و بسیاری خواب
و غیرها ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتی بشرط مساعدت
قوت و حال مریض و فصل و سن و عادت و عدم موانع
فصد نمایند و بقدر احتیاج یکدفعه یا دو دفعه یا زود و
خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد
بعد از فصد اول شروع بخوردن این دوا نموده بعد از
چند روز که رقتی در خون پیدا شده و قوامش باعتدال
آمده باشد بجهت آنکه مرقق و مصفی خون است فصد
دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی و فساد خون این
دوا نفعی معتد به نمی بخشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد
که بعد از فصد در اثنای چوب چینی فصد دیگر نیز محتاج الیه

باید که با وجود احتیاج تمام توقف و تامل نموده لفصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه بمسهل و مدر ولیکن تنقیه سائر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود لیکن استعمال منضجات و مسهلات آن خلط را نمود و پس شروع بخوردن چوب چینی نماید که در اثنای چوب چینی احتیاج بتنقیه آن خلط نشود چه بسبب فصد و تنقیه قدرے از خلط فاسد دفع میگردد و باقی آن خلط را طبیعت بامانت افعال این دوا از تلطیف و تذریب و تحلیل و تسییل و تجفیف و ترقیق و ادرار و غیرها دفع میکند و خلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش از این دوا مطلق فصد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف میشود و غرض از استعمال این دوا تصفیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزیه و توتها است و هرگاه خلط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی ادهاے فاسد ساکن را بحرکت درآورده به تلیین و ترقیق و تلطیف و تجفیف و تسییل و غیرها و هر دفع نمائی آنها تا در نباشد ممکن است که باعضاے رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته موجب تقل و ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که درین صورت غالب است که چوب چینی تواند آن مقدار ماده را دفع نماید که در بعضی حالت پیش از شروع احتیاج لفصد و تنقیه نیست بلکه درین حالت شاید آنرا فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه و جذام و بعد از احتیاج لفصد باید فصد برگشاده بزنند و لحه و لمحه و همین رگ را بانگشت گیرند تا طبیعت خون فاسد غلیظ را بدین رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدرے خون دفع گردد و همچنین تا اتمام فصد و اینمعنی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه و غیرها منوط برائے طبیب حاذق است ولیکن ما از برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العلاج کلی از برائے تنقیه در مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر میکنیم و کمی و زیادتی آنرا تیز دانسته از یمن برای طبیب حاذق + منضج روز اول گاوزبان

شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه جوشانیده صافی نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی از هر یک پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم بر دوای روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کشوث افتیمون در کتان بسته از هر یک دو مثقال اضافه اجزاے جوشانده نموده بعد از جوشاندن ادویه سوای افتیمون رسد بالای مجموع آب که بیک پیاله رسد افتیمون را دران انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند دران تا آنکه حرارت مطبوخ کم شود پس مطبوخ را بر روی ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هر یک پانزده مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند منضج گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست تراشیده پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه عنب الثعلب پرسیاوشان گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه تخم خبازی تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سنا مکی چهار مثقال افتیمون در کتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد سرشش اصفهانی از هر یک دو دانه ده دانه مویز منقی بیست عدد ادویه را در سه چهار یک من آب بجوشانند تا بیک چهار یک برسد افتیمون را دران انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را دران آب بمالند و چون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین و سکنجبین افتیمونی

از هر یک پانزده مثقال شیرخشت خراسانی دو مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند و از نیم هلیله مربا یک عدد و بگلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده تناول نمایند بعد از ان تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند روز ششم منضجه روز اول روز هفتم منضجه روز دوم عمل نمایند و شب هشتم دواے روز چهارم و روز نهم دواے پنجم را بنوشند و درین ایام وقت ظهر قلیه شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها تربلا دو قلیه و چلاو و بعد ازین چهار روز مداومت بخوردن هلیله مربا گلاب شسته و شربتے فراگرفته از نبات سفید و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک از هر یک پنج مثقال تخم شربتے یک مثقال نمایند و غذا درین ایام تربلا و از گوشت بره با گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن چوب چینی بدستورے که مذکور میشود نمایند و اگر ماده صفراویت داشته باشد منضج روز اول متخذ از سر نفشه گاوزبان شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هر یک دو مثقال آلوے بخارائی عناب سبستان از هر یک ده دانه تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال دران حل کرده صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه روز اول تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه از هر یک دو مثقال نمایند روز سوم اضافه ادویه جوشانیده بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه لسان فستقی غنچه گل سرخ تخم خیارین از هر یک دو دو مثقال و بر ادویه که دران حل کرده میشود مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حبے که فراگرفته باشند از پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و سناکی از هر یک نیم مثقال محموده مشوی کثیرا صمغ عربی مغسول از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک مثقال

چرب نمودہ حب ساختہ بورق نقرہ پیچیدہ وقت خواب
فرو برند و در عقب آن آب نیم گرم پیالۂ بنوشند طلوع
صبح گاؤزبان شاہترہ گل نیلوفر گل ششنعب الثعلب
پرسیاوشان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانہ بسفائج فستقی از ہر یک
دو مثقال سنا مکی چہار مثقال عناب آلوے بخارائی از
ہر یک دہ دانہ تمر ہندی ہشت مثقال پوست ہلیلۂ زرد
پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ از ہر یک دو مثقال در سہ
چہار یک من تبریزے آب بجوشانند تا بیک چہار یک
رسد بر وزنے شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و
سکنجبین افتیمونی صاف نمودہ بمالند و بپالایند و روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کردہ بیاشامند روز
دیگر ہلیلۂ مربا بگلاب شستہ ورق نقرہ دو عدد بران
پیچیدہ تناول نمایند و بعد از ان شربت انار
شیرین یک مثقال تخم شربتے اسپرزہ از ہر یک یک
مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق نیلوفر از ہر یک پنج
مثقال شربت نمودہ بنوشند بروز ششم نسخۂ روز اول
روز ہفتم نسخۂ روز سوم و شب ہشتم و روز ہشتم نسخۂ روز
چہارم و روز نہم نسخۂ روز پنجم عمل نمایند
و غذا باید درین ایام نیز بدستور یکہ در مادۂ سوداویہ
ذکر شدہ بودہ باشد و چہار روز دیگر ہلیلۂ مربا بگلاب شستہ
تناول نمایند و بعد از ان شربتے از نبات سفید پنج مثقال
تخم شربتے اسپرزہ از ہر یک یک مثقال گلاب
عرق بیدمشک عرق نیلوفر از ہر یک پنج مثقال بنوشند
و غذا تر ملا و مجور نا پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند
و اگر مادۂ بلغمی باشد منضج روز اول گاؤزبان بادرنجبویہ
بسفائج فستقی فنطوریون دقیق زوفائے خشک عنب الثعلب
پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین رومی از ہر یک دو
مثقال انجیر زرد دہ دانہ مویز منقی بیست عدد جوشانیدہ
صاف نمودہ ترنجبین گلقند آفتابی از ہر یک پانزدہ مثقال
دران حل کردہ صاف نمودہ بنوشند روز دوم
بر جوشاندۂ روز اول پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان
انیسون بیخ کرفس بیخ کبر اصل السوس از ہر یک دو مثقال

بیفزایند روز سوم بر اجزاے روز دوم فلوس خیارشنبر
پانزدہ مثقال روغن بادام شیرین یک مثقال بر اجزائیکہ
در مطبوخ حل کردہ میشود بیفزایند شب چہارم ایارج
فیقرا یک درم پوست ہلیلۂ کابلی تربد سفید از ہر یک دانگ
زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کثیرا از ہر یک
یک دانگ سودہ بروغن بادام شیرین یک مثقال
چرب نمودہ حب ساختہ بورق طلا سہ عدد پیچیدہ وقت
فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیالۂ بنوشند یا
این حب را بہ نسبت آن ایارج فیقرا غاریقون مثل
سقمونیا ریوند چینی تربد سفید مدبر از ہر یک نیم درم
شحم حنظل نیم دانگ محمودہ مشوی یک دانگ و نیم
سنبل مغسول نیم درم مصطگی مقل ازرق کثیرا نمک ہندی
از ہر یک دو نخود بادہ مثقال شراب بنفشہ سرشتہ
وقت سحر بخورند چون بعضے از اطبا مثل صاحب
معالجات بقراطیہ در جمع میان صبر و غاریقون
امتناع مینمایند اگر بنا برین احتیاط ایارج داخل
نکنند و یا غاریقون داخل نمایند بواسطہ آنکہ در
ایارج فیقرا صبر داخل است عوض آن حجر ارمنی داخل
نمایند بہتر است طلوع صبح گاؤزبان بادرنجبویہ بسفائج
فستقی قنطوریون دقیق پوست ہلیلۂ کابلی پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
اصل السوس غنچۂ گل سرخ از ہر یک دو مثقال سنا مکی
چہار مثقال مویز منقی بیست عدد تربد سفید مدبر
دو مثقال زنجبیل یک مثقال جوشانیدہ صاف
نمودہ فلوس خیارشنبر ترنجبین از ہر یک پانزدہ
مثقال گلقند آفتابی دہ مثقال دران حل کردہ
صاف نمودہ روغن بادام شیرین یک مثقال داخل
کردہ بنوشند روز دیگر ہلیلۂ مربا عددے شستہ
مصطگی نیم مثقال سودہ بران پاشیدہ تناول نمایند
بعد از ان نبات سفید پنج مثقال تخم فرنجمشک یک
مثقال گلاب عرق بادرنجبویہ از ہر یک دہ مثقال
شربت نمودہ بنوشند روز ششم نسخۂ روز اول و
روز ہفتم نسخۂ روز سوم و شب ہشتم ایارج لوغاذیا

چہار مثقال حب ساختہ وقت خواب فرو برند بعد از ان
آب نیم گرم پیالۂ بنوشند و روز ہشتم نسخۂ روز چہارم
را بنوشانند و غذا درین ایام میان روز نخود آب
گوشت حیوان مرغ یا دراج یا تیہو باشد و شب
پالودہ یا یکے ازین گوشتہا و روز نہم اولۂ نسخۂ روز پنجم
را بخورند پنج شش روز دیگر ہلیلۂ مربا بگلاب شستہ
مصطگی نیم مثقال سودہ بران پاشیدہ تناول نمایند
بعد از ان شربت اسطوخودوس پنج مثقال گلاب عرق
بادرنجبویہ از ہر یک دہ مثقال تخم فرنجمشک یک
مثقال بنوشند پس شروع بخوردن چوب چینی
نمایند و اگر صاحب آزار را ضعفے در کبد باشد جہت
اصلاح حال آن نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی را
سودہ اضافہ منضج و مسہل آن نمایند و اگر آفت جاع
مفاصل باشد در منضجات و مسہلات آن سورنجان
داخل نمایند و اگر زن باشد او را حبس طمث باشد
در سوداوے تخم کشوث و حسکدانہ و شکاعی مشیع و در
بلغمی حلبہ و خسک دانہ و شکاعی مشیع و کمافیطوس و کمازریوس
در منضجات و مسہلات آن و اگر صفراوی باشد تخم
خیارین تخم خربزہ کاسنی تخم کشوث آلو بالو و مانند
اینہا و ہمچنین در ہر علتی ادویۂ مناسبہ آن در منضجات
و مسہلات آن اضافہ باید نمود و کسب رأی طبیب حاذق
شرط ہم آن است کہ باید یک ہفتہ قبل از شروع و
درین دیک اربعین بعد از اتمام آنکہ مجموع ہشتاد
و ہفت یوم باشد از اکل حموضات و لبنیات و از سیر
و ماست و غیر و غیرہا و بقول و حبوب و میوہاے تر
و اشیاے نفاخہ و بالفیہ مسدودہ و منجرہ و ثقیلہ و
لطیفۃ الہضم ردیۃ الکیموس و حرکات عنیفۂ متعبۂ
بدنیہ و نفسانیہ از قبیل بسیار راہ رفتن و دویدن
و چیزہاے ثقیل بر داشتن و بیداری بسیار و جماع
و امثال اینہا و از ہموم و غموم و خوف و غضب و غیرہا
اجتناب نمایند کہ مضرت عظیم می بخشد ❊ حکایت
شخصے را درین چوب چینی اعراضے وحشیے واقع شدہ
غضب نمودہ چوبے بر داشت کہ شخصے را بزند بعد از انکہ

بلکه چوب بران زود بیست خود را قواست که جمیع تا یا
نتوانست بار سے تعرقیات و تدابیر بسیار اند کی بحال
آمد لیکن بحالت اصلی خود رجوع نمود و همچنین از
هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب باید چنانچه شخصی در
ایام آشامیدن چوب چینی در این خواب پاے
او برهنه شد و سرما بآن رسید پاے آن لنگ گردید
و دیگری در اواخر قدری انار شیرین و آب سرد
بخورد و درد و سیت سرفه آنرا عارض گردید بازی تدابیر
بسیار ده دوازده روز زائل شد زیرا که در آن هنگام
جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشند و اعضا بسیار
گویا از هم جدا و جلد تن رقیق باندک برودتی و
رطوبتی و حرکتی بجا میگردند و باعث قبض و جمع
و تسدید و تکاثف و دهن و در افعال و ترکیب بدن
رو میدهد و در باطن باعث حدوث اوجاع باطنیه و
حمیدوه نیز بسیار گردد و نیز از هوای بسیار گرم و
دیدن اشیای غیر مشفاد و تراقه و خطوط بسیار خفی
و کتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها
باعث ضعف بصر و وجع انگشتان و دست میگردند
و الیضا از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند +
حکایت شخصی در حین آشامیدن چوب چینی مقاربت
نمود او را رعشه در پاها و تمام اندام بهم رسید و زائل
نگردید مدت العمر بس تا مدت شش ماه بعد از اتمام از
تموفات و مباشرت اجتناب اولی است خصوصا
در امراض صعبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و
پیران که ضرور و واجب است به هر یک از امور
مذکوره مضرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک
بجای خود منافی افعال چوب چینی اند + شرط ششم
آن است که در زخم آتشک و جذام و سائر قروح و
جروح خبیثه کهنه مزمنه و اکثر امراض مزمنه نمک را
بالکل در اثنا و یک هفته قبل از شروع و یکهفته بعد از
اتمام ترک نمایند و بخورند و بعد از آن اندک اندک
میل نمایند تا قریب یکماه بحد اصلی رسند زیرا که فعل
نمک احراق و تغلیظ خون و تقلیب عضا و تجفیف

مواد و رطوبات و تسدید مسامات است و اینها هم
منافی چوب چینی اند و برای این امور به عدم تعرض
از هوای خارج و حرکات و مساس لباس خشن
گفته اند که باید که بر بدن مولود مین ولادت آب
نیک نیم گرم بپاشند و در سائر امراض نمک را
تقلیل نمایند + شرط هفتم آن است که در حین چوب
چینی تغییر جامه و لباس نکنند زیرا که بسبب پوشیدن
بخارات و عرق بدان تاثیری در آن بهم میرسد
و قوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده
فوت میگردد و اگر بسیار چرکین شود و محتاج به تبدیل
گردند دو سه دست لباس پاکیزه را در آب
چوب چینی تر کرده خشک نموده مهیا دارند که بدان
تبدیل نمایند + و نیز بدن را نشویند و در حمام نروند
بهمان جهت رفع نفوذ آب و هوا در بدن + شرط هشتم
آن است که باید که مطعوم و مشروب ستارب
چوب چینی نیم گرم باشد زیرا که سرد آن باعث
حدوث اوجاع باطنیه و سدد و قولنج می گردد +
و نیز باید که آب استعمال در دست بستن و طهارت
گرفتن و وضو ساختن هم نیم گرم باشد و سرد نباشد
و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که تری
از ریشه و ارهای پر گره که داغ آنرا اگر چوب چینی
خوب کم باشد هر روز تر ز طرفی علیحده در آب بسیار
طبخ دهند و آن آب را اندک اندک استعمال نمایند +
شرط نهم آن است که اثقال هر روزه را بعد از طبخ
باحتیاط خشک نمایند که فاسد نگردد تا آنکه در آخر کار
آید خصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد و یا فت نشود
و محتاج بآن باشند که مرتبه ثانی آنرا طبخ نموده آب
آنرا بیاشامند بدین قسم که اثقال هر روزه را جدا جدا
در سایه خشک نمایند و اگر در سایه خشک نشود اندکی
بآفتاب یا باتش نموده خوب خشک کرده در پارچه
کاغذی بسته بران بنویسند که ثفل روز اول و همچنین
تا بیستم یا بیست و یکم و روز بیست و یکم و یا بیست
دوم روز اول را بپزند طبخ نموده بیاشامند و همچنین

تا چهل و یک روز که باتمام رسد + شرط دهم آن است
که در مدت آشامیدن هفت یوم احتیاط نمایند که تخم
و سوء هضم و تخمه عارض نگردد که بسیار مضر و باعث
ضعف میشود و از بسیار خوردن طعام هم و اختلاط لطیف
با کثیف و غیرها و بسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد +
شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار و بیداری
بسیار و همچنین از یکجا نشستن بسیار و راه رفتن بسیار
اجتناب نمایند که همه مضر اند هر یک بجهتی + شرط دوازدهم
آن است که اگر توانند معتادین بافیون و افیونیات
و مغیرات و قهوه و تنباکو بطریق قلیان و دومی و غیرها ترک
نمایند و یا کمتر میل نمایند بهتر و اولی است خصوص
ضعیف المزاجان و اصحاب قلب و دماغ حار که تنباکو
و دود آن مضر بآن هر دو است و افیون و قهوه مضر
باصحاب امزجه ضعیفه بارده است و مضرت سائر
مغیرات خود ظاهر است زیرا که منافی و مخالف چوب چینی
است + و بدانکه اکثر این شروط و لوازم برای کسانی است
که صاحبان امراض مزمنه صعبه و یا لطیف المزاج یا حس
و ادراک باشند و اگر شخصی بسیار قوی المزاج و یا غلیظ
الطبع باشد و آن امور را رعی ندارد و بخلاف آن
عمل نماید هیچ نوع ضرری لیکن امراو سند تعبیت
و باعث رد قول جمهور گردد زیرا که او از نادر فیه
خارج است و اعمال او مناطی ندارد و دیگران نباید
پیروی او نمایند و متمسک خود سازند بلکه باید در جمیع
مراتب حد وسط را مرعی دارند و از حد لائق در نگذرند
و خود بسیار بر خود تنگ بر نگیرند که ضعیف و ناتوان گردند
والله اعلم + و اما طریق استعمال چوب چینی + پس
بدانکه بهترین طریق استعمال آن مطبوخ بطرز تحریر نو است
و بعد از آن قهوه و بعد از آن نقوع و بعد از آن معجون
و بعد از آن حلوا و حریره و بعد از آن سفوف و
بعد از آن عرق و نالوده و مربا و بعد از آن سائر
تراکیب و دوا مربای آن در جمیع افعال از همه
اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده + و وجه
ترجیح مطبوخ بطرز تحریر یعنی سر پوشیده و اطراف

سرپوش ایا پارچه ضخیم مستحکم بندد که انحلال سلطانی بخار آن بیرون نرود و بهتر آن است که در صدر و بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافت پس یازده روز یا بیست و یک روز یا چهل روز بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و در بعض باید داده شود بدین طریق که چوب چینی جید الاوصاف بکوبد گرفته اگر تر و تازه باشد در قطعهای نازک نمایند و اگر خشک باشد و نتوان ورق نمود بدم تیشه بخارے دیا کار و چون نخود و با قلا ریزه ریزه کرده و ریشه دیگر ہے که درمیان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اکثر آنها را در ظرفے علیحده در آب بسیار برائے استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوش دهند و عند الحاجت نیم گرم بکار برند که ضائع نگردد و بهتر است و توجیه دور نمودن گره و ریشه آن است که یبس و کثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزائے آرد شده آن آن است که آب را غلیظ میگرداند و نیز مانع نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود ذکر وجوه دیگر نیز نوشته اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود و حکیم محمد باشم طهرانی و میرزا قاضی یزدے و حکیم میر محمد مؤمن و غیر ایشان هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و آنچه از بعضے فرنگان شنیده شده بے پوست و با پوست هر دو استعمال را مینمایند و از چین هم بے پوست و هم با پوست و مقشر و تر تہہائے نازک کرده می آورند و پارچهائے مقشر درست و غیر مقشر نیز اکثر دیده شده و اهل سلطنت نیز بیشتر با پوست مستعمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و شاید تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت آن و خشک کهنه آن بجدا نمودن پوست باشد بجهت یبوست پوست آن پس ازین چوب چینی خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صبر بگیرند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند که سودمند نیست لہذا بعضے روزے ہشت مثقال صبر بے شش دانگے گفته اند و زیاده ازین را مضر میدانند و این اقرب بصواب است و در امزجه و امراض قویه مزمنه جهت آنکه هرگاه کسے رنجے و تعبے میکشد چرا باعث و بیهوده یا در پیاله چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه تر بر یک شب بخیسانند و اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب و اگر بارد المزاج باشد بید مشک داخل نمایند و در آب یا عرقهائے مناسبه دیگر بخیسانند در روز دیگر با دو من و نیم آب خالص در دیگ سنگی یا سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پاکیزه که چرب و چرکین نباشد ریخته سر آن را بطبق سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پوشانیده و اطراف سر دیگ را بخمیر آرد ماش و گل حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ مطلق بخار آن بیرون نرود پس باز نموده مقدار دو من و نیم هیمه قلم باریک خشک منسادی در باریکی و خشکی و دو شاخ و دو شاخ متصل در زیر آن بسوزانند تا هیمه تمام شود و آب بنصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که بانمقدار هیمه باین دستور آب بنصف میرسد پس دیگ را فرود آورده زمانے بگذارند که حدت گرمی آن کم شود پس روئے بر سر گرفته سر دیگ را بتدریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را بخار آن بدارند و یک پیاله شربت خوری آب آنرا پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و ردا بر سر و گردن پیچیده و اگر احتیاج لحاف باشد لحافے پوشیده بخوابند تا عرق خشک گردد پس تتمه آبها را در شیشه کرده و زعرض یک شبان روز قدرے بگرم بعرض آب قدرے گرم بجائے قهوه و قدرے بدل آب در طبخ غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار برند تا تمام شود و هر روز بهمین دستور عمل نمایند تا بیست دیگر روز و یا چهل روز در روز هفتم و یا زدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم بعرق نشینند بدین نحو که مقدار ہشت مثقال یا ده مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن شاه که کم از ده ہشت مثقال تبریز شود بدستور مذکور دیگے علیحده طبخ نمایند جهت آنکه اگر همان دیگ آب شرب باشد اگر قطره عرقی یا کثافتے دران افتد باعث کراهیت و تنفر طبع میگردد پس علیحده بوزن بهتر است و آن دیگ را همان قسم سر گرم و سربسته بزیر کرسے برند که در وسط آن سوراخے باشد یا وسط آنرا بحجری ابان که هندے جنیت گویند یافته باشند و علیل بران کرسی نشیند و لحافے بزرگ بر خود گیرد بنوعیکه تمام بدن آنرا و کرسے را فراگیرد و درخته از برائے داخل شدن هوائے خارجی و بیرون شدن بخار داخلے نماند و دهن و بینی آنرا برائے نفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی آن طاری نگردد پس شخصے دست در زیر کرسی کرده سر دیگ را اندک اندک بکشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل برسد خصوصاً بعضو معلول که آنرا بیشتر بخار رسد تا تحلیل مواد از ان عضو بیشتر واقع شود و یک پیاله شربت خورے آب چوب چینی مقررے را با نبات و یا بی نبات و یا نبات اثرش بیشتر است بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن آن برسد زیرا که همچنانکه اثر بخار آن بظواهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن از ان زیاده است و چون عرق بسیار آید و هنوز بسر حد ضعف نرسیده باشد لحاف را بر خود پیچیده لفسے که هوا نرسد از کرسی فرود آمده بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه نفس کشیدن باز باشد تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتے در سر و صورت و حوالی الفت باشد در بعض اوقات گاه گاه سر و صورت را محاذی اندک بخار بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت را از لحاف خشک نموده اندک از لحاف بر آورد همچنین باید که در وقت بخار گرفتن و خوابیدن حرکات بیجا و مختلف ننمایند که عارضه رو دهد پس تتمه آب هر روزه را بدستور مصرف رسانند و آب دیگے که در روز عرق نشینی میپزند [illegible]

که بکار نمی آید و اگر باده بسیار غلیظ و ورم بسیار مزمن
باشد تا چهل روز بخورد و بدستور مذکور چون در مواد بارد
قدری فاد زهر معدنی سیلانی از مقدار یک درم تا دو درم
بحسب اقتضا ریزه کرده با چوب چینی بنبایند و طبخ
نمایند و بعد از بیستم مرتبه دیگر هر هفته یکمرتبه بعرق نشینند
بدستور مزبور فائده و بدانکه در تعریق مراعات جثه و
حالات مزاج از قوت و ضعف و شدت مرض شرط
است بعضی را هر روز جائز است و بعضی را یکروز در میان
و بعضی را دو روز در میان و بعضی را سه روز در میان تا
یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز
مقدار زمان مکث از تطویل و تقصیر نمایند و هرگاه
علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد
اگر روز یا یک روز در میان همان عضو را بخار
چوب چینی بدهند کافی است و بعد از فراغ از خوردن
مطبوخ چوب چینی بیست و یکروز این حلوا را بخورد
و فائده آن مذکور شد و نسخه آن آرد گندم
چهل مثقال آرد نخود سی مثقال بروغن گاو بریان
کرده عسل مصفی بیست مثقال بقدر نیم من در گلاب و
عرق بید مشک حل کرده داخل نموده بپزند تا چون
حلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز
حب السمنه مغز فندق مغز نارجیل مقشر مغز حبة الخضرا
مغز حب الزلم از هر یک دو مثقال نیم کوفته داخل کرده
بپزند تا شروع به پس دادن روغن نماید چوب چینی
با اوصاف مذکوره چهارده مثقال خصیة الثعلب مصری
چهار مثقال دارچینی بسباسه خولنجان مصطکی سورنجان
دانه هیل بوا قرنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوا
زرنباد و مثقال بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک یک
مثقال زنجبیل زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته
بیخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده
در طبق چینی پهن کرده قدری نبات سفید کوفته
بران پاشیده بطریق لوزیات بریده هر روز چهار
مثقال آن تناول نمایند و بعد از اتمام حلوا بحمام رفته
و اثقال چوب چینی را سائیده بر بدن در حمام بمالند

و بعد از دو روز بحمام رفته این ادویه را بر بدن طلا
نماید عود هندی عود الصلیب قسط تلخ وج ترکی
زرنباد سورنجان بوزیدان عاقرقرحا از هر یک یک
مثقال چوب چینی سه مثقال کوفته بگلاب و آب
ریحان تازه سرشته روغن قسط دو درم داخل
کرده پیش از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد
از دو ساعت بشوید و نسخه حلوای چوب چینی دیگر
کلی نیز نموده اند که از قدوة الاطبا والد ماجد فقیر قدس
سره است نافع از برای امراض عصبیه بارده
چون مرض معروف بآتشک و جذام و درد مفاصل
و ضیق و ضعف باه و نسخه آن آرد میده چهل
مثقال آرد نخود سه مثقال نیز روغن گاو بریان کرده
عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرور در
گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از
هر یک یک اوقیه تبریزی حل کرده داخل نموده
با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود پس مغز بادام
شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز نار
جیل مقشر مغز حب الخضرا مغز انجلک مغز چلغوزه مغز
حب السمنه مغز شاه بلوط مغز زن مالورد از هر یک
دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده بپزند تا شروع
به پس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفته
چوب چینی بصفات مزبوره چهارده مثقال خصیة
الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن
سفید قرنفل زرنباد دانه هیل مصطکی عود الصلیب
مثاقیل بسباسه سورنجان مغاث بغدادی تودری
گلگون از هر یک یک مثقال جوز بوا زنجبیل زعفران
از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته داخل کرده نیکو
برهم زنند و در ظرف چینی پهن کرده بران قند
سفید سوده پاشیده بطریق لوزیات ببرند
هر قطعه چهار مثقال هر روز یک قطعه صبح و یک
قطعه شام بخورد و بعد از آن نبات سفید سحیق
فرنجمشک گلاب عرق بید مشک بنوشند و اگر
در آخر دو دانگ مشک عنبر خالص در حلوا داخل نمایند

بهتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود که قوت
رفتار در پا نماند اکثر اوقات روغن جوز بوا بر
بدن بمالد خصوص پا تا کمر و فقرات ظهر را و از حرکات
بسیار و شدید اجتناب نماید بدانکه بدین دستور
هر روز هشت و نیم مثقال اگر یازده روز خورده شود
چوب چینی نود و سه مثقال و نیم میشود و اگر بیست
و یک روز خورده شود یکصد و هفتاد و هشت مثقال و
نیم میشود و اگر چهل روز خورده شود سه صد و چهل مثقال
و اگر چهل و یک خورده شود سه صد و چهل و هشت
مثقال و نیم و اگر هر روز هشت مثقال خورده شود
در بیست و یک روز یکصد و شصت و هشت مثقال
و در چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک
روز سه صد و بیست و هشت مثقال میشود و اگر اثقال
هر روز را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب
چینی اندک اندک بجوشانند و بجای آب بخورند در
بعضی امراض مستحکمه بهتر است و بدانکه اگر در بعضی
روزها آب مطبوخ و غذا ماکول و مشروب نماید
ثقل آن روز را با ده مقدار از آب که مطلوب باشد
بدستور مقرر طبخ و چند روز مطبوخ بکار برند و مشروب
نیز همین است و بعد از اتمام و در ایام خوردن حلوا اگر
هر روز قدری از اثقال خشک کرده آرد نمایند و آب با
بعضی عرقهای مناسبه مثل عرق گاوزبان بادیان
و شاهتره و عنب الثعلب و مانند اینها جوشانده نیم
گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد ننوشند
و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرقها تنهائی
نیم گرم بیاشامند و بید مشک و گلاب نیز خوب است
اما اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب ننوشاند که
محرک نزله است و بدانکه ملاحظهٔ اعتماد در پرهیز و در
استعمال چوب چینی از امور مذکوره بقدر برداشت
طبیعت و قوت و ضعف مزاج مریض و مرض است اگر
بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود
و ضعف بسیار عارض گردد و نه چندان بی ملاحظه بود
که مرضهای بسیار از آن عاید شود زیرا که هر مرضی

که درین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت
باز موقوف باستعمال چوب چینی از آن قوی‌تر است
وبعضی عوارض شبیه از آن قبیل است که زائل نمیگردد
و مدت العمر میماند پس باقی حال بقدر ضرور احتیاط
واجتناب اولی و واجب است و تا بدر ایام شرب
غذا منحصر باغذیهٔ جیدة الکیموس سریعة الهضم باشد
مانند سیخ کباب با نان یا چلاو و پلاو ساده و یا شکر
پلاو و یا شله از عصفر و قلیه و شوربا و نخود آب کم
روغن و زرده تخم مرغ نیمبرشت و امثال اینها از گوشت
بز و بزغاله و گوسفند شیر مست و مرغ بچه و خروس بچه
و تیهو و کبک و دراج و تیهوج و سنگخوار و چرز و امثال
اینها از هر یک که موافق مزاج داند یا بعض ادویهٔ حاره
مثل دارچینی و قرنفل و هیل و ترفه و زعفران و زیره
و فلفل و زنجبیل بقدر ضرورت با بدهد و از برای صاحبان
آتشک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثه قرحه
بی نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از حلوا
حلوای دارچینی و برنج و حلوا مغزی و شکر پاره و
نشاسته و نقل و رازیانه و هیل و پسته و چلغوزه و قرص
دارچینی و مصطکی و حب بوا و صندل و عنبر و عود و مویز
منقی و انجیر زرد و خشک و دوسه دانه خارک جهری
و مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد
و همچنین فالوده و چن پینه و شربت قند یا بید مشک
و گلاب با تخم ریحان و شربت‌های دیگر هم تیز دادم باید
نقل آن مناسب نیست و از سبزیها پیاز بقدر یکه گوشت
را باصلاح آورد و نعناع و پودنه و کرفس و بادرنجبویه
تجویز نموده اند و بعد از فراغ تا چندروز تیز این امور
را مرعی دارند و تقلیل و تلطیف در اغذیه اولی است
و اجتناب از امتلا و تخمه و سوء هضم و عفونه واجب دانند
و محرورالمزاجان را از ادویهٔ حاره و تکثیر آنها اجتناب
اولی است بلکه برای ایشان خصوصاً صفراویها انار
شیرین و انار میخوش و رب انار شیرین و رب ترش
زرشک و شربت ریباس و آلو بالو بعضی تجویز کرده
اند اگر بسیار اما روز تعریق و یک روز قبل از
یک روز بعد از آن مناسب نیست و اگر مبرود المزاج
بلغمی باشد با شربت چوب چینی که در شرابها انشاء الله
تعالی ذکرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان
ضعف باه و ماء الشعیر را بدین قسم که اولا مقدار
نیم درم تا دو مثقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند یا
آن آب مطبوخ چوب چینی را و یا در آن حل نماید
بنوشند و باقی تدابیر منوط برای طبیب حاذق
است و بعد آنکه چون رسالهٔ حکیم میر عماد الدین محمود
شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم الفوائد و مدلل
است هر چند بعض فوائد آن بالاجمال بیان نموده
شده است لیکن چون خواست که این کتاب از
فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا تمام آنرا ابراد نمود
حکیم قدس سره می فرماید :—

رسالهٔ حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلواة والسلام علی نبینا
محمد و آله و اصحابه افضل الصلواة و اکمل التسلیم اما
بعد بدانکه این رساله ایست مختصر و مقاله ایست
مشتمل بر امور متعلقه به بیخ چینی که حسب الامر نواب
جهانبانی و کشورستانی سلیمانی الزمانی آنکه از فهم
ثاقب و رای صائب گوی سبق از همگنان و
اقران از عالمیان ربوده و ابواب خیر و انتفاع
بر عالمی کشوده عالمی است در عالمی و جهانی در جوانی
و دریای در دانائی سایهٔ دولتش که غرهٔ صباح
سعادت است همچون ظل شاخص در وقت استوا
و را و [illegible] در خط استوا از مشرق بمغرب کشیده
آنکه در خوردی از همه بزرگان بمرتبه بلندتر و در سن
حداثت بحکم وراثت از همه دانشمندان ارجمندتر
است نور حدقهٔ شاهی و نور حدیقهٔ شاهنشاهی مجموعه
الطاف الهی الذی فی شانه ورد بهره الابیات [illegible]
خاطرے مرتجلا و بدایا هی طبیعت تو ای برده
ذات تو از لطف الهی تو العام تو و لطف خدا تا متناهی
هر چند خرد خواست کند حصر کمالت عاجز شد از
اوصاف کمال تو کماهی تو کس را نبود هیچ شکایت
ز زمانه تو گر چرخ کند پیروی آنچه تو خواهی تا این حقیر
بی استطاعت در جمع مناصحت تو محمود بن مسعود الطبیب
الشیرازی نور رساله در خواص و طبایع و منافع بیخ چینی
که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر
آورده اگر موافق صواب باشد ببرکت آستان
علیین و آشیان امام الثقلین هادی الحق حضرت علی
ابن موسی الرضا علیه السلام اکملها من التحیات اجلها
و توجه شاهزادهٔ عالمیان و نور دیدهٔ آدمیان خواهد
بود و اگر موافق نباشد از قصور و قصور این فقیر است
لیکن امید دارم به توفیق حضرت باری خواسته چنان
است که از آنچه در بیان دوای که معروف و مشهور
است و در همه کتابها نه که دستور اتم و اکمل و احسن
و اجل باشد انه عالی مالیشان [illegible] بر تحقیق رجال المؤمنین
جدید مقدمه [illegible] پوشیده و پنهان نیست که این بیخ
درین تاریخ که مردم بر آن اطلاع و از استعمال آن
انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که بعضی از اوقات
در آن بلاد که این بیخ از آنجا می آورند مرضی در شهر پیدا
شده بود مردم بعضی متوجه شده اعتنا باصول و اوراق
نباتات نموده اند و چون این قدر [illegible] دارد و طعم
و رائحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر
رغبت نموده اند اتفاقاً در میان ایشان صاحبان
امراض بوده اند خاصه سودا و به و قروح عفنه و [illegible]
[illegible] و نار فارسی و مانند اینها از خوردن این بیخ
شفائی کامل یافتند و چون این حال مشاهده ایشان
شد از آن زمین استخراج نمودند و بدیگر مواضع
میبردند و شفا مییافتند و چون در آن صحرا بواسطه
انتشار [illegible] نمک بهم میرسد اکل آن بیخ بی نمک
بوده باز بهر جا که بردند با [illegible] نمک میدادند و [illegible]
انکار و تجارب بسیار قرار بر آن داده اند که [illegible]
حال المعمول است میخورده اند و بعد از آنکه باینجا آوردند هم
نمک [illegible] و بعضی مفید میبود و در بعضی فائده نمیداد
تا آنکه حضرت میر رسانده از آنجمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان

مقتول میسود شاه اسمعیل بود فالجی طاری گشت و تشنج و
انقباض اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار
او را حرکت پیدا شد و دست همچنان از حرکت ماند
و چون اول اشتهار این بیخ بود در دادن اندیشه
میکردند که مبادا ممدوح بهلاکت شود و صلاح در آن دیدند
که اول در دیگری تجربه کنند بعورتی که قریب بآن
ویشن بود دادند مفید نیفتاد و بنابران بآن ندادند
و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و علفه و وجع
مفاصل و بادهای آتشک که مدتهای مدید مزمن
شده بود و بیخ خشبه و لطلیه در آن مفید نمی افتاد
بکرات از قبیل امراض دادند که شفا نیافته باشند

فصل در تحقیق طبیعت او

چون از قول قدما در بارهٔ او معلوم نیست تامل تمام
در تحقیق طبیعت او هست مجملاً چون نفع او در امراض
سوداویه است و طبیعت سودا برودت و یبوست
است بنابر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد است
چنان ظاهر میشود که حار و رطب باشد و چون تاثیر او
در حرارت ظهوری ندارد میباید که در مرتبهٔ اول بلکه در
اول مرتبهٔ اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او در ترقیق
و تسییل و تذویب مواد است نه تغلیظ و انجماد و تجمید و
تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که
طبیعت دوای معتدل از افعال مذکوره قاصر است
و هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نتواند بود و دلیل
آنکه قلیل الحرارت است آن است که در تکثیر مقدار
و تکرار استعمال او احداث حرارت زیاده نمینماید و اما
آنکه این رطب است نه یابس همین دلیل حرارت جاری
است جهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسییل و تذویب
است بتادرن یبوست نمیتواند بود ولیکن جائز است
که در وی یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت
آب بسیار یبوست او منکسر شود و برطوبت مایل گردد
و میتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه دفع یبوست
کند و این احتمال قوی است لهذا در حکم برطوبت او
تامل تمام است بخلاف حرارت که با وجود انکسار
بر برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در او
رطوبت فضلیه هست تردد نیست و مراد از رطوبت
فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و محتاج الیها
تمام او نباشد و دلیل بر این آن است که سوراخ
سوراخ میشود و با اندک زمانی متعفن میشود و چون
این رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله میکند
قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند
بواسطهٔ آنکه تاثیر او اقوی میشود ؛

فصل در بیان منافع او

هر کس نفع او را در قروح آتشک که بتنقیه و لطایف
و سایر تدابیر متعارفه منفع نشود مشاهده کرده
اند بعد از آنکه درین مرض کاهیده و ذبول یافته باشند
بعد از خوردن این بیخ فربه شده و قوت اول رجوع
میکنند بلکه بسیار بهتر از اول سرخ و فربه و با صفا
و طراوت میشوند و در نقرسات و کربهای صلب
سوداوی فایدهٔ عظیم دارد و بطریقی که آفتاب
برف و یخ را میگدازد این بیخ آنها را میگدازد
و در داء الثعلب و داء الحیه نیز بسیار نافع است
و اما نفع او بصعوبت پرهیز برابری آن نمیکند
و محتمل است که در مالیخولیا و جنون و دردهای کهنه
نیز نافع باشد اگرچه در نسخهٔ طرق این بیخ نوشته
اند اما بمشاهده نرسیده و در برص سیاه و بهق سیاه
بسیار مفید است و در سرطان بواسطهٔ آنکه مرض در
کمال صعوبت است نادراً نافع میباشد
حکایت عورتی را سرطان رحم بود و در سن بیست
سالگی تقریباً و بدین سبب عقیم بود و فرزند او نمی آمد
و اگر حامله میشد زود اسقاط میکرد و او را بعد از
تنقیهٔ بلیغ بیخ چینی دادند مرض او بالکلیه مرتفع شد
و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چندین
کس را دیدم که سرطان رحم داشتند و حامل شدند و
در وقت وضع بواسطهٔ آفت عضو و قوت دفع جنین
وجع شدید طلق داشتند و مردند و بسیاری حامل
نمیشدند و بحال ایشان انفع میبود اگر این بیخ را
میدادند بایشان بطریقی که فایدهٔ عظیم میبخشند اما چون اکثر
تامی این بیخ مردم را معلوم نبود و بعمل نمی آوردند و در
جرب بواسطهٔ آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند
نفع تمام دارد و اما نفع او بمشقت پرهیز برابری
نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورام صلبه سپید
و سیاه و ورم مفیتین نفع تمام دارد و در مفاصل سوداوی
را نافع است این است منافعی که از این بیخ اکثر مشاهدهٔ
این حقیر شد و متنبه شو در نفع او در ازالهٔ عادت
افیون افیونی که بواسطهٔ ترک تناول وی در روح مضرت
عظیم بسیار است و آن میرسد و آنکه ترک نمیتواند کرد و جمعی
دیده ساکرد افیونیه گفته ایم سبب آن است که روح
و حرارت بدنی بواسطهٔ قلت وافی و قادر باستقلال
بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که
بقوت تمام حرکت میکند و لاینال درین حال مبتلا
باین وبال است و این بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق
خون میکند و از خون رقیق روح بسیار متولد میشود و پس
ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که او را
هست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیه او
زائل میشود فایده در زمان طویل و غالب آن است
که چند بیخ دیگر در ازالهٔ فایدهٔ عادت افیون حاجت
نمیشود و خواجگی پسر خواجه شمس الدین محمد همدانی
بعد از آنکه بیست سال افیون و برش و مانند اینها
باز داشت بخوردن بیخ چینی خورد و از خوردن آن عادت
او برطرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیاری
نظیر او چنین کردند و کسانی که بواسطهٔ تسکین اوجاع
قدیمی افیونی شده بودند چون آن اوجاع را برطرف
ساخت این عادت را نیز برطرف ساخت و چندان
مشاهده شد که مشکل است حصر آن و بعد از آنکه منافعی
که در نسخها نوشته اند مطلقاً درست نیست و مطلقاً
نیز باطل نیست و ما از برای هر یک از صواب و خطا
وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ در
مرض استسقا مفید است و این گاهی میتواند بود که
سبب استسقا ورم صلبهٔ سوداویه کبد یا طحال باشد

چون آنرا و ازاله اینها اثرے تمام است در استسقا
نیز فی الجمله اثرے دارد و ضرورت که فائده کند یا
آنکه در ازاله رطوبات استسقائیه بتعریق داد مدار
نفعے تمام دارد و این در سوء القنیه که از اورام مذکوره
باشد نیز خالی از نفعے نیست الا اگر در تی غلیظ مع الطحال
یا کبد باشد عجب است که تاثیرے بکند بلکه استعمال
ضرر نیز دارد و اما در طحال فائده او معدوم و ضرر او
معلوم و در قسم باقی بواسطه آنکه مرض از رطوبت حاصل
شده و ترطیب این بیخ بسیار است نفعے معتدبه
ندارد و ضرر قوی دارد جهت آنکه آن قدر تعریق که از او
که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگر آورده اند
که در مالیخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه
خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها
و کدورتها که موجب اظلام روح میشود دور میسازد و اینها
مستلزم رفع این علت است و مابعد مالیخولیا از
اقسام جنون و مالیا و قطرب نیز همین حال دارد و جماعتی
آورده اند که جذام را مفید است جهت آن است که تصفیه
و ترقیق خون میکند و ازاله تعقدات که لازمه این
مرض است مینماید و مواد تیره کثیرا که مکدر لون است
بتعریق اخراج میکند که دانا له بوستے که لازم مرض
است مینماید مجملا بهمه وجه نفع تمام دارد درین امراض
و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود سبب
آن است که مواد متشنجه و مرخیه را به تعریق اخراج میکند
اما فائده او در برص سیاه ظاهر است و در برص سفید
جهت آنکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار
حاصل و ظاهر میشود و ازاله رنگ و تطبیع غذای
عضو مبروص میکند و ماده برص را نیز شیاً فشیاً بتعریق
در ایام دراز بواسطه آنکه ترقیق کرده است اخراج
مینماید و اما فائده او در قولنج بواسطه ترقیق و تحلیل ماده
محدث قولنج است بباید دانست که مراد مردم از
لفظ قولنج تشنج استلائی عضلات و اعصاب در باطن
است و در دیگر از انصباب مواد درین اعضا حادث
میشود و نفع این بیخ در اینها حاجت به بیان ندارد

و اما قولنج که متعارف اطبا است و آن وجع امعا است
که بواسطه عسر خروج مایخرج بالطبع است نفع این
دوا ازاله تمکن و ضد مان او است و اگر نه با آنکه مسهل
نیست که حل قولنج صعب کند بمشقت بر ... از نزد
و اما فائده او در وجع الورک که آنرا بترکی کنکلو گویند
آن است که رطوبت غلیظ که تشرب شده و در جرم
عضو بواسطه لطافت بخار لطیف میشود و در مدت
مدید بعرق و بخار دفع میشود و به تخفیس که ماده و سبب
آن منقطع میشود بواسطه انقطاع تخمه و همین دلیل
نفع او در عرق النسا ظاهر است و اما در مرض کلی
بواسطه تحلیل ماده به تبخیر و تلیین و توسیع مسام جلد
و تنقیه دم از کدورات و شوایب اخلاط و محترقه
و همچنین جمیع امراض متعدده و بواسیر جهت آنکه حدوث
اینها از مواد غلیظ سوداویه میشود و این دوا در دفع
سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تب ربع بواسطه
تلطیف ماده و اصلاح دم و ازاله کیفیت سوداوی
از اخلاط و اعضا است و اما نفع او در مفاصل
از آنچه در وجع الورک گفته شده ظاهر میشود
بآنکه ماده این در صعوبت و غلظت کمتر است از آن
و اما نفع آن در داء الفیل و دوالی هم بواسطه تصفیه
دم و زوال سوداویت و غلظت مواد است این است
سبب نفع او درین مرضهاے مذکوره و بتفصیل
معلوم است که در امراض کثیره صعبه مزمنه نفع و
قوت تاثیر عجیبے که دارد که بسیار از آنکه در امراض
مذکوره از سائر معالجات مایوس گشته باشند در
استعمال این بیخ نجاح و نجات تمام و فلاح و صلاح
مال الکلام حاصل میشود و از این است که گفته اند
که پرورش او از آب حیات است به تخصیص که
روایت کرده اند که از حوالی ظلمات میآورند خواه
این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی
دوا در بدن از چند وجه است و محتمل است که از تمام
وجود باشد و محتمل است که وجوه غیر معلومه زیاده
از معلومه باشد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء

وجه اول آن است که بخار این دوا بعد از طبخ و تنقیح و حل
و تلطیف حرارت طبخ آب را و ثمره بخ این دوا هم در
ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر میکند اما در ظاهر
ظاهر است و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از راه
استنشاق و تنفس ریه از آن اثر کلی به دماغ و انف
و مجاری میان انف و فم و حلق و قصبه ریه و دل
میرسد و خود بخار که از مسام باندرون رفته بواسطه
سرعت غوص به بسیارے از مواضع بدن میرسد پس
چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار
در آن تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر این دوا
خوردن آب گرم او است که با کمال میت و بالطبع
منجذب میشود و در عروق زیاده از آنکه آب فقط منجذب
شود و این معنی بر شارب این دوا ظاهر است زیرا
که از خوردن آب او امتلا و ثقلے نمی یابد و سبب این
سرعت انجذاب آن است که این آب بحرارت طبخ در
نهایت لطافت شد بجهت آنکه سر آنرا بسته اند و بخار
آن چون راه بیرون ندارد و بسر دیگ میرسد و مستحیل
بآب میشود و باز در دیگ میریزد و علی هذا آب او در
لطافت بمرتبه اعلی رسیده و این چنین آب چون بمعده
رسد زود در عروق نفوذ کند و بجگر و سائر اجزای بدن
رسد خاصه که حرارت طبخ هنوز با او است و این موجب
سرعت نفوذ او است و چون خود در کمال رقت و لطافت
است چون اخلاطی که ممازج و مصاحب او شده لطیف
میشوند و رقت ایشان زیاده از قدر طبعی میشود و معلوم
است که همچنانکه باعضا بدو غذا میرسد که اگر منقطع
آن عضو ضعیف و فانی میشود و همچنین مواد امراض با
وجود آنکه صلابت زیاده از قدر متعارف داشته باشد
اعتنا بمواد مناسبه میکنند و هرگاه که مواد بدنی این
حال پیدا کردند مرضے که از آن نشو و نما داشته باشد
در کمال لین در غاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه
که این حال یوماً فیوماً برو وارد شود بسیاری نمیگذرد که آثار
مرض اصلا اثرے نمی ماند و وجه ثالث آن است که بدن
منکیف بکیفیات متحمل میشود و این کیفیت میماند در بدن

بواسطهٔ تواتر ورود آن و عدم انفعال آب دخول آن
و عدم تبدیل ثبات و مسام بدن اکثر اوقات منفتح
است و این موجب وصول کیفیت دواست باعماق
بدن و در تحت جلد خود البته میرسد و از اینجا ثانیاً
باقاصی بدن بواسطهٔ آنکه حرارت ورود تاثیر بسیار
کرده و داخلها با حادهٔ حاره و مصاحب اوست تحلیل
تمام نیست و در وسخ نیز دلیاری از آنجه نیز ده منافذ
جاهاست و این مستلزم آن است که تحلیل قوی حاصل
شود خاصه در جلد و ما دون او و آنچه دور است از
مسام بواسطهٔ آنکه اثرها فی المسام باو میرسد آن نیز
تحلیل می یابد وجه رابع آنست که نزک ملح مطلب تخفیف
میکند و در اعضا بواسطهٔ آن لین و رطوبت حادث
میشود و از نمک اعضا صلب میشود و نفوذ دوا در وی به عسر
میشود و قوام رطوبت را نیز غلیظ میکند و منجمد میسازد
و برای این معنی در مولود آب نمک بر اعضای او میپاشند
تا صلب شود و از مماسات ثیاب صلبه و هوای بارد
متضرر نشود وجه خامس قریب بانچه سابق مذکور شد
آن است که چون آزار در آب میجوشانند و طبخ او را
میخورند در عروق دقیقه رقیقه نفوذ میکند و بمواضعی
که محل صلابت و غلظت است میرسد خواه بواسطهٔ
طول استعمال که او در جبلت میرسد و خواه بواسطهٔ آنکه
طبیعت باذن خالقها توجه امور نافعه بمواضع لائقه
میکند و شیأ فشیأ تذویب مواد صلبه می یابد بحرارت
لطیفهٔ ذاتیه مکتسبه از حرارت طبخ و آنچه تلطیف کند اگر
تبخیر میکند اخراج آن از مسامات بخار میکند و اگر
بطریق تسییل میکند با آتیه طبع بطریق عروق و ترشح
از مجاری بول مندفع میشود و میتواند بود که بجهت سه طرق
دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظه در دوا است
و استعمال صالحة الکیموس پس از این ماده مدد و این
امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر آن مستولی میگردد
و دفع میکند وجه سابع آن است که تقلیل غذا خواه
اختیاری و خواه اضطراری جهت آنکه طعام تا کاملی
موجب غلبهٔ موم توجه تام طبع است بان و تقلیل غذا

موجب تقلیل مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلای
طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان است جهت
آنکه موثر هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت
او اقوی میشود و قریب باین معنی در اثنای وجه
مذکور گذشت وجه تاسع آن است که بواسطهٔ
عدم تنفس از هوای بارد و تخوفتی درار ارواح قلبیه
از انجا در تمام اعضا در ارواح حاصل میشود و موجب
تحلیل قوی میشود وجه عاشر آن است که طبیعت
درین اوقات که غذا کمتر می یابد بدرو می آرد باصلاح
مادهٔ مرض و صرف میکند آنرا در مصالح خود وجه
حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاوی
ما سبق معلوم شده آن است که اگر شخصی چندروز
متعاقب غدهٔ از غدد با هر چند که صلب و قوی باشد
در آب گرم فقط بگذارد و بسیار زمان نگذارد که
آن غده بگذارد پس اگر در مدت چهل روز این آب
عار ندیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم
میرسد جهت آنکه آب مشروب باقاصی اعضا
میرسد و یا خود بجمیع مجاری میرود بدلیل آنکه بول
کسیکه در یا عضا البته باشد سرخ میباشد و هرگاه هر
روز بان موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد
کرد یوماً فیوماً مادهٔ مرض کم خواهد شد و هرگاه که کم
میشود تحلیل و اضمحلال میشود جهت آنکه محلل یوماً فیوماً
اقوی میشود زیراکه اثر او و کیفیت او تمام زائل
نشده و اثر دوا روز دیگر باو میرسد همچنین متحلل
نیز یوماً فیوماً کم میشود و هرگاه که فاعل قوی میشود
و منفعل ضعیف فعل باکمل وجوه وقوع یابد و اما در
قروح و نواسیر که بواسطهٔ رداءت غذا آن قرحه
ناسور میشود و هرگاه آن رداءت برطرف شود
اخلاط صالح که کاسر کیفیت رداءت آن باشد
یا تحلیل برود بواسطهٔ قوت محلله و یا منتشر شود و
طول ملاقات او بدن را برطرف شود بلکه مجموع
این امور و امثال آنها واقع شود و برطرف
شدن انها بسیار صعب نباشد و اما در بسیار

امراض مذکوره بسبب علت آتشکانه کور میشود :---

فصل در شرائط خوردن این بیخ

اما شروط پس منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است
بنفس این دوا دوم آنکه متعلق است باستعمال او
اما اول و در آن چندان شرط است اول آنکه
سرخ باشد و سفید او با آنکه غالب سنگین تر میباشد دلالت
بر غلبهٔ فجاجیت و قلت نضج و حرارت میکند و آنچنین
بیخ طبیخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت
آنکه سبک او کهنه و پوسیده و کم قوت است بنابر آنکه
سبک او بواسطهٔ غلبهٔ اجزای هوائیه خفت پیدا
میکند و اجزای هوائیه متخلخل المزاج است و تخلخل
موجب تاثیر هوای قابع در باطن و تحلیل قوی و
سوم آنکه کم گره باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد نه
آنچه برخلاف این باشد یا آن است که در زمین کم رطوبت
نما یافته است و یبس برو غالب شده و معلوم است
که این چنین دوا جذب غذای خود نتوانست کردن
و ناقص و کم قوت مانده و یا آن است که هنوز
استکمالی نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات
غیر ممازجه او مفارقت نموده اند و خشکیده مانده
و ضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است
چهارم آنکه متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر چنین
نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست با آنکه
جمیع صفات حمیده با او باشد اما خورد با وجود آنکه
در اکثر حالات اثقل میباشد بواسطهٔ نقصان نمو قوت
و کمال نیافته پنجم آنکه در وی طعمی غالب نباشد زیراکه
طعم غالب دلیل است که جسم دیگر در طعم او نفوذ کرده
و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعوم بوده
مائل است هر چه نه چنین باشد منسوب بسوی
بر و مستولی شده خواهد بود و آن چنانکه متغیر الطعم
متبدل مزاج است ششم آنکه رائحه باو نباشد
بهمین دلیل مذکور هفتم آنکه رنگ ظاهر او مخالف
باطن نباشد بلکه آنکه سرخ تر و ماسوای این دلیل آن
است که رنگ از خارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه

چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک تر باشد دلیل این در مقاله مذکور است نهم آنکه مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است دهم آنکه در آوردن او را از مغیرات و مفسدات نگاه دارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت چیزهایی که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و جندبیدستر و مشک و امثال اینها و این شرط عام است در اکثر دوا یازدهم آنکه درست باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود تحلیل میرود خوب ریزه و منهمی نشود و همچنین شرطها که در جمیع و حراست حقاقیر آورده شده در اینجا نیز ملحوظ دارد قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستعمال باشد و در آن نیز چند شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آنرا بکارد پاره پاره کنند به تنگی کاغذی و اندکی از آن گنده تر حاصل چنان نباید کرد که مرتبه اول در جوشانیدن طبیخ استیفا تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت در آن نمانده باشد که در مرتبه ثانیه که مطبوخ شود مساوی چوب کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در چوب بید کهنه فی الجمله قوتی هست و در مثل این نی و گاه است که میکوبند او را و بقدر جو و نخود و باقلا خورد میکنند و این بد نیست مادام که مانند آرد ریزه نشود و اگر بشود آنرا بدل کنند بودن آن بیخی که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه آنچه مانند آرد شده بود چند مضرت است یکی آنکه درو قوتی نمیماند برای طبیخ ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او بآب مشروب داخل میشود و در آن نیز چند مضرت است یکی آنکه کم میشود برای طبیخ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبیخ اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنانکه تفریط خوب نیست افراط نیز مضر است سوم آنکه آب را غلیظ و در منافذ و مسالک دقیقه نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال تسدد آید

و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزا است تاثیر و انفعال او از حرارت طبیخ و غیر آن متشابه نخواهد بود در تاثیر او دیگر اجزا مساوی نخواهد بود شرط دیگر از قسم دوم وزن معین است بدستور مذکور که بتجربه بصحت رسیده که مادون آن غیر موثر و مافوق آن مضر است سوم آنکه طبیخ با آب کرده اگر سفوف سازند و یا معجون کنند و یا غیر آن و یا آنکه بطوریکه بعد از این می آید ترتیب یافته باشد حاجت مطلوبه از او بفعل نمی آید و تعین آب در میان مایعات بواسطه آن است که قابل همه قوتها است و منافات با هیچ قوتی ندارد و مألوف همه طبایع است چهارم تعین وزن آب جهت آنکه زیاده بر آن موجب ضعف یا بطلان قوت او میشود و کمتر از آن موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیاده از حد مطلوب و تجربه در این امور شاهد عدل محکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن تا آنجا که حاصل قوت او است بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن تا حد معین و آن کمتر از ثلث است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه بخار او در وقت سرد کردن دیگ و آتش و دیگ را زیر لحاف بردن میباید که در رو و گلوی او بر آید هشتم آنکه آن بخار که بعبث بیرون آید ضائع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این است که بخاری که بسیاری از قوت دوا با او بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند و رطوباتیکه بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ او هم تنفس و استنشاق و پر شدن سر دردی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگدازد و در سینه و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات را تحلیل میبرد اما تاثیر او در اعالی بدن

زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار بجانب بالا است و در تنفس نیز بالای بدن متاثر میشود نهم آنکه از آن آب مقداریکه بخار او بیرون آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل و بالقوه آنچه بخار در جوف عمل نماند کم کرده باشند این در جوف اسفل اضعاف مضاعف آن بکند در عروق ماساریقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند و در جگر همچنین و از آنجا او مجرای جوف بعضا رساند و آنچه مذکور شد از منافع و فوائد بفعل آید دهم آنکه بقیه آن آب را دو نصف کنند نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یازدهم آنکه از این آب قدری در دیگ طعام و در شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن اثری از این آب حادث شود دوازدهم آنکه استعمال اطعمه و ماکولات او بی نمک باشد جهت آنکه در نمک تقلیب اعضا و تجفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این بیخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم آنکه آن است که از خوردن ترشیها و لبنیات و همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوز است احتراز کنند و سبب آن حاجت بتفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا و سبب آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب محترز باشند و اگر که مقتضی حکمی از اینها باشد مثل غضب در بعض احوال وجه آن بر خبیر تعبیر مخفی و مستور نیست شانزدهم از حرکات عنیفه تحیلا و از جمیع چیزهایی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد این دوا نیز میباید که آنها را مرعی دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده است و آن چنان است که در سایه خشک کنند که رطوبت او را بالکلیه نشف کنند تا از تعفن محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوای نمناک باشد بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند و در کیسه یا در کاغذی کنند و بر آن بنویسند که

پنج روز فلان تا بیست روز و در روز بیست دیگر از
سر گیرد اول پنج جوشانیده روز اول و در روز چهل پنج
جوشانیده و روز بستم عشر دهم این نجهای دو بار جوشانیده
را باید شور ند کو خشک سازند و حاجت آن نیست که
مفرد باشد بلکه همه را یکجا با هم شیوا اختند کرد اما در خشک
کردن مبالغه باید کرد و نوزدهم بستم آن است که از پنج
جلاجلهای بپزند یا داخل زفت نموده بر سر فرع نشند
با خشک کرده بر جراحت افشانند بستیم آنکه وقت
خوردن و عرق کردن تغیر جامه نکنند و بحمام نروند بهجهت
آنکه در بخاری که در بیرون بدن تاثیر کرده قوتی
از و در بدن وجامه میماند از دوام ملاقات تاثیر عظیم
حاصل میشود و اگر این شسته شود اثر آن باطل میگردد
و رطوبات بدنی را بواسطه طول تاثیر قوت و حرارت
غریزی تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا است
و از این است که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست و
روی را آب خالص نشویند بهجهت دیگر آنکه بدن را
از هوای سرد نگهدارند خاصه در زمانیکه مسام بدن
بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین هنگام برودت
هوا در تمامی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیین که
مطلوب است بفعل آید بفعل نمی آید و دیگر مفرحهای کلیه
رو بترکیب نماید و واقع باشد که تغیر بدن در حرارت و
برودت موجب وهن ترکیب بدن میشود و تخلل و تخلخل
منافذ تدریج خلل عظیم میرساند قیاس از گرم کرده
ترشیب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن که
این را مکرر کنند باندک سعی منفسخ میشود با وجود صلابت
قوی که او را هست پس واجب است که بعد از تعرق
توقف تمام کنند تا بدن بحالت اصلی عود نماید بعد
از آن اگر تردد اندک نمایند روا است بهجهت دوم
آنکه نگذارند که آب یخ که مدار شرب و شربت بر آن
است سخت سرد شود که موجب حدوث تونجی یا وجع
و اندرون نشود بهجهت سوم از امور یکه حدوث مرض باشد
خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تنها تنها یکی موجب برودت
مبالغه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید
که موافق صحت و غرض مطلوب باشد در دفع چیزی
نمایند کند لوت

فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا

نقل نمانند که مزاجیکه برودت و یبوست برو غالب
است خاصه که در آخر شباب و اول کهولت باشد
انتفاع او از این دوا اتم و ابلغ است و اطفال
بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و مشایخ بواسطه رطوبات
فضلیه از این دوا کمتر منتفع میشود مگر مزاج اصلی ایشان
بواسطه مرض تغیر یافته باشد که این هنگام مستعمل است
که بسیار با ایشان برسد خاصه کسانیکه در آخر صبا
و اول شباب باشند و بواسطه اعراض سوداویه قرت
بدن شیخوخه حاصل کرده که ایشان منتفع آمده بود که
بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه
ایشان بواسطه عارضه بر طرف شود و ضعف شیخوخه
ایشان بر طرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه
انحطاط قوی دور است و چند کس را دیدم از پیران
که بواسطه خوردن این دوا اول نوبت حبس بول
شد بواسطه آنکه رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان
با عضای ایشان میشود بواسطه ضعف و قوت
تمام بعروق مندفع نمیشود و بجانب گرده و مثانه
می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط
غلیظه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان
از دفع آن عاجز باشد حبس بول میشود و بعد از تحلیل
بسیار خطرهای شدید مشاهده نموده اما تقطیر البول
بواسطه ضعف ماسکه پیدا میشد و هیچ وجه مندفع
نمی شد و بعد از این بسیاری نمیگذشت که از هم
میگذشت و ایشان را از چیزهایی که بی اختیار
اتفاق افتاده و زیدن باد شمال بود با وجود آنکه
در میان تابستان بود که او دخل کلی در حبس ایشان
بود و می پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در
اعضا می ماند و موجب استسقا میشد و اما امزجه بارده
رطبه که بلغم و مائیت در او غالب باشد این دوا
را در و ضرر بسیار است بهجهت آنکه حرارت ضعیفه
او در آن مزاج تاثیری ندارد و در رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد و هم
اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مشتعل نمیسازد بلکه
سورت و حدت او را میشکند و اما اعتدالی او قوتی
احداث میکند و اما در دموی مزاج نیز خالی از ضرر نیست
اگر گویند حفظ صحت بمثل است و چنانچه گذشت غالب
در طبع او حرارت و رطوبت است پس باید که دموی
مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گوییم که این
دوا بواسطه دوائیت مشابه طبیعت دم نیست بلکه
طبیعت سائر اعضا نمیشود بلکه احداث کیفیتی میکند
ورای آنچه بدن را است پس دم را از حرارت و رطوبت
که موجب اعتدال او است بیرون می آورد و بدرجه بالا
از آن میرساند که مرتبه افراط است و برین قیاس
باقی اخلاط و سائر اجزای بدن پس مشابه کیفیت
بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیت بدنی و خلطی خواهد
بود و در طی این کلام حکم بر آنکه موافق دموی مزاج
نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول در شرب
این دوا بدانکه بهترین اوقات شرب این دوا در وسط
بهار است و اوائل خریف بطریقی ضعیف که تجسیم
آن در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات
آن است که برودت هوا تکثیف مسام نماید و ظاهر
قیاس عقل مقتضی آن است که اسنان و امزجه و فصول
و بلدان متساوی الاقدام باشند در استعمال دوا لیکن
بنظر تحقیق چنان ظاهر میشود که اسنان متساوی
باشند چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند

فصل در مقدمات خوردن آن

جمهور بر آنند که قبل از استعمال آن اعمال اسقاط
فاسده بلکه اعمال خلطی که سبب مرض است بکنند تا آنچه
بماند اندک باشد و این نیز در اصلاح و دفع آن
قوی باشد و بر طبیب لیسب تعیین منضج و مسهل
و تلیین در خود هر مرض و مزاج و اسنان است و اما
طریقه آن علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نضج را
معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از انجمله هر گاه که

قروح دنوا صیر که از آبلهٔ فرنگ پیدا شده باشد
دهند و منضجات آن مرکب از پوست هلیله اندهلیله
سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز
منقی بنفشه عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی
تخم خیارین گلقند آفتابی ترنجبین و مسهلاتی که در مطبوخ
داخل میشود تربد افتیمون و بسفایج و مانند آنها
زود تر داخل کنند تا هرچه لوناً فیوماً نضج یابد آنها
اخراج کنند و کمتر نمایند تا هم نضیج قلیل باقی آهل
باشد و هم دفع آن آسان گردد و فال الهلیلجین در
اول مرتبه جهت آن است تا فائده آن بیشتر بظهور
رسد زیرا که عمده اند در تنقیهٔ دم و تقویت اعضاے
غذا که بواسطهٔ ارخاے ادویهٔ منضجه سست شده باشند
و بواسطهٔ انصباب مواد فاسده در احشا ضعف
یافته تلافی کنند و دیگر شاهد که تبیین آنها مستلزم
تطویل کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول
دارند و در پنجم مناعقت باتها سنائکی پنج مثقال
تا هفت مثقال داخل کنند و چون نافع اکثر مقدار
سنائکی گل سرخ است و فی الجمله اسهالی بر سبیل
عمد میکنند سه مثقال داخل کنند و کسی را ندیده ام
که استعمال سنائکی بی گل کرده باشد و اگر طبیعت
لین چندان پیدا نکنند گاه باشد که روز ششم و
هفتم نیز داخل کنند جهت اصلاح جگر گاهی از نیم
مثقال تا دو مثقال ریوند چینی در جلاب اگر بدنها
نفع کلی دهد و در روز ششم یا هفتم یا هشتم علے سبیل
الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بعضے از ادویهٔ منضجه
بدهند و اگر حاجت باشد استراحت فرمایند و
روز آخر از ایارج فیقرا و غاریقون و ریوند چینی و ترنج
سفید از هر یک نیم درم و شحم الحنظل نیم دانگ محمودہ
یک دانگ و نیم شمط مغسول نیم درم مصطگی و مقل و
کثیرا و نمک هندی از هر یک دو نخود بدهند و ده
مثقال شراب بنفشه وقت سحر بدهند و بعضے از
اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمیع میان
صبر و غاریقون امتناع بنمایند بنابرین اگر احتیاطاً
غاریقون داخل نکنند بواسطهٔ آنکه در ایارج فیقرا
صبر هست و بعوض آن مجرا مستی بوزن داخل
کنند میشاید۔

فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی

میباید که بستانند از وصد و پنجاه مثقال زرگری
و آن شش دانگ است و صد و هشتاد مثقال عطاری
تبریزے ابریشمی که هر مثقالے از ان پنج دانگ
باشد آنرا به بیست و یک حصه کنند و هر روز حصهٔ را
مثل باقلا و کوچکتر خورد کنند و در یک من و نیم
آب بوزن تبریز بجوشانند تا بنصف آید و در بعضی
نسخ آمده در دو من آب بجوشانند تا به سه چهار
یک آید و بعد از انکه پخته شود بر بالاے دیگ
استاده سر دیگ را باز دارد تا بخار برروی دی
او برآید یا آنکه همچنانکه در دیگ است پیش خود نهد
و لحاف بر سر کشد و سر دیگ را محادی روے
و سر خود بگشاید تا عرق تمام بکند و گاه گاه دهن
وا کند و نفس بکشد هم از دهن و هم از بینی که بخار
خوب باندرون برسد و بعد از ان صاف کرده
دو پیاله از ان بخورد و بعضے گفته اند که یک پیاله
و نیم یا شاهده تتمهٔ آنرا در ان شبانروز بخورد و
آب دیگر نخورد و دست و روے خود را هم بدان آب
بشوید و در وقت قسمت کردن میباید که دو دانگ
سنگین و دو دانگ سبک باشد هر روزی مقدار
هفت و نیم مثقال که دو دانگ میشود تخمیناً و تخمینا
جهت آن گفتیم که فی الحقیقت از دو دانگ کمتر
میشود و بعد از ان در دیگ سفالین پاک شسته کنند
و آب بوزن مذکور در دو ریزند و دیگ دیگر بر سر او
نهند سرنگون و اطراف آنرا بخمیر بگیرند بعد از آن
بر آتش نهند و بجوشانند و میباید که از هیچ
طرف محل تنفس نداشته باشد که بخار بیرون
رود و همچنان سربسته سر شیب لحاف برند و سر
بگشایند و نوعے کنند که بخار بر سر در و برسد
و همین نیخے که یکبار جوشانیده باردیگر بجوشانند
بهمین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پرهیز نمایند
از لبنیات و حموضات و بقول و سبزیها و میوها و نمک
و آب و غیراز نانے بے نمک و برنج و مرغ بے نمک
نخورند و از هوا اجتناب نمایند و شربت قند یا
نبات بخورند و در طعام دار چینی بخورند و گوشت بره
کباب هم میتوان خورد و در هیچ صفت اصلا مباشرت
نمیباید کرد و تبدیل لباس و غسل و حجامت نمایند و بحجامت
نباید رفت و آخر روز چهل و دوم بحمام روند و در
نسخهٔ اصل مذکور است که هر مرض که خورند الله سبحانه تعالی
شفا می بخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است
و در بعضے نسخ آمده که بیست و یک روز هر روز
هشت مثقال بجوشانند چنانچه صد و شصت مثقال
باشد و این چون مشتمل بمقدار اکثر بواسطه احتیاط
اشهر است و کسانیکه سه صد مثقال استعمال مینمایند
اگرچه مشتمل بر احتیاط است اما مستلزم اقراط است

فصل در استعمال این بیخ

بغیر طریق مذکور معلوم باشند که بعضے چوب چینی
در پاره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل
حلوای آرد در روغن میکنند و میخورند اما عجب است
که بعد از دوباره طبخ و تخفیف در او قوتے مانده باشد
و اگر نخورند و آرد در روغن فقط بخورند و این چینی
چیزے در ان نکنند و بعوض آن دار چینی کنند
اولی خواهد بود و حلوا التینه سازند و اگر حلوا بآرد
برنج سازند بهتر است چراکه غلظت و تسدید آن
کمتر است و اگر با قند و با عسل ترکیب کنند و مانند
معجون و شربت بکار دارند نسبتے دارد و لب یار
مردم باشند که فوائد این دوا الیسان حاصل شده
اما تاب مشقت و پرهیز در دو دراز ندارند این وزن
مذکور را کوفته بیخته سفوف میکنند و لشد میخورند هم
که یکی را انتفاع حاصل شده باشد اما اگر بکوبند
و بحسب مناعقت هر مرض بالبعض ادویه ترکیب
ساخته بقند متقوم و عسل معجون سازند و هر روز قدرے
بخورند و غذا و پرهیز مقرر معمول دارند اگر تمام منافع

آنرا بشناسند بعضی از آنها لامحاله حاصل شود انشاء الله
تعالی تمت الرساله و اما آنچه حکیم هاشم طهرانی در
رساله خود طریق استعمال آنرا نوشته این است که
ملاحظه نمایند قبل از شروع اگر بدن محتاج بفصد و تنقیه
باشد فصد و تنقیه نیز ضرور است بدانکه هرگاه خون غا
لب آید در بدن بسیار و از امتلاآت آن ظاهر باشد
بقدر فساد و زیادتی جثه و قوت حال مریض اولا
آن خون را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف
باشد اول فصد رقیق آن دفع گردد و بقیه غلیظ تر شود
بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای
منضج که قوام خون باعتدال مائل گردد فصد نمایند
زیرا که قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربه شده که با وجود
فساد و زیادتی خون این دوا نفع نکرده بلکه ضرر
کلی از آن ناشی شده و گاه باشد که با وجود فصد
در اثنای چوب چینی بفصد دیگر محتاج شوند با وجود
احتیاج تامل نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین
است حال تنقیه و بقول بعضی که میگویند در اثنای
این دوا فصد و تنقیه مناسب نیست اعتماد ننمایند
و چون مادهٔ مرض آتشک از سوداویت و کثافت
خالی نیست بهتر آن است که در اواخر این مرض یا در
اثنای منضج یا چوب چینی که قوام خون را اعتدالی
حاصل شود فصد نمایند و در امراض سوداویه در فرصت
رگ را کشاده بر بندند و لحظه لحظه دهن رگ را بانگشت
بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را بجو منع فصد
نزدیک رساند چه اهتمام طبیعت در دفع سوداویات
و تنقیه مصالح بسیار است و این معنی موجب عدم عروض
ضعف و غشی نیز هست لهذا اکثر اوقات اطبا
بنابر این منافع بدین نهج دستور آمر بفصد مینمایند
خصوص در حالتی که گمان ضعف و غشی باشد و بمراتب
مذکوره از ضرورت تنقیه و فصد قبل از منضج و
چوب چینی در آتشک و سائر امراض مقدار کم نمودن
خون منوط برای حدس طبیب است که از نبض و بشره
و قاروره و سائر علامات استنباط و حکم مینماید و از

ملاحظه قاروره بهتر ظاهر میشود و همچنین هرگاه اخلاط
فاسده در بدن بسیار باشد اخراج خلطی که سبب
آن مرض باشد لازم و ضرور است تا بسبب تنقیه
قدری از خلط فاسد دفع و کم شده در اصلاح و
دفع باقی بطریق تلیین و تحلیل و سیلان از راه مسامات
و عروق و بول و ادرار اثر این دوا قوی ظاهر گردد
و آنچه بعضی را اعتقاد این است که فصد و تنقیه
اصلا نمی باید و موجب ضعف میشود و غرض از این دوا
که تقویت حرارت غریزی و توهماست حاصل
نمی شود از صواب دور است چه هرگاه خلط فاسد
در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسده
ساکن را به تلیین و ترقیق سیلان حرکت دهد و
بر دفع تمامی قادر نبود بعضی را بعرق و بخار و ادرار
دفع کند و بعضی دیگر باعضای رئیسه یا شریفه یا
ضعیفه ریخته شود و موجب ضرر و خطر بلکه هلاک میشود
مگر آنکه قدر خلط فاسد قلیل باشد که بچوب چینی دفع
گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و تاب تنقیه نداشته
باشد یا آنکه غرض از چوب چینی دفع مرض مادی
نباشد بلکه ترطیب و تبرید یا تقویت قوی و حرارت
غریزی باشد که درین حالت تنقیه ضرور نیست
بلکه مضر است پس خلاصه کلام در باب فصد و تنقیه
آن است که اگر خون یا خلط فاسد بسیاری در بدن
باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید و
ضرر میرساند و فصد و تنقیه لازم است مگر در حالاتی
و شقوقی که بیان شد که از فصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگرچه
تعیین منضج و مسهل در خور هر مزاجی و مرضی و تنبیه
و تفحص بر طبیب لبیب سهل و آسان است امّا بنا بر
آنکه این رساله که در هر باب تام باشد طریقه آن بر
سبیل اجمال بجهت ابدان و امراض متوسطه و موافق
مختلفه بیان مینماید که هرگاه بدان نهج و قانون
و دستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفا
کرامت فرماید چنانچه اگر ماده صفراویت داشته باشد

دو روز هر روز منضجی از بنفشه و گل نیلوفر و تخم خطمی و خباری
و اصل السوس و تخم کاسنی و بیخ کاسنی از هر یک دو
مثقال تمر هندی هفت مثقال ترنجبین شیرخشت از
هر یک ده مثقال بدستور معمول جوشانیده و جوشانیده
صاف نموده میل نمایند و در روز سوم باضافه سنای مکی
چهار مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خیارچنبر ده مثقال
روغن بادام دو مثقال بنوشند و در روز چهارم دوای روز
سوم را باضافه پوست هلیله زرد پنج مثقال تربد سفید
بروغن بادام چرب کرده خراشیده دو مثقال میل فرمایند
اگرچه مشهور این است که تربد مسهل بلغم است اما نزد مجربین
محقق است که جمیع او مسهل صفرا و جرمش مسهل بلغم است
و در روز پنجم راحت نموده سحر روز ششم حب از ریوند چینی
یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال سقمونیای مشوی
یکدانگ مثقال حب ساخته فرو برند و فنجانی آب نیم گرم
از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منضج روز اول
را بدستور میل نمایند و غذا بگیرد قبل از تنقیه دو روز
بعد فیه شوربا یا گوشت خروس بچه یا بره نمایند و در
ایام منضج و مسهل نخود آب و اگر مانعی از ترشی نباشد
قبل از منضج و ایام منضج دیگر روز بعد از فراق تمر هندی
ترش و بقند شیرین سازند و اگر ضعف باشد شربتی
از عرق بید و بید مشک که بسیار شیرین نباشد هر
چند خواهند خورد و دو دم از فراغ بکمام چه خواهند رقت
و یا رچه نانی با مرباهای زرشک یا آلو یا یکی از مربا
های ترش مثل شربت فواکه ترش یا سکنجبین سفرجلی
و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز هر روز منضجی از
پرسیاوشان اصل السوس بیخ کرفس ثبت تین رومی
رد تا بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی عنب الثعلب از
هر یک دو مثقال انجیر زرد پنج عدد مویز دانه برآورده
کرده سه مثقال شربت زوفا هفت مثقال گلقند
آفتابی ده مثقال بنوشند و در روز چهارم باضافه هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال ایرساده
مثقال میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند
و الا در روز پنجم باز منضج روز اول را بدستور و سحر روز ششم

سے ایارج فیقرا و پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک
یک مثقال تربد سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ
مثقال تخم حنظل یک دانگ مثقال حب ساخته فرو برند
و از عقب فنجان آب نیم گرم بنوشند و اگر تنقیهٔ کامل
ازین دوا حاصل نشده باشد یک روز استراحت نموده
روز دیگر باز منضج روز اول و روز دیگر بعد از آن حب
مذکور را بدستور بنوشند و اگر در اعضا درد و وجع باشد
سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک دو مثقال
اضافه منضج و مسهل نمایند و غذا در روز قبل و در روز
بعد و ایام راحت قلیهٔ شوربا با گوشت نخود شیشک
و مسهل روز اول قبل و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منضج
و مسهل نخود و آب در روزهای آخر شربت قند با گلاب
و عرق بید مشک و تخم ریحان موافق و مناسب است
اگر مادهٔ مرض سوداویت داشته باشد سه روز سه روز
منضج از گاوزبان بادرنجبویه شاهتره بسفایج
اسطوخودوس اصل السوس بیخ کاسنی افتیمون رومی
از هر یک دو مثقال انجیر زرد پنج عدد شربت
اسطوخودوس دو مثقال بنوشند و روز چهارم باضافه
بسفایج فستقی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک
سه مثقال اضافه نموده مسهل نمایند و روز پنجم بدستور
منضج روز اول و روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند
و روز هفتم استراحت نموده سحر روز هشتم حب ایارج
فیقرا پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک یک مثقال حجر ارمنی
مغسول لاجورد مغسول غاریقون از هر یک دو دانگ
مثقال افتیمون رومی نیم مثقال حب ساخته فرو برند و نیم
آب نیم گرم از عقب آن بنوشند و اگر تنقیهٔ کامل از آن
دوا نشده باشد یک روز راحت نموده باز منضج روز
اول و مسهل نموده روز دیگر حب را بدستور بنوشند و
غذا و شربت بدستور سابق است و هرگاه ضعفی باشد
بقدر سه چهار مثقال شربت گاوزبان یا عرق گاوزبان
و بید مشک میل نمایند و بعد از فراغ از تنقیه هر مادّه
تا چند روز تقلیل و تلطیف در غذا یا صبر در لازم است
تا مدتی که از خلط فاسد پاک شده از امتلا می غذیه

تولید خلط فاسدی در وجود وی نشود چه در نتیجه
تولید خلط فاسد بیشتر میشود این بود منضجات و
مسهلات مناسبهٔ مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویه
ابدان و امراض متعدده که معمول و مجرب فقیر است
هرگاه مادهٔ مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض مرکب
که سبب آن مثلاً دو خلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر
یا ضعیف تر باشند بحسب صائب و رای طبیب
قدر ادویهٔ منضجه و مسهله در فراخور آن زیاده و کم و
مدت منضج و مسهل را بیشتر یا کمتر نموده دوایی که مر خلطی
را باشد یا خلط دیگر که ممازج او باشد ترکیب دهند
تا غرض مقصود حاصل شده مرض و مرض بالکلیه دفع
شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن پنج چینی
بطریق عرق یا طبوخ معمول مشهور از مقدار خوراک
و قدر آب و مقدار جوشانیدن و مدت خوردن و
بعرق کشیدن و پرهیز و غیرها قریب بآنچه در سرفکر
یافت بیان نموده اند لهذا متعرض ذکر آن نگردید اما
آنچه معمول ایشان است بیان نمایند و تفصیل بدانکه
دستوریکه در باب خوردن این دوا از قدر شربت هر روز
مقدار خوراک و مدت آشامیدن و جوشانیدن با آب
بوزن معین و رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در
رسائل مذکور و مسطور است شاید با ابدان و امراض
و امزجه باشد که بحد اعتدال در واسطه در ضعف
و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند
و الا در تمامی امراض و امزجه و ابدان و اشخاص
مختلفه این دستور از جادهٔ صواب دور و منحرف میشود
زیراکه موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت
و مقدار آب و سایر شروط و مقدمات آنچه مذکور
فراخور مزاج و بنیه و مرض و سن و سایر حالات
است گاه باشد که مزاجی بسیار ضعیف باشد و قدر
هشت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه
بتجربه ظاهر شده و قیاس نیز دلالت دارد زیراکه
تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا
اخراج وقت او پس هرگاه زیاده از مقدار باشد

در رد تواند تاثیر نمود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سه نمو بنا
مقدار داشته و هندا اسهال بسیاری میکند و اگر زیاده
باشد بسلاو اسهال نمی نماید پس صواب آنست که اولا
قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازند و گاهی نیز بر
عکس است که در مزاج و بنیهٔ قوی قدری کم را اثری
نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع می یابد در فوقیت
شاید هر روز تا ده دوازده مثقال توان داد و بسا باشد
که مرض بسبب بنا شده و نیم خوراک کافی باشد و این نیم
خوراک نیز بعضی اوقات اتفاق می افتد باید که در عرض
شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عوض هشت و
روز و هرگاه صعبت به باشد محتاج بخوردن ده خوراک
میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز
میل نماید و همچنین قدر آب و جوشانیدن نیز مختلف
میگردد و در مزاجهای حار خصوص که تشنگی غالب باشد
قدری آب زیاده از دو من تبریز باید و کمتر از دستور
مذکور باید جوشانید که مثلاً نصف آب بماند تا دفع
حرارت و مرارت نماید و در مزاجهای بارد قدر آب
را کمتر و بیشتر جوشانیدن که ثلث یا ربع برسد و
در اصل آب نیز مختلف میگردد و گاه باشد که در مزاجهای
حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد
تنها مثل عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل
نموده یا آب و عرق با یکدیگر ممزوج در امراض و امزجه
سوداویه عرق گاوزبان یا بادرنجبویه یا شاهتره
هر یک به تنهائی و یا از هر یک قدری با یکدیگر ممزوج
باید نمود و در مزاجها و مرضهائیکه سوداویت غالب
نباشد و رطوبت زیادتی داشته باشد گلاب یا عرق
رازیانه یا عرق از هر یک به تنهائی یا ممزوج با هم
با آب باید نمود مجملاً در هیچ یک ازین ابواب نظر بر جمیع
احوال و امزجه و امراض بیندازد کلی قرار نمی توان داد
و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط
برای و تدبیر طبیب لبیب است اما بنابر آنکه میخواهد که
این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال و دستور خوردن آن دوا را

بسته طریق که تجربه نموده مذکور میسازد و امید دارد که هر گاه
موافق آن عمل نمایند حضرت حق سبحانه تعالی و تمامی
آن مسیحی کامل و شفای عاجل کرامت فرماید و طریقه اول
که در ان بیان داراصینی متوسط تجربه داده شده آن است
که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی و مسوف
مذکور را در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق در بیان
قانون میل نمایند بعینه بدین از اول هر روز هفت مثقال
و هفت روز دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و هفت روز آخر
هر روز هشت مثقال و این ترتیب لیکن در تجربه
بیتاز و دستور مذکور است زیرا که از الفت و عادت و
طبیعت بدوائی اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روزی قدری
اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد بهتر باشد
لهذا اکثر چنین معالجه مرض هر چند روز انداز و دوائی بعد از
رجوع و تغییر نسخه می کنند هر چند گویند در دیر آثار و منافع
و فراج بجسم نزدیک باشند و با آنکه قدری بحال
دوا را از یازده میماند تو و دستور نشستن بعرق بیان
کرده و قریب بقانون طریقه اول است که بیان شده
گفته بنا بر این دستور که قدر خوراک یکصد و پنجاه مثقال و
نیم باشد در هفته اول که هفت مثقال میل شود و قدر آب
یک من و سیر چهار یک تبریز که یکهزار و پنجاه مثقال است
می باید که چندان بجوشد که سه صد و نود و سه مثقال
و چهار دانگ و نیم بماند که باز از هر مثقال یکصد و پنجاه
مثقال آب حساب نیم باقی بماند پنجاه و شش مثقال و یک
دانگ و نیم باشد و در هفته دوم که هفت مثقال و نیم خورده
میشود قدر آب یک من و سیر چهار یک تبریز که یکهزار
و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود که از جوشانیدن
چهار صد و بیست و یک مثقال و پنج دانگ و نخودی باقی ماند
بهمان پنجاه و شش مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در هفته
سوم که هشت مثقال خورده میشود بهمان دستور اول و
سابق است که قدر آب دو من تبریز است و آنچه باقی
میماند بسیار یک تقاطر طریقه ثانیه که مناسب و موافق
ابدان قویه داراصینی معتبر است آن است که سه روز
اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال

و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال
و سه روز دیگر ده مثقال بدستور مذکور جوشانیده
میل نمایند و بعد از ده روز یک روز در میان بعرق نشینند
و بهتر آن است که در سه چهار روز اول بعرق نه نشینند
تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد استعداد
دفع بهم رسانند و از این قرار در عرض پانزده روز یکصد
و بیست مثقال چوب چینی میل نمایند و اگر احتیاج
بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه
نمایند سه روز دیگر ده مثقال و سه روز دیگر هشت
مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز شش
مثقال میل نمایند که مدت خوردن بیست و هفت یوم
و قدر خوراک دویست و ده مثقال شود و اگر احتیاج
باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز
چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز دو مثقال
بدستور میل نمایند که مدت خوردن سی و نه روز و قدر
خوراک بدویست و پنجاه و دو مثقال رسد و قدر آب
مقدار جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با
آب و سایر مراتب بدستوری است که سابقا بیان شد
و در هر یک موافق حرارت و برودت و یبوست و رطوبت
و صفراویت و سوداویت مزاج بیان قانون عمل
نمایند و دوا و قاتی که قدر چوب چینی را کمتر میل نمایند
که هر روز چهار پنج مثقال میل میشود یا کمتر و آب آن
و فا بضرورت می نماید از قبیل ایام سابق که خوب خشک
بیاختم باشد و فساد در آن راه نیافته باشد بقدر هر
روز چهار پنج مثقال را جوشانیده صاف نموده صرف نما
و همچنین بعد از فراغ و چند روز که آب باید میل شود
اما دستور سوم که مخصوص افرجه و ابدان ضعیفه است
آن است که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر
پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر
هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده یوم شصت و
شش مثقال چوب چینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد
از هفت مثقال تجاوز ننموده و سه روز دیگر هر روز
شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز

هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور جوشانیده
که مدت خوردن بیست و چهار روز و مقدار چوب چینی صد و
بیست مثقال گردد و قدر آب و جوشانیدن و تبدیل آب
بعرق های گرم و سرد یا ممزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر
بنوعی است که مکرر بیان نموده اگر حرارت غالب باشد قدر آب
یا عرق را کمتر و بیشتر بجوشانند غایت کمی آب آن است
که بازار هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت جوشانیدن
آنکه ربع او بماند چه کمتر از این آب و زیاده بر این جوشانیدن
موجب غلظ قوام آب چوب چینی میگردد و اگر حرارت مزاج
غالب باشد قدر آب یا عرق های سرد را بیشتر کنند و
کمتر بجوشانند و غایت زیادتی آب آن است که بازار هر
مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت کمتر جوشانیدن
آن است که بنصف رسد چه زیاده بر این قدر آب داخل ساختن
و کمتر از این جوشانیدن سبب ضعف قوت آب این نسخه
میشود و حد وسط مقدار آب و جوشانیدن آن است
که مذکور شد و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد عرق
گاوزبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد گلاب
و عرق بادیان داخل کنند بهمان دستور که بیان شد سلوک
نمایند و در این دستور نیز بهتر آن است که تا چهار پنج روز
بعرق ننشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز
یکبار بعرق نشینند زیرا که اگر مفروض آن است که مزاج
و بدن ضعیف است هر گاه چنین باشد تاب عرق هر روز
نخواهد داشت تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود —
و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین آورده که چوب چینی
را چندین نهج استعمال میکنند به تعریق و قهوه و نقوع
و حاوا و سفوف و معجون و عرق مستقطر از آن و آنچه تجربه
رسیده دوای مفردی و منافع چون چوب چینی
مشاهده نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن
چون دیده نشده که موافقت بحالی از احوال بدن
انسان نداشته باشد با ملاحظه شرائط و آداب آن طریقه
استعمال آن بطور عرق بطریقه الشان و طریقه حکیم
ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر جمال الدین
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و به تجربه

رسانیده و بعد از آنکه میر محمد مؤمن از هشت مثقال
تا ده مثقال نوشته اند و در تحفه حکیم میرزا قاضی قرار
بر نیم آثار تبریز مقسم است بلکه حکیم قسم از اقسام آن
اند نموده اند با تعرفات دیگر و همه خوب و قسمی است
و هر یک برابر دو مرضی از قوت و ضعف و توسط و میزان
موافق حکیم میرزا قاضی در رساله چوب چینی خود نوشته
اند که در رساله حکمای فرنگ موافق مشهور میان
خواص و عوام مستور است که سه و پنجاه مثقال جبری
شش دانگی از بیخ را باید گرفت و به بیست و یک
حصه باید کرد و هر روز یک حصه را استعمال باید نمود اما
بنا بر این فقیر رسیده که در بعضی امراض چون قوی
ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار
بیخ داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر
بدن است در او پس اگر این بیخ را زیاده از مقدار که
بدن در او اثر نتواند کرد استعمال نمایند این بیخ هم در
بدن اثر نخواهد کرد پس در چنین مرض باندک بیخ
استعمال باید نمود و هر چند در قوی هاے بدنی قوتی
بهم رسد این بیخ را زیاده باید کرد پس کلیه خوب
نباشد که چه مقدار از این دوا در امراض استعمال باید کرد
آخر تجربه در بارهٔ جمعی کثیر بر فقیر ظاهر شد که در بسیاری
از امراض اگر به دستور مشهور استعمال این بیخ نمایند
اثر نمیکند و اگر به دستوری که گفتم بدهند نفع عظیم میکند پس
ظاهر شد که در همه امراض یک مقدار از این بیخ که
هفت مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد پس می باید
طبیب در بعضی مرضها هر روز زیاده و کم باید کرد و در
امراضیکه احتیاج نیست که هر روز مقدار این بیخ را زیاده و کم
کنند اگر در هفته اول هر روز هفت مثقال و در هفته دوم
هر روز هشت مثقال و نیم و در هفته آخر هر روز هشت
مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هر چند
طبیعت الفت بدوا گیرد اثر دوا در و کمتر میشود پس باید
که هر چند روز اندکی از این بیخ را زیاده کنند تا اثر این بیخ
کم نشود اکثر اوقات این بیخ را باین دستور داده
ایم و مجرب است و خوراک چوب چینی باین دستور بعد چینی

و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضے رسالهای اطبای
فرنگ که بعد هشت مثقال مذکور است و در بعضے
بیست مثقال و این در بیشتر مرضها اقرار الاست
و حکیم کمال الدین شیرازی نیز بر این است که بیست کم
کرده برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است
آنرا در دو من آب بوزن تبریز بجوشانند چندانکه
چهار یک ماند به دستور مقرر و بیاشامند همان حکیم
و نوشته که نقل بیخ چینی را خشک نموده بیست و
یک روز بکار برند بهمان بیخ و اثقال این را نگهدارند
که دوای سل قرح است و باقی شرائط و قدر آبی
به بیخ مقرر مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته
که مستعمل اهل تجربه آن است که هفت مثقال و نیم که
مقدار اوسط است در یک من و نیم آب بوزن تبریز
بجوشانند تا بنصف آید و در بعضے نسخها مذکور است
که در دو من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا به چهار
یک رسد و در بعضے بلاد متعارف است که در سه
من آب بسنگ تبریز بجوشانند تا بنصف رسد اگر
در بدن مائیت باشد و عطش نباشد آب را کمتر داخل
کنند و اگر مواد یابسه غلیظه باشد یا عطش با فراط
داشته باشد آب را زیاده باید کرد و اگر مقدار این
بیخ را از هفت مثقال و نیم زیاده یا از و کمتر استعمال
نمایند آب را بآن نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر
دفع العطش و طعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند
و بعد از اتمام یک روز بحمام روند و اگر وجعی باقی
باشد روغن نارین بر بدن طلا نمایند بعد از آن
داخل آب شوند و به دستور اول نمک را پیش از روز
چهل و دوم به طعام داخل نباید کرد و به دستور دوم
بعد از یک هفته از اتمام این بیخ نمک را اندکے
داخل کنند و هر روز قدری زیاده کنند تا آنکه بعد از
بیست روز به دستور اصلی نمک را داخل نمایند بعضی
بعد از اربعین که از ابتدای خوردن چوب چینی
بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوها
توانند خورد و جماع مضرت ندارد و بعد از اربعین

نه ترشیها و سبزیها و لبنیات مضرت دارد اما هر چند این ها را
کمتر استعمال نمایند اثر این بیخ بیشتر خواهد بود و آب
مطبوخ آن بطریقیکه مولوی افندی احمد بن لطف الله
رومی منجم در رساله ادویه جدیدهٔ خود که ترجمه از ترکی بعجم
نموده و اصل آن از فرنگ است ان شاء الله تعالی
در خاتمهٔ آن تمام رسالهٔ مذکور خواهد شد و اینجا ترجمهٔ
آن بالاجمال می نماید آنست که نوشته این دوا را باشکال
مختلفه مستعمل از مطبوخ و معجون و سفوف و غیرها استعمال
می نمایند و اشهر آن امطبوخ آنست بجهت آنکه الطف
و سریع النفوذ تر از سائر تراکیب آن است و از آن
قبیل و در استعمال آب آن نیز چند طریق است اشهر
آنها آنست که برای هر روز طبخ جدید نمایند جهت آنکه
آب آن بسبب لطافت زود متغیر میگردد و در انتیاب
وزن آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض حرج
اولی که علیا است آنست که بگیرند هر روز مقدار بیست
و چهار درم از جید و مختار ان و ریزه ریزه نموده و با
مقدار یک مشت موز سیاه استه برون کرده و اگر
از منقی کشمش باشد بهتر است و قلیلی اصل السوس مقشر
دانه که صندل سرخ و صندل سفید و در شش رطل آب
گرم یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ گلی که اندر
آن لعابدار باشد سر آنرا بسر پوش و خمیر مستحکم نموده
با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا بثلث یعنی دو رطل
رسد و استعمال آنرا بطور متعارف نوشته اند از منیا
بجوب غیر آن پس فرود آورده در قاعی بر سر گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل
کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود و وقت شام نیز
بدستور و مراعات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر
احتیاج و ضرورت و حالت مرض و مریض است از شدت
و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت الا یک وقت و در مدت زمان بگذرانند به دستور
بعمد که به کثرت باعث ضعف و در کمی بقیاید و تا
حرجی دارند و تتمهٔ آب را محافظت کرده اوقات دیگر
نیم گرم بجای آب بیاشامند و اثقال آنرا در شش رطل آب

بدستور طبخ دهند تا بنصف رسد پس صاف نموده بقدر
مشروب و مطعوم و غیرها رسانند و وجه داخل نمودن
نبات و شیرینی آن است که دفع تندی و ریاح بادی بر
آن نماید و نیز کبد بخوبی آنرا قبول کند و جزو می
نماید زیرا که کبد مشتاق بشیرینی است بمناسبت مزاج
خود و نیز بسبب قوت جلائی خود معین بر افعال چوب
چینی گردد و در مرتبه ثانیه وسطی است آن است که هر
روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور طبخ
دهند تا بدو رطل رسد و بهمان مصرف رسانند تا استعمال
آن نیز لو و در مرتبه ثالثه که ادنی است و مختار در جمیع مراد
و اوزید و اکثر امراض است نزد حذاق متاخرین اطبا
و آن است که هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب
طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف نمایند و ثقل
باقی را بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبخ طعام
و قهوه اگر معتاد بقهوه باشد داخل نمایند و در باب تعیین
در پرهیز و اجتناب از آب سرد و چیزها و نمک و غیرها بدستور
فزاید متعارف مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن
مدت ایام را ذکر نکرده شاید بمتعارف مشهور که بیست
و یکروز تا چهل روز است حواله نموده باشند و گفته که
مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل الحرارت
یابس در درجه اولی است و در آن رطوبتی است موافق
رطوبت غریزی حیوانی از حیثیت باعث تسمین مهزولین
است و در آن قوت فادزهریه زایده شدیده و بجا و تر
دیگر است بنابران دفع سمیت اخلاط فاسده می نماید
و مصفی و مسکن دم است بالخاصیت و مقوی معده و کبد
و مفتح سده آن و سائر سده های اعضا و مجاری است و
سائر امراض را بتفصیلی که ذکر یافت گفته که نافع است
خصوصاً امراض جلدیه را بتصرفات مناسبه از کمی و زیادتی
مقدار شربات و ترکیب نمودن با ادویه لایقه هر مرض
و وجه ابتدای ظهور و شهرت آن چنین نوشته که بادشاهی
از بادشاهان لفنارسی ملقب بجارسا یعنی بالک الموت
مبتلا شد بمرض وجع مفاصل و تشنج و فرسن شد آن مرض
بحدیکه عاجز شدند اطبا از معالجه آن و بعد از زمانه طول

یکی از کم نامان اطبا از بلاد چین بیخ چوب چینی آورده
و معالجه آن بآن نموده و در زمان قلیلے مرض او
بالکلیه زائل گردید و شفا یافت پس اعتبار بهم رسانید
آن دوا با نحای مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه
استعمال نمودند و یافتند آنرا نافع در کل و از انجا در
سنه نهصد و پنجاه و سه هجری نبوی صلعم باطراف منتشر گردید
و شهرت یافت و بالفعل فرنگان از بلاد چین ببلاد
روم و غیرها از راه دریا بجز راکب می آورند و از انجا
مسافران ببلاد عجم و غیرها میبرند و از راه خشکی نیز از
بلاد و ختا و اطراف صبا درند و گفته آن بیخ درختی است
از قبیل نی و بیشتر بر کنارهای چشمها و نهرها و جاهای آب
میروید و سائر اوصاف و خواص جید و مختار آنرا حکیم محمد
ذکر یافت نوشته این بود خلاصه کلام ایشان با
چوب چینی تا با طریقه مستعمل اهل سلهت و کوهستان
آنجا که شخصے از سلهت آمده و بعضے خورانید که مذکور
شده بود و این است که تا مدت هفت روز هر روز دو
آثار تر تازه آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب
بسیاری که هشت و نه آثار هندی باشد تخمیناً در دیگ
سفالی طبخ مینمودند تا قریب بنصف میرسید و تمام
شبانروز زیرا جاغ بود و اندک اندک آتش در زیر
آن میسوخت تا دو شبانروز بجای طعام و شراب بجا آنرا
صاف کرده نیم گرم میخورانید و غذای دیگر باو نمیداد
و قوام آن آب مطبوخ اندک غلیظ بود و در روز سوم قلیل
برنج در همان آب طبخ نموده بدون نمک میخورانید و
بجای آب از همان آب مطبوخ نیم گرم و در روز چهارم
یک قطعه مرغ بچه را در همان آب بی نمک پخته و قورمه
آنرا میداد و بعضے را کبوتر بچه و تا هفت یوم همین نوع
و گاهی قدرے برنج نیز داخل آن می نمود و از هوای
سرد و نمک و آب و غیرها اجتناب میفرمود و در روز هشتم
یا نهم غسل فرموده میگفت که بر آیند و تا بیست روز
یا چهل روز روزی مقدار پاؤ سیر و یا کمتر از آن شیر گاو
بهمان دستور طبخ نموده بخورند و طعام کم نمک بخورند
و میگفت در آتشک و جذام و قروح خبیثه مدت چهل روز

نمک مطلق نباید خورده شود و تا ده و پانزده و زیاده
هم تا بیست روز بدستور آن هفت روز باید که چوب
چینی خورده شود و برای اوجاع مفاصل و تقویت باه
سه بیخ دیگر که یکی را کندمالق و کندوکی و دوم تمحر نیز نامند
و آن بیخے است زرد و تیره و تند بو و دیگری سفید لون
و طعم که آنرا سلهتی پرچاندر و به بنگالی هتی گویند و دیگری
سیاه رنگ خشن قوی و مغز آن سفید شکری رنگ
باندک حلاوت و لیبو که آنرا اکورل و چهیلاد بنگراج
نیز نامند از هر یک قدری نیز داخل میکرد و برای تقویت
بعضے تخماس کبوترے را اخذ کرده آلایش آن را
بر آورده در آن دیگ می انداخت که با چوب چینی
طبخ یابد و از اهل سلهت و کوهستان آن شنیده شده
که برای اکثر امراض در آب جوشانیده صاف کرده
بخورند و بعضے در زیر آتش کرده قدرے پخته بر آورده
بخورند و شفا می یابند و لیکن نمک را کم بخورند یا نمی
خورند و بدانکه حکمای فرنگ تنها بمفردا و مرکباً
با عشبه مغربیه و ساسفراس و اصل السوس مساوی یا
متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور مسطور
و غیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بی نمک و در غیر
آن باندک نمک و دوا با طریقه که اکثر معمول و مستعمل
هم حالیمقدار محرر نواب حکیم الممالک علی نقی خان مخا
ببهادر جنگ ثانی و والد ماجد جامع این اوراق قدس
سره بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول بیاره همین
طریق استعمال آنرا حاد و حصر نیست زیرا که بحسب
تغیرے در مرض باعتبار جزئیات از ملاحظه سن و
کیفیت مزاج شخص و مرض و سحنه و بلد و فصل و غیرها
مختلف میباشد اما در کلیات اکثر باید که قریب بهم
باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته که باید که بیکی
از طرق کلیه مقرره باشد بلی تصرفات در آن دیا باندک
تصرفے بحسب مزاج آن شخص و مرض و غیرها بیان آن
بر سه طور است یکی بحسب حفظ صحت و نسبت بحال
نقها دوم بحسب متوسلین و اکثر امراض مدیده غیر مزمنه
سوم بحسب صاحبان امراض قدیمه مزمنه و امراض صعبه

اتشک وجذام وسائر قروح وجروح خبیثه ردیه
و آثار فرط ضمیه وسائر امور تیز بطریق مزبور لکن
از قلت وکثرت وشدت وضعف وتیسعه حال بحسب
حال مریض ووقت وسن وفصل وغیرها اما طور اول
بجهت حفظ صحت وصحا وصاحبان امراض مزمنه
آن است که بگیرند چوب چینی با وصاف مذکوره جهت
صفراوی مزاجان وامراض صفراویه وحاره یابسه
تازه آن وجهت سوداوی مزاجان وامراض سوداویه
وبارده یابسه خشک یکساله آن تا یک ونیم ساله
همچنین جهت دموی مزاجان وامراض دمویه وامراض
حاره رطبه واز برای بلغمی مزاجان وامراض بلغمیه
بارده رطبه دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیرا که
کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالی از عائله
وخطرے نیست چنانچه اکر یافت وبدستور ورق نموده
ویا مانند نخود ویا قلم ریزه کرده ریشه دار وزن شده
آنرا دور کرده روز اول مقدار یک ونیم مثقال صیرفی
که ششماشه بوزن بنگاله میشود ودر روز دوم سه مثقال
و روز سوم چهار مثقال ونیم که یک توله ونیم دوازده
ماشه میشود در روز چهارم شش مثقال ودر روز پنجم هفت
مثقال ودر روز ششم هفت مثقال ونیم وهمچنین تا یازده
روز روزے نیم مثقال بیفزایند ودر روز دوازدهم
بترتیبی که افزوده اند بکاهند که روز بیست ودوم باز
همان یک ونیم مثقال روز اول برسد ودر روز بیست
وسوم وچهارم نیز یک مثقال بدستور مسطور وباید که
هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب عرق بید مشک
ویا از عرقهاے مناسبه دیگر ویا آب اول صبح
بخیسانند وقریب بنصف شب در دیگ پاکیزه از
سنگی وتغاری یا مس تازه قلعی کرده باده مقدار از آب
که تمام شبانه روز تخمینا صرف قهوه ومشروب گردد در آن
ریخته سر آنرا بسرپوش از همان جنس گرفته اطراف
آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نموده بالای سرپوش سنگی
سنگین بگذارند که از زور بخار بلند نگردد ودر زیر
آن آتش ملایم بدستور مسطور در قاعده صدر برافروزند

بنصف رسانند ویا آنکه اولا آن مقدار آب
که در شبانه روزی صرف قهوه ومشروب گردد مثلا
دو آثار وزن باده وران دیگ ریخته سر آنرا
بپوشند وبعد آب در دیگ وسر وپوش وچوب چینی
وخمیر را وزن نمایند وسنگ وزن آنرا در خریطه
نگاه دارند ویا از بران مقدار آب دو آثار وزن باده
بران ریخته سر آنرا بدستور به آتش مستحکم نموده آتش
بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بحد
مقرر رسیده آن هنگام آتش از زیر دیگ کشیده
دیگ را وزن نمایند با وزنه که در خریطه نگاهداشته
اند اگر برابر است فبها وگرنه آتش در زیر آن بکنند
والا باز قدرے آتش در زیر آن نمایند وساعت
بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ
را فرود آورده نزد خود طلبیده روا برخود گرفت
بدستور یک پیاله بمقدار پنجاه وشصت مثقال تا صد
مثقال از آن آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات
بیاشامند وهمین مقدار آخر روز یا اول شب گرم
کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند وتا اندک عرق
شود وعرق بر بدن خشک گردد وتتمه آب را صاف
نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند وبجاے
آب تمام شب وروز نیم گرم بیاشامند وآب خالص
نیاشامند والتفال آنرا دور کرده ومقدار از آب که
صرف مطبوخ طعام وخمیر نان وسائر مطبوخات گردد
طبخ نمایند تا بنصف رسد وبمصرف آنها در آورند
واگر قدری از ریشه وا ... قسم زبون آنرا در آب
بسیار طبخ دهند وبمصرف دست در شستن وغسل کردن
وطهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که
همه نیم گرم باشد وآب سرد وخاص استعمال ننمایند
وانچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب نصف آن
نوشته اند بدین قسم که اولا آن مقدار آب را
که خواهند بماند در دیگ ریخته دیگ را دست باز
نمایند که کج نباشد وبچوبی باریک اندازه گرفته
ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن

موضع را نشان نمایند ودر وسط سرپوش را سوراخ
باریکی باندازه آن چوب نموده تتمه آب را در
دو ... سرپوش ... سر دیگ گذارند واطراف آن
وآن سوراخ را نیز گرفته در زیر دیگ آتش ملایم نمایند
تا زمانیکه گمان برند که بحد مقرر رسید وسوراخ را
کشوده چوب بسرعت تمام دران داخل نموده زود
بیرون آورند که بخار بسیار بیرون نزود ونشان نیز تر
نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده
فهو المطلوب والا بزودی سوراخ را گرفته باز
بجوشانند تا بموضع نشان رسد مخفی نماند که آنسان
بدین قسم خالی از سوء تدبیر نیست وشاید درست
تمام نباشد زیرا که البته بره بسیار تمام آن چوب البته
ترمی گردد وخشک چگونه خواهد ماند تا معلوم گردد وتتمه
بخار بسیارے بیرون خواهد رفت ودر مدت بیست ونیم
بحمام روند وهمان دستور وامر پرهیز از نمک وبقول و
حموضات ولبنیات وهوا وغیرها نیز همان نحو مذکوره
سابقا مرعی دارند واگر درین طور بلے نمک مطلقا
نتوانند تناول نمود قلیلے نمک بد نیست ودر مدت این
بیست وپنج روز سه مرتبه بعرق آشنین ... و دوازدهم
وهفدهم ... درین طور در مدت بیست وچهار روز یک صد
وپنجاه ویک مثقال چوب چینی صرف میگردد طور ...
ثانی که جهت متوسطین وامراض حدثیه خبیثه وغیره خبیثه
غیر مزمنه است از قروح وجروح وجرب وداء وجاع
مفاصل وعرق النسا ونقرس وحمیات وغیرها از امراض
متوسطه آن است که بگیرند چوب چینی با وصاف
مذکوره را ورق ویا ریزه نموده تا بیست ویک روز
برین ترتیب زیاده نمایند روز اول ودوم هر روز دو
مثقال وروز سوم وچهارم هر روز چهار مثقال ودر روز
پنجم وششم هر روز پنج مثقال روز هفتم وهشتم
هر روز شش مثقال روز نهم ودهم ویازدهم دوازدهم
هر روز هفت مثقال روز سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم
روزی هشت مثقال روز شانزدهم وهفدهم وهجدهم
روزی نه مثقال ودر روز نوزدهم وبیستم وبیست ویکم

روز دیگر ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان
ترتیب که از ده و اند کم نمایند یعنے روز بیست و دوم
نه مثقال و همچنین که روز چهلم بیک مثقال برسد و چهار
سه روز دیگر هر روز یک مثقال بدستور طور اول طبخ نموده
برائے قهوه و شراب و نقل هر روز را برائے طبخ طعام
و نان و ریشه دار مرگه دار و آرد شده را برائے آب
استعمال و در روز چهلم و چهلم بحمام روند بهمان دستور و هفته
دو مرتبه بعرق نشینند از چهلم گرفته تا سی و ششم و بدین طور
در مدت چهل و پنج روز دو صد و هشتاد و یک مثقال چوب
چینی بمصرف میرسد اما طور ثالث که مجربات بدان
نوبه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح
خبیثه عتیقه و امثال اینها است آن است که تا مدت
چهل و یک روز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز
روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز
دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و
یک روز هر سه روز دو مثقال بیفزایند که بیست و دوم
بچهار ده مثقال برسد و باز از بیست و سوم بدستور
نمایند که باز بسه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز
یک مثقال کم نمایند و روز چهل و پنجم بحمام روند و طبیخ
بایکمان باقی گرم دارند و در بین طور هر روز در میان
نشینند از پنجم ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن
و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعریق بر کرسی
سطح آن بخیزران یا لته یا نمد نشینند و پیراهن گشاده
بپوشند و اگر جراحت بر اسافل بدن باشد لنگ بپوشند
و ازار را بر آورند اولی است تا سنگهای حیاتی اعضا برسد
الی منافع و حاجت و شرائط و آداب تعریق بعضی را
که در صدد ذکر یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار
خوردن چوب چینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود
و بدین سه طور بعد اتمام مدت بیست روز و در اول
و چهل و یک یوم و در هر یک از دو طور دیگر نمای چوب
چینی بهمان دستور مسدد تناول نمایند و یا مجبولی از شیار
چوب چینی مناسب و یا عرق آن [illegible] و اگر ابتداء
باز باقی باشد آنرا مقدار زیاده نمایند و در هر یک از [illegible]

اطوار بلکه چند یوم و دیگر بهمان مقدار را باید شامند بعد
احتیاج پس کم نمایند و اگر در بین احداث گرمی بود
چند روزی بیفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر
احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر
قدری یا بعض مبردات مناسب بیاشامند و غذا
گرم را ترک نمایند و اگر گرمی با فراط نماید و دانند که
مفرط خواهد شد بود وی کم نمایند و ترک کنند و
تدارک آنرا بمبردات بعمل لائق نمایند بحاجت نماید
که البته باید چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر رسانید
خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که
نظر طبیب بر صحت و ابقاے قوت که راس المال
باشد که در آن نقصانے تازه عاید نگردد و اگر مریض
مبرود المزاج باشد و در بین چوب چینی برودت
و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد قدری دارچینی را
ریزه کرده اگر ریاح غالب باشد قدری بادیان
فلفل نیز در آن مطبوخ چوب چینی نمایند و اگر سرفه عارض
گردد قدری اصل السوس مقشر کرده و اگر سرفه از گرمی
باشد قدرے کمدانه را در آب مطبوخ چوب چینی بخیسانند و
لعاب آنرا بیاشامند و همچنین برای هر علت علت
ادویه مناسبه آنرا بیفزایند اندک و قدری لائق
نه بسیار زیرا که خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب
نیست و اگر در اثناے خوردن پنج چینی اسهال
یا حبس عارض گردد یا خون آید یا سوزش مقعد
و درد شکم پیدا شود در استعمال چندان اندیشه نمایند
زیرا که گاه است که هفت هشت مجلس اطلاق میشود
مگر آنکه بسرحد افراط رسد برای حبس آن نفع [illegible]
دخون تخم بالنگو و بارتنگ از هر یک نیم درم صمغ عربی
دو دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم
تا یک درم شیره تخم خرفه مقشر ده مثقال [illegible]
نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان
و بعض خام با قدرے پوست بیخ انجبار [illegible]
ده مثقال بقند مسک بیاشامند و اگر از برائے
تقویت باه و اعضای رئیسه می آشامند [illegible]

نبات یا کمی از اشربه مناسبه که عنقریب خواهد آمد
انشاء الله تعالی بیاشامند نسبت آنکه در بین
شرب چینی بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار
در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام
و شراب و غیرها باید که تشویش در متردد احتیاط نگردد و
ترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانند
که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیرا که مواد اخر
و بعد الفراغ بتدریج طبیعت سوی صحت و تقویت بنا
آن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن
و تحریک آن اخلاط و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز
باید که بعد تنقیه بفصد و اسهال شروع نمایند و در بین باز
اگر محتاج بفصد و تنقیه گردند و یا تپ عارض گردد بهمان
نهج فصد و تنقیه نمایند بقدر لائق بی مبالغه و مضائقه
و از آن الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه
نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بعث
بسر خود و بدون تجربه طبیب حاذق مشفق و حضور آن
ترکیب استعمال آن نکنند این بود بیان مجمل از طرق
استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی کیفیات و
جزئیات منوط برائے طبیب حاذق است والله اعلم
بحقائق الامور والاحوال نوع دوم بیان استعمال
چوب چینی بطریق قهوه بود آنکه بهتر و مشقت در بین
کمتر است و محتاج بعرق نشستن نیست و تقویت بدن
و قوی دارد و حرارت میکند و این در منافع از آن
قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج
باین عنوان میل نماید بغایت ممتنع میگردد و اما کسیکه
مواد آنها صاحب غلیظ و در مفاصل و اعماق بدن
نباشد که محتاج تحلیل به تعریق بدان باشند و یا آنکه
مرض مزمن و کهنه گشته باشد نافع است و همچنین
در امراضیکه بسیار صعب و ماده آن قوی نباشد یا آنکه
سبب مرض سوء مزاج ساذج باشد نه مادی و بعد است
بعضے متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن از
که تا بیست و یکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه
درم بحسب حاجت و قوت چوب چینی اسطے گرفته و بدو [illegible]

بخاری ریزه کرده بقدر دو نهار نخود و در شش من آب
که سرونیک را بجمیر ستحکم نموده باشند که بخار اصلا بیرون
نرود بجوشانند و چون آب بیک من رسد صاف نموده
بطریق قهوه صبح و شام گرم بیاشامند و اگر تمام آب
خورده نشود و تتمه را بجای آب نیمگرم بنوشند و اگر
از آن نیز چیزی بماند بجای آب در طبخ طعام و خمیر
نان لبند و خوراک بکار برند و اگر از استعمال آب سرد
و هوای سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی و جماع و
حموضات و لبنیات و بقول و فواکه رطب و باقی امور مذکوره
مذکور قبل بلکه اندک کمتر پرهیز نمایند و برقلایا و کباب
و پلاؤ و نان که جمله چرب و بی نمک باشند و بر شیرینی
اگر موافقت کند و اختصار نمایند تا بیست و یک روز یا
چهل روز و بعد از ترک چوب چینی یک هفته دیگر پرهیز نمایند
پس آهسته آهسته پرهیز بگذارند و بعضی تناول اندک
حموضات و قلیلی نمک را روا داشته اند و بعضی را بعد
از فراغ از چوب چینی شش ماه پرهیز اولی باشد اگر
پرهیزی نمایند و با در تدابیر خطائی شود و ضرر رساند
علاجش باز بچوب چینی کنند و گویند که بخار آنرا اسینه
در وقت آشامیدن بگیرند نفع باشد و گفته شده که
اگر چه مقدار مذکور چوب چینی را با آب بدستور طبخ
نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی
ماند در تسبیح کارها سوای شربت بکار برند بهتر است و
اگر بر حفظ جلوس قادر نباشد چوب چینی تراشیده
را مقدار حاجت هر روز همراه آب تازه یا همراه نباتات
بعنوان سفوف بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع را
بدستور مقرر نمایند و این طریق را چوب چینی کشاده
گویند و اگر از گرمی ترسند معجون چوب چینی حکیم میر
عماد الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی
گفته که چوب چینی را اگر چه اکثر اطبا در حمیات نافع
نمی دانند بلکه مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تبهای
دقیه که بحد ذبول نرسیده بودند مگر بطریق قهوه تجربه
نموده هر روز کمی یا بسیاری مقدار از عرق نیلوفر
جوشانیده میداد نفع بسیاری از آن دریافت آنمقدار
که زیاده از شیر الاغ و قرص کافور و گفته که حسب
قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب برودت ذاتی
آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یابس است و با
رطوبت عرضی و به تقویت قوی و ادرار و ازاله
حمی نماید جامع این اوراق پریشان میگوید تحمیل که
تر و تازه آنرا این خاصیت باشد نه خشک کهنه
آنرا و تاثیر آن به سبب برودت آن است که گمان
فرموده بلکه از جهت تقویت و غذائیت و دفع کرد
حرارت از قلب بسبب کمال لطافت و نفوذ و رسانیدن
ادویه بارده را بقلب و باعماق بدن و مبدرق
آنها شدن از قبیل داخل نمودن شراب سیانی بعض
اوقات در ادویه صاحب دق و در مرتبه صاحب
ذبول واللّٰه اعلم و گفته طریقیکه مکرر داده این است
که تا چند روز ایک مثقال آنرا ریزه کرده با نیم من
تبریزی عرق نیلوفر جوشانید و تا به نصف
رسیده سرد کرده بدون شیرینی در عرض یک
شبانه روز داده بعد از چند روز نیم مثقال اضافه
نموده تا بقدر چهار مثقال رسیده آنگاه اگر احتیاج
باقی بود هر روز نیم مثقال کم کرده تا بقدر اول
یعنی یک مثقال رسیده و گاهی از اقراص کافور
و سائر ادویه مناسبه بحسب اقتضای حال و
وقت اضافه نموده و سائر تدبیرات از اغذیه
اشربه و نقلول و ضماد و طلا منظور داشته و پرهیز
از آنچه در چوب چینی مضر باید مضر بود و از میوه های
مناسب و دوغ گاؤ و غیره آنچه موافقت و مناسبت
بحمی دق داشت میداد و نیز در اوائل سل و قرحه
ریه و قصبهٔ ریه با ادویه مناسبه داده مفید افتاد
و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطبا در استعمال
آن بطرز قهوه دو طریق است طریق اول تا
بیست و یک روز هر روز شش مثقال آنرا با یک
من و نیم آب بدستور مسطور جوشانیده تا نصف
رسد صاف نموده دو طرف روز نیم گرم و سائر
اوقات سرد میل نمایند و گاهی نیز با نبات شیرین
ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که از این آب داخل طبخ نماید و نان خمیر
نمایند و آنکه ترک نیز مستیان داخل ساخته و مدت
پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست
روز و در بعضی حالات تا چهل روز است و سائر
اغذیه و اشربه و ملاحظهٔ پرهیز بعنوان سابق است
که بیان نموده شد طریق دوم آنکه تا بیست و یک روز
هر روز پنج مثقال را با یک من و نیم تبریز آب بجوشانند
تا ثلث که نیم من تبریز باشد برسد صاف نموده نصف
را طرف صبح و نصف را طرف شام حین خلای معده
نیمگرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل
نمایند و اوسط روز و شب آب بیاشامند و قدری نمک
نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوه های تر انار و انگور
شیرین و از ترشیها صاحبان مزاج حار سفرجلی
ترشیها ملایم مثل آب انار مجوش و شراب انار مویز و غوره
زرشک و صاحبان مزاج سرد آبکامه و عرق نعناع که
بقند چاشنی نموده باشند میتوانند میل نمود و سائر بدستور
طریقهٔ اول است پس در طریق اول قدر خوراک در
بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز
شش مثقال را با یک من و نیم تبریز آب بجوشانند که
بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب
باشد که هفتاد و پنج مثقال آب از آن باقی مانده و در
طریق ثانی قدر خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر
روز پنج مثقال را با یک من و نیم تبریز آب بجوشانند تا
بیک ثلث رسد که بازاء هر مثقالی صد و هشتاد مثقال
باید که شصت مثقال از آن بماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد
این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی بعنوان قهوه
نیز بدستور خوردن عرق آن قانون کلی ندارد و قدر
شربت و مقدار خوراک و مدت خوردن و قدر آب
و جوشانیدن با آب تنها یا ممزوج با عرقها و یا عرقها تنها
و ملاحظهٔ پرهیز و اغذیه و اشربه و سائر تدابیر آنچه
در غیبات بیان نموده اند تمامی منوط بمزاج و بنیه و قوت
و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است

که غرض اصلی از خوردن این دوا آن است تریاک افزجهٔ
ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده‌اند نافع دانسته مضرات
و افزجهٔ قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه
تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد و غرض تقویت
مزاج باشد پرهیز بسیار در کار نیست و همچنین بسا لوم آب
از قدر آب و جوشانیدن با آب خالص و یا با عرق و غیره
اینها نیز بحسب اسواحتی ما غراض چنانچه سابقاً بیان
شد مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط برای و جزو طلب رای
طبیب است و نیز گفته که این فقیر دستور خوردن این دوا
را العنوان قموه بچند روش و قاعده که تجربه نموده‌ایم
بیان میکنیم امید که عاملان آنرا جناب اقدس اعلی
مشاران آن شفا کرامت نماید پس دستله طریقهٔ اولی
که ابدان و افزجهٔ متوسط در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و قوت و ضعف مستعمل و مجرب فقیر است آن
است که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار
مثقال و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر تناول
خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن
باقی باشد از شش مثقال تجاوز نموده سه روز دیگر
هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر پنج مثقال و سه روز
دیگر چهار مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند
که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک صد و یازده
مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز
سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز سه مثقال
و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال که مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک
صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقهٔ ثانیه که در ابدان
افزجهٔ قویه مستعمل است آن است که سه روز هر روز پنج
مثقال و سه روز هر روز شش مثقال و سه روز هر روز هفت
مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند و
در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول
شود اگر احتیاج باقی باشد سه روز دیگر هر روز هفت
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز

دیگر هر روز شش مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز
شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال گردد و اگر باز
محتاج باشند سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه
روز دیگر پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال
و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در
عرض سی و شش روز دو صد و شانزده مثقال خورده شود
طریقهٔ ثالثه که ابدان و امزجهٔ ضعیفه مستعمل است آن
است که سه روز هر روز دو مثقال و سه روز هر روز
دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز
هر روز سه مثقال و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز
سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باز باقی ماند
و تحصیل قوتی باشد و باشد تصرف در زیاده بر مقدار
توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور که سه
روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال
و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز نود و
مثقال صرف گردد و هرگاه تحصیل قوتی نشده باشد
و احتیاج باقی باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر
روز نیم مثقال کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال
و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر
روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم
که در همان مدت بیست و چهار روز شصت مثقال میل
شده باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در نهایت
باشد بهتر آن است که روز اول هر روز یک مثقال
و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر
هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال
و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز
بیست و یک مثقال صرف شود و اگر احتیاج باقی
و تحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر روز
نیم مثقال [illegible] نمایند که در عرض بیست و چهار روز
شصت و شش صرف شود و بالا بر سه روز نیم
مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار روز در سی و [illegible]

مثقال صرف شود و در هر یک از این چند طریق قدر آب
و جوشانیدن آن و صرف آب و عرق با آب و عرق
ممزوج بدستور است که بیان کرده شد و همچنین ملاحظه
و پرهیز و غذا باید هر باب موافق آن سلوک نمایند نو
آباد دستور یکه قلمی فرموده‌اند که بنده اکثر محمد هاشم حکیم
معتمد الملک سید علوی خان محمد شاهی قموه آنرا با معجونی
که از چوب چینی و عشبهٔ مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه
نموده نافع یافته خصوص از برای مردیکه شصت و پنج
سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که او جامع
مثقال ادرا منکسر نموده بود و از جمله مایوسین از باه بود
قموه را با معجون یاد خورانید بنهایت منتفع شد و
از یاس بر آمد و نسخت آن معجون چوب چینی اعلی
بادصاف مسلوده عشبهٔ مغربیه از هر یک چهار ده مثقال
بادیان خطائی سه مثقال چائی خطائی دارچینی از هر یک
چهار مثقال گاوزبان انیسون بسفایج فستقی باد رنجبویه
از هر یک دو مثقال مویز عالی منقی از حب زردک
از هر یک پنجاه مثقال یک شب بخیسانند در پنج من
تبریز آب و صبح در دیگ سنگی یا نقره یا مس تانه قلعی
نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف
آنرا بخمیر ماش و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من هیمه
قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا همه تمام شود پس
فرود آورده صاف نموده عسل مصفی نبات بالمناصفه از
هر یک یک من تبریز داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند
اولی است پس بگیرند چوب چینی بادصاف خربوره
هفت مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید مثقال [illegible]
سورنجان دانه هیل مصطگی رومی با تیا بخ از هر یک
دو مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال
پوست هلیله کابلی سه مثقال ورق طلا یک مثقال و نیم
بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال و شام دو
مثقال این معجون را با قهوهٔ چوب چینی که باین دستور که
بگیرند هر روز یک مثقال و نیم چوب چینی بادصاف ریزه
و ریزه کرده چون نگوده شب در گلاب و عرق بید مشک از
هر یکی ده درم بخیسانند و صبح با نیم من تبریز آب در دیگ

کرده مقدار نیم من و یک اوقیه تبریز همه کلم با یک دو شاخ دو شاخ کنند بر آن بسوزانند تا بتمام رسد فرود آورده رداے بر سر کشیده وسر و گردن را بچادر گو با نیز پس دو مثقال معجون مذکور با نصف آن آب بگرم بخورند ردا را بر سر خود پیچیده بخوابانند تا عرق خشک شود و نصف دیگر آب مطبوخ را آخر روز نیم گرم با شیرینی و با یک شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال دیگر از آن معجون تناول نمایند که بعون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده میشود زیاده بر پنج مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوب چینی در حین شرب آن است که کسر میدست آن گردد و طبیعت با آن میل نماید و کبد نیز بزودی آنرا جذب نموده با طراف و جوانب و اقاصی و اعماق بدن منتشر سازد و بسبب ارتفاع بر وجلا یکه دارد معین بر تبلیغ و تلطیف و دفع اخلاط گردد جهت آنکه اکثر طبیعت کبد مشتاق بشیرینی است و اگر بر اجزاے معجون مزبور درونج عربی بادرنجبویه گل گاو زبان علک البطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هر یک یک مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیم مثقال گل شقائق نعمان چهار دانگ بیفزایند میگردد اقوی و انفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده و اما دستوریکه حکیم میر محمد مؤمن از برای آشامیدن قهوه چوب چینی آورده این است که چون سنبلات چوب چینی را بوجهی که مذکور شده و مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا خمسه مثقال که بنصف رسد و همه تا یکمن و یک چهار یک تبریز آب را بنصف میرسانند و شرط به دستور لیست که مذکور گردید از خوردن آب و زرفتن بحمام و نکردن جماع و امثال آن با دیگر دستور اصلاح سے در هیچ مزاج مظنون نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اگر بآب تشنگی مایل شود و آب آنرا زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند سیمه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و

قوتش قوی تر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باید و این فایده و نکته ایست عجیب تو تو امرجه اما طریق حکماے مغرب در قهوه چوب چینی بدانکه ایشان اصلا پرهیز و ملاحظه امور مسطوره مرا دلان شده نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن و هضم سائر قوتها سید هند آن است که یک مثقال و نیم چوب چینی موصوف را ریزه کرده با یک مثقال چای خطائی و از هر یک از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یک شب در گلاب و عرق بید مشک از هر یک دو مثقال بخیسانند و صبح با یک من آب در دیگ کرده سر آنرا بدستور پوشانیده بآتش ملایم بپزند تا ربع آب بماند صافی نموده نگاه دارند و بعد از آنکه غذا از معده منحدر شده باشد چند پیاله آنرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا با مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین کرده بنوشند اما دستوریکه بعضے حکماے فرنگ و اطباے هند جهت مرض آتشک داء استسقا و امراض گرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند که چون بیست روز تا چهل روز بحسب احتیاج بدستور بیاشامند مرض زائل میگردد و کیفیت آن چوب چینی اعلی از هر یک مثقال تا نه مثقال که بار یک مثقال آورند دارچینی و کبابه چینی و ریوند چینی از هر یک نیم مثقال که بتدریج تا چهار مثقال رسانند و بار به نیم مثقال آورند بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار ناردو آثار آب با عرقهاے مناسب شب بخیسانند و صبح جوشانیده صاف نموده نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز بیاشامند و این را چهار حسینی مینامند

فصل در بیان استعمال چوب چینی بطریق سفوف

بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته و بعض امرجه این دوا را بطریق سفوف باید استعمال نمود بغیر درامرجه بلغمیه

و معده بلکه در آن رطوبت غالب باشد با ادویه مناسبه بشرط آنکه ورم در احشا نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در توقف کمال مضرت میرسانند و اینکه بعضے گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاج انفعے و نفعے ندارد کمال تعجب دارد و دلیلے ندارد بلکه در اکثر امرجه رطبه تجربه نموده کمال نفع کرده گاهے به تنهائی و بعض اوقات با نبات و گاهی نیز با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گاو زبان داده بغایت مؤثر بود و از آنجمله مرحوم میر ورمیر زا استاد مستوفی الممالک سابق که رطوبت غالب بر مزاج او غلبه داشت و درد کمر کهنه قدیمی داشت و اکثر اوقات از تفنج و ریحی که در معده و از رطوبت بلد متولد میشود در آزار بود و مکرر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود فقیر سفوف جهت او ترکیب نموده در عرض پانزده روز بدین قانون باو داد که سه روز تناول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال بجا منتفع گردید و اکثر آزارهاے مذکوره وی رفع شده بکمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقاے سفر که مبتلی به ضعف معده داشت و فرصت خوردن دوا نداشت و از بعضے معاجین که همراه بود نفعے نیافت قدری از چوب چینی که بر خوب بود تحلیل نموده بعبرائے سفوف ساخته سه روز هر روز یک مثقال و سه روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با گلاب داده آنرا او بالکلیه رفع با وجود آنکه ملاحظه خوبے پرهیز نکرده بود و همچنین مع تجربه دیگر مکرر تجربه شده و اکثر مشاهده نموده و اما نسبے که در رساله بیان شده در خور مزاج ذنیه و مرض باید داده شود گاهی تنهائی یا با ادویه مناسبه بارده مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارت بر مزاج غالب باشد و با ادویه حاره مثل دارچینی و مصطگی در ازیانه

هرگاه و نیز و حدت در طوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از هر یک مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج بیک مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد قدر خوراک چوب چینی در سفوف در اوائل یک مثقال و بتدریج بدو مثقال رسانند از دو مثقال تجاوز ننمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و بیشتر کمتر از این مدت کافی نیست و اگر بعد از این مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آن است که در هر دستور بهمان نسبتی که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر که بمقدار اول یا کمتر از آن برسد میل نمایند بباید دانست اگرچه موافق قیاس بحسب امراض و اعراض این دوا را با ادویه مناسبه هر مزاج و عرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخهای مختلفه مذکور ساخت اما چون با وجود این مراتب تا تجربه باین نحو ترکیب ضم نگردد اعتماد را نشاید بذکر دوا به آنچه تجربه نموده و از نفع بسیارے از آن دیده اکتفا مینمایم ۰ سفوفیکه مرحوم میرزا صادق مستوفی الممالک داده و معزی الیه از آن منتفع گردیده ۰ صنعت آن چوب چینی بسوهان سائیده بیست مثقال دارچینی عشبهٔ مغربیه از هر یک پنج مثقال و در نسخهٔ دیگر بجای عشبه سورنجان مصری پنج مثقال مصطگی ... مثقال را از پانزده مثقال نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت مثقال میشود و بقدر ثلث چوب چینی باشد و در عرض پانزده روز سفوف نمایند و اگر قوت مزاج و بنیه در مرتبهٔ کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبهٔ اعتدال و حالت وسطی اوائل ایندفعه خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی در آن مقدار از سفوف باشد چون یک مثقال و دو دانگ حاصل دارد و دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه نموده از چهار مثقال

و چهار مثقال و نیم که مقدار چوب چینی در این نیز آخر یک مثقال و نیم است تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یک مثقال هر روز تناول نمایند و بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند که تا به مثقال رسد که یک مثقال چوب چینی در هر روز از سه روز آخر میل شود و در هر یک از این مراتب بهمان سیاق بمقداری که تحمل توانند تناول نمایند و اگر احتیاج باقی باشد بدستور سابق تنزیل اضافه نموده اند کم نمایند تا بقدر تناول یا کمتر از آن برسد خلاصهٔ کلام در قدر شربت هر روز سفوف آن است که اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یک مثقال چوب چینی داشته باشد و بتدریج بدو مثقال برسانند و اگر مزاج باشد در اوائل بقدر دو دانگ و نیم مثقال و در آخر بقدر یک مثقال بلکه کمتر از آن چوب چینی داخل سفوف است باید که باشد و اگر واسطه در میان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانگ و در آخر یک مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی است ۰ سفوف دیگر که در منافع قریب بسفوف اول است و مفید است از برای اوجاع مفاصل ۰ صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج مثقال دارچینی رازیانه مصطگی قاقلهٔ کبار قاقلهٔ صغار از هر یک سه مثقال چوب چینی موصوف نبات سفید از هر یک بیست مثقال بدستور سفوف سازند قدر خوراک در امزجهٔ قویه اوائل مثقال است و بتدریج تا پنج و شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه در چند روز اول هر روز یک مثقال است و بتدریج تا سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است تا بقدر چهار مثقال و پنج مثقال میتوان رسانید و در این سفوف نیز چوب چینی ثلث سایر اجزا است ۰ سفوف دیگر که با وجود غلبهٔ رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر باشد اما چیزی در قوام با او نباشد ۰ صنعت عود قماری خام قاقلهٔ صغار قاقلهٔ کبار

پوست زرد اترج پوست بیرون پسته آمله مصطگی گل سرخ منزوع الاقماع افسنتین بزر داده زیره کرمانی بو داده گشنیز از هر یک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند و مقدار چوب چینی در این سفوف در هر یک مثقال نیم مثقال است تناول آن بدستور قدر شربت و مدت خوردن هر یک از امزجهٔ قویه و ضعیفه و متوسطه تعیین نموده با عرق بادرنگ یا گلاب یا ممزوج تناول نمایند ۰ سفوف دیگر که با وجود غلبهٔ رطوبت بر معده حرارت نیز غالب باشد ۰ صنعت آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آملهٔ منقی گشنیز خشک بو داده از هر یک دو مثقال سفوف نموده با عرق بادرنگ بدستور تعیین قدر شربت و مدت شده با آن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است که در هر مثقال نیم مثقال است و اگر با وجود حرارت سبب نباشد چوب چینی تنها را سفوف نموده بدستور تناول نمایند ۰ اما شرابهای چوب چینی مسکر و غیر مسکر ۰ شراب چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است ۰ صنعت آن بگیرند انگور نخجیر شیرین رسیده و آن را با پوست و استه افشرده در خم کرده و سر آن گل نموده بگذارند تا جوش زده از جوش فرو نشیند پس آن را صاف نموده شش من تبریزی آن را در خمی که قیر زده باشند کرده یک من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده در چهار پنج کیسهٔ کتان کرده سر کیسها را بسته در آن اندازند و بر روی شراب مذکور یکمن ریخته بگذارند تا یک شش ماه پس بکار دارند موافق قوت و ضعف و توسط و قوت مرض و با جمله باید از هفتاد و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتدا از بیست و پنج مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال زیاده کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار خورده نشود و متوسط بیست و کم و زیاد اقل یازده روز تا پانزده روز چون خواهند که

ترک کنند باز هر روز پنج مثقال کم کنند تا به پنج مثقال
برسد وگاهی بسبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبۀ
سودا بگلاب گل سرخ یا گلاب در چینی یا عرق بید مشک
یا عرق گاوزبان یا عرق بید لیدر حاجت ممزوج نموده
بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق
تعریق ذکر شده شراب چوب چینی مسکر و نیز از اقراح
اطبای فرنگ نافع از برای جذام و آتشک و جمیع
امراض باردۀ مزمنۀ سوداویه و بلغمیه صنعت آن
بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال سیکوفته
در خم عصیر عنب اندازند و سر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه
مروق نموده در شیشه نگاه دارند و باید که یکشبان روز
زیاده بر هفتاد و دو مثقال از آن نوشیده نگردد و نسخۀ
شراب مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب
چینی اعلی در ریزه ریزه کرده چون دانه ماهی چوب ماش در
قرابه شراب انگوری که ده من تبریزی شراب داشته
باشد اندازند و سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب
بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از
هفتاد مثقال نوشیدن نباید در شبانروزی تا چهل
روز بنوشند و این اقوی از نسخۀ اول است
شراب چوب چینی غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده
اند که این از اقتراح بندۀ آثم محمد هاشم المخاطب بسید
علویخان معتمد الملوک است نهایت مقوی بدن
و باه را بیفزاید و سوداء را دفع کند و امراض سوداوی
را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی
سی مثقال ریزه ریزه کرده شب در گلاب و عرق بادرنجبویه
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک چهار من
تبریزی بخیسانند و روز دیگر با نه من تبریزی آب دیگ تازه
قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشیده و در زیر آنرا
بخمیر و گل مزور محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریک
در زیر آن بسوزانند تا بتمام رسد پس فرود آورده صاف
نموده مقدار یکصد و بیست مثقال و نبات سفید داخل
کرده در قدر مضاعف بقوام آورند و در وقت قوام
آوردن تره کتانی که در آن این ادویه باشند اندازند

بلمه کیسه را بمالند و چون بقوام آید کیسه را مالیده فشرده
دور کنند و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید زرنب
شقاقل مصری خولنجان ابریشم مقرض قاقله کبار
هیل بوا زعفران عنبر اشهب مشک خالص از هر یک
یکدرم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده
هر روز دو مثقال آنرا با عرق چوب چینی مسطورۀ ذیل
بنوشند شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه اقوی
از نسخۀ قبل صنعت آن چوب چینی اعلی و رق
کرده یا ریزه کرده شصت درم عشبۀ مغربی پانزده
درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه دارچینی
ابریشم خام از هر یک ده درم مویز منقی یک رطل
و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق گاوزبان
و گلاب و بید مشک و عرق شاهتره از هر یک بقدر
ضرور یکشبانروز بخیسانند پس بدستور طبیخ
چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس تازه قلعی
کرده سر آنرا بسرپوش و خمیر مستحکم نمایند که بخار
آن مطلقا بیرون نرود و با آتش ملایم طبخ نمایند فرود
آورده بگذارند تا سرد شود چون سرد گردد بسرانگشتها بازخود
خوب مالیده بپالایند و یک من نبات سفید و
یک رطل و نیم عسل مصفی تازه خالص با آتش ملایم
بجوشانند و کف آنرا گرفته صاف نمایند پس آنها
ملایم بقوام آورند و درین هنگام این ادویه را
کوبیده و در صره نازکی ملایم بسته در وقت قوام
دران اندازند و لمحه بلمحه از پشت کفچه بمالند تا قوت
آن خوب برآید و از قوام آمده صره را افشرده دور نمایند
پس معطگی یک مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هر
یک نیم مثقال زعفران با گلاب سوده دو درم ورق طلا
نیم درم ورق نقره یکدرم همه را داخل کرده اختیاطا
نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند مقدار شربتی
از یک مثقال تا دو مثقال صبح و شام تناول نمایند
و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی
از عرقهای مناسبه دیگر بنوشند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل بوزیدان تخم بلبوس فلفل

خولنجان دانه هیل بوا قاقله کبار ریوند چینی انیسون تخم کرفس
پوست هلیله کابلی سنا مکی اسطوخودوس از هر یک نیم درم
فلفل دراز فلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر
از برای امراض سوداویه افتیمون در پارچه بسته در آخر در
جوش اندازند و حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول و برای
تقویت قلب مروارید ناسفته یک مثقال یاقوت احمر
یاقوت زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی از هر یک
نیم درم با قدری قرور بیفزایند نیکو است و اگر منظور
تنقیه و تلیین طبع و تقویت کبد و تنقیه مجاری بول باشد
در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنا مکی پوست
هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال یکشبانروز در گلاب بخیسانند
پس با آتش ملایم جوش کمی داده قدری مالیده صاف
نموده با آن قدر شربت باز با آتش ملایم بقوام آورند
و در آخر مثقال ریوند چینی و یک مثقال فلفل سفید نرم
کوفته بیخته ممزوج نموده در ظرف چینی نگاه دارند و بجهت
شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال میل نمایند و دو سه دست
بملایمت و آسانی اجابت میسر باید بی کلفت و مشقت
و در بعضی صورت احجار را داخل ننمایند و اگر حرارت بر مزاج
غالب باشد بعض از ادویۀ حاره را مثل قرنفل و انیسون
و تخم کرفس و خولنجان و فلفل و دار فلفل و امثال اینها
مقدار وزن آنرا کم سازند یا بالکل حذف نمایند و
و اما عرقهای چوب چینی و طریقۀ آشامیدن آنها
پس بدانکه پرهیز در آشامیدن عرق چوب چینی از همه
اقسام این ادویه کمتر است و در بعض امراض که مادۀ آن
بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدری قلیلی ماده مانده باشد
بقیۀ ماده را از بدن دفع میکند و تحلیل می برد و نیز
را قوت میدهد و تقویت بدن و قوتها مینماید و در بعضی
مزاجها احتمال اثر دارد و با ادویۀ مناسبۀ سوداء از اله
سوداویت مینماید و ترقیق و تلطیف خون می کند و
ارواح را صافی و نورانی میسازد و با ادویۀ باهیه تقویت
باه میکند و منفعت تمامی دارد و بالجمله بسبب امراض و اعراض
و اغراض مختلف است پس بحسب مزاج و مرض و غرض
با ادویۀ مناسبه با آب تنها یا با یکی از عرقها یا ممزوج

از آب و عرق عرق باید کشید و بقدر مزاج و سنه و قوت
مقدار چهار پنج فنجان که هر فنجانے پانزده مثقال باشد
یا کمتر یا بیشتر در خلاے معده یا بعد از انحدار طعام یا
یا هر وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و بنحو ثانی
بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده لکن نسخه اکه
اجتهاد با آنها بود اکتفا نمود نوع عرق چوب چینی که مقوی ابدان
و قوت باصره و حرارت غریزیست و قوت باه می افزاید
و در افزایش بسیار مجامعت نافع نوع منفعت آن چوب
چینی سوهان کرده یا برنده و سنجاری بار یک نموده نیم
من تبریزی دارچینی یک من تبریزی بدستور معمول با آب
بطریق گلاب عرق بکشند و در افزایش مجامعت قدر چوب چینی
و دارچینی را مساوی یا دارچینی را کمتر از چوب چینی کنند
و اگر مزاج بارد باشد در خلاے معده و اگر مزاج حار
حار باشد بعد از انحدار دو فنجان و نیم بنوشند و بعضی ادعا
شیرینی نموده بنوشند نوع عرق چوب چینی دیگر که دافع امراض
سوداویه و خفقان و ضعف قلب سیما از غشیه بغایت
نافع است و مقوی اعضاے رئیسه و معده و حرارت غریزی
است و تلطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت باصره
است و در بعض اقرب تقویت تمامی قوتها و قوت باه
میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است نوع منفعت
آن چوب چینی اعلی یکصد مثقال گل گاوزبان دو مثقال
گاوزبان دارچینی صندل سفید بگلاب سوده یا در شیره
از هر یک بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب
از هر یک پنج مثقال در عرق بید مشک و عرق گاوزبان
و آب دو شبانروز خیسانیده و بدستور عرق بگیرند و مقدار
باید که دو ثلث مقدار آب باشد و بدستور هر روز صبح
روشنیان و عصر دو فنجان گاه شیرینی بعض ادعا
بدون شیرینی بنوشند نوع عرق چوب چینی دیگر که مقوی
اعضاے رئیسه و حرارت غریزیه و قوت باصره
است و قوت باه را می افزاید نوع منفعت آن چوب چینی
یکصد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال بهمن سرخ بهمن سفید

از هر یک بیست مثقال عود قاری سنبل الطیب از هر یک
ده مثقال ریحان تازه دو دسته سیب شیرین از پوست
و دانه پاک کرده یک من شاه به شیرین از پوست
و دانه پاک کرده یک من شاه عنبر اشهب دو مثقال
چوب چینی صندلین عود هندی را سوهان کرده باقی
اجزا نیم کوفته دو شبانروز در عرق بید مشک و آب
و گلاب که گلاب سدس و عرق بید مشک ثلث آب باشد
خیسانیده در دیگ کرده عنبر را نیک و نرم در پارچه
نازک کرده بدهان نیچه بندند و عرق کشند که بعون الله
تعالی نافع است نوع عرق چوب چینی بگو که منافع آن
قبل نزدیک است ولکن از آن کمتر است و در تقویت
باه اثر عظیم دارد نوع منفعت آن چوب چینی اعلی
مثقال گل گاوزبان گاوزبان یا در شیره صندل سفید
سوده از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل سرخ بو
زرد و ترنج مثقال قل مصری از هر یک بیست مثقال ابریشم
سنبل الطیب از هر یک سی مثقال سعد کوفی سورنجان
مصری مازو هندی خصیة الثعلب تخم لبلاب دو قار طی
هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بیست
و پنج مثقال ریحان تازه و نعناع تازه از هر یک دسته
گل سرخ تازه سه مثقال موبز طائفی با دانه کوفته
سه مثقال عنبر اشهب سه مثقال چوب چینی و صندلین
عود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا را نیم کوفته
و دو شبانروز در عرق بید مشک و عرق گاوزبان و
آب خالص بهمان عنوان خیسانیده در روز دیگر
را اضافه نموده در دیگ کرده عنبر را در پارچه کتانے
لبسته بدهان نیچه بسته عرق کشند و بدستور در دو وقت
روز یا بعد از انحدار غذا دو فنجان یا کمتر یا بیشتر
با شیر گاو یا شیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند و باید
که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد نوع عرق چوب
چینی دیگر که در منافع مثل دو نسخه قبل و از آنها اندکی
کمتر است نوع منفعت آن چوب چینی چهل مثقال سورنجان
مصری یک مثقال دارچینی برنجاسف افسنتین از هر یک

دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران لسان الثور
بابونه خصیة الثعلب بهمن سرخ بهمن سفید کبابه چینی زرنباد
خولنجان جوز بوا اذخر مکی نانخواه پوست بیخ کرفس کندر
مصطکی باسود هندی دارفلفل سیاه فلفل سفید و بیخ ترکے سعد
کوفی غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال گل بابونه
کرمانی صعتر فارسی ماش از هر یک دو مثقال رازیانه
مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب یک شبانروز
خیسانیده روز دیگر در دیگ تازه قلعی کرده نموده عنبر را
ریزه کرده در پارچه کتانے لبسته بر سر نیچه بندند و بدستور
متعارف عرق کشند بعد از آن یک من تبریزی نبات سفید
داخل کرده باشند دو فنجان صبح و دو فنجان شام بنوشند
عرق چوب چینی انعامی در تفریح و تقویت قلب بی نظیر
است نوع منفعت آن سیب شیرین اصفهانی رسیده پاک
کرده پانزده من تبریزی سنجد صندل سفید سوده از هر یک
یک من دارچینی نیم من دانه هیل بوا یکصد مثقال قرنفل
سی مثقال چوب چینی نیم بکبار یک من شقاقل مصرے
یکصد مثقال بسباسه جوز بوا از هر یک بکبار یک من
تبریزی بید دار خطائی پنج مثقال زرنباد مصطکی از
هر یک بیست و پنج مثقال سورنجان خولنجان از هر یک
سی و پنج مثقال مشک تبتی دو مثقال بیخ نعناع پنجاه
مثقال زعفران چهل مثقال درونج عقربی عود هندی
از هر یک بیست مثقال عنبر اشهب مثقال بادرنجبویه
گل گاوزبان از هر یک پنجاه مثقال گلاب بیست مینا
ادویه در گلاب و عرق بید مشک شبانروز خیسانند
سواے عنبر و مشک و زعفران و سیب و سنجد و مصطکی پس
همه را یکجا کرده عرق کشند نوع عرق چوب چینی دیگر مشتهی
با هضم طعام و مفرح قلب و منشط و محسن لون و مسمن است
و لعوظ تام آورد و قوت بسیار بخشد نوع منفعت آن چوب
چینی اعلی عرقی دو صد مثقال بدم تیشه سنجاری چون نخود
ریزه کرده گل سرخ دارچینی خصیة الثعلب مصری شقاقل قرنفل
جوز بوا بسباسه ابریشم مقرض تخم گزر از هر یک ده مثقال
گل گاوزبان و دانه ده مثقال زعفران صندل سفید سوده

اول است و اگر در اواخر فربه باشد قدری چوب چینی و کبابه که چوب چینی سه ربع و کبابه یک ربع باشد و همان کباب را در فاتحه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب نمیساید بطرز نقوع بجای آب بگرم یا سرد بیاشامند که آب خالص نوشیده شود بهتر است بدین قسم که پنج یوم هر روز سه مثقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج یوم دیگر هر روز هفت مثقال و پنج یوم دیگر هر روز نه مثقال تا پنج پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور نیز اگر در روز فربه دوم نیز بجای چوب چینی قدری بیفزایند تا بیست یوم و باز بکاهند مثلاً بر چوب چینی شش مثقال و بر چینی دیگر سه مثقال بهتر است —

فصل در بیان دستور استعمال این دوا البطریق معجون مفرح

بدانکه بعضی از معاجین چوب چینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای آتشک و امراضیکه بعد از آتشک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع است و بعضی دیگر در سائر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر هست که بتفصیل در منافع معاجین بیان می نمایند معجون چوب چینی که در اوجاع مفاصل سرد و در بادها و امراضیکه بعد از آتشک حادث شده باشد نهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از نان و غذاهای غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون قی شود با نخود آب تناول نمایند بهتر است و صنعت آن چوب چینی بیست مثقال سورنجان مصری زعفران مصطکی رومی دارچینی از هر یک سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوشن نامند انیسون بزر بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی راسن بیاه فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقله کبابه از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد تربد سفید مدبر از هر یک هفت مثقال هندی زنجبیل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته وزن نموده بروغن بادام شیرین دو مثقال چرب نموده با یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده معجون سازند شربت در امزجه قویه سه مثقال و بعد ده روز چهار و پنج مثقال تا سه مثقال میوانند خورد و در امزجه ضعیفه یک مثقال و چهار دیگر تا دو مثقال و در امزجه معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش روز قدر خوراک روزانه ما اضعاف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود و ما در این روز غذا باید نخود آب باشد یا گوشت جوان مرغ و بعد دارچینی و معجون چوب چینی دیگر که از مخترعات حکیم علاء الدین محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت قوی میکند و منش حرارت غریزیه است و بغایت مقوی باه است و درد اعضا و رطوبت و ضعف معده را نافع است و پرهیز بسیاری ندارد و صنعت آن چوب چینی اعلی سی مثقال جدوار خطائی مجرب خولنجان زرنباد ساذج هندی در ونج عقربی زنجبیل عاقرقرحا مشک خالص صافی از هر یک دو مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تخم ترب دارچینی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه عود قماری خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر از هر یک شش مثقال مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال کوفته بیخته بدستور معجون نمایند مقدار شربت در امزجه متوسطه دو مثقال است و در امزجه قویه سه مثقال و در امزجه ضعیفه یکمثقال و معجون چوب چینی که در اکثر امراض و امزجه بارده و اوجاع و دردا عضا خصوصاً که بسبب آتشک باشد نافع است و صنعت آن چوب چینی با وصاف مذکوره سی مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران خولنجان زرنباد سعد کوفی از هر یک سه مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه ساکی مصطکی رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه در پرهیز این کمتر است و معجون چوب چینی دیگر که در فواید و منافع قریب بمعجون سابق است و صنعت آن چوب چینی سی مثقال دارچینی دار فلفل مصطکی رادیانه از هر یک سه مثقال ساکی صمغ عربی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل یک مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربت در امزجه قویه چهار مثقال تا شش مثقال و در امزجه ضعیفه دو مثقال تا سه مثقال و در امزجه متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال است و اگر در ایام خوردن این معجون سائر معاجین چوب چینی مسهل از نمک تقلیل نمایند بهتر است و همچنین از لبنیات و حموضات و بقول و جماع و هوای بسیار سرد و رطب و میوه های بسیار رطب معجون چوب چینی دیگر از مخترعات حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی و معمول و مستعمل میرزا محمد حسین و معجون در این معجون ترتیب شش یک اجزاء ورق انجبال بود بهتر این بود که آنرا ذکر کنند اما چون مبالغه بسیاری در منافع و فواید این معجون نموده اند خصوص در تقویت باه و سائر قوتها بیان مینماید و صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال بر دارید ناسفته مسا یه کرده شمامه مغسول زعفران مشک تبتی عنبر اشهب ماهی شیر ابرابی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابه چینی قسط شیرین سعد کوفی از هر یک دو مثقال زرنباد چینی سنبل الطیب دانه هیل مصطکی رومی افتیمون رومی عود قماری اسارون شامی گل ختمی صندل سفید بادیان سکه بسباسه درونج عقربی زرنباد تخم گندر تخم شلغم تخم ترب تخم بوشنجه بهمن سرخ بهمن سفید خشک عاقرقرحا تودری زرد و تودری سرخ گلگون از هر یک سه مثقال آمله شیرین دو چوز بوا بسباسه شقاقل مصری گل گاو زبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه تخم خشخاش مغز تخم بزر مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز کردگان مقشر مغز فندق مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال ورق انجبال چهل مثقال آب به شیرین آب انار شیرین گلاب از هر یک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی با بلناعقد یکصد سی جزو یک جلد یک تبریزی بطریق معمول المعجون سازند قدر خوراک این معجون بحسب ضعف و قوت مزاج از دو مثقال تا یک مثقال است و معجون چوب چینی مفرح و مجرب حکیم ناظم طهرانی نافع از برای اوجاع مفاصل و دردها و تقویت

قوت باه و سائر قوی و بنهایت نافع است و بیرون را
کمال امتناع دهد ۞ صنعت آن دارچینی سورنجان شقاقل
مصری خصیة الثعلب مصری لسان العصافیر عود قمار
مصطکی زعفران از هر یک سه مثقال دانه هیل قاقله کبار
قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی
سنبل الطیب زرنباد دار فلفل کبابه چینی مشک تبتی
عنبر اشهب جدوار خطائی از هر یک دو مثقال مغز حب الصنوبر
مغز حب القلقل مغز انجدان مغز حبة الخضراء از هر یک پنج مثقال
مغز فندق مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال چوب
چینی اعلی ایجاد رو تراشیده یکصد و پنجاه مثقال یک شب در
آب خیسانیده روز دیگر با چهار من شاه آب در دیگ
بزرگی کرده سر آن را محکم ساخته بتدریج بآتش ملایم بجوشانند
تا ربع که یک من شاه باشد بماند صاف نموده با عسل سفید
خوشبوی مصفی یکصد و پنجاه مثقال ترنجبین نیشاپوری اعلی
که از خار و خاشاک پاک کرده باشند یک صد و پنجاه
مثقال بقوام آورده پس هر یک از اجزای خشک را سوای
مشک و عنبر و زعفران و مغزها جدا جدا کوفته بیخته و وزن
نموده داخل هم سازند و مغزها را نیز جدا جدا خوب نرم بسایند
پس عنبر اشهب را در عسل بقوام آمده حل کرده پس زعفران
کوفته بیخته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از ان
مغزها را داخل نمایند و در آخر سائر اجزا را و بعد از تمامی
مشک را با قدرے نبات سائیده اضافه نموده خوب
برهم زنند تا تمامی با یکدیگر مخلوط و ممزوج شوند پس در
مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جاے
نفس کشیدن معجون بماند و مقدار شربت ازین معجون
مثل مقدار شربت معجون چوب چینی حکیم عماد الدین محمود
است و باید دانست که در هر یک از معاجین و حلوا
و حریره هر گاه مقدار چوب چینی را مثل یا دو مثل انچه
گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا ربع بماند
با عسل و شیره معجون و حلوا و حریره بقوام آورند مجرب و
انفع است ۞ معجون چوب چینی تالیف حکیم علی گیلانی
منقول از رساله المحیط مغفرے الیه گفته که این معجون از
تالیف با است و بنهایت نافع است ۞ صنعت قوی کسل را

و رنگ رخسار را نیکو گرداند و باه بیفزاید ۞ صنعت
آن چوب چینی اعلی بیست مثقال زعفران دو مثقال
سعد قبرسی قاقله مصطکی از هر یک دو مثقال دار چینی
سنبل الطیب سورنجان ساذج هندی اشنه قرنفل
وج ترکی قاقله دار فلفل سیاه دار فلفل بوزیدان جند بیدستر
شیلم هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره
کرمانی جوزبوا انیسون خولنجان بهمن سرخ بهمن سفید
از هر یک سه مثقال مشک تبتی یک مثقال قند سفید
بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبوی مصفی دو وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند شربتے از یک مثقال تا دو
مثقال ۞ معجون چوب چینی منقول از مجربات حکیم احمد
موسوی از خط مغفرے الیه مقوی معده و قلب نافع وجع
گرده و مثانه و باعث نماے تناسل و تمام بدن است
و مجرب است ۞ صنعت آن چوب چینی اعلی پنجاه مثقال
مروارید ناسفته صلایه کرده شمع مغسول مصطکی عود قماری
خام مایه شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی
فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد از هر یک دو مثقال
ریوند چینی افتیمون اقریطشی دانه هیل جوزبوا بسباسه بسفائج
سنبل الطیب ماهی روبیان درونج عقربی تخم گزر
تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید
حسک عربی از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال
خصیة الثعلب مصری پنج مثقال جوزبوا بسباسه
از هر یک دو مثقال شقاقل مصری شش مثقال عسل
سفید جید خوشبوی مصفی و قند سفید مساوی از هر دو
سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربت از
یک مثقال تا دو مثقال ۞ معجون چوب چینی دیگر استرخاے
اعصاب را و وجع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت
دهد ۞ صنعت آن چوب چینی اعلی چهار مثقال زعفران
مصطکی دار چینی فلفل سفید عربی افتیمون اقریطشی شونیز
رازیانه تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس پوست هلیله
کابلی از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال
سنبل ازرق خولنجان شیلم هندی بسفائج ترید سفید
هندی از هر یک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین

از هر یک شش مثقال سنبل الطیب چهار مثقال جوز جائفل
هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا
دو مثقال ۞ معجون چوب چینی مغفرے الیه که از آستان بوس
بندهٔ درگاه و محرم بارگاه شاه مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علوی خان است مفاصل و نقرس و باد آتشک را مجرب و مفید
است ۞ صنعت آن پوست هلیله کابلی سیاه هلیله آمله مقشر
اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی از هر یک
یک مثقال و چهار دانگ افتیمون اقریطشی بسفائج فستقی
از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک مثقال درونج
عقربی شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری سورنجان مصری
بوزیدان از هر یک یک مثقال و یک دانگ دارچینی گل سرخ
گل گاؤزبان از هر یک چهار دانگ چوب چینی اعلی بیست
و هفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را
کوفته بیخته با عسل سفید خوشبوی جید مصفی سرشته و تا بیست و
یک روز هر روز پنج مثقال تناول نمایند و از عقب آن
یک مثقال چوب چینی را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاؤزبان
و عرق بادرنجبویه از هر یک بیست مثقال بجوشانند تا
بنصف رسد صاف نموده نبات سفید پنج مثقال داخل
کرده بنوشند و تا چهل روز از ماست و پنیر و زرشک و [illegible]
سبزیجات و حرکات عنیفه بدنیه و نفسانیه و جماع و از خوردن
نمک اجتناب از لوازم است ۞ معجون چوب چینی تالیف
حکیم عماد الدین کاشغری ۞ صنعت آن چوب چینی سه
مثقال دارچینی جوزبوا کبابه چینی ریوند چینی بسباسه
مکی کندر مصطکی از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال
عسل سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی صبح و
شام دو دو مثقال با یک پیاله قهوه چوب چینی ۞ معجون
چوب چینی دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه
گرداند و صحت افزاید و سرور آورد ۞ صنعت آن چوب
چینی سیر مغز بادام شیرین مقشر دار فلفل رازیانه قرنفل
تخم کرفس مصطکی سنا مکی از هر یک نیم سیر عسل مصفی
وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند
و هر صبح سه مثقال ناشتا و شام سه مثقال بخورند تا بیست و یک روز

پوست بیخ کبر شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست
هلیلهٔ زرد هشت درم کشنیز کرفس رازیانه فلفل صغار از هر یک
یکدرم و نیم نمک هندی یکدرم دارچینی انیسون ورق گل
سرخ زنجبیل قاقله قرنفل از هر یک سه درم تربد سفید مصطگی
رومی زعفران از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند هر صبح سه مثقال
آن را تناول نمایند نقرس و عرق النساء و اوجاع مفاصل
و درد درک را نافع است و مرض آتشک فرمن را بنهایت
سودمند است معجون چوب چینی دیگر منفعت
آن چوب چینی پوست تراشیده یکصد و پنجاه هفت مثقال
دار فلفل رازیانه قرنفل تخم کرفس مصطگی رومی سنا مکی
مغز بادام شیرین مقشر از هر یک بیست و شش مثقال
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند
و نامیت و یکروز و اگر از بیست و یکروز زیاده بخورند تا
فائده دهد صبح هفت مثقال و نیم و شام نیز هفت مثقال
و نیم بخورند آن قدس سره میفرمایند که مقدار شربتی که قلمی
شده و لیبا بسیار نهایت شربتی ازین آن است که صبح
دو مثقال و شام دو مثقال و نیم تناول کرده شود معجون
چوب چینی حکیم صالح خان خال آن مرحوم منفعت آن
چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سنبل الطیب ساذج هندی قرنفل
قاقله صغار قاقله کبار فلفل سیاه دار فلفل جندبیدستر خولنجان
زرنباد زنجبیل گل سرخ جوزبوا بسباسه زیره کرمانی اسارون
شامی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته در چهار وزن ادویه
یکصد و شصت مثقال عسل سفید مصفی معجون سازند معجون
چوب چینی حکیم سید محمد منفعت آن چوب چینی پوست دور
کرده چهل مثقال سنبل الطیب قاقله صغار عود قماری خام
دارچینی قرنفل زنجبیل دار فلفل فلفل سیاه خولنجان جوزبوا
بسباسه سورنجان مصری خصیة الثعلب مصری مغز نارجیل مقشر
مغز چلغوزه مقشر کردگان از هر یک ده مثقال درونج عقربی
زرنباد عاقرقرحا بوزیدان زعفران از هر یک دو مثقال عسل
مصفی سه وزن ادویه یکصد و شصت مثقال بدستور مقرر
معجون سازند معجون چوب چینی حکیم امین منفعت آن

چوب چینی پوست جدا کرده هشتاد مثقال دارچینی سلیخه
سورنجان مصری از هر یک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه
فلفل شقاقل مصری زرنباد زنجبیل قرنفل زعفران درونج
عقربی مصطگی رومی بوزیدان از هر یک دو مثقال کوفته
بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه یعنی صد و بیست و چهار
مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح دو مثقال
و شام دو مثقال با یک فنجان آب مطبوخ چوب چینی
معجون چوب چینی منقول از خط حکیم محمد باقر حسینی مقوی دماغ
و دل و معده و جگر و گرده و مثانه و انثیین و تمام اعضا
و مقوی باه است و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را
فربه سازد و فرح آورد منفعت آن چوب چینی اعلی
پنجاه مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیة الثعلب مصری بهمن
سرخ از هر یک پنج مثقال مروارید ناسفته شقاقل مصری
حجر ارمنی ریوند چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب دانه هیل
بوا مصطگی عود قماری خام زعفران مایه شتر اعرابی اسارون
شامی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان [illegible]
مصری کبابه چینی خولنجان قسط شیرین تودری سرخ
تودری زرد سعد کوفی از هر یک یک اوقیه تخم خشخاش مشک
تبتی [illegible] صندل سفید بسفایج سیاه ماهی روبیان درونج
عقربی زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم بونجه حسک
دریا از هر یک سه مثقال آمله کشنیز پرورده جوزبوا بسباسه
شقاقل از هر یک ده مثقال اجزا را کوفته بیخته گل گاوزبان
بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده دوا
از هر یک ده مثقال در آب بجوشانند و بپالایند تخم
خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاهو تخم
[illegible] مقشر از هر یک ده مثقال نرم کوبیده شیره برآورند و آنها
مطبوخ نمایند و آب به شیرین و آب انار شیرین گلاب
و قند سفید و عسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز
بادام مقشر مغز کردگان مغز چلغوزه مانند مرهم صلایه نموده
در آن عسل حل کرده بعد از آن ادویه را بدستور بآن
بسرشند و اگر خواهند که منفعتش زیاده شود دو مدغه حرارت
کنند جزو اعظم [illegible] جمیع اجزا داخل نمایند و در ظرف
چینی نگاه دارند منفعت این معجون مستوره دیگر با مدرک

کفاده که قلمی نموده که این معجون دل و دماغ را قوت دهد و
درد مفاصل و درد پشت و درد سرین را برطرف کند و مالیخولیا
و امراض سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و
باه را زیاده کند و رنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه کند
و انعاظ قوی بگشاید و گرده و مثانه را از ریگ و سنگ و اخلاط
لزجه پاک گرداند و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و منافع
بسیاری از برای آن ذکر کرده منفعت آن چوب چینی اعلی
عرقی پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته
صلایه کرده دو مثقال لاجورد بدخشی مغسول ریوند چینی افتیمون
اقریطی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب دانه هیل بوا [illegible]
سیاه ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم
ترب تخم بونجه بهمن سرخ بهمن سفید حسک دریا تودری سرخ
تودری زرد از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال
بوزیدان سورنجان سعد کوفی از هر یک دو مثقال دارچینی
قرنفل زنجبیل سفید اسارون آمله مقشر از هر یک سه مثقال
جوزبوا بسباسه از هر یک ده مثقال مصطگی عود هندی
مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک دو درم مشک
تبتی یکدرم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کردگان مقشر مغز
چلغوزه از هر یک ده درم اجزا را سوای لبوب کوفته بیخته
مغزها را نرم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه ابریشم
ورق گل سرخ از هر یک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بمالند
و بپالایند آب مطبوخ آنرا نگاه دارند پس بگیرند مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین مغز تخم قرع مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک
ده مثقال و نرم کوبیده شیره آنها را بگیرند و آب به شیرین
و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از هر یک ده مثقال
مجموع آب مطبوخ و شیرهها و آب فواکه را یکجا کرده با سه برابر
اجزا قند سفید و عسل مساوی بقوام آورده سرد کرده ادویه را
بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز بکار
برند شربتی دو مثقال معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم میر
عماد الدین محمود شیرازی مالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشک
و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوداوی را نافع
است منفعت آن زرنباد جدوار خطائی حجر [illegible] درونج
خولنجان ماهی زهره ریوند چینی افتیمون بسباسه سیاه

که مرتبه دوم اول است و هر رطلی که صد و بیست درهم و دو ثلث درهم و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش رطل شراب باشد پس بگیرند چوب چینی که برنده و سنجابی تراشیده باشد و در هر قرابه شانزده سیر من طبی از چوب چینی تراشیده داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال آنرا بیفزایند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل دیگر روز هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند و بعد از چهل دیگر روز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال برسد پس ترک نمایند و این وقتی است که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد دو قرابه آن که در قرابه چهار من طبی شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا هفتاد و پنج مثقال رسانیده است و کیفیت در هر روز هفتاد و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند و اگر در ابطن ضعیف باشد و بعد از رسیدن هفتاد و پنج مثقال الی ده روز یا پانزده روز هر روز هفتاد و پنج مثقال را بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج مثقال رسد آن زمان ترک نمایند و پرهیز بدستور است که در خوردن چوب چینی بدستور تعریق ذکر شد و اگر ربع وزن چوب چینی شنجرف تنها کوبیده کرده با چوب چینی فرو برده در قرابه ریزند و بقدر وزن این نیز بر شراب بیفزایند میگردد دوای قوی ولیکن در این هنگام باید غذا و شراب انتهی بر شیر گاو تازه دوشیده تا گرم شیر با پنج ابشیرینی و نمک و با چلاو و یا شیر بخورند و بجای آب شیر گرم بنوشند و تفصیل دیگر اد کمای فرنگ دهند بجهت آتشک و قروح و جروح مجرای بول و غیره را منفعت آن چوب چینی اعلی از هر یک مثقال گرفته تا دو مثقال کبابه چینی و ریوند چینی و دارچینی از هر یک نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل روز بدین نهج که سه روز اول هر روز چوب چینی یکمثقال و از ان هر یکی نیم مثقال و سه روز دیگر دو مثقال چوب چینی و از ان هر یکی یکمثقال که روز آخر نوزدهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوب چینی و از اجناس دیگر نیم مثقال باز با زبهمین دستور کم نمایند و این دستوری است که مرض

و شد به نباشد والا هر دو روز یک مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بکاهند که مقدار هر روزه و نیم آثار هندی آب تازه با ذوشب بخیسانند و صبح صاف نموده نصف آنرا آن وقت و نصف آنرا آخر روز بنوشند و تنها و اگر در شیوع قدری چوب چینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال در آب خیسانیده و در عوض شبانه روزی بجای آب بیاشامند که آب خالص ننوشند اولی است ترشها و نمک و غیرها را ترک نمایند و اما حریرهای چوب چینی پس بدانکه اینها نیز در نفع قریب بهم اند بین آن بلکه ابدا انفع در بعضی از جهت امراض و مواد است و حریره چوب چینی عمل فرموده اند که تالیف قدوة المحققین سید سند والد نا فقیر میر محمد هادی قدس سره است نافع از برای نزلات بارده و سرفه و ضیق النفس و امثال اینها و صنعت آن آرد میده و آرد نخود از هر یک یک کفچه کشنیز خشک تخم خشخاش تخم خرفه مقشر تخم مرو کوفته بروغن گاو بریان کرده و شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیره عناب ملیله پروردهٔ عسل سفید خوشبو مصفی از هر یک دو مثقال بعرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه از هر یک دو مثقال حل کرده با آتش ملایم بپزند تا چون حلوا شود چوب چینی چهار مثقال دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال عود الصلیب یک مثقال زعفران بسباسه از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بران پاشیده ساعتی سر دیگ را محکم نموده که بخار آن بدر نرود پس از آتش فرود آورده روای بر سر کشیده ساعتی سر دیگ را برگرفته سر بخار آن بدارند تا عرق آید پس ردا را بر خود پیچیده نگاه بندد و لحافی بر سر خود گرفته صبر نمایند که عرق خشک شود پس حریره را در کاسه چینی کرده هر یک کاسه را بخورند و اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن قوی وزن چوب چینی را زیاده میتوان نمود تا چهار و دو مثقال و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند حریره چوب چینی دیگر نافع از برای امراض سینه و شش مثل تنگی نفس و سرفه کهنه و صنعت آن چوب چینی اعلی هر روز نیم مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال آنرا بحسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفته بیخته باشد در

آن نبات سفید شب در پیاله با عرق بید مشک و عرق گاوزبان بخیسانند و صبح با آتش ملایم بپزند تا چون فالوده شود آنگاه نیم گرم تناول نمایند و تا سه روز یا تا شش روز باین دستور عمل نمایند و اگر شکر تیغال و نخ لیمو و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از هر یک بقدر سدس چوب چینی داخل نمایند بهتر است حسو چوب چینی که معروف است بخشیز آب نزلات بارده و امراض سر و درد گوش و درد سر و تاریکی چشم که حادث شده باشد بعد از مرض معروف با آتشک و اوجاع دوا و سدد و مالیخولیا نافع است و صنعت آن آرد گندم آرد نخود از هر یک هفت مثقال تخم خرفه کشنیز خشک هر دو مقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یک دو مثقال اول آرد را با روغن گاو بریان نموده پس خرفه و کشنیز خشک تخم خشخاش و مغز بادام با ده عرق گاوزبان عرق بید مشک شیره گرفته شربت بنفشه شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید شیره زنجبیل مربا از هر یک دو مثقال داخل آرد و روغن مذکور نموده تخم مرو بریان یک مثقال کوفته بیخته اضافه نموده با آتش ملایم بپزند تا بقوام حسو آید چوب چینی سوهان کرده دو مثقال و نیم دارچینی عود الصلیب دانه هیل بوا از هر یک دو دانگ زعفران یک قیراط کوفته بیخته داخل نمایند و بر هم زنند و لمحه سر دیگ را بگیرند که بخار آن بیرون نرود پس رکنی روای بر سر گرفته دیگ را در زیر رود ابرده قدری صبر کنند که حرارت آن شکسته شود پس سر دیگ را اندک اندک بر گرفته سر بخار آن بدارد تا عرق آید و بخورند کو بگرم سه تمامی نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر کنند تا عرق خشک شود تا کیفیت باین حسو عادت نماید که بعون الله عز و جل نافع و مجرب است مفرح چوب چینی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سائر قوای و ارواح و بدن نافع وبا و را بیفزاید خفقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند و صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی را درق کرده یا ریزه نموده پنج مثقال گل گاوزبان با درنجبویه بسفایج فستقی ابریشم خام اسطوخودوس از هر یک پانزده مثقال موبزمنقی یکرطل همه را در ده من آب عرق گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من بید مشک یک من قند جینی

کہربا رسی گل ارمنی مشکین و سکین چہ و بہمنین ہندی سیوقی نامند از
ہر یک نیم آثار یکشبا نروز تجیبا نند پس بدستور مسطور در
اشربہ چوب چینی طبخ نمودہ مالیدہ صاف نمایند و بقوام
آورند و در مین بقوام آوردن مبت درم افسنتمون را
در صرہ کتانی نا گے بستہ دران اندازند و بعد قوام آن
فشردہ دور نمایند پس بہ تیر معجون سازی خوب بقدرت
بمالند تا سپید گردد پس دارچینی قرنفل دانہ ہیل بواقل
ہندی بہمن سرخ بہمن سفید خولنجان بوزیدان خصیۃ الثعلب مصری
تخم لیمون ریوند چینی پوست ہلیلہ کابلی سنا مکی اسطوخودوس
از ہر یک چہار درم ابریشم مقرض ست درم فلفل دار فلفل
زعفران زنجبیل از ہر یک دو درم عنبر اشہب مشک خالص مصطگی از
ہر یک یکدرم ورق طلا پنجاہ عدد ورق نقرہ یکصد عدد مروارید
ناسفتہ دو درم ادویہ کوفتہ بیختہ عنبر و مشک و مصطگی را با قدری
نبات سودہ و زعفران را با گلاب سائیدہ مروارید را با گلاب
در بیدمشک بر سنگ سماق نرم سودہ و برد و ورق داخل
نمودہ علی الرسم بآن بسرشند شربتے از یک مثقال تا سہ مثقال
نا آما حلوای چوب چینی پس بدانکہ انہا نیز قریب النفع اند
با معاجین و از انجا ضعیف تر باعتباری و باعتباری مساوی
حلوای چوب چینی تالیف قدوۃ الحکما و سید الاطبا والد
ماجد آن مرحوم قدس سرہ در دستور نوشیدن چوب چینی بطریق
قہوہ تحریر یافت حلوای چوب چینی کہ در امراض سینہ و سینہ و
سرفہ کہنہ نافع است صنعت آن چوب چینی کوفتہ از
نافتہ بیرون کردہ را با نشاستہ و شیرہ برنج و شکر تبغال از نبات
سفید و تخم ریحان و روغن تازہ بی نمک بدستور مقرر حلوا
سازند و اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی زرنباد زنجبیل
و مشک از ہر یک قدری نیز اضافہ نمایند در شربت
و خوراکے چوب چینی در ضعفا زیادہ از یک مثقال و در شکمیں
دو مثقال و در اقویا سہ مثقال نباید کہ باشد و اگر در ین
حلوا و سائر حلواہا قدری چوب چینی را مضاعف ساختہ و
تراشیدہ بقدر ہر یک مثقال از چوب چینی سہ مثقال آب
در دیگ نمودہ بطریق عرق و قہوہ جوشانیدہ تا ربع بماند
[illegible]

چوب چینی حکیم ہاشم طہرانی نافع از برای امراض سینہ و
بعضے ادویہ مناسبہ مقوی باہ است و مسکن وجع احشا
و او جاع مفاصل صنعت آن بدستور نسخہ مسطور الحلو
ایضاً حلوائے کہ در درد مفاصل و دردہا کہ از آتشک عارض
شدہ باشد نافع است صنعت آن چوب چینی شش
مثقال دارچینی ہیل مثقال سورنجان دو مثقال شکر تبغال
مثقال نبات سفید پنجاہ مثقال با آرد گندم روغن گاؤ
بی نمک و روغن بادام شیرین از ہر یک بقدر ضرورت
حلوا سازند و از پانزدہ مثقال تا سی مثقال بدستور حلوای
سابق بحسب ضعف و قوت مزاج میل نمایند و حلوای
چوب چینی دیگر کہ جمیع اوجاع را نافع است و تقویت باہ
میکند و سرد دبن را نافع است نفع بالغ و صنعت آن
چوب چینی را نرم کوبیدہ و بحریر بیختہ بگیرند از ان دہ مثقال
زنجبیل سفید یک مثقال قرنفل دانہ ہیل سورنجان خولنجان
زرنباد از ہر یک دہ مثقال دارچینی چہار مثقال مغز
چلغوزہ مغز نارجیل مقشر از ہر یک دہ مثقال آرد میدہ
روغن گاؤ بی نمک از ہر یک بقدر ضرور روغن بادام شیرین
قدری با عسل و قند مصری پنجاہ مثقال بدستور معتبر
حلوا سازند شربتے ہر روز از پانزدہ مثقال تا سی
مثقال بحسب ضعف و توسط و قوت تناول نمایند حلوای
حلوای چوب چینی اقوی از نسخہ قبل صنعت آن
چوب چینی اعلیٰ کوفتہ بحریر بیختہ بگیرند از ان سی مثقال
قرنفل دارچینی زرنباد زنجبیل انیسون راز یانہ نانخواہ
سعد سنجران مغز چلغوزہ مغز نارجیل مقشر سعد کوفی از ہر یک
یک مثقال آرد میدہ چہار یک من تبریزی روغن گاؤ
بی نمک عسل مصفی از ہر یک بقدر ضرور آرد را در روغن
بریان نمودہ عسل را بگلاب حل نمودہ داخل کردہ بپزند
تا چون ترحلوا شود پس ادویہ را کوفتہ بیختہ بآن بسرشند
و در ظرف چینی نگاہدارند و ہر روز از پانزدہ مثقال تا
سی مثقال بحسب ضعف مزاج و توسط و قوت مزاج بخورند
و بہتر آن است کہ مقدار مذکور را بدو وقت صبح و شام
[illegible]

تبریزی بریان کردہ عسل مصفی بقدر ضرور بگلاب حل کردہ
در ان داخل کردہ بآتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود
پس مغز پستہ مقشر مغز چلغوزہ مغز بادام شیرین مغز نارجیل
مقشر از ہر یک ہفت مثقال نیم کوفتہ داخل کردہ باز بپزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوب چینی سودہ بان کردہ
سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد انیسون نانخواہ سورنجان
سعد کوفی از ہر یک پنج مثقال داخل کردہ برہم زنند و از
آتش فرود آوردہ در طبق چینی پہن سازند و بطریق
لوزیات بریدہ قدرے قند سفید کوفتہ بران پاشیدہ
نگاہ دارند و ہر روز صبح و شام مقدار کردکانی تناول نمایند
بعضے درین حلوا روغن زیتون مقدار یک اوقیہ داخل کردہ
ازو وزن عسل را نیم من تبریزی نمودہ کہ سی صد مثقال باشد
حلوای چوب چینی نسخہ دیگر صنعت آن آرد میدہ سہ
ربع یک من تبریزی روغن گاؤ یک من تبریزی بریان کردہ عسل
مصفی یک من و نیم تبریزی بگلاب و عرق زردک و عرق گاؤزبان
حل کردہ داخل نمودہ بپزند تا چون ترحلوا شود پس مغز چلغوزہ
مغز نارجیل کہ پوست سیاہ آنرا دور کردہ باشند مغز بادام
شیرین از ہر یک ہشت مثقال نیم کوفتہ داخل نمودہ بپزند تا
وقتیکہ روغن پس دہد پس چوب چینی اصلی کمید مثقال قرنفل
دارچینی دانہ ہیل زرنباد تخم راز یانہ زنجبیل انیسون
نانخواہ لسان العصافیر سورنجان دار فلفل خولنجان
سعد کوفی از ہر یک پانزدہ مثقال کوفتہ بیختہ داخل
کردہ در ظرف چینی نگاہ دارند و ہر روز بقدر کردگانے
بخورند حلوای چوب چینی دیگر اصحاب افرجہ باردہ و
امراض باردہ را نافع است و جمیع دردہا و اوجاع مفاصل
را مفید است خصوصاً درد گردہ و وجع ظہر و مقوی باہ است
صنعت آن آرد گندم سفید بر روغن گاؤ بریان کردہ قند
سفید و عسل مصفی سفید بگلاب حل کردہ داخل نمودہ بپزند
تا چون ترحلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزہ مغز
نارجیل مقشر از ہر یک دہ مثقال نیم کوفتہ داخل کردہ بپزند
تا روغن باز دہد چوب چینی سائیدہ و از حریر بیرون کردہ
[illegible]

هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال آنرا در دو وقت یعنی
صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلوای
چوب چینی دیگر تالیف آن مرحوم قلمی فرموده اند که منافع
بسیار دارد در تقویت بدن و تسمین و تقویت باه بی نظیر است
صنعت آن زردک تراشیده و سیب شیرین تراشیده و به شیرین
تراشیده که پوست و استخوان و تخم آنها را دور کرده باشند
آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق زردک
و عرق چوب چینی بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند پس
آرد میده پانزده مثقال آرد نخود بیست مثقال نشاسته
گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم و آرد نخود را در روغن گاو
چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون
پالوده شود پس نبات سفید و عسل مصفی و ترنجبین پاک کرده
خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را در عرق گاوزبان
و عرق چوب چینی و آب خالص بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ
بران زنند و کف آنرا بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس با پالوده
مطبوخه پالوده و نشاسته و آرد و روغن مذکور داخل کرده
بپزند تا چون ترحلوا شود مغز چلغوزه مقشر مغز پسته مقشر مغز
بندق مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردگان
مغز نارجیل مغز حبة الخضرا مغز انجکک مغز حب الزلم مغز
حب الصنوبر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه و مغز تخم هندوانه همه
باید که از قشر رقیق بالائی نیز مقشر باشد از هر یک ده مثقال
همه را نیم کوفته در حلوای مذکور داخل کرده بآتش ملایم بپزند
تا شروع نماید به باز دادن روغن پس بگیرند چوب چینی اعلی
چهار مثقال خصیة الثعلب مصری دو مثقال زنجبیل سفید نیم
مثقال دارچینی بوزیدان بسباسه دانه هیل بهمن سرخ بهمن
سفید شقاقل مصری لسان العصافیر شیرین تودری سفید تودری
سرخ از هر یک یک مثقال جوزبوا چهار دانگ عنبر اشهب
مشک تبتی زعفران بزر البنج سفید تخم لفاح از هر یک یکدانگ
کوفته و بیخته داخل کرده بر هم زنند و از آتش فرود آورده
در طبق چینی پهن کنند و بگذارند تا سرد شود و نبات سفید کوفته
بران بپاشند بطریق حلوا نوزینه ببرند و هر روز صبح چهار مثقال
و شام چهار مثقال آنرا بخورند حلوای چوب چینی دیگر
صنعت آن چوب چینی اعلی بیست و دو مثقال زنجبیل

راز پانزده تا سی و انبون ناشتا و سوسنجان مغز مقشر چلغوزه
مغز نارجیل سوده کوفته از هر یک هفت مثقال دارچینی پنج
مثقال کوفته بیخته آرد گندم بقدر حاجت بروغن گاو
یکچهار یک بریان کرده عسل مصفی یک چهار قند سفید نیم
من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود و حلوای چوب
چینی دیگر تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک
و کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم نافع است
صنعت آن آرد میده بیست و پنج مثقال بروغن گاو
بریان نموده نبات سی و چهار مثقال بعرق گاوزبان حل کرده
داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا چون ترحلوا شود و مغز پسته
مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الصنوبر مغز
چلغوزه مغز انجکک مغز نارجیل تازه مقشر از هر یک دو مثقال
و نیم کوفته داخل کرده باز بآتش ملایم بپزند تا شروع
به پس دادن روغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید
شقاقل مصری خولنجان تودری سرخ تودری سفید
گل نوفل پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب
مصری یک مثقال و دو دانگ چوب چینی هفت مثقال
و نیم زعفران دو دانگ مغاث بغدادی بهار درخت گز
هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفته بیخته داخل کنند
و بر هم زنند و در طبق چینی پهن کنند و بطریق لوزیات ببرند
و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و نگاه دارند و
صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بخورند با شیره
مناسبه فالوده چوب چینی قریب النفع است بحلوای
آن و صنعت آن بگیرند مقدار دو توله چوب چینی اعلی را
مانند صندل سوده با نیم توله خصیة الثعلب نرم حل
کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت پخته و در آخر
یکدانگ زعفران و نیم دانگ عنبر اشهب سوده اضافه
نمایند و چون فالوده چینی ترحلوا پخته شود در ظرفی که شسته
روغن پسته یا بادام قدری بران ریخته تناول نمایند
و اگر بعض سرد داشته باشند گلاب و عنبر داخل ننمایند
و بعض از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه و بالنگو
بزرقطونا و نشاسته داخل نمایند و بدین سراوست
نمایند و اگر بسیار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب را نیز

حذف نمایند و فالوده دیگر الطف و سبک تر چون هفت روز
تناول نمایند فواید بسیار بخشد و صنعت آن بگیرند چوب چینی
اعلی و بکار رو ورق نموده دو توله آنرا در پیاله آب فاتر
بخیسانند و صباح چندان بجوشانند که بنصف رسد پس قدری
نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق مقرر صبح
نمایند تا بقوام فالوده آید و بطریق قهوه بیاشامند بهمین
دستور تا روز چهلم و قرص چوب چینی القابه نفع قریب
بحلوای آن است و صنعت آن بگیرند شیره نبات بمقدار
دو آثار و یا نیم آثار گلاب بقوام آورند و مقدار نیم سیر
چوب چینی اعلی نرم سوده مقدار نیم توله تا ده ماشه و یک توله عنبر
اشهب و شش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده چون
سازی نیکو ممزوج نموده بر تخته پاکیزه یا چینی که بروغن پسته
یا بادام چرب نموده باشند ریخته اقراص ببرند و نگاه دارند هر
روزی مقدار پنج توله تا ده توله تناول نمایند و لوزینه چوب
چینی نیز قریب النفع است بحلوای چوب چینی و صنعت آن
چوب چینی اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من و نیم سنگ شاه
که پنج من تبریزی باشد آب خالص بجوشانند تا به نیم من شاه که
یک من تبریزی باشد پس صاف نموده قند سفید عسل سفید
مصفی بالمناصفه چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده بآتش
ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام
شیرین مقشر نیم کوفته با آن ممزوج نموده در طبق چینی یا سنگ
مرمر پهن کرده لوزیات ببرند و بیست و یک قطعه
کرده هر روز یک قطعه را صبح ناشتا بخورند و بجای از جمله
بجوش مغز بادام مغز پسته یا مغز نارجیل یا مغز حبة الخضرا
یا مغز انجکک یا مغز گردگان یا مجموع میوه ها داخل کرد
مربای چوب چینی و صنعت آن بگیرند چوب چینی تازه
الی نشیه اجید اعلی و پوست آنرا دور کرده قطعات بقدر
بند انگشت نموده بزلال دلان سوراخها کرده در آب
بپزند پس از آتش برگرفته بر روی کرباسی آنها پهن کنند
که رطوبت آن دور شود پس در همان آب بقدر حاجت قند
سفید یا عسل مصفی داخل کرده بگیرند دارچینی خولنجان
بسباسه دانه هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار هر یک
رطل از چوب چینی یکدرم از هر یک از این ادویه کوفته در

کیسه کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند و دایم کیسه را
بمالند تا بقوام آید پس کیسه را نیکو بمالند و شیره آنرا از آن
و انبشارند و دور کنند و چوب چینی را دران داخل کرده
دو جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و در
مرتبان چینی کرده چهل روز بگذارند تا مزاج گیرد پس استعمال
نمایند شربتی یک اوقیه و اگر بعد از فرود آوردن در هر
یک رطل از چوب چینی که مربا نموده اند مقدار یک درم از هر یک
مشک تبتی و عنبر اشهب و ابانبات سفید سائیده داخل نما
بهتر است و اگر ساده خواهند با قند یا عسل مصفی یا هر دو بقوام
آورند و ادویه دیگر مطلقاً داخل ننمایند و منضج چوب
چینی گفته اند که چون آنرا ریزه کرده مانند دانهای نخود یا بجای
فوفل با برگ تانبول که پان نیز نامند ممضوغ نموده آب آنرا
فرو برند و ثفل آنرا بیندازند قلاع و جوششهای دهان را
مداومت بآن نافع است خصوص آنکه از ماده آتشک باشد

فصل در بیان طریق استعمال چوب چینی در مراهم و در دهنها و غراغر و اطلیه و غسول آن

اما مراهم چوب چینی که جراحتهای آتشک و زخمهای ناسور
و زخمهای مفاصل و اوجاع مفاصل و سایر اوجاع را
خصوص که از آتشک باشد بکمال نفع دارد و مرهمیکه بهترین
منافع دارد و صنعت آن آهک را در کیسه کتان کرده یک
شبانروز در آب خیسانیده پس کیسه را در آب بطوری بمالند
و بگذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب تازه
بر روی آن کرده بر هم زنند و در ظرف دیگر کرده بگذارند تا ته
نشین شود و آب آنرا دور کرده همچنین تا هفت مرتبه آنرا غسل داده
آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود یک جزو از آن و دو جزو
از چوب چینی کوفته بحریر بیخته و نصف جزو از مرداسنگ
و حنا و ربع جزو موم سفید و اقلیمیای نقره مثل جمیع اجزا
روغن زیتون بدستور مرهم سازند و اکثر نمایند که اگر یک
جزو شنجرف درین مرهم داخل نمایند انفع است و مرهم چوب
چینی دیگر انفع از اول و صنعت آن توتیای کرمانی مغسول
شنجرف مغسول مرداسنگ سفیداب قلعی شسته از هر یک سه
مثقال چوب چینی موم از هر یک پنج مثقال موم را در روغن
بادام شیرین بیست پنج مثقال گداخته ادویه را کوفته بحریر بیخته با آن

سرشته مرهم سازند و در نسخه دیگر بیست و پنج مثقال
روغن گاو و لیکن نمک نیز داخل است و مرهم چوب چینی دیگر
جهت زخمهای آتشک که از دو نسخه اول انفع است و
صنعت آن مردارسنگ شنجرف از هر یک دو مثقال کمبر
که در فارسی معروف است بکاف هندی چوب چینی از هر
یک چهار مثقال موم کافوری پنج مثقال روغن گاو لیکن
نمک بیست و پنج مثقال و اگر بجای روغن گاو مسکه گاو تازه
یا سرشیر باشد بهتر است بدستور مذکور مرهم سازند و اگر نصف
کات را سوخته داخل نمایند انفع است و مرهم دیگر که جراحات
آتشک و کهنه را نافع است و صنعت آن مردارسنگ
توتیای کرمانی مغسول صابون ورقی تراشیده از هر یک
پنج مثقال انزروت برگ حنا زنگار آهک مازوی سبز کندر
از هر یک دو مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی
دو مثقال صمغها را در سرکه انگوری خیسانیده حل کرده و توتیا
را با سرکه سائیده و سائر اجزا را کوفته بحریر بیخته با موم و روغن
زیت کهنه و روغن بادام تلخ و روغن گل سرخ از هر یک
بیست مثقال مرهم سازند و در نسخه دیگر انزروت سفید
بیست مثقال و هر سه روز یکمرتبه بحمام رفته سر را بشویند
و این مرهم را بمالند و اگر چوب چینی را تنها سائیده
بحریر بیخته در زفت رومی داخل کرده بر سر کچلی اندازند
نافع است و در جراحتهای دیگر اگر قدری از چوب چینی را
کوفته بحریر بیخته در مرهم کافور یا باسلیقون داخل کرده
استعمال نمایند بنهایت نافع است و اما روغنهای
چوب چینی که اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث
شود و از برای جذام و درد اعضا و اورام سوداوی و بلغمی
چون فالج و استرخا و رعشه و کزاز را بنهایت نافع است
روغنیکه در اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث
شود بغایت نافع است و صنعت آن چوب چینی اعلی
بیست مثقال سورنجان مصری مخلصه سداب از هر یک پنج
مثقال قسط الذریره و شنه سنبل الطیب فقاح هندی زنجبیل
زراوند طویل از هر یک شش مثقال عاقرقرحا دو مثقال فلفل
تلخ دو مثقال و در نسخه دیگر شش مثقال است مجموع را نرم کوفته
و چوب چینی را ریزه نموده و ده شبانروز در دو من تبریزی آب

بخیسانند آنگاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هر یک
چهل مثقال و روغن بابونه روغن سوسن روغن شبت از هر یک
پانزده مثقال در دیگ بآتش ملایم بجوشانند تا محترق شود و
آب برود و روغن بماند صافی نموده در روغن اول داخل کرده
نگاه دارند و بوقت حاجت بمالند و بعض اوقات اگر در هر ده
مثقال روغن یک مثقال مومیائی و اسکجردی داخل نمایند انفع
است در اوجاع بارده و امراض بارده چون رعشه و نقرس و فالج
خصوص آنکه در هر ده مثقال از هر یک ازین جند بید ستر و فرفیون
نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند و روغن چوب چینی دیگر
اوجاع مفاصل حاره را نافع است و صنعت آن چوب چینی
مثقال در سه من تبریزی آب بجوشانند تا بربع رسد برگ حنا
سی مثقال علحده در آب یک شب خیسانند و صبح جوشانیده
صافی نموده روغن گل سرخ پنجاه مثقال اضافه نموده در قدر
مناسب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند سرد کرده در
شیشه نگاه دارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال ازین
از هر یک از سورنجان و خشخاش یک مثقال نرم سائیده داخل
نموده استعمال نمایند بنهایت نافع است و اگر آب سداب تازه
و آب کرفس و آب انجدان تازه و آب ریحان تازه از هر یک
سی مثقال اضافه آب چوب چینی نمایند و در روغن با داخل کرده
چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند
در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشد
اثر تمام دارد و روغن چوب چینی دیگر که در آتشک و جذام و داء
ریختن مو است و در داء الثعلب و داء الحیه و سعفه موی را بنبا
و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند و صنعت آن چوب چینی
تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل پرسیاوشان
صندل سفید سنبل الطیب اشنه ساذج هندی پوست بیلادر
هلیله سیاه هلیله کابلی آمله مقشر اسعد کوفی حب الاس قرنفل عود
هندی عود الصلیب جوز بوا بسباسه از هر یک دو مثقال کوفته
در گلاب و آب برگ چغندر و آب اسفناج و آب برگ مورد و
آب ترنجمشک و آب گاوزبان از هر یک چهل مثقال خیسانند
و صبح بآتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد و بمالند و صافی نموده
زیت انفاق و روغن گل سرخ روغن مغز حب الخضرا از هر یک پنجاه
مثقال و روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مناسب بجوشانند تا آب

پرورده روغن پخته عطر مسی لبان لادن از هریک سه مثقال
عنبر اشهب نفت رومی عطر صندل مصطکی رومی جوز بوا
دار صینی بجروی از هریک یک مثقال دران داخل کرده بکار برند
روغن چوب چینی نسخه دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد
کمر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوب چینی ده
مثقال آنرا تراشیده بدستور مطبوخ چوب چینی باسه من
تبریز آب بجوشانند تا بر ربع رسد پس روغن گل سرخ یا روغن
بابونه یا زیت با هر سی مثقال داخل نموده بجوشانند که
آب برود و روغن بماند لو روغن چوب چینی دیگر که در اوجاع
مفاصل و داد با حکه از مواد بارده حادث شده باشد نافع
دارد و صنعت آن چوب چینی ده مثقال آنرا بدستور مذکور
طبخ نموده پس آب مطبوخ چوب چینی را با آب کرفس تازه و
آب برگ حسار هریک سی مثقال و بیست مثقال روغن
اقحوان تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که
آبها سوخته روغن بماند و در هر ده مثقال او یک مثقال
سورنجان مصری سوده داخل کرده برهم زنند و نگاه دارند
روغن چوب چینی نسخه حکیم محمد صالح ابن محمد امین صنعت
آن چوب چینی روغن کنجد چه کرده بزاز هر یک دو رطل چوب چینی
را ریزه کرده در پنج رطل آب بجوشانند بعد از آنکه یک شب
در آب خیسانیده باشند آنقدر بجوشانند که نصف آب
برود پس روغن کنجد را دران انداخته باز بجوشانند تا
آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاه دارند و بوقت حاجت
بکار برند و طلاء چوب چینی که بعد از اتمام خوردن چوب چینی
در حمام بر بدن باید مالید خصوص در مرض آتشک و جذام
صنعت آن چوب چینی سوهان کرده چهار مثقال سورنجان
لوزبداران قسط تلخ مغاث بغدادی عود هندی بزر بنج زعفران
سودا لیسلیب ورق ترکی دارچینی کوفته بیخته بگلاب و آب مورد
سرشته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن بمالند
و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده برآیند که بعون الله
نافع است و روغن راحت مستعمل درین طلا این روغن
تالیف جالینوس است و فواید این بسیار زیاده از آن است
که درین مختصر گنجد و تا هفت روز بدین مقدار فایده بظهور رسید
که ازین دوا مشرب شده خصوص در آتشک و جذام و انواع

قروح و ناسور و توبا و جرب و شقاق و داء الحیه و داء الثعلب
و صداع که بنهایت مفید است صنعت آن بید انجیر خطائی
از سوده وزنا دند طویل زرنباد زراوند مدحرج حب الغار
جنطیانا رومی ورسانی صبر سقوطری جاوشیر سکبینج علک
کندر مصطکی تخم حنا برگ حنا جند بیدستر عاقرقرحا مقل الازرق
از هریک دو مثقال سورنجان مصری چهار مثقال فرفیون
یک مثقال صابون عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال پیه
گرگ پیه ردبا و سه مثقال پیه خرگوش از هریک پنج مثقال
زیت کهنه روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن
خیری روغن یاسمین روغن زنبق رازقی روغن حنا روغن
ریحان روغن سورنجان روغن قسط تلخ روغن فرفیون از
هریک یک استار زیبق چهار مثقال زیبق را در آب لیمو
بکشند و یا بکه قدری سرکه با آب لیمو در ظرف سفالی نو
کرده سیماب را دران انداخته دست بر هم زنند که ریزه
ریزه شود پس قدری حنا کوفته بحریر بیخته داخل نموده
با انگشت بمالند تا سه روز خوب کشته شود و نهایت اهتمام
در کشتن سیماب نمایند پس صمغها را در سرکه بخیسانند و در
هاون بمالند و بپالایند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته
بیخته وزن نموده و بید دار را بر روی سنگ بگلاب
بسایند و صابون را با کارد تراشیده و پیه ها و موم را گداخته
بپالایند و مجموع روغنها یکجا کرده در پاتیل بجوشانند
و صموغ را داخل کرده از آتش برگیرند و بهم زنند تا سرد
شود پس زیبق مقتول و بید دار را داخل کرده نیکو بر هم
زنند پس سایر ادویه کوفته بحریر بیخته داخل نمایند و
چندان نیز سیحون ساخته بر هم زنند که بعد ما در هم آمیخته شود
و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سر آن را محکم بندند و لوقت
حاجت بکار برند و طوقره چوب چینی مستعمل در امراض بلغمی
و اکله و آتشک برگاه و ریش و زخم در گلو و کام و مقام
و لوزتین باشد صنعت آن چوب چینی چهار جزو مویز منقی
عاقرقرحا برگ حنا بابونه پرسیاوشان برگ مورد سنبل الطیب
هندی زرد چوب سعد کوفی کبابه هندی قرنفل فلفل مویزج تودری
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی سلو خود دس فاری خشک پوست خشخاش عنب الثعلب

از هریک یک جزو جوشانیده صافی نموده مضمضه و غرغره نمایند
و اگر مرض مزمن باشد نیم انگ و تباشیر هندی بریان سوده
و چهار دانگ ... غرغره سوده نیز داخل نمایند نافع است و
غسول چوب چینی که در امراض جذام و آتشک منع ریختن موی
کند و صنعت آن چوب چینی سوهان کرده چهار جزو برگ مورد
برگ حنا برگ سدر سنبل الطیب پوست هلیله زرد پوست بلیله
کابلی هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله سه دانه از هریک یک
جزو نیم کوفته در پیاله چینی با گلاب بخیسانند و روی آن را
دستمال کتانی پوشانیده تا چهل روز متصل هر روز دست را
از روی دستمال بگلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و موی
و ریش بمالند و بر نسخه دیگر تبه ادویه را ساده نمایند جوز بوا
طعامی است قلیل الغذا لفاح و مضر صاحبان ریاح و رطوبت
معده و صنعت آن آرد گندم خمیر سخت نموده و ضخیم پهن نموده
بریده مانند آش او ماج در شسته آب و شیر بالطبع نموده تناول
نمایند و نیز جوزابه طعامی است مصنوع و سخنه از گوشت و نان و پیاز
و شکر بدون توابل را با زیر دیگاه فرا گرفته میشود بدون گوشت
و نان و بعضی گفته اند که آن گندم و برنج است که زیر بریانی
گذارند بدون ابزار و جمیع آن جواذبات آمده جوز
جوز بوا الفارسی جوز بوا و بهندی جای پهل گویند ثمر درختی است
که در جزیره از جزائر جاوه که بزبان فرنگی ایا و او مینده آنرا
تبادی نام کرده اند یافت میشود و آنجا بالفعل در تصرف
ولندیز که فرقه از نصاری است بهم میرسد و درخت آن
بقدر درخت گردگان و ورق آن باریک طولانی سرخ
مثل برگ انبه و جامون سائیده و کوچکتر از انفسا و ثمر
آن بقدر ثمر گردگان و از ان بزرگتر و آن سه پوست دارد
یکی سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده
میشود و چون پخته و رسیده شد سخت و خشبی میگردد و در زیر
آن گوشت برگهای زرد و تیره مائل بسرخی میباشد که آنرا
بسباسه بهندی جاوتری نیز مینامند و در زیر آن پوست
خشبی و در جوف آن جوز بوا است و آن از عفص و فندق کلان
تر و سرخ تیره رنگ اغبر مائل بسیاهی با خطوط و شکن اند خیار
صاف مشتمل ... لباسه و جوز بوا است و بهتر آن تازه
خوشبوی تند طعم و رزین سنگین نگین با خطوط سیاه و آنچه است

معده و دود سدد که از مشارکت دماغ باشد و در معده ضعف
قوت باصره و فارش باکی مشیمه که از جریان اشک باشد
نزله و زکام و استرخای لثه و خون آمدن از دندان و آب رفتن از
دهان بعد از تنقیه مداومت بآن و درد معده که از ذکاوت حس
آن باشد و کثرت جشا و غثیان و تهوع و قی که از ضعف معده
باشد و از برای تسکین شهوتهای ردی چون گل خوردن و گچ و غیره
آن و از برای نقصان اشتها بر طعام و ضعف معده و تند
شدن طعام در آن که از سستی جرم آن باشد و از برای سوء
کلی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت احتلام و جریان
انزال و تقویت باه و عنفر که بسبب کثرت رطوبات فم المعده
رحم باشد و سیلان رحم و ریح مثانه و وجع مفاصل و نقانقا
و بثورات و طاعون و حمی وسطیه و غب غیر خالصه و ماننده آنها
و ورم رخو بعد از تنقیه در جمیع مداومت بآن و درد دندان و تنجد
صحت و آماس لهات و ورم لوزتین و بحة الصوت که از سرما
و تری بود و نیز بعد از تنقیه هر شب در ماء العسل حل کرده و جهت
عسر النفس و ضیق النفس و جلای که در آن بعضی الصبه مثل طلیه بعدا
باشد و سرفه و نفث الدم با عصارهٔ لسان الحمل یا با عصارهٔ
خیار و ذات الجنب هر شب خوردن و حمی مواظبه و ربع بعد از
وقت نوبت مداومت بآن و حمی وبائی بعد فصد با آب
انار ترش یا شیرین یا آب غوره و از برای شری با نبات
بعد از طعام نافع است بباید دانست که استعمال مخدرات مثل
افیون و حب الشفا و غیر آنها در اکثر امراض جائز نیست
بجهت آنکه باعث تغلیظ مواد آنها در و تعجیل و نضج آن
امراض حادث فسادات دیگر میشود و بعد نضج باعث حبس
قبول دفع آن میگردد و باعث نیامدن انقلاب و دیگر دران
حضور حمیات قبل استقرار نوبت میشود و چنانچه در دانستن تفصیل ذکر
یافت و نیز مخدرات اگاهی که تب لازم باشد نباید داد و اگر
وقتیکه کنند باشد آنگاه حافظ الصحة و حب الشفا و امثال
آن که در آن جوز ماثل بود نافع است و دیگر مخدرات مفتر
صنعت آن دار فلفل دارچینی بار یانه جوز بوا از هر یک
جزو مشک خالص ثلث جزو مصطکی دو جزو کندر یک جزو و نیم
جوز ماثل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بیخته با سه وزن آن
عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی مقدار نخودی بزرگ

کامل و گفته که قوت این دوا برابر عمر طبیعی است حب الشفا
از مجربات والد صاحب مشتاء التجارب نافع جهت امراض
مذکوره در حافظ الصحة و تپهای نائبه و فرزیه از سرما و غیره
سرما پس از نوبت و درد سر کهنه و نوخواه از سرما و سرما
یا گرم و وجع قولنج ما نافع و مداومت آن خفقان کثرت می
نماید و تشنج بدن در دسکند و اگر بعادت افیون
ترک افیون کنند و کار افیون کند و قائم مقام آن است
صنعت آن زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو تخم جوز
ماثل سه جزو که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته با دو
برابر عسل مصفی بقوام آورده سرشته معجون سازند و در ظرف
چینی نگاه دارند و عند الحاجت حب بقدر نخودی کار برند
و نیز گفته که قوت این معجون با عمر طبیعی باقی بود و این
فی الحقیقه معجون است اما چون حب ساخته میشد مسمی بحب الشفا
شده حب الشفا نسخه دیگر صنعت ریوند چینی زنجبیل جوز
ماثل اجزا متساوی کوفته بیخته با قدری عسل سرشته حبوب
سازند و بعضی با آب صمغ عربی محلول در آب سرشته حبوب از
هر یک بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت تب و دیگر
منافع قریب بمنافع حب الشفای اول است حب الشفا
نسخه حکیم ابدال که در قرابادین نادری آورده و گفته که
این حب حافظ قوتهای نفسانی و طبیعی است صنعت
آن زنجبیل جوز بوا از هر یک دو درم ریوند چینی سه درم جوز
ماثل نه درم کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل مصفی آمیخته
بقوام آورده حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب
و نسخ حب الشفا که افیون داخل دارد و در افیون ذکر یافت
حب جوز ماثل بدل افیون سرفه و درد سر و مزمن
بارده و حاره و جمیع امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه را
نافع و در تب قبل از وقت نوبت باید داد و در تسکین
وجع قولنج مجرب است و این حب از اطبای هند است و
گفته اند مداومت بآن بعمر طبیعی میرساند و حافظ صحت
است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند
هفت درم زنجبیل صمغ عربی از هر یک چهار درم صمغ را در
آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبها
سازند هر حبی بقدر نخودی و در فلفلی شربتی کامل مقدار

یا افیون را حب کلان و غیر معتاد را کوچک و حب بدل افیون
دیگر اسلم از اول است و در سرفه مزمن و ضعف معده
نافع است و قاطع عادت افیون است صنعت آن تخم
تاتوره سیاه یک مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چینی سه
مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و در فلفلی
شربتی از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج و اگر بیست
و چهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل نمایند نیز خواب آور
است و دیگر دارچینی مصطکی از هر یک یک مثقال نیز داخل
حب بیخ جوز ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد از
وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع و حمی خفیفه و ضعف
مزاج که بهندی پرسوت نامند صنعت آن بگیرند تخم جوز
ماثل سیاه ولا و یا چند دانه فلفل سیاه نرم سائیده حبوب سازند
هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب و حب جوز
ماثل افیونی در افیون ذکر یافت و حلوای جوز ماثل از مجربات
اهل هند است جهت امراض بارده رطبه نافع منقول از خلاصة
التجارب صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من و نیم
کوفته در نیم من شیر گاو که در آن قدری آب داخل کرده
باشند اندازند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و بس
سرد آورده بمالایند و باز زنند تا ساعت گردد و بسکر از آن
بالنصف وزن سکر و زرده تخم مرغ خام دو دو مقدار آن
عسل مصفی سرشته با آرد سپید خالص حلوا بپزند و چون پخته
که از آتش بردارند عشر وزن آن دارچینی جوز بوا
کوفته بیخته یک مثقال زعفران سوده بآن
نگاه دارند و هر روز یک مثقال آن را بخورند و زیاده و
کم منوط برای طبیب است دهن جوز ماثل اوجاع را
و فالج و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن بگیرند
جوز ماثل را بگیرند با برگ و بیخ و گل و ثمره در پارچه کهنه پیچیده
مثل فتیله مشعل سازند و بر دهن کوزه خوب چرب نمایند
آهنی آنرا بیاویزند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر
آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا اندک روغن کنجد
بریزند و آنچه روغن از سر فتیله بچکد تا تمام فتیله رخت
گردد و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند دهن جوز
ماثل نسخه مخصوص که چون بر سر مالند و قدری در بینی بچکانند

خواب خوش آورد و صنعت آن جوز ماثل خراتین سیاه از هر یک جزوے پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو از هر یک دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون نوبت ادویه
آب باز آید و صاف نمایند و آن آب را با روغن کدو با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته بماند دهن جوز ماثل مجربت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پا را بآن چرب نمایند
منقول از شفائی و صنعت آن جوز ماثل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه گردن دراز کرده سر آن بموم اسپ محکم نمایند و شیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند ظرف گلی
دهن کشادی که دران آتش سرگین گاو قدر معتدی که روغن برآید توان نمود و وسط آن ظرف را سوراخ کرده در سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بشکل سه پایه که بلندی آن یک شبر یا
قدری زیاده باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بران گذارند و شیشه را معکوس ازان سوراخ بطرف زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرف آب کرده
بگذارند که سر شیشه دران ظرف اندکی در میان آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف گلی سرگین گاو جنگلی پارچه پارچه کرده پر نمایند و آتش بران نهند تا مشتعل گردد و روغن در آب مقطر شود و چون
با تمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند لهٰذا دهن جوز ماثل از مجربات حکمای هند مسمی بدهن الاوجاع و صنعت آن
بگیرند درخت تاتوره را با برگ و بیخ و تخم کوفته مقدار یک من در آب بجوشانند تا نیک پخته شود و بپالایند و عشر آن تخم تاتوره کوفته بیخته دران اندازند و ساعتی بجوشانند
و بپالایند و قدری روغن پنبه دانه دران افگنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر موضع علت نیمگرم بمالند دهن
جوز ماثل قدری دیگر مجربت اوجاع مفاصل و تحلیل مواد بارده و استرخا نافع و صنعت آن بگیرند درخت تازه آن را از بیخ و شاخ و برگ و ثمر اگر ثمر رسیده و نوع سیاه آن باشد که اقوی
است و نیم کوفته در آب طبخ دهند و مالیده صاف کنند و بالنصف دران آن روغن کنجد تازه بدستور مقرر بجوشانند تا روغن بماند و نسوزد و عند الحاجت استعمال نمایند

کاتب (۳۸۲)

لله الحمد والمنة که قرابادین کبیر جلد اول بخیر تمام شد

قانونچہ مع رسالہ قبریہ — علم طب مین اعلیٰ درجہ کی معتبر کتاب درسی ہی مطبوعہ مطبع کانپور۔

اقسرائی — یہ کتاب فن طب مین درسیا معتبر مزید اعتبار کی ہی

کتب طب اُردو

ترجمہ خوارزم شاہی — اُردو زبان عام فہم اول یہ کتاب فارسی تھی مصنفہ حکیم اسمعیل بن حکیم حسن محمد احمد حسنی جرجانی یہ کتاب علم طب مین کلیات طب اور معالجات طب اور تشریح طب کو جامع وحاوی و مستند ہی بصرف زرخطیر از جانب مطبع حکیم محمد ہادی حسن خان صاحب نے فارسی سے اُردو مین ترجمہ فرمایا اسکی دس جلدین مبسوط مین۔

زبدۃ الحکمت — تصنیف قمر علی صاحب ساکن متھرا فصول اربعہ کی روزمرہ چیزونکے کھانے کا بیان خوب ہی۔

سفر الاجسام — مع فوائد عجیبہ ہر قسم کے امراض کے نسخہ جات مجربات مندرج ہین

علاج الغربا — اسکی کوڑیون کی دوا قیمتی کام کرتی ہی۔

میزان الادویہ — اُردو دو جلد ترجمہ مولوی محمد نور کریم مرحوم۔

زینت الخیل منظوم — فن معالجۂ گھوڑون مین مع تصاویر۔

ترجمۂ طب اکبر — اُردو یہ ترجمہ تمام خوبی سے ہوا ہے ہر ایک مطالب دقیق کو ساتھ محاورہ زبان کے تحریر کیا ہی۔

تحفۃ الاطبا — تصنیف حکیم مشرف حسین صاحب خیرآبادی نہایت عمدہ ہے۔

قانون عترت — مصنفہ حکیم عترت حسین صاحب سب نسخے مجرب ہین۔

قرابادین شفائی — فن حکمت مین نہایت عمدہ اور بے مثل ترجمہ ہوا ہے۔

قرابادین ذکائی — فارسی سے اُردو مین نہایت عمدہ ترجمہ ہوا ہے۔

تشریح الاسباب — مسلے بہ مظہر العلوم۔

رسالہ زبدۃ المفردات و رسالہ نظم بارق منظوم

مجربات اکبری — اُردو یہ کتاب طب مین نہایت عمدہ۔

طب نبوی — کہ جسکا ہر نسخہ مریضونکے لیے نوشدارو ہے۔

رموز الحکمت — تصنیف حکیم رجب علی صاحب نہایت عمدہ ہے۔

معالجات احسانی — یہ کتاب عجیب غریب فن طب کی اُردو کتاب ہی۔

ترجمہ اُردو علاج الامراض — مشہور و معروف جامع فن طب ہے۔

مرکبات احسانی — یہ کتاب مثل قرابادین احسانی کے نافع و جامع از تصنیفات نواب حکیم احسان علی۔

علاج احسانی — اسمین علاج بہائم وطیور کے عمدہ نسخے مجرب لکھے ہین اور شناخت امراض بہائم کا صاف صاف بیان ہی مجموعہ میزان الادویہ و فرہنگ نصیریہ و مخزن الادویہ الفاظ الادویہ و فرہنگ نصیریہ یہ ایک مجموعہ نادر طب کا ہے۔

میزان الطب — اُردو مع رسائل نبض و قارورہ و دلائل بول۔

اکسیر القلوب — ترجمہ مفرح القلوب مولوی محمد کریم مغفور نے حسب ایماے مالک مطبع ترجمہ فرمایا۔

عجالہ مسیحی — معالجۂ امراض وبائی و سوء ہضمی مین۔

مجربات بشیر — مخصوص علاج قوت باہ مین۔

تحفۃ البحرین — اجتماع بیدک وطب یونانی۔

مخزن سلیمانی — ترجمہ اکبری۔

رسالہ قارورہ — اُردو اسمین شناخت رنگ و رسوب بول کا بیان ہے بطور سوال وجواب تصنیف حکیم سید غلام یحییٰ صاحب مطبع آرہ نگر

فرسنامہ رنگین — گھوڑون د علاج مین

کیمیاے عناصری — ترجمہ قرابادین قادری مولوی حکیم نور کریم مغفور نے قرابادین قادری کا اُردو مین ترجمہ کیا۔

رسالہ ہیضہ وبائی — اُردو معالجہ ہیضہ کا بہ تدابیر مجربہ لکھا ہی حکیم غلام یحییٰ صاحب نے۔

دستور النجات عن مصائب الحمیات

اسمین بیان ہر قسم کے تپون کا ہی مع معالجہ بقاعدہ یونانی و ڈاکٹری جدید الطبع۔

طب احسانی — مطبوعہ نظامی۔

مجمع البحرین — یہ کتاب لاجواب تصنیف حکیم محمد حیدر خان صاحب ساکن جالندھر ملازم سرکار ریاست کپور تھلہ سے یادگار ہے اس کتاب لاجواب مین فن طب ڈاکٹری و یونانی کو باہم متفق کیا ہی اسوقت تک ایسی نادر کتاب دیکھنے مین نہین آئی۔

لغت

مختص مفردات طب اردو

مخزن الادویہ - اُردو جسمین ہر ایک دوا کی
ماہیت طبیعت مضر مصلح بدل قدر شربت
افعال وخواص کمال بسط وشرح سے لکھتے ہین
مع رسالہ تعدادادویہ ترجمہ حکیم محمد نور کریم - دو جلد مین
۱ جلد -
۲ جلد -
مجموعہ میزان الادویہ - الفاظ الادویہ
فرہنگ نصیریہ -
مخزن الادویہ - یہ مجموعہ تین کتاب کا ملی ازبیب
تصنیف حکیم نورالدین شیرازی وحکیم طالع محمد
وحکیم احمد علی عظیم آبادی -
ضروری المطب - مولفہ حکیم ستاب رائے
جلد اول مین نام دوا و مفرد مصلح کا بیان ہر -
مقالات احسانی - مفردات کا بیان مصنفہ
حکیم احسان علی وکیل -
نفیسی شرح موجز - شرح عامل المتن
یہ مسلم طب عربی کی کتاب خاص وعام
مین مشہور ومعروف ہر اسکو مستعد
طالب علم کسی بڑے اُستاد مسلم الثبوت
سے پڑھتے ہین - اسکے بعد قانون شیخ بوعلی سینا
کے پڑھنے کا مرتبہ ہر -
اس کتاب مین کلیات طب سے بحث
کی گئی ہر - اول عناصر اربعہ یعنی - آگ -
ہوا - مٹی - پانی - اور اُسکے اقسام حار اور
رطب وغیرہ سے بحث کی ہے اور ثابت
کیا ہر کہ کوئی جسم بغیر ان چار عنصر کے
عقلاً موجود نہین ہوسکتا اور نہ کیفیت مزاج
پیدا ہو سکتی ہر -
پھر مزاج کے اقسام معتدل اور غیر معتدل اور
لمی وبیشی کے درجے باعتبار حرارت
اور برودت کے بتائے ہین جنکی از روے
عقلی احتمال کے نو قسمین ہین پھر ثابت
کیا گیا ہے کہ کل حیوانات اور اشیا مین
جسم انسان کو از روے اعتدال کے بڑھا
ہوا ہے جسکو اعدل الامزجہ کہنا چاہیے -
پھر جسم انسانی کے اُن اعضا کا بیان ہر جو
سب مین اعدل ہین اسی طرح جو عضو حرارت
اور برودت اور یبوست اور رطوبت مین
جملہ اعضا سے بڑھا ہوا ہے
دلائل عقلی سے اسکو ثابت کیا ہے پھر
اخلاط اربعہ کا ذکر اور اُنکے مفرد اور
مرکب ہونے کا بیان ہر -
پھر ارواح کی تفصیل باعتبار حیواتی طبعی
نفسانی ہونے کی درج ہر -
پھر قواے طبعی کا ذکر ہے جو چار قسم کے ہین
ماسکہ - جاذبہ - مولدہ - منصورہ -
پھر اُن اعضا کا ذکر ہے جو قوت غاذیہ
کے خادم ہین اور اُنکے ذریعہ سے
وہ غذا انسان کے بدن کا جزو
بنتی ہے اسی طرح کُل قوی کی تفصیل ہے
پھر امراض مرکبہ اور مفردہ کا
بیان نہایت بسط کے ساتھ ہے جنمین
سے بعض خلقی ہین اور بعض غیر خلقی اور
اور ہر ایک کی تقسیم باعتبار مقدار اور
عدد کے کی گئی ہر پھر اسباب ستہ ضروریہ
پر بحث ہر جو انسان کی حفظ صحت کے لیے
ضروری ہین بلکہ جنسے انسان زندہ ہر اگر انمین
فرق آجائے تو بیمار ہو جائیگا -
پھر اُن اسباب کا ذکر ہے جو غیر ضروری ہین
مگر طبیعت کے مخالف نہین ہین -
پھر اُن غیر ضروری اسباب کا ذکر ہر جو طبیعت کے
مخالف اور منفعل ہین پھر مزاج کی علامتین
گوشت چربی لمس - بال - بدن کی حرکت -
ہیئت کیفیت افعال - افعال طبیعت فضلات
بند فصد - وغیرہ اور اُن سب کی ضروری
تشریح بندشون مین بیان کی گئی ہے -
پھر تشخیص نبض باعتبار طویل - قصیر - معتدل
عریض - ضیق - حرکت - وسکون بطی -
اور سریع ہونے کی نہایت خوبی سے بیان
کی گئی ہر - پھر نبض کی حرکت کے اقسام
ہین - یعنی منشاری - موجی - دودی -
نملی - ذنب الفار - مطرقی - ذوالقرعہ -
الواقع فی الوسط - پھر قارورہ کی شناخت
اُسکے مختلف رنگ - سرخ - زرد -
سیاہ - صاف - مکدر - گھٹا ہوا
وغیرہ اور بتایا گیا ہر کہ فلان فلان
صورت اس رنگ کا پیشاب آئے گا -
علی ہذا القیاس پاخانہ کی کیفیت کو بھی
سمجھ لینا چاہیے اسکو بھی مختلف
رنگون ہی پر تقسیم کیا ہے پھر استفراغ کا
ذکر ہے جس سے پانچ چیزون کا خارج کرنا
مقصود ہوتا ہے - پھر حسب حالت اور حقنے کا
بیان ہے کہ کس صورت سے خون نکالنا
چاہیے - اور کس حالت مین حقنہ
کرنا چاہیے - اسمین شک نہین
کہ اگر یہ کتاب کوئی مستعد اور فہیم طالب
علم کسی کامل اُستاد سے پڑھے تو اسکو
دوسری کتاب کی احتیاج نہ رہے -
جسقدر کلیات طب اس کتاب مین
مدون کیے گئے ہین اُس سے بڑھ نہین
ہو سکتے قانون شیخ بوعلی سینا مین بھی اسی
قدر ہے صرف تفریح اور تشریح اور
دلائل عقلی اسمین زیادہ ہین —

÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷
÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷ ÷